نمر ۲

قرا باد کتبخانهٔ جعفریه کلکته قاسمی

16

مالک این کتاب قرابادین کبیر
سید محمد [illegible]
[illegible]

قرابادین کبیر چهاپه کلکته فارسی سنه ۱۲۵۲ ه

* چون کتاب مجمع الجوامع وذخائر التراکیب *
* معروف بقرابادین کبیر از تصانیف رازدان رموز حکمت *
* یونانیان * معرفت اند وز رسوم معالجهٔ ایمانیان * شیرازهٔ قانون شفا *
* دیباجهٔ دیوان دوا قدوهٔ اطبای والا دستگاه * سید محمد حسین خان طاب ثراه *
* در طباع بغایت مرغوبْ ومطلوب وبسبب زیادتي قیمت اکثر خاص *
* وعام از تحصیل فوائد آن محروم رای صواب نمای عالیجاه * رفیع جایگاه * عزت *
* وسعادت همراه * عالی تبار * ملك التجار * جمّ المناقب والمراتب جناب آقا کربلای محمد *
* خان صاحب * ادام الله توفیقاته وضاعف اجر حسناته ونصر احباءه وخذل اعداءه مقتضي *
* آن گردید که بمعرض طبع درآید وقیمت مناسب از برای آن مقرر نموده *
* شود تا غني وفقیر از مطالعهٔ آن بهره مند گردند لهذا باهتمام وتصحیح *
* فقیر حقیر احمد کبیر بتاریخ ۲۶ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۵۴ *
* نبوی مطابق ۱۳ جنوری سنه ۱۸۳۹ مسیحي در حیز طبع *
* درآمد امید که مطبوع طباع افتد *



الحمد لله الذي تتحيّر دون ادراک کنه ذاته المقدسة العقول والاوهام * وتتلاشى عند قرب ساحة جلاله وجماله العلوم والافهام * ابدع المجردات والماديات العلويات والسفليات الروحانيات والجسمانيات * واخترع الاجسام البسائط والمركبات * وجعل العناصر مادة للكائنات الفاسدات * وصيّر الكون والفساد سببا للمولّدات * فخلق منها الانسان فى احسن تقويم * وشرّفه بتشريف نفخت فيه من روحي الذي هو منشأ الوحي والالهام والتعليم * ونشكره شكر الشاكرين * ونذكره ذكرة الذاكرين * بلسان العجز والتقصير * انه هو السميع البصير * والصلوة والسلام على حبيب القلوب وطبيب النفوس الذي ارسله بالهداية العظمى والشفاعة الكبرى محمد المصطفى وآله الذين اجتباهم الله تعالى وطهّرهم تطهيرا * وجعلهم شمسا وقمرا وسراجا منيرا * اما بعد * بعرض برادران ايماني وخلّان روحاني ميرساند بندهٔ عاصي هيچ کم از هيچ ابن السيد السند الاستاذ المرحوم محمد هادى العقيلي العلوي الخراساني ثم الشيرازي الشهير بحكيم محمد هاديخان محمد حسين غفر الله ذنوبهما وستر عيوبهما كه مدتى مديد اشتياق اين داشت كه كتابى درطب جمع وتاليف نمايد كه حاوي وشامل باشد اكثر اغراض ومطالب هر پنج فن آن را وليكن بسبب بى بضاعتي وفروماندگي وفقدان علم وعمل وعدم تحصيل تجربه وغيرها از موانع وعوائق از قوه بفعل نمى آمد وبعرصهٔ شهود ظهور نمى يافت وچند جزوى از فن سوم در امراض رأس نوشته بود كه اتفاقا اجزاى چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحكيم معتمد الملوک سيد علويخان بن حكيم محمد هادى العلوي قدس الله سرهما به ترتيب حروف تهجي بدست آمد وازان معلوم كرديد كه شروع بجمع وتاليف قراباديني نموده بودند بدين نسق كه اولا بعضى از ادويهٔ مفردهٔ مشهوره را ذكر نمايند ودر ذيل هريک ازانها مركباتى كه آن دوا اصل وعمود است درانها نيزبه ترتيب حروف مندرج سازند واستطرادا بعض مركبات را بدون ذكر مفردات نيز ايراد نمايند وباتمام نرسيده بود كه جناب مستغنى الالقاب حضرت ارشاد مآبي پير ومرشد حقيقي سمي حبيب الله ووليه مد الله ظلال افاضاته وافاداته كه حسب ونسب صوري ومعنوي آن جناب بحضرت سرور انبيا وسند اصفيا وحضرت سيد اوليا وپيشواى اتقيا بالولاية الحسينية صلوات الله عليهم ميرسد امر نمودند كه بهمين نسق اين را جمع كن وباتمام رسان حيف است كه منتشر وضائع كردد شايد بكار بندهٔ از بندگان خداى تعالى آيد وذخيرهٔ باشد براى عقبى امتثالا للامر الاشرف الاعلى درين اوان كه مدت يكهزار ويكصد وهشتاد وپنج از هجرت حضرت ختمي پناهي صلى الله عليه وآله گذشته است باوجود كمال ناداني كالقلم فى يد الكاتب متوجه جمع وتاليف آن كرديد وانچه را نيافت از قراباديين كتاب موسوم بجامع الجوامع از تاليف آن مرحوم مغفور وكتب ديگر از قراباديناات ومفردات واصول التراكيب وغيرها كه

تفصیل آنها طولی دارد انشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد و تحقیقاتیکه از جناب ارشاد مآبی دام ظله العالی مسموع میگشت و مشاهده میشد و نسخهٔ مجربی که بدست می آمد و سخن تحقیقی که شنیده و یا در کتب و رسائل معتبره بنظر میرسید الحاق می نمود در ضمن مقدمه و بیست و هشت کتاب بعدد حروف تهجی و در هر کتابی چند باب و در هر بابی چند فصل و خاتمه و مسمی بقرابادین مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب کردانید امید از توفیق موفق حقیقی تقدس و تعالی و امداد جناب حضرت رسول مختار و آله الاخیار الابرار الاطهار علیه و علیهم صلوات الملك الغفار و یمن برکات انفاس نفیسهٔ متبرکه و همت عالیهٔ آنجناب دام فیضه آنکه باحسن وجهی صورت اتمام و سمت اختتام پذیرد و توقع از کرم ناظران درین اوراق منتشره و سخنان پراکنده و مجموعهٔ متفرقه و تراکیب غیر نضیجه و مؤتلفهٔ غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی بینند حمل بر جهل و نادانی این عاصی نموده بذیل عفو در پوشند و قلم اصلاح بران در کشند و در مقام خرده کیری در نیایند و نا قص نکذارند و هر کونه فوائد و عوائد یکه دریابند از فضل او جل شانه و آن حضرات ع و یمن دولت ملازمت و فیض خدمت و برکت هدایت و ارشاد جناب حضرت ارشاد مآبی مد ظله العالی و روح مطهر آن هر دو مغفور مبرور دانند و این عاصی را بدعای مغفرت یاد آرند والتوفیق من الله العلی الاعلی لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی * قطعه *

غرض نقشی است کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مکر صاحبدلی روزی برحمت * کند برحال این مسکین دعائی

* مقدمه * در بیان امری چند که اطلاع بدانها پیش از شروع در مقصود ضروری است در ضمن بیست فصل و ذیلی

* فصل اول در بیان غذا و دوا و ذوالخاصیة از زهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هریك * بدانكه

چون مقرر است نزد کل طوائف اهل دانش وبینش که علت غائي ومقصود اصلي از ایجاد کل آفرینش انسان است که فرد کامل ونسخهٔ جامع ومنتخب شامل کل عوالم است واورا بدنی وروحی است وروح او از عالم تجرد وتقدس وامر رب است تقدس وتعالی وبدن او از عالم تجسم واسفل وخلق حادث از عناصر واخلاط وایضا اورا روحی است جسماني حاصل از بخار دم طبیعي جید صافي لطیف ومتین در تجویف ایسر قلب که روح طبي نامند مرتبط بآن روح جهت ایصال فیض آن عالم بدین عالم ورسانیدن کمالات حاصلهٔ این عالم بدان عالم وبدن باعتبار ترکیب وتجسیم لامحاله دائم در تغیر وتبدل وتزاید وتناقص ونما وانحطاط وانحلال است وبدین سبب دائم محتاج به بدل ما یتحلل ومددمعینی است از خارج تا آنکه زمانی چند بماند وکمالات لائقه بحال خود را که انسانیت وبقای او بدان است تحصیل نماید وما بالقوة او بالتمام بتدریج بفعل آید ونیز تولید مثل برای بقای نوع ازو حاصل گردد * وروح دوم تابع به بدن نیز به سبب تغیر بدن متغیر شود وآن روح اولي هر چند مجرد است اما تعلق وارتباطي ببدن دارد بواسطهٔ آن روح طبي وغذا ومدد از حواس ومدارک بدن می یابد همچنان که روح طبي وآن بدل معبر بغذا وطعام است وامر بکلوا واشربوا ونهي از ولا تسرفوا وکریمهٔ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ بطریق عموم نازل وشامل هردو است هرچند غذای حقیقي روح مجرد امری دیگر است که ادراکات کلیه واعمال حسنه ومعارف حقه وملکات مرضیه باشد که ما به الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان است ولیکن تحصیل آنها بتوسط آلات بدني وقوی وارواح ومدارک است وبدون اینها نمی تواند حاصل نمود زیرا که بدن حکم مطیه وباربرداری دارد آن روح را وغذا وطعام لابد از نباتات وحیوانات از مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت وقابلیت آن ندارند که غذای انسان شوند وآشامیدن آب از برای ترقیق وبدرقه ورسانیدن غذا است باعضای ضیقه واعماق بدن بزودي وآساني ولجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که به سبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد وجزو بدن نمی شود ونیز چون بدن به سبب عوارض وموانع چند واز عدم مراعات قوانین کلیهٔ حفظ صحت وقواعد ستهٔ ضروریه وتجاوز از حد لائق وواجب از مزاج اصلي خود منحرف میگردد که مسمی بمرض وداء است محتاج میگردد بدفع ورد آن بحالت اصلي خود بمعاونت غذا ودوا وغیرهما از تدابیر وبیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا وارواح وقوی وغیرها حکم مدینه دارد وطبیعت سلطان وحاکم در آن که جمیع اجزای بدن را در قبضهٔ تصرف خود مستحکم دارد وحافظ آنها است ویک سر موی از قبضهٔ تصرف او بیرون نیست وانچه وارد بدن میگردد از داخل ویا خارج بدان مطلع است وحتی المقدور در دفع آن میکوشد وآن را دفع مي نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود ویا بغلبه وقوت وارد که درین هنگام محتاج میگردد بمعاونی ومددی از خارج ومعاون عبارت از طبیب است خواه طبیعت خود طبیب باشد بالهام ویا به تحصیل علم وعمل وکثرت تجربه ویا دیگری بدستور ومدد عبارت از غذا ودوا است باقسام خودها که خواهند آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب حاذق است یعني متصف بعلم وعمل وتجربه کار وصاحب ملکه است ووهم برو غالب نیست وبی مرض غرض است مدد موافق ونافع وبحسب مطلوب وبقدر حاجت بار میرساند والا کمتر ویا زیاده ویا مخالف معاند مضر وکمتر البته خلل میرساند وزیادت ضرر وفساد به تخصیص که مخالف ویا بسیار قوي ویا سمي ویا خود سم مطلق باشد که بالکل ید تصرف وحفظ طبیعت را معطل ومختل ومعزول میدارد وخود در بدن تصرف بافساد وافنا می نماید * وبدانکه غذا وهمچنین دوا صاحبان ماده وکیفیت وصورت اند وماده وصورت هردو جوهر اند وکیفیت عرض وعرض

یاعارض صورت است وآن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند ویاعارض ماده وآن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند وتولید غذا از ماده است و تاثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال وگاه بصورت وگاه بهر دو است وخاصیت البته از صورت است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه و تاثیر یا بیکی ازان امور ثلثه است به تنهائی ویابد وازانها ویا بهرسه بحسب ترکیب با تساوی ایشان باهم ویا بعدم تساوی مثلا در دوای مطلق قوي وغالب وزائد کیفیت است ودوامر دیگر مغلوب وضعیف ودر ذوالخاصیة صورت قوي وغالب وزائد است وبرهمین نسبت در غذای دوائي وغذای ذوالخاصیة وغیرها وبجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذای دوائي ودوای غذائي ودوای فاد زهري ودوای سمي وامثال اینها مینامند *وذوالخاصیة یا موافق ومقوي ومنقي وحافظ مزاج اصلي وحرارت غریزي وقوی است ویا مخالف ومفسد وفاني کنندهٔ آنها واول را فاد زهر وتریاق وثاني راسم میکویند وچون این مقدمات بالاجمال دانسته شد *پس بدانکه انچه وارد بدن انسان کردد خالي ازان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است وآنرا غذای مطلق نامند ویابکیفیت فقط وآن را دوای مطلق ویا بماده وکیفیت هردو وآنرا غذای دوائي ویا بکیفیت وماده هردو وآنرا دوای غذائي ویا بصورت فقط وآنرا ذوالخاصیة کویند واین یا موافق ودافع مضار است ویا مخالف واحداث کنندهٔ مضرت وفساد وهریک ازینها منقسم بچند قسم میکردد اما انچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است وآنرا فاد زهر ویا بماده وصورت هردو وآنرا غذای فاد زهري ویا بکیفیت وصورت هردو وآنرا دوای فاد زهري ویا بهرسه از ماده وکیفیت وصورت وآن را غذای دوای فاد زهري خوانند واما انچه تاثیر آن بمخالفت ومضادت باشد نیز برچند نوع است یا بصورت فقط است وآن راسم مطلق نامند ویابکیفیت وصورت هردو واین نیز بمراتب است اکر درکمال قوت است آنرا دوای سمي کویند واکر درکمال قوت نیست وآن نیز بردو نوع است یا باآن قوت مسهله است وآن نیز برسه نوع است یاقوي است ویامتوسط ویا ضعیف اما قوي راتاثیر بصورت وکیفیت است باهم وآن را دوای مسهل ذوالخاصیة نامند واما متوسط راتاثیر بکیفیت وصورت است واین را دوای مسهل کویند واما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت وماده وصورت هرسه است ولیکن همه ضعیف وناقص خصوص صورت واین را دوای ملین خوانند *ومعني وتفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آن است که تاثیر وتاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن کردد وتاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است بدن ازان متأثر ومتغیر نشود وازمزاج اصلي خود نکردد بلکه دران تصرف نموده بالقوهٔ آن را بفعل آورد وآن رامتغیر ومتبدل از صورت غذائي بصورت خلطي سازد ومستعد اینکه بکردد جزو عضو براقطار ثلثه آن بیفزاید وفائض کردد وبران صورت عضوي از مبدأ فیاض جلشانه باستعداد قریب مانند آب کوشتهاي لطیف وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت ویا بعید مانند کندم وسائر حبوب وبقول وغیرها وکیفیت حاصله ازان خلط منافي وغالب بر کیفیت اصلي بدن واعضا نباشد *ودوای مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد وماده آن قابلیت غذائیت وجزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن کردد وحرارت غریزي دران تصرف نماید متأثر ومتغیر نکردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید وآن رامتأثر ومتغیر بکیفیت خود سازد از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل وزنجبیل ونیلوفر وکافور وبزر رازیانه وامثال اینها *وغذای دوائي آن است که تاثیر آن در بدن بماده وکیفیت هردو باشد بمقدار نحو باغلبهٔ ماده که بعد تأثیر وتاثر ازان خلطی حاصل کردد که جزو بدن تواند شد وبا آن اندک کیفیت ومزاجی باشد غالب بر کیفیت ومزاج اصلي بدن وتغیر مائي در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس وماء الشعیر وخیار بادرنک

وكدو وهندوانه وخربزه وانكور وبقلة الحمقا واسفاناخ وبابونه وشبت وشلغم وزردک وچغندر وكلم وماش وعدس ونخود ولوبيا وغيرها* ودواي غذائي آن است كه تاثير آن در بدن بكيفيت وماده هر دو باشد با غلبهٔ كيفيت وبدن را متغير سازد تغيراً مائي وثانيا بدن دران تصرف نمايد وازان خلط بسيار كمي حاصل كردد كه قابليت غذائيت وجوهر بدن شدن وفيضان صورت عضوي داشته باشد باكيفيتي غالب بر بدن مانند كندنا ونعناع وبرک كاسني وعنب الثعلب وسير وپياز وتوت وآلو واكثر ميوها وبزور ومانند خيار وخربزه وهندوانه وغيرها* وبدانكه ادويه واغذيه را افعال كليه مي باشد مانند تسخين وتفريق حار وتبريد وتكثيف بارد وتليين وسيلان رطب وتيبيس وصلابت وامساک يابس ونيز هريک از ادويه را صفات مخصوصه است كه مشابه افعال كليهٔ آن است مانند تفتيح وتسديد وردع وتحليل وامثال اينها واغذيهٔ مفرده را صفات منحصر است در چند قسم بدين نحو كه غذا كاه ميباشد صالح الكيموس ويا فاسد الكيموس واول آن است كه متولد شود ازان خون طبيعي صافي كه مخلوط نباشد بآن اخلاط ديكر مكر اندكي بقدر احتياج وثاني بخلاف آنست وهر واحد ازان هردو منقسم مي شود بسه قسم لطيف وكثيف ومتوسط بينهما وباز بسه قسم ديكر كثير الغذا وقليل الغذا ومتوسط بينهما كثير الغذا آن است كه ازان خون بسيار تولد يابد وقليل الغذا بعكس آن ومتوسط بينهما پس اقسام اغذيه چند ميشود بضرب سه درشش وبه بيان ديكر آنكه غذا يا رقيق لطيف است مانند اسفاناخ ويا غليظ است مانند پنير ويا معتدل است مانند آبكوشت بزغاله وهر واحد ازان هردو يا جيد است مانند آبكوشت چوجهٔ مرغ وبيضهٔ مرغ وماهي ريزه ويا معتدل است مانند آبكوشت بزغاله ونخود ونان تازه ويا ردي است مانند خردل وسير وپياز وهريک ازينها يا كثير الغذا است مانند زردهٔ بيضهٔ نيمبرشت ويا معتدل الغذا مانند مرق نخود باعسل ويا قليل الغذا مانند سائر بقول* چنانچه درين جدول نموده مي آيد*

لطيف صالح الكيموس كثير الغذا مانند زردهٔ تخم مرغ نيم برشت يا برشته وكوشت كبک وشراب	لطيف صالح الكيموس قليل الغذا مانند انار وسيب وكاهو	لطيف صالح الكيموس متوسط الغذا مانند نان كندم پاكيزه جيد	لطيف فاسد الكيموس كثير الغذا مانند شش حيوان وكبوتر بچه	لطيف فاسد الكيموس قليل الغذا مانند ترب وپياز وهرچه تيز وتند باشد	لطيف فاسد الكيموس متوسط الغذا مانند نان فطير ردي الطبخ
كثيف صالح الكيموس كثير الغذا مانند تخم مرغ برشته كرده درروغن	كثيف صالح الكيموس قليل الغذا مانند پنير تازهٔ غير كهنه	كثيف صالح الكيموس متوسط الغذا مانند كوشت بچهٔ كاو	كثيف ردي الكيموس كثير الغذا مانند كوشت كاو	كثيف ردي الكيموس قليل الغذا مانند كوشت قديد	كثيف ردي الكيموس معتدل الغذا مانند كلم
معتدل صالح الكيموس كثير الغذا مانند كوشت برهٔ يكساله	معتدل صالح الكيموس قليل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الكيموس معتدل الغذا مانند كوشت بچهٔ شتر	معتدل ردي الكيموس كثير الغذا مانند كلم رومي	معتدل ردي الكيموس قليل الغذا مانند زردک	معتدل ردي الكيموس معتدل الغذا مانند ماهي خشک كرده

* وذوالخاصیة آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیتی وامری ورای کیفیات وامور ظاهره حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی
طبیعی وامری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس وکاهربا آهن وکاه را وتاثیر فاد زهر وسم در بدن که
تعبیر ازان بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس وکاهربا آهن وکاه را الطف وادق وخفی است از
تاثیر آن هردو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه مر بعض دیگر را از محبت وعداوت ایشان
به سبب مناسبت ومجانست نفوس وارواح هریک باهم وعدم مناسبت ومنافرت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن
طولی دارد ومحل گنجایش آن نداردبدانکه ذوالخاصیة اگر تاثیر آن بموافق است آن را فاد زهر وتریاق نامند
والاسم * وفاد زهر وتریاق آنست که تاثیر آن در بدن وحرارت غریزی وقوی وارواح بطریق موافقت ومحافظت
وتقویت واعانت آنها بحدی باشد که بر دفع ورفع نکایت واذیت سم موذی یازی ومقاومت نماید چنانچه بتفصیل
انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد وآنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ القوة است ودرین
امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * وغذای ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بماده وصورت هردو باشد بنحو مذکور
از فعل وانفعال وتاثیر وتأثر مانند روغن گوسفند وگاو وشیر بامغز گردکان ومانند آنها که باوجود تغذیه احداث
تفریح ودفع سمیت می نماید * ودوای ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت هردو باشد مانند باد زهر حیوانی
وجدوار وحب الغار که باوجود تریاقیت ودفع سمیت واذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن مینماید
* وغذای دوای ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هرسه باشد مانند تفاح وخمر که باوجود
تغذیه واحداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح وسرور می آورند * وسم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن
مخالف وضد تاثیر فاد زهر باشد وبزودی وبلا مهلت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت را معطل دارد وحرارت
غریزی وارواح وقوی را فاسد وفانی سازد وفرصت فعل وانفعال ندهد مانند بیش وشرب مرارة افعی ومارهای قوی و
گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند * ودوای سمی آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت نوعیه هردو باشد وبعد تاثیر
وتأثر باحصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بنج سیاه * وغذای سمی آن است
که تاثیر آن بماده وصورت هردو باشد وبعد فعل وانفعال باحصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید
وامثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند وبلادر را بعض غذای سمی
گفته اند وچنین نیست * وغذای دوای سمی آن است که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هرسه باشد وبعد تاثیر
وتأثر باحصول غذائیت وکیفیتی غالب احداث سمیتی نماید مانند لحوم افاعی وسائر لحوم سمیه وگیاهای سمی
* ودوای مسهل ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت هردو باشد وبا آن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت
وشدت تاثیر وبرای کسر قوت محتاج باصلاح وتدبیر از تشویه وغیرها باشد وبعد اصلاح وورود در بدن وتاثیر
وتأثر نفوذ وسرایت در اقضیه وسطوح عروق واعماق بدن نماید ومختلط ومتشبث با خلاط ورطوبات رقیقه و
غلیظه گردد واکثر آنها را به تبخیر وترقیق وتذویب وتقطیع وغیرها دفع سازد وبعض را به تحلیل برد مانند سقمونیا
که بکیفیت خود احداث حرارت وبصورت نوعیه دفع صفرا وبلغم می نماید وهمچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند
ماذریون ودند وخربق وغیره * ودوای مسهل آن است که تاثیر آن بآن مثابه نباشد بلکه در فعل ازان اندک

ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنامکي وتربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر
یعني سنامکي با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات باروغن بادام کافي است * و دوای ملین آن است که تاثیر
آن ازان هم ضعیف تر باشد و متشبث باخلاط و رطوبات موجودهٔ حاضره درمعده وامعاء و حوالي آنها گشته دفع
کرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکرسرخ و تمرهندي
واجاص وامثال اینها ولیکن خالي از قوت جالیه نباشد وازینها نیز بعض محتاج باندک اصلاحی اند مانند فلوس
خیارشنبر که باید بروغن بادام یا گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث وچسپیدن به سطح امعاوا حداث قرحه
و سحج و زحیر و بعض نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین وشیرخشت و سائر ملینات مذکوره در کتب * و بدانکه
چون هرفرد فرد ازاشخاص انسانیه را اطلاع و تعرف برمزاج خود و امزجهٔ دیگران واحوال طاریه بر آنها
آنا فآنا وکیفیات وخواص ومنافع ومضار ومقادیر شربات وطرق استعمالات هریک ازادویه مفرده ومرکبه درهرمرض
مرض وشخص شخص دراوقات وازمان و اسنان وفصول وبلدان متخالفه متضاده ومراعات حفظ صحت و تقویت
اعضاي رئیسه و قوی وارواح نیست مگر معدودي قلیل که معروف و موسوم باطبا اند وذکر ادویهٔ مرکبه ومفرده
واغذیه وغیرها در قرابادینات وغیرها برای تذکر ویادآوري اوشان است نه دیگران ولهذا بر دیگران لازم است که
عندالاحتیاج و حدوث عارضه بحذاق آن طائفه رجوع آورند وبامر ونهي اوشان ازپرهیز واستعمال ادویه و
اغذیه وغیرها عمل نمایند وازپیش خود خود را بهلاک نیندازند وهلاک نسازند وبر اطبا نیز لازم است که با ایشان
کمال حسن خلق ومحبت و شفقت نمایند وایشان را بجای ذوی الحقوق وبرادران و فرزندان وعیال خود دانند و
نظر بپاداش عمل ومال ومنال وملک ایشان نیندازند وبر ایشان منت ننهند بلکه برخود منت دارند وایشان را باعث
استکمال وآلهٔ ظهور موضوع صناعت خود دانند ونیز باید که متوجه معالجه هر بیمار مایوس العلاج تختهٔ مشق اطباو
مجربین گشته نشوند وخود را بدنام ودر محل خطر ومهلکه نیندازند وچون متوجه معالجه مریض کردند و زماني قلیل
ویا کثیر مداوا نمایند وا وروبصحت نیاورد باید که ازکمال شفقت ومهرباني ازاوعذر خواهند وبگویند که به طبیب دیگر
رجوع آورد شاید شفا بدست او مقدر باشد وابرام بسیار در معالجه نمایند ونیز باید که مغرور بعلم و عمل خود نگردند
ودائم مستمد فیض ازدرگاه جناب شافي حقیقي عز شانه باشند ومنقطع نباشند ودرهرحال خود را مقصر بینند ونیز درپي
تحقیر وتکذیب وتعییر اطبای دیگر نباشند وبر ایشان تفوق نجویند وخود را بهتر نه بینند وازافعال واعمال ایشان متنبه
گردند برمنافع ومضار ادویه واغذیه وتدابیر وهمه را معین ومدد کار خود دانند وبینند والله اعلم * فصل دوم در بیان
مرکب القوی وذوالخاصیة وتاثیر هریک ازانها * وبدانکه مراتب قوی ادویه منحصر است به سه مرتبه وقوت عبارت
ازمبدأ وسبب موجب افعال است وظهور آنها در مواضع لائقه * مرتبهٔ اول افعال محسوسهٔ ادویه است به سبب کیفیت متشابه
حاصله ازمبدأ فیاض جل اسمه ازترکیب عناصر وامتزاج ایشان با یکدیگر واین را مزاج اول نامند * مرتبه دوم فعل محسوس مزاج
ثاني اشیای صاحب امزجهٔ ثانویه است درملاقي خودها وآن ازلوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوي مرکب
اند ازاجزائیکه هریک را کیفیتي و مزاجي خاص مختلف الاثر است مانند تسخین بعض وتبرید بعض وازاجتماع
تفاعل کیفیات اولي کیفیت ثانوي حاصل شده واثر آن غیر آثار آن اجزا است مانند ردع وقبض مثلا وتسخین وتبرید

وهرچه را مزاج ثانوي طبیعي باشد مرکب القوی نامند وانچه صناعي باشد اگر مزاج ثاني را اثر موافق آثار اجزای مفردهٔ او است
آن مرکب را متوافقة القوة گویند واگر مخالف انها است مثلا هم تسخین وهم تبرید کند آنرا متضادة القوة گویند وطبیعت باذن
خالقها جل شانه هریك را در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عائقی ومانعی نباشد * مرتبهٔ سوم از لوازم مرتبهٔ اول وثاني
است بواسطهٔ افعال صورت نوعیه وبالخاصیة عبارت ازان است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاج
او ست که تقطیع اخلاط را لازم دارد ومانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج او ست که تلطیف
اخلاط خاصهٔ دماغیه میکند بصورت نوعیهٔ خود ومانند تریاق که دفع سم می نماید بلوازم مزاج ثانوي وبواسطهٔ صورت
نوعیهٔ خود * وبدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره ومحققین حکما که قائل اند ببقای صور عنصریه از مرکبات
باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولي حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ
متماسه می باشد وتاثیرا ولي مرتبهٔ ایست از مراتب وهمچنین مزاج ثانوي را اثری است غیر آن مانند لبن که مرکب است
از مائیت ودهنیت وجبنیت وتاثیرا و بمرتبهٔ دیگر است از مراتب وبرین قیاس صورت نوعي ترکیبي را اثری است غیر آثار مذکوره
وتاثیر اجزای غیر متفاعلهٔ مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند وقیاس مقتضي ان است که قوتها بقدر عوامل باشند واندراج
مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبي ظاهر نیست * وبدانکه بعضی
از مرکبات بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط باب وکفی که مرکب است از آب وهوا وبخاریکه مؤلف است از آب و
آتش وهرچه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر آن وتفصیل این بعد ازین خواهد آمد وتفصیل امور
باقیه بالاجمال این است * اما مرکب القوی دوای را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای چند که هریک را برأسه
مزاجی خاص باشد مباین دیگری وبعد ترکیب در شیء واحد وپوشیدن لباس وصورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند
که بعد ورود در بدن از هم ممتاز نتوانند گشت وتاثیر واحد توانند نمود مانند اشیائیکه از عناصر اربعه ترکیب یافته اند
وبرمجموع آنها مزاجی وصورتي واحد فائض گشته وزماني ممتد می توانند حفظ صورت نوعیهٔ خود نمایند واینها را تام
الترکیب نامند وآن را ناقص الترکیب یعني بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هریک تاثیری واحداث کیفیتي خاص
نمایند ومنشاي آثار متخالفهٔ متضاده میگردند بعض بزودي وبعض بدیري بحسب ترکیب وامتزاج ولطافت وکثافت مواد اجزای
خود چنانچه به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر التیس وجدوار وچوب چینی وورد احمر وماء الورد و
اکثر ادویهٔ فادزهریه وتریاقیه وکل ادویهٔ باهیه مثل شقاقل وبهمنین وبوزیدان وجوزبوا وزراوند طویل ومدحرج وزنجبیل
وزرنباد ومانند اینها ودراین چنین دوای نباتي اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد ولهذا بزودي
آنرا کرم میخورد وتباه میگردد * وبدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن شیء کما ینبغي
ممتزج نگشته باشد وباندک زماني بعضی ازان به تحلیل رود وجرم آنرا منشق سازد وبعض به تعفین صورت کرمي یافته
جرم آنرا بخورد ورفته رفته تمام آنرا فاني کرده اند * واما ذو الخاصیة بدانکه خاصیت باصطلاح افعال وآثار ثانوي را
نامند ورای کیفیات اولي از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت وسرعت نفوذ وتفتیح
وترقیق واذابه وتحلیل وامثال اینها وافعال وآثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة وتفریح وتقویت ارواح وقوی ودفع
سمیت اگر بموافقت ومناسبت مزاج وارواح وحیات باشد فادزهر وتریاق نامند واگر بمضادت وعدم مناسبت باشد

هم نامند وضد آن افعال وآثار ازان ظاهر کردد * وبه بیان دیکر آنکه ذو الخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت
باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر آشیا یافته نوعی خاص کشته باشد و باین جهت این صورت
را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا کشته هریك تاثیری ورای تاثیر دیکری نمایند واما اشخاص هرنوع نوع
دران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را وکاه ربا کاه را چنانچه ذکر یافت ومانند تاثیر حجر التیس وحجر الحیه وجدوار
وحب الغار وتریاق فاروق ومثرودیطوس وامثال اینها از ادویهٔ فادزهریهٔ تریاقیهٔ مفرده ومرکبه در سموم حاره وبارده وامراض
متضاده اکر بموافقت ومناسبت باشد آنرا فادزهر نامند والّا سم زیرا که ذو الخاصیة برد ونوع است وفی الحقیقة مرجع
ما بالکیفیة ومرکب القوی وذو الخاصیة وما بالطبع عند التحقیق والتدقیق قریب بهم ویک امر است وآن نیست مکر اثر
طبیعت که آن اثر ظهور نفس وانطباع وفرورفتکی آن است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیة ضعیف وجزئیست
وتاثیر مرکب القوی ازان زیاده ومنتشر وتاثیر ذو الخاصیة ازان بیشتر وبالاجمال وتاثیر ما بالطبع ازان زیاده وتاثیر نفس
کلی واشمل واز همه اقوی وارفع واعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق است وجدا است وپیوسته بفعل فعال است بعقل
وعقل بعاقل است والله اعلم * واما تاثیر فادزهر وتریاق پس بدانکه تاثیر فادزهر از جهت مرکب القوی بودن آن
است وهم از جهت مناسبت وجذب نمودن آن سم را بسوی خود ومیل سم بسوی آن وهم از جهت مضادت ودفع وابطال
وافنای آن اثر سم را از خود وازمناسب ومصادف خود که حرارت غریزیه وقوی وارواح باشند وهم از جهت امور
مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری وسرعت نفوذ وغوص در اعماق بدن وجذب سم از نهان بهمان جهت وچون اجزا
ورطوبت وقوی وارواح بدن همه باهم متصل ومتحد اند اتصال واتحاد وحدانی وطبیعت مدبرهٔ بدن ونفس حیوانی
قابض وحافظ ومجتمع کل اند باجتماع واحد لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن بتمام بدن میرسد چنانچه در حین
ضعف وکرسنکی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی وغذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت حاصل میکردد * واما تاثیر
واحداث غذا تقویت بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفهٔ آن بواسطهٔ
رطوبات بدنیه وحرارت وقوی وارواح واتصال واتحاد ایشان باهم دفعة بتمام بدن میرسد وباعث تقویت قوی وارواح
میکردد ودوم آنکه طبیعت مدبرهٔ حامیهٔ بدن انچه از غذای آماده وذخیره نکاهداشته است که اندک اندک صرف
بدن نماید هنکام فقدان آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود ومطمئن کردد آنرا زیاده به صرف می آورد وموجب
تقویت بدن میکردد وتاثیر تریاق وتریاقیات در سرعت نیز بدین نحو است والله اعلم * واما در تریاق الافاعی وانچه
در آن لحوم افاعی است شاید با آن امور مذکوره امر دیکر نیز باشد وآن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود
وازین جهت است که تاکید ومبالغه بسیار نموده اند که در هنکام کرفتن افعی وحین قطع سر وذنب آن باید که اذیت
با ونرسد وزخمی ولاغر نکردد ودر هنکام کمال قوت آنرا بغضب در آورد تا تمام زهر آن بسر وذنب آن آید وبسرعت
تمام وبیک ضربت آن هردو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة منفصل کردند وسمیت مطلقا در بدن آن سرایت نه نماید
وعلت این یعنی جذب سمیت نیز مناسبت لحم آن است به سم آن مانند جذب اجرام عصارات رطوبات ولطائف معصورات
وادهان را بزودی بسوی خود واین امری است بین ومحسوس ولهذا فرموده اند که بعد از طبخ مطبوخات ومالیدن
اجرام آنها بزودی صافی نمایند لطائف وجواهر را از کثائف واجرام آنها جدا کنند والا باز آنها را بخود میکشد

ونیز بجهت زیادتی تأثیر وتقویت واعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی را بخمر عنبی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ وغوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب ودفع نماید ولهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد وبعد از آن عرق لزج بدبو دفع میشود واکثر آن است که بول وبراز نیز بدستور مذکور بدبوی میباشند ونیز از جهت امور مسطوره استعمال فادزهرات وتریاقات وسائر ادویهٔ قویه را نزد عدم حاجت وضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشند وعند الحاجت نیز زیاده از مقدار مطلوب وقدر شربت معین لائق از برای هر سم وهر علت نیز

فائده بدانکه بعض گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویهٔ مفردهٔ مطبوعهٔ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس وگاو کوهی و میمون وغیرها متکون میگردد وبر معدنیات نیز وتریاق بر ادویهٔ نباتیهٔ مفرده مانند جدوار وحب الغار وادویه مرکبهٔ مصنوعه مانند تریاق الافاعی ومثرودیطوس وتریاق ثمانیه واربعه وغیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی وانسب مینماید وبعض بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز ومستعمل است والله اعلم واما تأثیر سم با امور مزبوره بمضادت وقهر وغلبهٔ آن است بر طبیعت وتصرف تام در بدن وافساد وابطال وافنای حرارت غریزیه وقوی وارواح ورطوبات است وگریز آنها هرباعن الضد بسوی مبدا وینبوع خود که قلب است واخماد وخاموش شدن آنها دران وانقباض مجاری وانضیه ولهذا دران حین رنگ بشره وسائر بدن زرد ورفته رفته کبود وسیاه وحرارت آن مبدل به برودت میگردد صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع اند حاره وبارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابهٔ رطوبات وفانی نمودن آنها است ودبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آنرا رنگین میگرداند ومتغیر میسازد واما سموم بارده پس فعل وتأثیر آنها در بدن بعنوان تجمید وانعقاد خون ورطوبات وارواح لطیفهٔ اعضا است که قوام حیات وصحت مزاج بدان است ودبیب اینها مانند انفحه ومایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد وبسته سازد در اندک زمانی* وفعل وتأثیر پادزهرات وتریاقیات برعکس آن است ودبیب اینها مانند رسیدن ترشیها است برنگ زعفران که بزودی آنرا فاسد میسازد وباطل میگرداند فعل آنرا* اما تأثیر سائر ادویه از مسهله وغیرها با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است با خلاط فاسدهٔ قریبه بمعده وامعا ونیز برسانیدن طبیعت مدبرهٔ بدن قوی ولطائف آنها را با عضای بعیده وضیقة المجاری ونیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود ورسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن ورطوبات است باهم جزء فجزء ورسیدن تا بعضوی مخصوص ومرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو وآن مرض باشد تأثیر بهر نوع که باشد از قبض وجمع وارخا وتفتیح ونضج وترقیق وتقطیع وتحلیل ودفع ونشف وتعریق واسهال وادرار وغیرها والله اعلم*

فصل سوم* در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها

*بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم مفعول است وآن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده وبالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویهٔ متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه وامتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها وباهم متصل ومختلط گردند وفعل وانفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد سورت وحدت دیگری را بشکند وصورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند وعناصر که ارکان واسطقس واصل نیز نامند چهار اند آتش وهوا وآب وخاک وکیفیات نیز چهار اند حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست دو کیفیت از اینها که حرارت وبرودت باشند فاعله اند ودو دیگر که رطوبت ویبوست باشند منفعله وهریک از ارکان را دو کیفیت است یکی

فاعله و دیکری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از اینها بایکدیکر هم نسبت بمافوق خود و هم نسبت بما تحت مناسبت و مشابهت دارند و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش انها است بایکدیکر و تاثیر و تأثر و ظهور آثار مختلفه از ایشان والّا انقلاب و آمیزش و غیرها متصور نبودی * و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرانه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیکر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعني بان می سنجند انحراف امزجه را و معتدل فرضي طبي است که بمعني تکافو و تساوي مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه حقیقي و واقعي زیرا که تحقق معتدل حقیقي در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هریك بمرکز خود به سبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتي هریک مانع و قاسر دیکری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتي یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از انچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است پس آن احر از ماینبغي باشد و یا برودت و آن ابرد از ماینبغي و یا رطوبت و آن ارطب از ماینبغي و یا یبوست و آن ایبس از ماینبغي است و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس باشد و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ماینبغي باشد * و اینجا ایرادی وارد است و آن این است مثلا اکر کسی کوید که اشیای مرکب اند از عناصر پس اکر غالب بر شئ مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر ان شي حرارت و یبوست غالب باشد و اکر عنصر هوا غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چکونه است که میکویند فلان چیز احر ماینبغي است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث کرمي و یا سردي و یا تري و یا خشکي بسیار مینماید * جواب آن است که انچه مرکب است یعني احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس و در هریک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیکری منفعله باشد از ان بروز و ظهور مینماید مثلا اکر در ان ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس ماینبغی است و اکر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از ان خواهد بود و همچنین و اما انچه در ان یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر ماینبغي دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعلهٔ آن هردو که یبوست و رطوبت باشد با هم فعل و انفعال نموده بحکم اِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا فعل و اثر هردو مرتفع کردد پس باقي نماند مکر دو جزو حار از ان هردو پس آن شی ممتزج احر ماینبغي خواهد بود هرچند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید به سبب شدت تحلیل و تفتیح خود ولیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است زیرا که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس ماینبغي را کما لا یخفی * و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقرهٔ مجتمعة الاجزا در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزای حامل و موضوع خود ننماید یعني قسمت پذیر نباشد * و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها * بدانکه انچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکي الحس با ادراک کردد و حرارت غریزیه او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوهٔ آنرا ببروز و فعل آورد آن کیفیت حاصله اکر مماثل

کیفیت بدن آن است و به تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند وارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند والاخارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبهٔ است که مقدار کم آن در بدن آن احداث کیفیتی غالب و زاید ننمائد و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجهٔ اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زائد نماید و زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسرحد ضرر و فساد آن نرسد آنرا درجهٔ ثانیه گویند و اگر آن بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد ولیکن مهلک نباشد آنرا درجهٔ ثالثه نامند و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد هلاک رساند و مهلک باشد آنرا درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبهٔ آنها را بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیهٔ محصوره در عروق و فوریات سواقی و بر اعضا و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس هرچه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از آن باقی میماند و اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از آن نمی تواند نمود پس آن درجهٔ اول است و اگر تاثیر در روح و اخلاط فقط نماید درجهٔ دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر آن در همه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم باشد که نهایت تاثیر است و بدانکه هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در اول آن درجه بالنسبة بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و درجهٔ رابعهٔ هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شي را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و تصویر مراتب نظر بکیفیت استقرائي است نه تحقیقي * فائده بدانکه مقرر است نزد حکما که شي حار رطب تجاوز نمیکند حرارت آن از درجهٔ اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بدین مقدار فاني میسازد رطوبت آنرا پس برای این است که نمیباشد دوای گرم در درجهٔ دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هرچیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است در آن درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویهٔ فاد زهریهٔ قویه گرم و خشک و یا سرد و خشک میباشند و همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار و قوي میباشد و با رطوبت کم و ضعیف و لهذا حرارت نار و سنگ گرم کرده شده اقوی میباشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده و برودت ارض زیاده از برودت ماء است مانند سنگ سرد شده از آب سرد شده و نیز مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولي اصلي طبیعي حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبهٔ بعضي بر بعضی و مغلوبیت آن دیگر و دوم ثانوي صناعي حادث از تراکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه کیفیت اولي اصلي می باشد ثانوي صناعي نیز میباشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلي و دوم صناعي و نیز هر یک بر دو نوع

است تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و باهم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هریک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از ان صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات و اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب میباشد چه بعض از ان را تفریق اجزا از هم بسیار سهل میباشد مانند کوکردو نمك و بعضی نه چنین* و به بیان دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبخ بسیار ما نندافتیمون و عدس و امثال اینها ندارند که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حارهٔ قلیلهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ نافذه و مفتحهٔ آنها مفارقت نموده تحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسددهٔ ثقیلهٔ کثیفهٔ آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزا از هم و باطل شدن افعال مختصه بآنها و مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها از مادهٔ ارضی و کثیف قابض از طبخ در آب جدا میکردد و در آب می آید و باقی میماند مادهٔ ارضیه قابضهٔ آنها لهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف داخل و از انها قوی پیاز و سیر است که استعمال آن هردو از خارج منضج و مقرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیکجا ساکن و مستقر میماند و رطوبت بورقیهٔ حارهٔ جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی می نماید لهذا باعث انضاج و تقرح میکردد و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبرهٔ بدن آن را دائم در حرکت و تقلب و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آن را برقرار نمی دارد و لهذا نمی تواند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشد در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده مملو و آغشته ببلاغم و رطوبات می باشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم گشته و حرارت بدنیه در ان تاثیر نموده کسر حدت آنها می شود لهذا تاثیر نمی توانند نمود و اگر محرور المزاج یا بس که در معدهٔ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میکردد و همچنین هر دوا و غذای حار و حاد که در بدن باردهٔ رطبه صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبهٔ بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیهٔ باردهٔ رطبه که در بدن حاره صاحبان امزجهٔ حارهٔ حادهٔ دمویه صفراویه تناول می نمایند و از ان منتفع میکردند البته مخالف و مضر است مر مقابل آنها را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیاری می نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط باهم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی دران جزو لطیف محلل به تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا به تحلیل می برد اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کثیفه جدا نمیکردد و تحلیل نمی یابد و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای

متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از انها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند به سبب لب لعابی بارد آن تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری ازان ظاهر گردد و چون کوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته متقرح میگردانند و لهذا در خارج چون کوبیدهٔ آن را بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها میگردد و نا کوبیدهٔ درست آن باعث عدم انضاج و خامی والله اعلم

و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی و غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در انها اجزای آنها از هم جدا گشته از هریک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیة ایمای بدان کرده شد و بیان هریک بالاجمال در اماکن خود در تریاق الافاعی و باد زهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم

* فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجهٔ ادویه و اغذیه یا به تجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب مادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطهٔ مفرده و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک و بانحای شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفهٔ متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و انچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که آن دوا و یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که ازان ظاهر گشته

* سوم آنکه باید قوت آن مقاومت با قوت علت توان نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر نه زیاده ازان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند از مقاومت با اضداد خود و در ان تاثیر تامی نمیتوانند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار برو مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی و مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آن را معلوم نماید هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق آن * و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا دران ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال ازان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر ظاهر شود آن دوا را اقوی دانند و مرکب القوی مانند چوب چینی و اکثر ادویهٔ قویه و یا آنکه در اول استعمال ازان فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویهٔ مخدرهٔ دیگر که اولا به سبب تخلل و سد مسام احداث حرارت می نماید و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح باخماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که انچه اولا ازان ظاهر شود بالذات بود و انچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارت حادهٔ محترقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا به سبب سوختن و بسر حد رمادیت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض می نمایند * پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید

فعل آنرا اکر دائمی ویا اکثری است آنرا ذاتی وبالذات دانند والا عارضی وبالعرض * ششم آنکه باید که حکم کند بزد وا بقیاس
با بدان نوعی که آن دوا را دران تجربه نموده نه با بدان انواع دیکر مثلا اکر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن
دوا کرم است در بدن انسان وبس ودرسائر حیوانات حکم بکرمی آن ننمایند زیرا که بسیار است که دوائیکه در بدن انسان
خاصیتی دارد ودر ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیکر می نماید مثلا اکر بفرس یکدانه بادام ویا خرما بخورانند احداث کرمی
بسیار در ان می نماید وعرق بسیار میکند وهمچنین اکثر حشائش وادویهٔ سمیهٔ حارة شدیدة الحرارة والبرودة که غذای اکثر
حیوانات است چون شوکران که غذای جانوری است که آنرا زرزور کویند وخربق که غذای جانوری است که آنرا سمانی
خوانند وبیش که غذای جانوری است که آنرا موش بیش نامند ومار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزکوهی که در
جوف آن باد زهر تکون می یابد وطاؤس نیز وهمچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر وسم قاتل ومهلك اند * وبدانکه
چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانکه حکیم کبیر استاد ابقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات
شرائط ویا غفلت موجب هلاک میکردد بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتالهٔ مطلقه باشد که بمجرد استعمال
اندک آن هلاک کردانند ولهذا اطبای ماتقدم وصیت نموده اند که دوائیکه ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند باید که پیش از
تناول اولا ملاحظهٔ رائحه وطعم آن نمایند اکر بوی بسیار ناخوشی ویا طعم کریه داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی
نخواهد بود باحتیاط تمام آنرا استعمال نمایند ونیز اکر نفرت بسیاری ازان در طبیعت یابند البته آنرا استعمال
ننمایند بدون تجربه وباید که عند التجربه اولا بحیواناتی که امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه وغیر آن که خوراک
آنها ادویهٔ سمیه از کیاهها وحیوانات سمی نباشد بخورانند وتا سه روز نزد خودنکاه دارند وطعام وشراب لائق باو بدهند واکر
مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان بتدریج از مقدار کم به زیاده روند واولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر
السن معتاد بافیون وافیونیات وامثال آن دهند ویا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیکران ودرجهٔ
کیفیت وخاصیت ومقدار شربت آنرا معلوم نمایند ونیز باید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه واغذیه وخواص ومنافع آنها بعنوان
تجربه منحصر برانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیکر نیز یافته اند اولا بالاجمال وثانیا بالتفصیل وازانجمله * یکی اتفاق است
مثلا شخصی صاحب مرض وعارضه بجائی وارد شود ویا آنکه از برای او دوائی وغذائی آورند واو وآورندهٔ آن ندانند کیفیت
آن را او بخورد وباعث شفا وصحت او کردد پس آن شخص خود ویا آورنده ویا حکما واطبا متفطن کشته در تجسس وتفحص
وامتحان آن در آیند وکیفیت وخواص ومقدار شربت آنرا معلوم نمایند * دوم آنکه میل وخواهش طبیعت
او بر تناول دوائی ویا غذائی که کیفیت آنرا ندانند به تقریب ویا بدون تقریب شود وآنرا بیابد وبخورد وباعث
شفا وصحت او کردد مانند میل وخواهش ورغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیدهٔ مملح وخریدن از ملخ
فروش وخوردن وشفا یافتن ازان چنانچه در مازریون انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وخوردن مجذوم مایوس
العلاج شیرقی کردهٔ افعی ویا شرابی که مار در ان افتاده ومرده بی اطلاع وشفا یافتن وبعد ازان اطبا پی بدان بردن
وحکایت آن مشهور است ودر بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی موید این خواهد آمد انشاء الله تعالی * سوم آنکه
باکراه ویا اجبار ویا شخصی ازراه عداوت باو چیزی بخورانند که مضر ومهلک باشد بقصد هلاک وآن شخص اتفاقا
مرضی مزمن داشته باشد وبآنچیز دفع علت او کردد مانند خورانیدن زرنیخ وسم الفار وبیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه

وسوداویهٔ محترقه از ضیق النفس وسرفهٔ کهنه وجذام وغیرها * چهارم آنکه به سبب قحط سالی وغلا ویا سیر وسیاحت وغیرها اتفاقا دوائی ویا غذائی بخورد که کاهی ندیده ونخورده باشد ازقبیل اوراق کیاهها وکلها وثمرها وبیخها وآن باعث شفا وصحت وتقویت وفربهی او کردد چنانچه درکیفیت اطلاع بر بیخ چینی وچای خطائی کفته اند و ازین قبیل است اطلاع بر مومیائی وباد زهر وانشاء الله تعالی هریک بجای خود مذکور خواهند شد وبعد از ان پی بتحقیقت وکیفیت وکمیت آن بردند و واقف آن کردند * هفتم از وجوه تجربه آنکه باشاره وارشاد انبیاء واولیا علیهم الصلوة والسلام که اوشان بالهام واطلاع با مرحق عزشانه فرموده باشند یافته اند اولا بالاجمال وتقلید وتصدیق وحسن ظن وثانیا بالتفصیل والتحقیق * هشتم آنکه بالهام والقاء در قلب نزد احتیاج وابتلا وتحیر ودرماندکی مثلا شخصی در امری ومرضی فرو درمانده اند که چه تدبیر باید کرد وچه باید خورد از دوا ویا غذا ناکاه دران حال در دل او درد دهند که فلان تدبیر باید نمود ویا فلان دوا ویا فلان غذا را مفردا ویا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود وچون او بعمل آورد آن را چنانچه القا شده است ظاهر کردد ویا آنکه درهمان حال بخواب رود ودر خواب بیند تدبیر آن را وچون بیدار شود وبعمل آورد همچنان بود که دیده بود پس در تفحص ودریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتی در ذکر بد وظهور اطبا وترکیب تریاق فاروق وپیدایش باد زهر ومازریون ومومیائی مذکور است ودر اماکن خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت * نهم آنکه از مشاهده وعمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل وعز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائری آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه خواهد آمد ومشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک وکم نور می شود وبعد انقضای ایام زمستان وکسر سورت سردی هوا که برمی آید رفته کیاه رازیانه را میخورد وبر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن ونورانی میکردد وکویند که بازچون درجوف خود دردی در می یابد طائری را که بیونانی دیقوس می نامند صید کرده جکر آن را میخورد وهمچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از انها حکما واطبا انتقال نموده به تکرار وتکثار استعمال کیفیات وخواص ومنافعی چند دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند والله اعلم * واما طریق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه بقیاس که از امری بامری دیکر پی بردن وعلت وسبب امری را حمل بر امر دیکر نمودن وحکم کردن است که او نیز چنین است پس آن بچند وجه است از انجمله سرعت استحاله وبطوء آن است وسرعت جمود وبطوء آن وطعم ورائحه ولون اما دریافت سرعت استحاله وبطوء آن بدین نحو است که انچه وارد آتش کردد مثلا چون در آتش اندازند اکر زود کرم ویا مستحیل بدان کردد کرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر کرم ومستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هردو مساوی باشند در تخلخل وتکاثف ورخاوت وصلابت ورقت وغلظت که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بران زیرا که انچه متخلخل ویا رخو ویا رقیق است زود مستحیل میکردد بخلاف اضداد اینها وهم برین قیاس سرعت جمود وبطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند ودر صورت تساوی انچه زودتر از برودت متأثر کردد ومنجمد شود بارد است وانچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل واذابه واحراق حرارت است وفاعل انعقاد وانجماد وقبض وجمع وتکثیف برودت ودران تاثیر هریک که قویتر وباعث شدت ظهور وبقا وثبات آن باشد یابس است والا رطب جهت آنکه احد الفاعلتین را بایبوست عمل قویتر است وبارطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة وقوی البرودة است ویا شدید الصلابت وتکاثف یابس است مانند احجار وانچه برخلاف

اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم که اقوای کل ادله وجمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت ومرارت وملوحت وحموضت وعفوصت وقبوضت ودسومت وحلاوت وتفاهت که مسیح نیز نامند بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخای معجمه وبعضی تفاهت را شامل طعوم نکردانیده واصول طعوم را هشت گفته اند وماسوای اینها مرکب ازینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند ویا خفی غیر محسوس ومرکبات آنها را حد وحصر نیست واختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد وقوی وامزجه وفواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل شئ ذی طعم یا لطیف است ویا کثیف ارضی ویا متوسط میان آن هر دو وقوت ومزاج آن یا حار است ویا بارد ویا معتدل درمیان آن هر دو وجوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد واگر بارد است حامض واگر متوسط در حرارت وبرودت است دسم وجوهر کثیف ارضی اگر حار است مر واگر بارد است عفص واگر متوسط است در حرارت وبرودت حلو وجوهر متوسط در لطافت وکثافت اگر حار است مالح واگر بارد است قابض واگر معتدل است تفه ومسیخ وبه بیان دیگر آنکه خالی ازان نیست که مواد که عبارت از قوابل ومحال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما وفواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما وحاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث حرافت می نماید وآنرا حریف میگردانند ودر مادهٔ کثیف احداث مرارت وآنرا مر می سازد ودر مادهٔ معتدله احداث ملوحت می نماید وآنرا مالح میسازد وبرودت قویه هرگاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیفه احداث حموضت می نماید وآن را حامض میگردانند ودر مادهٔ کثیفه عفوصت وآن را عفص میسازد ودر مادهٔ معتدلهٔ متوسطه قبوضت وآن را قابض میگردانند وحرارت معتدله چون تاثیر در مادهٔ لطیفه نماید احداث دسومت می نماید وشئ را دسم میگردانند ودر مادهٔ کثیفه احداث حلاوت وآن را حلو می نماید ودر مادهٔ معتدله احداث تفاهت وآن را تفه می سازد پس حریف احر طعوم مفردهٔ اشیای حاره است وبعد ازان مر وبعد ازان مالح وحامض ابرد انواع طعوم مفردهٔ اشیای بارد است وبعد ازان عفص وبعد ازان قابض ودسم معتدل ترین انواع اشیای معتدله است وبعد ازان حلو وبعد ازان تفه * واین جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل ومواد است

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوة معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

واکثر این مراتب در اکثر ثمار خصوصا حلو آنها بین وظاهر میگردد اگر بر مادهٔ آنها رطوبت ولطافت غالب باشد مانند انگور وانبه وامثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشد باعتبار کثافت ماده وعدم تاثیر حرارت دران کماینبغی وبعد ازان که اندک لطافتی یافتند وحرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت میگردند ورفته رفته حموضت می افزاید وعفوصت میکاهد وچون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند وآهسته آهسته حلاوت می افزاید وحموضت می کاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار ووافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجهٔ اصلیه ناقص گردد وحرارت غریبه در انها تاثیر نماید باز حامض میگردند واگر مادهٔ آنها چندان لطافت نداشته باشد وحرارت غریبه قوی باشد میگردانند آنها را

حریف ویامرودرانبه این مراتب واکثر طعوم مشاهده شده وهم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد که قوابل اند وحرارت وبرودت که فواعل اند وبه تفاوت تاثیر وتأثر آنها متفاوت ومختلف میکردند چنانچه ذکر یافت * وبدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن درشدت وضعف واختلاف ماده وتاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه درحریف به سبب لطافت ماده ظهور تاثیر فاعل زیاده ظاهر است ودر مر کمتر ونیز مر ومالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح ولهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید ولطافت ورطوبت آن را فانی سازد وماده آنرا کثیف گرداند آنرا مر نیز میکرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام وهمچنین قابض با عفص وعفص با حامض وحامض با تفه مشارک اند وظهور آثار وافعال هر یك نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم * اما حریف بکسر حا وراى مهملتین ودوم ازان هرد ومشدد وسکون یاى مثناة تحتانیه وفا که بفارسی تیز وتند نامند آن است که درحین چشیدن زبان را بگزد واجزاى آن درزبان نفوذ کند وازافعال آن جلا وخراشیدن سطح جلد وغوص نمودن دران وتفتیح وترقیق وتلطیف وتقطیع وتحلیل وتنقیه ومنع تعفین وتسخین واحراق است بسبب شدت گرمی ولطافتی که درجوهر آن است مانند فلفل وخردل وهرچه تیزو دران تیزی باشد بمراتب خود * امامر بضم میم وتشدید راى مهمله که بمعني تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند وغوص دران نماید وسطح آن را خشن سازد وطبیعت راازان کراهیت ونفرت بود وطبیعت رابرهم زند وازافعال آن جلا وتلطیف وترقیق وتقطیع وتخشین وتجفیف وتسخین ومنع وتعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت وارضیتی که درجوهر آن است ودرسائر افعال ضعیف تر ازحریف است الا در تجفیف ومنع تعفین که زیاده ازان است بسبب ارضیتی که درجوهر آن است مانند مرمکی وصبر وهرچه تلخ ودران تلخي است نیز بمراتب خود * واما مالح که بمعني شور است آن است که نفوذ کند برسطح زبان بدون گزیدن وجلا دهد سطح آن را وازافعال آن تفتیح وتلطیف وتحلیل وجلا وتقطیع وتغسیل ومنع عفونت وتسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهرخود ودرسائر افعال قریب بمر است وازان ضعیف تر مانند املاح وانچه دران ملوحت وشوري است نیز بمراتب خود * واما حامض وحموضت که بمعنی ترش وترشي است آن است که سطح زبان رااندك بگزد ونفوذ دران نماید وآب در دهان آید حتی ازتصور آن وازافعال آن تلطیف وتقطیع وتنفیذ وارخا وتفتیح مجاری وسدد وجلا واحداث برودت ورطوبت است بسبب برودت ومائیت ولطافت جوهرخود مانند سرکه وآب میوه های ترش وآب ماست وانچه دران ترشی است نیز بمراتب خود * واما عفص بفتح عین مهمله وکسر فا وصاد مهمله که بمعني زمخت است آن است که اجزاى زبان رابرهم کشد وجمع وخشن وکثیف وصلب سازد وازافعال آن تکثیف وتصلیب وعصر وردع وتخشین وتبرید است بسبب برودت وارضیت وکثافت جوهر خود مانند مازو وجفت بلوط وانچه دران عفوصت وزمختی باشد نیز بمراتب خود * واما قابض که بمعني گیرنده است آن است که اجزاى زبان را بهم آورد وچندان خشن نسازد که عفص میسازد وازافعال آن تغلیظ وتکثیف وقبض وتجفیف وتقویت اشتها وحبس اسهال وتبرید است بسبب برودت وارضیت جوهرخود ودرسائر افعال ضعیف تر ازعفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل وانچه دران قبوضت است نیز بمراتب خود * واما دسم بفتح دال مهمله وکسر سین مهمله ومیم ودسومت که بمعني چرب وچربي است آن است که سطح زبان را ملایم ومنبسط ومستوي سازد وازافعال آن ترطیب وتلیین وارخا وازلاق وانضاج واستحاله بخلط غالب وتسخین قلیل است بسبب لطافت وهوائیت ومائیت جوهرخود مانند ادهان واسمائن واشیاى دهنی چرب * واما حلو

بضم حای مهمله وسکون لام وواو وحلاوت که بمعنی شیرین وشیرینی است آن است که سطح زبان را نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد وطبیعت مدبرهٔ بدن آن را دوست دارد وقوت جاذبهٔ کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید ومشتاق بدان باشد واز افعال آن جلا وارخا وانضاج وتلیین وترقیق واذابه واستحاله بخلط غالب ودم واسخان قلیل است بسبب اعتدال حرارت ولطافت جوهر خود مانند شکر وعسل ودوشاب انگور وتوت وخرما وانجیر وانبه وبالجمله انچه دران شیرینی وشیرین باشد واما حلو قوی الحلاوت شدید الاسخان پس آن درشت کنندهٔ سطح زبان ومعطش است مانند شکر سرخ وبعض انواع عسل حاد وکهنه بجوش آمده * واما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه وکسر فاوها که مسیخ نیز نامند بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخای معجمه وتفاهت که بمعنی بی مزه وبی مزکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد ومرغوب طبیعت نباشد واز افعال آن تسکین حرارت وعطش ورفع خشونت وقبوضت وامثال اینها است اگر با رطوبت باشد وبالجمله شدت وحدت طعم دلالت بر حرارت میکند واعتدال وملایمت آن دلالت بر اعتدال وخشونت وقبوضت وعفوصت بر یبوست ورخاوت وملایمت وتلیین بر رطوبت وبرهمین قیاس ونسبت از ترکیب آنها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را وگاه است که شیء مرکب از دو چیز یکی بارد بی طعم ودیگری حار با طعم میباشد بارد بواسطهٔ غلبهٔ جوهر خود بر جوهر حار پس درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب به سبب جوهر حار وفعل آن برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار وتاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است واین چنین شیء را مرکب القوی می نامند وامثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را دربسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته آن را تلخ می سازد واما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند ومزاج آن متغیر نسازد پس بطریق امتزاج وترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نمایند وگاه مجتمع میگردند دو طعم در جرم شیء واحد مانند مرارت وقبوضت مجتمع در حضض واین را بشع وبشاعت می نامند ومانند مرارت وملوحت در اراضی سبخه وآب دریای شور واین را زعوقت وزعاق می نامند ومانند مرارت وحرافت در عسل مطبوخ از حد درگذشته وکهنه بجوش آمده وبعض اثمار شیرین از حد درگذشته ومانند حموضت ومرارت وقبوضت در بعضی میوه‌ها ومانند مرارت وحرافت وقبوضت در بادنجان ومانند مرارت وتفاهت در کاسنی وامثال این مرکبات وغیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی وثلاثی ورباعی وخماسی وغیرها والله اعلم بالحقائق کلها * واما رائحه که جمع آن روائح است که استدلال کرده می شود بدان نیز در اکثر امور بر کیفیت ومزاج شیء ذی الرائحه یعنی بعضی بو ییدن بدون چشیدن ودریافت طعم آن درمی یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد وبوی رخو ضعیف بر برودت وبوی ملایم بر اعتدال وهمچنین ولیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است وکلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رائحهٔ چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض کاهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی وعفوصتی نباشد که کیفیت شان ورای آن خواهد بود * وبدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده ومختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد وبعضی گفته اند ابخرهٔ لطیفهٔ آنها است که جدا شده ومختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد وفی الحقیقة شاید بعض اشیای ذی رائحه چنان باشند وبعض چنین وبعضی که جوهر آنها لطیف وجرم آنها سخیف متخلخل باشد بهردو

نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخرهٔ لطیفه از انها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه میرسند و مدرک میکردند و ازین جهت اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت اکثر آن است که خالی از رائحه می باشند مانند احجاریکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال بر رائحه در انها مسدود و مفقود است

* و بدانکه روائح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم در اکثر امور نام برده می شوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و میگویند که فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و سرکه و ماست و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال بدینها مانند استدلال بآنها است * دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحهٔ عنبر و گلاب و گلهای خشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آن در اکثر امور و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می شود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت مادهٔ آنها در اکثر امر * سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته می شود که فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کنندهٔ دماغ است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحهٔ حارهٔ حادهٔ موافقه و ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحهٔ قویهٔ کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحهٔ ملایمهٔ مسکنه حرارت و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و مرطبهٔ دماغ و منومه بعضی از ینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میکرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میکرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوههای خام نارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در ان هردو بعکس این است یعنی میگرداند شئ رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه نوع واحد از دوای خاص مثلا اگر مختلف شوند اصناف آن در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از ان کمتر و مائل بصفرت نیز از ان کمتر و اما مائل بسواد از همه سردتر است و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همهٔ اصناف خود و بعد از ان اصفر و بعد از ان احمر و بعد از ان از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز می باشند بسیار گرم و مائل به سفیدی میباشد گرمیش از ان هردو کمتر و در بطیخ هندی و انبه و خربزه حکم بالعکس است اکثر یعنی هندوانه و انبه و خربزهٔ

زرد ونباتی رنگ شیرین تر وبهتر میباشد از سرخ وسائر الوان مرکب ازان هردواند والوان دیگر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب بغلبهٔ بعض آنها است بر بعضی واصل کل الوان بیاض وسواد است وسائر الوان مرکب ازان هردواند * وبدانکه هر سواد را از علامت حرارت دانسته اند وهر بیاض را علامت برودت وهر سرخ را علامت اعتدال وهر سبز را علامت برودت ویبوست وهر زرد را علامت حرارت ویبوست پس بدلیل سواد وحدت رائحهٔ افیون میباید گرم باشد نه سرد وآنکه گفته شده که قانون استدلال بالوان ضعیف ومشوش ومضطرب ودلالت آنها اکثری است نه کلی جهت آن است که اکثر شبهه واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال افربیون باین حیثیت که بگردند آن هردو شیء واحد ومحسوس نگردد اجزای افربیون جدا از شیر ومزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم وهمچنین است حکم در طعم ورائحه نیز مانند افیون وکافور که با وجود آنکه بسیار بارداند تلخ وتند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها وبویهای قوی مانند فلفل وزعفران وجند بیدستر وعنبر ومشک وغیرها یعنی در ترکیبی وممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم ورائحه هریک ازان هردو بر کل اجزا وهمچنین استدلال بسرعت استحاله وبطوء آن وسرعت جمود وبطوء آن نیز کلی نیست پس استدلال باموز خمسه بتنهائی بدون تایید بتجربه وتکرار وتکثار استعمال ناقص ونا تمام است وحکم بالجزم نمی توان نمود بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه ویقین بمعنی ظن غالب حاصل نمیگردد ازان زیراکه میتواند بود که شیء ممتزج مرکب بارد باشد ویا حار وطعم ورائحه ولون آن هریک جداجدا دلالت برخلاف آن نمایند واز حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد وجزو ذی طعم ویا رائحه ولون قوی وغالب بر دیگر اجزا باشد ودر ممتزج آن ظاهر گردد چنانچه در تراکیب افیونیه ویا قطرانیه ویا راوندیه ویا کافوریه رائحه افیون وکافور ولون افیون وقطران که سواد ولون راوند که زرد است مشاهده وظاهر میگردد وهمچنین روائح والوان دیگر وطعوم نیز واما افیون وکافور که لون آن هردو دلالت بر برودت دارند وحدت رائحه وطعم آن هردو دلالت بر حرارت میکنند بحدیکه منشأ توهم بعضی گشته که آن هردو را حار دانسته اند ومیتوان توفیق وجمع بین الرایین بدین طریق نمود که آن هردو از جمله ادویه مرکب القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار حامل رائحه وباعث صدور انفعال حرارت گشته ودیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون وصدور انفعال برودت شده وبعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل وانفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی بتحلیل میرود وزائل میگردد وباقی می ماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید وانفعال برودت ازان صادر میگردد وادلهٔ هریک از امور مذکوره بتفصیل در شرح قانون وکتب مبسوطه این فن مذکور است وچون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود واما استدلال ماخوذ از افعال دوا چنان است که آنچه در ان تفتیح وقبض باشد حار ویا یابس است یا با برودت یعنی مرکب القوی است با غلبهٔ حرارت وآنچه در ان تحلیل ولزوجت بود در ان ناریت ورطوبت غالب است وآنچه قوت آن بسیار لطیف وخفیف باشد ویا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا ویا قابل شستن نباشد دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل وضعیف است وجزو ارضی بارد کثیف بسیار وبرهمین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود ولا یعلم حقایق الامور کما هی الا فاعلها وخالقها جل شانه

* فصل پنجم در بیان احتیاج بترکیب ادویه

اولا بباید دانست که چون یافته نمی شود دوای مفرد که بتنهائی مقابلت ومقاومت تواند نمود بهر مرض مرض یعنی در کیفیت وخاصیت جود منکافی باشد دفع ورفع آن را در اکثر مخصوص در امراض مرکبه ومتضاده پس ناچار است از ترکیب ومرکب هرچند قلیل الاجزا وخفیف باشد بهتر است از

کثیر الاجزا وثقیل زیرا که دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب وآنکه از مفرد مقدار شربت تام کامل در اکثر مستعمل میکردد بخلاف مرکب وفائده که بر شربت تام کامل مترتب میکردد البته زائد است از غیر تام کامل پس بالاجمال بدانکه علت ترکیب وکثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست ویا بجهت حفظ قوت آن ویا بجهت دفع اذیت ونکایت آن ویا بجهت بدرقه شدن ونفوذ فرمودن آن و یا بجهت رفع کراهیت وبشاعت طعم ورائحهٔ آن ویا امثال اینها از اعراض واغراض وفوائد ویا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد وبالتفصیل آنکه علت کلی وغرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد منکافی است دفع ورفع مرض مطلوب را بدو وجهت * اول آنکه دران کیفیتی ووصفی قوی وغالب وزائد باشد از مقدار مطلوب ویا آنکه ضعیف وناقص بود ویا مضادت ومنافاتی ببعض از اعضا وقوی وارواح ویا ببعض امراض داشته باشد * دوم آنکه مرض وعلت مرکب باشد از چند مرض وآن دوا بتنهائی مقابله ودفع آنها نتواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب * وبدانکه تا بغذای دوائی توان معالجه نمود بدوای غذائی نباید پرداخت وتا بدوای غذائی اصلاح حال مزاج ورفع مرض توان نمود متوجه بدوا نباید شد وتا از دوای ضعیف القوة سهل المؤنة رفع احتیاج شود بدوای قوی ودشوار نباید رجوع نمود وهمچنین تا بمعرق ومدر رفع احتیاج وتنقیة شود ملین نباید داد وتا بملین قضای حاجت ورفع غائله وتنقیه شود به مسهل نباید پرداخت خصوص بادویهٔ مسهله قویه وبی منضج ونضج که اعتدال قوام مواد وقابلیت دفع است مسهل نباید داد مکر نزد ضرورت وعدم فرصت زیرا که طبیعت وجوهر دوا البته مضادت ومخالفت ومنافات دارند باطبیعت وجوهر بدن وارواح وقوی ودر صورت احتیاج ادویهٔ مرکبهٔ مجربهٔ متداولهٔ حکما واطبای ماتقدم وماتاخر وانچه بتجربهٔ طبیب خود آمده وبکرات ومرات استعمال نموده در اشخاص وامزجه وازمان واسنان متنوعه متکثره بهتر از مجهوله غیر مجربه است * وبدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیب در معالجهٔ آن محتاج بیک امر بیش نباشد مانند تبرید ویا تسخین ویا ترطیب ویا تیبیس ویا تحلیل ویا اسهال صفرا ویا بلغم ویا سودای صرف وامثال اینها واگر بچند امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از چند جنس مرض از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض ترکیب نیست مفرد است والا مرکب زیرا که می تواند بود که مرض از جنس واحد باشد ودران محتاج بچند نوع از معالجه باشد مانند قروح لحمیه که از جملهٔ تفرق اتصال است ودر ازالهٔ آن محتاج بدوای منبت لحم وجالی قیح و وسخ و ناشف رطوبات زائده اند واکر دران لحم عفن فاسد باشد بدوای اکال نیز وهمچنین اما اول یعنی از علل احتیاج بترکیب دوائی است که دران کیفیتی ووصفی قوی وغالب وزائد باشد پس آن شش قسم است * اول از آنها آنکه قوت وکیفیت آن غالب بر قوت وکیفیت مرض باشد ویا ضعیف وناقص ازان مثلا حاجت بدوائی شود که کیفیت وحرارت آن سه جزو باشد ویافته شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو باشد پس ناچار آنرا ترکیب باید نمود بادوائیکه درو دو جزو از حرارت باشد که بعد تکافو وفعل وانفعال درو سه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب وامتزاج آب بسیار کرم با آب نیم کرم ویا بدوائی که درو یک جزو از برودت باشد مانند امتزاج آب بسیار کرم از آب سرد وهمچنین در برودت وترکیب بارد با بارد ویا بارد باحار ورطب بارطب ویا یابس با یابس ویا بارطب * دوم از آنها آنکه دران دوا صفتی وحالتی غالب باشد که مخالف ومنافی باشد غرض مطلوب را بدین نحو که مثلا بسیار شدید القوة باشد مانند افیون وفرفیون وکافور وامثال اینها ویا سریع النفوذ باشد وغرض بکمتر ازان حاصل کردد

مانند زنجار وكباريت وزرانيخ ونوره وامثال اينها كه بسبب كمال قوت وحدت محتاج اند بخلط وتركيب باد ويه مصلحهٔ مغريهٔ لزجهٔ كاسرهٔ قوت وحدت آنها مانند زعفران وجند بادستر با افيون وزعفران با كافور وكثيرا وصموغ با فرفيون واد هان وموم وسفيدهٔ تخم مرغ با زنجار وكباريت ونوره واز ين قبيل است امتزاج كثيرا بابسد محرق وامثال آن وسفرجل ومصطكي وطباشير وعود هندى در امراض معده وكبد وعروق ونواح آن هردو با سقمونيا وغاريقون تا آنكه آن هردو را نگاهدارند در معده وكبد وعروق ونواح آن تا فعل خود را كما ينبغي نمايند وآن جذب صفرا است واذابهٔ بلغم جهت آنكه از خاصيت سقمونيا وغاريقون است سرعت نزول بامعا وبسوى خارج ونيز آن ادويه حافظ قوى وارواح واعضاى رئيسهٔ شريفهٔ وعامة المنافع اند كه قلب وكبد ودماغ ومعده باشند از ضرر وغائلهٔ آن هردو يعني سقمونيا وغاريقون زيرا كه ادويهٔ مسهلهٔ قويه خالي از ضرر وغائله نيستند چنانچه در صدر كتاب ذكر يافت ونيز از ين قبيل است امتزاج وتركيب ادويهٔ مغريهٔ مانعهٔ حدت وسرعت مرور ونفوذ مانند كثيرا وصمغ عربي وافيون با ادويهٔ قويهٔ حادهٔ سريعة النفوذ والمرور مانند زرانيخ وبورق ونوشادر وشوره وما نند اينها تا آنكه زماني ممتد در مثانه بمانند وفعل واثر خود را بخشند وضرر وغائله بآن نرسانند وايضا ازانجمله است اختلاط ادويهٔ مسهلهٔ شديدهٔ قويه با مصلحات وچرب نمودن بروغن بادام وكاو مانند تربد وهليلجات ومغز فلوس خيارشنبر وتدبير وتشويهٔ بعض آنها مانند حب السلاطين وحب الملوك ومازريون وسقمونيا وانزروت وسائر ادويهٔ مسهلهٔ قويه ونيز ازان جمله است امتزاج سركه با شكر ويا عسل در سركنگبين براى كسر سورت وسرعت نفوذ سركه وثوران وهيجان صفرا وسودا را جهت آنكه ترشي حاد محض مهيج صفرا وسودا است ونيز شكر وعسل بسبب لزوجتى كه دارند مانع شدت نفوذ وكاسر حدت سركه اند وطبيعت وقوت كبدى بسبب كمال رغبت وميل بشيريني آن را بزودي جذب مى نمايد وافعال مطلوبه ازان از شكستن حدت صفرا ونفوذ در جميع مسالك ومجاري وتفتيح سدد وغيرها كما ينبغي صادر ميكردد ونيز اختلاط دهن ورد باسركه جهت منافع وفوائد مذكوره است وايضا امتزاج شيريني با زنجبيل وهليلجات واملج از ساختن مربى آنها وغيره باشكر ويا عسل ازين جهت است ونيز ازين قبيل است تركيب ادويهٔ بطيئة النفوذ با ادويهٔ سريعة النفوذ مانند تخم رازيانه وكرفس وانيسون وكشوث ودهن بلسان وامثال اينها كه بسبب كمال قوت نافذهٔ خود قرار در كبد وعضو مخصوص نمى نمايند كه افعال مطلوبه ازانها كما ينبغي صادر كردد از تفتيح سدد وتحليل مواد وغيرها پس ناچار است از تركيب آنها با دوائيكه جاذب آنها باشد بسوى خلاف جهت كبد تا آنكه در كبد قرار يابند وبطرف ديگر نفوذ ننمايند مانند تخم ترب كه جاذب بسوى فم معده است وامثال اينها از ادويهٔ حارهٔ حادهٔ سريعة النفوذ مانند دهن بلسان كه محتاج بسوى تركيب باادويهٔ ملايمهٔ بطيئة النفوذ مانند شمع اند ***** سوم ازانها آنكه آن دوا بطيء النفوذ ويا ضعيف القوة والاثر باشد كه پيش از رسيدن بعضو مطلوب قوت وفعل آن باطل وزائل ويا ناقص وضعيف كردد ويا آنكه آن دوا بسبب ضعف قوت خود ويا بسبب بعد مسافت عضو معلول ويا بسبب عدم اختصاص آن بآن عضو دربين راه متفرق ومنتشر كردد وتمامي قوت آن بعضو مخصوص نرسد ويا آنكه اختصاص آن عضو داشته باشد وليكن بتنهائي نتواند رسيد پس درين صور محتاج است بتركيب باد واى سريع النفوذ مختص بآن عضو تا آنكه باعث تقويت ومانع انتشار او كشته بزودى قوت واثر آن را بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران در اقراص كافور وادويهٔ قلبيه وهمچنين كافور درانها تا آنكه بسبب اختصاص كه زعفران وكافور بقلب دارند بزودى اثر بزورت كافور وسائر ادويه را بقلب رسانند بدون كسر وانكسار بسيار ونيز از خاصيت

زعفران است که بعد رسانیدن اثر وا بقلب هم بقوت حرارت خود و هم بالخاصیة و فعل و انفعال دوا با طبیعت خاصیت و اثر آن زائل و باطل میکردد و باقي میماند اثر قوت دوا و ازین جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوري کمتر از وزن کافور و کافور را در ادویهٔ قلبیه کمتر از اوزان ادویهٔ دیکر مینمایند تا غالب بر انها نیایند و معین و مبدرق آنها باشند و نیز ازین جمله است ادخال سرکه در ادویهٔ مختصه بطحال و ایضا ازین جهت داخل کرده مي شود زعفران و اسارون با سقمونیا و غاریقون تا آنکه آن هرد و قوت این هرد و را بدماغ و عروق آن برسانند و این هرد و کماینبغي فعل خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویهٔ مقویهٔ عطرهٔ قابضه و مفتحه و منقیهٔ فضول در ادویهٔ مختصه باورام کبد و دماغ و معدهٔ و کردهٔ و مثانه و انثیین مانند مصطکی و عود هندي و ورد احمر و کمون و با مسهلات معدهٔ نارمشک و مصطکی و سفرجل و با مسهلات کبد ورد احمر و با مسهلات دماغ سنبل الطیب و با مسهلات انثیین کمون و همچنین ازین قبیل است ادخال ذراریح جهت اختصاص آن بکردهٔ و مثانه با ادویهٔ مدرهٔ نافعهٔ امراض کردهٔ و مثانه تا آنکه قوت آنها را بزودي بلا نقصان وضعف بآن هرد و عضو برسانند و نیز ازان قبیل است ادخال سرکه و دهن در اضمدهٔ و اطلیه و بابونه نیز در اضمدهٔ و ادویهٔ مشروبه جهت آنکه در بابونه دو قوت است یکی محلله و دوم قابضه که بقوت محلله اثر در نفس عضو می نماید و بقوت قابضه منع وسد مجاري و مسام و منع انصباب مواد بدان عضو میکند و همچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه و دوم نافذه و سوم قابضه و در دهن ورد نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محلله و سوم ملینهٔ مرخیه بلکه اندک قوت قبضي نیز دارد و ایضا ازانجمله است امتزاج زنجبیل با تربد جهت آنکه تربد بصرافت خود تقطیع و ترقیق و دفع مواد بلغمیهٔ غلیظه کماینبغي بدون اعانت بازنجبیل نمی تواند نمود و مصطکي برای تقویت معدهٔ و کبد است و همچنین است ترکیب بعض ادویهٔ مسهله با بعض دیکر برای زیادتي تقویت و اعانت بر دفع و قلع مواد و ترکیب و امتزاج شراب ریحاني صافي رقیق با ماء اللحم برای صاحب غشي حوالي و صاحب دق کافور با ماء الشعیر برای مدقوق جهت آنکه ماء اللحم بسبب لزوجتیکه دارد بمجاري و مسالک می چسپد و بزودي بعضو مقصود و اعماق بدن نمیرسد و شراب بسبب شدت نفوذ خود بزودي آن را میرساند و خود نیز غذائیت دارد و کافور نیز بزودي اثر ماء الشعیر را بقلب میرساند جهت اختصاصیکه بقلب دارد و نیز تبرید قوي می نماید و ازین جمله است ترکیب مرخیات محلله با رواداع نزد تزاید اورام زیرا که طبیعت مدبرهٔ بدن باذن خالقها جل اسمه فعل و خاصیت هریک را بجای لائق خود میرساند و ازان این امور غریب و بعید نیست امور دقیقهٔ خفیهٔ عالیهٔ غامضه بسیار ازان صادر میکردد زیرا که خلیفهٔ عقل و نفس است در عالم اجسام * چهارم ازانها آنکه منافات و مضادت داشته باشد بارواح و قوی و بعضی اعضا مانند افیون و سائر ادویهٔ قویهٔ سمیه و غیر سمیهٔ مسهله و غیر مسهله که محتاج بحافظ و مصلح اند مثل افیون که در ادویهٔ عین بدون زعفران و در اقراص و نزله بند ها با زعفران و جند و مشک و همچنین در ادویهٔ قلبیه بدون آنها بتنها ئي استعمال آن جائز نیست برای آنکه مفني ارواح و قوی و مطفي حرارت غریزي است و همچنین ادویهٔ قویه و مسهلات سمیه که بدون مصلحات و حافظات قوی و ارواح و اعضا خصوص اعضای رئیسه و عامة النفع مثل قلب و کبد و دماغ و معدهٔ و کردهٔ و مثانه مانند سقمونیا و غاریقون و امثال آن هرد و با صمغ و کثیرا و غیرها از مغریات و مصلحات و تشویه و تدبیر و ادویهٔ حافظهٔ ارواح و قوی جائز نیست و همچنین زنجار و امثال آن بدون صموغ و موم و ادهان چنانچه ذکریافت پنجم ازانها آنکه آن دوا کریهة الرائحه و یا بشع الطعم باشد و طبیعت آن را قبول ننماید مانند حلتیت و صبر و خیارشنبر که محتاج اند آن هرد و با خلاط و امتزاج با دوای خشبو نیکو

طعم از قبیل زعفران وعسل وخیارشنبر با گلاب تا باعث قبول طبیعت وعدم نفرت وکسر سورت ورفع غائله وغثیان آنها گردد * ششم از آنها آنکه عضو بسبب شرافت ولطافت وشدت ذکای حس خود برداشت ادویهٔ قویه وحادهٔ لذاعهٔ کاویه نداشته باشد مانند قلب ودماغ وعین وفم معده که بجهت کسرت حدت آنها محتاج اند بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها ویا تبلید عضو باشند مانند کثیرا والعبه وافیون وبزر البنج وادویهٔ مقویهٔ حافظهٔ آنها در ادویهٔ ماکوله ومشروبه وصموغ وادهان وموم وسفیدهٔ بیضهٔ مرغ وافیون در اطلیه واضمده وقیروطیات ومراهم مانند مرهم زنگار وسفیداب وتوتیا ونوره وامثال اینها که بسبب لزوجت وارخاء وتخدیر وغیرها مانع آیند از شدت تاثیر وادراک به الم لذع ونفوذ وکاوش وتقطیع واحراق وغیرها وازین قبیل است امتزاج شیرینهای مقویهٔ قلب وکبد وفم معده طیبة الرائحه مانند گل قند وشراب سیب وبه وجوارش عود ودواء المسک وامثال اینها با ادویهٔ حادهٔ کریهة الرائحه بد طعم مانند حلتیت ومرمکی وصبر وامثال اینها واکثر این امور باهم مشارک اند * واما دوم که علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد وآن سه امر است * امر اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد ودوای مفرد به تنهائی نتواند دفع آن هردو نمود مانند شطر الغب که غب غیر خالص نیز نامند که مادهٔ آن مرکب از صفرا و بلغم است محتاج می شوند در معالجهٔ آن به ترکیب مسهل صفرا با بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا واگر مرکب از سودا باشد با حجر ارمنی ویا لاژورد ومانند اینها مثلا ونیز ترکیب کرده می شود دوای کاسر حدت وقامع ودافع مادهٔ صفرا با دوای محلل ومنضج ومقطع ودافع بلغم مانند سرکه وشکر وبزور مناسبه در سکنجبین بزوری وشراب بزور وامثال آن هردو ومانند مداوای قروح متوسخه که محتاج اند در ان به تنقیهٔ وسخ وچرک وقطع لحم زائد وانبات لحم صالح وفقدان دوای مفرد چنینی پس ناچار ترکیب باید نمود آنرا با دوائیکه چرک ووسخ را دور نماید ویا دوائیکه گوشت برویاند مانند راتینج بازنجار در مرهم زنجار ودر اورام باردهٔ صلبهٔ حادثه در کبد محتاج اند در علاج آن ها بدوائیکه دران انضاج وتحلیل وتفتیح و قبض باشد ودوای مفرد چنینی یافت نمی شود پس ناچار اند به ترکیب وخلط حلبه برای انضاج وافسنتین برای تفتیح و زعفران برای تحلیل وورد احمر برای قبض وحفظ قوت حفظ زیرا که بسبب انضاج وتفتیح وتحلیل مواد آنها بسهولت دفع می شوند وبسبب قبض وحفظ قوت مادهٔ تازه بران منصب نمی گردد ودیگر آن که اگر قبل از انضاج محللات استعمال کرده شود لطیف ماده به تحلیل میرود وکثیف آن متحجر میگردد وبطول می انجامد وآنکه اگر در اورام باردهٔ صلبهٔ کبد که از غیر انتقال از ورم حار ویا بسبب انسداد طریق میان کبد وطحال باشد ومجتمع گردد در کبد اخلاط غلیظهٔ سوداویه که طحال جذب میکرد آن ها را وحال بسبب انسداد نمی تواند جذب نمود پس محتاج اند بترکیب با ادویهٔ مفتحهٔ مجاری نیز ودر ورم حار دموی ویا صفراوی نیز که مرکب از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض ترکیب است محتاج اند بسوی ترکیب بدوای بارد برای زوال سوء مزاج حار وبسوی رادع برای منع وبازداشتن مادهٔ تازه از انصباب ونزول بدان عضو وبسوی محلل برای تحلیل مادهٔ منصبهٔ حاصله دران عضو وبسوی مقوی قابض مانند ترکیب جرادهٔ قرع با صندل وبابونه واقاقیا هریک برای فائدهٔ وغرضی بترتیب مذکور وبرهمین قیاس سائر تراکیب * امر دوم آنکه یافته شود دوای مفردی که دران دو قوت باشد یکی از ان هردو قویتر ودیگری ضعیف تر برای مرض مرکب از دو علت وآن دوا بآن هردو علت بصرافت خود نتواند مقابلت ومقاومت نماید زیرا که بیک قوت خود قوی وغالب می آید بریک مرض وبقوت دیگر ضعیف وناقص از مرض دیگر پس ناچار اند بترکیب آن بدوائیکه تعدیل هردو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت

قبض پس هرگاه مقصود قبض شدید باشد باید ترکیب نمود آن را بدوای قابضی تا مقصود حاصل گردد * امر سوم آنکه یکی از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد ودوای مفردی که هر دو قوت آن متکافی ومتساوی آن هر دو جزو مرض باشد در شدت وضعف یافت نشود پس درینصورت نیز محتاج اند بترکیب آن بدوائیکه بر تقویت یکی از آن دو قوت بیفزاید واز دیگری بکاهد تا وفا بمقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه باید افزود تا قوت تحلیل آن را کم نماید وچیزیکه قوت قبض وردع آن را بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض وردع باشد والا چیزیکه اعانت بر قوت تحلیل آن نماید تا معادل ومساوی مرض گردد ومانند ماء الشعیر در قرحهٔ ریه ودق که ببرودت خود بتنهائی وفا به اطفای حرارت نمی تواند نمود وما بقوته جلای خود متکافی است قرحهٔ ریه را واما در تغریه ناقص است قدری کثیرا وطین مختوم در قرحهٔ ریه بالضرورة وکافور در دق اضافه باید نمود تا مقوی قوت تغریه وبرودت آن شده وفا بقرحه ودفع حرارت دقیه نماید واضافهٔ یک دو ولد ر صورتی است که مرض مفرد باشد ومستحکم نباشد واما در صورت ترکیب واستحکام پس محتاج اند بسوی جمع وترکیب ادویهٔ متعدده وهرچند ترکیب مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه مدعا حاصل آید واز جملهٔ آنها مزاجی وصورت نوعیهٔ خاصی که مقاومت تواند نمود بر دفع مرض ومشتمل باشد بر فوائد کثیره که یافته نشود در دوای مفرد بهم رسد تا بتواند که دفع امراض وغوایل بسیاری از ینها نماید مانند تریاق فاروق وامثال آن از معاجین کبار وصغار وغیرها از ادویهٔ مرکبه * فائده بدانکه مقدار شربت را بعضی نسبت با مزجهٔ سابقه وجمعی قیاس بمعتدل المزاج وطایفهٔ قدری را مشروط داشته اند که کمتر از ان مؤثر نباشد وگروهی مقداری را اعتبار نموده اند که زیاده از ان نتوان استعمال نمود واکثری نسبت بضعیف المزاج وقومی موافق قوی المزاج قدری معاجین ساخته اند واولی مراعات حد وسط واحتیاط است والله اعلم

* فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه واستخراج مقدار شربت آنها *

بدانکه ضابطه درین چنان است که چون ترکیب کنند ادویهٔ چند راکه برای هر واحد واحد غرضی خاص ومنفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هریک ازانها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت غرض مطلوب از هریک باشد مثلا گر اغراض متساوی باشند اعم ازانکه مقادیر شربات آنها متساوی باشند یا مختلف باید که بگیرند از هریک از انها جزوا زمقدار شربت کامل آن بقدر مرض وحاجت مطلوب بحسب مسمی عدد ادویه یعنی جز ومخرج آن را مانند خمس ازخمس وربع از اربع وثلث از ثلاث ونصف از اثنین وبر همین قیاس پس هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی ازبرای دفع وقلع وقمع بلاغم وحب القرع وسائر دیدان از برنگ کابلی وتربد سفید وقنبیل ولسان العصافیر وشیح ارمنی ودرمنهٔ ترکی است وعدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت تام کامل از هر واحد واحد کوفت وترکیب کرد ومجموع را یک شربت نمود ویا آنکه شربات تام هر واحد را کوفت وترکیب کرد وبه پنج قسمت به پنج شربت تام نمود بدینقسم که از برنگ کابلی وقنبیل وشیح که مقدار شربت از هر واحد دو درهم است واز تربد ولسان العصافیر که از هریک سه درهم است جمع وترکیب نمود وبه پنج شربت تقسیم کرد ویا آنکه خمس هر واحد واحد را کوفته یک شربت کامل نمود

* بدانکه اصح آن است که معینات ومبدرقات ومصلحات مانند زنجبیل وکثیرا وروغن بادام وعسل وشیرهٔ نبات وقند وغیرها محسوب درتقسیم نیستند واکثری محسوب داشته اند وچون اراده کرده شود تالیف دوائی ازبرای دفع صفرا وبلغم از صبر وغاریقون وشحم حنظل وسقمونیا که چهار دوا است ومقدار شربت تام از غاریقون دو درم واز صبر وشحم حنظل هریک دو ثلث درهم وازسقمونیا نیم درهم ومجموع سه درهم وپنج سدس درهم است ربع آن که بالتخمین یک سدس کم یک درهم می شود مقدار

یک شربت تام آن باشد واگر اغراض متساوي نباشند بلکه بسوي بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت برا وزان آن بعض بیفزایند واز بعض دیگر بکاهند مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر وسقمونیا را زیاده از غاریقون وشحم حنظل نمود وازین هر دو کاست ویا بالعکس وبر همین قیاس وترتیب باید ترکیب نمود ومقدار شربت آنرا معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد واز هریک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است واگر تمام گرفته باشند هفت شربت وهمچنین واما در صورت تفاوت وزیادتي وکمي اجزای اولی آن است که برسرهم حساب کنند ومقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل وآسان گردد * فائده بباید دانست که آنچه بوده باشد از مفردات آن مرکب اصل وعمود در ترکیب باید که آن را بدل وحذف وزیاده وکم ننمایند تا اینکه ناقص وباطل وضعیف نگردد وفائده وغرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعي در تریاق فاروق وحب الغار در تریاق اربعه وصبر در ایارج فیقرا وخربق در ایارج لوغاذیا وهمچنین بلکه باید که حتی المقدور اجزای سائر ادویهٔ مرکبهٔ دیگر را نیز تغییر وتبدیل وکم وزیاده ننمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت نگردد واما مصلحات ومبدرقات وامثال آنها از لواحق متممات یعني اشیائیکه داخل کرده میشوند باقتضای ثانوي پس در زیادتي وکمي آنها مختارند بلکه در حذف بعضی آنها نیز نزد عدم شدت حاجت وضرورت بسیار ویا عدم وجدان آنها ونیز باید که ادویهٔ مفسده وباطل کننده ومضعفهٔ قوی وخواص آنها را خصوص جزو اعظم واصل وعمود را داخل ننمایند مانند بلادر که مفسد لحوم ومضعف اکثر ادویهٔ تریاقیه است در تریاق فاروق وتراکیبی که در آنها لحوم ویا ادویهٔ تریاقیهٔ فادزهریه داخل است نکنند ودر تراکیب افیونیه ومخدره وبیشیه نیز وزرادویهٔ تریاقیهٔ فادزهریه مانند فادزهر حیواني ومعدني وجدوار وادویهٔ مضعفه ومبطلهٔ فعل آنها مانند افیون وبیش داخل ننمایند اصلا ویا مقدار کمي برای کسر حدت وضرر وغائلهٔ آنها داخل نمایند وهمچنین در تراکیب مسهلهٔ مفتحهٔ ادویهٔ قابضهٔ مسددهٔ حابسه وبالعکس وبالجمله باید که طبیب مرکب مراعات این امور کماینبغي کرده ترکیب را بحسب هر علت علت ومزاج مزاج وفصل فصل وصنف صنف ومراتب اسنان واخلاط واعضا وقوت وضعف وشدت حاجت وعدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد ونیز باید که عارف وشناسای ادویه یعني جید ورديّ وتریاقي وسمي وخالص وغیر خالص آنها باشد تا خطا در کارش واقع نشود مانند غاریقون سیاه وجندبیدستر اغبر وحلتیت ازرق وعورنجان سیاه وزرد وبیش مجعول مشتبه بجدوار ومانند اینها که استعمال آنها جایز نیست مشروبا ونیز دانا بمزاج وکیفیات وخواص ومنافع ومضار ادویه وطرق استعمال آنها باشد وتفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب وغیرها اجل علوم واشرف صنایع این فن است واولی است از نقل وجمع نسخ حشو وبی فائده دور از قوانین در قرابادینات والله اعلم بحقایق المفردات والمرکبات والامتزاجات

* فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویهٔ مرکبه وطرق استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویهٔ مرکبه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ویامعتدل است طریقه آن است که بنگرند آیا مقادیر شربات اجزای آنها متساوي اند یا نه ودر صورت اول آیا همه حاراند بایبوست ویا همه حاراند با رطوبت ویا همه بارد اند بایبوست ویا همه بارداند با رطوبت ویا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره وبارده ورطبه ویابسه را وتقسیم بر عدد ادویه نمایند که معروف بسمي عدد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است ودر صورت تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر وباقي را بر عدد ادویه تقسیم نمایند وبگیرند جزو سمي عدد ادویه را یعني مخرج آن را که درجهٔ کیفیت ومزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق

درمقادیر شربات متحد در کیفیت حرارت ویبوست مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخهٔ اصل که حب الغار وجنطیانا ومرمکی وزراوند طویل است همه متساوی در مقدار اما حب الغار ومر گرم وخشک در دوم وجنطیانا وزراوند طویل گرم در سوم وخشک در دوم اند پس درجات حرارت ده ویبوست هشت شدند وده را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو ونیم می شود وهشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو میشود پس آن مرکب در دو درجه ونیم گرم ودر دو درجه خشک باشد ومانند تریاق ثمانیه که مرکب از حب الغار وجنطیانا ومرمکی صافی وزراوند طویل وریوند چینی وپوست بیخ کبر وقسط تلخ وعروق الصفر است اجزای همه متساوی در مقدار واما زراوند وجنطیانا وقسط هر سه گرم در سوم وخشک در دوم وپوست بیخ کبر وعروق الصفر هریک گرم وخشک در سوم وحب الغار ومرمکی هر دو حار یابس در دوم وزراوند گرم در اول وخشک در دوم اند پس اجزای حاره بیست واجزای یابسه هرده شدند وخارج قسمت بیست بر هشت دو ونیم وهرده بر هشت دو وربع میشود پس این مرکب گرم در دو درجه ونیم وخشک در دو درجه وربع درجه باشد ومثال متحد الوزن مختلف الکیفیة قلیل الاجزا تریاق الطین است که مرکب از حب الغار وطین مختوم هر دو متساوی الوزن وحب الغار گرم وخشک در دوم وطین مختوم بارد در اول ویابس در دوم پس اجزای حارهٔ آن دو وباردهٔ یک ویابسه چهار باشد وچون یک بارد را از دو حار ساقط نمایند یک جزو حار میماند ویک را که بر دو که عدد ادویه است قسمت نمایند خارج قسمت نیم درجه میشود وچهار یابس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه میشود پس آن مرکب گرم در نیم درجه وخشک در دو درجه باشد * واما اگر اجزای مرکب هم در مقادیر شربات وهم در کیفیات مختلف ومتفاوت باشند پس طریق اسهل واقرب بصواب ویقین بمعنی ظن غالب طریقهٔ ایست که منسوب است بحذاق الاطبا وآن چنان است که هر دوائی که چند مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شربت ویا سه شربت ویا چهار شربت وهمچنین هریک از آنها را بهمان نسبت مذکوره ادویهٔ متعدده فرض نمایند مانند آنکه آنچه دو شربت باشد دو دوا وآنچه سه شربت باشد سه دوا وهمچنین وبهمان دستور ونسق حساب کنند واقل را از اکثر اسقاط نمایند اگر متساوی نباشند ودرجهٔ انحراف مزاج آن را دریابند واگر متساوی باشند آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر درجات کیفیات حرارت یا برودت وهمچنین رطوبت با یبوست متساوی نباشند ودرجات حرارت مثلا پنج باشند وبرودت سه ویا بالعکس اقل را که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند وتتمهٔ که دو است بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن مرکب باشد واگر متساوی باشند معتدل خواه فاعلتین باشند که حرارت وبرودت است وخواه منفعلتین که رطوبت ویبوست است چنانچه ذکر یافت مانند برشعثا به نسخ شیخ الرئیس که مرکب از افیون وبزر البنج وسنبل الطیب وفلفل سفید وعاقرقرحا وفرفیون وزعفران است که هفت دوا باشند ووزن هریک از بزر البنج وفلفل سفید بیست مثقال وافیون ده مثقال وزعفران پنج مثقال وفرفیون وسنبل الطیب وعاقرقرحا هریک یک مثقال است ومقدار شربت بزر البنج دو دانک است که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد وفلفل که یک مثقال است بیست شربت بود وافیون یک دانک که سدس مثقال است شصت شربت باشد وزعفران که یک مثقال است پنج شربت وفرفیون که نیم دانک است دوازده شربت وسنبل الطیب که نیم مثقال است دو شربت وعاقرقرحا نیز بدستور دو شربت باشد پس مقادیر شربات کل اجزا که هر شربتی را دوائی علیحده فرض کرده شود یکصد وشصت ویک می شود واما کیفیت ومزاج بزر البنج بارد یابس در سوم وافیون بارد یابس در

چهارم و فلفل سفید و عاقرقرحا هر واحد حار و یابس در سوم و فرفیون حار و یابس در چهارم و سنبل الطیب حار و یابس در دوم و زعفران حار در دوم و یابس در اول است پس کل کیفیات بارده چهارصد و بیست و حاره یکصد و بیست و هشت و یابسه پانصد و چهل و سه و چون اجزای حاره که اقل است از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده دوصد و نود و دو می ماند و این را که برهمی عدد ادویه که یکصد و شصت و یک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه و سه ربع درجه و نصف عشر و ربع عشر بارد میشود بالتقریب و یابسه را که تقسیم نمایند سه درجه و ربع و ثمن می شود بالتقریب پس این مرکب در درجه دوم الا نصف عشر و ربع عشر بارد و یابس در سه درجه و ربع و ثمن و خمس ثمن باشد بالتخمین و مانند این مفرح بارد مؤلف از گل سرخ و نیلوفر از هریک ده درم و مروارید و بسد و کهربا و لسان الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکل را از هریک سه درهم بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم فرنجمشک و تخم کاسنی و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه از هریک دو درم و کافور نیم مثقال است که جمله هفده دوا باشند واما امزجهٔ آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه هریک بارد و رطب در دوم و مروارید بارد و یابس در دوم و صندل سفید بارد در سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هریک بارد در دوم و یابس در سوم و بسد بارد در اول و یابس در دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ و خشب الکل هریک گرم در اول و خشک در دوم و بهمنین و فرنجمشک هریک گرم و خشک در دوم و لسان الثور حار و رطب در اول و تخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم و کهربا معتدل و یابس در دوم و بقولی بارد در اول است * واما مقادیر شربات آنها پس از گل سرخ پنج درهم است و ده درهم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر سه درهم است پس سه شربت و ثلثی باشد و از مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد و از بسد یک درهم است پس سه شربت باشد و از لسان الثور دو درهم یک و نیم شربت و از کهربا نیم مثقال تقریبا چهار شربت و از طباشیر یک درهم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درهم آن دو شربت باشد و از صندل سرخ نیم مثقال است تقریبا چهار شربت باشد و از خشب الکل ربک مثقال است تقریبا دو شربت باشد و از بهمن سفید و بهمن سرخ هریک یک درهم است پس هریک دو شربت باشند و از فرنجمشک دو درهم است یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درهم است یکشربت باشد و از خیار بادرنگ و خیارزه هریک پنج درم است تخمینا ثلث شربت باشد و از کافور یک دانگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهارده و نیم و بارده چهل و نه و رطبه نه و یک سدس سدس و یابسه هفتاد و نه شدند و عدد شربات سی و هشت و نیم و چون اجزای حاره را که اقل است از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم بارده می ماند و همچنین اجزای رطبه که اقل است از یابسه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد یابسه باقی میماند و چون اجزای باردهٔ باقیه را بر عدد شربات تقسیم نموده شود خارج قسمت بالتخمین یک درجه الا یک عشر میشود و همچنین اجزای یابسهٔ باقیه را که برهمی عدد ادویه قسمت کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه میشود بالتخمین پس این مفرح بارد در یک درجه الا یک عشر درجه و یابس در دو درجه الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و برهمین قیاس و ترتیب هر مرکبی را که خواهند درجات کیفیات آنرا معلوم نمایند * وبدانکه چون امر مقادیر شربات ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب امزجهٔ اشخاص در قوت و ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف می باشد لهذا الشیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجه قید و ذکر آنها نشده اند و همچنین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقائق الامور

* فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات * بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت

آن را معلوم نمایند باید که اولا تحقیق و تشخیص اوزان و عدد شربات آن نمایند و جزوی از وزن مرکب اخذ نمایند که
نسبت آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم
باشد و عدد شرباتش ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن بده که عدد شربات است چون نسبت سه است بسی
که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت آن سه درهم باشد و اگر بالعکس باشد یعنی عدد شربات
سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درهم باشد زیرا که ده را باسی نسبت ثلثی است * و به بیان دیگر آنکه
مقادیر اوزان دراهم ادویهٔ مرکب را بر عدد شربات آن تقسیم نمایند خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد
مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل چهل و نیم باشد و اوزان ادویه پنجاه و هفت درهم بالتقریب و خارج
قسمت پنجاه و هفت بر چهل و نیم یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر می شود بالتخمین پس مقدار شربت آن مفرح
مذکور همان یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر باشد و اگر اوزان ادویه چهل باشد مثلا و عدد شربات پانزده پس
مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درجه و دو ثلث درجه باشد و بالعکس یعنی اگر اوزان ادویه پانزده
و مقادیر شربات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت مرکب است یک ربع درجه و ثمنی می شود جهت آنکه نسبت
دو و دو ثلث به پانزده که عدد شربات است همچون نسبت پانزده است بچهل که اوزان ادویه است و بر همین قیاس و ترتیب
مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند والله اعلم بحقایق الامور * فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویهٔ
مفرده بالاجمال و الاختصار * بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی
پس معدنی مختلف میشود و عمرهای انواع و اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام الترکیب و متلذذ الاجزا و لطیف
بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آن مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید
باقی میمانند و فاسد نمیگردند و اما نقره و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن
و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی فاسد و فانی میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در ان
بمانند و اما زنجار پس ناقص می شود و قوت آن تا یک سال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی
میماند و مرتک که مرداسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی می ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا * و اما حجر
فادزهر یعنی بادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنگ و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی
میماند * اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از ان کمتر است * و اما اطیان طیبة الروائح مانند طین داغستانی و مختوم و انچه
بدان هردو مانند بقا و قوت آنها از لؤلؤ کمتر است و گل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف
و زائل می گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر می شوند بحسب مراتب خود ها و انچه صاحب رائحه است مادام
که رائحه با آن باقی است قوی است پس بتدریج ضعیف و باطل میگردد و مثل سائر احجار و اطیان می شود والله اعلم
* فائده بدانکه اکثری برانند که ماده و بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه هردو در نهایت خوبی جوهر
و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد صورت ذهبی بر ان مرکب از مبدأ فیاض جل ذکره فائض
میگردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد باقوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون
اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر و باقوت مائیه باشد صورت قلعی می پذیرد و هرگاه ردائت جوهر آن بیشتر باشد

صورت اسربي مي يابد واكر زيبق جيد الجوهر بود وكبريت ردي الجوهركه مانع ظهورا سباب صابغه باشد بالتمام هرچند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسي مي يابد وچون با اين حال اكريموست شديده بران غالب باشد صورت روي توتياكه خارصيني نامند مي پذيرد واكر كبريت جيد الجوهر و زيبق ردي الجوهر باشد باعدم اسباب صبغ صورت حديدي براوفائض ميكردد واهل صنعت كيميا راعقيده آن است كه انقلاب بعضى به بعضى باعمال مخصوصهٔ مدونه در كتب خود كه رفع بدي جوهر هريك شود ممكن است اما شايداين سخن توهمي بيش نباشد زيراكه انقلاب حقائق محال است وهمچنين احجار نفيسهٔ غير متطرقه مانند ياقوت والماس وزمرد وغيرها نيز اصل ومادهٔ وبسائط آنها زيبق وكبريت است باختلاف مراتب ازصفاوكدورت وغيرها والله اعلم وهمچنين اكر زيبق جيد ونيكو باشد وليكن كبريت ناصاف باشد تركيب محكم وحافظ صورت نوعيهٔ خود مدت مديد نمي تواند بود واكر هردو جيد وصافي باشند محكم التركيب كردد وحافظ صورت خود مدت مديد مي تواند بود * واما ادويهٔ نباتيه پس آنها يا ازقبيل صموغ وعصارات ويا ازهار ونقاح ويا البان ويتوعات ويا ادهان ويا اوراق ويا بزور ويا اغصان ويا اصول ولحا وقشور وامثال اينهااند پس صموغ مدت بقاى قوت آنها تاسه سال است وعصارات ازانها كمتر واما ازهار ونقاح كه كلها وشكوفها باشند واوراق بحسب قوت وضعف خود يك سال نهايت تادوسال قوت آنها قوي باشد پس ضعيف وباطل ميكردد * واما لبان ويتوعات مانند سقمونيا وفرفيون وافيون وامثال اينها پس سقمونيا قوت آن تابيست سال مي ماند وبعد ازان ضعيف ميكردد ورفته رفته باطل ميشود وفرفيون تاچهار سال وافيون پنجاه سال قوت آن باقي مي باشد وزياده نيز كفته اند وبالجمله اكثر البان قوت آنها تاقريب بده سال باقي مي ماند واما ادهان پس باردهٔ آنها بزودي فاسد ميكردد خصوص رطبهٔ آنهاكه دريك دوسه اسبوع وحارهٔ رطبه ويابسهٔ آنها بمراتب يك سال تادوسال پس فاسد ومتكرج ميكردد واما دهن بلسان پس آن ازقبيل البان است وقوت آن مدت مديد باقي ميماند وكفته اند هرچند كهنه ترشود جيد وقوي ترميكردد وهمچنين دهن كافور ودهن اذخر تا دوسال * واما بزور پس آنها مختلف مي باشند انچه ازانها كثيرالدهن مانند مغز كودكان وبادام وپسته وچلغوزه ونارجيل وكنجد وخشخاش وخيار وهندوانه وخربزه وكدو وامثال اينها است تايك سال وانچه قليل الدهن مانند حلبه وحرف وخردل ورازيانج وامثال اينها است دوسال تاسه سال بحسب حفظ ونكاهباني ازنم ورطوبت وخاك وباد وغيره باقي مي ماند * واما اغصان ولحا واصول وقشور پس مختلف مي باشند بقاى آنها بحسب قوت جوهر آنها درصلابت ورخاوت وضعف پس انچه مانند قسط وزراوند ووج ودرونج وزردچوبه ودارچيني وقرفه وسليخه وزنجبيل وامثال اينها است قوت آنها تاده سال باقي مي ماند وخربق ازينها زياده مكر انچه درانها رطوبت فضليه باشد مانند بيخ چيني وزنجبيل وزرنباد وزراوند مدحرج وبهمنين وبوزيدان وشقاقل وامثال اينها كه بزودي كرم ميخورد وضعيف وفاسد مي كردند واما انچه ازلحا وعروق معهله باشند تاسه سال قوت آنها باقي ميباشد پس بتدريج باطل ميكردد * واما ادويهٔ حيوانيه مانند شحم ومراره وانفحه وقرن وحافر وظلف وزبل وبعور وم واما شحم كه پيه باشد هركاه بكيرند ونمك سود نمايند تايك سال قوت آن باقي مي ماند وليكن مستعمل درمراهم وبعض تراكيب ديكر وبعض امراض نخواهد بود واما مراره كه زهرهٔ حيوان باشد پس مدت بقاى قوت آن بيشتر ازشحم است واكر خوب خشك كنند ونيكو محافظت نمايند سالهامي ماند * واما انفحه كه پنيرمايه نامند يعني شيردان حيوان پس مدت بقاى قوت آن يك سال تادوسال است * واما قرن وحافر وغيرها كه عبارت ازشاخ وسم وناخن باشد پس قوت

آنها سالها باقي ميمانند وامازبل وبعرودم كه عبارت ازسركين وپشكل وخون حيوان باشد مانند سركين سگ وكفتار وحمار و
بز وضب تا يك سال وهمچنين خون آن واما جند بيدستر پس قوت آن تا ده سال باقي مي ماند والله اعلم . * فصل دهم
دربيان زمان ادراک ومدت اعمار ادويهٔ مركبه * واما زمان ادراک مركبات يعني زمان حصول كيفيت ومزاج ثانوي تركيبي
انها پس ترياق فاروق بعد شش سال ودرسال هفتم استعمال ميتوان نمود واما بعض متاخرين استعمال آن را بعد از شش ماه جائز
داشته اند * واما سائر مركبات ديكر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه ميكردند * طبقهٔ اولى معاجين كبار اند كه در تلو ترياق
فاروق اند مدت ادراک آنها شش ماه باشد ودر ماه ششم يا هفتم استعمال توان نمود مانند اثاناسيا كبرى وصغرى وايارجات
كبار واصفر سليم وباد مهرج وبرشعثا وبرشهاى ديكر وترياق الطين وثيادريطوس اصغر واكبر ودحمرثا كه دران مرواريد داخل
نباشد ورامهران وشليثا وفريادرس وقفطارغان اصغر واكبر ومعجون عنبر ومعجون قبادالملك ومعجون كبريت ومعجون هرمس و
ارسطون وافلونيا فارسيه بقول صاحب كامل الصناعة وبالجمله هر تركيبى كه دران افيون باشد وصاحب كفايه ترياق اربعه ودحمرثا بالؤلؤ
واقراص كوكب ودواء الكركم كبير وصغير ودواء الملك كبير وصغير را از طبقهٔ اولى شمرده اند ودر كناش يوحنا بن سرابيون از طبقهٔ
ثالثه شمرده اند * طبقهٔ ثانيه مركباتى اند كه نهايت زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند معجون قيصر ومعجون اصطمخيقون
واقراص لك واسقيل وسائر معاجين متوسطهٔ مدرهٔ بول ومانند اينها * طبقهٔ ثالثه مركباتى اند كه زمان ادراک آنها دو ماه
باشد مانند امروسيا وترياق غرزه ودواء المسك حلو ومر وفنجنوش ومعجون خطاطيف وامثال اينها * طبقهٔ رابعه مركباتى اند كه
استعمال كرده ميشوند در روز اول ودوم تركيب مانند حبوب وادهان وسفوفات وذرورات واشربه وضمادات واطليه
وادويهٔ مسهله واقراص خفيفه واكحال وشيافات وفتائل ومراهم وامثال اينها * واما مدت اعمار ادويهٔ مركبه پس بدانكه
اينها نيز بحسب مراتب خود منقسم بر چهار طبقه اند * اما ترياق فاروق پس تا سي سال قوي ميباشد وبعد از ان ضعيف
ميكردد چنانچه بتفصيل انشاء الله تعالى در ترياق فاروق خواهد آمد * طبقهٔ اولى مركباتى اند كه مدت عمر آنها پنج سال تا ده
سال باشد وبعد از ان ضعيف كردند مانند مثروديطوس وايارج لوغاذيا وايارج اركاغانيس وايارج جالينوس وافلونيا
فارسيه وراميه وبرشعثا وسائر برشها وشليثا وامثال اينها * طبقهٔ ثانيه ادويهٔ مركبه ايست كه مدت عمر وبقاى قوت آنها
سه سال تا چهار سال باشد مانند امروسيا وارسطون وانقرديا وايارجات وترياق الطين وترياق غوزه ورامهران ودواء
الملك ودواء الكركم وسنجرنيا وسوطيرا ومعجون اصطمخيقون ومعجون عنبر ومعجون قيصر وامثال اينها * طبقهٔ ثالثه ادويهٔ
مركبه ايست كه مدت عمر وبقاى قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه واطريفلات وجوارشات واقراص مانند قرص كوكب
وقرص اسقيل وكلكلانج وربوب ومعاجين صغار واما بقول جالينوس رب وشراب به مادام كه طعم ورائحهٔ آن باقي باشد و
متغير نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقي مي باشد * طبقهٔ رابعه مركباتى است كه قوت آنها از دو ماه تا شش ماه وبنهايت
تا يک سال باقيماند مانند حبوب وادهان وذرورات وسفوفات وضمادات ومراهم واما سفوف مقليا ثا وسفوف حب الرمان
وامثال اينها وهمچنين سفوفاتيكه با آب كرم يا سرد اخذ نمايند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه بدستور قوت آنها باقي
مي ماند واما اكحال وشيافات پس قوت آنها زياده مي ماند از ذرورات خصوصا باسليقون ومانند آن * وبدانكه هرچند
حفظ وحراست آنها بقوانين مقرره بهتر وبيشتر نمايند يعني از حرارت ويبوست بسيار وبرودت ورطوبت ونداوت نيز
محفوظ دارند وهمچنين از كل آفات وادويهٔ آنها جيد غير كهنهٔ فاسد وهمچنين عسل ويا قند ويا نبات ويا انچه بدانها سرشته

مي شوند تازه وبهتر باشند وتركيب كنندة وپزندة آنها صاحب وتوف تر باشد مدت بقاى قوت وعمر آنها زياده وبيشتر خواهد بود وبالعكس كمتر والله اعلم

* فصل يازدهم در بيان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهيت وخواص ادويه * مخفي نماند كه چون اكثر ادويه بسبب اماكن وفصول اربعه وخشكي وتري وتازكي وكهنكي وخامي وكال رسيدكي وامثال اينها مختلفة الصورة والماهية مي باشند پس هرگاه شخصى مثلا در بلدى دون بلدى ويا در فصلى دون فصلى ويا در حين تازكي ويا در زمان خشكي ويا در وقت خامي ونارسيدكي ويا در هنكام پختكي ورسيدكي وامثال اينها دوائى را مشاهده نمايد وبحسب ادراك خود بيان شكل ورنك وطعم ورائحه وغير اينها ازان نمايد وديكرى در غير آن اوقات واحوال مذكوره ملاحظه نمايد وبيان ماهيت آن را موافق محسوس خود ذكر نمايد وهمچنين پس احوال مذكورهٔ هريك لامحاله مخالف يكديكر خواهد بود واحاطه بر جميع احوال ومراتب هرچيز مقدور شخصى واحد نيست وهمچنين هريك خاصيت ونفع وضرر آن را بحسب اطلاع خود ذكر خواهد نمود وظاهر است كه امور مذكوره منحصر دران نيست وبحسب اوضاع فلكي وارضي تغيرات واختلافات در امزجه وخواص ادويه واقع مي شود وباعث اشتباه در ماهيت وقوت وخاصيت اكثر ادويهٔ اين امور مذكوره است

* فصل دوازدهم در بيان طريقهٔ اخذ ادويه وحفظ وصيانت آنها * اما بالاجمال پس بدانكه اولى واليق آن است كه ادويهٔ قويه ومشهوره هر جا كه درانجا قويتر وبهتر مى شود از جاهاى ديكر از همان جا در زمان وفصل لائق ونهايت ادراك نشو ونما وكال نضج ورسيدكي آن اخذ والتقاط نمايند مانند آنكه اطيان را در يازدهم تشرين اول از ماه رومي وسقمونيا را از جبل انطاكيه وبالجمله اكر بقول استاد ابقراط كه عالجوا كل مرض بعقاقير ارضه وبلده عمل نموده معالجه بادويهٔ مختصه بهمان بلد ومملكت نمايند بهتر است جهت آنكه بمناسبت انفع اند در جلب فائده وصحت از براى اهل آن بلد ومملكت از ادويهٔ مملكت ديكر وبالتفصيل بدانكه انچه معدني واز قبيل احجار واطيان است بهتر آن است كه از معدن معروفه ومشهورهٔ آن واوائل زمستان اخذ نمايند يعني در هر بلد ومملكت وهر كان كه بهتر مي شوند نه از غير آن مانند قلقديس از قبرس وزاج از كرمان ولاجورد از كاشغر وفيروزه از نيشاپور ولعل از بدخشان وياقوت از پيكو ومانند اينها وهرچند رنكين تر وصاف تر وشفاف تر وآبدار تر وخالص تر وبزرك تر وبى غش تر باشند وريزه ومتفتت وآميخته بچيزى ديكر از خاك وغيره نباشند بهتر است ونيز بايد كه رنك وطعم ورائحهٔ مختصه بهريك مانند فادزهر واطيان برقرار ودر كال خوبي باشند

* ماء الزجاج دستور اتخاذ آن آنست كه بكيرند زجاج صافي وقلعي وابالسويه ود وبوته كداخته سرد كنند وانچه مانند كف بر روى آن باشد بودارند كه ماء الزجاج است واما انچه نباتي است بدستور يعني انچه اوراق وازهار است بايد كه بكيرند از اماكن مختصهٔ بهريك وفصل وزمان ووقت لائق بهريك وبعد رسيدن بكمال خود وپيش از افتادن از درخت وپژمردكي ومتغير شدن هيأت ورنك وبوي آن ود رسايه باحتياط تمام خشك كنند واز غبار ورطوبات وغيرها محفوظ دارند مكر انچه را آفتاب ضعيف نكرداند وغرض كال خشكي آن باشد كه در آفتاب بكمال احتياط خشك نمايند وانچه از قبيل بزور باشد واجب است كه بكيرند آنرا بعد بستن ومحكم شدن جرم وخشك شدن رطوبت آنها بحد اعتدال وزائل شدن خامي وروبزردي وپژمردكي آوردن اوراق آن وبدستور در سايه خشك نمايند واز كرد وغبار واختلاط باشياء غريبه ورسيدن نم ورطوبات وكرمي وخشكي بسيار محفوظ دارند بدانكه ادويهٔ نباتيهٔ ذوات كيفيات منحرفهٔ مفرده ومركبه در بلدان منحرفة الكيفية واراضي صلبه بهتر يافته ميشوند وهميشه دواها دران بلدان واراضي اقوى مي باشند ولهذا ادويهٔ جبلي ورملي وبري اقوى اند از بستاني ودر اكثر

امور و ادویهٔ بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر و قوی تر می باشد و ادویهٔ معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان رطبه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور است بدستور باید که بعد از رسیدن بکمال لائق بحال آن پیش از رو به پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود باید که در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و ترو تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیمرس و آنچه را از آنها درست و با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا بآفتاب کمی باحتیاط تمام خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و نموست و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویهٔ نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویهٔ بریهٔ صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و از شکوفها و گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و بدستور بستانی آن و همچنین از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحهٔ هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قویتر باشد اقوی است از مخالف آنها * و اما لبن شیرم هرگاه تازهٔ آن بهم رسد بطریق مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازهٔ آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر تنوعات پوست تازهٔ آن را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کازرونی در مصر یا کازرون بشروطیکه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلسان و سائر البان را در اماکن مختصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوة گردند اخذ نمایند نه از جاهای که ضعیف القوة باشند * و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه متفرق و متفتت گردند یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند * و اما عصارات باید از ادویهٔ جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبهٔ کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ اهلیلج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست * و اما ادویهٔ حیوانیه پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضا در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن

ذبح و ذکوة آنها از انجمله خون بزجوان فربه بی عیب ونقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده ومثانه موسوم بید الله کشته وآن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آن را ذبح نمایند وخون اول وآخر آن رابگذارند که بریزد وخون وسط را در دیگ ویا ظرف سنگی ویا سفالی بگیرند وبگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچهٔ کرباس پاکی پهن نمایند وپارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد وغبار بر ان بپوشند ودر آفتاب خشک نمایند وعند الحاجة مقداریك مثقال آن را باآب کرفس جبلی ویا شراب وامثال آن بنوشند وبالجمله هرچیزی را بشرائط مقررهٔ آن درکمال اهتمام حفظ وضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند * دستور حفظ زهرهٔ حیوانات که تازه بماند باید محل قطع ومجرای آن را بخیط محکم بسته در شیشهٔ که عسل دران آنمقدار باشد که اورا بپوشاند انداخته نگاهدارند ولیکن این درجائی است که حرارت ورطوبت برهوای آن بلد غالب نباشند والا زود تر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند * دستور حفظ پیه ومغز حیوانات که متعفن نگردند باید که در عسل چند روز بینداز ند وبعد از ان شسته خشك کرده در لتهٔ کتانی پیچیده در سایه آویزند وبدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمی گردد * دستور حفظ سائر ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل وبرادهٔ آهن با آهن ربا وتخم مرغ را با نمک وسادج را با زنجبیل واماممعدنی را با غیر جنس آن نباید جمع نمود وعصارات وصموغ را درظرف قلعی ونقره نگاهدارند وعرقها ومیاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد سرد شدن ویا درظرف مزجج ویا روی توتیا وعرق بها ر درظرف مس بهتر میماند وعرق قرنفل در شیشه وعنبر درظرف رصاصی اسربی ومجموع اوراق وبیخها وگلها را از جای نمناک وآفتاب تند دور باید داشت وظرف قلعی جهت روغنها واکثر ادویهٔ مرکبه ومفرده بهتر است والله اعلم

* فصل سیزدهم دربیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمهٔ که جمع آنها باهم مناسب نیست * بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز درهنگام گرسنگی وتشنگی طعام وشراب نخورد ونیاشامد وآن هم بقدر ضرور واحتیاج که بسرحد امتلا وتخمه نرسد که مکروه ومضر است ودرهنگام امتلاو سیری وسیرابی طعام نخورد وآب ننوشد ودرهنگام گرسنگی بسیار وعطش مفرط بیکدفعه طعام وشراب بسیار وسیر نیز نخورد ونیاشامد وهمچنین بعد از ریاضت وحرکت شدیدهٔ مفرطه واستیلای گرمی بسیار برمزاج مگر بتدریج ودفعات اندك اندك خصوص آنکه طعام ثقیل ویاغیرعادی ومعتاد ویا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد وهمچنین آب غلیظ ثقیل ویا بسیار گرم ویا بسیار سرد * ودر ذهبیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه وعلی ابائه واولاده الثناء والسلام میفرمایند اعلم یعنی بدان بدرستیکه جسد بمنزلهٔ زمین طیب پاک است هرگاه تعهد نمایند آن را بعمارت وآب دادن بمقداریکه زیاده نباشد بحدیکه غرق گردد دران ونه کم باشد بحدیکه ناقص وتشنه ماند وخشك گردد بلکه بحد اعتدال وقدر حاجت بود همیشه سبز وخرم وآباد می ماند وروز بروز در تزاید واگر غافل مانند ازان فاسد میگردد ونمیروید مگر گیاهای ناکاره پس جسد بتدبیر اغذیه واشربه سالم وصحیح ونیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی درچیزیکه موافقت ببدن ومعدهٔ تو داشته باشد وتقویت بدن وهضم واستمراء طعام نماید پس اندازهٔ آن غذا را بگیر وبگردان همانمقدار را غذای خود ونیز میفرمایند که اعلم یعنی بدان بدرستیکه هرواحد از طبائع دوست میدارند چیزی را که مشاکل طبائع جسد شان باشد پس باید که بخوری چیزیرا که مشاکل آن است وهرکه زیاده از قدر حاجت تناول نماید فائدهٔ نمیدهد بآن وهرکه بمقداریکه نه زیاده ونه کمتر از حد لائق باشد تناول نماید نفع می بخشد اورا پس طریق صاحب حفظ

صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت وصحت بدن خود در شبانه روز وهنوز قدری میل وخواهش او بطعام
باقي باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه این اصلح است برای معده و بدن تو وتذکیهٔ عقل تو وسبکترا ست
بری جسد تو وشخصی که خواهد که صحیح و سالم و سبك باشد بدن او وباید که شب طعام را کمتر بخورد وتقلیل نماید
وپیران را شب چیزی نخوردن خصوص که کرسنه باشند بسیار مضرا ست زیرا که فوت می شود از ایشان قوتی که تدارک
آن ممکن نیست و خطاب بمامون کرده فرمودند بخور غذای سرد در تابستان وکرم در زمستان و معتدل
در دو فصل دیکر که بهار وپاییز باشند بقدر برداشت قوت وخواهش خود وابتدا کن بطعام سبك ترین اغذیهٔ که میخوري
آن را بقدر عادت وبحسب طاقت ونشاط بدن خود ووقتیکه واجب وضرور باشد وباید که خوردن تو در هر روز هنکام
کذشتن هشت ساعت از روز باشد یکدفعه ویا آنکه در هر دو شبانه روز سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح و شب بعد عشا
وروز دیکر بعد هشت ساعت از روز کذشته وباز شب چیزی نخوري وروز دیکر صبح بدستور اول تناول نمائي همچنین امر نمود
جد من حضرت محمد رسول الله صلعم حضرت علي بن ابي طالب ع م را در هر یکروز یك مرتبه وروز دیکر دو مرتبه نیز بقدر
حاجت وباید که شراب تو از عقب طعام شراب صافي کهنه که حلال باشد وبپرهیز از انکه جمع کني میان خوردن تخم
مرغ وماهي باهم در یك وقت زیرا که مولد نقرس وقولنج وبواسیر ووجع اضراس است وشیر با نبیذ کسانیکه می آشامند
نبیذ را جهت آنکه مولد نقرس وبرص است ومداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف در صورت وطحال ومولد ریاح در سر و
معده وپرخوردن بیضهٔ جوش داده مورث ربو وبهر یعني تنکي نفس وکرفتن وانقطاع آن است وخوردن چیزهای شور
وکوشتهای قدید وماهي نمک سود شور بعد فصد وحجامت عارض میکردد از ان بهق وجرب وخوردن کردهٔ کوسفند
باعث کثافت مثانه می شود و خوردن کوشت خام باعث تولد کرم است در شکم وبسیار خوردن کوشت حیوان وحشي
وکاو مورث تغیر عقل وحیرت فهم وتبلد ذهن وفراموشي بسیار ومداومت بران باعث تولد شپش می شود در بدن وخوردن
آب سرد بالای طعام کرم یا شیریني مضر است باسنان و باعث افتادن آنها است انتهی کلامه صلوٰة الله علیه * وبدانکه
شراب حلال مذکور را مؤلف در زیب ذکر خواهد نمود انشاء الله تعالی و واجب است که ظرف طعام برابر رو باشد که به
محاذات تناول شود نه بطرف راست وچپ که منحرف باید بشود ونیز لقمه باید کوچک بردارد ونیکو مضغ نماید ودر
تابستان اوائل روز ودر زمستان اواسط آن ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه اکر هر دو روز سه مرتبه خورده
شود بهتر است چنانچه در ترجمهٔ حدیث شریف ذکر یافت وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را و تداخل نکند یعني
طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد وما دام که ثقل در معده وسینه وجشا یعني آروغ طعام آید طعام تناول
نکند وبالجمله هر وقت که خوب کرسنه شود وتشنه کردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد وتعیین وقت بمراتب آن اکثری
وبرای متوسطین است والا اطفال وجوانان محرور المزاج وقوي الهضم وپیران وضعیف وبارد المزاجان هریك بنوعی
خاص می باشند حکم واحد برهمه جاري نمی تواند بود واجتناب نماید از خوردن نان کرم وآشامیدن آب سرد بلا فاصله
بر آن بجهت آنکه احداث عفونت وبخرمي نماید ومضرت باسنان میرساند واز اجتماع طعام لطیف وشیرین وازشیریني بالای
طعام کثیف مانند خربزه وکوشت وهمچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطیء الهضم ردیء الکیموس ویا شیریني وامثال اینها
زیرا که طبیعت غذای لطیف وشیرین سریع الهضم را بزودي استحاله میدهد وهضم مي نماید وباقي میماند مخالف آنها وباعث کراني

ومرض میکردد و همچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هرد و کرم باشند ویا هرد و سرد بالفعل ویا بالقوه ویا هرد و لزج ویا هرد و منفخ ویا هرد و قابض ویا هرد و غلیظ ویا هرد و مرخی واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست با ترب یا بعد از ترب واز کوشت مرغ با ماست وماهی واز شیر با کوشت مرغ واز شیر با ماهی واز انار با هریسه واز انکور با کلهٔ کوسفند واز سرکه با عدس ویا با ماش واز خربزه با عسل ومویز با عسل وخربزه با انبه وامثال اینها واز آب کرم بعد از طعام شور واز آب سرد بعد از میوه خصوص میوهٔ تر وحلو وطعام کرم و شیرین وبعد از خواب وجماع وحمام وهر حرکت مفرط ومضعف وریاضت بسیار رود ربین خواب ور خلای معده یعنی ناشتا و در حمام ومستحسن است جمع میان اطعمه ومیوهائیکه بعض آنها اصلاح بعض دیکر نمایند مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور وتیز وقابض با محلل وشیرین وبعض راکمان آن است که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هرد و متشابه اند یا متضاد اکر متشابه اند پس کویا که یک نوع طعام خورده شده اندک بیشتر واکر متضاد اند هریک دفع مضرت دیکری می نماید وتعدیل حاصل میشود دوکلی بودن این امر خود وهم غلط وباطل است چه می تواند بود که آن هرد و غذا متخالف یکدیکر باشند وهیچ یک مصلح دیکری نباشد واز جمع ایشان مضرت حادث کردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی با آتش سوخته باشد وبران موضع یخ وبرف کذارند البته متأذی ومتضرر خواهد شد ومیتواند بود که دو شیء متشابه باشند وهریک ازان هرذ ومصلح دیکری باشند مثلا یکی لطیف غلیظ و دیکری کثیف غلیظ ویکی تقویت دیکری نماید وهمچنین ونیز می تواند بود که دو شیء متشابه ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هرد و باشد وخاصیتی که لازم اجتماع وترکیب است واصل آن است که اینها بعادت وقوت وضعف ولطافت وکثافت مزاج برمیکردد والله اعلم

* فصل چهاردهم در بیان احراق ادویه وتحمیص وتشویه وتقلیه وتدبیر وغسل واحکام آنها *

بدانکه احراق ادویه واحتیاج بدان از برای چند فائده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیکر ویا از برای نقصان قوت وکسر حدت آن است مانند زاج وقلقطار ومرجان خصوص در ادویهٔ عین ویا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت وحدت وشدت نفوذ وانتقال مزاج آنها است بمزاج دیکر مانند حجر نوره وبسد وصدف وبرک ترب وتنباکو وامثال اینها از املاح مصنوعه ورمادات وجواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان وغیرها ویا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح ویا از برای تنقیه ورفع اجزای غریبهٔ آنها است مانند اثمد وبوره وسرطانات وشاخ ایل وامثال اینها ویا از برای مهیا وقابل سحق کردیدن مانند یواقیت وطلا ونقره وابریشم ومانند اینها ویا از برای آنکه باطل کردد رداءت وخباثت وسمیت جوهر آنها مانند عقرب بجهت استعمال در تفتیت حصاة وحیه وافعی واسود سالخ برای جذام زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند یا معتدل وهرد و نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف وحدت وحرارت آنها کم میکردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویهٔ مذکوره ویا کثیف الجوهر وغیر حاد حار اند وبسبب احراق وکسب حرارت ناری تقویت می یابند هم در حدت وهم در حرارت مانند فلزات وحجر نوره ویا آنکه صلب اند ویا در آنها رطوبت فضلیهٔ لزجه است وبسبب احراق رطوبت ماسکهٔ ملتصقه ولزجهٔ آنها کم وفانی میکردد پس بسهولت وآسانی وبزودی سائیده میکردند مانند احجار وابریشم ویا آنکه در آنها رداءت وخباثت ماده وجوهر باشد وبسبب احراق کم وزائل کردد مانند عقرب وحیه ویا آنکه اجزای غریبهٔ آنها زائل کردند مانند نطرون وبدانکه جسم اکر بر نهجی باشد که اعراض مدرکهٔ جسد را اصلا ترک نکند هرآینه مستمر الطبع خواهد بود واکر مفارقت وترک کند پس اکر سخیف الجسم ومتخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند واز غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد واکر کثیف الجسم وغیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید وایضا بدانکه در احراق

اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمك ونوره ودر احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و
حیوانات * واما حریر وصموغ ومانند اینها را ادنی احراقی کافی است وهرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق
آن را باید شست والا بدون تصویل استعمال نمود وتکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهك نامند وآن
سریع السحق میباشد پس هرجسم صلب که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق قابل سحق کردد آنرا مکلس نامند * اما اشیائی
که قابل احراق اند وبدون احراق استعمال بعض آنها جائز نیست پس ازانجمله است ابریشم واثمد وحب الآس وارنب
ونحاس ورصاص که ابار است وذهب واسود سالخ وسرطان وطلق وعقرب وعود وکهربا ویاقوت وهریك ازانها در رسوم خود
انشا الله تعالی ذکرخواهند یافت وبعضی درین جامذکور میکردد * احراق بورق که بوره باشد آن است که ظرف سفال را بر
اخکرکذارند وآن را دران اندازند وبکردانند تا آنکه سوخته شود ویا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند وبوره را ریزه ریزه کرده
دران اندازند وحرکت دهند وهمچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند وتجدید نمایند تا آنکه سوخته شود وبکردد ماننده
خاکستر * احراق جبسین وزبد البحر ومانند این هردو که مسمی به تکلیس است آن است که بکیرند هرمقدار از هریك که
خواهند وبآب ونمك پاك بشویند وخشك نموده درکوزهٔ مطین بطین حکمت کرده درکورهٔ آجرپزی ویا طون حمام ویا تنور
بسیار کرم برروی خشتی بکذارند تا آنکه سوخته وسفید کردد ومادام که سفید نکشته کامل نیست مکرر دران عمل باید نمود
* احراق حیه که مار باشد آن است که بکیرند مار خانکی را درست وزنده درکوزه کرده سر آن را بسته وبطین حکمت کوزه را کرفته
در تنور بسیار کرم یك شب بکذارند پس براورند که خشك شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده برخنازیر
ضماد نمایند * احراق خطاطیف که خفافیش وبفارسی پرستوك نامند آن است که بکیرند بچهٔ خطاف را وذبح نموده وپر
آن راکنده وشکم آن را چاك کرده آنچه درجوف آن است براورده دور نمایند وپاك شسته نمك بران پاشیده درکوزهٔ
کرده سر آن را بکل حکمت بسته درتنور یا در اوجاغ پر اخکر کذارند تا محرق کردد * احراق زجاج که بفارسی آبکینه و
شیشه نامند آن است که بکیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه از سنك ریزه وخاك وغبار ونرم سائیده درکوزهٔ
مطین یا بوطهٔ کرده سر آن را محکم بسته درطون حمام یا تنور بسیار کرم بکذارند تا آنکه سرخ کردد * رماد زجاج وخاکستر
آن بهتر آن است که زجاج را درکفچهٔ آهنی خوب کرم نمایند ودر آب قلی اندازند وانچه ازان مکلس شده باشد جدا نمایند
وباز تتمه را کرم نموده در آب قلی اندازند وهمچنین تا آنکه تمام مکلس کردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا وغبار کردد
شربتی ازان مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب کرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است * احراق زرنیخ آن است که بکیرند
زرنیخ اعلی خالص صافی را وریزه ریزه مانند نخود وباقلا نموده درکوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و
دروسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بکذارند وبر اخکر کذارند ومادام که ازان بخار سیاه برمی آید ناقص است و
چون بخار آن سفید برآید سوخته وکامل خواهد بود * احراق سلحفاة آن است که شکم سلحفاة یعنی سنك پشت را شکافته
احشارا افکنده وپاك شسته درکوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بکذارند که سوخته وسفید کردد
* احراق شنج وصدف آن است که بکیرند شنج سفید املس را وبطین حر خالص بکیرند ودر تنور اخکر کذارند تا سوخته
کردد وعلامت سوختکی آن است که سفید کردد واکر بیك دفعه سوخته نکردد مجددا بطین مذکور کرفته در تنور بکذارند
تا آنکه سوخته کردد وصدف وامثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق ویشب ویاقوت وامثال اینها

آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و متفتت و قابل سحق گردد * احراق فضه آن است که بکداازند نقرهٔ خالص را در بوطهٔ که رائحهٔ قلعی دران باشد یعنی بوطه را در سفید آب قلعی آلوده باشند و مکرر بکدازند تا قابل سحق گردد * نوع دیگر آن است که نقره را براده نموده و باآب و نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری کوگرد بران بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد * و اما تکلیس آن بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و چند بار دیگر در بوطه بسفید آب قلعی آلوده بکدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک آب بتحلیل رود پس کوگرد بران بپاشند و برهم زنند ملکس گردد * احراق قطران جهت سنونات آن است که بگیرند قدحی مطین بطین حکمت و دران قطران کرده برآتش گذارند تا آنکه بکدازد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی یا سیخی از آهن و دران فروبرند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است والا باز برآتش گذارند تا بران چوب و یا سیخ منعقد گردد آنگاه فرود آورند و بکار برند * احراق پشم و موی آدمی آن است که پاک شسته از صابون وغیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده و در ظرف سفالی یا آهن کرده برروی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد * واما تشویه و تحمیص و تقلیه * بدانکه این هرسه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل آنکه تشویه آن است که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته و تشویه یابد مانند اسقیل و انزروت و سقمونیا و حب السلاطین و انیسون و امثال اینها و هریک از اینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهد یافت و یا آنکه کوبیده با عسل سرشته در لتهٔ بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت سنونات وغیرها و تحمیص آن است که ظرفی را برآتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند دران بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که آن همه مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزرقطونا و بالجمله هر بزری از بزورا که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است و در وسط تحمیص آن است که ازان چیز بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بو برداردو سرخ گردد مانند بزور و یا بقدر آنکه بشکفد و بترکد مانند هلیله و عفص و یا بحدیکه بتخمین دانند که بریان شده مانند خبث الحدید و امثال اینها * و اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در انها حدت و یا رداءت و غائله باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند انزروت که بشیر الاغ باید سرشت و بچوب گز آلود و مانند کباب بریان نمود یک مرتبه اگر بریان زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه که در هرمرتبه به شیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است حب الملوک که در روغن بادام و یا شیر یک شبانه روز باید خیسانید * و دند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود * و تربد که خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جریش کوبیده با زنجبیل استعمال باید نمود و تشمیزج که در لته بسته در سرگین الاغ جوش باید داد و مازریون که دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و تدبیر هریک نیز بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد * تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک و قسمی ازسمی است بلغت اصفهانی آن است که باید چند عدد آنرا زنده در کوزهٔ کرده و سر کوزه را بلتهٔ کتانی بسته معکوس بربالای

بخار سرکه که با آتش بجوشد بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند * تدبیر سلاجه که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آن است که آن را در ظرف نوی کرده بران آب خار خسک و بول گاو آن مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم کرده بدست بمالند و صاف آن را در ظرفی کنند و بیست و یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد * اصلاح شبرم آن است که آن را بکوبند و یک شبان روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تغییر دهند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد احشاء و مای اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و باقوای بعضی صرفه استعمال آن جائز نیست * اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شیمی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آن است که نیم کوفته سه شبانروز در شیر گاو بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته به پرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند * طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بی غائله مشاهده نموده آن است که ادویهٔ مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید ادویهٔ آن معجون را با آن سرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید با بعض از ادویهٔ آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب بخود کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است * اصلاح دبق آن است که بعد از آنکه دانهٔ آن را بر آورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که با آن مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چسپنده و هرگاه دبق را با دوائیکه دران ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بید انجیر است * واما آنچه را باید تغسیل نمود که تصویل عبارت ازان است پس بدانکه فائدهٔ غسل یا تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل و یا رفع حرارت ناریهٔ مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان است هریک با نفراد یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه با حجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیداب و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بران ریخته با هستگی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا باهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آنرا بگیرند و درد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده دران ظرف دیگر رود و بعد ازان ریزی آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند و غسل سویق و صبر و لاجورد و لک و مرداسنگ و موم و نوره هریک در اماکن خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت * اما غسل اطیان آن است هر گلی را که خواهند بشویند دران مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند و بگذارند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند * و غسل ادهان که تطریه نامند * بدانکه هر روغنیکه متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه

کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ یا برف در ان ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ و یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیکدفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوشانیدن و در حین جوش آرد میده کندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد نیکو است * غسل شیرج که روغن کنجد باشد آن است که با آب نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را ازان جدا کرده بکار برند * غسل زفت و امثال آن مانند موم و مومیائی و عنبر آن است که گداخته در آب صاف نیمگرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عند الحاجة بکار برند * فصل پانزدهم

در بیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها و بعض اصطلاحات طبیه

* بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است و افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است و افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و افعالی است که مشارک افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هرچند جزئي اند ولیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیهٔ بعض آنها اولي اند و بعضی ثانوي و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوي بعضی ازانها همان افعال اند بعینه ولیکن مقدار و بقیاس بدیکری بطرف زیادتي و یا نقصان مانند احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن مقدار و بقیاس دیگری و نیز افعال دیگر صادر میگردد ازانها مانند تخدیر و ختم و جذب و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و درینجا ذکر کرده میشود افعال مشهورهٔ آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت و در مراهم نیز خواص و افعال بعض ادویه نیز خواهد آمد * اما خواص ادویه و افعال آنها * الف * اکال یعني خورندهٔ عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا نفوذیکه دارد تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار * ج * جلي یعني پاک کننده و آن دوائی را نامند که ازشان آن تحریک رطوبات لزجهٔ جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوای جالي ملین طبع است هرچند در ان قوت مسهله نباشد * جاذب یعني کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقي آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند کوشت حلزون * جامد یعني بسته کننده و آن دوائی را نامند که ازشان آن باشد که اخلاط رقیقهٔ سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم * ح * حالق و حلاق یعني سترندهٔ موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را سست گرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که باساني کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر * حکاک یعني بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمي خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزندهٔ خارش کننده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج * خ * خاتم یعني تمام کنندهٔ زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففهٔ خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشکریشه ببندد و نگهدارد آن را از آفات تا اینکه کوشت و پوست صالح بروید * د * دابق دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست

بچسپد مانند دبق * ر * رادع یعنی مانع و برگرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ کرده مسام آن و بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است در ان و غلیظ و منجمد کرداند اخلاط رقیقهٔ سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام رادع در مقابل جاذب است * ع * عاصر یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را بفشارد تا اینکه انچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است منضغط و جدا کرداند و از هر منفذ یکه بیابند برآیند مانند ضماداستهٔ تمرهندی در درد مل * غ * غسال یعنی شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیهٔ منفعلهٔ خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان درآورد اخلاط را و زائل کرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم و گرم * ق * قاتل یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته‌اند که زهر هر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل * قاشر یعنی خراشندهٔ پوست و جدا کنندهٔ آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فائده بخشد بهق و کلف را و مانند این هردو را * ک * کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد ازان دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآورد و مجاری اخلاط را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را بگرداند مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار * کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کنندهٔ ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنه را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا به تحلیل برد مانند تخم سداب * ل * لاذع یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت و نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزای آن بانفراده‌ها محسوس نکردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه به تنهائی * لزج یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه درحین تاثیر حرارت مزاجی در ان قابل امتداد گشته اجزای آن ازهم منقطع نکردند مانند خبازی * م * مبرد و آن دوائی را نامند که بقوت مبردهٔ خود احداث برودت نماید مانند کافور * مبهی یعنی بحرکت آورندهٔ قوت باه و زیاده کنندهٔ مادهٔ آن و آن دوائی را نامند که تولید مادهٔ منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیهٔ خود در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل و محرک او شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها * مجفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و بتحلیل برد مانند سندروس * مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و آن دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد کرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج * محرق یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب شدت قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را به تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ * محکک یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره * محلل یعنی به تحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج کرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند دران و جدا کرداند اجزای آن را ازهم و ببخار دفع کند جزءً فجزءً

تا آنکه باقي نماند ازان چیزی مانند جند بیدستر * محمر یعني سرخ کننده وآن دوائی را نامند که بقوت گرمي وجذب خود
گرم گرداند عضو را وانچه ملاقي ومتصل است بدان از خون وجذب کند بسوی آن عضو جذبی قوي وبدان سبب سرخ گردد
ظاهر آن وفعل این قریب است بفعل کي وداغ مانند خردل وانجیر وفودنج * مخدر یعني بیحس کننده وآن دوائی را
نامند که بقوت برودت ویبوست وقبض خود منجمد گرداند اخلاط را وسد نماید مسامات عضو را ومانع آید از نفوذ روح نفساني
دران وانرا بیحس کرده اند واز حرکت بازمانند ویا آنکه روح نفساني حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس وحرکت
آن کم گردد مانند افیون ولهذا اکثر مخدرات سرد وخشک میباشند * مخشن یعني زبر ودرشت کننده سطح عضو وآن دوائی
را نامند که بشدت قوت قبض وتجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم ازانکه تکثیف نماید اجزای رطبة مملسة
آنرا ویا تفریق دهد اجزای آن را ازیکدیگر ویا بسبب شدت جلا وتحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبة مملسة آن را مانند
اکلیل الملک وخردل * مدر یعني ادرار آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت وتلطیف اخراج ودفع نماید مائیت
اغذیه وفضول سیاله را ببول وحیض وعرق وشیر * مدمل یعني اندمال آورنده واصلاح کننده جروح وقروح وآن دوائی
را نامند که خشک وکثیف گرداند رطوبتی را که درخلل وفرج ومیان اجزای جراحت که مجاور یکدیگراند وبگرداند
قوام آن رطوبت را غلیظ لزج مغري تا اینکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین وصبر وکتیرا وصمغ عربي وامثال اینها
* مرخي یعني سست کننده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ورطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم
ومسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت وآساني مندفع گردد ازانها فضول مجتمعة محتبسه درانها مانند ضمادشبت وبزرکتان
* مرطب یعني رطوبت افزاینده وآن دوائی را نامند که بسبب زیادتي شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند
العبة باردة * مرقق یعني رقیق کننده اخلاط واین دربرابر مغلظ است وبا قوت نافذه وحرارت ورطوبت می باشد مانند
العبة حارة * مزلق یعني لغزاننده فضول واخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت ملینه ورطوبت مزلقة که دارد تلیین سطح
عضو نماید بحدیکه بلغزاند انچه را در ان محتبس است وتحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * مسدد یعني
انچه باعث تسدید ومنع گردد وآن دوائی را نامند که بسبب یبوست وکثافت خود ویا بسبب تغریه احداث سده نماید مانند
کتیرا * مسکن یعني ساکن کننده وآن دوائی را نامند که اخلاط وارواح را ازحرکات غیرطبیعي بازدارد مانند شیره تخم هندوانه
وکاهو وکدو * مسهل یعني اسهال کننده وآن دوائی را نامند که بقوت مسهله وحرارت ونفوذ وجلا وترقیق وجذب ودفع
خود ازاقاصي ومنافذ بدن اخلاط فاسده وفضول معدیه را اخراج ودفع نماید بطریق امعا * مشهي یعني اشتها آورنده
طعام وآن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا * مصلح یعني اصلاح کننده وآن دوائی را نامند که اصلاح
حال مأکول ومشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید ویا معاونت فعل آن کند ویا حفظ قوت ویا کسر حدت آن نماید ویا بدرقه
آن شود بجهت وصول آن باعضای ضیقة بعیده * مصلب دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب وسخت گرداند بسبب
برودت ویبس وقوت جمع وتکثیف خود واین درمقابل مرخي است * مطفي یعني نشاننده سوران وحدت اخلاط وآن
دوائی را نامند که بقوت برودت ویا اعتدال خود بشکند حدت وسورت اخلاط حادة حاره را ویا سوء مزاج حار ساذج را
* معرق یعني عرق آورنده وآن دوائی را نامند که بحرارت وتلطیف وترقیق خود رطوبات محتبسه درجلد واعضای
قویه بآن را بعرق دفع سازد واخراج نماید * معطس یعني عطسه آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت

ونفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم وبعطسه دفع سازد * معطش یعنی عطش آورنده وآن دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم ازانکه ترویح بآب شود مانند معده وجگر ویا بهوای بارد مثل دل وریه ومراد ازعطش عطش صادق است نه کاذب * مغری یعنی تغریه کننده وآن دوائی را نامند که دران رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ وفوهات منافذ وسد کند ومانع سیلان گردد مانند آهک شسته وهر دوای لزج سیال مزلق چون حرارت دران تاثیر نماید میگرداند آن را مغری ساد حابس * معفن بدبو گرداننده وآن دوائی را نامند که بحرارت غریبهٔ خود فاسد گرداند مزاج عضو را ورطوبات وارواح آینده بسوی آن متعفن گرداند وتمام آن را به تحلیل برد وباقی را قابل اینکه بگردد جزو عضو نگرداند ونیز بسرحد احراق وتاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد وبتصرف حرارت غریبه درآنها متعفن مانند زرنیخ وثافسیا * مغلظ یعنی غلیظ کننده واین مخالف ملطف است * مفتت یعنی شکننده وپاره پاره کننده ومنکریزه وآن دوائی را نامند که دران قوت حادهٔ نافذه باشد که چون با خلاط لزجهٔ متحجره برسد ریزه ریزه ونرم گرداند اجزای آنرا مانند حجر الیهود وسنگ سرماهی ورماد کرم ورماد عقرب وغیر اینها ازادویهٔ مفتتهٔ حصاة * مفتح یعنی گشایندهٔ سده وآن دوائی را نامند که بحرکت درآورد مادهٔ را که داخل مجاری ومنافذ وتجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردد مانند فراسیون وفعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این به تلطیف وتحلیل است ویا به تلطیف وتغسیل پس هرچیز حریف مفتح است وهرچیز مرلطیف مفتح وهرلطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل وهرلطیف حامض مفتح * مفجج یعنی خام کننده وآن دوائی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی وغریبی را نیز واخلاط را خام وهضم را ناقص سازد واین در مقابل منضج وهاضم است * مفرح یعنی فرح آورنده وآن دوائی را نامند که تعدیل مزاج وتلطیف اخلاط وروح حیوانی ونفسانی نماید ومنبسط سازد آنها را وحزن را زائل سازد ودماغ را قوت دهد وحواس را نیکو گرداند وذهن را صافی سازد وکسالت را دور کند مانند شراب * مفشی یعنی پراکنده کننده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق وپراکنده سازد ریاح مجتمعه را وقابل دفع گرداند * مقطع یعنی جدا کننده وآن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت ولطافت ونفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین وخردل * مقیء یعنی قیء آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظهٔ مجتمعه در مجاری غذا ومعده را وبقیء دفع نماید مانند تخم ترب * مقرح یعنی زخم کننده وچرک آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ونفوذ وجذب خود به تحلیل برد وفانی سازد رطوباتی را که میان اجزای جلد است وتفریق دهد اجزای آن را وجذب کند مواد ردیه را بسوی آن واحداث قرحه نماید مانند بلادر * مقوی یعنی قوت بخشنده وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو ومزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن واز آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را وتسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد ویا بالخاصیة بخاصیتی که دران است مانند طین مختوم * ملطف یعنی لطیف کننده وآن دوائی را نامند که بحرارت معتدلهٔ خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا * ملین نرم کنندهٔ بطن وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده وامعاست واین اعم از منضج ومزلق است مانند مغز فلوس خیارشنبر وتمر هندی وشیرخشت * منضج یعنی اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط ومواد وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید وقابل دفع سازد آنها را اعم ازانکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش

وبالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم و سیال گرداند مانند حلبه * منفخ یعني نفخ آورنده وآن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبهٔ غلیظه باشد که چون فعل نماید دران حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل برياح گردد مانند لوبیا و بدانکه هرچه دران نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه وادویه انچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند انحلال آن نیز در همانجا باشد و یا در امعا و انچه رطوبت فضلیه دران باشد و آن مادهٔ نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نمیرود بالتمام بلکه باقي میماند وچیزی از ان در عروق اعضای تناسل میرود مانند زنجبیل و بزرجرجیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است * موسخ قروح یعني چرک آورنده در زخمها وآن دوای مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح وآنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن وچاق شدن آنها آید مانند موم روغن * منبت که ملحم نیز نامند یعني رویانندهٔ گوشت وآن دوائی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت مي شود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد ومنعقد شود درانجا گوشت جدید صالح

* فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات * حرف الالف * آجام بمعني نی زار است * ابکم گنگ جمع آن بکم * ابهر بروزن احمر نام رگ گردن است که شاه رگ نامند و از قلب روئیده و از هر دو جانب گردن گذشته وبسر رفته که از قطع آن حیوان زنده نمي ماند زیرا که آن مسلك روح حیواني است بسوی جمیع بدن وصاحب قاموس ظهر را نیز ابهر گفته * اجدع بریده بیني * اجرد شخصیکه بربدن او مو نباشد و نزد اطبا عبارت از انطفای حرارت غریزیست بسبب انطفای رطوبت وآن را موت اخترامي یعني استیصال وانقطاعي مي نامند * اجوف بفتح اول وسکون جیم و فتح واو و سکون فاد رآخر نام رگی است که از محدب کبد روئیده ودو تا است یکی بطرف بالا رفته ویکی بطرف پائین ومتشعب به شعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن وآنرا اجوف از انجهت نامند که جوف آن گشاده از جوف رگهای وریدي دیگر است ونیز نام بطن وفرج زن وعصب مجوفیکه بسوی هر دو چشم آمده اند ودر بدن سوای آن عصبی روئیده از دماغ نیست * اجهر شخصی که بروزنه بیند * استنشاق به بیني کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد * اصل یعني بیخ وآن اعم است ازانکه از شجر باشد یا از گیاه * اغصان یعني شاخها وآن مخصوص بشجر وگیاه شاخدار است ومفرد آن غصن * اقومالي چیزی است که دران عسل را حل کنند ونگهدارند و نجوش دهند آن را * اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود * اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه وعسل است وبعضی زیاده مي کنند دران آب دریای شور یا نمک دریا * اکلیل بمعني تاج وابر تاریک وغیر آن نیز آمده است ودر ادویه مراد از ان چتری وکج بودن شکوفه وبار نباتات است واکله واکالیل جمع آن آمده * انکباب مراد از ان نگاهداشتن عضواست به بخار ادویهٔ که در آب جوشانیده باشند ویا گرم کرده باشند * اودیه جمع وادي است وبمعني کنار رود خانها است * اوذرومالي عسل وآب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده ودر آفتاب گذاشته است * اوکسائي سرکهٔ مخلوط باآب ونمک است * حرف الباء * باد زهر اسم پارسي تریاق است وگویند هرچه دفع سم کند ومصنوع ومرکب نباشد مخصوص باین است * باقور جمع بقر است * باکورنخستین میوهٔ که برسد * بتر بریدن * بخور هرچه دود یا بخار آن را استعمال نمایند * بربور بفارسي بلغور نامند * بزاق وبصاق آب دهن * بزر انچه بار نباتات در غلاف ودر قشر باشد مثل خشخاش * بشع بمعني بدمزه و هرچه را طعم مرکب از مرارت وقبض باشد باین اسم خوانند * بصیص نوراني ودرخشنده * بطائح زمینهائی که آب

درآنها جمع شده باشد وبفارسي مرداب نامند * بعر بفتح اول سرکین * بکر شتر جوان وبکسر اول دوشیزه * بنك بتحریک
کرمهاکه درساق اشجار متکون شود * حرف التاء * تریاق بفارسي تریاک نامند وهرچه درشان او باشد که حفظ قوت و
صحت مزاج روح بحدی کند که رفع ضرر نماید باین اسم نامند وکویند تریاق مخصوص به صناعي است وآنکه افیون را تریاق
می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر باتریاق اشتراک دارد * تصفیق آمیختن شراب با آب * تصعید انچه
بآتش اجزای آن را صعود فرمایند ولطیف آن را اخذ کنند * تعلیق آویختن چیزی بکردن وبسائر اعضا * تفه یعني بی مزه
مراد طعمی است که نه لذیذ باشد ونه کریه وتاثیر آن ترطیب وتلیین وارخای بسیار وتولید بلغم باشد * تکرج بفارسي
پاور کویند وآن متغیر شدن طعم است یالون یاهردو * تکلیس بمعني صاروج کردن وسوختن چیز وسیراب نمودن وبهره
برداشتن آمده ومراد ازان مهیاساختن بعضی ازادویه است بجهت نفوذ سرعت تاثیر ورفع کردن ثقل وکثافت آن خواه
باحراق باشد ویا به عمل دیکر * حرف الثاء ثقیل یعني کران وبمعني کران آمدن بر طبع که برفعل بود وسریع الزوال نباشد
* ثمر بار نباتات است مثل خوشهٔ میوه وامثال آن * ثمنش لغت یوناني است ومراد ازان هرچه از نباتات مابین درخت و
کیاه باشد * حرف الجیم * جبر کسر عضو شکسته را بستن * جرله برای مهمله زمین سنک لاخ * جریش نیم کوفته که بلغور نامند
* جفاف خشک وخشکي * جمد بفتح اول وثاني کرد آمده وجمع شده وبسته شده وجزو چیزی است * حرف الحاء * حامض
یعني ترش * حاد بمعني تند است وآن مرکب از تلخي وحرافت است وفعل آن مثل افعال اجزای آن است * حب انچه در ثمر
یا زردي غلاف بود مثل کندم وجو * حریف یعني کزنده که اجزای آن درزبان فرو رفته بسیار بکزد وتفریق اجزای آن
نماید * حشیش کیاه خشك وشبیه بخشک شده را کویند مخصوص نباتی است که بروی زمین پهن نبوده باساق باشد وبحد ثمنش
نرسد * حکاکه انچه ازسائیدن دوچیز جدا شود * حلاق سترنده * حلو یعني شیرین وانچه زبان را منبسط سازد واندک حرارت
دران احداث کند ولذیذ باشد شیرین نامند * حلیب شیرهٔ تخمها وغیر آن وشیر تازه دوشیده است * حمل بار نباتات است
اعم از ثمر ومشابه ثمر * حرف الخاء * خاثر انچه اجزای خلط را بهم آورد وغلیظ کرداند * خرؤ سرکین طیور وغیرها
* خفیف بمعني سبک وانچه برطبع احتمال آن آسان بود وسریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود
* خلع اسم ضبع است * خلیع سست * خمل بمعني پرز است ودرادویه هرچه شبیه به پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند انچه بروز
نه میباشد * حرف الدال * دابق انچه بجهت لزوجت کثیفهٔ خود به دست بچسپد مثل دبق * دسم هرچه زبان رانرم سازد و
اجزای آن را منبسط سازد بی احداث حرارت وبفارسي چرب نامند * دلوک بمعني مالیدن است ومراد ازان انچه از
سنونات از انکشت بر دندان بمالند * دوای غذائي آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت ومادهٔ آن باشد * دوای سمي
آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج بوده بالخاصیة کشنده باشد مثل افیون * دوای مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند وجزو بدن نشود
* دهني آنکه در جسم او چربی موجود باشد وباعث اشتعال او کردد مثل مغزها یا تخمها وچوب صندل ابیض ودیودار وعود هندي
ومانند اینها * حرف الذال * درور انچه سائیده بی مائعی برعضو بمالند ویا بپاشند * ذفر بدبوئي * ذوالخاصیة انچه تاثیر
بصورت نوعیهٔ خود کند اعم ازانکه تریاق باشد یا زهر * حرف الراء * رادع انچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا راقابل
ورود آن نسازد ورد ع مقابل جذب است * رجیع فضلهٔ هضم اول انسان * رقص بفتح اول وثاني بناز پرورده ود راد ویه هرچه
نازک وزود شکن باشد * رخو نرم وسست * ردي الکیموس انچه ازان اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیت متکون شود

رزین آرمیده مرده بود باز و رادویه انچه در متانت وخوش جوهري تمام باشد رسوب ته نشین مائعات وانچه در مائعات
اندازند و بر روی آن نه ایستد آن را راسب نامند* رمص رطوبت غلیظي رانامند که در اطراف پلك چشم جمع شده
چسپنده باشد* روث سرکین حیوانات* روزومالي شراب متخذ از عصارهٔ گل سرخ است با عسل * حرف الزای
* زعوقه طعم بسیار کریه ومرکب از مرارت وملوحت است* زغب اول موئی که بر بدن حیوانات برآید واسم کیمخت است که
ماعزي باشد ودر رادویه انچه برسطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند* زهر شکوفه وگل باشد* حرف السین
* ساحل کنار دریا* سائل انچه اجزای آن درهمه جهات حرکت کند اعم ازانکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود
مثل آب وروغنها* سباخ شوره زار* سبط بی گره* سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشند* سم بفتح سین وتشدید میم انچه
بفارسي زهرنامند بسبب ضدیت کیفیت وخاصیت خود مزاج رافاسد سازد مانند بیش* سنون انچه بدندان پاشند ویا
بمالند ومقوي جوهرآن باشد* سهک بدبو شدن گوشت وبدبوی عرق که ازبدن آید که بفارسي سمیت نامند
* سهل زمین نرم* حرف الشین* شامخ کوه بلند* شتر بفتح اول وکسر ثانی دریدن پلك زیرین چشم* شجر نباتی که باشاخ خشبی
باشد وکامل وآنکه با جزای تسعهٔ نباتیه باشد وآن ثمر وورق ولیف وصمغ وبزر وقشر واصل وعصاره وحب است مثل
درخت خرما* شدخ سرشکستن وفراخي وسفیدي روي است* شدخ عضل بمعني ازهم بازشدن وکسیختن عضل است
* شدق بفتح اول وسکون ثاني فراخي گوشهٔ دهان* شرف بضم اول وفتح ثاني کنکرها است ودر رادویه انچه در اطراف
او زوائد وبرآمدگیها داشته باشد مشرف نامند مانند سرانار* شطب بضم اول وثاني از قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح
اول وسکون ثاني از قاموس اللغة جدا کردیدن ودور شدن وپوست باز کردن ودرادویه هرچه باین صفات باشد شطب
گویند* شمته انچه بوکنند* حرف الصاد* صالح الکیموس انچه از وخون متولد گردد بهمه جهات آنکه اعتدال داشته
سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعي باشد وخلط بد از وبهم نرسد* صخریه زمین سنگستان* صفق بفتح اول وثاني آبیکه
برادیم یامشك نوبریزند پس زرد گردد وبمعني طرف وکنار ودر نباتات انچه چین دار و بازردي ومیل بطرفي داشته
مستقیم نباشد مصفق نامند* صفیق پوست درشت ومستحکم بافته شده* حرف الضاد* ضماد انچه غلیظ القوام که مائع ونرم باشد
بر عضو بمالند ویا برو ببندند اعم ازانکه موم وروغن داشته باشد ویا نداشته* حرف الطا* طافي انچه برروي آب ایستد
* طبیخ انچه جوشانیده آب آن را استعمال کنند* طحن خوردن وطاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است* طري تازه
است* طلا انچه از رقیق القوام باشد بر عضو بمالند ونام نوعی ازشراب است* طیب بسکون ثاني خشبو وبه تشدید آن پاکیزه
* حرف العین* عبث بضم اول وسکون ثاني گیاه است* عصارو بمعني عصیر است اما درانچه بآتش ویا بآفتاب منعقد
کرده باشند استعمال نمایند* عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد* عطر بالفتح بوي خوش وبکسر خوشبوئی
* عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد واجزای آن را بسبب برودت بهم آورد وفعل آن تبرید وتکثیف
وتصلیب وتخشین وردع است* عنقود خوشهٔ نباتات وعناقید جمع آن است* حرف الغین* غرغره بمعني آواز مختلفه
است که از حلق برآید ومراد از وحرکت دادن مائعات است در حلق وفرو بردن آن ویا فرو نبودن وریختن آن
* غض بضاد معجمه نارس ازنباتات* غلیظ بمعني کثیف است ودر اغذیه بیشتر متداول است واستعمال لفظ کثیف
در ادویه* حرف الفاء* فاتر آب نیم گرم* فتیله بمعني شافه که مخصوص بدبر باشد* فرزجه شافه که قبل ورحم را مخصوص

باشد * فرفیری بمعنی رنگ بنفش است * فسخ از هم جدا شدن * حرف القاف * قابض طعم کیرنده را نامند که اجزای
زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از ان شئ
حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید * قضبان شاخهای کیاه بی ساق است و قضیب
واحد آن است * قطور آنچه در کوش و در اعضا بچکانند * قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشهٔ کشت * حرف الکاف
* کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود * کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول
انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید * کماد آنچه کرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید بسبوس
کندم * کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی است * کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول
در آب * حرف اللام * لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده بر هم زنند و بو کنند * لحاء ریشهای باریک نباتات * لزاق و لصوق
آنچه بر عضو بچسپانند و با چسپندگی باشد * لطوخ بمعنی اندودن چیز است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق
تر باشد * لطیف آنچه از شان او باشد که بعد از ورود در بدن منقسم کردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای
بدن بسرعت کند مثل زعفران * لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد
و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود * لعوق بمعنی انکشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد * لیف آنچه از اصول
و لحای نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد * حرف المیم * مالی عسل است * مالی قراطن و ماء القراطن ماء العسل اند
* مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد * مبرود آنچه بسوهان خرد کرده باشند * مر یعنی تلخ و هرچه
بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است
* مروخ مالیدن چیزی را بر اعضا * مزاوت پراکنده * مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است * مسکر هرچه مستی
آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد * مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند * مسیخ بی مزه
و با تفه مرادف است * مصول آنچه در سوختن بحد رمادیت نرسد * مضغ خائیدن چیزی است * مضمضه هر مائعی که
در دهن حرکت دهند * معقف خمیده و کج شده * مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند * مفرق بفتح اول و کسر
ثالث تارک سر و در اثمار و کلها هرچه سر آن هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق کویند * منتن بدبو * منخول آنچه
بیخته باشند * حرف النون * ناشف آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده
و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را فحل نیز نامند * نبطی در لغات مراد از لغت قومی است در راد و به مراد کیاه
خود روی است که نکشته باشند * نجم نباتات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاره کویند * نشاره آنچه
بسوهان و دم اره ریزه شده باشد * نشوق آنچه ببینی کشند * نضوح بحای مهمله و بخای معجمه نیز آمده جمع آن نضوحات
آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن پاشند و اسم خوشبوی است مرکب که زنان حرمین شریفین مستعمل دارند
و در مرکبات در حرف النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * نطول هرچه را جوشانیده و آب آن را بر اعضا بریزند و پاشویه
قسمی از ان است * نفاخ هرچه در ان رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه
در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است * نفوخ آنچه از ادویهٔ
یابسه سائیده بی مائع در بینی دمند * نقوع و نقیع آنچه خیسانیده و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند * حرف الواو

*وثب جستن از جای * وثی کزنده * وغرة بغین معجمه زمین سخت * وقود برافروختن آتش * وهن سستي * حرف الهاء

*هاضم انچه اعانت طبیعت برطبخ وکواریدن غذا وخلط کند وسبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی * هتك پاره شدن

* هش انچه جرم آن سست ریزنده باشد وبا اندک فشردن ریزه شود مثل صبرخوب وغاریقون * حرف الیاء * یافوخ پیش سر

*فصل هفدهم دربیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجي * آدر بمد الف وضم دال وسکون راء مهمله ومهمله

* وادرة بضم الف وسکون دال وفتح را وها باد خصیه وورم ریحی آن است که خصیه بزرک شود از حد طبیعي وعلامه کفته

اکر مریطا منشق شود وفرود آید دران چیزی ازمافوق آن بسوی یکی از دوخصیه ان را آردة وقیله وفتق نامند وادرة مائي

که دوالي نامند ریختن رطوبات بسیار است بعروق خصیتین وشیخ کفته اکرانصباب بحدی بود که ازمسالك کل شته بخصیتین

آید آردة وقیله نامند وماسوای آن را فتق باسم عام وصاحب نهایه کفته که ادرة بضم نفخهٔ خصیه است وبفتح قیله که بفارسي

دبه خوانند * آخذة بمد الف وکسر خای وفتح ذال هردو معجمه وهامرادف خمود است * آکله بمد الف وکسر کاف وفتح لام

وها تعفن وتاکلی است که دراعضا بهم رسد وزود سرایت کند اما فساد آن زیاده از انتشار آن باشد وبظاهر بصورت قرحه باشد

وبفارسي آن را خورة نامند * آکلة الفم مرضی است که درصورت شبیه بقروح است ودراندک زمانی سرایت کند وبسیاری

ازدهان را فروکیرد وبد بوباشد به سبب عفونت * آمه بالف ممدودة وفتح میم مشددة وها تفرق اتصالی است که درسر واقع

شود وتاد ماغ برسد * ابرقلسا بفتح الف وبای موحدة وسکون رای مهمله وفتح قاف وسکون لام وفتح سین مهمله والف بلغت

یوناني اسم نوعی ازصرع است * ابردة بکسر اول وسکون بای موحدة وکسر را وفتح دال هردو مهمله وها فتور یست درجماع

که مردان را حادث کردد ازغلبهٔ برودت ورطوبت به سبب کثرت جماع همزهٔ آن دراصل زائد است * ابرش بفتح اول و

سکون بای موحدة وفتح رای مهمله وسکون شین معجمه نقطهای سفید است که درصورت وبدن بهم میرسد * ابریه حزاز است

* ابطریطاوس بفتح اول وسکون بای موحدة وفتح طا وکسر را هردو مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح طای مهمله والف

وضم واو وسکون سین مهمله بلغت یوناني شطرالغب را نامند وآن تب صفراوي وبلغمي متمیز از یکدیکراند که یك روز نوبهٔ صفرا و

یك روز نوبهٔ بلغم باشد * ابنه بضم همزة وسکون بای موحدة وفتح نون وها مرضی است که حادث میکردد مردان را خصوصا کسانیکه

درمزاج ایشان انوثت غالب باشد وعادت کردة باشند که مردان با ایشان مقاربت درنمایند که مجامع را مابین دوانثیین

خود به بینند ایشان را مني وشهوت بسیار است اما غیرمتحرک خود بخود وبدان سبب بحرکت درمی آید ودونوع می باشد

یکی جبلي خلقي طبیعي ودوم حادثي * اما جبلي یا ازقبیل ابوین است که پدر او مابون بودة ویا آنکه بامادر او بسیار مقاربت

ورد برخصوص درحال حمل ویا ارضاع میکردة که سرایت بدان کردة ویا ازجهت حصول مزاج انوثي است درخلقت او

* وبدانکه الت تناسل این مابون نسبت بدیکران غالبا مائل باندرون وکوچکتر می باشد ودرهنکام ونمو روز زیادتي مني

دغدغه دران می یابد واو بصورت اکرچه مرد است امابسیرت اززن بدتر است * واما حادثي اکر به سبب اعتیاد بدان

است واحوال ایشان مختلف می باشد بعضی بمحض مجامعت لذت میبابد وبعضی بانزال مني دردبر وامعای ایشان

و تسکین حدت آن ازوصول مني وبعضي خود نیز دران حال انزال میکنند وازین قبیل حالات دیکر * ابوریما بفتح اول

وضم بای موحدة وسکون واو وفتح را وسکون سین هردو مهمله وفتح میم والف وبنون نیز آمدة بجای بای اول لغت یوناني

است بمعني سیلان وباصطلاح اطبا ورمی است حادث ازخون وریح * ابوبلقسیا بفتح اول وضم بای موحدة وسکون واو وفتح

بای موحده وسکون لام وکسر قاف وسکون سین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف فالجی است که شامل تمام هر دوشق بدن باشد سوای صورت * ابیلیمیا بفتح اول وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر میم وفتح یای مثناة تحتانیه والف بعضی گفته اند نوع از صرع است وبعضی گفته اند تشنجی است که مانع حس و حرکت باشد * آتشک بمد الف وفتح تای مثناة فوقانیه وشین معجمه وکاف مرضی است که حادث میگردد از سودای محترق یا متعفن که بواسطهٔ غلیان وانفصال اجزای آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد ویا بباطن بسوی عضوی از اعضا که خسیس ویا ضعیف قریب ویا بعید باشد نماید ویا بسوی اکثر اعضا بحسب قلت وکثرت ماده حتی باستخوان واعصاب نیز خواه عضو متورم گردد ویا متقرح ویا نگردد وانواع آن بسیار میباشد ونوع زبون آن میخورد عضو را ومی اندازد آن را اگر زود معالجه ننمایند وبعد معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی را مدتی وبعضی را مدت العمر میماند وباد آن مفاصل را متورم می سازد واز حرکت باز میدارد وسنگینی در عروق بهم میرسد باحرارتی ولهیبی وبعضی نوع آن با سوزش بسیار می باشد که گویا اخگر آتش بران عضو گذاشته اند ومیسوزد ولهذا آتشک نامند وآبلهٔ فرنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده ویا از نواح آن برای آنکه مدار اوشان بیشتر بر اغذیهٔ غلیظهٔ کریههٔ سوداویه است مانند گوشت گاو وخنزیر ومرغابی وامثال اینها وشرب شراب وکم متوجهٔ تنظیف بدن می شوند بغسل وغیر آن * وارمنی دانه نیز گویند جهت آنکه اولا از بلاد ارمن ظاهر شده واکثر حدوث آن اولا بر اعالی بدن مانند صورت وسر می باشد باعتبار غلیان مذکور وصعود ابخرهٔ آن ویا باسافل خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت ثقل مادهٔ آن که سوداست باسفل وچون بسیار باشد مادهٔ آن ویا کهنه شود در جلد ولحم واوتار واعصاب وعضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد ودر اعضای باطنیه نیز بخلاف امراض جلدیهٔ دیگر از اقسام جرب وجذام وجدری وغیرها ودانهای آن در ابتدا کوچک وسر تیز پر آب بدون آنکه بسیار سرخ ویا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار وبرابر می باشد با بدن وبا حدت وسوزش بسیار بر می آید وچون متقرح گردد چرک ورطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار رداءت ماده وبخار ونفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت مسری وبعضی امزجهٔ لطیفه را مضر است حتی پوشیدن جامهٔ صاحب آن ونوعی از آن از مباشرت با زنان فواحش بر قضیب اولا بهم میرسد واین نیز اصناف می باشد بعضی از آن بمرتبهٔ ردی است که بزودی قضیب را اگر خبر نگیرند وبمعالجهٔ آن نه پردازند ساقط می گرداند وبه تفصیل در رسالهٔ آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است * الاتساع بکسر اول وتای مثناة فوقانیه مشدده وفتح سین مهمله والف وعین مهمله مرضی است که کشاده میگردد دران عصبهٔ مجوفهٔ چشم وحدقه نیز بقول صاحب اسباب وعلامات زیاده از حد طبیعی وبعضی گفته اند اتساع ثقبهٔ عنبی است زیاده از وضع طبیعی واختلاف نموده اند اطبا در ان ودر انتشار بعضی مخصوص دانسته اند اتساع را باتساع عصبهٔ مجوفه و انتشار را باتساع ثقبهٔ عنبیه وبعضی بعکس این گفته اند واز کلام متقدمین ترادف هر دو باهم ظاهر میگردد وتحقیق آن است که اتساع در پردهٔ عنبیه ویا در ثقبه می باشد وانتشار نور لازم آن است واتساع مرض است وانتشار عرض وفرق میان هر دو آن است که در اتساع ظاهر میگردد نور منتشر در اجزای عین ودر انتشار نی وکسانیکه عارف بدان نیستند می پندارند که گویا چشم او سیاه شده است * احتباس احتقان واجتماع مواد است در بدن ولازم ومتعدی هر دو می آید واحتباس طمث از ان قبیل است * احتواء الرطوبة علی القلب مرضی است که انسان در می یابد که گویا دل

او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی و رطوبتی را که فرا گرفته است دل را و دل حرکت می کند برای دفع آنها از خود پس گویا شنا میکند دران و این مرضی نمیباشد مگر بشرکت معده * الاختلاج بکسر همزه و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که مهیای حرکت انبساطی باشد بسرعت و پی در پی بی اراده برای دفع مادهٔ ریحی محتبس دران عضو و بزودی ساکن شدن آن اگر مادهٔ آن اندک و رقیق باشد و الا باز اگر ماده دران مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ و بسیار باشد امتداد مییابد و کثرت امتداد آن منذر بامراض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج و رعشه و استرخا است و اگر در وجه باشد منذر بلقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در شراسیف باشد منذر بداء الصدر و اختلاج لب منذر بقی و در ابتدای لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمهٔ آن است و فرق میان آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بی اراده و مائل باسفل میباشد و سرعت حرکت تسکین نمییابد و بزودی باز عود نمیکند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم اختصاص بجهتی مائل بفوق است * و بدانکه اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مخ دماغ و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمیباشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت عارض میگردد * اختلاج القلب حرکت ناخوش آیندهٔ دل است به سبب فرط امتلا * اختلاج المعده حرکت شبیه بخفقان است که در معده حادث میگردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلاتی بهم میرسد نیست * اختلاط العقل آفتی است که در افعال فکریه بهم می رسد که در انها تغیر و تشویشی رو میدهد اما بسرحد بطلان و زوال نمیرسد و الا جنون نامند * الاختلاف بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال پی در پی و اسهال دوری را نیز نامند و گاه بمعنی اختلاف الدم نیز آمده * اختلاف الدم گاه مراد از سحج امعاست و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو از چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار بد بو میباشد به سبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار میباشد به سبب بسیاری خون در انجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولا براز دفع میشود و بعد از ان خون به سبب دوری کبد بخلاف معوی که مخلوط با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی وجع میباشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی الوجع است به سبب قوت احساس آن * الاختناق بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح نون و الف و قاف در لغت بمعنی خفه شدن و باصطلاح اطبا عبارت از نرسیدن نفس است بسوی رئه و قلب و یا رسیدن آن اندک اندک و بدشواری و جمیع اصناف خوانیق با تنگی نفس و عسر بلع میباشد و اگر سبب در حنجره باشد نفس بیشتر میباشد و اگر در مری باشد بالعکس * اختناق الرحم مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن از رحم و انتهای آن بدماغ و دل بواسطهٔ حجب و عروق ضوارب و غیرها میباشد * اما مشابهت آن بصرع از جهت ادوار و سقوط و تشنج بعض اعضا مانند ساق و غیر آن است * و اما مشابهت آن بغشی از جهت آن است که صاحب آن می شنود فریاد و آواز غیر را و زبردا اطراف و زردی رنگ رخسار و صغر نبض و نفس در اکثر احوال و گاه دران نفس عظیم می باشد و بعد از افاقه زیاده اشتداد می یابد بسبب انصباب ماده دران حین * و اما مشابهت آن بالاشتراک بصرع و غشی از جهت تعطیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و رحم دران کشیده می شود بجانب فوق و گاه مائل بیکی از دو جانب راست و یا چپ می باشد بسبب استرخا و حبس طمث و منی * اخیلوس بفتح اول و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون

زا و وعین مهمله ورمی است که در موق انسي چشم بهم می رسد * ادلاع اللسان بکسر اول وسکون دال مهمله وفتح لام
والف وعین مهمله بزرک شدن زبان است بمرتبهٔ که در دهان نکنجد وبیرون آید وشیخ الرئیس ازجملهٔ اورام دانسته
وبعضی ازغیرجنس اورام کفته * اربیان بضم اول بواسیرانف است وبفتح اربیان که نوعی ازماهي است * ارتعاش مرضی
است شبیه به تشنج که حادث میکردد دراعضای آلیه یعني مرکبه که متحرک باراده اند وفرق میان این واختلاج بدان است
که اختلاج دفعة حادث میشود ونیز دفعة زائل میکردد بخلاف ارتعاش ودرارتعاش عضومیل بطرف پائین میکند بخلاف اختلاج
که متوجه بجمیع جهات وبیالا مائل میباشد وکاه درقصبهٔ رئه بهم میرسد وکلام مرتعش مینماید دائم تا سبب آن باقي است
ورعشه که عارض پیران کردد بسبب ضعف قوت ایشان زائل نکردد * ارتیاق انغلاق رحم وریق است * ارقان درلغت
بمعني یرقان است ومأروق ومیروق شخصی است که اورا یرقان باشد * ارتفاع الخصیه بالارفتن یکی ازان هردواست ویا
هردوازکیس خود بسوی عانه ومانع آید ازاکثرحرکات وبول بدشواري وقطره قطره آید وسبب آن استیلای برودت وضعف
است بران اکرضعف باشد کوچك وکشیده شود بنفس خود چنانچه درحال خوف بسیار وفرورفتن درآب سرد بهم میرسد
واکرسبب آن قوي باشد خصیه بتمامي بالا رود بسوی مراق وغائب شود وکاه باسباب مذکوره قضیب نیزبتمامي بالا میرود
* استرخا مرضی است عصباني که ضعیف وسست میکردد دران عضلهٔ اعصاب حرکت وعاجزمی آیدازتحریک عضوو
بدان سبب اعضا سست وافتاده میباشند ومطاوعت درحرکت انقباضي نمینمایند ومخصوص بعضوی نیست واکثرلازم
فالج است ونزدقدما مرادف فالج است وامانزد متاخرین پس فالج عبارت ازاسترخای حادث دریک شق بدن است واسترخا
مخصوص بعضوی است * استرخاء الجفن بفتح جیم وسکون فا ونون سستي است که درزمدها بهم میرسد درپلك بالای چشم
بسبب سستي عضلهٔ کشندهٔ آن بسوی بالا ازغلبهٔ رطوبت بران * استرخاء الشرج بفتح شین معجمه ورای مهمله وجیم درآخر
مرضی است که برازوریاح ازمقعده بیرون می آیند بسبب آفتی که درعضلهٔ مطبقهٔ ممسکهٔ آن بهم میرسد ویا بسبب رسیدن
سردي بدان ویا تشرب آن رطوبات را * استسقا درلغت بمعني طلب آب است واجتماع مای اصفررادرشکم نیزکفته اند
وباصطلاح اطبامرضی است که اکثرحادث میکردد ازمادهٔ بارد غریب که داخل خلل اعضا کردد واعضا رابرآمده دارد
وآن یامفرد میباشد یا مرکب ومفرد ازسه نوع بیرون نیست زیراکه مادهٔ آن یارقیق است یا غلیظ قوام دارنذ رقیق دونوع
است یکی آنکه شامل جمیع ظاهربدن باشد که درخلل وفرج اعضا داخل شده آنها رابرآمده دارد واکثرابتدا ازقدمین
وساقین وسرین وشکم وزیرچشم کند وبعد ازان به پشت دستها ورخسارها پس بسائراعضا واین رالحمي نامند ودوم آنکه
شامل جمیع اعضا نباشد بلکه درمواضع خالیهٔ نواحي اعضای مدبرهٔ غذا واخلاط مانند فضای بطن که عبارت ازمعده وکبد
وامعا است ما بین صفاق وثرب ویا ثرب وامعامادهٔ متخلخل کشته شکم رابرآمده ومنتفخ دارد واین را طبلي نامند وغلیظ
یکنوع است ومادهٔ آن نیزدرمابین صفاق وثرب ویا مابین ثرب وامعادرآمده شکم رابزرک دارد واین رازقي نامند ووجهه
تسمیهٔ هریك بسبب مشابهت آن است بدان زیراکه لحمي مشابه بفربهي وچاقي بدن بسبب زیادتي کوشت است * وطبلي
بسبب مشابهت شکم آن است بطبل که چون دست بران زنند مانند طبل ازان آواز آید * وزقي بسبب مشابهت آن بخیك
پرآب است که چون حرکت دهند آواز آب ازان آید واین را بدترین انواع کفته اند واستسقای مرکب چهارنوع است
زیراکه مرکب یاازدونوع است مانند مرکب ازلحمي وزقي ویاازلحمي وطبلي ویا اززقي وطبلي ویاازهرسه * اسرالبول

بضم الف مراد ازان احتباس بول است * اسقاط انزلاق جنین است از رحم وبرآمدن آن غیر تام * اسنان الفار اسم نوعی
ازمرض تشقق اظفار است * اسهال مرضی را نامند که حادث شود در مواد بدنیه وحرکت کند معای مستقیم ودفع کرده
ازان فضول زیاده ازمقدار طبیعی وبالاجمال آنکه برآمدن مواد بدنیه است بطریق معای مستقیم زیاده ازمقدار
طبیعی واز هر عضوکه باشد منسوب بدان میدارند مانند معوی ومعدی وکبدی ومراری ودماغی وطحالی وماساریقی
وبدنی وهمچنین از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند دموی وصفراوی وبلغمی وسوداوی واگرآن را ادوار
واوقات معین باشد آن رادوری نامند واسهال معوی گاه باسحج وگاه بدون سحج میباشد وبی سحج را زلقی نامند و
لهذا مراد ازمطلق معوی سحجی است ونیزاسهال کبدی وماساریقی میباشد وفرق میان کبدی وماساریقی آن است که
کبدی متغیر میباشد با آن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی وفرق میان آن هردو ومعوی آن است که خلط مندفع از
کبدی بسیار میباشد وغیر مخلوط ببراز بلکه خلط بعد ازبراز دفع میکردد وبدون مغص وسحج ومرات آن کم بخلاف معوی
که بامغص وسحج ودرد واندک اندک ومتصل بهم * اسهال الدموی اگرازانفتاح عرقی باشد ازعروق معای دقاق اول
غائط دفع کردد پس خون رقیق آید با ریاح وقراقروزبد واگرازمعای غلاظ باشد اول غائط با خون برآید پس بی خون
وبا آن علامت بواسیرنباشد واکثر بسبب سحج اخلاط مادهٔ حریفه ویا اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعاء و
این باعطش بسیار ومخلوط بطاهر غائط باشد * اصن بفتح الف وصاد مهمله ونون مشدده بدبوئی زیر بغل وصنان نیز
نامند * اطروغیا بفتح الف وسکون طای مهمله وضم رای مهمله وسکون واو وکسر غین معجمه وفتح یای مثناة تحتانیه والف
لاغری بدن است بسبب نیافتن غذا * اعتقال عندالاطلاق مراد بسته شدن زبان است باین حیثیت که قادر بر تکلم
نباشد وعندالتقیید بطبیعت ویا بطن بسته شدن شکم است * اعوجاج الذکر تشنج وکشیدگی ذکر است ومیل کردن آن
همیشه بیکطرف * اعیا بکسر همزه کلال ومانندگی بسیار است که عارض مفاصل وعضلات کردد وبعرف آن را تعب نامند
وانچه ازغیر حرکت باشد وسبب آن معلوم نباشد مقدمهٔ مرض است وبعضی گفته اند اعیا چون اشتداد یابد قشعریره بهم
رسد وچون زیاده کردد نافض وحمی عارض کردد وبرچند نوع است انچه بتوسط حرکت عارض کردد آن را اعیای ریاضی
نامند وانچه بواسطهٔ قروح آن را قروحی وآن آنست که سروبدن دردنماید نزد دست کذاشتن بران وانچه بواسطهٔ کشیدگی
اعضا آن را تمددی وانچه بواسطهٔ ورم بعض اعضا آنرا ورمی وانچه بواسطهٔ یبوست وخشکی اعضا باشد آن را قشفی نامند
* اغماء بکسر الف وسکون غین معجمه وفتح میم والف ممدوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بیهوشی حادث ازان وصرع
خفیف را نیز نامند * افطیوس بالف مکسوره وفای ساکنه وکسر طای مهمله وضم یای مثناة تحتانیه وواو ساکنه وسین مهمله
لغت یونانی است بمعنی حمی دقی * اقطیوس واقطیقس وانطیغوس بکسر الف وسکون قاف وکسر طای مهمله وسکون یای
مثناة تحتانیه وضم عین مهمله وسکون واو وسین مهمله وبلغت دیگر ببدل عین قاف وحذف واو وبلغت دیگر بنون بجای
قاف اول هوسه بمعنی حمی دقی است * اقعوما بفتح الف وسکون قاف وضم عین مهمله وسکون واو وفتح میم والف قرحهٔ است
که با خشک ریشه باشد ودر تنقیهٔ آن مخاطره بود واغشیه رابخورد وچشم را فاسد سازد * التواء بکسر الف وسکون لام وکسر
تای مثناة فوقانیه وفتح واو والف ممدوده زوال وبرآمدن فقرات است بطرف راست ویا چپ * التصاق الجفن چسپیدن
جفن بمقله است ویا چسپیدن جفن اعلی باسفل * السن بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته میشود که به تحقیق السن

الرجل يعني مرد مأ لوس است يعني مجنون است * الم بفتح همزه ولام گفته اند مرادف وجع است قرشي گفته آنچه بر من
ظاهر شده آن است که الم اعم از وجع است جهت آنکه الم ادراک منافي است بهر قوتي از قوى که باشد و وجع ادراک بحس
لمس است و مولانا نفيس گفته هرچند تفحص کردم در کلام متقدمين و متاخرين فرق ميان الم و وجع نيافتم در موارد
استعمال شان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسيحي نيز فرق ميان الم و وجع به باطن ننموده مؤلف گويد که اگر
با الم ضربان و شدت و ضعف باشد وجع است و بدون آن الم و نيز در تعريف الم گفته اند که برآمدن از حال طبيعي
است بسوى حال غير طبيعي * الامتلا عبارت از پري بدن است از اخلاط و مشرف بودن بر مرض وگاه اطلاق
مينمايند بر رداءت اخلاط بحسب کيفيت و اين را امتلا بحسب کيفيت مى نامند وگاه اطلاق مي نمايند بر کثرت کميت
اختلاط و ارواح بحديکه پر کنند اوعيه و امکنهٔ خود را و بکشند اعضا را هرچند بحسب کيفيت صالح باشند و اين را امتلا
بحسب اوعيه نامند زيرا که هرگاه از مکان چيزى پر شود البته عرض آن مى افزايد و از طول آن ميکاهد و همين باعث کشيدگي
در طول و انضغاط اطراف خود است در عرض وگاه بر پري معده از طعام و شراب نيز اطلاق مى نمايند * امتلاى غلاف
القلب ممتلي و پر شدن غلاف قلب از رطوبات منحدره از راس و پر شدن عروق آن است از خون غليظ که از غذاى قلب و
ريه باز ماند و با آن عظم نبض و سوء تنفس و انضغاط و انتشار منخرين و مانند اينها در دموي و بطوء نبض و تراخيه و اختلاف
آن در رطوبي مى باشد * ام الدم تفرق اتصالى است که در شريان بهم رسد و سديدي گفته تفرق اتصال اگر در شريان
واقع شود و ملتحم نگردد و خون از ان جاري شود و بفضائى که در اطراف آنست بريزد و پر کند آن را و چون بفشارند آن
فضا را بر گردد آن خون باز بسوى شريان اين را ام الدم نامند و قوم اطبا هر انفجار شرياني را ام الدم ميگويند * ام الصبيان
صرعى است که عارض اطفال ميگردد از حين ولادت تا چهار پنج سالگي و اين اکثر صفراوي و با تپ حاد محرق خشک تشقي
مى باشد و چون اطفال را بيشتر عارض ميگردد لهذا آن را ام الصبيان نامند و بعضي ريح الصبيان را نيز همين ميدانند
و آنرا ام الشيطان و فزع الشيطان نيز نامند * امفيارينوس بفتح الف و سکون ميم و کسر غين معجمه و فتح ياى مثناة تحتانيه
و الف و کسر راى مهمله و سکون ياى مثناة تحتانيه و ضم نون و سکون واو و سين مهمله حمى بلغميهٔ دائره است بلغت يوناني
* ام ملدم بکسر ميم ثاني و سکون لام و فتح دال مهمله و ميم بمعني حمى است * اموريدوس بفتح الف و ضم ميم و سکون
واو و کسر راى مهمله و سکون ياى مثناة تحتانيه و ضم دال مهمله و سکون واو و سين مهمله بيوناني بمعني جريان خون از
بواسير است * انبوسيما بالف مفتوح و نون ساکن و باى مضموم و واو ساکن و سين مکسور و ياى مثناة تحتانيه و ميم مفتوح و
الف بيوناني بمعني سلاق است * انتثار الاهداب بثاى سه نقطه بعد تاي مثناة فوقانيه ريختن مژگان است بسبب جمع شدن
رطوبت ردي در انها و يا فاسد شدن غذاى آن و ميل نمودن بسوى حدت و حرارت * انتشار بکسر همزه و سکون نون و کسر
تاي مثناة فوقانيه و فتح شين معجمه و الف و راى مهمله مرضى است که کشاده ميگردد دران سوراخ پردهٔ عنبي چشم زياده
از مقدار طبيعي و بدان سبب نور باصره بخط مستقيم بر نمى آيد و منتشر ميگردد و بمرئي نميرسد * انتصاب النفس مرضى
است که دران قادر نمى باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست به نشيند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند * انتفاخ بکسر
همزه و سکون نون و کسر تاى مثناة فوقانيه و فتح فا و الف و خاى معجمه زيادتي است که در عضو بهم رسد بسبب در آمدن
مادهٔ ريحي دران با خارش هرگاه مطلق ذکر نمايند و مقيد با نتفاخ بطن و يا غير آن مراد زيادتي حاصل از مادهٔ رخوريحي

وغير آن است که در ان عضو بهم رسد * انتفاخ العين زيادتی است که از مادۀ بارد خلطي وياريحي عارض چشم کردد با خارش
* انطباق المرئ مرضی است که حادث می کردد در مرئ از استرخا وسستي عضلۀ ممسکۀ آن وکويند از سستي عضلۀ منبسطۀ آن
است که صاحب آن نمی تواند چيزيرا فرو برد از آب وغير آن از اشيای رقيقۀ سائله وليکن لقمۀ بزرک واشياي غليظۀ ثقيله را فرو
می برد بدون مشقت * انفجار الدم من الاذن جاري شدن خون است از کوش بسبب بحران ويا بريده شدن رکی از رکهای آن
ويا امتلائی که مودي بانشقاق وانفتاح کردد ويا برسيدن ضربه وصدمه بدان * انقلاع الاذن برآمدن کوش است از جای خود
بسبب جذب قوي از آفتی که بدان رسد ويا ورمی وريحي که بفشارد آن را واز جای خود برآورد وسست کند از جانب دیکر
* انقلاب الجفن مرضی است که ميل ميکند در ان مژکان بسوی اندرون وحدقه را کج ميدارد * انقلاب المعدة مرضی است که
انسان طعامی را که ميخورد بعد هضم شدن آن راقي مينمايد ووجه تسميۀ آن بدان جهت منقلب شدن وبرکشتن اسفل آن
باعلای آن است ويا از جهت انقلاب فعل ماده وانعکاس آن است از مقتضای طبيعت خود وفرق ميان آن وايلاوس بدان
است که انچه در انقلاب معده دفع ميکردد متعفن نيست ودر قيء قشور رقيقه می باشد ونيز در خوردن حموضات وجع شدت مينمايد
بخلاف ايلاوس * انفيماريوس بفتح همزه وسکون نون وکسر قاف وسکون يای مثناة تحتانيه وفتح ميم والف وکسر رای مهمله وضم
يای مثناة تحتانيه وسکون واو وسين مهمله تپ بلغمي نائبه است که هر روز آيد * انقيالوس بفتح همزه وسکون نون وکسر قاف
وفتح يای مثناة تحتانيه والف وضم لام وسکون واو وسين مهمله حمی يومي است که با آن برودت در باطن وحرارت در ظاهر باشد
* انکسار الاذن شيخ نجيب الدين سمرقندي کفته شکسته شدن غضروف کوش است بحديکه در حس ظاهر کردد وبعضی کفته اند
انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمينمايند برای آنکه غضاريف نرم وقابل انعطاف وانحنا اند وقبول انکسار نميکنند
بلکه قابض رض وکوفته شدن اند * اوذيما بضم اول وسکون واو وکسر ذال معجمه وسکون ياي مثناة تحتانيه وفتح ميم والف
ورم رخو بلغمي است که چون دست بران کذارند فرو رود وديربحال اصلي آيد وبلند شود ورنك آن سفيد باشد وبا آن
حرارت والم نباشد وبندرت با آن اندک وجعی باشد * اوراطيس بضم الف وسکون واو وفتح رای مهمله والف وکسر
طای مهمله وسکون ياي مثناة تحتانيه وسين مهمله بلغت يوناني بمعني شوناق است * اورام الاذن ورمی است که در بنا کوش
از بيرون صماخ بهم رسد واين در اکثر خطرناک است ولهذا ردکردن آن ممنوع است بجهت آنکه جای ريختن فضول رديۀ
دماغيه است مانند ورم زير بغل که جای ريختن فضول رديۀ قلبيه است وورم کنج ران که جای ريختن فضول کبديه است و
اينها را اورام مغابن نامند * اوفيلوس بالف مضمومه وواو ساکنه وفای مکسوره ويای مثناة تحتانيۀ ساکنه ولام مضمومه وواو
ساکنه وسين مهمله ورمی است که در موق انسي چشم بهم رسد ومنفجر نکردد وچون منفجر کردد آن را غرب نامند * ايلاوس
بکسر اول وسکون يای مثناة تحتانيه وفتح لام والف وضم واو وسين مهمله علامه کفته که وجعی است که در معای عليا که دقيق
است بهم رسد ومنع کند نفوذ ثفل را بسوی معای سفلي که غليظ است بحديکه ناچار از دهن برآيد وتفسير آن را جالينوس
در اغلوقن برب ارحم وبقراط به المستعاذ منه کرده در فصول خود کفته که چون حادث شود در قولنج مستعاذ منه قيء وفواق
واختلاط ذهن پس آن دليل بدي حال مريض است ونيز در ان فصول کفته که شخص را حادث شود تقطير البول در قولنج
معروف بايلاوس پس آن شخص در هفت روز می ميرد * حرف الباء الموحدة * البادشنام بفتح با والف ودال مهمله و
سکون شين معجمه ونون والف وميم سرخي بدآينده است شبيه بابتدای جذام که در صورت ودست وپا بهم ميرسد خصوص

در هنگام سردی هوا و زمستان وگاه با آن قروح می باشد * البثور بضم با و ثای مثلثه و سکون واو و رای مهمله دانهای کوچك است که در ظاهر بدن بهم میرسد و احد آن بثره و بثر است * البثور فی الحلق دانهاییست حار سوزنده که گاه در حلق برمی آید و بیشتر بومرئی جهت آنکه قابل مواد زیاده است از حلق وگاه بر قصبهٔ ریه * بثرات السعال سرفهٔ که سبب آن برآمدن بثور باشد در ریه * بثور الانف دانهایست صلب که در بینی بهم میرسد و شبیه بثآلیل می باشد * البثور الغریبة دانهای کوچك سفید است که بندرت و شذوذ در بدن برمی آید و دو نوع میباشد آنچه بیخ آنها صلب مانند غدود رد آن کم و سر آنها براق میباشد بسبب چرك آن زائدات الاصل مینامند و آن یا منقلب میشود و بزرگ میگردد مانند دمل ویا بر صلابت و کوچکی خود میماند و این بسبب رداءت مادهٔ آن است و بعضی دانهای صلب کوچك سرخ رنك میباشد که بی درد و وجعی در موضعی از بدن ظاهر میشود پس مخفی میگردد و در موضع دیگر برمی آید و چند نوع دیگر نیز میباشد یکی را شبکم و دیگری را بثور اصباع و دیگری را بثور القفا رمینامند * بثور البلخیه قروحی است بادانها که در بدن ظاهر میشود و از ان چرك آب برمی آید و بو ان خشکریشه بسیار می بندد و با آن خفقان و غشی میباشد و از جنس سعفهٔ ردیه است و بلخیه از ان جهت نامند که در بلدهٔ بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر اینها از جملهٔ امراض مسریه است که بد یکری سرایت می کند * بثور اللبنیة بفتح لام و بای موحده و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و هاء دانهای سفید ریزه است که بر صورت و بینی برمی آید شبیه به نقطهای بشیر چکیده بر عضو و چون آن را بفشارند از ان چرکی شبیه بشیر منجمد و روغن غلیظ برمی آید * البحران بضم بای موحده و سکون حا و فتح را هردو مهمله و الف و نون لغت یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز محاربهٔ طبیعت با مرض است و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعة حادث میشود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی حال و هلاك و بحران یا تام جید است ویا تام ردی و یا ناقص جید و یا ناقص ردی و تشبیه کرده اند مرض را بدشمن باغی بر مدینهٔ بدن و طبیعت را بپادشاه حافظ آن مدینه و بحران بروز قتال فیما بین پس اگر پادشاه طبیعت بر مرض عدو غالب آید و او را از مدینهٔ بدن بیرون کند آن را بحران تام جید نامند و بالعکس بحران تام ردی و اگر بیکدفعه هیچیك بر دیگری غلبهٔ تام نیابند و محتاج بقتال دیگر باشند آن را بحران ناقص گویند و درینصورت اگر غلبه از طبیعت باشد آنرا بحران ناقص جید نامند و الا ناقص ردی * بحوحة الصوت بضم اول و دو حای مهمله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هردو واو ساکنه و تا غلاظت و سنگینی و گرفتگی آواز است به سبب ریختن مواد غلیظه در مجاری آن خواه دموی باشد و خواه بلغمی * البخر بفتح اول و سکون خای معجمه و رای مهمله بد بوئی و گندگی دهان است و بد بوئی دهان و دندانها از رطوبت معده * بخر الانف بد بوئی بینی است و آن یا به سبب بواسیر متعفنه در ان است و یا برسیدن بخار ردی و بد بوئی از حنك به بینی * البردة بتحریك با و را و دال هردو مهمله و ها رطوبت غلیظی است که منجمد و متحجر گردد در پلك چشم و رنك آن مائل به سفیدی باشد شبیه به برده یعنی حب غمام که بفارسی ژاله نامند * البرسام بفتح اول و سکون را و فتح سین هردو مهمله و الف و میم لفظی مرکب از فارسی و یونانی است و آن ورمی است که عارض میگردد در دیافرغما که حجابی است میان کبد و معده و حائل است میان آن هردو و متصل است بحجابی که میان قلب و معده است و اتصالی بیکی از دو پردهٔ دماغ که با حس است دارد و بدین سبب درد و وجع آن حجاب بدماغ میرسد در ان اعراض سرسام ظاهر میگردد و این بنابر قول شیخ نجیب الدین

است * واما بنا برقول مولانا نفیس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رسد و آن حجابی است که فاصله است میان قلب ومعده
* البرش بفتح با و رای مهمله وشین معجمه نقطهای ریزهٔ سیاه است بقدر دانهٔ کنجد که برصورت بهم میرسد وگاه مائل بسرخی
وکمودت نیز میباشد وبفارسي کنجدک نامند * بشم بفتح بای موحده وسکون شین معجمه ومیم بمعني تخمه است * البرص
تحریک با و را وصاد هر دو مهمله و آن را ابرص نیز نامند بزیادتي الف مفتوح در اول داغهای سفید باعمق است که در ظاهر
بدن بهم میرسد و روز بروز پهن میشود وسرایت بباطن نیز میکند گاه در بعض اعضا وگاه در تمام بدن میباشد باین حیثیت که
تمام بدن را فرا گیرد وسفید میگردد واین را برص منتشر نامند ودر ابتدا بدشواري زائل میشود ودر انتها وشمول بتمام
بدن معالجات آن از قبیل معجزات وخوارق عادات است واز جملهٔ امراض مسریه است ومتوارثه نیز * برص الاسود لکهای
سیاه است که در ظاهر جلد بهم میرسد وباعمق میباشد دربعض مواضع بدن یا در تمامي آن واین نیز روز بروز وسرایت میکند
بعمق بدن وپهن میگردد وپوست بدن خشن ومانند فلس ماهي از آن خشک ریشها جدا میگردد به سبب آنکه مادهٔ
فاسد محترق است واز جملهٔ امراض مسریه است ومتوارثه نیز واین را قوبای مقشر نیز نامند * برص العین
عنبیه است ومیل نمودن بسوی سفیدي به سبب غلبهٔ رطوبت بر آن * برص الاظفار نقطهای سفید کو...
ظاهر میگردد * بطلان الذوق وفساده بفتح ذال معجمه وسکون واو وقاف برطرف شدن حس ذوق است ...
است بحدیکه صاحب آن درنیابد وتفرقه وتمییز نتواند نمود میان چیز گرم وسرد * البطم بضم اول ...
دانهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق پا بهم میرسد واز آن چرک آب سیاه برمی آید * برکاریه ذیابیطس است ...
موحده وسکون کاف ومیم عدم قدرت بر تکلم است وصاحب آن را ابکم وبکیم نامند * بنات اللیل دانها ...
که در سردي هوا وشبها برمی آید وخارش میکند وتسکین می یابد وبازشدت میکند * البواسیر زیادتي ... است که بر دهان
ورگهای مقعده از خون سوداوي غلیظ بهم میرسد وانواع آن بسیار است گاه مخفي میباشد وگاه ظاهر وگاه از آن خون جاري
میگردد وگاه بند میباشد وگاه یک دانه میباشد وگاه چند دانه شبیه بسرپستان وگاه از آن رطوبتی سفید لزج تراوش میباید
وهنگام به حبس خون آن در طبیعت قبض وتفخ وقراقر بسیار در شکم میباشد وانچه از آن خون جاري میباشد آن را دامي
وانچه غیر دامي است عمیا نامند وواحد آن باسور است واز جملهٔ امراض مسریه است * بواسیر الریحي عبارت از ...
غلیظ عسر التحلیل است که احداث وجع نماید در امعا مانند قولنج وگاه بطرف پشت وشراسیف وتا شانه بالا رود وگاه فرود ...
بقطن وگرده وانثیین وقضیب وحوالي مقعده وقراقر در شکم پیدا نماید وگاه میل بمفاصل دست وپا نماید وفرقعه آ واز ...
انگشتان ومفاصل در هنگام قیام وقعود پیدا شود وگاه اسهال الدم وغیر آن نیز احداث نماید وگاه با بواسیر غیر ریحي جمع
گردد وبا بواسیر ریحي زیادتي نمیباشد * بواسیر الانف لحمی است زائد که در اندرون بیني می روید ومنفذ آن را تنگ
مینمازد وگاه سفید ونرم بی وجع میباشد واین سهل العلاج است وگاه سرخ رنگ با کمودت ووجع بسیار وعلاج این د...
* بواسیر الشفه زیادتی وسطبري با کمودت بقدر دانهٔ انگور است که در لب پائین بهم میرسد ومنشق میگردد اند وسیلان
ووجع میکند وشبیه بتوت شامي میباشد وبی وجع وگاه تجاوز از آن بلب بالا میکند وآن را نیز فرا میگیرد وگاه تا بنصف ...
نیز میرسد * بواسیر الرحم زیادتی است که در عنق رحم از خلط سوداوي بهم میرسد بحس لمس ویا ببصر توان دریافت
واز آن رطوبتی شبیه بدردی میآید * البواسیر التین مرضی است که میچکد از چشم در هر اندک زماني چند قطرهٔ آب وبازمی ایستد

* البهر بضم اول وسکون ها وراى مهمله علتی است که در رشش بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند در هنگام سکون میان دو نفس ساکن ماند بلکه بی اختیار پی در پی نفس میکشد وبعضی ربو واین را یک مرض دانسته اند وبعضی غیر وعلامه گفته که فرق میان هر دو بدین نحو بیان کرده اند که مادهٔ ربو در داخل عروق محتبس می باشد وآلات سینه خشن ومادهٔ بهر در شرائین وسینه نرم می باشد ودر وقت سرفه رنگ رو سرخ میکردد زیاده از ربو به سبب احتباس ابخرهٔ دخانیه در شرائین وجوهری گفته که بهر تتابع یعنی پی در پی کشیدن نفس است * بول الدم برآمدن خون است از ممر بول اگر اندک اندک آید از انفتاح فم عرقی باشد واگر دفعی بسیار آید از انشقاق رگی باشد وخون صرف تازه باشد وبه سبب ضربه ویا سقطه ویا تناول ادویهٔ حادهٔ حریفه ویا سمیه ویا متأکل شدن عرقی حادث میکردد * بول الدموي آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد * البول فی الفراش بول کردن انسان است در خواب و بیشتر اطفال مرطوبین را عارض میکردد * بولیموس بضم بای موحده وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وسین بیونانی بمعني جوع بقري است * البهق بتحریک لکهای سفید رقیق ویا سیاه رقیق بی عمق است که در ظاهر بدن بهم میرسد وبتدریج پهن کردد ودر سیاه آن پوست بدن خشن می باشد وفرق میان این وبرص آن است که برص با غوص ونفوذ وغور در عمق جلد ولحم وتاعظم نیز می باشد و بطيء الزوال بخلاف بهق وسبب حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول وخوردن اشیای غلیظهٔ کثیفه است * البهت بضم بای موحده وفتح ها وتای مثناة فوقانیه باقي ماندن انسان است مبهوت ساکت لایعقل * البیاض سفیدیست که در طبقهٔ قرنیهٔ چشم بهم میرسد از آن انچه رقیق وبر ظاهر قرنیه است آن را اثر وغمام وسحاب وانچه در باطن آن است آن را بیاض مطلق نامند واسمی دیگر ندارد وبیشتر از قرحه ورمد وآبله بهم میرسد * البیضه بفتح با وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ضاد معجمه وها درد سری است شدید مزمن دائمي که تمام سر را فرا میکیرد که در هیچ وقت تسکین نمی یابد وروشني آفتاب وچراغ خوش نمی آید وبدشواري زائل میکردد ماخوذ است از بیضهٔ سلاح که در وقت جنگ بر سر میکذارند برای محافظت وتمام سر را فرامیکیرد وشیخ الرئیس گفته آن صداعی است لابث ثابت مزمن که بهیجان می آید صعوبت آن هر ساعت باندک سببی وصاحب آن خوش نمی دارد صدا وروشني ومخالطه با مردم را ودوست میدارد تنهائي وتاریکي وبر پشت خوابیدن را ودر می یابد هر ساعت که کویا سر او را بمطرقه میکوبند ومیکشند آنرا وشق میکنند * حرف التاء المثناة الفوقانیه * التأکل بفتح تای مثناة فوقانیه وهمزه وکاف مشددهٔ مضمومه ولام فاني کردن وخوردن اجزای عضو است بسبب ریختن مادهٔ حاد اکال بدان هر عضو که باشد مانند لثه ودندان وغیر این هر دو * التثاوب بفتح اول وثای مثلثه والف وضم واو وبای موحده واصح تثأب بفتح تا وثای مثلثه وهمزهٔ مشدده وبای یك نقطه است که بدون او حالتی است که مضطر میکردد انسان که دهان خود را بکشاید بسبب صعود ابخرهٔ ریاحیهٔ غیر منهضمهٔ سریعة التحلیل از معده بسوی سر وعضلات دهان واز جنس تشنجی است که در عضلات فك عارض میکردد و بزودي زائل میشود ودر حدیث وارد است که عطسه از رحمن وتثاوب از شیطان است * التحجر بفتح تا وحای مهمله وتشدید جیم وراى مهمله زیادتي غیر طبیعي است که در بدن ظاهر میشود وصلب میکردد ونیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث کردد از مادهٔ غلیظه در پلك چشم ومنجمد ومتحجر شود * التخمة بضم تا وفتح خای معجمه ومیم وها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده وماندن آن در ان غیر منهضم بحال خود ویا مستحیل بجوهر غریب وکیفیت غیر صالح کردیدن

وجشاهای بد بو زدن وگاه بوی طعام از آن آمدن و تمدد وثقل وسوزش معده و یا باطلاق بطریق امعاد فع شدن
* التخیلات الشاذة النادرة وآن تخیل نمودن انسان ناظر است مثلا اشکال والوان مختلفه را در هوا بیند که ستونی از دور پیش
چشم او بلند میشود وبالا می رود و منتشر میگردد و بعضی آن مثل ریزند ول آب است در چشم وعلامت آن آنست که
باکدورت باشد واندک اندک هر روز زیاده گردد وبعد اسهال وهنگام گرسنگی نیز کم شود * التربل بفتح تا وراى مهمله
وضم باى مشدده وسکون لام انتفاخی است که عارض اطراف بدن یعنی دست وپا وغیر آن میگردد بسبب ریختن بلغم
رقیق حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقا واخر بعض حمیات واسهالات عارض میگردد وگفته میشود زمین متربلة
شد یعنی سبز گشت و بر ان گیاه روئید بعد خشکی وزن متربل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت وفربه شد * الترهل
بفتح تای مثناة فوقانیه وراى مهمله وضم هاى مشدده وسکون لام نرمی وسستی گوشت بدن است وآملی گفته که انتفا[illegible]
است که حاصل میشود در اطراف واعضای قلیلة الدم بسبب غلبهٔ بلغم رقیق وضعف هضم آن * التزحر بفتح تا وزاى
وضم حاى مشدده وراء مهمله حرکتی است که در معاى مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد وبا تقاضا[illegible]
چیزی دفع گردد وگاه باآن اندک خونی نیز باشد وسبب آن انصباب خلط مراری ویا رطوبتی که مایل باش[illegible]
وآنرا بگزد ودغدغه نماید ویا ثفلی دران محتبس گردد که خروج آن دشوار بود ویا سرمائی بود که بمقعده [illegible] وآن را
قبض وجمع نماید * تزعزع الدماغ بفتح تا ودو زای معجمه اول مفتوح ودوم مضموم ودو عین مهمله یکی درمیان دو زای معجمه
حالتی است که درمییابد انسان در دماغ خود که گویا دور میکند با وجع واز ان است صداع تزعزعي * تزید الاسنان بزرگ
شدن دندانها است بسبب ریختن مواد غلیظه بسوی آنها زیرا که همچنان که دندان قبول مواد صالحه میکند وبزرگ [illegible]
همچنین قبول مواد فاسدهٔ غلیظه میکند وبزرگ میشود وگاه باقی میماند یکدندان درطول زیاده از دندانهای دیگر بسبب
صلابت جرم آن وناقص وکوتاه میگردد دندانهای مجاور آن بطول زمان واین زیادتی غیرحقیقی است بخلاف اول * التشنج
عصبانی است که حرکت میکند وبر میگردد عضل دران بسوی مبادی خود وکشیده میماند بیك جانب ولهذ[illegible]
نمیگردد دند اعضا خواه به سبب آن امتلای عروق واعصاب باشد ویا استفراغ ویبس * تشنج المعدة وآن کشیدگي
در اجزای عصبانیهٔ معده ویا رباطات آن عارض گردد پس اگر در نفس معده باشد محتوی نمیگردد معده بر طعام وبـ[illegible]
طعام هضم نیافته واگر اندک احتوا یابد طعام قدری هضم یافته واگر در رباطات آن باشد پس اگر در رباط مربـ[illegible]
وپشت است درین هنگام طعام در معده نمیماند وبمجرد ورود منحدر یا معا میگردد ویا آنکه مریض مائل [illegible] یمین ویسار با[illegible]
واگر در رباط رابطه میان معده وترقوتین باشد این هنگام مریض منحنی ومنقطع میباشد وقادر بر راست کردن سینه نمیبـ[illegible]
* تعقد المفاصل یعنی سخت وبسته شدن مفاصل است که از صدور افعال طبیعیه عاجز وقاصر باشد وحرکت نتو[illegible]
* تقشر القلب مرضی است که در می یابد انسان که گویا دل او را میتراشند وحالتی قریب بغشي او را طاري میگردد و[illegible]
با فاقه می آید * تقطیر البول حالتی است میان عسر البول وجریان آن بی اراده وقطره قطره بر آمدن بشدت و[illegible]
* تعلق العلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که انسان آب زلوداری بیاشامد ودر گلوی او زلو بچسپد اگر در بیرون حلق باشد[illegible]
آید واگر در داخل باشد یا در رباطن قصبهٔ ریه خواهد بود وبندرت واقع میشود که دران چیزی سوای نفس دا[illegible]
واین هنگام سرفه بسیار میکند وتا زلو جدا نگردد وبرنیاید آرام نمییابد ویا بمیرد چسپد واین هنگام غم وتململ لازم آن است

وگاه خون رقیق با بلغم از حلق برمی آید بدون سبب دیگر و چون زلو بزرگ شود عوارض اشتداد یابد و درمی یابد حجم
آن را وگاه اتفاق می افتد که زلو بالا میرود از حلق بطرف اصل بینی و مقدم دماغ را ثقیل میگرداند و مجرای آنرا بند
میسازد * تعقف الاظفار بفتح تا و عین مهمله و قاف مشدده و فا غلظت و اجتماع ناخن است خصوص بیخ آن که صلب
وبالیده مانند عظام نخره گردد و هنگام خارش از ان اجزاء صغار جدا شود وآنرا جذام الاظفار نیز نامند * تقلب النفس
غثیان و دل برهم زدگی لازم را گویند وگاه بر طرف شدن شهوت طعام را نیز نامند * التمدد شیخ نجیب الدین گفته
کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم از مبدأ و هم از مقابل آن ولهذا در ان عصب ایستاده میماند و میل
بجانبی نمیکند وضد تشنج است و شیخ الرئیس گفته مرضی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضائی که از شان
آنها است منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد بجهت جهت آنکه تمدد بنا بر ان مرکب از دو تشنج میشود پس
ضد تشنج نمی باشد و بنا بر تعریف شیخ ضد تشنج میشود بجهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج مانع انبساط * التمطي بفتح
تا و میم وطای مهمله ویا حالتی است که انسان مضطر میگردد که خود را دراز میکشد و دستها را باز کند و راست بکشد بسبب
رسیدن ابخرهٔ غیر منهضمه ویا انصباب فضول ویا رسیدن ابخرهٔ آنها بعضلات بدن وکثرت آن دلیل امتلای بدن ومقدمهٔ
مرض است * التململ بفتح اول و میم وسکون لام وضم میم و لام وتملل بحذف میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است
در رختخواب بسبب وجع وغیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد و بر خاکستر گرم خوابیده * تناثر الشعر افتادن
موی است بسبب ضعف روئیدن ویا قلت مادهٔ آن وآن اکثر در عقب امراض مثل اوله می باشد و فرق میان آن و تمرط آن
است که درین موی اندک اندک و متفرق می ریزد و در تمرط بسیار و از یک جا و کشاده مانند داء الثعلب وداء الحیه
* التنفس دو حرکت ارادی اند که میان آنها وقوف سکون باشد برای جذب نسیم سرد از بیرون ورسانیدن بدل از
جهت تفریح آن ودفع بخار دخانی از ان * تنفس الصعداء بفتح صاد و سکون عین وفتح دال هر سه مهمله والف
ممدوده نفس کشیدن بلند وطولانی است * التنفط بفتح تا و نون وضم فای مشدده وطای مولفهٔ مهمله دانهای حبابی آبدار
است که در بدن بهم رسد مانند حبابی که از سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوش آمدن خون رقیق مائی * تمرط بفتح تای
وضم رای مشدده وطای هر دو مهمله بمعنی تناثر و ریختن موی است * توته بضم تا و سکون واو و فتح تای مثناهٔ فوقانیه وها
شیخ نجیب الدین گفته بثرهٔ متقرح است که در عمق صورت و پیشانی برمی آید و علامه گفته غدد بسیار است و گفته اند
غدهٔ بزرگ است مفروش در اجزای علیای عنق * التوثه بضم تا و سکون واو و فتح ثای مثلثه گوشت پارهٔ سرخ مائل بسیاهی
آویخته وشبیه بتوت است که از خون فاسد در پلک پائین چشم بهم رسد وگاه در پلک بالا وگاه در ملتحمه و ابتدای آن از
موق البر بر مثال ظفره وگاه دامی می باشد که خون سرخ وسیاه از ان جاری میشود وگاه عمیا وگاه در عمق رخسار و پیشانی وگاه
در فروج ومقعده نیز برمی آید * تهبج الاجفان بفتح تا و ها وضم بای موحده وجیم ورمی رخوی و بر آمدگی پلکهای چشم است بسبب
داخل شدن ریاح در انها و فرق میان آن و نفخ و ورم آن است که تهبج رخو و نرم می باشد و چون دست بران گذارند فرو میرود
بآسانی بخلاف نفخ و ورم * التهوع بفتح تا و ها وضم واو مشدده و عین مهمله حرکت کردن معده است برای دفع چیزی که
در طبقات آن وارد شده از اراده هان بدن حرکت کردن آن چیز برای دفع واز غیر دفع شدن چیزی * تینی بکسر
تای مثناهٔ فوقانیه وسکون یای مثناهٔ تحتانیه وکسر نون ویا چربی است که در اجفان عارض میگردد شبیه بدانهٔ انجیر در صورت

یا دُرشق وآنرا بیونانی طاسوقوشیس نامند ونیز نام نوعی از بواسیرا ست * حرف الثاء المثلثة * الثاليل بفتح ثای مثلثه والف وکسر
لام وسکون یای مثناة تحتانیه ولام دانها بسیار کوچك سخت بلند مدور است مانند دانهٔ نخود وکوچکتر از ان که برظاهر جلد
برمی آید خصوص در ابدانیکه پوست آنها صلب ومتکاثف باشد وآن برچند نوع است بعضی از انها معکوس است یعنی سر آنها بطرف
اندرون گویا فرو رفته ونشانیده در گوشت وگفته اند ثؤلولیست که با بیخ وصاحب ریشها باشد وبعض از انها بزرک ومدور
متشقق باشظیها وبعضی از انها آویخته و بعضی مسماریه یعنی سر آنها بزرک شبیه بمیخ وبیخ آنها باریك اندرون عضو فرو
رفته وبعضی طولانی برگشته واینرا قرون نامند وبعضی متقیح که چرك زیر آنها میباشد واین را طرسوس بلغت یونانی نامند
* حرف الجیم * الجاورسیه دانهای کوچك شبیه بجاورس وآبلهای متفرق است که بربدن برمی آید وبیخ آنها سرخ وسر آنها
سفید وگاه با آنها وجع ولذع شدید وورم وسیلان چرك آب میباشد وگاه نه واز اصناف نمله است * جحوظ العین بضم جیم وحای
مهمله وسکون واو وظای معجمه بزرك شدن چشم در حجم وبرآمدن آن است از حدقه * جحام بضم جیم وفتح حای مهمله والف
ومیم مرضی است که دران چشم ورم می کند * الجدري بضم جیم وفتح دال وکسر راء مهمله ویا دانهای ریزه وبزرك
بقدر عدس ومروارید است که با تپ وحدت وخارش برمی آید وهنگام برآمدن سرخ رنک وبسیار ریزه مانند پشه گزیده
میباشد وبعد از نضج سفید میگردد پس خشکریشه می آورد وانواع آن بسیار میباشد از جید وردي ومختص بعضوی دون عضوی
نیست ومادهٔ آن فضولي طمثي است که دربدن مانده است هر وقت که استعداد یابد دفع میگردد واز امراض مسریه است
بسرعت ودر رسالهٔ جدري احقر به تفصیل مذکور است * جذب القلب بفتح جیم وسکون ذال معجمه وبای موحده مرضی
است که در می یابد دران مریض که گویا دل او را بطرف پائین میکشند * الجذام بضم جیم وفتح ذال معجمه والف ومیم مشتق
از جذم بمعني قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته ومنقطع واز هم جدا میگردند بسبب آنکه حادث از سودای
فاسد غیر طبیعي است در بعضی اعضا ویا در همهٔ آنها ودر ابتدا داغهای سرخ تیره میباشد دربدن ورفته رفته تیره تر وسیاه
میگردد واز ان چرك آب ورطوبات لزج دفع میگردد ودر انتها اعضا را فاسد میگردانند ومی اندازد ولهذا آن را بفارسي
خوره نامند واگر عفونت پیدا کند وبخار آن بقلب رسد موجب تپ میگردد واگر بسوی جلد بریزد یرقان بهم میرسد واز امراض
مسریه است وبزودي بدیگری سرایت میکند واز امراض متوارثه نیز * الجراحة بکسر جیم تفرقهٔ اتصالي را نامند که در لحم
واقع شود وتازه باشد که بچرك نیامده باشد * الجرب بفتح جیم وراء مهمله وبا بفارسي گري بکاف عجمي وخارش نامند دانهای
کوچك است که بربدن برمی آید ودر اول سرخ رنك میباشد وخارش بسیار میکند بسبب آنکه مادهٔ آن اخلاط عفنهٔ فاسدهٔ
بورقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع مینماید وآن دو نوع است یابس ورطب یابس آن است که دانهای آن
بسیار ریزه پیوسته بپوست بدن باشد وخارش بسیار کند وچرك نیاورد ورطب آن است که چرك آورد واز ان رطوبات
لزج وچرك آب رقیق دفع کردد اگر دران چندان خباثت ورداءت نباشد بزودي باصلاح آید والا از ان خون سیاه وچرك
غلیظ آید واحیانا دران کرم ریزهای سفید مدور بسیار کوچك شبیه بصیبان که بفارسي تخم شپش نامند تولد یابد ودر اعضای
داخلي مانند گرده ومثانه نیز جرب بهم میرسد ودر چشم نیز وانواع آن چهار است یکي آنکه در اندرون چشم خشونتی اندك
بهم رسد با حمرت وخارش واین را جرب منبسط نامند دوم آنکه در اندرون چشم دانهٔ کوچك بصورت خفیف که سر آن سفید
باشد واز ان قشور نازك جدا گردد وسوم آنکه بصورت ثمر انجیر بعضی آن چسپیده به بعضی وبیخ آنها مستدیر سر آنها

تیز وازین جهت این را تینی نامند وچهارم آنکه سیاه با خشکریشه باشد واین ردی ترین همه است وبدیری ودشواری علاج میباید وازجملهٔ امراض مصریه است * جرب العین خشونتی است که عارض اندرون پلك چشم میگردد باخارش بسیار وچهار نوع میباشد وازهمه آنها چرك ازچشم می آید * جرب الکلیه منفجر شدن دانهای کوچک است که درکرده ازاخلاط مراری بورقی بهم رسیده باشد * جساء الاجفان بضم جیم وفتح سین مهمله والف ممدوده مرضی است که دراجفان بهم میرسد که بدشواری بند میتوان کرد چشم را باوجع وسرخی بی رطوبت وطراوشی * جساءة المعدة والکبد والطحال بضم جیم وسکون سین مهمله وفتح همزه وتا غلظت وسختی است که بسبب ریختن ویاداخل شدن خلط غلیظ سوداوی درجرم معده ویاکبد ویاطحال ویادرعضلات معده بهم رسیدن تورم وعضلات واوتار وعروق آنهارا کشیده دارد وفرق میان جساءة نفس معده وعضلات موضوعهٔ آن آنست که جساءة وسختی معده مستدیر میباشد وضعف درافعال آن ظاهر میگردد وگاه درمی یابد علیل درنی درمعده هنگام فروبردن لقمه بخلاف جساءة عضلات آن که مستطیل ویکطرف آن غلیظ وطرف دیگر رقیق مانند دم موش میباشد وافعال معده درابتدا سالم وگاه جساءة درجانب قریب بطحال میباشد واین بسبب جساءة طحال وسردی مزاج آن جانب وثخن موضعی است که بران تکیه میکند * الجشاء بضم جیم وفتح شین معجمه والف ممدوده بفارسی آروغ نامند وآن حالتی است که بسبب دفع کردن معده ریاح را ازراه دهان بهم میرسد * جفاف الانف بضم جیم وفتح فا والف وفا خشکی بینی است * الجمرة بفتح جیم وراء مهمله وسکون میم درمیان وها دانهای سرخ است یکجا ویامتفرق که بربدن میگردد وباحدت وسوزش بسیار که گویا اخگر آتش بران گذاشته اند وروز بروز منتشر وپهن میگردد واطراف خود را فرا میگیرد وکود میکند عضو را بسبب آنکه مادهٔ آن خون سوداوی فاسد ردی سمی است وبعضی نار فارسی را وبعضی آتشك را نیز گفته اند وتحقیق آنکه هریک جدا اند * جمود بضم جیم ومیم وسکون واو ودال مهمله علتی است که دفعة عارض میگردد وانسان بر حالتی که هست بهمان حال میماند از قیام وقعود ونوم وغیرها وآن را اخذه وشخوص ومدرکه وقاطوخس نیز نامند ودران حس برطرف میشود خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد ابتداء برطرف میگردد بعد از ان حواس دیگر واین مرض در اکثر امور مشابه سکته است فرق میان این وسکته آن است که چیزی درحلق صاحب جمود داخل نمیشود بخلاف صاحب سکته که اندک چیزی رقیق داخل میشود ومسکوت نمی باشد مگر مستلقی بر پشت بخلاف مجمود که گاه جالس وقائم ویانائم وغیرها میباشد ونیز جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است وفرق میان این وآن بدان است که صاحب سبات ممکن است که بفریاد بسیار وعنف ودشواری تکلم نماید ومانع تنفس نیست وبتدریج حادث میگردد وتنویم نوم ثقیل بخلاف جمود وجمود یکه عاقبت آن محمود است باندک مدتی منقضی میگردد خصوصا اگر اتفاق افتد اورا تدبیر نیکو * جمود الصدر بضم جیم ومیم وسکون واو ودال مهمله سرد شدن وانجماد یافتن عضلات سینه وحجابها وریهٔ است که منبسط ومنقبض میکردند برای جذب هوای سرد ودفع هوای دخانی ودرینصورت ازحرکت میمانند وبرمجرای طبیعی نمیتوانند حرکت نمود وحالتی شبیه بتمدد وبند شدن آب درگلو وانتصاب نفس بهم میرسد وگاه است که بسبب کال انجماد وسرد شدن دل ویانرسیدن هوا مطلقا دفعة هلاک میکرداند * جمود الدم واللبن فی المعدة والامعاء انجماد آن هرد وبسبب برودت موضع است ویا استعمال شئ مجمد با آن وعلامت انجماد آن غشی وعرق سرد وگاه ناقص قوی دراعضاو جمود لبن بسیار اطفال را عارض میگردد * الجنون بضم جیم ونون وسکون واو ونون درآخر بفارسی دیوانگی

نامند وآن مرضی است که از احتراق اخلاط فاسدهٔ هر خلطی که باشد بهم میرسد وحواس را مختل میدارد وعقل را از تدابیر بدنی باز میدارد ومعزول میسازد * جنون السبعي جنونی است که صاحب آن را مانند سبع درندگی با خود ویا غیر وحرکات ردیهٔ فاسده بهم رسد * جوع البقري گرسنگی اعضا است باسیری معده وصاحب آن مانند گاو میخواهد که بسیار بخورد وبیونانی این را بوليموس نامند وسبب آن حدوث برودت مفرط است بفم معده که قوت جاذبهٔ آن فوت شود وبدن بسیار محتاج بغذا باشد * جوع الكلبي مقابل جوع البقري است یعني گرسنگي معده است باسیري اعضا وسبب آن سوء مزاج بارد مكثف است که عارض فم معده گردد * الجهر بفتح جیم وسکون ها و راي مهمله علتی است که صاحب آن روز نمی بیند وشب میبیند و سبب آن رقت ویا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در نور آفتاب منتشر و متلاشی میگردد و بمرئي نمیرسد وشب بسبب سردي هوا انجماد واجتماعی یافته بمرئي میرسد مانند خفاش * حرف الحاء المهملة وغيرها * الحدبه بضم حا وسکون دال مهمله وفتح بای موحده وها بر آمدن فقرات پشت است بطرف قدام ویا خلف ویا بجانب یمین و یسار * حرقة العين بضم اول وسکون رای مهمله وفتح قاف وتا سوزش چشم است بسبب ریختن اخلاط حاده بدان ویا از ارتفاع بخارات * الحصبه بفتح حا وسکون صاد مهمله وفتح بای موحده وها در آخر بفارسي سرخك نامند وآن دانهای سرخ متفرق شبیه بجاورس است که در بدن بهم میرسد از صفرای مرکب بخون ودر ابتدای هنگام بروز مانند پشه گزیده میباشد با خارش بسیار وسوزش پس بقدر جاورس بزرگ شده وباز بتدریج فرو مینشیند وبرطرف میگردد بدون آنکه پخته گردد وخشکریشه آورد * الحصفه بفتح حا وسکون صاد مهمله وفتح فا وها دانهای کوچك سرتیز است که بر ظاهر بدن برمی آید ومفتوش میگردد * الحفر بتحریك چرکی است زرد رنك ویا سیاه رنگ ویا سبز رنك که در پای دندان مجتمع میگردد ومتحجر میشود وشبیه بخزف وزود شکن میباشد * حكاك المرئ بکسر اول مرضی است که دران مریض صبر نمیتواند کرد که نخارد گلوي خود را بتنخع ویا بتنحنح ویا صر وکردن راکج نمودن وسبب آن انصباب خلط غلیظ ولذاع است بمری * حكة الانف مرضی است که صاحب آن در میيابد در بيني خود هنگام استنشاق هوای سرد سوزشی ولذعی که تا بدماغ او میرسد وازچشم او آب جاري میگردد وگاه در مییابد سوزش بدون استنشاق هوای سرد نیز * حكة الرحم مرضی است رحم راکه زن از جماع سیر نگردد وهرچند با او مجامعت کنند شوق وخواهش او زیاده گردد بسبب انصباب خلط حاد بورقي دران * الحمرة بضم حا وسکون میم وفتح رای مهمله وها بفارسي سرخ باد نامند وورم حار صفراوي است که از جلد بسیار بلند نشود وسرخ شگفته روشن براق باشد وچون دست بران گذارند سرخي آن برود وچون دست بردارند باز عود کند * الحمق بضم حا وسکون میم وقاف مرادف رعونت است ودر حرف الراء انشاء الله تعالی خواهد آمد * الحمى بضم حا وفتح میم مشدده ویا بفارسي تب نامند حرارتی غریب باشد که در قلب مشتعل گردد وارواح را گرم گرداند وازانجا بواسطهٔ شرایین بسائر اعضا پراکنده شود وجمیع بدن را گرم نماید وبافعال طبیعیه ضرر رساند واجناس عالیهٔ آن سه است حمى دق وحمى یوم وحمى عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن این سه اند اعضا وارواح واخلاط پس اگر اولا حرارت تعلق بجوهر اعضا گیرد وآنهارا گرم گرداند مانند قلب مثلا پس ارواح را وبواسطهٔ شرایین منتشر سائر اعضا گشته گرم کرده اند آنرا حمى دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن را دقیق ولاغر وخشك میگرداند واگر اولا حرارت تعلق بارواح گیرد وآنهارا گرم کرده اند وبواسطهٔ شرائین بقلب رسد وقلب را گرم سازد وثانیا بواسطهٔ شرائین باطراف منتشر گردد و

همه بدن را کرم سازد آنرا * حمی یوم نامند جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مکث آن تا بهفت
روزمی باشد وچون از هفت روز بکذرد البته انقلاب بتپ دیکر مینماید و اکر اولا تعلق با خلاط کیرد و آنها را کرم ومتعفن
سازد پس ارواح را وبواسطهٔ شرائین بقلب رسد واز قلب بسائر اعضاآن را * حمی عفنی خلطي نامند خواه آن تعفن در داخل
عروق باشد وخواه درخارج یعني درا فضیهٔ حوالي قلب ویا کبد ویامعده ویا اعضای دیکر وازانها بواسطهٔ شرائین بقلب رسد
وانچه داخل عروق است همیشه میباشد وازین جهت آن را * حمی لازم مینامند یعني مادام که خلط متعفن در عروق باقي
است حمي مفارقت نمینماید وانچه درخارج عروق است با نوبت میباشد وآن را حمیٰ نائبه میخوانند وبنوبة اجتماع هرخلطی
از اختلاط اربعه یعني صفرا ودم وبلغم وسودا در مستوقد ومکان وفضای اجتماع وهنکام ثوران عود مینماید وبا شتداد آن
اشتداد وبانتقاص آن انتقاص وباتمام آن منقضي میکردد وهمچنین تا تمام آن مندفع وزائل کردد وهر خلطی را نوبهٔ خاص
است * مثلا نوبة خون به سبب کثرت مقدار هر روزه شبیه بدایمي است * ونوبة صفرا یك روز درمیان ونوبت سودا بسبب
غلظت وقلت ویبس اقل آن دو روز درمیان ویا سه روز درمیان ویاچهار روز وهمچنین وهریك نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع
آن بسیاراست بعضی ازانها منسوب با حوال نفساني اند وبعضی به بدني وبعضی باموړخارجي اما منسوب باحوال نفساني بسیار
اند ازانجمله * سهري است که از بیداري بسیار بهم میرسد * وغضبي که ازغضب وطیش بسیار وهمچنین غمي وفرحي ونزعي
وفکري ونومي وراحتي وهمي که از بسیاری ازهریک اینها بهم میرسد واما منسوب باحوال بدني نیزبسیاراست ازانجمله
استفراغي وتخمي وتعبي وجوعي وراحتي وسددي وشربي وعطشي وغذائي وغشي وتشفي ووجعي وورمي است که ازهریك
ازاینها ویاما نند اینها بهم میرسد واما اموړخارجي مانند احتراقي حادث از احتراق شمس است ویا ازقرب آتش واستحصافي
حادث از برودت هوای بسیار سرد ویا بسیار کرم ویا آب بسیار سرد ویا بسیارکرم واستحمام بآبهای قابض مانند شبي وزاجي
وامثال اینها خواه هریك بتنهائي ویا بترکیب بعضی با بعضی باشد *. واما حمی دق که رسیدن کرمي غیر طبعي است باعضای
اصلیه خصوصا دل وکرم نمودن آن را اولا ورطوبات بدنیه را بتدریج فاني کردن چنانچه ذکر یافت وکفته اند که آن حرارت
غریبه ایست که دربدن حادث شود بواسطهٔ حدوث آن درا عضای اصلیه واما حمی عفن چهار نوع است حمی دموي و
صفراوي وبلغمي وسوداوي اما حمی دموي دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند واین تپ دموي است که تعفن مادهٔ
آن داخل عروق باشد ومادام که مندفع نکردد وتعفن آن باقي باشد تپ دائم ولازم شبا نروزي باشد وفتوری نیابد واین
سه نوع باشد یکی متزایده یعني روز بروز در زیادتي بود تا آنکه منقضي کردد واز بدن مفارقت نماید وسبب این یا آن
است که انچه تعفن مییابد زیاده است ازانچه به تحلیل میرود ویاآن است که مادهٔ آن بسیاراست تعفن یک جز وسرایت باجزای
دیکر میکند روز بروز ویاآن است که کثیرالرطوبت است ومائیت بران غالب پس بزودي سرایت میکند عفونت آن بسائر
اجزای آن ویابسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن است از حفظ آن ازعفونت ودوم متناقصه است یعني روز بروز کم میشود و
این مقابل متزایده است. واسباب این نیز بضد آن وسوم متساویه است یعني برابر است. بسبب تساوي اسباب مذکوره و
بدترین همه متزایده است ونوع دوم ازحمی دموي سونوخس است وآن تپ دموي است که بسبب کرم شدن وبجوش
آمدن خون باشد بدون تعفن، واما حمی صفراوي وآن سه قسم است یکی حمی محرقه وآن تپ صفراوي است که تعفن مادهٔ
آن درداخل عروق باشد خصوص عروق حوالي قلب وکبد وکرمي وحدت وعطش وقلق واضطراب آن بحدی باشد که کویا

صاحب آن میسوزد و آرام ندارد ولهذا محرقه نامند و دائمی است بدوام تعفن و بقای مادهٔ آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی غب است و این تپ صفراوی است که ماده در خارج عروق یعنی در افضیهٔ داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیرا اینها تعفن یافته و از انجا بواسطهٔ شرائین بقلب رسیده و از انجا بسائر اعضا و یک روز در میان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و ثوران آن است تپ آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائره و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض باشد بدون مخالطهٔ خلط دیگر در خارج عروق یعنی در افضیهٔ حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و تشعریره و سردی بسیار آید و بعرق دفع گردد بسبب رقت ماده و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نباشد * بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دو روزهٔ این بمنزلهٔ یکروزه است پس در چهار دور یا هفت دور منقضی گردد * و آنکه مادهٔ آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدی است که از همدیگر جدا نمی گردند آنرا غب غیر خالص نامند یعنی همیشه نمی باشد ولیکن یکروز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن تام نیست بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبهٔ صفرا و یک روز نوبهٔ بلغم است نوبهٔ صفرا شدید تر و نوبهٔ بلغم خفیف تر آنرا * شطر الغب و بیونانی * طریطاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این تپ گاه طول میکشد تا ششماه و گاه منجر بترهل بدن و بزرگی سپرز میگردد * و سوم از صفراوی * حمی نافض است و آن تپی است صفراوی که با آن بدن میلرزد و میجهد و حرکات غیر ارادی می نماید و دیگر * حمی بلغمی است و آن نیز انواع است و مادهٔ آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق از انجمله انچه داخل عروق است یعنی تعفن در جوف عروق یافته دایمی است و آن را * حمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این ببدن بسبب آنکه مادهٔ آن بلغم رطب بلی است مشتق از لثق بکسر بمعنی تری و بسیار شبیه بحمی دقی است بملایمت و انچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون عروق و تجاویف اعضا بهم میرسد آنرا * حمی دائره نامند و مواظبه نیز و دائره از جهت آنکه نوبت آن که هیجده ساعت است دور می نماید یعنی بعد انقضای یک نوبه نوبهٔ دیگر می آید بلافاصله و مواظبه نیز ازین جهت مینامند و بجهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دورهٔ این هیجده ساعت است و تفتیر آن شش ساعت و قریب بدان می باشد بحسب کثرت و لزوجت و غلظت ماده و نوع دیگر از ان بلغمی * حمی لیلی است یعنی تپیکه بشب آید و نوبهٔ آن شب باشد و روز واگذارد و نیاید و دیگر * حمی نهاری یعنی تپیکه بروز آید و بشب رها کند و مادهٔ این هر دو بلغم متعفن در خارج عروق است ولیکن نهاری زبون تر از لیلی باشد و دیگر * حمی انقیالوس است بزبان یونانی یعنی تپی است که در ان برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر ملمس باشد بسبب احتباس بلغم عفن زجاجی در خارج عروق و قعر بدن و اعماق آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب نباشد و دیگر * حمی لیفوریا است بزبان یونانی یعنی تپی که در ان حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و مادهٔ این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد و گاه از صفرای بسیار غلیظ نیز می باشد و دیگر حمی * غشیه است و آن تپی است که با آن غشی عارض گردد و لازم آن باشد و آن دو نوع است * غشیهٔ خلطیهٔ غلیظه * غشیهٔ غلیظه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن حاصل از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقهٔ بلغمیه و یا صفراویهٔ ردیهٔ سمیه باشد و این تپ بسیار گرم و ردی و خطرناک است و لهذا نبض و قوت در ین در نوبهٔ اول یا دوم ساقط میگردد و بسا است که تا چهارم قوت وفا نمی کند و می کشد و دیگر از حمیات عفنیه * حمی سوداویه است و آن نیز

انواع است وتعفن آن نیز یا داخل عروق است ویا خارج آن آنچه داخل عروق است * حمی ربع دایمه است وآن تبی است که تعفن مادهٔ آن در داخل عروق بود ودایمی باشد ودر چهارم یعنی دو روز درمیان اشتداد نماید جهت آنکه نوبهٔ اجتماع وثوران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد وآنچه تعفن آن بیرون عروق باشد انواع است ازان جمله * حمی ربع دائره است که بیونانی طریطاوس نامند وآن تپ سوداوی است که تعفن مادهٔ آن درخارج عروق باشد ودورهٔ آن بربع آید وحمی ربع دائره ازان جهت نامند که ابتدای نوبهٔ دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبهٔ اول ودر اوائل با نافض اندک آید بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاده کردد بسبب رقت مادهٔ آن یعنی هرچند که رقیق تر کردد نافض آن زیاده شود وزیادتی آن از علامات جیده است وبالعکس علامات ردیه وباعضا شکنی وسردی بسیار وحالتیکه کویا اعضای اورا میکوبند وچیز بسیار سنکینی بر استخوان ومفاصل او افتاده واین بیشتر در خریف آید وکفته اند مدت نوبهٔ آن بسبب وچهار ساعت است ودورهٔ آن هفتاد ودو ساعت ودیکر * حمی خمس بکسر خای معجمه وسکون میم یعنی تپ سوداوی است که نوبهٔ آن سه روز درمیان باشد وروز پنجم روز ثوران آن باشد وعوارض آن دران روز اشتداد یابد وهمچنین * حمی سدس است که چهار روز درمیان آید وروز ششم نوبهٔ ثوران آن باشد * وحمی سبع وحمی ثمن وامثال اینها ست هرچند بلند متوتر بالا رود ومادهٔ اینها همه خارج عروق است * حمی بسیط تپی است که مادهٔ آن یك خلط باشد وبس * حمیات حادة تپهائی اند که مادهٔ آنها همه حدت وتندی داشته باشد وعوارض آنها شدید ومدت بقای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی شوند وبسیار نمانند * حمی صالبه تپ کرمی است که دران لرزه وسرما نباشد * حمی متبادله تپی است که نوبهٔ یکی بدل بنوبهٔ دیکری شود یعنی نوبهٔ یك تپ چون بآخر رسد نوبهٔ تپ دیکر برسد وآثار آن ظاهر کردد * حمی متداخله تپی است که هنوز نوبهٔ آن بآخر نرسیده که نوبهٔ تپ دیکر آید وعلامات آن ظاهر کردد * حمی متشارکه تپی است که با تپ دیکر بطریق اشتراک ظاهر شود مانند آنکه حمی جدری باغب دائر ویا با بلغمی دائر جمع شود * حمی مثلثه تپ غب است ومذکور شد * حمی مختلفه تپی است که با فترات وهیجانات غیر منتظمه آید ونوبهٔ آن رامقرر نباشد * حمی وبائیه تپی مختلف متشبث بارواح است پس باخلاط بسبب فساد هوا بهر سببی از اسباب که باشد * حمیقی بضم حای مهمله وفتح میم وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح قاف والف مقصوره بفارسی بادآبله نامند تپی است که با آن دانهای بزرک سفید آبدار بر بدن برآید بزرک تر از دانهای جدری در روز اول تپ یا دوم نهایت تا سوم واین مابین جدری وحصبه باشد وعوارض این ازان کمتر * حنطیه نوع از بثور است که بر پیشانی بشکل دانهٔ کندم بر می آید لهذا مسمی ومنسوب بدان کشته * حول بفتح حای مهمله وزا وواو ولام کج شدن چشم است وآن خلقی است یا عارضی بسبب تشنج اغشیهٔ دماغ وجذب آن طبقهٔ صلبیه را ویا یبوست ویا حرارت مفرط ویا مقاسات امراض حادهٔ حاره ویا بسیار نظر کردن بیکطرف ویا بهم رسیدن ام الصبیان واین مرض بهرد وسبب اخیر اطفال را بیشتر عارض میکردد * حرف الخاء المعجمة * خبث النفس بضم خای معجمه وسکون بای موحده وثای مثلثه وفتح نون وسکون فا وسین مهمله بهم رسیدن ضجر وغم واندوه بی سبب ظاهر است * الخبط والخباط بفتح خا وسکون بای موحده وفتح طای مهمله وها وبکسر خا وفتح با والف وطا حالتی است مانند حیرت وهیمان وازان است صداع خبطی وبمعنی زکام نیز آمده وکفته میشود فلان راخبط عارض کردید یعنی زکام * الخجل بتحریك بمعنی تحیر ودهشت وحیا کردن است وآن کیفیتی نفسانی است که بتبعیت آن روح وحرارت غریزی میل بداخل

مینمایند اولا پس بخارج وازین جهت زرد میکردد رنک بدن صاحب آن اولا پس سرخ میکردد * خدر بتحریک خا و دال وسکون رای مهمله علتی است آلي که در حس لمس بهم میرسد وبا آن برطرف میکردد ویا ناقص میشود حس لمس وبا رعشه میباشد اکر ضعیف باشد وبا استرخا اکر مستحکم باشد واکر درپا باشد صاحب آن دران حین نمیتواند که بخوبي راه رود واکر در دست باشد نمیتواند چیزی را در دست بکیرد وبفارسي آن را خابیدکي وسستي اندام نامند و صاحب آن درعضو مخدور درمییابد که کویا مورچه راه می رود ویاسوزن فرومیبرند بدون آنکه ادراک درد می نماید وکاه خدر است بدون عسر حرکت بهم میرسد وسبب آن سده باشد که درعصب واقع شود از خلط غلیظ که مانع نفوذ روح نفساني کردد وشیخ الرئیس کفته اکر خدر دوام یابد درعضوی وباستفراغ زائل نکردد وازعقب آن در وارپهم رسد منذر بسکته است * خراج بضم اول وفتح رای مهمله والف وجیم باصطلاح جمهور اطبا هر ورمی است که بزرک و پخته شود وبچرک آید خواه کرم باشد وخواه سرد وبعضی کفته اند که خراج مخصوص باورام حارة است چون رو بجمع و چرک آورد بخلاف بارد ومولانا نفیس کفته که خراج ورم کرم بزرکی است که درانداندرون آن موضع یعني کیسی باشد برای ریختن مواد دران وبچرک آید * خراط بضم اول وفتح رای مهمله والف وطای مولفهٔ مهمله رطوبتی است که ازجرم امعا جدا کردد ودفع شود وآن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود جوهر امعا کردد * خزب بتحریک خا و زای مهمله ومعجمه وبای موحده تهبجی است که درصورت وجلد بدن بهیئات ورم بهمرسد وبا آن درد نباشد * خشم بفتح اول وسکون شین معجمه ومیم برطرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود * خفش بفتح اول وسکون فا وشین معجمه مرضی است که درپردهٔ قرنیه وعنبیه بهم میرسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب وبتمامی نمیبیند چنانچه هست ومیباید جهت آنکه دران مرض آن هر دو پردهٔ شفاف یعني نازک وضعیف میکردند که شعاع آفتاب دران هردو نفوذ میکند وپراکنده میسازد نور باصره را که بتمامي بمرئي نمیرسد وامادر هنکام غروب آفتاب وروز ابر صورت درست بنظر می آید بسبب غلاظت آن دران هنکام وباصطلاح این را ضعف چشم نامند وبا آن همیشه پلکهای چشم آن ترمی باشد * خفقان بفتح خا وفا وقاف والف ونون حرکت اختلاجي است که عارض قلب کردد جهت دفع موذي که بدان ایذا رساند ازمواد ردیهٔ عفنهٔ فاسده ویا رسیدن بخارات آنها بدل ومراد ازحرکت اختلاجي حرکت ارتعادي است که عارض اعضامی کردد نزد نافض نه حرکت عضلاني که حادث ازاحتباس ریح می کردد وهمچنانکه اعضا حرکت می کنند نزد ریختن مادهٔ ردیهٔ عفنیه بسوی آنها همچنین قلب حرکت می کند نزد رسیدن موذي بسوی آن حرکت ارتعادي پی درپی و خفقان چون مفرط کردد غشي آورد وچون بازافراط نماید موجب موت کردد * خفقة الکبد بفتح خا وسکون فا وفتح قاف و ها اضطراب وحرکت اختلاجي جکراست که صاحب آن درمییابد که کویا منقار بر جکر او میزند ویک لحظه ثابت میماند پس برطرف میکردد وکاه درمییابد دردی ازقبیل تمدد ونزد زوال آن بخاری کرم که بالا میرود بسوی سر او وکاه بعرق میآید دران حین واین مرضی غریب ونادرالوقوع است بسبب بهم رسیدن سده درعرقی کبیر ازعروق آن وبدان سبب سوء القنیه که مقدمهٔ استسقا است بهم می رسد * خلع بفتح خا وسکون لام وعین مهمله برآمدن استخوان وبیجا شدن انهدام آن است ازجای خود ونیز استحالهٔ جوهریت وتبدیل آن ازصورتی بصورتی دیکر را نامند ونیز فالجی را که شامل یک شق ازبدن وصورت هردو باشد کویند * خلع المثانه زوال آن است ازمکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه وهریک

ازینها بواسطهٔ استرخا و یا پاره شدن رباطی است از رباطاتیکه بپشت متصل گشته * خلفه بکسر خا و سکون لام و فتح فا و ها مرضی است که طعام در شکم بقدر معتاد مقرری نماند بلکه دفع کرده یک دفعه بزردی و یک دفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک بدفعات و کم کم و یک مرتبه منهضم و یک مرتبه غیر منهضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی فرق میان این و ذرب نکرده اند و از این جهت نزد بعضی خلفه مرادف اختلاف است ولیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را باسهال معدی دوری و خلفه را باسهالیکه بالوان مختلف باشد * خمار بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب بعت بالتمام بلکه از ان فضلهٔ در معده بماند و چون مخالط برطوبت معده گردد ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط بصفرا گردد تهوع و قی آورد * خمول بصر عبارت از ضعف و سقوط آن است * خنازیر ورمی است شبیه بسلعه که با گوشت پیوسته و صلب و متعدد باشد و بیشتر در گردن و بیخ ران بهم رسد و به بیان دیگر آنکه اورام صغار صلبی است که در موضع خود متمکن باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و برنگ بدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد مانند سلعه در اول امر و بیشتر در لحم رخو خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر چند عدد مجتمع و پیوسته بهم میباشند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسهٔ علیحده مانند سلعه و این را خنازیر از ان جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم میرسد و گردن صاحب آن مانند گردن خنزیر میگردد گاه میل به یمین و گاه میل به یسار میکند * خناق بضم خا و فتح نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس و آب و غذا است بریه و دل و مری به سبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره و مری خواه صفراوی باشد و خواه دموی و خفه شدن بآخر امر * خناق الکلبی عروض آن حالت است به سبب ورم عضلات داخلی و نیز خناقی را نامند که از بر آمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن دائم دهن را کشاده و زبان را برآورده دارد چنانچه عادت سگ است و از این جهت مسمی بدان گشته و متاخرین هر خناق ردی را خناق کلبی نامند * خیالات بکسر خا اشکال رنگارنگ است که صاحب آن در جو هوا بیند به سبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخرهٔ غذائیه بدان * خیلان بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع خال است و آن داغهای سیاه مائل بزردی و یا بسرخی و یا کمد و یا حجم برآمده مدور است که بر بدن برمی آید * حرف الدال المهملة * داء الاسد جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه تسمیهٔ آن گفته اند که بنابر آن است که بر صاحب آن مرض هجوم می آورد مانند هجوم اسد بر انسان و گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر منضجر میگردد و چشمهای او مانند چشم شیر مدور و نیز گفته اند که چون این مرض شیر را بسیار بهم میرسد لهذا داء الاسد نامیده اند و از امراض مسریه است * داء الثعلب افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آن است اکثر مدور شکل به سبب ریختن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط بصفرا و یا رسیدن ابخرهٔ آن بدان و داء الثعلب از ان جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن میریزد و بدن آن متقرح میگردد * داء الحیه مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویهٔ محترقه و یا از بلغم شور و می افتد موی آن و جلد میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و از این جهت آن را داء الحیه نامند و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار بهم میرسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است که موی افتاده از داء الحیه کج و پیچیده میباشد و چون راست کنند شبیه بمار میباشد در پیچ و خم و طول بخلاف داء الثعلب و شیخ نجیب الدین گفته که داء الثعلب و داء الحیه هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم میرسد در سر و ریش و ابرو و بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل میباشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است * داء الفیل بفارسی فیل پا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و بیخ ران نیز بهم میرسد چنانچه قرشی گفته

که عروض آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم میرسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میکردد وجامع اوراق در بنکاله انچه مشاهده کرده آن است که دریك پا اکثر ودرهردو پا بندرت وبر کعب وحوالي آن غدهای بد هیئات برمی آید وبعضی رابی غده نیز ودر دست نیز بهم میرسد وتا مرفق بیشتر وتا شانه کمتر وآن ورمی است صلب که درابتدا بعضی را باندک دردو تپی عارض میکردد ودر اوقات هیجان واشتداد نیز تپ بالرزه بهم میرسد ومادهٔ آن بیشتر خون سوداوي است ویا خون غلیظ ویا بلغم غلیظ لزج محترق وآن را داء الفیل از جهت مشابهت پای صاحب آن بپای فیل نامند ویا از جهت آنکه این مرض فیل رابسیار بهم میرسد * داء الکلب جنونی است سبعي وصاحب آن را ضحك مخلوط بلعب وبازي فاسد وغضب واذیت مخلوط بسهر با نیم واضطراب وجستن وحمله کردن بر مردم میباشد چنانچه خصلت سکان است وازین جهت مسمی بدان کشت وچون صاحب داء الکلب کسی را بکزد هلاک میکردد آن کس مانند سک دیوانه کزیده * دبیلة الکبد بضم دال وفتح بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام وما اکثر آن مرض بعد از ورم حادث میکردد ومریض بر پشت نمی تواند خوابید * داخس بفتح دال والف وکسر خای معجمه وسکون سین مهمله ورم کرمی است که قریب بناخنها بهم میرسد باوجع شدید وضربان قوي وتمدد وکاه ساقط می کردد دران انکشتان وبسا است که احداث تپ می نماید وبفارسي آنرا کزدمه نامند * دبابه بفتح اول ودو بای موحده درمیانه الف وآخر ها اسم نوعی از قلاع ردي است * دبیله بضم دال وفتح باي موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام وها به تصغیر ورمی است بزرکتر از دمل ودمل ورکه در بدن بهم میرسد برنک آن ودر جوف آن موضعی یعني کیسه میباشد که دران مادهٔ آن میریزد ومستحیل بچرک می کردد وکاه از ان چیزی مانند دردي زیت وخاک وفحم وکچ سفید وزرنیخ وجیدهٔ ناخن وموی وامثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند خزف وسنک ورمل وریزهای چوب نیز برمی آید وبعضی کفته اند که دبیله دمل بزرکی است که آن رادهانهای بسیار می باشد وبفارسي کفکرک نامند وبعضی کفته اند که دبیله معرب دوبیلهٔ فارسي است یعني دو کیسه دارد یکی در جوف دیکری ودرمیان کیسهٔ بیروني چرک رقیق ودر اندروني چرک غلیظ منجمد میباشد واین مخصوص بعضوی نیست بلکه باعضای ظاهري وباطني نیز مانند معده وکبد وکرده وغیرها بهم میرسد وانچه قریب باعضای رئیسه باشد زبون است ونوعی از ان معروف بدبیلهٔ منکوسه است وآن دبیله است که فرو رفته وعمیق میباشد از جلد واین در اکثر قتال است * درورمني وشیربسیاري جریان آن است * دشبد بضم دال وسکون شین معجمه وضم باي موحده وسکون دال مهمله وبکسر دال وبا نیز آمده چیزی است شبیه بغضروف که بر غضروف وبر استخوان نیز میروید هنکام شکستن آنها وکاه اطلاق مینمایند بر چیزی که بر جراحت میروید واز جوهر عضو نیست * دق الشیخوخة یبوست وخشکی بسیار است که عارض بدن میکردد وصاحب آن بصورت مدقوق می نماید وظاهر میشود از ان احوال مشائخ پیش از رسیدن آوان آن وازین جهت ویا از جهت آنکه چون پیران رابیشتر از جوانان وجوانان را بیشتر از صبیان بهم میرسد مسمی بدان کشته * دلع بفتح دال وسکون لام وفتح عین مهمله برآمدن زبان است وبرآوردن آن لازم ومتعدي هردو آمده است * دمعه بفتح دال وسکون میم وفتح عین مهمله وها مرضی است از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن ترمیباشد خواه از ان رطوبتی تقاطر نماید یانه پس اکر بسبب مرض دیکر باشد مانند حرکات وخشونت وفرو رفتن شعر منقلب پس آن عرض است نه مرض واکر بدون اینها است مرض * دمل بضم دال وفتح میم مشدد ولام دانهای بزرک صنوبري شکل سرخ رنک از جنس خراجات است که بر بدن برمی آید ودرد را بتداد رد میکند ومنفجر میشود بعد پخته شدن * دوار بضم دال وفتح واو والف ورای مهمله مرضی

است که باآن کردش سر لازم است وخیال میکند صاحب آن که کویا تمامی اشیا بدور او می کردند وبدن ودماغ او نیز می کردند
وقدرت بر آنکه خود را ثابت دارد ندارد واز قبیل تسمیهٔ شیٔ باسم لازم آن است * دوالی بفتح دال و واو والف وکسر لام ویا
مرضی است که کشاده می کردد دران رکهای ساق وقدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی ویا خون غلیظ ویا بلغم لزج درآنها
وفرق میان این وداء الفیل بدان است که مادهٔ دوالی غلیظ محتبس درعروق میباشد ومادهٔ داء الفیل رقیق واز عروق انتشار بلحم
میکند ولحم آنرا تشرب مینماید مانند تشرب غذا * دوی بفتح دال وکسر واو ویا در لغت بمعنی صدائیست که مفهوم نشود از آن
چیزی بلکه مانند صدای مکس وزنبور عسل باشد وباصطلاح اطبا صدائی است نرم وغلیظ که صاحب آن بشنود ودر بیرون نباشد
بلکه ابخره ورياح باشد که دراندرون کوش او حرکت نمایند * دیدان بکسر دال وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف ونون
جمع دود است وآن کرمهائی اند که درامعا تولد یابند بسبب رطوبت فضلی که درانها مانند ومتعفن کردد بطول مکث و
تاثیر حرارت دران وسه قسم میباشد انچه طولانی است بقدر یك شبر وزیاده بر ان در امعای علیا که باریک اند بهم میرسد وبا آن
مغص وضعف نبض وبرودت اطراف وسرفهٔ خشک وکسالت اعضا وانتفاخ شکم وغیرها میباشد ودر وقت خواب صاحب آن
دندان بهم میساید وآب از دهن او بر می آید که بالش او تر میکردد ودر وقت خلای معده بحرکت می آیند وکاه بسبب حرکات
موذیه وارتفاع بخارات عفنه اعراض ردیه شبیه بصرع وسقوط وتشنج والتوا مانند اینها عارض میکردد وانچه پهن
بشکل حب القرع باشد در امعای غلاظ که قولون واعور اند تولد مییابد وانچه باریک وکوچك مانند کرم پنیر وسرکه باشد
ودود الخل نامند ودر رودهای پائین قریب بمخرج بهم میرسد وصاحب آن خارش در مقعده ودغدغه در ان می یابد ودر
مطلق آن لب صاحب آن در روز خشك وشب تر می باشد وبیشتر اطفال ومرطوبین وکسانیکه مبالغه در طهارت باآب نمینمایند
بهم میرسد * حرف الذال المعجمة * ذات الاصل نوع بثوری است که در طبقهٔ قرنیه بهم میرسد * ذات الجنب بفتح
جیم وسکون نون وبای موحده ورم حار دردناکی است که در نواح سینه بهم رسد پس اگر در عضل سینه خصوصا عضل
داخلی آن ویا در حجاب اضلاع طرف داخل باشد آن را شوصه نامند واگر در غشای مستبطن سینه باشد آنرا برسام واگر
در حجابها جز میان قلب ومعده باشد آن را ذات الجنب خالص وذات الجنب باسم عام نامند واین در هر دو جانب
بهم میرسد انچه در جانب راست باشد بهتر از جانب چپ است وباآن تپ دائم وضیق النفس متواتر باشد * ذات الرئه
ورمی است دموی ویا صفراوی که در رئه بهم رسد * ذات الصدر ورمی است که در حجاب قسمت کنندهٔ سینه بدو نصف
از طرفیکه موضوع برقص است بهم میرسد واگر بر طرفی که موضوع بر فقار است باشد آنرا ذات الجنب باسم عام نامند
وصاحب آن از فم معدهٔ خود تا ثقبهٔ منخرین درد دارد که سوزن فرو میبرند ونتوانند که سر بالا وپائین کند وبر پشت وپهلو بخوابد
وصاحب ذخیره کفته که ذات الصدر جمع آمدن چرک است در فضای سینه * ذات العرض ورمی است که در حجاب قاسم
صدر که از جانب قص واقع است از جانب فقرات تفا حادث کردد وصاحب آن وجعی در میان شانها دریابد وبر پشت
نتواند خوابید * ذات الکبد عبارت از تورم کبد است خواه از مادهٔ حار باشد یا بارد * ذبابی بضم بر آمدن طبقهٔ عنبیه
است نزد شکافته شدن قرنیه بسبب قرحه ویا بثره ویا خراجی که دران بهم رسد اکر زیاده از سر مورچه وبقدر سر مکس باشد
ذبابی نامند جهت مشابهت آن در شکل بسر مکس * ذبحه بضم ذال وفتح بای موحده و حای مهمله وها وعامه بسکون
بامیخوانند ورمی است کرم که در عضلات هر دو جانب حلقوم که باآن بلع میباشد بهم میرسد بسبب غلبهٔ خون وامتلای

عروق آن وبعضی گفته اند که ورم لوزتین است وبعضی گفته اند که ورم عضل موضوع بر فم مرئي و حلقوم و بطانهٔ آن است
وگاه اطلاق ذبحه بر اختناق نیز مینمایند وشیخ الرئیس فرق میان ورم عضلات هردو جانب حلقوم اختناق نکرده است
* ذرب بفتح ذال وراء مهمله وباء موحده اسهال معدي است بسبب سستي ونرمي معده از سوء مزاج رطب آن ویا
کثرت رطوبات مجتمعه در معده ویا انصباب مواد نزلي بمعده وازمعده بامعا یا انزلاق فضول واین را اسهال دماغي
نامند ویا بسبب فساد قوت جاذبهٔ کبد که غذا را از معده نتواند جذب نمود ودرین مدفوع مختلف الالوان سبز وزرد
وسفید باشد ویا بر طرف شدن خمل معده بسبب اورام ویا غیر آن ودرین طعام هضم نایافته دفع کردد وبعضی گفته اند که جاري
شدن شکم پی در پی متصل بهم است وبعضی دیگر گفته اند هضم نیافتن طعام در معده وامعا است ونرسیدن ونفوذ نکردن
در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع شدن چند دفعه متصل بهم است وبعضی مراد ف خلفه دانسته اند * ذوبان بفتح ذال
وواو وباء موحده والف ونون گداختن ولاغر شدن بدن است وایلاقي گفته که اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد وآن
را ذوسنطاریا بضم ذال معجمه وسکون واو وفتح سین مهمله وسکون نون وفتح طاء مهمله والف وکسر راء مهمله وفتح یاء مثناة
تحتانیه والف نامند * ذوسنطاریا کبدي اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد واگر خون صرف باشد از امتلاء خون بود یا تفرق
اتصالی که در کبد ویا به سبب قطع دست ویا بهم رسد واگر صدیدی ویا شبیه بدردی آید از احتراق دم وصفرا باشد واگر
قیح وچرک آید از انفجار دبیله باشد واگر غسالي یعنی شبیه بآب گوشت شسته بود نیز از انفجار دبیلهٔ کبد باشد * ذوسنطاریا
معوي اسهال دموي است که از انفتاح رگي از رگهای داخلي امعا بهم رسد واقسرائي گفته که لفظ ذوسنطاریا معوي را
بر اسهال با سحج اطلاق مینماید واعم از انکه خون بر آید یا چرک یا خراط ومولانا نفیس گفته که لفظ ذوسنطاریا در لغت
یوناني بمعني قروح امعا است وعلماء اطبا اطلاق مینمایند آن را بر ان معني فقط وبعضی اطلاق مینمایند بر لازم آن
که اسهال خون باشد مطلقا مگر آنکه از زحیر باشد * ذهاب ماء الاسنان مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب
آن نمی تواند که چیز صلب را بدندان بشکند و بخاید وتحمل آب سرد وگرم ندارد * ذیابیطس بفتح ذال معجمه ویاء مثناة تحتانیه
والف وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء وسین هرد و مهمله مرضی است که صاحب آن همیشه تشنه میباشد وچون
آب بیاشامد اورا سیرابي حاصل نشود که در وقت صحت میشد و بزودي ارادهٔ بول کند وآن آب بصرافت خود بی تغیر ویا
با اندک تغیری دفع گردد که بآب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد وذیابیطس بیوناني بمعني دولاب است وبجهت مشابهت
آنکه از یک طرف آب میکشد واز یک طرف دفع میکند بدین نام مسمی کرده اند ومولانا نفیس گفته که آن را سلس البول نیز گویند
وصاحب بحر الجواهر گفته که این غلط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بی اراده میباشد ودر ذیابیطس بارادهٔ وتحقیق
آن است که کلام مولانا نفیس بی اصل نیست بلکه باعتبار ما یؤل واواخر امر وهنگام کمال ضعف وبرودت آلات بول است که حبس
وامساک نمیتواند کرد * حرف الراء المهملة * ربع بکسر را وسکون باء موحده وعین مهمله تپ سوداوي است که دو روز درمیان
آید یعني نوبهٔ اخذ آن یک روز ونوبهٔ ترک آن دو روز باشد * ربو بفتح را وباء موحده وواو شیخ نجیب الدین گفته مرضی است
مختص بر ئه که صاحب آن چون حرکت کند ویا پیاده رود نفس او تنگ ومتواتر گردد و در هنگام سکون میان دو حرکت نتواند که
ساکن ماند ونفس نکشد بلکه بی اختیار پی در پی نفس کشد وآن را بهر نیز نامند وصاحب بحر الجواهر غیر بهر دانسته
است وفرقی که درمیان هرد و نموده در بهر مذکور شد * رتق بفتح را وسکون تاء مثناة فوقانیه وقاف علتی است که در فم فرج یا

رحم عارض میکردد ومانع می آید از جماع وبر آمدن خون حیض وسبب آن یا عدم منفذ است بالخلقة ویا بهم رسیدن چیزی زائد شبیه بعضل ویا غشای غلیظ بر فم آن که پاره نکردد با فتضاض ویا التیام یافتن قرحه وصاحب آن را رتقا نامند * رجا بفتح را وجیم والف احوالی است که بعض زنان را بهم میرسد شبیه بآبستني از تغیر رنک واحتباس طمث وانضمام فم رحم وگاه سختي واحساس بحرکتی مانند حرکت جنین بیمین ویسار وحجمی مانند حجم آن نیز در مییابد وآنرا آبستني کاذب مینامند وصاحبه آن خواهش دارد که اورا آبستني صادق بهم رسد وسبب آن مادهٔ بلغمي لزج است که در رحم اوریزد وچون دران حرارت بسیار است آن را منعقد نماید بصورت قطعهٔ لحمی مدور وازان آثار آبستني ظاهر گردد وگفته اند که قطعهٔ لحمی است که بیوناني مولی نامند ومولی اسم رحی است بحای مهمله پس بنابراین اصح رحی است بحانه رجا بجیم ووجه تسمیهٔ آن یا بجهت مدور بودن آن ویا بجهت ثقل آن است مانند رحی که سنک آسیا است * رض بفتح را وتشدید ضاد معجمه کوفته شدن غضروف ورض انف ازان قبیل است اطلاق کسر بر تفرق اتصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است * رعاف بضم اول وفتح عین مهمله والف وفا خون از بیني آمدن را نامند به سبب انفتاح عرقی از حدت خون ویا از کثرت ویا از پري عرق ویا از بحران در روز باحورا ویا از غیر اینها از اسباب داخلیه ویا خارجیه * رعدة بکسر را وسکون عین وفتح دال مهملتین وها اسم ارتعاد است یعني اضطراب ولرزه ومقدمهٔ رعشه است * رعشه بکسر را وسکون عین هر دو مهمله وفتح شین معجمه وها مرضی است آلي که حادث میکردد از عجز قوت محرکه از تحریك عضل بر سبیل اتصال ویا ساکن وثابت نکاهداشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت مقاومت کردن ثقلی ومانعی که داخل عضو شده است ومیل میدهد آن را بسوی اسفل بحرکت غیر ارادي پس مختلط میکردند حرکات ارادي با حرکات غیر ارادي با ثبات ارادي یا تحریك غیر ارادي وفرق میان رعشه واختلاج بآنست که حرکت اختلاج ظاهر میکردد خواه عضو متحرک باشد وخواه ساکن بخلاف رعشه که موقوف بحرکت عضو است و سبب این سوء مزاج بارد سادي بود ویا ساده که عارض عصب کردد وپیران را وکسانیکه همیشه شراب می آشامند ویا کسانی را که آب سرد بعد ریاضت وحرکات عنیفه واعراض نفسانیه بسیار می آشامند بهم میرسد * رعونت بضم را وعین هر دو مهمله و سکون واو وفتح نون وتا بمعني حمق است * رمد بتحریک را ومیم ودال مهمله نزد متاخرین ورم کرم در مویست که در ملتحمه بهم رسد وگاه بارد بلغمي نیز میباشد ومتقدمین غیر حار دموي را رمد نمی نامند بلکه تکدر میکویند * رمص بتحریك صاد مهمله چرکی است منجمد که در کوشهٔ چشم بهم میرسد * ریاح الافرسه بفتح الف وسکون فا وکسر را وفتح سین هر دو مهمله وها نوعی از حدبه است وآن بر آمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود به سبب احتباس ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آن را و برآورد وفرسه در لغت نام ریح است که در عنق درآید وآنرا باریك کرده اند واطلاق اطبا افرسه را بصیغهٔ جمع غلط است زیرا که جمع آن فرسات آمده نه افرسه * ریح البواسیر ریحی است غلیظ که بدشواري به تحلیل رود وصاحب آن در رودهٔ خود مانند وجع قولنج وجعي دریابد وگاه بالا رود بطرف پشت وپهلوها وتا شانه رسد وگاه فرود آید بسوی قطن ونحوالي مقعده وخصیتین وقضیب * ریح المثانه انتفاخ المثانه است * ریح الکلیه وجع وتمددی است که محسوس میکردد درحوالي ظهر در محل کرده بدون ثقل وبدون تحریك حصاة وهنکام افراط منتشر کردد وبطرف امعا آید وآن را ریح البواسیر نیز نامند ومذکور شد * ریح الرحم مادهٔ نفاخه است که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد * ریح الشوکه بفتح شین معجمه وسکون واو وفتح کاف وها مادهٔ حادي است که در استخوان ریزد وفاسد سازد وبشکند آنرا * ریح الصبیان ریح غلیظی است که در اندرون سر اطفال بهم میرسد.

زمیکشند آن را بعد یکه کشاده میکردند شؤن اکلیلي آن و حالتی شبیه بصرع عارض میکردد او را * ریح الغلیظ ریحی است که مدتی طویل در تجاویف بدن بماند وغلیظ کردد مانند غلیظ شدن هوائیکه مدتی در قنوات و چاهها وآب انبارها محتبس ماند

* حرف الزاء المعجمة * زحیر بفتح زا و کسر حای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله حرکتی است در رمعای مستقیم برای دفع فضولی که در ان محتبس شده واین امیر سالد بکمیت ویا بکیفیت ویا بهردو ومختص بمعای مستقیم است ودر غیر آن نمی باشد و زحیر حق میباشد و باخون و بی خون وزحیر حق آن است که به سبب ورم کرم رودهٔ مستقیم ویا ریختن خلط صفراوي حاد بدان ویا بلغم شور بورقي ویا بسیار نشستن بر زمین صلب ونمناک بهمرسد وباطل آن است که از احتباس ثفل یابس خشك باشد وقبل از ان چیزهای یابس قابض خورده باشد وفرق میان زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل کراني شکم ودرد پشت ومغص میباشد ودفع نمیکردد مکر به بیرون آمدن چیزی وبا آن خواهش طعام کم میباشد وچون بزورملینه بنوشند وبر نیاید دلیل احتباس است وزحیر با خون یا به سبب خراش روده ویا کشوده شدن رکی از رکهای آن است به سبب مرور فضول یابس خشن بران ویا غیر آن وزحیر بی خون یا باخراج رطوبت مخاطی باشد باندک ریحی ویا اخراج برازرقیق * زرقته بضم زا وسکون رای مهمله وقاف وتای مثناة فوقانیه میل نمودن سیاهي چشم است با زرقي خواه به سبب بسیاري نور باصره ویا به سبب صفاونورانیت آن ویا به سبب بزرکي جلیدیه ویا به سبب برآمدکي آن وخواه به سبب کمی رطوبت بیضیه ویا به سبب صفائي آن وخواه به سبب قلت سیاهي عنبیه باشد وخلقي آن لاعلاج له است * زکام بضم زا وفتح کاف والف ومیم ریختن فضول رطوبی است از هردو بطن مقدم دماغ بمنخرین وازبیني دفع شدن وکاه زکام را برخبطه نیز اطلاق مینمایند * زلق الامعا بفتح زا وسکون لام وقاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی است که نمی ماند طعام در امعا بلکه میلغزد ومندفع می کردد بزودي از ان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثفل در امعا مکث نکند وبیرون آید وخواه به سبب برآمدن بثوری درسطح داخلي آن از مواد حادة باشد که چون بکزند آن اخلاط امعا را ناچار امعا دفع نمایند چیزی راکه درانها است هضم نایافته ویا قلیل الهضم وکاه باندک چرکاب رقیقی دفع کردد ودر امعا نزد ورود طعام وجعی محسوس شود ولهیبی که بالا رود بسوی سر وصورت وچون آب سرد بیاشامد ساعتی تسکین یابد وبقول قرشي نقصان ویا بطلان هضم معدي است وآنرا زلق ازان جهت نامند که لازم آن است * حرف السین المهملة * سبات بضم اول وفتح بای موحده والف وتای مثناة فوقانیه درلغت بمعني خواب است واصل آن راحت است چنانچه حق سبحانه تعالى در کلام مجید خود میفرماید وجعلنا نومکم سباتاً وباصطلاح اطبا خواب بسیار ثقیل غرق طولانی است که صاحب آن بدشواري بیدار شود وآنرا بفارسي آسودکي نامند * سبات سهري خواب سنکیني است که با آن بیداري باشد سبب آن ورم بلغمي است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد ومقابل این سهر سباتي است یعني بیداري باخواب وسبب این ورم صفراوي است مخلوط با بلغم یعني از اجتماع اسباب سهر وسبات باهم که نیز در دماغ بهم رسد واین هردو علت سرسامي است مرکب از سرسام بارد وحار اول از بارد وحار ودوم بالعکس * سباط بکسر سین مهمله وفتح بای موحده والف وطای مهمله حمی نافض را نامند * سبل بتحریك سین وبای موحده وسکون لام شیخ الرئیس کفته که غشاوه یعني پرده است که درچشم بافته میشود واز رکهای ظاهرهٔ برسطح ملتحمه وقرنیه شبیه بدخان وعلامات این کرمي درابروها وسرخي در هردو جانب رخسار وجهندکي بسیار در رکهای شقیقه ظاهر است ویا در رکهای ظاهر که از داخل قحف آمده اند وعلامت این با آن علامات عطسه وسوزش وضربان در دماغ است وشیخ نجیب الدین برتعریف شیخ افزوده که شبیه بغشای سفید رقیقي است ومولانا نفیس کفته بر این نظر است جهت آنکه سبل دونوع است یکی

آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده میشود درین پرده شبیه بپردهٔ عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر آن باشد پس دیده میشود که پردهٔ سیاهی مانند دخان پوشیده است آنرا وظاهر است که پردهٔ سیاه شبیه بدخان سفید نمیباشد و بالجمله پردهٔ است که از اطراف چشم ظاهر میگردد وبتدریج زیاده میشود بسبب امتلای عروق آن از خون غلیظ * سبه بتحریک سین مهمله وبای موحده وها زوال عقل است از پیری که خرافت نامند * سحج بفتح سین وحا مهمله وجیم خراشیده شدن جلد است وحقیقة نزد اطبا عبارت از تفرق اتصال منبسط در سطح عضو است که برطرف میشود چیزی از سطح آن ومجاز بر تفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق مینمایند وهمین مشهور نزد اطبا است وعند الاطلاق مراد این است مگر آنکه مقید دارند بسحج جلد وغیر آن * سدد بضم سین وفتح دال اول وسکون دال دوم هر سه مهمله بند شدن مجاری وعروق ضیقهٔ بدن است هر مجری وهر عرقی که باشد بسبب اخلاط لزجه ویا غلیظه که در مجاری عروق ضیقه بچسپد ومنع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا وفضلات واخلاط را بالتمام مانند قولنج ویرقان ویا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را سد نماید بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند که دلالت بر سده میکند وعلامه گفته که انسداد نزد اطبا غیر سده است جهت آنکه انسداد را اطلاق مینمایند بر انضمام افواه عروق ومسام جلد وگاه اطلاق مینمایند سده را بر سختی که بر سر جراحت بهم رسد وبمنزلهٔ پوست وخشکریشه گردد * السدة فی الخیشوم آن چیزی است که بند میشود در اندرون خیشوم ومنع میکند نفوذ چیزی را از حلق بسوی بینی واز بینی بسوی حلق * سدر بتحریک سین ودال ورا هر سه مهمله حالی است که صاحب آن مبهوت مینماید ودر سر خود سنگینی بزرگی ودر چشم خود تاریکی در مییابد وگاه طنین وآواز در گوشهای خود درمییابد وگاه زائل میگردد با آن عقل او بسبب صعود ابخرهٔ سوداویه بدماغ او * السرسام بفتح سین وسکون را وفتح سین هر سه مهمله والف ومیم وگویند بکسر سین اول اصح است لفظی است مرکب از فارسی ویونانی زیرا که سر بفارسی بمعنی راس است وسام بیونانی بمعنی مرض وترکیب هر دو بمعنی مرض سر است و شیخ گفته که سام بمعنی ورم است یعنی ورم سر وباین معنی مشهور است وآن حقیقی وغیر حقیقی است حقیقی ورمی است حار که در یکی از دو حجاب دماغ یعنی رقیق متصل بمغز یا غلیظ متصل بکاسهٔ سر ویا در هر دو ویا در جوهر دماغ ویا در همهٔ آنها بهم رسد وسه نوع است دموی وآنرا قرانیطس خوانند وصفراوی وآنرا قرانیطس خالص وبلغمی وآنرا لیثرغس نامند وسوداوی را اسم خاصی نیست وغیر حقیقی عبارت از اختلاط عقل حاصل بدون ورم است بلکه بسبب صعود ابخره وادخنه است بدماغ چنانچه در حمیات حاده واوجاع صعبه میباشد واطبا اطلاق سرسام را بر ورم حار مینمایند وپس میگویند نفس دماغ متورم نمی شود واین مرد وقول باطل است بقول شیخ الرئیس با دلهٔ قاطعه * سرطان بفتح سین ورا وطا هر سه مهمله والف ونون ورمی است سوداوی متولد از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضو وپر کند عروق حوالی آن را واین نوع متقرح میباشد ویا بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد واین بیشتر غیر متقرح میباشد وگاه متقرح نیز که عفونت وخباثت وفسادی در آن بهم رسد واز سودای صرف دردی ته نشین بهم نمیرسد واین را سرطان از آن جهت نامند که ورم آن شبیه بوسط سرطان وعروق آن شبیه بدست وپای آن است سرخ وسبز وبیخی در اندرون شبیه بشکم سرطان مدور میدارد وبعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسپیده میباشد بعضو مانند چسپیدن سرطان * سرطان الرحم سرطانی است که در رحم بعد از اورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد بهم رسد ومتقرح شود * سعفه بفتح سین وسکون عین هر دو مهمله وفتح فا وها قروحی است که در سر وصورت بهم میرسد وگاه در تمامی بدن نزدیک منابت

مویهاود و نوع میباشد خشك وتروخشك آن د را بتدا د انهای مستحکم سبك متفرق د رمواضع بسیار و سرخ رنک میباشد پس بچرک می آید وخشکریشه مائل بسرخي می آورد وماده آن بلغم حاد مخلوط با خون است ونیزا زان چرکاب می آید وآن را شیرینج که معرب شیرینک فارسي است وسعفهٔ رطبه نیز نامند وسبب آن فضلات غلیظهٔ عفنهٔ فاسدهٔ لذاعهٔ حدیده است که بطرف جلد میریزد وغلیظ آن درزیر جلد محتبس میماند و ورم بهم میرساند ورقیق آن منتشر میکردد وجلد را مجروح وفاسد ومتأکل میسازد بسبب حدت وتأکل خود پس جاري میشود ازان چرکاب لذاع وبیشتر اطفال را بهم میرسد بسبب بسیاري رطوبت ابدان ودماغ های ایشان وبسیاري بخار بسبب بسیاري حرارت ورطوبت بدنهای ایشان وضعف اعضای ایشان ازدفع فضلات وسعفهٔ یابسه آن است که ازان چیزی جاري نکردد * سعال بضم سین وفتح عین هرد ومهمله والف ولام حرکت قصبهٔ رئه وآلات سینه است برای دفع چیزی موذي واذیتی که ازان رسد برئه و اعضای متصل بدان * سقوط اللهاة بفتح لام وها والف وتا افتادن ملازه است بسبب ریختن خلط مرخي بحنک ولهاة خواه کرم باشد خواه سرد * سقیروس بفتح سین مهمله وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وضم رای مهمله وسکون واو وسین مهمله ورم صلب سوداوي ویا بلغمي است پس اکرمادهٔ آن سودای صرف خالص باشد آن را خالص نامند واکر بابلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند * سکته بفتح سین وسکون کاف وفتح تای مثناة فوقانیه وها معطل وبازماندن اعضا است از حس وحرکت بسبب سدهٔ تامی که د رتمامي بطون دماغ بهمرسد ومانع آید نفوذ و رسیدن روح حیواني رابدماغ وسائر اعضا وهمچنین روح نفساني را نیز واعضا را ازحس وحرکت حتی ازتنفس بازدارد وهردفعة عارض کردد ومسمی کشته باسم لازم خود که سکوت است وفرق میان این وجمود د رجمود مذکور شد * سکر بضم سین مهمله و سکون کاف ورای مهمله حالتی است که عارض میکردد انسان را ازممتلي شدن دماغ ازابخرهٔ متصاعده بسوی آن ومعطل میکردد عقل او وتمییز میان امور حسنه وقبیحه نمیتواند نمود وبعضی کفته اندک سروری است که غالب آید بر عقل بمباشرت بعض اسباب موجبهٔ آن پس منع کند انسان را ازعمل کردن بموجب عقل خود ازغیر آنکه عقل زائل کردد * سل بفتح سین مهمله وتشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول شریان ومکشوف کردن اطراف آن ببریدن انچه حوالي آن است وانداختن قلابی بزیرآن وکشیدن بیرون وبریدن آن مقدار سه انکشت وبستن هردوسرآن وبوان ذروراًت قاطع خون پاشیدن ومرهم های رویانندهٔ کوشت کذاشتن وملتئم ساختن وبعضی کفته اند که بعد ازمکشوف نمودن اطراف شریان آلتی آهني املس که سرآن مدوروروسط آن شبیه بدانرها وتیز باشد که باصطلاح سلاله نامند بزیرآن کرده وشریان را بآن آلت بلند کرده دریکی ازان دوانرانداخته پیچ دهند تا بریده کردد پس ملتئم سازند ودستور سل شریان بتفصیل د رکتب مسطور است * سل العین بفتح سین مهمله وضم لام مشدده کوچک شدن وبرهم نشستن وکشیده شدن وفرورفتن چشم است بسبب کمي رطوبات ونشستن طبقات آن برهم و برطرف شدن ویا کم شدن رطوبت بیضیه بسیاروکم شدن نوریکه پرمیکرداند فضاهای طبقات را وقریب شدن با آنکه پلکهای چشم بهم افتد وکاه بینائي برطرف میشود وچشم فرومینشیند واینها ازاسباب داخلیه اند وخارجیه مانند چشم را ازحدقه برآوردن ویا سوراخ کردن ورطوبات آن را کشیدن وغیرآن * سل بکسرسین وتشدید لام قرحه است که د رریه بهمرسد بسبب ریختن نزلهٔ حار حاد بدان ولازم آن است تپ دقي ولاغري بدن و درلغت سل بمعني هزال است ازقبیل تسمیهٔ شئ باسم لازم * سلاق بضم سین وفتح لام والف وقاف غلظت وسطبري وسرخي است که درپلکهای چشم ازمادهٔ بورقي بهم میرسد ومژکانها

میریزد وموٌدي بقرحهٔ اشفار وفساد باصره نیزمیکردد وبعضی کفته اند که آن دانهٔ است که در بیخ زبان ویاد رجلد زبان بهم میرسد * سلس البول بفتح سین وکسر لام برآمدن بول است بی اراده وبعضی بوذیابیطس نیز اطلاق مینمایند باعتبار آنکه دراواخر ذیابیطس منجر بسلس البول میکردد * سلع بضم سین مهمله ولام وعین مهمله شقاق پارا نامند وچهار نوع میباشد شحمیه وعسلیه واردهالیه وشیرازیه ووجه تسمیهٔ آنها برای احتوای آن است بر مانند این اشیا وشحمي وعسلي معروف است واما اردهالي حسوي غلیظ است که از آرد وروغن تازه متخذ از کوه ترتیب میدهند وشیرازیه منسوب بشیراز است که نان خورشی است که از ماست میسازند * سلعه بفتح سین وسکون لام وفتح عین مهمله وها وبکسر سین نیز آمده ورمی است که از مادهٔ غلیظ در رغشائي مانند کیس بهم میرسد وآویخته غیر چسپیده بکوشت بدن از همه اطراف میباشد بلکه می توان آن را بدست کرفت وجنبانید وآن در اول بمقدار نخودی میباشد وبتدریج تا نارنجی وبزرکتر از آن میشود وکاه شبیه باستخوان چیزی در آن تکون میباید * سوء القنیه بدانکه قنیه بکسر قاف وسکون نون وفتح یای مثناة تحتانیه وها نزد حکما بمعني ملك وآن بودن شي است بحیثیتی که محیط بان باشد وبانتقال آن منتقل کردد وآنرا فساد مزاج نیز مینامند بسبب آنکه فساد وتغیر مزاج وانحرافی است که از فساد وسوء مزاج کبد بهم میرسد در تمام بدن احیانا واین اسم باستسقا الیق واخص است ولیکن اطبا مختص باین مرض که مقدمهٔ آن است داشته اند * سوء الهضم عبارت از عدم انهضام طعام است هضم تام وتغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعض کیفیات ردیه * سوبیعی بضم سین مهمله وسکون واو وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر حای مهمله ویا ورمی است که در عضل داخل حلق یا مری بهم می رسد * سوء مزاج عبارت از غلبهٔ یکی از کیفیات اربعه است بر مزاج اصلي عضوی از اعضا ویا اکثر ویا کل بدن که قادر نباشد آن عضو که عمل نماید عملی که از آن صادر میکشت در حالت اعتدالی که داشت وآن یا مستوی است ویا مختلف واطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن هر دو لفظ جالینوس وصاحب مختار کفته اند مستوی سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد ومختلف آنکه مختص بعضوی خاص باشد دون عضوی وابوسهل مسیحي ورازي کفته اند که سوء مزاج هرکاه مستوي باشد واز آن اذیتی نرسد محتاج نیست قوت دافعه که آنرا دفع نماید جهت آنکه در استوا بمنزلهٔ مستوي اصلي شده است وشیخ الرئیس کفته مستوي آن است که استقرار در جوهر عضو نموده وحکم مزاج اصلي بهم رسانیده باشد بحدیکه طبیعت مدبرهٔ بدن محتاج بمقاومت بآن نباشد ومختلف آنکه چنین نباشد پس حمی عفن باین تفسیر سوء مزاج مختلف است وبحسب مذهب صاحب کامل وانچه از کلام جالینوس مفهوم میکردد مستوي است وبرص بحسب تفسیر شیخ مستوی است وبنابرانچه کفته شد مختلف برای آنکه در عضوی دون عضوی است دراکثر امر وشیخ مستقر را مستوي از آن جهت نامیده که مشابه مزاج اصلي است در عدم ظهور الم وجالینوس ومن تبع آن عام را مستوي از جهت شمول وجریان آن بر تمامي بدن ومانند مزاج اصلي در ایجاب الم نامیده وجالینوس سوء مزاج کائن در عضوی دون عضوی را مختلف نامیده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلي است از عدم عموم وشمول ونیز کاه سوء مزاج خلقي باشد وکاه عارضي پس خلقي چیزیست که در آن مزاج اصلي خلقي غیر معتدل باشد واین را مزاج غیر فاضل نامند وعارضي آنکه مزاج در اصل خلقت معتدل باشد لکن متغیر کردد از اعتدال بسبب سوء تدبیر وسوء مزاج متفق سوء مزاج مستوی است * سونوخس حمی دموي غلیاني بدون تعفن است * سهر بتحریک در لغت بمعني بیداري است ودر اصطلاح اطبا بیداري بسیار بیرون از مجرای طبیعي است بسبب امر اختیاري از اشتغال

بامور خارجیه ویا غیر آن ویا باسباب عرضي ومرضي مانند هم وخوف وفزع وفکر ویا سوء مزاج یابس ویا سوء مزاج حار یابس بیماده ویا سوء مزاج بارد یابس مادي سوداوي ویا حار یابس مادي صفراوي ویا صعود ابخرهٔ غیر منهضمهٔ حاره ویا غیر اینها از اسباب وآنرا سهار بضم سین وفتح هاى مشدده والف ورا نیز نامند * حرف الشين المعجمة * شبق بفتح شین وباى موحده وقاف شدت شهوت ومبالغهٔ آن است که تجاوز از حد طبیعي نماید وتجاوز هر چیز از حد طبیعي وافراط آن البته مرض است * شتره بفتح شین وتاى مثناة فوقانیه وراى مهمله وهاپیچیدگي پلك پائین چشم است بحدیکه خوب بهم نیاید وبحد لائق طبیعي نرسد بسبب بریده شدن پلک ویا برآمدن غدهٔ دران وگاه جفن بالا متقلص میگردد بطرف پائین وخلقي آنرا بره نیست وشتره در لغت بمعني نقصان جفن است * شخوص بضم شین وخاء هردو معجمه وسکون واو وصاد مهمله مرضی است که دفعهٔ عارض میگردد وصاحب آن بهر حالتی که باشد ایستاده ویا نشسته ویا خوابیده بهمان حالت بماند وقدرت بر تغییر آن نداشته باشد وچشمهای او باز مانند ونتوانند که برهم گذارد وآنرا جمود وآخذه نیز نامند بهمان جهت وسبب آن سده است که از خلط غلیظ در مؤخر دماغ که منبت اعصاب است بهم رسد * شدخ بفتح شین وسکون دال مهمله وخاى معجمه تفرق اتصالی است که در طول عصب واقع شود وبر شکستگي که بر استخوان سر واقع شود نیز اطلاق می نمایند * شرق بفتح شین وسکون راى مهمله وقاف نزول چیزی در حنجره وقصبهٔ ریه است وبیشتر در چیزهاى سیال میباشد ومیگویند که آب در گلوی صاحب آن بند شود وسرفه پی در پی میکند تا آنکه برگردد وبرآید چیزیکه دران هر دو رفته است جهت آنکه حنجره وقصبهٔ ریه هر دو از آلات تنفس اند نمی گذارند که چیزی غریب دران داخل شود وفرق میان این وغصه آن است که غصه ماندن چیزاست در مرئي اعم از آنکه غلیظ باشد یا سیال وشرق غیر آن چنانچه ذکر یافت وغصه مفرد است جمع آن غصص آمده * شرقة الكبد عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا هنگامیکه کبد گرم شده باشد از ریاضت عنیف ویا کدی وتعبی که بدان رسیده باشد ویا بعد از حمام ویا خواب ویا بین آن ویا بعد از رفتن به بلندی وامثال اینها واین مرض سریع الزوال است اگر تدبیر وتدارک آن بزودي بحسب لائق نمایند واز علامات آن بهم رسیدن وجع شدید است در کبد که صاحب آن را بیطاقت سازد واگر غلط کرده شود در تدبیر منجر باستسقا ویا ورم کبد گردد * شرناق بکسر شین وسکون راى مهمله وفتح نون والف وقاف جسم زائد شحمی است که در پلك بالای چشم بهم میرسد وآنرا سنگین وسترخي میدارد ومانند سلعه متحرک نمی باشد بلکه چسپیده میباشد وهمین فرق است میان این وسلعه وسبب این رطوبت غلیظی است که میریزد در پلک وازین جهت اطفال ومرطوبین را بهم میرسد * شری بفتح شین وراى مهمله ویاى مقصوره دانهائی است بعضی کوچک وبعضی بزرگ پهن مائل بسرخي با خارش وکرب بسیار که دفعة ظاهر میگردد در تمام بدن ویا در اکثر اعضا بسبب بخار دم صفراوی وگاه با خارش بسیار میباشد واز ان رطوبت لزجي می آید وسبب این ابخرهٔ بورقیهٔ رطبه است * شطر الغب بفتح اول وسکون طاى مهمله وضم راى مهمله تپ مرکب از صفرا وبلغم است چنانچه در حرف الحا ذکر یافت * شعر المنقلب بفتح شین وسکون عین وضم را هر دو مهمله موئی است که برگشته بر پلك چشم میروید وسر آن باندرون میباشد ودر چشم می خلد وسبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان واشفار * شعیره بفتح شین وکسر عین مهمله وسکون یاى مثناة تحتانیه وفتح راى مهمله وهاورمی صلب طولانی است که بر طرف چشم نزدیک بمژگان شبیه بجو در شکل بهم میرسد بر نک پلك بسبب مادهٔ فضلیهٔ غلیظهٔ محترقهٔ دمویه ونوع دیگر بهم میرسد سرخ رنگ رخوا از مادهٔ دموي وآنرا عروس نامند * شغاف بضم شین وفتح غین هر دو معجمه والف وفا مرضی است که در زیر شراسیف بهم میرسد * شقاق بضم شین ودو قاف درمیان هر دو والف مرضی

است که دران موی میریزد و نیز بر تشقق جلد بدن و دست و پا و صورت وغیرها از سردی و یا غیر آن اطلاق می نمایند و بعضی گفته اند عبارت از تشقق شرج است * شقاقلوس بفتح شین و قاف والف و فتح قاف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورمی است از خون غلیظ که در خاص تجویف و شرائین دماغ بهم میرسد و حبس و منع می نماید روح حیوانی را از رسیدن بدماغ پس فاسد میکردد مزاج آن و فاسد میکرداند عضو را و می میراند آنرا در آخرا مر و نیز گفته میشود شقاقلوس بر موت عضو و باطل شدن حس آن و غانغرا یا مقدمهٔ آن است * شقیقه بفتح شین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد تا بحد وسط آن یعنی شؤن سهمی بسبب صعود بخارات و یا اخلاط حارهٔ حاده و یا باردهٔ رطبه بدماغ * شوص بفتح شین و سکون واو و صاد مهمله وجع ضرس است * شوصه بفتح اول ورمی است که در حجابیکه در اضلاع پشت است زیر حجاب حاجز بهم میرسد بسبب در آمدن ریاح در اضلاع واین بسیار شدید میباشد و صاحب آن نمیتواند بهیچوجه که بخوابد و حرکت نماید * شوکه سرخی است که بر صورت و جسد بهم رسد و شدت آن مرض است * شیربنج و شهدیه سعفهٔ رطبه است و از امراض مسریه و مذکور شد * شهوة الکلبی زیادتی شهوت طعام و اشتداد آن است بحدیکه صاحب آن از اغذیهٔ کثیرهٔ مختلفه سیر نگردد و حرص او بر ماکولات و مکالبهٔ او بر آنها باشد ماننده سکان و سبب آن سوء مزاج بارد مکتفی است که عارض فم معده گردد خصوصا هنگامیکه مزاج سائر اعضا گرم باشد * شیرازیه صنفی از سلعه است * شیلم نوعی از بثور غریبه است * حرف الصاد المهملة * صالبه بفتح صاد و الف و کسر لام و فتح بای موحده و ها حمی حار بغیر نافض است * صباری بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و یا لغت سریانی است و معنی آن جنون مفرطی است که با سرسام صفراوی بهم رسد و گویا مرکب از مانیا و قرانیطس است * صداع دردی است که در اعضای سر بهمرسد از اسباب بسیار و بفارسی درد سر نامند * صداع الحدقه ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو می برند و یا میفشارند و ضربان آن همیشه باشد و گاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقهٔ سر و این را شقیقهٔ عین نیز نامند * صدید بر وزن امیر رطوبتی است سیال که مستحیل میگردد بدان خون فاسد و آن را بفارسی زردآب نامند * صرع بفتح صاد و سکون را و عین مهمله در لغت بمعنی افتادن است و در اصطلاح اطباسدهٔ غیر تامی است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب آن بهمرسد و مانع آید اعضای نفسانیه را از افعال طبیعیهٔ خود منع غیر تام و صاحب آن بیفتد و کف بر دهن آورد و دستهای آن پیچیده گردد بسبب تشنج اعصاب و فرق میان این و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صرع و غشی است بجهت ظهور علامات آن هردو دران بخلاف اختناق رحم * صریر الاسنان بفتح صاد و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله آواز سائیدن دندان است بهم در وقت خواب و این اکثر صبیان و زنان و مشائخ را بهم میرسد بسبب رطوبات غلیظهٔ فضلیهٔ معدیه و یا ریاح غلیظهٔ دران و یاد یدان * صغر الانثیین کوچک شدن آنها است و سبب آن ضد سبب عظم آن است و انشاء الله تعالی مذکور میشود * الصفر بصاد و فا هردو مفتوح و رای مهمله * و صفار بضم صاد و فتح فا و الف و رای مهمله مرضی است که در کبد و شراسیف اضلاع بهم میرسد و بسبب آن بدن انسان بسیار زرد میگردد و گاه است که میکشد آن را و گاه اطلاق مینمایند بر جمع شدن آب در شکم چنانچه مستسقی را عارض میگردد * صلابة الاجفان سختی است که در پلکهای چشم بهمرسد و مانع آید آنها را از باز کردن و پوشیدن آن * صلع بفتح صاد و لام و عین مهمله بر طرف شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آنرا اصلع نامند و شیخ

در شفا گفته که زنان وخصیان را صلع بهم نمیرسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان * صمم بتحریک بمعنی کری است و باصطلاح اطبا فقدان تجویف صماخ است * صنان بضم صاد وفتح نون والف ونون بدبوئی زیر بغل وکش ران وشکنج شکم وغیرها است واین عام است وذفر خاص * صورة بفتح صاد حکه وخارش سر است * صیبان بکسر صاد وسکون یای مثناة تحتانیة وفتح بای موحده والف ونون دانهای سفید مدور بسیار چسپیده ببیخ موی است ومادهٔ آن قریب بمادهٔ قمل است وبفارسی رشک وتخم شپش نامند * حرف الضاد المعجمة * ضاغوط کابوس است * ضجر بتحریک قلق واضطراب حادث از غم است وبکسر اول نیز آمده * ضربان بتحریک حرکت شدید شریان است * ضرس بفتح ضاد وراوسکون سین هردو مهمله کند شدن دندان است از اسباب خارجیه مانند خائیدن آشیای حامضه وقابضه وعفصه ونگاهداشتن آنها در دهان ویا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش وسودا بدندانها از نواح آنها ویا از معده * ضعف البصر علتی است که صاحب آن اشیارا بمقدار وهیئتی وصفتی که هستند بتمامه نتواند دید خواه از نزدیک خواه از دور ویا از مرد رو خواه از غلبهٔ خون باشد ویا از غیر آن * ضعف الاسنان گاه بمعنی ذهاب ماء الاسنان است که ذکر یافت وگاه بمعنی بودن آنها است قابل ضرر وآفات وگاه بمعنی ضعف بیخ آنها وعدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده * ضعف المعدة مولانا نفیس گفته که مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست ولیکن عادت اطبا چنین جاری شده که اطلاق ضعف معده را بر خلل هضم مینمایند ونمیگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن آفتی بهم رسد وفعل معروف آن بنزد جمهور نیست مگر هضم پس ضعف آن ضعف هضم است * ضعف الهضم عدم استحالهٔ غذا است بقوام ومزاجیکه سزاوار است که بدان باشد تا قابل ومهیا باشد که قوت مغیره دران بر مجرای طبیعی تصرف نماید وانچه بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم انحدار وکذشتن طعام است از معده بزودی بلکه مدتی دران ماندن زیاده از عادت واین از لوازم معنی اول است که عبارت از ضعف معده باشد * ضعف الشهوة بی رغبتی وعدم میل بسوی طعام است * ضعف الکبد عبارت از ضعف قوت آن است بالتمام یا ببعضی واین فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است وهمچنین است ضعف کرده ومثانه وسائر اعضا * ضغط القلب بفتح ضاد وسکون غین هردو معجمه وضم طای مهمله مرضی است سوداوی که عارض قلب میگردد بسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوی بدل واجتماع وانضغاط آن دران ولهذا صاحب آن درمی یابد که گویا دل اورا میفشارند واز عقب آن اورا اندک غشی عارض میگردد واز دهن او لعاب بر می آید * ضغط العین بفتح ضاد مرضی است که مییابد علیل در وسط چشم خود وجعی که گویا میفشارد ومنع مینماید آن را از حرکت ورمص ودمع ومحل این رطوبت جلیدیه است * ضفدع اللسان بفتح ضاد وسکون فا وفتح دال وعین هردو مهمله غدهٔ صلبی است که در زیر زبان شبیه بضفدع بهم میرسد وگاه مادهٔ سبب آن متحجر وصلب میگردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در رسالهٔ حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود اورا این مرض بهم رسیده واز هیچ دوا منتفع نمی شد تا آنکه من آنرا بشکافتم از ان سنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درهم برآمد وصحت یافت * ضلع بتحریک وعین مهمله اعوجاج خلقی را نامند * ضمور بضم ضاد ومیم وسکون واو ورای مهمله هزال وضعف را نامند * ضیق بکسر ضاد وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنگ شدن ثقبهٔ عنبی است زیاده از قدر معتاد وجمع شدن نور باصره وضعف آن است بدان سبب واگر جبلی وخلقی است چندان رداءتی ندارد واگر عرضی است ردی است جهت آنکه ضعف بصر می آورد خصوصا که از نقصان رطوبت بیضیه باشد * ضیق النفس بکسر ضاد وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنگ شدن مجرای نفس است ونرسیدن هوای مستنشق از بیرون

وهمچنين در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات بالهٔ مسترخيه باشد وخواه از حرارت مجففهٔ قابضه واين گاه سرايت بيكديگري باعتبار استنشاق نفس ميكند واين مرادف بهراست * حرف الطاء المهملة * طائع حمى حادرا نامند * طاسر طاوس حمى ربع را نامند * طاسوقوس جرب جفن است كه منشق كردد وسوقوسيس نيز نامند * طاعون بفتح طا والف وضم عين مهمله وسكون واو ونون ورمي است بزرگ بقدر جوزي وبزرگتر از ان ويا دانهٔ كوچكي است بقدر باقلا وكوچكتر ازان كه بالهيب وسوزش بسيار در اعضاي غددي حساس مانند خصيه وپستان وبغل وبيخ زبان وبن ران ويا غير حساس بهم ميرسد واطراف خود را سياه ميكرداند اگر مادهٔ سمي باشد عضو را فاسد كرداند وبرسد كيفيت رديهٔ سميهٔ آن بقلب از راه شرائين وموجب هلاك گردد وگاه اطلاق مينمايند بر هر ورم حار حادث دران مواضع وبر ورم قتال نيز * طحال بكسر طا وفتح حاي مهمله والف ولام ورمي است كه در سپرز بهم رسد * طخاء بفتح طا وخاي معجمه والف ممدوده عبارت از ثقل وغشي است ودر حديث وارد است كه هرگاه كسي دريابد در دل خود طخائي بايد كه سفرجل بخورد * طراخودوطيس بفتح طا وراي مهمله والف وضم خاي مهمله وسكون واو وضم دال مهمله وسكون واو وكسر طاي مهمله وسكون ياي مثناة تحتانيه وسين مهمله عبارت از جرب شديد باخشونت است كه در باطن جفن بهم ميرسد وآنرا طاسوقوسيس نيز نامند * طرفه بفتح طا وسكون راي مهمله وفتح فا وهاء نقطهٔ ايست از خون تازهٔ سرخ رنگ ويا خون كهنهٔ مردهٔ خاكي رنگ ويا سياه كه به سبب انفتاح بعض عروق چشم برآمده در زير ملتحمه مانده باشد از هر سببي كه باشد خواه ضربه ويا سيلي وخواه پري عروق وخواه بجوش آمدن خون وخواه منفجر شدن ورمي پيش از نضج وخواه نعره وفرياد بسيار زدن وخواه حركات عنيفه ومانند اينها واين اسم مشتق از طرفه اي لطمه يعني سيلي كه بر چشم واقع شود وسرخي در ملتحمه بهم رسد از قبيل تسميهٔ شئ باسم لازم * طرش بفتح طا وراء مهمله وشين معجمه نقصان قوت سامعه است وگاه اطلاق مينمايند بر آفتيكه بدان رعد وبر فقدان آن وبر بطلان آن وبر فقدان تجويف صماخ بر سبيل مجاز وبرين تقدير طرش ووقر وصمم مترادف بهم اند واصح آن است كه وقر بطلان سمع است وطرش نقصان آن وصمم فقدان تجويف صماخ وبعض اختصاص نموده اند وقر را بانچه طويل العهد مزمن باشد وطرش را بقريب العهد حديث * طنين بفتح طا وكسر نون وسكون ياي مثناة تحتانيه ونون آوازي است بسيار باريك تند كه ميشنود صاحب آن در گوش خود به سبب حركت ابخرهٔ غليظه ويا انصباب فضول دران وفرق ميان اين ودوي آن است كه آواز اين باريك وحاد است وآواز دوي نرم وبلند وغليظ * طوخسيس بطاي مفتوحه وواو ونون وحاي مهمله ودو سين مهمله درميان هر دو ياي مثناة تحتانيه جرب سياهي است كه بالاي خشك ريشه باشد وآن اشد انواع جرب وصعبه ترين آن است * حرف الظاء المعجمة * ظبظاب بفتح دو ظاي معجمه درميان آن هردو باي موحده وبعد ظاي دوم الف وباي موحده بثره ايست كه در جفن بهم رسد وبعضي گفته اند الم است يعني وجعي است وبعضي گفته اند عيبي است كه در جلد بهم رسد * ظفره بفتح ظا وفا وراي مهمله وها ومشهور بضم ظا وسكون فا است زيادتي عصباني است شبيه بناخن سفيد صلب از موق اكبر يعني كنج چشم ميرويد از مادهٔ بلغم غليظ لزج وميكشد تا آنكه سياهي آن را ميپوشد ومانع ديدن ميشود وآنرا بفارسي ناخنه نامند وگاه از هر دو موق ابتدا ميكند وسه نوع است يكي غشائي است رقيق سفيد غير مانع بصر وابتداي آن مختص بموق نيست واين مشابه سبل است در هيأت وابتدا وفرق ميان هر دو بدان است كه سبل در جميع جوانب چشم است ممتد بر حوالي قرنيه وظفره ابتدا از جانب موق ميكند از يمين يا يسار يا از هر دو جانب يا از فوق يا از تحت * وبدانكه ظفره گاه ابتدا از مواد مينمايد وحدقه را ميپوشد ودر اكثر احوال تجاوز از اكليل مينمايد وگاه

مضاعف و با طبقات میباشد یعنی با ظهاره و بطانه ای ابره و آستر و این بدترین اصناف آن است * ظلمت بضم ظا و سکون لام و فتح میم و تا تاریکی و نقصان باصره است * حرف العین المهمله * عاصور بفتح عین و الف و ضم صاد مهمله و سکون واو و رای مهمله ثقل و ثورانی است که در می یابد انسان در سینهٔ خود در بیداری چنانکه در می یابد در کابوس هنگام خواب * عاقونا بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون واو و فتح نون و الف اختلاج ذکر و تمدد است که عارض او عیه آن میکردد در رجال و در نسا عارض فم رحم * عجره بضم عین و سکون جیم و فتح رای مهمله و ها چیزی است که در جسد مجتمع کردد مانند سلعه و عقده و کفته اند که عجره نوعی از سلعه است * عدسیه بثره ایست شبیه بعدس که در موضعی از بدن بر می آید از جنس طاعون میکشد صاحب خود را اکثر و کاه اطلاق بر تحجر عین مینمایند * عذره بضم عین و سکون ذال معجمه و فتح رای مهمله و ها وجعی است که در حلق بهم میرسد از غلبهٔ خون و تسمیهٔ مرض باسم موضع علت است جهت آنکه عذره اسم آن موضع است * عذیوط بفتح عین و سکون ذال معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون واو و طای مهمله مرضی است که در وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار براز دفع کردد و قادر بر ضبط خود نباشد به سبب استرخای عضلهٔ ماسکهٔ مقعده و آن را بفارسی در جماع حدث کردن نامند و کاه زنان را نیز عارض میکردد و این مرض بیشتر کسانی را که شبق بر ایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت یابند و منی ایشان بسیار تنک و رقیق باشد و مقعدهٔ ایشان رخو و عضلات آن سست باشد بهم میرسد * عرج به تحریک عین و رای مهمله و جیم ظاهر شدن عجز و نقصان در قوت پا است که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنکی نامند و صاحب آن را اعرج و لنک * عرق الدم به تحریک مرضیست که بجای عرق خون از مسام بر اید و همچنین کاه بر اید از چشم بجای اشک خون بسبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون * عرق المدنی بکسر عین و سکون رای مهمله و قاف و بفتح میم و دال مهمله و کسر نون و یای مثناة تحتانیه مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب آشامیدن آبهای بسیار غلیظ یکجا مانده و اغذیهٔ غلیظه و آن مختص بعضوی دون عضوی نیست و اولا در بدن دانهٔ حبابی بهم میرسد و بچرک می آید پس شکافته میشود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه بعرق سفید رنک بر می آید و در جوف آن تار باریکی مانند موی اسپ میباشد و میان پوست آن عرق و آن تار یعنی جوف آن رطوبتی لزج میباشد که اکر آن کسیخته کردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه به تفصیل در کتب قوم و در رسالهٔ عرق مدنی که از مولف است مذکور شده و اکر در اعضای لحمی ظاهر کردد باسانی بر آید بخلاف آنکه بر مفاصل و اعضای قلیلة اللحم باشد و آن احیانا در زیر پوست مانند کرم نیز حرکت مینماید و آن را بفارسی رشته و پیو می نامند * عرق النساء بفتح نون و سین مهمله و الف وجعی است که در عرق وریدی که آن را عرق النساء نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل ورک کرده پائین می آید از طرف وحشی و بر ران کشیده تا زانو و کعب و انکشت خنصر میرسد و سبب آن امتلای آن رک است از خون غلیظ فاسد سیاه و یا رطوبات مائی که از خون جدا کشته و یا رطوبات بلغمی خام و کاه میباشد که آن اخلاط بسبب محتبس بودن کیفیت ردیهٔ سمیه بهم میرساند * عشا بفتح عین و شین معجمه و الف مقصوره مرضی است که بشب قوت باصره ضعیف و باطل کردد بحدیکه چیزی دیده نشود و صاحب آن بشب چیزی را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن صعود ابخرهٔ غلیظه است بدماغ و چشم و کرد انیدن نور باصره را غلیظ * عشق بکسر عین و سکون شین معجمه و قاف بعضی کفته اند مرضی نفسانی است و ارسطو کفته که عدم ادراک حس و کوری چشم محب است از دیدن عیوب محبوب

واطبا از جملهٔ مالیخولیا و مرض سوداوی دانسته اند و میگویند وسواسی است که بوسوسه انسان را بر فکر صورت خوب
و شمائل نیکو میدارد و دائما او را مستغرق او و از افکار دیگر باز میدارد حتی از خور و خواب و لهذا و بجهت سوداویت
و برودت و یبوست مادهٔ روز بروز او را ضعیف و لاغر میکردانند و عشق ماخوذ است از عشقه که گیاهی است بر هر درختی
که میپیچد آن را خشک میکرداند * عصابه بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف و فتح بای موحده و ها وجعی است که در ابروها
و گاه در یک ابرو و متصل بعضل پیشانی و استخوان گوشهٔ چشم در موضعی که عصابه میبندند بهم میرسد و بدین جهت
مسمی بدان گشته و سبب آن ریحی است غلیظ محتبس بدان اعضا * عطاس بضم عین و فتح طای مهمله و الف و سین
مهمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا موذی دیگر که بدان رسد از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق
از راه بینی و دهان * عطسه برای دماغ مانند سرفه است برای ریه * عطاش بهمان وزن با شین معجمه مرضی است که صاحب
آن هر چند آب بیاشامد سیرابی او را حاصل نکردد * عطش بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه شدت احتیاج طبیعت است
بآشامیدن آب و چیز سرد و تر * عظم الخصیتین بکسر عین و فتح طای معجمه و میم بزرگ شدن خصیتین است نه بر سبیل ورم بلکه
بر سبیل چاقی و فربهی مانند بزرگ شدن پستان و دران هنگام ظرفیت آن کوچک و تنگ میکردد و لهذا منی بسیار کماینبغی تولید
نمییابد * عفل بتحریک عین و فا و لام چیزی است که بر می آید در فرج زن شبیه بادرهٔ که در خصیهٔ مرد بهم میرسد و آن زن را
عفلا نامند و تعفیل معالجهٔ آن را * عقف بفتح عین و قاف و فا زوائد غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی بر گشته
می باشد * عقده بضم عین و سکون قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و گرفتگی زبان است * عقر بضم عین و سکون قاف و رای
مهمله از امراض ارحام است و آن حالتی است عارض میکردد رحم را که قبول آبستنی نمی نماید و نطفه دران بستگی بهم نمی رساند
و اگر بدشواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط میکردد بسبب سوء مزاج بارد مکثف بهم آورندهٔ افواه عروق آن و یا سوء مزاج
گرم مفصل سوزندهٔ منی و یا سوء مزاج بارد رطب مرخی * علة الدخانیه بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و فتح
یای مثناة تحتانیهٔ مشدده و ها مرضی است که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخانی از ان بر می خیزد و مرتفع میکردد و سبب
آن احتراق اخلاط است وقتیکه بسیار کردند این مرض مورث غشی و افکار فاسده است * عمش بتحریک عین و میم و شین معجمه
عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب آن را اعمش نامند * عمی بفتح عین و
میم و یای مقصوره باطل شدن فعل حاسهٔ بصر است بالکل بحدیکه صاحب آن چیزی را نبینند و بفارسی کوری نامند * عنبی بکسر
عین و فتح نون و کسر بای موحده و یا برآمدن طبقهٔ عنبیه است نزد پاره شدن و شکافته شدن قرنیه بسبب قرحه و بثور بقدر دانهٔ
عنب و مشهور بسور سرخ است * حرف الغین المعجمه * غانغرایا بفتح دو غین در میان آن هر دو الف و نون و فتح رای
مهمله و الف و یای مثناة تحتانیه و الف مقدمه شقاقلوس است که ذکر یافت و آن ورمی است که از شان آن باشد که فاسد
سازد عضو را اما با آن حس باقی باشد و چون استحکام یابد در عضو حس را نیز برطرف سازد بسبب عفونت اخلاط ردیهٔ
فاسده که مادهٔ آن است * غثیان بفتح غین و ثای مثلثه و یای مثناة تحتانیه و الف و نون حالتی است که معده را عارض
میکردد بسبب انصباب خلطی لذاع بدان که گویا آنرا میفشارند برای دفع چیزیکه دران است و آن حالت اگر دائمی
است سبب آن در نفس معده است و الا در موضع دیگر که در هنگام انصباب آنحالت او عارض میکردد * غده بضم غین
و فتح دال مهمله و ها زیادتی لحمی است صلب که در بین گوشت و پوست بهم می رسد و نیز اطلاق می نمایند بر زیادتی

لحمی که در گوشهٔ چشم که موق اکبر نامند بهم میرسد زیادة از مقدار طبیعی و چون بزرگ شود مانع اندفاع فضلات چشم بمنخرین و یا مانع تحلیل آنها بو مص و دمعه گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع ابصار گردد و سبب آن انصباب فضول رطبهٔ دمویه است بدان عضو و مقدمهٔ غرب است * غرب بفتح غین وسکون رای مهمله و بای موحدة ناصوری است که در موق انسی بهم رسد و بی اختیار اشک از چشم بر آید لاینقطع و غرب در لغت بمعنی سیلان دمعه است و تسمیهٔ مرض باسم لازم است و بعضی گفته اند آن خراج کوچکی است که در لحاظ بکسر لام و فتح حای مهمله و الف و ظای معجمه که بفارسی گوشهٔ چشم نامند بهم میرسد چون تقیح یابد و درا کثر ناصور میگردد * غشی بفتح غین وسکون شین معجمه و یا حالتی است که عارض میگردد بسبب وصول ابخرهٔ رادخنه و اخلاط فاسدهٔ خانقه و غیر آن و یا ضعف قلب و یا نقصان روح حیوانی قلبی باستفراغ و یا تحلیل بحدیکه بسبب گریز از موذی و یا قلت آن در دل که معدن و ینبوع آن است مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ بسوی اعضا نکند مانند آنکه در ابتدای بعض حمیات و یا بعد استفراغ تام و اعراض نفسانیه از غضب و طیش و غم و حزن بسیار عارض میگردد * غشاوة بکسر غین و فتح شین معجمه و الف و فتح واو و ها پردهٔ ایست که بالای ملتحمه بهم میرسد و ظلمت بصر را نیز نامند * غصه بضم غین و فتح صاد مهمله و ها عبارت از ایستادن طعام و شراب است در حلق و یا مرئی و فرق میان این و شرق آن است که مذکور شد در شرق و غصه در اکثر احوال از اشیای متماسکه میباشد و نیز اطلاق مینمایند غصه را بر حزنی که خلق را بگیرد و جمع آن غصص آمده * غضب بتحریک غین و ضاد هردو معجمه و بای موحدة کیفیت نفسانی است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از جهت طلب انتقام از خصم و به تبعیت آن خون نیز بحرکت آید و بحد اعتدال آن را منافع بسیار است زیرای بدن و افراط آن ردی ترین امراض نفسانی است * غلظ الاجفان بکسر غین و بفتح لام و ظای معجمه و الف و لام و فتح الف و سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلظتی است که در جفن اعلی بهم رسد بحدیکه متوهم شود که جرب بهم رسانیده و چون جفن را برگردانند صاف دیده شود و مخصوص بجفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در جفن اعلی و هم اسفل و در هردو نیز بهم میرسد و نیز لازمهٔ آن صلابت و وجع و سرخی چشم است * غمام عبارت از بیاض رقیق است که در چشم بهم رسد * غم بفتح غین و میم مشددة کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موذی که واقع شده باشد و جمع آن غموم آمده و فرق میان این و هم در حرف الها انشاء الله تعالی خواهد آمد * حرف الفاء * فالج بفتح فا و الف و کسر لام و جیم استرخائی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قدم در طول بسبب انصباب مواد بارده رطبهٔ باله بمنبت اعصاب آن شق و این معنی موافق لغت است زیرا که میگویند فلجت الشی فلجا ای شق نمودم آن را بدو نصف و بعضی گفته اند استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل بوین است و قدما فرق نکرده اند میان آن و میان استرخا و چون فالج را بمعنی استرخای مطلق بگیرند پس گاه میباشد از آن نوعی که عام و شامل هردو شق از بدن است سوای اعضای راس که آن را نیز عام و شامل باشد سکته خواهد بود چنانچه نوعی از آن استرخائی است که مختص بیک انگشت باشد * فتق بفتح فا و سکون تای مثناة فوقانیه و قاف در لغت بمعنی تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد اطبا عبارت از شکافته شدن صفاق با ملامت مراق است و بر آمدن جسمی که محتبس بود در داخل آن پیش از انشقاق و یا عبارت از کشاده شدن دو مجرائی است که بالای انثیین است هردو و معا یا یکی دون دیگری و فرود آمدن در کیس چیزی از جوف و آن انواع است آنچه بسبب کشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن و آمدن امعا یا ثرب یا حجاب در کیس و یا ریح غلیظ

بواسيري ويا غير آن است ان را قيله نامند وفتق على الاطلاق وبعضى مخصوص داشته اند قيله را بانچه بسبب اتساع مجريين
بغير خرق باشد جهت آنكه قيله را ازامراض اتساع مجاري شمرده اند فقط وفتق را ازامراض تفرق اتصال فقط وانچه ذكريافت
اصح اقوال است وانچه بسبب انصباب رطوبات مائي وياد موي ويا غير آن است آن را ادره نامند وانچه بسبب شكافته شدن
صفاق وآمدن ثرب ويا امعا است درانجا آن را ثربي وامعائي يعني اكر ثرب برآمده است فتق ثربي واكر امعا است امعائي
نامند وهمچنين قيله ثربي وامعائي ومائي وبرآمدكي بالاى عانه ويامائل بطرف كش ران در زير پوست معلوم ميكردد وثربى
بي قراقر ميباشد وسببي اين بيشتر جستن وفرياد زدن وحركات عنيفه است وقيله كه سبب آن مادهٔ غليظ باشد آن را قرو
لحمى نامند ونزد جمهور اطبا ادره وقرو مترادف اند وبعضى اختصاص داده اند ادره را بقيله كه نازل ثرب ويا امعا ويا ريح
باشد وقرو را اكر نازل رطوبت مائي ويادموي ويا غير آن باشد وقرشي ازانجمله است وظاهر شد ازين بيان كه فتق عام
است وقيله خاص بنا برمذهب اصح وادره يامرادف قيله است ويا مقابل آن ويا قسمى ازان وقيلهٔ اتساعي كه بسبب اتساع
مجرى باشد اطفال را بسيار بهم ميرسد بسبب بسيارى رطوبت امزجه ونرمي ونازكي اغشيه وضعف اعضا وبسيارى حركات
عنيفه وجستن وخيز ايشان واز اسباب فتق وقيله امساك نمودن مني است وقت جماع وصعود زن برمرد وجماع برامتلاى
معده وجستن وفرياد بسيار قوى زدن وبرداشتن چيز سنكين وبالجمله هرچه اذيت بصفاق رساند وبدترين اصناف فتق فتقى
است كه درحوالي سره واقع شود وامعاى دقاق برآيد بزير جلد جهت آنكه بيشتر موجب اعراض ايلاوس است نعوذ بالله و
فتق مراق بطن زنان را بيشتر از مردان بهم ميرسد وچون شناخت وادراك اين مراتب موقوف بمعرفت وادراك تشريح
بطن بود لهذا دو كلمه در شرح آن بيان مينمايد تا آسان كردد بر طالبان * بدانكه احشاى معده وامعا وانچه در شكم است
پيچيده شده در سه حجاب وعضلات وجلد است براى محافظت آنها وحجاب اول كه متصل احشا است آنرا ثرب بفتح ثاى
مثلثه وسكون راى مهمله وباى موحده وبيونانى ابيلس بفتح الف وكسر باى موحده وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم لام و
سين مهمله نامند وترجمهٔ آن طافي وحاوي است وحجاب دوم بالاى ثرب است وآن را صفاق نامند بكسر صاد مهمله وفتح فا و
الف وقاف وبيوناني باريطارون بفتح باى موحده والف وكسر راى مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وفتح طاى مهمله والف وضم
راى مهمله وسكون واو ونون وترجمهٔ آن ممتد كشيده شده است وكاه الف وراى دوم را حذف ميكنند وباريطون ميكويند واين
پرده كشيده شده است از بالاى شكم تا خاصره واربيه ودران موضع دو مجراى تنك قرار داده شده است وفرود آمده است آن
پرده تا خصيتين پس كشاده شده است وچسپيده شده است بآن هردو پس هردو يك شده دور خصيتين پيچيده شده است مانند
كيسه پس هركاه كشاده شود يكى ازان دو مجرى ويا هردو چيزى البته دركيس آيد چنانچه ذكر يافت وآن هردو مجري را مريطاء نامند
وعضلات آن بالاى صفاق است وچهار زوج ميباشد يكى ازانها درطول ودوم درعرض واثنين به تقاطع صليبي مورب تقاطع نموده
اند وحجاب سوم بالاى عضلات زير جلد است وآنرا مولانا نفيس مراق ناميده واقسرائي طافي واما پوست شكم حاوي برهمه است
وآنرا نيز مراق نامند وشيخ الرئيس كفته مراق پوست شكم است باغشا وعضلات وبعضى كفته كه مراق عبارت از صفاق است واصح
آن است كه مولانا نفيس كفته وبعضى كفته اند هر موضع رقيق جلد بطن مسمى بمراق است * فرنك بفتح فا وراى مهمله وسكون نون
وكاف بثور خبيث ردي است ومشهور بآبلهٔ فرنك است وقدما آن را ذكر نكرده اند وشايد ازجمله بثور غريبه باشد وبدانكه حدوث
امراض بسبب حصول اخلاط رديهٔ فاسده است وحصول اخلاط از اغذيهٔ مركبهٔ كثيرهٔ متعفنه است ودر قديم الايام اين همه تراكيب

وتفنن اغذیه واختلاط آنها با هم نبوده که درین زمان است ولهذا اکثر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده والله اعلم

* فریسموس بفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وضم میم وسکون واو وسین مهمله مرضی است که با آن نعوظ بسیار شدید وذکر دائم ایستاده میباشد باشهوت وبدون شهوت وبعد جماع نیز خواه منی کثیر المقدار برآید ویا قلیل وبسا است که قضیب دران بالیده وطولانی میگردد وسبب این غیر منی وریح آن است وآن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل انسان کوچك ایستاده ذکر میسازند وبجهت مشابهت مسمی بدان نموده اند ونیز مجازا بر شدت خواهش زن ورغبت آن بر جماع اطلاق مینمایند * وفریاسیموس نیز آمده بزیادتی یای مثناة تحتانیه والف بعد از را * فزع به تحریك فا وزای معجمه وعین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف از موذی در واقع ویا تخیل موذی وبفارسی آن را ترس وترسیدن نامند * فزع الصبیان ریح الصبیان است وبعضی ام الصبیان دانسته اند

* فساد الشم علتی است که عارض قوت شامه میگردد که بدان سبب صاحب آن جمیع بویهای را یك بوی میشنود وتفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت * فساد الشهوت عبارت از بهم رسیدن خواهشهای ردیهٔ فاسده است در معده مانند خواهش گل خوردن وزغال وکچ واشیای حریفه وحاده وامثال اینها وبیشتر زنان حامله را بهم میرسد بسبب اجتماع مواد فاسدهٔ بلغمیهٔ ردیه در معدهٔ ایشان وآن اعم از وحم است بجهت آنکه وحم شهوت ورغبت در اطعمهٔ ردیة الکیفیة است فقط وبعضی میان آن هر دو فرق نکرده اند * فساد الهضم تغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعض کیفیات ردیه وفرق میان آن وتخمه آن است که درین هضمی است هر چند فاسد است بخلاف تخمه که دران هضم نیست اصلا * فکر بکسر فا وسکون کاف ورای مهمله ترتیب امور معلومه است برای تادی بسوی امر مجهول وکثرت فکر مرض است خصوصا در امور دنیویه * فلغمونی بفتح فا وسکون لام وفتح غین معجمه وضم میم وسکون واو وکسر نون ویا ورم دموی حار بزرگ مقدار با سرخی مائل بکمودت وتمدد وضربان وانتفاخ وتپ وتشنگی است که در ظاهر جلد بهم میرسد وگاه اطلاق بر سرسام که تورم جوهر دماغ است نیز مینمایند * فلق به تحریک تشقق وسط دهان را نامند * فلکی بضم فا وسکون لام وکسر کاف ویا بر آمدن طبقهٔ عنبیه است نزد شکافته شدن قرنیه بزرگتر وزیاده از عنبیه بحدیکه از اجفان درگذرد وباشفار رسانیده شود ومانع انطباق گردد وآن را مسماری وثؤلولی نیز نامند وفلکی ازان جهت نامند که شبیه بقطعهٔ چرم مدوری است که در میل مغزل که بفارسی چرخه نامند میکنند برای آنکه آن میل بر نیاید وبران ریسمان بریسند * فواق بضم فا وواو والف وقاف حرکت طبقهٔ داخلیهٔ معده است وتمدد انبساطی آن مرکب از تشنج انقباضی برای دفع موذی از خود بسبب آن رسیدن اخلاط ورياح فاسدهٔ موذیه ویا خلط حاد حریف است بدان ویا طعامی حریف * فوجشلا بضم فا وسکون واو وکسر جیم وسکون شین معجمه ولام والف ورمی است که در لحوم غددی بهم میرسد واز قبیل طواعین نیست * فوبیحی بضم فا وسکون واو وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر حای مهمله ویا ورمی است که در عضل حلق ومری بهم میرسد

* فوه بضم فا وسکون واو وفتح فا وها نقطهٔ سفید یست که بر ناخن ظاهر گردد جمع آن فوف وجمع الجمع آن افواف آمده

* فونوس بضم فا وسکون واو وضم نون وسکون واو وسین مهمله ورم صلب سوداوی عدیم الحس است * حرف القاف

* قادسوس بقاف والف ودال مهمله ودو سین مهمله ودرمیان هر دو واو حمی محرقه را نامند * قارت بقاف والف ورای مهمله وتای مثناة فوقانیه عبارت از مردن خون است زیر جلد * قاشیره بقاف والف وکسر شین معجمه وسکون یای مثناة

تحتانیه و رای مهمله وها عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را * قاطوخوس وقاطوخس عبارت از جمود است
* قتام بفتح قاف و تای مثناة فوقانیه والف ومیم بثوریست شبیه بدخان منتشود رسیاهی چشم * قذف الدم بفتح قاف وسکون
ذال معجمه وفا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انفتاح دهن عرقی وشکافته شدن ویا گسیخته شدن آن میباشد
* قذف القلب حالتی است که درمییابد صاحب آن که گویا دل او از سینه برمی آید بقی بسبب وصول ابخرهٔ ردیه واخلاط فاسده
بدان * قرانیطس بفتح قاف ورای مهمله والف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم طای مؤلفه وسین هر دو مهمله بیونانی بمعنی
هذیان وباصطلاح اطبا ورم حاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق وخواه غلیظ ویا در هر دو بهم رسد وآنرا سرسام نیز نامند یعنی
ورم سر زیرا که سام بیونانی بمعنی ورم وسر بفارسی بمعنی راس است ودموی آنرا قرانیطس وصفراوی را قرانیطس خالص یعنی
ورم حادث از خالص صفرا ودران ذهن ورای وحواس همه متضرر میگردند خصوصا در صفراوی زیرا که ضرر ونکایت آن هم بجهت
حرارت است ویبوست صفرا که منافی جوهر دماغ واعصاب وحجب است وتمدد آن زیاده بخلاف دموی که بحسب حرارت است
درین باب اقوال بسیار است ووجه تسمیهٔ آن بقرانیطس جهت آن است که مضر بقرنیطس است که ذهن ورای است وگفته اند
فقط وتسمیهٔ آن باسم لازم آن است که هذیان باشد * قرو بفتح قاف وسکون رای مهمله وواو بزرگ شدن پوست خصیتین است بسبب
ریاح ویا نزول آب ویا مادهٔ غلیظ که مقدار آن را بزرگ وجرم آنرا فربه گرداند ویا فرود آمدن امعا ویا ثرب وهر یک مسمی باسم
آنند مانند ریحی ومائی ولحمی ومعائی وثربی وصاحب کامل گفته که قرو لحمی روئیدن گوشت است در غشای محیط با خصیتین و
دران حال ورم بلند وبرآمده وگاه متحجر وبا آن اوجاع ردیه می باشد واما غلظت وسختی وفربهی را عظم خصیه نامند ومذکور شد
* قروح جمع قرحه است بفتح قاف قرشی گفته تفرق اتصالی است که در لحم واعضای لحمی بهم رسد ما دام که تازه است آنرا جراحت
بکسر جیم نامند وچون کهنه گردد ودران چرک جمع گردد آن را قرحه نامند وقروح بضم دو وجمع جراحت را گویند واضافت
بهر عضویکه دران واقع شود مینمایند ومیگویند قرحهٔ معده وگرده ومثانه وامعا ورحم وغیرها * قروح العفنه قروحی است که دران
حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریزیه استیلا یابد ومادهٔ آنرا متعفن گرداند * قروح البلخیه قروحی است که با آن بثور وخشک
ریشها باشد وخوناب ازان جاری گردد واز جنس سعفهٔ ردیه است وبلخی ازان جهت نامند که در بلخ بسیار میشود * قروح الوضره
بفتح واو وکسر ضاد معجمه وفتح رای مهمله وها قروحی است که دران انواع چرکها باشد * قروح الخبیثه قروحی است که
بدشواری مندمل گردد بسبب خباثت ورداءت ماده ولیکن متآکل وناصور نگردد * قروح الساعیه قروحی است که روز بروز
زیاده گردد وحوالی خود را فرا گیرد وآن را بفارسی کفکیرک وبهندی کهرکهره نامند * قروح السالفه قروح کهنه است که آثار آن
مدتی مانده وصلب گشته وسد مسام نموده باشد * قرقس بفتح دو قاف درمیان هر دو رای ساکنه ودر آخر سین هر دو مهمله وبفا
بجای قاف دوم نیز آمده لحمی است که بفم رحم مانند قضیب روید ودر تابستان طولانی گردد ودر زمستان کوتاه
* قرن بفتح قاف وسکون رای مهمله ونون چیزی است که در فرج زن مانند دندان میروید ومانع وطی است وصاحب
آن را قرنا نامند * قشعریره حالتی است که مینماید انسان دران اختلاف در سردی ونخس در جلد وعضل خود وپیش ازان
تکسری واعضا شکنی * قطرب بضم قاف وسکون طای مهمله وضم رای مهمله وبای موحده مرضی است سوداوی از جملهٔ مالیخولیا
وصاحب آن میگریزد از جلوت وکثرت وصحبت با دوستان ودوست میدارد بودن در خلوت ووحدت ومقابر را وباوجود
این قرار وآرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد بلکه همیشه تردد مینماید مختلف الوضع ونمیداند که بکجا میرود

مانند حیوانی کوچك که بر روی آب حرکت میکند حرکات سریعهٔ مختلف غیر منهضم و هر ساعت در آب فرو میرود و بر می آید و قرار و آرام ندارد و آن را قطرب مینامند * قلاع بضم قاف دانهای است که اندرون دهان بهم میرسد آنچه از ان متعفن و متقرح کردد آن را اکله و قروح خبیثه نامند * قلاع الاذن شقاقی است که در بیخ کوش بهم میرسد و از ان زرداب و چرکاب ترشح میکند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار کثرت فضول رطبیه که در ادمغهٔ ایشان میباشد * قلح بفتح قاف و لام و حای مهمله زردی و چرکی است که بر بالای دندان مجتمع کردد * قلق بتحریک حالتی است که موجب سرعت انتقال انسان از هیئاتی بهیئاتی کردد * قمل بضم قاف و تشدید میم و لام و قمقام بفتح دو قاف و میم ساکن درمیان و الف و میم نوعی از قمل است که چسپیده بجفن و بمسام و فرو رفته در ان میباشد بحدیکه چون نظر کنند خیال میکنند که کویا بیخ موی است که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن ولیکن چون کرم شود و یا آب نیم کرم بران ریزند سر خود را برآورد و مادهٔ این غلیظ تر و سرد تر از مادهٔ قمل است و فرق میان این هر دو آن است که قمقام را پاهای بسیار میباشد بخلاف قمل * القمل فی البدن بفتح قاف و سکون میم و لام حیوانی است سفید کوچك و بعضی سیاه رنگ که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافات خارجیه و بدن را ناشستن و لطیف نکاه نداشتن و یا مادهٔ بلغمیهٔ عفنهٔ نضیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع بطرف جلد و مسام مینماید و حرارت غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش میکرداند * قمل الاجفان پیدا شدن شپش است در پلکهای چشم بسبب مادهٔ بلغمیهٔ عفنهٔ نضیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع میکند و حرارت غیر طبعیه آنها را بصورت شپش میکرداند * قمور بضم قاف و میم و سکون واو و رای مهمله کلال و ماندکی است که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر ببرف و بیخ و چیزهای سفید و روشنیهای بسیار و براق و صاحب آن چیزها را نمیتواند دید و یا از نزدیک میبینند و از دور نمیبینند بسبب ضعف روح باصره و چون نظر کنند بسوی الوان خیال میکنند که کویا بران بیاضی است بسبب استقرار و رسوخ بیاض در قوت متخیلهٔ آن بهمان جهت مذکور * قوباء بضم قاف و سکون واو و فتح بای موحده و الف و اصل دران تحریک واو است صاحب قاموس کفته فعلاء بضم فا و سکون عین نیامده مکر قوباء و خشاء و اصلهما قُوَباء و خُشَشاء است و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر پوست بدن بهم میرسد با خارش بسیار و از ان قشور دانه جدا میکردد تا صحت یابد و در ابتدا دانهٔ اندک صلبی پیدا میشود و با داغی و خارش بسیار میکنند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی از ان تراوش میکند روز بروز منتشر و زیاده میکردد و از امراض معدیه است و دو نوع میباشد سرخ و سیاه سرخ آن نازکتر و خارش آن کمتر و سیاه آن ضخیم تر و خارش آن بیشتر و مادهٔ سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است و مادهٔ سیاه سودای غیر طبیعی فاسد ردی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و کاه در عمق بدن بهم میرسد و بدستور خارش بسیار میکنند و از ان پوست جدا میکردد و روز بروز منتشر میشود و بسیار آن خصوصا سیاه ضخیم و آنچه از ان رطوبت صدیدی لزج عفن لذاع تراوش نماید و زود منتشر و اطراف خود را متقرح و فاسد سازد بسیار ردی و مقدمهٔ جذام و منذر بدان است * رقوبای منتشر زا برص اسود اطلاق مینمایند و کاه قوبا در دماغ ظاهر میشود و علامت و سبب آن قریب بعلامت و سبب حمرهٔ دماغ است و لازم آن حکهٔ دماغ است * قولنج بضم قاف و سکون واو و فتح لام و سکون نون و جیم مرضی است آلی که در معای غلیظ بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار کردد بر آمدن فضولی که بالطبع بر می آمد و دفع میکشت و کاه است که بسبب شدت وجع هلاک میکرداند بخلاف صداع که شدت آن مهلك نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است و از ین جهت

شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آن است که در معای قولون تولد یابد و گفته شد که در معای غلاظ تولد می یابد بجهت کثرت وقوع آن در ان و آنچه در معای دقاق تولد مییابد آنرا ایلاوس مینامند و مذکور شد و سبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجی و یا بسیاری لزج مخلوط با اثفال و یا ریح غلیظ محتبس محتقن درمیان دو طبقهٔ روده و یا در جوف آن و یا ریختن صفرا بمعده است و گاه بند زت از ورم بلغمی و گاه بسبب التوای روده و گاه بسبب بسیاری ادرار بول و گاه بسبب خشکی امعا و گاه از حرکات عنیفه و کثرت جماع خصوص بر پری معده بهم میرسد و یا غیر این از اسباب و گاه مشتبه بمغص میگردد و فرق میان هر دو بدان است که وجع مغص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد مغص و لذع طبیعت اجابت میکند خصوص که آب بسیار گرم بنوشد و وجع قولنج سنگین میل با سفل دارد بسبب ثقل مادهٔ محتبسهٔ موجعه و گاه مشتبه بوجع گرده میگردد و فرق میان هر دو بدان است که صاحب آن درمییابد که گویا سیخی فرو برده اند در قطن او و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون قی نماید تسکین مییابد و وجع قولنج پهن میگردد و ببالا میرود و بطرف راست و چپ میگردد برای آنکه رودهٔ قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رو بپائین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی پشت و از فقرهٔ قطن درگذشته و جالینوس گفته که معای قولون رسیده است بهر چهار جهت بطن یعنی بطرف راست و چپ و بالا و پائین و از این جهت اوجاع آن فرا میگیرد همه جهات شکم را و در این احتباس بول نمیباشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سرد عارض میگردد و بعد قی تسکین نمییابد بلکه زیاده شدت مینماید بسبب تحریک مواد و گاه مشتبه بوجع رحم و کبد و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت است * قی بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که در ان است از راه دهان با حرکت مند فع بسبب حرکت معده و لا آنرا تهوع نامند و شی خارج و مند فع مضاف بسوی آن است مانند قیء الدم و غیر آن * قیء الدم بر آمدن خون است از معده و نواح آن بقی بسبب کشوده شدن دهن رگی از رگهای معده و یا شکافته و یا بریده شدن آن بسبب امتلا یا ضربه و یا صدمه و غیرها * قیام الکبدی بکسر قاف ذرسنطاریا کبدیست و قیام بمعنی برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که برخیزد و بهد ار باشد لهذا مسمی بدان گشته از قبیل تسمیهٔ شیء باسم لازم و اسهال کبدی انواع است غسالی مانند آب گوشت شسته و یا قیحی است و یا دموی و یا صفراوی و یا صدیدی و انواع دیگر هست و دموی را ذوسنطاریا کبدی نامند و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب قوم مذکور است بتفصیل و عدم وجع لازمهٔ این اسهال است و گاه اندک وجعی در نواحی کبد محسوس میگردد * قیح بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و حای مهمله چرکی است غلیظ سیال که از قرحه بر آید و مخلوط بخون نباشد * قیله بکسر قاف و سکو یای مثناة تحتانیه و فتح لام و هاو بدون ها نیز آمده نزول آب و یا جسم غریب دیگر در کیس بیضه است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی از فتق است و در فتق مذکور شد

* حرف الکاف * کأبه بفتح کاف و فتح همزه و سکون آن و بای موحده و ها تغیر نفس است با انکسار و افتادگی از شدت هم و حزن * کابوس بفتح کاف و الف و ضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله مرضی است که ادراک میکند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی و صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع میگردد و از حرکت باز میماند و هر چند خواهد که حرکت و فریاد بر آورد نتواند و چون منقضی گردد و با حرکت کند و با نفس کشد دفعة بیدار گردد و با فاقه آید اما او را ماندگی تامتی بهم رسد و سبب آن بخارات غلیظهٔ غیر منهضمه است که بمقدم دماغ که محل خیال است صعود نماید و در آنجا باز غلاظت یافته محتبس گردد و لهذا آنرا کابوس نامند مشتق از کبس بمعنی حبس

واز جهت آنکه میفشارد جوهر دماغ را آنرا ضاغوط نامند واعصاب حس وحرکت را از افعال خود بازمیدارد * کباد بکسر کاف وفتح بای موحده والف ودال مهمله درعرف گفته میشود بر جمیع اعلال کبد ونزد اطبا عبارت از تلحج رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کند آشامیدن آب را وبسیار کم میگردد دران عطش وعلامت آن قلت عطش وسنگینی ووجع کبد در آخر هضم وبودن قاروره سفید فج غلیظ وبربالای آن کف بسیار * کثرة الشهوة بسیاری خواهش بر جماع است وسبب آن امتلای بدن وبسیاری خون ومنی ویا حدت منی ولذع آن ویا بسیاری رطوبات متهیئه ومنقلبه بمنی ویا خارش وبثور است که در اوعیهٔ منی بهم رسد ویا بسیاری نفخ ورياح منعظه * کرب بفتح کاف وسکون رای مهمله وبای موحده وبتحریک را نیز آمده * وکربه بضم کاف وسکون را وفتح با غمی است که نفس را عارض گردد وبفارسی آنرا انده نامند * کرب وکربهٔ معدی حالتی است که عارض معده گردد وصاحب آن در خود غمی دریابد وخواهد که انتقال نماید از شکلی بشکلی واز هیأتی بهیأتی وگاه با آن غثیان نیز می باشد * کزاز وکزازه بضم کاف ودو زای معجمه ودرمیان هردو الف تشنجی را نامند که ابتدا از عضلات ترقوه نماید وبکشد تا بطرف سینه ویا پشت ویا هردو وجهت وگاه بطریق تعمیم بر هر تمددی اطلاق می نمایند وگاه مختص به تمدد حادث از سردی منجمد کنندهٔ رطوبت از داخل مانند آشامیدن افیون وآب بسیار سرد ویا از خارج مانند رسیدن سردی بسیار به بدن از برف ویخ ویا هوای سرد وفرورفتن در آب بسیار سرد از یك جانب ویا از هر دو جانب میدارند وتسمیهٔ مرض باسم لازم آن است زیرا که کزاز در لغت بمعنی انقباض ویبس است وآنرا بفارسی کزک نامند * کسل بتحریک ثقل واعیا است که محسوس گردد در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد منذر بمرض است خصوصا حمی وغلبهٔ خون یا بلغم * کشح بفتح کاف وشین معجمه وحای مهمله وجع جنب بی ورم است * کلال بفتح کاف ولام والف ولام بمعنی اعیا وآفت است * کلف بفتح کاف ولام وفا تغیر یافتن رنگ صورت است بسیاهی وبهم رسیدن آثار کمودت وگاه در غیر صورت نیز می باشد وفرق میان آن وبهق اسود آن است که کلف املس میباشد بخلاف بهق که با اندک خشونت میباشد وکلف در هیئت مانند دانهٔ کنجد است * کمنه بضم کاف وسکون میم وفتح نون وها آن را اطبا باشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق مینمایند گاه برحالتی که در چشم بهم میرسد که ضعیف میگردد قوت باصره ومتغیر میگردد رنگ طبقات آن ومانند بلید وبطئ الحرکة میشود ومیباید صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از محل لائق طبیعی و می بینند اشیا را گویا غبار آلود ودرد خان اند وآنرا خارش بسیار بهم میرسد وتسکین نمی یابد مگر بشستن بآب گرم وسبب آن ابخرهٔ غلیظهٔ سوداویهٔ حاره است که در زیر طبقات محتبس گشته واطبا این را از امراض طبقهٔ ملتحمه شمرده اند ونیز گاه بر ثقل و سنگینی اجفان حادث از ریح غلیظ ویافتن صاحب آن هنگام برخاستن از خواب که گویا رمل ویا خاک دران ریخته شده واین از امراض جفن است وگاه بر کمنة المده عفنه خلف قرنیه واین از امراض قرنیه است وگاه بر سرخی که در چشم بعد از رفتن رمد می ماند نیز اطلاق می نمایند * کمنة الدم بضم کاف وسکون میم وفتح نون وتای مثناة فوقانیه غبرت وتیرگی است که دو چشم ورخساره وغیر آن از ضربه ویا سقطه ویا غیر آن بهم رسد ومولانا نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد * حرف اللام * لقوه بفتح وبکسر نیز آمده علتی است آلی در وجه که مسترخی میگردد ومیل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیگر وکشیده میشود جانبی بجانب دیگر ومتغیر می گردد هیأت آن از هیئت اصلی بسبب ریختن مواد بلغمی ورطوبی بمنبت اعصاب جانب مسترخی ویا متشنج شدن به تشنج امتلائی ویابسی ودهان ولبها کج میگردند که نفخه از ان راست بیرون نمی آید وچراغ را به نفس نمی تواند خاموش نمود وآب دهن را نیز درست نمیتوانند انداخت وپلکهای چشم بهم نمی آیند خصوصا از جانب

مسترخي وا ين علت برلب عارض نمی كرد د مكر بندرت كه آفت جميع شعبها ى اعصاب هرد وجانب زورا فرا كيرد مكر مبدأ آنها وظاهرنميكرد د د رصورت كجي وبدانكه لقوه يا تشنجي است يا استرخائي وفرق ميان هرد وآن است كه در تشنجي آب دهن كم ميباشد وحواس سالم وجلد صورت متشنج ودراسترخائی آب دهن بسيار وحواس مكدر وثقيل وجلد شق مأوف مسترخي وا ين قليل الوقوع است واسم عقاب است ووجه تسميۀ اين مرض بدان يا ازجهت مشابهت اشداق صاحب آن درسعت باشداق عقاب است ويا ازبرای مشابهت كجي آن بكجي منقار عقاب * ليثرغس بكسرلام وسكون يای مثناة تحتانيه وفتح ثای مثلثه وسكون رای مهمله وضم غين معجمه وسكون سين مهمله سرسام بلغمي است يعني ورم بلغمي عفوني است كه درمجاري روح دماغي بهم ميرسد وگاه د رحجب آن وگاه درجرم آن وبلغم بجهت لزوجت چون نفوذ د رحجب بسبب صلابت نمی تواند نمود ونه درجرم دماغ برای لزوجت آن وصلابت اين مكر اندك وبعنوان ترشح ولهذا گفته شده كه گاه عارض ميشود دران هردو وچون اين مرض لازم دارد نسيان راوليثرغس بيوناني بمعني نسيان است تسميۀ مرض باسم لازم آن نموده اند * حرف الميم * ماشری بفتح ميم والف وفتح شين معجمه ورای مهمله ويا بسرياني اسم ورم دموي وصفراوی مركب است كه ازجوش خون وصفرا د رصورت وپيشاني ظاهرشود وگاه سررا نيزفرا كيرد وگاه اطلاق مينمايند برفلغموني حادث د رصورت وسر وگاه برفلغموني حادث د رجوهر دماغ وشرائين وجه وسر چنانچه تصريح كرده است بآن صاحب كامل وگاه برفلغموني حادث د رجوهر دماغ وشيخ الرئيس بر ورم صفراوي حادث د ركبد اطلاق نموده وليكن درعرف طبي كه اكثرمتأخرين برانند بر ورم حادث ازخون وصفرای مركب د رصورت اطلاق مينمايند * ماليخوليا بفتح ميم والف وكسرلام وسكون يای مثناة تحتانيه وضم خای معجمه وسكون واو وكسرلام وفتح يای مثناة تحتانيه والف لغت يوناني است وبنون بعد ازلام اول نيز آمده وآن تغيريافتن ظنون وفكر است ازمجرای طبيعي بغيرطبيعي وفساد وخوف بسبب آنكه مادۀ آن سودای غيرطبيعي غليظ تاريك موحش روح دماغي وترسانندۀ آن است بخلاف جنون سبعي وتسميۀ آن باسم سبب آن است جهت آنكه معني آن بيوناني خلط سياه است كه سودا باشد ونوعي ازان ماليخوليا رامراقي نامند وآن ماليخوليائی است كه بشركت مراق بهمرسد ومعني مراق د رفتق مذكورشد ومراد ازان اينجا صفاق است * مانيا بفتح ميم والف وكسرنون وفتح يای مثناة تحتانيه والف بلغت يوناني بمعني جنون سبعي است وداء الكلب كه مذكورشد نوعی ازان است * مسامير بفتح ميم وسين مهمله والف وكسرميم وسكون يای مثناة تحتانيه ورای مهمله دانهای كوچك بسيار صلب است كه سرآنها بزرك وبيخ آنها باريك برآمده ازاندرون عضو مانند ميخ باشد ومادۀ آن سودای غيرطبيعي غليظ فاسد است * مغص بفتح ميم وسكون غين معجمه وصاد مهمله پيچش ووجع امعا است بسبب احتباس ريح يا فضول يابس خشك ويا تناول اطعمۀ حادۀ حريفه ويا ريختن خلط مالح بدان وبعضی گفته اند وجع معا است مطلقا خواه باقبض ويا اسهال درمعای دقاق باشد ويا غلاظ واگر با زحير ويا قولنج ويا سحج نباشد پس آن مرض است واگرباشد عرض لازم آنها * مضيض بفتح ميم وكسرضاد معجمه وسكون يای مثناة تحتانيه وضاد معجمه وجعی است كه درلثه بهم ميرسد مانند خارشی * مليله بفتح ميم ود ولام اول مكسور ود وم مفتوح درميان هردو يای مثناة تحتانيه بروزن صحيفه د رعرف حمی را نامند وباصطلاح طبي حالتی است مثل حمی وايلاقي گفته حالتی است كه مخالط آن حرارت است وبسرحد حمی نرسيده وبا آن اعيای وكسل بيداری واعراض مختلفه باشد * مورسرج بضم ميم وسكون واو ورای مهمله وفتح سين وراء مهمله وجيم برآمدن طبقۀ عنبي است نزد شكافته شدن قرنيه به سبب بثره ويا قرحه

ویاخراجی که دران واقع شود پس اکر اندک برآید مانند سر مورچه آن را مورسرج نامند که معرب سر موراست واکر زیاده برآید بقدر سر ذباب آنرا ذبابی نامند واکر بیشتر ازان برآید بقدر دانهٔ انکور کوچکی آن را عنبي نامند واکر زیاده برآید که از اجفان بکذرد وسائید ه شود بمژکان ومانع بر هم برآمدن چشم باشد آنرا تفاحي کویند وچون تفاحي مزمن کردد وبران کوشت بروید وبشکافد قرنیه رامسماري وفلکي نامند وفرق میان مورسرج ومیان بثورات چشم آن است که رنک مورسرج عنبي میباشد در سیاهي وشهلت وزرقت وبراطراف بیخ آن چیزی سفید برآمده که اقطار قرنیه باشد که شکافته شده است بخلاف بثور که چنین نیست * موتان بضم میم وسکون واو وفتح تای مثناة فوقانیه والف ونون نزد اطبا عبارت از امراض است که عارض کردد به سبب فساد هوا وقتیکه هوا قتال باشد ونزد اهل لغت موتی است که در مواشي واقع شود * موم بضم میم وسکون واو ومیم نوعی از جدري است که دانهای آن بصورت وسینه وشکم زیاده ازساق وقدم برآید * حرف النون * نارالفارسي بفتح نون والف وراء مهمله بعضی کفته اند که حمره است بحای مهمله ومذکور شد وبعضی کفته اند که ضد آن است یعني مادهٔ این صفراوي قلیل التعفن مخلوط با اندک سودا است وآن دانه است برآمده از جنس نمله وسعي میکند یعني سرایت باطراف خود مینماید تا آنکه خشکریشه می بندد بالهیب بسیار ودراول خطوط سرخ یلطاعمی رنک میباشد مانند زبانهٔ آتش هنکامیکه بلند شود وازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمره که مادهٔ آن سودای غلیظ غائص در بدن است وبسیار برآمده وبلند نمی باشد از عضو وسیاه میکرداند عضو را وبعضی کفته اند که آتشك است وحق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت وفارسي ازان جهت نامند که اولا آن مرض در بلاد فارس بهمرسیده ویا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم میرسد * ناسور بفتح نون والف وضم سین مهمله وسکون واو وراء مهمله وناصور بصاد مهمله قرحهٔ مزمنی است که آن را غور وعمق باشد وازان قیح وصدید همیشه آید ومولانا نفیس کفته اند ناصور را برقرحه اطلاق نمی نمایند مکر آنکه کهنه شده ومدتی بران کذشته باشد از هنکام انفجار آن واقل آن چهل روز است * نتوء بضم نون وتای مثناة فوقانیه وواو ساکنه وهمزه ارتفاع عضو است از مکان خون وبرآمدن آن وتورم جراحت * نتوالرحم بضم نون وتای مثناة فوقانیه وواو مشدده برآمدن رحم است از فرج ویا برکشتن آن از هیأت اصلي بحیثیتی که برکردد باطن آن بتمامي بظاهر وثقبهٔ آن بهم آید واین را انقلاب رحم نامند ویا عنق آن کج کردد بدون انقلاب ودرین هنکام ثقبهٔ آن باقي می ماند ونتورحم را عقل وقرن نیز نامند وصاحب آن را عقلا وقرنا * نتوالسرة بضم سین مهمله وفتح راء مشدده وها عبارت از بلند شدن آن است وآن یا از سوء تدبیر قابله است ویا پاره شدن صفاق آن موضع واین را فتق مراق بطن نامند ویا بسبب رطوبت بلغمي که درانجا جمع کردد چنانچه دراستسقای زقي می باشد ویا به سبب ریحی که دران بهم رسد چنانچه در طبلي میباشد ویا به سبب روئیدن کوشت زیر پوست آن ویا به سبب شکافته شدن شریانی دران پس خون ازان برآید ودران موضع مجتمع کردد * نزف الدم بفتح نون وسکون زای معجمه وفاجاري شدن خون است از جراحت وغیر آن در هر موضع که باشد از داخلي یا خارجي * نزله بفتح نون وسکون زای معجمه وفتح لام وها ریختن فضول رطبه است از دو بطن مقدم دماغ بحلق وبعض مخصوص برئه ویا سینه وبعضی عام دانسته اند بهر عضویکه بریزد واین حق است * نزول الماء بضم نون وزای معجمه وواو ولام وفتح میم والف ممدوده مرض سدي عنبي است وآن عبارت از ایستاده شدن رطوبت غریبه است در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه وصفاق قرنیه ومتکرج شدن آن مانند تکرج مرئی وآب غوره پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر ویا برآمدن نور را از بصر بسوی مبصرات بنا بر اختلاف مذهبین انطباع و

خروج الشعاع وامتناع آن یا تام است بحیثیتی که تمام ثقبه را می پوشد ویا ناقص که بعض آن را خواه اطراف آن را وخواه وسط
آن را وباقی مکشوف باشد وبهمان مقدار دیده شود وجالینوس گفته ماء عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است واطبا اختلاف نموده
اند در تفسیر آن پس جماعهٔ بظاهر آن رفته وگفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است ومحققین اطبا گفته اند عبارت از حصول
رطوبت غلیظهٔ غریبه است که در بیضیهٔ که از ان اندک اندک ترشح نماید واز ثقبهٔ عنبی برآید وبالای ثقبه زیر قرنیه ایستد چنانچه
بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه بالتمام غلیظ ومنجمد میگردد به سبب برودت ونوعی ازان را مای رقیق منتشر نامند وصاحب
آن می بیند روشنی های بسیار ساطع واجسام بزاق را به سبب رقت آن وگفته اند ماء سه نوع میباشد یکی آنکه فرود می آید ومیان
عنبیه وعنکبوتیه می ایستد وبصارت را باطل میکرداند ودر حدقه کدورت ظاهر میگردد ورنگ آن اکهب مانند غمام میباشد واین
معالجه پذیر نیست ودوم آنکه می ایستد میان قرنیه وعنبیه واین همان است که ذکر یافت وسوم آنکه در عصبهٔ مجوفه می ایستد
واین هنگام ظاهر نمی گردد کدورتی ومتغیر نمیگردد در حدقه مگر بسیار اندک وبندرت واین را ماء اسود مینامند وقائل این قول
فرق میان ماء وسدهٔ عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم وخصوص وقوم اطلاق نمی نمایند ماء را مگر بر سدهٔ عصبیه وبدانکه ماء گاه
باسدهٔ عصبیه میباشد وگاه بی سده وفرق میان هر دو دشوار است وانچه گفته اند فرق آن است که اگر کشاده گردد یکی از هر دو حدقه
هنگام برهم گذاشتن یک چشم دلالت بر عدم سده میکند در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هرگاه ماء بسیار غلیظ
باشد هرچند سده نباشد حدقه دران کشاده نمی گردد بسبب برهم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت وفرق در نفس ماء ومیان
سدهٔ مفرده ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه ویا با اندک تغیری لازمهٔ سده است وکدورت حدقه واجب
است در ماء وبطلان بصارت شرط آن نیست بلکه حال بصارت صاحب ماء مختلف میباشد بحسب وقوع وصغر وکبر وغلظت ورقت
آن چنانچه مذکور شد واقسام ماء بسیار است مانند غمامی وزیبقی وجصی وآسمانجونی ومنتشر رقیق وزجاجی وابیض بردی
واخضر واصفر واحمر وذهبی وازرق واسود * نزول ماء در عقب عبارت از ریختن خلط حاد سیال است در عقب ووجع وورم لازم
آن است بسبب اجتماع آن خلط در انجا * نسیان بکسر نون وسکون سین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف ونون بمعنی فراموش
کردن است انچه را یاد داشته ویاد گیرد واین بسبب فاسد شدن قوت ذکر ویا فکر ویا تخیل است امافساد ذکر باطل شدن قوت
حافظه است ویا ناقص شدن آن واما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد ویا دیدن امور چند است
که در خارج وجود نداشته باشند ویا ضعیف وناقص گردیدن امور متخیله است که تخیل امری کما ینبغی نتوانند نمود وخواب و
احلام نبینند مگر اندک وآنرا فراموش کنند وهمچنین فراموش کنند صور محسوسات را ونتوانند که تخیل کنند آنها را چنانچه فراموش
کرده * نفاس بکسر نون وفتح فا والف وسین مهمله خونی است که در وقت ولادت با جنین وبعد ازان دفع میگردد * نفاطات بفتح
نون وفا والف وطای مهملهٔ مشاله والف وتای مثناة فوقانیه دانهای حبابی است که از مادهٔ رطوبی مائی محتبس در زیر جلد در
بدن حادث شود * نفاخات بفتح نون وفا والف وفتح خای معجمه وتای مثناة فوقانیه بثور حبابی است که از مادهٔ ریحی غلیظ محتبس
در زیر جلد در ظاهر بدن بهم میرسد وگاه اطلاق می نمایند بر بثور مائی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ وهیئت * نفخ ونفخه
عبارت از انتفاخ بطن است واطبا گاه اطلاق می نمایند بر ورم ریحی نیز واضافت بهر عضو که دران واقع شود نموده میشود مانند
نفخ کبد ورحم * نفث الدم بفتح نون وسکون فا وثای مثلثه بر آمدن خون است از راه دهان اگر با بزاق دفع گردد
از اجزای دهان است واگر با تنحنح از حلق ونواح آن واگر با تنحنح از قصبهٔ ریه است واگر بطریق سرفه دفع گردد از ریه و

نواح سینه واگر بطریق قی باشد از فم معده ویا کبد است * نفث المده بکسر میم وفتح دال مهمله مشدده وها بر آمدن چرک است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نواح صدر وحجب وریه است واگر باقی باشد از انفجار دبیلهٔ معده ویا کبد * نفس الانتصاب نفس بتحریك وانتصاب بکسر همزه وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وفتح صاد مهمله والف وبا عبارت از حالتی است که صاحب آن نمی‌تواند که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند وگردن را راست بدارد وسر را بالا کند تا آنکه عروق آن کشاده کردند ونفس بر آید سبب آن بلغم غلیظی است که جذب کند ریه آن را از صدر واحشا بجهت تخلخل وسخافت و اسفنجیت خود و بر آمده کردد ومجاری را تنك نماید ویا از دماغ بدان ریزد ومجاری ومواضع هوا را که باصطلاح عروق خشنه نامند پر نماید وبعضی این نوع را انتصاب نفس وربو وبهر را برامتلای عروق ضوارب که در ریه اند بدون اقسام قصبه و بعضی ربو را برامتلای عروق خشنه وبهر را برامتلای شرائین اطلاق مینمایند ویا سبب آن امتلای ریه وسینه است از بخارات قلب واحتقان آن در آن هردو ویا سبب آن استرخای عضلات صدر وعجز آنها از انبساط ویا ضعف حرارت غریزیه است * نفض بفتح نون وسکون فا وضاد معجمه لرزه وفشاندن تب است وازین است نافض * نقرس بکسر نون وسکون قاف و کسر را وسین هر دو مهمله وجعی است که در مفصل مقدم قدم خصوصا ابهام وانکشتان بهم میرسد واز رک طرف بالای ابهام شروع میشود تا بمفصل قدم میرسد ووجع آن شدید میباشد خصوص که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن وبسیاری حس آن وعدم تحلیل مادهٔ آن از جهت صلابت آن وآن گاه زود تسکین مییابد وگاه دیر وامتداد میکشد واکثر بسبب جماع برامتلا وسیری وتناول اغذیهٔ غلیظه ونفاخهٔ رطبه وآشامیدن آبهای غلیظ وامثال این میباشد وگاه از اسفل قدم ابتدا میکند ویا از هر دو جانب آن پس شامل جمیع اجزای قدم میکردد وگاه بالا میرود بسوی ساق وزانو وباعث ورم آن میکردد وگاه بسوی ران ابن هبل گفته که مفصل ابهام رجل را نقوروس نامند پس تسمیهٔ این مرض بدان از قبیل تسمیهٔ حال باسم محل است وبعضی گفته اند وجعی که در مفصل رسغ واصابع دست بهم رسد آن را نیز نقرس مینامند ومادهٔ آن در رباطات واجسام محیطه بمفاصل تکون مییابد ولهذا صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدانکه نقرس خصیان واطفال وزنان را بهم نمیرسد مگر وقتیکه حیض زنان بسته کردد * نمش بفتح نون ومیم وشین معجمه قطعهٔ سیاه رنگ ویا مائل بسرخی مدور است که در پوست بدن ظاهر میکردد وگاه مانند کلف میباشد وبیشتر در صورت بهم میرسد از مادهٔ دموی سوداوی ونمش بکسر لغتی از آن است وشیخ الرئیس گفته که از آن آنچه مائل بسرخی است نمش نامند وآنچه بسیاهی برش * نمله بفتح نون وسکون میم وفتح لام وها دانهٔ است ویا دانهای بسیار که با لهیب وسوزش بسیار در بدن ظاهر کردد از مادهٔ لطیف حریف صفراوی وموضع آن اندک ورم کند وسرایت نماید باطراف وبدود مانند مورچه ودو نوع میباشد یکی آنکه مادهٔ آن در کمال رداءت وخباثت میباشد وآن اکاله است که پوست بدن را می‌خورد ومتقرح میسازد ودوم آنکه رداءت وخباثت آن بان مرتبه نمیباشد بلکه لطیف میباشد وآن را ساعیه مینامند جهت آنکه میدود باطراف اما متقرح نمیسازد وساعیه در ظاهر جلد میدود واکاله در ظاهر وباطن هر دو * نواصیر بکسر صاد مهمله ونواسیر بسین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قروحی است غائر که در مقعده نزدیك بطرف امعای مستقیم وخصیه بهم میرسد واز آن چرکاب می‌آید وهر زخمی که کهنه شود ودیر کود انتد واز آن چرکاب آید نیز ناصور نامند بهر عضو که باشد * حرف الواو * وادده بفتح وا و واو والف وکسر فا وفتح دال مهمله وها علتی است که مختص بقلب ونواح آن است * وباء بفتح وا و وبای موحده والف ممدوده وبمقصوره نیز آمده مرضی است عام که از فساد جوهر هوا بسبب

اسباب سماوي ويا ارضي حادث كردد وتپ وبائي وطاعون بهم رسد * وبش بتحريك واو وباى موحده وشين معجمه شديد است كه برناخنها بهم رسد وجمع آن اوباش است * وثي بفتح واو وسكون ثاى مثلثه ويالغزش يافتن وبرآمدن استخوان است از موضع خود بدون برآمدن تمامي آن * وجاء بكسر واو وفتح جيم والف ممدوده كوبيدن خصيهٔ حيوان نراست بحديكه شهوت جماع آن برطرف كردد * وجع بفتح واو وجيم وعين مهمله ادراك واحساس منافي است از ان حيثيت كه منافي است ومرادف الم است وقرشي اعم ازان دانسته وبدانكه وجع برد وقسم است يكى آنكه اورا نامى مخصوص است ومشهور ازان پانزده نام است ووجه تسميه هريك بصفت وهيأت وجع آن است ١ خشن بخاوشين معجمه ونون ٢ لاذع بفتح لام والف وكسر ذال معجمه وعين مهمله ٣ خدري بفتح خاى معجمه ودال مهمله وكسر راى مهمله وياي ٤ اعيائي بكسر الف وسكون عين مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه وهمزه ويا ٥ حكاك بفتح حاى مهمله وتشديد كاف والف وكاف ٦ ناخس بفتح نون والف وكسر خاى معجمه وسين مهمله ٧ مرخي بضم ميم وسكون راى مهمله وكسر خاى معجمه ويا ٨ كاسر بفتح كاف والف وكسر سين وراهرد ومهمله ٩ ضاغط بفتح ضاد معجمه والف وكسر غين معجمه وسكون طاى مهمله ١٠ مفسخ بضم ميم وفتح فا وكسر سين مهمله وخاى معجمه ١١ ضرباني بفتح ضاد معجمه وفتح راي مهمله وفتح باى موحده والف وكسر نون وياى مثناة تحتانيه ١٢ ثقيل بفتح ثاي مثلثه وكسر قاف وسكون ياي مثناة تحتانيه ولام ١٣ ثاقب بفتح ثاى مثلثه وكسر قاف وباى موحده ١٤ مسلي بكسر ميم وفتح سين مهمله ولام مشدده وياي مثناة تحتانيه ١٥ محدد بضم ميم وفتح حاى مهمله وكسر دال مهمله مشدده ودال مهمله وقسم دوم آن را نامي مخصوص نيست واختصاص بمحل وموضع وعضويكه دران بهم رسد يابد مانند وجع خاصره وظهر وفواد وغيرها * وجع الخاصره بفتح خاي معجمه والف وكسر صاد وفتح راهرد ومهمله وها وجعي است كه در تهيگاه از اسباب مذكوره بهم ميرسد * وجع الظهر وجعى است كه در فقرات پشت از سوء مزاج بارد ساذج ويا مادى بلغم خام يا از تعب حركات بسيار ويا از بسياري جماع ويا از ضعف كرده وامراض آن بهم ميرسد * وجع الفواد بضم فاو فتح واو والف ودال مهمله وجعى است كه در فم معده بهم ميرسد بسبب سوء مزاج آن وبجهت قرب فم معده بقلب كه فواد است مجازا مسمى بدان كشته * وجع المفاصل علامه كفته اطباهر وجعي كه در مفصل يدين وركبتين باشد آنرا وجع مفاصل نامند ووجع مفصل ورك را وجع الورك هرچند آن نيز وجع مفاصل است ومقدمهٔ عرق النساء وشيخ نجيب الدين كفته كه وجع مفاصل ورمى است كه در مفاصل اعضا بهم رسد از مادهٔ غليظهٔ مخاطي بسبب ضعف مفاصل خواه آن ماده صفرا باشد ويا خون ويا بلغم ويا سودا اما بلغم اكثرى است وسودا اقلى وبندرت ويا تركيب ازانها وآن وجع اكر در مفصل قدمين باشد مانند مفصل كعب وانكشتان خصوصا ابهام آن را نقرس نامند وبى ورم راساذج * وجع الورك بفتح واو وكسر را وكاف قرشي كفته كه وجعى است ثابت ومستقر در ورك كه انتقال بعرق النسا نكند وايلاقي كفته كه سبب آن مادهٔ فاضلهٔ مجتمعه در مفصل است وانچه در مفاصل پا باشد آن را نقرس وانچه در مفصل ورك باشد وپائين نيايد بر ران مكر اندكى آن را وجع ورك وانچه پائين آيد از طرف بيرون ران ونرسد تا بكعب وانكشتان پا آنرا عرق النسا وانچه در مفصل دستها وزانوها باشد آنرا وجع مفاصل نامند * وحم بفتح واو وحاى مهمله وميم شهوت اطعمهٔ رديهٔ كثيفه ويا ادويهٔ قويهٔ الطعم است * وخم ووخام اول بفتح واو وخاى معجمه ودوم بكسر واو وفتح خاى معجمه والف وميم فساد هضم طعام را نامند وكاه وخم بمعني وبا نيز آمده از جهت آنكه همچنانكه فساد وبا عام وضرر آن شامل تمام بدن است اين مرض نيز چنان است * ودقه بفتح

واو ودال مهمله وقاف وهاورمی است که در ملتحمه شبیه بدانهٔ سفید یکه کویا پارچه پنبه است بهم میرسد از مادهٔ بلغمی
ورقیق مائی دموی وکاه سرخ رنك میباشد اکر مادهٔ آن دموی باشد و مواضع بروز وظهور آن مختلف میباشد کاه قریب
بموق اصغر وکاه زیر جفن وکاه حوالی اکلیل وکاه دانهای بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این ومورسرج بدان
است که مورسرج در قرنیه بهم میرسد واین در ملتحمه* وردینج بفتح واو وسکون را وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه
وفتح نون وسکون جیم ورمی است که در چشم در پردهٔ ملتحمه بهم میرسد بحدیکه قرنیه را میپوشد وشیخ نجیب الدین کفته رمدی
است عظیم که ورم میکند دران سفیدی چشم بحدیکه مانع بندکردن چشم میشود وصاحب تذکرة الکحالین کفته که آن ورم دموی ویا
صفراوی است که در چشم بهم میرسد وشیخ الرئیس فرموده که آماس طبقهٔ ملتحمه است وسبب آن کشوده شدن رکی است باریك
متصل به ملتحمه وریختن ماده دران ویا به پلك چشم وورم کردن آن * ورم به تحریک واو وراء مهمله و میم زیادتی غیر
طبیعی است که در عضو بهم رسد بسبب داخل شدن ماده دران واقسام آن شش است چهار بحسب هرچهار خلط وپنجم
مائی وششم ریحی وکاه مرکب از اخلاط نیز میباشد وبدانکه ریح حادث از بخار لطیف اکر تا ریت آن مفارقت ناکرده داخل
جوهر اعضا کردد آن را ورم ریحی نامند واکر مفارقت کرده وغلظت یافته داخل جوهر اعضا نکردد بلکه در یکجا مجتمع
کردد آن را نفخه وانتفاخ نامند نه ورم ونیز بدانکه ورم یا حار است ویا بارد واکثر اطبا ورم حار را بالذات ازمادهٔ حار میدانند
مانند ورم صفراوی ودموی واما شیخ الرئیس اطلاق می نماید ورم را برانچه مادهٔ آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد ویا بالعرض
حاصل از عفونت مادهٔ بارد * ورم رخو ورم سفید نرمی است که حرارت ووجع با آن نباشد وکاه اندک دردی کند لیکن نه آن است
که مطلقا دران درد نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت وامتلا وتمددیکه لازم آن است مولم است هرچند نسبت باخلاط دیکر
کمتر وورم بلغمی را بیونانی اوذیما نامند * وشکین بفتح واو وسکون شین معجمه وکسر کاف وسکون یای مثناة تحتانیه نوعی ازجدری
است که سبز رنک ودران خطوط سفید باشد * وری خوردن چرک است جوف را * وضح بفتح واو وضاد معجمه وحای مهمله
شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض است * وهن بفتح واو وسکون ها ونون ووهی دردیست که در استخوان وانچه متصل بدان است
بهم رسد بسبب ضربه ویا سقطه بدون آنکه تفرق اتصال واقع شود * حرف الها * هاشمه بفتح ها والف وکسر شین معجمه وفتح میم و
ها شکسته شدن استخوان سر را نامند * هرب الاذن بسیار متأذی شدن است از صداهای عظیم وبلند والم یافتن ازان * هزال بکسر ها و
زای معجمه والف ولام کداختن کوشت بدن ولاغر شدن آنست وهزال کرده عبارت از لاغری وکمی کوشت آن است * هلاس بضم
ها وفتح لام والف وسین مهمله عبارت از تعطیل هضم عروقی است وبدن البته غذا نمی یابد ولاغر میشود * هم بفتح ها وتشدید
میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح وحرارت غریزی است بسوی داخل وخارج بحدوث امری متصور خواه
خیر متوقع باشد ویا شر منتظر پس آن مرکب از خوف ورجا است وهرکدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت مینماید
در خیر بسوی خارج ودر شر بسوی باطن وازین جهت کفته اند آن جهاد فکری است وهم بکسر ها شیخ فانی را نامند * هواع بضم ها
وفتح واو والف وعین مهمله مشتق از تهوع بمعنی قی است وتهوع در قی ذکر یافت * هول بفتح ها وسکون واو ولام بمعنی خوف
وامر شدید وازان است مرض هائل یعنی شدید * هیضه بفتح ها وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ضاد معجمه وها حرکت کردن
مواد فاسدهٔ غیر منهضمه است برای جدا شدن وبرآمدن از معده وامعا بقی واسهال باشدت وعنف از قوت دافعه وسبب
آن یا تغیر یافتن ویا فاسد شدن طعام است بصفرا ویا بلغم بسبب رداءت کیفیت وقبول کردن احتراق را ودفع طبیعت انچه را

لطیف طافي بر فم معده است بقي وانچه غلیظ وسنگین در قعر معده است باسهال وگاه بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم ویا آشامیدن آب بسیار ویا خوردن میوهٔ تر بالای طعام غیر منهضم خصوصا که بسیار چرب باشد ویا بودن خلط فاسد در معده و خوردن طعام بسیار بران ویا بودن ریح بسیار در معده وغیر اینها از مفسدات وچون هیضه محتبس گردد وماده آن سمي باشد سمیت آن سرایت بقلب ودماغ وسائر اعضا نموده هلاک میکرداند * حرف الیاء * یرقان بفتح یا وراى مهمله وقاف والف ونون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدي چشم ها بزردي ویا بسیاهي وآن دو نوع است اصفر واسود وسبب اصفر یا دفع طبیعت است صفرا را بسوى جلد وظاهر بدن از قبیل بحران خصوصا در روز باحور ولیکن اگر قبل از سابع باشد بد است وخطرناک جهت آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه وکثرت وثوران خود است وضعف طبیعت ویا بودن سده در کبد ویا از سوء مزاج حار کبد ویا سوء مزاج حار مراره ویا حرارت جمیع بدن ویا ورم کبد ویا ورم مراره ویا سده میان مجراى مراره وروده ویا ضعف مراره ویا استحاله یافتن بعضی اخلاط بمرهٔ صفرا ویا قولنج ویا بسیاري گرمي هوا ویا گزیدن حیوان سمي ویا آشامیدن دواى قتال است وبول درین بسیار رنگین وبراز سفید میباشد وسبب یرقان اسود یا بسیاري گرمي کبد ویا ضعف جاذبهٔ طحال ویا ضعف ماسکهٔ آن ویا ورم طحال ویا سده فیما بین کبد وطحال ویا میان طحال وفم معده است وگاه بول وبراز هردو درین سیاه میباشد وفرق میان کبدي وطحالي آن است که کبدي قلیل السواد وبآن سوء حال کبد می باشد وطحالي شدید السواد * ینع بفتح یا ونون وعین مهمله ورم عظیم در ملتحمه یا اجفان است اگر در مردم کبار بهم رسد واگر در صغار بهم رسد ورد ینج نامند چنانچه در حرف الواو مذکور شد * تمام شد حدود الامراض * فصل هجدهم دربیان اوزان ومکاییل صغار وکبار شرعیه واهل ایران وهندوستان وطبیه و

تطبیق آنها باهم * بدانکه اوزان هر بلدی وزر مسکوک آن نیز بحسب تفاوت ازمان وتبدل دول وتجدید سلطنتها وسلاطین درمعرض تحویل وتبدیل وتغیر ومصطلح هر قومی چیزی وپیمانهٔ خاصی است وچون مقصود درین کتاب اوزان طبیه است اوزان شرعیه را براى تیمن وتبرک واوزان هندوستان وایران نیز چون دربعض جاها وارد شده است در اکثر نسخ وبراى تطبیق باهم نیز ایراد نمود وازانها انچه را جناب مستطاب مستغني الالقاب پیر ومرشد حقیقي مد ظله العالي در رسالهٔ که در اوزان شرعیه واهل ایران وهندوستان وتطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند ومحقق وجامع وشامل کل است ازانجا انتخاب نمودو انچه را نیافت از قانون شیخ الرئیس وتحفة المومنین حکیم میرمحمد مؤمن واصول التراکیب خجندي وقرابادین قلانسي وغیر اینها از کتب معتبرهٔ معتمده ذکر وبالله التوفیق والاعانة * اما اوزان متعارفهٔ شرعیه * قیراط عبارت از نصف عشر مثقال شرعي است که یک جز واز بیست جز وآن بود وبوزن سه جو وسه ربع جو متوسط باشد * دانق که بفارسي دانگ نامند عبارت است از سدس درهم شرعي که بوزن هشت جو متوسط باشد * درهم شش دانق است که بوزن چهل وهشت جو متوسط بحسب مثقال نصف وخمس مثقال شرعي است * مثقال بیست قیراط است که بدرهم یکدرهم وسه سبع درهم وبوزن شصت وهشت جو وچهار سبع جو متوسط باشد * دینار بعینه مثقال شرعي است بلاتفاوت * رطل عراقي یکصد وسي درهم است که نود ویك مثقال وبشعیرات شش هزار ودوصد وچهل جو متوسط باشد وآن دو ثلث رطل مدني بود * رطل مدني یک صد ونود وپنج درهم شرعي است که بمثقال یك صد وسي وشش مثقال ودو ثلث مثقال وبشعیرات نه هزار وسه صد وشصت جو متوسط باشد وآن یک ونیم رطل عراقي بود * رطل مکي ضعف یعني دوچند رطل عراقي است که بدرهم دوصد وشصت درهم شرعي وبمثقال یکصد وهشتاد ودو مثقال باشد * من ربع صاع است که بحسب درهم دوصد ونود درهم ونیم وبحسب مثقال دوصد وچهل مثقال وسه ربع مثقال است وآن دو رطل وربع رطل عراقي است که یك رطل ونصف

مدني باشد * صاع چهار مد است که بدرهم یکهزار و یک صد و هفتاد درهم و بمثقال هشت صد و نوزده مثقال و آن برطل عراقي نه رطل و برطل مدني شش رطل و بمکي چهار و نیم رطل بود * قنطار شش من است که بحسب ارطال یک هزار و دو صد رطل عراقي و هشت صد رطل مدني و شش صد رطل مکي است که بحسب امداد پانصد و سي و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع یک صد و سي صاع و سه ثلث صاعی و بدرهم یک صد و پنجاه و شش هزار درهم شرعي و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعي باشد * اما اوزان متعارفهٔ مختصه ببلاد هند * سرخ که عین الدیک باشد و بهندي کهونکچی نامند سه جو متوسط است. واز قیراط سه ربع کمتر است * رتي که تخم گل چاندني باشد چهار جو متوسط است * ماشه هشت رتي است و بحسب شعیرات سي و دو شعیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج * آنه پنج رتي است که شانزدهم حصه روپیهٔ هندي باشد و آنهٔ روپیهٔ سکه یک برنج از ده ماشی زیاده است که پنج رتي و یک برنج باشد * تانک چهار ماشه است و بقولی بیست و چهار سرخ * توله متعارفهٔ بنگاله دوازده ماشه است و بحسب رتي نود و شش رتي و بدرهم شرعي نه درهم و بمثقال شرعي شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال * و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است * بدانکه روپیه که نقرهٔ مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است یکی ده ماشي متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیه متعارف بنگاله و این ده ماشه و دو رتي است و معروف بروپیهٔ سکهٔ است * مهر یعني اشرفي هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای مسکوک آن بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از نه ماشه و شش رتي و بحسب رتي هفتاد و هشت رتي و بحسب درهم شرعي هفت درهم و یک ربع درهم و سه شعیره و بحسب مثقال پنج مثقال و هشت شعیره و یک سبع شعیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و چهار رتي کمتر نمیباشد * پیسهٔ عالمگیری که از مس متعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده ماشه باشد و پیسهٔ متعارف این زمان ده ماشه و نیم است * دام پنج تانک است که بیست ماشه باشد * سیر عالمگیری شصت و چهار توله است بتولهٔ بنگاله و بحسب درهم پانصد و هفتاد و شش درهم شرعي و بحسب مثقال شرعي چهار صد و سه مثقال و یک خمس مثقال * من عالمگیري چهل سیر است که بحسب توله دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب ماشه سي هزار و هفت صد و بیست ماشه باشد و بدرهم شرعي بیست و سه هزار و چهل درم و بمثقال شرعي هفده هزار و یکصد و بیست و هشت مثقال * اما اوزان متعارفهٔ ایران * ارز که بفارسي برنج نامند یعني ارز متوسط در بزرگي و کوچکي بوزن دو خردل بري است * حبه از مثقال دو شعیره است که چهار ارز باشد * قیراط از مثقال چهار شعیره و یک ربع شعیره است که هشت ارز و نصف ارز باشد * دانق که بفارسي دانک گویند بیست و یک شعیره است و یک ثلث که چهل و دو ارز باشد و دو ثلث ارز * مثقال صیرفي گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند یکصد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شرعي و دو جو و ربع جو متوسط و یک مثقال و شش سبع مثقال شرعي باشد بدانکه در مثقال صیرفي اختلاف بسیار است حکیم میر محمد مؤمن درهم تام جدید گفته که سه ماشه میشود مولف گوید که مقرر است که دو غازي چهار مثقال است و روپیه ده ماشي هندي دو مثقال و نیم چنانچه غازي را با روپیهٔ سکهٔ بنگاله وزن نموده شد یک روپیه و نه آنه کامل شد که یکصد و بیست و هشت رتي که شانزده ماشه باشد شد و رتي هم مقرر است که چهار جو متوسط است بس برین تقدیر باید که مثقال صیرفي یکصد و بیست و هشت جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و هشت جو پس مثقال صیرفي سي و دو رتي باشد که چهار ماشه است که دو درهم و دو ثلث درهم شرعي و دو مثقال و ثمن مثقال شرعي است تخمینا * غازي بیگي دو مثقال صیرفي است که هشت ماشه باشد * دو غازي چهار مثقال است که شانزده

ماشه باشد یعنی یک توله و چهار ماشه * سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج توله باشد * ده نارسی وهفت مثقال ونیم است که دوازده توله و نیم باشد * پنج نار هجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله وسه ماشه باشد * ود ونیم نار نصف آن است که نه مثقال وسه ثمن مثقال باشد که سه توله ویک ونیم ماشه است * من تبریزی شش صد مثقال است که یکصد وپنجاه دو غازی باشد که دوصد توله که سه آثار و هشت توله که ثمن آثار است میشود وبدرهم شرعی یک هزار وهفت صد ونود ونه وبمثقال شرعی یک هزار ودو صد وشصت مثقال است * نیم من تبریزی سه صد مثقال است که یکصد توله باشد که یک آثار ونیم وچهار توله است * یک چهاریک ربع من تبریزی است * پنجاه عبارت از هشتم حصهٔ یک من است که نیم چهاریک باشد * سیه عبارت از شانزدهم حصهٔ یک من است * پانزده نصف سیه است و آن را د راصفهان ده نار گویند * من شاهی یک هزار ودوصد مثقال است که سه صد دو غازی باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آثار وشانزده توله که یک ربع آثار است میشود * واما اوزان متعارفهٔ طبیهٔ صغار وکبار آنها * اما صغار آنها بترتیب حروف ایراد مییابد * ابولوا بولس نزد بعضی یک انک مثقال ونزد بعضی یک انک درهم ویوحنا بن سرابیون گوید سه قیراط است * ادویه وابوبقوس یک اوقیه اند * استار چهار مثقال ونیم است بوزن ذهب وبوزن فضه شش درهم وسه سبع درهم وشیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش درهم گفته وحذاق اطبا آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال ونیم که هر مثقالی بقول خجندی یکصد وبیست شعیره باشد بحساب هندی می رتی میشود که سه ماشه وشش رتی باشد پس چهار ونیم مثقال شانزده ماشه وهفت رتی بود که یک توله وپنج ماشه وهفت رتی باشد و بمثقال شرعی هشت مثقال وچهار شعیره وبصیرفی چهار مثقال وربع الاثمن ربع مثقال بود * اکسوفافن بحسب کیل هشت درهم وبحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل درهم دو است وبقول شیخ الرئیس رحمه الله تعالی هژده درخمی است * اوقیه که وقیه نیز نامند بوزن فضه ده درم وپنج سبع درهم وبوزن ذهب هفت مثقال ونیم است بمثقالی که ذکریافت در استار که سه ماشه وشش رتی باشد دو توله وسه ماشه و شش رتی وبمثقال شرعی سیزده مثقال ونیم و بمثقال صیرفی هفت مثقال الا هشت شعیره که دو رتی باشد که ربع ربع مثقال میشود * اوبولات نه قیراط است * اونقوش یک اوقیه * باقلا مراد از مطلق آن واز باقلای یونانیه نیم درهم وبقولی دو شامون وبقولی شش قیراط است * باقلا اسکندریه نه قیراط * باقلا مصریه چهل وهشت جو متوسط است که یک درهم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه ونیم هندی باشد که دوازده رتی است * بردار صغیر یک درهم * بردار کبیر مانند ملعقه است وآن از عسل وشیء مائع چهار مثقال واز معجون وادویهٔ خشک دو مثقال است وبقولی یک مثقال * برمه دو قیراط است * بندقه یک درهم ونزد بعضی یک مثقال است * ترمسه دو قیراط مثقال است * جرجور جرجیر بجیم ورای مهمله هر یک دو ثلث مثقال اند * جربونهٔ شامیه یک قیراط * جوح چهار مثقال * جوزه از مطلق آن مراد نه درخمی ونزد شیخ الرئیس چهارده شامون ونزد بعضی چهار مثقال است * جوزهٔ نبطیه یک مثقال * جوزهٔ ملکیه شش درخمی است * حامای صغیر دو مثقال * حامای کبیر سه مثقال * حبه از درهم دو نیم ارز است تخمینا واز مثقال چهار ارز است که دو شعیره باشد * حزمه بحای مهمله وزای معجمه بحسب وزن قریب بشش مثقال وبعضی چهار مثقال گفته اند وگویند آن مقدار است که کف دست را مملو سازد وبگنجد میان ابهام وسبابه که سر آنها برهم گذارند واز حشائش یک قبضه است که یک سته نامند که بقبضه درآید * حمصه چهار جو ویک ربع جو باشد ومساوی قیراط بود * خرما یک انک

ونیم است * خرنوب ازمطلق آن مراد یک قیراط است * خرنوب شامیه چهارحبهٔ نضي وسه حبهٔ ذهبي است * دانق که بفارسي
دانك نامند از درهم دو قیراط چهار طسوج هشت حبه شانزده ارزاست واز مثقال سه قیراط ویك حبه که چهار طسوج
یحبه ده حبه وبارز چهارارز باشد که مثقال طبي موافق اوزان هندیه سه رتي وسه ربع رتي وبصیرفي پنج رتي ویک ربع رتي و
بشرعي چهاررتي وسه ربع برنج واز درهم طبي دونیم رتي واز صیرفي چهار رتي واز شرعي دو رتي تخمینا میشود * درخمي یک
درهم است وشیخ الرئیس یک مثقال کفته که شش ابولات که پنجاه وچهار قیراط است باشد * درهم کویند معرب درخمي است
خجندي کوید که آن تامي دارد وناقصي * درهم تام که درقدیم الایام متعارف بوده هشت دانک وناقص آن که جدید مقرر شده
است شش دانک است که دوازده قیراط نضي باشد وبه طسوج بیست وچهار طسوج وبحبه چهل وهشت حبه پس آن
نود وشش شعیره میشود که سه ماشهٔ هندي باشد * ودرهم ناقص چهار دانک ونیم است * واز درهم طبي مراد این است
که دو ماشه ودو رتي هندي باشد زیرا که آن هفتاد ودو شعیره است که هژده رتي باشد واز کلام شیخ الرئیس که فرموده اند
والمن یکون اربعین استارا والرطل عشرین استارا والاستار ستة دراهم ودانقا وهو اربعة مثاقیل پس مثقال هفتاد ودو شعیره
میشود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی دربیان مثقال خواهد آمد ودرهم بدان حساب چهل وپنج شعیره وثلث شعیره میشود
که یازده رتي ویک شعیره وثلثی که یك ماشه وسه رتي ویك شعیره وثلث شعیره باشد ودیکران هریك چیزی کفته اند وعمل بقول
خجندي اولی می نماید * سامونایك غرامانیم است که ده مثقال ونیم باشد * سکرجه ازمطلق آن نزد شیخ الرئیس مراد
شش استار وربع استار ونزد بعضی شش استار وچهار دانک استار است * سکرجهٔ کبیره نه اوقیه * سکرجهٔ صغیره سه اوقیه است
* شعیره دوازده است که چهارخردلهٔ بریه باشد * صدفهٔ کبیره چهارده سامون است * صدفهٔ صغیره هفت سامون است * صدفه بوزن
سکرجهٔ کبیره است * طسوج از درهم دوحبه واز مثقال دوحبه ونیم ودوارزه است * طول سه مثقال ونیم وسه قیراط است * عرما ربع
مثقال تایك مثقال ودر مفتاح الطب ربع درهم تا دو دانک است * عرمی بعین مهمله هفت اوقیه است * غراما بغین معجمه
از یکدانک ونیم تا دو دانک وتایك مثقال است * فلنجار یك ملعقه * فلنجارین یك درخمی ونیم است * فوطیل هفتاد ودو مثقال
است * قواشوس شش مثقال واز روغن دوازده درخمي است واز شراب یك اوقیه ونیم * قوطولی هفت اوقیه * قیا ما هفت مثقال
است * قیراط از مثقال صیرفي چهار شعیره است ویك ربع شعیره * کرمیه شامیه ربع درهم تا ربع مثقال ونزد بعضی یك غراما
ونیم است ونزد بعضی سه قیراط ویك حبه است * کف شش مثقال است وآن را قبضه نیز کویند * کناش شش درهم ونیم است
* مثقال طبي خجندي کفته که بعضی کفته اند مختلف نشده است آن درسابق ولاحق زمان وبریك قرار است وآن از
طلا یک درهم وسه سبع درهم است که نیم مثقال وخمس آن باشد زیرا که به تجربه دریافته اند که طلا از نقره این مقدار در حجم
زائد است پس آن بحسب دانک شش دانك وبحسب قیراط بیست قیراط وبحسب طسوج بیست وچهار طسوج وبحسب حبه
شصت حبه وبحسب شعیره یکصد وبیست شعیره وبحسب ارز دوصد وچهل ارزه است ودانق آن مثقال سه قیراط ویك حبه
وچهار طسوج وده حبه وبیست ارزه وقیراط از آن سه حبه ودوازده وطسوج آن ده حبه ونصف وعشر ارزه وحبه از آن چهار
ارز وارزد وخردل بري است واین مشهور است ونوشته که دیده م دربعضی از کتب قدیم عبارتی که دلالت میکرد برین که
مثقال یوناني دو قیراط ازین مثقال مستعمل درین زمان کمتر ودرهم آن نیز سدس ویا ربع از درهم متعارف کمتر بود پس بدین
حساب مثقال که یک صد وبیست شعیره باشد بوزن شرعي یک مثقال وسه ربع مثقال ویك شعیره وبهندي سه ماشه وشش رتي

وبصیر فی سه ربع مثقال وسه ربع ربع مثقال میشود وشیخ الرئیس مثقال را درخمي فرموده وگفته درخمي شش اوبولوست و
وهرا بولوئی سه قیراط وهرقیراطی چهار شعیره پس بدین حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد ودوشعیره میشود چنانچه سه قیراط
وهرقیراطی چهارشعیره پس بدین حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد ودوشعیره میشود چنانچه صاحب میزان الطبائع نیز
دانسته وبوزن شرعي یک مثقال وخمس مثقال الادوخمس شعیره میشود وچهارشعیره ازمثقال طبي کمتر بود ونیم مثقال ونصف
ثمن مثقال صیرفي ودوماشه ودورتي هندي ومساوي درهم ناقص است که درهم طبي نامند بقول خجندي وبقول نواب غفران
مآب بیست وپنج رتي وسه خمس رتي میشود که سه ماشه ویك رتي وسه خمس رتي باشد تخمینا زیرا که نوشته اند که چهار مثقال
صیرفي پنج مثقال طبي است واطبای دیگر هریک چیزی گفته اند واکثری وزن مثقال راصریح ذکرنه نموده اند شاید بشهرت
حواله نموده باشند الحاصل عمل بقول نواب غفران مآب ویا خجندي اقرب بصواب می نماید العلم عند الله * ملعقه ازعسل چهار
مثقال وازادویهٔ خشك مراد یك مثقال ودومثقال نیزگفته اند * مسطرون کبیر سه اوقیه مسطرون صغیر بوزن جوزهٔ ملکیه بود
که شش درخمی است * من اسکندراني سه اوبولو است * ناطل ونیطل دواستار است ونزد خجندي دواوقیه ودر مفتاح الطب هفت
درم * نواة دودانگ مثقال است ونزد بعضی نیم درم فضي است * وسیعون دومثقال ونیم است * هامین پنج استار وبیست درهم و
چهار اوبولواست * یمیناسه ربع اوقیه است * واما اوزان کبار طبیه نیز به ترتیب حروف تهجي * ابریق دومن است ونزد بعضی
پنج رطل * طالیقون یکصد وپنجاه رطل است که هر رطلي دوازده اوقیه باشد * انطالیقي هشت جوهین است که هفت هزار
ودویست مثقال باشد * ایاب ازعسل دورطل ونیم است وازروغن یکمن ونیم * جره ازمطلق آن مراد بیست وچهار قسط ونزد
اسرائیل چهل وچهار قسط * جرهٔ صغیر چهار قسط * جرهٔ انطالیقي چهل وهشت قسط * جوزق رجوسقا هریك سه رطل اند
* جوهین شش قسط بقسط رومي که نه صد مثقال باشد * رطل مراد ازمطلق آن نزد اطبا رطل بغدادي است که عراقي نامند که
دوازده اوقیه باشد وبا ساتیر بیست استار وبمثاقیل نود مثقال که بحساب خجندي بهندي بیست وهشت توله وچهار ماشه ونیم
می شود وبدرهم یکصد وبیست وهشت درهم وچهار سبع درهم ابن سرابیون گفته رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده
است ونسبت بروغن بقدر نصف زیاده ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است * زورق مطلق یك کیله است وبقولی
دوقسط که هشت رطل باشد وبقول شیخ رئیس سه رطل وگفته اند بیست اوقیه است برای آنکه هراوقیه دوازده درهم باشد * زورق انطالیقي
شش قسط است باقساط رومیه وبقولی هشت جوهین است * سمطیس جرهٔ صغیراست که چهار قسط باشد * صاع چهار من است
وآن بقول خجندي که انشاء الله تعالی دربیان من خواهد آمد وبهندي دوصد وبیست وپنج توله میشود که سه آثار ونیم ویک توله
باشد وبحساب نواب مرحوم که نیز درهمانجا خواهد آمد سه آثار ویك ربع وربع ربع آثار میشود وبقول شیخ الرئیس که مثقال را
درخمي گفته که هفتاد ودوشعیره باشد دوآثار الا یک ثمن آثار میشود واگرمثقال را مثقال صیرفي گیرند مساوي آنچه آن مرحوم
فرموده اند میشود زیرا که ایشان نیزمن رایکصد وشصت مثقال فرموده اند که المن یکون اربعین استارا والاستار اربعة مثاقیل
* طالیقون یکصد وبیست وپنج رطل است * قسط رومي نه رطل ونصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد * قسط انطالیقي
یکرطل است ونزد بعضی یک رطل ونیم ودرکناش ساهر دورطل ونیم است وازروغن هژده اوقیه وازشراب هشتاد رطل وازعسل
بقول شیخ الرئیس دورطل ونیم * قفیزازکیل پیمانهٔ ایست که بوزن بیست وپنج کیله باشد وگویند بیست وچهار کیلچه است
* قوطولي پیمانهٔ ایست که هفت اوقیه باشد وگویند ازشراب ده اوقیه واززیت نه اوقیه وازعسل سیزده اوقیه

* کیلچه پیمانهٔ ایست که یکمن وهفت ثمن من باشد * کیله سه صد درهم وکسری است * مشربه شش استار وربع استار است * مکوک سه کیلچه است * من از مطلق آن مراد دو رطل است که چهل استار باشد وبوزن ذهب یک صد وهشتاد مثقال باشد وبوزن فضه دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهم ونواب مرحوم نوشته اند که من طبي یك صد وشصت مثقال صیرفي است وهو چهار مثقال صیرفي پنج مثقال طبي است پس بحساب خجندي پنجاه وشش توله وسه ماشه میشود وبحساب نواب مرحوم پنجاه وسه توله وچهار ماشه اگر استار را چهار ونیم مثقال اخذ نمایند وبحساب شیخ الرئیس که در درهم ضمنا ودر مثقال صریحا ذکر یافت سي توله میشود اگر مراد از مثقال مذکور در استار فرموده اند وهو اربعة مثاقیل در آخر بیان مقدار من همان مثقال باشد واگر مراد مثقال صیرفي باشد پس مساوي آن است که قدس سره فرموده اند * من مکي یکصد وشصت مثقال است * من رومي بیست اوقیه است که صد وپنجاه مثقال باشد * من مصري وانطالیقي شانزده اوقیه اند که یک صد وبیست مثقال باشد * من اسکندراني سي اوقیه بود * من قطري بیست ودو اوقیه ونزد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی یك صد وهشتاد مثقال است ذیل در بیان تحویل بعض اوزان ببعض ومعرفت آنها * تحویل درهم بمثقال آن است که از دراهم نصف وخمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش نخواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس آن که ده ومجموع سي وپنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سي وپنج مثقال باشد * تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل ودو مثقال چند درهم است پس افزودیم هژده را که سه سبع چهل ودو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل ودو مثقال شصت درهم است * تحویل مادون درهم بمادون مثقال آن است که بحبه درآورند وثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود وآن سي ودو حبه محسوب میگردد وچون ثمن را وضع کنند بیست وهشت حبه بوزن مثقال میماند وآن نه قیراط ویک حبه از مثقال است * تحویل مادون مثقال بمادون درهم آن است که بدستور مذکور بحبه درآورند وبران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط ونیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بحبه درآورد وآن سي ویك حبه ونیم میشود وچون سبع آن را که چهار حبه ونیم است بران افزایند سي وشش حبهٔ درهمي خواهد بود وآن چهار دانگ ونیم درهم است * تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه * بدانکه هر وزني را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند ومعلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درهم ویا مثقال است بشعیره برند وشعیره را برتي ورتي را بماشه ومقدار وزن آن را دریابند که چند رتي ویا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند درهم چند رتي ویا چند ماشه است وهمچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند ودر ضمن درهم ومثقال نیز ذکر یافت واگر مافوق درهم ومثقال است مقدار مریك از آن هر دو را بحساب هندي دریافته حساب نمایند که چند ماشه است وهر دوازده ماشه را یك توله محسوب دارند وهر شصت وچهار توله را یك سیر وهر چهل سیر را یك من تا آسان وواضح گردد وامثله وتطبیق بعض اینها بجا بجا بطریق دستور العمل نیز ذکر یافت وبالجمله آن جا شعیره را برتي ورتي را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله وتوله را بآثار وآثار را بمن برند

* فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم وطبیعیات * بدانکه مولدات ثلثه که جماد ونبات وحیوان موجودات این عالم باشد متکون ومترکب از امتزاج عناصر اربعه آتش وهوا وآب وخاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیارهٔ زحل ومشتري

زحل ومریخ وشمس وزهره وعطارد وقمر با عانت ثوابت ونظرات هریک با یکدیگر بتحریک افلاک دوار بامر پروردگار جل وعز هریک از
ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصا علویات وشمس را دو قوت است یکی فاعله ودیگری منفعله فاعله حرارت
وبرودت ومنفعله رطوبت ویبوست چنانچه ذکر یافت ودر جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد وهمه کوکب دیگر تابع
ومشارک علویات اند زهره مشارک مشتري وعطارد مشارک زحل وقمر مشارک شمس وهمه کواکب وروحانیهٔ علویات
وشمس بلسان شرع هریک معبر ومسمی بملکی از ملائکه عظام اند مثلا روحانیهٔ زحل را عزرائیل ملك الموت قابض ارواح
نامند وروحانیهٔ مشتري را میکائیل مالك ارزاق وروحانیهٔ مریخ را اسرافیل نافخ صور وروحانیهٔ شمس را جبرئیل حامل وحي
وتنزیل والهام وانچه درین عالم سانح وواقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین وجبال ومواحل
بلند از ترکیب زیبق وکبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت وکثافت وصفا وکدورت وتساوي هردو یا قلت
وکثرت یکی یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت ویا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر وتخم ونواة واعمال آدمي را در ان دخل
وتصرف نباشد که گیاها واشجار خود رواست ویا دخل وتصرف باشد که انواع زراعتها وغرس اشجار وترکیب بعضی انواع
با بعضی است که نباتات باشند * وآیهٔ کریمه وافي هدایه وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * بیك معني اشاره بدان است زیرا که
بدون نزول باران وتاثیر آفتاب وسائر کواکب بر اراضي انواع نباتات وحبوب واثمار وحیوانات که غذای حیوان وانسان
است بهم نمیرسند ونزول رحمت وبرکت وفیض وبهشت ونعم موعوده آن باعتبار رفعت وعلو شان ومنزلت معبر از سما ودر سما وفوق
آن است یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین وجبال وخاکها وزمینهای نمناک وکودالها ونیزارها وامثال اینها
بی نتاج وجمع نر باماده که انواع هوام وحشرات باشند ویا به نتاج که بعض اینها از انعام ودواب سهلي وجبلي واهلي ووحشي
باشند ویا بتعمل وصنعت انسان که جفت نماید بعضی انواع را با بعضی دیگر مانند استر که از جمع الاغ بافرس است ویا بز
اهلي با بز وحشي باشد وگاو اهلي باگاو وحشي واز ین قبیل ویا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف
ویا در هوا یعني پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند ویا کبیر الجثه وبر اشجار وشکاف دیوارها وکوه ها آشیانه وخانه سازند
که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود ویا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج یا بدون آن که انواع حیوانات مائي
باشند باختلاف اصناف خود از اصداف وحلزونات وکرنها وسمك مفلس وغیر مفلس وغیرها از اصناف حیوانات مائي
وهریک این مولدات ثلثه را اعضا وغذائی است خاص بتوسط تاثیر کواکب وقوائی که حق جل وعز بهریک از ین انواع
ثلثه بقدر احتیاج وقابلیت عطا فرموده از جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه وغاذیه ونامیه ومولده وچون این قوی سبعه
در جمادات بسیار ضعیف اند وتمییز نامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند ودر نباتات چون قوی وتمیز
تام دارند صاحب آنها آنها را قوای نباتیه گفته اند وغذای نباتات از لطائف اجزای مائیه وترابیهٔ مختلطه باهم است که
ریشه وبیخ گیاه وشجر جذب نموده نشو ونمامی یابد وبتدریج بواسطهٔ عروق وپوست درخت بساق وشاخ وبرگ وگل وثمر
وبزر ونواة میرساند وهریک آنها آن را غذای خود مینمایند وتغذیه وتنمیه وتولید بزر ونواة ویا فسیل وشاخهای اطراف
بعضی اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست ولیکن چون در نباتات ضعیف
است در آنها چندان اعتبار نمی نمایند الا عند التحقیق نیز خالي از ان نیستند وغدد که بر تنهٔ اشجار وبیخ آنها بهم
میرسد فضول هضم اول وثاني است بمراتب وصموغ والبان ویتوعات وآب جاري از تنهٔ بعضي اشجار وکفیکه بر بیخ واوراق

وبر اوراق بعضی نباتات مجتمع میکردد فضول مضموم ثلثهٔ آنها است چنانچه دربدن حیوان بر از وبول وعرق عند الغلبه وحدت خون بر عاف وبول الدم وقیء الدم وبواسیر وحیض وحمره واورام وبثور ورود ماخیل وجرب وغیرها ودم فاسد وصفرا وسودا وبلغم نیز باعراض مذکوره وغدد وغیرها وهانرا مراض مختصه وغیر مختصه دفع میکردد ومعالجه وتدبیر طبیب درامراض بدنی ازجملهٔ اعمال وتصرفات آدمی است درابدان ودرامراض نفسانی وروحانی تصرف اوست درنفوس وارواح ونظرات کواکب رانیز دران دخل است * بدانکه هرمرتبه ازموالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیکری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات وجمادات متکونهٔ آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجرالیهود ومرجان وسنکی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر دوثلث شبری ودرصلابت وثقل وجوهر مانند حجرالیهود وسفید رنک ومرتبهٔ اول نبات کیاه واشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتیکه درسواحل بعض دریاها که کوهستان است میرویند خواه تمام آنها دائم زیرآب وخواه قدری بیرون بسبب جزر ومد وغیرآن باشد پس نباتات واشجار ضعیفه بتدریج تا قویه تمام اجزای تسعهٔ نباتیه رسند وافق نبات پیوسته باول حیوان است بآنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان وانسان میباشد بدون حس وحرکت مانند یبروح الصنم که آدم کیاه نامند وشنیده شده که دربعض بیشها وجنکلهای ملك هند وزیرباد ات وارض جدید بعض اشجار است که ثمرآن بشکل سرانسان تا کردن وبعضی بتمام هیئت انسان میباشد نر وماده که بموی بشاخ درخت آویخته است وشخصی موی سریکی ازانها را بریده ازدرخت جدا نموده دوقطره شبیه بآب خون ازدوچشم آن برآید وپژمرده کردید وشکم آن راشکافته سه عدد تخم ازان برآید که کویا میخواهد تکلم نماید ولیکن تکلم وحس وحرکتی ندارد وچون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون ازان برمی آید ودرملك هند سنکی بهم میرسد بشکل سرانسان وصورت آن وسیاه رنک ودردهان آن نقطهٔ طلائی وهنود ان آن رامی پرستند وآن را پارس ناتهه می نامند ویا بخاصیت مانند نخل ونارجیل وفوفل که چون سر درخت آن ها را ببرند دیکر ثمر نمیدهند وتا کرد ثمر درخت نخل نر را بماده که لقاح وفحل کویند نزنند نخل ماده ثمرخوب نمیدهد ومیل مینماید سرنخل نر بسوی نخل ماده وچون تمام پوست تنهٔ کل اشجار را جدا کنند خشك میکردند ونباتات انواع واصناف اند بعضی ازان قبیل اند که دریکروز میرویند ودرهمان روز برطرف میکردند وبعضی در چندروز تکون مییابند وبکمال میرسند وچندروزی میمانند مانند ریاحین وکلها وبعضی بکمتر ازسه ماه تکون نمییابند وبشجر نمی آیند مانند خیار وبادرنک وبقول وخضراوات وبعضی زراعتها وبعضی بعد ازچهارماه مانند هندوانه وخربزه وکدو وپلول وامثال اینها که بیاره دارند وساق ایستاده ندارند وبعضی بعد ازنه ماه مانند اکثرحبوب وبزورمانند جو وکندم وبرنج وذرت ودخن و امثال اینها مانند تکون جنین دررحم ولهذا اکثرغذای انسان ازین حبوب است واما درملك بنکاله وبلادیکه حرارت ورطوبت بران غالب باشد ازاقلیم دویم بکمتر ازایام مذکوره تکون واتمام می یابند * وبدانکه هریک ازاجزای نباتات وشجر بمنزلهٔ عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ وریشه بمنزله سرواعصاب وعروق آن است وباعتباری بمنزلهٔ کبد آن است وتنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهر و پشت آن وپوست وعروق آن بمنزلهٔ پوست وعروق حیوان وشاخها واوراق آن بمنزلهٔ دست وپا وانکشتان وکل وثمر آن بمنزله نطفه ونتیجه واولاد وخار آن بمنزلهٔ شاخ وناخن ومنقار واول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها وهوام وحشرات که ازقوای دوازده کانهٔ حیوانی که پنج حس ظاهر وپنج حس باطن وقوت شهوی وغضبی است بهره بسیار نمیدارند بلکه بعضی صاحب سه قوت وبعضی چهار قوت وبعضی پنج قوت اند وهمچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت نباتیهٔ مذکوره یعنی تابتدریج بحیوان تام قوی کامل

صاحب آن دوازده قوت رسد که ممسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی مینامند یعنی نسناس که بهندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهمانند و میطلبند و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل و مابه الامتیاز آن است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار کم میدارند و کاملین ایشان بهرهٔ تام و افر مانند انبیا و اولیا صلوات الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را با انسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را با انسان خوابیدهٔ معکوس سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را با انسان مدهوش بچهار دست و پا روند و انسان را با حیوان هوشیار با عقل و تمییز * وبدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هریک از مراتب مولدات ثلثهٔ مذکورهٔ تریاقیهٔ فادزهریهٔ نافعهٔ خیرهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سمی مضر مفسد مهلک بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها اند خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خودها باشند و با نظرات سعود با آنها باشند و بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشد بدتر یعنی هنگام تکون هریک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنها است در کال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها * وبدانکه بعضی طبائع با بعض مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عائقی و مانعی و جدا کنندهٔ از هم جدا نکردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند و مانند آهن آبدار که اکثر احجار و فلزات را میتراشند و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را با آلت معی میبرند و میتراشند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند و انچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزانندهٔ اکثر چیزها است به سبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود که بحرارت آتش گداخته بهرچه میرسد میچسپد و آن را با خود میسوزاند و مکلس میسازد و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلس اکثر فلزات و احجار و مغنیسیا و قلی معین گداز سنگ ریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشهٔ صافی میسازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص مینماید در اعماق اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت میبخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات مینمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و طبیعتی گریزندهٔ طبیعتی است مانند حجر باغض الخل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضای علیله و صحیحهٔ بدن حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینمایند با ستعانت قوت مدبرهٔ بدنیه و قوت ماسکهٔ عضویه و قوت دافعهٔ مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سائر طبائع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هریک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود بانها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام اعطا بدیگری در توسعهٔ وقت و در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها * وبدانکه بر جمادات تربیت ربوبیت

و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی * و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار کیفیت خود منسوب بکوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به برودت بزحل و به یبوست هم بد و وهم بعطارد و بسا است که یك چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر نیز و هرداروی مرکب القوی و گاهی میباشد که یک جنس و یك نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاه میباشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل و ثمر و تخم و لحم و آب آن هریك بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها * و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی مثلا انچه در هوا قریب بزمین که بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریك از هم متفرق و یا مجتمع و در هم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها و دروازها و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آن را نسج و تار عنکبوت نامند * و انچه صعود نماید و بالا رود اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته باهوا نزول نماید آن را طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاده میباشد در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده بود و بعیده کمتر * و اگر صعود نماید تا بکرهٔ زمهریریه رسد * اگر بران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعة فرود آید و از تحریك فرود آمدن آن ریاح بتموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت مادهٔ آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن موجب کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم این است و یا آنکه بعض اجزای آن ابخره و ابر مستحیل بهوا گردد و لهذا ابرهای خشك نمی بارد و یا آنکه گرمی بسیار بر رطوبت بحار و انهار رسد و دفعة مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد و بتموج و حرکت در آید و سبب جزر و مد دریا را نیز بیك وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت گفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را ثلج و برف گویند و اگر دخانیت و یبس بران غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه دران ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدا ئ آید و سطح ظاهر خود را شکافته بر آید با آوازی شدید آن را رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت و کبریتیت در حین شکافتن محترق گردد و از ان روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشند در زیادتی و کمی * و اگر با آن ابخره و ادخنهٔ کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آن را محترق کردانند و از ان روشنی و صدائی ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد با بخاری گرم کبریتی که بهرجا برسد بشکند و در زمین فرو در رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش گرداند و احیانا هلاک سازد و آن را در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانکه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و نشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بگداشد و بر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را

بکد ازد وآن روشني را برق وآن جرم ثقيل کثيف افتاده باشد ار اصاعقه نامند واکر آن ابخره وادخنه لطيف وبا کبريتيت ودهنيت وغلظت بسيار است وثقل وارضيت ندارد بسيار ببالا صعود نموده وبتاثير حرارت وتحريک افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر کردد بحسب قلت وکثرت مادهٔ آن رانيازک ونيز شهاب وذوات الاذناب وذوذوابه وعيارهٔ دنباله دار وامثال اينها کويند واکر مادهٔ آن بسيار غلظت وکثرت دارد بزودي باتمام نرسد وبحرکت شبانروزي فلك الافلاک حرکت استطباعيه نمايد وطلوع وغروب کند ومدتي بکشد تا آنکه باتمام رسد واکر هوائيت بسيار رطوبت اندک بران غالب باشد قدري صعود نموده بطرف افق وخطهای منحني بشکل قوسها يکی بالای ديکری بالوان مختلفه ظاهر کردد بسبب تاثير شعاع آفتاب درانها وتفاوت محاذات هريک ازانها آن را قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شيشهٔ بوقلمون دررويت وقوس قزح اکثر درايام ربيع وخريف که باران کم باريده باشد اوائل واواخر روز ظاهر ميکردد وکرهٔ زمهريريه بحسب اختلاف مناسبات اراضي مختلف ميباشد درقرب وبعد وابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه درجوف زمين وخلل وفرج آن چون بسيار کردد وراه بدر شدن نماند لامحاله سطح زمين را بشکافد وبدر آيد وازصدمهٔ شکافتن آن اراضي متصله بدان بحرکت درآيند وبلرزند خصوص که زمين صلب وخشک باشد ويا دامن کوه بود ودراراضي صلبه ودامن کوهها بسيار واقع ميشود ودراراضي رطبهٔ رخوه کمتر واکر درنهايت کثرت است وصدمهٔ آن درکمال شدت متوالی ومتواتر بعض عمارات وقريه ها وشهرها خراب کردد ومنخسف شود وغرو ورود وآن رازلزله وخسف نامند واين جا بدين مقدار بهر يک هريک از مطالب مقاصد متصرفه ونجوميه وطبيعيه متعلقه بمسائل طبيه اشاره نموده

**

*

جدول منسوبات كواكب سبعهٔ سيارهٔ متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتري	مريخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبائع	سرد وخشك بافراط	كرم وتر باعتدال	كرم وخشك بافراط	كرم باعتدال	سرد وتر باعتدال	سرد وخشك وخشكي غالب وبهر كوكبي كه بياميزد مزاج آن كيرد	سرد وتر ترى آن باعتدال.
كيفيات ملموسه	ابرد واخشن اشياء	اعدل واحسن واتم اشياء	احر واحد اشياء	الطف واكمل اشياء	انعم واجمل اشياء	ممتزج از كيفيات	اغلظ واكثف وارطب اشياء
كيفيات مذوقه	ابشع واقبض واعفص اشياء	اطيب واملس واحلا وادسم اشياء	حرافت و مرارت وملوحت وزعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشياء كواراتر وشيرين تر	ممتزج از طعوم	هر شئ تفه بي مزهٔ خام
قوى	قوت ماسكه	قوت نفسانيه وغاذيه وناميه	قوت غضبيه	قوت حيوانيه	قوت شهوانيه	قوت متفكره يعني فكريه	قوت طبيعيه
الوان *	سياه ورصاصي	سفيد بازردى وكندم كون درخشان	سرخ تيره	نارنجي درخشان براق وكفته اند رنك آن برنك صاحب ساعت است	زرد مائل سفيدى وسمرت كندم كون و خضرت را نيز كفته اند	رنك مركب از مواد وزردي مانند رنك مردا سنك وآسمان جوني	زرقت وبياض غير خالص از حمرت وصفرت وكدورت وكمودت
عناصر *	خاك	هوا	آتش	آتش قريب بهوا متكيف بدان	هوا قريب بآب ممزوج بان	خاك ممزوج بآب	آب وهرچه برودت و رطوبت بران غالب باشد

	زحل	مشتري	مريخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اخلاط	سوداوبلغم خام	دم طبيعي صافي ومني ومغز	صفراء حاد	صفراء معتدل وحرارت غريزي	رطوبت غريزي	سودا مخلوط ببلغم	بلغم وهرچه بلغميت بران غالب باشد
معادن	مرتك وخبث الحديد واحجار صلبهٔ سياه و سياه رنك	مرقشيشا وتوتيا وكباريت وزرانيخ وحجر مرارة البقر وهر سنك سفيد زرد	مغناطيس و شادنج وزنجفر	لاجورد و سندروس و رخام وكباريت وزجاج فرعوني وزفت	مغنيسا وكحل	نوره وزرنيخ وكهربا وزيبق	زجاج نبطي و احجار شفه و هر سنك سفيد ودهنيه
فلزات	اسرب	رصاص وشبه فايق والماس	حديد ونحاس	يواقيت و بيجادق وهر سنك كران بها وذهب خالص ابريز	لؤلؤ وزبرجد وجذع ونحاس	فيروزه وصفر وروى	لؤلؤ وبلور و فضه وهر سنك سفيد رخو
ذكور واناث	مذكر وبعضي خنثي نيز كفته اند	مذكر	مذكر	مذكر وقطب و صاحب نوبت	مونث	مائل بمذكورة	مونث و صاحب نوبت
نهاري وليلي شمالي وجنوبي	ليلي	نهاري وعلوي وشمالي	ليلي وعلوي ومغربي	علوي وسفلي ونهاري	سفلي وليلي وجنوبي	نهاري	ليلي
سعادت و نحوست	نحس اكبر	سعد اكبر	نحس اصغر	سعد است بنظر ونحس است بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بنظر وبذات مائل نحوست
مقدار	قصير يابس صلب ثقيل	معتدل در امور مذكوره وكيفيات	طويل املس درشت خشن خشك	مستدير باللمعان وتخلخل	سيال لين	مركب ازچند كيفيت	غلظت و كثافت با رطوبت

	زحل	مشتري	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امکنه	جبال یابسه که درآنها چیزی نروید وچاهها	اراضي سهله کثیرة المیاه	اراضي صلبه سبخه	جبال معادن	اراضي کثیرة المیاه	اراضي رملي	اراضي مستوي قاع صفصف خالي
نباتات وزروع	هرنبات وکیاه وحب بارد یابس ضار	هر شکوفه وکل ریحان وکیاه خوشبو طیب نافع	خردل وکراث وسیر وپیازه ترب وسداب وجرجیر وحرمل وبادنجان وهر چیز تند وتیز اندک آن نافع وکثیر آن مضر	نیشکر وشیر خشت وترنجبین وشکر وهرچیز لطیف شیرین نافع	هرحب وتخم چرب روغن دار وروغنها وشیرینها وهرکیاه نافع ارجمند باخار رنکین	بقول وسبزیها باقسام	عشب وحلفا وبردی وقطن وکتان وهرچه برپانایستد ونجم باشد مانند خیار وخیارزه وخربزه وهندوانه وکدو وپلول وغیره
اشجار	هردرخت عفص مانند بلوط ومازو وهلیله وبلیله وزیتون وفلفل وخروع وهر درخت کریه الطعم بدبو ودرختیکه پوست ثمر آن ضخیم وزمخت وصلب باشد مانند جوز ولوز ونارجیل وفوفل وپسته وفندق	هردرخت چرب وشیرین مانند انجیر وزرد الو وشفتالو وآلو وآلو بالو وکنار وآن شریک زهره است درفواکه	هردرخت تلخ تیز حاد وخارناک که ثمر آن باتخم حریف باحموضت باشد مانند ثمر اراک وکبر وبلادر وهر ثمریکه بالبن یتوعی باشد که زبانرا بکزد وعوسج نیز	هردرخت بلند که ثمر آنرا بخورند وچرب باشد مانند نارجیل وچلغوزه وبادام وهرچه ثمر خشک آنرا نیز استعمال نمایند مانند نخل وفوفل واشجار مذکوره	هردرخت نرم املس خوشبو وخوش منظر مانند سرو وساج وتفاح وسفرجل	هردرخت قوی الرایحه مانند سرو وديودار وصندل وعود هندي	هردرخت کوتاه ساق باشعب بسیار مانند انار شیرین وبادام شیرین

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثمار وحبوب	فلفل وبلوط وزيتون ومرور زعرور ورمان حامض وكتان وعدس واهليلج وعفص وانچه بدينها ماند	رمان حلو املسي وتفاح و ذرة و حمص و سمسم	لوز مر وحبة الخضراء	اترج وتين وعنب وتمر و بطيخ وحنطه وسلت وشعير وحلبه	تين و تمر و عنب و شعير وحلبه	باقلي ولوبيا وماش وكرويا وكزبره	شعير ودخن وقثا وخيار و هند وانه وكل وثمر هر درختيكه بر زمين پهن شود
حيوانات	هر حيوان سياه رنك و هر چه زير زمين خانه سازد و باشد مانند موش ويربوع ومار و عقرب و خنفساء وهوام وحشرات و براغيث وكاو وبز وسمور و كربه وسنجاب	مردم وبهايم اهلي صاحب ظلف وخف مانند كاو و كوسفند وشتر و هر حيوان خوش رنك حلال كوشت و هر حيوان معلم شكاري مانند سك ويوز وجوارح طيور	شير وپلنك وكرك وكفتار وخنزير بري وسك ديوانه ومار كزنده وهر سبع خبيث ومار افعي	غنم و نعجه وكبش وفيل و تمساح وغراب ابقع	هر حيوان صاحب سم سفيد وزرد وحشي	سكان شكاري واستر وروباه وخركوش وهر حيوان كوچك خشكي وآبي	بقر وابل وشاة وهر حيوان مانوس
طيور	طيور آبي و طيور ليلي و غراب وخطاف ونسور لتوره	هر مرغ مستوي المنقار كه خوراك آن حب ودانه باشد وسياه نباشد وكبوتر ودراج و خروس و ماكيان وطاؤس	جوارح طيور كج منقار كه خوراك آنها كوشت باشد وهر طاير سرخ رنك وزنبور	عقرب وبازو قمري ودباسي ووراشين و يمام وساق حر	فاخته و عندليب ودجاج وهر مرغيكه دانه چيند وهر مرغ آبي و ببغا وهر مرغيكه حكايت وتقليد انسان مينمايد در كفتار وشارك وطوطي وغيرها	هر مرغ ابلق دو رنك كه پرآن منقش باشد	بط وكركي وهر مرغ آبي وهر مرغ كوچك ووطواط وصرد وصوام و شقراق

	زحل	مشتري	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضاء بسیطه	جلد وشعر وظفر وریش وصوف وعظم وقرن	اورده ومخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم وسمین ومني	اعصاب قوت ادراک	جلد وشعر وظفر وجانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال والیان واستخوان واسافل اعضا ازدبر ومصارین وبول وبراز	کبد ومعده و امعا واعضای غذا وحلق وفخذین	ساقان ومراره وکلیتان و مثانه وآلات بول	سر و سینه ودل وشش وپهلو ودهان ودندانها	رحم و مذاکیر و آلات مباضعه	زبان وچشم وگوش ویمني	عنق و دست وپا
آلات حس	سمع وگوش راست را نیز گفته اند	لمس وگوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر وچشم راست را نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق ولسان را نیز گفته اند	چشم وچشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس وعلتهای باطني و سوداوي	صحت و اعتدال مزاج	حمی وامراض حادهٔ حارهٔ صفراویه و دمویه و یرقان و بواسیر و رعاف وادرار طمث و علل رحم واسقاط جنین	امراض صفراویه ودمویهٔ غیرحاده	امراض باردهٔ رطبهٔ غیر مفرط	امراض باردهٔ یابسه نه بافراط	امراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه

ادويهٔ نباتيه منسوبه بزحل						
الالف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابوقانس	ابرون نوع من الحمامم	اثل
اجاص	اذخر	اراک	اسد العدس	افسنتين	اقاقيا	امروسيا
امصوخ	امغيلان	انبرباريس	ايذاريذا	الباء	بردي	برسياوشان
برطانيقي	بستياج	بقس	بقم	بغلهٔ حامضه	بقلهٔ يهوديه	بلح
بلوط	بليلج	بنج	بنتومه	بنطافلن	بولامونيون	بهمی
بيمم	التاء	تمرهندي	الثاء	ثمام	ثيل	الجيم
جارالنهر	چنار	جليان	جوزالعبهر	جوشيصا	جيدار	الحاء
حسك	حشيشة الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب
حماض	حميض كه بقلهٔ حامضه است	حمامم	حنا	حي العالم	الخاء	خانق النمر
خانق الكلب	خرنوب	خمان كه اقطي است	خمخم	خندريلي	خندروس	خيزران
خانق الذئب	الدال	دبق	دخن	دردار	دروفينون	دلبث
دم الاخوين	الذال	ذرة	ذنب الخيل	ذنب السبع	الراء	ريباس

الزاء	زبيب الجبل	زعرور	زيتون	زيتون الماء	زيت	زيتار
السين	ساداوران	سامان كياه حصير	سدر	سرو	سعد	سفرجل
سقولوقندريون	سك	سماق	سماق الدباغين	سنذريطس	سوسن	الشين
شاه صيني	شاه سفرم	شاه بلوط	شوكران	الصاد	صندل	الضاد
ضبركه جوز البراست	الطاء	طاليسفر	طباشير	طرفا	طراثيث	طلع
طلحكه موزاست	الظاء	ظفر القط	العين	عدس	عذبه	عصي الراعي
عفص	عليق	عنب الدب	الغين	غبيرا	غرب	غوشنه
الفاء	فاغره	فطر	فقع	فوفل	القاف	قراصيا
قرظ	قرقمان	قصب	قطلب	قطن	قنا	قنب
الكاف	كافور	كرم	كزبره	كشت بركشت	كفرى	كماة
كويل	اللام	لبلاب	لحية التيس	لسان الحمل	لنجيطس	لوسيا خيوس
ليف	ليف البحر	ليمو	الميم	ماميثا	ماش	مرسطس
مزمار الراعي	مشط الغول	مقل مكي	النون	نوارس	نيل	نيلج

الهاء	هرطمان	هفت پهلو اي ذرسبعة اضلاع	هليلج	اليا	يبروح	ينمه
وهرچه بارد يابس است منسوب بزحل است			***** *****	***** *****	***** *****	***** *****
ادوية منسوبه بمشتري						
الألف	آلس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطوطيقوس	املج
اسرار	افتيمون	اقحوان	اكليل الملك	اومالي	امدريان	انثليس
انغرا	انف العجل	اندروصارون	ايمارا نوطالي	الباء	بابونج	بادرنجبويه
بادآورد	برنجاسف	بوطانيقي	برسيا نا	بهر	بسفايج	بشنين
بطم	بطيخ	بقشو قرش	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطي	بلسكي
بنك	بولامونيون	بهار	التاء	تانبول	ترمس	. ترنجبين
تفاح	تمر	توت .	تين	الجيم	جزر	جنجل
جوز جندم	الحاء	حب السمنه	حربث	حزنبل	حلبه كه فاريقا وا عيون نيز نامند	حلفا
حمص	حنطه	حور كه حور البربر نيز كويند	الخاء	خصي الكلب	خنثى كه برواق نيز كويند	خيار شنبر
الدال	دارشيشعان	دهتنبويه	دوعر	دينسا قوس	الذال	ذنب القط

ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب	الزاء	زبيب
زفت	السين	سپستان	سكر	سكر العشر	سلق	سلا انيون
سمسم	سوسن	سيلان	الشين	شاهترة	شجرة ابي مالك	ششريث
شطيبه	شقاقل	شلجم	شل	شلجم الاحمر كه نوعي از لفت است	الصاد	صاصلي
صمغ	الضاد	ضغابيس	الطاء	طيلافيون	العين	عنب
عنب الثعلب	عناب	عود الحيه	عيون البقر	الغين	غار	الفاء
فستق	فضه	القاف	قاطانيقي	قاقلي	قاوند	قرصعنه
قصب السكر	قطن	قرط	قلقل	قناء	قنب	قسط
قوطوليدون	قوطوما	الكاف	كاكنج	كادي	كثيرا	كرنب
كراث	كرسنه	كزوان	كسموقا	كشوث	كشمش	كف الضبع كه كف الضبع نيزنامند
كف آدم	كف الهر	كفوي	كلز	اللام	لبلاب	لسان الثور
لوز	لوبيا	الميم	محلب	مخاصه	مرو	مرماحوز
مزمار الراعي	مغاث	ميسن	النون	نارجيل	نارمشك	نسرين

نفل	نوارس	الهاء	هاسيمونا	هليون	الياء	ياسمين
ادويهٔ منسوبه بمريخ						
الالف	آطريلال	آذريون	ازاد درخت	اريد بريد	ابوقانس	ارمالك
ارمنين	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخيص	اشراس	اشنان
افتيمون	افيوس	اقحوان	اكليل الجبل	الوين	انجدان	انيسون
اناغالس	انزروت	ارنوما كه نوعى ازخس الحمار است	الباء	بلمون	بخورالاكراد	بونك
بشمه	بصل	بقثونوثن	بقلة البراري	بلخته	بلادر	بوزيدان
بوينون	بيش	بيش موش بيشا	التاء	تربد	الثاء	ثافسيا
ثوم	الجيم	جاوشير	جدوار	جبلهنك	جمجم	جنطيانا
جوزبوا	جوزالكوثل	الحاء	حاشا	حاشيش	حب النيل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرمله	حلتيت	حماما	حنظل	الخاء
خانق الكلب	خاماسوقي	خردل	خرامقان	خصي الكلب	خولنجان	خيربوا
خيري	الدال	دارفلفل	دبيداريا	درونج	دروبطارس	دفلي

دنل	دوقس	ديودار	الذال	ذاقنويداس	ذنب العقرب	الراء
رازيانج	رتم	رعي الابل	رعي الحمير	ريحان الكافور	الزاء	زبيب الجبل
زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاي يابس	زوفرا	زوان	السين
ساذج	سداب	سرخس	سطرونيون	سطاخينس	سعد	سعوط
سقمونيا	سكبينج	سليخه	سنكسبويه	سولان	سيسنبر	الشين
شبرم	شربين	شقايق	شل	شونيز	شيبه	شيطرج
الصاد	صريمة الجدي	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغيون	طريفلن	طريقوليون	الظاء	ظفره	العين	عاقرقرحا
عشق	عرطنيثا	عنصل	عينون	الغين	غار	غالسينس
الفاء	فاشرا	فاشرستين	فجل	فربيون	فرنجمشك	فشغ
فلفل	فلفل مويه	فلفل الماء	فلفل السودان	فو	فودنج	القاف
قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطرون	قعبل	قلب	قلفونيا
قلي	قنطوريون	قيصوم	الكاف	كاشم رومي	كبر	كبيكج

كتم	كراث	كرويا	كف الضبع	كف الهر	كمون	كندس
كندري	اللام	لاغيه	لامي	لبن العودان	لخنيس	لسان الابل
الميم	ماهودانه	ماهي زهره	مازريون	مثنان	مرزنجوش	مرانيه
مرماحوز	مروبح	ميعه	النون	نانخواه	نمام	الواو
وج	وخشيزك	ولبه	الهاء	هلك	هيوفاريقون	الياء
يتوع	*****	*****	******	*****	*****	******
منسوبات نيراعظم وكوكب معظم شمس صاحب ضياى عالم						
الالف	ابزار	اذخر	ارقيطون	ارمالك	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	افيقطس	النج	انجره	انتله	ايرسا	الباء
بادرنجبويه	بادروج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفايج	بطم
بقلة الاوجاع	بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنكشت	بهمن	التاء
تودري	الجيم	جشجاث	جعده	جفت افريد	جل نسرين	جوزبوا
جوزالقيء	جوزالخمس	جوزالشوك	جوزارقم	جوشيصا	الحاء	حب الكلى

حب السمنه	حب المنشم	حرشف	حراة	حمل	جلبه	حلبيب
حلبوب	الخاء	خروع	خصي الديك	خلنج	الدال	دارچيني
دارشيشعان	دادي	ذمادم	دوايا اغريا	الذال	ذنب الخروف	الراء
راوند	الزاء	زرنب	زراوند	زهره يعني مرارة	السين	سنبل
سيسالي	سقاديكس	سقيل يليون	سناء	سنبل رومي	سنبل جبلي	سپستان
سيسارون	الشين	شبت	شنبليله	الصاد	صامريوما	صبر
الضاد	ضرو	ضريع	الطاء	طرخون	العين	عبيثران
عروق الصفر	عود	الغين	غاريقون	الفاء	فتائل الرهبان	فراسيون
فستق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العين	قوطم	قصب الذريرة
قنه	قيقهر	الكاف	كبابه	كماذريوس	كندر	اللام
لسان العصافير	الميم	محلب	مرورينه	مستعجله	مو	النون
نعناع	الواو	ورس	الهاء	هرنوه	هرشفه	هشت دهان
الياء	ياسمين	*****	*****	*****	*****	******

منسوبات نیر زهره

الالف	انجره	الباء	بصل الدبر	الخاء	خصية الثعلب	العين
سوسن سفید	النون	نرکس	نیلوفر	الواو	ورد ابیض	*****

منسوبات بعطارد

الالف	اقطي	الباء	بابونه	الجيم	جوز	الحاء
حشيشة الزجاج	حندقوقا	الراء	ريق	العين	عرعر	****

منسوبات نیر اصغر قمر

الالف	اسفناج	اخمیلون	الباء	باقلا	بزرقطونا	بقلة الحمقاء
بطیخ رومي	بنفسج	بوش دربندي	الخاء	خبازی	خس	خشخاش
خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء	طحلب
القاف	قثاء	قرع	الميم	مشمش	النون	نیلوفر
الهاء	هندباء	*****	*****	*****	*****	****

وهرچه سرد تر است منسوب قمر است و بدانکه انچه درین جلد اول نوشته شده هم تحقیقي نیست محتاج بتأمل است در منسوبیت این ادویه بهریک ازین کواکب مذکوره ولهذا گفته اند طب معدوم بود بقراط پیدا آورد مرده بود جالینوس زنده کرده متفرق بود محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود خواجه بو علی سینا رح به تکمیل آن پرداخته

فصل بیستم دربیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف ووالد ماجد قدس الله سرهما ومولف * بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میرمحمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان بوالد اوشان استاذ الاطبا وسید الحکما میرمحمد هادي العلوي وازاوشان باستاذ الاطباء واسوة الحکما میرزا مسیح والد میرزا محمد تقي موسوی قدس الله تع اسرارهم واز میرزا مسیح بوسائط باطبای خوز وطبرستان وازاوشان باطبای حران واز حرانیان به بقراط حکیم وازاوشان باسقلینوس وازاو بحضرت سلیمان بن داؤد پیغمبر علی نبینا وآله وعلیهما السلام میرسد ونقیر از والد ماجد ووالد ماجد از حکیم میرمحمد تقي وحکیم میرمحمد تقي از والد ماجد خود وهم از میرمحمد هادي علوي بلا واسطه قدس الله تع اسرارهم ونیز نقیرا زجناب ارشاد مآبي میرمحمد علي الحسیني مد ظله العالي اخذ نموده والقا یافته وباینجا رسانید مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب وفصول کتاب بعون الله الملك الوهاب وتوفیقه وصلی الله علی رسوله محمد واهل بیته الطیبین الطاهرین * کتاب الالف * باب الالف مع الالف * ابار اسم رصاص اسود محرق است وبیونانی امولیقون نامند وگویند که امولیقون اسم رومي آبار است وهمچنین اسرنج ومردا سنج نیز از سوختهٔ رصاص اسود حاصل میشود وبزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است وبالجمله رصاص اسود محرق سرد وخشک است وذرور ومغسول آن جهت حرقت چشم وجوشش آن وجراحت خصیه واعصاب وبواسیر وزخمهای کهنه وطلاي آن باروغن گل سرخ جهت قروح مقعده وتحلیل صلابت واورام وباسور وغیرهما بدان قسم که آن مقدار بسایند که غلیظ گردد واگر در ظرف اسرب باآب کشنیز تازه بمالند بهتر است وباسرکه بجهت تحلیل ورمهای حاره نافع وبدلش اسرنج وخوردنش کشنده واشیاف آبار از ادویهٔ مقررهٔ چشم است * دستور عمل ابار یعني رصاص اسود محرق که آنرا بفارسي سرب نامند بگیرند آن را وپهن کرده صفحه های باریك سازند وبربالاي هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت بپاشند وقدر کبریت باید بازای هرصد مثقال پنج دانک زیاده نباشد پس آتش کرده با پارچهٔ آهني برهم زنند تا خاکستر شود وچیزی از سرب نماند واز بخار آن محترز باشند که باعث غشي وهلاکت میگردد در بعضی بجاي کبریت مغیل آب میکنند * عمل ابار به نسخهٔ دیگر بگیرند تابهٔ آهن وبر روي آن جو بریزند وبپاشند بر بالای آن جو کبریت محرق وبگذارند بالای آن کبریت صفائح رصاص اسود را وبرافروزند در زیر تابهٔ آتش تا مشتعل گردد کبریت وحرکت دهند با سطام از آهن صفایح رصاص را تا نیکو محرق شود وبگردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار را از رماد وفحم شعیر وچند مرتبه آن را شسته نگاهدارند وذیسقوریدوس گفته که سزاوار آن است که فرا گیرند صفائح رصاص اسود را وپهن کنند در تابهٔ آهني وبرافروزند در زیر آن آتش قوي تا محرق شود وبگردد مانند زرنیخ ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع آبار است * عمل ابار به نسخهٔ دیگر بگیرند تابهٔ آهني وبگذارند دران صفائح رصاص اسود وبپاشند بران صفائح قدری کبریت سوده وبگذارند تابه را در کوره وسر تابه را بسرپوش سفالی که بران سوراخی باشد بپوشند وبتابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نگاهدارند وشسته بکار برند * عمل ابار به نسخهٔ دیگر بگیرند ده درم آبار را وریزه ریزه کنند وتنك سازند ودر تابهٔ آهنی بر روی هم چینند وقدری مغیل آب محروق بران افگنند ودو قبضهٔ جو هم وزیر تابهٔ آتش کنند وبآهن برهم زنند تا سرب سوخته گردد واگر سرب تمام نسوزد بازقدری جو زیاده کنند وآتش دهند آن مقدار که تمام سوخته گردد پس شسته بکار برند * نوع دیگر عمل ابار که در ادویهٔ عین مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص را وباقدری گوگرد بگدازند پس در بوتهٔ آهني کرده در کورهٔ حدادان گذاشته چندان بدمند که خوب خاکستر شود وبکار برند * نوع دیگر که قتل اسرب نامند بطور اهل هند بگیرند از اسرب خوب مقدار شصت مثقال وتنکه ها سازند پس شش مثقال گوگرد زرد ودو مثقال سیماب را بهم صلایه کنند

بنوعیکه سیماب در کوکرد آمیخته شود و تنکه های اسرب رابکوکرد و سیماب طلا کنند و در ظرف سفالی کذاشته سرآن را بظرف سفالی دیکر محکم نموده در آتش سرکین کاو صحرائی بکذارند وچندان آتش کنند که خوب سوخته شود پس برآورند وبار دیکر شش مثقال کوکرد و دو مثقال سیماب را بطریق اول درهم صلایه نموده با خاکستر اسرب درهم بیامیزند وباز بدستور اول آتش دهند پس برآورده سرد نمایند وبوا بور خاکستر اسرب زرنیخ سرخ وده مثقال کوکرد کوفته بیخته سه بخش کنند وهربار یک بخش را با خاکستر اسرب آمیخته بآب خالص صلایه نمایند ودر آفتاب کذاشته خشك نموده بهمان دستور آتش دهند وباز بخش دیکر را بدستور اول صلایه نموده آتش دهند پس بخش سوم را نیز بطریق سابق صلایه نموده واین مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر کردد وبکار برند وبباید دانست که طریق کلی در کشتن وتکلیس فلزات واجساد آن است که خوب خاکستر شوند وآتش را زمانی وحدی ومقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند واجساد مقتوله برروی آب قرار کیرند وته نشین بزودی نکردند بلکه بلدیری بسیار واز بعضی شنیده شده که هرکاه خواهند که هریك از این اجساد سبعه را خوب خاکستر سازند وزودتر بعمل آورند باید که آن را در بوتهٔ از کل حکمت ساخته یا در شیشهٔ محکم که بکل حکمت کرفته باشند کرده وسر شیشه را محکم نموده شیشه را در میان دیك سفال بکذارند ودیك را از ریك پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریك پنهان شود پس دیك را بر دیکدان محکم نموده اول آتش را نرم کنند ورفته رفته آتش را تند کنند وچندان آتش را تند کنند که مثلا انچه در ده روز آتش باید کرد در یك روز یا دو روز نهایت تا سه روز کنند تا بزودی باتمام رسد * وبدانکه اهل هند را عقیده آن است که خاکستر اسرب کرم است ومیکویند هرکه بخوردن اسرب کشته مداومت کند زور بسیار بهم میرسانند وفربه وقوی میشود * ومقدار شربتی از اسرب کشته تا یك قیراط است * دستور غسل اسبار * بکیرند آسبار را ودر پیالهٔ آب ریخته برهم زنند وآب برهم زده را در پیالهٔ دیکر ریزند وانچه در ته پیاله بماند باز برسنك صلایه با آب بسایند وآب داخل کرده در پیاله بریزند وبرهم زنند ودر پیالهٔ دیکر کرده ته نشین آنرا باز صلایه نمایند وانچه در کاسهٔ دویم است بکذارند تا ته نشین شود آب آنرا دور کرده خشك نموده بکار برند وباز دردی این را بهمان دستور عمل نمایند وصاف آن را بکیرند وخشك نمایند ودرد آن را در آخر دور نمایند * دواء الرصاص نافع از برای وجع بواسیر ورفع ورم ودانهٔ آن * صنعت آن بکیرند رصاص اسود یعنی سرب را وبآب کنند تا بسایند وقدری روغن کل سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکررا * فصل در بیان شیافات *

*شیافیکه جهت رفع آثار والتحام قرحهٔ چشم مجرب است *صنعت آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی یعنی توتیای کهپریه که غیر توتیای اخضر است که بهندی نیله تهوتها نامند صمغ عربی کثیرا ازهریک هشت مثقال اقلیمیاذ هبی سفید آب قلعی ازهریك چهار مثقال افیون مرمکی صافی ازهریك نیم درم کندر پنج درم بآب سرشته شیاف سازند وبکار برند * شیاف ابار مستعمل درد بیلهٔ ملتحمه بعد از فصد واسهال وکشیدن شیاف ابیض افیونی * صنعت آن سفید آب قلعی آبار سوخته مس سوخته اقلیمیا ذهبی سرمه اصفهانی صمغ عربی کثیرا ازهریک هشت درم مرمکی صافی افیون ازهریک یکدرم کوفته بآب باران سرشته شیاف سازند عدد داد ویه نه است * شیاف ابار نافع است از برای قروح چشم وکوشت در قروح میرویاند وپاک میکند اثر قرحه را ودافع بثور مور سرج است * صنعت آن ابار مغسول اقلیمیای ذهبی مغسول توتیای کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر سفید ازهریك دو درم مرمکی صافی صبر سقوطری افیون ازهریك یکدرم انزروت سفید مدبر یکدرم ونیم ودر نسخهٔ دیکر یک درم است ودم الاخوین یکدرم ودر نسخهٔ دیکر سه درم است کوفته وبیخته بآب سرشته شیاف سازند *شیاف ابار

کندري * صنعت آن اقليميا فضي محرق مغسول روسختج از هريك يک اوقيه آنك محرق مغسول چهار مثقال اثمد اصفهاني بيست
مثقال نشاسته صمغ عربي كثيرا ازهريك يک اوقيه افيون كندر شلج محرق مغسول از هريك پنج مثقال بدستور مقرر شياف سازند
* شياف ابار ديكر قلعي محرق مس سوخته آبار سوخته سرمهٔ اصفهاني توتياي كرماني صمغ عربي كثيرا ازهريك هشت درم
افيون نيم درم بدستور شياف سازند عدد ادويه هشت است * شياف ابار نافع از براي مورسرج ودرد عصب كه درچشم واقع شود
* صنعت آن اقليميا سيم محرق مغسول هشت درم سفيدآب شسته هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول
شش درم كثيرا توتياي كرماني مرمكي گل كوكب ازهريک چهار درم افيون سه درم ادويه كوفته بيخته بدستور مجموع را
باهم آميخته شياف سازند وگل كوكب را گل شاموس نيزكويند گلي است سفيد وسبک كه برزبان بچسپد ودرآب داخل ميشود
ودر بلاد يونان از جزيرهٔ قبرس خيزد ودرخواص نزديک است بگل مختوم * طلاي سرب جهت تحليل خنازير وورام صلبه
* صنعت آن بگيرند اسرب باروغن گل بسايند كه غليظ وسياه گردد پس طلا نمايند * مرهم ابار بنسخهٔ ابن جزله در منهاج البيان
نافع از براي رويانيدن گوشت * صنعت آن سرب سوخته بكبريت يعني باكبريت ساخته روسختج كندر زنكار سفيدآب ارزيز مرداسنك
اقليميا مرصافي اصطرك جاوشير مصطكي ازهريك دو درم پيه كرده گاو راتينج علك البطم روغن مورد موم سفيد ازهريك دوازده
مثقال شنكرف كلنار فارسي ازهريك چهار درم انچه كوفتني است بكوبند وباقي ادويه را درسركه بخيسانند ودرهم آميزند در
نسخهٔ ديكر بجاي اصطرك وكلنار اشق وصمغ عربي است * مراهم ابار ديكر سلعه را تحليل دهد * صنعت آن خبث الرصاص را نرم سوده
باروغن زيت شامي كهنه برآتش ممزوج نموده علك الانباط را دران گداخته بكاربرند * ميل اسرب نافع از براي غبار
چشم * صنعت آن بگيرند اسرب را وآب كرده درميان آب بهنكره كه گياهي هندي است وآب زنجبيل تروتازه كه ادرک كويند
وبول گاو ماده وعسل وشير گاو وشير بز كه هليله وبليله وآمله وقرنفل وطباشير سفيد دران خيسانيده باشند هفت مرتبه سرد نمايند
ودر هر مرتبه آبها را تجديد نمايند وبايد كه مقدار آبها آنقدر باشد كه اسرب دران غرق شود وكم نباشد پس ازان ميلها ساخته
هرروز وهرشب سه چهار مرتبه در چشم كشند * فصل در بيان آبزنات ودستور فرا گرفتن آنها * بدانكه آبزن باصطلاح
اطبا عبارت از شستن ونشانيدن مريض است درآب خالص يادرآب مطبوخ حشائش بارده يا افشردهٔ آنها يامطبوخ حشائش
حارهٔ آب مطبوخ بعض حيوانات بتمامه يا بعض اجزا ولحوم آنها باده هان مناسبه يابدون آنها نيم گرم يا گرم بقدر حاجت
چنانچه هريک به تفصيل انشاء الله تعالى خواهد آمد ويا در حوض معمي ويا غير آن ويا تغاري بقدر گنجايش مريض كرده اولا
مريض دران به نشيند پس آنرا نيم گرم يا گرم بقدر برداشت وحاجت بر عضو مريض اگر علت دريك عضو خاص باشد مانند
قولنج وريح گرده ومثانه ويا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بريزند كه تا بحد مطلوب رسد مانند آنكه تا ناف ويا بالاي آن يا
تاسينه ويا تا گردن رسد وحتى المقدور وبرداشت دران آب نشيند وآن عضو يا اعضا را بملايمت بمالند وچون دريابند
ضعف وسستي درخود خفكي دل ازان ظرف برايند وبدن را خشك نموده لباس بپوشند واز هوا بغد را حتياج
احتياط نمايند واگر احتياج به تكرار باشد بتدريج زمان جلوس دران بيفزايند ومرتبهٔ اول چنان نكنند كه ضعف عارض
گردد وگاه اطلاق آبزن را بمجاز بر آبزن يابس كه عبارت از تعريق باشد از براي امراض باردهٔ رطبه مانند فالج واسترخا
واستسقا ميمنايند چنانچه مذكور ميشود * آبزن يابس جهت استسقا وفالج واسترخا وساير امراض رطوبي * صنعت آن بگيرند
تغاري سركشاده مثل تغار گازران كه ته آن دركشادي مثل سرآن باشد ودرميان آن كرسي ساخته كه تواند نشيند بران انساني

وازبرای آن تغار سرپوشی سازند دوپارچه ودروسط هر دو نصف جائی که هرد ونصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر
گنجایش گردن انسان پس در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن اجانه یعنی تغار مزبور در عمق وگشادی پس بگذارند دران کو اجانه را
روآکند ازاطراف تغار مقداریک ذراع اززمین پس بکنند دردورآن حفرهٔ مدوری مقدار ذراعی اززمین درگشادی پس
هرگاه احتیاج شود بسوی این آبزن آتش برافروزند درین حفرهٔ که بر گرد اگرد اجانه است تا برسد گرمی آن به تغار ونگردد
چنانچه بسوزاند پس داخل شود انسان در اجانه وبه نشیند بر کرسی که در تغار است وبپوشد سرآن را بسرپوش مزبور
دوپارچه بروجهیکه سرآن شخص بیرون باشد از اجانه ودرنگ کند تا عرق ریزد ازان پس بتدریج بیرون آید ومحافظت
کند خود را ازهوای بارد وآشامیدن آب خصوص آب سرد * آبزن رطب جهت امراض یبسی * صنعت آن فرا گیرند حوضی
ازمس یانقره یاغیراین دورآن حوض عمیق باشد بمقدار قامت انسان وپرکنند آن حوض را ازآب گرم یا ازآب سرد یاازآب
حشائش بارده ویاازآب حشائش حاره بحسب احتیاج وبه نشیند علیل دران آب وسرش بیرون باشد ازان وبگذارند برسرش
طبقی باندام سرحوض ودروسط آن سوراخی باشد بقدر سرانسان که هرگاه دران نشیند وسرپوش را برسرآن گذارند سرآن
ازان سوراخ بیرون باشد ومدت احتیاج دران حوض مکث کرده پس بیرون آید * آبزن حشائش باردهٔ رطبه ازبرای
تبرید وترطیب بدن ودفع حرارت ویبوست درحمی وغیرآن * صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو تخم خرفه
کوبیده برگ بید برگ کاهو تخم خیارچرادهٔ قرع تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیم کوفته برگ گل بستان افروز برگ
بارتنگ گل خطمی سفید شاه سفرم جو مقشر نیم کوفته همه را جوشانیده بریزند در حوض مذکور وشیرد ختر وروغن بنفشه
دران داخل کنند وباید که این آبزن نیم گرم باشد وبه نشیند دران علیل ودائم آب آن را برگرفته برسرش ریزند اگر حرارت
ویبس در دماغ داشته باشد والا نشستن تنها دران کافی است احتیاج برسرریختن نیست * آبزن حشائش باردهٔ رطبهٔ دیگر
ازبرای تبرید وترطیب مزاج درامراض مذکوره * صنعت آن برگ کدو وچرادهٔ کدو تر چرادهٔ خیارچرادهٔ بادرنگ تخم کاهو
برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر پوست خشخاش شاه سفرم گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرقطونا جو مقشر
نیم کوفته اطراف خلاف همه را جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم کدو دران داخل کرده علیل دران
نشیند واگر علت درسر نیز باشد دائما ازان آب برسر نیز ریزد والا نشستن تنها کافی است * آبزن حشائش حاره که ازبرای
امراض بارده به سبب اسخان وتحلیل مواد نافع است * صنعت آن گل بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش اسطوخودوس
برنجاسف زوفا خشک سبوس گندم بورهٔ شیح ارمنی جوشانیده صافی نموده روغن قسط داخل کرده علیل دران نشیند واگر علت
درسر نیز باشد ازان آب گرم دائم برسر بریزد والا نشستن تنها کافی است * آبزن نافع ازبرای مالیخولیای دموی چون استعمال
کرده شود بعد از فصد واستفراغ بمطبوخ افتیمون * صنعت آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست
خشخاش بابونه گل سرخ درآب بسیاری به پزند ودرطشتی باریک سرگشادی که علیل دران تواند نشست ریخته که آن طشت
درحمامی معتدل باشد وروغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل دران نشیند ودائما ازان آب برسراو بریزند وچون ازان
آبزن برآید بمالند سر وبدن او بروغن نیلوفر وروغن کدو وانچه مشاکل این دوا باشد * آبزن نافع ازبرای وجع
مفاصل ونقرس وخدر ودرد اعضا نشستن دران * صنعت آن بگیرند ارنب زنده را ودست وپای او را بسته در دیگ
آب جوشان که دران آب قدری شبت داخل کرده باشند اندازند وبجوشانند تا مهرا شود ومریض دران نشیند بعد

ازانکه حرارت آن شکسته فاتر کردیده باشد * آبزن مرطب نافع ازبرای تشنج حادث از یبس وجفاف * صنعت آن برگ بید جو مقشر گل بنفشه گل نیلوفر کدو تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در عرق بید بجوشانند تا مهرا شود آب هندوانه وشیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده قدری معتد به داخل کرده نیم گرم علیل دران نشیند وصبر کند تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح وشام * آبزن مرطب دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر تراشهٔ کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده برگ بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفهٔ تر همه را در آب بسیار بپزند تا مهرا شود روغن بنفشه بسیاری دران انداخته نیم گرم علیل دران نشیند تا سرد شود روزی دو مرتبه صبح وشام * آبزن مرطب دیگر که همین منفعت دارد ونافع است ازبرای تمدد وکزاز یابس * صنعت آن تراشهٔ کدوی شیرین تر هندوانه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری جوشانیده روغن بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل دران نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخی گردد جلد ومسامات وا شوند وتشرب کنند ازان اعضا رطوبت بسیاری وچون سرد شود برآید * آبزن مرطب دیگر نافع ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشهٔ کدوی شیرین تر گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند وروغن بنفشه یا روغن کدو وشیر حلیب بسیاری داخل کرده علیل دران نشیند وقتیکه نیم گرم باشد * آبزن مرطب دیگر * صنعت آن بابونه گل بنفشه برگ کنجد گل نیلوفر برگ کاهو در آب عذب بسیاری جوشانیده در طشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق باشد وروغن کنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل دران نشیند * آبزن مرطب دیگر * صنعت آن برگ کاهو تازه برگ کدو تر گل بنفشهٔ تر گل نیلوفر خطمی سفید برگ خشخاش برگ چغندر خرفهٔ تر اسفناخ در آب بسیاری بپزند ونیم گرم علیل دران نشیند * آبزن قلمی فرموده اند که از استنباط بندهٔ مهتدی بهدایت رب رحمن علویخان است ونیست مثل این آبزن دوائی در ازالهٔ تشنج یبسی که بوده باشند اطبا از علاج آن مایوس وباین آبزن حکیم قادر دور کرداند آن را وصحت بخشد * صنعت آن پاچهای بزغالهٔ سفید وسرهای ضأن ششماهه وجو مقشر نیم کوفته وبرگ کاهو وخرفهٔ تر وبرگ بید وگل بنفشه گل نیلوفر واسفناخ وکدوی تراشیده وخیارین وعناب وسپستان وبزرقطونا وحب السفرجل وبابونه وگل خطمی سفید در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه خشخاش سفید از هریک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسهٔ آبخوری ازان شیره را برداشته علیحده نگاهدارند وتتمه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل کرده نیم گرم نموده علیل دران نشیند ومتصل ازان در افتابه کرده برسر او ریزند تا زمانیکه سرد شود پس ازان برآمده یک پیاله ازان دو پیاله را بنوشند وآبزن را نگاهداشته آخر روز گرم کرده باز مستور بور علیل دران نشیند وبرسرش نطول نمایند بعد از سرد شدن برآمده کاسهٔ دوم را از شیرها بنوشند وآبهای آبزن را در دیگ کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاهدارند وبآن تمریخ نمایند واگر درین مطبوخ بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند نیکواست * آبزن نافع ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر جرادهٔ کدوی تازه خیار تازه برگ خرفهٔ تازه هندوانهٔ ریزه کرده بجوشانند وبگذارند تا فاتر شود بلکه مائل بسردی پس روغن بادام شیرین روغن مغز تخم کدو داخل کرده علیل دران نشیند * آبزن ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن کله وپاچهٔ حمل یا بزغاله را در آب بپزند تا مهرا شود وبگذارند که فاتر گردد فتوری مائل بسردی وعلیل دران نشیند * آبزن دیگر نافع ازبرای رعشهٔ حادث از یبس وجفاف قلمی فرموده اند که این از استنباط احقر عباد الله سید محمد هاشم است ومجرب النفع * صنعت آن پاچهٔ بزغاله بیست عدد کلهٔ بره پنج عدد ماهی تازه

سي عدد سرطان نهري بيست عدد جرادهٔ كلدوي شيرين خيار شيرين خيار بادرنك مغز هندوانه از هريك يك من جو مقشر نيم كوفته دو من
همه را در آب بسياري بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده روغن بنفشه روغن مغز كدو پيه كردهٔ بزكاله هر سه بقدر ثلث آب داخل كرده
نيم كرم در طشتي كرده عليل دران نشيند وچون سرد شود برآمده آب را بجوشانند تا روغن بماند تدهين بآن نمايند ونشوق كنند يا
ازين دهن نشوق نمايند * صنعت آن آب كدوي شيرين تازه آب خيار شيرين آب بادرنك از هريك يك اوقيه آب نيلوفر دو اوقيه روغن
بنفشه چهار اوقيه در قدر مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافي نموده در شيشهٔ كرده هر روز بعد از برآمدن از آب زن
نشوق نمايند * آب زن مرطب ديكر نافع از براي تمدد وكزاز يبسي اقوي در عمل * صنعت آن جو مقشر نيم كوفته كل نيلوفر
جرادهٔ كدوي شيرين خيار زه خيار بادرنك پاره پاره كرده در كلاب وآب بسياري بپزند و روغن بنفشه بسياري داخل كرده عليل
دران نشيند وتوقف كند تا سرد شود يك مرتبه صبح يك مرتبه شام بعد از تغدي وتعشي پس آن را بجوشانند تا آب رفته روغن بماند
هر وقت بآن تدهين نمايند * آبزن مرطب از استنباط آن مرحوم قلمي فرموده اند كه بيعديل است در علاج تمدد وكزاز يبسي و
اكر اين علت را زوال باشد باين آبزن است والا ديكر علاجي ندارد * صنعت آن بكيرند چوزهاي مرغ كوچك وپاچه هاي
بزغالهٔ سفيد وسرهاي ضأن يعني سر بچهاي كوسفند شش ماهه وجو مقشر وسپستان ودنبهٔ ضأن شش ماهه جرادهٔ كدوي شيرين
وهندوانه وخيار وخيار بادرنك همه پارچه پارچه نموده بابونه كل بنفشه كل نيلوفر كل خطمي سفيد اسفاناخ خرفهٔ ترقطف بزرقطونا
حب السفرجل سيب شيرين مقطع كل باقلا از هريك مقداري معتدبه همه را در آب بسيار وعرق بيد مشك وعرق بيد وكلاب وآب
انار شيرين وآب به شيرين از هريك قدري وافر بجوشانند آن مقدار كه اجزا مهرا شود صافي نموده در آبزني كرده روغن بنفشه كه
پرورده باشند مغز تخم كدو مغز تخم هندوانه مغز تخم بادام شيرين را در كل بنفشه وازانها روغن كشيده باشند مقداري بسيار
دران داخل كرده دو پيالهٔ آن را نكاه دارند وتتمه را نيم كرم در آبزني كرده يكمرتبه صبح ويكمرتبه شام پيش از تغدي وتعشي عليل
دران نشيند وچون سرد شود ازان برآمده يك پياله بخورد وهمچنين پيالهٔ دوم را شام پس آن مرقه و روغن را در قدر مضاعف
چندان بجوشانند كه آب رفته روغن بماند وتدهين واستنشاق بدان روغن نمايند واكر محتاج بتكرار استعمال آبزن باشند
بعوض روغن بنفشه ازين روغن داخل نمايند * آبزن نافع از براي خدر حادث از يبس وجفاف نيز از استنباط آن مرحوم ومجرب
النفع ونوشته اند كه اكر بچيزي خلاصي ازين علت باشد باين آبزن خواهد بود واكر ازين خلاصي نيافت ممكن البرء نيست
* صنعت آن كل بنفشه كاوزبان كل نيلوفر كل خطمي كل پنبه جرادهٔ كدوي شيرين خيارين از هريك يكمن هندوانهٔ تر تازه پاره پاره
كرده نيم من جو مقشر نيم كوفته يك رطل سرطان نهري بيست عدد پاچهٔ بزغاله بيست عدد پيه كردهٔ بز چهل مثقال عناب
سپستان از هريك چهل دانه كل بابونه پنج مثقال همه را در آب بسياري بجوشانند تا مهرا شوند صافي نموده در آبزني كرده روغن
بنفشه روغن كدو از هريك يكرطل داخل كرده نيم كرم مخلوط كرده دران نشيند بقدر يكساعت وچند روز صبح وشام اين فعل كند
* واز آبزنات نافعه از براي امراض مذكورهٔ حادثه از يبس وجفاف نشستن در شير بز يا كاو خالص يا ممزوج با زيت يا روغن كنجد
يا بهر دو هريك خالص يا ممزوج باهم يا روغن زيت يا كنجدي كه آب افشرده كدوي شيرين يا خيار يا خيار بادرنك دران جوشانيده
باشند كه رمقي از رطوبت آبها دران باقي باشد وتمام خشك ومنجذب نشده باشد * آبزن ديكر از استنباط آن مغفور مبرور از
براي كزاز وتمدد امتلائي * صنعت آن بچهاي كفتار وبچهاي ثعلب را زنده در آب پخته تا مهرا شوند پس زيت بسياري دران
داخل كرده عليل دران نشيند وقتيكه كرم باشد وصبر كند تا سرد شود وتوقف بسياري نكند بلكه هنوز قدري كرم باشد كه برآيد

و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند آن مقدار که تمام آب رفته روغن بماند در وقت تدهین بدان نماید * آبزن متخذ از عقاقیر حاره نافع از برای تشنج امتلائی بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه * صنعت آن گل قیصوم برگ قیصوم سعد کوفی قصب الذریره برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل در ان نشینند و بدانکه طول مدت مقام در آبزن صاحب تشنج امتلائی را مضر است بهر چیز که باشد بسبب ارخای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گردانیده شود بسیاری مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانید او را در آب زن روزی دو مرتبه * آبزن دیگر نافع از برای تشنج امتلائی بلغمی * صنعت آن بابونه صعتر شبت اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری پخته روغن قسط روغن بید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد علیل در ان نشیند * آبزن دیگر نافع از برای تشنج امتلائی بلغمی * صنعت آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل شبت پودنه در آب بسیاری جوشانیده در حالت گرمی بقدریکه طاقت نشستن در ان باشد علیل در ان نشیند و سر را فرو برد در ان و طول ندهد مدت نشستن را در ان بلکه زود بر آید * آبزن دیگر نافع از برای این قسم تشنج * صنعت آن قیصوم پودنهٔ صحرائی حرمل برگ غار سعد کوفی مرزنجوش شبت از هریک قدری وافر همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و به نشیند علیل در ان روزی دو مرتبه و طول ندهد مقام را در ان و این آبزن تشنج امتلائی را نافع است لیکن درین وقت روزی یکمرتبه کافی است * آبزن دیگر از استنباطات مرحوم مجرب النفع از برای تشنج امتلائی بلغمی * صنعت آن حشیش برنجاسف و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس تمام چوب چینی ریزه کرده اقحوان صعتر فارسی شیح ارمنی حرمل عشبهٔ مغربیه ریزه کرده از هریک سه کف کبیر در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند کفتار نر یا ثعلب یا ارنب هر کدام که باشد و زنده آن را بسته در ان اندازند و بپزند تا مهرا شود پس زیت و روغن شبت از هریک مقداری کثیر در ان اندازند و در آبزن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضای متشنجه را به بخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و ثفل آن را کوفته گرم کرده بر اعضای متشنجه ضماد نمایند و آب آن را با روغنهای که در ان انداخته اند بپزند تا آب رفته روغن بماند دائم تمریخ با آن نمایند * آبزن دیگر نافع از برای اصحاب فالج بلغمی * صنعت آن بگیرند کفتار نر را یا ارنب یا وعل را و دست و پاهای آن را محکم بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند تا مهرا شود پس علیل در ان نشیند و باید که آن حیوان زنده باشد و در ان آب بمیرد تا آنکه خونش نرود که حرارتش کم گردد و همچنین است آبزن متخذ از ثعلب و حمار وحش و کلب رضیع و این آبزن تشنج بلغمی را نیز نافع است * آبزن نافع از برای فالج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بلغم * صنعت آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل بابونه گل خطمی سرخ اکلیل الملک برگ اترج سداب اسپست شیح ارمنی قیصوم فنجنکشت اجزای متساوی جندبیدستر نصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که تا بنصف رسد پس داخل کنند در ان مثل آن زیت کهنه و علیل در ان نشیند حالکونیکه گرم باشد آبزن دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن زیت را گرم کرده جندبیدستر اندکی افربیون و قلیلی از موم زرد در ان داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در ان نشیند و صبر کند تا سرد شود * آبزن دیگر نافع از برای فالج و تشنج امتلائی بلغمی * صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار وحش و یا ضبع اعرج یا کلب رضیع یا وعل هر کدام که باشد و دست و پای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که نمک بسیار و شبت داخل کرده باشند انداخته آنمقدار به پزند که مهرا شود پس صافی نموده در آبزن کرده علیل در ان نشیند آن مقدار از زمان

که آن آب سرد کرد دراین عمل را روزاول ماه وسه روز وسط ماه وسه روز آخر ماه بجا آورد در روزی دو مرتبه یکمرتبه صبح ویکمرتبه شام ویك طبیخ رابیش ازسه روزاستعمال نکنند واکر ضبع نرباشد بهتراست * واز آبزنهای مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائي نشستن است در زیت ثعالب وضباع وحمار وحش و وعل وبچهٔ سک * صنعت آن بکیرند آب بسیاری و بجوش آورند جوش قوي وهرکدام ازحیوانات مزبوره که باشد زنده بسته دران اندازند وبجوشانند تامهرا شود ودروقت جوشانیدن قدری شبت ونمک داخل نمایند پس بعد ازمهرا شدن صافي نموده زیت بسیاری یعني ثلث آب دران اندازند ودرآبزنی کرده علیل دران نشیند وآن کرم باشد وتوقف نماید تاسرد شود ومی باید که استعمال کرده شود این آبزن دراول ماه سه روزودر وسط ماه سه روزودرآخر ماه سه روز وهر روزدومرتبه صبح وشام ونباید که استعمال کرده شود این آبزن هرمرتبه که تجدید میکند زیاده برسه روزوکفته شده که کفتاری که درآبزن پخته میشود می باید که بوده باشد نر * آبزن نافع جهت تشنج امتلائي بلغمي حادث مرضعات را * صنعت آن بابونه حلبه اکلیل الملك درآب پخته مدام اعضای متشنجهٔ ایشان را دران نهند * آبزن دیکرنافع ازبرای رعشهٔ امتلائي بلغمي ازاستنباط آن مرحوم * صنعت آن اذخرمکي اسطوخودوس فاوانیا ازهریك یك اوقیه درآب بسیاری بجوشانند وصاف نموده پس بکیرند یك عدد کفتارنرودست وپای آن را بسته دران اندازند در عین جوش واکر بجای کفتارارنب باشد نافع است بلکه انفع وبجوشانند تامهرا شود ودروقت جوشانیدن دوسه دسته شبت تازه وقدری نمک وبرک کلم داخل نمایند وصافي نموده وقتیکه معتدل الحرارت باشد علیل دران نشیند وصبر کند تا سرد شود واکر بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع است وتایک هفته استعمال این آب زن نمایند * آبزن استنباط آن مرحوم نافع ازبرای فالج واسترخا * صنعت آن بکیرند آب کبریتی بیست وپنج من تبریزي واکر نباشد آب قراح وداخل کنند دران بابونه اکلیل الملك مرزنجوش برک غاراذخرمکي برک نارنج اسطوخودوس بیخ سوسن بهارنارنج اقاقیاکل یاسمین سفید نمام وج ترکي فوةالصباغین پودنه بري پودنه جبلي نعناع برک صنوبرپوست بیخ صنوبرعشبهٔ مغربیه برک سداب چوب چیني اجزا متساوي بجوشانند تاثلث آب برود ودوثلث بماند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده ارنب یاثعلب یاضبعهٔ عرجایا وعل هرکدام که باشد زنده دران به پزند تامهرا شود پس صاف نموده دران نشیند کرم آن مقداراز کرمي که علیل راطاقت نشستن دران باشد * آبزن محلل رطوبات قریبه بجلد که مقوي اعصاب واعضا است واین آبزن به نهایت نافع است ازبرای فالج واسترخا * صنعت آن ورق غارمرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الملک خطمي سفید برک اترج سداب اسپست قیصوم فنجنکشت شیح ارمني ازهریک جزوی جند بید ستر نیم جزو به پزند درآب بسیارتا بنصف رسد صافي نموده واضافهٔ آن نمایند بوزن ثلث انچه باقي مانده زیت وبه نشینند دران علیل وقتیکه کرم باشد وچون سرد شود برآید * آبزن دیکرکه همین منفعت دارد * صنعت آن برک اترج بابونه شبت حاشه نمام مرزنجوش مجموع را درآب به پزند وعلیل دران نشیند وتمریخ جانب علیل بعد ازبرآمدن ازآبزن بمثل روغن قسط وروغن ناردین وروغن مغزکردکان کهنه نمایند * آبزن نافع ازبرای ریاح غلیظ درتمام بدن وقولنج ودشواري بول * صنعت آن بابونه اقحوان برنجاسف خشک نیم کوفته اکلیل الملک مرزنجوش کل خطمي بزرزازیانه سبوس کندم پرسیاوشان چوب چیني کل بنفشه ازهریك یک کف درآب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند روغن ناردین روغن اقحوان داخل کرده نیم کرم علیل دران نشیند * آبزن نافع ازبرای ورم بارد کلیه مستعمل بعد ازتنقیهٔ ماده بلعوق خیارشنبر * صنعت آن بابونه اکلیل الملك کشک جوسبوس کندم بزرک جوشانیده علیل

دران نشینند * آبزن دیکرکه زحیر بلغمي را مفید است * صنعت آن شبت تخم کتان حلبه خطمي درآب بجوشانند ود رطبیخ وی که نیم کرم باشد به نشینند * آبزن دیکرکه زحیر ورمي را نافع است * صنعت آن حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمي درآب بسیار به پزند وروغن کل وزردهٔ تخم مرغ آمیخته نیم کرم آبزن نمایند * آبزن نافع ازبرای احتباس ریم درکلیه درقرحهٔ آن * صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس کندم برنجاسف مرکین کبوترا جزا متساوی جوشانیده علیل دران نشیند وپیغولهای ران را بروغنهای یاسمین چرب نماید * آبزن مستعمل دراورام مثانه * صنعت آن حلبه بزرکتان بابونه اذخرمکي سعد کوفي سنبل الطیب حماماقردمانا جوشانیده صافي نموده دران نشیند * آبزن نافع ازبرای حصات کلیه ومثانه * صنعت آن حسك بابونه اکلیل الملك مرزنجوش کرفس کرنب شبت برک خطمي پرسیاوشان اجزا متساوی جوشانیده دران نشینند * آبزن نافع ازبرای عسرالبول که عقب بول المدهٔ وبول الدم پدید آید * صنعت آن بابونه شیح نمام مرزنجوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند ودرآب وی مریض را به نشانند ومدرات بول درهمان وقت بنوشانند وثفل ادویه را بر عانهٔ اوضماد نمایند تا مدهٔ وخونی راکه درمثانه بسته وموجب عسرشده بکداز د وبول بکشاید * آبزن نوع دیکرکه سنک کرده ومثانه را نافع است * صنعت آن برک کرنب برنجاسف رطبه فوتنج زرق الحمام مغزخسك دانه درآب بجوشانند وآبزن نمایند ومقیئات بیاشامند وبدانند که استعمال آبزن درتوسیع مجاري وتحلیل ریاح بهترین تدابیر است درامراض کرده ومثانه ووقت حاجت بدان کوتاهي نه نمایند واکرادویهٔ دیکر موجود نباشد آب کرم فقط کافي است جهت آبزن * آبزن قابض نافع ازبرای بول الدم * صنعت آن برک مورد تر مازوی سبز کلنار فارسي جوزالسرو پوست انار کل سرخ جوشانیده صافي نموده دران نشیند * آبزن نافع ازبرای بول درفراش * صنعت آن برک مورد جفت بلوط کزمازج عدس مقشر پوست انار ماز وسبزنیم کوفته درآب جوشانیده مریض دران نشیند * آب زن نافع ازبرای سرعت انزال که سبب آن تیزی وحدت مني باشد * صنعت آن برک مورد عوسج کلنار فارسی سماق منقي لحیة التیس ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیده وآبسنک یعني آبزن نمایند وضمادهای خشك برکمرکاه نهند وصندل وکلاب وکافور به بویند وغذاهای ترش وادویهٔ بارده بخورند * آبزن مستعمل درسرعت انزال بسبب برودت ورطوبت هرکاه بکار برده شود بعد از استفراغ بقي متواتر واسهال بحب شیطرج وحب المنتن وحب اصطمخیقون وتغذیه بلحوم بریان وقلایا ومطنجنات وحلوای عسلي نمایند * صنعت آن برک مورد مرزنجوش سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفي قرنفل جوشانیده دران نشیند چنانکه تا کمودرآب آن باشد * آب زن نافع ازبرای ادرار حیض واین آب زن تحلیل ریاح رحم کند ومعین است برحمل * صنعت آن برک کلم برک ریحان برک چغندر اسفاناخ برک بنفشه برک خطمي تخم خبازي برک بارتنک برک سداب برک مرزنجوش برک مروزرشک پرسیاوشان عنب الثعلب مشکطرا مشیع تخم خطمي تخم خربزه نیم کوفته قیصوم تخم کشوث تخم هلیون تخم کرفس تخم خیارین نیم کوفته کل خطمي عدس مقشر قنطوریون دقیق کل سرخ شبت کل نرکس کل زنبق جوشانیده صافي نموده زن درآب آن نشیند که بامرالله تعالی نافع است * آب زن که فرزند درشکم نکاهدارد تاما قبل ازولادت بیرون نیاید * صنعت آن کل سرخ هفت درم کلنار فارسي مازو ازهریك پنجدرم برک حسك چهاردرم شب یماني پوست انار ازهریك سه درم همه را نیم کوفته در ده من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند ودرطشت ریزند وحامله را دران به نشانند * آبزن که خون بواسیر وخون طمث مفرط باز دارد * صنعت آن آب برک بارتنك بستانند ومریض را دران به نشانند ود رطبیخ قوابض دیکر بدستور * آب زن نافع ومعین برحمل * صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملك مرزنجوش جوشانیده صاف نموده آب زن نمایند

آب زن نافع جهت زنان حامله که حیض بینند وعادت ایشان نباشد * صنعت آن عدس مقشر پوست انار گلنار مازو جفت بلوط در آب پخته در آن نشینند * آب زن که چون زن بعد از ازالهٔ بکارت بلا فاصله در آن نشیند همیشه فرج او تنگ و گرم باشد * صنعت آن بگیرند شراب انگوری قابض و در آن بعض اشیای قابضه و عفصه و عطرهٔ مذکورهٔ مناسبه جوش داده در طشتی کرده در آن نشینند و شراب صرف هم خوب است * آجر بمد همزه وضم جیم و بفتح همزه وضم نیز آمده خشت فرا گرفته از طین حراست که پخته باشند و آن دو قسم است یک قسم آجر مغید است که در کورهٔ آهک پزی آن را میپزند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دویم آجر سرخ است و آن را در کورهٔ آجرپزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده ما بین هر دو ته ترمای چوب رز یا چوب دیگر و یا سرگین گاو و غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب یا سرگین که ما بین آجرها است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج در می آورند و آجر گرم است در دویم و خشک است در چهارم * ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت حزاز و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ریحی مجرب خصوص که روغن گل بران ریخته باشند و نیز مسکن وجع بواسیر است و چون آجر مغید آب ندیده را در آتش سرخ کنند تا مثل اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و سر ببخار آن بدارند معرق قوی است و در تحلیل مواد باردهٔ دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر بیعدیل و مجرب و چون خشت پخته و آب ندیده و یا قطعهٔ از آن را خصوص آجر مغید با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده در نمدی یا پارچهٔ پنبه داری پیچیده بر عضویکه وجع بارد و یا ورم بارد داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد گذارند تا ینکه موجب عرق کردن آن عضو میشود و تسخین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم است میکنند و تحلیل میبرد و وجع و ورم آن تسکین می یابد بعون الله تعالی و اطبای هند را زعم آن است که اگر آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یک شب بگذارند صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحهٔ مزمنه را نافع است * دهن الاجر آن را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مخترعات اهل یونان و نهایت گرم است و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب و مدر بول و نافع از برای سایر امراض باردهٔ مثانه و کشندهٔ کرم امعا و معده است و بجهت مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمول آن جهت گشودن خون بواسیر و اسقاط دانهٔ آن و رفع کرمهای مقعده و فرزجهٔ آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان مؤثر و دلوک آن کشندهٔ کرم دندان و مسکن الم آن و طلای آن جهت زخم آتشک بی عدیل است و چون بمالند آن را بر موی خرد ماغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن آن از برای صرع و بغدادی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصروع را و استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج نفعی بالغ زهراوی گفته که دهن آجر نافع است از برای لقوه سعوط کردن بآن و آشامیدن و تدهین بآن و قطور آن جهت ثقل سامعه و نشوق آن جهت امراض باردهٔ بینی و دماغ و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر است بمعده و مصلحش سرکه و مضر است بگرده و مصلح آن

کثیرا * صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده بقدر یک درم واندک زیاده وکم در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرع معکوس روغن کشند و در شیشه نگاه دارند * نسخهٔ دیگر آجر سرخ آب ندیده بقدر دو درم یا هرقدر که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطین پر کنند و گلوی قرع را بلیف خرما وامثال آن بگیرند و کورهٔ دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقهٔ بالا ثقبهٔ داشته باشد بقدریکه گلوی قرع معکوس ازان بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقهٔ بالا نصب کرده قابله را در طبقهٔ تحتانیه بدهن قرع درآورده آتش براطراف قرع برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد واین را استخراج بطریق تنکیس نامند

* اارد توله صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی وسکون واو وفتح لام آشی باشد مانند کاچی که از آرد به پزند و بیشتر مردم درویش وفقیر بخورند وآنرا بعربی سخینه گویند * آزاد درخت درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور زرد رنگ وباخوشه تخمش مثل تخم زعرور ریک عدد دو خیازه دارد و در آخر بهار میرسد و مدتها و تا زمستان در درخت میماند و برگش سبز واملس با اندک سیاهی وشرفه دار اندک طولانی و خزان نمی کند وآن را بهندی بکاین نامند وبلغت تنکابن جبلی داز وبیونانی داروان ونیز روباترس وبلغت جرجانی زهر زمین واهل مازندران آن را سیمان وبعربی شجرة الجرة وایضا حریط به تشدید را گویند وبعضی مردم را ظن آن است که آن را بهندی نینب که نیم نیز گویند نامند واین محض توهم است زیرا که نینب در غیر هند دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکدو درختی وآزاد درخت در جمیع ممالک ایران وروم بسیار است وشیرازیان آن را توس نامند وگلش سرخ وبنفش کمرنگ وبنهایت خوشبو است * طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است * افعال وخواص آن گل آن مفتح سدهای دماغی وصالح است از برای مشایخ ومبرودین وما وبرگ آن را ضماد کردن بر سر کشندهٔ قمل و دراز کنندهٔ موی است وعصارهٔ برگ آن در بهار وپاییز مستعمل وبا عسل ویا میبختج میخورند نافع از برای قولنج ومفتح ومدر بول وحیض ونافع است از برای سموم بارده وتحلیل خون منجمد در مثانه وعرق النسا واسترخای انثیین وقدر شربت تا سه درهم است وعصارهٔ شاخهای آن با عسل یا میبختج مقاوم جمیع سموم وبرگش سم حیوانات وثمر آن مضر بصدر و مغده ومکرب وچون اکثار کرده شود عارض میگردد صاحب آنرا غشی وقی صفراوی وتنگی نفس وغشاوهٔ بصر و دوار وعلاج آن مانند علاج کسی است که فربیون یا بلادر خورده باشد و در بلادر وفربیون انشاء الله تعالی خواهد آمد ویکدرهم از تخم آن کشنده وعصارهٔ آن مفتت حصات ومانع غشیان وضماد برگ وشاخ آن محلل خنازیر ونطول آن مسکن صداع بارد وثمر وبرگ آن منقی قروح متعفنه وچون آب برگ تازهٔ آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب زنجبیل تازهٔ مقشر که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب حاجت وبرداشت طبیعت وبرودت مزاج زن ده روز ناشتا بخورد وجع رحم وحبس طمث آن را نافع است وزنی که بار نگیرد یا بار او نماند باعث حمل وماندن او میگردد اکثر بدکور ومحرور المزاج را چندان موافقت ندارد وقطور آب برگ تازهٔ آن در بینی رافع صداع بارد رطب است ودرکوش دافع رطوبات ودوی وطنین حادث از ریاح بارده وبدل آن در دراز کردن موی برگ شهدانج وبرگ مورد وبرگ کنار است * وطبیخ پوست وقشر آن نافع است از برای تپهای بلغمی * صنعت آن بگیرند پوست ریشهٔ درخت آن وشاهتره از هریک پنج درم وهلیلهٔ سیاه ده درم وهمه را نیم کوفته بجوشانند وصاف نموده بنوشند * مرهم آزاد درخت نافع از برای کچلی وسعفه ورویانیدن موی سر وقروح آن ودفع قمل * صنعت آن بگیرند عصارهٔ برگ وثمر آن را ومرداسنگ با آن بسایند وبا روغن گل سرخ مرهم

مالند وچند روز متوالی بهمین بمالند وهر روز یکبار تجدید کنند وبهر سه روز بحمام رفته بشویند وبعد از حمام بدستور نیز بمالند وسر را بلباس خفیفی بپوشانند * آس بمد الف وسکون سین مهمله بسریانی آسا وبفارسی مورد نامند وگویند آن را بهندی اوهیره وحب آن را بکام نامند وبنگ آس را عماد گویند وحب الآس راقیطس ونیز قطوس نامند وگویند که قیطس بنگ آس است ومرسیا ایمارس بیونانی اسم آس بستانی است ومنطرا اسم بنگ آس است درختش چون درخت انار میشود و برگش سبز است وخزان نمی کند وثمرش ابتداء سبز است وچون رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است وجزو بارد دران غالب در اول سرد وجز وحارش کمتر است واندک حرارتی دارد وآن بسبب ارضیتی که دارد یابس وقابض است یبوستش تا در دویم است ومجفف قوی است برگ وبیخ وثمر وگل وجرم آنرا نسبت بیکدیگر در مراتب برودت وحرارت ویبوست متفاوت است وآس بسبب عطریت رائحه ملایم روح است وبسبب قبض وتلطیف نیز ملایم روح پس موجب تقویت ومتانت واضاءت وانارت روح می گردد باسباب مذکوره وبالخاصیت مقوی قلب ودافع خفقان است وثمرش با قوت تریاقیت ومتولد می گردد ازان غذای اندک از برای بدن وآن سرد وخشک ومقوی معده وحابس طبیعت بعفوصتی که آنرا میباشد وصالح است از برای نفث الدم ونافع باشد از برای سرفه بشیرینی که آنرا میباشد وهمچنین رب آن وشراب آن ورشرابها شربتی که حبس طبیعت کند ونافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حب الاس وشربت خشخاش وبوی مورد مقوی دماغ ودافع است از دماغ ابخرهٔ حارهٔ رطبه را واما حب الاس پس برجرمش غالب است برودت ویبوست واگرچه مرکب ازقوت های مختلفه است واما اجزای حاملهٔ رائحهٔ آن پس نیست غالب برمزاج آنها برد ویبس اگرچه میباشند نیز مرکب القوی وشناخته شده ترکیب قوت های آن بقیاس وتجربه اما قیاس پس بباید دانست که میباشد دران اجزای حاره که میرسد بحاسهٔ شم ولابد است که بوده باشند آن اجزاء الطف انچه درمشموم است اما تجربه پس آن حدت رائحه وکمی التذاذ نفس است وتسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذذ میگردد بشم ریاحین بارده ورائحهٔ آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزاء حامل رائحه مائل باعتدال اما سایر اجزای آن پس قاطع خون ونفث الدم ومقوی دل واحشا ومعده اند وحابس اسهالات وعرق وگویند مسواک بچوب آس مهیج جذام است وضماد برگش جهت ضربه وسقطه بنهایت مفید خصوص وقتیکه برگ آنرا کوفته بامغاث هندی که آنرا میده لکری نامند سوده بزردهٔ تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ داخل نموده نیم گرم ضماد نمایند وضماد برگش به تنهائی بجهت ورم خصیه وبواسیر ونمله وحمرهٔ و شری وضربه وسقطه ووجع پاشنهٔ پا وقدم وطلای آن جهت ورم حار وقروح وضماد تخم آن جهت سیاه کردن مو وبا شراب جهت قروح پا وکعب نافع است وچون فراگیرند ازبرگ آن باعفص سبز وعدس وگل سرخ واقاقیا ضمادی وضماد کنند بر اعضای ضعیفه واعصابیکه وهن وسستی بآنها عارض شده باشد بنهایت مفید است وچون ربع رطل از آب برگ آنرا باروغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است وجلوس در طبیخ آن جهت قروح وبروز مقعده ورحم وسیلان رحم وسستی اعضا نافع وشستن موی باآب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر وقطور آب او جهت چرک گوش وخاکستر او در رفع ناخنه وسلاق ودمع قوی تر از توتیا وجهت کلف وبخور آن جهت رفع وباودفع هوام وسقوط دانهٔ بواسیر مفید ودرساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکفلست وآن رابنگ آس می نامند در جمیع افعال قوی تر ازبرگ وثمر آس است وقدر شربتش تا سه درهم وازعصارهٔ آن تا سه اوقیه وبدلش دراحتباس بطن اقاقیا ودراورام حضض وگویند بدلش مطلقا برگ توت است ومضر صاحب زکام ومصلح محرورین ومورث بیخوابی ومصلحش بنفشه * امراض الراس * الصداع ورق آن درنهایت نفع است ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه واز

برای قطع جلد سر و شپشهٔ آن و ذرور نمودن یابس مسحوق آن و طلا کردن و لطوخ آن با مایعی موافق چون برگ مورد را با اندکی
از اقاقیا و زامک کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع است از برای صداع و ورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ
مورد را کوفته بگلاب سرشته اندک کافور قیصوری داخل کرده خرقهٔ کتانی را با آن آلوده کرده بر معده ضماد
نمایند میباشد نافع از برای صداع بمشارکت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و چون به پزند مورد را با شراب و بکوبند و
ضماد نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و این هر دو را زائل میگردانند و چون بگیرند آب برگ آس
را و صندل سرخ سوده و عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع را * اورام الراس دهن آس نافع است از برای
اورام حادثه در سر * السبات نافع است از برای سبات حادث از بخار متصاعد بسوی سر در تپ و در غیر تپ چون تمریخ سر
نمایند بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخار * السهر بوئیدن اوراق واغصان
و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشهٔ تر است * الدوار والسدر برگ مورد مانع صعود ابخره است
بسوی دماغ و قبول دماغ مر ابخره را بوئیدن آن و حب الاس نیز مانع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و ازین جهت این
هر دو میباشند نافع از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده بسوی سر از بدن و معده و چون بکوبند برگ مورد را و مخلوط
بروغن گل و زردهٔ تخم مرغ نموده ضماد نمایند بر سر نافع است از برای دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه بر سر ابن زهر گفته
که مورد نافع است از برای دوار و سدر حار بوئیدن آن و ضماد کردن آن بر سر صاحب زبده گفته که غرق نمودن سر بروغن
مورد در ابتدای حدوث سدر و دوار حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدای علت بعد از تنقیه بقیء و
استعمال ایارجات میباشد نافع از برای آن نفعی ظاهر پس بعد از ابتدا باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه و غرق کرده
شود سر بآن * امراض العین والاذن والفم والصدر والقلب ضماد برگ آن مسکن رمد حار و رافع بر آمدگی چشم و طبیخ آن
با جو ورم حار آن را نافع است و رماد آن از ادویهٔ ناخنه و سلاق و دمعه و قویتر از توتیا است و قطور آب برگ آن قروح گوش
و آمدن چرک آن را نافع است و شراب آن جهت استرخای لثه * و مضمضه بآب برگ آن قروح و استرخای آن و زبان را نافع
* و ثمر پخته آن سرفه را نافع و نفث الدم را مانع و حابس شکم و همچنین رب آن و مقوی قلب و خفقان را مفید است نفث الدم
از فواکه نافعه از برای نفث الدم حب الاس است * المعده والامعاء والات البول والمقعدة والرحم * و حب الاس مقوی
معده و حابس بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص رب آن و ضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید
و گاه حب الاس بسبب قوت قبض و حبس و امساک خود ادرار بول مینماید و ثمر آن نافع است قرحهٔ مثانه و حرقة البول و
مدر بول و مانع جریان حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طبیخ آن الزینة طبیخ برگ و ثمر آن
مقوی بیخ مو و مانع افتادن آن و باعث روئیدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع عرق و مصلح حادث از عرق اثل که
بفارسی گز نامند و سحج های دیگر و همچنین ضماد برگ آن و زر و ربرگ آن مانع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و داخس و جراحات
است و خاکستر آن منقی و زائل کنندهٔ کلف است * السموم * ثمر آن دافع سموم است خصوص رتیلا و عقرب بتخصیص با شراب

* فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمده در آنها حب الاس است * جوارش حب الاس به نسخهٔ سمرقندی نافع از برای
ضعف استمراء و اسهال حادث از آن و از رطوبت معده * صنعت آن حب الاس پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی
از هریک بیست درم فلفل دار فلفل زنجبیل از هریک ده درم قرنفل قرفة الطیب خیربوا حب بلسان از هریک دوازده درم

مصطكي قردمانه كرويا انيسون زيرهٔ كرماني سنبل الطيب سليخه قاقلهٔ كبار قسط از هريك شش درم جوزبوا نانخواه تخم كرفس
از هريك پنج درم ساذج هندي حماما از هريك چهار درم كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بسرشند شربتى يك درم
ودر نسخهٔ حكيم معصوم حب الاس نود درم است * جوارش حب الاس ايضا بنسخهٔ سمرقندي در قراباذين در امراض معده نافع
از براى سوء استمراء واسهال باحرارت * صنعت آن حب زبيب مسحوق مانند سرمه دو رطل حب الاس مسحوق نيم رطل
خرنوب نبطي گلنار فارسي كندر ذكر كزمازج نانخواه از هريك ده درم كوفته بيخته بشكر صافى يا بعسل كف گرفته بسرشند شربتي
چهار درم * جوارش حب الاس خوزي نافع از براى استرخاى اعضا هر گاه بوده باشد با آن استرخاى معده نيز چون استعمال
كرده شود بعد از تنقيه بجوارشات مسهلات مانند جوارش شهرياران وجوارش نارمشك * صنعت آن قسط تلخ سليخه قرفة الطيب
حب بلسان سنبل الطيب از هريك ده درم جوزبوا پنج درم عود قماري خام قاقلهٔ كبار قرنفل انيسون اكليل الملك نارمشك
شيطرج هندي از هريك چهار درم بسباسه برنگ كابلي مقشر از هريك سه درم ودر نسخهٔ ديكر بجاى برنك كابلي پوست بيرون
پسته است زراوند مدحرج دارچيني اشنه از هريك دو درم زنجبيل معد كوفي از هريك ده استار پوست بليله پانزده عدد قصب
الذريره فلفل سياه دارفلفل از هريك پنج درم پوست هليلهٔ كابلي دو استار حب الاس بوزن مجموع ادويه اجزا كوفته بيخته
با سه وزن مجموع ادويه عسل سفيد خشبو مصفى معجون سازند شربتي سه درهم وبدانكه استار چهار مثقال طبي
است سمرقندي در اصول التراكيب گفته كه گاهى فرا گرفته ميشود جوارش از ادويهٔ حارهٔ قابضه وداخل كرده ميشود
دران حب الآس وگردانيده ميشود آنرا غالب بر اجزاء ديكر تا باشد اصل وعمود دران تركيب وسرشته ميشود بشيرهٔ نبات و
اين جوارش را جوارش خوزي كبير گويند ومنسوب است باول كسيكه اين جوارش را فرا گرفته واين جوارش صالح است از براى
اسهال معدي حادث از برودت مزاج * جوارش خوزي صغير متخذ از عجم زبيب سفيد وحب الآس وخرنوب نبطي وگلنار
فارسي ودقاق كندر ونانخواه مدبر بسركه معجون سازند بشيرهٔ نبات يا شراب به شيرين از براى اسهال معدي با حرارت مزاج
وبايد كه گردانيده شود مقدار عجم زبيب درين جوارش از جميع اجزاء زياده پس حب الآس را بسبب مناسب اين هردو
مر اعضاى غذا را بسبب غذائيتى كه در اين هردو ميباشد وبسبب بسيارى منفعت اين هردو پس سائر ادويه بايد كه اقل ازين
هردو ومقدار دقاق كندر ونانخواه از همه كمتر باشد وبسا باشد كه محتاج باشيم بكردانيدن اين هردو را كثير تا آنكه ملحق شوند
بطبقهٔ كه ميباشد يكى اين دو در وزن وقتيكه حرارت مزاج كم باشد * جوارش حب الآس خوزي از اطباى فارس نيكو است از براى
نرمي طبيعت رقيق كه بسبب بلغم ورطوبت وسوء هضم كه از ضعف معده باشد ومعده راقوت دهد * صنعت آن حب الآس رسيده
چيده خشك كرده يك من هليلهٔ سياه پوست بليله آمله منقى طاليسفر از هريك بيست درم فلفل سياه دارفلفل زنجبيل از هريك
ده درم مصطكى رومي قردمانا كرويا انيسون زيرهٔ كرماني مد بر قسط قاقله سنبل الطيب سليخه از هريك شش درم جوزبوا
تخم كرفس نانخواه از هريك پنج درم ساذج هندي حماما از هريك چهار درم كوفته بعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بسرشند
شربتي يك درم واين جوارش گرم است در اوسط درجهٔ اولى وخشك است در اوائل درجهٔ سيوم ودر نسخهٔ حكيم معصوم
حب الاس نود مثقال است ونسخهٔ اول اشهر است * جوارش حب الاس ديگر از اطباء خوز * صنعت آن حب الاس رسيده
چيده خشك كرده يك كيلچه ونيم سنبل الطيب سه اوقيه جوزبوا با پوست نيم رطل قرنفل قاقله انيسون بودا ده تخم كرفس بودادهٔ
اشنه از هريك دو اوقيه بسباسه يك اوقيه ونيم سليخه چهار اوقيه پوست هليلهٔ كابلي پوست بليلهٔ آمله منقى از هريك سه اوقيه

ادویه رادر شراب ریحانی یك جوش داده پس خشك کرده مرتبهٔ ثانی درآب یك جوش داده درسایه خشك کرده کوفته بیخته به میبه بسرشند شربتی سه مثقال با شراب سفرجل واین جوارش معتدل است درگرمی وسردی وخشك دراول درجهٔ اول وبعضی اطبای اسلام گفته اگر اجزای این جوارش را درماء العسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتراست آن مرحوم میفرمایند که اگر درسرکهٔ انگوری بدل شراب جوش دهند وبدل میبه رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتراست * جوارش حب الاس دیگر ازاطبای خوزیعنی اطبای فارس نافع ازبرای ضعف معده وکبد وبرودت معده وکبد واستطلاق بطن وسوء استمراء وازبرای سوء القنیه وکسانیکه ایشان راخوف استسقا باشد ونیکو است ازبرای طحال وادرار بول * صنعت آن قرنفة الطیب قسط سنبل الطیب حب بلسان سلیخه سیاه ازهریك ده درم جوزبوا پنجعدد قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملك نارمشك ازهریك چهار درم بسباسه سه درم برنك کابلی مقشر هشت درم ودر نسخهٔ دیگر بجای برنك کابلی دورونج عقربی سه درم داخل است زراوند طویل ریوند چینی اشنه ازهریك دو درم ودر نسخهٔ دیگر بجای زراوند طویل زراوند مدحرج است واین اشهراست هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی ازهریك ده استار بلیله ده عدد حب الاس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل وطبرزد که بگلاب گداخته بقوام آورده باشد بسرشند شربتی ازان بمقدار مازوی با آب سرد ودر نسخهٔ دیگر زنجبیل ده استار داخل است ودر نسخهٔ ماسرخس سعد کوفی سیزده استار قصب الذریره فلفل دارفلفل ازهریک پنج درم حب الآس دوازده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است ازبرای استطلاق بطن وسوء استمراء وضعف معده وبرودت معده * صنعت آن قسط تلخ قرنفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان سلیخهٔ سیاه ازهریك ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملك شیطرج هندی ازهریک چهار درم بسباسه برنک کابلی مقشر ازهریك سه درم زراوند مدحرج اشنه ازهریك دو درم سعد کوفی زنجبیل ازهریک پنج درم هلیله سیاه ده استار بلیله دو عدد حب الاس نصف قفیز جندشابور ودر نسخهٔ دیگر قانون ناغیست یعنی نارمشك چهار درم ریوند چینی دو درم داخل است واین نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکوراست این دو جزو داخل است سید اسمعیل در ذخیره گفته که استاد اجل ابوالفرج در کفایة الطب که از مولفات وست بجای برنك کابلی پوست اترج آورده وسرا این صواب آمده ونیز گفته که درین جوارش هلیلهٔ سیاه را بریان کرده داخل نمایند واین جوارش مائل بحرارت وخشك است دراول درجهٔ دویم * صنعت جوارش حب الاس خوزی به نسخهٔ حکیم معصوم شیرازی که نوشته نافع است ازبرای جمیع اعراض وامراض که ذکرشد وازبرای امراض باردهٔ دماغی خصوص ازبرای لقوه که دروقت ضعف معده وصعود بخار معده بدماغ حادث شود خصوص وقتیکه با ضعف معده تلیین طبیعت باشد قسط تلخ سلیخهٔ سیاه قرنفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان ازهریك ده درم جوزبوا پنج عدد قاقلهٔ کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشك ازهریک چهار درم بسباسه درونج عقربی ازهریك دو درم ودر نسخهٔ دیگر ازهریك سه درم است ریوند چینی زراوند مدحرج ازهریك پنج درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی بروغن زیتون بریان کرده ازهریک دوازده درم ودر نسخهٔ دیگر ازهریك بیست درم است زنجبیل سعد کوفی ازهریک چهار درم قصب الذریره فلفل دارفلفل ازهریک پنج درم پوست هلیله سه درم حب الاس بوزن تمام ادویه حب الاس را درگلاب بخیسانند وبجوشانند وبپالایند وبا عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند وادویه را بآن بسرشند وبعد ازدو ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال ودر نسخهٔ دیگر جوزبوا زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره فلفل دارفلفل داخل نیست وبلیله ده عدد است وگفته که اجزا را

بانبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده بحسب مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال است بحسب ضعف و قوت مزاج * صنعت این جوارش حب الآس به نسخهٔ دیگر اکلیل الملك انیسون قاقلهٔ صغار قرنفل شیطرج هندی نار مشك از هریك یك مثقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هریك یك مثقال قسط بحری سنبل الطیب قرفة الطیب حب بلسان سلیخهٔ سیاه سعد کوفی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی از هریك چهار مثقال جوزبوا شش مثقال قصب الذریره فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هریك دو مثقال بسباسه یك مثقال و نیم برنك کابلی مقشر سه مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته بعسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یك مثقال * جوارش حب الآس خوزی به نسخه محمد بن زکریا که در کفایهٔ منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و امعا و زلق معده و امعا و قراقر معده و امعا و این جوارش رطوبات معده را دور کرده اند و ضعف معده و ضعف هضم را بنهایت نافع است و تجفیف رطوبات غلیظه کند و بجهت اسهال مزمن سودمند باشد * صنعت آن استهٔ زبیب مسحوق مانند کحل ربع رطل حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی دانه بیرون کرده گلنار فارسی کندر کزمازج نانخواه از هریك ده درم ادویه را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا مرتبان سبز نگاه دارند شربتی چهار درم * جوارش حب الآس به نسخهٔ دیگر * صنعت آن دانهٔ مویز بریان کرده مسحوق مانند کحل نود مثقال حب الآس جید چهل و پنج مثقال کزمازج خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر نانخواه از هریك ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند * جوارش حب الآس بنسخهٔ قلانسی * صنعت آن استهٔ مویز که در سرکه خیسانیده خشک کرده نرم سائیده چون سرمه سی درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی کزمازج از هریک پنج درم و در نسخهٔ دیگر دو درم است کندر نانخواه مصطکی سعد کوفی سنبل الطیب از هریك پنج درم کوفته بیخته با نبات سفید بقوام آورده با عسل سفید بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و این جوارش مائل ببرودت و خشک است در آخر درجهٔ ثانیه و در نسخهٔ حکیم مؤمن در تحفه جوزبوا دو درم داخل است * جوارش حب الآس دیگر از اطبای جوز منقول از ذخیرهٔ خوارزم شاهی * صنعت آن حب الآس سه من سعد کوفی نیم من فلفل دو استار زنجبیل سنبل الطیب از هریك پنج استار خولنجان ده استار کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند * جوارش حب الآس به نسخهٔ شفائی هیضه و اسهال معدی را وقتیکه از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود * صنعت آن حب الآس نود مثقال هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله منقی طالیسفر از هریک بیست درم مصطکی قرد مانا کرویا انیسون زیرهٔ کرمانی سنبل الطیب سلیخهٔ قاقله قسط از هریک شش درم جوزبوا تخم کرفس نانخواه از هریک پنج درم ساذج هندی حماما از هریک چهار درم کوفته بیخته بعسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر فلفل دار فلفل و زنجبیل از هریک ده درم داخل است * دوای حب الآس نافع از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن دندان * صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید کندر ذکر سعد کوفی از هریک نیم درم کوفته بیخته با زردهٔ تخم مرغ یا شربت حب الآس بدهند * فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها ورق حب الآس است * دهن الآس قلمی فرموده اند که از اقتراح حضرت علامی والد ماجد حقیر قدس سره است نافع از برای ورم حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چون ضماد کرده شود بر سر بعد از فصد * صنعت آن آب مورد چهل مثقال گلاب و سرکهٔ انگوری از هریک ده مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال مجموع را در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و برگ مورد دو مثقال عود الصلیب مغاث بغدادی گل که آن مغاث هند بیست و در هندی آن را میده لکری نامند از هریک

یکمثقال کوفته بحریر بیخته مخلوط بروغن مذکور نموده درهاون بدسته بمالند تانیکو ممزوج کردند پارچهٔ کتانی راباآن آلوده کرده برسرضماد نمایند * دهن الاس دیگر از ابن ماسویه نافع در آخر تزاید ورم وصداع حادث ازضربه چون ضماد کرده شود باآن بعد از فصل قیفال * صنعت آن آب برگ مورد ده جزو آب برگ سروتر آب برگ بید تر اجزا کوبیده آب آن رابرآورده نصف وزن آنها روغن سوسن داخل کرده درقدر مضاعف بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند پارچه نمدی راباآن ترکرده برسر ضماد نمایند * دهن آس از یوسف ساهر * صنعت آن آب برگ مورد بیست مثقال آب برگ سروتر آب برگ ابهل آب برگ بید از هریك ده مثقال برگها را کوبیده فشرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن از هریك ده مثقال داخل کرده درقدر مضاعف بپزند تا آبها سوخته روغن بماند برگ مورد ورق گل سرخ خشك کرده تشار کنند راز هریك یك مثقال کوفته بحریر بیخته دران داخل کرده درهاون بدسته بمالند ویك عدد زردهٔ تخم مرغ خام داخل کنند و چندان بمالند که چون مرهم شود بر نمدی مالیده برسرضماد نمایند * دهن الاس مستعمل درضربه وسقطهٔ سر بنسخهٔ دیگر * صنعت آن برگ مورد تر برگ سروتر از هریك دو کف درمی مثقال روغن سوسن بجوشانند پس صافی نموده لادن یك مثقال دران حل کرده اکلیل الملك قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی از هریك یك مثقال کوفته بیخته باآن بسرشند ودرهاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود برپارچهٔ نمدی مالیده برسرضماد نمایند واگر آب برگ مورد و برگ سروتر نباشد خشك آنرا از هریك کفی گرفته شب در آب بخیسانند وصبح در روغن بجوشانند آن مقدار که آب سوخته روغن بماند صافی نموده روغن را دران حل کرده ادویه را خشك سوده داخل نمایند * دهن الاس بنسخهٔ حکیم صالح خان رحمه الله تع * صنعت آن برگ مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال کندر ذکر پرسیاوشان آمله منقی لادن از هریك نه مثقال روغن کنجد بیست مثقال اجزا راسوای کندر نیم کوفته شب در هشتاد مثقال آب بخیسانند وصبح بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند وروغن را داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده صبر کنند تا گداخته شود پس صافی نموده درشیشهٔ نگاهدارند * دهن الاس نافع ازبرای رویانیدن موی وسیاه کنندهٔ آن وسخت کننده ومقوی اعصاب است * صنعت آن آملهٔ منقی درآب برگ مورد یک هفته خیسانیده مساوی ان نقوع روغن کنجد داخل کرده بجوشانند چندانکه آب رفته روغن بماند * دهن الاس بنسخهٔ دیگر * صنعت آن بگیرند برگ مورد یاحب الاس هرکدام که باشد وبانیم وزن آمله منقی یک هفته در آب برگ مورد تر بخیسانند پس روغن کنجد بوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب برود وروغن بماند صافی نموده درشیشهٔ نگاهدارند وبکار برند * دهن الاس دیگر سرد وخشک است وقابض ومقوی اعضا ومانع قبول مواد و جهت التحام زخمها وقروح سر وبثور وشقاق وسحج واسترخای مفاصل وسوختگی آتش وتقویت موی وسیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق ومنع بخار وورم بواسیر نافع است * صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه واگر نباشد آب مطبوخ برگ مورد خشک هرکدام که باشد وبامثل آن روغن زیتون بجوشانند تا آب برود وروغن بماند * دهن الاس دیگر که مانع ریختن موی درعلت آتشک است وجهت داء الثعلب مفید است چون موی سفید ازموضع داء الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم میرمحمد مؤمن گفته که این دهن مجرب حقیر است * صنعت آن برگ مورد پانزده مثقال برگ وسمه سیاه سه مثقال درچهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بایکصد وبیست مثقال روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لادن شش مثقال دران حل کرده استعمال نمایند * دهن الاس بنسخهٔ دیگر نافع ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه زمانیکه مزمن شده باشد * صنعت آن برگ مورد تر دو کف برگ سروتر برگ خطمی

تراكليل الملك ازهريك كفى آب همه را بكيرند واكرترنباشد خشك آنهارا درآب جوشانيده بفشارند وآب آنها را برآورند روا باشد پس روغن سوسن نصف وزن آنها وشراب كهنه داخل كرده وچند جوشى داده قصب الذريره كل ارمني شب يماني كوفته درخرقهٔ كتاني بسته بآن بجوشانند وبدست بمالند وبفشارند تا انچه دران است مخلوط بروغن شود پس كيسه را دورافكنده خرقه را باين دهن تركرده برسرضماد نمايند وبدانكه دهن الآس نافع است ازبراى سبات حادث ازبخارات متصاعده بسوى دماغ درتپ وغيرتپ تدهين سربآن بجهت آنكه مقوي دماغ ومانع بخار ومحلل ابخرهٔ حاصله درسر است ونيز چون آنرا مخلوط بكلاب وسركه نمايند وغرق كنند سررا بآن درصرع دماغي كه بوده باشد باآن علامات غلبهٔ خون بعد از فصد واستفراغ به طبيخ هليلج تقويت سرميكند ونافع است اين نوع صرع راونيز نافع است صرعى را كه بوده باشد بسبب صعود ابخره بسوى سر بجهت آنكه مانع ورادع ومحلل ابخره است واكردرين وقت بجاى كلاب روغن كل سرخ فراكرفته اززيت انفاق باشد ميباشد اقوى وانفع

* دهن الآس نافع ازبراى رعشهٔ حادث ازكثرت شرب شراب بسبب آنكه مقوي دماغ است ويوحنا بن كليني كفته كه تدهين سربآن نافع است ازبراى رعشهٔ حادث ازبسيارى اشاميدن شراب سيد اسمعيل كفته كه تغريق سربدهن آس مضروب با سركه نافع است ازبراى رعشهٔ حادث ازكثرت شرب شراب ابن نوح قمري كفته كه تقويت دماغ بدهن آس نافع است رعشهٔ حادث را از ضعف بسبب كثرت شرب شراب ابوسهل مسيحي كفته كه هركاه بوده باشد رعشه حادث ازكثرت شرب شراب بايد كه منع كرده شود ازشرب شراب مطلقا وتقويت دماغ كرده شود بدهن آس مضروب بقدر قليلى ازسركهٔ خمر ونيز تمريخ بدهن آس نافع است ازبراى استرخا * حبيش كفته كه تمريخ بدهن آس نافع است ازبراى استرخاى اعصاب ومقوي اعضاى مسترخيه است * صنعت آن بكيرند مورد تازه تر وبكوبند وعصارهٔ آنرا بكيرند واضافهٔ آن نمايند روغن كنجد يا زيت انفاق درهرسه رطل ازعصاره دو رطل دهن ودر نسخهٔ ديكر درهر دو رطل عصاره يكرطل دهن است وبجوشانند درقدر مضاعف وتا چهل روز درآفتاب كذارند تا تمام آب برود وروغن بماند به نسخهٔ ديكر روغن كنجد تازه چهار رطل وبيست رطل مورد خشك مورد رابكوبند ودرشراب عنبي يا نبيذ زبيب وعسل داخل كرده يكشبانروز بكذارند پس روغن راداخل كرده به پزند تا روغن بماند وكسيكه خواسته باشد قوت وى زياده شود آب معصور موردتر داخل نمايند وبه پزند پس صافي نموده درشيشهٔ نكاهدارند * رب حب الآس مسكن قي ودافع خمار ومانع صعود بخارات بدماغ ونافع ازبراى خفقان وسرفه واسهال مزمن دموي وذرب وسحج ونفث الدم * صنعت آن آب حب الآس رطب بكيرند وبه پزند تا بقوام آيد واكر حب الآس رطب نباشد حب الآس خشك را درآب به پزند تا مهرا شود و بپالايند وپالودهٔ آنرا باز به پزند تا بقوام آيد * رماد آس نافع ازبراى دمعه وظفره وسلاق وبجهت كلف نيز مفيد است * صنعت آن بكيرند اغصان تازهٔ آن ودركوزهٔ نوى كرده سرآنرا بكل حكمت محكم نموده درتنور تافته بكذارند تا بسوزد ورماد كردد وآن رماد قوي تراست ازتوتيا درنفع ازبراى امراض مذكوره * فصل دربيان سفوفاتيكه اصل وعمود درانها حب الآس است * سفوف حب الآس نافع ازبراى اسهال با سعال منقول ازقرابادين ايضاح * صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامي ازهريك ده درم صمغ عربي بريان پنجدرم كوفته بيخته شربتى سه درم * سفوف حب الآس نافع ازبراى اسهال اطفال وغيراطفال را نيز نافع است * صنعت آن حب الآس بريان واناردانه بريان كه اين هردو را نيكو سحق نموده باشند طباشير سفيد صمغ عربي بريان كثيرا كل ارمني مصطكي رومي كل سرخ منزوع الاقماع اجزا مساوي كوفته بيخته باطفال وبزركان يكمثقال تا دومثقال باربه شيرين ويارب سيب شيرين بدهند * سفوف حب الآس نافع ازبراي بول درفراش * صنعت آن حب الآس زيرهٔ كرماني

غد برهر دو مساوی کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند * سفوف حب الآس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده
یا شد با خرخره در صوت و سرفه با حرارت شدید ه درصد رولین بطن * صنعت آن حب الآس محروق شاه بلوط خشخاش سفید
بوداده خرنوب شامی مغز تخم خیارین اجزا متساوی صمغ عربی نیم جزو کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند * سعوط آس نافع از برای
صداع حادث از ضربه و سقطه یا سرسام * صنعت آن آب برگ مورد عرق بید صندل سرخ سوده درهم مخلوط کرده در بینی بچکانند
* سویق الآس صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء رطوبی را نافع است چون خورده شود با بعض ربوب قابضه * صنعت آن
بگیرند حب الآس رسیده جید را وخشک نموده بسایند و به پزند و عند الحاجت بقدر ضرور بکار برند * فصل در بیان شربتهائیکه
اصل وعمود درانها حب الآس است * شراب حب الآس نافع است ضعف معده را ولینت طبع را و مقوی احشا را وقطع میکند
سیلان رطوبات را بسوی معده و امعا و حبس میکند حیض را و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم
* صنعت آن بگیرند عصارهٔ حب الاس را باین قسم که بجوشانند آنرا تا پخته شود پس صاف نموده عشر آن عسل مصفی داخل کرده
طبخ دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند عصارهٔ آن را باین قسم که میکوبند تازهٔ آن را و فشردهٔ آب آن را میگیرند و میجوشانند تا غلیظ
شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الاس را وخشک میکنند و میکوبند و داخل
میکنند دران آب و شراب کهنه از هریک بیست و یک اوقیه و جوش داده صاف میکنند و با عسل بقوام می آورند * شراب ورق
الاس نافع از برای قروح رطبهٔ عارضه در سر و بثور و نخاله در ان را و استرخای لثه و وجع گوش که خارج میشود از انها چرک و قطع
میکند عرق را * صنعت آن بگیرند اطراف ورق الاس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از ان ده من و بیندازند بر آن سه
ارطال از آب انگور و به پزند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث بماند پس صاف کنند و بجوشانند با قدری از عسل مصفی با آتش ملایم تا بقوام
آید و در ظرف چینی نگاهدارند و استعمال نمایند * شراب ورق الاس دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد
* صنعت آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار مومکی صافی کندر گلنار فارسی بلوط از هریک جزوی با شراب انگوری
یا با آب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یک اوقیه بنوشند * شراب حب الاس که در افعال قریب است بر رب
آن و نافع از برای تهلهل نسج معده و اقسام بواسیر و اسهال خون از معده و امعا * صنعت آن بگیرند حب الاس تازه یکمن و در
سه من آب به پزند تا مهرا شود پس بدست بمالند و بپالایند و پالودهٔ آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند
* صنعت این شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الاس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد
پس آنرا مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند * شراب حب الاس دیگر زحیر و نفث الدم را
و نزف الدم از هر عضو یکه باشد نافع است * صنعت آن حب الاس نیم کوفته بیست درم صندل سفید بگلاب سوده ده درم تخم
خشخاش سفید هفت درم همه را نیم کوفته در ده رطل آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانیده چون ثلث بماند صافی نموده با قند
سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه * شراب حب الاس قابض اسهال و زلق الامعا را مجرب
است خصوص وقتیکه با سفوفی قابض بنوشند * صنعت آن آب به شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب انار شیرین از هریک
یک رطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الاس نیم کوفته در ان بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده باز بجوشانند با آتش
ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند * و اگر اسهال بلغمی باشد اول مرتبه که آنرا جوش میدهند در کیسهٔ کتانی مصطکی رومی
عود هندی سنبل الطیب سک المسک از هریک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته دائم کیسه را بمالند تا قوت بشراب باز دهد

و چون آبها بنصف رسد کیسه را مالیده شیرهٔ آن را برآورده بفشارند و کیسه را دور کرده آنرا صافی نموده بقوام آورند شراب حب الآس
به نسخهٔ شفائی * صنعت آن آملهٔ منقی یک مثقال حب الآس ده مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض بری
از هریک دو درم رب به شیرین گلاب از هریک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت بپزند * شراب حب الآس
موسوم بشربت مورد اطفال از مخترعات صاحب خلاصة التجارب تپ و سرفه و اسهال که باهم عارض ایشان
گردد عظیم النفع و مجرب است و آزموده * صنعت آن بگیرند تخم مورد پختهٔ رسیده در درخت دو جزو امرود نیم پخته
یک جزو هر دو را نیم کوفته در آب چندان بجوشانند که حل شود پس بدست بمالند و بپالایند و با قدری قند سفید
بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت آن بدهند و داخل نکردن گلاب اولی است

* فصل در بیان ضمادهائیکه اصل و عمده در آنها حب الآس است * * ضماد حب الآس نافع از برای اسهال معدی
* صنعت آن سک اصلی زعفران از هریک یکدرم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنج درم قصب الذریره سه درم
رامک شش درم تخم کرفس حب الآس مازوی سبز از هریک یکدرم کوفته بیخته بشراب قابض سرشته بر شکم ضماد نمایند
* ضماد از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و شجه * صنعت آن اطراف مورد تر کوبیده آرد جو گل ارمنی عصارهٔ مامیثا
عصارهٔ انجبار آرد عدس حضض مکی اقاقیا صندلین با آب برگ بارتنگ سوده باقی ادویه کوفته بیخته با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن برگ مورد دو کف کبیر با اندک از اقاقیا
و رامک کوفته بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین نفع دارد * صنعت آن برگ مورد دو کف
کبیر با اندکی گلنار فارسی و پوست انار نیم کوفته بسرکهٔ شراب انگوری و آب خالص به پزند تا مهرا شود پس قدری سک
اصلی و عود هندی قصب الذریره و مغاث هندی کوفته بیخته دران داخل کرده در هاون سنگی با روغن مورد بدسته بمالند
تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر قلمی فرموده اند که از حضرت استاذی والد ماجد فقیر است قدس سره
از برای صداع و ورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه و شجه * صنعت آن آب برگ مورد گلاب از هریک بیست مثقال روغن
مورد روغن گل سرخ از هریک ده مثقال سرکهٔ انگوری پنج مثقال آب برگ نارمشک پنج مثقال همه را در هم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آرد ماش مقشر آرد میده از هریک یک کف عود الصلیب مغاث بغدادی مغاث هندی که آن را
گلزو بهندی میده لکری نامند از یک یک مثقال کوفته بیخته با آن سرشته پارچهٔ کتانی را بان آلوده کرده بر سر ضماد نمایند
* ضماد ساهر نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد از فصد و تنقیهٔ خون و تلیین طبیعت بشیافات و حقنهها
و مسهلات ملینه * صنعت آن آب برگ مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که این همه را کوبیده
فشرده آب گرفته باشند روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مورد داخل کرده در قدر مضاعف به پزند تا آب رفته روغن
بماند برگ مورد خشک برگ گل سرخ قشار کندر کوفته بیخته بان سرشته در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد
نمایند * ضماد دیگر قریب بضماد ساهر از ابن ماسویه نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه * صنعت آن برگ مورد تر
برگ سرو تر برگ بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند و روغن سوسن دران داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه
به پزند با قدری اکلیل الملک و مرمکی صافی و قصب الذریره کوبیده پس چون نیکو پخته شود شب یمانی گل ارمنی کوفته
بیخته بان مخلوط نموده در هاون سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند * فصل در بیان طلاهائی که اصل و عمده

در آنها حب الآس است * طلای حب الآس الکافوری نافع از برای فساد هضم بسبب بثور معده * صنعت آن حب الآس برگ سیب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز صندل رامک ورس سماق اقماع رمان حامض از هریک پنج درم کافور قیصوری نیم درم با رب برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود هندی از برای تقویت هاضمه داخل کنند بهتر است * طلای نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه * صنعت آن مومیائی بروغن گل سرخ یا روغن قسط بحسب وقت و مزاج گداخته برگ مورد کوفته داخل نموده بر موضع ضماد نمایند * عصارهٔ حب الآس نفث الدم و قرحهٔ مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات بسر و سرفهٔ رطوبی و قیء و تشنگی و سرفهٔ حار و ذرب را نافع است * صنعت آن بگیرند حب الآس رسیدهٔ جید را و افشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند مقدار شربت آن تا سه اوقیه است اگر شدید القبض خواهند از خام آن اخذ نمایند

* فصل در بیان اقراص که اصل و عمود در آنها حب الآس است *

* قرص حب الآس مستعمل در هیضه که قیء و اسهال بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد * صنعت آن حب الآس سماق کزمازج گل ارمنی بلوط نشاستهٔ بریان مقل مکی از هریک ده درم پوست انار مازوی سبز از هریک پنج درم کوفته بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو درم * قرص حب الآس نافع از برای سعال با اسهال * صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید بو داده از هریک پنج مثقال پرسیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید نشاسته بو داده از هریک دو مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص را با ماء الشعیر یا شراب حب الآس بنوشند * قرص حب الآس مطفی حرارت نافع از برای اسهال با حرارت و سعال * صنعت آن حب الآس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خربزه از هریک پنج درم رب السوس صمغ عربی بزر داده از هریک یک درم و نیم کوفته بیخته با آب به شیرین یا آب خالص سرشته اقراص سازند شربتی سه درم

* فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها حب الآس است

* معجون حب الآس خوزی به نسخهٔ محمد بن زکریا رازی در اسهال معدی زمانیکه قوت هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود بعد از قیء و دفع رطوبت با یارج فیقرا و جوارش نارمشک * صنعت آن دانهٔ انگور که آن انگور را در سرکه انداخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده سی درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی مازوی سبز از هریک دو درم کندر ذکر نانخواه سعد کوفی مصطکی رومی سنبل الطیب از هریک پنج درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و در نسخهٔ دیگر حب الآس بریان کرده است * معجون حب الآس خوزی به نسخهٔ عیسی بن صهار بخت * صنعت آن قسط قرفة الطیب حب بلسان سنبل الطیب سلیخه از هریک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی از هریک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنه از هریک دو درم بسباسه برنگ کابلی مقشر هشت درم نارمشک قصب الذریره فلفل دارفلفل از هریک پنج درم هلیلهٔ کابلی منقی از نوی ده استار بلیله ده عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه و در نسخهٔ دیگر زنجبیل ده درم سعد کوفی ده استار است کوفته و بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند * معجون حب الآس نافع از برای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت و ازلاق طعام چون استعمال کرده شود بعد از قیء و اسهال با یارج فیقرا * صنعت آن حب الآس منقی از دانه ده استار مویز بریان نیم من خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر کزمازج از هریک ده درم نانخواه دوازده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم * معجون حب الآس نافع از برای اسهال کبدی بسبب ضعف جاذبهٔ کبد و این معجون جاذبهٔ کبد را قوت دهد

* صنعت آن سلیخهٔ سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره عود بلسان سعد کوفی تخم کرفس از هر یک
پنج درم جوز بوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون نشاسته ود رنسخهٔ دیکر بجای نشاسته بسباسه است واین اصح است
کندر ذکر از هر یک دو درم اشنه لادن از هر یک دو درم و نیم قردمانا سه درم سک اصلی چهار درم دارشیشعان سه درم نانخواه
چهار درم حب الآس بریان کرده منقی از استه سی درم کوفته بیخته به میبختج سرشته معجون سازند شربتی چهار درم * معجون
حب الآس نافع از برای تقطیر بول * صنعت آن حب الآس ده درم پوست هلیله کابلی آمله بریان کرده از هر یک هفت درم
نشارکند ریننجدرم همه را با آب آهنکران چند مرتبه بپزند وخشک نمایند پس نرم کوبیده با رب مورد معجون سازند
* معجون حب الآس که همین منفعت دارد * صنعت آن حب الاس یک جزو لادن ربع جزوی کوفته بخرمائی هیرونی منقی
از نوی دو جزو سرشته معجون سازند شربتی شش مثقال * فصل در بیان نطولاتی که اصل وعمود در آنها حب الاس است
* نطول ورق الاس نافع از برای صداع حادث از ضربه وسقطه ومقوی دماغ * صنعت آن برک مورد دو جزو پوست انار سماق
کلنار فارسی عدس اقاقیا کل سرخ خشک از هر یک جزوی کوفته با آب پخته صافی نموده ثفل آن را بر سر ضماد نمایند وخرقه را
با آب آن تر کرده بر سر کذارند * نطول مقوی سر نافع از برای صداع حادث از ضربه وسقطه * صنعت آن برک مورد کلنار
فارسی عدس سماق منقی پوست انار ورق کل سرخ مغاث بغدادی کوفته کفی در آب جوشانیده آب آن را بر سر نطول نمایند
وثفلش را بر سر ضماد نمایند * آس بری آن را اسمار واسفرم نامند وبعربی رند کویند وریحان القبور نیز نامند وبیونانی مرضیا
اغریا کویند * مورد اسفرم اسم فارسی مورد بری است وتوهم کرده کسیکه کفته اذخر است بفارسی مورد بری کویند برک زردتر
وعریضتر از بستانی است وطرف آن تند شبیه بسنان وچوبش صلب تر وقدش کمتر از ذرعی وثمرش بنهایت سرخ ومستدیر
واز وسط برک میروید وشاخهای بسیار از یک اصل میروید ودر زمستان برک آن نمیریزد وبسیار قابض وبوئیدن آن نافع
است از برای رطوبات دماغ وآشامیدن آن نافع است از برای صرع وآشامیدن ثمر وبرک آن با شراب مفتت حصاة مثانه و
بجهت تقطیر البول رطوبی ویرقان واسهال ورفع ادرار شیر وتقویت جکر ومعده ودماغ شربا وجهت اخراج کرم معده حمولا
وبجهت دفع رطوبات دماغ وصداع بلغمی نافع است ابن ماسرجویه قوت آنرا مثل بادآورد میدانند وبعضی قوتش را مثل قوت
انعنتین دانسته اند وابن تلمید جهت ضربه وسقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیت مفید دانسته * عرق اا سولغت هندی است
وباصطلاح اطبای متأخرین هند عرق شکر مغوره را آسو نامند ونزد متقدمین ایشان نبیذ سکری مغوره را آسو کویند ومزاج عرق
سکری در اول درجهٔ دویم کرم است اما هرکاه آن را با آن ادویه دوباره عرق کشند میکردد کرم وتر با آنکه بسا باشد که برسد
حرارت آن بآخر درجهٔ سیوم آسو تالیف اطبای هند بنهایت مقوی باه ومقوی جمیع قوتها وبدن است ونشاط آور ومفرح و
محسن لون است * صنعت آن زردک یک من قند سیاه نیم من کل دهاوه دو سیر دارچینی نیم سیر کبابه چینی نیم سیر زردک
را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بکوبند وباقی ادویه را نیم کوفته با قند بی آب درخم نمایند وباید که خم کهنه ومستعمل
باشد ودر زیر تودهٔ خاکستر بیست ویک روز دفن نمایند پس برآورده بپالایند ودر شیشهٔ نکاهدارند وهرچند کهنه شود
بهتر است شربتی نیم پیاله تا یک پیاله * عرق آسو از تراکیب آن مرحوم نافع است از برای معده وکبد بارد ومفید است در امزجهٔ
بارده وامراض بارده مانند مالیخولیا ووجع معده وضعف کرده ومثانه واختناق رحم واوجاع مفاصل باردهٔ مزمنه واستسقا وقاطع بلغم
است ودافع سودا واشتهای طعام آرد وضعف باه را که از برودت وبلغم باشد بنهایت نافع است حتی آنکه اعادهٔ باه کسانی را که مایوس

لده باشند ازان میکند ونشاط وسرور می آورد ورنگ رو را نیکو میکرداند ومقوي بدن است وبسط نفس میکند وتوحش را زائل میکرداند بسبب ترقیق خون وروح ومرطوبي مزاج را موافق است وکرم مزاجان را مضر است وبسا باشد که در امزجهٔ ایشان موجب احتراق خون وسائر اخلاط شود وموجب امراض متولده از احتراق اخلاط وامراض سوداوي متولده از سوداء محترقه تولید صفرا وحمیات صفراویه کردد ومصلح آن کلاب وعرق بید مشک وعرق کاوزبان وعرق شاهتره وعرق نیلوفر وعرق کاسني وعرق بیدا ست ازبراء منع تولید سودا وجنون وشربت ریباس وشربت رمانین وشربت به ترش وسکنجبین سفرجلي وسکنجبین به لیموئي وشربت فواکه ترش وشربت زعرور وامثال اینها است ازبراء منع تولید صفرا

*صنعت آن قند سیاه دوازده من تبریز مویز سرخ سه من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز پوست هلیلهٔ کابلي یک چهاریک من تبریز آملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال برک تنبول برک نارنج ازهریک پانصد عدد همه را یکجا کرده در خمی مستعملی کرده آن مقدار آب بروي آن کنند که ثلث خم خالی ماند واکر آب کرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرکین اسپ دفن کنند اکر زمستان بسیار سرد باشد چهارده روز تا بیست ویک روز والا کمتر تا جوش خورد وکف بر سر آورد کف آن را بکیرند وچون از جوش فرونشیند رسیده باشد پس آنرا از خم برآورده عرق کشند ودران عرق خولنجان دارچیني سیلاني انیسون ازهریک دوازده مثقال ونیم بیخ لفاح بزر البنج سفید بیخ تفت یزدي که بیخ موتهٔ جنکلي است ازهریک پنج مثقال نان خواه بیست وپنج مثقال بادیان هفتاد وپنج مثقال بتیسه که معمول اطباء هند است ودرحرف با ذکر میشود هشتاد مثقال ادویه را نیم کوفته عرق مذکور را بروی آن کرده یک شبانه روز بکذارند پس عرق کشند بطریق کلاب اکر ساده خواسته باشند همین را ده مثقال پیش از غذا ودو مثقال بعد از غذا بنوشند واکر خواهند ادویهٔ ذیل را داخل کرده مرتبهٔ ثالث عرق کشند وادویه این است کوشت برهٔ املک وبزغالهٔ فربه که استخوان وچربي آن را جدا کرده باشند ازهریک نیم من تبریز ودر نسخهٔ دیکر یکمن است کوشت مرغ جوان پنج قطعه کوشت دراج کوشت کبک ازهریک هفت قطعه کوشت قطاة که بفارسي سنک خوار وبهندي لوه کویند پانزده قطعه کوشت کبوتر مخلف تازه پرواز آمده پنج قطعه کوشت کروانک ده قطعه کوشت کنجشک نر خانکي پنجاه قطعه مجموع را از چربي واستخوان جدا کرده کوشت خالص آنها را ورق ورق کرده دارچیني بسباسه کشنیز خشک صندل سفید قرنفل عود هندي عود الصلیب کل سرخ صعتر فارسي زیرهٔ کرماني جوزبوا ازهریک ده مثقال کوفته بران کوشت ها بپاشند ودر دیک نقره یا مسي تازه قلعي باتش ملایم اندکی بودهند که کوشت ها شروع به پس دادن آب نمایند وآن رطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را برروی آنها کرده بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري عود هندي عود الصلیب بهارنارنج زرنباد بسباسه اشنه سنبل الطیب ساذج هندي سلیخه دانه هیل قرنفة الطیب ازهریک پنج مثقال کل سرخ کل سفید مسمی بعربي ورد صیني که بفارسي کل مشکین وبهندي سیوتي نامند ازهریک نیم من تبریز داخل کرده عرق کشند عنبر اشهب زعفران ازهریک دو مثقال ونیم در ته مشربه بکذارند تا عرق برروی آن بچکد *عرق آسو تالیف آن مرحوم موافق کرم مزاجان تفریح تمام آورد ونشاط بخشد واصحاب سوداء محترقه ومالیخولیاء مراقي را بنهایت نافع است * صنعت آن قند سیاه بیست وچهار من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز در خم کرده آب برروی آن کنند آنمقدار که ثلث خم خالي ماند پس خم را در سرکین اسپ دفن کنند وبکذارند که جوش خورد واز جوش فرونشیند وبرسد پس آن را برآورده ازو عرق کشند وآن عرق را در ظرفي کرده صندل سفید سوهان کرده بیست مثقال کل نیلوفر

چهل مثقال گل گاوزبان یکصد و بیست مثقال تخم کاسنی نیم کوفته تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم خیارین کوفته از هر یک دو صد و چهل مثقال مغز تخم کدو نیم کوفته دو صد مثقال کشنیز بید و بهار بید و سک اصلی پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک سه صد مثقال پوست بلیله آمله منقی از هر یک یکصد مثقال تخم کاهو یکصد و بیست مثقال گل سرخ چهار من تبریز کشنیز خشک بیست مثقال همه را در عرق مذکور یک شبانه روز بخیسانند و عرق کشند و در وقت عرق کشیدن دو مثقال عنبر اشهب در ته مشربه بگذارند

* اطریلال بمد الف و سکون طای مهمله لغت بربری است بمعنی رجل الغراب و حشیش آن را بعربی حشیشة الارض نامند و جزر الشیاطین نیز گویند حکیم میر محمد مؤمن گفته که خلال و آن نوعی از آطریلال است و خلال حلیل نبات آطریلال است و این هر دو توهم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل العقعق و رجل العقاب و رجل الغراب و رجل الزاغ اینها همه نبات آطریلال است و بترکی نبات آطریلال را غازاباغی نامند و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند و بهندی کاک چنگی یعنی پای زاغ نامند و میعی نیز گویند و مستعمل تخم آن است و آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبودی و طولانی و بغایت تند و تلخ با حرافت و تندی بود خوب او تازهٔ سنگین آن است و گیاه او شبیه به شبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسمی از دو قو است و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و یک درم آن با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس مجرب است و ضماد آن زائل کنندهٔ آثار جلد و برص ابیض و شادهٔ آن مستاصل بلغم است و طلای آن مجفف قروح و قدر شربتش از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب * معجون آطریلال نافع از برای برص * صنعت آن اطریلال یک درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل از هر یک دانگی با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کند در روز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکلیه برطرف میشود * معجون آطریلال ساده از برای برص * صنعت آن بگیرند آطریلال چهل و پنج مثقال کوفته بیخته با عسل یکصد و سی و پنج مثقال سرشته تا پانزده روز دوازده درم آن را که شش مثقال و نیم دانگ صیرفی است تناول نمایند یقینا برص را زائل میکرداند و قلمی فرموده اند و آنچه کمترین در بدل آطریلال یافته در برص ضماد او طلاء و شرب باذوای هندی است که آن را بابچی گویند باطین مغره * انس النفس نباتی است ربیعی شبیه بحرجیر و برگش بی تشریف و گلش مانند توره تیزک یعنی حرف زرد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل کند و مانند شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع مائل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها می روید و چون حیوان شیر دار از آن بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میگردد و گرم است در درجهٔ دویم و در یبوست معتدل و در افعال نائب مناب شراب است و مدر فضلات یعنی بول و شیر و حیض و عرق و مقوی حواس است و طبیخ آن در ازالهٔ هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش همین اثر دارد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه است و قطور عصارهٔ آن جهت قلع بیاض چشم مفید است و چهار درم از تخم آن با میپختج یا با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مفتح است و رنگ رخسار را نیکو و سرخ کرده اند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل کند و مضر گرده است و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا پنجدرهم است و از عصاره و طبیخش تا هفده درم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران * شراب انس النفس نافع جهت مالیخولیا و مواد سوداویه

* صنعت آن بگیرند برگ تره آنرا وبکوبند وآب آنرا بگیرند ودر یکمن آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده بقوام آورند * باب الالف مع الباء الموحدة * ابازیر بروزن افاعیل ادویه ومصالح طعام است وبعضی گفته اند که اعم است از ادویه ومصالح وتوابل وحوایج طعام وبقول واین قول اقرب بصواب است وسبب انداختن توابل وابازیر در طعامها ودیگها یکی از پنج امر است یا تحصیل لطافت ونفاست طعام است تا آنکه بگردانند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا ومیل کند بسوی آن وهضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب است از گوشت وبرنج وروغن واین هرسه میباشند تفه وبی رائحه اند پس چون ابازیر دران اندازند وطعم ورائحه بهم رساند قبول میکند آن را طبیعت وروی آورد بسوی آن وهضم میکرداند آن را ویا سبب انداختن آن در طعام زهومت وکراهت رائحهٔ طعام است تا آنکه بگردانند رائحهٔ آن را طیب وبگردانند آن را بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را ویا برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود دران ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج واصلاح آن ومیل دادن آن را بسوی اعتدال ویا غلظت ودشواری هضم آن است تا آنکه بگردانند آن را لطیف وآسان گردد هضم آن ویا آنکه بگردانند طعام را لطیف وملطف ومفتح مجاری وصالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب واغراض خمسه سزاوار آن است که بسیار کرده نشوند در طعام بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میگزند آلات غذا را آن آلاتیکه مرور میکند غذا بر آنها ونیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حادهٔ حریفه وبسا باشد که بگردند سبب قروح واورام وامراض صعبه وازین سبب میباشد مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن مقدار اغراض مذکوره وغرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است چه کسیکه موافق باشد او را اغذیهٔ ملطفه اشبه است به بیمار از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد واما ابازیر معروفه نزد اطبا وطباخین نمک است وسرکه وآبکامه وفلفل ودارفلفل ودارچینی وقاقله وخولنجان وزیرهٔ کرمانی وکشنیز خشک وکرویا وصعتر وانجدان وکاشم ونانخواه وبادیان وشبت وزعفران واشترغاز وزنجبیل وقرنفل وشونیز وماهیت ومزاج وافعال وخواص ومضار هریک در موضعش ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی * واما ابازیر وافاویه که بجهت امراض باه در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر است وتخم شلغم وتخم کتان وحب الرشاد وحرف بابلی وزعفران وزنجبیل ودارچینی وبوزیدان ولسان العصافیر وتودری سرخ وتودری زرد وبهمن سرخ وبهمن سفید وخولنجان ولب حب القرطم ومغز حب القطن ومیباشیم محتاج بخلط این ادویه در اغذیهٔ باهیه از برای ادرار منی * ابراهیمیه طعامی است مرکب مانند زیرباج الا آنکه بعوض سرکه درین آب غوره میکنند یا سرکه را مقطر نموده داخل مینمایند * صنعت آن بگیرند گوشت بره را وقطعه قطعه نموده بانمک وعدد پیاز ونمک بقدر حاجت در آب بجوشانند وکف آن را بالتمام بگیرند پس آن را از آن آب بیرون آورده باروغن گاو یا گوسفند سرخ کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب ونمک بقدر حاجت داخل کرده زیرهٔ کرمانی دارچینی دانهٔ هیل کشنیز خشک از هریک قدری در پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند وبپزند بعد از آن آب غوره ویا سرکهٔ مقطر وقدری قند سفید بمقداریکه چاشنی آن لذیذ گردد مغز بادام شیرین ریزه کرده دران داخل کرده چند جوش دیگر داده کشیده با نان ویا با چلاو بخورند واین غذای معتدل است مانند زیرباج وموافق معده وکبد است ومقوی قلب ومفرح وبا ادویهٔ حاره این غذا اندکی عود هندی داخل میکنند از برای زیادتی تقویت معده وقلب وبعضی گفته اند که ابراهیمیه آشی است که با آب غوره وقند وعود هندی وادویهٔ حاره ومغز بادام وگلاب وگوشت

مرغ یا بزغاله ترتیب دهند ونزد اطبا این غذا مفرح ومقوی معده ودل وجگر است

* ابریشم بکسر وفتح همزه وسکون بای موحده وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح وضم شین معجمه بلغت عربی حریر وقز وبفارسی ابریشم وبترکی ایبك وبیونانی بربی وبهندی ریشم وبسریانی شتا ربا نامند ومراد از ان در ادویه پیله ایست که کرم آنرا سوراخ نکرده باشد که بیرون رود وبهترین آن پیلهای بزرگ بالیده زرد رنگ پرابریشم است که بشکل رطب کوچك فربهی باشد وانچه در آب پخته ونخ از ان کشیده باشند بعربی حریر کویند وقزاسم نوعی از ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد وفی الحقیقت قز ورای این نیست بلکه نوعی دیکر است که کرم ابریشم دربعض درختها مانند کنار وتوت خانه بندد وپیله ها زرد را نچه در آفتاب کذ ارند تا کرم آن بمیرد آن را ابریشم خام کویند وابریشم خام حار ویابس است در درجهٔ اولی وبعضی کفته اند که معتدل است در خشکی وتری ومقوی قلب به نهایت واز مفرحات است وتفریحش بالخاصیت ومعین است برخاصیت آن حرارت ویبوست معتدله آن که موجب تلطیف ونشف رطوبت روح است پس روح را نورانی ومعتدل فرح میسازد وتقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی دون روحی وحالی دون حالی بلکه در همه احوال ملایم جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است وروح دماغی که عبارت از روح نفسانی است وروح قلبی که عبارت از روح حیوانی است ومقوی قوت حافظه وذهن وباد وجهت خفقان وضعف معده وریهٔ وتسمین بدن نافع است وپارچهٔ حریر محض قرمزی را چون بخون رعاف ترکرده خشك نموده بسوزانند وخاکستر آن در بینی دمند رعاف را باز دارد ومجرب است وشراب آن که آن را در آب پخته وبا شکر مغیلد بقوام آورده باشند مفتح سدها ومقوی قلب ونیکو کردانندهٔ رنگ رخسار است ومحرق آن ضعیف تر است از مقرض آن در اشربه لیکن نافع است از برای قرحه ودمعه وسلاق وجرب چشم وقدر شربتش از یکدرم تا سه درم وبدلش مروارید محرق مغسول است ولباسهای بافتهٔ ابریشم وحریر محض کرم ولطیف است وپوشیدن آن ملایم ونرم وفربه میکرداند بدن را وموجب سرور است لیکن پوست بدن را رقیق میکرداند واصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند وبافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی وبفارسی الجه وبهندی سوتی نامند واکثر مشهور بمشروع است با تمام آن محمد بن زکریا کفته که لباس ابریشمی کرم تر از کتان است وموجب صلابت بشره است ولباس کتان برعکس این است وثیاب قز که آن را کرم سوت نامند حار ولطیف است وپوشیدن آن پیران را نافع است ومزاجهای مرد وزنان را در هواهای سرد وخون را کرم میکرداند واصلاحش آن است که با خیوط پنبه بافته لباس ساخته بپوشند واز خاصیت لباس ابریشمی آن است که مانع تولید شپش است در بدن کسیکه آنرا بپوشد

* بیان طریق استعمال ابریشم در مشروبات کفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن را بنهایت نرمی مقرض نموده قرضی بلیغ وبا جواهر مثل مروارید وکهربا وبسد وسائر جواهر وادویه مفرح قلب خشك بدون سقی مائعی مانند آب وکلاب برروی سنك سماق سائیده بکار برند وکاهی استعمال کرده می شود در ادویهٔ ماکوله محرق آن یا آنکه پیلهٔ ابریشم را که ابریشم ازان جدا نکرده باشند کرفته وابریشم را ازان جدا نمایند که مانند پنبه ندافی کرده شده باشد وقدری بریان نموده درهاون نقره یا سنکی یا آهنی یا برنجی که اطراف دستهٔ آن شکسته نشده باشد که ریزهای برنج داخل ابریشم کردد بکوبند وچون درحین کوبیدن تخته کردد بازقدری بریان نمایند وبکوبند وچون باز منجمد کردد باز بریان نمایند وبکوبند تا تمام کوبیده ونرم کردد واز پارچهٔ تنکی کذ رانیده با جواهر صلایه نمایند زیرا که تعریض آن درنهایت ریزکی بسیار دشوار است واکر در وقت کوبیدن قدری نخود بریان مقشر داخل آن نمایند بزودی کوبیده وبسیار نرم میشود وبعد آنکه قدری کوبیده شود در پارچه تنکی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخود ممزوج آن است رفته ابریشم

نیم کوفته بمانند بعد ازان آن رانرم کوفته بیخته باجوا هر با زسائیده استعمال نمایند * دستور احراق ابریشم آن است که
بگیرند ابریشم خام را وریزه ریزه کرده درظرف سفالی یاطبق آهني پاکیزه کرده برآتش اخگر کذارند ودایم بکفچهٔ آهني یا
بچوب صندل برهم زنند تا قابل سائیدن شود پس آن را سوده درمعاجین ومفرحات وخمیرها وا شربه بکار برند دیکری کفته که
احراق ابریشم مانند احراق صوف است واحراق صوف راچنین بیان نموده اند که بگیرند صوف نقي راوشانه کنند ومقدار بند
انکشت بچینند ودرديک مس سرخ یعني قلعي ناکرده بریزند وسر آن طبق سفالي که سوراخی در وسط آن کرده باشند کذاشته واطراف
آن را بگل حکمت کرفته بکذارند برآتش تا سوخته شود وعلامت بلوغ آن آنست که ازسوراخ طبق دود سیاه بیرون نیاید
مي فرمایند که طریقهٔ اول بهتر وانسب است ومحرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در ادویهٔ چشم نافع است ونیست
غیر محرق آن مستعمل درادویهٔ موضعیه چشم

* فصل در بیان خمیرهائیکه اصل وعمود درآنها ابریشم است

* خمیرهٔ ابریشم
که تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوی نماید * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد و پنجاه مثقال ابریشم مقرض پنجاه مثقال
طباشیر سفید ده مثقال یاقوت رماني لعل بدخشي مروارید ناسفته کهربای شمعي بسد ورق نقره یشب سبز تخم خرفهٔ مقشر از
هریک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هریک صد و پنجاه مثقال قند سفید یک من
تبریزي عنبر اشهب سه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند یعني یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را درکلاب وآب باران
طلا تاب ونقره تاب دو شبانه روز خیسانیده پس جوشانیده نیکو مالیده صاف نموده با شربتها وقند بقوام آورده ادویه
را کوفته بیخته بآن بسرشند * خمیرهٔ ابریشم دیکر نافع ازبرای تقویت ارواح دماغي * صنعت آن ابریشم رفیع سه صد مثقال کلاب
عرق بید مشک عرق شاهتره عرق کاوزبان ازهریک دومینا یک مني آب سیب شیرین آب انار شیرین ازهریک یکصد مثقال
خولنجان قرنفل دارچیني ورق طلا محلول ازهریک یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رماني مروارید ناسفته
ازهریک دو مثقال قند سفید نیم من تبریزي نبات سفید یکمن عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب نمایند * خمیرهٔ ابریشم
ازاقتراح آن مغفور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم معظم پادشاه بن پادشاه غازی محمد اورنک
زیب عالم کیر کورکاني ترتیب داده مقوي قلب حار است ودافع وسواس وخفقان حادث ازاخلاط محترقه سوداویه
وتفریح ونشاط وسرورآورد ومقوي جمیع اعضای رئیسه وکلیه ومعده است واصلاح حال کرده نماید وکرمي کرده وعطش
مفرط وذیابیطس را زائل کرداند ومجرب ومنافع بسیار دارد وهیچ ضرر ندارد * صنعت آن ابریشم خام ازپیله جدا کرده
نیم نکرده یکصد مثقال درآب باران طلا تاب دومن وعرق بید مشک وکلاب ازهریک یک میناي یکمني تبریزی عرق کاوزبان
عرق نیلوفر ازهریک نیم مینا عرق فیل عرق صندل عرق کفري عرق کاذکل ازهریک پنجاه مثقال دوشبانروز بخیسانند پس
بجوشانند آنمقدار که وزن آب رفته وزن عرقها بماند وبفشارند وا ثفال آن را دورکرده عرقها راصافي نموده نبات سفید
نیم من تبریزي عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین شربت ریباس شربت امرود شربت انار
شیرین شربت به شیرین شربت اترج ازهریک پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند وکف آنرا بکیرند وبقوام آورند پس
بکیرند یاقوت رماني مروارید ناسفته یشب سبز بادزهر معدني مرجان قرمزی کهرباي شمعی ازهریک دومثقال ونیم لعل
بدخشي زمرد اعلی ازهریک یک مثقال ویکدانک ونیم احجار را باکلاب برروی سنک سماق صلایه کرده تصویل نموده
خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا و ورق نقره ازهریک دومثقال ونیم مرد ورا بعسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض

گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچهٔ گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ طباشیر سفید نشاسته تخم خرفهٔ مقشر از هر یک
پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک هفت مثقال و نیم عود قماری عرقی دو مثقال زعفران یک مثقال
بدستور خمیره مرتب نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند نصف دیگر بغیر کافور باشد
شربتی از دو درم تا دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر از اقتراح آن مرحوم بجهت نواب جهانبانی شاهزادهٔ والاقدر رضاقلی میرزا
بجهت رفع توحش و سوداو وساوس فاسده و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات سوداویه و مانع تولید سودا و احتراق خون
و مقوی باه * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پانزده سیر شاه جهانی گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک
یکمن عرق صندل عرق بهار عرق زردک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی شراب فواکه شیرین شراب سیب اصفهانی
شراب امرود شراب انار شراب سفرجل از هر یک شصت مثقال صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان قرمزی
کهربای شمعی فادزهر معدنی خطائی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق طلا محلول
ورق نقره محلول از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض یا کوبیده با جواهر صلایه کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گاوزبان
کشنیز خشک مقشر صندل سفید بگلاب سوده بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری غنچهٔ گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج
مثقال خولنجان تودری کلکون تخم فرنجمشک عود هندی خام بادرنجبویه پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال زعفران
مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شربتی از هر یک مثقال تا دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم
دیگر از اقتراح آن مغفور مسرور المزاج را موافق و در تقویت قلب و کبد و دماغ بی نظیر است * صنعت آن ابریشم از پیله
جدا کردهٔ خام رفیع پنجاه مثقال بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک دوصد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
یک شبانروز در تابستان و در زمستان دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آنقدر که وزن عرقها باقی ماند بمالند و بفشارند
پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب سیب شیرین آب امرود از هر یک سه اوقیهٔ من تبریز که هر اوقیه ثمن من تبریز است
و من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هر یک یکچهاریک من تبریز عسل سفید خوشبوی جید
مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد آن را
صافی نموده بقوام آورند یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک دو مثقال بادزهر معدنی صافی دو مثقال
و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاوزبان غنچهٔ گل سرخ شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک
مثقال زعفران یک مثقال و یک دانگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال بدستور
مقرر مرتب نمایند * خمیرهٔ ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط ولد ارشد معز الیه حکیم محمد باقر معروف
بمیرزا بزرگ و قلمی نموده که این نسخه معمول من است * صنعت آن ابریشم خام رفیع اعلی یکمن عرق گاوزبان عرق بید
مشک عرق شاهتره گلاب از هر یک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به شیرین از هر یک دوصد مثقال
ابریشم را در عرقها بخیسانند سه شبانروز پس آب میوه‌ها را در پاتیل نقره بجوشانند تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن ادویه که ذکر
کرده میشود در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و آن کیسه را به تیر معجون سازی که از چوب صندل باشد بمالند تا قوت
ادویه بآنها باز داده شود و ادویه این است مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال دانهٔ هیل بوا قرنفل از هر یک یک مثقال

دارچینی سیلانی سه مثقال عود قماری خام غرقی ساذج هندی از هریک یک مثقال جوزبوا بسباسه از هریک نیم مثقال زعفران یک دانگ مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و همچنین ابریشم را پس هردو را دور کنند پس نبات سفید و قند مکرر از هریک دو من عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را دران داخل کرده تیر بزنند تا خمیر شود و در ظرف چینی نگاه دارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل سک المسک عود قماری خام دانهٔ هیل صندل سفید سوده از هریک یک مثقال کوفته بیخته داخل نمایند مناسب و اقوی است * خمیرهٔ ابریشم دیگر از قدمای اطبا نافع است از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و از برای خفقان بارد و بواسیر و توحش سودا ویه و اقسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین بدن * صنعت آن ابریشم مقرض سه صد مثقال یک شبانروز در یک هزار و سه صد مثقال آبی که آهن تافته چند بار دران سرد کرده باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد ابریشم را فشرده بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس آن را بپالایند و اضافهٔ آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند مکرر بقوام آورند و بگیرند عنبر اشهب ورق طلای محلول از هریک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته صلایه کرده مصطکی رومی از هریک دو مثقال دران داخل کرده به تیر معجون سازی بر هم زنند تا خمیره شود و در ظرف چینی نگاه دارند * خمیرهٔ ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و نسیان را نافع است * صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال بگلاب و عرق بادرنجبویه از هریک یک مینا آب بقدر حاجت یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند شربت فواکه شیرین نیم تبریز نبات سفید عسل مصفی از هریک سه چهاریک من تبریز همه را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد باد زهر معدنی از هریک دو مثقال و نیم لعل بدخشی باد زهر حیوانی اسطوخودوس ناتی از هریک یک مثقال همه را بر روی سنگ سماق بگلاب صلایه نموده کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری خام ساذج هندی زرنباد درونج عقربی زرنب غنچهٔ گل سرخ عود الصلیب بسباسه جوزبوا بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان دانهٔ هیل اسطوخودوس وج ترکی بادرنجبویه اسارون بزرقطونا؟ سیسالیوس از یک چهار مثقال ورق طلا محلول پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک یک مثقال زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال جند بیدستر داخل نمایند و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده معتاد به منشط بود و حصهٔ دوم را یک مثقال جند بیدستر و پنج مثقال چرس اول داخل نمایند و حصهٔ سوم را بغیر جند بیدستر و چرس نگاه دارند شربتی از حصهٔ که بغیر چرس و جند بیدستر است دو درم و از آنچه با جند است یک درم و نیم و آنچه با چرس است نیم درم تا یک درم * خمیرهٔ ابریشم دیگر ابریشم خام از پیله جدا کرده یکصد و پنجاه مثقال قند سفید نبات سفید از هریک یک صد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست مثقال گلاب عرق بید مشک از هریک دو مینا مصطکی قرنفل ساذج هندی دارچینی درونج عقربی از هریک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب پنج مثقال ورق طلا ده مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود آب انار شیرین از هریک پنجاه مثقال و اگر نباشد ربوب بدل آن اشربه فواکه داخل نمایند و الا بغیر فواکه نیز میتوان ساخت ابریشم را ریزه ریزه نموده در گلاب و عرق بید مشک ده شبانروز بخیسانند پس با شربتها و یا نبات و یا قند بوزن آنها بقوام

آورند وادویه را بدستور مقرر با آن بسرشند شربتی از هریك مثقال تا دو درم * خمیرهٔ ابریشم دیگر که در تقویت قلب
بی نظیر است ومنافع بسیار دارد * صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بید مشك دو رطل
ابریشم را در عرقها سه شبانروز بخیسانند وبآتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند وبفشارند وصاف نموده با قند وعسل از
هریک پنجاه مثقال بجوشانند وکف آنرا بگیرند وصاف نموده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه
مثقال ورق نقره یکمثقال دران حل کرده ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچهٔ گل سرخ عود قماری خام صندل
سفید سوده از هریك دو مثقال مصطکی یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربا مرجان قرمزی از هریك یك مثقال همه را
برسنگ سماق صلایه کرده مشک خالص یک مثقال تتمهٔ ادویه را کوفته بیخته در قند وعسل بقوام آورده مخلوط کرده برهم زنند ودر
ظرف چینی نگاهدارند شربتی یك مثقال * خمیرهٔ ابریشم از متاخرین معده ودل وجگر را قوت دهد وخفقان وغشي وتوحش را
زائل گرداند ونشاط وسرور آورد وشکم به بندد * صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهن تاب یا طلاتاب بخیسانند پس
بجوشانند وبمالند وبفشارند وابریشم را دور کرده پس بگیرند گاوزبان بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک سنبل الطیب غنچهٔ
گل سرخ اشنه از هریك دو مثقال در گلاب بخیسانند وبجوشانند وبپالایند واضافهٔ آب ابریشم نمایند ودر دیگ کنند ونبات سفید
بقدر حاجت داخل کرده بقوام خمیرهٔ آورند پس کهربای شمعي مروارید ناسفته یشب سبز از هریک دو درم یاقوت رمانی یك
درم همه را با گلاب صلایه نموده صندل سفید بگلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین عنبر اشهب مصطکی از هریک
یکدرم ابریشم مقرض چهار درم زعفران مشك تبتي بگلاب سوده از هریك نیمدرم دران داخل کرده به تیر معجون سازی برهم
زنند تانیکو مخلوط شود ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر * صنعت آن ابریشم مقرض یك اوقیه
عود قماری صندل سفید ورق نقره عنبر اشهب از هریك یك مثقال اشنه سنبل الطیب ورق طلا از هریك نیم مثقال زعفران
چهار دانك آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب امرود شیرین عرق بید مشك عرق گاوزبان گلاب از هریك
پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبریز قند وآبها وعرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیر زنند تا خمیره گردد ودر ظرف چینی
نگاهدارند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم منافع بسیار دارد ودر تقویت قلب بی نظیر است * صنعت آن ابریشم
مقرض خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بید مشك دو رطل ابریشم را سه شبانروز بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا
قوت ابریشم بعرقها بازداده شود پس بمالند وبفشارند وصافي نموده بگیرند دو رطل قند سفید ویك رطل عسل مصفی داخل کرده
بجوشانند وکف آنرا بگیرند وبقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یك مثقال دران حل نمایند
پس ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچهٔ گل سرخ عود هندي خام صندل سفید از هریك دو مثقال مصطکي رومي
یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربای شمعي مرجان قرمزي از هریك یکمثقال همه را برسنگ سماق بگلاب صلایه نموده
مشك ترکي یکمثقال ادویه را کوفته بیخته در قند سفید وعسل بقوام آورده بسرشند وبرهم زنند تا نیکو مخلوط شود ودر ظرف چینی
نگاهدارند شربتی یکمثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر که مقوی قلب ودماغ وکبد است ومنافع دیگر نیز دارد * صنعت آن ابریشم خام
ده مثقال یك شبانروز در آب باران بخیسانند وگاوزبان وبرگ فرنجمشك وبادرنجبویه از هریک یکمثقال درسي مثقال گلاب و
پانزده مثقال عرق بید مشك نیز بخیسانند پس هریك را باتش ملایم جوش دهند تا بنصف رسد مالیده صاف نمایند نبات سفید
وعسل مصفی از هریك پنجاه مثقال دران آبها ریخته باتش ملایم بقوام آورند وبعد ازانکه کف آن را گرفته باشند واز آتش بر

کوفته چهار مثقال ابریشم مقرض و از هریك کل کاوزبان مروارید ناسفته بکلاب یا عرق بید مشك سوده عنبر اشهب دو مثقال کهربای شمعی حجر الیشب برگ فرنجمشك مصطکی از هریك یکمثقال عود هندی غرقی خام صندل سفید مشك اطلی خالص ورق نقره ورق طلا محلولین از هریك نیم مثقال با آن بسرشند سرشتنی نیکو شربتی دو مثقال با کلاب وعرق بید مشك بقدر حاجت و اگر از برای محرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال نمایند * خمیرهٔ ابریشم حکیم صالح خان * صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال در پانصد مثقال کلاب بیست روز بخیسانند و هر روز دست بمالند تا لعاب ابریشم تمام برآید پس کلاب را با ابریشمی که دران خیسانیده اند بجوشانند و بمالند و بفشارند و صافی نموده با نبات سفید سه صد و بیست و پنج مثقال بقوام آورند و به سواط نیکو برهم زنند و گل کاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هریك دوازده مثقال قرنفل دانهٔ هیل بوا سنبل الطیب اشنه عود قماری خام از هریک شش مثقال زرشک منقی دوازده مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم مثقال ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک یک مثقال بدستور مقرر با آن بسرشند و به سواط برهم زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاهدارند * خمیرهٔ ابریشم حکیم محمد رضا * صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آبیکه مکرر آهن را گرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز بخیسانند پس در دیک سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد پس چهار صد مثقال قند سفید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید خولنجان وج ترکی مصطکی رومی از هریک سه مثقال زعفران یکمثقال کوفته بیخته با آن بسرشند و بسواط نیکو برهم زنند تا خمیره شود و در وقت حاجت بکار برند شربتی چهار مثقال * خمیرهٔ ابریشم با مومیائی که آن مرحوم بجهت رای خوشحال چند دیوان خالصهٔ شریفه تالیف نموده اند * صنعت آن عود هندی عود الصلیب سنبل الطیب مصطکی رومی دارچینی قرنفل جوزبوا کبابهٔ چینی قاقلهٔ کبار دانهٔ هیل معدنی اذخر مکی پوست زرد اترج تخم بادرنجبویه تخم بادروج رازیانه مرزنجوش نمام زنجبیل دارفلفل از هریك بیست و پنج درم مروارید ناسفته بسد کهربا از هریك بیست و پنج درم یاقوت رمانی هجده درم لعل بدخشی دوازده درم بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد ماذج هندی درونج از هریك بیست و چهار درم مشک خالص مومیائی دارابجردی عنبر اشهب از هریک سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در کلاب یکمن و آب آهن تاب و آب طلاتاب از هریك دو من یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و متصل بمالند تا بیکمن آب برسد فرود آورده سرد کرده نیکو بمالند و بفشارند و ثفل آن را دور کنند پس عسل هلیله مربا سه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند وجواهر را با کلاب صلایه کرده و عنبر اشهب و مومیائی را در قند مضاعف چنانچه در عنبر و مومیائی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی با روغن پسته یا چلغوزه یا بادام گداخته و باقی ادویه را کوفته و بیخته یا آنکه مومیائی و عنبر را در روغن بلسان یک توله گداخته بدستور مقرر همه را با عسل مذکور ترکیب نمایند * خمیرهٔ ابریشم از اقتراح آن مغفور مبرور بجهت رضا قلی میرزا ولد ارشد نادرشاه * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پانزده سیر من تبریز کلاب عرق صندل عرق هیل عرق بید مشک عرق کاوزبان عرق نیلوفر از هریک یک مینای یک منی نبات سفید سه چهاریکمن تبریزی عسل مصفی شراب فواکه شیرین شربت سیب شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین از هریك شصت مثقال ابریشم را با آب باران سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا ثلث آب بماند ابریشم را نیکو مالیده بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربتها را داخل کرده بقوام آورند پس تیز زنند تا قوام ترییب آن شکسته شود عنبر اشهب مشك تبتی از هریك یك مثقال و نیم با نبات سفید سوده داخل کرده برهم زنند پس زعفران یك مثقال بکلاب سوده داخل نمایند پس ورق

طلا وورق نقره از هریک سه مثقال بعسل حل کرده داخل نمایند پس مروارید ناسفته وفادزهر معدني یاقوت رماني کهربای شمعي یشب کافوری مرجان قرمزی لعل بدخشي زمرد از هریک یک مثقال ونیم ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید غنچهٔ گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري خصیة الثعلب مصري طباشیر سفید از هریک پنج مثقال عودهندي بادرنجبویه از هریک دو مثقال مایهٔ شتراعرابی یک مثقال کوفته بیخته بان بسرشند شربتی دومثقال * خمیرهٔ ابریشم قرمزي * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیب شیرین هفتاد وپنجدرم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات بجوشانند تا بربع رسد پس بمالند وبپالایند ونبات را کوبیده داخل نمایند وبقوام آورند پس بگیرند مرجان قرمزي مروارید ناسفته لاجورد مغسول از هریک دو مثقال عنبر اشهب سه درم عودهندی قرفة الطیب از هریک یکدرم ورق طلا نیم درم مشک ربع درمی بدستور بان بسرشند شربتي یک مثقال تادومثقال * فصل دربیان سفوفاتیکه اصل وعمود درآنها ابریشم است * سفوف ابریشم لؤلوی از اقتراح آن مرحوم مغفور که بجهت بندگان نواب جهانباني شاهزادهٔ والاگهر تالیف نموده مفرح است وسودا را دفع کند ومعده را قوت دهد وخون را صافي کرداند ومانع تولید سودا وبلغم است واعصاب را قوت دهد ومقوي اعضای رئیسه و اعضای تناسل است ومقوي باه * صنعت آن ابریشم خام مقرض دومثقال ورق گل سرخ مروارید ناسفته صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان کشنیز خشک مقشرحب الآس مرجان قرمزي از هریک یک مثقال بادرنجبویه یک مثقال ونیم گل مختوم عود قماري خام قرنفل مشک ترکي کهربای شمعي عنبر اشهب از هریک نیم مثقال جدوار خطائي زعفران ورق طلا ورق نقره مایهٔ شتراعرابي از هریک دودانک علی الرسم سفوف سازند شربتي دودرم آنرا صبح باشیرشتر یا باعرق گاوزبان وشربت سیب شیرین یا باشراب ریحاني ممزوج باعرق گاوزبان بنوشند * سفوف دیگر مقوي قلب وخفقان حار وتوحش را زائل کند * صنعت آن صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک مقشرمرجان قرمزي آملهٔ منقي از هریک یک مثقال مروارید ناسفته دومثقال زهرمهرهٔ خطائي یشم سبزیشم کافوري لعل بدخشان زمرد الماس عقیق یمني ورق نقرهٔ محلول از هریک نیم مثقال ورق طلا محلول طین مختوم هریک ربع مثقالی احجار را جدا جدا برسنگ سماق با گلاب وبیدمشک صلایه نموده سه مثقال ابریشم مقرض درغایت تقریض باجواهرات خشک بدون مائعی یکجا باز صلایه نموده درآخر باقي ادویه را بان ضم کرده قدري صلایه نموده درظرف چیني یا شیشه نگاهدارند شربتي یک مثقال باگلاب وعرق بیدمشک وعرق کنب بید و عرق نیلوفر از هریک پنج مثقال تخم بالنکو نیم مثقال بزرقطونا یک مثقال بران پاشیده بنوشند * سفوف ابریشم دیگر نافع از برای خفقان بارد وتوحش وضعف قلب را زائل کند ودماغ را قوي کرداند ومنافع دیگر نیز دارد * صنعت آن یاقوت رماني یاقوت زرد مرجان قرمزي لعل بدخشي عقیق یمني کهربای شمعي از هریک یک مثقال گل گاوزبان دانهٔ هیل بادرنجبویه از هریک یک مثقال ونیم برگ گاوزبان دومثقال قرنفل مصطکي عود غرقي خام از هریک یک مثقال وربع مثقالی زعفران یک مثقال عنبر اشهب مشک تبتي ورق طلا ورق نقره از هریک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته جواهرات را برروي سنگ سماق باگلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را حل کرده ابریشم مقرض درنهایت باریکي چهار مثقال باجواهرات باز برروي سنگ سماق خشک سائیده درآخر باقي ادویه را بآن ممزوج کرده قدري سحق نموده درظرف چیني یا شیشه نگاهدارند شربتي یک مثقال باگلاب وشربتهای مناسب تناول نمایند * فصل دربیان شرابهائیکه اصل وعمود درآنها ابریشم است * شراب ابریشم جهت تقویت قلب وجمیع اعضای رئیسه وقوی وارواح ومعده نافع * صنعت آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد وپنجاه مثقال گلاب عرق

بید مشك از هر يك دو مينا قند سفيد نبات سفيد عسل مصفى از هريک صد و پنجاه مثقال مصطكي زعفران ساذج هندي قرنفل دارچيني درونج عقربي از هريک نيم مثقال صندل سفيد ده مثقال عنبر اشهب پنج مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقره محلول پنج مثقال آب سيب شيرين آب به شيرين آب انار شيرين آب امرود واگر آب ميوها نباشد ربوب و يا اشربهٔ آنها را داخل نمايند واگر آنها نيز نباشد بغير آنها با نبات وعسل مرتب نمايند وابريشم را چون بقدر نيم بند انگشت ريزه ريزه كرده در گلاب وآب باران واگر نباشد عرق آب بخيسانند واد ويه نيم كوفته سواى مصطكي وزعفران وعنبر وورق طلا محلول وورق نقره محلول درپارچهٔ كتاني بسته دران اندازند ويك شبانروز بخيسانند پس بجوشانند چون آب برود ووزن عرقها بماند آنرا صافي كرده شربتها داخل نموده كيسهٔ ادويه رادران اندازند وبجوشانند تا بقوام آيد ومتصل كيسه را محكم ماليده فشرده دور كنند وعنبر و مصطكي رادران داخل كرده پس ورق نقره وورق طلا محلولين وزعفران محلول در گلاب داخل كرده برهم زنند وفرود آورده تير بزنند تا نيكو درهم شود سرد كرده نگاهدارند * شراب ابريشم ساده از اقتراح نواب غفران مآب يعني حكيم سيد محمد هاشم مخاطب بحكيم معتمد الملوك سيد علويخان محمد شاهي نافع از براى جميع امراض سوداوي وبلغمي وجميع امراض قلب وخفقان وامراضيكه بمشاركت قلب باشد مانند دوار وسدر وسايرامراض سوداوي قلب ودماغ * صنعت آن ابريشم خام ثلث يكرطل درشش رطل گلاب درشبانروز بخيسانند وبجوشانند تا بچهار رطل رسد پس ابريشم را نيكو بمالند وبفشارند ودور كنند وباز ثلث رطل ابريشم خام ريزه كرده دران اندازند ودو روز ديگر بخيسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقي بماند بمالند وابريشم را دور كرده سه رطل نبات سفيد داخل كرده بقوام آورند ودر آخر دو مثقال عنبر اشهب ونيم مثقال مشك تبتي خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نيكو مخلوط شود درمرتبان چيني كنند بعد سرد شدن نگاهدارند شربتي يك اوقيه با عرق گاوزبان ده مثقال وتخم فرنجمشك يك مثقال بنوشند وبجهت دوار وسدر كشنيز خشك مقشر را درعرق گاوزبان شيره كشيده دران شربت داخل كرده بنوشند * شراب ابريشم ديگر كه همان منافع دارد * صنعت آن ابريشم خام بيست وهشت مثقال گلاب عرق بيد مشك از هريك يك صد و بيست مثقال عرق گاوزبان عرق شاهتره از هريك شصت مثقال ابريشم را سه شبانروز درعرقها بخيسانند ودو روز آخر ابريشم را نيكو بجوشانند وبمالند وبفشارند پس يك صد وشصت مثقال قند سفيد رومي وپنج مثقال عسل مصفى داخل كرده بقوام آورند ودراثناى طبخ صندل سفيد سوده ده مثقال قرنفل سنبل الطيب دارچيني مصطكي دانهٔ هيل عود هندي خام ساذج هندي زعفران از هريك يكدرم نيم كوفته دركيسهٔ كتاني كرده دران اندازند ودائم كيسه را بمالند تا بقوام آيد پس فرود آورده زعفران سه مثقال مشك تركي يك مثقال ورق نقرهٔ محلول دو مثقال داخل كرده تير بزنند تا زعفران ومشک دران مخلوط گردد * شراب ابريشم ديگر تاليف منقل مين نافع از براى تقويت قلب وجميع اعضاى رئيسه ودفع خفقان بارد وباد بواسير وتوحش سوداوي واقسام ماليخوليا * صنعت آن ابريشم خام سه صد مثقال دريک هزار وسه صد مثقال آبى كه آهن تافته مكرر دران سرد كرده باشند يك شبانروز بخيسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس ابريشم را نيكو ماليده وافشرده بيرون آورند پس بگيرند گل گاوزبان گيلاني بيست و پنج مثقال باد رنجبويه پانزده مثقال درسه رطل آب ديگر بجوشانند تا بيك رطل رسد پس بپالايند واضافهٔ آب ابريشم نمايند وبا سه صد مثقال قند سفيد بقوام آورند پس در آخر عنبر اشهب ورق طلا محلول از هريك يک مثقال ونيم ورق نقرهٔ محلول مرواريد ناسفته بگلاب صلايه كرده مصطكى رومي از هريك دو مثقال دران داخل كرده بعد از سرد شدن درظرف چيني يا زجاجي نگاهدارند * شراب ابريشم منسوب

با بن زهر دل وجگر واحشا و دماغ را قوت دهد ونشاط آورد ونافع است از برای سدها و ضعف باه و استسقا و ضعف کبد
وبالجمله جمیع امراض بارده را سود دارد * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی بگیرند ابریشم خام اعلی رفیع دو اوقیه و در ده رطل
آب آهن تاب آهنگران یا آبیکه کمتر از ده مرتبه آهن تافته را در آن سرد نکرده باشند یکهفته بخیسانند پس داخل کنند در آن مصطکی
رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هریک سه درم زعفران وج ترکی از هریک دو درم وبجوشانند تا دو ثلث آب رفته ثلث
بماند پس نیکو بمالند وبپالایند وباعسل مصفی یا نبات سفید بقوام آورند نافع باد * صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفر الدین
شفائی ابریشم خام پنجاه درم در آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند ودر دیگ سنگی بجوشانند تا به نیمه رسد پس بپالایند
خولنجان وج ترکی مصطکی از هریک سه درم زعفران یک درم صلایه کرده داخل نمایند و بایکمن قند سفید بقوام آورند شربتی
چهار درم وبعضی از متاخرین درین شراب در آخر عنبر اشهب ومشک تبتی مقتضای مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل میکنند
* شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رسالهٔ افیونیهٔ معزی الیه تقویت بدن کند وبدن را فربه
گرداند ومقوی قلب ودماغ وکبد واحشا ومعده است وتفریح آورد وتوحش را زائل گرداند ووسواس سوداوی ومالیخولیا وجنون را
نافع است ومفید است صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا را بر مزاج قلب چون آشامیده شود با عرق گاوزبان بعد از تنقیهٔ
سودا بماء الجبن یا افتیمون وبه نهایت مقوی باه است ومنافع بسیار دارد * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد مثقال صندل
سفید بگلاب سوده دو مثقال پوست زرد اترج سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی دانهٔ هیل بوا ساذج هندی از هریک یک مثقال
مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کنند ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال عرق گاوزبان گلاب
عرق بید مشک آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هریک چهار یک من تبریز نبات سفید قند سفید
از هریک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف گرفته یک چهاریک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران ده من
تبریز سه شبانروز بخیسانند وبجوشانند تا بنصف رسد وابریشم را نیکو بمالند وبفشارند ودور کنند پس گلاب وعرقها وآب
میوها را در آن داخل کرده کیسهٔ ادویه را در آن اندازند وبجوشانند تا یکمن وزن تتمهٔ آب برود لمحه بلمحه کیسه را مالیده
بفشارند که تمام قوت ادویه باز داده شود پس کیسه را بمالند وبفشارند وبگلاب شسته آن گلاب را در مطبوخ داخل نمایند وکیسه را دور
کنند وقند ونبات وعسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند واز آتش فرود آورده عنبر اشهب ومشک را با قدری نبات کوبیده
داخل نمایند وورق طلا ونقره را محلول نموده داخل نمایند ونیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود وچون نیکو سرد شود در ظرف چینی
یا نقره یا طلا که بعود هندی وکشته وحصی لبان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف خالی باشد نگاهدارند
وهر روز دو مثقال آن را با گلاب وعرق بید مشک وعرق گاوزبان وتخم فرنجمشک بنوشند * شراب ابریشم حکیم جلالا قزوینی
* صنعت آن ابریشم خام یکصد مثقال دو شبانروز در آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو بمالند
وبفشارند ودور کنند وبگیرند گل گاوزبان هفتده درم بادرنجبویه پنج مثقال در نود مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند
این آب را با آب ابریشم یکجا نموده صد مثقال رب به شیرین داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند پس عنبر اشهب ورق طلا
محلول از هریک یک مثقال مروارید ناسفته ورق نقره محلول از هریک یک مثقال اضافه نموده تیریز نند تا نیکو مخلوط شود سرد کرده
نگاهدارند وباید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم متقدمین است باندک تصرفی در اوزان وبجای نبات رب به داخل
است * شراب ابریشم حکیم باقر قمی از اولاد هبة الله اوحدانی قلمی نموده که این موافق است با کثر امزجه ودر دفع امراض سوداویه واقسام

مالیخولیا و توحش و دفع هموم نهایت مؤثر است ومقوی قلب وجمیع اعضاء رئیسه است وخفقان را نافع است ومعده را قوت
ده‌د میفرمایند که گویا ماخذ این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است * صنعت آن
ابریشم خام اعلی رفیع سه صد مثقال سه روز در عرق گاوزبان وگلاب وعرق بید مشك وعرق شاهتره از هریك یك من تبریز که
شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب امرود آب انار شیرین آب به شیرین از هریك دوصد مثقال بخیسانند وبعد
از آن بجوشانند تا بربع رسد ودرحین جوشانیدن مصطکی رومی سنبل الطیب جوزبوا بسباسه زعفران از هریك یك مثقال
هیل بوا قرنفل عود قماری خام ساذج هندی از هریك یك مثقال ونیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده
دران اندازند وبجوشانند بعد از آنکه آبها بربع رسد ابریشم وکیسهٔ ادویه را نیکو بمالند وبفشارند وباقدری گلاب بشویند
ودر مطبوخ داخل نمایند وابریشم وکیسهٔ ادویه را دور کنند ومطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز عسل
مصفی دوصد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب ورق طلا از یك یك مثقال وورق نقره سه مثقال مشك
تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند واگر قوی تر خواهند مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ
بهمن سفید قرنفل عود هندی دانهٔ هیل صندل سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند ودر نسخهٔ دیگر نبات
سفید دو من تبریز است که یك من شاه باشد وعسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است ونوشته که زعفران را
بجوشانند بلکه بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد * شراب ابریشم اطبای فارس که
بجهت فرمان فرمای ممالك ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب داده اند در تقویت قلب وجمیع اعضای رئیسه وتسمین
بدن وتقویت باه وآوردن تفریح وسرور ودفع وسواس ومالیخولیا وسودا وجمیع امراض سوداوی وتقویت معده وجمیع
اقسام ضعف قلب وخفقان را نافع است بنهایت نفع * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد وپنجاه مثقال در گلاب وعرق گاوزبان
وعرق نیلوفر وعرق بید مشك از هریك دومینا عرق شاهترا نیم مینا سه شبانروز بخیسانند وقطعهٔ صندل سفید بزرگی برروی
آن بگذارند وروز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند وبمالند وبفشارند وباگلاب وعرق بید مشك قدری بشویند
که قوتش تمام گرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود از هریك نیم من باهم بیامیزند وقند سفید ونبات سفید از
هریك نیم من تبریز عسل مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند وکف آن رابگیرند وصافی نموده در عرقها وآبها داخل کرده در پاتیل
پاکیزه کرده بازبجوشانند وکف آن را بگیرند وصافی نموده ادویهٔ که ذکر میشود نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند
ودائم کیسه را بدست یا بپشت کفچه بمالند وبفشارند که تمام قوت ادویه بشراب باز داده شود وادویه این است دانهٔ هیل بوا
سنبل الطیب عود قماری خام ساذج هندی قرنفل درونج عقربی دارچینی از هریك نیم مثقال مصطکی رومی زعفران
از هریک یك مثقال صندل سفید ده مثقال وچون بقوام آید کیسه را برآورده خوب بمالند ونیز ادویه را برآورده کیسه را
بفشارند وبگلاب شسته آن گلاب را در شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشك تبتی ورق طلا
ورق نقره محلولین از هریك یك مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نگاهدارند ودر ساعت خوب این
شراب را مرتب نمایند وچند روز اوائل ساختن این شراب شبها که ساعت خوب باشد سر ظرف را گشاده در زیر آسمان
بگذارند بپشت بام خانه تا قوت سماوی بروی فائض شده تاثیرش بیشتر شود شربتی دو مثقال ماخذ این شراب نیز شراب
ابریشم حکیم عماد الدین محمود است * شراب ابریشم میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی

* صنعت آن ابریشم خام شغاف مائل بزردي يكصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بيد مشك عرق گاوزبان از هريك دو مينا عرق نيلوفر يك مينا عرق شاهتره نيم مينا قند سفيد يكصد و پنجاه مثقال عسل مصفى بيست مثقال سنبل الطيب عود هندي دانهٔ هيل مصطكي رومي ساذج هندي قرنفل دارچيني درونج عقربي از هريك نيم مثقال زعفران يك مثقال صندل سفيد ده مثقال عنبر اشهب مشك تبتي ورق نقره از هريك پنج مثقال ورق طلا دو مثقال آب سيب آب انار شيرين آب امرود آب به شيرين اگر حاضر باشد داخل كنند والا شربت فواكه ميتوان داخل نمود و اگر اكتفا برب سيب شيرين و رب به شيرين نمايند نيز خوب است و اگر مطلق نكنند و نبات و عسل بدل آن كنند هم جائز است * طريق ساختن آنكه ابريشم را مقرض نمايند بقدر نيم بند انگشتى و در گلاب و عرقها و آب حلاادان و يا آب باران بجوشانند بآن ادويه كه نيم كوفته در كيسهٔ كتانى كرده دران انداخته باشند در وقت طبخ تا قوت ادويه بآنها باز داده شود انكه صافي نموده باقند و عسل بقوام آورند و ورق طلا و ورق نقره و عنبر و مشك را داخل نمايند * شراب ابريشم مقوي قلب و دماغ و كبد و معده * صنعت آن ابريشم خام هفت مثقال گاوزبان بادرنجبويه پوست هليلهٔ كابلي از هريك چهار مثقال آملهٔ مقشر پنج مثقال دارچيني كشنيز خشك از هريك ده مثقال اول ابريشم را در هفت من آب صاف بخيسانند هفت شبانه روز و هر روز هفت نوبت آهن پاكى را بآتش سرخ كرده دران خاموش كنند پس بجوشانند تا به ثلث باز آيد ماليده صاف كنند و اجزا را جدا جدا جوشانيده صاف كرده با قند سفيد دو من تبريز بقوام آورند پس مصطكي هفت مثقال مشك دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلين از هريك هفت مثقال زعفران دو مثقال طباشير دو مثقال عنبر را بگلاب حل كرده مصطكي صندل طباشير را نيكو صلايه كرده داخل نمايند ورق طلا دو صد عدد ورق نقره يكصد عدد حل كرده اضافه نمايند و به تير معجون سازي خوب مخلوط نموده در ظروف نقره و يا چيني نگاهدارند شربتى تا دو مثقال * شرب ابريشم باموميائي از استنباط آن مرحوم مقوي دماغ است و جال دماغ را نيكو كردانند وقتيكه بوده باشد مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت و ذهن و فكر و حافظه را قوت دهد و نافع بود از براى رعونت و حمق عارضي و بلادت و بلاهت عارضي را زائل كرده اند * صنعت آن ابريشم خام اطى از پيله جدا كرده پنجاه مثقال در آب حلاادان دو شبانه روز بخيسانند پس بجوشانند آنمقدار كه نصف آب بماند و دائم ابريشم را بمالند تا قوتش بآب باز داده شود پس بفشارند و ابريشم را دور كنند و عسل سفيد خوشبوى صافي دو رطل دران داخل كرده پس بگيرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبويه دارچيني زنجبيل سنبل الطيب صعتر فارسي عود قماري خام از هريك دو مثقال كوفته در كيسهٔ كتاني كرده دران اندازند و آتش بسيار ملايمى در زير آن كنند و دائم كيسه را بمالند تا قوت آن بعسل باز آيد و شيرهٔ آش كشيده شود و شراب بقوام آيد پس فرود آورده كيسه را نيكو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و دران داخل كرده كيسه را دور كنند و يك لمحه ديگر آن را بر آتش نهند كه رطوبت گلاب شراب را ضائع نسازد پس بگيرند عنبر اشهب موميائي دارابجردي از هريك يك مثقال مصطكي رومي علك الانباط علك البطم را تينج از هريك دو مثقال در روغن بلسان حل كرده دران داخل نمايند پس مشك تركي جدوار خطائي از هريك نيم مثقال ابريشم مقرض چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هريك يك مثقال بآن ممزوج كرده نيكو برهم زنند و در شيشه نگاهدارند شربتى سه مثقال * شراب ابريشم از استنباط آن مغفور * ميفرمايند كه جميع اشربهٔ ابريشم ميباشند نافع از براى ماليخوليا و اين نسخه اقوى از همه است درين فعل و نيز مجرب است براى تقويت سر و دماغ و قلب و كبد و تقويت جميع بدن و باه * صنعت آن ابريشم خام از پيله جدا كرده پنجاه مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بيدمشك عرق بادرنجبويه عرق دارچيني

عرق فرنجمشک از هریک یک رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد وابریشم را نیکو بمالند وبفشارند وعرقها
را در شیشه نگاهدارند پس بگیرند آمله منقی پوست هلیلهٔ کابلی پوست زرد اترج زرشک منقی فرنجمشك بادرنجبویه گاوزبان گل
گاوزبان پوست بیخ گاوزبان ورق گل سرخ گل نیلوفر از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی خیربوا
قاقلهٔ کبار صندل سفید بگلاب سوده عود هندی از هریک سه مثقال اجزا نیم کوفته با ابریشم مزبور در دومن آب حل داده بجوشانند
تا به ثلث رسد صافی نموده قند سفید یک من عسل مصفی شراب سیب شراب به شیرین شراب ریباس شراب لیموشراب گاوزبان
ساده شراب بادرنجبویه ساده از هریک نیم رطل داخل کرده عرقها را نیز داخل نمایند وبآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس عنبر
اشهب مشك ترکی زعفران از هریک یک مثقال دران داخل کرده در شیشه نگاهدارند شربتی شش درم * بدانکه در هرنسخه از نسخ
خمیرهٔ ابریشم وشراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی بمقراض نمایند شاید ابریشم جوش داده نخ کرده
بود ودرجائی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید وطولانی نمیباشد بلکه پیله است چنانکه ذکر یافت
* عرق ابریشم تالیف آن مرحوم بنهایت مقوی قلب است وبجهت تقویت باه وسائر اعضای رئیسه نیز مفید است * صنعت آن
ابریشم خام ریزه کرده پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید از هریک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان ساذج هندی از هریک پنج مثقال ورق گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانهٔ هیل از هریک سه مثقال نعناع
خشک شش مثقال زعفران عنبر از هریک یک مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود گلاب عرق بید مشک عرق ورد
چینی از هریک نیم من تبریزی ورق پان یعنی تانبول یکصد عدد بدستور معمول عرق کشند * فصل در بیان مفرحات که
اصل وعمود درانها ابریشم است * مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سوداویه وبلغم لزج وتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ از ابخره وتقویت
حواس وزیادتی سرور ونشاط بالذات وبالعرض وتحلیل ریاح غلیظ وزیادتی هضم نافع گرم در اول ودر یبوست معتدل وقوتش
تا سه سال باقی است وقدر شربتش تا دو درهم ونیز این مفرح نافع است از برای خفقان ورعشه وسقوط قوی وصداع مزمن وتوحش
ومالیخولیا وامراض کبد وتپهای بلغمی واین مفرح خون را صافی گرداند وکسل وبلادت را زائل کند * صنعت آن بگیرند افتیمون
اقریطی اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هریک چهار مثقال زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته غلطان
بزرگ دانه کهربای شمعی مرجان قرمزی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقلهٔ کبار قرفة الطیب از هریک سه
درم ابریشم محرق دو درم زنجبیل دارفلفل مشك ترکی از هریک یک درم تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هریک چهار درم بادزهر
معدنی خطائی سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال جواهر را صلایه کرده با گلاب وورق طلا
وورق نقره را بعسل حل کرده وعنبر را در روغن بلسان یا روغن مغز پسته گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته پس بگیرند آب
سیب شیرین بیست رطل ودران آهن تافته ونقره تافته وطلا تافته بقدر مقدور سرد کرده پس بگیرند قرنفل بسباسه افتیمون قاقلهٔ
کبار صندل سرخ از هریک چهارده مثقال کوفته در پارچهٔ کتانی بسته ابریشم مقرض خام شصت مثقال دران داخل کرده ده روز
بگذارند وهر روز کیسه را مالیده بفشارند واگر هوا گرم باشد وخوف فساد آب سیب باشد کمتر بگذارند ویا ادویه را در گلاب وعرق
بید مشک بخیسانند ودر روز آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند وکیسه را دائم بمالند وبفشارند تا بربع رسد
صافی نموده عسل مصفی یکرطل ونیم داخل کرده بقوام آورند وادویهٔ مذکوره را بآن سرشته معجون سازند * مفرح ابریشم
دیگر اله قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع است ودر رحال تقویت قلب وجمیع قوتها نماید * صنعت آن ابریشم خام

مقرض جید ده مثقال ورق بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک از هریک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هریک
پنج مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول سک المسک پوست زرد اترج از هریک شش مثقال صندل روس
مصطکی از هریک سه مثقال بادروج خشک نعناع خشک از هریک دو مثقال عود قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی
زعفران بسباسه از هریک یک درم بزرالبنج سفید در شیر خیسانیده و خشک کرده نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سیب
شیرین متساوی سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال * مفرح ابریشم دیگر که قدس سره مقوی دماغ و قلب است
و ذهن را ذکی کرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل کرداند * صنعت آن ابریشم مقرض
آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هریک ده درم بهمن سرخ اذخر مکی اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه
فرنجمشک ابرسا انیسون حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر فارسی از هریک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه
جوزبوا زعفران کندر از هریک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جند بیدستر جدوار خطائی مشک ترکی عنبر
اشهب از هریک یک درم و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال * مفرح ابریشم دیگر
این مفرح سرور می‌آورد و مفتح سده‌ها و منقی دماغ از ابخره و مقوی قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و توحش
* صنعت آن که بنظر رسیده این است که بگیرند آبیکه سرد کرده باشند در آن ذهب و فضه و حدید مقدار ده رطل پس
بگیرند قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هریک هفت درم و کوفته در کیسهٔ کتانی کرده با سی
درم ابریشم جدا کرده از پیله خام در آب مزبور بخیسانند و بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد و دائم کیسه را بمالند
تا شیره و قوت تمام ادویه که در آن است بیرون آید پس کیسه و ابریشم را بقوت تمام بفشارند و دور کنند و نبات سفید آب سیب
اصفهانی یا شراب سیب اگر زمان سیب تازه نباشد و به پزند تا بقوام مطلوب آید پس بپاشند بر آن تخم ریحان و تخم بالنگو از هریک
ده درم و نگاه داشته بکار برند و قلمی فرموده‌اند که اگر درین مفرح بجای تخم ریحان و تخم بالنگو ادویهٔ ذیل را داخل نمایند میگردد
در افعال مسطوره اقوی و ادویه این است بادرنجبویه پوست زرد اترج اسطوخودوس ابرسا حب بلسان دهن بلسان زرنباد درونج
عقربی مروارید ناسفته مرجان قرمزی کهربا زمرد بهمن سرخ بهمن سفید قاقله کبار خیربوا ساذج هندی قرفة الطیب جند بیدستر
از هریک شش درم فرنجمشک گل گاوزبان افتیمون اسارون سلیخه قرنفل از هریک هشت درم ابریشم مقرض ده درم فادزهر معدنی
خطائی سه درم مشک ترکی جدوار خطائی زنجبیل عنبر اشهب از هریک دو درم ورق نقره سه درم ورق طلا یک درم جواهر را با
گلاب و عرق بهار نارنج صلایه کرده عنبر را در روغن بلسان حل کرده ورق طلا ورق نقره را حل نموده باقی اجزا را کوفته بحریر
بیخته بدستور مقرر با آن بسرشند شربتی یک مثقال * ابوخلسا بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون
لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و رجل الحمامه نامند و شنجار بجیم نیز گویند
که معرب شنگار بکاف است که بسریانی عاقرشعا و حالوما نامند و کحلا و کحیلا بعربی هریک نوعی از ابوخلسا را هرقلو و
هرقلوی نیز نامند و هی فیلوس نیز گویند و بفارسی هوجویه و بهندی رتن جوت گویند و آن چهار قسم می‌باشد
قسم اول نباتی است شبیه ببرگ کاهو و باریک‌تر و با خشونت و سیاه رنگ ملاصق زمین و ساقش مزغب و گلش اشقر
دانه آن سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالوذج و به بعض لغات فنحیون بفا و نون
و جیم و یای مثناة تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوتش تا چهار سال باقی

میماند کرم وخشک است در اول درجهٔ دویم محلل اخلاط مراری ومالحه وقابض اسهال ومدر حیض ودابغ معدهٔ و
مجفف وشرب عصارهٔ آن یا از طبیخ آن جهت درد سپرز وجکر ونقرس ودرد کردهٔ وحصاةٔ و یرقان وتپهای کهنه وطلای
آن با سرکه جهت بهق وسوختکی آتش وجراحات وتحلیل خنازیر وباآرد جوجهت حمرهٔ که بفارسی باد سرخ کویند نافع
ومصدع ومصلحش روغن بنفشه وروغن کل وقدر شربتش تا دو درهم است وحمول آن وبدستور حمول بیخش با ماء
العسل مخرج جنین ودرجمیع افعال بیخ آن قوی الاثر است قسم ثانی را برک بزرکتر وخشن وبرکشته بسوی بیخ وساقش
درازو خشن وپرشعبه وکلش مائل به بنفشی وریزهٔ وقبضش از قسم اول زیادهٔ وضمادش جهت حمرهٔ ومنع عرق انفع وبسیار
حابس طبع وقسم ثالث را برک ریزهٔ تر از اول وباخشونت وشاخهای آن ریزهٔ کلش بنفش وبیخش درازتر وسرخ وتند طعم
تر از همه وجهت کزیدن افعی دومثقال از بیخ آن باشراب بهترین ادویه است وضماد او بر موضع نهش افعی وتعلیق آن مانع
کزیدن هوام است قسم رابع شبیه بقسم ثالث وازان کلش ریزهٔ تر وبغایت سرخ کرم وخشک است در آخر دوم ویک مثقال ونیم
او با مثل آن زوفای خشک وقوده ما ناجهت حب القرع وسائر کرم امعا به نهایت نافع وضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر
ونقرس واورام صلبه وعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع وحمول وجلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم واحتباس حیض واخراج
جنین وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ورفع آثار وغلظت طبقات چشم وباسرکه شربا وضمادا جهت سپرز مفید وکلش درجمیع افعال
قوی تر از برک آن است وآشامیدن بیخ وکل وتخم آن بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض ومخرج جنین زنده ومردهٔ وابوخلسا جزو
اعظم بعض مراهم است وصاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصارهٔ ابوخلسا نوشته * دستور اخذ دهن هوجویه که شیرهٔ هوجویه
کویند آن است که آن را در روغن اندازند وبآتش ملایم بجوشانند که شیرهٔ سرخ ازان بیرون آید * دهن ابوخلسا جهت
درد کوش وثقل سامعه بهترین دوا ها است قطورا وجالی بیاض چشم ومحلل ورمها است * صنعت آن بکیرند قسم رابع ابوخلسا
را ودر آب بجوشانند تا مهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود وروغن بماند صافی نموده در شیشهٔ نکاهدارند وبوقت
حاجت استعمال نمایند * قیروطی متخذ از پنج قسم اول ابوخلسا نافع از برای سوختکی آتش * صنعت آن بکیرند بیخ آنرا
ودر آب بجوشانند تا مهرا شود روغن داخل کرده بجوشانند تا آب برود وروغن بماند صافی نموده ازان روغن باموم
قیروطی ساخته استعمال نمایند * قیروطی دیکر که مالیدن بر دست وپا جهت شقاق بردوخشکی دست وپا وسوختکی آتش
مفید است * صنعت آن بکیرند ابوخلسا را با ساق وبیخ وبرک وبجوشانند وصافی نمودهٔ در روغن کنجد وپیه بز باز بجوشانند
تا پیه کداخته شود صافی نمودهٔ قدری موم کافوری داخل کردهٔ بجوشانند تا آب برود وموم وروغن بماند استعمال نمایند
* مرهم هوجویه زخمهای بد خبیث واورام وتشنج وتمدد وجراحات را نافع است * صنعت آن موم زرد دو مثقال ودرنسخهٔ
دیکر چهار مثقال است بروغن کنجد تازهٔ پنج مثقال کداخته ابوخلسا مقدار یک مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن
از آتش دران حل کردهٔ در هاون بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود نکاهداشته بکار برند * مرهم شنجار که آن را مرهم هوجویه
نامند واین مرهم ابوخلسا است * صنعت آن روغن کنجد هشت مثقال موم صافی بقدر حاجت هوجویه دومثقال هوجویه را
کوفته بیخته در روغن بجوشانند وصاف نمودهٔ موم را دران کداخته بکار برند * مرهم ابوخلسا نافع از برای تشنج وتمدد حادث
از جراحات * صنعت آن موم غیر مغسول چهار مثقال روغن کنجد پنجاه مثقال بدستور مقرر مرهم سازند واستعمال نمایند
* مرهم شنجار نافع از برای قروح مزمنه وبواسیر وتواسیر * صنعت آن قنه موم سفید از هریک ده مثقال شنجار یعنی هوجویه ده مثقال

کثیرا دنبهٔ گوسفند گداخته از هریک بیست مثقال بدستور مرهم سازند * مرهم هوجویه زخمها را زود باصلاح آورد و گوشت
برویاند * صنعت آن هوجویه ده درم انزروت سفید آب از هریک یکدرم روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم
ادویه کوفته بسایند و موم را در روغن کنجد بگدازند و مجموع را در هاون کرده بمالند * نسخهٔ دیگر که همان نفع
دهد * صنعت آن دو درم هوجویه در پنج مثقال موم و پانزده مثقال روغن گل بجوشانند تا قوت هوجویه دران
داخل شود صاف کرده موم داخل کنند و بمالند تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بران مداومت نمایند * ابهل بفتح اول
و سکون بای موحده و فتح ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آنرا اطبا عرعار
و عرعر و بترکی اردوج و بفارسی ادرس و ایرس و بیونانی براثی وارقوس و بسریانی بروثا و برومی بروثون و بروثون
و بهندی هوبیر نامند و نزد اطلاق مراد ثمر آن است که آنرا ثمرة العرعر و حب العرعر نیز گویند و آن دو صنف است صغیر
الورق مثل برگ گز و کبیر الورق شبیه به برگ سرو و رائحهٔ این صنف زیاده است و درختش بلند تر و باریک تر و صنف صغیر
درختش عریضتر و کوتاه‌تر و برگش شبیه ببرگ گز و ثمر صنف صغیر آن ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی
است و شبیه است به نبق تازهٔ آن سرخ رنگ و رسیدهٔ اش سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بغایت لطیف و یاقوت
مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زائل کنندهٔ عفونت قروح خبیثهٔ مزمنه و مسحوق آن با عسل
جهت ربو و بواسیر و مطبوخ آن جهت استسقا و ضماد آن و بدستور ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و چرک
و آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و ذرور ش جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال
جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحات بن دندان
و تعفن و آکله آن و گرم و خشک است در سوم و لعوق آن جهت ربو و بواسیر نافع و ضماد برگ کوبیدهٔ آن بر سر جهت سرسام
حار نافع و آشامیدن ابهل نافع است از برای فالج و استرخا و مضر جگر محرورین و مصلحش خولنجان و حماما و مضر معده
و حلق و مصلحش عسل و سمن و بدلش بوزنش جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش
تا سه درهم است * فصل در ذکر جوارشات ابهل * * جوارش ابهل نافع از برای ربو و بواسیر و حیض منقطع را جاری
سازد * صنعت آن بگیرند ابهل را و بکوبند نرم و با عسل مقوم بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم هر روز ناشتا بخورند
* حب ابهل نافع از برای درد زادن چون استعمال کرده شود بعد از آنکه طبیخ حلبه و خبازی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان
و روغن کنجد نیم گرم بر پشت زهار و بیغولهای ران چکانیده و پشت و تهیگاه را بروغن شبت و روغن بابونه مالیده باشند
* صنعت آن ابهل دارچینی از هریک یکدرم سلیخه هفت درم ترفة الطیب مرصافی زراوند مدحرج قسط تلخ از هریک
پنجدرم میعهٔ سائله دو درم افیون یکدرم مشک یک دانگ و نیم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با دو اوقیهٔ شراب کهنه
* حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل ده درم سداب خشک پنجدرم تخم هزار اسپند چهار درم حلتیت
اشق فوة الصبغ از هریک سه درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل و مشکطرامشیع و فوة الصبغ یا در طبیخ
لوبیا سرخ یا در عصارهٔ سداب تر * حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل دو درم حلتیت نیمدرم جمله
یک شربت باشد * حمول ابهل در حرف الحا در حمول انشاء الله تعالی خواهد آمد * دهن ابهل نافع از برای طرش
* صنعت آن بگیرند شصت عدد ابهل را و در یک رطل روغن کنجد یا روغن زنبق یا روغن زیت هر کدام که باشد

بریان کنند تا ابهلها سوخته شوند پس روغنها را صافي نموده در وقت حاجت وخالی بودن معدهٔ از طعام اندک آن را کرم نموده چند قطره درکوش چکانند * دهن ابهل دیکر قطور آن درکوش کری تازه وکهنه را نافع است * صنعت آن بکیرند ابهل را ونیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود * دهن ابهل دیکر نافع است ازبرای تحلیل ریاح متولدهٔ از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ مادهٔ استعمال کرده شود واز برای اوجاع ظهر بلغمي وريحي وازبرای عرق النسا وفالج واسترخا و امثال اینها از امراض بلغمي وريحي * صنعت آن ابهل شیح ارمني جوز السرو برک مورد عاقرقرحا مرزنجوش قردمانا اکلیل الملک اذخر مکي سلیخه اجزا متساوي نیم کوفته یك شبا نروز درآب صافي بخیسانند پس بجوشانند تا دوحصه آب برود ویکحصه بماند پس بمالند وصافي نموده روغن سداب بوزن آب داخل کرده درهاون بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود درشیشه نکاهدارند * سفوف ابهل نافع ازبرای بواسیر وریاح آن * صنعت آن ابهل منقی ازنوعه راکرفته درآب کند ناخیسانیده در سایه خشک نمایند پس بکیرند ازان ده درم حرمل انجدان زیرهٔ کرماني حرف سفیل حلبه نانخواه ازهریک دو درم کوفته بیخته سوای حرف وحرمل راکه این هردو را بروغن بادام شیرین یاروغن مغز استهٔ زرد آلو بریان کرده همه رایکجا نموده در ظرف چیني نکاهدارند شربتي ازیک مثقال تادو مثقال * ضماد ابهل که جذب زهرا فعي ومار ازبدن نماید * صنعت آن ابهل حب الغار بابونه اسقیل مشوي دقیق کرسنه ازهریك جزوی کوفته بیخته بشراب سرشته ضماد کنند * لعوق ابهل نافع ازبرای ربو وبواسیر * صنعت آن بکیرند یک اوقیه آن راکوفته آنرا با نیم اوقیه روغن کاو چرب کرده بیک اوقیه ونیم عسل صافي سرشته تا یکهفته بآن مداومت کنند جهت ربو مجرب است مقدار شربتش تا سه درهم است * معجون ابهل نافع جهت دردهای اسافل بدن وبواسیر وباد آن ورفع اقسام کرم امعا بغایت انفع * صنعت آن بکیرند ده درم ابهل را ودانهٔ آن بیرون کرده بروغن کاو آن مقدار که از روی آن برکردد بریان نمایند تا روغن راجذب نماید پس ازآتش برکرفته نرم سائیده باده درم فانیذ بسرشند وهرصبح دو درم آن را باآب کرم بارد المزاج بنوشد * معجون ابهل دیکر نافع ازبرای فالج واسترخا وکاسر ریاح ومحلل مواد بلغمیه وحشا است * صنعت آن ابهل نانخواه کندروج ترکي دارچیني رازیانه اجزاء متساوي کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتي دو درم * باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیه * اترج بضم الف وسکون تای مثناة فوقانیه وضم رای مهمله وسکون جیم بفارسي بادرنک وبالنک وترنج نامند وبسریاني اطروغا وبهندي بجوره و بلغت دیکر آن را تاسفت ونیز آن را تفاح مائي نامند وبلغت مصر اترج را ریحان النعنع وبعربي متکه و بیوناني مارسیسقا نامند جمیع اجزای درخت آن درطب مستعمل است اما آن چون اطلاق لفظ اترج نمانید مراد میوهٔ آن است وپوست زرد آن کرم است دراول وخشك است دردویم وشحم آن که درزیر پوست زرد است وآن را آبیست کویند ومعروف به پوست بالنک است دراول سرد وتراست وکویند معتدل درخشکي وتري وحماض آن یعني ترشي آن درآخر دوم سرد وخشك است وبرک وشکوفهٔ آن درآخر دوم کرم وخشک ومجفف ومحلل وملطف اند * واما پوست زرد آن مقوي قلب ودماغ و معدهٔ وکبد سرد واحشا وصالح ازبرای غثیان وخشبو کنندهٔ بوی دهان وملطف ومحلل ریاح ومعین برهضم است مادام که اکتا ربر خوردن آن نشود پس اکراکثار کرده شود نمیکردد هضم ونیز ازمفرحات تریاقیه است وحرارت آن معین برخاصیت آن است وطبیخ پوست زرد خشک آن مسکن قئ صفراوي است ومضغ پوست آن خوشبو کنندهٔ نکهت ومحرور المزاج باید که بخورد قشراترج را با چیزی ازشحم وحماض آن وعصارهٔ پوست وکوشت آن که باهم کوفته باشند جهت کزیدن افعي نافع است

وهمچنین ضماد آن همین اثر دارد وطلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص مفید است وچون غیر محرق آن را در جامه گذارند مانع کرم زدن آن است وچون پوست یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کند وسرکه سازد ومضر جگر حار ودماغ حار است ومصلحش عسل * واما شحم آن که بلغت مغربی آبست گویند ومراد گوشت آن است که مشهور به پوست بالنگ است باشتراک لفظ والا غیر آن است دیر هضم وغلیظ است بسبب صلابتی که آنرا میباشد وحاصل میشود از ان غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود ومضر است بحرارت غریزی معده ومانع صعود بخارات بدماغ ومحدث قولنج ومصلحش عسل است ویا شکر واگر آن را در عسل ویا شکر مربی پخته بخورند بهتر است ومیگردد خوش طعم ولذیذ واما حماض آن یعنی ترشی آن پس نیست در ترشی آن غذا نیست ولکن از مقویات قلب حار المزاج است وقاطع صفرا ومانع ریختن صفرا با معا ومعده ونافع از برای خفقان حار وتقویت معده وجگر ومسکن حرارت احشا ونافع است از برای یرقان ومسکن تشنگی واسهال صفراوی وکبدی وتسکین خمار وصداع خماری وشراب آن نافع از برای دوار وسدر بخاری حادث از ابخرهٔ صفرا وخون مرتفعه بسوی سر وهمچنین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع ودوار حادث از خواء معده است واز خواص شراب آن است منع صعود ابخره بسوی سر وقمع آن بسبب قوت قبضی که دران است ونیز حماض اترج حابس طبیعت ومنبه شهوت طعام است ودران تقطیع وجلامی باشد وطلای آن زائل میکرداند ثوبا وکلف را ومزیل یرقان است * وضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده ومار شاخدار نافع وطلای آن جهت قلع رنگ سیاهی ومرکب از جامهٔ سفید وقطور آن جهت یرقان که در چشم باقی باشد نافع وهمچنین اکتحال بآن وغرغرهٔ بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید ومضر است بسینه وعصب ومصلحش شراب خشخاش است وشراب تین وبدلش آب نارنج وآب لیمو است وچون جواهر ومروارید را در آب ترنج بخیسانند مضمحل سازد وخوردن غذائیکه دران آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترقه از صفرا وخون وحزن حادث از ابخرهٔ سودا ویه محترقه از دم وصفرا ومالیخولیای مراقیه لیکن بسبب شدت حموضت مضر است باصحاب سودا پس باید که اصلاح کرده شود بشکر واگر مفرد استعمال نمایند شکر داخل کرده افشرده ساخته بنوشند واما تخم آن پس نیست صالح از برای خوردن بعینه وگرم وخشک است در دویم محلل ومجفف است ومقاومت جمیع سموم میکند خوردن وضماد کردن بآن وباقوت مسهله ودو مثقال از مقشر آن قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی وقوی تر از تریاق کبیر است وگفته اند که دو مثقال مقشر آن تریاق جمیع سموم ملدوغه ومشروبه است وبا آب ویا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب وبدستور آشامیدن آن وضماد کردن بآن ویکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض کشندهٔ جنین ومخرج آن است وطلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی وسنون آن جهت تقویت لثه مفید بدانکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحم بالنگ در خواص برابر است مشتبه نوشته شده وشهرت یافته والاقشر زرد اترج را بالنگ فی الجمله تفاوتی است در خواص واترج کوچکتر وهر دو طرف آن باریک مخروطی ومغز آن ترش میباشد بخلاف بالنگ که بزرگ وبدان هیئت نمی باشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریکتر ومغز این شیرین می باشد اما چیزهای که فرا گرفته میشود از اجزای اترج بدانکه اترجیه بر چند لون است * لون اول مثل ابراهیمیه است درصورتیکه بعوض آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آن را از قند سفید گرفته استعمال نمایند واین لون در خواص مانند ابراهیمیه است واز ان در تسکین حدت صفرا وتقویت قلب اقوی است ودر وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی زعفران داخل نمایند * لون دوم مرتب نموده میشود از برای حمیات صفراویهٔ حاده * صنعت آن برنج را به تنهائی ویا با ماش به پزند چون نیکو پخته شود آب اترج وقند سفید قدریکه چاشنی

آن موافق مزاج شخص باشد وشیرهٔ بادام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش دیکر داده بکشند واکر قبض درطبع باشد اسفاناخ وکدوی شیرین داخل نمایند واکر حرارت باشدت نباشد وضعف غالب باشد کوشت خروس بچه یا برغاله داخل نمایند باین طریق که کوشت را قطعه قطعه نموده یکدو عدد پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند وکف آن را بکیرند وبه پزند تا مهرا شود پس برنج به تنهائی یا ماش هم داخل کرده به پزند ودر آخر آب اترج وقند وشیرهٔ بادام داخل نموده چند جوش دیکر داده استعمال نمایند واکر خواسته باشند اسفاناخ وکدو داخل نمایند واکر نباشد اول مرتبه مرغ بچه وکوشت بزغاله را قطعات نموده در آب ونمک وپیاز بقدر حاجت با چند برک شبت به پزند وکف آن را بکیرند پس کوشت را در روغن کاو سرخ کرده ومصالح حاره چون دارچینی وزیره وهیل وکشنیز وقرنفل الطیب در پارچه کتانی بسته دران اندازند وآب ونمك وپیاز بقدر حاجت داخل کرده به پزند تا مهرا شود پس دران برنج داخل کرده به پزند ودر آخر آب اترج وقند سفید داخل کرده دو سه جوش دیکر داده فرود آورده بکشند واستعمال نمایند ودرین قلیه اکر خواهند برنج داخل نکنند وبغیر برنج پخته با چلاو ویا نان بخورند واکر خواهند بجای برنج از بقول وارد یات ونحو آنکه چون کدو واسفاناخ و چغندر ویا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان یا سیب شیرین یا به شیرین داخل نمایند وهریک رنکی علیحده میشود با چلاو و یا با نان بخورند وکاهی از آب اترج وقند اترج پلاو ویا مطنجن پلاو ساخته استعمال مینمایند واستعمال اترجیه واترج پلاو ومطنجن پلاو وآب اترج وقند در وقت کرمی وحرارت مزاج موافق است * دستور حل نمودن لؤلؤ در آب اترج بطریقیکه شیخ داؤد ذکر کرده بکیرند آب اترج را ودر شیشه کرده مروارید ناسفته سوده دران داخل کرده در حمام بکذارند تا زمانیکه حل کردد مطلق دران جرم لؤلؤ نماند واین محلول نافع است از برای جمیع سموم وامراض اعضای رئیسه وجهت زحیر مجرب است چون با اشربهٔ مناسبه بنوشند واکر مروارید مفرحات را باین دستور حل نمایند وهمچنین سائر جواهرات را بهتر است * تریاق کشف الهموم معتدل مائل بحرارت وقوتش تا بیست سال باقی میماند وشربتش تا سه مثقال است منقی دماغ وبادزهر سموم ومقوی باه است وجهت جنون وصرع ومالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند وبجهت فالج ولقوه وامراض بارده دماغی وعسر البول وسنك مثانه با آب بزرکرفس وآب ترب وجهت ضیق النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان وضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه واکر برودت باشد با کلاب وجهت استسقا وصلابت طحال ویرقان وقولنج با آب مطبوخ انیسون وجهت بواسیر وامراض معده با آب عناب وجهت مفاصل ونقرس با آب مطبوخ بیخ کبر وزیانه وجهت سموم وجذام با شیر تازه دوشیده وجهت بهق وبرص با ماء العسل بنوشند وطلا در امراض مذکوره وجهت اورام نافع است * صنعت آن پوست زرد اترج تخم مقشر اترج برک اترج از هریک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرباذن که حزنبل است عود هندی از هریک هفت مثقال زرنب درونج عقربی آطریلال بهمن سرخ بهمن سفید انیسون از هریک سه مثقال مروارید ناسفته چهار مثقال زمرد کهنه کهربای شمعی از هریک دو مثقال باد زهر معدنی خطائی دو مثقال ویکدانک عود هندی زاد ربیست وشش مثقال کلاب بسایند وباد زهر را بآن صلایه کرده هفت روز بکذارند ومروارید وجواهر سائیده را در شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آن را محکم نموده در حمام بکذارند تا حل شوند وبعد از حل شدن درعود وباد زهر اندک اندک ریخته برهم زنند وبعد ازان با جمیع ادویه در عسل مصفی بقوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند وآتش آن مقدار باشد که بجوش نیاید پس فرود آورده در ظرف نقره

یا چینی نگاهدارند وشش ماه در جو گذاشته پس استعمال نمایند * تریاق حب اترج جهت سموم مشروبه وملدوغه
مشترک النفع است * صنعت آن تخم اترج مقشر ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انجیر کوبیده آن مقدار که با آن بسرشند
سرشته شربتی ده مثقال * اقراص تریاقی خماص اترج جهت صفرا وتشنگی مفرط وقطع قیء ودفع سموم نافع است * صنعت آن
نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده برآتش بسیار ملایم گداختن تا گداخته شود پس اندک آب ترنج تازه داخل
نمایند تا چاشنی که خواسته باشند درست شود وبقوام آید بر سنگ یاسینی مس تازه قلعی کرده یا نقره بریزند تا بسته شود وبه
برند ونگاه دارند وبکار برند واگر خواسته باشند در هریک رطل از نبات سفید مقدار یك مثقال مروارید ناسفته در آب
ترنج بدستور مذکور حل کرده ازان آب ترنج جوارش سازند ویك مثقال عنبر اشهب در روغن پسته گداخته داخل نمایند
میباشد اقوی در تقویت ودفع سموم * فصل در بیان جوارشاتیکه اصل وعمود در آنها قشر زرد اترج است * جوارش اترج
مقوی معده است وطعام را هضم کند واشتهای طعام آورد ورياح را دفع کند وبوی دهان خوش سازد ونافع است از برای
لقوه * صنعت آن پوست زرد اترج خشك کرده سی درم قرنفل جوزبوا دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل ازهریک
یکدرم مشك تبتی خالص یکدانک ودر نسخهٔ دیگر مشك دودانك است بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند این نسخه
از شیخ الرئیس است ودر نسخهٔ دیگر فلفل ودارفلفل داخل نیست ووزن مشك دودانك ودر نسخهٔ ابن جزله وزن پوست
اترج سه درم است واین صحیح است شربتی دودرم مزاج نسخهٔ شیخ الرئیس گرم وخشك است در اول درجهٔ سوم * جوارش پوست
زرد اترج منقول از قرابادین ترکی افندی صالح چلپی مقوی هاضمه واعضای رئیسه ومعده ومحلل ریاح است
* صنعت آن پوست زرد اترج بیست درم قرنفل عود هندی دارچینی بسباسه خولنجان ازهریک دودرم زنجبیل قاقله
ازهریك یکدرم پوست خربزهٔ مصری بدستنبویه که بهندی کچری وعوام گرمی نامند ده درم مشك تبتی خالص نیمدرم
عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش اترج مقوی دل ومعده ودافع سودا ومعین برهضم
کیموس است * صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون پسته شیطرج هندی کبابهٔ چینی عود غرقی خام ازهریك
دودرم قرنفل دارچینی هیلانی گل فوفل سلیخهٔ سیاه دانهٔ قاقلهٔ صغار دانهٔ قاقلهٔ کبار عود بلسان تخم فرنجمشك ازهریك
یکدرم مشك تبتی خالص ورق نقرهٔ محلول ازهریك یك مثقال زعفران یکدرم ونیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه عسل را
بقوام آورده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته معجون سازند شربتی تا دودرم * جوارش اترج قلمی فرموده اند که از استنباط
بندهٔ محتاج بفضل رب الغنی محمد هاشم العلوی است مقوی اعصاب ودماغ ومعده است ومجرب النفع است در جمیع امراض
عصبی خصوصا از برای استرخا وفالج * صنعت آن بگیرند شیر آملهٔ منقی سی مثقال ویک شب در عرق بهارنارنج وعرق
افرنجمشك ازهریك یکصد وپنجاه مثقال بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا مهرا شود واز پالایش بگذرانند وعسل مصفی
سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد اترج ده مثقال اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن
سفید دارچینی سعد کوفی طالیسفر فوفل سلیخه ورق گل سرخ قاقلهٔ کبار هیل بوا قرفة الطیب کاشم کندر مصطکی رومی از
هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه سنبل الطیب عود الصلیب عود هندی قرنفل ازهریك دو مثقال زعفران
عنبر اشهب مشك ترکی ازهریك یك مثقال جندبیدستر جدوار خطائی ازهریك چهار دانك کوفته بیخته با آن بسرشند
شربتی یك مثقال تا دودرم * حلوای اترج بهترین حلواها است مقوی احشا وموافق محرورین است * صنعت آن پوست

اترج تازه یا خشک کرده را بعد از دور کردن زردی بیرون و دفع بقیه تلخی آن اگر باقی مانده باشد بجوشانیدن در آب مکرر و نرم بکوبند و طبخ نمایند با آب و قدری گلاب تا مهرا شود و آب آن خشک گردد پس قند سفید و عسل مصفی با آب و قدری گلاب داخل کرده اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و اگر چاشنی دار خواهند قدری آب اترج یا لیمو بران در آخر طبخ بپاشند تا جذب رطوبت آن شود و اگر خواسته باشند مغز پسته بو داده کوفته داخل نمایند و اگر پوست اترج نباشد و مربای آن باشد و خواهند که حلوا از ان مرتب نمایند آن را بکوبند و بهمان دستور طبخ دهند و اگر نکوبند و آن قدر طبخ دهند که مهرا شود بهتر است و اگر از پوست زرد اترج خواهند آن را شیرین کرده بطریقیکه مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند

* وطریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت حلویات آن است که با سبوس گندم و یا آرد گندم در دیگی برشته کنند و بسرعت تمام برهم زنند که مغزها نسوزد و بو برآورد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند

* فصل در ذکر ادهان حب الاترج و قشر آن * دهن حب الاترج نافع است از برای بواسیر طلا کردن و آشامیدن آن و مفتح سدهٔ گوش و سریع النفوذ است در اعضا و محلل قوی و ملطف است و کسیکه تدهین کند بآن گویند عقرب بآن نزدیک نمی شود و مجرب است * صنعت آن حب اترج را خشک کرده مقشر نمایند و بکوبند و در آب به پزند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیاورد آب آن را دور کرده کفها را با آتش ملایم به پزند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشهٔ نگاهدارند و سرش را محکم بندند و در وقت حاجت بکار برند

* دهن حب الاترج بقسمی دیگر * صنعت آن حب اترج را خشک کرده بکوبند و بطریق روغن بادام روغن کشند * دهن قشر اترج گرم و خشک است و محلل و تدهین بآن جهت امراض عصب و امراض باردهٔ عصبانی و درد مفاصل و دفع لرزیدن در تپ ربع و گزیدن عقرب نافع است و تدهین بآن با سفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و تدهین آن بو بدن جهت استرخا و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن موی و خوشبو کردن عرق و سعوط آن جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه بآن جهت درد دندان و چکانیدن آن در بینی از برای شخوص و از برای صرع و چون دهن قشر اترج را نگاه دارند در ظرفیکه بخور کرده باشند آنظرف را بمشک و عنبر و عود قماری مکرر بسیار در ان عطریت بهم میرسد و بوئیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و مقوی اعصاب دماغی است و گفته شده که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج چکانیدن آن در بینی نافع است از برای مالیخولیا و امراض سوداویه در دماغ و بعضی اطبا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم یا از سودای محترق از سودای طبیعیه نشوق کردن بآن * صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج شش عدد و آن را ریزه کرده در روغن زنبق و روغن خیری از هریک یک رطل یا دو رطل روغن کنجد انداخته بهر سه شبانروز بیرون آورده بفشارند و دور کنند و پوست شش عدد اترج دیگر داخل کرده بعد از سه شبان روز دیگر بیرون آورند تا سه مرتبه و اگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند می گردد اقوی * دهن اترج متخذ از پوست درخت آن نافع است از برای استرخا * صنعت آن چون بوسد اترج و زرد گردد پوست آن تیغ زنند ترهای آن را و جمع کنند آنچه ترشح می کند از پوست آن ترها چنانچه جمع می کنند روغن بلسان را ابن جزله گفته که دهن اترج نافع است از برای برودت اعصاب و استرخا * و صنعتش آن که فرا گیرند اترج را وقتیکه رسیده باشد و بگیرند روغن آن را بدین نحو که بتراشند پوست آن را وقتیکه بر درخت باشد و بگیرند آنچه را ترشح میکند از بالای پوست آن و جمع کنند بغدادی گفته که دهن اترج نافع است از برای فالج و استرخا * صنعتش آن است که بگیرند روغن زنبق یا روغن خیری از هر

کدام دو رطل یا از هریک یک رطل و بگیرند پوست زرد و بالای شش عدد اترج را که خالص باشد از سفیدی و دران اندازند و هرسه روز پوست اترج را بدل کنند تا سه مرتبه یا پنج مرتبه وقومی میگیرند پوست اترج را در وقتیکه سبز باشد و داخل میکنند دران روغن و گلاب میپزند آنرا با آتش ملایم تا آن پوستهای سبز سفید شود و قوت انچه دران است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده یک شبانروز میگذارند پس صافی نموده داخل میکنند مشک ترکی و سک اصلی و بکار می برند وقومی فرا میگیرند قطعهٔ پنبه و در روغن کنجد فرو برده میمالند بر اترجهٔ رسیدهٔ که بر درخت باشد در روزی سه مرتبه و همچنین تا چهل روز پس آن را از درخت چیده بملعقه نقرهٔ یا طلا آن را تراشیده انچه بیرون آید ازان روغن جمع میکنند وقومی کنجد را در پوست زرد اترج میپرورند چنانچه در گل یاسمین که بهندی چنبیلی و یا در گل بیل کنجد را پرورده میکنند و بادام را در بنفشه چند روزی و بدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تا بگیرد کنجد قوت و بوی آن را پس ازان کنجد روغن میگیرند وقومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی کنجد کرده چند بار مکرر میکنند تا کنجد بوی بهار اترج را بگیرد و مطلق بوی کنجد معلوم نشود پس ازان روغن میگیرند وقومی میگیرند اترج را وقتیکه رسیده باشد و مستحکم باشد و یک شب در روغن میگذارند و روز دیگر بر می آورند ازان روغن و میتراشند آن را تراشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید و خلشه نرسد بآن که بیرون آید ماهیت آن دران روغن و جمع میکنند ازان انچه ممکن باشد جمع کردن آن و تبخیر میکنند ظرفی را بمشک و عود قماری و عنبر اشهب بخوری مکرر و بسیار و دهن را دران ظرف نگاه میدارند و این روغن عطری خشبوی لذیذ نافع از برای دماغ و اعصاب دماغی است وقومی بر می آورند دهن را از حب اترج همچنانکه بر می آورند روغن را از مغز بادام و مانند آن و بعضی شراح قانون مثل صهار بخت و مسیحی و شریف و تمیمی گفته اند که دهن فرا گرفته از قشر زرد رقیق اترج و همچنین دهن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای فالج و استرخا شربا و از برای برودت اعصاب طلا کردن بر قفای سر و گردن و فقرات پشت میفرمایند که دهن نقاح اترج و دهن قشر اترج و دهن حب اترج هرسه نافع اند از برای فالج و استرخا شربا و مروخا مفردا و مع ادویهٔ اخری * و دهن فرا گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه آشامیدن آن و تمریخ بدان و چکانیدن آن در منبت اعصاب و از برای ارتعاش و نیز نافع است آشامیدن و تمریخ بآن از برای اختلاج و برودت اعصاب * رب اترج در فعل اقوی از رب حصرم است و جهت غلبهٔ صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و از برای ام الصبیان و آن صرعی است که حادث میگردد صبیان را با تپ و حرارت * صنعت آن اگرچه در ربوب شرط نموده اند که آب خالص آن را بجوشانند تا بربع رسد ولیکن گفته اند که در بعضی میاه از آنها رب فرا گرفته میشود قدری شیرینی ضرور است داخل نمودن تا بقوام آید و رب اترج ازان جمله است باید که در آب اترج که بغیر شیرینی بقوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده نبات سفید داخل نمایند و با آتش بسیار ملایم بجوشانند تا بربع رسد و فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند و در وقت حاجت بکار برند * سکنجبین اترجی قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و غثیان و اکثر امراض صفراوی و دموی را نافع * صنعت آن بگیرند قند سفید یا شکر سلیمانی یا عسل دوشاب یا سیلان رطب هرکدام که خواسته باشند و با ربع آن سرکهٔ انگوری در دیگ سنگی یا نقرهٔ یا گلی یا مسی تازه قلعی بقوام آورند و کف آن را بگیرند پس آن را بر آتش اخگر گذاشته آب اترج بقدریکه طبیب داند که میباید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند * سفوف اترج می فرمایند که از استنباط بندهٔ محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد هاشم حکیم است مفید از برای فالج و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از

تنقیه بایا رجات * صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه تفاح اذخر آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی از هریك پنج مثقال اسارون
بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرد مانا از هریك سه مثقال جدوار خطائی مجرب مشك ترکی عنبرا شهب جند بیدستر
از هریك نیم مثقال ورق طلا کاذریوس از هریك چهار دانک جوزبوا زراوند طویل بسفایج فستقی رازیانه بادیان خطائی زنجبیل
تخم سداب کهربا سندروس عود قماری خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا بزر ریحان لیوس اسطوخودوس از هریک یک مثقال
صعتر فارسی دو مثقال خارک جهرمی پانزده مثقال کوفته بپخته هر روز یک مثقال آن را صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه
بنوشند * فصل در بیان اشربهٔ حماض اترج وورق آن * شراب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان * صنعت آن بگیرند
برک اترج پنجاه عدد ویك یک را از غبار پاک کرده بخرقهٔ کتانی یاغیر آن وشراب جمهوری هشت رطل دران داخل کرده
یکهفته بگذارند درجای کرم پس صافی نموده دو رطل عسل کف گرفته دران اندازند و برهم زنند بر همزدنی نیکو و در شیشه
ویا در ظرف چینی نکاهدارند وبوقت حاجت بکار برند * شراب حماض اترج مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است از برای
حمیات حارهٔ دمویه و صفراویه ودافع قئ صفراوی و مسکن عطش ورافع سموم است و نافع است از برای اصحاب صداع دموی و
صفراوی هرکاه ایشان را لینت طبع باشد و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و ریه بسبب
حموضتی که دارد و مقوی معده وجکر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب و سوء مزاج صفراوی
قلب و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار آن ندارد * صنعت آن بگیرند آب اترج و باد و ثلث آن نبات سفید
و در دیک نقره یا سنکی بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهند بجای قند عسل مصفی یاد و شاب انگوری کنند و بعضی اطبا
آب اترج و شیرینی را بالمناصفه می کنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اشربه است از برای تسکین صداع خماری
خصوص وقتیکه با گلاب یا عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع نوشته اند یك من قند است و پنجاه
مثقال آب اترج * عرق کفری که با این شراب میخورند آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق
گلاب عرق کشند و شیرینی درین شراب اترج از برای اصحاب صداع یک اوقیه تا دو اوقیه است با یک چهاریك من
تبریز عرق کفری یا گلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا را بر مزاج
و آشامیدن شراب حماض اترج بعد از فصد نافع است از برای صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار
حادث از ضعف قلب و سقوط قوت چنانکه این قسم دوار عارض میکردد ناقهین را قرشی گفته که شراب اترج نافع است از برای
دوار صفراوی بجهت آنکه حماض اترج حبس ابخره از سر میکند بسبب عصر و جمع آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه
که آن را میباشد * نسخهٔ دیگر آن که مقوی قلب حار و نافع است از برای خفقان حار و صفرا بشکند و ماده را قوت دهد و منع
زردع ابخرهٔ حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است از صعود بسر میکند بسبب آنکه مقوی فم معده است و شرابش منع
تصاعد ابخرهٔ مرتقیه بسر میکند * صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال قند سفید یکمن بقوام آورند شربتی تا دو اوقیه قرشی گفته
که آشامیدن آن با لعاب بزرقطونا نافع است از برای صداع چون با قبض طبیعت باشد * شراب ورق اترج یعنی خمر آن
مقوی قلب و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای مراقی که با برودت مراق و معده و با آن ریاح باردهٔ نافخه باشد
* صنعت آن برک اترج برک تانبول از هریك پنجاه عدد برکها را تمام از غبار بخرقه پاک کرده در شراب ریحانی پانزده
رطل پانزده روز متوالی بخیسانند پس صافی نموده چهار رطل عسل مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و یا در زیر

سرکین اسپ دفن کنند واین بهتراست وبکهفته بکذارند پس درشیشهٔ کرده نکاهدارند ودروقت حاجت بکاربرند شربتی نیم رطل * شراب حماض اترج مقوی قلب ودماغ است ونافع است ازبرای مالیخولیای حادث ازاحتراق صفرا واحتراق خون واین شراب انفع ادویه است ازبرای مالیخولیای مراقی ومالیخولیای حادث ازاحتراق بلغم هرکاه آشامیده شود باشراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم میکند وشراب اسطوخودوس باآنکه درنهایت نفع است ازبرای این قسم مالیخولیا مصلح شراب اترج است ونیز شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است * صنعت آن آب اترج یکرطل نبات سفید یکمن بآتش ملایم در دیك سنکی یا نقره بقوام آورند * شراب اترجی موافق نسخهٔ قلماجهت ضعف دل وخفقان وضعف معده بغایت نافع است * صنعت آن برک اترج پنجاه عدد درشراب کهنه یاجمهوری بقدر شش قسط که هرقسطی صد وپنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده باصد وپنجاه مثقال عسل کف کرفته بقوام آورند وبعضی ازپوست اترج بدستور مسطور ترتیب میدهند وبعضی یکرطل پوست اترج رادردویست وپنجاه مثقال آب خیسانیده جوشداده صاف کرده تا بثلث رسد وبایکرطل عسل مصفی بقوام آورند * فصل درذکر عرقهای پوست زرد اترج * * عرق پوست زرد اترج ساده که مقوی قلب است ومعده دران تریاقیت قوی است ورطوبات فاسده را دفع کند * صنعت آن بکیرند پوست زرد اترج یك من درچهارمن آب بقرع وانبیق عرق بکشند ویا باین طریق که چهینکه برسر دیک بندند وطاسی دران بعد ازانکه آب وپوست اترج رادردیك کرده باشند وسرپوشی معکوس برسردیك نهند که قبه وتکمهٔ آن درانددرون دیك باشد واطراف آن بخمیر کیرند ودرمیان سرپوش آب سرد پرکنند وآتش ملایم دهند چون آب کرم شود بدرآرند وآب سرد تازه داخل کنند وچون دانند که طاس پرشده سردیک را بازکرده آنرا بردارند واکردانند که درپوست هنوز قوت باقی است قدری آب داخل کرده تکرار عمل نمایند شربتی ازین عرق تادواوقیه باشربت سیب یاشربت کاوزبان یاقند سفید بنوشند وبدانکه چهینکه بکسر جیم فارسی وهاء وياء مثناة تحتانیه ونون لغت هندیست وآن عبارت از ریسمانی است که مدور مانند حلقه بسته وازاطراف آن ریسمانها برآورده سه یاچهار وآن حلقه رادروسط دیك آویزان کرده وریسمانی دیکر برکردن دیک بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را برا طراف ریسمانیکه برکردن دیک است بسته ودرمیان آن حلقه طاس ویاغیر آن ظرفی میکذارند محاذی تکمهٔ سرپوش بلکه باید که تکمهٔ آن دران باشد تا دران عرق بچکد * عرق پوست زرد اترج مرکب که در تقویت اعضای رئیسه ودفع امراض سوداویه بی نظیر است * صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه کل کاوزبان فرنجمشك صندل سفید افتیمون شاهتره بسفایج فستقی نعناع خشک ازهریك پنجاه مثقال ورق پان یعنی تانبول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید دانهٔ هیل بسباسه دارچینی قرفة الطیب کوله پرکه انجدان است صعترفارسی نانخواه اسطوخودوس ابریشم خام ازهریك پنج مثقال قرنفل کبابه چینی عود هندی اذخرمکی ساذج هندی ازهریک سه مثقال سرکهٔ انکوری خالص کاوزبان عرق بادرنجبویه کلاب ازهریك دومن برروی وی کرده بدستور عرق کشند * عرق پوست اترج سکوی که درنهایت تفریح است * صنعت آن پوست زرد اترج دوازده سیر شکرسرخ یکمن بقدر مقرر آب برروی وی کرده درخم کرده درزیر سرکین اسپ خم رادفن کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن وازجوش فرونشستن آن راازخم برآورده چند روز بکذارند وبعدازان باده سیر دیکر پوست زرد اترج عرق کشند واکرده سیر کل سرخ داخل نمایند بهتراست * عرق بهار اترج قریب بعرق بهارنارنج است وازان ضعیف تر

* فصل دربیان اقراص قندی حماض اترج * * قرص قندی حماض اترج نافع است ازبرای اصحاب یرقان * صنعت آن

بگیرند قند سفید وبقوام آورند وآب اترج بمقداریکه آن رامزیعني مبخوش وچاشني دار کرداند داخل کرده درسیني بریزند و به بزند واستعمال نمایند * رنك دیکر شکرسفید را بقوام آورند وسفیدهٔ تخم مرغ بران زده تیر بزنند تا سفید کردد آب حماض اترج بقدر حاجت اندك اندك داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند وباز تیر بزنند چون نیکو سفید کردد بطریق قرص بر روی کرپاس نمک زده بچکانند وچون سرد شود بردارند این را بهندي بتاسهٔ چاشني دار نامند * فصل در بیان مربیات اترج *

* مربای پوست زرد اترج مقوي قلب ودماغ وکبد بارد ومفرح است ومشتهي طعام * صنعت آن پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریك وکوچک بریده درآب نمک شیرین نمایند یا درکیسهٔ تنکی کرده درآب وسبوس کندم یا برنج یادرکاه آن چند جوش داده هرمرتبه تبدیل نمایند تاشیرین شود پس درآب خالص جوش کمي داده شسته درآب آهک بکذارند تاشکننده شود پس شسته در آب خالص طبخ داده درشیرهٔ نبات یاقند سفید رقیق باآتش ملایم طبخ نمایند تاغلیظ شود واکردرآخر قدری کلاب داخل کرده چند جوشی داده فرود آورند میکردد اقوی وخوشبو واکودرشیره جوش ندهند بلکه بعد ازطبخ آب آن رافشرده واز پارچهٔ صافي آب آن راخوب نشف نموده شیرهٔ نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ کرم بران ریزند وبکذارند تاشیره دران منجذب کردد ورطوبت خود رادران شیره پس دهد پس آن شیره راکرفته باز جوش داده کرما کرم بران ریزند ویاشیرهٔ تازهٔ دیکر بران ریزند تا آنکاه که دیکر رطوبت پس ندهد وشیره را رقیق نکند بهتر است وشکننده تر وخوشبو تر خواهد بود * مربای آبست که عبارت ازکوشت اترج است بعبارت فارسي وشحم اترج بعبارت عربي چنانچه ذکریافت نافع است ازبرای تقویت معده وقلب * صنعت آن بکیرند کوشت بالنك رایکد وجوشی داده آب آن را بریزند تا تلخي کمي که دارد دورشود پس درآب طبخ دهند تامهراشود ازآب برآورده بفشارند که دران آب باقي نماند وبپارچهٔ پاکیزه خشک کنند ودرشیرهٔ نبات سفید یاعسل مصفی مربی سازند واکرقدری کلاب درآخر داخل کرده چند جوشی داده فرود آرند بهتر است * مربای اترج بکیرند اترج درست راوبسنك پا اندکی بمالند که قدری ازقشر زرد آن سائیده کردد پس پارچه پارچه نموده دوسه ساعت درآبیکه دران قدری زاج سائیده حل کرده باشند بکذارند تا تلخي آن زائل کردد پس برآورده با آب خالص بشویند اکر شیرین شده باشد بهتر والا مرتبه دیکر درآب زاج تازه چند ساعت بکذارند پس درآب آهك بکذارند وبرآورده پاک شسته طبخ نمایند ومربا سازند واکر پارچهای آن راخارهای بسیار بزنند که ازروی دیکر آن بکذرد ودرآب شیرین یك شبانروز بکذارند وهر دوسه ساعت آب را تبدیل نمایند نیز شیرین می کردد وبجوش دادن درآب شیرین خالص مکرر وهرمرتبه تبدیل نمودن آب نیز تلخي آن زائل می کردد پس بطریق مسطور مربا بپزند واکر اترج درست راخواسته باشند شیرین کنند پوست زرد آن راازسنك پا قدری سائیده ودرآب زاج بخیسانند پس درآب خالص یك جوش داده آن آب را بریزند ودوسه مرتبه چنین کنند پس زمانی درآب آهك بکذارند تاشکننده کردد پس شسته وپخته مربا ترتیب دهند واکردرآب زاج کذاشته وبجای جوش بآب کرم بشویند نیز کافي است ولیکن باید درین قسم درشیرین کردن مبالغه نمایند درشستن آن تا اثر زاج دران نماند * مربای اترج به نسخهٔ مسعود بن محمود سنجری * صنعت آن بکیرند اترج تازه راوچهار پاره کرده ترشي آن رادور کنند ودرتغار سفالي لعاب دار درآب عذب ونمک یك هفته بخیسانند پس یکهفته دیکر درآب شیرین بغیر نمك بخیسانند تا رنکش تغیر شده سفید کردد وظاهرش برنك باطنش شود پس آنرا بشویند درآب شیرین تاشوری دران نماند در دیک پاکیزه کنند وعسل نیکو یك جزو وازآب دوجزو برسرآن ریزند آنمقدار که ازروی پوست اترج برکردد وباید که پارچهای اترج رابخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تاشیریني درجوف آن نفوذ

کنند و بجوشانند مقدار دو سه ساعت نجومی پس آن اترج را از آب و عسل برآورده و یک شب بر روی کرپاس نوی پهن کنند تا آبش خشک شود پس بپزند آنرا در عسل کف گرفته و فرود آورند از آتش و بپاشند بران افاویه سوده و مقدار افاویه باید که بازای هریک اترجه زعفران قاقلهٔ کبار هیل بوا از هریک یک مثقال قرنفل دارچینی از هریک نیم مثقال مشک یک دانگ و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم ببندند و هرچند هوا سرد و تر باشد مربا بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده پوست اترج را دران انداخته و یخ دران داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک برآورده چهل روز دیگر در آب یخ بگذارند و هر روز آب یخ را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام و از جمیع آنچه رسیده باشد از تعفن و تاکل پس بعد از چهل روز برآورده بفشارند و یک شبانه روز بر کرپاس نوی پهن کنند و بپزند آن را بدستوری که مقرر کردیم و بکار برند

* مربای اترج درست اگر خواهند اترج درست را مربا سازند * صنعتش آن است که اترج را اندکی بسنگ پا پوست بیرون آن را سائیده خار زنند آن مقدار که از لحم آن نگذرد و بطریق مذکور در آب و نمک و ماست و یا سبوس و یا کاه جو و کندم و برنج و با آب زاج شیرین نموده شسته با آب خالص بازجوش داده که کیفیت نمک و زاج و رائحهٔ کاه و سبوس از آن زائل کردد پس در آب آهک یکدو ساعت بگذارند پس شسته بپزند و خارهای بلند بران زنند تا بمغز آن برسد و در شیرهٔ نبات یا قند رقیق یا عسل مصفی و اگر خواسته باشند گلاب داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید * نوعی دیگر صنعت آن اترج درست را بطریق مسطور شیرین کرده در آب آهک گذاشته پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالی کرده باز در جوف آن مغز اترج که تخمها و پردهای آن را دور کرده باشند پر کرده سر آن را مسدود نموده از همان پارچه که بریده اند و پخته در شیرهٔ نبات یا عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حماض اترج نخواسته باشند گل و یا زردک یا به یا سیب و یا چیز دیگر ریشه کرده پخته در جوف آن کرده و بطریق مسطور بپزند

* مخلل قشر اترج مقوی معده و مسکن صفرا است * صنعت آن بگیرند پوست اترج را و سفیدی آن را از دم کارد دور نمایند و لوزهای باریک طولانی برند و در آب نمک یا سبوس کندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس بآب خالص نیکو بشویند و یکدو ساعت در آب آهک بگذارند پس برآورده شسته بآب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد لیکن مضمحل نشود پس برآورده آب آن را بکرپاس نازکی نشف نموده در عرق سرکهٔ یا سرکه انگوری تند اندازند و چند دانهٔ قرنفل و خرما خارک خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه دران اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیرد و تناول نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیرهٔ نبات یا قند در سرکه اندازند و پوست اترج را بعد از شیرین نمودن و پختن دران اندازند و چند جوشی داده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و ادویه مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند

* مخلل اترج نوعی دیگر یعنی ترشی پرورده بسرکه * صنعت آن اترج درست را در نمک چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند پس قدری آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون تلخی آن دور شود از آب نمک برآورده چهار پارچه نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرپاس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند تا خشک شود و در سرکهٔ تند اندازند و بگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول نمایند مقوی معده و کبد حار و مسکن صفرا است و اگر چند دانهٔ قرنفل دران فرو برند و چند شاخهٔ نعناع و ادویه که در نسخهٔ قبل ذکر یافت داخل نمایند میگردد اقوی و اطیب

* باب الالف مع الثاء المثلثة * اثل بفتح الف و سکون ثای مثلثه و لام بفارسی شوره گز گویند نوعی از طرفا است در کنار رود خانها بسیار میروید و بهندی جهاؤ نامند نبات آن مابین شجر و گیاه و برگش ریزه و خشن و ثمرش بی شکوفه بقدر نخودی و بزرگتر

تیره رنک وماثل بزردي ودرجوف ثمرش دانها است بهم چسپیده وآن راعذبه وبهندی نهي مائین وچهوتی مائین نامند واثل دراول سرد ودردوم خشك است وباقوت قابضه واندک ملوحت ومرارت وجالي ومفتح ومطبوخ بیخ وشاخ وبرک آن جهت جذام وسده وورم سپرز ومنع سفیدي موی ودرد سر وشراب آن مقوي جکر وملین ورم آن ومضمضهٔ آن جهت درد دندان وضماد آن جهت تحلیل ورم جکر وبخور آن تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای جدري وبواسیر وجوششهای ریزه که آب ازان تراوش کند وخاکستر وآب طبیخ آن جهت خروج مقعده وتقویت موی نافع ودر قطع خون همه اعضا خاکستر آن مجرب است وقدر شربت از طبیخ آن تا چهل وپنج مثقال واز عصارهٔ آن تا سي مثقال ومضعف معده ومصلحش صمغ عربي است وبدلش جوز السرو * وثمرش سرد است دردوم وخشك درسوم وتوهم کرده کسیکه کفته کرم است دردوم قاطع اسهال وسیلان خون ورادع مواد مقوي معده وجکر وسپرز واعصاب است وآشامیدن آن جهت نفث الدم وربو ومنع انصباب نزلاب واسهال صفراوي ورطوبي وبوداده آن با کل خوردني وبدستور با دو درهم ونیم کلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است ودر حبس سیلان خون بسیار مفید وطبیخ یک اوقیهٔ آن وخیسانیده اش در آب کرم که با شکر بنوشند جهت یرقان وکزیدن رتیلا وجرب رطب ورطوبات رحم ودر مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع وچون نقیع آن راسه روز یا هفت روز بنوشند واز عقب آن دوغ ونان میده تناول نمایند باعث فربهي بدن وخوبي رنک رخسار ومقوي معده ومنقي رطوبات فاسدهٔ آن است وچون در کلاب خیسانیده درچشم چکانند جهت ردع مواد وتقویت اجفان وحدت بصر مفید وضماد ثمر آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه وسوزانیدن چوب اثل وکرفتن دود وبخار آن نافع است صاحب لقوه را وخشك کنندهٔ دانهای جدري است دراو افروذرور آن جهت قطع خون جراحت وبردن کوشت زیاد ومغسول آن جهت جرب رطب ونیکو کردن رنك رخساره ورفع قمل وحمول آن جهت رفع رطوبت رحم وفرج وسیلان ارحام نافع ومضمضه بطبیخ آن وبدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه وتاکل دندان وضماد مطبوخ آن درسرکه وآب جهت ورم سپرز نافع ومضر است بسر ومصلحش دوقواست وقدر شربتش از سائیدهٔ آن دو درم تا چهار درم وبدلش بوزنش عفص است یا شحم رمان * جوارش عذبه که ثمر اثل است مقوي معده ومهیج اشتهای طعام ودافع بخر که بسبب بخار معده باشد واسهال ونفث الدم وسرعت انزال وادرار مذی وودي است ومانع صعود بخار بدماغ * صنعت آن عذبه بلوط مصطکي رومي ازهریك پنجدرم دم الاخوین چهار درم پوست زرد اترج سه درم عود هندي غرقي کرا ویا ازهریک دو درم برک مورد دوازده درم اول برک مورد را یك شب درآب بخیسانند وصباح با تش ملایم بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با نیم سیر قند سفید بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند وبر تختهٔ یا سنک مسطح یا سیني مس تازه قلعي کرده قدری روغن بادام یا پسته مالیده پهن کنند وچون سرد شود لوزها بریده نکاهدارند شربتی از دو درم تا چهار درم واکر جهت مبرود المزاجان یکدرم عنبر اشهب ونیم درم مشک ویکدانک ورق طلا وجهت محرور المزاجان طباشیر سفید ومروارید سوده ازهریك یکدرم وورق نقره نیم درم اضافه نمایند اولی است * تشویه ثمرة الاثل والطرفا جهت مثونات وغیرها آن است که کوبیده باعسل سرشته درلتهٔ بسته لته را بکل کرفته یك شب در تنور بکذارند پس برآورده استعمال نمایند * شراب ثمر اثل یعني عذبه جهت تقویت اعضای غذا واعصاب وسدهٔ سپرز بی عدیل است وجهت مغص نافع * صنعت آن بکیرند ثمر اثل را وباصندل وافسنتین ازهریك پنج مثقال در ده رطل آب بجوشانند آن مقدار که دو ثلث آب رفته ثلثي بماند صاف نموده باشکر سفید یا قند یکرطل بقوام آورند

شربتی یک اوقیه * طبیخ ثمراثل قائم مقام حب زیبق است در ازاله قروح خبیثه وآتشک ونمله وآکله *صنعت آن ثمراثل مازوی سبز پوست انار در آب جوشانیده صافی نموده بنوشند وآشامیدن آن هر روز مقدار سه اوقیه مدت بیست روز نافع است لقوه را *قرص ثمراثل که کزمازج است سپرزرا بکدازد وازترا کیب جالینوس است کفته که من این قرص را سه روز متوالی بخنزیری خورانیدم پس روز چهارم شکم اورا شکافتم طحال اورا نیافتم * صنعت آن کزمازج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هریک دو مثقال اشق را در سرکهٔ عنصل حل کرده وباقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین * قرص ثمراثل دیکر که همین خاصیت دارد * صنعت آن کزمازج ده درم فوۀ الصبغ پنج درم اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هریک هفت درم حب البان حب الفقد جعده زراوند طویل از هریک شش درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری * قرص ثمراثل دیکر که همین منفعت بخشد به نسخهٔ حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاض مجربات معزی الیه بخط ایشان *صنعت آن کزمازج اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هریک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند طویل فوۀ الصبغ از هریک پنج مثقال جعده حب الفقد از هریک دو مثقال ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری * اثمد بکسر همزه وسکون ثای مثلثه وکسر میم وسکون دال مهمله لغت عربی است وآن را کحل وکحل اصفهانی وکحل سلیمانی وکحل جلانیزنا مند وبفارسی سرمه وبرومی کوخلن وبیونانی طمطاوس وبلاطین نیز وبسریانی صدیدا نامند وآن رامعادن بسیار است ازانجمله در اصفهان ومغرب ومصر وغیرها از بلدان وبهترین آن اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد وبعد ازان مغربی در دوم سرد ودر سوم خشک قاطع نزف الدم کل اعضا وقابض ومجفف ومقوی اعصاب وجهت تقویت باصرهٔ پیران وحفظ صحت چشم ودفع حرارت ورطوبت قروح چشم واندمال آن وباندک مشک مقوی باصره ومحرق آن که باپیه سرشته برآتش کذاشته باشند که شعله ورشده باشد لطیف است ومغسول آن الطف از غیر مغسول وبا مروارید وسرکین حردون ونبات سفید جهت غشاوه وبیاض چشم وبا حضض وسماق جهت دمعه وجرب مجرب است وچکانیدن سومهٔ سائیده مغسول بآب کشنیز تازه ویا آب برک تازه رسته ام غیلان ویا با آب انارین خصوص ترش معصور باشهم در ابتدای حدوث آبله در چشم وکوش مانع برآمدن دانهٔ آبله است در آنها ومالیدن آن بر پشت چشم وپلکها وپرههای بینی وبر کلو وسینه نیز آن عمل دارد وبعد بروز وظهور دانهٔ آن در چشم ومحلول آن با آب کشنیز تازه باندک کافور ویا محلول با کلاب محلل آن است وباآب سماق نیز مفید است وبعضی از احجار اثمد قبل از سائیدن سیاه تیره براق اندک مائل بسبزی وبعضی سیاه کمرنک وبعضی جوزی رنک نیز دیده شده ولیکن از همه بهتر سیاه مائل بسبزی وبعد ازان سیاه تیره براق وبعد ازان جوزی رنک وبعد ازان سیاه کمرنک آن است وسفید وسرخ نیز دیده شده وسنک سفید آن براق شبیه بقطعان طلق ونمک سنک لاهوری وزرنیخ ورقی است ولیکن ازان صلب تر وشاید در قوت ضعیف تر از کل اقسام اثمد واز برای محرورین نافع باشد وسرخ آن را از فرنک می‌آورند وبعضی کویند سفید آن زرنیخ سفید است وبهندی آن را کاودنتا نامند یعنی شبیه بدندان کاو بولس کوید که چون بکیرند از اثمد یک جزو واز اقلیمیا مثل آن وهر دو را نرم سحق نموده مخلوط نمایند بعسل کف کرفته رقیق واکتحال بآن نمایند زائل میکرداند صداع را وکفته سزاوار آن است که کشیده شود بچشم ازجانبی که صداع است وقاطع نزف خون است از هر موضعی که باشد ومنقی چرک زخمها وکوشت زیاده است وجهت حفظ صحت چشم وتقویت باصره بی نظیر وهمچنین رفع کرمی چشم ورطوبت قروح واندمال آن ونافع است از برای قروح اعضا

ومحمول آن جهت قطع جریان حیض وقروح مقعده وضماد آن بر پیشانی ونصف سر جهت قطع رعاف از حجب دماغ مفید خصوص با آب برگ ام غیلان تازه رسته وبدستور محلل اورام است وبا پیه تازه جهت سوختگی آتش وطلا کردن آن با روغنها بر بدن جهت قتل شپش وذرور آن جهت جراحت تازه وحبس خون آن وقروح ذکر وخصیه وطبقه قرنیه چشم بغایت مفید است ومحرق آن لطیف ومغسول آن الطف وبدل آن در امراض چشم آبار است واثمد را قوت سمیت است ومضر است به شش ومفاصل وخوردنش گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد ومصلحش کثیرا وشکر است * صنعت احراق اثمد آن است که بگیرند اثمد را وقطعات چون پسته وباقلا وبادام کرده در پیه بز بپیچند وبر آتش گذارند تا شعله ور گردد و بسیار نسوزد پس در شراب یا گلاب یا شیر الاغ سرد کرده بسایند وبشویند وبکار برند * بدانکه فائدهٔ احراق اثمد تلطیف و برطرف شدن اجزای کبریتیه است که در جوهر آن است * صنعت احراق آن بنحویکه صاحب اختیارات بدیعی ذکر کرده آن است که اثمد را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش اخگر انداخته اند کی بسوزانند تا زائل گردد آنچه در جوهر آن است از نفط سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل آن بنحویکه اقلیمیا را غسل مید هند * احراق آن بصنعتی دیگر اثمد را نرم صلایه نموده وبا پیه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله ور گردد و شعله و دود آن بر طرف گردد * احراق آن به نسخهٔ دیگر بگیرند اثمد را وبروغن گاو چرب نموده بسوزانند اند کی که بیرون رود و زائل شود آنچه می باشد در جوهر آن از نفط سیاه پس استعمال نمایند آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود * دستور تشویه اثمد بگیرند اثمد را وریزه ریزه نموده با پیه بز یا دنبهٔ گوسفند سرشته در خمیر گیرند وبر آتش نهند تا سوخته گردد پس برداشته خمیر را از آن جدا کرده در شیر زنیکه پسر زائیده باشد ویا به بول صبیان یا بشراب کهنه سرد نمایند وبعضی از اطبا را اعتقاد آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد * دستور غسل اثمد آن است که آنرا نرم صلایه کرده آب بر روی آن کرده برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود وآب آن را که مخلوط است بآن اجزای کبریتی دور کنند ومرتبه دوم همچنین کنند وچون خاطر جمع شدند که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبهٔ دیگر باب بسایند ودر پیالهٔ کرده برهم زنند وآنچه از اثمد مخلوط باب است در پیالهٔ دیگر کرده وآنچه ته نشین است مرتبهٔ دوم سائیده بطریق اول غسل نموده وته نشین را باز آب بر رویش کرده برهم زنند ومخلوط آب را بر روی آبهای سابق کرده ته نشین را باز آب داخل کرده بدستور مذکور بعمل آورند تا زمانیکه باقی نماند در ته پیاله مگر اجزای حجری ورملی پس آنها را دور کرده آبها را بگذارند تا ته نشین شود آب آن را ریخته ویا بجر علقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سر آن را پوشیده بگذارند تا خشک شود پس سائیده نگاه دارند وبعضی متاخرین شسته آن را در آب یخ ویا برف ویا در کیسهٔ چرمی یا بتماجی کرده در نحچال چند روز می گذارند تا اگر بقیهٔ از حرارت محترقه در آن باشد به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد * برود اثمد بیاض و دمعه وظلمت وخیالات وابتدای نزول ماء را نافع ومقوی بصر ونا شف رطوبات است * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شش درم بوره یکدرم ساذج هندی نیم درم نشاسته دو درم مانند هباسوده استعمال نمایند * برود اثمد دیگر اکثر امراض عین را مفید است وتقویت چشم بخشد منقول از کامل الصناعه * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شش درم استهٔ خرمای محرق ساذج هندی از هر یک یک درم نشاسته دو درم اجزا نرم سوده مانند هبا وغبار استعمال نمایند وسائر نسخ برودات در حرف الباء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* فصل در بیان جواهر سرمها

* جواهر سرمه قلمی نموده اند که از تالیف قدوة الحکما واستاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد حقیر قدس سره است * صنعت آن

مرواريد ناسفته ياقوت رماني ياقوت زرد چوب آبنوس محرق سا ذج هندي توتياى كرماني مغسول قرنفل زبد البحر از هريک يك مثقال ما ميران چيني دهنهٔ فرنكي اقليمياى فضي از هريک يك مثقال توتياى هندي بريان كرده نيم مثقال سرمه اصفهاني محرق ده مثقال بطريق معمول كحل سازند ومراد از توتياى هندي حجر كهپريه است كه توتياى قلم باشد نه توتياى اخضر كه بهندي نيله تهوتها نامند واكر خواسته باشند در هريك مثقال دو دانک دودهٔ كه قلمي ميكردد داخل كرده نيكو سحق نمايند كه مخلوط شود وبچشم كشند بهتر است * صنعت آن حصى لبان انثى موم سفيد كافوري زيت انفاق روغن بلسان روغن بزركتان راتينج نشارهٔ آبنوس صندل سفيد برک مورد ادويهٔ كوفتني را كوفته بيخته با روغنها وموم وحصى لبان يكجا كرده بآتش ملايم بسيار بجوشانند تا نيكو مخلوط كردد پارچهٔ كتانى را بآن آلوده كرده فتيلها ساخته فتيلها را در روغنها كذاشته روشن كرده دوده بكيرند پس بكيرند برک مورد پوست هليلهٔ كابلي ودر كلاب جوشانيده آب انار شيرين آب رازيانه تازه آب سماق آب آمله تازه واكر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه رايكجا كرده قطره قطره بر دوده بچكانند وبسايند تا تمام آبها تصفيه كرده شود وآبها خشک كردد ودودهٔ چربي نماند درجواهر سرمه داخل كرده استعمال نمايند ودر نسخهٔ ديكر اين جواهر سرمه آن است كه پارچه كتانى رادر آب رازيانه تازه وآب برک مورد وكلا بيكه دران پوست هليله جوشانيده باشند وآب انار شيرين و آب سماق وآب آمله تازه مكرر تر كرده خشک كرده فتيله ساخته وموم وروغنها كداخته را بران ريخته دوده كشند وچون كم شود باز از ان روغنها بران ريزند * جواهر سرمهٔ ديكر نوشته اند كه از حضرت علامي معزي اليه است * صنعت آن لعل بدخشي فيروزهٔ نيشاپوري مرقشيشاى ذهبي ورق ذهب بكلاب محلول دهنهٔ فرنک صمغ عربي كثيرا ماميران چيني عنبر اشهب از هريک يک مثقال مرواريد ناسفته ياقوت رماني از هريک شش مثقال ياقوت زرد شادنج عدسي مغسول توتياى كرماني در آب غورهٔ پرورده اقاقيا مغسول حضض مكي حضض هندي كه بهندي رسوت نامند پوست هليله زرد انزروت سفيد مدبر بشير خر از هريک چهار مثقال نبات سفيد دو مثقال اثمد مدبر مغسول چهل مثقال اثمد را بر سنک سماق تا بيست روز بكلاب بسايند پس جواهر را بدستور مقرر جدا جدا صلايه كرده باقي ادويه را كوفته بحريربيخته همه را مخلوط كرده وربع مجموع از دودهٔ مذكور در نسخهٔ قبل داخل كرده همه را مخلوط كرده بكار برند ودر نسخهٔ ديكر اين جواهر سرمه مسطور است كه چهار مثقال تشميزج راكه بهندي چاكسو نامند در كيسهٔ كتانى كرده در آبيكه دران سركين حمار داخل كرده باشند بجوشانند آن مقدار كه پوسته آن ملايم كردد سائيده داخل نمايند * جواهر سرمه تاليف خال آن قدس سره حكيم محمد رضا ولد پير عنايت الله غفر الله لهما * صنعت آن لعل بدخشي فيروزهٔ نيشاپوري شادنج عدسي مغسول مرقشيشاى ذهبي سفيد آب قلعي شسته نشاسته از هريک يكدرم مرواريد ناسفته دودرم بسد محرق مغسول يكدرم ونيم طباشير سفيد دهنهٔ فرنكي اقاقيا حضض مكي از هريك يك ونيم درم انزروت مدبر دودرم ونيم پوست هليلهٔ زرد سه درم كافور قيصوري يكدانک اثمد اصفهانى بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر كحل سازند * جواهر دارو به نسخهٔ حكيم عطاء الله از بياض مجربات استاد خود ميرزا محمد باقر ولد حكيم عماد الدين محمود نقل نموده وآن قدس سره از خط حكيم عطاء الله نقل نموده اند * صنعت آن اثمد اصفهاني مدبر بيست مثقال ياقوت رماني ياقوت زرد ياقوت كبود از هريک سه مثقال لعل بدخشى چهار مثقال زمرد دومثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشك تركي از هريك نيم مثقال سركين خطاطيف مرجان قرمزى مرواريد ناسفته روسختج از هريک دو مثقال فيروزهٔ نيشاپوري لاجورد مغسول توتياى كرماني مغسول از هريک پنج مثقال بعر الضب يك مثقال كوفته بيخته بدستور مقرر كحل سازند

* حمول اثمد انشاء الله تعالى در حرف الحاء در حمولات خواهد آمد * شیاف اثمد نافع از برای افراط آمدن حیض بسبب کثرت خون استعمال کرده شود بعد از فصد * صنعت آن اثمد کلنار فارسی جفت بلوط کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته شیاف سازند و بردارند * قرص اثمد به نسخهٔ صاحب ذخیره قیء الدم را نافع است * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شادنج عدسی مغسولین دم الاخوین از هریک سه درم کلنار فارسی مازوی سبز از هریک دو درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیا مغسول از هریک یک درم لادن زعفران از هریک نیم درم پرسیا وشان یک درم و نیم کوفته بیخته بآب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر سه درم کهربای شمعی درین قرص داخل است و گفته که بآب باران بخیسانند و یک شب بگذارند و روز دیگر دو درم این قرص در آن داخل کرده بیاشامند * قرص کحل نافع است از برای قروح امعا و ذوسنطاریا و نفث الدم از سینه و قیء الدم و افراط طمث و بالجمله نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ کند جنین را از اسقاط * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کحل اصفهانی شادنج عدسی مغسول دم الاخوین از هریک سه استار پرسیا وشان یک استار لادن سک اصلی زعفران از هریک ده درم کوفته بیخته بآب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی سرشته اقراص سازند و استعمال کنند بر سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بحقنه و وجهٔ دوم از برای افراط طمث بردارد زن آنرا در قبل با پارچهٔ پشمی و وجه سوم بیاشامند آن را بعصارهٔ اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب بقلة الحمقاء و از برای ذوسنطاریا با آب سفرجل

* فصل در بیان اکحالیکه اصل و عمود در آنها اثمد است * کحل الجواهر که حافظ صحت چشم است و روشنائی چشم بیفزاید * صنعت آن اثمد اصفهانی مروارید ناسفته ماميران چینی توتیای کرمانی مغسول از هریک سه مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک نیم مثقال شادنج مغسول دو مثقال زعفران یک مثقال نبات سفید پنج مثقال بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر دیگر که همان منفعت دارد * صنعت آن مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگی اثمد اصفهانی عقیق محرق مغسول از هریک دو مثقال مرجان سفید ماميران چینی فیروزهٔ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی مغسول از هریک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * کحل الجواهر دیگر که همان نفع بخشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول توتیای کرمانی مغسول از هریک ده مثقال و در نسخهٔ دیگر بجای توتیای کرمانی توتیای هندی هست * و بدانکه مراد از آن نه توتیای هندی معروف است با خضر که آن را بهندی نیله تهوتها نامند که در کمال حدت است بلکه مراد از آن قسمی از توتیا است که مثل توتیای کرمانی است که آنرا بهندی توتیا کهپریه نامند و اینکه بعضی این کحل را و سائر اکحالیکه در آنها توتیای هندی است از آن دوای حاد می‌سازند انواع ضررها بچشم می‌رسانند مرقشیشای ذهبی مرجان قرمزی دهنهٔ فرنگی لاجورد مغسول ورق طلا محلول ورق نقرهٔ محلول که هر دو را اول مرتبه مکلس نموده باشند ماميران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس از هریک چهار مثقال سرطان بحری محرق مغسول شش مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق یمانی مروارید ناسفته دارفلفل زعفران از هریک دو مثقال شادنج عدسی مغسول شش مثقال * طریق داخل کردن زر و سیم یک قسم آن است که تکلیس این هر دو را بدستوریکه شیخ رئیس در یاقوتی خود ذکر کرده نموده داخل نمایند و دوم آن است که بصمغ عربی بسرشند و بدست بمالند و یا بر روی سنگ سماق بسایند چندانکه مکلس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین شیرازی گفته که این طریق ثالث معمول من است * صنعت این کحل به نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی پرورده به یخ یا برف روح توتیای مغسول از هریک ده مثقال

مرقشیشای ذهبي ماميران چيني فلفل سفيد اقليمياى ذهبي لاجورد مغسول روسختج دارفلفل ازهريک دو مثقال سرطان بحري محرق مغسول دهنهٔ فرنكي ازهريك سه مثقال شادنج عدسي مغسول سه مثقال ياقوت رماني يك مثقال مرواريد ناسفته مرجان قرمزي عقيق يماني ورق طلا ورق نقره پوست تخم مرغ سوخته ازهريک دو مثقال ونيم بدستور مقرر كحل سازند * كحل الجواهر كه آن مرحوم دروقت مراجعت ازايران ومكهٔ معظمه بهند در مرشدآباد براى نواب شهامت جنگ ديوان صوبهٔ بنگاله ترتيب داده اند باصره را قوت دهد وحفظ صحت آن نمايد وحارالمزاج را بسيار نافع است * صنعت آن مرواريد ناسفته ياقوت رماني ياقوت زرد توتياى كرماني مدبر ازهريک سه مثقال ماميران چيني ساذج هندي اقليمياى فضي ازهريک يك ونيم مثقال سرمهٔ اصفهاني ده مثقال سرمه‌را پارچه پارچه كرده مثل نخود وباقلا دردنبهٔ ميش تازه ورق كرده باتش اخكر بسوزانند تادنبه سوخته شود وسرمه بحد احتراق نرسد پس دركلاب ياشير خرسرد نموده كوفته بيخته تاده روز بكلاب صلايه نمايند پس يكهفته درآب يخ پرورده نمايند واكر زياده نمايند بهتراست پس ازآب يخ برآورده خشک كرده باساير ادويه تركيب نمايند يعني جواهرات راجدا جدا برسنگ سماق صلايه نموده باقي ادويه راكوفته بيخته مجموع رايكجا بالاى سنك سماق صلايه نموده تانيكوممزوج شود پس درهرد وجزوازين جزوكاجلى كه قلمي ميكردد داخل نموده بچشم كنند * بدانكه كاجل باصطلاح اهل هند سرمهٔ دوده رانامند خواه خالص ويا باروغني سرشته درچشم كشند * نسخهٔ كاجل موم سفيد هفت ونيم مثقال بروغن كاوتازه كداخته سي وهفت ونيم مثقال عطرصندل بيست ويک مثقال كه چهار ونيم مثقال دران كند ركداخته باشند مجموع رادرچراغ كرده فتيله ازپارچهٔ كتان دران كذاشته بطريق معمول دوده بكيرند پس آن دوده راباكلا بيكه دران برک مورد جوشانيده باشند درهاون سنكي بمالند وقطره قطره داخل نمايند تاتمام تسقيه كرده نيكوهموار كردد پس باسرمه مسطوزممزوج نموده بكاربرند * كحل الجواهرديكركه مقوي باصره است * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني ياقوت رماني مرقشيشاى ذهبي شادنج عدسي فلفل دارفلفل ازهريک دو مثقال لعل بدخشي لاجورد مغسول ازهريک يك مثقال مشک تبتي خالص يكدانک توتياى كرماني مغسول بعرالضب ازهريک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند * صنعت اين كحل به نسخهٔ ديكر ياقوت رماني مرقشيشاى ذهبي فلفل دارفلفل ازهريك دو مثقال لعل بدخشي لاجورد مغسول ازهريک يک مثقال توتياى كرماني مغسول شادنج عدسي مغسول بعرالضب ازهريک چهار مثقال اثمد اصفهاني مدبر شش مثقال مشک تركي يكدانک بدستور مقرر مرتب نمايند واين نسخه اصح است * كحل الجواهرديكر لعل بدخشي فيروزهٔ نيشاپوري مرقشيشا شادنج مغسول سفيداب قلعي مغسول نشاسته ازهريك يكدرم مرواريد ناسفته دودرم بسد سرخ انزروت سفيد مدبر ازهريك يكدرم ونيم طباشير سفيد دهنهٔ فرنكي اقاقيا حضض مكي حضض هندي عصارهٔ ماميثا پوست هليلهٔ زرد اقليمياى ذهبي اقليمياى فضي سرطان بحري سوخته ازهريك نيم درم اثمد اصفهاني باب غوره پرورده ده درم كافور قيصوري دودانک بدستور مقرر كحل سازند ودر نسخهٔ ديكر اقليمياى فضي داخل نيست وبجاى آن زنجبيل است ودرنسخهٔ ميرزاشفيع اين ادويه اضافه است ياقوت سرخ رماني لاجورد مغسول ازهريك يكدرم زبرجد نيم درم ورق نقره دودانک ورق طلا يكدانک ماميران چيني نيم درم * كحل مفيد ازبراى انتشارالهداب كه سببش مواد غليظه باشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني قلقطار زاج متساوي بعسل سرشته بسوزانند پس نرم سائيده بچشم كشند * كحل ديكركه مژكان ريخته رابرويانند وانچه مانده باشد قائم كند خواه طفل وخواه بزرک * صنعت آن اثمد اصفهاني قلعي سوخته ازهريك نيمدرم توبال مس زعفران كل سرخ مرمكى صافي سنبل هندي كندر

ذکر دار فلفل از هریک یک دانك ونیم استخوان خرمابوزن کل اجزا استخوان خرما را در سفال نو بسوزانند و با سائر ادویه بکوبند و
بقدر رع روغن بلسان چرب نموده بکار برند * کحل نافع از برای دمعهٔ بارد رطب * صنعت آن فلفل سیاه ملح هندي از هریک یکدرم
دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم اثمد اصفهاني سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر کحل سازند * کحلی که چشم را سیاه
وصاف کند وسفیدي اثر قرحه را بپوشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني سه درم مروارید ناسفته یک درم مشک ترکي کافور قیصوری
از هریک دانکی دودهٔ چراغ زیت دو درم زعفران یکدرم بدستور مقرر کحل سازند وعدد ادویه شش است * کحل حافظ صحت
عین ونیز این کحل مانع است از انکه چشم بزودي قبول نزلات کند * صنعت آن بگیرند اثمد اصفهاني پس غسل دهند آن را
در هاون چند مرتبه پس بسایند آن را باآب باران وهمین عمل را به توتیای کرماني کنند پس بگیرند ازان اثمد بیست درم و
ازان توتیا واقلیمیای ذهبي مغسول از هریک دوازده درم واز مرقشیشای ذهبي مغسول هشت درم مروارید ناسفته صلایه
کرده بعد محرق مغسول از هریك دو درم ساذج هندي زعفران از هریک یکدرم کافور قیصوري ثلث درمی مشك ترکي یک
دانک احجار را جمع کرده بعد از سحق سه روز باآب باران بسایند وباقي ادویه را کوفته بیخته بااحجار یکجا کرده وهمه را سحق
نیکو نموده در ظروف چیني نگاه دارند وصبح وشام بچشم کشند * کحل الجواهر حافظ صحت چشم ومقوي قوت باصره است
* صنعت آن لعل بدخشي فیروزهٔ نیشاپوري از هریک دو درم مروارید ناسفته سه درم شادنج عدسي مغسول یکدرم بسد
محرق مغسول سه درم توتیای کرماني طباشیر سفید از هریک یک مثقال دهنهٔ فرنگي یک مثقال مرقشیشا دو درم اقاقیا حضض
مکي شیاف مامیثا سرطان بحري محرق مغسول اقلیمیا از هریك یکدرم عصارهٔ حصرم پنجدرم سفیداب قلعي شسته نشاسته از
هریک دو درم انزروت مدبر چهار درم سرمهٔ اصفهاني بیست درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم کافور قیصوری یک دانك طباشیر
سفید یك مثقال زنجبیل یک دانک بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر دیگر قلمي فرموده اند که منقول از خط میر عطاء الله
غفر الله له است * صنعت آن اثمد اصفهاني مدبر ده مثقال لعل بدخشي فیروزهٔ نیشاپوري دهنهٔ فرنگي زعفران از هریك یك
مثقال عصارهٔ مامیثای رهباني مامیران چیني مروارید ناسفته حضض هندي قرنفل ساذج هندي از هریک یک مثقال بدستور
مقرر کحل سازند * کحل الجواهر دیگر مقوي وجالي بصر وحافظ صحت عین است * صنعت آن اثمد اصفهاني شش درم یاقوت
سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس از هریک ده درم توتیای هندي دو درم عصارهٔ مامیثا مرجان قرمزي دهنهٔ فرنگي
عقیق یماني ماميران چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبي اقلیمیای فضي روسختج از هریک چهار درم سرطان بحري
محرق مروارید ناسفته شادنج عدسي مغسول از هریک شش درم مجموع را بدستور مقرر کحل سازند ودر وقت حاجت بامیل
طلا یا نقره بچشم کشند * صنعت این کحل به نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهاني توتیای کرماني مغسول از هریك ده درم مرقشیشا مرجان
قرمزي دهنهٔ فرنگی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره مامیران چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای فضي اقلیمیای ذهبي روی
سوخته از هریك چهار درم سرطان بحري محرق مروارید ناسفته شادنج عدسي مغسول از هریک شش درم یاقوت رماني لاجورد
مغسول زعفران توبال نحاس از هریک دو درم جواهر را باگلاب برسنگ سماق صلایه نموده ورق طلا ورق نقره راحل نموده باقي ادویه
راکوفته بحریر بیخته مخلوط نمایند * کحل الجواهر دیگر باصره راقوت دهد وصحت چشم رانگاه دارد ومژگان برویاند * صنعت آن
اثمد اصفهاني هفت درم مرقشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبي مغسول مروارید ناسفته از هریك سه درم زعفران
بسد محرق مغسول از هریك نیم درم ساذج هندي یك درم فرنجمشك یك قیراط مشك ترکی یک طسوج بدستور

مقرر کحل سازند و به نسخهٔ دیکر اقلیمیای ذهبی مغسول دوازده درم و در نسخه سید اسمعیل بیست درم است وساذج هندی دودرم ونیم درم مشک تبتی داخل است بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر به نسخهٔ دیکر منقول از ابن الیاس احمد اصفهانی شش درم توتیای کرمانی چهاردرم بسد محرق مغسول مرقشیشا ازهریک دودرم مروارید ناسفته هفت درم ساذج هندی یکدرم مشك ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند وبمیل طلا بچشم کشند * کحل الجواهر به نسخهٔ دیکر سرمهٔ اصفهانی شش درم مرقشیشا چهاردرم زعفران نیمدرم قرنفل مشک یک قیراط ساذج هندی اقلیمیای ذهبی ازهریک دودرم مروارید ناسفته یك دانک ونیم بسد نیمدرم بدستور مقرر کحل سازند وبمیل طلا بچشم کشند * کحل الجواهر دیکر که روشنائی چشم بیفزاید وصحت بصر راحفظ نماید * صنعت ان سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی ازهریک ده درم مرقشیشا مرجان سرخ دهنهٔ فرنکی عقیق سرخ ورق طلا ورق نقره روی سوخته ماميران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره ازهریك چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی ازهریک شش درم یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال مس سوخته ازهریك دودرم صلایه کرده استعمال نمایند * کحل الجواهر بارد منقول ازقرابادین کوتوالی حافظ صحت چشم وافزایندهٔ نوربصراست وبخارات ردیه را ازچشم ردع نماید وخیالات بسبب ابخرهٔ را ازچشم بازدارد وچشم راقوت دهد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول ده درم مرقشیشای ذهبی اقلیمیا ازهریک سه درم کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول ازهریك یک مثقال لعل بدخشی نیمدرم بدستور مقرر کحل سازند وبمیل ذهبی بچشم کشند * کحل الجواهر که خواجکان طبیب خواجه ابوسعید وخواجه ابوبکر وخواجه ابوطاهر وخواجه اسمعیل قدس الله تع اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده اند روشنی چشم را بیفزاید وباصره را قوت دهد وحافظ صحت چشم است وحرارت چشم راساکن کرداند وخیرکی وظلمت چشم را ببرد وبادهای چشم وبخارات چشم رامنع کند وخیالات که بسبب ابخره باشد زائل کند وچشم را جلا دهد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی پانزده درم مرقشیشای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی کهربای شمعی بسد محرق مغسول مروارید ناسفته توتیای هندی یعنی کهپریه عصارهٔ ماميثای رهبانی سرطان بحری محرق مغسول نشاسته ازهریك دودرم پوست هلیلهٔ زرد دودرم ونیم توتیای بصری توتیای کرمانی باآب غوره وآب انار ترش وشیرین وآب بادیان ترپرورده شادنج عدسی مغسول ازهریک سه درم روسختج سفید آب قلعی مغسول صمغ عربی کثیرا ازهریك یکدرم ونیم ماميران چینی فیروزهٔ نیشاپوری ازهریک یکدرم آملهٔ منقی سنبل الطیب صبر سقوطری ازهریکه نیم درم قرنفل دودانک کافور قیصوری دودانك بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد ازآنجمله حفظ قوت باصره نماید وتقویت بخشد آن را وازآفات نکاهدارد * صنعت آن کحل اصفهانی شش مثقال توتیای کرمانی مغسول پنج مثقال مرقشیشای ذهبی دهنهٔ قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمزی ذهب مکلس نقرهٔ مکلس ماميران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی روسختج ازهریک دو مثقال سرطان بحری مغسول مروارید ناسفته شادنج مغسول ازهریک سه مثقال یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس ازهریك یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر صغیر مقوی بصراست وروشنائی چشم رازیاده کند وحافظ صحت عین است * صنعت آن اثمد اصفهانی هفت درم مرقشیشای ذهبی پنجدرم اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی محرق مغسول بسد محرق مغسول مروارید ناسفته ازهریك سه درم شادنج عدسی مغسول دودرم بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر که همان منافع دارد

* صنعت آن مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیلهٔ زرد از هریک دو درم اثمد پنجدرم
مرجان سفید مامیران چینی فیروزهٔ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج مغسول از هریک یکدرم
دهنهٔ قبرسی نیمدرم بدستور مقرر کحل سازند و بمیل ذهبی بچشم کشند * کحل الجواهر منقول از حاوی صغیر حافظ صحت عین
است و مقوی قوت باصره و چشم را جلا دهد و قوت باصره را حدت بخشد * صنعت آن اثمد اصفهانی هشت درم مرقشیشا پنجدرم
اقلیمیای ذهبی محرق مغسول دوازده درم مروارید ناسفته سه درم لعل بدخشی زعفران از هریک نیم درم ساذج هندی
دو درم مشک ترکی خالص نیم دانک کوفته بیخته نیکو سحق نمایند و بچشم کشند هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه بحسب حاجت
* کحل الجواهر که مقوی باصره بود و جلای تمام بخشد و صحت چشم را نگاه دارد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شش درم توتیای
هندی دو درم مامیثا مرجان قرمزی دهنهٔ فرنگی عقیق یمنی مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای ذهبی و فضی
روسختج از هریک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی از هریک شش درم یاقوت سرخ لاجورد شسته زعفران
توبال مس از هریک دو درم ادویه کوفته بیخته احجار را بر سنگ سماق جدا جدا نرم صلایه نموده پس مجموع را یکجا کرده باز
صلایه نموده تا خوب ممزوج کردند وقت حاجت با میل طلا بچشم کشند * کحل الجواهر بنسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی ششدرم
توتیای هندی چهار درم بسد مرقشیشا از هریک دو درم مروارید ناسفته هفت درم ساذج هندی یکدرم مشک یک طسوج
صلایه کرده چنانچه رسم است با میل طلا استعمال نمایند * کحل الجواهر بارد حفظ صحت عین نماید و دمعه و حمرت چشم و
ضعف بصر را نافع بود * صنعت آن اسفیداج هلیلهٔ زرد سوخته سی جز و فلفل دو جز و مروارید ناسفته صدف سوخته توتیای کرمانی مدبر
سرمهٔ اصفهانی بسد محرق از هریک یک جز و مجموع را در آب یک روز تمام متصل بسایند و نگهدارند و وقت حاجت بکار برند
* کحل منسوب بحضرت امام محمد باقر علیه الصلوٰة والسلام جهت بیاض عین * صنعت آن توتیای هندی اقلیمیای ذهبی سرمهٔ
اصفهانی پوست هلیلهٔ زرد نمک اندرانی از هریک یکدرم مجموع را صلایه نموده بچشم کشند * کحل عجیب مجرب جهت
بیاض و دمعه و جلای غشاوه و حدت بصر و زوال غلظ اجفان * صنعت آن اثمد اصفهانی چهار درم توتیای هندی مرقشیشا
از هریک دو درم و نیم نحاس محرق شیح محرق از هریک دو درم اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره شادنج عدسی مغسول از هریک
یکدرم بسد مروارید ریزه دانه قشور نحاس از هریک دو دانک ماء الزاج زجاج فرعونی از هریک نیم درم ادویه را بسیار نرم
نموده مانند غبار و یکدانک کافور خالص و یک قیراط مشک خالص داخل کرده باز سحق نموده بآب باران سرشته حبوب سازند
و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بآب در صدفهٔ سائیده در چشم کشند و اثمد و توتیا بآب رازیانه و آب مرزنجوش هریک
دو مرتبه همان خاصیت دارد * کحل عزیزی بارد مقوی چشم است * صنعت آن اثمد اصفهانی محرق در پیه بز مطفی بگلاب
مغسول بیست درم مرقشیشای ذهبی اقلیمیای فضی از هریک چهار درم و نیم مروارید ناسفته بسد محرق مغسول کهربای
شمعی از هریک سه درم توتیای بصری مغسول پنجدرم شادنج عدسی مغسول توتیای هندی پوست هلیلهٔ زرد حضض مکی
اقاقیا سفید آب قلعی شسته عصارهٔ مامیثای رهبانی از هریک دو درم صمغ عربی یک مثقال ساذج هندی روسختج از هریک یکدرم
و نیم صبر سقوطری زرد مرمکی صافی سنبل الطیب زعفران طباشیر سفید سرطان بحری محرق مغسول شنجرف رومی مغسول
از هریک یکدرم دهنهٔ قبرسی چهار دانک کافور قیصوری دو دانک مشک ترکی یکدانک و نیم و در نسخهٔ دیگر توتیای هندی
طباشیر سفید از هریک چهار دانک است اجزا را هریک علیحده کوفته بحریر بیخته وزن نموده پس همه را یکجا کرده سحق نموده

در سرمه دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند * کحل عزیزی به نسخهٔ شفائی بصر را تیز کرده اند و تاریکی چشم به برد و دمعه وسبل را نافع باشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سوخته پنج درم اقلیمیای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل نوشادر صبر حضض مکی توتیای هندی زعفران سرطان بحری از هریک یکدرم زنجبیل نیمدانک مشک سه حبه قرنفل دو دانک ملایه کرده درچشم کشند * کحل النصابین وهو کحل الرمانین تیز کرده اند بصر را و تقویت دهد آن را و ظلمت آن را دور کرده اند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی ریزه ریزه کرده در آب انارین فشرده با پوست بخیسانند آنقدر که از روی آن بگذرد و بگذارند سه روز و خشک کنند در سایه در موضعی که نرسد باو غباری پس سحق نموده بگیرند از آن ده درم واضافه کنند بر آن سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی مصولین توبال نحاس مغسول از هریک سه درم تخم هلیلهٔ کابلی محرق یک مثقال حضض هندی صبر سقوطری ماميران چینی از هریک دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده با آب انارین سرشته در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند تا چون غبار گردد و نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند * کحلی که جلا دهد عین را * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی یک مثقال مروارید ناسفته یک درم مشک خالص یک قیراط کحل را سوخته سائیده مصول نموده و مروارید را سائیده شسته مشک را در آنها حل کرده خشک نمایند و باز با آب رازیانه سائیده خشک نمایند پس بسایند تا چون غبار شود واستعمال نمایند * کحل جلا از دستور مسمی به بیمارستان * صنعت آن اثمد مصول یک اوقیه فلفل دارفلفل نمک اندرانی زبد البحر از هریک یکدرم کوبیده بیخته پس سحق نموده مانند غبار برداشته استعمال نمایند * کحلی دیگر که در خزانهٔ حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملک کسری پس منتقل شد بسوی سید ما و مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم و این نادر و از اسرار است و این نسخه یافته نمیشود نزد اطبا و حکما * صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی یکدرم کحل اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حبه پوست بلیله و هلیله پنج دانک پس بخیسانند پوست بلیله و هلیله را در آب آنقدر که بپوشد آن را و ببندند از آن دران ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بخرقه و خشک کنند و بسایند سائیدنی نیکو تا آنکه مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب آفتاب چشم را کمال قوت بخشد اگرچه مدتها باشد که ضعف او را عارض شده باشد بعون الله تعالی * کحل منقول از ارشاد معروف بدواء الکاتب جهت حفظ صحت چشم و نشف رطوبات و تقویت بصر * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی مربی با آب باران و دو درم شیاف ماميثا بزر الورد از هریک یکدرم هلیلهٔ زرد نیمدرم کافور دانکی با آب غوره سائیده کحل سازند * کحل دیگر جهت رفع بیاض و دمعه و حکه و ضعف باصره که حکیم مهدی در رسالهٔ مجربات خود نوشته که از تالیف استاد من است * صنعت آن گل ماميثا انزروت سفید مدبر تشمیزج مقشر ماميران چینی از هریک پنج مثقال سرمهٔ سنگ چهار مثقال اجزا کوفته بیخته مانند غبار را استعمال نمایند * کحلی که نافع است از برای غشا و بیاض عین * صنعت آن اثمد محرق مغسول بعرق الحور و نبات سفید بکلاب ملایه نموده درچشم کشند * اثیر الملوک بفتح همزه و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله نافع است از برای ناخوشی بوی دهان و ورم گلو و فرود آمدن ملازه و جوشش دهان و گلو * صنعت آن نشاسته پنج درم طباشیر سفید مازوی سبز سماق از هریک ده درم زرورد سه درم زعفران قاقله از هریک یکدرم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هریک چهار درم کافور قیصوری دو دانک کوفته بیخته درهم آمیزند و در دهان بپاشند * اثیر الملوک دیگر نافع است از برای بخر و ورم حلق و سقوط لهاة و قلاع

* صنعت آن حاشا پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز غیر مثقوب سماق منقی از هریك دو درم زرورد سه درم قاقله یکدرم زعفران یکدرم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه از هریک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ اجزا را کوفته بیخته بردهان وحلق بپاشند واین مرکب یازده جز واست ووزن مجموع اجزا بیست وهشت درم ودو دانگ است

* باب الالف مع الجیم

* اجاص بکسر همزه وفتح جیم مشدده والف وصاد مهمله بسریانی جاصا ورانا وسکنبا وکوکافیلون نامند وبفارسی آلو وآن اقسام است آلوی زرد آلوی سیاه که آنرا اهل مغرب عین البقر نامند وآلوچه که آن را ادرک نامند والوچهٔ جنکلی ترش وشاهبلوج که آن را آلوی سفید کویند وآلوچهٔ سلطانی وآلوی سرخ ولیکن چون مطلق ذکر آن شود مراد از ان آلوی سیاه فارسی وآلوی بخارائی است ودر اول سرد ودر دوم تراست وخاصیت آن تبرید وترطیب معده وتلیین طبیعت است بسبب لزوجت ورطوبتی که آنرا میباشد وبد است برای معده وساقط کنندهٔ شهوت طعام است خصوص شیرین آن وبا غذائیت اندک ومزلق وملین ومسهل صفرای رقیق ومسکن حرارت دل ومطفی صفراوقیء صفراوی وتشنکی وتپهای صفراوی وصداع حار وخارش بدن وتقوع آن مرطب معده وجهت قیء وغثیان صفراوی نافع ورطب آن ابلغ است در اطلاق وخصوص شیرین نرم رسیدهٔ آن الا آنکه اجاص حامض برودت آن زیاده وتلیین آن کمتر وبسا باشد که اطلاق بطن کند نیز به تقطیع وتلطیف چون سائر چیزهای که میباشد ترش صرف هرکاه بیابند در معده وامعا فضلی اما اکر دریابند معده وامعا را پاک پس آن بجانب حبس بطن اقرب است باآنکه معده پاک ازفضول نادر است پس ازین جهت آلوی حامض به سبب حموضت ولزوجت جوهر ورطوبت نیز می باشد مسهل واز آلوانچه کوچک وصلب بود قابض باشد آن بد است بجهت آنکه غیر لذیذ است ونیست مطلق بطن وماء العسل معین بر اطلاق ودفع ضرر آن از معدهٔ سرد وآلوی خشک را چون بپزند باآب وصافی نموده بنوشند با شکر یا ترنجبین یا عسل میباشد ابلغ در تلیین طبیعت وسزاوار آن است از برای مطحول که تناول نماید اجاص را پیش از طعام ومبادرت بخوردن طعام نکند تا زمانیکه آلو منحدر شود وآلوی سفید بطیء الهضم است ونیست مسهل مثل غیرش وخورده میشود از برای تفکه نه از برای علاج آلوی مزیعنی ترش وشیرین موافق است از برای تسکین التهاب قلب واما اجاص بری ردی است از برای معده وموجب ثقل بطن است وغرغره به طبیخ برک وبیخ وی جهت ورم لهاة ومنع نزلات دماغی وورم لوزتین وتقویت لثه وآشامیدن آن نافع از برای دفع کرم معده وضماد برک آن باسرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب ومضر است بدماغ ومصلحش عناب ومضراست بمعده ومصلحش کلقند ودرمبرود ین مصطکی وکندر وعسل وقدر شربتش تا نیم رطل وبدلش تمر هندی واما اجاص جنکلی پس آن مجفف است ومطبوخ آن در کلاب قابض وصمغ آلوکه آنرا بفارسی صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی ویبوستش کمتر ازان است ومفتت حصاة وجهت سرفه نافع واکتحال آن جهت حدت بصر وضماد آن باسرکه جهت قوباز جوشش بدن اطفال مفید

* اجاصیه غذای موافق است از برای محرورین واصحاب صفرا وقیء صفراوی وتشنکی وتپهای صفراوی واصحاب صداع وخارش بدن وبباید دانست که اجاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب بپزند وآلوی تر یا آلوی خشک هرکدام که باشد بجوشانند وصافی نموده آب آلو را با شیرهٔ بادام شیرین اضافه نموده چند جوش دیکر داده بکار برند واکر اسفاناخ یا خرفهٔ تریا کدو داخل نمایند بهتر است واکر ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است واین مزورهٔ اجاصیه را در وقت حمی وشدت حرارت استعمال باید نمود قسمی دیکر آن است که کوشت بره یا بزغاله یا کوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس بچه وچون مرغ وخروس جوان یا دراج وکبك وتیهوج وامثال اینها

تقطعات نموده درآب ونمك وپیاز بقدر حاجت جوشانیده وکف آنرا بکیرند پس آن کوشت را ازآب برآورده باروغن کاو وپیاز حلقه کرده وقدری ازمصالح حاره چون دارچینی وزیره وهیل داخل نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده درپارچه قدری دارچینی وکشنیز خشک ودانهٔ هیل وقرنفة الطیب بسته دران اندازند وبپزند چون کوشت قریب به پخته شدن رسد آب آلو بقدر حاجت داخل کرده بپزند تابقدر حاجت پخته شود فرود آورده بانان ویا باچلاو بخورند واکر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی دار مقداریکه چاشنی آن مطلوب باشد زرد آلوی خشک کرده که آنرا قبصی نامند یا انجیر داخل نمایند واکرخواهند فی الجمله متانتی بهم رساند کفی برنج راکوبیده دراول طبخ داخل نمایند واکراندکی زعفران داخل نمایند ازبرای آوردن تفریح موافق است واکرخواهند درین اجاصیه ازبقول مثل اسفاناخ وخرفهٔ تازه وترشه وبرک چغندر وبیخ چغندر رورق کرده دروقت طبخ داخل نمایند مناسب است واین غذا موافق است ازبرای امزجهٔ صفراویه وملین طبع است وتسکین مرهٔ صفرا میدهد محمد بن زکریا درکتاب اغذیة المرضی کفته که هرکاه صداع حار ساکن شود وقوت دربدن بسیار باشد بکن تغذی باجاصیه باکوشت دراج وطیهوج وجوزهٔ مرغ که دران سیب وبه داخل کرده باشند * اجاصیه برنك دیکر که ملین طبع است ومطفی مرهٔ صفرا وکاسر حدت خون ونافع برای حمیات حاره * صنعت آن بکیرند آلوخریغی ترش ودرآب بجوشانند وبمالند وبپالایند بپالایش پس داخل کنند دران ابازیر مقلو بروغن بادام شیرین وکشنیز خشك کوفته بران بپاشند وتناول نمایند واین اجاصیه نافع است صداع بمشارکت قلب را بسبب سوء مزاج دموی قلب چون استعمال کرده شود بعد از فصد * آش اجاص صنعت آن کوشت را قطعات نموده باآب ونمك وقدری پیاز بجوشانند وکف آن را بکیرند پس باقدری روغن کاو آنرا سرخ نمایند وآب داخل کرده بپزند تا کوشت پخته شود وقدری برنج که آن راشسته وخیسانیده باشند نیز داخل نمایند وچون برنج پخته شود آب آلوی تازه درآب بخته یا آب آلوی خشک درآب پخته پالوده باقدری نعناع تازه ونمك بقدر حاجت داخل کرده آن مقدار بجوشانند که ترشی آلو درجرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده بخورند * رب اجاص سرد وتر وملین طبع و مسکن حرارت وتشنکی وتبهای کرم صفراوی والتهاب مواد ودرسائر آثار مثل آب اجاص است * صنعت آن بکیرند آب آلوی تروبآتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید واحتیاط کنند بوقت طبخ که نسوزد وبکار برند واکر قدری شکر سفید یا قند یا نبات داخل نمایند عند الطبخ بد نیست ودرحمیاتی که درغایت قصوی نباشند درحدت که بحران آنها هفتم ویازدهم است باید که بعوض غذا اشربهٔ غذائیه دهند چون رب اجاص ومانند آن * سکنجبین سفرجلی اجاصی نافع است ازبرای صداع یابس وقتیکه باحرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است ازبرای تقویت هضم بجهت آنکه اکر هضم قوی باشد غذای بسیار ازبرای بدن متولد میشود وکثرت غذا موجب ترطیب است پس ضرور است درادویهٔ ایشان چیزی مثل آب سفرجل یارب آن پس اکر باین قبض باشد ناچار است از تلیین پس ضرور است که ادویه مثل اجاص یا تمرهندی باشد وازین جهت سکنجبین سفرجلی اجاصی نافع است ایشان را * صنعت آن بکیرند آلوی سیاه نیم من وبشویند ودرده رطل آب ودو اوقیه کلاب یك شب بخیسانند پس بجوشانند تا یك رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی ویك رطل آب به شیرین داخل کرده بجوشانند وکف آن رابکیرند پس بازصافی نمایند تا درد شکر نماند پس پنج استار من تبریزی سرکهٔ انکوری داخل کرده دردیک سنکی باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده درشیشه نکاه دارند شربتی دو اوقیه

* فصل دربیان شرابهائیکه اصل وعمود درآنها اجاص است

* شراب اجاص ساده سرد وتر وملین طبع ومسکن

تشنگي وصداع صفراوي ودردهای حار را اسهال است قرشي گفته که این شراب نافع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه بجهت آنکه دماغ از ترشي آن متضرر نشود که موجب زیادتي صداع شود پس لازم است که تدارک ضرر آن بچیزیکه دران تلیین وازوجت ومسکن صداع حار باشد کرده شود ونیز گفته که آشامیدن شراب اجاص بالعاب بزرقطونا در حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را ومحمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص با گلاب می باشد مفید مر صداع حار را وبسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافي باشد آشامیدن شراب اجاص به تنهائي یا با اندک سقمونیا ونبوده باشد محتاج بدوای دیگر * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارائي هر کدام که باشد وشسته درآب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده قدری گلاب وبوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند ودر ظرف چیني نگاه دارند * شراب اجاص تپهای حاره ودرد سر ویرقان را نافع وملین طبع ومسهل صفرا است * صنعت آن آلوی بخارائی را در آب بخیسانند وبجوشانند تا مهرا شود صافي نموده نبات سفید بقدریکه خوش طعم کردد داخل کرده بقوام آورند واگر قدری محموده مشوي داخل نمایند قوی الفعل می شود ومحمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار مادي را باید که بگیرد شربتی از شراب اجاص ساده وحل کند دران قیراطی تا دانقی از سقمونیا وبیاشامد ونافع است از برای اصحاب قولنج حار آشامیدن شراب اجاص ساده * شراب اجاص که ملین طبع است * صنعت آن به نسخهٔ حکیم مظفرالدین شفائي آلوی سیاه یکصد عدد تمرهندي منقی از حب ولیف وقشر یک چهار یک من تبریز تربد نیم کوفته و بنفشه از هر یک بیست درم همه را در کیسهٔ کتانی کرده در پنج من آب بخیسانند پس بجوشانند تا بیک من رسد پس کیسه را بمالند وبفشارند وآب را صافي نموده یک من ترنجبین خراساني پاک کرده از تخم وخاشاک دران حل کرده باز صاف نموده بجوشانند وکف آن را بگیرند وچون دیگر کف نیاورد صافي نموده باز در پاتیل کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سقمونیا مشوي ونیم مثقال زعفران دران حل کرده نگاه دارند شربتی تا دو اوقیه * شراب اجاص مسهل به نسخهٔ حکیم مدید که در شرح موجز قرشي ذکر کرده مسهل صفرا وبلغم رقیق است ونافع است از برای حمیات حاره وامراض صفراوي وبلغمي * صنعت آن آلوی سیاه جید فربه یکصد عدد عناب جرجانی فربه بزرک جید سي عدد تمرهندي منقی از قشر ولیف وحب سي درم گل بنفشه خشک بیست درم تربد سفید مجوف مدبر بیست درم تربد را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده با مجموع ادویه را در آب یک شب بخیسانند وروز دیگر بجوشانند وصافي نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین پاک کرده از خاشاک وتخم ویکرطل شکر سفید واین هر دو را باقدری آب بجوشانند وسفیدهٔ تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند وچون دیگر کف نیاورد صافي نموده در مطبوخ مذکور داخل نموده بقوام شراب آورند واز آتش بر گرفته سقمونیا انطاکي مشوی یک مثقال زعفران نیم مثقال سقمونیا را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده زعفران را بگلاب سوده هر دو را داخل کرده نیکو برهم زنند ونگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال وبعضی گفته اند تا بیست درم استعمال نمایند * شراب اجاص ساده مسکن صفرا ونافع است از برای صداع صفراوي ودموي بسبب آنکه سرد است وملین ومزلق بعد از تنقیهٔ تام هرگاه بوده باشد طبیعت قبض ونافع است از برای تسکین سوء مزاج مختلف از صفرا ودم * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه وبشویند در آب تا بکردد پاکیزه ودر دیک سنکي کرده بریزند بران آب بقدریکه چهار انکشت منفرج از روی وی بکذرد پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافي نموده باز در همان دیک کنند وبجوشانند تا بنصف رسد قند سفید

بقدری که مزهٔ آن را خوش گرداند داخل کرده بقوام آورند شربتی ده اوقیه و گفته‌اند سزاوار آن است که بوده باشد وزن قند نصف وزن آلو اما هرگاه اراده کرده شود که بگردد فعل آن قوی در اسهال صفرا سزاوار آن است که بدل کنند قند را به ترنجبین و یا شیرخشت هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در وقت خوردن نیم دانگ سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی یک دانگ گفته‌اند و اگر در وقت طبخ بقدر ربع آب گلاب داخل نمایند میگردد اقوی * شراب اجاص مسهل به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره * صنعت آن آلوی سیاه یکصد عدد عناب جرجانی سی عدد تمر هندی منقی ده اوقیه گل بنفشه خشک تربد سفید مجوف مدبر از هر یک ده اوقیه تربد را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده همه را در پنجمن آب بجوشانند و کیسه را متصل بمالند تا ثلث آب بماند صافی نموده سی استار ترنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید در ان افکنند و بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ بر ان زنند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیاورد صافی نموده بقوام شربت آورند و یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران بگلاب سوده بعد از فرود آوردن از آتش در ان داخل نمایند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال * شراب اجاص مسهل صفرا و نافع مر صداع صفراوی را هرگاه که بوده باشد با آن تپ که مانع از استعمال مسهلات بعصر است اما وقتیکه با آن صفرا شائبه از بلغم باشد استعمال ننمایند * صنعت ان آلوی سیاه که آن را شسته تا پاکیزه شده باشد یکصد عدد تمر هندی منقی از حب و لیف نیم رطل تربد سفید مجوف مصمغ مدبر سر بنفشه از هر یک بیست درم تربد را نیم کوفته با بنفشه در پارچهٔ کتانی بسته مجموع را در دیگ سنگی کرده ده رطل آب بر روی وی کنند و بجوشانند تا دو رطل بماند پس کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را بگذارند تا ته نشین شود آنرا صافی نموده بآهستگی تا درد در ان داخل نشود و باز در همان دیگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک مثقال سقمونیای مشوی سوده داخل کرده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود در ظرف چینی نگاه دارند شربتی ده اوقیه و نیم * شراب اجاص مستعمل در صداع خماری منقول از قرابادین قلانسی * صنعت آن آلوی سیاه تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک دو رطل عناب خراسانی سپستان پنجاه عدد در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافی نموده آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب اترج از هر یک نیم رطل نبات سفید یک رطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه * شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین خماری و صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی قلب * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارسی و پاک بشویند که غبار و خاکستری که در آن خشک کردن می افتد دور کرده دو رطل و در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل و نیم بماند صافی نموده دو رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و اگر نصف وزن نبات گلاب داخل نمایند میگردد انفع * شراب اجاص نافع است جهت سرسام دموی مستعمل بعد از فصد * صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک پنجاه عدد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف یکچهاریک من تبریزی همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یکمن ترنجبین پاک کرده در ان داخل کرده یک جوش داده مالیده صافی نموده ده اوقیه گلاب داخل کرده بقوام آورند و تلیین بطن باین شراب نافع است از برای سهر حادث از صفرا و چون آشامیده شود بعد از فصد در دوار دموی نرم میگرداند طبع را و نافع است از برای آن و قومی گفته‌اند که هرگاه بوده باشد در دوار و سدر صفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است و فرو می نشاند ابخره را و رفع مینماید سمرقندی گفته که

گاهی بحسب نادر میباشد صرع از صفرا ود ورنیست که بوده باشد آن نوع از صرع که مسمی است بام الصبیان وحادث نمیشود این علت مگر آنکه با آن تپ باشد وعلاجش بشراب اجاص یا تمرهندی است ازبرای استفراغ صفرا به نسخهٔ که درجنب نسخهٔ اول ذکرشد واین شراب رابایدبا آب سرد بصاحب این علت بخورانند * شراب اجاص نافع ازبرای قرانیطس * صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی تمرهندی ازهریك ده استار شب بخیسانند وصبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یکرطل ونیم داخل کرده یك جوشداده بمالند وصافی نمایند ودر دیگ سنگی بقوام آورند شربتی دواوقیه بماء الفواکه * شراب اجاص صفرا ابرائد و تپهای صفراوی را نافع بود وجوانان ومزاجهای گرم را سود دارد * صنعت آن آلوی بخارائی تمرهندی ازهریک بیست درم ترنجبین شیرخشت ازهریک پانزده درم مجموع را شب بخیسانند وصبح صاف نموده بجوشانند وبایك چهاریک من قند بقوام آورند ودرآخر دودانگ سقمونیا سوده اضافه کنند وبوقت حاجت مقدار بیست درم این شربت را باده درم گلاب نیم گرم بیاشامند * طبیخ اجاص ساده مسهلی بی اذیت است وموافق سینه ومثل سائر ترشیها مضر بسینه وسرفه نیست * صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هرکدام که باشد نیم رطل آنرا دریك رطل و نیم آب بجوشانند تانیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید دواوقیه داخل کرده بنوشند * طبیخ اجاص مسهلی جید است وبی اذیت وموافق سینه است ومثل سائر ترشیها مضر بسینه نیست * صنعت آن آلو نیم رطل عناب جرجانی بیست عدد در یك رطل آب بپزند تابه نصف رسد صافی نموده گلقند آفتابی خمیرهٔ بنفشه ازهریك ده مثقال دران حل کرده صافی نموده بنوشند * قلیهٔ آلو محرور المزاجان وصفراوی ودموی راغذائی نیکو لذیذ ومسکن حدت وثوران آن هردو است * صنعت آن بگیرند گوشت بره یا بزغاله وقطعات نموده باپیاز ونمك درآب بجوشانند وکف آن رابگیرند پس بیرون آورده باروغن گازسرخ نمایند ومصالح مانند دارچینی ودانهٔ هیل وقرنفه وقرنفل داخل کرده باآب بپزند چون خوب پخته شود آلوی تر یا آلوی خشک را درآب بپزند وبپالایند وداخل کرده بپزند واگر مصالح را در پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند بهتر است ونمك بقدر حاجت وچند طاقهٔ نعناع تازه داخل نمایند واگر چاشنی دارخواهش نمایند اندك قند داخل نمایند که چاشنی دارشود پس تناول نمایند * مربای اجاص موافق امزجهٔ حاره ومفید ازبرای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی قلب * صنعت آن آلوی بخارائی هرقدر که خواسته باشند یك شب درآب کمی بخیسانند وصبح بجوشانند چون تزیب گردد بمهراشدن شیرهٔ شکر یانبات سفید داخل کرده بقوام آورند واگر خواهند ترش ترشود قدری آب لیموی تازه دروقت طبخ داخل نمایند * مزورهٔ اجاص نافع ازبرای ماشرا وحمرهٔ راس * صنعت آن بگیرند اجاص وعناب وسفرجل و بپزند درمرقهٔ ماش که باقلا وکدو نیز دران داخل کرده باشند وچون خوب مهراشود مطیب نمایند آنرا بروغن بادام شیرین و فرودآورده درظرفی کشیده بخورند وگاهی داخل کرده میشود اجاص درمطنجنات ومطنجن پلا ونیکو میگردد * مطبوخ اجاص که صفرای محترقه را دفع کند * صنعت آن آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی منقی ازحب ولیف وقشر بیست درم گل سرخ ده درم تخم کاسنی پنج درم پودنهٔ تر وشاخ در گلاب جوشانیده صافی نموده ترنجبین سی درم دران حل کرده صافی نموده ریوند چینی سوده دودانگ بران پاشیده بیاشامند * معجون اجاص منقول از تذکرهٔ انطاکی مسهل جمیع اخلاط حاره ومحترقه ومواد جذام وماده حمیات وعطش است * صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی ومثل آن تمرهندی وهریک ازعناب وسپستان ومویز منقی سی مثقال هلیلهٔ زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه ازهریك پانزده مثقال

گل سرخ ده مثقال تخم خطمي وخبازي را زيانه صندل زرد از هريک چهار مثقال ودر آب بخته صاف نمايند وباهي مثقال
ترنجبين ويك وزن ادويه شكر بقوام آورند وطباشير كثيرا صمغ عربي سقمونيا نشاسته از هريك پنج مثقال اضافه كنند واكر
خواهند كه در اسهال قوي ترشود ترنجبين دو وزن ادويه وسقمونيا را اضافه نمايند وقدر شربتش تا هفت مثقال است

* فصل در بيان نقوعاتي كه اصل وعمود درآنها اجاص است * نقوع اجاص ساده مرطب معده است وجهت غثيان وقي
صفراوي مفيد ومزلق وملين ومسهل صفراي رقيق ومسكن حرارت وتشنكي وجهت تپهاي كرم وصداع حار صفراوي وخارش
بدن مفيد است * صنعت آن آلوي سياه يا آلوي بخارائي بيست عدد در يك پيالهٔ آب بمقدار خوراك بخيسانند يك شب
وصبح صافي نموده بي آنكه دست بمالند وقدري شكر سفيد يا ترنجبين يا شير خشت بقدر پانزده مثقال در آب حل كرده باز
صافي نموده بياشامند وبسا باشد كه كافي باشد در علاج صداع صفراوي غير مستحكم آشاميدن اين نقوع خصوص آنكه
بعد از صافي نمودن آب آلو بجلاب شكري شيرين نموده بياشامند ومحتاج بدواي ديكر نباشند ونيز آب نقوع با جلاب شكري
يا شراب نافع است از براي صداع بمشاركت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر مزاج آن * نقوع اجاص كه ملين طبع ونافع است از براي
حرارت مزاج وتپ صفراوي وصداع * صنعت آن آلوي بخارائي بيست دانه عناب ده دانه تمرهندي ده درم شب در آب
بخيسانند وصبح صافي نموده شربت بنفشه يا شربت نيلوفر از هركدام كه باشد ده درم داخل كرده بنوشند وغذا ماش برنج
با آب تمرهندي يا اسفاناخ وشيرهٔ بادام بخورند * نقوع اجاص ديكر اقوي از اول در تليين طبع * صنعت آن آلوي بخارائي آلوي
سياه از هريك ده دانه تمرهندي ده درم عناب ده دانه شب بخيسانند وصبح صافي نموده شيرخشت خراساني ترنجبين از هريك
پانزده درم در آن حل كرده صافي نموده بنوشند * نقوع اجاص نافع از براي صداع دموي وصفراوي وصداع حادث از اورام
حارهٔ سر وصداع حادث از حميات دموي واز براي سرسام حار چون بنوشند بعد از فصد قيفال واكر فصد را مانعي باشد بعد
از حجامت نقره يا حجامت بين الكتفين * صنعت آن آلوي بخارائي آلوي سياه عناب از هريك ده دانه در آب كرم يك شب
بخيسانند وصبح صافي نموده فلوس خيارشنبر ترنجبين از هريك پانزده درم در آن حل كرده صافي نموده روغن بادام شيرين يك
مثقال در آن داخل كرده بياشامند وظهر غذاي ماش برنج بخورند

* باب الالف مع الذال المعجمة *

اذاراقي بفتح همزه و
فتح ذال معجمه والف وفتح راي مهمله والف وقاف وياي آخر حروف لغت سرياني وبعربي قاتل الكلب وحب الغراب نيز وبفارسي
وهندي كچله وكچوله نامند ودرخت آن بقامت درخت نارنج بزرك ودرخت بيل هندي وثمر آن بقدر نارنجي با پوست سرخ
رنك بي بو ودر جوف آن دانهاي كچله مي باشد ولحم چنداني ندارد وبرك آن شبيه ببرك بيل وآن تخم بسيار تلخ وخشك و
بنهايت صلابت در آخر سوم كرم وخشك است وسم حيوانات دم دار وبالخاصية مبدل مزاج بسيار سرد است بمزاج طبيعي بدون
احتراق اخلاط وجهت فالج واسترخا وسائر امراض باردهٔ اعصاب وامراض عصباني ودرد كمر مجرب دانسته اند وضماد آن جهت
كلف وجرب وقوبا وعرق النسا ومفاصل وامراض بارده مفيد است ومسكر ومشوش ذهن است ومصلحش شكر وادويهٔ خوشبو است
وقدر شربتش از يك دانك تا دو دانك است ويك مثقال آن كشنده واطباي هند خواص بسياري براي آن ذكر كرده اند

* حب اذاراقي نافع از براي ذرب * صنعت آن اذاراقي را پارچه كرده در آب بخيسانند آن مقدار آب كه دو انكشت بر بالاي
آن آيد پس بجوشانند آن مقدار كه تمام آب سوخته شود واذاراقي سياه كردد پس بكوبند وبا افيون وفلفل وكل ارمني از هريك
ششماشه سحق بليغ نمايند وحبوب بندند هر حبي بقدر نخود له شربتي يك حب تا سه حب وبراي درد كوش نيز نافع است كه

بآب برگ تانبول حل کرده قطور نمایند و برای تپ بلغمی با شیرهٔ زیرهٔ سفید بخورند و برای درد دندان نیز مفید است که در زیر دندان
مولم گذارند * معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف میر محمد مؤمن در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت
مجرب است و در دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است * صنعت آن سه مثقال
اذاراقی که کچله نامند در شیر خیسانیده پوست آن را جدا کرده بسوهان ریزه نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاوزبان
کثیرا ازنباد مغز نارجیل مقشر اسطوخودوس مغز چلغوزه شقاقل از هریک سه مثقال هیل بوا عود هندی صندل سفید قرنفل
از هریک یک مثقال آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ سیاه از هریک پنج مثقال اجزا کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته
معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند * معجون اذاراقی دیگر که از اطبای هند است و جهت تقویت
باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و پیران و سرد مزاجان را بسیار موافق * صنعت آن بگیرند اذاراقی را
هر قدر که خواهند و هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز صبح و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم
پاو آن را در پارچهٔ بسته در دیگی که تخمینا در آن دو آثار شیر تازه دوشیده باشد و هر مقدار اذاراقی مقشر زیاده باشد شیر را
نیز بهمان مقدار زیاده کنند و معلق در آن آویزان کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه شیر غلیظ مانند چوبه شود پس
بر آورده بآب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده نرم کوفته بیخته فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی
عود بلسان سعد کوفی آملهٔ منقی قاقله سنبل الطیب عود قماری زنجبیل نانخواه رازیانه صندل سفید زعفران دار فلفل اجزا
مساوی که مجموع بوزن اذاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با سه چند کل اجزا عسل مصفی مقوم سرشته بدین دستور که
اول اذاراقی را داخل نمایند و بعد از آن سائر ادویه را شربتی دو درم بیست یوم تا چهل یوم بخورند و در آن ایام و چند روز
بعد از آن از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند * اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه
و سکون رای مهمله و آن دو نوع است یک نوع اذخر بری است که آن را بعربی تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سخونس
و سخینوس و سخنیس گویند و بعضی اطبا گفته اند که سخنیس یونانی است و آن را بعربی طیب الغریب و بیخ اذخر را ثیله
راغسول نامند و بهندی اذخر را گند هیس و گند بیل نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی وروس و بفارسی
کورگیاه و کاه مکه و کزنهٔ دشتی بزای معجمه و نون گویند و تصحیف خوانده کسی که آن را کربهٔ دشتی خوانده برای مهمله و بای
موحده و آن نباتی است بسیار شاخ و باریک و بیخش غلیظ و برگش ریزه تر از گولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مائل بسرخی
و زردی و ثقیل الرائحه و شکوفهٔ آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن اذخر اجامی است و آن
گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند و گیاهش در شکل شبیه باذخر بری است ولیکن گیاه آن نیست خوشبو چون
اذخر بری و بیخش خوشبو و باریک و بسیار دراز است قریب بذراعی و آن را بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند که
صنفی از آن می باشد غلیظ و تخم آن مخدر است و اذخر بری معروف گرم و خشک است در درجهٔ دوم و محلل و مفتح و مدر بول
و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سدهٔ آن
و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و علل گرده و رئه و شدخ عضل و با مصطکی جهت تنقیهٔ فضلات دماغی
و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازالهٔ خوف نافع
است و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد

مفاصل نافع ومضمضه وسنون آن جهت درد دندان وتقویت لثه وعمور ودفع رطوبات ومداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بنهایت مفید وباسکنجبین جهت اوا خر تپهای بلغمي مجرب است وخوردن اذخر با مصطکی منقي فضول دماغي است وخائیدن بیخ آن نافع ازبرای فالج و همچنین خائیدن آن با مصطکی وعلك البطم و همچنین آشامیدن یك مثقال آن نافع است ازبرای فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائي ومنقي فضول دماغ ورحم است وچون آشامیده شود هرروز مقدار ربع مثقالی ازان بافلفل می باشد نافع ازبرای تشنج رطب امتلائي ونطول به طبیخ اذخر وضماد جرم آن نافع است ازبرای خدر وتضمید بآن برمنبت اعصاب نافع است ازبرای استرخا وفالج * وفقاح اذخر یعني شکوفهٔ آن که بهندي سند هیه کویند لطیف ترد رافعال بهتراز حشیش آن است ونافع است ازبرای لقوه وفالج ونسیان ونیکو میکرداند حفظ را ومنقي سر است از فضلات ردیه ورطوبات بلغمیه ومضر است بکرده بسبب شدت ادرار ومضر بمحرورین ومصدع است ومصلحش کلاب وعرق نیلوفر وصندل وقدر شربتش ازنیم مثقال تایک مثقال وبدلش رامن وقسط وفقاح آن قصب الذریره است * دهن فقاح اذخر درسوم کرم وخشک است وباقوت قابضه وآشامیدن آن جهت تحلیل اورام باردهٔ باطن وطلای آن جهت دردهای بارده وبرص ورویانیدن موی وانواع خارش اعضا ودفع ماند کي ودلوک آن بجهت درد دندان وورم لثه وجوشیدن دهان نافع است وچون این دهن را برسر بمالند نافع است ازبرای کابوس حادث ازبردشدیدکه برسد بسردفعة نزد خواب شیخ رئیس کفته که تدهین باین دهن خصوص برسر واصول اعصاب نافع است ازبرای سکتهٔ بلغمي بجهت آنکه مقوي روح نفساني وجراهر اعصاب است ومحلل فضول دماغ وفضول اعصاب از غیر نشف وخصوص وقتیکه فراکیرد قوتي از زوفا وصعتر وفودنج وحاشا ومانند اینها * صنعت آن بکیرند فقاح اذخر تر راودر شیشهٔ کرده زیت بقدریکه آن را بپوشاند برروی آن کرده دوماه درآفتاب کذارند ودرین مدت مکررا رباً رصافي نموده هربار شکوفهٔ تازه داخل نمایند پس ازآفتاب برداشته نکاهدارند ودروقت حاجت بکاربرند واکرداخل نمایند درین دهن قدری زوفا وصعتر وحاشا وفودنج میکردد اقوی آن زمان دهن فقاح اذخر مرکب خواهد بود * دهن ثمر اذخر نافع ازبرای برص وانواع حکهٔ عامه وکاه خلط کرده میشود دراد ویهٔ که میبرند عیارا * صنعت آن بکیرند ثمر پختهٔ اذخر راو بپزند باآب تاپخته شود وبعد ازان روغن کنجد تازه یاروغن زیت داخل کرده بپزند تا آب رفته روغن بماند واحتیاط کنند که نسوزد واستعمال نمایند * شراب اذخر نافع است ازبرای کبد وسدها ورياح متولده درمعده وشراسیف وبجهت مغص ویرقان وابتدای استسقا منقول ازخط حکیم محمد باقرکه ازمنهاج الدکان نقل نموده * صنعت آن اذخر مکي مصطکي رومي اصل السوس ازهریک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچیني پوست بیخ کبر زیرهٔ کرماني کرویا زوفای خشک رازیانه تخم کرفس ازهریک دودرم عود بلسان اشنه ازهریک سه درم قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار ازهریک یک مثقال تخم خطمي نیم اوقیه ادویه نیم کوفته درچهار رطل آب یک شب بخیسانند وصبح بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده دورطل شکر سفید صافي دورطل عسل مفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتي یك اوقیه * عرق اذخر ساده مقوي معده ومحلل ومفشي ریاح ومفتح سدها وبی عدیل است ازبرای قولنج ریحي وبنهایت لطیف است وباقوت تریاقیت ومدربول وحیض ومقطع اخلاط ومسکن اوجاع باردهٔ باطني وجهت ورم جکر واستسقا وعلل کرده وفم معده ورياح وتفتیت حصاه وتپهای بلغمي مفید وعرق فقاح اذخر الطف از عرق نبات آن است ومصدع محرورین ومصلحش کلاب * صنعت آن بکیرند اذخر مکي یکمن وسه من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند واکر از فقاح اذخر عرق کشند نیز بهمین

طریق است * قرص فقاح اذخر اسهال بازدارد و استسقای زقي که با حرارت و اسهال باشد سود دارد * صنعت آن طباشیر سفید گل سرخ گلنار فارسي زرشک منقی سماق منقی از حب کزمازج تخم حماض بریان تخم کاسني تخم فرنجمشک خرنوب مقشر بریان از هریک یک درم سعد کوفي فقاح اذخر انیسون سنبل الطیب ریوند چیني لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هر یک نیم درم کافور یک دانگ ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم

* معجون اذخر نافع است کسی را که بواسطهٔ دردمعده طعام قی کند * صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفي از هریک یک درم اشنه فلفل هلیله کندر رنانخواه از هریک نیم درم مصطکي عود خام از هریک دودانگ قرنفل سک اصلي از هریک دانگی زنجبیل دارچیني سلیخه پودنه از هریک ربع درمی مویز با دانه دوچند همه ادویه اولا دانهای مویز را برآورده بعیار نرم سائیده پس بالسبه مویز بسایند و آب داخل کرده بآتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی مقدار بادامي و

در نسخهٔ دیگر مصطکي عود خام قرنفل سک اصلي داخل نیست وبجای ربع درم سدس درم است * باب الالف مع الراء المهملة

* ارجوان بضم همزه وسکون رای مهمله وضم جیم وفتح واو والف ونون معرب ارغوان فارسي است وآن را زعیدا گویند گرم مائل باعتدال است ومخرج اخلاط لزجه وجهت برودت معده وکلیه وتصفیه لون وگل آن را فارسیان مزهٔ شراب میکنند واعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد ونیکو میگرداند حلق را وطبیخ آن مقی ومنقي آلات تنفس ومعده است وچوب سوختهٔ آن حابس نزف الدم وخضاب نیکو است وزنان ازان خطاطمي سازند وریشهٔ بیخ آن را چون بقدر دو درم بجوشانند طبیخ آن مقی قوي است ومصلحش برگ عناب ونمام وبدلش صندل ونصف آن گل سرخ ودانهٔ ارجوان درادویهٔ عین قائم مقام چشمیزج است * شراب زهر ارجوان مفرح ونافع است از برای خمار * صنعت آن بگیرند گل ارغوان تر را کوبیده آب آنرا بگیرند وصافی نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه * مربای زهر ارجوان مانع خمار است خوردن آن * صنعت آن بگیرند گل ارغوان پاک کرده از سبزی ودریک من ازان دومن قند کوبیده داخل کرده بمالند ودرآفتاب گذارند تا بیست و یک روز پس استعمال نمایند * ارز بضم همزه ورای مهمله وسکون زای معجمه معرب اوزای یوناني است وبفارسي ایران برنج وبتوران گرنج وبهندی چاول وبسریاني روزي وبعربي ثمن گویند ونوعی از ارز را که در بندر سورت ونواح آن میشود بهندي کاکمون گویند وحکمای هند متفق اند برانکه برنج باعث طول عمر وصحت بدن است وبرنج هندي الطف است و لزوجت کمتر دارد وبرنج سرخ فارسي را قبض بیشتر وسفید آن در تغذیه قویتر وگفته اند که اقسام برنج قابض ومسدد است و به تنهائي قلیل الغذا وجهت زحیر واسهال دموی واختناق رحم وامراض گرده ومثانه مفید وبا شکر کثیر الغذا ومبهي ومسمن بدن ومولد مني است وبا دوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهت اسهال صفراوي وتشنگي وغثیان صفراوي نافع وبا شیر تازه دوشیده جهت زحیر وبا پیه گردهٔ بز وروغن گاو جهت مغص واکثار آن مصلح حال بدن ورنگ رخساره ومولد خلط صالح وموجب دیدن خوابهای خوب وآشامیدن آب مطبوخ آن که چون ماء الشعیر طبخ دهند مسکن لذع حدت اخلاط مراری معده وامعا است وبا شیر تازه پخته با لبنا صفه که تاده روز خورده شود جهت تولید مني مجرب است وگفته اند ارز یعني برنج حبی خفیف الغذا ونیکو وحسن الاستمراء است وصالح است اکثر طبائع را در جمیع اوقات غذا ئیت برنج از گندم کمتر است امامزاج برنج پس بدانکه اطبا متفق اند در یبوست آن بعضی گفته که یابس در درجهٔ دوم واختلاف است میان ایشان در حرارت وبرودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی ودیگری گفته که حار است در اولی و

دیگری گفته که قریب است باعتدال و هرسه قول صحیح است زیرا که مرکب القوی است آن را جرء بارده ارضیه میباشد
که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آن را بگیرند میگردد جرم آن بارد را ولی وآبیکه در ان ارز پخته شده باشد حار
در اولی است وجوهر ارز مرکب است ازین دو جزو پس معتدل است وسمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی ارز میباشد
مسخن محرورین واین قول معقول است به حسب تجربه وقیاس بجهت آنکه یبوست ولزوجتی که برنج را میباشد هرگاه عمل
کند دران حرارت قویه که در ابدان محرورین است موجب زیادتی یبوست ولزوجت آن میگردد مزاج آن گرم بجهت
آنکه چیزهای لزج کم رطوبت یابس بزودی قبول تسخین واحتراق میکنند از حرارت قوی و مشاهده میکنیم از حال چیزهای
لزج یابس بر آتش مانند ناطف ونحو آن از اطعمهٔ لزجهٔ غلیظه پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند بسبب
اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره وبسبب احداث آن سده در عروق ماساریقیه بجهت لزوجت ویبسی که دارد و
میچسپد در عروق بسیار تنگ ومانع رسیدن آب میشود بکبد پس گرم میگرداند مزاج محرورین را بالذات وبالعرض واما
در امزجهٔ مبرودین ومرطوبین پس کم میگردد لزوجت ویبوست آن بسبب چسپیده شدن آن در رطوبات پس میل میکند
مزاج آن از اعتدال بجانب برودت ومیگردد از انچه میباشد بریکی از دو رای پس تبرید میکند و موافق ترین اوقات از برای
خوردن برنج وقتی است که بوده باشد هوا رطب وبوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام وآن بطیء الهضم وحابس ومبلد
است ومصلح آن مسکهٔ تازه وشیرینی بسیار ونمک معتدل وخیسانیدن آن در آب نخالهٔ گندم یک شب وپختن آن باللب
حب القرطم وانچه میباشد معین بر امساک وقوی میگرداند قبض آن را آن است که بگیرند غیر مغسول آن را واختیار نمایند
از اقسام آن برنج سرخی را که بهندی ساتهی گویند واندک آن را بود هند و مخلوط کنند بآن جاورس مقشر وبپزند وبجای
روغن پیه کردهٔ بز داخل کنند واما هرگاه بوده باشد برنج سفید و بپزند آن را بعد از شستن نیکو بلیغ مفارقت کند از انچه
مخلوط بآن است از قشور رقیق و روغن بادام شیرین یا سمن بقری داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه نمیباشد مر آن را
فعلی در حبس طبیعت وچون آن را با شیر تازه دوشیده وآب بپزند میگردد طعامی نیکو کثیر الغذا معتدل در رطوبت و
یبس بجهت آنکه رطوبت شیر میگردد مخلوط به یبوست برنج پس میگرداند آن را معتدل ودرین حالت می افزاید منی را
وفربه میگرداند بدن را وتازه ونیکو میگرداند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج با شکر و روغن بادام شیرین خورده شود
وبرنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد است و همچنین از برای کسیکه معتاد بعروض سده باشد ونافع
است از برای سحج صفراوی وقروح امعا ودرین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود وبگردد مانند
کشک شعیر ومانند حسو وخورده شود وگاهی خورده میشود برنج مطبوخ باسماق ویا کشک بریان بقصد عقل بطن وگاهی
میپزند آن را با رایب از برای تطفیه وتسکین عطش وحرارت مزاج بعض اطبا گفته که برنج بالخاصیت محدث حرارت
در محرور و برودت در مبرود است وازین سبب است که قدمای اطبا مزورهٔ برنج را بمرضی نفرموده اند واغذیه متخذه
از برنج را مخصوص اصحاب داشته اند چه در مرضی احداث کیفیت ضد و در اصحا احداث کیفیت مثل مطلوب است
میفرمایند تحقیق درین امر آن است که در یونان وروم برنج بسیار کم بوده و برنج خوب پیدا نمی شد لهذا تجویز
آن نفرموده اند وچون در بلاد فارس وهند بسیار است و برنج خوب یافت می شود اطبای فارس وهند تجویز مزورات
برنج از برای مرضی بسیار کرده اند وگفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در هر بدنی احداث کیفیتی موافق

کیفیت آن بدن میکند وبدان سبب متضرر نمی کردند پس طبیب را لازم است که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق
آن کند تا کیفیت ضد آن مزاج دران اثر کرده موجب اصلاح آن مزاج کردد وخوردن برنج پاک میکردانند قرحه را ومیرویانند
کوشت را پس نافع است ازبرای اصحاب سل خصوص چون پخته شود ازان شیربرنج ازشیرخر وخورده شود وقتیکه نبوده باشد تپ عفن
واغذیهٔ لزجهٔ قابضه مانند ارزباپیه کرده بروغن بادام شیرین بوداده میباشد نافع ازبرای سحج ونافع است ازین انچه با
فندق بوداده ساخته باشند وهمچنین انفع است ایشان را برنج بوداده که پخته باشند با اکارع ونافع است ازبرای اصحاب بول
الدم عصیدهٔ فراکرفته ازآرد برنج هرکاه خورده شود بعد ازنقای قاروره ازخون ولیکن پیش ازنقای قاروره ازخون صالح است
ایشان را اغذیهٔ قابضهٔ حامضه مانند سماقیه ونافع است صاحب عسر ولادت راآشامیدن ماء ارز شیرین کرده با ترنجبین و
حقنه باآب مغسول آن جهت سحج وقرحه امعا نافع است ودرجلادادن جواهر خصوص مروارید بی عدیل وآب نخاله آن دران
فعل قوي تراست وطلای آن با ترمس جهت کلف وآثار مفید وهمچنین طلای آرد برنج باآب خربزه وضماد آن باپیه جهت
کشودن دمل وذرورش جهت جراحات تازه وآشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند باپیه کردهٔ بز جهت افراط اسهال مرضي
واسهال دوائي وسحج بنهایت نافع وکفته اند که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ تیره شود وسیاه نشود ونسوزد و
مقدار پانزده مثقال آن رادرچهل مثقال آب همان قسم درهمت شب بخیسانند وصبح آب صاف آن را بنوشند ازبرای دفع
کرم معده وغثیان که ازرطوبت وحرارت باشد نافع است وکفته اند که چون برنج سفید را درآب بخیسانند پس بمالند وآب
صاف آن را بیاشامند جهت حبس اسهال وهیضه مفید وسائیدهٔ آن باکیاهی که بهندی پورنده ودوب نیز نامند که آن کیاه با
برک ورکهای باریك وبرزمین مفروش میباشد باآب واندک نبات شیره کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است وآب
مطبوخ شلتوک مسقط جنین وپوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند ازسموم است وکویند یك مثقال آن کشنده است
وسعوط کرد برنج که درحین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است وبدل برنج آرد جو مغسول است * برنج بریان انواع میباشد
یکی آن است که برنج را بطریق چلاو که بهندي خشکه نامند پخته خشك نموده درمیان رمل بریان نمایند ودرین قسم بعضی
بعد بریان نمودن قدری آب نمک بران پاشیده برآتش خشك نموده نکاه میدارند وبعضی بی نمک واین رابهندي مرمره
مینامند * نوع دیکر آن است که شلتوک را اندک جوشی داده خشک نموده با رمل درظرف سفالی بریان مینمایند واین را
بهندي کهوئي وکهیلین نیز کویند واین نوع بسیار سبك ولطیف است وازبرای مرضی واصحا همه نافع خشک خوردن ویادر
اندک شربت نبات مطیب بکلاب یا بید مشک یا عرق بهار یا کاذي * نوع دیکر آن است که شلتوک رادرآب اندکی جوش
داده با اندک رطوبتي قدری بریان نموده کرما کرم بملایمت میکوبند تادانهای اوپهن وسبوس آن جدا کردد واین را
بفارسي کمک وبهندي چروه نامند واین نوع اندک سنکین ونفاخ است خیسانیدهٔ آن باآب که اندک کلاب بران زده دانهٔ
هیل کوبیده وباقند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن ولذیذ است وبرنج بریان مضر مطحولین است وازین است که اهل
هند درحمی بمرضی نمیدهند خصوص اطفال را * پلاوٌ از اطعمه جدیده است وآنرا اقسام بسیار است ونزد استعمال این
لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولي است ویخني پلاوٌ وقبولي آن است که کوشت یا چیزی دیکر مانند ماش پخته ویانخود ویا کزر
ویا امثال اینها رابا پیاز حلقه کرده بروغن کاو سرخ نموده ومصالح حاره انچه درکار باشد داخل کرده برنج شسته نیم پخته
برروی آن کرده دم دهند * ویخني پلاوٌ آن است کوشت بره املك یا بزغاله یا مرغ جوان را باآن وقدری پیاز پاک کرده

حلقه نموده یخنی کرده که آب کمی دران بماند علاحده این یخنی را نگاه دارند و گوشت فربهی را نیز بپزند تا مهرا شود و مرقهٔ آن را بگیرند و برنج پاک شسته خیسانیده را بر روی آن یخنی کرده و یا در جوف برنج در دیگ گذاشته با ابازیر حاره مانند نمک و زیره و فلفل و افاویه مانند دارچینی و قرنفل و هیل بوا و برگ ساذج هندی همه درشت ناکوفته از هر یک بقدر حاجت داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن دهند و دم دهند و روغن بقدر مطلوب داغ کرده بران ریزند و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند و بعضی قدری زعفران را سوده با ماست ممزوج کرده بران گوشت یخنی کرده می مالند و این یخنی پلاو حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در بلاد معتدله پلاو لطیف و مقوی قلب و دماغ است و نافع است اصحاب صداع را بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده می شود بعد از تنقیه سودا * واقسام پلاو از زیربریان و چاشنی پلاو از آب غوره و سرکه و آب لیمو و اترج و کونله و توت شامی و سماق و زرشک و آلوبالو و آلوی سیاه و بخارائی و تمر هندی و انار و فالسه و جامون و امثال اینها چاشنی با شکر گرفته آن است که بعد طبخ برنج هریک از آبهای مذکوره را که خواهند بخوردن آن می دهند بنحویکه دانهٔ آن را سخت و یا نرم نکرده اند و همچنین کلم پلاو که کلم قمریت است و یا غیر آن از اقسام کلم و غیرها آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا ورقها را پخته با پیاز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت یخنی کرده در زیر برنج یا در جوف آن میگذارند و دم میدهند و آن را کلم پلاو و یا غیر آن بنام چیزیکه دران داخل میکنند مینامند و همچنین لقمه پلاو که از انواع سبزیها از کلم و زردک و پیاز تازه و سیر تازه خام با برگ و شبت و بابونه و امثال اینها ترتیب میدهند و نیز شبت پلاو و بابونه پلاو که شبت یا بابونه هر کدام که خواهند گرفته پاک کرده از خاک و غیره شسته قیمه نموده در پارچهٔ کرپاس پاکیزه کرده اندکی شسته وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نموده مرتب مینمایند و اگر باقلا پلاو خواهند قدری باقلای مقشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شبت یا بابونه می آمیزند و در هند که باقلا بهم نمیرسد بدل باقلا سیم میتوان کرد و همچنین به پلاو سیب پلاو و لیمو پلاو و نارنگی پلاو و انبه پلاو و کونله پلاو و اننناس پلاو و زردک پلاو و بادنجان پلاو و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست و تخم جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته با اندک چاشنی بته طعام وقت دم دادن بگذارند و لیمو و نارنگی و کونله هر کدام که خواهند درست پوست آنها را اندک شیرین کرده بقسمی که در اترج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از میان دو پارچه یا زیاده از منقش یا خلال چوبی تخمهای آنرا برآورده پخته با اندک چاشنی وقت دم دادن ته طعام میگذارند و همچنین مرغ پلاو که شکم مرغ را از زرشک منقی و آلو و کشمش و یا غورهٔ کشمش و یا آلوبالو دانه بیرون آورده پر کرده ته طعام گذارند و دم دهند و همچنین شکم املک را که بچهٔ بز یا برهٔ تازه زائیده است یا آنکه از شکم مادر برآید بعد از ذبح آن و طبخ نیز بدین قسم پر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و ماهی تازه نیز بدستور * چلاو که بهندی خشکه نامند بسیار سبک و لطیف و کثیر الغذا و زود هضم است * صنعتش آن است که بگیرند برنج را و نیکو شسته در آب بخیسانند بقدر دو سه ساعت و یا زیاده که اندک بخیسد پس از آب برآورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند آن مقدار که مغز برنج پخته شود پس آب آن را از پالایش مصفی یا کرپاس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند با بهتی و یا با یکی از بقلیات و یا با قلایا و یا با کبابها و قورمها و امثال اینها و اگر اندکی روغن داغ کرده در زیر آن چلاو بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند در وقت دم دادن میکردند و بیان صنعت بهتی و اقسام دالها و منگوچهی در حرف المیم در بیان ماش ذکر خواهد یافت

انشاء الله تع * حلواى آرد برنج كثير الغذا است * صنعت آن بكيرند آرد برنج را ودر آب طبخ دهند ودر آخر شكر سفيد يا قند سفيد نيم وزن آرد برنج يا كمتر يا زياده بقدر خواهش در آب حل كرده اضافه نمايند وطبخ دهند تا غليظ كردد پس قدرى روغن كاو تازه داغ كرده يا روغن بادام شيرين يا پسته دران ريخته بريان نمايند ودر آخر قدرى زعفران بكلاب سوده دران ريخته ممزوج نموده درسينى تازه قلعي كرده يا بر روى تخته پهن كرده بطريق لوزبريده تناول نمايند واكر قليلى مشك يا عنبر نيز داخل نمايند ميكردد اطيب واكر خواهند مغز بادام مقشر يا پستهٔ مقشر را قاشهاى باريك بريده بر روى آن پهن كنند ودست بكذارند كه بدان بچسپد قبل از بريدن لوزبهتر والذ است * حلواى برنج مشهور بخان احمدي مقوى قلب است وبدن را فربه كند و اصحاب ضعف معده را نافع بود * صنعت آن برنج سفيد كرده شسته را يك رطل در آب بپزند تا مهرا شود پس قند سفيد يكرطل بكلاب وعرق كاوزبان وعرق صندل وعرق بيد مشك از هريك دومثقال حل كرده روغن كاو داغ كرده نيم رطل همه را داخل كرده بپزند تاچون ترحلوا شود پس مغز بادام مقشر مغز پسته از هريك ده مثقال داخل كرده زعفران يك مثقال بكلاب سوده نيز اضافه نمايند وبپزند تازمانيكه شروع به پس دادن روغن نمايد دارچيني ده درم دانهٔ هيل دو درم جوزبوا دو عدد نرم كوفته اضافه نموده از آتش بركيرند ودر ظرف چيني برآورند وتناول نمايند وبعضى در آخر زعفران بكلاب حل كرده وبعضى مشك وزعفران بكلاب حل كرده داخل مينمايند وبس ولبوب داخل نميكنند وبعضى در روغن كمي پخته درظروف برآورده روغن پسته ويا بادام شيرين بران ريخته تناول مينمايند واين را پالوده مينامند * حلواى برنج مشهور بپيخ در بهشت سريع الانحدار كثير الغذا لطيف الكيموس موافق اكثر امزجه است وجهت ناقهين وضعيف الاحشا مفيد وبهترين حلويات است * صنعت آن برنج كوبيده اندك بوداده را كه سي وهفت مثقال باشد درپاتيل كرده هفتاد وپنج مثقال قند سفيد را در اندك آبى حل نموده باشش صد مثقال از آب وكلاب وعرق بيد مشك درپاتيل كرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود * حسوارز نافع است از براى اصحاب سعال * صنعت آن بكيرند برنج مغسول وبامثلش تخم خشخاش سفيد كوبيده بپزند باشير كاو وبخورند بى شكر يا با اندك شكر سفيد وكاهى درين حليب لبوب مقويهٔ دماغ وقلب چون شيرهٔ مغز بادام شيرين مقشر ومغز پسته ومغز چلغوزه ومغز فندق داخل ميكنند واين غذا موافق است از براى اصحاب صداع بمشاركت قلبه بسبب غلبهٔ سودا بر مزاج آن چون استعمال كرده شود بعد از تنقيهٔ سودا * خبزارز نان برنج ديرهضم بطيء الخروج است نسبت بخبز حنطه وواقف كرديدند مردم برين معني به تجربه پس نمى خورند آن را مكر با مصلحى مانند اشياى مالحه و مرقهاى لحوم دسمه وچيزهاى چرب پرروغن ويا شير ويا ثوم واين بسبب آن است كه هركاه بخورند بى انچه كه مذكور شد مييابند ازان ضرر عظيم وحادث ميكردد ازان قولنج سفلي وريحي واكر كسى جرآت كند بخوردن آن با آب غوره يا با مضيره ومانند اين دوبزودي توليد سده دركبد وطحال ميكند ودافع ضرر آن خوردن آن است باكامخ كبر وكرفس وسداب واين ضرر مخصوص برنج سرخ لزج لعابى است كه طبخ نيكو نيافته باشد نه برنج سفيد جيد كه نيكو طبخ يافته باشد بدين قسم كه آنرا چلاو پخته خشك نموده آرد كرده باآب كرم خمير نموده يكدو ساعت كذاشته بعد ازان نان بپزند ويا آنكه چلاو پخته بر روى تختهٔ صافي يا سنك صافي نرم سوده كه مانند خمير كردد وازان نان پزند واين قسم لذيذ ولطيف ميباشد وقسم ديكر آنكه برنج را آرد نموده در وقت طبخ اندك اندك در آب جوشان بريزند وبرهم زنند تا طبخ تمام يابد ومانند خمير كردد وازان نانهاى نازك پزند * محمد بن يعقوب كليني از علي بن ابراهيم از محمد بن عيسى از يونس از ابي الحسن رضا عم روايت ميكند كه بدرستيكه

آن حضرت عم فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی انفع مر او را از نان برنج و در حدیث دیگر از حضرت
ابی عبد الله عم مروی است که بهترین طعامی مبطون را برنج است بدرستی که آن مدبغ معده است و کشنده آزار
است * سویق برنج بفارسی بست بکسر بای فارسی وسکون سین مهمله وتاء و تلخان نیز و به ترکی قاوت و بهندی چاول
کا ستو نامند بارد و قابض و مسکن حرارت است * صنعت آن برنج را چلاو که بهندی خشکه نامند پخته خشک نموده اندک بریان
کرده سائیده نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب در آب ممزوج نموده قلیلی نبات یا قند بقدریکه ذائقهٔ آن را شیرین
گرداند داخل نموده بنوشند و اگر خواهند به بید مشک و یا گلاب مطیب نمایند * شوربای برنج غذائی موافق است از برای
صداع بمشارکت کلیه و مثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای برنج دو قسم است قسمی آن است که برنج وماش
را درهم بپزند ومطیب بروغن بادام شیرین وقلیلی افاویه وفلفل و زیرهٔ کرمانی نموده بخورند واین شوربا برنج وماش مقشر ساده یا
با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بحموضات قابضه یا ملینه مانند آب انار و آب غوره و آلو و تمر هندی نافع است از برای اصحاب
صداع یابس ساذج وقتی که با حرارت باشد وقسمی دیگر را قیمهٔ شوربا گویند و شوربای برنج نیز نامند واین قسم آن است که گوشت را
ریزه ریزه کرده در آب بجوشانند وکف آن را بگیرند پس باندک پیاز سرخ کرده در روغن مسکهٔ گاو و نمک ومصالح آنچه ضرور باشد داخل
کرده در آب بپزند چون نیکو پخته شود برنج دران داخل کرده نیکو رقیق بپزند وتناول نمایند وگاهی چند برگ اسفاناخ و دو سه قاشی
از کدوی سفید شیرین یا برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و همچنین گاهی چند پارچهٔ سیب میخوش یا ترش یا به
میخوش یا ترش با اندک شیر بنی جهت چاشنی نیز داخل می کنند * شیر برنج که آنرا بعربی ارز ملبن نامند غذای معتدل است در
رطوبت و یبوست وحرارت و برودت وچون باشکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد میگردد از ان در بدن غذای بسیار وسریع الهضم
ومکثر منی ومقوی باه است وشیر را زیاده کرداند ونیست موافق مر اصحاب سده وسنگ گرده ومثانه را * صنعت آن بگیرند برنج را
ونیکو شسته با آب طبخ دهند چون نیکو پخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که خواهند آید واین در صورتی است
که شیر کم خواهند داخل نمایند والا برنج را نیکو شسته در شیر مقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را دران با آتش ملایم طبخ
نمایند ومقدار شیر مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند ونزدیک فرود آوردن اگر قلیلی
مشک با گلاب سوده صاف کرده داخل نموده یک جوشی داده فرود آورند میگردد اطیب ودر ظرف چینی کرده قند یا نبات
کوبیده یا عسل بران پاشیده تناول نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند * قلیهٔ برنج باصطلاح قدما
اطبای اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را با روغن و پیاز سرخ کرده پس آب دران داخل کرده بپزند تا پخته شود و
آب دران بقدری باید که برنج دران پخته شود پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند وبعضی برنج
را اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب پخته و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم می دهند واین غذای صالح است از برای
حفظ صحت ونافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیهٔ خلط
خورده شود و نیز غذای موافق است از برای صداع حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده * ماء الارز که بهندی پیچ گویند آن است
که برنج را شسته بپزند در آب وآن را صاف کرده چون ماء الشعیر سرد نموده بخورند مسکن لذع وحدت اخلاط مراری معده و
امعا است * مزعفر کثیر الغذا است ومبهی ومسمن بدن ومولد منی * صنعت آن بگیرند برنج را ودر آب پخته ودر آخر قدری
شکر وگلاب وزعفران و روغن مسکهٔ گاو داخل نمایند ودم داده کشیده بخورند واگر آن را نرم بپزند شلهٔ مزعفر

واکرمثل پلاو بپزند مزعفر پلاو کویند وهرقسم مزعفر نافع است ازبرای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه وشلهٔ مزعفر نافع است ازبرای صداع یابس ساذج وقتیکه با برودت مزاج باشد وآنچه بهندی کهچری کویند آن است که برنج راما نند چلاو بپزند بغیرازانکه آب آن را بکشند چنانچه چلاو را آبکش می کنند بلکه آن راد رهمان آب بپزند ودم دهند تاچون چلاو بسیار نرم شود روغن کاو داخل کرده بخورند مغص را نافع باشد وبرنج راچون درآب پخته دوغ یا آب زرشک یاآب سماق یاآب انار دانه ویاآب انار ویاغوره ویا توت شامی ویاآلوبالو ویاجامون ویافالسه وامثال آن ویاسیب ویا به میخوش ویا ترش باانک شیرینی جهت چاشنی وکاهی درآب کوشت نیز پخته که پارچهای کوشت نازک دران باشد وکوشت راکوفته ساخته نیزدران می اندازند وچغندر وسیب یابه ویایکی ازمیاه مذکوره داخل نموده چاشنی دارساخته تناول می نمایند وآنراشلهٔ دوغ وشلهٔ سماق وشلهٔ انار دانه وغیرآن بنام آن چیزنامند مسکن حرارت است وبی کوشت آن نافع است ازبرای اسهال صفراوی ودموی وتشنکی مفرط * فصل دربیان نسخ ارکجه * بدانکه ارکجه بفتح همزه وسکون رای مهمله وفتح کاف عجمی وفتح جیم عربی وها بلغت هندی بمعنی غالیهٔ اعلی است یعنی طیب اعلی * ارکجه که ازاغالی است نافع است ازبرای تقویت قلب ودماغ * صنعت آن عود قماری غرقی خام زعفران از هریک دودرم صندل سفید بکلاب سوده اظفار الطیب حب المحلب ازهریک سه درم عنبراشهب یکدرم مشك ترکی نیم درم همه رابا کلاب سوده روغن زنبق یعنی روغن یاسمین سفید که آن رابهندی تیل چنبیلی نامند یاروغن بان مطیب هرکدام که باشد داخل کرده برصلایهٔ سنکی سحق نمایند تانیکومخلوط شود ومتاخرین درین ارکجه عطر عود هندی وعطر صندل وعطر کلاب وعطر عنبراشهب مجموع یابعض آنهاداخل میکنند * ارکجهٔ دیکرکه ازاغالی است * صنعت آن عود هندی حب المحلب ازهریك دو درم صندل سفید مقاصری اظفار الطیب ازهریك سه درم زعفران عنبراشهب ازهریک یکدرم ادویه را بکلاب وعرق بهار نارنج سوده روغن زنبق یاروغن بان داخل کرده بکاردارند واکردرین غالیه مشك وعطر کلاب وعطر عود هندی وعطر صندل هرکدام که باشد داخل نمایند میکردد اجود واقوی * ارکجهٔ دیکرازبرای انبات شعر * صنعت آن روغن بان مطیب که نسخهٔ آن دراد هان مرکبه مذکورمیشود بکیرند ازان هرقدر که خواهند پس داخل کنند دران عود قماری آن مقدار که آن راغلیظ کرداند پس حل کنند دران مشك وعنبر محلول ونیکوبرهم زنند وبکاربرند * ارکجه شاهجهانی بسیارخوشبوولذیذ است * صنعت آن صندل سفید باکلاب سائیده چهل وهشت مثقال عود غرقی خام سوده دومثقال بیخ بنفشه سه حبه کتورکه کند مالتی نیزکویند ودوای هندی خوشبو است اظفار الطیب بسباسه زعفران عنبراشهب مشک ترکی خالص دانهٔ هیل ازهریك دوحبه ازحبات سرخ که بهندی کهونکچی کویند روغن یاسمین که بهندی چنبیلی کویند سه مثقال چوؤ عود هندی ربع یك مثقال دواله که بهندی اکسیرکویند چهارسرخ عرق بهارنارنج کلاب صندل زرد که بهندی ملاکیرکویند ازهریک دوازده مثقال درهم نموده استعمال نمایند * ارکجه شاهجهانی بنسخهٔ دیکر * صنعت آن عود غرقی سه ماشه صندل سفید سوده پانزده ماشه اکسیرکه اشنه سفید است مشک خالص عنبراشهب چوؤ اکرغرقی ازهریک دوماشه اظفار الطیب بریان کتول بیخ بنفشه شاخ شسته ازهریك یکماشه بسباسه قاقلهٔ صغار ازهریک سه سرخ کافورقیصوری نیم سرخ عرق بهار دوتوله روغن چنبیلی ربع دام کلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته بیخته باکلاب وعرق بهار سائیده مرتب نمایند وباستعمال آورند * ارکجه اکبرشاهی * صنعت آن صندل بکلاب سوده شش مثقال چوؤ اکرکه عود هندی است سه مثقال بنفشه کتورازهک سه مثقال کافورخام

چهار حبه بگلاب چهل وهشت مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکجهٔ جهانگیري صنعت آن صندل بسیار خوشبو اعلی
سه توله مشك کسبر چووهٔ عود خاصه اکر غرقي خام از هریك یك توله عنبراشهب ششماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتوله
از هریك دو ماشه بیخ بنفشه چهار ماشه کافور جود انه یك ماشه روغن چنبیلي دو دام اجزا را بگلاب وعرق بهار نرم سوده
از پارچه کذرانیده استعمال نمایند * ارکجهٔ دیکر خاصه بابت بادشاه زاده محمد اعظم شاه بسیار خوشبو ونیکواست * صنعت آن
صندل سفید سائیده عود هندي غرقي خام از هریک یك توله عنبراشهب عنبرمایه زرورد از هریك یکماشه مشک خالص بیخ
بنفشه اکسیر چووهٔ عود خالص از هریک نیم ماشه بسباسه قاقلهٔ صغار از هریك سه سرخ اظفار الطیب بیخ سرخ کهیله دو سرخ
کافور خالص نیم سرخ روغن چنبیلي شش ماشه عرق بهار دو توله صندل را اولا در کلاب بخیسانند وبیخ بنفشه را با کلاب رقیق
بسایند وباز در همان کلاب کهیله را بازقاقله راو صندل را وباز کافور را وچووه وعود داخل کرده وعنبرمایه را با کلاب سائیده
بازاظفار الطیب را وبسباسه ومشك وعود راوهمه را یکجا بازبسایند وعنبر را بازدر روغن چنبیلي واندک کلاب کداخته
داخل نمایند وهمه را درهم نموده از پارچه دولائي بکذرانند وعرق بهار اندک اندک داخل کرده میباشند تا تمام از پارچه خوب
بکذرد ودو سه ساعت نکاهداشته تافی الجمله مزاجی کیرد واستعمال نمایند واکر عطر کلاب وعطر عود هندي اضافه نمایند
میکردد اطیب * ارکجهٔ سرکار پادشاهي بنوع دیکر * صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده نه مثقال عود غرقي خام دو درم
عنبراشهب بیخ بنفشه از هریك نیم مثقال مشک خالص ربع مثقالی دواله اکسیر دو مثقال چووهٔ عود هندي دو حبه کافور یك حبه
روغن یاسمین که بهندی چنبیلي کویند یک مثقال کهتور ربع مثقالی بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکجهٔ خاصه سرکار
بادشاهي * صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهتوله ایوسا از هریک ربع مثقالی چووهٔ
عود هندي دواله پخته مشك خالص عنبراشهب از هریك نیم مثقال کافور دو حبه عود غرقي خام یکدرم روغن یاسمین
دوازده مثقال کلاب عرق بهار از هریک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکجهٔ بابت پادشاه بیکم * صنعت آن
صندل سفید بگلاب سوده چهل وهشت مثقال روغن یاسمین خوشبو دوازده مثقال عنبراشهب یک مثقال مشك خالص نیم
مثقال بیخ بنفشه دواله از هریك یك مثقال اظفار الطیب چووهٔ عود اکر خالص از هریک یکدرم بگلاب بقدر احتیاج مرتب
نمایند * ارکجهٔ خدابخش خاني * صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده عنبراشهب مشك خالص چووهٔ عود از هریك نیم
مثقال عود غرقي سه مثقال بیخ بنفشه دواله از هریك ربع مثقالی بسباسه دانهٔ هیل زعفران از هریك ثمن مثقالی عطر کلاب
نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زردی کل ناکیسر وزردي کل سرخ از هریك قدری بدستور مرتب نمایند * ارکجهٔ دلاورخاني
* صنعت آن عنبراشهب عود غرقي از هریك ربع مثقالی مشك خالص بسباسه صندل زرد که بهندي ملاکیر کویند چووهٔ
عود خالص کهتور از هریك دو حبه اظفار الطیب چهار حبه اکسیر دو نیم وزن صندل سفید دو وزن اجزا با کلاب چهل
وهشت مثقال بدستور مرتب نمایند * ارکجهٔ دلاورخاني به نسخهٔ دیکر * صنعت آن عنبراشهب دواله که بهندي اکسیر
نامند از هریک چهار سرخ مشک خالص چووهٔ اکر خالص اظفار الطیب از هریك سه سرخ ایرسا که بیخ بنفشه است بزباز هیل بوا
لهك از هریک دو سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بهندي چنبیلي نامند چهار توله عود غرقي خام یک وزن کل
ادویه صندل دو وزن ادویه علی الرسم مرتب نمایند * ارکجهٔ موسوی خاني که خوشبو و نیکواست * صنعت آن صندل سفید
سوده عود غرقي خام از هریک ده ماشه مشک خالص نه ماشه چووهٔ عود قسم اول قاقلهٔ صغار از هریك نه سرخ عنبراشهب

یکماشه گل کامه یك ونیم ماشه کهیله اظفار الطیب بسباسه از هریك چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم سرخ روغن چنبیلي بیخ بنفشه
از هریك شش سرخ بدستور مرتب نمایند وگلاب وعرق بهار هر قدر که خواهند اضافه نمایند * ارکجهٔ قلاوزخاني *صنعت آن
صندل ده ماشه اگر غرقي ششماشه مشک خالص عنبر اشهب اکسیر گل کامه از هریك یکماشه بیخ بنفشه اظفار الطیب بریان
کرده بسباسه قرنفل قاقلهٔ صغار چورهٔ عود هندي از هریك چهار سرخ روغن چنبیلي نیمدام کافور خالص نیم سرخ گل کامه
یکماشه عطر گلاب یکماشه گلاب یك شیشه عرق بهار ده ونیم سیر شاهي بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکجهٔ محمد بارخاني
که بسیار تحفه میشود * صنعت آن صندل سفید عود هندي از هریک یکتوله صندل زرد که ملاگیر گویند ششماشه عنبر
اشهب عبیر تهتهي مشك خالص قرفه از هریک دوماشه اکسیر بیخ بنفشه دانهٔ هیل کوچک اظفار الطیب روغن چنبیلي
عطر گلاب عطر فتنه عطر ناکیسر عطر عنبر از هریك یکماشه کافور خالص زعفران خوشبوی خالص عطر گلاب عطر کرنه از
هریك نیم ماشه گلاب وعرق بهار از هریك بقدر حاجت داخل کرده بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکجهٔ دیگر به نسخهٔ عطاران
هند * صنعت آن ملاگیر شش ماشه عود هندی حب المحلب از هریك سه ماشه اظفار الطیب بیخ بنفشه از هریک دو ماشه قرنفل
چهار سرخ اکسیر دانهٔ هیل بوا دارچیني از هریک یکماشه کافور قیصوري دو سرخ مجموع را بگلاب صلایه نموده عطر فتنه یکماشه
ونیم چورهٔ عود هندي نیم ماشه روغن زنبق یکتوله باآن مخلوط کرده بکار دارند * ارکجهٔ دیگر که عطاران هند آن را ارکجهٔ
شاهي نامند * صنعت آن صندل سفید مقاصري نه توله مشك ترکي خالص اکسیر از هریك یک توله روغن چنبیلي ده درم
اظفار الطیب چهار ماشه ونیم حب المحلب عنبر اشهب چورهٔ عود غرقي خام بیخ بنفشه از هریك نه ماشه زباد شسته چهار ماشه
ونیم عود غرقي یکتوله ونیم کافور قیصوری یکماشه گلاب دو استار عرق بهار یك استار حصی لبان که آن را بعربي صمغ ضرو
نامند سه توله عطر فتنه یك توله بدستور سه پیاله ارکجه سازند وبطریق عطر بکار برند * ارکجهٔ دیگر که عطاران هند آن را
ارکجهٔ قسم دوم نامند * صنعت آن صندل سفید مقاصري سوده عطر گل مولسري میعه از هریک سه توله دانهٔ هیل بوا چهار توله
قرنفل دو توله عود هندي نیم توله ست صمغ ضرو که جوهر حصی لبان ومصعد آن است بسباسه عطر گلاب خالص عطر مجموع
از هریك یکتوله گلاب سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند وست بهندي جوهر هر چیز ومصعد آن را نامند * ارکجهٔ دیگر
به نسخهٔ عطاران هند * صنعت آن طباشیر یک استار ملاگیر یعني صندل زرد ساٸیده نیم استار صندل سفید مقاصري بگلاب
سوده سه پاوا استار کند رکپور کچري ناگرموتهه از هریک پاوا استار برنبي کهتوله از هریک نیم پاوا استار تج که سلیخه است نیم استار
نکهه یعني اظفار الطیب الایچي خورد یعني قاقلهٔ صغار قرنفل صمغ ضرو میعه سائله از هریک دو دام عطر گلاب عطر فتنه از
هریك یکتوله گلاب مقداریکه ادویه بان ارکجه توان ساخت بدستور مقرر مرتب نمایند * عبیر مایه که اکسیر گویند * صنعت آن
آن است که بگیرند نارنجهای کوچك وسر آن را به برند وجوف آن را تمام خالي کنند بحدیکه سفیدي در ان نماند ودر هر چهار
سیر بهار نارنج یك سیر لادن عنبر و نیم سیر سنبل الطیب و پاو سیر دواله لادن را کوبیده وساٸر اجزا را از خس وخاشاک پاک
نموده ریزه ریزه کرده در ظرف چیني در گلاب آنمقدار که بالای ادویه آید بخیسانند ویك شب بگذارند پس در نارنجها پر کنند
وسر آنها را از همان قطعها که بریده اند مستحکم نموده در دیك سنگي یا نقره یا مس تازه قلعي که در ته آن قدری خس ریخته
باشند ته برته چهار طبقه چیده گلاب بر روی آن ریخته سر آن بسته اطراف آن را بگل حکمت یا آرد ماش هندي مستحکم نمایند
بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود وبآتش ملایم طبخ دهند وگوش بر آواز آن دارند چون آواز جوش کم کرده دانند که گلاب

کم مانده دیگ را فرود آورده بگذارند تا اندک سرد گردد و بخار آن زائل شود سر آن را باز نموده نارنجها را برآورده آنچه در
جوف آنها است برآورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشک گردد و در هر سه سیر از این یک سیر صندل سفید خوشبو بگلاب
سوده و دو توله مشک سوده داخل نموده در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از یکماه استعمال نمایند * عبیر مایهٔ دیگر از ان اقوی
* صنعت آن اگر غرقی خام اشنه سنبل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بهار نارنج از هر یک یک آثار بیخ بنفشه نیم آثار مشک
چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه آنچه کوبیدنی است جوکوب نموده بدستور با دو من زغال طبخ دهند و بکار
برند * میل که مایهٔ بعض عطرها است * صنعت آن اگر غرقی بهار نارنج لادن عنبری لشنهٔ خالص از هر یک یک آثار مشک خالص
چهار توله گلاب بقدر آنکه در ان پخته شود ادویه را جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند * ارنب بری معرب ارنباء سریانی
است و بعربی نمو ربنون و رای مهمله و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سساو سسه و کهره و بیونانی فروسیمون و نیز
ارنب و اغروس و غرساوس و بسریانی لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بجثهٔ گربه با موهای نرم و مثل زنان حیض می
بیند و گویند منقلب می گردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست میگردد و یک سال مادهٔ آن
و سیاه و سفید یک رنگ و ابلق نیز می باشد و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار ترسانند و ذبح نمایند بسبب شدت
خوف خون از مذبح آن بر نمی آید و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند در اول سوم گرم و در دوم یابس است
و بزعم قومی سیاه آن یابس است و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل
اخلاط بارده و ادمان اکل آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن و غیر محرق آن حابس خون همه اعضا
و خوردن خون برشتهٔ آن جهت اسهال و قرحهٔ امعا و رفع سموم و طلای خون تازه گرم آن جهت کلف و بهق و بثوریکه آب سفید
از ان ترشح کند و جوشش خشکی که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه است و مغز سر آن که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و
دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت بر روئیدن دندان اطفال و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آن است
اختلاج و ارتعاش تناول نمودن مغز سر خرگوش با ماء العسل نافع است از برای اختلاج و ارتعاش حادث بعقب مرض و بریان
کردهٔ آن نافع است از برای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن شراب و رعشه مرضی خصوص وقتیکه با فلفل و خردل خورده
شود و مغز سر ارنب را چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از ان شخص هرب نمایند و نزدیک
او نیایند و شیخ داؤد گفته که چون هفت روز دو حبهٔ مغز سر آن را با دو اوقیهٔ شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر
دماغ آن با پیه خرس و با ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیر مایهٔ آن را چون بقدری قیراطی تا نیم مثقال
با سرکهٔ انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله پادزهر جمیع سموم
است و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تپ ربع مجرب شمرده اند و گویند که یک درم پنیر مایه آن تا یک مثقال چون با آب نخود
بخورند نافع است از برای احتباس بول بسبب جمود خون در مثانه و اگر یک درم انفحهٔ ارنب را با یک درم شب سوخته یکجا کرده
پس بگیرند بابونه و سداب و در آب جوشانیده صافی نموده این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور خون بسته بگشاید
طلای آن جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال آن را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول
آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهرهٔ آن را تاثیر بعکس پنیر مایهٔ آن است چون با زیت خلط کرده
شود و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل و چون بیاشامند انفحهٔ آنرا با مسکهٔ گاو یا روغن گاو یا سرکهٔ انگوری و همچنین هرگاه

آشامیده شود با مسکه یا روغن یا عسل مصفی محلول بخل خمر نافع است از برای صرع وبعضی گفته اند چون قدری قلیلی از انفحهٔ
آنرا بطفل بیاشامند ایمن میگردد از حدوث صرع وچون اندکی از انفحهٔ ارنب را بطفلی که فزع کند در خواب بدهند دفع میکرداند
فزع آن را ولیکن باید که بسیار کم باشد و شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود وخوردن
کوشت آن مولد خون غلیظ وبهتر از خونیکه از کوشت کاو وبز ومیش بهم می رسد وجهت بول در فراش وسلس البول ورعشه
وفالج وامراض بارده نافع است واصلاح آن پختن آن است ببخار آب وبا روغن شبت ومضر است بمحرور المزاج ومصلحش
کاسني وسرکه وانار میخوش است صرع کوشت آن راچون بریان نموده به بخار آب کرم یا با شبت پخته بخورند نافع است از
برای صرع شیخ الرئیس گفته که کوشت خرکوش از اغذیهٔ جیده است از برای اصحاب صرع وفالج ولقوه واستر خاقرشي گفته اغذیهٔ
متخذ از کوشت آن خصوصا کباب ومشویات مبزر به ابازیر حارهٔ مقویه مانند تخم شبت ودارچیني وفلفل وصعتر وخردل که ترش
کرده باشند آنها را بمرئ نافع اند از برای اصحاب فالج واسترخاء ولقوه وامراض بارده وعلل اعصاب وخوردن کوشت بریان کردهٔ
آن نافع است از برای خدر وارتعاش وچون بپزند کوشت ارنب راتا مهرا شود مانند حلوا پس بکوبند وضماد نمایند بر سر
نافع است ازبرای لقوه وقلایای کوشت با مغز سر آن با مصالح حاره وآبکامه غذای صالح است از برای اصحاب فالج وهرکاه بوده باشد
باسعال نفث بسیار بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن مشویات وقلیه های از کوشت ارنب بري وآن محدث سهر
است ومصلح آن ابازیر است وسمرقندي گفته که لحوم ارنب می باشد کرم وخشك ومولد خون عکر سوداوی وموجب غثیان وبستن
شکم اند ومدر بول وموافق مرکسی راکه محتاج به تدبیر مجفف باشد ونیستند موافق مرکسی را که محتاج باشد بتدبیر ملطف
مرطب واصلاحش آن است که چرب سازند بروغن بسیار وبریان نمایند آن را به بخار آب کرم وگفته شده که کوشت حیوانات
وحش تمامش بد است الا آهو بره که از جملهٔ آنها بدیش کمتر است. وبعد از ان درکمي بدي کوشت ارنب وواجب است اصحاب
وجع مفاصل را هجرت از خوردن جمیع لحوم واکر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از کوشت ارنب وامثال آن
چون طیور جبلي وآهو بره وهر کوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده درعلاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند
اکر گفته شود که مشهور آن است که ارنب بارد المزاج است پس چکونه میباشد غذای نافع از برای مفلوجین واصحاب امراض
بارده جوابیکه ازین سوال داده اند آن است که مزاج جمله ارنب بارد است لیکن کوشت آنها حار است از کوشت غزال وحق
جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است وسبب این شهرت انفعال آن است که خوف وجبن باشد وسبب
درین امر نیست برودت مزاج آن چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن رامیباشد بسیار کرم
خلق شده وازلوازم حرارت جرأت وجلادت واقدام برحرب است وآن جانوری خرد است اکراین لوازم حرارت باا و
نباشد بزودي از جنک وغزا هلاک میشود باریتعالی بحسن تدبیر وحکمت بالغه قلب آن را نسبت به بدن او بسیار بزرک خلق
کرده پس حرارت غریزي وروح حیواني درفضای قلب آن متفرق شده ضعیف میکردند وموجب جبن وخوف او میشود
وهرچند دُر اصل حرارت غریزي او قویست ونیز حرارت اصلي مزاج آن با حرارت عارضي از غضب یا خوف مجتمع کشته
باعث انغمار وضعف آن میکردد وچون بکیرند مرارهٔ ارنب راو بسرشند با آن کندر وسداب وحب ساخته بیاشامند در وقت
آشامیدن شراب خواب آورد واکر اراده کرده شود خلاصي از ان بیاشامند سرکه کهنه پس بدرستیکه موجب شفاي او میشود
بلیناس گفته که چون زهرهٔ آن را بنوشند خواب بمرتبهٔ بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه بدو ندهند واستنشاق نفرمایند

بهوش نیاید لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون خصیهٔ آن را بانمك تلخ وورس نمك سود نموده ودانك آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب است وخوردن آن باروغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است وگویند چون زن فرج آن را پخته بخورد درحال آبستن گردد وهمچنین حمول سرگین آن درین باب بسیار موثر دانسته اند وضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر وسرگین آن مقدار نیم درم تا یکدرم شربا جهت سلس البول وبول درفراش نافع وقطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفید است وچون مجموع آن را در ظرفی بسوزانند وبا روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی سر موثر است * دستور احراق ارنب جهت سنگ مثانه آن است که بگیرند ارنب بري را وبعد از ذبح از پوست واحشا پاک کرده درکوزهٔ سفال مطین نموده درتنوریك شب بگذارند پس برآورده بکاربرند * دهن ارنب نافع است ازبرای مفاصل ونقرس وخدر ورد اعضا نشستن دران وتدهین بدان * صنعت آن بگیرند ارنب را زنده ودست وپای آن را بسته قزغانی را زیت یا روغن کنجد کرده بجوش آورند وارنب را دران اندازند وبجوشانند تا مهرا شود پس فرود آورده مریض دران نشیند بعد ازانکه حرارت اوکم شده باشد که تواند دران نشیند وقدری را ازبرای تدهین نگاهدارند * طبیخ ارنب نافع است ازبرای کسیکه دهن ارنب نافع است ازبرای آن ومذکور شد درآبزنات * غذای نافع ازبرای امراض بارده مانند فالج ورعشه وسلس البول وبول درفراش ودرد مفاصل بارده ورویانیدن موی سر واین نوع غذا معمول ترکان است * صنعت آن بگیرند ارنب را وذبح نموده پاک کنند پس آن را درآب ونمک وشبت وپیاز جوش دهند وکف آن را بگیرند پس آن را ازآب برآورده باآب سرد بشویند وبه بخار آب بپزند ودروقت پختن ماست وروغن ومصالح حاره وادویهٔ مقویه دایم برآن بمالند تا زمانیکه خوب پخته شود پس آن را فرود آورده بخورند * وپوستین فراگرفته ازپوست ارنب اهلي متوسط است درگرمي میان پوستین سمور وپوستین پوست بره که آن را قلمه نامند وازپوست بره زیاده وازپوست سمور وکومیش کمتر است * باب الالف مع السین المهملة * اسارون بفتح همزه وسین مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون بلغت سریاني بیخ سنبل بري است که آن را سارون بري نیز نامند وبیوناني سرابیون وبهندي تگرنا مند وآن بیخ گیاهی است پرگره ودراز وباریك وکج واززرد چوبه باریکتر وقوی ترهم نیز دیده شده وبا اندک عطریت وتندي وسفید مائل بزردي وبعضی اغبر مائل بزردي باریشهای بسیار باریک که ازاطراف آن برآمده ومنبت آن جنگلها وگیاه آن منبسط برروی زمین وبرگش شبیه ببرگ نیل ولبلاب وازان کوچکتر ومائل باستداره وگلش بنفش وزرد وزیر برگ شبیه بگل بیخ وتخمش مثل تخم کاوچره که عبارت ازقرطم است وقسمی ازان راساق بقدر ذرعی ومدور و برگش مثل برگ قنطوریون دقیق واعلای ساق آن پرشعبه بعضی بربالای بعضی ودراطراف شعبها مثل دانهٔ گندم ودرجوف آن چیزی زغبی وبیخش بسطبري خنصر وکم گره وخوشبو وخوش طعم وقسمی را برگ مثل قسم اول واغبر وصلب وشاخهای آن پراکنده وباریک وگلش بزرگ وبنفش وثمرش مثل ثمرکبر ودرجوف او تخمی مثل خطمي وبراشجار می پیچد وبیخش ساري درتحت ارض وپرگره وقوي الرائحه وتلخ ولذاع واین قسم مخصوص است دررفع سموم وگزیدن مارها وقسمی را برگ ازهمه اقسام ریزه تر وشاخهای او منبسط برروی زمین وگلش بنفش وبیخش نرم وبیگره وزرد وتلخ وباعطریت ومنبت آن کوههای ساده واین قسم ضعیف ترین اقسام اربع است ومجموع آن درآخر دوم گرم وخشك وبهترین آن قسم اول است که ازفرنك وافریقیه وشام خیزد که خوشبو وتند رائحه باریک باشد که زبان را بوقت خائیدن بگزد ومستعمل بیخ آن است ملطف ومحلل ومدر ومفتح ومنقي معده وجگر وسپرز وکرده ازاخلاط بارده وسه مثقال آن باماء العسل مسهل قوي بلغم

غليظ مجتمع در صرو باقي اعضا است وجهت حصاة كرده ومثانه وتسكين درد آن وعسر البول واحتباس حيض ودرد ورك ومفاصل وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا كه دو ماه در آب انكور خيسانيده باشند وبايد كه بازاى هر سه مثقال آن آب انكور چهار رطل ونصف باشد وباشير شتر وكوسفند مبهي قوي مبرود ومرطوب ومسخن ومقوي معده وكبد ومخرج رطوبات فضليهٔ آن هر دو وبادر ار است وجهت تسكين دردهاى باطني واستسقا ويرقان سددي وورم سددى وورم رخو جكر وسپرز وتنقيهٔ آلات بول از رطوبات لزجه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغيه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائي وخدر ومقوي دماغ واعصاب است آشاميدن آن وشربتي از آن سه مثقال است با ماء العسل وداخل كرده ميشود در ادويهٔ صداغ به مشاركت رحم از براى تقويت سر ودماغ ورحم وادرار فضول رحم وآن كرم ميكند دماغ را ونافع است از براى نسيان خصوص وقتيكه با ماء العسل بياشامند بجهت آنكه بسبب حرارت ويبوست مجفف رطوبات دماغ است كه آن رطوبت ميباشد مضعف دماغ وهمچنين بوئيدن روغن آن دايم نافع است نسيان را واكتحال آن جهت امراض طبقهٔ قرنيه ودود آن جهت كريزانيدن عقرب وضماد آن باشير تازه دوشيده بر كنج ران وپشت زهار جهت نعوظ بسيار مجرب است ومضر رئه ومصلحش مويزج وكفته اند مجفف اعصاب است ومصلحش مويز استه بيرون كرده جوشانيده بروغن بادام است وقدر شربتش از يك مثقال تا سه مثقال وبدلش وج مثل وزن آن يا زنجبيل است يا نصف آن خولنجان ونصف آن وج حكماى هند را اعتقاد آن است كه چون قبل از آبله نيمدرم آن با نبيذ برنج بنوشند آبله بسيار كم برمى آيد ومجرب ميدانند * جوارش اسارون مقوي اعصاب واعضاى عصباني ونافع است از براى فالج ولقوه واسترخا * صنعت آن اسارون شامي فقاح اذخر سنبل الطيب سليخهٔ سياه از هريك دو درم قسط تلخ دارچيني از هريك يكدرم با عسل سفيد سه وزن ادويه معجون سازند شربتي يك مثقال * شراب الاسارون مدر بول ونافع از براى استسقا ويرقان وعلل كبد ووجع ورك ورئه ومعده است * صنعت آن بكيرند اسارون دو مثقال وبينداز ند در دوازده قوطولى از عصير عنب وبكذارند سه ماه پس صاف نموده استعمال نمايند * عرق اسارن ساده مفرح وبخشندهٔ سرور ومقوي قلب است * صنعت آن بكيرند يك من اسارون وسه من آب داخل كرده بطريق كلاب عرق كشند شربتي ده مثقال * اسرار الاطباء تاليف شمس الدين بن هلال اردبيلي اين تركيب معجون لبوبى است كه باين اسم مسمى ساخته بنهايت مقوي باه است ودل ودماغ ورنك رخساره رانيكو كرداند وقضيب را محكم كند ومداومت كنندهٔ آن قبل از جماع وبعد از ان ايمن باشد از عرق النسا ونقرس ونقصان مني وامراض عصباني وقدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است * صنعت آن شقاقل مصري خولنجان خصية الثعلب مصرى بهمن سرخ بهمن سفيد وج تركي تودري سرخ تودري سفيد لسان العصا فير صغرهٔ سقنقور از هريك سه درم حب بلسان حب البان ودر نسخهٔ ديكر بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفيد مغز تخم خربزه مغز تخم خيارين تخم شلغم تخم پياز تخم يونجه صحرائى خشخاش سفيد دوقو مغز حب القرطم تخم تره تيزك تخم زردك تخم شبت تخم كندنا تخم هليون حسك مربا از هريك ده درم مغز پسته مغز نارجيل مغز بادام شيرين مقشر مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب القطن كنجد مقشر از هريك هفت درم دارچيني قرنفل اسارون سنبل الطيب بسباسه كبابهٔ چيني سعد كوفي قرفة الطيب دارفلفل جوز بوا نارمشك عود قمارى عنبر اشهب زعفران از هريك يك مثقال مشك تركي يك دانك ونيم زنجبيل بوزيدان قسط شيرين مغز حب الزلم درونج عقربي از هريك دو درم عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند حكيم مير محمد مؤمن كفته كه من معتادين افيون را درين معجون زعفران سه مثقال پنير مايهٔ شتر اعرابي پنج مثقال افيون ده مثقال بزر البنج سفيد ده مثقال داخل كردم

وبدل مرۀ سقنقور ماهي روبیان بنهایت موافق یا فتم قدرشربت از افیون دار ازنیم مثقال تایك مثقال و درنسخهٔ دیگر اجزائی
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزربنج سفید یک مثقال است وبعضی اطبا بعوض بزرالبنج وافتیمون
زرق القنب ده مثقال میکنند وبعضی بعوض ورق القنب چرس میکنند واکرسرۀ سقنقورنباشد بدل آن ماهي روبیان پنج
مثقال کنند واکرحسک مربی نباشد حسک غیرمربی داخل کنند * اسرارالاطبا بنسخهٔ دیکرمنافع بسیار دارد ودرسه باب
بی نظیر است درتقویت دل ودماغ وآوردن نشاط ومحکم نمودن قضیب واکربعد ازجماع استعمال نمایند ازعرق النسا و
مفاصل ونقرس ونقصان مني وازهمه بیماریهای عصباني ایمن کرداند واین نسخه بجنس نسخهٔ قبل است باندکی تفاوتی در
عدد ادویه وبجای درم مثقال است * صنعت آن خولنجان شقاقل خصیة الثعلب مصري بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکي
تودري سرخ تودري سفید لسان العصافیرشاهتره ازهریك سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم خرفهٔ مقشر مغزتخم
خربزه مغزتخم خیار مغزتخم کل وتخم پیاز تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انیسون تخم هلیون حسك مربی ازهریک ده مثقال
مغزنارجیل مغزچلغوزه مغزپسته مغزکنجد مقشرازهریك هفت مثقال دارچیني قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابهٔ
چیني قرفه سعد کوفي دارفلفل جوزبوا عود قماري عنبراشهب زعفران ازهریك یک مثقال مشك تبتي یکدانک ونیم زنجبیل
بوزیدان قسط شیرین مغزحب الزلم درونج عقربي ازهریک دومثقال باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند
شربتی ازدومثقال تاسه مثقال است واکرمکیف خواهند زعفران راسه مثقال کنند وافیون هشت مثقال وبزرالبنج سفید یك
مثقال اضافه نمایند * اسرارالاطبای کبیرکوده راکرم وقوي کرداند ومني بیفزاید وپشت رامحکم کند ونشاط آورد وباه رازیاده
کند ودل ودماغ راقوت دهد وبدن رافربه کرداند ورنک رانیکوسازد واعصاب رامحکم کند ونعوظ آورد ودرامرمجامعت نظیر
ندارد * صنعت آن مغزپسته مغزفندق مغزبادام مغزحبة الخضراء مغزکردکان مغزچلغوزه مغزحب البطم خولنجان ماهي
روبیان شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید تودري زرد تودري سرخ زنجبیل کنجد مقشردارچیني ازهریک پنجدرم سنبل الطیب
سعد کوفي قرنفل کبابهٔ چیني حب القلقل تخم کزرتخم شلغم تخم ترب تخم پیازتخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیردرونج
عقربي زرنباد ازهریك سه درم جوزبوا بسباسه دواله دارفلفل ازهریك دودرم خصیة الثعلب نارجیل تازه مغزسرکنجشك نر
خشخاش ازهریک ده درم قضیب کاوهوده سورنجان بوزیدان نعناع خشك ازهریك چهاردرم مایهٔ شتراعرابي زعفران
مصطکي ازهریك درمی عود خام دودرم ورق طلا سي عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبراشهب مشک خالص ازهریك نیم مثقال
عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند * اسرارالاطبای صغیرمني زیاده کند وکلیه ومثانه را قوي کرداند ونسیان را
نافع باشد ورنک رورانیکوکرداند ودماغ راقوت دهد * صنعت آن مغزبادام مغزکردکان مغزحبة الخضرا مغزچلغوزه مغز
حب الزلم مغزفندق مغزپسته مغزنارجیل تازه مغزحب القلقل خشخاش سفید تودریین کنجد مقشرتخم جرجیرتخم پیازتخم شلغم
اسپست بهمنین زنجبیل دارفلفل کبابه قرفه دارچیني شقاقل خولنجان تخم هلیون مساوی کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه
معجون سازند چنانچه رسم است شربتی دودرم * اسطوخودوس بضم همزه وسکون سین مهمله وضم طای مهمله وسکون واووضم
خای معجمه وسکون واووضم دال مهمله وسکون واووسین مهمله کفته شده که لغت یوناني است ومعني آن حافظ الارواح است و
بعربي آنس بمد الف وممسک الارواح وضرم بضم ضاد معجمه وسکون رای مهمله وزهرالضرم کویند واهل تنکابن ترم وبحریاني
سخاوس نامند وآن نام جزیرۀ ایست که ازانجا می آورند ودربعض لغات آن راکشته وبهندي دهاروودربنکاله تنتیه نامند وآن کیاهی

است ربیعی ودرجاهای نمناک بسیار میروید وبرکش شبیه ببرک صعتر وازان درازتر وباریکتر وکلش مائل بسفیدی ویک ساق دارد وباریک بیساق وشاخها رنیز دیده شده ودربلندی کمتر از شبری وبقدر ذرعی نیز دیده شده وقبهٔ آن متراکم مخروطی طولانی شبیه بجو ومائل بسرخی وبنفشی تند طعم ورائحه وباندک تلخی وتخم آن زردرنک تیره شبیه به ارزن خورد واندک پهنی ابن ماسویه کفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند وببویند بوی کافور ازان آید وطعم آن تلخ وتیز ومزاج آن کرم است دراول وخشک دردوم ومرکب است ازجوهر ارضی وناری وبتقویت جوهر ناری خود تفتیح سده نماید وتلطیف مواد کند ورفع عفونات نماید وهمه اندام اندرونی را تقویت بخشد وانچه نوشته درست است وچنین مشاهده شده و اسطوخودوس دربعضی بلاد هند وبنکاله نیز میشود ولیکن انچه درین بلاد بهم میرسد بعضی سیاه خاکستری رنک وبعضی سفید خشن بی زغب وبی رائحه وکم طعم وبی تخم وضعیف الخاصیت وانچه در بلاد دیکر میشود نرم با اندک زغب ومتصف باوصاف مذکوره کرم وخشک است در درجهٔ اول وکویند دراول درجهٔ دوم وابن تلمید کفته که یابس است در دوم وکویند مرکب القوی است واجزای باردهٔ آن کمتر واین قول بلکه قول دوم اقرب بصواب است محلل وملطف وجالی ومفتح سدها وباقوت قابضه ومقوی بدن ودل واحشا وجمیع قوای ظاهری وباطنی ونافع است از برای عفونت اخلاط وطبیخ آن تاسه درم درامراض سینه وسعال ونزلات ازنزلهای خشک قویتر ومفرح ومسهل بلغم وسودای غلیظه ومقوی آلات بول وباقوت تریاقیه وخاصیت آن انضاج واسهال مرهٔ سودا است ازقلب ودماغ وبی عدیل است درین امر خصوص دماغ وبسبب تصفیهٔ روح این دوعضو تقویت این دو عضو میکند ونیز بقوت قابضه که آنرا میباشد قبض جمیع جوهر ارواح میکند ومانع ازتحلیل آن میشود شیخ الرئیس ره میکوید که اعتقاد من آن است که بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین وجوه در تقویت قلب ودماغ بسبب آنکه شدید النفع است در تقویت قلب وتزکیهٔ فکر وآشامیدن یکدرهم ازان بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی ودوجزو آن بایک جزو بیخ کبر که باعسل سرشته باشند جهت برودت معده وبواسیر بنهایت مفید است وضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل ونقرس ونقوع مطبوخ آن جهت استسقا وورم بارد جکر وتنقیهٔ کرده وطحال وامراض مقعده وباشراب جهت نفخ ودرد اعصاب ودرد اضلاع وسموم مشروبه نافع ومضر است بصفراوی مزاج ومعطش ومغثی ومکرب محرورین ومصلحش سکنجبین کویند مضر است به شش ومصلحش کثیرا وصمغ عربی است وقدر شربتش از دو درم تا پنجدرم وبدلش در آلات تنفس فراسیون ودر تنقیهٔ سودا افتیمون است وشیخ یوسف بغدادی کفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است وشربتی ازان یکدرم تا پنجدرم واصلاح آن بکثیرا است وچون باسکنجبین خورده شود محتاج بمصلح دیکر نیست وبعضی اطبا کفته که مصلح شراب آن شراب لیمو ومفتح سدهای دماغی ومسهل سودا وبلغم از دماغ است وبالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی پاک میکرداند مرزا ازجمیع فضول بلغمیه وسوداویهٔ غلیظه ومحلل وملطف ومنقی آن است وبعضی کفته اند مسهل صفرا وبلغم وسودا هرسه است ومفتح سدهای دماغی ومقوی قوای دماغی است تزکیه ذهن وتزعزع دماغ نیکو میکرداند ذهن رامو جب تزکیهٔ آن است وآشامیدن یک درهم ازان باماء العسل جهت تزعزع دماغ ازضربه وسقطه نافع است دوار وسدر نافع است ازبرای دوار وسدر بارد آشامیدن آن ونیز ازبرای دوار وسدر حادث ازضربه وسقطه قرشی کفته که هرکاه بوده باشد دوار وسدر ازبلغم در معده نافع است آنرا آشامیدن شراب اسطوخودوس ساده باشراب لیموی ساده بجهت آنکه باوجود آنکه مقطع ومصفی است حبس ابخره وتقویت معده میکند صرع ومالیخولیا مداومت بآشامیدن طبیخ آن وهمچنین اسهال

بآن نافع است صرع ومالیخولیا را نفعی بلیغ وزائل میکرداند آن را بجهت استفراغ وتنقیهٔ آن مر فضول دماغی را وتقویت آن مر دماغ را بسبب ازالهٔ آن مر رطوبات مرخیه را دافع سودا وغم ووسواس سوداوي وموجب تفریح است چون کل آن را مربی سازند بشکر یا بعسل مصفی وبیاشامند از ان هر شب مقداریکه بوده باشد دران از کل اسطوخودوس مقدار یك مثقال ومداومت کرده شود بآن مزیل سودا وغم ووسواس سوداوي است بالکلیه وموجب تفریح است تفریحی قوي جنون ونسیان وجمود وشخوص وصرع آشامیدن آن نافع است ازبرای جنون سوداوي ونسیان وضماد نمودن آن بر سر نافع است ازبرای نسیان وجمود وشخوص وآشامیده میشود بجهت صرع باعاقرقرحا وسکبینج وچون بینداززند در شش قواریس از عصیر عنب یکمن ازاسطوخودوس ودرخم کرده بکذارند شش ماه که آن شراب برسد پس بیاشامند مصروع از ان باعاقرقرحا و سکبینج منتفع میکردد ازان وکاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند ودرین حالت یکماه که در سرکه آنرا مخلل نمایند استعمال میتوان کرد میفرمایند که اکر ازین سرکه سکنجبین سکري یا عسلي سازند وازان سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه باعاقرقرحا وسکبینج استعمال نمایند بهتر است وجالینوس کفته که چون سحق نمایند اسطوخودوس را تا بکردد مانند غبار و بدمند در بیني مصروع نافع است او را وموجب افاقهٔ او میشود وکفته شده که چون بکیرند از ان یک درم ونرم بسایند وبعسل مخلوط کرده بآن سعوط نمایند تنقیهٔ دماغ میکند تنقیهٔ قوي ونافع است ازبرای صرع سوداوي وبلغمي وشیخ الرئیس کفته که هرکاه بوده باشد صرع بمشارکت معده اوفق ادویه ازبرای استفراغ ایشان اسطوخودوس وشحم حنظل است واستعمال باید نمود آنرا درسالی چند مرتبه وبعد از تنقیه متعهد تقویت معدهٔ ایشان شوند ونیز کفته شده که هرکاه بوده باشد صرع بلغمي پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را وهمچنین هرکاه بوده باشد صرع سوداوي ومانع عفونات وانصباب نوازل است باعصاب و مقوي ومسخن اعصاب بارده است ونافع است ازبرای خدر ورعشه * فصل در بیان حبوبیکه اصل وعمود درآنها اسطوخودوس است * حب اسطوخودوس با صبر به نسخهٔ متقدمین نافع ازبرای مالیخولیا وصرع وامراض سوداوي وبلغمي وداء الثعلب

* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي ازهریک پنج درم تربد سفید هفت درم ونیم ودر نسخهٔ دیکر هفت درم است صبر سقوطري شش درم اسطوخودوس غاریقون سفید افتیمون بسفایج فستقي ازهریك سه درم شحم حنظل یک درم و نیم قرنفل فودنج جبلي ازهریك یک درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حب سازند هر حبی بقدر نخود کوچکی شربتی سه درم بآب نیمکرم * حب اسطوخودوس اسهال بلغم وسودا وصفرا کند وجمیع امراض بلغمي وسوداوي وصفراوي را نافع باشد وصالح است ازبرای امراض ظهر ووجع ورک واوجاع مفاصل ومانند این امراض وکفته شده که این حب نائب مناب حب قوقایا است بلکه ازان بهتر در عمل * صنعت آن غاریقون هش سفید شحم حنظل تربد سفید مجوف تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده ازهریك پانزده مثقال پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج فستقي ازهریك هفت مثقال سکبینج اشق سقمونیا غاریقون هش سفید حب النیل افتیمون ملح نفطي وج ترکي کثیرا اسطوخودوس ازهریك پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه صموغ را درآب کرم حل کرده وباقي ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند شربتی دو مثقال وکاهی زیاده میکنند درین حب قرنفل وفودنج وکاوزبان ازهریك پنج مثقال صبر سقوطري پانزده مثقال تا بیست مثقال لاجورد مغسول دو مثقال ودر نسخهٔ دیکر اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است ودرین حال قوي الفعل است درامراض سوداوي وامراضی که تعلق بسودا داشته باشد * حب اسطوخودوس

شیخ الرئیس نافع از برای رعشه * صنعت آن اسطوخودوس سوده یکدرم تا دو درم ایارج فیقرا یکدرم حب ساخته فرو برند و بالای آن ماء العسل بنوشند * حب اسطوخودوس حکیم سدید کازرونی منقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هریك پنجدرم افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی از هریک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم خربق سیاه نمك نفطی از هریک دو درم قرنفل پودنهٔ کوهی شحم حنظل از هریك یکدرم و نیم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بآب سرشته دست را بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی سه درم و در نسخهٔ دیگر هلیلهٔ سیاه پنجدرم داخل است * حب اسطوخودوس قوی الفعل در تنقیهٔ بدن و سر از سودا و نافع است از برای جمیع امراض سوداوی خصوص انچه متعلق بسر باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هریک هفت درم اشق سکبینج سقمونیای مشوی حب النیل افتیمون ملح نفطی وج ترکی کثیرای سفید اسطوخودوس از هریك پنجدرم قرنفل فودنج گاوزبان از هریك پنجدرم صبر سقوطری پانزده درم و در نسخهٔ دیگر بیست درم است لاجورد مغسول دو درم و در نسخهٔ دیگر سه درم است خربق سیاه دو درم صموغ را بآب گرم حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس منقول از کامل الصناعه که همین منافع دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیله و هلیلهٔ سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هریک سه درم غاریقون هش سفید چهار درم اسطوخودوس افتیمون از هریك پنجدرم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته بآب بادرنجبویه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم بآب نیم گرم فرو برند * حب اسطوخودوس نافع از برای مانیا و داء الکلب * صنعت آن اسطوخودوس ده درم افتیمون مصری بسفایج فستقی از هریك پنجدرم حجر ارمنی پوست هلیلهٔ کابلی از هریک یکدرم نمک هندی شحم حنظل از هریک چهار درم پوست بلیله آملهٔ منقی حاشا خربق سیاه از هریک سه درم تربد سفید بیست درم کوفته بیخته بسکنجبین عسلی سرشته حبوب سازند شربتی دو درم * دهن اسطوخودوس جهت وجع گوش و ثقل سامعه نافع * صنعت آن بگیرند اسطوخودوس نوجید و با مثل آن افسنتین یک شبانه روز در آب باران بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فرود آورده مالیده صاف کرده با چهار وزن آن روغن گل بآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که نسوزد پس در ظرف شیشهٔ نگاهدارند و عند الحاجت شیر گرم نموده دو سه قطره در گوش بچکانند و اگر نیم وزن آن مرزنجوش نیز اضافه نمایند میگردد اقوی * شراب اسطوخودوس ساده نافع است از برای مالیخولیا بجهت آنکه تقویت و تنقیهٔ فضول غلیظه و اخلاط لزجهٔ بلغمیه و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع بارد چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بارد بسبب حرارت عرضی و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت می کند و بسبب ارخای معده و تر کردن ثقل و ازلاق که آب را می باشد و نیز بسبب ارخا می باشد مسکن عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس باید که خورده شود با شراب لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین تقطیع بلغم و تلطیف آن و حبس ابخره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سوداوی پیش از تنقیه از برای نضج سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج سر و تنقیهٔ بقیهٔ ماده از آن و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند از رطوبات بخاصیت

ومحلل ومجفف آن است ونیز چون شراب اسطوخودوس را باشراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال وشراب لیمو سه مثقال باشد ونیز نافع است ازبرای دوار وسدر بلغمی بجهت آنکه باوجود آنکه منقی وملطف است حبس الابخره وتقویت معده میکند ونیز شراب اسطوخودوس نافع است ازبرای صرع بجهات ومنافع مذکوره وتقویت آن دماغ را ونیز نافع است صرع حادث بمشارکت قدمین وساقین راهرگاه آشامیده شود درغیر وقت نوبهٔ آن بجهت آنکه تنقیهٔ بدن میکند از بلغم وفضول غلیظه ومواد لزجه که چسپیده باشد بجوهر عروق وموجب سدهٔ دماغی شده ونیز مقوی دماغ ومسخن آن است ومحلل انچه درسر میباشد از ابخره ورياح که موجب صرع است ونیز نافع است ازبرای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیهٔ مواد بلغمیه از دماغ با لطبع ووسواس سوداوی را بالغ النفع خصوص وقتیکه باشراب اترج یا شراب لیمو یا سکنجبین نوشیده شود * صنعت آن بگیرند اسطوخودوس خشک ربع رطلی ودو رطل آب وربع رطلی گلاب یک شب بخیسانند وصبح بجوشانند تا بنصف رسد یکرطل قند سفید یا عسل سفید مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه واگر اسطوخودوس تر باشد آن رابکوبند وآب آن راگرفته صافی نموده دریک من آب اسطوخودوس تر یک من قند سفید وربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس به نسخهٔ قدما * صنعت آن بگیرند یک من اسطوخودوس ودرشش قواریس عصیر عنبی داخل کرده درخمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاه دارند درقرابها ودروقت حاجت بکاربرند * شراب اسطوخودوس ابن هبل که درمختار ذکر کرده و گفته که مجرب است ازبرای صمم عارضی وسدهای دماغی وصرع * صنعت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده گاوزبان بادرنجبویه ازهریک پنجدرم همه را دریک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند ویکرطل شکر سفید دران کنند وبجوشانند تابقوام آید سردکرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشی ذکر کرده وگفته که این شراب ازمن است ومن سدید کازرونیم واین شراب منضج مواد سوداوی وبلغمی وملین مواد سوداوی وبلغمی است خصوص مواد دماغی * صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان ازهریک ده درم عودالصلیب گاوزبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس مقشر ازهریک پنج درم گل بنفشه گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان بادرنجبویه ازهریک هفت درم سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند وبپالایند وسه رطل شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال داخل نمایند وبقوام آورند ونگاه دارند شربتی از ده درم تاپانزده درم باآب گرم بیاشامند * صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفرالدین شفائی مساوی نسخهٔ مزبور است دراجزا الا آنکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است ودراوزان تفاوت دارد ونسخهٔ آن این است اسطوخودوس پرسیاوشان عودالصلیب ازهریک پنج درم اصل السوس بیخ کرفس گاوزبان رازیانه تخم خطمی گل بنفشه غنچهٔ گل سرخ ازهریک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند وبپالایند وبایک من قند سفید بقوام آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ شفائی است الا آنکه مویز منقی وسپستان ازهریک پنجاه عدد است ودرنسخهٔ دیگر سپستان هفتاد عدد است ومویز منقی یکصد وپنجاه دانه ووزن قند یکرطل است وباقی مساوی نسخهٔ شفائی است ودرقرابادین شفائی مسطور است که این شراب نافع است ازبرای صرع وفالج وماليخوليا وصداع بارد وجمیع امراض باردهٔ دماغی وسدهای دماغ * شراب اسطوخودوس تالیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم * صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان اصل السوس ازهریک ده مثقال عودالصلیب گل گاوزبان بادیان بادرنجبویه تخم خطمی ازهریک پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ ازهریک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه

با شکر و عسل از هریک پنجاه درم بدستور مقرر مرتب سازند * شراب اسطوخودوس دیگر * صنعت آن اسطوخودوس بسفایج فستقي پوست تراشیده افتیمون اقریطي گل بنفشه گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود الصلیب سه و نیم مثقال پرسیاوشان اصل السوس مقشر رازیانه بیخ رازیانه از هریک سه مثقال تخم خطمي دو مثقال سپستان سي دانه مویز منقی چهل دانه با قند سفید یک صد و پنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند * شراب اسطوخودوس تالیف حکیم میر محمد مومن مقوي دماغ بارد و معدهٔ بارد است و سدهای دماغ بگشاید و صرع و سبات و سکته و کابوس را نافع باشد * صنعت آن اسطوخودوس زوفای خشک پرسیاوشان تربد سفید اصل السوس از هریك ده درم فاوانیا عود قماري خام گل گاوزبان پوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس غنچهٔ گل سرخ ایرسا از هریك پنج درم بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب اذخر مکي انیسون قنطوریون دقیق از هریك سه درم مویز منقی سي عدد همه را در آب بجوشانند چنانکه مقرر است و بپالایند و داخل کنند دران یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید مصفی و مثل آن گل قند شکري و گلقند را نیکو بمالند پس بگیرند ساذج هندي قرنفل دانهٔ هیل بوا سنبل الطیب از هریک دو درم دارچیني زنجبیل افسنتین رومي از هریک سه درم مصطکي یک درم همه را کوفته در پارچهٔ بسته دران اندازند و در آتش ملایم بپزند و لحظه بلحظه پارچهٔ ادویه را بمالند تا شیرهٔ آن برآید و بفشارند و چون بقوام آیند پارچهٔ ادویه را برآورده بمالند و بفشارند پس آن را با قدری گلاب بشویند و باز دران گلاب بمالند و بفشارند تا تمام شیرهٔ آن برآید و آن گلاب را داخل کرده یك دو جوشي دیگر داده فرود آورند و بپالایند و بعد از سرد شدن در شیشه یا مرتبان چیني نگاه دارند و قدر شربتش هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال است و باید دانست که عمدهٔ منافع این شراب نفع از برای صرع است و تخم کرفس درنهایت ضرر است از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس دران داخل نباشد * شراب اسطوخودوس دیگر منضج و منقي اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سر و دماغ است لاسیما از برای لیثرغس و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز بآن مداومت کرده شود و نیز این شراب نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن * صنعت آن اسطوخودوس سنا مکي بسفایج فستقي از هریك ده درم ورق گل سرخ سر بنفشه تربد سفید پرسیاوشان از هریك شش درم همه را در سه من آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون بیك من رسد بپالایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند شربتي شانزده درم بآب گرم یا گلاب حل نموده بنوشند و اگر طبع قبض بسیار باشد نیم مثقال تا یکدرم غاریقون هش سفید مونّه پیز نیز دران داخل نمایند * شراب اسطوخودوس قلمي نموده اند که از اقتراح احقر عباد الله کلب آستان امیر المؤمنین ع م سید محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوك سید علوی خان است و مجرب است در نفع از برای نضج مواد سوداویه و بلغمیه خصوص مواد دماغي و از برای تفتیح سدهای دماغي و امراض باردهٔ اعصاب و از برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض باردهٔ دماغ و منافع بسیار دارد * صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقي پرسیاوشان از هریک ده درم گاوزبان بزرسیالیوس دوقو قنطوریون دقیق غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع از هریك هفت درم اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ انجدان فاوانیا ایرسا از هریک پنج درم دارچیني اسارون عود هندي از هریک سه درم عود بلسان حب بلسان فقاح اذخر بادیان خطائي از هریك چهار درم قرنفل بسباسه از هریک یکدرم اجزا نیم کوفته مویز سرخ طایفي منقی از حب بیست درم انجیر زرد بیست دانه مجموع را در سرکهٔ عنصل که لیمو را دران مخلل نموده باشند دو رطل و آب خالص چهار رطل یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر

در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند پس بپالایند و در صافی نمودهٔ آن عسل مصفی و رد چینی
مربی با قند از هریک دو رطل داخل کرده یک شب بگذارند و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بپالایند و بجوشانند تا
بقوام آید فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان و گلاب
بنوشند * صنعت خل لیمو که مخلل لیمو در خل اسقیل است * صنعت آن بگیرند لیموی رسیده خالی از داغ و قشار و سه روز
در آب و نمک بگذارند پس از آب نمک بیرون آورده نیکو بشویند که شوری آن دور گردد و بپارچهٔ کرباس نم آن را بگیرند و
یک روز بگذارند که بقیه نمی که در خلل و فرج لیموها باقی است هوا نشف کند و مطلق نم آب در لیموها نماند پس آن لیموها
را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاده بر پنجاه سوراخ باشد پس لیموها را در مرتبان چینی یا ظرف
زجاجی کرده خل اسقیل بصفتی که در باب اسقیل ذکر می شود بر روی آن لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها برگردد و چهل
روز بگذارند و بعد از آن سرکه را جدا کرده استعمال نمایند * شراب اسطوخودوس دیگر منقول از مجربات حکیم اشرف قمی اوحدانی
از اولاد حکیم ابو البرکات اوحدانی نافع از برای امراض سوداویه و مالیخولیا * صنعت آن اسطوخودوس گاوزبان راز یانه بسفایج
فستقی از هریک ده مثقال مویز منقی از عجم سی دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال
قند سفید یکصد و سی مثقال بدستور مقرر شربت بپزند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال * شراب اسطوخودوس از استنباط آن
مغفور نافع و مجرب از برای خدر بلغمی * صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ایرسا افتیمون حب بلسان جعده حلبه
حاشا درونج عقربی از هریک دو مثقال سوای افتیمون اجزا را بجوشانند در سه رطل آب تا یک رطل بماند و افتیمون را در کیسهٔ کرده
مطبوخ را بر روی آن صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیره و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس کیسه را بقوت
بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گلقند عسلی یک رطل در آن حل کرده دو جوش داده فرود آورند و بمالند تا شیره
و قوت گلقند برآید پس بپالایند و یکصد مثقال گلاب داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند شربتی یک اوقیه * عرق اسطوخودوس
مادهٔ مفتح سده‌ها و مقوی ارواح دماغی و نافع است از برای عفونت اخلاط و منقی سودا و بنهایت نفع است از برای
نزلات و بلغمی مزاج و سوداوی مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زائل گرداند و درد مفاصل را مفید است و بجهت
صداع مزمن نافع و از برای صرع بی نظیر است * صنعت آن اسطوخودوس یکمن در سه چهار من آب داخل کرده بدستوریکه
گلاب می کشند عرق برآورند * مربای اسطوخودوس چون هر روز سه مثقال خورده شود و مداومت بآن کرده شود تفریح می آورد
و مانع سودا است * صنعت آن بگیرند گل تازهٔ آن را و با دو وزن قند سفید یا عسل بدستور گلقند مربی سازند * مطبوخ اسطوخودوس
جهت امراض دماغی و سوداوی از مالیخولیا و امثال آن و تنقیهٔ اخلاط محترقهٔ سوداویه از دماغ نافع * صنعت آن بگیرند
اسطوخودوس و افتیمون از هریک پنج درم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون را در کتان بسته نگاهدارند و
اسطوخودوس را بجوشانند تا بنصف رسد فرود آورده صافی نموده صرهٔ افتیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند و صبح گرم
کرده صره را مالیده فشرده دور کنند و مرتبهٔ دیگر صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند و اگر از برای نزلات
باشد بجای افتیمون زوفای یابس و بجای سکنجبین ترنجبین یا شراب منضج داخل نمایند * مطبوخ اسطوخودوس منقول از
تذکرهٔ شیخ داؤد انطاکی نافع از برای اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و
مفاصل و صافی نمودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده و مجرب است * صنعت آن بسفایج فستقی مغز حب القرطم عناب

منقی ازتوی سپستان منقی از توی از هریک هفت مثقال اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون از هریک چهار مثقال سورنجان دو مثقال با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده بنوشند واگر با درد سر تصاعد بخارات ویبوست دماغ باشد انجیر زرد ده دانه پرسیاوشان صعتر مرزنجوش کثیرا از هریک سه مثقال اضافهٔ مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه باشد یا ضعفی در مجاری بول هفت مثقال گل قند آفتابی بیفزایند نافع باد * معجون اسطوخودوس نافع از برای صرع بلغمی * صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز سرخ استه بیرون آورده بسرشند وتناول نمایند ازان هر روز مثل جوزهٔ ناشتا پس بدرستیکه دریکهفته رفع صرع میکند * معجون اسطوخودوس چون هرشب ازان خورده شود وقت خواب ومداومت بآن کرده شود جهت دفع نزلات ورمد ورَبو وتَرَهُّل وثقل سامعه وضعف باصره نافع است * صنعت آن اسطوخودوس نه مثقال کشنیز خشك سه مثقال مرزنجوش دو مثقال وربع مثقالی مصطکی رومی پوست هلیلهٔ کابلی کندر ذکر از هریک یك مثقال کوفته بیخته باپنجاه ودو مثقال عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون اسطوخودوس نافع از برای معده وبواسیر بنهایت نفع * صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی پانزده مثقال سرشته هر روز یك مثقال آن را باده مثقال عرق اسطوخودوس یاده مثقال گلاب بنوشند * اسفاناخ بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا والف وفتح نون والف وخای معجمه بفارسی اسفناج ویبونانی سوماخیوس ونیز سومان فوسوخیوس نامند وبرومی ابرقیا وبهندی پالك وپالك هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد وآن بری وبستانی میباشد وبستانی معروف ومستعمل است ودر آخر اولی سرد وتر وغذا ئیت آن نیکو محمود الکیموس وقامع صفرا وخون است وگویند که معتدل است درگرمی وسردی وازین جهت موافق است محرورین ومبرودین را الا آنکه اوفق از برای محرورین آن است که فرا گرفته شود با کشک جو وروغن بادام شیرین ودرین حالت میباشد نافع از برای تپهای گرم وسرفهٔ یابس یاحبس بطن واما مبرود پس اوفق از برای او آن است که فرا گرفته شود با گوشت فربه وزیرنج با افاویه پس نمیباشد مر آن را آنچه میباشد اکثر بقول را از نفخ وکثرت بلغمیت در خون وملین طبع است بسبب قوت جالیه وقوت غساله که آن را میباشد ورادع وسریع الهضم تر وکم نفخ تر از سائر بقول است وجهت التهاب وتشنگی وتپهای گرم نافع وعصرهٔ آن با شکر جهت یرقان وحصاة وعسر بول وحرقت آن ودرد کمر ولدغ اخلاط مراری وضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار واورام حاره را حتباس بول که از حرارت باشد وضماد خام آن جهت ورم فلغمونی وگزیدن زنبور وانفجار دمل وطلای مطبوخ با سفیداب جهت بثور مفید ومضر بارد المزاج ومصدع ومصلحش پختن آن بروغن بادام یا مسکهٔ گاو ودارچینی وآبکامه است وقدر شربت از عصرهٔ آن تا دو مثقال وبدلش خرفه وقطف است وغرغرهٔ بآب آن نافع است از برای درد گلو ولهاة وتخمش جهت وجع فواد ودردا حشا وتپهای حاره وشیرهٔ آن جهت تپ دق وسل مجرب وضماد پختهٔ آن جهت وجع اورام حاره وتلیین اورام صلبه بسیار مفید ومضر سپرز ومصلحش گل مختوم وقدر شربتش دو درم است * صداع اسفاناخ پخته نافع است از برای صداع حار هرگاه در صداع ساذج طبیعت یابس باشد نافع است صاحب آن را خوردن ازبقول انچه بوده باشد ملین طبع چون اسفاناخ که با آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده باشند واگر خواسته باشد آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص دران داخل نمایند در وقت طبخ اگر سرفه نباشد وبجهت آنکه این هرسه میباشند مسکن صداع واگر قدری شکر نیز اضافه نمایند تا چاشنی دار شود شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محرک صفرا وسودا ست وگاهی استعمال کرده میشود

این مزورة را با کوشت چوزهٔ مرغ یا کوشت برة وقتیکه نبوده باشد با صداع تپ و بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد و نیز اکر تپ باشد اسفاناج را پخته با مسکه کاو یا روغن بادام شیرین سرخ کرده بخورند و در زمان انحطاط کوشت تیهوج داخل نمایند و نیز کفته شده که غذای صالح است از برای صداع وقتیکه در طبیعت قبض باشد اسفناج پخته مطیب بمسکه محمض بآب آلو یا بقرص مطبوخ آلو خواه آلوی تر باشد یا خشك و مزورهٔ اسفناج که کشنیز تر دران داخل کنند نافع است از برای اصحاب صداع حار از سوء مزاج مختلف و همه غذاهای اصحاب صداع خماری مزورهٔ اسفاناخ ترش نموده است بآب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ از اغذیه صالح است از برای صداع بمشارکت قلب به سبب سوء مزاج صفراوي چون آن را در آب پخته مطیب بمسکهٔ کاو یا روغن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندي در میامر خود کفته که اسفناج پخته در مرقهٔ دجاج سمین که روغن بادام شیرین دران انداخته باشند غذای نافع است از برای صداع و نیز کفته شده که باید داخل کرده شود در غذاهای صاحب صداع حار ساذج اسفاناخ و امثال آن از بقول و اکر بوده باشد ایشان را سهر بخورانند ایشان را سنبوسهٔ معمول از اسفاناخ و امثال آن مانند برک کاهو * اورام حارة فی الراس کفته اند که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن بایشان منع است و در انتهای علت باید اسفاناخ با آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندي کفته که اصحاب سرسام صفراوي را در ابتدا منع غذا کنند و بعد از سوم غذای ایشان اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیرهٔ بادام شیرین باشد سدیدي و مسیحي نیز چنین کفته اند و کفته اند که اغذیه صالحه از برای اصحاب سرسام صفراوي اسفاناخ در آب پخته ترش کرده بسرکه که چاشني آن باندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب آلو یا آب تمر هند و انچه شبیه باینها باشد مسیحي کفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای اصحاب سرسام صفراوي در زمان تزاید ماء الشعیر و در زمان انتها اسفاناخ و امثال آن از بقول و در انحطاط حبوب بارده چون ماش مقشر و جو مقشر که شیرهٔ بادام دران داخل نموده باشند و در اواخر انحطاط و زوال تپ سمک صخري و چوزهٔ مرغ درین داخل نمایند مولانا نفیس کفته که اکر مریض را در زمان تزاید سرسام حار برداشت باشد منع غذا نمایند و اکر برداشت آن نباشد پس لا علاج اسفاناخ در آب پخته با شیرهٔ بادام شیرین بخورانند و اما اصحاب سرسام سوداوي را لازم است که بوده باشد غذای ایشان مرتب چون مزورهٔ فرا کرفته از اسفاناخ و ماش مقشر و یا جو مقشر با شیرهٔ بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیرهٔ تخم خشخاش و در انتهای علت و انحطاط خروس خصي یا مغز سر بزغاله درین غذا داخل نمایند * سهر چون اسفاناخ را با کل و برک کاهو و یکد و برک خشخاش با کوشت مرغ فربه و یا مخلف کبوتر نو پرواز آمده و کوشت بزغاله بپزند شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ بادام شیرین داخل کرده مطیب بمسکهٔ کاو نموده بخورند میباشد غذای مرطب دماغ نافع از برای سهر حادث از یبوست دماغ و کفته شده که مزورهٔ اسفاناخ با کل و کشنیز تر یا ماش مقشر میباشد نافع از برای سهر حادث از حرارت و یبوست دماغ * مالیخولیا چون اسفاناخ را در آب پخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین یا مسکهٔ کاو یا بالحوم جیده مانند کوشت برة پخته و بخورند نافع است اصحاب مالیخولیا را سید اسمعیل کفته که استعمال کرده میشود اسفاناخ در مالیخولیای حادث از سده از کبد از اخلاط چون آن را پخته به تنهائی یا با کرفس بخورند و یا آب آن را کرفته بیاشامند شیخ الرئیس کفته که اسفاناخ از بقول غیر مضره است باصحاب وسواس * الجنون والقطرب والمانیا وداء الکلب چون بپزند اسفاناخ را در آب و مطیب و بریان بمسکهٔ کاو یا بروغن بادام نمایند و بخورند میباشد غذای صالح از برای

اصحاب جنون و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد و نیز چون آن را در آب پخته پس بریان کنند بمسکهٔ گاو و یا بروغن کنجد تازه یا بروغن بادام شیرین و یا بپزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند با روغن گاو تازه و بخورند میباشد نافع از برای قطرب و نیز چون اسفاناخ را با پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله بپزند و بخورند میباشد نافع از برای اصحاب دوار و سدر و تغذی بمزورهٔ اسفاناخ نافع است از برای دوار و سدر حار *تشنج چون اسفاناخ را در آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از برای تشنج یبسی ابن الیاس شیرازی گفته که اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیرهٔ بادام غذای صالح است از برای تشنج یبسی *الزکام و النزله چون اسفاناخ را با باقلا پخته بخورند بجهت زکام و نزلات حاره مفید است و هرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون حرارت آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آن را تغذی باسفاناخ که در آب پخته مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکهٔ گاو و غذای صالح جید است از برای اصحاب صداع یابس حادث از کثرت غم و هم *خوانیق صاحب خناق را بقول لینه چون اسفاناخ غذای موافق است هرگاه آن را در آب پخته بروغن بادام شیرین مطیب نموده بخورند و اگر آن را در مرقهٔ عدس پخته بخورند بهتر است * ذات الجنب و امراض الصدر و الرئه و السعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه و امراض رئه و سل و سرفه و از بقول موافقهٔ لینه مر اصحاب ذات الجنب را در ابتدای مرض اسفناج است که در کشک شعیر و ماش مقشر پخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و بگردند محتاج به نضج و تقویت قوت پس باید اسفناج را با چوزه پخته بخورند بجهت آنکه این غذا تقویت قوت میکند و نضج میدهد ورم را *قولنج و حبس البول و حرقة البول مرقهٔ اسفاناخ با روغن بادام و روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قولنج حار هرگاه با یبس ثقل باشد بسبب تلیین و ازلاقیکه آن را میباشد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول و حرقت آنرا *حمیات تبهای حاره که نبوده باشد شدت و حدت آنها را بلکه در مرتبهٔ دوم از حدت باشد که بحران آنها در یازدهم یا چهاردهم می شود نافع است ایشان را تغذیه باسفاناخ پخته مطیب بروغن بادام شیرین و امثال آن از بقول *اسفاناخیه غذای نافع است از برای عطش صادق و از اغذیهٔ بالغه از برای کبد حار اسفاناخیه است که بآب و روغن بادام شیرین پخته در ابتدا و بعد از ابتدا اسفاناخ با چوزهٔ مرغ فربه و شکر و روغن بادام شیرین و یا مسکهٔ گاو غذای جید است مر ایشان را و از برای اصحاب حرقت بول *لون دیگر اسفاناخیه صالح است از برای شوصه و وجع جوف و ضربه و دبیله و وجع مثانه *صنعت آن بگیرند اسفاناخ را و پاک نمایند از قضبان و بگیرند برگهای آن را و ریزه کنند و پیاز را ورق ورق کرده و آبازیر را کوبیده بریان نمایند با روغن گاو و یا روغن کنجد تازه پس بریزند بران آب و بجوشانند تا وقتیکه پخته شود پس داخل نمایند دران اندکی آب کرفس معصور پس بپاشند بران کشنیز خشک سوده و اندکی از نمک اندرانی آن مقدار که آن را خوش طعم گردانند و اگر ارادهٔ تلیین بطن باشد داخل کنند قدری آب چغندر ریزه کرده در اول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان در ان ریزه کرده بخورند *لون دیگر اسفاناخیه ترش نموده بآب لیمون یا سماق یا آب غوره یا انار با گوشت دراج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که اغذیهٔ ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن ابخرهٔ مسکره است و نیز اسفاناخیه با کشنیز صالح است مر ایشان را *لون دیگر اسفاناخیه که غذای صالح است از برای محرور و مبرود و معتدلین *صنعت آن اسفاناخ را در آب پخته با پیاز حلقه کرده بروغن گاو سرخ نمایند و دارچینی و آبکامه داخل کرده فرود آورند و بخورند *اسفاناخیه با اجاص یا آب انار شیرین و ترش معصور بشحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع حار صفراوی و دموی هرگاه طبیعت قبض باشد *اسفاناخیه با گوشت بزغاله

یا کوشت دراج یا چوزهٔ مرغ وطیور بری می باشد غذای صالح ازبرای اصحاب صداع حادث از بخارات متصاعده ازمعده بسوی سر وهمچنین اسفاناخیه با ماهی رضراضی می باشد صالح ازبرای این قسم صداع * اسفیدباج بغا رسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است وآن مرقی است که ازکوشت مرغ و بزغاله وغیرآن ازکوشتهای خفیف لطیف وبقول وغیرآن که طعمی غالب نداشته باشد وادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند وآن غذائی است لطیف مرطب صالح الکیموس مولد خون صالح در دوم کرم وتر نافع ازبرای اکثرامراض مثل سرسام حار ومالیخولیا وجنون وامراض سوداوی وسوداوی مزاجان وجذام وصدررا بسیار موافق * صنعت آن بکیرند کوشت بزغاله یا مرغ بچه یا طیور خفیفه ازهرکدام که مناسب باشد ومیسر آید وپارچه پارچه کرده درآب جوش دهند وکف آن رابکیرند وطبخ دهند پس دران ازحبوب وبقول انچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده داخل کرده بپزند تا پخته کردد پس چیزی ازتوابل حاره مناسبه وکشنیز ومصطکی دران ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده کشند وبخورند به تنهائی ویا باقدری چلاو واکرقدری قلیل برنج دروقت طبخ داخل نمایند بد نیست کرما کرم باقاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن برسر وکردن برسد ازبرای اصحاب زکام وسعال بسیار نافع است * امراض الرأس سرسام حار باید که بوده باشد غذای اصحاب سرسام حار دراوایل وانحطاط علت اسفیدباج متخذ ازماش مقشر وحبوب بارده چون جو مقشر باکدو وچون برسد زمان اواخر وانحطاط وخروج ازعمود علت خروجی کشیر در اسفیدباج ایشان لحوم خفیفه داخل می توان نمود * سبات ازاغذیهٔ نافعه ازبرای اصحاب سبات اسفیدباج متخذ ازکوشت کنجشك یادراج یا قطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد متوبل مفوه بدارچینی ونانخواه وکرویا وزیره وقرنفل وقرفه وفلفل وصعتر وثوم وحلتیت * اختلاط الذهن والرعونة والحمق والبلادة والبلاهة تغذی با سفیدباجات فراکرفته ازکوشت مرغ وکوشت بره متوبله بتوابل حاره مانند دارچینی وخولنجان وصعتر صالح است ازبرای رعونت وحمق وبلادت وبلاهت حادث ازبرودت ویبوست بسبب آنکه متولد میکردد ازین غذا خونی کرم وتر ومیکرداند دماغ را کرم وتر وبسبب آنکه بالخاصیة این غذا نیکو می کرداند عقل را * سهر خوردن اسفیدباج کم نمک متخذ ازسمک رضراضی ولحوم خفیفه لطیفه نافع است ازبرای سهر حادث ازاجتماع رطوبت بورقیهٔ مالحه در دماغ جالینوس کفته که اسفیدباج غذائی است نافع ازبرای سهر حادث ازبرای پیران چون بپزند دران برک کاهو وبوده باشد متوبل بدارچینی وکفته شده که اسفیدباج فراکرفته ازکوشت دجاج فربه وکبوتران تازه به پرواز آمده وکوشت بزغاله که پخته باشند دران کدو واسفاناخ وبرک کاهو وشیرهٔ تخم خشخاش وشیرهٔ بادام دران داخل کرده ومطیب کرده باشند بسکهٔ کاو واغذیهٔ نافعه است ازبرای سهر حادث ازیبوست دماغ * مالیخولیا باید که غذای اصحاب مالیخولیا بعد ازفصد تا چند روز بوده باشد اسفیدباجات فراکرفته ازکوشت بره وماکیان فربه ودراج وسمک تازهٔ رضراضی ابن نوح قمری کفته غذای صاحبان مالیخولیا بعد ازفصد تا چند روز باید که بوده باشد اغذیهٔ متوسطهٔ معتدله جید الکیموس ازبرای تقویت بدن واستراحت مانند اسفیدباجات باکوشت بزغاله یا کوشت بره یا چوزهٔ مرغ یا ماهی تازه کوچك صخری پس استعمال مسهلات سودا نماید * جنون باید که بوده باشد صاحب جنون متعاهد به آشامیدن مرقه معمول ازخروس پیر که فراکرفته باشند ازان اسفیدباج باشبت ونمك وبسفایج نیم کوفته ومغز حب القرطم * نسیان سید اسمعیل کفته که تغذی با سفیدباج متوبل بدارچینی ودارفلفل وخولنجان باانذکی حلتیت نافع است ازبرای نسیان بارد ساذج * سکته ابوسهل مسیحی کفته می باید که بوده باشد غذای صاحب سکتهٔ بلغمی هرکاه اورا افاقه حاصل شود اسفیدباج فراکرفته ازکوشت کنجشك نر وکوشت چکاوك وکوشت مخلف کبوتر

بانخود * کابوس ابن ماسویه گفته اسفیدباج فراگرفته ازگوشت بره یا جوان مرغ نافع است ازبرای کابوس حادث از اخلاط و ریاح بارده * صرع تغذی با سفیدباج دسم فراگرفته ازگوشت چوزهٔ مرغ یا ماکیان جوان فربه یا گوشت بره نافع است ازبرای صرع سوداوی * فالج واسترخا ولقوه ازاغذیهٔ صالحه ازبرای اصحاب فالج واسترخا ولقوه واسفیدباج فراگرفته ازگوشت مخلف کبوتر تازه بپرواز آمده وگوشت گنجشک نر وگوشت چکاوک است * تشنج صاحب تقویم الادویه گفته تغذی با سفیدباج متخذ از اکارع جداو حلان که با سفناج وروغن بادام شیرین پخته باشند صالح است اصحاب تشنج یبسی را مؤلف گوید که اسفیدباجات دسمهٔ متخذ ازگوشت بزغاله وگوشت بره یا گوشت چوزهٔ مرغ ومسکهٔ گاو میباشند ازاغذیهٔ مفیده از برای اصحاب تشنج یابس

* اسفنج بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم بفارسی ابر مرده وابرکهن ونشکرد کازران وبهندی مواباد دل وبترکی بلوط وبعربی زبد الطری وسحاب البحر وغمامه وغیم ونشافه وصوف الحیامین و هرشفه وبیونانی صیغونا منند وآن چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود وقسمی ازان که متخلخل و وسیع الثقب است ونرم شبیه بنمد وپرسوراخ ماده گویند وقسمیکه با صلابت وثقبهای صغیراست نر وآن گرم است دراول وخشک است دردوم محلل ومجفف قروح عمیقه واورام بلغمیه وریشها وسوختهٔ آن باقوت جاذبه است وچون تازهٔ آن با سرکه ممزوج بآب تونموده یا باشراب ترکرده برجراحات تازه بگذارند التیام دهد وبالخاصیت قطع نزف الدم کند ومطبوخ آن باعسل یا باآب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه وهمچنین گذاشتن پارچهٔ درست خشک آن اگرچه بقعر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت مجففه قوت جاذبه نیز هست وسوختهٔ آن جهت منع نزف الدم قوی تراست وجهت رمد یابس وجلاء باصره وفتیله تازهٔ آن را به تنهائی ویا باپنبه ویا باریشهٔ کتان سوخته بپاشند ومفتح افواه عروق مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول آن دراادویهٔ عین نافع است وچون قطع آن را بقدریکه توان فروبرد بخیاطهٔ ابریشمی مضبوط بسته بلع نمایند وسر خیاط را بدست بگیرند ولمحهٔ صبر کنند جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد ازان خیاط را بکشند تا ازگلو بیرون آید دراخراج زلو وخار که چسپیده باشد بیعدیل است وچون ریزه ریزه نموده بمقراض وبروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد میکشد اورا وچون پارهٔ اسفنج خشک راکه دران مطلق تری نباشد بقفر الیهود یا بزیت آلوده کرده یک سرآن را بآتش فروزند وسر دیگر را بر موضع قطع یا بط که خون ازان بند نشود بگذارند که حرارت آن بران موضع برسد وداغ کنند آن را وخاکستر آن نیز بران ریخته شود در ساعت بند میکند خون را بسبب چسپیدن وگرفتن آن افواه عروق را وهمچنین خاکستر سوخته وچرب نمودهٔ آن بروغن زیت ذرور او شرباً جهت نفث الدم داخلی وخارجی مفید است ودر مصر گازران آن را در آب مینهند وآبش آن را گرفته در جامه میمالند واسفنج مضر با حشا ومصلح آن رب غوره یا ریباس وسنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب است وچون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید مقرض کرده بیاشامند

* دستور تقریض آن بدستور قرض ابریشم است که بنهایت ریزه قرض نموده بکار برند زیراکه در هاون کوبیده نمیشود دستور احراق اسفنج آن است که آن را مقرض نموده در کفچهٔ آهنی کرده بر سر آتش گذارند وبکفچهٔ آهنی برهم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند

* دستور غسل اسفنج محرق آن است که محرق آن نرم سائیده در پیالهٔ آب کرده برهم زنند پس آن را در پیالهٔ دیگر کنند وآنچه ته نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تتمه در سحق نیاید خشک کرده بازاندکی بسوزانند وسحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند وآبهای پیالهٔ دوم را بگذارند تا ته نشین شود وازغبارها نظافت نمایند وچون ته نشین شد

بجرعلقه آب آن رابگیرند ومغسول آنرا اقراص ساخته خشک نمایند ودروقت حاجت بکاربرند * دستور سفید کردن اسفنج جهت زینت قسم مادهٔ تازهٔ آن را باآب تر کرده واگرآب دریا یاآب رمادی باشد بهتراست وروزها درآفتاب وشبها در ماهتاب گذارند ومکرر این عمل کنند تا سفید گردد وبرای غیر زینت باآب خالص باید شست با املاح خوب نیست * امراض الاذن چون فرا گرفته شود از اسفنج فتیله وشب درگوش گذاشته صبح بیرون آورند میباشد نافع ازبرای وجع اذن حادث از رفتن آب درگوش بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخود وچون آورند آنرا آب را نیز باخود بیرون می آورد ودرد در میکردد

* اسفندان شرابی کثیرالمنافع است * صنعت آن خیربوا جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه وج ترکی اشنه سنبل الطیب سعد کوفی فلفل دارفلفل زرنباد قسط تلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابهٔ چینی درونج عقربی قاقله شقاقل پوست زرد اترج حب بلسان ازهریک سه درم کوفته درکیسهٔ کتانی کرده در دو صد من شراب یازیاده اندازند وبعد ازچهل روز استعمال نمایند

* اسفیداج معرب سفیداب فارسی است وبعربی باروق وبیونانی سمونیون وسمینون گویند وبعبرانی باروق وبسریانی اسقطیقا وبهندی سفیده نامند وکزمان به ترکی اسم اسفیداج است وانچه ازقلعی ترتیب دهند آن را سفیداب رومی وسفیداب کاشغری نامند وبهترین اقسام سفیداب آن است که متخذ از رصاص ابیض که قلعی است باشد وسبک ونرم باشد وبعد از آن از رصاص اسود که آبار باشد ودستور اتخاذ سفیداب بانجا است وذکر کرده خواهد شد انشاء الله تع ودستور غسل آن نیز واسفیداج سرد است در درجهٔ سوم ودردوم نیز گفته اند وخشک است در درجهٔ دوم وغسل اوشرط است تا لطیف ومجفف وبی لذع شود وآن مبرد ومسدد ومغری وقالع گوشت زیاده ومدمل قروح ونافع ازبرای سوختگی آتش با بیاض بیض که پارچه را بدان تر کرده برموضع سوختگی اندازند وچون خشک گردد تبدیل نمایند وباسرکه وروغن گل سرخ وبنفشه جهت درد سر وبا شیر جهت ورمهای حارهٔ مفاصل مجرب است وجهت زخمها وشقاق سفل ودرد چشم وبثور آن وبیاض رقیق چشم حیوانات وباشیر دختران وسفیدی تخم مرغ جهت رمد حار وباآب عنب الثعلب ورادعات جهت باد سرخ وبثور ونزف الدم وحکه وورم حار وحرق النار وحرق آب گرم وچون آنرا مکرر بشویند وتسقیه بگلاب کرده خشک نمایند ودر آفتاب جهت درد چشم حار نافع است ودرمراهم با اقلیمیا وآب بنج جهت منع روئیدن مو مجرب دانسته اند وجهت دفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران وحمول آن جهت منع حمل وقطع سیلان حیض نافع وآشامیدن آن مورث خناق ومانع حیض وحمل وچون بر لسع عقرب بحری وتنین بحری بمالند نفع میبخشد آن را زنان برپیشانی وجاهائیکه خواهند موی آن را بکنند مالیده موی را نرم میکنند پس میکنند باسانی بیدرد والم وزیاده ازیکدرم آن کشنده است وبدلش ابار وابرنج است

* اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیداب یزدی نامند آن سنگی براق صفائحی است که دریزد ونواحی اصفهان ازمعدن کچ وامثال آن حاصل میشود وآن جالی و مغری ورافع آثار جرب وصافی کنندهٔ بشره وقاطع نزف الدم جراحات تازه ورعاف وطلای آن باآب جهت باد سرخ واورام حاره نافع وخوردن آن کشنده است

* دستور اتخاذ اسفیداج اقسام است قسمی به تعفین است وآن چنان است که بگیرند صفایح قلعی وسرب را وانگور را با دانهٔ آن کوبیده بران مالیده درظرفی کرده درمکان نمناک گذارند تا همه آن حل کرده ویا صفحهٔ قلعی وسرب را سوراخ کرده بانگور کوبیده آغشته درخم سرکه بیاویزند ودهن خم را محکم کنند که بخار سرکه بیرون نرود وبهرچند روز انچه ازسطح آن صفایح سفیداب گشته درسرکه داخل شده باشد باید گرفت وباز انگور کوبیده بران صفحه مالیده گذاشته تا همه آن سفیداب شود وباید که درتحت قطعات آن درخم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه ازان ریخته شود

دران ظرف جمع گردد قسمی دیگر آنکه قلعی وسرب را در ظرف مشبک سفالین گداخته آنظرف را در ظرفی که سرکهٔ انگوری بسیار تند کرده باشند بگذارند وظرف مشبک را در سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک کرده بسایند وهرچه سفیداب نشده وسائیده نشود باز باید تکرار عمل نموده * طریق دیگر در اتخاذ سفیداب به تعفین که آن را سفیداب کاشغری وسفیداب رومی گویند آن است که بگیرند صفایح قلعی را وبا انگور کوبیده با استه آغشته نموده برروی هم گذارند ودر خم سرکه در ظرفیکه سرکه داشته باشد نهند وسر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود وقلعی بمرور ایام ازهم ریزد وسفیداب شود پس ازان ظرف بیرون آورده خشک کنند وبسایند وانچه باقی ماند دران همین عمل را مکرر کنند تا همه قلعی سفیداب شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور گردد واجزای استهٔ انگور ازان دور شود واما اتخاذ سفیداب بطریق احراق مذکور میشود واگر مبالغه در احراق آن شود اسرنج میگردد * دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن است که رصاصین را بسیار پهن کرده وصفحهای بسیار نازک ساخته بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند ومقدار گوگرد باید بازای هر صد مثقالی پنجدانگ زیاده نباشد پس باتش ملتهب کرده با پارچهٔ آهنی برهم زنند تا خاکستر شود وچیزی ازسرب وقلعی نماند وازبخار آن محترز باشند که باعث غشی وهلاکت میگردد وانچه از رصاص اسود است ابار گویند وچون بیشتر بسوزانند اسرنج میشود قسم دیگر قلعی یا اسرب را در ظرف سفالی گداخته با کفچهٔ آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزهٔ سفالی مطین کرده یکروز آتش درزیر آن کنند تا سفید شود وهرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکهٔ انگوری کهنه بران بپاشند ویک هفته بگذارند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق احراق باید قلعی یا سرب را در ظرف سفالین صفایح کرده در تون ویا در تنور احراق نمایند * خوردن اسفیداج واعراض طاریه بران بدانکه عارض میگردد شارب آن را اولا ثقل درزیر ناف ووجع معده وتمدد اعضا وقولنج قوی وخشکی دهان وحلق وسقوط اشتها وسفیدی زبان وخنک ولثه واحساس سردی در دماغ وعرق غیر مستوی وکسل واسترخای اعضا وسرفهٔ خشک وکرب وفواق وخناق در قرب موت * ومداوای آن اولا خورانیدن مغز نان گرم وکنجد مقشر با طلا است که نوعی از شراب است پس خورانیدن ماء العسل مطبوخ با انجیر وخبازی وقی فرمودن قی بلیغ بخاکستر چوب انگور یا بشکوفهٔ اقحوان یا بشکوفهٔ سوسن آسمانجونی یا بمغز شفتالوی کوبیده بطبیخ روغن سوسن یا شراب کندر یا شراب صمغ آلو یا رطوبت درخت بق یا آب گرم وبسا است که انتفاع می یابند بخورانیدن عصارهٔ ثافسیا ولبن سقمونیا با ماء العسل وتحقین بحقن لینه بارده معتدله پس نوشیدن طبیخ بزر کرفس وانیسون ورازیانه وافسنتین وقی فرمودن باینها نیز با ماء العسل یا آب خطمی تازه وخبازی ولعاب تخم کتان وروغن بادام شیرین وربوب حلوه وقند وصمغ عربی وروغنها وشیر وشوربای چرب خورانیدن ودر آب سرد نشانیدن وهر لحظه روغن گل یا کافور وگلاب دادن واضمدهٔ باردهٔ رطبه بر دل وجگر مالیدن وجدوار مجرب وفادزهر حیوانی ومانند اینها بادوغ تازهٔ گاو وآشامیدن وسویق جو وسیب شیرین وانار شیرین خورانیدن واسهال نمودن بدوانک محموده با جلاب وبسیار مسهلات وهرگاه منجر بتشنج شود بعلاج آن مبادرت نمایند بانچه در معالجهٔ کلیه سموم مذکور شد وصاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهی گفته که بعد ازقی ربع درهم سقمونیا با ماء العسل بدهند وبعد ازان عصارهٔ افسنتین وسائر مدرات با ماء العسل وضرر کشتن اسفیداج نه بکیفیت است بلکه تسدید وغوص در اعضا واین افعال در مصنوع از سرکه آن زیاده است واعراض واحوال وتدابیر آبار واسرنج وزنجار خورده قریب بدین است * دستور غسل اسفیداج بدانکه

اسفیداج را باید که مغسول استعمال نمایند بچند سبب اول آنکه ترشي آن زائل شود انچه را از سرب که ترتیب دهند دوم آنکه
حرارتی که از احراق دران بهم رسیده از غسل زایل شود تا مبرد و مجفف بی لذع شود انچه را با احراق ترتیب داده اند سوم
آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میگردد * صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سائیده در پیالهٔ کنند و آب بر سر
آن ریزند و برهم زنند و آب را در پیالهٔ دیگر کنند که انچه مخلوط با آب باشد در پیالهٔ دوم رود و انچه در ته پیاله اول بماند باز بسایند
وهمین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند پس آنها را بگذارند تا ته نشین شود آب آن را بجرعلقه بگیرند
و سفیداب را اقراص ساخته در پیالهٔ خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر است * برود اسفیداج
نجیبی مسکن حرارت چشم است * صنعت آن اسفیداج قلعي شسته پنج مثقال مارقشیشا صمغ عربي ساذج هندي مرواريد ناسفته
از هریک سه مثقال روسختج شسته چهار مثقال کافور قیصوري نیمدانگ مشك ترکي نیم طسوج بدستور مقرر مرطب نموده
بدستور دارو در چشم بپاشند * برود یکه قرحه و مورسرج را نافع باشد *صنعت آن سفید آب ارزیز پانزده درهم اقلیمیا ده درم
صمغ عربي هفت درم و نیم شادنج مغسول روی سوخته نشاسته افیون از هریك دو درم صلایه کرده استعمال نمایند * ذرور اسفیداج
مورسرج و بثره و قروح رطبه را نافع است * صنعت آن سفید آب قلعي سه درم اقلیمیای نقره دو درم و دو دانگ صمغ
عربي یك درم و دو دانگ شادنج عدسي مغسول چهار دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور بارد گرمي چشم را
به نشاند * صنعت آن اسفیداج رصاص شادنج مغسول مرواريد مارقشیشا از هریك سه درم صمغ عربي دو درم روسختج
چهار درم مشك کافور از هریک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند * فصل در بیان شیافاتیکه اصل و عمود در آنها اسفیداج است
* شیاف ابیض که در ابتدای رمد باشیر دختران سائیده استعمال میشود * صنعت آن سفید آب قلعي شسته هشت درم صمغ عربی
چهار درم و نیم و در نسخهٔ دیگر پنج درم کثیرا افیون از هریک یک درم سائیده به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف سازند و در سایه خشك کرده
در وقت حاجت بکار برند و در بعضی نسخها اقلیمیای نقره یک مثقال داخل است و در نسخهٔ دیگر افیون نیم درم است * شیاف ابیض
که در انتهای رمد استعمال کرده میشود * صنعت آن سفید اب قلعي شسته هشت درم انزروت مربی بشیر خر کثیرا افیون از
هریك یك درم صمغ عربي چهار درم سوده بآب باران سرشته شیاف سازند * شیاف ابیض انزروتي افیوني به نسخهٔ سمرقندي
نافع از برای رمد و حمرت در چشم و خارش و سوزش که از گرمي بهم رسیده باشد و قروح و جوششی که در چشم واقع شود زائل
کند * صنعت آن سفید اب قلعي شسته ده درم انزروت سفید جید مدبر سه درم نشاسته کثیرا از هریک یکدرم افیون نیمدرم
کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر دختران سوده در چشم بچکانند * شیاف ابیض کندري مستعمل در دبیلهٔ
ملتحمه در زمان انحطاط بجهت پاک نمودن قروح اعضای مذکوره از ریم * صنعت آن سفید اب قلعي که کاشغري گویند شسته
هفت درم انزروت مدبر کثیرا افیون از هریک یکدرم صمغ عربي چهار درم کندر ذکر نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته
شیاف سازند عدد ادویه شش است * شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل در قرحهٔ قرنیه بعد از فصد و تلیین طبیعت جهت پاک
نمودن قرحه از چرک * صنعت آن سفیداب قلعي پنجدرم صمغ عربي کثیرا نشاسته از هریك یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول
افیون از هریک یکدرم بدستور شیاف سازند عدد ادویه شش است * شیاف ابیض اقلیمیائی دیگر سفیداب قلعي شسته پنجدرم
افیون اقلیمیای سیم از هریك یك درم صمغ عربي نشاسته کثیرا از هریك دو درم کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف ابیض نافع از برای
رمد و مسکن اوجاع عین است بعد از تنقیه و از برای قروح عین و قروح اذن قطور بآن و از برای قروح مجرای احلیل با شیر

دختریا شیر خر سوده درمزرقه کرده درا حلیل بچکانند * صنعت آن انزروت سفید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب گز بچسپانند و باتش ملایم بریان کنند پس بگیرند ازان دو مثقال صمغ عربی کثیرا ازهریك سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغری از هریک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته شیافها سازند هریک بقدر جوی ونگاهدارند و بوقت حاجت بکاربرند * شیاف ابیض افیونی درهمین شیاف مذکور یک مثقال افیون داخل نمایند * شیاف ابیض اقلیمیائی که همین منافع دارد * صنعت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته ازهریك دو درم اقلیمیا فضه محرق مغسول افیون ازهریك یکدرم اسفیداج شسته ششدرم مجموع را نیکو صلایه کرده سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیافها سازند ودروقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند * شیاف ابیض وردی که بعد از تنقیه درقروح اعضای مذکوره بکار آید * صنعت آن سفیداب قلعی شسته اقلیمیای ذهبی مغسول صبرزرد سقوطری مغسول ازهریک ده درم گل سفید تازه که آن را بفارسی گل مشکی و بهندی گل سیوتی وبعربی ورد صینی گویند شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم سوده باب باران سرشته شیافها سازند * ضماد اسفیداج تبرید کند تبریدی بلیغ شیخ الرئیس قدس سره فرموده که این ضماد عجیب است درتبرید انچه واجب است تبرید آن * صنعت آن بگیرند سفیداب قلعی ومخلوط کنند بآن سرکه وآب کاسنی تازه وضماد نمایند بآن برموضعی که تبرید آن مطلوب باشد * طلای اسفیداج در اطلیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * فصل دربیان

مراهمیکه اصل وعمود درآنها اسفیداج است * * مرهم اسفیداج به نسخهٔ شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی آتش وجدا شدن پوست * صنعت آن سفیداب پنجدرم مرداسنك یکدرم موم سفید هفت درم روغن گل دو اوقیه موم را درروغن گل اخته واسفیداج ومرداسنك را نرم سوده دران داخل کرده پیش ازانکه سرد کردد درهاون سنگی کرده یك عدد سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بدسته بمالند تا مستوی کردد * مرهم اسفیداج دیکر به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن موم سفید یک اوقیه درسه اوقیهٔ روغن گل گداخته پنجدرم اسفیداج ودودرم مرداسنك ویک مثقال خبث فضه ویکدرم کثیرا نرم کوفته وبحریر بیخته دران داخل کرده درهاون بدسته بمالند * مرهم اسفیداج با سرکه به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن اسفیداج مسحوق مغسول یك من در دو رطل زیت داخل نمایند وبرهم زنند وده رطل سرکهٔ انگوری خالص اندك اندك داخل نمایند وبرهم میزده باشند تا منعقد کردد پس درظرف چینی یا شیشه نگاهدارند واستعمال نمایند * مرهم اسفیداج دیکر قروح انف وبثور وخشکریشهٔ آن را ونفاخات منفجره وقرحه ومولمه را که از حرق نار وحرق آب کرم وحرق روغن کرم وآهك بهم رسیده باشد مفید است * صنعت آن موم سفید یک جزو روغن گل سرخ چهار جزو موم را درروغن بگدازند پس از آتش فرود آورده سفیداب قلعی شسته نیم جزو داخل کرده قدری سفیدهٔ تخم مرغ اضافه نموده سدس جزوی کافور قیصوری بران افزوده درهاون بدسته بمالند تا مستوی کردد پس درظرف چینی نگاهداشته استعمال نمایند * مرهم اسفیداج تا بستانی گوشت برویاند * صنعت آن سفیداب ارزیز سه درم دم الاخوین انزروت صبر زرد مرکند رذکرا زهریک دو درم سه درم موم رابروغن بگدازند وداروهارا کوفته بیخته بآن ممزوج سازند ودرهم بمالند تا مرهم شود * مرهم اسفیداج کافوری دیکر * صنعت آن موم سفید دو درم روغن گل سرخ چهار درم موم را درروغن بگدازند پس سفیداب قلعی شسته ششدرم داخل نمایند ودرحالت شدت حرارت نیمدانك کافور قیصوری افزایند * مرهم اسفیداج دیکر * صنعت آن موم سفید کافوری هفت مثقال روغن گل سرخ چهارده مثقال گداخته سفیداب قلعی شسته مرداسنك

از هریك پنجدرم سحق نموده اضافه کرده بدستور مرهم سازند * مرهم اسفیداج کافوری دیکر به نسخهٔ ابن جزله کفته که
این مرهم حرارت را سود دارد وسرد کنندهٔ حرارت است وکوشت برویاند * صنعت آن موم سفید سفیداب ارزیز از هریك
دو درم روغن کل بقدر حاجت موم وروغن را درهم بکدازند وسفیداب را دران داخل کنند وبپزند واکر حرارت زیاده
باشد اندک کافور زیاده کنند واز برای سوختکی آتش وزخم وحرارت مرداسنك پنجدرم زیاده کنند * مرهم اسفیداج
که صاحب ذخیره در قروح اذن برای تجفیف قروح ذکر کرده * صنعت آن سفیداب ارزیز مرداسنك مسحوق از هریك
پنجدرم با یکمن زیت درهم آمیخته برسر آتش نهند وپنج من سرکهٔ انکوری اندک اندک داخل کنند وبجوشانند تا بقوام
آید * مرهم اسفیداج به نسخهٔ حکیم مؤمن جهت مزاج حار رویانیدن کوشت ورفع بثور بلخیه وامثال آن بغایت نافع
*صنعت آن مرداسنك پنج مثقال با سرکه بسایند وبا روغن کل تسقیه کنند تا غلیظ کردد وپنج مثقال سفیداب قلعی شسته
واندکی کافور نرم سوده اضافه نمایند وبکار برند * مرهم اسفیداج کافوری به نسخهٔ حکیم مؤمن تمامی قروح حاره وسوختکی
آتش وجمره ونمله را مجرب است *صنعت آن چهاردرم موم را در پانزده درم روغن کل کداخته با سفیداب قلعی شسته ده درم
کافور قیصوری یکدرم بسیار نرم سوده نیکو ممزوج نمایند وبکار برند * مرهم اسفیداج نافع از برای قروح ورمی وآبلها که از
سوختن آتش وآب کرم بهمرسد *صنعت آن موم سفید مصفی بروغن کل سرخ کداخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش
فرود آورده برهم زنند وچون سرد شود سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده سحق نمایند تا غلیظ شود ونکاه دارند وکاهی اندک
کافور داخل کنند * مرهم اسفیداج دیکر نافع از برای حرارت مفرط واحتراق وقروح در اعضای عصبانیه هرکاه بوده باشد با
حرارت * صنعت آن سفیداب قلعی پنجدرم مرداسنک سفید کرده پنجدرم موم سفید یک اوقیه روغن کل سرخ شش سیر بدستور
مقرر از مجموع مرهم سازند * مرهم اسفیداج مشهور بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنکی برای عالم کیر پادشاه آورده جهت زخم شمشیر
کارد وخنجر وغیرها ودمل مجرب است *صنعت آن سفیداب قلعی چهل بیست وچهار مثقال قنه که بهندی کنده بهروزه کویند هجده
درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازهٔ چهل وهشت مثقال اول روغن کنجد را درظرف مسی سرخ بی قلعی کرم کنند و
دران سفیداب را داخل نمایند وبجوشانند تا خوب سیاه شود وبچوب نیم حرکت میداده باشند وعلامت خوبی سفیداب آن است
که با روغن خوب ممزوج کردد وته نشین نشود بعد از ان قنه وموم را داخل نمایند وبآتش ملایم طبخ دهند وبرهم زنند تا بقوام
آید یعنی چون سرد شود منجمد وچسپنده باشد پس برداشته درظرف چینی یا نقره نکاهدارند وعند الحاجت قدری از ان
بر پارچه صفیقی پهن کنند وبر زخم کذارند وهر روز تبدیل نمایند واکر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب است لیکن باید که آنرا
صاف کرده باشند از ریم وآلایش وکرم کرده بر موضع جراحت نهند وروز سوم البته تبدیل باید نمود واکر هر روز تبدیل
نمایند بهتر وسریع الاثر است ودمامیل را هم پخته وهم منفجر وهم ملتیم می کرداند وقروح وجروح را از ابتدا تا انتها نافع
است * مرهم اسفیداج کافوری * صنعت آن سفیداب کاشغری مرداسنک کات هندی شسته موم سفید از هریك دوازده مثقال
روغن زیتون روغن کنجد از هریك سی مثقال ودر نسخهٔ دیکر از هریک شصت مثقال است موم را در روغنها کداخته اجزا کوفته
بیخته بآن ممزوج نموده درهاون سنکی بدسته نیکو صلایه نمایند ودر آخر کافور قیصوری سه مثقال سفیدهٔ تخم مرغ هفت عدد
اضافه نموده باز بدسته بمالند تا یکسان کردد واستعمال نمایند * اسقیل لغت یونانی است واسقال واسقیلا نیز کویند ودر بعضی
لغات اطیطون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وآن را عنصل وعنصلان نیز وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت

آنکه کشندهٔ موش است وبهندي کندري نامند وآن کثیرالوجود است در اکثر بلاد ونساجان هند اکثرلعاب آن را جهت استحکام بریسمان میمالند وآن پیازیست بزرک تا بوزن نیم رطل وزیاده نیزمیشود وبرک آن شبیه به برک زنبق وسوسن ونرکس وکندنا وساقش بی تجویف وسبز مائل بزردي وکلش مائل بسیاهي وبعضی سفید واندک خوشبو وتخمش مانند تخم پیاز بزرک وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخي متوسط در بزرکي وکوچکي کرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار ولزوجت محرق ومقرح جلد لیکن بعد طبخ وتشویه شدت حدت آن زایل میکردد وجاذب خون است بظاهر جلد وجهت صرع ومالیخولیا وشقیقه ودرد سرباردونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب درچشم ودرد کوش وقیء الدم ومقوي معده وهاضم طعام ودافع ایستادن طعام برسرمعده ومنقي اعضا وجالي ومفتح ومحلل وملطف اخلاط لزجهٔ غلیظه وجهت یرقان واستسقا وصلابت طحال وعرق النسا ودرد مفاصل ووجع آن وتقویت بدن وحفظ صحت آن وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وربو وخشونت سینه ومقوي حلق وزهرهوام وسنک مثانه وعسر بول واوجاع اعصاب وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطني ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوي آن که با شش مقدار آن نمك وقدری روغن سرشته مقدار یك مثقال ونیم آن را ناشته بخورند اسهال نیکو می فرماید وچون برثوالیل و شقاق عارض ازسودی هوابمالند زائل میکرداند آن را وچون باد وچندان عسل کف کرفته بپزند جهت ربو وکرفتکي آواز نافع است وچون تشویه نمایند وبیضهٔ مرغ را درجوف یک عنصل وبکذارند تانضج یابد پس بخورند آن بیضتین را اسهال می آورد وزائل می کرداند زمن را یعني زمین کیرشدن از مرض را وچون غیرمشوي آن را بانطرون بقدر ربع آن کوبیدهٔ درپارچهٔ بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که خون آلوده کردد موی برویاند واکر محتاج به تکرارعمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند ومالیدن عنصل غیرمشوي را ببدن باعث قرحه واذیت اوست واصلاح آن بمالیدن مرداسنک سائیده بآب نمایند وآشامیدن نه قیراط آن که درعسل پخته باشند در احتباس بول ودردمعده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفث مدهٔ رئه ومغص نافع وکفته اند کهاکرنه قیراط اسقیل مشوي راباماء العسل بخورند جذام رانافع است وآب برک آنرا که باد وچندان عسل بقوام آورند جهت ربو وضیق النفس نافع وپاشیدن آب طبیخ آن درخانه وبدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات وهوام موثر است و چون ریزه‌ریزه کرده بروغن زنبق بجوشانند تاپیاز خشک شود طلاء روغن مزبورجهت جمود اطراف ازسرمازدکي و درد مفاصل ونقرس ودردکوش وسدهٔ آن موثر وباموم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه و حزاز وبازفت وحنا جهت بثوریابسهٔ سراطفال مفید ویك قیراط عنصل وریشهاي آن که باهم کوبیده باشند مقيء قوي و ضماد پختهٔ آن باسرکه جهت کزیدن افعي نافع است وکویند بوی آن کشندهٔ مکسهای کرندهٔ است وبالخاصیت قاتل موش درساعت چون ازان بخورد وداشتن آن باخود یادرمکان موجب هرب سباع وهوام ومار وقمل ومورچه ومکس است وچون آن را کوبیده وفشرده وباآب آن کرسنه راخمیرنموده بنوشند جهت استسقا مفید است وکویند که خشك وزائله میکردد دریکروزوبدبونمیشود وآب ازوجاری نمیکردد وچون مغزعنصل راباسرکه کوبیده درحمام بربهق بمالند بهقی که بهیچ دوازائل نشود زائل سازد ومجرب است وچون عنصل رانزدیك تاک غرس نمایند انکوررا باصلاح آورد وغرس آن درپای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن است واصلي ندارد * امراض الراس لیثرغس مسیحي وشیخ الرئیس

وديكران كفته اند كه چون اسقيل را برسنك صلايه سائيده برسر صاحب ليثرغس به تنهائي ويا باخل خمر ويا بامثلث سرشته ضماد نمايند نفع ميبخشد آن را وتحليل ميدهد ورم را واكر ضماد نمايند برهرد وساق او جذب مينمايد ماده را باسفل *سبات ابن نوح كفته كه چون ضماد نمايند اسقيل صلايه كرده باخل خمر سرشته برهردوپا وفخذين وساقين صاحب سبات موجب تنبيه او ميكردد *دوار وسدر وصرع وماليخوليا خوردن اسقيل مشوي مقدار يك مثقال نافع است دوار وسدر وصرع وماليخوليا را جهت آنكه مقوي معده وقوت هاضمه وملطف ومحلل ابخره وفضول است وبالضرورة چون هضم ونضج كامل شد فضول وابخره وادخنه البته كم ميكردانند پس ازين جهت نافع است ازبراى امراضى كه سبب آنها فضول غليظه وابخره وادخنه باشند ازان جمله امراض مذكوره اند وهمچنين باشراب عسلي يا باعسل سرشته آن *نسيان تضميد سر باسقيل برسنك سائيده بآتش كرم كرده آن مقدار كه لذع وحدت آن كم كردد نافع است نسيان را بتنهائي يا باچيزهاى ديكر مانند اندكى خطمي وقدر قليل افسنتين وصبر ومرمكي ومصطكي اجزا متساوي يا غير متساوي در مقدار بقدر حاجت وبايد كه اسقيل بوزن جميع باشد وامر نمايند كه تيغ زنند برساقين وبچسپانند محجمه برساقين وقدمين ويا فخذين ويا ركبتين او وبعد ازان بمالند بران اسقيل كوبيده كرم نموده به تنهائي يا با اين ادويه صعتر فارسي مويزج ازهريك ده درم برك خردل تريك شنه كوچكي اشنه سه درم همه را يكجا جمع كرده بسيار بكوبند وبا روغن ياسمين يا روغن سوسن يا روغن غار درهاون بدسته بسايند تا چون مرهم شود وبرقدمين وساقين او ضماد نمايند بسيار نافع است جهت آنكه هركاه استفراغ كرده شود ماده از ساق وقدم البته منجذب ميكردد آنچه حاصل است در دماغ از ماده بسوى اسفل براى ضرورت خلا وبجهت مشاركت ميان ساقين وقدمين بدماغ *استرخا وفالج ولقوه آشاميدن مشوي آن به تنهائي يا معجون ويا عسل نافع است ازبراى امراض مذكوره وتخم آن ملين طبع است وجهت مغص ودرد مقعده ودرد چشم نافع وچون كوبيده با سركه خمر حبها سازند ويكعدد آن را درميان انجير كذاشته يكروز درميان عسل رقيق خيسانيده بيرون آورند وانجير را بمكند وبعد ازان بر اثر آن آب كرم بنوشند يا آب كه دران بوره جوشانيده باشند بياشامند دفع قولنج صعب نمايد واسقيل مضر محرورين ومكرب ومضر عصب صحيح ومصلح آن حماما است ومصدع ومورث غثيان ومقرح ومقطع ومصلحش قند ونبات وبعضى كفته مصلح آن سكنجبين است وبعضى كفته شير تازه دوشيده وبعضى كفته شرابيكه بسنك تفته داغ كرده باشند وربوب فواكه اسقيلي كه تنها روئيده باشد در زمين ردي شديد الحرارت حاد وقتال است ومدبر راي آن بقي فرمودن واشياى مذكوره وزردة تخم مرغ در سركه پخته وسماق وسفوف وبزور ولعابات ومسكه يعني زبد وسفوف مقليا ثا است وقدر شربت اسقيل تادو درم است وبدلش كويند بوزن آن اسقورديون است كه سير صحرائي باشد وقردمانا نيز ومثل آن وثلث آن وج وثلث آن حماما است* طريق خصي كردن اسقيل چون اسقيل را از زمين بيرون آورند سزاوار آن است كه آنرا خصي كرده نكاهدارند وطريق خصي كردن آن آنست كه ساقي كه درميان آن است بكشند كه تا از جوف آن بيرون آيد پس قطعهٔ خزفي را بآتش سرخ كرده سر آن را داغ كنند بنحويكه قوت آن باطل نكردد و نكاهدارند* تشويه اسقيل بدانكه نبايد اسقيل غير مشوي را در مشروبات استعمال نمود مكر آنكه مطبوخ آنرا استعمال نمايند كه آنوقت احتياج به تشويهٔ آن نيست *صنعت تشويه آن آنست كه اسقيل را بخمير آرد كرسنه بكيرند پس بر روي آن خمير كل زرد بكيرند ودر تنور كرم بكذارند كه تشويه يابد وپخته كردد وعلامت پختكي آن است كه پوسيده شود وپوست آن جدا كردد قسم ديكر آنكه اسقيل را بخمير بكيرند ودر تنور كرم بالاي آجري بكذارند تا خمير برشته شود ونضج يابد ومشوي كردد تشويهٔ معتدل بي بسى

بیرون آورده گل وخمیر وپوست آن را دور کرده بکارد چوبی ورق کرده بریسمان علف کتان کشیده چنانکه قطعات بهم بچسپند ودر سایه بیاویزند تا خشک کردد وحکیم میر محمد مؤمن کفته که طریق تشویهٔ او آن است که اسقیل را پاک کرده بخمیر کرفته در تنور بالاي آجر کذارند تا خمیر برشته کردد دیکری کفته که دستور تشویهٔ آن آنست که درخمیر کرفته درزیر آتش کنند تا خمیر پخته شود مانند نان پس خمیر را ازان دور کرده استعمال نمایند * طریق مشوي کردن اسقیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آن را درگل حکمت یا خمیر بکیرند ودرزیر آتش بکذارند تا مشوي کردد پس بیرون آورند و گل یا خمیر را دور کنند وبی آنکه کارد بران برسانند پوست آنرا دور کرده مغز آنرا پاره پاره نموده در رشتهٔ کتان کشند بهمان طریق ودر سایهٔ که باد وکرد بران نه نشیند خشک نمایند پس نرم کوبیده داخل معجون نمایند * فصل در منافع خل اسقیل وسکنجبین اسقیلی بدانکه خل اسقیل که خل عنصل وبفارسي سرکهٔ عنصل نامند وهمچنین سکنجبین مصنوع ازان مقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه ودافع مواد سوداویهٔ حادثه از احتراق بلغم وامراض حادثه ازان ومقوي معده ودماغ است وامراض دماغیه مانند مالیخولیا وجنون ووسواس سوداوي وصرع وصداع ودوار وسبات ولیثرغس ونسیان وفالج ولقوه وسکته واسترخا شربا و طلاء واوجاع اذن که باقرحه نباشد وثقل سامعه راقطورا وامراض فم ولثه ودندان را از بخر وتعفن لثه وتحرک اسنان وسستي کوشت مابین اسنان وجریان خون سائل از عمور نافع است نه به قبض بلکه به نشف رطوبات ازان وتطیب نکهت وجلای دندان شربا ومضمضة وامراض صدر وقصبهٔ رئه را از کرفتکي آواز وسرفهٔ بلغمي وربو وضیق النفس به تنقیهٔ اخلاط لزجه ونشف رطوبات از آنها شربا وامراض کبد را ازیرقان وسوء القنیه واستسقا وجساوهٔ طحال وتفتیت سنک مثانه وعرق النسا و اختناق رحم وتقویت اعضای ضعیفهٔ مسترخیه وحدت ذهن وبصر وتقویت هاضمه وکسیکه طعام درمعدهٔ او هضم نشود شربا و برای رفع سموم شربا وطلاء مفید ومقدار شربت آن از قلیلی تادواوقیه ونیم است که بتدریج اضافه نمایند ودرهر علت ومزاج بقدر لائق آن دهند * امراض الراس لیثرغس مسیحي کفته سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس را بحقنهای حاده وچون پاک شود بلغم وفرود آید بلغم از سر بمالند برهردوساق آن سرکهٔ اسقیل وغرغره فرمایند صاحب آنرا به سکنجبین فراکرفته از سرکهٔ اسقیل به تنهائي یا بایارج فیقرا ابن سرابیون کفته که طلاکردن سرکهٔ اسقیل برسر صاحب لیثرغس درشب وروزچند مرتبه نافع است آنرا الشیخ الرئیس کفته که چون ضماد کرده شود عنصل برسر صاحب لیثرغس خصوص ترآن منتفع میشود بآن بسیار ونیز کفته اند که چون صاحب لیثرغس بنوشد ازان تا چهل روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید واندک اندک بیفزاید تا به بست درم برسد ازاله علت مي نماید وغرغره بآب عنصل با عسل نافع است ازبراي لیثرغس چون استعمال کرده شود نزد انتهای مرض بعض اطبا کفته که چون اسقیل را برصلایهٔ حجري صلایه کنند ومخلوط نمایند بخل خمر یا بمثلث وضماد کنند برسر صاحب لیثرغس تحلیل ورم میدهد واکر ضماد کنند بآن هردوساق او را جذب ماده باسفل میکند * سبات ودوار وسدر ابن نوح کفته که چون اسقیل را سحق نموده بسرکه سرشته ضماد نمایند برهردوپا وهردوفخذ وهردوساق صاحب سبات موجب تنبیه او است ونافع است صاحب سبات را آشامیدن سرکهٔ آن اندک اندک مانند قهوه وغرغره نمودن بآن ومالیدن آن خصوص آنکه حادث از اجتماع بلغم درمعده باشد ونیز کفته اند که نافع است آشامیدن ومالیدن آن مطلق سبات بلغمی را ونیز نافع است ازبرای سبات بعد از تنقیهٔ استعمال غرغره به سکنجبین عنصلي به تنهائي یا بایارج فیقرا وبصل اسقیل مشوي نافع است ازبراي دوار وسدر وخل آن نیز نافع است باردآن هردو وار همچنین سکنجبین وشراب آن * مالیخولیا وجنون خوردن اسقیل مشوي نافع

است از برای مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تقویت معده و نیکو نمودن هضم و تحلیل فضول و ابخره است پس بضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب آنها بسیاری فضول غلیظه و ابخره و ادخنه و از جمله آنها مالیخولیا است و گفته شده که اسقیل نافع است از برای مالیخولیای سوداوی و وسواس خصوصا سرکهٔ آن و سکنجبین متخذ از سرکهٔ آن و چون سرکه عنصل را اندک اندک ناشتا بطریق قهوه بنوشند نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم و سرکهٔ آن نافع است از برای جنون عارض از سودا * صرع چون اسقیل ملطف و محلل ابخره و مقوی معده و قوت هاضمه است و ظاهر است که هرگاه هاضمه قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید فضول و ابخره و ادخنه کم میگردد پس بالضرورت میباشد نافع از برای امراضیکه بوده باشد سبب آنها بسیاری فضول و ابخره و ادخنه و صرع از انجمله است ابن جزله گفته که آشامیدن آن نافع است از برای صرع و مقدار ماخوذ از آن یك مثقال است و ابن تلمیذ گفته که چون اسقیل حار و یابس است در سوم نافع است از برای صرع و آشامیدن خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن بخل آن و همچنین از سکنجبین آن به تنهائی و یا با ایارج فیقرا نافع است از برای صرع و پیاز اسقیل مشوی معجون بعسل مصفی نافع است از برای صرع نفعی بین و هرگاه گرفته شود از اسقیل مشوی مقدار یک مثقال و نرم کوبیده بیاشامند با شراب عسلی نافع است از برای صرع نفعی بین و نیز حسو نمودن بسرکهٔ اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته که از ادویهٔ نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلی است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع بمشارکت قدمین یا ساقین یا هردو دست از ریحی بارد که مرتفع گردد از این اعضاء بسوء دماغ علاجش در حالت نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آنموضع تا دفع گردد صعود آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین آن بآشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس * طبری در کناش خود که موسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بعد زمانی که ممکن باشد پس قی بفرمایند اورا بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی کردن و قوت نیز رخصت دهد قی کردن را باین مقی که ذکر میکنیم که ابتدا کنند بخورانیدن ترب با نمک و خردل پس بخورانند او را مرقهٔ اسفید باجی که پخته باشند در ان شبت بسیار و ترب پس امر کنند او را بآشامیدن سکنجبین با آب گرم تا غثیان حادث شود پس پر مرغی را بروغن اسقیل چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده در حلق او فرو برند و قی کنند بقوت تمام تا استقصا در قی حاصل شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را روز اول بانچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب که هرد و را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضروی یك هفته و حکیم علی گفته که اسقیل نافع است از برای صرع خصوص سرکهٔ آن و گفته شده که آشامیدن سرکهٔ عنصل نافع است از برای صرع چون آشامیده شود از ان چهل روز سزاوار آن است که ابتدا کرده شود بآشامیدن دو درم از ان تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده شود طلاطلی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده میشود خل اسقیل در مرضی که آنرا ریلیمیا گویند * نسیان سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن میباشد نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه با نسیان حمی موجع و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس اگر بوده باشد با علت نسیان ورم در دماغ امر کن او را بفصد و بعد از ان بیاشامان او را سکنجبین اسقیلی ساده بجهت

آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود بآن داء الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است ونیز نافع است از برای نسیان حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن وسمرقندي گفته که خل اسقیل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر موخر دماغ و نیز نافع است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن نافع است از برای این علت بنهایت نفع و گاهی ضماد کرده میشود بر صاحب نسیان اسقیل نرم کوبیده بآتش باز داشته آنمقدار که لذع وحدت آن زائل نگشته و کم شده باشد به تنهائي یا با چیزهای دیگر مثل اندکی خطمي وقدری بسیار کم افسنتین و صبر و مرمکي و مصطکي که فرا گرفته می شود ازین اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء و این ضماد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد او را تیغي خفي که بزنند بر ساقین و بچسپانند محجمه بر ساقین و هردو قدم او و یا بفخذ و رکبهٔ او و بعد از استفراغ تام بعنصل کوبیده به تنهائي و یا با این ادویه بگیرند عنصل با تش باز داشته شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشند نیم کرم یکرطل صعتر فارسي مویزج از هریک ده درم برگ خردل تریک ستهٔ کوچکي اشنه سه درم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدني نرم تا اجزا نیکو مخلوط کردند پس فرا گیرند موم روغني از موم و روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غار و در هاون انداخته ادویه را بان مخلوط کرده بدسته بمالند تا یکسان شود پس بر هر دو قدم و بر هردو ساق او ضماد نمایند وانچه گفته اند قدمای اطبا که تضمید ساقین و قدمین با دویهٔ محلله موجب جذب اخلاط است از سر با سافل بدن بجهت آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از ساق و قدم جذب کرده میشود از دماغ انچه حاصل است دران بسوي اسفل بضرورت خلا و زیاده کرده اند برین وجه این معني را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان دماغ بطریق عصب پس بدرستیکه مشارکت میان این دو قوي است بقراط گوید که ریختن آب سرد بر هردو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب آن که مي باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اوائل اطبا بضماد قدمین در امراض دماغي و گفته اند که اسقیل مضر است بعصب سلیم و مصلح آن حماما است * استرخا و فالج و لقوه و سکته آشامیدن آن نافع است از برای استرخای مرضي خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عتیق آن میکند فعلي که سرکهٔ آن حاصل میشود بازیادتي از غیر اضرار بعصب و چون پیاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده بیاشامند نافع است از برای فالج و سرکهٔ آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکهٔ متخذ از بصل اسقیل مضر است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکته و تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و شراب عنصل نافع از برای فالج و استرخا و آشامیدن سکنجبین سادهٔ آن با مغلي اسطوخودوس و بزر کرفس و رازیانه و اصل السوس از منضجات جیده است از برای فالج و همچنین آشامیدن آن با مغلي منضج و غرغره نمودن بسکنجبین عنصلي که مخلوط کرده باشند بآن زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه و همچنین غرغره نمودن بسکنجبین عنصلي به تنهائي نافع است از برای لقوه و فالج و استرخا * امراض الاذن والصدر والرئه والطحال والمثانة والرحم وعرق النسا قطور آن در گوش جهت رفع گراني سامعه و درد گوش که بآن قرحه نباشد و آشامیدن آن جهت تنقیهٔ سینه از بلغم لزج و سرفهٔ بلغمي و ربو و ضیق النفس و یرقان و طحال و تفتیت سنگ مثانه و اختناق رحم و عرق النسا مفید است * اما صنعت خل اسقیل نافع جهت امراض مذکورهٔ قبل آن است که بگیرند اسقیل نضیج را و برگ و بیخ و پوست آن را پاک کرده و بکارد چوبي و یا از قطعهٔ زجاجي

ورق کرده بریسمان کتان کشیده بنحویکه قطعهای آن ملصق بیکدیگر نشوند و چهل و دو روز در سایه بیاویزند تا خشک گردد و یکرطل آن را در هفت رطل و نیم سرکهٔ انکوری کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند پس افشرده صافی نموده بکار برند * خل اسقیل بنحوی دیگر * صنعت آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون آنکه خشک کنند در سرکهٔ انکوری کهنه اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسقیل را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نموده می اندازند در ده من سرکهٔ انکوری یکمن از آن و سر ظرف را نیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال مینمایند و این نوع خل اسقیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسقیل خشک کرده * خل اسقیل به نسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل را و از کارد چوبی سر و بیخ آنرا ببندازند و از پوست پاک کرده در چهار چند اسقیل سرکهٔ انکوری کهنه اندازند و سر آنرا بگیرند و بعد از چهل روز برآورند و صافی نموده عنصل را خشک کرده باز در سرکهٔ تازه اندازند و تا چهل روز دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرتبهٔ سوم باز در سرکه اندازند بهتر است * نوعی دیگر اگر عند الضرورت اسقیل را ریزه ریزه کرده در ده چند سرکهٔ انکوری بجوشانند آن مقدار که به نصف رسد صافی نموده بکار برند حکم خل اسقیل دارد * خل اسقیل لیموئی که از آن سکنجبین اسقیلی از برای مالیخولیای مراقی سازند * صنعت آن بگیرند لیموی رسیدهٔ زرد بی داغ و فساد را و دو سه روز در آب نمک بگذارند پس بیرون آورده نیکو بشویند و با کرباس پاکی خشک کرده دو سه روز بگذارند که هوا نشف رطوبت آب از آن کند پس آن را در مرتبان کرده سرکهٔ عنصل آنمقدار که از روی آن چهار انگشت پر گردد کرده چهار روز بگذارند پس از آن سرکه سکنجبین عنصلی سازند * خل اسقیل لیموئی مخلل از صناعت آن مرحوم * صنعت آن بگیرند لیموی رسیدهٔ خالی از داغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب نمک بیرون آورده نیکو بشویند که شوری آن دور گردد و بپارچهٔ کرباس پاکی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند که بقیهٔ نمی که در خلل و فرج آن است دور گردد و هوا نشف آن کند و مطلق نم آب در آنها باقی نماند پس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب به پنجاه سوراخ بهم رسد پس لیموها را در تغار سبزی کرده سرکهٔ عنصل بصنعتی که ذکر شده بعمل آورده باشند بر روی لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها بر گردد و چهل روز در آفتاب بگذارند و سر آنرا پوشیده دارند پس سرکه را از لیمو جدا کرده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند * خل اسقیل مستعمل در سکنجبین عنصلی * صنعت آن بگیرند اسقیل متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا پاک کرده باکارد چوبی ورق کرده و بریسمان کتان کشیده به نحویکه ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بر زمین و دیوار ملصق نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود یک من آنرا در تغاری کرده هجده رطل سرکهٔ انکوری جید بر روی آن کنند و در نسخهٔ دیگر یک من آنرا در بیست و هشت رطل سرکهٔ انکوری کهنه در خم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن تغار یا خم را بپوشند که گرد و غبار بر آن نه نشیند پس برآورند اسقیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسقیل بپارچهٔ کرباس صفیقی و در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند و قومی در هر یک من اسقیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکهٔ انکوری میکنند و قومی هفت رطل و نیم شفائی گفته که بر روی هر یک من اسقیل خشک نه من سرکه خمر کهنه کنند و محمود بن الیاس گفته که در هر یک من اسقیل خشک ده من سرکهٔ انکوری بکنند و قومی در یک من عنصل سه و نیم من سرکهٔ انکوری کهنه میکنند

* فصل در بیان دواهائیکه اصل و عمود در آنها اسقیل است * دواء الاسقیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جملهٔ ادویه ایست که در نهایت نفع است از برای صرع * صنعت آن بگیرند اسقیل تازه و از پوست خشک و ریشه پاک کرده در تغار اخضر لعاب دار

کرده سرکهٔ انکوري کهنه تند بر روی وی کرده سر آنرا بسرپوشی بسته پوست سطبري بر روی سرپوش انداخته چهل روز بکذارند که اول طلوع شعری باشد وتا بیست روز تغار را درآفتاب بکذارند بطرف جنوب ودر هر زمان اندک آنرا برهم زنند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد با جزای آن پس سر آنرا بکیرند ودران حالت میکردد اسقیل مانند مطبوخ مهرا پس اسقیلهارا بمالند بقوت و بفشارند وبکیرند افشردهٔ آن را ودور کنند ثفل آنرا ومخلوط کنند بآن افشردهٔ عسل مصفی وهر روز یک ملعقه آن را تناول نمایند واکر زود خواسته باشند اسقیل را باآب وسرکه بپزند تامهرا شود وبمالند وبپالایند وبا عسل بقوام آورند قوام سکنجبین وهر روز یک اوقیه آنرا صبح ناشتا تناول نمایند وبدانکه دواءالاسقیل ازشانش تلطیف مواد وتحلیل ابخره وتقویت معده ونیکو نمودن هضم است وظاهراست که هرکاه هضم نیکو شود تولید فضول ورياح وابخره وادخنه بالضرورت کم میباشد پس بتحقیق می باشد نافع ازبرای امراضیکه سبب آنها بسیاری ریاح وابخره باشد وصرع ازان امراض است پس دوای اسقیل میباشد بالغ النفع ازبرای صرع * صنعت آن دواء الاسقیل به نسخهٔ طبری درکناش مسمی بمعالجات بقراطیه * بکیرند عنصل بزرک تروتازه وپوست نازک خشك وریشهای سفید آنرا دور کنند بدست واجزاي آنرا ازهم جدا کرده ریزه ریزه نموده در پالایش تازه قلعي کنند واکر پالایش نقره باشد بهتراست وپالایش را برسرظرفی کذارند که دران ظرف سرکهٔ انکوري کهنه باشد بنحویکه فاصله میان سرکه وپالایش زیاده برعرض یک انکشت نباشد پس سرهردو بکیرند واطراف آن بخمیر وکل محکم کنند و ظرف را درموضعی نهان درزمین دفن کنند درسرکین اسپ یادرکندم یا درخاکستر وازهمه بهتر خاکستر است وبکذارند تا پانزده روز پس بیرون آورند بدرستیکه اسقیل تمامش کداخته وسیلان کرده درسرکه داخل شده وباقي نمانده ازان مکر چیزی اندک که نیست دران تري ندارت پس آن سرکه را کرفته جوشی داده صافي نمایند ودران شکرسفید مصفی یاعسل سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند ومداومت بآشامیدن آن نمایند اصحاب صرع هرروز واقتصار نمایند ازغذاها برالطف انچه ممکن باشد ازاغذیه * دوای جالینوس درحقیقت این دوا دواء الاسقیل مرکبی است که ازپیاز اسقیل ترتیب داده که اصل وعمود دران مرکب اسقیل است واین دوا نافع است ازبراي صرع وبسیاری ازامراض * صنعت آن بکیرند پیاز اسقیل وپوست خشک وریشهای سفید آنرا دور کنند وآنرا بدست بغیر کارد حدیدی ریزه ریزه کرده درتغار سبزلعابدار یا چیني کرده سرکهٔ انکوري کهنه بوان ریخته سرآنرا بکیرند وبکذارند درآفتاب درموضعی جنوبي درروزهای کرم که طلوع میکند درانروزها شعری ورها کنند چهل روز پس بیندازند دران اسارون شامي یکدرم ونیم فلفل پانزده درم فطراسالیون جندبیدستر ازهریك یکدرم طین قیمولیا سه درم نانخواه پنجدرم روغن بلسان ششدرم طرخشقوق دودرم عسل مصفی دو رطل شراب آنقدارکه بکردد لعوق * دواي جید ازبراي صرع *صنعت آن قرص اسقیل جندبیدستر ازهریک یك مثقال بزرسیالیوس سه مثقال حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج اصل فاوانیا ازهریک دومثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند وهرروز یك مثقال باسکنجبین بخورند دوای سید سند مسیح زمان والد ماجد آن مرحوم قدس سره مجرب ازبراي صرع * صنعت آن قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود الصلیب بزرسیالیوس ازهریک نیمدرم جندبیدستر جدوارخطائي ازهریک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلي وشراب اسطوخودوس ازهریك یك اوقیه سرشته دوحصه نمایند یک حصه را صبح با عسل پنج مثقال درکلاب وعرق افسنتین حل کرده بنوشند وحصهٔ دوم را آخرروز باکلاب سه مثقال نبات سفید ودودرم وتخم فرنجمشک بنوشند * دواي دیکر ازان قدس سره نافع ازبراي صرع مزمن * صنعت آن قرنفل جوزبوا عود قماري عود الصلیب

وج ترکی زرنباد جند بید ستر قسط تلخ اجزا متساوی کوفته بیخته بسرکهٔ عنصل سرشته روغن ناردین داخل کرده اند کی ازان را کرفته نشوق نمایند وباقی را بر سر طلا نمایند * فصل در بیان ادهانی که اصل وعمود درانها اسقیل است * دهن اسقیل که چون بر کف هر دو پاها بمالند وکف پارا تا صباح بر زمین نکذارند نعوظ تمام آورد وا کر تا یکهفته همین عمل کنند اعادهٔ باه ما یوس کند واکثر مجربین مجرب دانسته اند وبجهت جمود اطراف وسرما زدکی ودرد مفاصل ونقرس ودرد کوش وسدهٔ آن نیز نافع است * صنعت آن بکیرند اسقیل را وبکارد چوبی ورق کرده یك اوقیه ودر چهار اوقیه زیت بجوشانند تا پخته شود پس آنروغن را صافی نموده در شیشه نکاه دارند وبکار برند * دهن اسقیل مرکب نافع ۲ برای سکتهٔ بلغمی وسبات وفالج واسترخا چون بر سر ومهرهای کردن وپشت بعد از تنقیه بمالند وچون بر عضو مسترخی ومبدأ عصب آن بعد از تنقیه بمالند بنهایت نافع است واز برای درد کوش بلغمی وعرق النسا نیز نافع است وطلا کردن آن از برای عسر البول ووجع پهلوها ومعده وسوء استمرا وجشای حامض نیز * صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده چهار اوقیه در یک من زیت السراج به پزند آنمقدار که چون بدست بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند وبپالایند عاقرقرحا جند بید ستر خردل قسط تلخ فرفیون از هر یك یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال سائیده اضافه نموده نیکو مخلوط نمایند ونکاه دارند * دهن اسقیل تازه تمریخ راس بآن نافع است از برای سکته وتدهین باین دهن نافع است از برای فالج خصوص عتیق آن * صنعت آن بکیرند اسقیل تازه را ورق کرده در زیت اندازند وچهل روز در آفتاب کذارند پس بکیرند ازان مقداری که سر را بآن چرب توان ساخت دران اندکی موم زرد کداخته بر سر تمریخ نمایند * وبه نسخهٔ دیکر بکیرند اسقیل تازه وبکارد چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه به پزند تا مهرا شود وآب در زیت نماند پس صافی نموده در شیشه نکاه دارند وبکیرند ازان هر روز بقدری که سر را بآن چرب توان نمود واندکی موم زرد دران کداخته بر سر تمریخ نمایند * فصل در بیان سکنجبیناتی که اصل وعمود درانها اسقیل است * خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس وغیر ایشان از اطبا کفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی بتنهائی یا با یارج فیقرا بعد از تنقیه نافع است لیثرغس وسبات وصرع را ونیز به تنهائی ویا بازنجبیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا وفالج ولقوه را وآشامیدن آن مالیخولیا وصرع ونسیان بلغمی واسترخا وفالج ولقوه را وشیخ الرئیس کفته ازادویهٔ نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلی است خصوصا آنکه بیاشامند در زمستان هر روز ناشتا مقداریك مثقال بآب کرم ودر تابستان با آب سرد وسمرقندی کفته که اکر بوده باشد صرع بمشارکت قدمین یا ساقین یا هر دو دست از ریحی بارد که مرتفع کردد ازین اعضا بسوی دماغ علاجش در حال نوبت بستن فوق آن موضع است وکرم کردن آنموضع تا دفع کردد سردی آن خلط وعضو وامادر حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم وتقویت سر ودماغ وتسخین آن بآشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس وطبری در کناش خود که موسوم است بمعالجات بقراطی کفته هر کاه که بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت ومیان صرع ابعد زمانی که ممکن باشد پس قی بفرمایند او را بعد از فصد اکر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی کردن ووقت نیز رخصت دهد قی کردن را مانند باین مقئ که ذکر میکنیم بدین نحو ابتدا کند بخوردن ترب با نمك وخردل و پس بخورد مرقهٔ اسفیدباجی که پخته باشند دران شبت بسیار وترب پس امر کن او را باشامیدن سکنجبین بآب کرم تا غثیان حادث شود پس پر مرغی را بروغن اسقیل چرب کرده با یارج فیقرا آلوده در حلق فرو برد وقی کند بقوت تمام واستقصا در قی شود ودو روز متوالی قی فرمایند او را روز اول بانچه ذکر شد وروز دوم به سکنجبین عنصلی وآب کرم وآب شبت وآب ترب

که هر دورا باعسل ونمک جوشانیده باشند پس بعد از قي استراحت فرمایند اورا چند روزی وپرهیز فرمایند اورا از چیزهای مضروی یکهفته ونیز نافع است ازبرای امراض دهان چون مضمضه کنند بان وقطع میکند خون سائل از دهان را بجهت آنکه قبض ونشف رطوبت از اعمور میکند ومستحکم میکردانند دندانهارا که بحرکت آمده باشند وخوشبو میکند دهان ونکهت را و نافع است ازبرای بخر وآشامیدن آن نافع است ازبرای سدد وچون بیاشامند ازان جلا میدهد قصبهٔ ریه را وسستي ورخاوت آنرا زائل میکند وصاف میکرداند وصافي میکردانند صوت را وتقویت صوت میکند وصالح است ازبرای کسیکه بوده باشد آنرا وجع معده وازبرای کسی که طعام در معدهٔ او هضم نشود وازبرای صرع وسدد وازبرای کسی که غالب باشد برمزاج او مرهٔ سودا وازبرای اختناق رحم وصلابت طحال وعرق النسا وتقویهٔ عضو مسترخي لاغر شده ورنک رو را نیکو میکردانند و صالح است ازبرای انچه مذکور شد هرگاه بیاشامند ازان هر روز ناشتا اندک اندک وبتدریج زیاده کنند تا برسد بمقدار یك اوقیه ونیم ونیز صالح است ازبرای استسقا وبیماریهای احشا که از سردي باشد وربو وتنکي نفس که از بلغم لزج باشد

* سکنجبین اسقیلي مسهل بهنسخهٔ شیخ الرئیس نافع ازبرای فالج واسترخا وجمیع امراض باردهٔ بلغمیهٔ عصبیه * صنعت آن مغز پیاز عنصل پاک کرده دو رطل زنجبیل رازیانه انیسون زیرهٔ کرماني بیخ انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر زوفای خشک پودنهٔ صحرائي نعناع خشك ازهریک یك اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس ازهریک دو اوقیه دوقو نانخواه کاشم ساذج هندي از هریك نیم اوقیه قردمانه ده درم برک سداب شش اوقیه اجزا را نیم کوفته بیندازند درشش قسط سرکهٔ عنصل و دو قسط عسل سفید جید مصفی ویك قسط مثلث وهمه را در حصین سبز لعابدار کرده یا در خم چیني یک هفته در آفتاب بگذارند پس صافی نموده طبخ کرده در ظرف چیني یا زجاجي نگاهدارند وجائز است استعمال این سکنجبین پیش از طعام وبعد از طعام

* سکنجبین اسقیلي تالیف آنمرحوم مجرب ازبرای فالج واسترخا وجمیع امراض باردهٔ بلغمیهٔ دماغ واعصاب ومجرب است * صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ورق کرده یکرطل بزر رازیانه بیخ انیسون تخم کشوث تخم کرفس فقاح اذخر اسطوخودوس افتیمون زوفای خشك زرنباد زراوند مدحرج افسنتین رومي بادرنجبویه پودنهٔ صحرائي پوست زرد اترج عاقرقرحا زیرهٔ کرماني محروث نعناع خشک ازهریک پنجدرم فلفل دارفلفل اسارون شامي حاشا دارچینی دارشیشعان بزر سیسالیوس نمك طعام راسن شقاقل بهمن سفید پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی قنطوریون دقیق ازهریك ده درم شیطرج هندي صعتر فارسي فاوانیا قردمانا قرفة الطیب قرنفل عود قماري جوزبوا کاشم ازهریك سه درم دوقو برک غار برک سداب نانخواه هیل بوا قاقلهٔ کبار ازهریک شش درم عنبر اشهب جدوار خطائي مجرب جندبیدستر زعفران ازهریك یك درم ادویه را سوای عنبر وجدوار وجند و زعفران نیکو کوفته در سرکهٔ عنصل دوازده رطل وعسل مصفی شش رطل وسیلان خرما وجلنجبین ازهریك سه رطل وهمه را در خم سبز لعابدار یا چیني کرده سرآنرا بسته دو هفته در آفتاب گذارند وهر روز دو مرتبه آن را برهم زنند پس آنرا نیکو بمالند وصافي نموده بآتش گذاشته وعنبر اشهب را در قدر مضاعف حل نموده وجدوار وجندبیدستر وزعفران را سوده داخل کرده نیکو برهم زنند وفرود آورده در شیشه یا در مرتبان چیني نگاه دارند شربتی یك اوقیه

* سکنجبین عنصلي ساده شیخ رئیس گفته که حمل کرده شده ازبرای اصحاب مالیخولیا آنکه بنوشند هرشب قدری سرکهٔ کهنه خصوصا سرکهٔ عنصل وگفته که امامن میترسم از غائلهٔ سرکه درین مرض مکر آنکه بوده باشد وثوق اعتقاد برانکه مادهٔ آن متولد از صفرای محترق باشد و بوده باشد مادهٔ حاریس می باشد سرکه نافع ازبرای آن خصوص سرکهٔ اسقیل واما سکنجبین فرا گرفته از سرکهٔ اسقیل پس آن انفع است از سرکهٔ

خالص و از سرکه عنصل و نیز این سکنجبین نافع است از برای نسیان بلغمی آشامیدن آن و گفته که هرگاه مخلوط کنند با این سکنجبین یک مثقال جندبیدستر سوده و بریزند بحلق مسکوت نافع است او را * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل نیم رطل و در نسخهٔ دیگر یک رطل است شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی هر کدام که باشد یک من و بپزند تا بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی یک اوقیه ابن جزله گفته باید که بوده باشد وزن سرکهٔ عنصل مساوی وزن شکر یا عسل هر کدام که بوده باشد و در نسخهٔ شیخ رئیس در هر یک من صافی ده سیر سرکهٔ عنصل داخل است

* سکنجبین عنصلی مرکب از استنباط آن مغفور مجرب از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی خاصة وقتیکه بمشارکت طحال باشد

* صنعت آن افتیمون گاوزبان جعده بادرنجبویه زراوند طویل قنطوریون دقیق بسفایج فستقی ورق گل سرخ از هر یک شش مثقال فرنجمشک نعناع خشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی ایرسا از هر یک سه مثقال پوست بیخ کبر چهار مثقال انجیر زرد بیست دانه اجزا را سوای افتیمون و بسفایج و ریوند چینی از آنها آنچه کوفتنی باشد نیم کوفته بسفایج را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده همه را در سرکهٔ عنصل و آب خالص از هر یک دو رطل یک شبانروز بخیسانند و افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده نگاه دارند پس خیسانیده را بجوشانند آن مقدار که وزن آب برود پس فرود آورده مالیده صاف نمایند و کیسهٔ افتیمون را در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح کیسه را نیکو بمالند که تمام شیره و قوتش برآید پس مطبوخ را گرم کرده و کیسه را فشرده دور کنند و چهار رطل شکر سفید و عسل متساوی یعنی از هر یک دو رطل داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده ریوند چینی را کوفته بیخته با آن مخلوط کرده برهم زنند و بگذارند تا سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم * سکنجبین عنصلی در جمیع افعال مذکوره از خل اسقیل و شراب آن انفع است خصوص از برای مالیخولیا که مادهٔ آن سودای بلغمی باشد و غرغره نمودن با آن بعد از تنقیه نافع است از برای لیثرغس * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل مذکور را و با یکرطل عسل سفید مصفی بقوام آورند * سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل در معدهای سرد و در مشایخ و رطوبت لزجه را دفع کند * صنعت آن بگیرند پوست بیخ رازیانه ده سیر و در سرکهٔ عنصل مذکور نیم من و آب خالص نیم من بخیسانند پس با آتش ملایم بپزند تا بنصف رسد صافی نموده عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با میفختج بدهند * سکنجبین اسقیلی ساده مستعمل در مالیخولیا که سببش سودای محترق از بلغم خالص یا بلغم با سودا مخلوط باشد و نیز این سکنجبین نافع است سبات بلغمی را چون در آن ایارج حل کرده امر کنند علیل را بغرغره کردن آن اگر قادر بغرغره کردن باشد * صنعت آن سرکهٔ اسقیل یک چهار یکمن عسل مصفی یکمن علی الرسم بقوام آورند * سکنجبین اسقیلی ساده چون در صداع بارد مادی ارادهٔ تسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب صداع است باید که سکنجبین اسقیلی با آب گرم بیاشامند صاحب آنرا تا بگردد موجب تلطیف آن خلط غلیظ و نافع است از برای صداع آشامیدن آن و جالی قصبهٔ رئه است و سینه را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفهٔ بلغمی و از برای بخر و از برای اصلاح معدهٔ کسیکه معتاد باشد بوجع معده و کسیکه هضم نشود غذا در معدهٔ او و از برای صرع و سدر و غلبه مرهٔ سودا و اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و نیکو گردانیدن رنگ بدن و قوت باصره * صنعت آن عسل سفید مصفی یکمن سرکهٔ عنصل یکچهاریک بقوام آورند و سرد کرده در شیشهٔ نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند سفید و عسل سفید مصفی بالمناصفه بهم کنند بهتر است * سکنجبین اسقیلی به نسخهٔ عیسی بن ماهویه نافع از برای استسقا و بیماریهای

بارد احشا و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدها است * صنعت آن سرکهٔ عنصل و قند سفید متساوی هر دو را در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بگذارند تا سرد شود و در شیشهٔ نگاه دارند

* سکنجبین اسقیلی به نسخهٔ قلانسی نافع از برای جساوت کبد و طحال و تفتیح سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از رطوبت * صنعت آن بگیرند اسقیل سفید یکرطل و نیم و بکارد چوبی یا از قطعهٔ زجاجی حلقه کنند و بیندازند بران از سرکهٔ خمر کهنهٔ صافی پانزده رطل و بپزند با آتش ملایم تا اسقیل مهرا شود پس بپالایند و داخل کنند در یکرطل ازان یکرطل و نیم شکر طبرزد و در دیگ سنگی با آتش ملایم بپزند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی نگاه دارند * سکنجبین اسقیلی معروف بسکنجبین عنصلی مرکب نافع از برای عسر البول و درد پهلو و درد معده و سوء استمرا و جشای حامض و جمیع علل اعضای عصبانی و امراض باردهٔ مزمنه * صنعت آن بگیرند اسقیل پاک کرده دو رطل زنجبیل رازیانه انیسون بیخ انجدان عاقرقرحا فقاح اذخر پودنهٔ نهری نعناع خشک از هریک یک اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس از هریک یک اوقیه قردمانا دو درم سداب شش اوقیه تخم کزبری نانخواه کاشم ساذج هندی از هریک نیم اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکهٔ عنصل و دو قسط عسل مصفی و دو قسط میپختج در تغار سبز پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ سنگی کرده بپزند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی یک اوقیه و این سکنجبین را پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد * صنعت آن سکنجبین به نسخهٔ امین الدوله که در جامع خود ذکر کرده بگیرند پیاز اسقیل سفید پاک کرده یکرطل و نیم و بکارد چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل زیرهٔ کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشک پودنه نعناع خشک از هریک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جزر بری کاشم از هریک دو مثقال و نیم قردمانا دو مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی سه مثقال اجزا را تمام نیم کوفته با عنصل در پانزده رطل سرکهٔ انگوری بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و بازای هر رطلی یکرطل و نیم شکر سفید یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید * سکنجبین اسقیلی مرکب به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی نافع از برای استسقا و امراض باردهٔ احشا و ربو و ضیق النفس و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و تفتیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و مرده و فالج و لقوه و سرسام بلغمی معروف بلیثرغس و از برای نسیان بلغمی آشامیدن آن * صنعت آن سرکهٔ عنصل ده من عسل مصفی سه من مثلث دو من این مجموع را مخلوط کرده پس بگیرند اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا پودنهٔ بری از هریک ده درم تخم کرفس زیرهٔ کرمانی کرویا از هریک پنج درم نیم کوفته در سرکهٔ عنصل مذکور انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس بپالایند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در نسخهٔ دیگر سداب خشک فلفل سیاه از هریک ده درم داخل است * سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل یک رطل آب خالص دو رطل پس بخیسانند دران پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس پوست بیخ کبر تربد سفید مدبر از هریک سه درم یک شبانروز پس بجوشانند آن مقدار که دو حصه برود و یک حصه بماند پس بپالایند و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده بجوشانند در دیگ سنگی تا نزدیک بقوام رسد پس بگیرند مغز حب السلاطین و مغز خسک دانه آن مقدار که دانند صالح است از برای قوت شخص و هر دو را سائیده در کیسهٔ کتانی نازکی کرده دران اندازند و کیسه را دران دایم بمالند تا آنچه دران است برآید و چیزی دران نماند پس چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند

یك اوقیهٔ آن را و در نسخهٔ دیکر قا نون بجای دند چینی که حب السلاطین است ریوند چینی داخل است * سکنجبین اسقیلي
مسهل بلغم به نسخهٔ دیکر * صنعت آن بکیرند سرکهٔ عنصل یك رطل آب خالص دو رطل و بخیسانند در ان پوست بیخ کرفس
بیخ بادیان ازهریك ده درم تخم کرفس تخم بادیان ازهریک دو درم ونیم یک شبانروز پس بجوشانند و بپالایند پس بکیرند مغز
حب القرطم مقدار پنج استار و بکوبند و در سرکهٔ مذکور شیره کشیده و بوزن سرکه مذکور عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و
در وقت طبخ مقدار بیست درم تربد سفید کوفته بیخته در کیسهٔ کتانی بسته دران دیك سنکي اندازند ولمحه بلمحه کیسه را بمالند
وبفشارند تا کیسه تهی کردد وبقوام آید شربتی از ده درم تا پانزده درم * سکنجبین اسقیلي مسهل تالیف حکیم سید محمد مؤمن
سرفهٔ کهنه وضیق النفس و مواد بلغمي وسوداوي وسدهٔ احشا را نافع است وتقویت معده کند و بجهت امراض بارده اعضای
عصباني ودماغ نافع است وتقویت دماغ کند * صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده ده مثقال زوفای
خشک اصل السوس کاوزبان پرسیا وشان اسطوخودوس غاریقون سفید ازهریک پنج مثقال رازیانه نعناع خشك ایرسا ازهریك
سه مثقال در یک صد وپنجاه مثقال سرکهٔ عنصل وچهارصد وپنجاه مثقال آب خالص سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا
بنصف رسد وبپالایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند وهرروز پنج مثقال تا ده مثقال آن را با آب مطبوخ پرسیاوشان
وامثال آن بنوشند * سکنجبین اسقیلي که کرده را از ریم پاک کرداند * صنعت آن پیاز اسقیل مشوي رازیانه فطراساليون
صمغ البطم قصب الذریره برک علیق راسن خشك اجزا را متساوی درنیم من سرکه ویک من آب بپزند تا به نیم من برسد و
بمالند وبپالایند وبا یك من عسل مصفی بقوام سکنجبین آورند شربتی بیست درم * سکنجبین اسقیلي زوفائی نافع ازبرای
صرع * صنعت آن زوفای خشک صعترفارسي بزرسیتالیوس ازهریك سه مثقال شب در سرکهٔ اسقیل سه ربع رطلی بخیسانند
وصبح جوشانیده صافي نموده عسل مصفی یك رطل داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه ابن نوح قمری کفته باید که
بیاشامانند اصحاب صرع را در زمستان این سکنجبین پس بدرستیکه زائل کرداند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط
لزجهٔ غلیظه است و نمی کذارد که متولد کردد در معده وسینه خلطی غلیظ واین بسبب آن است که درین سکنجبین سه قوت
می باشد که باین قوتها تنقیهٔ رطوبات میکند یکی آنکه منقي وجالي است دوم آنکه ملین بطن است سوم آنکه مدر است وباید
که آشامیده شود این سکنجبین در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که بیاشامند سکنجبین عنصلي ساده را با شراب
افسنتین وهرکاه لطیف شد خلط باین تدبیر پس پی در پی اسهال آن خلط نمایند بمسهلات سودا اکر سوداوي باشد ابوسهل
مسیحي کفته که سکنجبین عنصلي عظیم النفع است ازبرای صرع زوفائي آن در زمستان وساده آن با شراب افسنتین در
تابستان * سکنجبین اسقیلي زوفائي مرکب نافع ازبرای صرع * صنعت آن زوفای خشك صعترفارسي افسنتین رومي
اسطوخودوس ازهریك پنج درم در آب وسرکهٔ عنصل بجوشانند که آب برود وسرکه بماند صافي نموده بکیرند ازان مطبوخ وازعسل
مصفی وشکر سفید مصفی ازهریک یکرطل که مجموع سه رطل باشد وبجوشانند تا بقوام سکنجبین آید شربتی یك اوقیه * سکنجبین اسقیلي
زوفائي مرکب به نسخهٔ دیکر * صنعت آن زوفای یابس اصل السوس کاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید ازهریک پنج درم نعناع خشك رازیانه ایرسا ازهریک سه درم همه را دریك رطل سرکهٔ اسقیل وسه رطل آب خالص بخیسانند
در تابستان دو روز و در زمستان سه روز پس به پزند تا ثلث بماند صافي نموده دو رطل شکر سفید مصفی داخل کرده باتش
ملایم بقوام آورند ودر ظرف چیني یا زجاجي نکاهدارند شربتی یک اوقیه * سکنجبین اسقیلي آشامیدن آن در ابتدای فالج

وخصوص با عرق بادیان ملطف بلغم است ومستعمل میکردانند خلط را از برای دفع ونیز نافع است از برای استرخا وسائر امراض
باردهٔ عصبی * صنعت آن بگیرند سرکهٔ اسقیل ده رطل عسل مصفی سه رطل مثلث دو رطل همه را مخلوط نموده پس بگیرند
پیاز اسقیل پاک کرده دو رطل زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا پودنهٔ بری از هریک پنجدرم تخم کرفس زیرهٔ کرمانی کرویا
اسطوخودوس از هریک دو درم ونیم همه را نیم کوفته در سرکه وعسل ومثلث مذکور داخل نمایند ودر تابستان یکهفته در
آفتاب گذارند ودر زمستان دو هفته پس صافی نموده در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه * فصل در بیان
شرابهای که اصل وعمود در آنها اسقیل است * شراب اسقیل تالیف آن مرحوم از برای سکته مجرب * صنعت آن حب بلسان
حرمل ایرسا جنطیانا پوست بیخ در دارکه آنرا شجرة البق کویند سنبل الطیب قنطوریون دقیق صعتر فارسی شونیز وج ترکی
عود الصلیب فوة الصباغین از هریک دو مثقال همه را نیم کوفته یک شب در بیست آثار سرکهٔ اسقیل و دو من ونیم آب بخیسانند
وروز دیکر بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده مویز سرخ منزوع العجم بیست وپنج مثقال داخل کرده باز بجوشانند تا مهرا
شود بمالند واز پالایش بپالایند پس حلتیت جاوشیر سکبینج لبان ذکر مصطکی از هریک یک مثقال دونیم در زبیب وعسل یا ماء العسل
رقیق نیم کرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل کرده عسل مصفی یک من اضافه نموده بآتش ملایم به پزند تا بقوام
شراب آیند فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند وهر روز صبح ناشتا یک اوقیهٔ آن را با عرق بادرنجبویه بنوشند
* شراب اسقیل منقول از کامل الصناعه نافع از برای صلابت سپرز وجکر وتفتیح سده وتقطیع اخلاط غلیظه ورفع ضیق النفس وسرفهٔ
کهنه که از بلغم ورطوبت باشد * صنعت آن بگیرند پیاز عنصل یکرطل ونیم وبکارد چوبی ریزه کرده باپانزده رطل سرکهٔ انکوری بآتش
ملایم بجوشانند تا مهرا شود پس صافی نموده در هر یک رطل از آن یکرطل ونیم شکر سفید داخل کرده بقوام آورند وامین الدوله
وجمعی از قدما این ادویه را اضافهٔ این شراب نموده اند زنجبیل زیرهٔ کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشک پودنهٔ
خشک نعناع خشک از هریک پنج مثقال فلفل سیاه ده مثقال تخم جزر بری کاشم از هریک دو مثقال ونیم قردمانا دو مثقال سداب شش
مثقال ساذج هندی سه مثقال با عسل در سرکه بخیسانند وبجوشانند ودرین صورت جهت علل عصبانی وامراض باردهٔ مزمنه
بنهایت نافع است * شراب اسقیل منقول از قرابادین معصومی سرفهٔ کهنه وضیق النفس را سود دارد وطبع را نرم کند
* صنعت آن انجیر زرد شصت عدد اسقیل مشوی هفت ونیم درم مویز بیدانه پانزده درم انیسون سه درم همه را در قدری
آب وسرکه بخیسانند وتا سه روز بگذارند وپس از سه روز یک من دیکر آب صاف داخل کرده بجوشانند تا آنکه اجزا مهرا شود
بپالایند وبارطلی عسل صاف بقوام آورند * شراب اسقیل تالیف حکیم میر محمد مؤمن نافع از برای سرفهٔ کهنه وضیق النفس و
مواد سوداوی وبلغمی ومعدهٔ احشا وتقویت معده ودماغ * صنعت آن پیاز عنصل زوفای خشک اصل السوس کل کاوزبان پرسیاوشان
اسطوخودوس غاریقون هش سفید از هریک پنج مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا از هریک سه مثقال در
یکصد وپنجاه مثقال سرکهٔ انکوری کهنه وچهارصد مثقال آب دو سه روز بخیسانند وبجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده
باسه صد مثقال شکر بقوام آورند وهر روز ازین شراب از پنج مثقال تا ده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان وامثال آن بنوشند
* فصل در بیان غرغره هائی که اصل وعمود در آنها اسقیل است * غرغره نافع از برای لقوه * صنعت آن مرزنجوش صعتر
عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانهٔ حامض زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صافی نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده غرغره
نمایند * غرغرهٔ دیکر نافع از برای لقوه * صنعت آن مرزنجوش صعتر فارسی عاقرقرحا خردل زوفای خشک مویزج زنجبیل

فلفل از هریك دو درم حب الرمان حامض بریان کرده ده درم کوفته به سکنجبین عنصلي سرشته باب نیم کرم حل کرده غرغره نمایند * فصل در بیان اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کفته که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم وسنکین باشد ونبوده باشد بسیار کوچک ونه بسیار عظیم بجهت آنکه انچه بسیار خورد است دروی رطوبت نباشد وسخت خشک باشد وانچه بسیار بزرک است درو رطوبت فضلي بسیار باشد وانچه متوسط معتدل است * وبایدکه ظاهر آن میل بسرخي داشته باشد یا به بنفشي پس آنرا کوفته سر وبن آنرا بکارد چوبی دور کرده بخمیر بکیرند ونباید که آنرا بکل بکیرند ومشوي کنند آنرا در دیکی یادر تنوری که کرم تا بیده وخاکستر آنرا بیرون آورده باشند برروی خشتی بکذارند یادر تابهٔ نان پزي تا نضج یابد پس بیرون آورند وبکیرند مغز آنرا که نرم است وپوست بالای آنرا که سخت است دور کنند ونرم بکوبند بنحویکه بوهم کرده ومخلوط کنند بآن آرد کرسنه وغیراندروماخس ثانی آرد کرسنه رامساوی اسقیل میکنند پس چون مخلوط کنند اسقیل مشوي را بدقیق کرسنه باید که بسازند ازان اقراص نازک ودست را بروغن کل سرخ چرب نمایند در حین اقراص ساختن بجهت آنکه تیزي اسقیل را باز دارد وخشك کنند آنرا ونکاهدارند ومنفعت مخلوط کردن آرد کرسنه بآن آن است که رطوبت آن را نشف کند ونکذارد که متعفن شود شیخ داؤد کفته اقراص اسقیلي که واقع میشود در تریاق فاروق نیز نافع است ازبرای سموم وربو وعسر نفس وجهت جرب وکسر واستسقا بیعدیل است وانکه روی قوتي است که کرمي که در رود هاتولد کند پاک سازد وبکشد آنهارا ومضرت زهرهای زیان کاررا دفع کند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي عنصل مشوي درعجین بکوبند ومثل آن آرد کرسنه بآن مخلوط کرده بشراب بسرشند واقراص سازند بعد ازانکه دست را بروغن کل چرب نموده باشند وبعضی کفته اند که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند وقوتش تادوسال باقي میماند وبعضی بدل شراب مثلث کرده اند * فصل در بیان لعوقاتیکه اصل وعمود در آنها اسقیل است * لعوق اسقیل جهت ربو وضیق النفس بارد بلغمي وجهت بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است * صنعت آن پیاز اسقیل مشوي فراسیون بیخ سوسن کبود باعسل مصفی لعوق سازند وبا آب مطبوخ حاشا وفودنج جبلي وبرنجاسف استعمال نمایند نافع باد * لعوق اسقیل که سید اسمعیل در ذخیره ذکر کرده سینه را ازاخلاط غلیظه پاک سازد وربو وسرفهٔ بلغمي وضیق النفس را نافع باشد * صنعت آن بکیرند اسقیل ترو سر وبن وپوست سخت آن را بکارد چوبی دور کنند ودر پاتیل سنکي یا نقرئي یا مسي تازه قلعي کرده باهم چندان عسل مصفی باتش نرم چندان به پزند که اسقیل مهرا شود هر صبح یك کفچه ازان بخورند * لعوق اسقیل اقوی از اول * صنعت آن اسقیل مشوی خشك کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک ازهریک یك درم کوفته بیخته بعسل سرشته لعوق سازند وهرصبح تا شش درم لعوق نمایند * لعوق عنصل منقول از قانون نافع ازبرای عسر نفس ونفث ووجع جنبین وصلابت * صنعت آن بکیرند عصارهٔ عنصل وعسل کف کرفته برابر وبپزند ومنعقد سازند وقبل از طعام وبعد از طعام هر وقت که خواهند لعق نمایند * فصل در بیان معاجینیکه اصل وعمود در آنها اسقیل است * معجون اسقیل که مختص است بعلاج صرع * صنعت آن بکیرند وج ترکي واسطوخودوس ازهریک پنج درم کوفته پس بکیرند اسقیل رطب وکوبیده آب آن رابکیرند وداخل نمایند دران مثل وزن آن عسل مصفی وباتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس بکیرند ازان بوزن ادویه ومعجون سازند باآن ادویه را واستعمال نمایند ازان سه درم ومثل بندقهٔ متوسط * صنعت این معجون به نسخهٔ سمرقندی در قرابادین خود بلیغ النفع ازبرای صرع نوشته بکیرند اسقیل را وکوبیده آب آن رابکیرند وداخل کنند دراین

عسل سفید مصفی و با آتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزر حساليوس اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون هشت سفید پنج درم قردمانا تازه حرف بابلی حلتیت طیب زراوند مدحرج حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم خنثی که بیخ آن سریش است ده درم کوبیده بیخته در سه وزن مجموع ادویهٔ عسل مذکور سرشته استعمال نمایند * معجون اسقیل مقوی باه منقول از خط حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن اسارون دارچینی سنبل الطیب اشنه دانه هیل مغز تخم خیارین از هریک دو مثقال مصطکی زعفرن بوزیدان مایهٔ شترا عرابی زنجبیل تودری زرد پیاز عنصل مشوی تخم ترب تخم پیاز تخم ترهٔ تیزک جوزبوا بسباسه از هریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری خولنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز کردکان مقشر از هریک ده مثقال ادویه را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو یا شیر گاومیش و نبات بخورند * اسقنقور بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله آن را سقنقور و سقنقس نیز گویند و بعربی ورل مائی و بهندی پانی کی گوئی نامند و آن حیوانی است از بر مچه بزرگتر و دست و پادارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل بهم میرسد که صید کرده میشود در مصر بعضی گمان کرده اند که از نتایج تمساح است وقتیکه در خشکی تخم بگذارد و نشو و نما بیرون آب در خشکی نماید ابوالقاسم بن عبد الرحمن بیان نموده که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دو ذرع سوا ی دنباله و عرضش زیاده از نیم ذرع و ملون مائل بزردی و سیاهی و مؤلف شفاء الاسقام خضر بن عیسی مصری مخصوص به بلد فیوم و دیار مصر داشته و بعد از آن در قاهره نیز و گفته فرق میان آن و ورل بآن است که ورل در صحرا میباشد و اسقنقور در کنار دریاهای رملیه و قریب بآن و دیگر آنکه پوست ورل صلب و خشن است از پوست اسقنقور و از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور هم از دریا است از ماهیان و هم از خشکی حیوانات دیگر مانند عضایات و امثال اینها و ابن جمیع گفته مشاهده کردم در رودهای آن بعد شکافتن شکم آن عضایات درست انهضام نایافته بود و اکثرا طبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و ان مرحوم قدس سره قلمی نموده اند غلام آستان امیر المومنین ع م خود در بلاد هند در دریای گنگا صید آن نموده و ماده آن در رمل سواحل تخم خود پنهان میکند و زیاده از بیست بچه متکون میشود و آنچه احقر صید کرده بود در بطن آن زیاده از سی تخم بود و گویند که مادهٔ آن را دو فرج و نر آن را دو ذکر و خصیهٔ آن شبیه است بخصیهٔ خروس و خواص در جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت هیجان قوت قبل از جفت شدن بماده صید کنند بلا توقف و تاخیر ذبح به نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پیه و گوشت آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد قوت آن و بعد ذبح از دنبالهٔ آن را ببرند و دنبالهٔ آنرا تمام بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنبالهٔ آن بسیار قوی الفعل میباشد و شکم آن را از احشا سوای گرده و خصیه و شحم پاک کرده و نمک انباشته و دوخته در سایه در مکان معتدل معکوس آویخته و از گرد و غبار محافظت کرده خشک کنند و باید که در سبد بید یا نخل گذاشته بیاویزند که موش را با شحم آن محبت بسیار است و اگر آنرا آویزان نکنند خود را رسانیده همه آن را میخورد و باید که آن مکان سایه دار باشد که آفتاب قوت آنرا نیز تغیر عظیم مینماید تازهٔ غیر نمک سود آن گرم در دویم و تر در اول و نمک سود آن در سوم گرم و در اول خشک و بغایت مبهی است خصوص گوشت سره و حوالی گرده و پیه آن و گفته اند بحدی مقوی باه است که بسبب شدت نعوظ و ادرار منی شاید بمرتبهٔ هلاک رساند خصوص که با طبیخ عدس و عسل میل نمایند و اطفای آن بکافور و تخم کاهو میکنند و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض باردهٔ اعصاب و

تسخین بدن مفید ومضر بمحرورین ومصلحش ربوب حامضه وتخم کاهو وکافوراست ومعین فعل آن طبیخ عدس وعسل وشرابة ونبیذ زبیب وازین جهت کوشت غیر مملح تازهٔ آن رابایکی ازینها میخورند ومملح آنرا کوبیده بزردهٔ تخم مرغ نیم برشت باتخم جرجیر سائیده پاشیده می خورند وکفته اند که سقنقور انسان رامیکزد وطلب آب می کند اکر آب رایافت درآب میرود واکر نیافت بول میکند ودربول خود می غلطد پس هرکاه که چنین کرد درساعت آن انسان می میرد واکرانسان سبقت کرد ودرآب فرورفت قبل ازفرورفتن سقنقور ویا دربول خود غلطید سقنقور می میرد وانسان صحت می یابد وشربتش تاسه درهم وبدلش سمکهٔ صیداء وقضیب خشک کاوکوهي است وجمعی خصیة الثعلب مصري رابدل آن دانسته اند واصلی ندارد ومهریارس کوید که طلای خون آن باهلیله وآمله تغیر رنک وضح وبرص میکند وچون نمک سقنقور را خصوص نمك پیه وسرهٔ آن راباد ارچیني سوده بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بخورند تقویت باه میکند تقویتی عجیب زیاده ازکوشت وپیه آن روفس کفته که خوردن کوشت آن مسخن بدن است ونافع است ازبرای مفلوجین وملقوین ومبرودین بعضی اطبا کفته که ملح ازکوشت آن نافع است ازبرای فالج وبالجمله کوشت آن نافع است ازبرای امراض باردهٔ اعصاب واعضای عصباني خوردن آن

* فصل دربیان جوارشاتیکه اصل وعمود درآنها اسقنقور است * جوارش اسقنقور قوت باه بیفزاید وبرودت کرده وسررا زائل کند * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پنج درم تخم هلیون تخم پیاز تخم شلغم اسپست تخم کندنا تخم جرجیر تخم انجره مغز حبة الخضر لسان العصافیر کنجد مقشر تخم ترب حب الصنوبر کبار اسپندان ازهریك سه درم شقاقل مصري زنجبیل خولنجان دارفلفل ازهریک پنجدرم دارچیني جوزبوا بهمن سفید بهمن سرخ قضیب کاوکوهي خشك کرده براده نموده ازهریك دودرم خصیة الثعلب مصري ده درم اسقیل مشوي سه درم فانید بوزن مجموع ادویه راکوفته بیخته وزن نموده درهم کرده باسه وزن مجموع عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دودرم ناشتا بامثلث یا باشیر ویا باشکر ویا باماء العسل بخورند * جوارش اسقنقور دیکر ازبرای کسیکه شهوت جماع او زائل شده باشد بی نظیر است وبغایت مبهي بود ونعوظ تمام آورد * صنعت آن سرهٔ سقنقور علك رومي قسط شیرین ازهریك یك ونیم مثقال هندتوتا شقاقل مصري تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سفید تخم کرسنه خصیة الثعلب ازهریک دونیم مثقال فلفل سفید کنجد مقشر دارفلفل زنجبیل زعفران ازهریك یك مثقال مغز سرکنجشک ومغز سربزغالهٔ شیرخواره ازهریك پنج مثقال مغزفندق ذکرکاو خشك کرده سوهان نموده ازهریک ده مثقال اسقیل مشوي پنج مثقال ودربعضی نسخها اسقیل داخل نیست بهتران است که اسقیل راداخل نکنند که بسیار تلخ میشود ادویه کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته ونرم نموده همه رابا سه چندان عسل صاف بسرشند ودرظرف کرده محکم کنند واکرظرف شیشه باشد بهتراست بعد ازچهلروز که درمیان جو کذاشته باشند مقدار دودرم تا چهل روز باشیرکاو ویاکاومیش یا ماءالعسل یامثلث تناول کنند وغذائیکه بانخود وپیاز وتوابل پخته باشند بخورند واز حموضات وبقولات بارده ملاحظه کنند * جوارش اسقنقور دیکر * صنعت آن سرهٔ اسقنقور تخم هلیون شقاقل مصري بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر ازهریک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم یونجه تخم ترب تخم جرجیر تخم پیاز تخم کزر تخم کندنا خولنجان جوزبوا دارچیني فلفل بوزیدان پیاز اسقیل مشوي ازهریك سه درم تخم انجره ده درم فانید بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی دووزن ادویه بسرشند شربتی دودرم تاسه درم

* فصل درذکرنسخ معاجیني که اصل وعمود درآنها اسقنقور است * معجون اسقنقور منقول ازاکلیل محمد بن ذکریا بجهت تقویت باه * صنعت آن سرهٔ اسقنقور ده درم تخم پیاز تخم جرجیر تخم شلغم تخم هلیون شقاقل مصري زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تودري سرخ تودري زرد تخم ترب لسان العصافیر

اسقیل مشوی ابریشم مقرض مغز چلغوزه از هریك پنجدرم پیه کردهٔ اسقنقور ده درم بزر الانجره هفت درم جوزبوا بسباسه قرنفل از هریک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر بیست درم کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی بقدر احتمال باعرق جوزبوا * معجون اسقنقور به نسخهٔ معین الدین طبیب باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزده درم شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان بسباسه قرنفل قضیب گاو خشك کرده سوهان نموده حب الزلم مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقلهٔ کبار فرنجمشك صندل لین خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم هلیون اسارون درونج عقربی دانهٔ هیل جوزبوا اشنه عود خام از هریك چهار درم زعفران خصیة الثعلب مصری از هریک ده درم کبابهٔ چینی معدکوفی زنجبیل زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی رومی تخم شبت ساذج هندی حجر یشب کهربا بسد زر محلول سیم محلول از هریك سه درم مروارید ناسفته پنجدرم عنبر اشهب دو درم مشك ترکی یك درم لعل دو درم یاقوت زرد یك درم زائد الشکر که خوب سوده و بیخته باشند صد درم اجزا کوفته جواهر را بر سنگ سماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند * معجون اسقنقور نوع دیگر منی بیفزاید و گرده و پشت و کمر را محکم سازد و مثانه را پاک و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزده درم مغز پسته مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز کودکان مغز حب القلقل کنجد مقشر دارچینی شقاقل بهمن سرخ تودری سرخ و سفید مغز سر گنجشك بیخ بابونه حسك پرورده مغز نارجیل مقشر از هریک پنج درم خصیة الثعلب مصری بهمن سفید از هریك ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفید زنجبیل قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه از هریك سه درم خولنجان قضیب گاو خشك کرده سوهان نموده ورق نقرهٔ محلول از هریك دو درم عنبر اشهب یك درم مشك ترکی نیم درم عود خام دو درم اجزا کوفته بیخته بدستور متعارف با سه چندان قند و عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند * معجون اسقنقور به نسخهٔ دیگر در تقویت باه عظیم نافع است و فعلی عجیب و غریب در نعوظ و تقویت کمر و مجامعت از خوردن این معجون ظاهر میشود * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزده درم بهمنین شقاقل قرفه بوزیدان بسباسه کبابهٔ چینی خولنجان لسان العصافیر قاقلهٔ کبار و صغار سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل مصطکی رومی ساذج هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هریك سه درم خصیة الثعلب مصری ده درم قضیب گاو خشك کرده سوهان نموده پنج درم عود خام تخم هلیون زعفران از هریك چهار درم معدکوفی زنجبیل بسد کهربا از هریك دو درم مشك ترکی نیم درم لعل یك درم و نیم یاقوت زرد یك درم زر محلول نقرهٔ محلول از هریک نیم درم جزو اعظم سوده و نرم بیخته سی مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل و قند کف گرفته معجون سازند مقدار شربتی از یك درم تا دو درم است * اسود سالخ نام مار سیاه است و بهند کالاناک نامند در آخر سوم گرم و خشک است و در غایت تجفیف گفته اند انچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن صید نموده باشند نشاید استعمال نمود جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت آن را برج ملتهب مینامند و اعمالیکه دران کرده شود نیز او را دران تاثیر آن بسیار است و در علت جذام قوی الاثر و مالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت بواسیر کهنه موثر دانسته اند * قطور مطبوخ پوست آن که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضهٔ جوشانیدهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان آن که در حال

حیات کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت رفع تپ ربع نافع وا طهورش وذي مقراطیس کویند که چون شکم مارا زمرتا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورده ازشاه سفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملوساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا پخته شود پس آن شاه سفرم را بوبرص ضماد نمایند بعد ازیك شبانروز بکشایند بالکلیه زائل کند ومجرب است وروغنی که دران دندان مار وسوو زهرهٔ آن جوشانیده باشند طلای آن جهت جذام وثآلیل سریع الاثر است وامین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار درهیچ امری خوب نیست واز سموم قتاله است وتعلیق شاخ مارشاخدار جهت رفع تپ غب مؤثراست وتعلیق سلخة الحیه که عبارت از پوستی است که مارهرسال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است وبخور آن مسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیر وتخم مار را چون باسرکه وبوره سائیده طلانمایند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند واکتحال پیه مار مانع نزول آب است * دهن اسود سالخ نافع جهت جذام وتحلیل خنازیر ورویانیدن موودرازکردن آن ودفع قوبا واسترخای سفل مجرب دانسته اند طلای آن را * صنعت آن بگیرند دوعدد مارسیاه را وبا چهار رطل روغن زیتون یا کنجد درظرف مس کرده سرآنرا مسدود کنند که بخارآن بیرون نرود وبجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده استعمال نمایند * رماد اسود سالخ طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر وبا سرکه جهت داءالثعلب وداءالحیه واکتحال آن باعسل بغایت مقوي باصره است * صنعت آن بگیرند مارسیاه خانگی را وزنده درکوزهٔ کرده سرآنرا محکم نموده درتون حمام گذارند تا محرق شود پس برآورده استعمال نمایند * طبیخ اسود سالخ طلاکردن آن بربدن بجهت جذام مفید است * صنعت آن بگیرند اسود سالخ را وبکشند چنانچه افعي را میکشند وپاک کرده دردیگ نهند وهشت اوقیه خل خمر ویک اوقیه آب دروی کنند وشیطرج هندي وبیخ لوف ازهریك دواوقیه دروی افکنند وبآتش نرم بپزند تا مهرا شود پس بپالایند وموی سرو روی را تراشیده سه روز این طبیخ را طلاکنند بعد ازآنکه ادویه که دران گوشت افعي باشد خورده باشند ونفع این طلاآن است که پوست تباه شده رادور میکند وپوست وگوشت درست میرویاند

* باب الالف مع الشين المعجمة *

* اشترغار معرب اشترخار فارسي است وبیوناني اثاریون بثای مثلثه وفرافیون واهل مصر فاح وبعربي زنجبیل العجم وزنجبیل الفارس وشوکة الجمال که تاویل اشترخار است وآن بیخی است شبیه بانجدان خراساني وغیرانجدان است وقریب بانجدان است درطبع گرم وخشک است درآخر درجهٔ سوم جرم آن بطیء الهضم مغثي ولاذع وردي است ازبرای معده ودیرمیماند دران وبهترین آن سرکه پروردهٔ آن است وآن جالي معده از رطوبات است ومنقي آن ومنبه اشتهای طعام ومفتح سدها ومدربول وباقوت تریاقیه ومسخن معده ومشهي وهاضم است وچون دیربماند قریب بخل عنصل میگردد درخاصیت وخوردن یک مثقال ازجرم آن مدربول وجهت تپ ربع که ازمادهٔ بلغمي عفن باشد یا بلغم عفن مخلوط بسودا ونافع بود مسخن معده وجالي رطوبات آن ودافع یرقان واسهال مراري وخلفه وضرر سموم بارده ووجع مفاصل است وگفته اند که منبت آن خراسان ونخجوان وکوهستان موصل وبغداد وآذربیجان است بهترین آن خراساني وبهترین خراساني آن صافي باریک خالي از زردي وسیاهي قلیل الحرارة معتدل الجرم کم گره با اندک تیزي وبشاعت ومغشوش مینمایند آن را به بیخ انجدان وبیخهای مشابه آن وچون زیاده ازان خورده شود قي می آرد وبه سبب دیري هضم رائحهٔ آن بجشا ظاهر میشود وبعضی گفته اند که ظهور رائحهٔ آن بجشا تاغلیتی به سبب بطوء هضم آن نیست بلکه به سبب نفوذ وغوص قوت آن است درجرم معده شیخ داود گفته دوقسم میباشد طویل وغیرطویل طویل آن معروف بشارب عنبر است

واین ردي است وفرق میان آن ومیان باد آورد بآن است که تخم آن کوچک مشهور نزد ما بعصیفریه است و میخورند تر وتازهٔ آن را مانند خس وتخم آن زرد وسفید میباشد وآن را خارهای طولاني ودران تلخي وقبض میباشد وبهترین آن آنست که آزموده می آورند وطلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده وتسکین دردها وعرق آن جهت علل کبد وکرده وطحال نیکو است وشربت آن از جرم تا دو درهم واز سرکهٔ آن تا پنج مثقال واز عرق تا سه اوقیه وبدل جرم آن انجدان وبدل سرکه آن سکنجبین ومضر است بکرده ومغثي ومصلح آن سکنجبین وشراب غوره وشراب ریباس است * صنعت خل اشترغار بگیرند اشترغار را وریزه ریزه کرده درسرکهٔ انکوري اندازند وچهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند واین سرکه بهتر از سرکهٔ عنصل است * سکنجبین خل اشترغار نافع است از برای برودت معده واحشا وهضم طعام ودفع ریاح ونفخ وتریاق سموم بارده و مدر طمث وزائل کنندهٔ برودت رحم وصلابت طحال است واز برای حمیات باردهٔ بلغمیه وحمی ربع وبالجمله منافع بسیار دارد.

* صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبوی فائق دو رطل وچهار رطل ونیم آب دران ریزند وبجوشانند وکف آن را بگیرند تا دیگر کف نیاورد ویك رطل خل خمر که اشترغار دران پرورده باشند بطریق مذکور دران ریزند وبآتش ملایم بقوام آورند پس سرد نموده در شیشه ها کرده وسر آنها را بسته عند الحاجت بکار برند شربتی ده درم * عرق اشترغار جهت کرده وسپرز وجگر نافع است * صنعت آن دو قسم است قسم اول آن است که اشترغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند وصبح بطریق گلاب عرق کشند قسم دوم آنکه اشترغار را در سرکه پرورده پس از ان سرکه وجرم اشترغار بطریق تصعید مقطر نمایند واین عرق سپرز را به نهایت نافع است * اشق معرب اشه ووشج به تشدید جیم نیز آمده که معرب باشد از اشهٔ فارسي وبفارسي اوشه وکلیاني نیز وبیوناني اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه ونیز امونیاقن وبعض گفته برنقش وبلغت مصر قنا وشق وکلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است ولذا ق الذهب مینامند وگفته اند نرم میکرد اند آن را مانند تنکار وبغدادي گفته که توهم وغلط کرده شخصی که آن را صمغ طرثوث دانسته وآن صمغ درختی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت وبرودت دران غالب باشد مانند شام ودیار ربیعه وانطاکي گفته درخت آن مابین نبات وشجر وساق آن باریک مزغب مائل بسفید یست وگل آن مابین سرخي وزرقت ودرجبال کرج میشود نه شام وبه زدن تیغ حاصل میشود وبهترین آن سفید صاف خالي از چوب وسنگ ریزه نرم سریع الانحلال است ومغشوش به سکبینج مینمایند وفرق بزردي رنگ مغشوش است وبحلتیت نیز وفرق ببوی آن است وخالص آن دانهای بزرگ متکاثف صلب تلخ طعم قریب ببوی جند میباشد وآن گرم در اول ثالثه وخشك در آخر اولی باقوت تحلیل وتجفیف قوي ولذع کمي وتفتیح بسیار بحدی که جاری میکند خون را از افواه عروق داخل کرده میشود در مسهلات جهت اصلاح عمل آنها زیرا که باقوت تلیین وجذب از عمق بدن وجالي ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وافواه عروق است واکتحال آن ملین خشونت اجفان وجرب وجالي بیاض وشعیره وجالب رطوبات وقروح غائرهٔ عین را مفید وخوردن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک وباعسل جهت ربو وعسر نفس ونفس انتصاب و خناق بلغمي نافع ولعق نمودن با ماء الشعیر نیز منقي قروح حجاب ومرهٔ سودا است ونیز باعسل جهت صرع وفالج وخدر و تنقیهٔ رطوبات سینه وعسر بول ودفع ضرر ادویهٔ مسهله وخیسانیده مقدار نیمدرم تا یکدرم آن در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم به تنهائي جهت درد تهیگاه وورکین وکمر وعرق النسا وتحلیل ریاح معده وصلابت طحال وکبد واسهال بلغم غلیظهٔ لزج وماء اصفر وتفتیت حصاة واخراج جنین وکشتن کرم امعا وحب القرع وادرار فضلات ورطوبات نافع وباسرکه جهت سپرز وضمادآن

جهت تليين صلابات مفاصل وبا سركه ونطرون جهت خنازير وسلعه وتحليل صلابات وباعسل وزفت جهت تحجر مفاصل وبا سركه وبوره وروغن جهت اعياى امتلائي وعرق النسا حادث ازمواد بارده وباسركه جهت شعيرهٔ پلك چشم وقوبا وبا زيت جهت كلف وبهق وآثار جلد ونيز باسركه جهت ورم جگر وسپرز واستسقا وصلابت انثيين وشيخ الرئيس گفته كه خوردن آن باطلا ومرمكي باد زهر سموم است خصوص سمى كه آنرا طعيعون مينامند وغرغرهٔ آن بآب گرم جهت تحليل وجذب رطوبات وبلغم ازدماغ وحنك وحنجره وخناق سوداوي وبلغمي ومرهم آن جهت تحليل اورام ونضج آن وخوردن گوشت زايد فاسد نافع وحمول آن جهت اخراج جنين وادرار طمث واختناق رحم نافع وبالجمله منافع بسيار دارد هم مفردا وهم مركبا باادويهٔ مناسبه واكثار آن مورث بول الدم وادرار خون ومضر بمعده ومصلح آن انيسون وبكرده ومصلح آن زوفا وكم استعمال نمودن آن وشربتش ازنيم مثقال تا يک مثقال وبدل آن سكبينج است يا جاوشير يا بر موم شيخ الرئيس گفته تدهين بآن طارد هوام است وچون خلط كرده شود بعسل وزيت وتقريب كرده شود بهوام مى كشد آنهارا * امراض الراس الدوار والسدر والصرع والفالج والاسترخاء واللقوة والتشنج والخدر * شيخ الرئيس وديگران گفته اند غرغره باشق محلول درآب گرم فرو دمى آورد بلاغم بسيار از دماغ واعصاب دماغي بسوى دهان وتحليل ميدهد رطوبات وبلغم را از دماغ لهذا نافع است امراض دماغي بارد رطب را وازانجمله دوار وسدر وفالج واسترخاء ولقوه وانچه جاري مجراى اينها است وآشاميدن يک مثقال آن باماء الشعير وتحسي بدان وهمچنين باماء العسل جهت صرع وباعسل جهت فالج وفالجى كه بآن ميل ميكند كردن بسوى پشت وهمچنين براي تشنج رطب وامتلائي وخدر جهت آنكه اسهال بلغم مى نمايد ومواد آنهارا دفع مى سازد وشيخ الرئيس گفته كه مقدار آشاميدن ازان اقويارا يک مثقال ومتوسطين رايك درم وضعفا را ربع درمى وتقريب بآن وآشاميده ميشود ازان مقدار گرسنه درچهار ونيم اوقيهٔ عسل مصفى وگاهى آشاميده مى شود در طبيخ زوفا يا طبيخ انجدان پس نفع مى بخشد تشنج رطب امتلائي را ومقدار شربت آن براى خدر دو درم است * فصل در نسخ مراهمي كه اشق اصل وعمود است درآنها * مرهم اشق جهت بردن گوشت زائد وروييدن گوشت تازه بنهايت مفيد است * صنعت آن بگيرند اشق دو مثقال ونيم كوفته درسركهٔ انگوري بخيسانند ودرهاون سنگي بدسته بمالند وصافي نمايند پس بگيرند موم زرد غير مستعمل ودرروغن كنجد گداخته اشق را داخل كرده درهاون بدسته بمالند تا هموار شود واستعمال نمايند * مرهم اشق قروح خبيثه را نافع بود وگوشت فاسد را بخورد وقروح گوش را بنهايت مفيد است * صنعت آن اشق كندر ازهريكي شش درم زنجار عراقي سه درم بورهٔ ارمني پنج درم باعسل مصفى بطريق معمول مرهم سازند وبر زخم گذارند ودرقروح گوش فتيله رابآن آلوده كرده در گوش گذارند واگر فتيله برموضع زخم نرسد درماء العسل حل كرده رقيق نموده در گوش چكانند * مرهم اشق تاليف قدوة الاطبا السيد السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره جهت جميع جراحات حديثه وقديمهٔ مزمنه نافع * صنعت آن اشق كثيرا ازهريک چهار درم ونيم كوفته بيخته بسركهٔ انگوري خيسانيده درهاون بدسته بمالند تا هموار شود كافور قيصوري دم الاخوين مرداسنگ گلنار فارسي اقاقيا حضض مكي شنجرف توتياى كرماني مغسول ازهريک يك مثقال كوفته بيخته سه مثقال موم غير مغسول رادر بيست مثقال روغن گل گداخته ادويه بآن سرشته دوعدد سفيدهٔ تخم مرغ داخل كرده درهاون سنگي بدسته بمالند تا هموار شود وبكار برند * مرهم اشق ديگر فضول رديه ولحم زائد را بخورد * صنعت آن بگيرند اشق يک اوقيه ونيم در سركهٔ انگوري بخيسانند تا حل شود پس درهاون سنگي بدسته بمالند تا مثل لعوق گردد وزنجار مصنوع از سركه نه از نوشادر زيرا كه زنجار مصنوع از نوشادر متقرح است نرم سوده داخل نمايند تا بگردد مثل قوام مسكه

و استعمال نمایند * مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علي کیلاني جهت انضاج ما میل بسرعة الانضاج وخنازیر و تحلیل اورام صلبه * صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجره زراوند طویل مقل ارزق اجزا متساوي مقل واشق را در روغن زیتون بگدازند وباقیروطی که از موم زرد وروغن زیتون ساخته باشند بیامیزند و ادویه را با آن ممزوج کرده نیکو بمالند تا مرهم شود و نوشته که ما گاهي اشق و مقل را با عصارهٔ برگ خطمي سرخ حل میکنیم و ادویه را با آن خلط میکنیم در تحلیل صلابات رحم و امثال آن بغایت نافع است وقوي العمل وجهت اذابت وتحلیل اورام طحال بجای عصارهٔ برگ خطمي سرکهٔ انکوري تند مینمایم و مجملا این مرهم نظیر خود ندارد جهت تحلیل ریاح محتبسه واکثر قروح وجروح مثل زخم گلوله وغنباره وشمشیر وکارد وامثال اینها نیز مفید است * اشنه بضم همزه وسکون شین معجمه وفتح نون وها لغت عربي است وبفارسي دواله ودواللك ودوالي وبیوناني ابرویون وابریون وبهندي چهریلا وچلیره واکسیر وگفته اند که بهندی میخ وبعربي شیبة العجوز ومسك القرود نامند و آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن باهم پیچیده ودرهم بافته وبر شاخهای درخت بلوط وصنوبر وسائر درختها متکون میشود وبهترین آن سفید خوشبوی تازه وزبون ترین آن سیاه آن است شیخ الرئیس گفته در آن برودت کم فاتریست وقبض باعتدال وبعضی گمان کرده اند که در اول گرم وخشک در دوم است وجالینوس معتدل در گرمي وسردي دانسته وانچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد است ومجموع آن با قوت قابضه و محلله وملینه است خصوص صنوبري آن ومفتح سدهٔ رحم ومدر حیض ومقوي باه ومفرح ومقوي معده ودل وجگر ضعیف است وجهت دفع غثیان وخفقان وحفظ روح حیواني وازالهٔ اعیا وسنگ مثانه مفید وبسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوي آن وبسبب قبضي که دارد موجب متانت روح است وبه لطافتی که دارد زود نفوذ بقلب میکند پس باین اسباب و نیز بالخاصیة مقوي قلب است وآشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس وتقویت روح حیواني ومتانت وحفظ آن است وزائل میگرداند خفقان را ونشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها واورام حاره وصلابت مفاصل ووجع رحم وادرار نمودن حیض وضماد مسحوق خیسانیدهٔ آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه ومسترخیه ولحوم لینه مانند بناگوش وکنج ران وزیر بغل ومابین کتفین ورفع آلام حارهٔ آنها وتلیین صلابات وردع اورام وتقویت جگر ودفع بدبوئي زیر بغل وباسرکه جهت سپرز نافع وبنهایت منوم اطفال است وچون در روغنهای مناسبهٔ اعیا حل نمایند ویا بجوشانند وبمالند جهت رفع اعیا وتحلیل اورام وذرور آن جهت بدبوئي زیر بغل واکتحال آن جهت تقویت چشم وقطور نقیع انچه از درخت بلوط باشد جهت حمرت وحرارت چشم مفید وبخور آن جهت اختناق رحم بغایت نافع ومضر با معا ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قردمانا بوزنش وداخل خشبوئیها وارکجه وغالیه مینمایند * امراض الراس الصداع والشقیقه والسهر والسکته والصرع واختناق الرحم * بخور کردن با آن نافع است از برای صداع وشقیقه وچون بخیسانند آن را در شراب وبیاشامند آن شراب را خواب غرق می آورد وتکرار گرفتن دود آن در بیني نافع است از برای سکته وصرع ودرد رحم برای اختناق آن وبوئیدن وآشامیدن آن نیز نافع است از برای صرع * دستور کوبیدن اشنه چون اراده کرده شود کوبیدن آن سزاوار آن است که آن را با آب تر کرده پس بکوبند تا کوبیده شود والا خشک آن کوبیده نمیشود * جوارش اشنه منقول از حکیم جعفر نافع از برای بواسیر وتقویت معده ودفع ریاح وتقویت باه وتفریح مزاج * صنعت آن اشنه سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار زرنباد قرفه ساذج هندي دارچیني از هر یک پنج درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی از یک درم تا دو درم اگر در

مزاج ضعف باشد دارچینی وچوب چینی از هریك دو ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند * دهن اشنه گرم است وجمیع امراض
بارده را عیارا نافع است * صنعت آن اشنهٔ تازهٔ خوب هشت مثقال در نیم من آب صاف یك شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
تا یک ثلث آب بماند خوب بمالند وصاف نموده روغن چنبیلی خوشبوی تازه چهار چند ادویه داخل کرده بجوشانند با آتش
ملایم تا روغن بماند وآب بسوزد پس این ادویه را نرم سوده داخل نمایند مشک خالص زبادشسته عطر کونا که بهار نارنج
است از هریک سه مثقال عنبر اشهب کافور خالص از هریک یك مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبری شسته شانزده
مثقال در شیشه نگاهدارند وعند الحاجت بکار برند * دهن اشنهٔ دیگر که همان منافع دارد * صنعت آن اشنه پنج استار قسط
تلخ ده درم سلیخه قصب الذریره از هریك سه درم مرماحوز دو درم میعهٔ سائله پنج درم روغن مورد ساده یکرطل ونیم ودر نسخهٔ دیگر
بجای روغن مورد روغن کنجد یا زیت انفاق است بوزن روغن مورد ادویه را نیم کوفته در سرکهٔ انگوری بخیسانند وسه روز متوالی
بگذارند پس صاف نمایند وروغن را دران داخل کرده بجوشانند تا سرکه رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند تمریخ باین
دهن نافع است از برای فالج واسترخا * عرق اشنهٔ ساده مفرح ومقوی قلب وباه وسریع النفوذ است بلقب وموجب سرور و
مقوی روح حیوانی ومزیل خفقان است * صنعت آن بگیرند اشنه یك من وسه من آب داخل کرده عرق کشند بدستوریکه در
اترج ذکر شد وده مثقال آنرا بنوشند * باب الالف مع الطاء المهملة * اطریه بفتح همزه وسکون طای مهمله وکسر رای مهمله و
فتح یای مثناة تحتانیه وها بفارسی آش آرد وآش رشته نامند محمود سنجری گفته که اطریه طعامی است متخذ از عجین که بریده
باشند آنرا باریك باریك وآنرا بفارسی رشته نامند واطریه ازاغذیهٔ معروفه است وشامل ماهیچه ورشته وبغرا وغیرها از اقسام آن است و
غذای صالح است از برای حار المزاج وکسیکه محتاج بغذای متین باشد ونافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد به سبب خلطی وآن
انواع است اگر از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمك بقدر ضرور ودر آب خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده
رشتهای بسیار باریك طولانی از دم کارد به برند وهر قدر که خواهند در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب
قلیهٔ جوشان بریزند وطبخ نمایند تا پخته گردد وطعم خامی آن زائل گردد ومصالح حاره وافاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود
آورند وتناول نمایند وآن را بفارسی آش رشته وبترکی اوماج نامند واگر آن را مدور ویا مربع ویا باشکال دیگر بریده
بهمان قسم طبخ نمایند آن را بفارسی آش بوک وماهیچه وبغرا وغیرها وبترکی ططماج گویند واگر خمیر آن را از آرد سمید
اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین قسم که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا با لتی زور نمایند تا از
سوراخهای قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید یا آنکه بکف هر دو دست مالیده مثل تارهای خیاطه باریك سازند وخشك
نموده عند الحاجت بکار برند واین را بعربی شعیره وبهندی سیوئین نامند واین را عند الحاجت اولا بدون روغن در ظرفی بریان
مینمایند تا اندکی سرخ وبرشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن گاو تازه برشته
نموده شیر تازه دوشیده جوشداده بران ریخته قند بران پاشیده میخورند وگاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان
حمیات حاده ودق وسل بیگوشت با آب خالص ترتیب میدهند ودر قسم اول گرم در اول وبا رطوبت بسیار است وبیگوشت آن
را که آش یوان گویند جهت مرضی وبا گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت دران مناسب باشد وضرر
نداشته باشد مفید ولیکن بطیء الهضم والانحدار است جهت فطیر بودن خمیر آن ونزد بعضی بی خمیر مایهٔ آن سبک تر است و
نیست چنین وقسم دوم آن از قسم اول سنگین وبطیء الهضم تر آن است ومصلح آن سود و فلفل وروغن بادام شیرین است وچون انهضام یابد

غذای بسیاری ازان بهم میرسد وجهت سرفه ووجع سینه وخشونت آن وحلق وقرحهٔ امعا ومثانه ولاغری کرده نافع ومرخي معدهٔ بارده وچون دران برگ خرفه یا اسفناخ با روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تروملین بطن است وانچه از آرد جوسازند سرد وبارطوبت بسیار وازهمه بطئ الهضم والانحدار وقلیل الغذاتر وگاهی در دوقسم اول از برای صفراوي مزاجان ویا جهت زیادتي لذت بعضی ازحموضات مناسبه مانند کشک یا ماست ویاسرکه ویاآب لیموویا غوره ویا انارویاآلو ویا زرشک ویا امثال اینها با اندک شیرینی چاشني گرفته ترتیب میدهند واین قسم راآش باقاتق مینامند بطئ الهضم ترومسدد ومولد بلغم غلیظ است ومصلحش ثوم وادویهٔ حاره است وبعضی جهت رفع اسهال وحبس طبیعت باادویهٔ قابضه مثل آب سماق وبه ترش وکشک بریان وامثال اینها ترتیب میدهند وگفته اند که اطریهٔ متخذ ازخمیرآرد گندم صالح است ازبرای حارالمزاج وکسیکه محتاج بغذای متین باشد ونافع است ازبرای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط وانچه با گوشت باشد کثیرالغذاء ومرطب ومسمن بدن است وهمچنین باشیروشیرینی آن مولد خلط غلیظ وانچه ازآرد برنج سازند سبک وسریع الهضم وقابض * ونوع دیگر که آنرابفارسي رشته قطائف ورشته خطائي نامند وآنرا ازآرد برنج یا نشاسته سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط باآب کرده صاف نموده درقمعی که سوراخهای باریك داشته باشد کرده وپاتیل مسي یا سینی مسي را برآتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیکدست گرفته بسرعت تمام بران بفاصلهٔ یك شبر یا کمتر بگردانند تامانند رشتهای باریك ازان برایند ودردیک بسته شود وازدست دیگرانچه بسته شده است بردارد اگریك شخص باشد واگردوکس باشد ویاظرف بزرگ باشد یکی بریزد ودیگری بردارد مادام که هرمقدار که خواهند پس آنرا درظرفی کرده مغزگردکان بریان ومغز بادام بریان ومغز پستهٔ بریان گوفته وجلاب شکری وقدری دانهٔ هیل سوده برروی وی کرده بخورند وبعضی بجای جلاب شکري پالوده شکري رقیق که آنرا بفارسي ماقوت رقیق گویند برروی وی کرده میخورند وانچه ازآرد ترتیب دهند سبك وسریع الهضم وقابض وانچه ازآرد میده یانشاسته میسازند کثیر الغذا وبطئ الهضم است وازنشاسته ساختهٔ آن سبک تر وقابض تروبدوائیت اقرب * صداع ازاغذیه نافعه ازبرای اصحاب صداع خصوص صفراوي وصداع یابس ساذج خصوص وقتیکه سبب آن غم وهم باشد اطعمهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ صالحة الغذا است واطریه ازانجمله است * مالیخولیا ازاغذیهٔ صالحه ازبرای اصحاب مالیخولیا نزد جراحت ویبس اطریه است بسبب آنکه متولد میگردد ازخون بلغمي که مقاومت میکند باسودای احتراقیه به سبب تبرید وترطیب ومتولد نمیگردد ازان سوداء وابخره ومتبخر نیز نمیگردد وباید دانست که غذاهای لطیفه گاه باشد که ضرر کنند بجهت آنکه زود محترق میگردند ونیز اطریه وامثال آن رادرمالیخولیا وقتی باید خورد که قوت هاضمه قادربرهضم آن باشد بجهت آنکه نزد ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد امثال این اغذیه درمعده وفساد غذا ازاضرا شیا است ازبرای اصحاب مالیخولیا واکثرامراض * الزکام والنزله نافع است ازبرای زکام ونزلهٔ بارد تغذیه باطریه وباعسل * نفث الدم نافع است ازبرای نفث الدم هرچیزیکه بوده باشد آنراخاصیتی درحبس خون ازغذاها مانند اطریه خصوص وقتیکه پخته باشند دران عدس * سل ازاغذیهٔ مناسبه ازبرای اصحاب سل اطریه است * بول الدم نافع است ازبرای اصحاب بول الدم تغذیه باطریه * نسیان گفته اند که تغذی باآش متوبل بدارچیني باندکی دارفلفل وخولنجان ویا باندکی حلتیت نافع است ازبرای نسیان باردساذج وگفته اند باکی نیست ازخوردن مربای زنجبیل وامثال آن ومثلث بالای آن برای ابدان وامزجهٔ باردهٔ رطبه ومعدهای رطب وگاهی جهت اصلاح وزیادتي لذت نخود درست وچغندررا ریزه کرده دران پخته می خورند وگاهی سیب وبه وچغندر داخل میکنند وگاهی گوشت راکوفته ساخته داخل مینمایند وجمله آشهای آردینه اکثر مستعمل اهل خراسان وهراة وتوران است وبعد ازان اهل ایران وسائر بلاد دیگر کمتر * باب الالف

مع الغين المعجمة * اغبر بد انكه اغبر بفتح همزه وسكون غين معجمه وفتح باى موحده وراى مهمله دواى مركبى را نامند كه نافع باشد جرب عين را واز قبيل ذرور وبرود است * اغبر نافع از براى ورد پنج وبرش جفن بعد از استعمال اصفر كبير وتراش بايد كه بچشم كشند * صنعت آن توتياى كرماني مغسول مل برصدف سوختهٔ مغسول از هريك ده درم نبات سفيد پنجدرم بدستور ذرور سازند واين ذرور جرب وسبل را نيز نافع ودر نسخهٔ كه حكيم عطاء الله كه از بياض مجربات نواب حكيم محمد باقر ولد حكيم عماد الدين محمود شيرازي نقل نموده بجاى صدف سوخته مل برشيح محرق مغسول است ووزن هر دو دواى اول ده درم و وزن نبات پنجدرم است * اغبر لؤلوى جرب وضعف باصره وسبل وشرناق وظفره را نافع است * صنعت آن توتياى كرماني مغسول شيح محرق مغسول از هريك دودرم مرواريد ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلايه كرده استعمال نمايند * اغبر ديكر قروح چشم وسبل وجرب را سود دارد * صنعت آن توتياى كرماني مغسول شيح سوختهٔ مغسول نبات سفيد از هريك پنجدرم انزروت سفيد پرورده عصارهٔ ماميثاى رهباني ازهريك يكدرم صلايه كرده استعمال نمايند * باب الالف مع الفاء * افاويه اسم ادويهٔ خوشبو است كه اطعمه واشربه ميكنند محمود سنجري كفته كه افاويه عطرهٔ طيبة الرئحه است مانند قرنفل ودارچيني وهيل و وغير اينها * حب افاويه مسهل نافع از براى ضعف معدهٔ حادث از بلغم واز براى كسيكه كاره ازنوشيدن ايارج باشد * صنعت آن حب بلسان عود بلسان دارچيني سليخه مصطكي سنبل الطيب اسارون زعفران بسباسه قرنفل جوزبوا از هريك يكدرم ونيم غاريقون دومثقال تربد سفيد ده درم ودر نسخهٔ ديكر ده مثقال است سقمونيا دومثقال زنجبيل دودرم كوفته بيخته بآب كرفس حب سازند شربتى دودرم ونيم تا سه درم * حب افاويه امراض سوداوي وصفراوي وبلغمي را كه درمعده باشد وغشي حادث ازان وازناخوشي حال معده را نافع است * صنعت آن دارچيني قصب الذريره حب بلسان فقاح اذخر سليخه قرفة الطيب ازهريك ده اوقيه كوفته ودرشش من آب باران بپزند تا بنصف رسد پس بكيرند صبر سقوطري نيم من ودران ريزند وهمدران آب بجوشانند وصافي كنند ودوبار سه بار كه بهيچ چيزى ازدردى دران نماند وبآفتاب نهند تا خشك شود پس زعفران مرمكي صافي مصطكي ازهريك يك اوقيه بيخته دران بياميزند وحبها سازند هرحبى بقدر نخودى ودرسايه خشك كنند شربتى مثقالى بآب نيم كرم فروبرند ودر نسخهٔ معصومي تا قرفة الطيب ازهريك هفت درم ونيم است وكفته در يكچهاريك آب باران بجوشانند تا بنصف آيد ووزن صبر ده درم وزعفران ومصطكي ومرمكي ازهريك يك درم شربتى يك مثقال * حب افاويه ديكر كه درحمى بوم به سبب ناكواريدن طعام بكار آيد وبجهت تليين طبع زماني كه ثقل ازطعامهاى غليظ رسيده باشد بكار آيد وبادها دفع كند وقولنج بكشايد * صنعت آن فلفل دارفلفل دارچيني قرنفل زنجبيل مصطكي نارمشك اجزا متساوي كوفته بيخته ازمجموع ده درم بكيرند وده درم سقمونيا وده درم نبات سفيد ويك درم كثيرا سوده بآب پودنه سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى واكر پودنه حاضر نباشد بكلاب يا آب انارشيرين بسرشند هركاه يك حب بخورند يك مجلس اجابت كند وطعام بكوارد وبادها بشكند * حب افاويه بادها دفع كند وطبع را نرم سازد وقولنج را بكشايد * صنعت آن زنجبيل قرنفل دارچيني فلفل دارفلفل نارمشك مصطكي ازهريك يك مثقال سقمونيا هفت درم ودر نسخهٔ ديكر هفت مثقال است قند سفيد هفت مثقال كوفته بيخته حب سازند هريك مقدار نخودى هرحبى يك مجلس اجابت كند ودر نسخهٔ ديكر ازهريك ازكثيرا وصمغ عربي يك درم داخل است * دهن افاويه مانند قرنفل وبسباسه ودارچيني وجوزبوا ومانند اينها نافع است براى جميع امراض باردهٔ بلغميه وكسر وتحليل رياح وتقويت قوى وارواح ومعده وقلب وكبد ودماغ * صنعت آن بكيرند ازهريك ازينها كه خواهند چهار رطل وجوكوب نمايند ودرهريك رطل يك اوقيه ونيم نمك

داخل نمایند ودرآب کرم بخیسانند وتا پنج روزدرجای سردنکاه دارند پس بقرع وانبیق مقطرنمایند ودرحین تقطیر دو قبضه نمك نیز داخل نمایند پس دهن را ازآب جدا نمایند صاحب طب کیمیائی براکلسوس که این نسخه منقول ازان است نوشته که از چهار رطل افاویه هفت اوقیه دهن برمی آید وانشا الله تع دهن هریك از افاویه جدا درجای خود مذکورخواهد شد * شراب افاویه نافع است از برای وجع صدر وپهلو ورئه وازبرای حیض ونفاس وازبرای مسافرین دربرف وسرما وازبرای کیموس غلیظ ومصفی لون وآورندهٔ خواب ومسکن اوجاع وزائل کنندهٔ وجع کرده ومثانه است * صنعت آن بکیرند قصب الذریره شش مثقال سلیخه هشت مثقال اسارون چهار مثقال ود ونسخهٔ دیکرسنبل الطیب شش مثقال وعود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را نیم کوفته بیندازند دریك مکیال ازآب انکور وبکذارند تابجوش آید وبکیرد بوی افاویه راوازجوش به نشیند پس صاف نموده بکاربرند واکربرآتش ملایم طبخ دهند تاآنکه سه ربع برود ویك ربع بماند شاید بلندباشد * عرق افاویه هریک ازافاویه راکه خواهند عرق کشند مانند نعناع وقرنفل ودارچینی ونانخواه وهیل وبسباسه وجوزبوا وسنبل الطیب وساذج هندی باید که چهار یا زیاده اکرسبك خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند وانشاء الله تعالی عرق هریك علیحده علیحده دراماکن خود ذکرخواهد یافت * قرص افاویه نافع ازبرای خلفه وقروح امعا وقاطع اسهال درساعت * صنعت آن بکیرند زعفران سنبل الطیب انیسون ازهریك چهار مثقال صبرسقوطری زرد عصارهٔ لحیة التیس حضض هندی اقاقیا کهربای شمعی مازوی سبزکثیرا فلفل سفید ازهریک دو مثقال وبکوبند نرم وبه بیزند وباشراب سرشته اقراص سازند هرقرصی بوزن نیم مثقال شربتی یك قرص ودرنسخهٔ دیکرافیون خالص دو مثقال نیزداخل است وکهربا داخل نیست * افتیمون بفتح اول وسکون فا وکسرتای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وواو ونون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون وشعرالضبع نیزنامند وبسریانی سورسور وبهندی اکاس بیل وامربیل کویند وآن نباتی است سرخرنك وربیعی وتاصیف نیز می ماند وفروع آن مانند خیاطه وبرکهای بسیارریزه وکلش سرخ تیره وتخمش ازخردل ریزه تروسرخ مائل بزردی وبر نباتات واشیائی که نزدیك او باشند میتند بنحش شبیه است بزردك وتامدتی درزیرزمین میمانند ونصاری کویند که در حوالی او چیزی نمیروید وطعمش تلخ باندك تندی وبعضی کفته اند که بیخ ندارد وکلش نریخته تخم میدهد وشیخ الرئیس کفته توت نبات آن مثل توت حاشا است وبعضی کفته اند که ازجنس حاشا وبهترین آن سرخ اقریطی یامقدسی است که از جزیرهٔ مقدس ویااقریطس آورند وهرچند سرخ تروتند بوتر وباریک ترباشد بهتراست جالینوس کرم وخشك درسوم میداند وحنین ودیکراطبا کرم درسوم وخشك دراول ونزد بعضی خشك دردوم است محلل وملطف ومسهل سودا وبلغم است وبابنفشه مسهل صفرا نیزجهت امراض دماغی وعصبانی واوجاع مفاصل ونفخ وصرع ومالیخولیاوجنون وخدروسرطان متقرح وبالخاصیة جهت امراض سوداوی وتنقیهٔ سودا وتفریح قلب به سبب تنقیهٔ سودا بیعدیل است وچون یکهفته هرروز ده درم آنرا بانیم رطل شیرتازه دوشیده بخسانند وباپانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنج مجرب دانسته اند وشیخ الرئیس کفته که چون چهاردرم افتیمون راسائیده باقدری عسل وقلیلی نمك بخورند اسهال سودا وبلغم بقوت مینماید وبغدادی قلیلی سرکه نیزدرین ترکیب کفته وچون افتیمون لطیف وضعیف الترکیب است بسیارجوش نباید داد بلکه بیکدوجوش اکتفا باید نمود زیراکه جوش مبطل فعل آن است وافتیمون مضرصفراوی وشبان ومحرورالمزاج ومورث کرب وغشی وعطش ومصلح آن بنفشه وکثیرا است وکویند مضرریه ومصلحش صمغ عربی وکثیرا است وموافق مبرود

المزاج وکهول و پیران است و قدر شربتش از جرم نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته اند و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ تربد سفید مد براست و تخم آنرا نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اگر در غیر مطبوخ است والا بران باید چکانید و مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون ده درم تخم آنرا در پارچهٔ کتانی بسته در ثلث رطل شراب انگوری یك شب بخیسانند و در زیر آسمان گذارند و روز دیگر افشرده صافی آنرا گرم کرده با دو اوقیه شربت بنفشه و یك اوقیه شربت ورد مکرر و یک مثقال روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مرهٔ سودا درنهایت قوت کند بدون مضرتی و احداث ضعف و جهت مالیخولیا و وسواس سوداوی نیز نافع است و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است * اعضاء الراس گفته اند چون افتیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ است و نافع است از برای امراض حادثه ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از ان در مطبوخ است از پنج درم تا هفت درم و از جرم آن از یک درم تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم است و سزاوار آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند بروغن بادام شیرین باید که چرب نمایند صداع چون شش درم افتیمون را در قدری از شیر گوسفند داخل کرده بیاشامند نافع است از برای صداع سوداوی و تنقیهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و شرب شش درهم آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشارکت قلب را به سبب سوء مزاج سوداوی قلب * مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی قرشي در شامل و غیر او از اطبا گفته اند که نافع است از برای مالیخولیا خصوص با مثل افسنتین و چون بگیرند از افتیمون شش درم و با ده درم مویز منقی بجوشانند جوشانیدنی خفیف و صافی نموده بیاشامند نافع است از برای مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بران و اگر اضافه نمایند بسوی طبیخ آن مربنفشه و اصل السوس میباشد انفع و چون اضافه نمایند بسوی همه مفرحي مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و نافع است از برای وسواس سوداوی و همچنین با ماء الجبن نافع است مالیخولیا را از در موجز گفته که چون بگیرند از افتیمون وزن هشت درم و بیاشامند با شیر بز تازه دوشیده و شکر سفید میباشد نافع از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و شیخ الرئیس گفته استفراغ مادهٔ مالیخولیای سوداوی با افتیمون با شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده بسا باشد که موجب رستگاري شود و اگر این دوا موجب رستگاري نگردد باید که استعمال ایارجات نمایند با صبر و خربق باین نحو که فرا گرفته شود از انها بقدر حاجت و حب بسته فرو برند سید اسمعیل جرجانی گفته که چون افتیمون را کوبیده و بمویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از ان پنج درم تا ده درم نافع است از برای مالیخولیای مراقي و چون هفت درم افتیمون کوبیده را با سکنجبین ساذج سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت می کند و تنقیهٔ طحال می نماید و نافع است از برای مالیخولیای طحالي و مانیا و جنون نیز و رازي و غیره گفته اند که چون هر هفته یک مرتبه ازین ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض حادث از سودای محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مائل به برودت و نوشیدن افتیمون با ماء الجبن متجبن بشیرهٔ قرطم نافع است از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوي و کابوس و سزاوار آن است که بوده باشد شیر دو رطل و مغز حب القرطم کوبیده بیست درم و آنرا در شیر نیم گرم بمالند و بگذارند تا بسته شود و بگردد پنیر پس آن را بدستور مقرر بچکانند و آب آنرا با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلي در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوي که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بآنها داده شد پس زائل گردانید مالیخولیا و وسواس سوداوي ایشان را و نیست دوائی انفع ازین

دواز برای اصحاب مالیخولیا و آزارهای سوداوی وچون هفت درم تخم آن را در شیر تازهٔ دوشیده داخل کرده بخورند میباشد نافع جنون و وسواس سوداوی و ابن ماسویه گفته که چون افتیمون را درآب یکد وجوشی داده آنرا بمالند وبفشارند و آب راصافی نموده گلقند دران حل کرده باز صافی نموده بیاشامند تنقیهٔ معده میکند از اخلاط فاسدهٔ سوداویه ونافع است از برای کابوس حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ مرتقیه ازمعده بسوی سر و باماءالجبن برای کابوس سوداوی * صرع وفالج ولقوه وتشنج وخدر اشامیدن افتیمون نافع است صرع سوداوی و بلغمی وفالج ولقوه وتشنج امتلائي وخدر را بجهت آنکه منقي دماغ است وبایدکه بوده باشد مخلوط به بعض ادویه مخصوص به تنقیهٔ دماغ مانند اسطوخودوس و ابن جزله گفته که آن منقي دماغ است از سودا وبلغم ونافع است از برای صرع وتشنج امتلائي وخدر ومقدار شربت ازان ازیک درم است تا دودرم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند واگر بوده باشد درمطبوخ محتاج بروغن بادام نیست بغدادي گفته که چون بگیرند از افتیمون شش درم تا ده درم وبجوشانند درمیبختج جوشانیدنی رقیق وبمالند وبفشارند و بنوشند نافع از برای تشنج امتلائي وخدر وبعض اطبا گفته که چون بگیرند ازان هر روز ده درم وبخیسانند دریک من شیر بز تازه دوشیده وصافي نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضة تا بریده شود وبپالایند وبیاشامانند و این فعل را هشت روز متوالي بعمل آورند از برای تشنج وخدر نافع است * فصل در بیان حبوبی که اصل و عمود درآنها افتیمون است * حب افتیمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کند ونافع است از برای مالیخولیای حادث ازسودای محترق از سوداء طبیعیه * صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون هش سفید بسفایج فستقي هلیلهٔ سیاه از هریک پنج درم ایارج فیقرا هفت درم ونیم لاجورد سه درم ونیم سقمونیای انطاکي مشوي یک درم نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنج درم چرب نموده بآب حب سازند شربتی ازسه درم تا چهار درم * حب افتیمون دیگر مسهل سوداست و نافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون حجرارمني ازهریک سه درم نمک نفطی دودرم کوفته بیخته بآب کاسني تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دومثقال بآب گرم فروبرند * حب افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث ازسودای محترق از بلغم * صنعت آن افتیمون دو درم بسفایج فستقي غاریقون هش سفید ازهریک یک درم نمک هندي خربق سیاه ازهریک نیم درم ایارج فیقرا یک درم ونیم اسطوخودوس ثلث درمی کوفته بیخته بآب حب سازند جمله دوشربت کامل است * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند ونافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقي ازهریک سه درم حجرارمني خربق سیاه ازهریک یک درم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند شربتی دو درم باب گرم فروبرند * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند ونافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده شود بعد از آنکه چند روز ایارج جالینوس خورده باشند * صنعت آن افتیمون غاریقون ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیای مشوي ازهریک مقداری که اقتضا کند حال علیل وحال مرض ووقت وعادت وسن وبالجمله موقوف برراي طبیب است کوفته بیخته باب حب سازند و بآب گرم فروبرند * حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیای حادث ازسودای مائل به برودت * صنعت آن افتیمون وشحم حنظل واندکی سقمونیا حب سازند و بآب گرم فروبرند واگر این حب موجب رستگاري نشود پس باید که زیاده کرده شود دران لاجورد وحجرارمني بی خوف غائله یا خربق سیاه با خوف غائله * حب افتیمون که تنقیهٔ سودا کند ونافع است از برای نسیان سوداوی وچون استعمال کرده شود با مطبوخ افتیمون بعد از نضج بمنضجات سودا خصوص بمغلي منقول از حضرت استاذ الاطباء سید المنذ قدس سره که بجهت همین علت تالیف

فرموده اند * وصنعتش این است گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی باد رنجبویه اسطوخودوس گل بنفشه ازهریک دو درم عود الصلیب یکدرم عناب خراسانی ده دانه مویز طائفی منقی از حب بیست دانه افتیمون درکتان بسته پنجدرم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون رادرکتان بسته شب دران اندازند وبگذارند وصبح گرم کرده بمالند وبفشارند وکیسه رادور کرده مطبوخ گرم را برروی ترنجبین پانزده مثقال صافی نموده بنوشند پس چون نضج ظاهرشد اسهال سود انمایند بحب افتیمون ومطبوخ افتیمون * حب افتیمون چنین سودا را ازبدن پاک کند وتپ ربع را نافع باشد * صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم شحم حنظل دو درم نمك نفطی یکدرم قرنفل یك مثقال اجزارا کوفته بیخته حب ها زند شربتی دو درم ونیم باب نیم گرم فرو برند * حب افتیمون دیگر نافع ازبرای حمی ربع * صنعت آن افتیمون اهلیلج کابلی ازهریک چهار درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین ازهریك دو درم صبر یکدرم با بیکه را زیانه دران جوشانیده صاف کرده باشند حبهای بزرک بسازند قدرشربت دو درم تاسه درم * حب افتیمون دیگر که تنقیهٔ سودا ازبدن وسرکند وجمیع امراض سوداوی خصوص مالیخولیا وسرسام سوداوی را بنهایت نافع باشد * صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم غاریقون هش سفید ازآرد پیزموئین کذ رانیده شش درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد آملهٔ منقی پوست بلیله ازهریك دو درم گل سرخ منزوع الاقماع سنامکی اسطوخودوس لاجورد مغسول ازهریك دو درم ونیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب رازیانهٔ ترسرشته حب سازند شربتی چهار درم تا هفت درم باجلاب ساده نیم گرم * حب افتیمون نافع ازبرای حمیات سوداویه * صنعت آن افتیمون اقریطی تربد سفید بسفایج فستقی ازهریك دو مثقال غاریقون سفید لاجورد مغسول حجرارمنی ازهریک یك مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با گلاب وعرق گاوزبان فروبرند * حب افتیمون مستعمل درمالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون است * صنعت آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی غاریقون هش سفید ازهریك یکدرم خربق سیاه نمك هندی ازهریک نیم درم اسطوخودوس چهاردانک ایارج فیقرا یکدرم ونیم بدستورمقرر مرتب نمایند جمله دو شربت تام است بجهت اقویا واگرمریض ضعیف یاصغیر باشد سه شربت * حب افتیمون مستعمل درسوء مزاج سوداوی قلب وخفقان حادث ازسودای متولد ازبلغم * صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر ازهریک یکدرم غاریقون سفید شحم حنظل حجرارمنی مغسول ازهریك یکدانک ونیم سقمونیای مشوی ملح نفطی مقل ازرق ازهریك یکدانك خربق سیاه نیم دانک اسطوخودوس دودانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند جمله یك شربت است * حب افتیمون دیگر مستعمل درین علت وقتیکه تولد سودا ازصفرا باشد * صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر سنامکی شاهتره ازهریك یك جزو پوست هلیلهٔ زرد یک جزو ودودانک صبرسقوطری زرد دودانک لاجورد مغسول دوثلث جزوی مصطکی یك جزو ودودانک گل سرخ دوثلث یك جزو کوفته بیخته حب سازند شربتی چهار درم باآب شیرین * حب افتیمون نافع ازبرای صداع سوداوی وسائرامراض سوداویه * صنعت آن افتیمون پوست هلیلهٔ سیاه غاریقون هش سفید ازهریك دودانک ملح نفطی بسفایج فستقی حجرارمنی مغسول خربق سیاه ازهریک یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب سرشته حبوب سازند جمله یک شربت است * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر افتیمون نیم درم هلیلهٔ سیاه چهاردانک غاریقون سفید دودانك ملح نفطی بسفایج فستقی حجرارمنی خربق سیاه ازهریك یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده باب حب سازند هرحبی بقدر نخودی جمله یك شربت است * حب افتیمون مسهل سودا ومنقی بدن وسراست ازمادهٔ سودا بیغائله ومفید است

آزبرای مالیخولیا وصداع سوداوی * صنعت آن افتیمون دودرم غاریقون سفید اسطوخودوس تربد سفید مدبّر بسفایج
فستقی از هریک یک درم کوفته بیخته بآب رازیانه سرشته حبوب سازند جمله یک شربت است * حب افتیمون مسهل
سودای خالص * صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هریک سه درم خربق سیاه حجر ارمنی مغسول از هریک یک درم تربد سفید
مدبّر نیم درم کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی دو درم * حب افتیمون نافع از برای صداع بمشارکت معده به سبب
اجتماع سوداء در معده چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده واین حب منقی بدن ومعده ودماغ است ونافع است دوار وسدر
سوداوی رانیز * صنعت آن افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیلهٔ سیاه غاریقون هش سفید حجر لاجورد حجر
ارمنی مغسول از هریک یک دانگ ونیم سقمونیای مشوی کثیرا از هریک یک دانگ کوفته بیخته بآب بادرنجبویه حب سازند جمله
یک شربت است * حب افتیمون مسهل سودا ونافع است ازبرای سرسام سوداوی * صنعت آن افتیمون اقریطی تربد
سفید مدبّر از هریک ده درم غاریقون سفید شش درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیله آملهٔ منقی از هریک
دو درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع اسطوخودوس لاجورد مغسول از هریک دو درم ونیم کوفته بیخته بآب رازیانهٔ
تازه سرشته حب سازند شربتی از چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده یا آب نیم گرم * حب افتیمون دیگر که همین منفعت
دارد * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی غاریقون هش سفید سقمونیای مشوی شحم حنظل حجر لاجورد
مغسول حب بلسان از هریک بقدر حاجت کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال صبح باعرق
گاوزبان فروبرند وغذا ظهر ماء الشعیر یا نخوداب بخورند * حب افتیمون که از ادویهٔ مسهله است ونافع است ازبرای
مالیخولیا وبعضی اوقات بدل مطبوخ افتیمون داده میشود وقتیکه مریض رامکروه باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون وگفته
شده که این حب نافع است ازبرای مالیخولیای حادث از سودای محترق از سودای طبیعیه وجذام * صنعت آن افتیمون
بیست درم بسفایج فستقی ده درم خربق سیاه نمک هندی از هریک پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده
درم ودر نسخهٔ دیگر پنج درم است ودر نسخهٔ دیگر بجای ایارج فیقرا سه درم مقناطیس داخل است ونسخهٔ مسیحی موافق
نسخهٔ اصل است الا آنکه غاریقون سفید ده درم داخل است اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم
* صنعت این حب به نسخهٔ ابن الیاس افتیمون بیست درم ایارج فیقرا بسفایج فستقی از هریک دو درم اسطوخودوس هفت درم
غاریقون سفید پنج درم نمک هندی سه درم کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی سه درم با آب نیم گرم * فصل در بیان
سفوفاتیکه اصل وعمود در آنها افتیمون است * * سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا تعهد استفراغ باین سفوف با ماء
الجبن نافع است ازبرای مالیخولیا وتنقیهٔ سودا کند خصوص از سر * صنعت آن افتیمون ده درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی
از هریک یک درم ونیم غاریقون هش سفید یک ربع درمی خربق سیاه دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
شربتی از دو درم تا سه درم * سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا منقول از قرشی گفته که تعهد باستفراغ سودا باین سفوف
باماء الجبن در علاج مالیخولیا در هفته یکمرتبه مجرب النفع است * صنعت آن افتیمون اسطوخودوس غاریقون هش سفید
لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول سقمونیای مشوی از هریک مقداریکه رای طبیب ومرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاه دارند وهفته
یکمرتبه سه درم آنرا با ماء الجبن بنوشند * سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در قطع مالیخولیا ووسواس ووحشت
وخبث نفس وجنون واین سفوف مقوی سروقلب ومعده است * صنعت آن افتیمون اقریطی شش درم پوست هلیلهٔ زرد

پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقی انيسون تخم ريحان تربد سفيد مدبر نمام پودنه ازهريك چهار درم
كهربای شمعي مرجان قرمزي تخم خرفهٔ مقشرا بريشم مقرض مروارید ناسفته كشنيز خشك مقشر گل ارمني هو د قماري خام
درونج عقربي ازهريک سه درم مشك تبتي سه قيراط كوفته بيخته نگاهدارند شربتي دو درم ونيم تاسه درم واگر اضافه كرده
شود باين سفوف بوزن مجموع ادويه نبات سفيد بعد ازانكه اجزا را بروغن بادام شيرين چرب نموده باشند ميباشد در نفع
اسرع ودرين حال شربتي ازان پنجدرم است باگلاب يا باآب زرشك شيرين كرده بشربت گاوزبان يا شربت نيلوفر اگر در
مزاج حرارت باشد ميخورمايند اگر درين سفوف بجای تربد سفيد مدبر لاجورد مغسول يا حجرارمني بوزن تربد كرده شود
ميباشد در ماليخوليا انفع واقوی * سفوف افتيمون روفس نافع ازبرای قطرب مستعمل با ماء الجبن چون آشاميده شود بعد
ازفصد واخراج خون بمقداريكه قريب بغشي رسد * صنعت آن افتيمون اقريطي هليلهٔ سياه هندي آملهٔ منقی بسفايج فستقي
پوست تراشيده لاجورد مغسول ازهريك مقداريكه رای طبيب بران قرار گيرد كوفته بيخته مقدار دو درم ازان باماء الجبن بنوشند
* سفوف افتيمون مسهل سودا كه چون با ماء الجبن خورده شود تنقيهٔ سودا كند خصوص از سر * صنعت آن افتيمون ده درم
هليلهٔ سياه غاريقون سنامكي ريوند چيني بسفايج فستقي ازهريك دو درم كوفته بيخته سفوف سازند ومقدار مستعمل ازان
ازسه درم تاچهار درم است * سفوف افتيمون سبعه تنقيهٔ تمام بدن از سودا كند ونافع است ازبرای ماليخوليا وقتيكه سودا در تمام
بدن باشد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه افتيمون اقريطي ازهريك دو درم بسفايج فستقي حب النيل سنامكي
ازهريك سه درم تربد سفيد نصف مجموع ادويه كوفته بيخته قدر مستعمل ازان ازچهار درم تا چهار مثقال باشد * سفوف افتيمون
مسهل سودا اين سفوف اسهال خلط سودا كند ونافع است ازبرای امراض حادثه از اخلاط غليظه * صنعت آن بسفايج فستقي
افتيمون اقريطي ازهريك جزوی شكر طبرزد دوجزو كوفته بيخته چهار درم آن را كف كنند وبعد ازان جلاب سكري بنوشند
وچند نسخهٔ ديگر در ماء الجبن در حرف اللام در البان مذكور ميگردد انشاء الله تع * فصل در بيان سكنجبيناتی كه اصل
وعمود در آنها افتيمون است * * سكنجبين افتيمون ساده به نسخهٔ حكيم محمد باقر موسوي رح حكيم باشي شاه جم جاه سليمان
صفوي * صنعت آن افتيمون اقريطي پنجاه درم در كيسهٔ كتاني كرده در دو من آب بجوش آورده انداخته دو سه جوش بدهند
وديگ را از آتش فرود آورده چندان كيسه را بمالند كه تمام قوت افتيمون بآب باز داده شود پس كيسه را فشرده دور نمايند
وسركهٔ انگوري كهنه پنج سير من تبريز وقند سفيد يكمن ونيم تبريز داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد شربتي پانزده مثقال
* سكنجبين افتيموني ساده به نسخهٔ ديگر نافع ازبرای ماليخوليا واصحاب وسواس ووحشت وجميع امراض سوداوي * صنعت آن
بگيرند افتيمون پنجاه درم ودرده سير سركهٔ انگوري وآب بقدر حاجت بخيسانند پس داخل نمايند دران قند سفيد صافي
ودو جوش داده فرود آورند وكيسهٔ افتيمون را بمالند تا تمام قوتش بيرون آيد وشيره اش كشيده شود پس كيسه را فشرده
دور نمايند وبقوام سكنجبين آورده شربتي پانزده درم با ماء الجبن بياشامند * سكنجبين افتيمون تاليف شيخ الرئيس رحمه الله
منقول از نخبه ابن ابي صادق * صنعت آن افتيمون اقريطي بسفايج فستقي ازهريك ده مثقال خربق سياه يك مثقال خربق را
نيم كوفته يك شبانروز در سركهٔ انگوري كهنه يک رطل كه يكرطل آب خالص دران داخل كرده باشند بخيسانند پس باآتش
ملايم بجوشانند وبيندازند دران خرقه كه بسته باشند دران بسفايج فستقي پوست تراشيده نيم كوفته را تا بنصف رسد پس افتيمون
رادر خرقهٔ كتان بسته دران اندازند ودو جوش ديگر داده از آتش فرود آورند وخرقهٔ افتيمون را بمالند بسيار تا جميع قوتش

افتیمون بآب بازآید پس خرقهٔ دیکررا نیز بمالند و بفشارند وهر دو خرقه رادور کرده سه رطل شکرسفید صافی داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس ازآتش فرود آورده سردنموده درشیشه نکاهدارند * سکنجبین افتیمونی مسهل سودا تالیف شیخ الرئیس ره * صنعت آن بکیرند عسل مصفی یاشکرسفید مصفی وسرکه بدستوریکه درسکنجبین سادهٔ شیخ الرئیس ذکرمیشود پس بکیرند افتیمون راآن مقدارکه خواسته باشند وبسفایج فستقی وخربق اسود هردورانیم کوفته وهرسه راجدا جدا درصرهٔ کتانی کرده سرآن رامحکم بسته دردیک اندازند وبپزند چنانچه درسکنجبین سقمونیائی دررسم سقمونیا ذکرمیشود واین نسخه بانسخهٔ ابن ابی صادق یکی است وتفاوت درصنعت است * صنعت این سکنجبین به نسخهٔ دیکر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته سی درم خربق سیاه نیم کوفته چهاردرم افتیمون اقریطی سی درم هریک را علیحده درصرهٔ کتان متهلهل النسج کرده وباید که نیمهٔ هریک ازصره ها خالی باشد پس بکیرند سرکهٔ انکوری یک صددرم آب خالص دورطل دردیک سنکی پاکیزه کرده بجوشانند ودو صرهٔ بسفایج وخربق رادران اندازند ونیکو بجوشانند وزمان بزمان صره ها رابمالند وچون بنصف رسد افتیمون رادران اندازند ودوجوش دیکرداده ازآتش برکیرند وکیسه رانیکو بمالند وبفشارند تاتمام قوتهای دواها بآن بازداده شود پس کیسه ها رافشرده دورکنند ودورطل شکرسفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس ازآتش فرود آورده سرد نموده درشیشه یاظرف چینی نکاهدارند شربتی بیست درم دروقت حاجت بکاربرند * سکنجبین افتیمونی دیکرمنقول ازشیخ الرئیس ره نافع ازبرای اصحاب توحش سوداوی وصرع ومالیخولیا وخفقان سوداوی واین سکنجبین منضج مواد سوداوی است وتنقیهٔ مادهٔ علت برفق میکند ونیزبعد از استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبوره بمسهلات خفیفه میتوان کرد * صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال کاوزبان پانزده مثقال تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسنی ازهریك دوازده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته تربد سفید پوست تراشیده مرضوض ازهریک شش مثقال حاشا زوفای خشک کافیطوس ازهریك چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشك زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقلهٔ کبار ازهریك سه مثقال ونیم تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت کل قند آفتابی بوزن جمیع ادویه ادویه رایك شبانروز درسرکهٔ کهنه بخیسانند آن مقدار سرکه که ازروی آن ادویه برکزرد وبعد ازان چهار رطل آب خالص داخل نمایند وبه آتش ملایم بجوشانند تاآب برود وسرکه بماند کلقند آفتابی رادران حل کرده صافی نموده قند سفید راداخل نموده بقوام آورند شربتی پانزده مثقال وبهترآن است که این سکنجبین رابا ماء الجبن بنوشند * سکنجبین افتیمونی منقول ازادویهٔ قلبیهٔ شیخ الرئیس رح واین سکنجبین همان نسخهٔ قبل است با بالجمله تفاوتی * صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته شش درم کاوزبان کیلانی پانزده درم حاشا زوفای خشك کافیطوس ازهریک چهاردرم پرسیاوشان پنجدرم تخم فرنجمشك تخم بادرنجبویه تخم بادروج زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قاقله سادج هندی سنبل الطیب ازهریك سه درم ونیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسنی ازهریك دوازده درم کلقند سکری بوزن تمام ادویه ادویه رانیم کوفته درپنج رطل آب خالص ودو رطل سرکهٔ انکوری کهنه باتش ملایم دردیک سنکی بجوشانند تانصف وزن سرکه باقی ماند واکرآب زیاده باشد بهتراست پس سرکه راصافی نموده داخل کنند دران شکرسفید صافی مقداریکه بکردانند طعم سکنجبین رامزاکراحتیاج باشد وکلقند کفایت نکند وبآتش ملایم بقوام آورند وفرود آورده سرد کرده درشیشهٔ نکاهدارند شربتی پانزده درم تابیست درم وده روزاستعمال نمایند وقتیکه مادهٔ سودا دربدن

بسیار باشد و در نسخهٔ دیکر این سکنجبین تربد سفید سه درم و نیم داخل است و تخم افرنجمشك و زرنباد و درونج داخل نیست و در نسخهٔ که بعد ازین ذکر میشود تربد و این ادویه داخل است لکن با این هردو نسخه اختلاف دارد * سکنجبین افتیمونی مذکور به نسخه دیکر * صنعت آن افتیمون ده جزو بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته تربد سفید محکوک مرضوض از هریک شش جزو کاوزبان پرسیاوشان ایرسا تخم کاسنی اسطوخودوس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هریك پنج جزو حاشا ورق کل سرخ کافیطوس از هریک چهار جزو تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشك بادرنجبویه زرنباد درونج عقربی بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقلهٔ کبار از هریك سه جزو مجموع را در آب و سرکه بخیسانند یك شبانروز پس بجوشانند آنمقدار که وزن سرکه باقی ماند کلقند آفتابی بوزن مجموع ادویه دران حل نمایند و صافی نموده اکر احتیاج باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مزکردانند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نکاهدارند * سکنجبین افتیمون له قدس سره موسوم بلنّا نافع از برای جمیع امراض سودا و به خصوص وقتیکه آشامیده شود با ماء الجبن * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی سنامکی از هریك ده درم کاوزبان شاهتره کل کاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه تخم خیارین پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه اصل السوس محکوک مرضوض کل بنفشه کل نیلوفر قنطوریون دقیق از هریك پنجدرم عناب انجیر زرد از هریك ده دانه سپستان بیست دانه ادویه را سوای افتیمون در یکصد و نود درم سرکهٔ انکوری و هفتصد درم آب بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار که دوصد درم از سرکه و آب باقی ماند پس افتیمون را در صرهٔ کتان بسته دران اندازند و دو جوش دیکر داده فرود آورده متصل کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و صافی نموده بکیرند ترنجبین خراسانی هفتاد و پنجدرم شکر سفید مصفی ده درم کلقند آفتابی شکری پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با ماء الجبن بنوشند * صنعت این به نسخهٔ دیکر قریب به نسخهٔ قبل کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی کل کاوزبان کل بنفشه کل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث تخم افتیمون پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کافیطوس از هریك پنجدرم سنامکی افتیمون از هریک ده درم انجیر زرد عناب از هریك پانزده عدد مویز منقی سپستان از هریک سی عدد انچه کوفتنی است نیم کوفته تمام ادویه را سوای افتیمون دریك رطل سرکهٔ انکوری و سه رطل آب بخیسانند یك شبانروز و افتیمون را علیحده در خرقهٔ کتان بسته نکاهدارند پس ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند صرهٔ افتیمون را داخل کرده یک جوش دیکر داده فرود آورده کیسهٔ افتیمون رادایم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فشرده دور کنند و ادویه را صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین از هریک هفتاد و پنجدرم شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم کلقند آفتابی بیست و پنجدرم دران حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بکیرند و مرتبهٔ دیکر صافی نموده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نکاهدارند شربتی از ده مثقال تا دو اوقیه با ماء الجبن بنوشند * سکنجبین افتیمون دیکر نافع است از برای امراض سوداوی و خصوص از برای کلف چون با ماء الجبن بنوشند * صنعت آن کل کاوزبان شاهتره رازیانه از هریك پنجدرم افتیمون بسفایج فستقی سنامکی هلیلهٔ سیاه از هریك ده درم اجزای انچه کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکهٔ انکوری کهنه و دوصد درم آب خالص سوای افتیمون بخیسانند و افتیمون را در کیسهٔ کتان بسته ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه بماند پس کیسهٔ افتیمون را داخل کرده دو جوش دیکر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را متصل بمالند تا تمام قوت افتیمون باب باز داده شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده با یک من

قند بقوام آورند وگاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس وبجای هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی میکنند شربتی ازیك اوقیهٔ طمی تا دو اوقیه وبهتر آن است که باماء الجبن خورده شود * سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی ازهریك چهار مثقال خربق سیاه نیم مثقال رازیانه سه مثقال تخم کاسنی هفت مثقال ونیم همه را نیم کوفته علیحده علیحده درکیسهای کتان کرده ویك شبانروز دریکصد وپنجاه مثقال سرکه وهفتاد وپنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسهٔ افتیمون تا وزن آب برود پس کیسها را نیکو مالیده دورکنند وکیسهٔ افتیمون را دران انداخته یك دو جوش دیگر دهند ودایم بمالند تا تمام قوت آن بسرکه بازداده شود پس فرود آورده همه خریطها را بمالند وبفشارند ودورکنند وسه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند وسرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند وبوقت حاجت بکار برند شربتی تا دو اوقیه * سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ حکیم داؤد مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن مغفور * صنعت آن افتیمون اقریطی پنج مثقال ونیم اسطوخودوس رازیانه شاهتره ازهریك پنج مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده سنامکی پوست هلیلهٔ کابلی ازهریك چهار مثقال ونیم ادویه نیم کوفته یك شب درسرکهٔ انکوری هفتاد وپنج مثقال وآب خالص یکصد ودوازده مثقال بخیسانند وصبح بجوشانند تا وزن آب برود صافی نموده قند سفید هفتاد وپنج مثقال داخل کرده بقوام آورند وفرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه * سکنجبین افتیمونی دیگر نافع ازبرای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدیعی گفته که این سکنجبین مستعمل من است * صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه افتیمون اقریطی ازهریک هفت درم بغیر افتیمون ادویه را نیم کوفته درسرکه انکوری یك چهاریک من وآب بقدر حاجت یك شبانروز بخیسانند پس بجوشانند وبدست بمالند ودر آخر افتیمون درکتان بسته را دران اندازند ویك وجوش داده فرود آورده دائم بمالند تا تمام قوت افتیمون بازداده شود پس کیسه را بفشارند ودورکرده مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورده فرود آورند وسرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه * نسخهٔ دیگر این سکنجبین اقوی از نسخهٔ قبل است * صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس افسنتین رومی ازهریك سه درم تخم خیارین نیم کوفته تخم خربزه نیم کوفته ازهریك پنج مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه افتیمون ازهریك هفت درم اجزا راسوای افتیمون درسرکه وآب یك شب بخیسانند وافتیمون را درکتان بسته اول اجزا را بجوشانند ودر آخر افتیمون را دران اندازند وفرود آورده دایم کیسهٔ افتیمون را بمالند مالیدنی قوی وبفشارند ودورکنند ومطبوخ را صافی نموده یك من شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی پانزده درم * سکنجبین افتیمونی دیگر به نسخهٔ میر محمد مؤمن حکیم نافع ازبرای جمیع امراض سوداوی وقتیکه درمزاج حرارت باشد مستعمل با ماء الجبن * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی تخم کاسنی ازهریك هفت مثقال تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کاسنی ازهریک دو مثقال تخم خیارین نیم کوفته پنج مثقال ادویه راسوای افتیمون درنود مثقال سرکهٔ انکوری ونود مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را درکیسهٔ کتانی بسته دران اندازند ودو جوش دیگر داده فرود آورند وکیسهٔ افتیمون رابدست بمالند تا تمام قوت افتیمون بیرون آید پس کیسه را فشرده دورکنند ومطبوخ را صافی نموده دوصد وپنجاه مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند وفرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی ازچهار مثقال تا شش مثقال * سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیرهٔ مستعمل در ماء الجبن در امراض سوداوی وحمی ربع * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی ازهریك ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را علیحده

در پارچهٔ کتانی بسته وبسفایج پوست تراشیده وخربق هریک علیحده نیم کوفته درخرقهٔ کتانی بسته وجمله را سوای افتیمون
در یکصد درم آب ویکصد درم سرکهٔ انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون رادرآخر داخل کرده یک دو
جوش دیگر داده فرود آورده دایم کیسه رابدست بمالند وبفشارند ودورکرده پس مجموع ادویه را مالیده صافی نموده با
یک من قند سفید بقوام آورند * سکنجبین افتیمونی دیگر از سید اسمعیل در ذخیره گفته که این سکنجبین نافع است ازبرای
مالیخولیا هرگاه استفراغ کرده شود بماء الجبن متخذ ازین سکنجبین * صنعت آن نمک هندی افتیمون هلیلهٔ سیاه شکر سفید همه
را در سرکهٔ انگوری کهنه وآب بخیسانند وازان سکنجبین سازند پس ازان سکنجبین ماء الجبن فرا گیرند * سکنجبین افتیمونی
دیگر نافع ازبرای امراض سوداوی * صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته اسطوخودوس
ازهریک پنجدرم گاوزبان گیلانی بادرنجبویه ازهریک سه درم افتیمون را علیحده در پارچهٔ کتانی متهلهل النسج بسته باقی ادویه را
یک شبانروز درچهاریکمن سرکه وآب یکمن بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بدست بمالند وبفشارند وبپالایند
پس قند سفید سه چهاریکمن داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا قریب بقوام رسد پس صرهٔ افتیمون را داخل کرده یکدوجوش
دیگر داده متصل کیسهٔ افتیمون رابدست بمالند وبفشارند ودورکرده سکنجبین رادرشیشهٔ کرده نگاهدارند شربتی ده مثقال ودر نسخهٔ
دیگر این سکنجبین خربق سیاه یک مثقال داخل است * سکنجبین افتیمونی دیگر * صنعت آن اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره
ازهریک پنج مثقال افتیمون اقریطی سنا مکی بسفایج فستقی پوست هلیلهٔ زرد ازهریک ده مثقال ادویه را سوای افتیمون نیم کوفته
درسرکهٔ انگوری پنجاه درم ودوصد درم درآب یکروز ویک شب بخیسانند پس بجوشانند وصافی نموده قند سفید یکمن تبریز
داخل کرده بجوشانند چون قریب بقوام رسد افتیمون را کوبیده درکیسهٔ کتانی کرده سکنجبین را فرود آورده کیسه را بمالند
تاقوت وشیرهٔ آن تمام برآید بسکنجبین پس کیسه را بگلاب شسته بفشارند ودورکنند وسکنجبین را باتش گذاشته بقوام آورده
سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند واگر بعد ازقوام آوردن کیسه را بدستور دران بمالند تا شیرهٔ آن برآید وچون تمام شیرهٔ آن
برآید بفشارند وکیسه رادورکرده سکنجبین را نگاهدارند بهتر است * سکنجبین افتیمونی مستعمل در ربع با ماء الجبن * صنعت آن
افتیمون بسفایج فستقی ازهریک ده درم لسان الثور پنجدرم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دودرم افتیمون رادرکیسهٔ کنند و
خربق نیم کوفته وبسفایج نیمکوفته را درکیسهٔ دیگر وجمله را دریکصد درم سرکهٔ انگوری ودوصد درم آب بپزند تا بنصف رسد و
کیسهٔ افتیمون رادران وقت افکنند وفرود آورده دایم کیسهٔ افتیمون را بمالند تا سرد شود پس صافی نموده با یکمن قند سفید
سکنجبین به پزند * سکنجبین افتیمونی مستعمل درمالیخولیا باماء الجبن درقسم دموی بعد ازفصد البته ودرقسم سوداوی بعد از فصد
اگر استعداد تمام باشد والا پیش ازفصد * صنعت آن افتیمون بسفایج پوست تراشیده مرضوض ازهریک ده درم خربق سیاه نیم کوفته
یک مثقال هریک را علیحده درکیسهٔ کتان کرده یک شبانروز درسرکهٔ انگوری نیم من بخیسانند وروز دیگر نیم من آب داخل
کنند وصرهٔ افتیمون را برآورده همه را باتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد پس صرهٔ افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر
دهند وازآتش برگرفته صره ها را بدست بسیار بمالند وبفشارند ودورکنند ویک من ونیم شکر داخل کرده بقوام آورند
* سکنجبین افتیمونی دیگر که تنقیهٔ سودا کند ونافع است ازبرای مالیخولیا ودیگر امراض سوداوی وازبرای توحش وصرع
سوداوی * صنعت آن افتیمون تخم کشوث تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس ازهریک پانزده درم تربد سفید بسفایج فستقی
ازهریک شش درم پرسیاوشان پنجدرم گاوزبان پانزده درم حاشا زوفای خشک کافیطوس ازهریک چهاردرم تخم بادرنجبویه

تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربي سازج هندي بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقلهٔ صغار از هریك سه درم ادویه را
انچه کوفتني باشد بکوبند و مجموع را یک شبانروز در سرکهٔ انکوري کهنه مقدار هفت رطل بخیسانند و روز دوم هفت رطل
دیکر آب دران داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند چون مقدار سرکه باقي ماند بپالایند وکلقند آفتابي یکصد وبیست درم وهمین
مقدار شکر سفید دران حل کرده مکرر صافي نمایند وبآتش نیم کرم بقوام آورند مقدار مستعمل از وی شانزده درم و در ده روز
نفع عظیم ظاهر کردد * سکنجبین افتیموني منقول از مجربات حکیم ابراهیم قمي ابن حکیم اشرف حکیم محل شاه سلیمان * صنعت آن
افتیمون سنامکي بسفایج فستقي پوست هلیلهٔ زرد از هریک دو مثقال ونیم اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره از هریك پنج مثقال نیم
کوفته یك شیشه سرکهٔ انکوري که تخمینا یك چهاریکمن تبریزی باشد بر روی وی کرده یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و
صافي نموده یك چهاریك من تبریز قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یك اوقیه تا سه اوقیه * شراب افتیمون یعني خمر
افتیموني به نسخهٔ قدما نافع از برای مالیخولیا وجمیع امراض سوداوي * صنعت آن بکیرند افتیمون یك رطل ودر چند کیسهٔ کتان کرده
همه کیسها را در چهل رطل عصیر عنبي داخل کرده در خم کنند وشش ماه بکذارند تا برسد پس استعمال نمایند تا دو ثلث رطلی
* قرص افتیمون که آشامیده میشود با ماء الاصول از برای استیصال قولنج * صنعت آن افتیمون اقریطي ده درم تربد سفید مثل آن
سکبینج پنج درم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماء الاصول بنوشند * صنعت آن ماء الاصول پوست بیخ
کاسني نیم کوفته بیست درم تخم کاسني پنج درم تخم کشوث شش درم عناب بیست عدد سپستان شانزده عدد و در نسخهٔ دیکر
شانزده درم است ادویه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالایند و در سه روز بیاشامند * فصل در بیان
مطبوخاتیکه اصل وعمود در آنها افتیمون است * مطبوخ افتیمون مستعمل در صرع ونسیان سوداوي باید که بوده باشد
متخذ از امثال این ادویه * صنعت آن افتیمون اسطوخودوس شاهتره پوست هلیلهٔ کابلي تربد سفید بسفایج لسان الثور مقوي
بمثل ایارج فیقرا وغاریقون وحجر ارمني وحجر لاجورد وغذا در ایام نوشیدن این مطبوخ نخود آب کوشت فربه متوبل ومفوه
بمثل زیره ودارچیني وقرنفل باشد اما فلفل وخردل در غذاهای او باید که نباشد * مطبوخ افتیمون غاریقوني منقول از کامل
الصناعة مسهل بلغم وسودا است ونافع است از برای صرع وصداع حادث بمشارکت رجلین ویدین وبسبب ریاح غلیظهٔ خبیثهٔ
فاسده که ازان عضو مرتقي بدماغ کردد وموجب سده شود وصرع بهم رسد واکر در تحت غشا مجلل تحف آید صداع حادث شود
* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هفت مثقال پوست هلیلهٔ کابلي پنج مثقال هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک سه مثقال مویز
منقی بیست دانه آلوی بخارائی ده دانه کل کاوزبان کبابهٔ چیني غافث بادرنجبویه اسطوخودوس از هریك دو درم بسفایج فستقي
یکدرم ونیم تربد موصوف مد بریکدرم در پنج رطل آب بجوشانند تا یك رطل بماند صافي کنند وده مثقال افتیمون اقریطي در
صرهٔ بسته داخل کرده دوجوش دیکر داده فرود آورده افتیمون رانیکو بمالند وبفشارند و دور کنند وغاریقون یک مثقال دران حل
کرده سه حصه نمایند وهر روز یك حصه را بنوشند وباید که غاریقون یک مثقال بعمل سرشته باشند وبجهت صاحب جنون
ومالیخولیا صبر سقوطري نیم مثقال خربق سیاه دو دانک اضافه کنند وجهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای صبر وخربق شحم حنظل
دو دانک اضافه نمایند * مطبوخ افتیمون غاریقوني منقول از جامع امین الدوله اقوی از نسخهٔ کامل الصناعة * صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي از هریك هفت مثقال هلیلهٔ سیاه پنج مثقال بلیله آملهٔ منقی از هریک سه مثقال آلوی بخارائي بیست دانه
تمر هندي منقی از حب ولیف هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سنامکي چهار مثقال کل سرخ افسنتین رومي کیاه غافث واکر نباشد

گل آن خوب است شکاعی باد آورد از هریک سه مثقال اسطوخودوس کافیطوس کاذریوس از هریک دو مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه از هریک سه مثقال قرنفل ساذج هندی از هریک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هریک یکدرم رازیانه انیسون از هریک یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد سفید مدبر یک مثقال در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند و دائم افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون هش سفید صبر سقوطری از هریک نیم مثقال نمک نفطی لاجورد غیر مغسول از هریک دودانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوبیده دران حل کنند و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را نیم گرم بنوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کنند سقمونیای مشوی دودانگ نیز داخل نمایند * مطبوخ افتیمون مستعمل در سرسام سوداوی از برای اسهال سودا * صنعت آن افتیمون اقریطی شش درم سنا مکی ورق گل سرخ از هریک چهار درم سر بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس از هریک سه درم تخم کاسنی اصل السوس پرسیاوشان از هریک دو درم آلوی سیاه عناب از هریک ده دانه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه تخم کشوث از هریک یک مثقال بدستور مقرر در مطبوخات بپزند و صافی نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم گلقند آفتابی دو درم دران مالیده مالیدنی قوی و مرتبهٔ دیگر صافی نموده بچکانند دران روغن بادام شیرین بوزن دو درم و نیم گرم بنوشند و سزاوار آن است که بیاشامانند صاحب این علت را در ایام منضج و مسهل آخر روز جلابی فرا گرفته از شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان و تخم بالنگو یا اسپرزه و تخم فرنجمشک و بیاشامند در روز مسهل آخر روز جلابی از نبات محلول در گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان و تخم بالنگو * مطبوخ افتیمون مسهل سودا است و نافع است از برای دوار و سدر سوداوی و چون آشامیده شود بعد از نضج تام و نیز نافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه شاهتره کشنیز خشک از هریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته سه درم تربد سفید مدبر دو درم مویز منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون پانزده درم افتیمون را در پارچهٔ کتانی بسته ادویه را بدستور مقرر طبخ نموده در آخر افتیمون را دران اندازند و یک زا فرود آورده کیسه را دائم بمالند تا تمام قوت افتیمون برآید و چون مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری زرد یکدرم دران حل کرده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون قرشی نافع از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و مالیخولیای مراقی حادث از حرارت * صنعت آن عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی سیاه فربه هفت دانه تمر هندی منقی از حب ولیف ده درم گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه پنجدرم سنا مکی پوست هلیلهٔ زرد از هریک پنجدرم تخم کاسنی یک مثقال هلیلهٔ سیاه زرشک منقی تخم خطمی سفید از هریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض ششدرم افتیمون از چهار درم تا هفت درم بدستور مقرر طبخ نمایند و بپالایند بر روی ترنجبین خراسانی پاک کرده بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم و بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین و ریوند چینی سوده از هریک یکدرم داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمونی دیگر که زیاده است نفعش از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلی پنج درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته سه درم اسطوخودوس گل بنفشه از هریک چهار درم افتیمون شش درم پوست هلیلهٔ زرد و کابلی و بسفایج را در شش رطل آب بپزند تا بیک رطل و نیم رسد پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده باز جوش دهند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده سر آن را بسته دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیره و قوتش برآید پس بمالند کیسه را و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی

نموده اول مرتبه غاریقون سفید دوثلث درمی صبر سقوطری یک درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بیخته
بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند وبعد از دو ساعت مطبوخ را نیم کرم بنوشند واین مطبوخ وحب مستعمل پیش
از مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا وگفته که سزاوار آن است که آشامیده شود این مطبوخ وحب بعد از نضج ماده و
بعد از آشامیدن آن سه روز استراحت کرده شود ودرین سه روز مفرحات ومرطبات تناول نمایند وبعد از ان مطبوخ
وحب استعمال نمایند وباز سه روز استراحت نموده مفرحات ومرطبات استعمال نمایند وباز مطبوخ وحب را بکار برند وبهمین
دستور تاقلع ماده بکلی شود* مطبوخ افتیمونی دیکر نافع از برای مالیخولیای حادث از خلط سوداء حقیقی مائل به برودت یا حادث
از سوداء بلغمی * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم سنامکی هفت درم تربد
سفید تراشیده مدبر چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هریک ده درم مجموع را
در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند ودو جوش دیکر داده فرود آورند
وکیسه را دائم بمالند که قوت وشیرهٔ آن برآید وزمانیکه مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند ومطبوخ را کرم کرده
صافی نموده سه ساعت قبل از نوشیدن مطبوخ حب مذکور در نسخهٔ قبل با آب کرم بخورانند وبعد از سه ساعت مطبوخ را نیم کرم
بنوشند * مطبوخ افتیمونی دیکر اسهال سودا کند * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی پوست هلیلهٔ زرد از هریک ده درم شاهتره
هفت درم سنامکی سه درم افسنتین رومی بسفایج فستقی تربد سفید مدبر مرضوض حشیش غافث برک شاه سفرم تخم بادرنجبویه
تخم فرنجمشک تخم کاوزبان کافیطوس کاذریوس از هریک دو درم خربق سیاه مرضوض نیم درم مویز منقی از حب بیست درم
مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل وربعی رسد پس داخل کنند دران افتیمون کوبیده چهار درم از آتش فرود
آورده بمالند وصافی نموده بنوشند ازان دوثلث رطلی پس اکر قی شود تتمه را بنوشند وباید که قبل از آشامیدن مطبوخ بسه
ساعت حب مزبور در نسخهٔ محمد مؤمن بن زکریا را فرو برند باضافهٔ یک درم لاجورد مغسول * مطبوخ افتیمونی دیکر که نفع آن
از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا زیاده است از سائر اقسام آن * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه از هریک چهار درم بسفایج فستقی سه درم تربد سفید مدبر مرضوض دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم
آلوی سیاه قربه فارسی ده دانه افتیمون اقریطی پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند واول مرتبه حب مزبور در
مطبوخ افتیمون محمد بن زکریا را فرو برند وبعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون دیکر نافع از برای جمیع اقسام
مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس افتیمون از هریک ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته
پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم ودر نسخهٔ این مطبوخ سنامکی هفت درم داخل است
بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند وپیش از آشامیدن مطبوخ بسه ساعت حب مزبور در نسخهٔ محمد بن زکریا را فرو برند و
بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمونی مستعمل در مالیخولیای حادث از احتراق خون یا از احتباس خونیکه
معتاد بود جریان آن چون حیض وخون بواسیر هرکاه آشامیده شود بعد از فصد اکحل یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد صافن
اکر سبب احتباس طمث واحتباس خون بواسیر باشد * صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی
اسطوخودوس منقی از هریک ده درم بسفایج فستقی شاهتره سنامکی از هریک پنج درم اجزا را سوای افتیمون در سه رطل آب بپزند
تا بیک رطل رسد پس افتیمون را دران اندازند ودو جوش دیکر داده فرود آورند وکیسهٔ افتیمون را متصل بمالند تا شیره وقوتش

بیرون آید وچون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند ودور کنند ومطبوخ راصافي نموده بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و
کامی سردار واین مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ باشد وبوده باشد محترق ازدم بلغمي یکدرم غاریقون سفید دودرم تربد سفید
بروغن بادام شیرین چرب نموده ودودرم صبر سقوطري ونیم کرم بنوشند واگرخواسته باشند اجزای سردارورا کوفته بجلاب
سکري سرشته حب ساخته اول مرتبه فروبرند وبعد از دوساعت مطبوخ رابنوشند * مطبوخ افتیمون مسیحي نافع ازبرای
مالیخولیای دموي * صنعت آن افتیمون صبر بنفشه پوست هلیلهٔ زرد ازهریك چهار درم جوشانیده صافي نموده بیاشامند
* مطبوخ افتیمون که اخراج سودا کند ونافع است ازبرای مالیخولیا ونیز مفید است ازبرای قوبا وجرب وبهق اسود * صنعت آن
هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز طائفي استه بیرون آورده افتیمون اقریطي ازهریك ده درم بسفایج فستقي پوست تراشیده
مرضوض سنامکي ازهریك نه درم تربد سفید مدبر چهاردرم مجموع راسوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند تا بیك رطل
رسد پس افتیمون را انداخته ویک جوش دیکرداده فرود آورند وبمالند تاشیره وقوتش بیرون آید پس کیسهٔ افتیمون را
بفشارند ودور کنند ومطبوخ راکرم کرده صافي نمایند پس بکیرند غاریقون سفید دوثلث درمی نمك هندي نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فروبرند وبعد ازسه ساعت مطبوخ رابیاشامند واکرخوف ازغائلهٔ خربق باشد آن
رادورکرده عوض آن لاجورد وحجرارمني داخل نمایند * مطبوخ افتیمون دیکرنافع ازبرای مالیخولیا وجمیع امراض سوداوي
مانند جرب وقوبا وبهق اسود وسلد روجذام وآتشك وجنون * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقي پنج درم سنامکي
اسطوخودوس ازهریک هفت درم ورق کل سرخ چهاردرم کاوزبان بادرنجبویه ازهریك سه درم انیسون رازیانه ازهریك دو
درم تربد سفید مدبریک درم زنجبیل نیمدرم بدستور مقرر جوشانیده درآخر افتیمون اقریطي هفت درم درکیسهٔ کتاني کرده
سرآنرا بسته دران اندازند وفرود آورده کیسهٔ افتیمون رادائم بمالند تاتمام قوت وشیرهٔ آن بیرون آید پس کیسه رافشرده دور
کنند ومطبوخ راصافي نموده بکیرند خربق اسود غاریقون هش سفید لاجورد مغسول نمک نفطي ازهریك دودانک واکرخواسته
باشند اقوی شود بیفزایند براین اجزا صبر سقوطري شحم حنظل ازهریك دودانک اجزا راکوفته بجلاب سکري حب ساخته پیش از
مطبوخ بدوساعت فروبرند وبعد ازان مطبوخ رابیاشامند * مطبوخ افتیمون دیکر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي نیم کوفته
اسطوخودوس مویز منقی ازهریک چهاردرم بسفایج فستقي سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل یک دانک افتیمون
اقریطي چهاردرم بدستور مقرر طبخ نموده صافي کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیکر مسهل سودا وبلغم وصفرای محترق و
نافع است ازبرای وسواس سوداوي ومالیخولیا وجنون وسائر امراض سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریک هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریک پنج درم مویز طائفي منقی ازحب ده درم
آلوي سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس ازهریك چهاردرم بسفایج فستقي پوست تراشیده
نیم کوفته سه درم مجموع رادرپنج رطل آب بجوشانند تابیك رطل وثلث رطلی آب باقي ماند پس بکیرند افتیمون پانزده
درم ودرپارچهٔ کتاني بسته دران اندازند وفرود آورده کیسه رادائم بمالند پس چون قوتش برآید کیسه رافشرده دور کنند
ومطبوخ راصافي نموده اضافه آن نمایند یکدرم غاریقون منخول وبیاشامند * مطبوخ افتیمون دیکراخراج موادي محترق
ازبلغم کند ونافع است ازبرای مالیخولیای حادث ازان * صنعت آن رازیانه انیسون ازهریک یکدرم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ
کابلي ازهریک ده درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك چهاردرم آلوي سیاه فربه بیست دانه تمرهندي منقی ازحب ولیف

ده درم مویز طائفي منقی از عجم بیست درم افسنتین رومي برگ غافث گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشك از هریك چهار درم سنامکي هفت درم ورق گل سرخ پنجدرم اسطوخودوس کافیطوس بسفایج فستقي از هریك سه درم ساذج هندي قرنفل از هریك یکدرم اجزارا انچه کوفتني است نیم کوفته در سه رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بیکرطل و نیم رسد پس ششدرم افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده سرآنرا بسته در مطبوخ اندازند و یك جوش داده فرود آورند و دائم کیسه را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود و شیره اش برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافي نموده غاریقون سفید صبر سقوطري لاجورد مغسول از هریك دودانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم کوفته بیخته بجلاب سکري سرشته حب ساخته پیش از آشامیدن بدو ساعت فرو برند و سحر مطبوخ را بشکر سفید دواوقیه شیرین کرده بیاشامند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سوداي محترق از صفرا و بلغم و نافع است از براي امراض سوداویه خصوص مالیخولیا و وسواس سوداوي * صنعت آن گاوزبان سربنفشه گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس پرسیاوشان از هریك سه درم بسفایج فستقي اصل السوس پوست بیخ رازیانه از هریک دودرم ورق گل سرخ چهاردرم سنامکي هفت درم پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هندي از هریک پنجدرم مویز طائفي منقی از حب سپستان از هریك سي دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بگیرند افتیمون پنجدرم و در کیسهٔ کتانی کرده سرآنرا به بندند و در مطبوخ انداخته بعد از لمحهٔ مطبوخ را فرود آورده کیسهٔ افتیمون را دائم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید و شیره اش برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین و گلقند آفتابي از هریك پانزده درم صافي نموده بمالند و بپالایند و دودرم روغن بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مالیخولیا و امراض سوداوي را نافع است * صنعت آن افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي اسطوخودوس مویز منقی از حب از هریک چهاردرم بسفایج فستقي سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل یکدانگ سنامکي پنجدرم مجموع را سواي افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افتیمون را در ان اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را دائم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود پس فشرده دور کنند و مطبوخ را صافي نموده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون که سید اسمعیل در ذخیره در باب مالیخولیا ذکر کرده * صنعت آن افتیمون پوست هلیلهٔ کابلي اسطوخودوس مویز منقی از هریك ده درم بسفایج فستقي پنجدرم تربد سفید مدبر چهاردرم و گاهی از براي تقویت اسهال آن سنامکي هفت درم داخل کرده میشود مجموع را در یك و نیم من آب بجوشانند تا نیم من بماند صافي نموده مقدار شربت بعهدهٔ معالج است * مطبوخ افتیمون و افسنتین نافع از براي مالیخولیاي مراقیه * صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومي از هریک بقدر حاجت به پزند بدستور مقرر و بر روی فلوس خیارشنبر مقدار بیست درم صافي نموده بمالند بقوت و بپالایند و یك مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند * مطبوخ افسنتیني به نسخهٔ دیگر اقوی از اول در نفع از براي مالیخولیاي مراقي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي افسنتین رومي از هریک دودرم تربد سفید مدبر نیم درم آلوي سیاه پانزده عدد تمرهندي منقی از حب ولیف ده درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افتیمون دودرم و در پارچهٔ کتان بسته در ان اندازند و جوشي دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین پاک کرده پانزده مثقال صافي نموده بمالند بقوت و بپالایند و دودرم روغن

بادام شیرین داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون باغاریقون مستعمل در استفراغ مادهٔ مالیخولیا وقتیکه سبب آن سودای متمکن در سر باشد بعد از نضج مادهٔ آن * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك هفت درم مویز سرخ منقی از عجم ده درم آلوی سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه برک غافث اسطوخودوس از هریك چهار درم بسفایج فستقي سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یکرطل وثلث رطلی بماند پس بکیرند پانزده درم افتیمون ودر پارچهٔ کتانی کرده دران اندازند وفرود آورده کیسهٔ افتیمون را دائم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ بر اید پس کیسه را بفشارند ودور کنند ومطبوخ راکرم نموده بمالند وصاف نمایند غاریقون سفید یکدرم داخل کرده نیم کرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون فواکهي اسهال اخلاط سوخته کند ونافع است از برای مالیخولیا از سودای محترق از صفرا وخون * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك سه درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه مویز منقی از عجم دو استار تمر هندي منقی از حب ولیف ده درم شاهتره چهار درم بسفایج فستقي سه بنفشه افتیمون اسارون افسنتین رومي سنامکي از هریک دو درم بدستور مقرر جوشانیده صافي نموده وبر روی ترنجبین پاک کرده دو استار فلوس خیار شنبر پانزده مثقال ریخته بمالند وبپالایند وبچکانند بران یك مثقال روغن بادام شیرین وبیاشامند واکر ارادهٔ تقویت اسهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بد وساعت حبی که فرا کرفته باشند از غاریقون نیمدرم تربد سفید مدبر ایارج فیقرا از هریك یك مثقال کثیرا یکدانک فرو برند وبعد ازان مطبوخ را در سحر نیم کرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیکر مسهل سودای محترق از بلغم است ومزیل مالیخولیای حادث ازان * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي شاهتره مویز منقی از حب بسفایج فستقي سنامکي افتیمون از هریك بقدر حاجت جوشانیده صافي نموده شکر سرخ بیست درم دران حل کرده تربد سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده غاریقون هش سفید از هریك یکدرم کوفته بران پاشیده بنوشند * مطبوخ افتیمون به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائي صفرای سوخته وبلغم وسودا را دفع کند وامراض سوداوي رانافع باشد * صنعت آن سنامکي هشت درم کل سرخ چهار درم افتیمون درکتان بسته پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك پنجدرم بسفایج فستقي اصل السوس رازیانه از هریك دو درم اسطوخودس پرسیاوشان شاهتره کاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر از هریك سه درم مویز سرخ منقی سپستان از هریک سي دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید وصاف کرده کلقند آفتابي ده درم مغز خیار شنبر بروغن کاو چرب نموده ترنجبین از هریك پنجدرم دران حل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون نافع از برای قطرب ومانیا وداء الکلب وجمیع اقسام جنون ووسواس وجمیع امراض سوداویه چون در اقسام آن نوشیده شود بعد از فصد واین مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است * صنعت آن سنامکي هفت درم کل بنفشه خشک کل نیلوفر تخم کاسني نیم کوفته از هریك چهار درم کاوزبان بادرنجبویه از هریك سه درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه از هریک هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی بسفایج فستقي پوست تراشیده همه را نیم کوفته اسطوخودس از هریک سه درم تربد سفید مدبر دو درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کشوث شاهتره از هریک سه درم کل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از هریك هفت درم مویز منقی از حب ده درم مجموع را سوای افتیمون در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل برسد صافي نموده پس افتیمون درکتان بسته را دران اندازند ویک جوش دیکر داده فرود آورند وبکذارند تا کرمي آن ساکن شود پس کیسهٔ افتیمون را نیکو بمالند تا قوتش بالمره بیرون آید پس آنرا بقوت مالیده بفشارند ودور کنند ومطبوخ را صافي نموده کرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر وترنجبین وتمر هندي از هریک بیست

درم ریخته بمالند و بخرقهٔ متهلهل النسج بپالایند و بچکانند بران وزن یك مثقال روغن بادام شیرین ونیم کرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون که مخرج سودا است ونیکواست ازبرای مالیخولیاوقوبا وجرب وبهق اسود وسائرامراض سوداویه * صنعت آن هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز منقی ازحب افتیمون ازهریك ده درم بسفایج فستقی پنج درم سنامکی هفت درم تربدسفید چهاردرم مجموع را سوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند تابیکرطل رسد پس صافی نموده بخیسانند دران افتیمون را ویك شب بگذارند وروز دیگر صبح بمالند ومرتبهٔ دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند باین ادویه غاریقون سفید دوثلث درهمی صبرسقوطری زرد یك درم نمك هندی نیمدرم خربق سیاه ربع درمی کوفته بجلاب سکری سرشته پیش ازمطبوخ بسه ساعت فروبرند وبعد ازسه ساعت یك رطل مطبوخ را بنوشند واکرخوف ازغائلهٔ خربق اسود باشد آنرامطلق داخل نکنند یاقائم مقام آن حجرارمنی داخل کنند *مطبوخ افتیمون دیکرنافع ازبرای مالیخولیای حادث ازمداومت شرب خمر* صنعت آن افتیمون چهارمثقال کل کاوزبان کل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه غنچهٔ کل سرخ سنا مکی ازهریک دومثقال مویزمنقی بیست دانه ادویه راسوای افتیمون درده رطل آب بجوشانند تاثلث بماند صافی نموده افتیمون رادرکیسهٔ کتان نازکی بسته دران اندازند ویک شب بگذارند وصبح کرم نمایند چنانچه بجوش نیاید وکیسه رامالیده بفشارند ودورکرده ترنجبین باشکرهرکدام که باشد پانزده مثقال داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیکرازبرای اسهال سودا مستعمل درصداع سوداوی بعدازنضج ماده * صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس بادرنجبویه شاهتره ازهریک چهاردرم مویزمنقی بیست دانه جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین ازهریک ده مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکدرم بران چکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول دودانک بجلاب سکری سرشته حب ساخته فروبرند وبعدازان مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون قوی النفع ازبرای اسهال بلغم وسودا مستعمل درصداع حادث ازاخلاط غلیظهٔ بلغمیه وسوداویه * صنعت آن افتیمون هفتدرم مویزمنقی بیست عدد دریکمن آب بپزند تابه ثلث رسد صافی نموده چهار درم ایارج ارکاغانیس ویکدرم نمك طعام دران حل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون قلمی فرموده اند که ازاقتراح سید الحکماء واستاذ الاطباء میرمحمد هادی والد ماجد فقیراست قدس سره منهل ومخرج اخلاط مریه محترقه ونافع ازبرای جمیع امراض سوداویه مانند مالیخولیا ووسواس وجنون وصرع سوداوی وغیرآنها * صنعت آن افتیمون درکتان بسته سنا مکی از هریك هفت درم کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته اسطوخودس عود الصلیب قنطوریون دقیق بادرنجبویه کل بنفشه کل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه کل سرخ منزوع الاقماع ازهریک دومثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه اجزا راانچه کوفتنی است نیم کوفته مجموع راسوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند آنمقدارکه یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صرهٔ افتیمون را درحالتیکه مطبوخ کرم باشد دران اندازند ویك شب بگذارند وصبح صره را نیکو بمالند وبفشارند ودورکنند ومطبوخ رانیم کرم نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین ازهریک دوازده مثقال شیرخشت خراسانی کلقند سکری آفتابی ازهریك ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال بران چکانیده بنوشند واکرخواهند که دراسهال قوی باشد شب وقت خواب حب لاجورد یك مثقال سوده بروغن بادام شیرین یك مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دومثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده باآب کرم فروبرند وصبح مطبوخ را بنوشند وغذا وقت ظهرنخود آب یا قیمه شوربا وشب قلیه چلاو باشد * مطبوخ افتیمون که بعدازنضج ماده اسهال بان نافع است ازبرای صداع

سوداوي* صنعت آن افتیمون اقریطي گاوزبان شاهتره بسفایج فستقي بادرنجبویه اسطوخودوس هلیلهٔ سیاه ازهریک یک مثقال
سنامکي چهار مثقال مویز منقی بیست دانه افتیمون را در صرهٔ کتان بسته نگاه دارند وباقي ادویه را در دو رطل ونیم آب بجوشانند
تا ثلث بماند صرهٔ افتیمون را دران انداخته بمالند وفرود آورده متصل صره را بمالند تا سرد شود پس صره را فشرده دور کنند
ومطبوخ را باز گرم کرده برروی فلوس خیارشنبر وترنجبین پاک کرده ازهریک پانزده مثقال کرده بمالند تا تمام شیرهٔ
خیارشنبر جدا شود پس بپالایند ویک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب
سکري سرشته حب ساخته فروبرند واز عقب آن مطبوخ نیم گرم را بنوشند* نقوع افتیمون منقول از قدماء اطباء مسهل مرهٔ
سوداست درنهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود* صنعت آن بگیرند تخم افتیمون ده درم ودر پارچهٔ کتانی بسته
در دو ثلث رطلی شراب انگوري یک شب بخیسانند وصبح کیسه را بمالند وافشرده دور نمایند وشراب را صافي نموده با هریکی
از شراب بنفشه وشراب ورد مکرر یک اوقیه وروغن بادام شیرین یک درم بیاشامند وغذا اقیمهٔ شوربای گوشت جوان مرغ باشد
وانطاکي از قدما چنین نقل کرده که بگیرند یکرطل تخم افتیمون را درسي رطل شراب انگوري بخیسانند وبگذارند تا چهل
روز بگذرد پس هرروز دو ثلث رطلی ازان بنوشند واین نسخهٔ انطاکي بهتر است* ماء الجبن افتیموني بدستور قدما بدانکه
قدماي اطبا در کتب خود قلمي نموده اند که چون یک هفته هرروز ده درم افتیمون را در نیم رطل شیر بز تازه دوشیده یک شب
بخیسانند وصبح بمالند وبفشارند وصافي نموده پانزده مثقال سکنجبین صادق الحموضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی
اندازند تا تمام آب آن بچکد پس آن را بنوشند جهت رفع خفقان ومالیخولیا وجنون وامراض سوداوي وتشنج بنهایت مفید
ومجرب است ونیز نافع است از برای صداع سوداوي* فصل در بیان معاجینی که اصل وعمود درآنها افتیمون است* معجون افتیمون
برمکي این معجون را یکی از نجاشعه بجهت یحیی برمکي تالیف نموده نافع است از برای مالیخولیا وسودا وفزع* صنعت آن افتیمون
اسطوخودوس ازهریک ده درم ودر نسخهٔ دیگر افتیمون پانزده درم است هلیلهٔ سیاه هندي بیست درم خربق سیاه حرمل گاوزبان
شاهسفرم ازهریک پنج درم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست زرد اترج فرنجمشک ازهریک سه درم خربق سفید سک اصلي ازهریک
یک درم ودر نسخهٔ دیگر بجای خربق سفید وسک اصلي جوزبوا وسک الملک بهمان وزن است مجموع را کوفته بکشمش وعسل مصفی
معجون سازند شربتی دو مثقال* معجون افتیمون رازي نافع از برای مالیخولیای سوداوي* صنعت آن افتیمون ده درم کوفته
درسي درم مویز منقی بسرشند وبکوبند وهرروز پنج درم تا ده درم تناول نمایند* معجون افتیمون سودا وبلغم وفضول رطبه را
ازبدن ودماغ پاک کند ومالیخولیا وجنون وبیهوشي ونسیان را مفید است* صنعت آن افتیمون غاریقون سفید بسفایج
فستقي سنامکي تربد سفید مدبر ازهریک پنج درم اسطوخودوس لسان الثور ازهریک سه درم بادرنجبویه برنگ کابلي
مقشر فرنجمشک حجر ارمني لاجورد ازهریک دو درم خربق سیاه یک درم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی
هفت درم تا ده درم است* فصل در بیان مغلي ها ئیکه اصل وعمود درآنها افتیمون است* مغلي افتیمون نافع از براي مالیخولیای
مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد* صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه افسنتین رومي ازهریک دو درم جوشانیده در آخر سه درم
افتیمون را در صرهٔ کتان بسته دران اندازند وفرود آورده کیسه را بمالند وبفشارند ودور کنند ومغلی را گرم کرده برروی
فلوس خیارشنبر بیست درم صافي نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند* مغلي افتیمون مستعمل
در صداع سوداوي ازبرای نضج مادهٔ سوداء که چند روز صبح بنوشند تا آنکه نضج در قاروره ظاهر شود پس بمسهلات مناسبه

اسهال سودا نمایند * صنعت آن افتیمون در صرهٔ کتان بسته کاوزبان بفسه یج فستقی شاهترہ اسطوخودوس بادرنجبویه از هریک دو مثقال مویز منقی بیست عدد آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه شب دریک رطل آب بخیسانند وصبح بجوشانند ادویه راسوای افتیمون تا آب به نصف رسد برروی افتیمون صافی نموده شب بگذارند وصبح نیم گرم نموده کیسه را نیکو بمالند و بفشارند ودور کنند وترنجبین خراسانی پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند وچند روز برین مداومت نمایند

* افربیون بفتح الف وفتح فا وسکون رای مهمله وکسر بای موحده وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون آن را بربیون وابرفیون و فرفیون وفربیون نیز گویند و برومی افسنین بدوفرن وبین نونین یای مثناة تحتانیه وبعربی آکل بنفشه وقاتل بنفشه ونیز بعربی حافظ النحل وحافظ الاطفال وکروش الغنم وبیونانی خالاش وتاکوب نیز گویند ونزد اکثر لبن السودا وبشانه اسم مغربی افربیون است وآن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی باطعم وبوی تند ونبات آن شبیه بکاهو وکاسنی وشیردار وآن دو قسم است قسمی ازان برگ آن سفید ونباتش با شعبها وخارناک است وقسمی ازان برگش سیاه وخارش تندتر وباریکتر وشیرآن بیشتر واز بلاد لینو وحبش وسودان خیز دوبه سبب تندی وحدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبهٔ گوسفند را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند وبعد ازان از دور حربه مانند نیزه وغیره آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بمشام نرسد بیک دفعه شیر بسیاری ازان فرو ریخته در شکنبه جمع می شود خشک کرده استعمال می نمایند وبهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی وتند بوی با حدت وتیزی که چون برزبان بگذارند زبان را بگزد وتا مدتی لذع آن باقی ماند وهرچند تند بوتر وتیزتر باشد بهتر وتازه تر است وزود در آب وروغن زیت گداخته شود وسبک وزن ومتهلهل باشد وکهنهٔ آن سرخ رنگ اشقر که زود گداخته نشود وبوی تند ولذع آن کم می باشد ومغشوش آن که با انزروت وصمغ میسازند نیست در اوصاف مذکوره از حدت ولذع وزود گداختن وغیرها وگویند اگر بخار آن در وقت گرفتن دمعه بدن انها برسد میریزاند آنها را پس باید که دران وقت دهان را به بندند واول کسیکه پی برده باین صمغ نوباس ملک لونیه است وآن گرم وخشک است تا اول درجهٔ چهارم وبعضی خشک در درجهٔ سوم گفته اند وقوت آن تا چهار سال باقی میماند وبعد ازان ضعیف میگردد وتا ده سال باطل می شود وجالی وملطف ومحرق وحاد وهرچند تازه تر باشد اوصاف مذکوره دران زیاده است حتی آنکه از حلتیت که حادترین صمغها است زیاده است مسهل بلغم لزج وزرد آب ومنقی فضول بلغمیه از اعصاب وبا ادویهٔ مناسبه جهت لقوه وقولنج وسردی گرده واستسقا وسپرز وعرق النسا ومفاصل ودفع ضرر سموم ودرد ورگ وکمر که از بلغم باشد بنهایت نافع وشرب آن مسقط جنین وفرزجه آن باعث بهم آمدن فم رحم ومانع سقوط جنین واکتحال آن با عسل جهت نزول آب مفید وحدت وحمرت وسوزش آن در چشم مدت مدید میماند وسعوط آن با آب چغندر جهت سبل ودمعه وحمرت چشم وتنقیهٔ دماغ وضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن وباید که محافظت نمایند استخوان را ازان وطلای آن دافع گوشت زیادهٔ زخمها وبر زخم سگ دیوانه گزیده ولذع هوام دافع سمیت آن وبا روغنها جهت فالج ولقوه وخدر وامراض عصب ودرد مفاصل وبا زعفران وافیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید وحمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه درادرار حیض محتبس مجرب واگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست ویک حبهٔ آن که با سک سائیده باشند فرزجهٔ آن در اعانت بر حمل وتضییق فرج وتقویت رحم ودفع بدبوئی آن نافع وبد است از برای اصحاب مزاج گرم وکسیکه بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که به تنهائی بنوشد ومضر امعای سفلی است ومصلح آن مقل ازرق و

رب السوس وافاویه مانند دارچینی وسنبل الطیب وسلیخه وکثیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین است وگویند مضر بانثیین است ومصلح آن روغن گل ومضر برحم وبهم آورندۀ فم آن بحدیکه ادویۀ مسقطۀ جنین نتوانند اسقاط آن نمود وقدر شربتش دو قیراط و بدلش در استسقا مازریون است ودر قولنج بوزن آن تاد وچندچند بید ستر وقسم سیاه آن قتال واین مؤلف گوید اکرفرفیون و افیون را در شیشۀ کنند هریک دیکری را فانی کرداند چنانچه از هیچ کدام اثری باقی نماند وبعضی گفته اند که افربیون صمغ درخت مازریون است واصلی ندارد وزیادۀ آن تا سه درم کشنده است وگفته اند که چون افربیون را با باقلا نگاهدارند در هیچ وقت قوت آن زائل نمی کردد * امراض الراس سکته تعطیس بافربیون نافع است از برای سکته وهمچنین بوئیدن آن بجهت آنکه رائحۀ آن مسخن دماغ وملطف بلغم ومرقق ومسهل آن است * کابوس چون بیاشامند ازان وزن ربع درمی با ادویۀ مناسبه نافع است از برای کابوس *جمود وشخوص علاج جمود وشخوص بلغمی مثل علاج سبات است الا آنکه باید که بریزند برسر ایشان روغن یا سمین که در هریک رطل ازان یک اوقیه افربیون حل کرده باشند ونیز نافع است اصحاب شخوص وجمود را طلا کردن برسر ایشان افربیون و جند بیدستر سوده حل کرده در روغن یا سمین * صرع چون نرم سائیده بدمند در بینی ایشان می باشد نافع از برای صرع و چون حل کنند آنرا با آب کرم وغرغره نماید بآن صاحب صرع میباشد نافع مراورا شیخ الرئیس گفته که افربیون نافع است از برای صرع دمیدن آن در بینی به تنهائی وبا ادویۀ دیکر ونیز گفته که در صرع بمشارکت اطراف به سبب صعود ریاح مصرعه از اطراف بسوی دماغ هرگاه طلا کرده شود افربیون وثافسیا وامثال اینها وادویۀ محرقۀ محللۀ مواد ومقرحۀ عضو بر موضع که میکنند ازان صعود ابخره در حال صرع نافع است آنرا ولازم است که طلا کرده شود بامثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که صعود می کنند ازان موضع ریاح مصرعه * فالج واسترخا اکثار بوئیدن افربیون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنقیۀ دماغ میکنند ومیل میدهد مواد را از جهت نخاع بجانب بینی وچون بکیرند از افربیون وزن یک شعیره وحل کنند با آب مرزنجوش یا بآب افشردۀ چغندر یا بآب افشردۀ سیرتر وسعوط کنند بآن تنقیۀ دماغ می کند ومیل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی بینی پس میباشد نافع از برای فالج وآشامیدن آن نافع است از برای فالج واسترخا وچون بکیرند ازان مقدار یک دانک وسائیده بپاشند بریک عدد زردۀ تخم مرغ نیم برشت وبیاشامند نافع است از برای استرخای اعضا نفعی بلیغ وچون بکیرند ازان ربع درمی واز هریک از سکنجبین واشق نصف درمی وحب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا وجالینوس وابن جزله وصاحب منهاج وغیر آن گفته اند که چون افربیون داخل کنند در روغن زیت وتمریخ بآن نمایند نافع است از برای فالج وسائر امراض باردۀ عصب وسزاوار نیست بسیار نمودن از افربیون در مروخ بلکه باید که بوده باشد سه درم ازان در شش روز مروخ واقلش سه روز است وچون مخلوط نمایند آنرا به قیروطی که شکسته باشند حدت افربیون را بروغن وتمریخ بآن نمایند در فالج نافع است آنرا بنهایت وسزاوار نیست اکثار در مروخ آن بلکه باید که بوده باشد سه درم ازان در شش روز مروخ تا هفت روز قرشی گفته که چون بکیرند از افربیون قلیلی وحل کنند بروغن قسط یا روغن غار وکرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج واسترخا بجهت آنکه مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم ابو سهل مسیحی گفته که چون بکیرند از افربیون وزن یک اوقیه ونرم صلایه نموده دریک رطل زیت که در ان موم وا وقیه کداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود ومروخ کرده شود بچیزی ازان میباشد نافع از برای فالج واسترخا نفعی بین * لقوه افربیون نافع است از برای لقوه آشامیدن آن شیخ الرئیس ورازی گفته اند که سعوط کردن بآن مقدار حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است از برای لقوه ابن بطلان گفته که چون حل کنند آن را

در روغن حبة الخضرا و بمالند بزودی صاحب لقوه نافع است او را سفیان اندلسی گفته که چون بگیرند از ان ربع درمی و از سکبینج ومقل الیهود واشق ازهریك نیم درم و فرو برد صاحب لقوه زائل می کرد لقوهٔ آن بزودی * تشنج هرگاه مخلوط کرده شود افربیون را به بعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب میباشد نافع از برای تشنج بلغمی تمریخ بان شیخ الرئیس گفته که از چیزهائیکه بسیار نافع است از برای تشنج امتلائی ضماد کردن بافربیون است باین طریق که زیت کهنه یك رطل موم سرخ دو اوقیه افربیون تازه یک اوقیه موم و زیت را در هم گداخته افربیون را سوده بآن مخلوط کرده در هاون بد سته بمالند تا یك سان شود و استعمال نمایند و هرگاه بگیرند افربیون ومثل آن ازهریك از جند بید ستر وعاقرقرحا و بسیار نرم سوده مخلوط نمایند در روغن قسط یا روغن سداب یا هر دو وتدهین نمایند بآن نافع است تشنج رطب امتلائی را * خدر هرگاه فرا گرفته شود از ان وزن یك درهم و مخلوط کرده شود بوزن ده درهم زیت کهنه نافع است از برای خدر تمریخ بآن وچون حل کنند آن را بروغن دارچینی نافع است از برای خدر آشامیدن آن وتمریخ بآن وچون درم آن را باسی درم روغن ممزوج نموده شش روز بآن مروخ نمایند نافع است خدر را و همچنین چون مخلوط نمایند بقیروطی ونیم گرم بآن مروخ نمایند نافع است خدر را بنهایت نفع ونیز چون حل کنند آنرا بروغن قثاء الحمار یا روغن حار دیگر نافع است از برای خدر تمریخ بآن و آشامیدن آن * رعشه آشامیدن افربیون با ادویهٔ مناسبه نافع است از برای رعشهٔ بلغمی * دوار وسدر تعطیس بآن بعد از تنقیه نافع است از برای دوار وسدر بلغمی و نشوق بآن با روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیموس بارد طبری گفته که بوئیدن آن نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بارد * فصل در بیان حبوبیکه اصل وعمود در آنها افربیون است * حب افربیون اسکندری نافع از برای فالج واسترخا ولقوه وصرع ورعشه وخدر * صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق اسود مقل ازرق ازهریك یک جزو افربیون نطرون ازهریک نیم جزو کوفته بیخته باب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم * حب افربیون دیگر لکنت زبان را زائل کرداند چون در زیر زبان نگاه دارند و آب آن را بریزند و فرو نبرند * صنعت آن دارشیشعان گل سرخ ازهریك یك جزو اذخر مکی افربیون قرنفل ازهریک نیم جزو بالادن یا عنبر یا مومیائی هر کدام که باشد سرشته حبوب سازند * حب افربیون دیگر که درد نقرس را در ساعت به نشاند * صنعت آن فرفیون زنجبیل ازهریك چهار درم مصطکی شش درم سورنجان ده درم انیسون زیرهٔ کرمانی فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم سلیخهٔ سیاه ازهریک دو درم کوفته بیخته باب رازیانه حبوب سازند شربتی دو درم * حب افربیون دیگر نافع از برای فالج ورعشه واسترخا ولقوه * صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون ازهریک چهار درم سقمونیای مشوی غاریقون سفید عصارهٔ افسنتین ازهریك پنج درم شحم حنظل سه درم صبر سقوطری افتیمون سنبل الطیب ازهریك ده درم نمک هندی یک درم ونیم دار فلفل دو درم کوفته بیخته باب کرنب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دوازده حب تا نیم درم پیش از غذا وبعد از غذا توان خورد واین حب را باب گرم فرو برند و گفته شده که سزاوار آن است که بعد از آشامیدن این آب بنوشند واین نیز نافع است از برای سوء القنیه واخراج مای اصفر ونافع است از برای وجع ورک ووجع ظهر ونقرس بارد * حب افربیون تالیف محمد بن زکریا رازی قلع بلغم خام از اعصاب کند ونافع است از برای فالج * صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار ملح بر اجزا متساوی کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حبوب سازند شربتی یك درم * حب افربیون نافع است از برای رعشه وفالج وبرص وهر مرضیکه از بلغم بوده باشد * صنعت آن افربیون غاریقون سکبینج شحم حنظل مقل ازرق ازهریك هشت مثقال صبر سقوطری دو مثقال اجزا کوفته بیخته سکبینج ومقل

را در آب کنند تا حل کرده دواها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نظر بر قوت مریض * حب افربیون دیگر فالج واسترخا را نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند * صنعت آن افربیون سکبینج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هریك یکدرم صبر سقوطری زرد دودرم اجزا کوفته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی دودرم تا سه درم بآب نیم گرم * حب افربیون مسهل جهت کسیکه نتواند مسهل مایع بخورد و از خوردن آن عاجز باشد * صنعت آن زیبق کوکرد تنکار افربیون اجزا متساوی گرفته اول کوکرد و سیماب را باهم خوب سحق نمایند بعد از ان تنکار وافربیون را داخل نموده باز خوب سحق نمایند که مثل غبار کردد و قدری آب صمغ داخل آن نموده حبوب بقدر دانهٔ فلفل بندند شربتی نه دانه یا بیشتر یا کمتر بحسب قوت مزاج و ضعف آن و آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یك فنجان بنوشند و از آب گرم و از هر چیز گرم احتیاط نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم بخورند که عمل آن بر طرف میکردد و هرگاه در عمل تعویق رود هند لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول سرد بخورند و اگر پیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی در نشتگاه زیاده معلوم کردد بروغن گل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود آب را خوب سرد کرده که اثر گرمی در ان نمانده باشد بخورند و شام تر پلاو و یا آب قلیه کم روغن با چلاو بخورند و وقت خوردن حبوب چون اندک سوزشی دارد باید که حبوب را در چند دانه مویز منقی یا کشمش یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این حب نافع است جهت امراض مزمنهٔ ردیه مثل عرق النسا و ماء اصفر و برص و بهق و جذام و قروح خبیثه مانند آتشك و انواع جرب و قوبا نو و کهنه و غیر اینها از امراض ردیهٔ خبیثه بشرط آنکه بعد از منضج و احتیاط و تغاریق بدهند و باید که جرات در دادن این حب بهر کس و هر وقت و هر مرض ننمایند و تا ضرورت بسیار داعی نشود مرتکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی از غائله نیست و بعد از ان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل نکند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و العبه باروغن بادام نمایند

* فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در انها افربیون است

* دهن افربیون نافع است از برای صداع بلغمی بعد از تنقیه چون بر سر بمالند * صنعت آن افربیون پودنهٔ کوهی از هریک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هریک یک مثقال نیم کوفته یك پیالهٔ آب خوری آب بر روی کرده بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند * دهن افربیون دیگر مستعمل در صداع بلغمی وقتیکه ماده متمکن شده باشد در سر و کردیده باشد مزمن * صنعت آن قسط تلخ قصب الذریره عاقرقرحا از هریك ده درم نیم کوفته در یك رطل آب یا در شراب یك شب بخیسانند و صبحش با یك رطل زیت یا روغن کنجد بجوشانند در قدر مضاعف تا آب برود و روغن بماند صافی نموده هفت درم افربیون سوده در ان داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بر سر بمالند * دهن افربیون مستعمل در سکتهٔ بلغمی و استرخا و فالج و جمیع امراض باردهٔ دماغی و عصبی اقوی از نسخهای قبل منقول از سید اسمعیل در ذخیره * صنعت آن سداب تازه بکوبند و یکمن آب آن را بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و با تش ملایم آن مقدار بجوشانند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقرقرحا جندبیدستر از هریک سه درم افربیون جاوشیر بارزد از هریک یك مثقال نرم سائیده در روغن گرم ریزند و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم داخل کنند و الا بدل آن روغن ترب داخل نمایند و بر مهرهای پشت و عقب گردن صاحب سکته بمالند * دهن افربیون دیگر نافع از برای شخوص نفعی عجیب

*صنعت آن بگیرند روغن یا سمین یك رطل وحل نمایند دران افربیون تازه یک اوقیه واطراف سوعلیل را بخمیر گیرند واین روغن را برسرش بریزند نیم گرم یا پارچه را باین روغن تر کرده برسر صاحب شخوص بگذارند * دهن افربیون تمریخ فقرات واعضای علیله بآن بعد از استفراغ کلی و تنقیهٔ اعصاب از رطوبات بلغمیه وظهور علامات برء نافع است از برای فالج واسترخا ولقوه ولیکن میباید اولا عضو را بخرقهٔ خشنی بمالند پس تمریخ باین دهن نمایند * صنعت آن بگیرند زیت رکابی یکرطل موم زرد غیر مغسول یك اوقیه موم را در زیت بگدازند ودرهاون اندا خته یك اوقیه افربیون تازهٔ سوده دران داخل نمایند و بدسته بمالند وبمایند تا یکسان گردد پس در شیشه نگاهدارند وعند الحاجت استعمال نمایند ابوجریح گفته که فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است تدهین بدهن افربیون وباید که تمریخ کرده شود بآن موضع علت را دائم ابن ماسویه گفته که تمریخ بآن نافع است از برای استرخای حادث از ضربه وسقطه ونیز این دهن نافع است از برای تشنج بلغمی تمریخ بآن صاحب منهاج گفته که دهن افربیون نافع است از برای خدر بلغمی تمریخ بآن بعد از اسهال بمسهلات بلغم وچون مخلوط کنند باین دهن افربیون جندبیدستر عاقرقرحا بوزن افربیون که هر دو را نرم سائیده باشند وتمریخ جسد ومنابت اعصاب بآن نمایند دائم نافع است از برای خدر عارض از برودت خواه بیا شامند یا تمریخ بآن نمایند وصاحب اقناع نیز چنین گفته روفس وابوسهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه باسهال بحب شیطرج وحب منتن بنشانند صاحب رعشهٔ بلغمی را در آفتاب تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را ومخرج عصب آن را از فقرات بدهن افربیون نافع است مر آن را نفعی هویدا * دهن افربیون تالیف شیخ الرئیس رح نافع از برای جمیع دردهائیکه از سردی باشد خصوص دردهائیکه در عصب باشد واز برای عرق النسا ووجع ظهر ورجل واز برای فالج ولقوه واسترخا * صنعت آن قسط تلخ ده درم جندبیدستر پنجدرم پودنهٔ خشك دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندش چهار درم مویزج سه درم جمله را نیم کوفته در چهارصد درم شراب ریحانی یک روز ویك شب بخیسانند پس بآتش ملایم بپزند تا کمتر از ثلث شراب بماند پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود وبمالند مالیدنی شدید وبپالایند وداخل کنند دران نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیری وباز بجوشانند تا آنکه شراب برود وروغن بماند پس بازای هر ده درم روغن دو درم از افربیون سفید تازه بسایند تا چون غبار شود ومخلوط کنند بروغن وباز بر آتش گذارند ویک جوش دیگر داده از آتش بردارند ودر شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند وبوقت حاجت بکار برند * دهن افربیون بنسخه دیگر * صنعت آن زیت عتیق یك رطل موم زرد بیست درم افربیون تازه ده درم زیت را گرم نموده موم را دران بگدازند وصافی نموده فرفیون را صلایه کرده در آن داخل کنند ودر هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود ودر شیشه نگاه دارند ودر وقت حاجت بکار برند * دهن افربیون بنسخهٔ دیگر * صنعت آن قسط تلخ ده درم عاقرقرحا هفت درم مویزج سه درم جمله را نیم کوفته در چهلدرم شراب بپزند تا ربع بماند پس چهلدرم روغن خیری داخل کرده بجوشانند تا شراب برود وروغن بماند پس در آخر دو درم فرفیون سوده داخل کنند واز آتش فرو گیرند * دهن افربیون دیگر نافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه وبلغم غلیظ واز برای ریاح افرسه وعرق النسا واسترخا وسکته ولقوه واوجاع مفاصل ریحی وبلغمی * صنعت آن بنسخهٔ که سید اسمعیل در ذخیره در وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سفید جندبیدستر فرفیون عاقرقرحا شحم حنظل حلتیت اجزا مساوی از مجموع ده درم یک رطل روغن سداب داخل کرده آمیخته یك هفته در آفتاب نهند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بپالایند ومرتبهٔ دیگر

ده درم همین ادویه داخل کرده یك هفته بدستور در آفتاب کذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند پس از هفته بپالایند و مرتبهٔ ثالث بدستور ده درم ادویه را داخل کنند و بعد از هفته بپالایند واستعمال نمایند * شیاف افربیون ضعف مثانه وسلس البول رقیق را نافع است وباه راقوت دهد * صنعت آن مغز نارجیل مقشر مغز حب الصنوبر الکبار حب المحلب مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الزلم از هریک دو درم فرفیون جندبیدستر حلتیت از هریک سه درم مقل ازرق ده درم مقل را در آب کنند تا حل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم کوبیده وزن نموده بآن سرشته شیافها سازند

* فصل در بیان ضمادهائیکه اصل وعمود درانها افربیون است *

* ضماد افربیون مستعمل در فالج که اعصاب را نرم کند واین ضماد از بولس است * صنعت آن افربیون یك اوقیه عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هریك یك اوقیه نطرون خردل از هریك دو اوقیه فلفل یك درم جندبیدستر چهار اوقیه کوفته بیخته روغن حب الغار داخل کرده در هاون بدسته بمالند نیکو تا چون مرهم شود بر مهرهای پشت وعقب کردن ضماد نمایند * ضماد افربیون دیکر مستعمل در فالج * صنعت آن افربیون تازه ده درم نرم سائیده موم زرد بیست درم در زیت کهنه نیم من کداخته فرود آورده هنوز کرم باشد که فرفیون را داخل کرده در هاون سنکی بدسته بمالند تا هموار شود بر مهرهای پشت وعقب کردن ضماد نمایند * ضماد افربیون مستعمل در تشنج امتلائي * صنعت آن افربیون جندبیدستر میعهٔ سائله نرم سائیده موم زرد ثقل دهن بزر در روغن سوسن کداخته ادویه را داخل کرده در هاون سنکي بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند * ضماد افربیون نافع از براي صداع مزمن * صنعت آن افربیون دو مثقال کوفته بآب مرزنجوش سرشته بعد از تراشیدن سر بر سر ضماد نمایند واکر واهمهٔ زیادتي حرارت باشد سفیدهٔ تخم مرغ و روغن کل سرخ واندکي سرکه داخل نمایند * ضماد افربیون به نسخهٔ دیکر * صنعت آن افربیون یك درم جندبیدستر دو درم هر دو را نرم سائیده زیت کهنه یك اوقیه داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود واستعمال نمایند * طلاي افربیون نافع جهت فالج واسترخا * صنعت آن افربیون ده درم عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هریك یك درم خردل فلفل سیاه جوزبوا از هریك یک ونیم درم حب الغار سه درم جندبیدستر دو ونیم درم مشك خالص نیم درم اجزا را با کلاب بر سنک صلایه نیکو سائیده کرم نموده طلا نمایند واکر قدري روغن قسط داخل نمایند میکردد اقوی * طلای افربیون دیکر که همین منفعت دارد وتشنج امتلائي را نیز مفید است * صنعت آن افربیون جندبیدستر میعهٔ سائله قسط تلخ زراوند طویل جدوار خطائي اجزا مساوي بسیار نرم سائیده با کلاب یا عرق دارچیني کرم نموده طلا نمایند ودرین طلا اکر بعضی از ادهان مثل دهن سوسن یا قسط یا خیري ویا امثال اینها داخل نمایند بد نیست

* فصل در بیان قیروطیا تیکه اصل وعمود درانها افربیون است

* قیروطي افربیون مستعمل در صداع مزمن * صنعت آن افربیون دو درم کوفته موم زرد سي درم روغن شبت یک صد درم کداخته افربیون را داخل کرده قیروطي ترتیب داده بر سر بمالند * قیروطي افربیون دیکر مستعمل در فالج واسترخا * صنعت آن بکیرند روغن قسط یا روغن غار یا هر دو کرم نموده بکدازند دران قدری موم زرد که بکردانند روغن را في الجمله غلیظ پس در هاون انداخته قدري افربیون تازه را سحق نموده دران داخل نمایند وبدسته بمالند تا یکسان شود واستعمال نمایند * قیروطي افربیون بولس کفته نافع است از براى فالج واسترخاي حادث از فسخ ورض عضل * صنعت آن موم زرد یکدرم روغن سوسن روغن نرکس از هریک سه درم افربیون تازه چهار درم موم را در روغنها بکدازند ومخلوط کنند بآن افربیون سوده و بمالند بر موضع فسخ ورض * قیروطي افربیون مستعمل در فالج ولقوه وصداع بارد مزمن * صنعت آن افربیون سه درم جندبیدستر یکدرم نرم کوفته بیست و پنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن شبت وسي درم روغن قسط و بیست درم روغن کل کداخته دران آمیزند و

قيروطي ترتيب دهند و بر سر و مهرهاي گردن بمالند و از هوا احتياط نمايند * فصل در بيان معاجيني كه اصل و عمود در آنها افربيون است * معجون افربيون جهت فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و صرع بلغمي نافع * صنعت آن افربيون شحم حنظل سقمونياي مشوي غاريقون هش سفيد صبر سقوطري از هريك دو درم مصطكي رومي يك درم افتيمون سنبل الطيب از هريك سه درم نمك هندي مقل از هريك نيم درم دار فلفل يك درم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باسه وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند شربتي يك درم تا يك مثقال با آب گرم * معجون افربيون مسهل كه همان نفع دارد * صنعت آن افربيون مصطكي رومي انيسون از هريك سه درم غاريقون هش سفيد عصارهٔ افسنتين سقمونياي مشوي از هريك شش درم شحم حنظل چهار درم صبر سقوطري افتيمون اقريطي سنبل الطيب از هريك هشت درم فلفل دار فلفل از هريك دو درم مقل ازرق يك درم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب كرده باسه وزن ادويه عسل مصفى بقوام آورده بسرشند شربتي يك درم تا يك مثقال * معجون افربيون مسهل ديگر اقوى از دو نسخهٔ قبل * صنعت آن افربيون شحم حنظل قنطوريون دقيق عصارهٔ قثاء الحمار سقمونياي مشوي غاريقون هش سفيد تربد سفيد مجوف خراشيده مدبر سنبل الطيب مقل ازرق از هريك دو درم صمغ عربي يك درم كثيرا نيم درم ادويه كوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى مقوم معجون سازند شربتي از يك مثقال تا دو مثقال با آب گرم * معجون افربيون مسهل ديگر نافع جهت رعشه و فالج و لقوه و برص و هر امراضيكه از بلغم و رطوبت باشد * صنعت آن افربيون شحم حنظل غاريقون سكبينج مقل ازرق تربد مدبر سفيد مجوف خراشيده سقمونياي مشوي از هريك پنج مثقال صبر سقوطري يك و نيم مثقال صمغ عربي كثيرا سنبل الطيب از هريك نيم درم صموغ را در آب كندنا بخيسانند و حل كرده صاف نمايند و باقي ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب كرده باسه وزن ادويه عسل مصفى كف گرفته بقوام آورده بسرشند شربتي تا دو مثقال با آب گرم يا آنچه مناسب باشد * معجون افربيون كه نقرس و عرق النسا و اوجاع ظهر و مفاصل را نافع است * صنعت آن افربيون تربد سفيد مدبر از هريك يك درم سه درم مصطكي چهار درم سورنجان سفيد هشت درم انيسون فلفل دار فلفل سليخهٔ سياه زيرهٔ كرماني از هريك يك درم مغز حب القرطم چهار درم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باعسل بقوام آورده سه وزن ادويه بسرشند شربتي از دو درم تا سه درم با آب رازيانه نيم گرم

* فصل در بيان احوال طاريه بر كسيكه از مقدار مقرر افربيون زياده بخورد خواه مفردا و خواه مركبا * بدانكه از مقدار دو درم تا سه درم آن كشنده است بعد از سه روز و از احوال طاريه و اعراض آن درد و لذع معده و امعا و كرب و التهاب بسيار و فواق و اسهال مفرط و بعضي را قبض بافراط * تدارك و تسكين آن بخورانيدن مسكه و روغن گاو تازه پس ماء الشعير و سويق جو و سويق سيب با برف و يخ سرد كرده و نشانيدن در آب سرد و خورانيدن آب سرد جرعه جرعه و همين قسم خورانيدن آب فواكه رطبه بارده مانند آنار ميخوش و سيب ميخوش و ريباس و اندكي كافور و دوغ و مانند اينها و شير بز يا گوسفند يا گاو تازه دوشيده و جدوار و فادزهر معدني بزي اسطهيا ناتي بادوغ و شير آشاميدن و تحقين بحقنهاي باردهٔ لينه نمودن و مانند اين تدابير است * افسنتين بفتح همزه و سكون فا و فتح سين و سكون نون و كسر تاي مثناة فوقانيه و سكون ياي مثناة تحتانيه و نون لغت يوناني است و بعربي خترق بخاي معجمه و تاي مثناة فوقانيه و راي مهمله و قاف گويند و بلغت مصر نوع زبون افسنتين را دميسه و نوع جبلي افسنتين را ربل گويند براي مهمله و گفته اند كه ربل نوعي از برنجاسف است و گويند كه افسنتين را سنبيون نامند و آنرا كشوث رومي نيز گويند و افسنتين را بهندي مجتري و شتارو نيز نامند و آن اسم نباتي است مابين شجر و گياه شبيه

بیا بونهٔ کاو چشم وبرکش مانند صعتر غبارناک سفید رشاخش مثل برنجاسف وساقش بلند وگلش مانند گل بابونه وازان ریزه تر
وتخمش شبیه با سفند با تلخي وقبض وبوی آن با عطریت ثقیلی شیخ الرئیس گفته که حنین گفته افسنتین چند نوع میباشد
خراساني ومشرقي وآنکه از کوه لکام می آورند وسوسي وطرسوسي وغیر آن ومتقدمین اصناف آنرا پنج قسم دانسته اند طرسوسي
وسوسي ونبطي وخراساني ورومي ونبطي باعطریت است وصنف نبطي آن قوت قبض وتحلیل آن زیاده وحرارت آن کمتر و
ازین جهت مسهل بلغم نیست هرچند بلغم درمعده باشد ونفعی چندان دراسهال بلغم ندارد وصنفی که برک مثل برک زردک
وسفید وگل آن زرد بی اوراق وسفید ودرمصر دمیه نامند زبونترین اصناف آنست وبالجمله دران دوقوت است قوت اسهال
وقوت قبض ودو جوهر است جوهر لطیف که باعث اسهال وتفتیح است وجوهر ارضي که سبب قبض وآن نیز از اصناف شیح است
وازین جهت بعضی حکما آنرا شیح رومي نامیده اند ومختار وبهترین اصناف آن سوسي وطرسوسي سفید رنك بازغب است که
چون بشکنند چوب آنرا بوی صبر ازان آید وطعم آن با حرافت وتلخي وقبض باشد کرم دراول وخشك دردوم وبعضی کرم
دراول دوم وخشك درآخر دوم گفته اند واین اصح است مفتح وملطف ومشهي وقابض وتلخ وقبض آن اقوی وزیاده از تلخي آن ومسهل
صفرا وماء اصفر وسائر اخلاط معده ومنقي عروق سینه وشش وبا افتیمون مسهل ومنقي سودا وجهت رعشه وسکته نافع ومقوي
بدن ومعده واشتها وجگر سرد ویرقان وطحال ومدر بول وحیض وشیر وعرق وکشندهٔ اقسام کرم وتریاق سموم مشروبه ومدلوغه و
محلل ریاح غلیظه وبانادرین جهت درد معده ونیکو کنندهٔ رنک رخسار وجهت داء الثعلب وداء الحیه وازالهٔ آثار بنفسجي رنک زیر
چشم وغیرآن وتحلیل صلابات باطنیه شربا وضمادا وجهت رمد کهنه خصوصا نبطي آن چون ضماد کرده شود بر زیر چشم وجهت
غشاوه با میبختج ومسکن ضربان چشم وورم آن است وشرب طبیخ آن جهت تقویت معده وآوردن اشتهای طعم که زائل شده
باشد عجیب الفعل است وجهت امراض بارده وحمی عفن مزمن وبخارات فاسده واوجاع جنبین وخاصره ومفاصل وامراض
مقعده وسموم خصوصا عقرب ومقوي احشا ومنقي صدر وریه وانچه در عروق است از اخلاط صفراویه وچون بیاشامند
با سیسالیوس یانادرین اقلیطي تحلیل میدهد نفخ وسائر اوجاع معده را وهمچنین چون بیاشامند چند روز هر روز مقدار
بیست مثقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد وچون بیاشامند هر روز آن مقدار زائل میکرداند
یرقان را ودو درهم آن جهت کزیدن عقرب عجیب النفع وباشراب جهت سم شوکران وباسرکه جهت فطر نافع است وجهت
بواسیر وشقاق مقعده واخراج اخلاط حاره که بسبب ادویهٔ مشروبه که درمعده بهم رسیده باشد بسیار موثر وقطور آن بازهرهٔ بز وروغن
بادام تلخ جهت امراض اذن وکرمي کوش قدیم مجرب وشرب آن پیش از شراب جهت رفع خمار وشراب آن جهت تمدد زیر
شراسیف وبواسیر وشقاق مقعده وفرزجهٔ آن باعسل مدر حیض وحمول آن باموم جهت حب القرع وضماد آن با آب جهت شری
وبخار مطبوخ آن درشراب جهت درد کوش وطلای مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم وورم آن وودقه وباعسل جهت
رفع آثار بنفسجي تحت پلك چشم وبرد سر وجهت مفاصل حار وسائیدهٔ آن باموم وروغن گل سرخ جهت درد تهیگاه ودرد
جکر ودرد معدهٔ کهنه مجرب ومحلل صلابات وجهت داء الثعلب وداء الحیه وبواسیر وصلابت رحم وورم سپرز ضمادا نافع واکتحال
آن جهت دمعه وغشاوه واسترخای جفن وکذاشتن آن درمیان متاع مانع کرم وآمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از کتابیکه
بآن مرکب کتابت کرده باشند وطلای آن بازیت بر بدن مانع مقاربت پشه وذرور آن جهت کریزانیدن هوام وپاشیدن آب
طبیخ آن کشندهٔ کیک شیخ الرئیس وصاحب شفاء الاسقام وغیرآن کفته اند که حشیش افسنتین ازاد فق ادویه است از برای

معده و تقویت آن و عصارهٔ آن اضعف آن است بجهت آنکه در عصارهٔ آن نیست قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته که جائز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در ان حین بیشتر از نفع آن است به سبب قوت قبض آن و افسنتین مصدع و مجفف دماغ است و شیخ الرئیس گفته که عصارهٔ آن مصدع است و گمان میبرم من که این به سبب مضرت آن مر معده را است و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و اگر سفوف آنرا استعمال نمایند باید که جهت دفع قبض و حبس آن بروغن بادام چرب نمایند و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف آن هلیلهٔ زرد و بجهت جگر عصارهٔ غافث و جعده و قیصوم نیز بدل آن است * امراض الراس صداع چون افسنتین را با شیح ارمنی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایارج فیقرا در ان حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دیدان متولد در مقدم سر * سبات اشامیدن نقیع افسنتین نافع است از برای سبات بلغمی * دوار و سدر چون در مطبوخ افسنتین صبر سقوطری اضافه نموده بنوشند نافع است دوار و سدر را که بوده باشند حادث از صفرا و بلغم * مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون نافع است مالیخولیا را و نیز تجرع ده اوقیه از آب طبیخ افسنتین هر روز نافع است مالیخولیا را و یا حل کنند هر روز ده قیراط از عصارهٔ افسنتین را در آب و بیاشامند اگر بوده باشد مادهٔ مالیخولیا مائل بمرار صفراوی و اگر بوده باشد مالیخولیا بشرکت مراق و بوده باشد در مراق ریاح باردهٔ نافخه و نبوده باشد در ان ورم و لهیب باید تنقیهٔ آن نمود به طبیخ افسنتین یا بعصارهٔ افسنتین بنحویکه ذکر شد * سکته چون عصارهٔ افسنتین را بگلوی مسکوت ریزند نافع است او را * کابوس و صرع و فالج و استرخا آشامیدن طبیخ افسنتین به تنهائی یا با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فرود می آورد اخلاط مزمنه را از اعضای عصبانیه و استفراغ آنها میکند به بول و بالعرض تبرید میکند به سبب اخراج اخلاط حاده زمانیکه حاصل شده باشد در معدهٔ اصحاب فالج به سبب شرب ادویهٔ حاده * لقوه اشامیدن افسنتین و غرغره بمطبوخ آن نافع است لقوه را * امراض العین صاحب حاوی صغیر گفته اگر بگیرند حشیش افسنتین را و سائیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید در چشمی که طرفه داشته باشد و مدتی طول کشیده نمایند نافع است آن را بدرستیکه جذب میکند خون را و می آید خون در ان صره بحدیکه اگر بفشارند آن را خون از ان بر می آید * امراض اذن چون افسنتین را در آب پخته گوش را به بخار آن بدارند نافع است وجع آن را و چکانیدن عصارهٔ آن در گوش نافع است وجع حادث در ان را بسبب دیدان و ریاح بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح است شریف اندلسی گفته قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهرهٔ بز محلل ریاح و منقی جراحت و رافع کری آن است در ساعت * امراض الفم والحلق چون بکوبند افسنتین را و با نطرون و عسل سرشته از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخلیهٔ آنرا و همچنین غرغره بمطبوخ آن یا بعصارهٔ آن به تنهائی یا با ادویهٔ مناسبه نافع است آن را * استسقا و طحال آشامیدن طبیخ آن به تنهائی یا با عسل و ادویهٔ مناسبه نافع است استسقا را و با افتیمون طحال را و ضماد کوبیدهٔ افسنتین و نطرون و دقیق شیلم نافع است استسقا و طحال را * اعیا شریف اندلسی گفته تدهین و تمریخ بدهن متخذ از گل افسنتین رافع اعیا است و صنعت آن مانند ادهان از هار دیگر است * دستور اخذ عصارهٔ افسنتین بگیرند افسنتین تر را و بکوبند و بفشارند و بگیرند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود پس برداشته بکار برند و عصارهٔ آن در افعال قویتر از جرم آن است و مفتح سدهای جگر است و جهت تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و ادرار بول و حیض و جهت امراض سپرز و ربو و تفتیح

معده وبرانکیختن اشتها وتقویت هضم وازالهٔ کزاز ونفخ باطن نافع است * حب افسنتین بیماریهای صفرو کبد واستسقا وتبهای مزمنه راسود دارد * صنعت آن افسنتین رومی پوست هلیلهٔ زرد مصطکی زعفران ریوند چینی لک مغسول انیسون شاهتره ایارج فیقرا اجزا متساوی با آب عنب الثعلب سرشته حبوب سازند شربتی بوقت خواب یک مثقال

* فصل در بیان ادهانیکه اصل وعمود درآنها افسنتین است *

* دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی موی وسیاه کنندهٔ آن وبرودت اعضارا مفید است * صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار اجزا را کوفته درکیسهٔ کتانی کرده یک هفته درروغن مورد اندازند وبدست بمالند تا شیرهٔ آن برآید وبفشارند ونگاهدارند * دهن افسنتین دیگر به نسخهٔ یحیی بن عیسی ابن جزله * صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار ازهریک یک جز وجوز السرو دو جز واجزا را کوفته بیخته درصرهٔ کتانی کرده در روغن آس انداخته یک هفته در آفتاب بگذارند پس بمالند که تمام شیرهٔ آن برآید وبفشارند وروغن را در شیشهٔ نگاهدارند * دهن افسنتین جهت وجع اذن وثقل سامعه نافع * صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش ازهریک ده مثقال یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند وصاف نموده با سی مثقال روغن گل یا روغن زیت بجوشانند باتش ملایم تا آب برود وروغن بماند پس شبانروزی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه چهار قطره درگوش بچکانند * دهن افسنتین که درحمی یوم که بسبب ناگواریدن طعام بهم رسد بعد از بازایستادن اسهال بکار آید وجگر وجمیع اعضا را قوت دهد * صنعت آن افسنتین رومی با زیت رکابی درقدحی کنند ودر دیگ پر آب نهند وبجوشانند تا آب رفته روغن بماند لتهٔ پارهٔ بآن آلوده کرده بفشارند ونیم گرم نموده بر فم معده بگذارند * دهن افسنتین معده وجگر وجمیع اعضا را آشامیدن ومالیدن آن قوت دهد ودرد گوش را چکانیدن آن زائل کند * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چندانکه خواهند وبوزن آن اسطوخودوس ونیم وزن آن مرزنجوش ودر شیشهٔ کنند وروغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنجد تازه هرکدام که میسر آید برروی آن کرده در آفتاب گذارند وبعد از چهل روز استعمال نمایند ویا آنکه درچهار روزن آن آب بخیسانند وبجوشانند تا آب رفته روغن بماند * دهن افسنتین معده وجگر وجمیع اعضا را قوت دهد * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه ده سیر ونیم ودر شیشه کنند ونیم من روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زرد آلوی تلخ برروی آن کنند وچهل روز در آفتاب گذارند واستعمال نمایند * دهن افسنتین دیگر نافع از برای برودت ظاهر وباطن بدن وآشامیدن پنج درم آن بجهت رفع یرقان وسدهٔ جگر وسدهٔ سپرز خصوصا با سکنجبین عنصلی وجهت تقویت معده ورفع احتباس حیض وسم فطر واخراج کرم معده وخوردن آن قبل از شراب مانع سکر ومستی وبعد از آن دافع خمار وقطور آن درگوش خصوص با زهرهٔ گاو جهت کرم ورياح آن وطلای آن جهت درد چشم وبا قیروطی جهت تقویت معده ودرد آن * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه ودرهریک رطل آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد تازه داخل کنند وچهل روز در آفتاب گذارند وبعد از آن استعمال نمایند

* فصل در بیان خواص ومنافع شرابهائی است که اصل وعمود درآنها افسنتین است *

* شراب افسنتین نافع از برای صرع با طبیخ زوفای یابس وصعتر فارسی وبه تنهائی نیز نافع است از برای صرع بمشارکت معده شیخ الرئیس گفته که از اشربهٔ نافعه برای صرع شراب افسنتین است که هر صبح ناشتا بیاشامند ابن نوح قمری گفته که نافع است آشامیدن آن مصروعین را در ایام زمستان با سکنجبین عنصلی ابو سهل مسیحی گفته که شراب افسنتین هرگاه با زوفای یابس بیاشامند میباشد نافع از برای صرع در زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افسنتین نافع است از برای صرع معدی بجهت آنکه منقی ومقوی معده است * صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم

تربد سفید مدبر چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بیاشامند ازان هر روز سی درم با یک اوقیه شکر سفید یا سکنجبین عنصلی یک اوقیه و گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای این شراب مصطکی رومی اذخر مکی ساذج هندی صبر سقوطری از هریک دو درم غاریقون سفید چهار درم نزد حاجت باینها * شراب افسنتین به نسخهٔ دیگر * صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید غاریقون سفید از هریک چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل درم آب بپزند تا به نصف رسد صافی نموده مقدار یکصد و بیست درم شکر سفید داخل کرده بپزند تا بقوام آید و اگر بگردانند وزن سنبل الطیب را چهار درم میگردد اقوی * شراب افسنتین یعنی خمر آن مدر بول و حیض و مفتح سدهٔ جگر و جهت تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازالهٔ کزاز و نفخ باطن و رفع کرم معده و سموم حیوانی مشروبه نافع و مانع و باز حدوث اعراض آن است * صنعت آن بگیرند نود مثقال افسنتین و در شش هزار مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب بماند پس در خم کرده سه ماه بگذارند پس صافی کرده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن * صنعت آن بگیرند افسنتین سی مثقال دارچینی سنبل الطیب سلیخه از هریک پانزده مثقال نیم کوفته در ده هزار و هشت صد مثقال شراب مخلوط کرده در خم کرده سر آن را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی پسندیده است * شراب افسنتین گمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را ظن آن است که از دیسقوریدوس است بالجمله این شراب فساد مزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و سقوط شهوت طعام را ازدرد سپرز و حرارهٔ کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال را نافع و سدها بگشاید و اسهال بطن کند و صفرا دفع نماید * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که اصح نسخهای این شراب است بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل مصفی یک قسط و در نسخهٔ دیگر دو قسط است پس بگیرند افسنتین رومی هفت درم مصطکی قسط تلخ از هریک چهار درم اذخر مکی ساذج هندی غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع سنبل الطیب صبر زرد سقوطری غاریقون هش سفید از هریک دو درم زعفران یک درم ادویه را کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در شراب و عسل که در تغار لعابدار یا مرتبان چینی کرده باشند اندازند و در تابستان هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بمالند و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه ناشتا بنوشند و در نسخهٔ حبیش بن حسن تفلیسی که در کفایة الطب آورده بجای شراب کهنه میپختج است هفت رطل و وزن عسل مصفی سه من است و وزن افسنتین چهار درم و باقی موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است و گفته که ادویه را کوفته در خرقهٔ کتانی بندند و با میپختج و عسل در قدح چینی کنند و سرش را بپوشند و یک هفته در آفتاب بگذارند و هر روز خرقه را بمالند تا آنچه گداخته باشد از ادویه برآید پس در شیشهٔ نگاه دارند و در نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعوض میپختج نبیذ زبیب یا نبیذ عسل هر کدام که باشد پنج رطل و وزن عسل مصفی دو رطل است و باقی ادویه موافق نسخهٔ تفلیسی و در نسخهٔ سید اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده عوض میپختج شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی یک من است و باقی موافق نسخهٔ تفلیسی است و لیکن گفته که اول مرتبه شراب و عسل را ممزوج کرده جوشی چند بدهند و کف آن را بگیرند پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صرهٔ ادویه را در آن اندازند و بدستور مزبور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید و نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ سید اسمعیل است سوای آنکه وزن افسنتین هفت درم است و نسخهٔ حکیم سدید که در شرح موجز قرشی آورده مساوی نسخهٔ تفلیسی است سوای آنکه بعوض میپختج

شراب کهنه است بوزن هفت رطل و وزن عسل مصفی سه رطل ونیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران یك مثقال وگفته که بهتر آن است که این شراب در تابستان ساخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز خرقه را چند مرتبه بمالند و بفشارند تا آنچه گداخته باشد برآید و بعد از هفته برداشته در شیشه نگاه دارند * وسید اسمعیل در ذخیرهٔ در سوء مزاج بارد کبد این شراب را باین صفت ذکر کرده * صنعت آن افسنتین رومي هفت درم قسط تلخ مصطکي رومي از هریك چهار درم ورق گل سرخ غاریقون هش سفید صبر سقوطري ساذج هندي سنبل الطیب از هریك دو درم زعفران یك درم ونیم مجموع ادویه رانیم کوفته در کیسهٔ کتاني کرده در دو من عسل مصفی و چهار من شراب انگوري کهنه که درهم آمیخته باشند اندازند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند و روز هفتم کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مرتبهٔ دیگر ادویه را تازه نمایند و دران افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند و بدستور هر روز کیسه را بمالند و بفشارند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مرتبهٔ سوم ادویهٔ تازه را نیز در کیسهٔ کتان فراخ بدستور دو مرتبهٔ مزبور نموده دران اندازند و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند و در روز آخر که روز بیستم و یکم است کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در قرابهٔ زجاجي نگاهدارند شربتی چهل درم و گفته که این شراب در سوء مزاج بارد مادي کبد بعد از استفراغ و در سوء مزاج بارد ساذج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن الله تع نافع است * شراب افسنتین دیگر که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص وقتیکه با حب ایارج بنوشند و چون صاحب مالیخولیای مراقي را فصد کرده و مسهل خورانیده باشي و هفتهٔ بران گذشته باشد باید که بیاشاماني او را شراب افسنتین بجهت آنکه تنقیهٔ معده میکند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم غنچهٔ گل سرخ بیست درم در یك من آب بجوشانند تا بربع رسد پس بپالایند و با یك رطل قند سفید بقوام آورند و در نسخهٔ دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از پالودن این مطبوخ را در شیشه کنند و نگاهدارند و هر روز چهل درم آن را با ده درم نبات سفید و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند و در نسخهٔ سید مظفر الدین شفائي ده درم تربد سفید درین شراب داخل است و گفته که با یك من قند سفید بقوام آورند * شراب افسنتین منسوب بجالینوس به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیرهٔ که در علاج غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین علت بعد از ظهور نضج بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم تربد سفید پوست تراشیده دو درم سنبل الطیب یك درم غنچهٔ گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا بیك من برسد پس بپالایند و هر روز صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید بخورند و بعضی اوقات یکدرم صبر سقوطري درین شراب داخل نمایند * شراب افسنتین کبیر که شیخ الرئیس رحمه الله تع در قرابادین قانون ذکر کرده مقوي معده و اعصاب و دماغ و جگر و مفتح سدها و مسهل صفرا است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع هشت درم غاریقون هش سفید چهار درم صبر زرد سقوطري دو درم مصطکي رومی تخم کرفس اذخر مکی انیسون از هریک یکدرم نعناع خشك افسنتین رومی اصل السوس پوست تراشیده حاشا از هریك سه درم پودنهٔ باغي خشک یکدرم ونیم زعفران بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هریک دو درم مجموع را نیم کوفته در شراب انگوري یکصد و هشت رطل بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالایند و با یك رطل ونیم عسل مصفی بقوام آورند و فرود آورده بگذارند تا سرد شود و در شیشه نگاهدارند شربتي یک اوقیه تا ده اوقیه * شراب افسنتین کبیر به نسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره در علاج غب غیر خالص ذکر کرده * صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی رومی اذخر مکی

ساذج هندي صبر زرد سقوطري سنبل الطيب غاريقون هش سفيد گل سرخ از هريک دو درم زعفران نيم درم همه را در دو من آب بپزند تا به نصف رسد پس بپالايند و با يك من قند سفيد يا عسل سفيد مصفى يا ترنجبين خالي از خاشاک و تخم بقوام آورند و بعضى درين شراب پودنهٔ خشك و بيخ رازيانه و بيخ كرفس از هريک يک درم انيسون رازيانه اسارون از هريك نيم درم داخل نموده اند * صنعت اين شراب به نسخهٔ حكيم سيد محمد مومن كه در قرابادين تحفة المومنين آورده و گفته كه موافق نسخهٔ قدما است افسنتين رومى چهار مثقال غاريقون هش سفيد مثل آن غنچهٔ گل سرخ هشت مثقال صبر سقوطرى زرد بيخ كرفس حاشا بيخ رازيانه از هر دو مثقال مصطكى رومى انيسون تخم كرفس اذخر مكى اسارون شامي سنبل الطيب ساذج هندي از هريک يک مثقال و نيم نعناع خشک اصل السوس از هريك سه مثقال پودنهٔ خشك زعفران از هريک يك مثقال و نيم همه را در هشت رطل شراب كهنه بجوشانند تا بنصف رسد و با يك رطل و نيم عسل مصفى بقوام آورند و اگر بجاى شراب آب و بجاى عسل شكر كنند روا باشد فقير گويد كه اگر عسل بحال باشد و بجاي شراب سركه ممزوج با آب ريحاني تازه كنند بهتر است و حرمت ندارد و وفق است بقول بعضى قدما چنانچه ذكر خواهد شد * شراب افسنتين صغير ماليخولياي مراقي و ضعف معده كه از برودت باشد و ضعف كبد و سوء القنية بارد را نافع است و اين شراب تصفيه خون مي كند و منقي معده است و نافع است از براي جميع اقسام ماليخوليا * صنعت آن افسنتين رومي ده مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع بيست مثقال تربد سفيد چهار مثقال غاريقون هش سفيد چهار مثقال سنبل الطيب دو مثقال همه را نيم كوفته در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس يكصد و بيست مثقال شكر سفيد صافي بعد از آنكه مطبوخ را صافي نموده باشند داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد و اگر وزن تربد را هفت مثقال و سنبل الطيب را چهار مثقال و افسنتين را بيست مثقال كنند قوي تر مي گردد و گاهي زياده كرده مي شود بر اجزاي اين شراب بحسب حاجت مصطكي اذخر مكي ساذج هندي صبر سقوطري از هريك دو مثقال * شراب افسنتين صغير به نسخهٔ ديگر * صنعت آن افسنتين رومي ده درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع سي درم تربد سفيد هشت درم سنبل الطيب چهار درم همه را نيم كوفته در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافي نموده با يک رطل قند سفيد بقوام آورند * شراب افسنتين ابن ماسويه معده و كبد و آلات غذا را بنهايت نافع است و امراض اين اعضا را دفع كند و رياح تحليل نمايد و جميع اخلاط بارده را دفع نمايد و امراض معده را نفع عظيم دارد * صنعت آن افسنتين رومي پنجاه درم ورق گل سرخ هجده درم سنبل هندي سه درم شراب ريحاني عصارهٔ به شيرين از هريک يكصد و پنجاه درم ادويه را نيم كوفته در شراب و عصارهٔ مذكور چهار ساعت بخيسانند پس بجوشانند و صافى نموده شكر بقدر حاجت داخل كرده شراب رواق بپزند * شراب افسنتين به نسخهٔ ابن جزله در منهاج فساد مزاج و ضعف معده و فساد طحال و صلابت آن را نافع است * صنعت آن مصطكى رومي سنبل الطيب قاقلهٔ كبار دارچيني هيل بواء و دهندى از هريك يك درم افسنتين رومي ده درم اجزا نيم كوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بيک رطل رسد صافي نموده با يک رطل قند سفيد بقوام آورند * شراب افسنتين به نسخهٔ ديگر ابن جزله * صنعت آن مثلث يا نبيذ زبيب جيد هفت رطل عسل مصفى سه من در ظرف زجاجى يا چينى كرده مصطكى رومى قسط تلخ افسنتين رومي از هريك چهار درم اذخر مكي ساذج هندي سنبل الطيب غنچهٔ گل سرخ صبر سقوطري غاريقون سفيد از هريك دو درم زعفران يك درم ادويه را نيم كوفته در كيسهٔ كتانى كرده در شراب و عسل اندازند و سر ظرف را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن كيسه را ماليده دور كنند و شراب را در شيشه نگاهدارند * شراب افسنتين منقول از قرابادين شفائى معدهٔ ضعيف و جگر سرد و طحال را

سود دارد و طبع را نرم کند و بادهای روده را دفع کند * صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هریک
ده درم مصطکی رومی سنبل الطیب از هریک هفت درم اجزا را بغیر مصطکی در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده
بایک من و نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم صلایه نموده بآن ممزوج کرده نگاه دارند * شراب افسنتین منقول
از خط میرزا معز الدین طبیب برادر حکیم احمد موسوی قلمی نموده که این شراب مستعمل من است * صنعت آن افسنتین
رومی سنبل الطیب از هریک ده درم تربد سفید مد بو غاریقون سفید از هریک چهار درم ورق گل سرخ بیست درم اجزا را
یک شبانه روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده یکصد و بیست درم قند سفید داخل کرده
بقوام آورند پس غاریقون را از پشت غربال موئین بیرون آورده در ان داخل کرده تیز بزنند تا نیکو ممزوج شود در شیشه نگاه دارند
شربتی ده درم * شراب افسنتین دیگر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع را نرم گرداند و ریاح را دور گرداند و
قولنج را مفید است * صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تخم کرفس سه درم سلیخه دو درم انیسون ورق گل سرخ اسارون شامی
از هریک ده درم سنبل الطیب هفت درم همه را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند آن مقدار که نیم من آب بماند صافی نموده
بایک من قند با تش ملایم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده در ان حل کرده نگاه دارند شربتی از ده درم تا پانزده
درم * شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج ذکر کرده وگفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بگشاید و
دردها ساکن گرداند * صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس سی درم سلیخه بیست درم نیم کوفته در ده من آب
بپزند تا بنصف رسد صافی نموده بایکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم * شراب افسنتین دیگر منقول از
ذخیره سید اسمعیل * صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تربد سفید مد بو دو درم و نیم سنبل الطیب یک درم ورق گل سرخ
پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید و یک درم صبر
سقوطری بنوشند * شراب افسنتین دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معده را پاک سازد از اخلاط فاسده و سوء مزاج گرم را زائل
گرداند * صنعت آن افسنتین رومی پنج درم ورق گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی بخارائی آلوی سیاه از هریک
بیست دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده درم و در نسخهٔ دیگر بیست درم است مجموع را
در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس بپالایند و بایک من شکر سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخهٔ
دیگر شربتی ده درم است بایک درم صبر سقوطری زرد و در قرابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب را بده من
شکر در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بپالایند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیهٔ آن را بایک درم صبر سقوطری
بیاشامند و این شراب مخصوص محرورین است * شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این شراب از مجربات من است ضعف
معده و جگر را که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بنهایت نافع و تبهای صفراوی را در آخر مفید است * صنعت آن افسنتین
رومی دو مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده مثقال ترنجبین خراسانی سی مثقال بجوشانند
و بپالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است * شراب افسنتینی تالیف شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معده و نافع است از برای
ضعف شهوت طعام بسبب سوء مزاج حار معده حادث شده باشد * صنعت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب
بجوشانند تا بسی استار رسد پس بمالند و بپالایند و آن مقدار که ضرور باشد از به شیرین در خمیر گیرند و در زیر آتش ملایم
مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و از آب فشردهٔ صافی نمودهٔ آن مقدار ده استار

در آب افسنتين بيا ميزند و دو استار عسل سفيد مصفى و پانزده استار شراب ريحاني جيد داخل كرده باتش ملايم بقوام آورند شربتى از يک اوقيه تا دو اوقيه و اين شراب نافع است از براى صداع خمارى ومنع خمار مى كند اكر در وقتى كه ارادهٔ آشاميدن شراب كند پيش از ان خورده شود * شراب افسنتين كه در علاج غب غير خالص بعد از ظهور نضج بكار آيد و معده را از اخلاط فاسده پاک كند * صنعت آن افسنتين رومي پنجدرم تربد سفيد تراشيده مرضوض دو درم سنبل الطيب يک درم غنچهٔ كل سرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا بيك من برسد پس صافي نموده هرصبح مقدار چهل درم باده درم شكر سفيد بخورند وبعضى اوقات يك درم صبر سقوطري دريك شربت داخل مى كنند * شراب افسنتين به نسخهٔ ديكر * صنعت آن افسنتين رومي هفت درم مصطكي اذخر مكي ساذج هندى سنبل الطيب صبر سقوطري غاريقون كل سرخ از هريک دو درم زعفران نيمدرم مجموع را در ده من آب بپزند تا بنصف رسد صافي نموده بايك من عسل مصفى يا شكر سفيد مصفى يا ترنجبين مصفى داخل كرده بقوام آورند وحكيم معصوم نوشته كه ادويه را نيم كوفته در صرة بسته در سه من شراب كهنه ويک من انكبين مصفى بجوشانند ويک درم زعفران دران داخل كرده درقوا به كنند و در آفتاب بردارند وصرة را ماليده فشرده دور كنند وشراب را در شيشه نكاه دارند شربتى يك اوقيه بوقت حاجت بنوشند ودر نسخهٔ ديكر پوست بيخ رازيانه پوست بيخ كرفس بودنهٔ خشک از هريک يك درم انيسون رازيانه اسارون از هريك نيمدرم درمطبوخ اين شراب داخل است واصل اين نسخه همان شراب افسنتين كبير به نسخهٔ سيد اسمعيل است كه در ذخيرة در علاج غب خالص ذكر كرده وقبل ازين ترقيم يافته * شراب افسنتين مستعمل در ماليخولياى مراقي وغيره * صنعت آن افسنتين رومي ده درم كل سرخ بيست درم تربد سفيد تراشيده مرضوض بروغن بادام شيرين چرب نموده چهار درم سنبل الطيب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند كه بنصف رسد هرصبح سي درم آنرا با مقداريكه طبيب معين نمايد شكر طبرزد سوده بخورد وبعض اوقات بحسب اقتضاى وقت مصطكي اذخر ساذج هندى صبر سقوطرى از هريک دو درم غاريقون هش سفيد چهار درم اضافه كرده مى شود * شراب افسنتين مستعمل در ضعف معدهٔ بارد رطب * صنعت آن افسنتين پنجدرم كل سرخ پانزده درم تربد سفيد مدبرنيم كوفته دو درم سنبل الطيب ده درم در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس صافي نمايند و هرصبح بيست درم آن را كرم كرده باسفوف نعناع لؤلؤى بنوشند * صنعت آن سفوف نعناع لؤلؤى نعناع خشک كهرباى بريان كرده بسد محرق شب يماني محرق سعد كوفي از هريک سه درم زراوند مدحرج درونج از هريك نيم درم مشک تركي يكدانک سنبل الطيب مرواريد ناسفته از هريک يكدرم شكر سفيد بيست درم شربتى سه درم با بيست درم شراب افسنتين مذكور * صنعت اين سفوف به نسخهٔ ديكر نعناع خشك كهرباى بريان شب يماني محرق از هريک سه درم زراوند مدحرج زرنباد درونج از هريک نيم درم مرواريد ناسفته يك درم كوفته بيخته شربتى سه درم باشراب افسنتين مذكور * شراب افسنتين به نسخهٔ جالينوس كه باحب ايارج جهت پاک كردن معده از صفرا داده ميشود * صنعت آن افسنتين رومي پنجدرم كل سرخ بيست درم دريك من آب بپزند تا ربع بماند صافي نمايند وبا اين حب ايارج بنوشند * صنعت آن ايارج فيقرا يک درم پوست هليلهٔ زرد دو درم كثيرا نيمدانک كوفته بآب كاسني تازه حب سازند * صنعت اين حب به نسخهٔ ديكر ايارج فيقرا يك درم پوست هليلهٔ زرد غنچهٔ كل سرخ از هريک نيم درم باآب كاسني تازه حب سازند * شراب افسنتين وشاهترج كه صفراء مجتمع در معده وجميع اعضا را دفع كند * صنعت آن افسنتين رومي پنجدرم كل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوي سياه بيست عدد مويز منقى تمر هندي منقى از حب وليف وقشر از هريک بيست درم در سه من آب بپزند تا بمقدار دويست درم برسد پس صافي نموده

و هرصبح چهل درم آنرا بادۀ درم شکرسفید ویکدرم صبرسقوطري زرد بنوشند و در نسخهٔ حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و
افسنتین ده درم و شاهتره پانزده درم وباقي اجزابرا براست * شراب افسنتین نافع ازبرای سوء مزاج بارد مادي کبد مستعمل
بعد از استفراغ ماده * صنعت آن افسنتین رومي هفت درم قسط تلخ مصطکي ازهریک چهاردرم گل سرخ دودرم غاریقون
هش سفید صبرسقوطري ساذج هندی سنبل الطیب ازهریک دودرم زعفران یک درم ونیم بادومن عسل مصفی وچهارمن
شراب انکوري درهم آمیخته ادویه را درکیسهٔ فراخي کرده دران اندازند وهفت روزدرآفتاب نهند وتاسه مرتبه تجدید ادویه
ودادن آفتاب نمایند شربتي ازسي درم تا چهلدرم * شراب افسنتین دیکر یعني خمرآن * صنعت آن بکیرند افسنتین رومي
سي مثقال دارچیني سنبل الطیب سلیخه نیم کوفته ازهریک سه مثقال دو هزار مثقال شراب محلول کرده سرظرف را محکم نموده
بعد از دو ماه صافي نموده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیکر نافع ازبرای مالیخولیا وصرع بجهت آنکه تصفیهٔ خون میکند
ومنقي معده است * صنعت آن افسنتین رومي ده درم ورق گل سرخ سي درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهاردرم
درشش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافي نموده درصافي آن یکرطل شکرسفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک
اوقیه ودرنسخهٔ دیکر غاریقون سفید چهاردرم داخل است وکفته که اکر دران سنبل الطیب را نیز چهاردرم کنند میکردد اقوی

* فصل در بیان ضماداتی که اصل وعمود درآنها افسنتین است * ضماد افسنتین نافع ازبرای اسهال معدي زمانیکه قوت هاضمه
به سبب رطوبتی که واسطه شود میان معده وغذا ضعیف شده باشد * صنعت آن افسنتین رومي یک اوقیه درشراب قابض یک شبانروز
بخیسانند وروز دیکرآب برک موردتر اضافهٔ آن شراب کنند ولادن ورامک دران حل نمایند وخرقه رابان ترسازند ونیمکرم
برمعده نهند * ضماد افسنتین نافع ازبرای ورم کبد درآخرآن * صنعت آن بکیرند افسنتین را وبامثل آن اکلیل الملك بکوبند
وبجوشانند درزیت وضماد بان نمایند * ضماد افسنتین نافع ازبرای دیدان صغار مقعده * صنعت آن افسنتین رومي صبرسقوطری
شحم حنظل کوفته بیخته قطران زهرهٔ کاو داخل کرده برمقعده ضماد نمایند * ضماد افسنتین نافع ازبرای اورام صلبهٔ معده
* صنعت آن افسنتین رومي سنبل الطیب ازهریک یکدرم ونیم زعفران صبرسقوطری ازهریک یک درم کوفته بیخته باآب سرشته
کرم نموده ضماد نمایند * عرق افسنتین بهترین مائعات وجمیع عرقها است ازبرای استسقا * صنعت آن افسنتین رومي یکمن
سه من یاچهارمن آب داخل کرده عرق کشند بطریق کلاب وهرکاه بسیار تشنه شوند یک پیالهٔ قهوه خوري ازان بنوشند
* غرغرهٔ افسنتین نافع ازبرای اسهال مراری دماغي * صنعت آن افسنتین رومي باب جوشانیده صاف نموده سکنجبین سکري ساده
داخل کرده غرغره نمایند * فصل دربیان قرصهائیکه اصل وعمود درانها افسنتین است * قرص افسنتین منقول ازقرابادین قانون ازبرای
کبد وطحال ومعده وغب غیرخالص وتبهاي مرکبه کهنه * صنعت آن افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغزبادام تلخ
مقشرمصطکی رومی سنبل الطیب ازهریک یک مثقال انیسون دومثقال صبرسقوطری ساذج هندی ازهریک یک مثقال ونیم
عصارهٔ غافث یک مثقال کوفته بیخته باآب سرشته اقراص سازند ودرسایه خشک نمایند شربتی یک مثقال * قرص افسنتین منقول
ازکامل الصناعة ترکیب حنین نافع ازبرای ضعف جکر * صنعت آن افسنتین رومی انیسون اسارون ازهریک دومثقال تخم
کرفس یک مثقال صبرسقوطری عصارهٔ غافث ازهریک یک مثقال مغزبادام تلخ مقشرمصطکی سنبل الطیب ساذج هندی ازهریک
دومثقال ونیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتي یکدرم * قرص افسنتین دیکر نافع ازبرای شخصي که چون طعام خورد بعد از
دوساعت درد درمعدهٔ او بهمرسد وتاقی نکند وچیزي ترش برنیاید آرام نیابد واین قرص راقرص ایلاوس نیز نامند * صنعت آن افسنتین

رومی ده درم انیسون تخم کرفس از هریك پنج درم سلیخه بیست درم فلفل مرمکی صافی افتیمون از هریك دو درم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی بوزن درمی شربتی یك قرص باشراب پودنه و مانند آن * قرص افسنتین منقول از منهاج ابن جزله نافع از برای تپهای کهنه و تفتیح سدها تفتیحی کثیر و مدر فضول و مشهی طعام و مفتح سدهای طحال و ماساریقا و کبد و مزیل سردی معده و جگر و عسر البول و مدر حیض است * صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشك نمایند شربتی یک مثقال و گفته که بعض زیاده نموده اند بر اجزای این قرص مصطکی سنبل الطیب از هریک نیم جزو * قرص افسنتین منقول از ذخیرهٔ سید اسمعیل نافع از برای حمی لثقه و جمیع حمیات خلطی مزمن و مفتح سدها و مزیل سردی معده و جگر و مفتح سدهای کبد و طحال و ماساریقا است * صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر شکاعی باد آورد عصارهٔ غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یك مثقال با کلقند آفتابی یا با سکنجبین سادهٔ عسلی و یا با سکنجبین بزوری حار یا معتدل بحسب مزاج بنوشند * قرص افسنتین منقول از قرابادین ذخیرهٔ سید اسمعیل امراض معده و جگر و سپرز را سود دارد و تپها را ببرد * صنعت آن انیسون دو مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب از هریك یک مثقال صبر سقوطری ساذج هندی از هریك یك مثقال و نیم عصارهٔ غافث یك مثقال بدستور اقراص سازند * قرص افسنتین که همین منافع دارد و درسوء مزاج بارد مادی کبد بعد از استفراغ مستعمل است و مختصر * صنعت آن افسنتین رومی انیسون رازیانه مغز بادام تلخ مقشر اجزا مساوی کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال با ماء الاصول یا شراب اصول یا با سکنجبین بزوری یا عسلی بنوشند * قرص افسنتین به نسخهٔ دیگر حمیات بلغمی و عسر البول و برودت جگر را نافع باشد و سدهٔ طحال و کبد را بگشاید * صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با آب خالص بسرشند و اقراص سازند * قرص افسنتین تپ بلغمی و جگر ضعیف را نافع باشد * صنعت آن انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل صبر از هریك چهار درم عصارهٔ غافث ساذج هندی اسارون از هریك سه درم مصطکی تخم کرفس از هریك یك درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم * قرص افسنتین به نسخهٔ دیگر * صنعت آن افسنتین تخم کرفس انیسون از هریک پنج درم سلیخهٔ سیاه دو درم جندبیدستر مرمکی صافی افیون از هریک درمی کوفته بیخته بآب صافی سرشته اقراص سازند

* فصل در بیان مطبوخاتی که اصل و عمود در آنها افسنتین است *

* مطبوخ افسنتین شیخ الرئیس نافع در علاج غب خالص بجهت اسهال ماده بعد از نضج تام * صنعت آن افسنتین رومی غافث پوست هلیلهٔ کابلی از هریك پنج درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار باد رنگ تخم خیار تخم کرفس از هریك دو درم تربد سفید تراشیده مرضوض یك درم مویز منقی بیست دانهٔ سپستان سی دانهٔ انجیر زرد ده دانه جوشانیده صافی نموده در یکصد درم آن کلقند آفتابی پانزده درم فلوس خیار شنبر یك استار حل کرده باز صافی نموده نیمدانك سقمونیا سوده داخل کرده بنوشند * مطبوخ افسنتین که صفرای قعر معده را دفع کند * صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم و در نسخهٔ دیگر شش درم است تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر بیست درم همه را در چهار صد درم آب بپزند تا ربع بماند پس صافی نموده مقداری سی درم ترنجبین منقی از خاشاک و تخم در هفتاد درم درین مطبوخ داخل کرده صافی نموده یکدرم صبر سقوطری زرد یا ایارج فیقرا یکدرم در ان داخل کرده بنوشند * مطبوخ افسنتین که شیخ الرئیس از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در مالیخولیای مراقیه مراق را

ریاح بارده ونفخ ونباشد در مراق ورم واسهال پس باید که تنقیهٔ آن نموده شود باین مطبوخ ونیز گفته که این مطبوخ نافع است از برای ریاح باردهٔ نافخهٔ بلغمیه وسوداویه در معده ومراق وطحال حکیم اسمعیل گفته که تنقیهٔ معده باین مطبوخ نافع است از برای مالیخولیای معدی ونیز گفته که آشامیدن این مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالی را خصوص اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فیقرا پس بعد از ان بیاشامند این مطبوخ را * صنعت آن رازیانه انیسون تخم کرفس اسارون بیخ اذخر افسنتین رومی از هریک جزوی بجوشانند در آب وصاف نموده بنوشند بقدر حاجت * مطبوخ افسنتین دیگر نافع از برای مالیخولیا حادث بمشارکت طحال * صنعت آن افسنتین رومی افتیمون انیسون اسارون حشیش غافث اذخر مکی سنبل الطیب از هریک سه درم شاهتره پنجدرم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هریک هفت درم هلیلهٔ سیاه نه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده تمر هندی منقی از حب ولیف از هریک ده درم عناب ده دانه بقانون مقرر طبخ نموده صافی نمایند برروی مغز فلوس خیارشنبر منقی از حب پانزده مثقال و بمالند وبپالایند ویک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند پس بکیرند ایارج فیقرا وغاریقون سفید از هریک یکدرم و باسکنجبین حب سازند وفروبرند قبل از مطبوخ بدو ساعت پس مطبوخ را نیم گرم بیاشامند * معجون افسنتین جهت درد معده ووجع فواد که از مواد سوداویه باشد بنهایت نافع است * صنعت آن انیسون تخم کرفس از هریک پنج مثقال افسنتین رومی هفت مثقال سلیخه جند بیدستر افیون از هریک دومثقال ودر نسخهٔ دیگر سلیخه ده درم است ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند * معجون افسنتین دیگر که قریب النفع است بدان * صنعت آن افسنتین رومی انیسون تخم کرفس سلیخه جند بیدستر اجزا برابر با عسل مصفی دووزن مجموع ادویه رابدستور مقرر معجون سازند ودر نسخهٔ دیگر افیون نیز داخل است * معجون افسنتین درد معده وجگر که از سردی باشد واستسقا را نافع بود * صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دودرم * افشرج بفتح اول وسکون فا وضم شین معجمه وفتح رای مهمله وجیم وآن معرب افشرده است که بعربی عصیر نامند وآن مخصوص بآب میوها است محمود سنجری گفته که افشرجات عصاراتی است که فرا گرفته باشند از نباتات واثمار یعنی میوهائیکه بوده باشد درانها آبیکه مالیده افشرده ویا کوبیده افشرده آب آن رابگیرند ودرآفتاب بگذارند تا غلیظ شود ودرین زمان افشرج عبارت است از آب میوهای حامض یا سرکهٔ انگوری که آب وقند داخل کرده باطعام بخورند ویا عرقهای ترش چون عرق نعناع وسرکهٔ سفید مقطر یا غیر مقطر که قند داخل کرده باطعام بنوشند وبالجمله هر شربت ترشی که درآب حل کرده باطعام بخورند افشره نامند * واز افشرجات رفیعه عرق سلطانی است که مقوی معده ومحرک شهوت تمام وهاضم وگوارندهٔ طعام است * صنعت آن گوله پر نعناع خشک پوست زرد اترج بادرنجبویه فرنجمشک نانخواه ساذج هندی دارچینی قرفة الطیب پودنه خشک از هریک یک سیرمن تبریزی قرنفل بسباسه عود هندی بادیان کشنیز خشک کبابهٔ چینی بهارنارنج اشنه از هریک سه مثقال سرکهٔ انگوری پنج من تبریزی همه را درسرکه داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید وآب بمقداریکه خوش طعم گردد وداخل کرده باطعام بنوشند * عرق سلطانی دیگر مقوی معده وارواح ومشهی ومبهی ومفرح است * صنعت آن سنبل الطیب جوزبوا بسباسه دارچینی سعد کوفی قرنفل عود هندی غرقی خام قاقلهٔ کبار شقاقل مصری اسارون شامی بهارسنجد از هریک شش مثقال سرکهٔ انگوری تند یک من تبریزی نعناع تازه بیست مثقال اجزا جوکوب نموده درسرکه سه شبانروز بخیسانند پس

دردیك کلي یا سنکي یا مس تازه قلعي کرده عرق کشند ویك مثقال عنبر اشهب ونیم مثقال مشک خالص برسر نیچه بندند اکر مقدار سرکه را دو من کردانند بهتر است ودر نسخهٔ عرق سلطاني در موي خواهد آمد انشاء الله تعالی *

افعی اسم عبراني قسمي از حیات است وحیه اسم جنس است وافعی را بیوناني احدیا واحادیا نامند واقسام حیات را اسامي والوان بسیار میباشد بزرک وکوچک وسیاه مائل بزردي ومائل بسرخي ومائل به تیرکي وابلق وغیر اینها وبهترین افعی اشقر مائل بسرخي است وماده آنرا چهار دندان می باشد ونر آنرا دو دندان وباید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب مادهٔ جوان آن باشد وعلامت جواني آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن است ونیز باید که چشمش مائل بسرخي وسرش عریض ودهنش فراخ کشاده وجسدش صلب ومائل به باریکي بود واز آب وعمارات وجنکل وشوره زار دور باشد ودر آخر بهار صید شود وبعد از صید بي امتداد زماني سر ودنبالهٔ آن را قطع کنند بدین قسم که سر ودنبالهٔ آنرا یکجا جمع کرده بیك ضرب تبر وغیر آن از هریك مقدار چهار انکشت به برند وهرچه کم خون وبعد از قطع سر ودنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد وپس از قطع باید پوست وجوف آنرا انداخت وباآب ونمک پاک شست واستعمال نمود بغدادي کفته که سر ودنباله آنرا بسبب آنکه در کوشت نیست می اندازند واستعمال مینمایند نه بسبب چیزی که عوام فهمیده اند که دران سمیت است ونیز باید که از اصناف ردیهٔ آن اجتناب نمایند مانند مقرنه که از کزیدن آن خون از مسام ومنافذ ملسوع آن جاري میکردد ودساسه که فرو میرود در رمل وشنا میکند دران مثل ماهي درآب وملکیهٔ مکللة الراس که طول آن نهایت سه شبر میباشد وسر آن تیز وکفته اند مبالغه که به نفس وصفیر خود میکشد وهرکه نظر او بران افتد میمیرد وکسیکه نزدیک مردهٔ آن رود او نیز می میرد وافعی که کمراو کنده وکردن او باریک وسر او پهن واغبر با نقطه هاي سیاه وبلوطیه که در بلوط میماند وبد بو است وکسي را که بکزد پوست آن کس جدا میکردد ومعطشه که عارض میکردد ملسوع آن را حرقت والتهاب ودائم آب مینوشد وسیراب نمیکردد تا این که بمیرد وبزاقه که میکشد بآب دهن خود وبوي آن وسائر انواع ردیهٔ آن ومزاج افعي بنهایت کرم وخشک ومجفف ومحلل است وچون بآب واندک نمک وشبت وروغن زیتون بر آتش اخکر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود وکوشت آن را باکندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل دهد ودر مجذوم این معني به تجربه رسیده که بعد از خوردن آن بدن او مقشر شد واز ان مثل فلس ماهي جدا شد واز ان مرض شفا یافت ونیز از خوردن بسیار آن بدن منقرح شده مثل فلوس ماهي پوست از ان میریزد وکم آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقمل وکثیفه را به تقشر جلد دفع میکند ونیز خوردن کوشت پختهٔ آن به نحویکه براي تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه وملدوغه وضعف بصر ورد عصب وبرص ومنع زیادتي خنازیر وحفظ جواني وتقویت قوت هاي حیواني وحواس ونیکو کنندهٔ ذهن وفکر وجهت لقوه ورعشه وطول عمر مؤثر است هرکاه هر سال یک مرتبه تناول نمایند وبعد تقویت بدن وشروع برویدن کوشت تازه دربدن باید که اعانت نمایند بر روئیدن کوشت وجلد وحفظ نماید اعضا را بمالیدن مراهم وموم روغنهاي مناسب ومسکهٔ تازه وآشامیدن شراب وماء اللحم ولحوم لطیفه مشویه وامثال اینها وضماد کوشت خام آن جهت رفع سمیت افعي کزیده واقسام مارها بنهایت نافع وبجهت داء الثعلب وداء الحیه وخنازیر واوجاع مزمنه بارده نافع است واکثار آن محرق اخلاط ومصدع ومصلحش شیر تازه دوشیده وآب فواکه است وچون هفت عدد افعی را بریسماني که از پشم سرخ ارغواني خفه کرده وبازاي هریك کرهی بزنند بستن آن ریسمان بکردن صاحب خناق بجهت رفع علت بالخاصیة مجرب دانسته اند ونمک افعي که جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از کوشت آن است ونحو دیکه درحین جوشانیدن کوشت افعي دران پخته

باشند درا فعال قريب است بقرص افعى

* فصل در بيان علامات افعى كزيده و تدارك سم آن *

* بدانكه از جملهٔ علامات كزيدن افعى آن است كه ازان موضع اولا خون روان ميكردد وبعد ازان خون آب صديدى متعفن و زرداب پس ازان برنك زيتي و زنكاري متعفن پس بعد ازان تخدير اعضا و زوال عقل ونوم اعضا والتهاب احشا وحمى نافض وعرق سرد وفساد رنك بشره مائل بسبزي وتواتر نفس وفواق وغشي پس هلاك واكثر آن است كه درهمان روز هلاك ميشود واكر مهلت سوم ويا پنجم واكر از پنجم كذشت احتمال برء است وتدبير آن بدستوري است كه در قواعد كليه مزبور است وبالجمله بستن بالاى آن عضو است سخت ومحكم وكذاشتن محجمه بران موضع ومكيدن پى درپى بقوت تمام يكدودفعه بلا شرط وبعد ازان با شرط و مكيدن بدهن نيز خوب است بدين قسم كه شخصى قوي القوة جوان كه روزه نباشد ودندانهاى آن كرم نزده باشند وعلتى درلثه وفم او نباشد دهن خود را پاك بشويد وروغن بمالد برلبها ودهان خود وبقوت تمام بمكد وآب دهان را وانچه از سميت جذب كند ساعت بساعت بيندازد وبعد از مكيدن محجمه ناري بران موضع بكذارند ونيز داغ كردن وخورانيدن ترياق فاروق وروغن كهنه با عسل وشير وشراب كهنه وتكرار قي ود ومثقال حلتيت با شراب وشرب سائيده مهرهٔ مار وبستن آن بر موضع كزيده و پنير مايهٔ خركوش وغير آن كه تازه باشد با سركه ممزوج كرده يا آب مطبوخ ورق الغار وفاشرا واشنه وتخم يونجه وبيخ عرطنيثا وبيخ كاشم وزراوند طويل و زراوند مدحرج وكرفس كوهى وفلفل وتغذيه بسرطان نهري وزنجبيل باشير انسان والاغ مفيد است واين دوا در سم افعى مانند ترياق كبير دانسته اند * صنعت آن انيسون ده درم فلفل سه درم ونيم زراوند مدحرج جندبيدستر از هريك يك درم ونيم كوفته بيخته با ميبختج سرشته بقدر جوزى بخورند وخائيدن فلفل قدرى معتد وكفته اند مادام كه حدت فلفل محسوس نميكردد سم دربدن باقي است وچون دفع كرديد محسوس ميكردد واين علامت آن است وامتحان آن وخوردن آبيكه نيل دران حل كرده باشند تا بقدر يك رطل وبستن جرم آن بران موضع از مجربات است و كذاشتن مرهم متخذ از سكبينج وجندبيدستر وحلتيت با كبريت زرد وزبل حمام وفوتنج ومشكطرا مشيع اجزا مساوي كوفته بيخته بازيت وزفت سرشته بر موضع لسع بكذارند وادويهٔ جاذبهٔ سم وسوزانندهٔ آن مانند زفت وفرفيون وجاوشير وقنه و پياز خصوص پياز عنصل وسركين كبوتر وفوتنج وكبريت وثوم برى وخاكستر چوب انجير بابول انسان وسركهٔ انكوري سرشته بران موضع واطراف آن ماليدن نافع است مرارهٔ افعى وشرب ان در سميت مانند بيش است ودر اعراض مشترك از تواتر نفس وغشي وكرب والتهاب وغيرها چنانچه در بيش انشاء الله تع خواهد آمد وتدارك آن نيز بدستور تدارك آنست ومكرر قي فرمودن با آب كرم وروغن كنجد تازه و ومسكه وآبكرم وخورانيدن فادزهر فائق ممتحن وترياق فاروق اصلي ومثرود يطوس ودواء المسك وماء اللحم وكوشتابهٔ مرغ باقدرى مشك خالص وشير بز يا كوسفند ويا كاو تازه دوشيده ومانند اينها واستعمال ادويهٔ مشتركة النفع وجميع سموم نافع اند

* فصل در بيان ترياق الافاعي *

* بدانكه ترياق بكسر اول معرب از لغت يوناني كه تريا وقاء ممدوده باشد وتريا در لغت يوناني بمعني نافع است از براى كزيدن جانوران سمي و وقاء دران لغت بمعني نافع است از براى ادويهٔ مشروبه سمي پس اين هر دو لغت را مركب كرده معرب ساخته تخفيف داده ترياق ناميده اند ونيز آن را عربان درياق ودرياقه ودراق به تشديد را ناميده اند ودرين لغت سوم بكسر اول بنابر اشهر و بفتح نيز در كل لغات آمده است ونيز كفته اند كه مركب ومخفف از تريا يوق است كه تريا بمعني سم است مطلقا ويوق بمعني مقاوم آن پس هر دو را مركب ومخفف كرده اند يعني مقاوم سموم وترياق وترياقه وتراقه به تشديد را در سوم نيز كويند وكفته اند كه معرب از ترياك فارسي است كه عبارت از افيون است واصطلاح كرده اند

اطبا ثانیا برای هر دوا که فادزهریت داشته باشد که بخاصیت مقاوم سموم ورفع نکایت او کند ومحافظت نماید روح را
از فساد وتعفن خواه حدوث آن سمیت دربدن از گزیدن جانوران باشد ویا از آشامیدن سموم آنچنان سمو میکه بخاصیت
وصورت نوعیه مفسد مزاج وروح حیوانی وقلب وحرارت غریزیه باشند نه ادویهٔ سمیه که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بدرستیکه
دوائی که بکشد بسبب کیفیت مزاجیه دوای سمی است نه سم ویا از فساد اخلاط رطوبات وفضول وارواح بدن باشد بسوی کیفیتی
غریب سمی به سببی از اسباب ویا از فساد وعفونت هوا باشد بسوی کیفیتی غریب سمی که محدث وباوطاعون وسائر امراض
واعراض حادثه از سمیت شوند اعم از انکه آن دوائی که رفع سمیت میکند مفرد باشد یا مرکب وبعض اطبا تریاق را مخصوص
داشته اند بمرکباتی که این عمل کنند وامامفرداتی که این عمل کنند پس آن را فادزهر نامند واین وضع ثالث است وبعضی
استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را بخاصیت نفعی عظیم سریع قوی باشد اعم از انکه نفع آن از برای سموم باشد
یا غیر سموم از انچه ضرر بافعال بدن رساند وبدانکه چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق میخواهند ازان تریاق افاعی را که
مرکب ومخترع آن اندروماخس اول است بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکور شود میگردد منصرف بسوی فرد کامل
وکاملتر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن ولهذا آن را تریاق اکبر وتریاق کبیر نیز نامند بسبب
بزرگی وبسیاری منفعت وخاصیت این مرکب وتریاق فاروق نیز نامند بسبب آنکه میباشد این مرکب فاروق میان موت وحیات
ویا آنکه فاروق است میان سم وطبیعت انسانیه در وقتیکه استعمال کرده شود بجهت سموم یا گزیدن جانوران سمی ویا آنکه
فاروق است میان صحت تام ومرض قوی بخاصیت وصورت ومینامند آن را هادی برای آنکه هدایت میکند طبیعت را بسوی
صحت وغالیس نیز نامند برای آنکه مسکن هیجان سموم وامراض قتاله است ومنقذ نیز نامند برای آنکه رهاننده است از سموم
مهلکه وماننده آنها وگاه مینامند آن را بمخلص اکبر برای آنکه میرهاند بدن را از آفات عظیمه وبمفید حیات وبحافظ صحت
جهت آنکه چون دفع غائلهٔ سم کرد گویا حیات بخشید وحفظ نمود صحت را صاحب قاموس گفته که مرکب این تریاق ماغنیس
است وتمام کرد آن را اندروماخس بزیاده کردن لحوم افاعی بران ونامید آن را تریاق فاروق شیخ داود در تذکره
آورده که ترکیب کرده آنرا اندروماخس قدیم وتکمیل ترکیب آن نمود اندروماخس ثانی بعد از یکهزار ویک صد وپنجاه
سال اما انچه ملا احمد تبتی در تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق وانتهای آن وکیفیت یافتن حب الغار وگوشت
افعی نوشته بدین وجه است که ذکر میبابد از عجائب اتفاقات انچه در پیدا شدن تریاق فاروق اندروماخس اول را
روی نموده وهمچنین انچه در پیدا شدن لحوم افاعی بر اندروماخس ثانی که متمم ومکمل تریاق فاروق است ظاهر شده
واز کتب محققین اطبا ظاهر میشود آنست که تریاق فاروق بسعی واهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس
اول وبراقلیدس وفلاغورس وفراقلیس وفوثاغورس ومارنیوس وماغنیس واندروماخس ثانی وجالینوس اند
در مدت هزار وچهارصد وشصت ونه سال باتمام رسید وهریک ازین حکما غیر از جالینوس دران تصرفات بزیادتی
یا نقصان کرده اند وجالینوس اگرچه دران تصرف بزیادتی ونقصان نکرده است بواسطهٔ آنکه اندروماخس ثانی اورا
بمرتبهٔ تمام وکمال رسانیده بود اما اظهار منافع ومفاد وتعیین مقادیر شربات آن در هر مرض مرض وامثال این امور که از
قبیل محسنات بود ازو ظاهر شد لهذا اورانیز در اتمام واکمال آن داخل داشته اند ومفصل این مجمل آنکه ابتدای
تریاق فاروق چنین بود که اندروماخس قدیم که با سقلینوس نیز ملقب است در سن بیست سالگی بسفری میرفت در اثنای

راه بموضعی رسید که درخت غار در آنجا بسیار بود و هنوز از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر پسری افتاد که در بیخ دیوار کهنهٔ شکسته نشسته بول میکرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای آن پسر را بگزید پسر فی الحال مار را بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان انداخت و بخائید و فرو برد القصه پسر حب الغار را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهدهٔ این حال متعجب گشته بجانب پسر توجه نمود و از وی پرسید که ای پسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید پسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم هلاک میشدم اما چون آنرا خوردم از زهر مار باکی ندارم اندروماخس گفت تو این را از روی چه میگوئی و از که آموختی پسر گفت پدرم همیشه این کار میکند که حب الغار را کوفته با عسل معجون میسازد و هر گاه ماری یا عقربی گزیده باشد میدهد و ایشان از مضرت آن ایمن میشوند چون اندروماخس این حکایت از آن پسر شنید و عدم مضرت او را از آن مار مشاهده نمود در مقام تجربهٔ حب الغار شد و آنرا در دفع سموم مارهای کوچک و عقارب و سائر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دوای دیگر که در دفع سموم آنها را نیز دخلی باشد مزید آن کرده تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی ساخته شود یقین که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس ازین جهت سه دوای دیگر که عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته آنرا تریاق اربعه نام کرده و تخصیص این سه دوا بنا بر آن بود که جنطیانا ابلغ و اقوای ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بهترین ادویه است در دفع مضرت لذع عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع ترین دواها است در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی و ایراد آثار و فوائدیکه بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است همچون ذکر علل آن مناسب این مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیة و بعد از آن تا مدتی مدید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغییر و تبدیل نیافت تا آنکه اندروماخس در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از وی بهشتاد سال در بلاد یونان بقراطیس اشتهار یافت و ریاست حکما با و تعلق گرفت و او بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که تا دور گردانند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا و تفتیح نمایند سده ها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سم کرده نشود

و سه دوای اول از آن قبیل اند و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانیده و فوائد تریاق ثمانیه بیشتر از آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون بقراطیس بعد از آنکه هفتاد و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی بچهل و هفت سال فلاغورس طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت و نیز اختیار همان هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را بزرنب و بعد ارتحال او بچهل و هفت سال فیثاغورس حکیم پیدا شد و صیت دانائی او در بلاد انتشار یافت رای او بعد تامل و تدبر در تریاق صغیر بر آن قرار گرفت که چند دوای غذائی برین ترکیب اضافه باید نمود تا بواسطهٔ الفت غذائیت طبیعت با و اقبال نماید و اعضا در جذب او مبادرت نمایند تا اثرش بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز عنصل و دقیق کرسنه را زیاده کرد و بعوض عسل اجزای عشره را بشراب معجون ساخت چه پیاز عنصل با وجود غذائیت و کثرت منافع در لسع افاعی و لدغ هوام نفع تمام دارد و لهذا اسم قاتل اکثر هوام است تا بحدیکه از دیسقوریدوس منقول است که اگر پیاز عنصل درست را بر در خانه بیاویزند هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها بآن خانه در نیایند و اگر باشند بهر وضعی که توانند بیرون روند بواسطهٔ ضدیتی که در طبیعت ایشان با پیاز عنصل مرکوز است تا بخوردن و ضماد کردن چه رسد و همچنین

دقیق کرسنه باوجود غذائیت وفوائد بسیار چنانچه در کتب طب مسطوراست اگر اورا با شراب معجون ساخته برموضع نیش افاعی
یا عض کلب کلب یا عض آدمی صائم ضماد نمایند نکایت همه را دفع میکند وشراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قوای ادویه را
باقاصی بدن میرساند و در لسع هوام ودفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد ومدتی مدید این ترکیب شائع بود ومنفعت بسیار ازو
ظاهر میشد وچون فلاغورس حکیم بعد از انقضای سی وپنج سال که از عمرش گذشت درعین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد
ازفوت وی بصد وده سال صیت فضیلت وحکمت فراقلیس دربلاد یونان منتشر گشت وقدوهٔ حکمای زمان خود شد واز بعدالت فهم
وقوت حدس ازسائر حکمای آن روزگار ممتاز بود ولهذا چون تامل وتدبر درتدبیر فلاغورس نمود حکم بفساد ونقصان آن کرد اما
نقصان بواسطهٔ اسقاط عسل بود چه عسل بواسطهٔ لطافت ولزوجت خود ادویه را بایکدیگر امتزاج واختلاط تمام میدهد بنوعیکه
آن مرکب هیأت وحدانی پیدا می کند وبآن هیأت وحدانی مظهر آثار رجمند می گردد وقوت ادویه نگاه می دارد
وبشاعت طعم ادویه رانیز زائل میکند چنانچه طبیعت با واقبال مینماید وباوجود آن منقی سینه وجگر است ودرلسع هوام وعض
کلب کلب ودفع نکایت ادویهٔ سمیهٔ بارده مثل خشخاش سیاه وبنج سیاه وفطر نفع تمام دارد واما فساد شراز ان جهت است که چون
ادویه راباشراب معجون ساخته شود بسبب مائیتی که شراب را میباشد ازعروض تغیر وتعفن ایمن نخواهد بود ولهذا جالینوس میفرماید
که شراب باید که کهنه شود واقلش باید که سه ساله باشد تامائیت از وی بالکلیه به تحلیل رفته باشد وموجب تغییر وتعفین نشود
وبنابرین امور مذکوره فراقلیس حکیم عسل را باز اعاده نمود وپیاز عنصل وآرد کرسنه را باشراب کهنه ممزوج ساخته قرصی
که الحال بقرص اسقیل اشتهار دارد درست کرده وآن را بعد از بسیار خشک ساختن یک جزو اعتبار نموده داخل گردانید وچون
صد سال ازعمر حکیم فراقلیس گذشت اونیز داعی حق را اجابت نموده بعد از فوت وی بیست سال فوثاغورس طبیب ظاهر شد
وآوازهٔ حکمت او دربلاد یونان انتشار یافت وریاست اهل علم آن زمان باو تعلق گرفت واو بعد از تامل وتدبر تمام درتصرفات
حکمای اربعهٔ سابقه اصل تریاق اربعه اندر وماخس را پسندید اما چون قسط ومر باطبیعت نزدیک بهم بودند بعوض قسط زراوند
داخل ساخت چه زراوند درسموم هوام وادویهٔ سمیهٔ قتاله نفع تمام دارد والآن این تریاق اربعه متعارف ومتداول است و
چون فوثاغورس طبیب درسن هفتاد سالگی وفات یافت بعد از وی بهفتاد سال دیگر مارنیوس حکیم پیدا شد وصیت فضائل
وکمالات او دراطراف واکناف بلاد یونان اشتهار تمام یافت او بعد از تامل وتدبر بسیار نه دوای دیگر که عبارت از سنبل الطیب
وفراسیون وفلفل سیاه ودارفلفل وفقاح اذخر ومقل ازرق وحرمل واسطوخودوس ومشکطرامشیع باشد برترکیب فراقلیس
اضافه نمود ومجموع ادویهٔ مفرده هفده شد وباقرص اسقیل وآرد کرسنه هجده اگر آن هردو را یک جزو اعتبار کنند واگر اجزای
قرص را هریک علیحده اعتبار نمایند باشراب بیست جزو میشود وباعسل بیست ویک جزو خصوصیات هریک ازین ادویهٔ تسعه
که مارینوس حکیم اضافه کرده برواقف اسرار طب مخفی ومستور نخواهد بود ومعهذا درکتب ادویه به تفصیل مسطور است
اما سنبل الطیب پس بسبب آنکه مفتح است ومشکطرامشیع بجهت آنکه مدر قوی حتی آنکه مخرج جنین است واذخر دافع
سم ومقوی معده است واسطوخودوس منقی دماغ ودافع سم ومقوی دماغ ومعده وقلب است وباقی ادویه بعضی ممد وبعضی
مصلح ونیز آنها را اثری دردفع سمیت وتقویت اعضای رئیسه وحفظ ارواح وقوی است وچون ازعمر مارینوس صد سال گذشت
اونیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او بدویست سال صیت حکمت وکمال ودانائی ماغنیس حمصی عالم را فرا گرفت وراعد
دوران یش او بعد از تامل وتدبر در تریاق مارینوس برین قرار گرفت که قرص اندروخورون که یکی از حکمای بلدهٔ اندرو

خورون که جهت دفع سموم ساخته وازان نفع بسیار یافته بود بر تریاق ماریفوس اضافه کند لیکن چون دران قرص بعضی ادویه تریاق ماریفوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص کم کرد وانچه دران ترکیب نبود وزن آن را افزود بر هفده ادویهٔ مذکوره بیست دوای دیگر که آن تخم کرفس وکمافیطوس و میعهٔ سائله وا نیسون وحماما و ناردین وقلقطار محرق وایرسا وتخم شلجم و زوفای یابس وورد یابس وصمغ البطم و فطراسالیون وزنجبیل وجعده واشق وسورنجان وقردمانا وجاوشیر ود وقوبا شد اضافه کرد که مجموع ادویه سی وهفت باشد با قرص اسقیل که مرکب از دو جزو است سوای عسل واز ینجا ظاهر شد که انچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن جبل که در مختار خود آورده که مبدع این تریاق ماغنیس است که اورا ماغینوس نیز مینویسند و متمم ومکمل آن اندروماخس وهمچنین در ذیل مسائل حنین بن اسحاق که از ملحقات خواهرزادهٔ او خنش بن اثم بن اعظم است نیز ابداع این تریاق را به ماغنیس منسوب داشته سهو محض است ومنشای آن عدم تتبع وتفحص تام است چنانچه ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین تصریح بآن نموده وچون از عمر ماغنیس نود سال کذشت او نیز سفر آخرت اختیار کرده بیاران سابق پیوست وبعد از وبصد وبیست سال اندروماخس ثانی که متمم ومکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر ذو القرنین ظاهر شد ودر بیست سالکی صیت کمال او عالم را فرو کرفت واو بعد از تامل وتدبر تام در تریاق مذکور چنانچه از کتب معتبرهٔ قدما چنین معلوم میشود که اندروماخس ثانی مدت پانزده سال درباب تصرف در تریاق مذکور همیشه متفکر میبود تا آنکه بعد از پانزده سال دیکر رایش بران قرار کرفت که کوشت افعی را بواسطهٔ تجربهٔ چند که درین مدت اورا درباب کوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد با سی وسه دوای دیکر که عبارت از قنه وموروج واسقوردیون وطین مختوم وربّ السوس وتخم رازیانه ونانخواه وورق ساذج هندی وصمغ عربی وحب بلسان وروغن بلسان وبیخ کبر وهوفاریقون ومصطکی وسیساليوس وکاذریوس وحرف بابلی وفودنهٔ کوهی وفنجنکشت وهوفاقسطیداس وریوند وغاریقون وشیح جبلی وسکبینج واقاقیا وکندر وافتیمون ونوه وعصارهٔ لحیة التیس وجندبیدستر وقفر الیهود وقنطوریون دقیق است اضافه باید کرد ومجموع ادویهٔ مفرده هفتاد میشود بغیر از اقراص ثلثه که عبارت از قرص اسقیل وقرص اندروخورون وقرص افعی است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده وعسل وچون اندروماخس ثانی به نود سالکی رسیده فوت شد بعد از و بصد وپنجاه سال جالینوس ظاهر شد واهرچند خواست که در تریاق فاروق تصرفی بزیادتی ویا نقصان کند از خوف آنکه مبادا بعد از تصرف دران آثاریکه العیاذ بران مترتب است مختل کردد نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او جالینوس بود اکرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم اظهار منافع آن را نیز نسبت باستاد جالینوس الیانوس حکیم میکنند ومیکویند که در زمان الیانوس استاد جالینوس در مدینهٔ انطاکیهٔ روم طاعون حادث کشت وچون الیانوس در انطاکیه بود بسی مردم را بتریاق فاروق از شر آن طاعون خلاص نمود چه هرکه پیش از مرض تریاق فاروق خورده بود مطلقا آسیبی باو راه نیافت وآنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند وبعضی چون مرض بر ایشان استیلا یافته بود هلاک شدند وچون جالینوس در هشتاد وهفت سالکی وفات یافت بعد از و تا این زمان هیچ احدی را مجال تصرف در تریاق فاروق نبود بباید دانست که اندروماخس ثانی را درباب ادخال کوشت افعی درین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که از انجا بروی یقین شد که کوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد چنانچه هیچ دوای دیکر در آن باب با و نمی توانند رسید یکی از آن تجربات ثلاثه آن بود که برادر اندروماخس ثانی مرد سیاح وسیار بود اتفاقا روزی در اثنای سیر وسیاحت خواب برو غلبه کرد ودر پای

درختی بخواب رفت ناگاه افعی از سوراخی برآمده دست او را بگزید و او از هول هرچه تمامتر بیدار شده دانست که او را
افعی گزیده غشی و اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حالت تشنگی بروی غلبه کرد نگاه کرد دید که نزدیک بآن
درخت گوی است که قدری آب صاف دران جمع شده از شدت تشنگی رفته قدری ازان آب نوشید بمجرد آب خوردن قلق و اضطراب
او تسکین یافت و بحالت اصلی باز آمد چنانچه گویا هیچ ماری او را نگزیده بود و ازان حال متعجب ماند با خود گفت آیا درین آب
چه خاصیت بود که یک جرعه ازان دفع زهر این چنین ماری نمود بنا برین چوبی برداشت و آن آب را برهم زد دید
که دو افعی باهم آویخته دران آب مرده اند و از شدت گرمای آفتاب مهرا شده اند چون از انجا برگشت و این حکایت را
به برادر خود اندروماخس نقل کرد اندروماخس متفطن شد که گوشت افعی مقاومت بسم خود میکند و او را از اعضای
رئیسهٔ آدمی دور مینماید دویم از تجربات ثلاثه که اندروماخس را روی نمود آن بود که اندروماخس از برای جماعتی
از مزارع خود هر روز طعامی با یک سبوی شراب میفرستاد که ایشان در کار رجلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقا روزی چون
آن مزارعان طعام خورده متوجه شراب شدند چون سبو را کشادند دیدند که افعی درمیان آن شراب افتاده مهرا شده
بنا برین ایشان ازان شراب متنفر شده با یکدیگر گفتند که صلاح دران است که این شراب را با قدری از طعام از برای این
مجذومیکه در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریهٔ خود بیرون کرده اند بفرستیم تا او ازین عذاب خلاص شود پس آن
شراب را با پارهٔ طعام پیش صاحب جذام گذاشتند و او بعد از تناول طعام ازان شراب بسیار بخورد و بعد از ساعتی او را بیخودی
و بیهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او از وی جدا شده و آنمقدار آب عفن از مسامات او بیرون
آمده که فوق آن متصور نیست و ازان مرض بالکلیه خلاص یافت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که گوشت
افعی در امثال این امراض نیز نفع تمام دارد و تجربهٔ سیوم که اندروماخس را روی نموده آن بود که پادشاه آن زمان
غلامی داشت که بصفت غمازی موصوف بود و از جمیع مردم سعایت و غمازی میکرد و بواسطهٔ غمازی و اعلام اخبار
پیش آن پادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطهٔ غمز و سعایت او بمردم آزار بسیار میرسید ارکان با یکدیگر
بر قتل او متفق شده او را برسم ضیافت بباغ برده مقدار دو درم افیون در شراب باو دادند چون ساعتی برو بگذشت آن غلام
بیهوش افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنا برین باتفاق یکدیگر در آن خانه را مقفل ساخته متوجه ملازمت
پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت بفجأة بمرد و هنوز ایشان اینمعنی را بعرض پادشاه نرسانیده
بودند که نگاه بانان آنخانهٔ مقفل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه آن خانه است و چون افعی بآن خانه در آمد بعد از ساعتی
ازاندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بگشائید که مرا افعی گزیده بنا برین مردمان دویده دروازه شکستند
آن غلام بیرون آمد و هیچ تشویشی نداشت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت حرارت سم افعی با برودت افیون
مقاومت نموده دل او را از نکایت او نگاه داشت و برودت افیون بواسطهٔ تغلیظ خون سم افعی را از سرایت در اعضا مانع آمد القصه
اندروماخس بعد از مشاهدهٔ این سه امر در مقام تحقیق و تجربهٔ گوشت افعی شده بعد از تامل و تدبر مدت پانزده سال از گوشت
افعی قرصی که الحال بقرص افعی اشتهار دارد ساخت بشرائطی که در کتب مسطور است و درین باب می آید انشاء الله تعالی
و داخل تریاق فاروق ساخت و آن ترکیب بآن قرص مرتبهٔ کمال یافت و فوائد ارجمند از و بظهور رسید تا اینجا نقل کلام صاحب
تاریخ الحکما بود باضافهٔ بعض فوائد از کتب دیگر * و بعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور با سقلینوس و از اعاظم حکمای

فلاسفه است و اول کسی است که تکلم کرد بعلم طب وحکمای دیگر همه منسوب باویند مثل افلاطن وارسطن وغیر اینها وآن ابتدا کرده بترکیب این تریاق بعد ازان که گذشت برین بیست سال که مسافرت می کرد وتجربه می آموخت بحب الغار ومعرفت او بتریاقیت حب الغار بدین وجه حاصل شد که درسفری پسری با اوبود نشسته به پای دیواری بول میکرد پس بگزید انگشت ابهام پای اورا ماری وآن پسر رفت بسوی درخت غار وخورد از حب الغار مقداری پس سوال کرداند روماخس ازان پسر که چه چیز ترا برین داشت که بعد از گزیدن مار رفته از حب این درخت خوردي جواب داد که قبائل من استعمال میکنند این حب را ازبرای دفع ضرر گزیدن مار وغیرآن از هوام زهردار وپدر من آن را کوفته باهم وزن آن عسل سرشته بمردم مید هد ازبرای دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده اضافه نمود حب الغار را به جنطیانا بسبب نفع آن ازبرای سموم ومرصافي وقسط تلخ وباقي ماند این مرکب بزهمین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد ازمدتی شروع شد باضافه نمودن برین چهار جزو آنچه دور گرداند ضرر سموم را از قلب وحمایت کند آنرا از ضرر سموم وتفتیح سدها کند و ادرار فضلات نماید واصلاح صدر کند وتقویت آنچه در صدر است از اعضا نماید ومقابله کند اختلاف انواع سموم را مانند سم افعی که حاراست وسم عقرب که بارد است ومحافظت جسد کند ازفساد وتعفن چون اسقوردیون که پاشیدن آن بر جسد میت حفظ میکند آن را از فساد وتعفن وهمچنین است لحیة التیس وفلفل وآنکه بوده باشد در جوهر دوا چیزیکه مقابل جوهر سم باشد مانند فردمانا وسلیخه ودارچیني وآنکه اصلاح کرده شود بعض ازان ادویه به بعض دیگر مانند اسطوخودوس که مضراست بصدر بغاریقون وطین مختوم که بطيء النفوذ است بد وانیکه نفوذ بغرماید آن را مانند سلیخه ودوای اکال حار مانند قلقطار بمبارد مانند افیون وانچه معدل چهار جزو اول باشد وبا انچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند ازبرای قسط پس زیاده کرد بران چهار جزو * قلیدس طبیب فلفل سفید ودارچیني وسلیخهٔ سیاه وزعفران ازبرای آنکه دافع سموم اند وتفریق عفونات میکنند وبسبب آنکه زعفران مفرح است ومنوم که بسبب تنویم نافع است از احساس بالم سم اوقلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد وچهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع هشت جزواست * تریاق صغیر نامیده که تریاق ثمانیه باشد ومستمر بود این تریاق تا زمان فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل وکرسنه وعسل را بدل شراب کرد بدلیل آن که در شراب غذائیت است وبدن محتاج است در زمان استعمال سم بچیزیکه غذائیت داشته باشد اما عنصل پس بسبب آنکه منع هوام میکند بمجرد گذاشتن درخانها تا چه رسد بآشامیدن وضماد کردن بآن وکرسنه مفتح است ومستمر بود این تریاق تا زمان اقراقیس طبیب پس زیاده کرد بران عسل را ازبرای دفع عفونت وحدت وحفظ وتنقیه ودفع سمیت سموم بارده باآنکه میباشد آنرا قوتی که دفع جمیع سموم میکند وتخطیه کرد کسی را که حذف عسل کرد بجهت آنکه شراب بتنهائي مفسد ترکیب است خصوص وقتیکه زیاده بر یك سال نهایت سه سال بران مرکب بگذرد پس گردانید عنصل وکرسنه را اقراص ومستمر ماند این مرکب تا زمان فیثاغورس پس او اختیار هشت جزو اول که مسمی به تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد قسط را بزرنب ومستمر ماند این مرکب تا آمد زمان زرنیوس پس اوافزود بران ادویه ده جزو دیگر را مشک طرامشیع وسنبل الطیب ونانخواه وفراسیون وفلفل سیاه ودارفلفل وفقاح اذخر ومقل ازرق وحرمل واسطوخودوس پس گردید هجده جزو اما مشکطرامشیع پس بسبب آنکه ادرار مینماید ادراری قوي حتی آنکه اخراج جنین میکند وسنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است واذخر باآنکه نافع است ازبرای سموم تقویت معده می کند واسطوخودوس باآنکه دفع سمیت میکند مقوي عصب است ومستمر ماند

این مرکب تا آنکه آمد ماغنیس حمصي پس او افزود بران هجده جز و بیست و دو جزو دیگر که قبل ذکر یافت پس کردید اجزای آن چهل جز و با دو قرص که اقراص اندروخورون واقراص اسقیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در اقراص است از عقاقیر و استمرار یافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندروماخس ثاني پس او زیاده کرد بران اقراص افاعي وسي و دو دوای دیگر چنانچه ذکر یافت پس کردید اجزای آن هفتاد جز وسوای اقراص وشراب وعسل هفتاد و پنج جزو واستمرار یافت میان مردم از غیر تغییر وتبدیل تا آنکه رسید این نسخه بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان واوضاع چنانچه انشاء الله تع دربیان نسخ آن مذکور خواهد شد * فصل دربیان ترکیب نمودن این تریاق ونگاهداشتن وزمانیکه بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود * اول بباید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق فاروق وهمچنین کل ادویه خصوصا کبار آنها می کند ممارست وشناخت هر یک از مفردات آن را در جمیع بلاد از اول روزیکه می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر می گردد اطوار آنها وبسیار دیده شده کسانی را که می شناختند گیاها را بکل آنها فقط پس هرگاه موسم کل آنها میرفت زائل میگردید معرفت ایشان مر آن دواها را وباید که اختیار کرده شود عقاقیر تازه جید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بري ونهري وبستاني وجبلي واز بلاد مخصوصهٔ بدانها چون مرمکي وجنطیانای رومي وریوند چیني وگل سرخ فارسي وسنبل هندي وناردین اقلیطي چنانچه در ذکر ادویه مفردهٔ تفاصیل مختار هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم وباید که نباشد ادویهٔ این ترکیب کهنه بوسیدهٔ فاسد شده وچون این معني معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب بسوی مزاجی محکم پس واجب است تدقیق نظر در تفریق میان دوائی که متحمل کوبیدن بسیار باشد مانند زنجبیل ومیان انچه متحمل کوبیدن بسیار نباشد مانند بزور بسبب لطافت آنها وهمچنین هر یک از صموغ وکندر پس هریك از ادویه را موافق حال آن باید کوبید ونیز بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا خشب یا بزور واوراق وازهار * فائده بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه میباشند که آنها بمنزلهٔ عمود واصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد نفع وفائدهٔ آن مرکب * وعمود واصل درین تریاق به نسخهٔ اندروماخس ثاني که بالفعل متداول است میان اطبا لحوم افاعي است ولهذا مسمی بتریاق الافاعي گشته واما پیش از اندروماخس ثاني عمود واصل دران حب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثاني لحوم افاعي را حذف کنیم مطلقا ویا بدل کنیم بدوای دیگر ویا داخل کنیم دران دوائی که مفسد لحوم افاعي باشد چون عسل بلادر که مفسد هر لحم است وبسبب فساد لحوم افاعي که اصل وعمود است درین تریاق فاسد میگردد جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد در اید در اجزای صالحه همه را فاسد میگرداند وباطل میگردد عمل وفائدهٔ آن وادویهٔ دیگر که اصل و عمود نیستند اگر حذف یا بدل کرده شوند ویا زیاده وکم کرده نشود آنها را ضرر بعمود واصل نمیرسد چنانکه مثلا اگر زیاده کنیم درین تریاق جوزبوا را هراینه نیست جریمهٔ عظیم واگرچه اولی وانسب درین تریاق آن است که بهیچ نحو دران نه در عمود نه در سائر اجزا ونه در اوزان ادویه بزیادتي ونقصان نسخهٔ اندروماخس ثاني تصرف کرده نشود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته مرتب نمایند بدون آنکه مجموع را برهمان نسبت زیاده کنند یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبي که بران فایض شده است تابع همین اجزا بعینه با این اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمات بلکه در جمیع مرکبات کبار مذکورهٔ از قدمای حکما که اکثر آنها بوحی والهام ایشان را حاصل شده هیچ نحو در آنها تغیری باید که راه نیابد واگرچه

بسا باشد که بعضی تصرفات بکشد بسوی فائده ولیکن موقوف است بتجربهٔ صحیح و بقیاس مستقیم و ما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود وطریق کوبیدن آنها آن است که اجزا را از هریك جدا جدا در هاونی که باطن آن کروی باشد وسر آن تنك آن مقدار که همین دسته در آن داخل تواند شد وسطح ته دسته با سطح باطن هاون مماس باشد بنحوی دوا را بکوبند که از اجزای مسحوق در حین کوبیدن کرد برنخیزد و بر نیاورند دوا را از هاون تا کرد آن ساکن نشود پس بپزند دوا را در منخلی که از موی بافته باشند و دوا در وسط منخل باشد که اکر کردی از آن برخیزد باز در منخل نشیند نه آنکه بیرون رود و به پیزند دوا را بحرکتی لطیف بر روی نطعی و معتبر نیست اوزان ادویه که محتاج اند بکوبیدن و بیختن مکر بعد از کوفتن و بیختن بسا باشد که محتاج بکذاشتن دوا بعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم ورطوبتی که داشته باشد پس چون خشك شود آن را نرم بکوبند و بپیزند بدستور مذکور و باید که محافظت جمیع این امور را بقدر امکان بکنند وچیزی از آنها را مهمل و معطل نکذارند واما هرکاه بوده باشند آن اجزا عصارات و ربوب و صموغ پس باید آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که نیم کوفته در شراب یا عسل مصفی یا انچه آنها در آن حل شوند بخیسانند و روز چهارم که روز ترکیب است بپالایند که خشب و چیزیکه مخلوط با نها باشد جدا کرده و امارطب آنها را در روز ترکیب حل کرده بپالایند قلقطار محرق را در روز ترکیب باشراب سحق نمایند که محلول کردد و اما اجزای مایع آن که عسل و شراب و روغن بلسان است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مس تازه قلعی کرده بر روی آتش اخکر ملایم کذارند در روز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنها را از پاتیل برآورده اجزای مسحوقه را در آن پاتیل کنند و تعقیهٔ آن نمایند بادویهٔ محلوله و عسل مخلوط باشراب و روغن بلسان در آفتاب و بمسواطی که از چوب بید باشد و بروغن بلسان چرب کرده باشند برهم زنند تا مستحکم شود اما نه در نهایت استحکام و سطبری پس روی آن را بصوفی یا مندیلی بپوشند و بزنند بر آن هر روز دو صد ضربه بعد از آنکه در آفتاب کذاشته باشند تا کرم شده باشد و بعضی کفته اند که هر چهار روز و جالینوس کفته که هر هفت روز یا چهل روز یا دو ماه پس آن را نکاه دارند در ظرفیکه قوتهای ادویه ساقط نشود ونکردد خشك مانند سفال بی لعاب و ظرف چوبی و فاسد نکردانند آن را بسبب حرارت چون ظرف زجاجی و چینی و بهترین ظروف از برای نکاهداشتن آن ظرف طلا است پس ظرف نقره پس زجاجی و اکر ظرف چینی یا کوزهٔ سفال سبز لعابدار باشد باید که سر آن را بچیزی که از برک خرما یا از خیزران بافته باشند بپوشند و هر دو ماه یك روز سر آن را بکشایند تا ترویح نسیم بارد بآن برسد و حسن فوائد و بسیاری منافع آن وقتی بظهور میرسد که صبر کنند بر آن تا اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند دواها بعضی در بعضی و هریک از اجزا قوت خود را عطا کند بدیکری و هریك از اجزا تداخل کند در دیکری پس هر معجونیکه عقاقیر آن زیاده باشد محتاج است در پیدا شدن مزاج ثانوی در آن بمدتی اکثر از برای فعل وانفعال و تداخل اجزا و شك نیست در آن که مزاج کرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سائر مرکبات بسبب کثرت اجزا ولهذا نهی کرده اند روماخس ثانی از استعمال آن پیش از ده سال و شش ماه و بعضی از اطبا تجویز استعمال آن در سال چهارم کرده اند و بعضی کفته اند که سال پنجم استعمال آن جائز نیست واما جالینوس و متاخرین تا این زمان استقرا ریافته رای ایشان بر آنکه جائز است استعمال آن بعد از شش ماه و بعض متاخرین کفته که آن را بعد از شانزده ماه استعمال توان کرد شیخ الرئیس کفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس کفته که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از کذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر آن است که استعمال

کرده شود بعد از دوازده سال بجهت آنکه افعال وقوتهای آن ظاهر میکردد وتمام میشود بعد از کذشتن این زمان ولیکن سزاوار آن است که استعمال کرده نشود پیش از کذشتن هفت سال بران بدر الدین قلانسی کفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال واقلش بعد از هفت سال است وبعضی بعد از پنج سال کفته واما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند وبدانکه کردانیده اند مزاج اخلاط اجزا را بعد از کوبیدن وحل کردن مانند هاضمه از برای غذا ونکاهداشتن آن درظرف مذکور مانند قوت ماسکهٔ اعضا مر غذا را در بواطن اعضا مدتی که فعل قوت مغیره دران تمام شود وبکردد مستعد از برای حصول صورت عضوی دران وترک دوا دران ظرف مدتی جهت آن است که تداخل نمایند اجزا در یکدیکر وفعل نمایند ومنفعل کردند از یکدیکر وحاصل کردد آن را مزاجی دیکرغیر مزاج اجزا که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیهٔ ثانویه شود که ازان صواب افعال وخواصیکه متوقع است بظهور رسد وبدانکه مزاج ثانوی این معجون تاسی سال بسیار کرم است مانند جوانان پس میکردد مانند کهل تاشصت سال پس می کردد قوت آن ضعیف مانند شیوخ ودرین حال مانند معاجین کبار است شیخ الرئیس کفته که از برای تریاق فاروق زمان طفولیت وترعرع وشباب وکهولت وشیخوخت وموت میباشد پس می کردد طفل بعد از شش ماه تایک سال پس شروع میشود به ترعرع وتزاید پس میرسد باول سن وقوت بعد از ده سال در بلدان حاره وبعد از بیست سال در بلدان بارده پس با نحطاط میرسد بعد از بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق ازان منسلخ می کردد یابعد ازشصت سال پس می کردد مانند یکی ازمعاجین کبار که درجهٔ قوت آن ازتریاق فاروق پست است وواجب است که بیاشامد کسیکه آن را افعی کزیده باشد از تازهٔ قوی آن ودرسائر مواضع جائز است استعمال غیر تازهٔ قوی آن ومحمود بن الیاس شیرازی کفته که تریاق فاروق جدید مانند شباب قوی است درافعال خود تاسی سال وبعد ازان جید است درافعال خود آن افعالیکه محتاج میباشیم بآنها تا شصت سال وکوتاهی درافعال آن راه نمییابد درین مدت وبعد شصت سال ضعیف می کردد ونمی آید ازان افعالیکه مطلوب است ازان ازدفع سموم ونهوش واکر عمل کند عملی ضعیف خواهد نمود ومی کردد مثل معاجین کبار ونفع میدهد از برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار وهرچند کهنه ترشود ضعیف ترمی شود تاوقتیکه قریب بیک صد سال رسد وآن زمان هیچ افعال ازان نمی آید ومیکردد مثل میت واما حدیث قوی وی استعمال کرده می شود از برای نهش افاعی وحیات وکلب کلب وکزیدن هوام وخوردن سموم وادویهٔ قتاله بجهت آنکه مضرت حادث ازینها شدید است پس ازین جهت میباشد محتاج بدوای بسیار قوی درغایت قوت * فصل

در ذکر نسخ معتبرهٔ این تریاق * بدانکه نسخهٔ این تریاق که شیخ الرئیس درقرابادین قانون ذکر کرده ودر قرابادین مارستان عسکری شاپور که تالیف عجمی است آورده که این نسخه را جالینوس ازاندروماخس ثانی نقل کرده این است * صنعت آن اقراص اسقیل چهل وهشت مثقال اقراص افاعی بیست وچهار مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید ازهریک مثل وزن اقراص افاعی یعنی بیست وچهار مثقال دارچینی بیک نسخه دوازده مثقال وبنسخهٔ دیکر بیست وچهار مثقال غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال تخم شلغم بری اسقوردیون یعنی ثوم بری بیخ سوسن آسمانجونی یعنی ایرسا غاریقون سفید انثی رب السوس روغن بلسان ازهریک بوزن کل سرخ یعنی دوازده مثقال مرصافی مکی زعفران زنجبیل ریوند چینی بنطافلن فودنج کوهی فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل ونقطامائن یعنی مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر صمغ البطم سلیخهٔ سیاه سنبل هندی جعده ازهریک شش مثقال میعهٔ سائله تخم کرفس میسالیوس تخم ثالسقیس که آن را بعربی

حرف ابیض کویند وبپارسي تخم سپند ان سفید نانخواه کماذریوس کافیطوس عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعني عصارهٔ لحیة الطیس سنبل رومي ساذج هندي موجنطیانا بزررازیانج طین مختوم قلقطار محرق حماماوج ترکي حب بلسان هوفاریقون فوصمغ عربي قردمانا انیسون اقاقیا ازهر یك چهارمثقال دوقوبارزد تقفرالیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جند بید ستر سکبینج ازهر یك دومثقال وبروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما جند بید ستروسکبینج ازهریك بروایت دیکر چهارمثقال است عسل مصفی ده رطل شراب عتیق ریحاني حاد دوقسط جمله ادویهٔ این نسخهٔ شصت وچهارجزواست سوای عسل وشراب سه جزومرکب که سه قرص باشد وشصت ویك جزومفرد وکفته شده که این نسخهٔ جالینوس است که تصحیح کرده وحذف کرده از نسخهٔ اصلي اندروماخس ثاني نه جزوکه آن حب الغار ومقل ازرق وعود بلسان واشق وسورنجان وحرمل و مصطکي وبیخ کبروشیح ارمني است وظاهراست که جائز نباشد حذف چیزی ازانها وبعضی اطبا حذف سوای سورنجان راجائز نداشته اند خصوص حب الغار چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل وعمود کل اجزای این تریاق است وسائراجزابرحب الغارکه اصل وعمود است افزوده شده واما این نه جزوپس وزن حب الغار شش مثقال ومصطکي وشیح ارمني ومقل ازرق وعود بلسان ازهریک چهارمثقال واشق وبزرحرمل وبیخ کبر ازهریک دومثقال است واکرسورنجان داخل کنند وزن آن یک مثقال این است اجماع قول دراجزای تریاق افاعي که تلخیص کرده شد ازقریب به پنجاه کتاب وشیخ الرئیس رحمه الله تعالی کفته که بهترین نسخهای تریاق افاعي نسخهٔ اصلي اندروماخس ثاني است که ذکریافت وبسیاری ازاطبا مثل جالینوس وغیراو زیادتیها وکمیها بر نسخهٔ اندروماخس کرده اند نه ازبرای ضرورتی که واجب کردانیده باشد ایشان رابران ونه ازبرای حاجتی قوي که محتاج ساخته باشد ایشان رابران امرولیکن داعي شد ایشان رابران آنکه ذکرونام ایشان بلند شود وازبرای آنکه باقي ماند ازایشان اثری درتریاق فاروق همچنانکه باقي ماند ازاندروماخس ثاني پس کفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید داد چیزی راکه بحسب تجربه منجح باشد بسبب آنکه شاید آن مزاج حادث ازان اوزان مقرره مقتضي خاصیتی باشد که به تجربه ازان یافته شده پس هرکاه حرکت داده شود ازوزنیکه آن وزن مقتضي مزاجی خاص بود که تابع آن مزاج بود خاصیتی خاص که به تجربه ازان یافته شده هراینه آن خاصیت خاص که تابع آن اوزان است نخواهد ماند کما لا یخفی *

اخلاط این تریاق به نسخهٔ دیکر که شیخ رئیس درقانون ذکرکرده اقراص اسقیل چهل وهشت مثقال اقراص افاعي اقراص اندروخورون فلفل سیاه دارفلفل ازهریک بیست وچهارمثقال غنچهٔ کل سرخ خشک منزوع الاقماع اصل السوس بیخ سوسن آسمانکوني یعني ایرسا وتخم شلغم بري واسقوردیون وافیون خالص جید دارچیني غاریقون هش سفید انثی ازهریك دوازده مثقال عود بلسان روغن بلسان ازهریك ده مثقال فلفل سفید ریوند چیني مرمکي صافي قسط تلخ زعفران سلیخهٔ سیاه فراسیون مشک طرامشیع سنبل الطیب فقاح اذخرفودنج جبلي کندرذکرجعده اسطوخودوس فطراساليون وآن تخم کرفس کوهي ماقیدوني است صمغ البطم مصطکي رومي زنجبیل ذوخمسة الاوراق ازهریك شش مثقال تخم کرفس کافیطوس میعهٔ سائله موحماماناردین یعني سنبل رومي طین مختوم فو کماذریوس ساذج هندي قلقطار محرق جنطیانای رومي انیسون عصارهٔ اوفاقسطیداس یعني عصارهٔ لحیة التیس بزرالرازیانج حب بلسان اقاقیه صمغ عربي قردمانا میساليوس حرف ابیض هیوفاریقون سکبینج نانخواه ازهریك چهارمثقال جند بید ستر زراوند طویل دوقوتقفرالیهود جاوشیر قنطوریون دقیق بارزد یعني قنه ازهریک دومثقال ودرنسخهٔ دیکروزن جند بید ستر چهارمثقال است بدستوریکه ذکریافت باعسل معجون سازند و این نسخه سوای عسل شصت وپنج جزواست سه قرص مرکب

وشصت ودوجزو مفرد اخلاط این تریاق به نسخهٔ سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال
اقراص افاعي اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید از هریک بیست وچهار مثقال ثوم بري تخم شلغم بري غنچهٔ گل سرخ
منزوع الاقماع ایرساغاریقون هش سفید رب السوس روغن بلسان دارچیني از هریک دوازده مثقال مرمکي صافي فراسیون
زعفران دارفلفل زنجبیل پودنهٔ کوهی فطراساليون فطنافلون وآن ذوخمسة الاوراق است راوند چیني قسط تلخ سفید
اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع نقاح اذخر علك البطم لبان ذکر سلیخهٔ سیاه سنبل الطیب از هریک شش مثقال جنطیانا
ثالانسپس یعني حرف ابیض لبنی وآن میعهٔ سائله است سیساليوس سنبل اقليطي که آن ناردین است نانخواه کافیطوس کاذریوس
هیوفاقسطیداس ساذج هندي انیسون فومو تخم کرفس بزرالرازیانج طین بحیره که آن طین مختوم است قلقطار مشوي حماما
موفاریقون وج ترکي حب بلسان اقاقیا صمغ عربي قردمانا از هریك چهار مثقال زوفوا فنه جاوشیر قفرالیهود سکبینج قنطوریون
دقیق زراوند مدحرج جند بیدستر از هریک دومثقال و گاهی زیاده کرده میشود بر این نسخه ادویهٔ که در نسخهٔ عجمي
تالیف شاپور ثبت است و آن این است حبق نهري که آن را بفارسي پودنه لب جوگویند کثیرا عرطنیثا مصطکي رومي زراوند
طویل بزرالبنج سفید از هریک دو مثقال و این نسخه هفتاد جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه است و میباشد
جمله آنچه درین تریاق است یك هزاروچهارصد وسی وچهار مثقال بدانکه یك دو از اصل نسخه متروک است و باید که
صموغ را نیم کوفته یك شب درشراب یا در طلای مطبوخ بخیسانند و زعفران را علیحده بسایند و علک و قنه را در روغن بلسان
بگدازند و قلقطار را تنها و همچنین سائر ادویه را نرم کوفته از غربال موئین تنك سوراخ یا ابریشمي تافته بیخته و با عسل
مصفی مقوم در پاتیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعي یا مسواط چوب بید بقوت تمام بهم شنند و بکوبند تا خوب ممزوج و مختلط
کردد پس سرد کرده درظرف طلا یا نقره یا چیني که اندرون آن را روغن بلسان مالیده باشند بردارند و باید که مقدار ثلث
ظرف خالي باشد و بعد از چهارسال بکاربرند شربتي کامل از ان مثقالیک درهم با آب گرم و اگر بعد ستوریکه درصدد ذکر
یافت که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری بر هم زنند و بکوبند پس در ظرف مذکور
بشرائط مسطور نگاهدارند بهتر است

* فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعي و جمله از منافع و خواص آنها *

* اقراص افاعي مستعمل درین تریاق بنسخهٔ شیخ الرئیس رحمه الله تع * صنعت آن باید که صید کنند افعی را در اواخر
فصل ربیع و زود آوردن تابستان موافق رای اطبا و اگر ربیع شتائي باشد یعني در برودت و باد و بارش شبیه باشد به شتا
توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ یعني گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سرآن عریض و بزرک و بر هیأت
مثلث و قاعدهٔ آن در جانب گردن او مي باشد و گردن آن بسیار باریك و دمش کوتاه گویا بریده شده که بفارسي کله دم
گویند و میباشد صاحب فحاحه وکشاشه از فحیح بفتح فاو سکون یای مثناة تحتانیه درمیان دوحای مهمله اول از ایشان مکسور که
بمعني آواز نفس افعی است و از کشیش بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه درمیان دو شین معجمه اول از ایشان مکسور که
بمعني آواز پوست اوست دروقت رفتار و هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که صلاحیت این قرص که
واقع میشود درین تریاق همه افاعی ندارند بلکه باید از برای این کار اختیار کرده شود افعی مادهٔ اشقر مائل بسرخي
که رنگ چشم او سرخ باشد و علامت ماده بودن افعی آنست که از برای نر آن دو نیش است از هر جانبی یك نیش از کنج دهان
یعني ناب از هر طرف و ماده را زیاده از دو نیش است یعني چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب کرده شود از افعی مقرن

یعني شاخدار وارقم یعني ابلق و مرقش یعني دو رنگ والچه وصاحب خالها وواجب است که صید کرده نشده باشد از زمین شوره زار واز کنار رود خانه‌ها ونهرها ودریاها ونه از جائیکه درختان بسیار در آنجا باشند پس بدرستیکه در آنها افعی بلوطیهٔ خبیثهٔ معطشه میباشد یعني افعی که خوردن گوشت آن عطش میآورد که هرچند آب خورده شود تسکین عطش او نمیشود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم وتري وباید که افعی را که صید میکنند ازبرای این قرص نبوده باشد ضعیف الحرکة ودر وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده نرود بلکه باید صید کرد افعی قوي را که در وقت رفتار سر فراشته برود ونیز واجب است که چون صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر ودم آن مقدار چهار انکشت بیکضرب وهر دو را یک جا جمع کنند پس اگر سیلان کند ازان خون بسیار وبوده باشد حرکت آن دران حال قوي وبسیار وموت آن دیر پس آن مختار است واگر خون کمي از وی آید وحرکت آن بعد از قطع سر ودم قلیل باشد وزود بمیرد پس ردي وبد است ونیز از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد ودیدن آن بطرف شخص دیدن بجرأت واقدام باشد وبوده باشد مخرج ثفل آن وفرج آن نزد آخر دم آن وچنین افعی مختاري را بدستور مزبور ذبح یعني سر ودم آن را قطع نمودن بعد ازان باید که برآورند پوست وتمام احشا خصوصا مرارهٔ آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بماند دران یا شکافته شود دران حال میکرداند تمام گوشت آنرا سم قاتل پس بعد از برآوردن احشا ومرارهٔ آن غسل دهند بآب ونمک غسلی باستقصا که خوب پاک شود پس بپزند آنرا درآب آنمقدار که از روی افعی برگردد واگر قدري نمک وانکی شبت دران آب باشد بهتر است پس بپزند آنمقدار که مهرا شود بحیثیتی که آسان کردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان دران گوشت نماند پس آن گوشت خالي از استخوان را درهاون سنكي کنند وبکوبند که خوب نرم شود ووصیت کرده اند کسانی را که متوجه طبخ وجدا ساختن گوشت استخوان وکوبیدن واقراص ساختن آن میکردانند که استنشاق بروغن بلسان نمایند وچرب کنند دست وانکشتان را بدان حین توجه باین اعمال پس چون آنرا نیکو کوبیده باشند مخلوط کنند بآن کعک بنا بر بعض نسخه های مختلف ودر نسخهٔ اصل اند روماخس ثاني کعک دیده نشده پس بسازند اقراص پهن نازک ودر سایه خشک نمایند وتجربة کنند آن را در جاهای که محل تجربهٔ آن است وواجب است که واقع نشود برین قرص آفتاب البته نه پیش از خشک شدن آن ونه بعد بجهت آنکه آفتاب میبرد قوت مخصوصهٔ گوشت افاعي را که مقاوم سموم نهشیه وسموم مشروبه است این بود نسخهٔ شیخ الرئیس که در قانون آورده وفائدهٔ این قرص درین تریاق اکبر که تریاق فاروق است آن است که اخراج مینماید سم وفضول اعضای داخلیه واعضای خارجیهٔ بدن را از داخل بسوی خارج ونیز دفع میکند سم وفضول را بعرق وازین جهت است که هرگاه تناول کند از گوشت افعی انسانی که در بدن او فضول بسیار باشد متولد میشود در بدن او شپش بسیار واما آنکه باید که اختیار کرده شود افعی ماده پس بسبب آن است که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی نر چه مادهٔ هر حیوانی که در افعال وقوتهای مخصوصه بآن حیوان اضعف تر از نر آن حیوان است واختیار کرده شده افعی اشقر یعني حنائي رنگ وبعضی کفته اند یعني مابین سیاهي وسفیدي یا مائل بسرخي بسبب آنکه این رنگ افعی معتدل میباشد بخلاف افعی سیاه که قوي است سمیت آن وبه این سبب شایستهٔ این کار نیست وافعی سفید ضعیف است وبواسطهٔ ضعیفي این کار را نشاید وانکه میباید که قوي الحرکة باشد ودر وقت رفتن سر بر زمین نکشد بسبب آن است که افعی چنیني جوان وتند رست میباشد چه علامت جواني افعی قوت وسرعت حرکت آن است ونشان تندرستي آن آنست که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد وآنکه میباید که از بیشها وکنار آبها

وزمین نمناک و اماکن بسیار درخت دور باشد بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف وکم قوت میباشد وآنکه باید از زمین شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد بسبب آن است که افعی این اماکن سمیت آنها قوی میباشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا از زمین پاک خالص خالی از نم وتری وآبها واشجار که قدری آب دران زمین باشد نه آنکه بیابانی باشد که مطلق آب دران نباشد وآنکه میباید که در اواخر فصل ربیع یا اوائل صیف صید آن کنند بجهت آن است که دران فصل رطوبات فضلی که در شتا در بدن افعی جمع شده به تحلیل رفته وچیزی از ان در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف کرده اند پس اگر پیش از انتهای ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف میباشد واگر بعد از تابستان صید کرده شود میباشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان مر قوتها آن را ضعیف در افعال مخصوصه. بآن وآنکه میباید در حالی که صید کردند بلا توقف سر ودم آن را قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب وخشم آلودگی وحرکات بسیار که هنگام حبس مینماید ضعیف وبیمار ورنجور میگردد وبدانکه میباید که سر ودنبالهٔ آن را بهم متصل سازند وبربالای تختهٔ مسطحی بگذارند وبا تیشهٔ نجاری که بسیار تند وتیز باشد بیکضرب سر ودنبالهٔ آن را جدا سازند بنحویکه مطلق چیزی وصل نماند بدین قسم که تیشه نجاری را بر موضع قطع نهند ودستهٔ تیشه را بدست گیرند که المی پیش از قطع با فعی نرسد که خشم آلود شود پس بمطراق بقوت تمام عقب سر تیشه را بکوبند که بیکدفعه سر ودنبالهٔ آن جدا گردد وباید که احتیاط تمام نمایند که سر ودنبالهٔ آن بکسی نرسد که هلاک میکند آن را اگر کیسهٔ محاذی آن دارند که دران افتد بهتر است پس پوست از وی بکشند وآنرا پاکیزه نمایند وطبخ دهند بدستوریکه ذکر شد واقراص سازند وبعضی گفته اند که بعد از انکه پوست آن را کشیدند وشکمش را پاک نمودند وزهره اش را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب تاک ونمک بشویند پس بآب شیرین نیک بشویند ودر دیگ سنگی یا سفالی یا مس تازه قلعی کرده نموده وبعض گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صافی آنمقدار که آب بسیار نماند وکم هم نباشد که خام بماند ویا بعوزدو قدری نمک وچند شاخ شبت تازه بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود واگر انگشت چوب بلوط باشد بهتر است پس دیگ را از آتش برگرفته سرآنرا بپوشند وبگذارند تا سرد شود آنگاه افعی را از دیگ برآورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند وآب آن را خشک نمایند بنحویکه مطلق استخوان وآب ورطوبت دران نماند پس ربع گوشت نان میده پاکیزه که خمیر آن رسیده باشد وترش نگشته بلکه قریب بفطیر باشد وبریان وخشک شده باشد کوفته وگوشت را بان آمیخته درهاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود وگوشت ونان از هم ممتاز نشوند پس از همان مرق گوشت قدری داخل کرده بسرشند ودست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال وبر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند واز غبار نگاهدارند وتا هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح وشام رو برو بگردانند وبعد از انکه خوب خشک شده باشد ونم دران باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند ووقت حاجت استعمال نمایند ووجه آنکه در اقراص افاعی نان مخلوط میکنند آن است که رطوبت آن را تجفیف کند وگوشت را نگذارد که فاسد شود سید اسمعیل در ذخیره گفته که میباید که پشت وشکم آن افعی صلب باشد چه صلابت نشان آن است که دروی رطوبت فضلیه کمتر است وآنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر ودنبال آن بیک ضرب انداخت آن است که تولد زهر از جانب سر آن میشود وتولد فضول از جانب دنبال آن پس هر دو عضو را بیک ضرب دور باید کرد تا سمیت وفضول بجمیع بدن آن منتشر نگردد پس از قطع سر ودنباله باید که گوشت افعی را جدا کرده احشا ومرارهٔ آن را برآورده بآب صافی واندک نمک بسیار بشویند پس بدستور باندک نمک

که شور نکردد وخوش طعم شود وشاخی چند از شبت طبخ نمایند * واما شبت انداختن از بهر آن است که چون شبت تحلیل کننده است فضلهای بد که دران مانده است تحلیل نماید حکیم میرمحمد مؤمن گفته که اقراص افاعي گرم وخشك است در اول درجهٔ سوم وملطف ومبهي ومقوي حرارت غريزي وفاد زهر سموم قتاله واز برای بقایای جذام ودفع آن وتحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع وقوتش تا دو سال باقي است وبعد از ششماه استعمال باید نمود شیخ داؤد گفته که اقراص افاعي نافع است از برای سموم مطلقا واز برای اخلاط سوخته وبقایای جذام وسعفه وقوتش تا دو سال باقي است وبعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند * صنعت اقراص افاعي بنسخهٔ شیخ داؤد بگیرند افعی که بوده باشد حرکت آن قوي وچهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بعد از دخول آفتاب به برج حمل یا برج ثور لیکن در برج جوزا نشاید وبعد از صید آن بی فاصله قطع کنند سر ودنبالهٔ آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پیوسته پس پوست از تن آن جدا کنند واحشای آن را دور کرده نیکو بشویند پس بپزند آنرا با آب صافي واندک نمک وشبت وچون مهرا شود آنرا بعد از سرد شدن از آب بر آورده استخوانهای آن را جدا کرده ربع وزن گوشت آرد میده داخل کرده در هاون سنگي بکوبند تا ممزوج شود وقرص سازند هر قرصی یک مثقال بعد ازانکه دست را بروغن بلسان چرب نموده باشند واگر روغن بلسان نباشد گفته که روغن زیتون نیز خوب است واما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که باشد وبعد از خشک شدن آن اقراص را در شیشه نگاه دارند وبعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد در وقت حاجت در ترياق فاروق بکار برند * اقراص اسقیل مستعمل در ترياق الافاعي یعني

ترياق فاروق در بحث اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد ازانجا طلب نمایند * فصل در بیان اقراص اندروخورون مستعمل در ترياق فاروق این اقراص می باشد نافع از برای گزیدن هوام وسموم مشروبه وادویهٔ قتاله وتنقیهٔ سم از اعضای رئیسه می کند وسودمند است جهت ضعف جگر واستسقا وتفتیح سدها ونسخ آن مختلف است وشیخ الرئیس در قانون سه نسخهٔ این ترياق را ذکر کرده ودر ذیل هر سه نسخه یك نسخهٔ ازین اقراص را آورده هریک با دیگری مغایرت دارد * صنعت آن بنسخهٔ اول پوست بیخ دارشیشعان اقحوان سفید فو مصطکي قصب الذریره قسط تلخ عود بلسان اسارون حماما از هریک شش مثقال فقاح اذخر راوند چیني دارچیني سلیخهٔ سیاه از هریك بیست مثقال مرمکي صافي بیست وچهار مثقال سنبل الطیب ساذج هندي از هریك شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را کوفته بیخته با شراب ریحاني کهنه که طعم آن بشیریني زند سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک کرده در شیشهٔ یا در ظرف چیني نگاه دارند ودر وقت حاجت بکار برند * اقراص اندروخورون بنسخهٔ دوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده * صنعت آن عیدان دارشیشعان قصب الذریره قسط تلخ سفید اسارون عود بلسان حماما فو مصطکي رومي اقحوان سفید از هریک هیجده مثقال زعفران سنبل الطیب ساذج هندي از هریک دوازده مثقال مرمکي صافي بیست وچهار مثقال مجموع را کوفته بیخته بشراب بسرشند وبدستوریکه در نسخهٔ قبل ذکر یافت اقراص سازند * اقراص اندروخورون بنسخهٔ سوم که شیخ رئیس ذکر کرده * صنعت آن دارشیشعان سلیخه قصب الذریره فو اسارون عود بلسان مصطکي رومي جعده از هریک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هریک دوازده مثقال حماما دارچیني مرمکي صافي از هریک بیست وچهار مثقال اقحوان سفید بیست مثقال سنبل هندي شانزده مثقال کوفته بیخته بشراب بسرشند وبدستوریکه ذکر شد اقراص سازند واین نسخهٔ جمهور است ونسخهٔ بیمارستان جند شاپور سلیخه اسارون مصطکي ومرمکي صافي واقحوان وسنبل الطیب وجعده داخل ندارد وباقي مساوي نسخهٔ سوم شیخ الرئیس است ونسخهٔ اختیار حنین جعده وسنبل هندي داخل ندارد وگفته که باید

دست را بروغن بلسان چرب کرده این اقراص سازند وصاحب کامل الصناعه ازهمین نسخهٔ ذکرکرده که مساوي است با نسخهٔ سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعده دران شش مثقال است وکفته که باشراب یا نبیذ عسلی یا جمهوری اقراص سازند و دیکری برین نسخهٔ سوم شیخ الرئیس مقل ازرق شش مثقال افزوده است وسنبل هندي وجعده داخل نکرده وکفته که با شراب ریحاني یا ماء العسل سرشته اقراص سازند ودرنسخهٔ دیکرازجملهٔ اجزای این قرص سوم که شیخ الرئیس ذکرکرده انچه وزن آن شش مثقال است هریک دوازده مثقال آورده وسنبل هندي وجعده داخل ندارد وباقي مساوي نسخهٔ شیخ رئیس است وابن جزله درمنهاج الادویه این نسخه را ذکرکرده وازجملهٔ اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماما ودارچیني ومرمکي صافي وسنبل هندي وجعده داخل ندارد وباقي مساوي نسخهٔ شیخ رئیس است وکفته که بمثلث سرشته اقراص سازند هرقرصی بوزن یك مثقال وبوقت قرص ساختن دست را بروغن بلسان جید چرب نموده اقراص سازند وخشک کرده درشیشهٔ نکاهدارند وقوتش تادوسال باقي میماند * فصل درذکرمنافع ومقادیر شربات این تریاق درهرعلت ومنفعت آن درهرمرض مرض * بدانکه تریاق الافاعي بزرک ترین وافضل ترین ادویه اطباي یونان است ازراه بسیاری منافع خصوصا ازبرای سموم وکزیدن افاعي وسائراقسام حیات ذوات السموم وعقارب ورتیلا وسک دیوانه وسموم مشروبهٔ قتاله وبالجمله تریاق جمیع سموم وجانوران کزندهٔ سمي است خواه آشامیده شود ازان تایك مثقال وخواه قدری برموضع کزیدن آنها بمالند درحال درد را ساکن کند ومنفعتی عظیم بخشد وازبرای جمیع هواهای سمي ووبا وطاعون وتفتیح سدها وتقویت ارواح واعضا ومنع عفونت اخلاط ودفع اخلاط متعفنه وتنقیهٔ فضول ورطوبات وجذب ازاعماق بدن وتحلیل فضول واصلاح مزاج بدن وتنویم وامراض بلغمیه وسوداویه ازحمیات بلغمیه وسوداویه وریاح خبیثه واسترخاولقوه وفالج وسکته وسبات وسدر ورعشه وصداع وشقیقه ومالیخولیا ووسواس وفزع وجنون ودفع اخلاط از سینه وریه وضیق النفس وربو وبهر وخناق سوداوي وبلغمي وسوء القنیه واستسقا ویرقان وخفقان وحبس نفث الدم وتقویت معده وشهوت طعام وباه ومحرک جمیع شهوات وتزکیهٔ حواس وصمم وتاریکي چشم ودرد مفاصل که ازبلغم وسودا باشد وازبرای جوع بقري وقولنج وتفتیح سدهای جکر وطحال وهیضه واسهال وشهوت کلبي ونافذ حمیات بلغمیه وسوداویه واوجاع کرده ومثانه ازهرسببیکه باشد وتفتیت سنك مثانه وقروح امعا واسهال الدم وصلابات باطني خصوصا صلابت کبد ومعده وطحال ودفع مواد آنها بادرار وجذام وبرص وبهق وشجاع کردانیدن دل وتقویت آن وادرار بول وحیض وعرق وشیر واخراج مشیمه و جنین وبالجمله نافع است ازبرای جمیع امراض الا آنکه ازبرای بعض امراض مشروط بشرط است وازبرای بعض بلاشرط چون آشامیدن آن باچیزهای مناسب هرمرض ومقداری معین ودربعضی بعدازتنقیه بایارجات مانند ایارج فیقرا وایارج لوغاذیا وتنقیهٔ مواد امراض مادیه بلغمیه وسوداویه باستعمال بطریق مشروب یاطلا یاسعوط یاقطور بتنهائي یا باچیزهای مناسب شیخ الرئیس کفته که اکراستعمال کنند این تریاق را درحال صحت ضرر نمیرساند باسموم وبرابري نمیکند باآن آفات وایمن میشود ازامراض وبائیه وطاعون وحمیات وبائیه ونزلات مائیه واین افعال را بخاصیت وصورت تابعهٔ مرهر مزاج حادث ازامتزاج اجزا یش می کند وبسبب آنکه مقوي روح وحرارت غریزي است پس طبیعت باآن استعانت می جوید بردفع مضادات بارده وحاره جامع اوراق کوید که محرورالمزاج دموي وصفراوي را وکسی که برمزاجش این دوخلط غالب باشد بسیار مضر است درحال صحت وبرای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر سمي مرضی مهلك مانند جذام وامثال آن وبعد رفع سم وعلت اکراحتیاج تبرید شود تبرید نمایند رفع غائله آن را چنانچه شخصی جوان برای حفظ صحت وتوانائي

شروع کرد بخوردن آن وچند روزی پیهم بخورد وآخر الامر تمام بدن او مجروح شد وهیچ تدبیری سود مند نیفتاد وبهمان علت بمرد * واما مقدار شربات آن پس بدانکه بسا باشد که محتاج شود کسیکه آن را افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال از تازه قوي آن تا یک مثقال وبزعم بعضی شربت کامل ازان یکدرم است وبعضی گفته اند که شربت کامل ازان از برای سموم مقدار یک بندقه است وبعضی گفته اند که شربت کامل ازان از برای گزیدن افعی از یك مثقال تا دو مثقال است باشراب یا مثلث واز برای دوای سمي چون افیون وفرفیون وذراریح وشوکران از نیم مثقال تا یك مثقال با یك اوقیه سرکهٔ انگوري کهنه واز جهت گزیدن سگ دیوانه وامثال آن یک مثقال وزیاده ازان باخاکستر سرطان نهري واز جهت گزیدن عقرب نیم درم باشراب یا بانبیذ زبیب واز جهت گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه وضماد کردن ازان بر موضع با سرکهٔ انگوري * امراض الراس المالیخولیا واختلاط عقل شرط استعمال آن در مالیخولیا واختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده شود ازان مقدار بندقه تا نصف مثقال وگفته شده سزاوار آن است که آشامیده شود بعد از تنقیه تا چهل روز وسعوط کرده شود بان هر روز وطلا کرده شود ازان بر سر ومعده ومراق ابوسهل مسیحي گفته که سزاوار آن است که در مالیخولیا عمده توجه طبیب بعد از تنقیه بامر قلب باشد پس بدرستیکه تقویت قلب عظیم النفع است در امر فزع ووسواس سوداوي واین باشامیدن تریاق فاروق میشود باشرابی که خیسانیده باشند دران گاوزبان وبادرنجبویه سید اسمعیل گفته باید که تقویت صاحب مالیخولیای بارد نمود بعد از فصد واسهال سودا شیخ رئیس گفته هرگاه مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج باشد کافي است در علاج آن استعمال به تسخین قلب مفرحات حاره وتریاق فاروق بعض اطبا گفته هرگاه فرا گرفته شود از تریاق اکبر مقدار یکدانگ وآشامیده شود باخمر عنبي که خیسانیده یا جوشانیده باشند دران گاوزبان وبادرنجبویه یا آشامیده شود با خمر عنبي که داخل کرده باشند دران شراب گاوزبان یا شراب بادرنجبویه یا شراب عنبي ممزوج بعرق گاوزبان وعرق بادرنجبویه در علت مالیخولیا بعد از تنقیه بایارجات اصلاح مزاج قلب ودماغ میکند ونافع است آنرا * قطرب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که تقویت قلب اصحاب قطرب باین تریاق وانچه جاري مجرای این باشد بعد از استفراغ ماده وترطیب مزاج از لوازم است ولیکن میباشیم محتاج به تسخین قلب ایشان بآنچه مقوي قلب باشد چون تریاق فاروق ومفرحات حاره وترطیب بدن وتنویم ایشان باشیای باردهٔ رطبه ومخدره چون ماء الشعیر با شراب خشخاش تا زیاده نکردد احتراق به تسخین امثال این ادویه بسبب کثرت بیداري می فرمایند که تریاق فاروق نو که زیاده بر ششماه تا یک سال بران نگذشته باشد چون آن را تنویم قوي است بهتر است از برای ایشان از متوسط آن که اقوی است در حرارت وتنویمش ضعیف است روفس گفته که این تریاق انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداري زیاده نماید باید که گذاشته شود بر سر ایشان پارچهٔ کتاني ترکرده بشیر دختران وروغن بنفشه تا در دماغ ایشان تري حاصل شود

* جنون واختلاط عقل ووسواس ونسیان وسکته ونیز این تریاق نافع است از برای جنون واختلاط عقل مقدار بندقه بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج ثیادریطوس شیخ الرئیس گفته که از ادویهٔ مرکبه نافعه از برای وسواس وجنون تریاق فاروق است ونیز نافع است از برای نسیان بلغمي طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمي باشامیدن ایارج لوغاذیا وسائر تدابیر پس بیاشامان آن را اگر مزاجش برداشت داشته باشد ووقت نیز مانع نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق وامر فرمائی صاحب آن را که اندکی ازین تریاق بر حنک بمالد وبموید این تریاق را نیز ونیز نافع است از برای سکته وقتیکه ممکن باشد فرو رفتن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آن را در ماء العسل در گلوی وی ریزند محمد بن زکریا گفته که داده میشود

ازان براي صاحب سکته از نیم مثقال تا یک مثقال باآب مطبوخ سداب ابن نوح قمري وابن الیاس وجرجیش واهرن ورازي وابن بطلان وابو سهل مسیحي کفته اند که نافع است اصحاب سکته را ریختن بحلق ایشان با قمع بعد از فصد اکر واجب باشد بعد از حقنه واستعمال عطریات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال ویا یکدرم تا یک مثقال از تریاق فاروق ویا مثرودیطوس محلول بماء العسل واکر ماء العسل حاضر نباشد باب مطبوخ انیسون ومصطکي تنها ویا با زیرهٔ کرماني که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلي یا بي جلنجبین اکر حاضر نباشد بآب کرم قرشي کفته که هرکاه ممکن باشد صاحب سکته را بلع بیاشامان اورا اندکی تریاق فاروق یا تریاق اربعهٔ محلول در ماء العسل سمرقندي کفته که از معالجات جیده از براي صاحب سکتهٔ بلغمي انجا زتریاق کبیراست یا مثرودیطوس یا مخلص اکبر در حلق صاحب سکته بقمع یا بغیر قمع واکر این تریاق یافت نشود بدل هریک ازینها مطبوخ انیسون وزیرهٔ کرماني ومصطکي است که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلي وصافي کرده درحلق او ریزند شیخ رئیس کفته که چون ممکن باشد بعد از استفراغ فرو رفتن چیزي بحلق صاحب سکته پس باید که بریزند دراو مقدار بندقه از تریاق اکبر یا مثرودیطوس یا شلیثا یا انقردیا یا سنجرنیا وانچه شبیه باینها باشد * صرع ونیز این نافع است از براي صرع هرکاه آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا یا ایارج ثیادریطوس وایارج جالینوس وغرغره کرده شود بمحلول آن در سکنجبین عنصلي وهمچنین آشامیدن آن با سکنجبین عنصلي ولازم است که اولا بعد از تنقیه غرغره کرده شود بآن پس نوشیده شود ازان مقدار ربع مثقالی تا نصف مثقالي با سکنجبین عنصلي محلول بآب کرم وکفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از براي صرع مقدار ترمسهٔ باب کرم حکیم مؤمن درقراباذین تحفة المومنین کفته که مقدار شربتی ازان از براي صرع یك بندقه است تا نصف مثقال که تاچهل روز بخورند وسعوط کنند بان نیز هر روز وطلا کنند بان نیز بر سر حکیم معصوم درقراباذین خود آورده که باید آشامیده شود ازین تریاق از براي صرع مقدار نیم درم تا یکدرم با ماء العسل رازي کفته که عطا کرده میشود ازین تریاق از براي صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال بآب مطبوخ سداب شیخ رئیس کفته که ادویهٔ مرکبه نافعه از براي صرع این تریاق است بولس کفته که هرکاه بوده باشد صرع بسیار قوي پس علاجش بعد از استفراغ بمعجون نجاح آشامیدن تریاق اکبراست پس بدرستیکه نیست عدیلی مر آن را در نفع از براي این علت خصوص از براي صرع بمشارکت قدمین وساقین ورحم وثديين بسبب مادهٔ بارده ویا ریح غلیظ مرتفع ازان اعضا بسوي دماغ قرشي کفته که بسا باشد که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج باشد بسوي تبدیل مزاج اکر با زمانده باشد سوي مزاج ردي باستعمال تریاق فاروق ودرکافي طب مزبور است که نیست دوائي مثل تریاق اکبر از براي صرع حادث از نیش زدن عقرب بر عصب * فالج واسترخا ونیز این تریاق نافع است از براي فالج چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا یا اطریفل وسعوط کردن باین تریاق باروغن شونیز بعد از تنقیه نافع است از براي فالج وچون خورده شود ازین تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بندقه چهل روز متوالي وسعوط کرده شود بان هر روز وطلا کرده شود بر اعضاي مسترخیه وقفاي سر وفقرات نافع است از براي فالج واسترخا وکفته شده که این تریاق عظیم النفع است از براي فالج واسترخا هرکاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه واستفراغ تمام بمثل ایارج لوغاذیا وایارج جالینوس وایارج ثیادریطوس وسزاوار آن است که آشامیده شود این تریاق از براي فالج بامطبوخ رازیانه وتخم کرفس وانیسون وبسفایج باروغن حب الخروع ویاآنکه داده شود ازان هر روز از نیم درم تا یکدرم با ماء الاصول شیخ الرئیس کفته که تدریج کرده شود بر صاحب فالج بآشامیدن این تریاق از یکدانک پس زیاده

کنند اندک و زیاده نکنند از یکدرم و گاهی مخلوط میکنند آن را با کنجد مقشر و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای اصحاب فالج و استرخا مانند این تریاق ابوسهل مسیحی گفته که هرگاه برسد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق با آبی که جوشانیده باشند دران قردمانا و نانخواه و تخم سداب از برای تبدیل مزاج ابن نوح قمری نقل کرده از ابی منصور که گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه در فالج تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد تا هفت روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید در علت بلکه باید استعمال کرده شود حقنهای حاده و بیاشامانند اوراادویهٔ ملطفهٔ خلط دائم مانند تریاق فاروق با آبیکه جوشانیده باشند دران شبت و نانخواه و انیسون و قردمانا و تخم سداب و مصطکی و بعد ازیکهفته بیاشامانند اورا مسهلات میفرمایند که این قول خلاف قول جمهور اطبا است چه ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه بمسهلات منع کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته میباید که استعمال کرده شود این تریاق بعد از تنقیهٔ مادهٔ مرض بجهت آنکه قوی الحرارة است میلان میدهد انچه را در بدن است از مواد پس اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت مواد میباشد بهمان سبب و چون مواد غیر منضجه و غیر قابل دفع حرکت کنند بالضرورة قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و درین مرض اضعف اعضای اعصاب است پس لازم می آید ازدیاد علت و نیز نزد عدم نقای بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف ماده را و زیاده میکردد باقی غلظت پس نمیکند قبول نضج کما ینبغی و این قول مناقض قول ابی منصور است و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است طبیب را تعهد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیهٔ مواد هرروز نیم درم تا آنکه مرض بکلی زائل شود و اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یا خوردن ادویهٔ سمیهٔ باردهٔ پس مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سمیت آن ادویه است بتمریخ بمروخات حاره و استعمال این تریاق وارجیجانس گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با آب مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که انچه نافع است فالج و استرخا را بنهایت و سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یك مثقال در شراب بادرنجبویه ده درم رازی گفته که دیدم در کناشی که مؤلف آن معلوم نبود علاجی از برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است و آن این است که بیاشامانند صاحب آنرا تریاق افاعی و بخورانند آن را غذا تا روز بلند شود پس بخورانند آن را فجل با عسل و نان نخورد تا عصر پس بخورد نان با زیره و شونیز و شکر با زیت که آن را ثرید نموده باشند و بیاشامانند بران نبیذ عسل و سه هفته این تدبیر نمایند زائل میکردد فالج آن و تمریخ باین تریاق با نفط سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدا در استرخای حادث از برودت و رطوبت ساذج نافع است آن را * لقوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوهٔ استرخائی چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و برای لقوه تشنجی چنانکه در تشنج ذکر کرده میشود * تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی ماسرجویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر کنار صحرائی نافع است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیادریطوس * تشنج امتلائی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی آشامیدن آن با طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان یا طبیخی که از استنباط ما است * وصنعتش این است ایرسا بادآورد اصل بادآورد اصل السوس زوفای خشك جنطیانا کل خطمی قنطوریون دقیق کاذریوس بادرنجبویه بیخ نبات قطن انجدان از هریک دو مثقال افتیمون اقریطی درکتان بسته هفت درم ادویه راسوای افتیمون در آب جوشانیده صافی نموده افتیمون را دران انداخته یك شب بگذارند صبح گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند

ودور کنند ودران آب مطبوخ جلنجبین عسلی ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق رافرو برند وازعقب آن این مطبوخ را
بنوشند واین تریاق نافع است این علت را چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بلغم بمثل ایارج فیقرا وایارج ثیادریطوس بعد از
نضج تام وسعوط کنند باین تریاق محلول بروغن شونیز درین علت وگفته شده که چون این تریاق راهر روز مقدار بندقه تا نیم مثقال
تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند وسعوط نمایند بآن هر روز وطلا نمایند بر اعضای متشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را
*اختلاج ونیز این تریاق نافع است از برای اختلاج چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج ثیادریطوس
ومقدار خوراک آن از برای این علت یک بندقه است وباید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبیکه جوشانیده باشند دران زیرهٔ
کرمانی وانیسون *خدر امتلائی ولسع حیوانات سمیه بارده وشرب ادویه بارده مخدره ونیز این تریاق نافع است از برای خدر امتلائی
آشامیدن آن وسعوط کردن بآن وطلا نمودن بر اعضای مخدوره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
از سموم بارده واز لسع عقرب احقر گوید که این تریاق عام النفع است بالخاصیة از برای خدر حادث از جمیع سموم اعم از انکه بوده باشد
بارده مانند افیون وبزر البنج سیاه ویا بوده باشند حار چون بیش واز جمیع نهوش اعم از انکه سم آنها بارد باشد چون عقرب یا حار
باشد چون افعی *رعشه ونیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج
ثیادریطوس وطریق استعمال این تریاق در رعشه آن است که اول مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را بآب گرم پس
بیاشامانند او را این تریاق مقدار بندقه با ماء الاصول ابن الیاس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشهٔ حادث از گزیدن
حیوانات سمی چون بیاشامانند با شراب بادرنجبویه وغذا نخود آب باشد حکیم میر محمد مؤمن گفته که مقدار شربتش تا سی سال در
تداوی سموم از یك بندقه تا یك مثقال است واز سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف وقوت سموم
وگفته مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض استعمال نباید کرد واگر استعمال کنند از اقل مقدار شربتش تجاوز نکنند
واز جهت نافض در تبهای بارده مقدار دودانگ است تا نیم مثقال بآب گرم واز برای سعال مزمن وامراض واوجاع صدر وجنب
از بادهای غلیظ ومواد بارده مقدار دودانگ با ماء العسل یا با جلاب سکری اگر نبوده باشد تپ وبجهت جذام وبرص واختلاط
عقل وفالج ولقوه وتشنج واختلاج وصرع ودفع هموم ووساوس سوداوی بعد از تنقیه مقدار بندقه تا نیم مثقال دهند تا چهل روز
هر روز وبآن سعوط نمایند وطلا کنند وبجهت اختناق رحم واخراج جنین میت یك باقلاء از ان مطبوخ سداب ومشکطرامشیع و
امثال آن وجلاب داده شود واز جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو وآب وبرای تفتیت حصاة کلیه ومثانه تا چهار دانگ
باطبیخ کرفس ودر اورام باطنی وعسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی وبجهت تحسین لون بقدر باقلائی در طبیخ افسنتین
واز جهت کرم امعا تا نیم مثقال با عسل بلهند شفائی گفته که از جهت گزیدن مار وافعی وسگ دیوانه ورتیلا یک مثقال در
شراب واز برای نافض حمیات بلغمی وسوداوی مقدار یك ترمسه بآب گرم یا شراب ودر قولنج ونفخ معده ومغص ریحی وسقوط
شهوت طعام وربو وبرص وانقطاع صورت مقدار یك ترمسه با ماء العسل وشراب ودر صرع وصداع وشقیقه یك ترمسه در آب
گرم وخدا وند هیضه را دو دانگ در شراب سیب شیرین ودر جمیع امراض اقل شربتش یک ترمسه است واکثرش یك مثقال
وحکیم محمد تقی در میزان الطبائع گفته که از برای مار گزیده یك مثقال با چهار اوقیهٔ شراب وکسی را که سگ دیوانه گزیده
باشد یك مثقال از ان با یکدرم سرطان نهری محرق در یك اوقیه شراب واز برای خداوندان سعال بلغمی ودرد سینه ودرد پهلو
یك ترمسه در سه اوقیه شراب واز برای خداوندان نافض در تپ که گرم نمی شوند یکدرم از ان در آب گرم دهند وحکیم معصوم گفته

که صاحب صرع وسکته وفالج ولقوه را نیم درم تا یکدرم با ماء الاصول ومجذوم ومبروص وخلد اوند داء الحیه وداء الثعلب را
مقدار دو دانك تا یکدرم با ماء الجبن وبجهت حب القرع وحیات یکدانک تا نیم درم با آب مطبوخ قیصوم وصاحب هیضه
رایکدانك با آب سیب شیرین یارب سیب شیرین یارب به شیرین ومستسقي رادو دانك درشراب بزورو صاحب درد معده را
دودانک باشراب صرف ویا شراب افسنتین ودرقولنج وسدهٔ طحال وکبد مقداردودانک با ماء البزور ودرنقرس واوجاع مفاصل بارده
ازنیم درم تا یکدرم با طبیخ سورنجان ودرگزیدن ماروافعی وعقرب ورتیلا وسك دیوانه وجمیع حشرات از دانکي تا یك مثقال
با شراب وزنبور گزیده رانیم دانك با سرکه بدهند وقدري بران موضع بمالند وکسیکه ذراریح خورده باشد یک مثقال باشراب
واز براي رفع ضرر ادویهٔ قتاله چون افیون وشوکران یکدانك تا نیم مثقال با شراب واز برای سرفه وزکام ودرد سینه وضیق النفس
که مزمن شده باشد مقداردودانک درماء العسل با سرکهٔ عنصل شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن وامراض صدر مقدار
با قلائي درطبیخ عناب وسپستان واصل السوس بیاشامند واز برای نافض ودائر وسرما وقتي درابتداي دورهٔ تب مقدار یک ترمسه
ازان با آب یا شراب که اقل مقدار آن شراب سه اوقیه باشد واکثرش چهاراوقیه ونیم واز برای حمیات مقدار باقلائي باطبیخ
حلبه وماء الزیبق دهند ووقت استعمال اصحاب حمیات مزمن این تریاق را بعد از نضج است واز برای قولنج ونفخ معده ومغص
آشامیده میشود ازان مقدار یك ترمسه با ماء العسل یاجلاب سکری وبعضي گفته اند که بجهت نفخ معده وامعا مقدار دودانك با آب
مطبوخ زیره واز براي سقوط شهوت مقدار یك ترمسه است درآب یا شراب که اقلش سه اوقیه واکثرش چهار اوقیه ونیم باشد
واز برای یرقان سددي وسدهٔ طحال مقدار ترمسهٔ درطبیخ اسارون واز برای استسقا وامثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار
ترمسهٔ ازان فروبرند ویا با مقدار یك اوقیه ونیم سرکهٔ ممزوج با آب بیاشامند وبعضي گفته اند که ازا برای استسقا مقدار فندقي
با سرکه ممزوج باآب واز برای نفث الدم وقتیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یك مثقال درسرکه ممزوج باآب واگر مرض
کهنه باشد مقدار یك مثقال درطبیخ سمقوطون صبح وشام وسمقوطون نوعی ازحی العالم است وبعضي گفته اند که سومقوطون
بقاف راسن است وسومقوطون بفا نوعي از فودنج است واز برای انقطاع صوت مقدار باقلائي درماء العسل یا آب عنب الثعلب
یا نگاه دارند آن را درزیر زبان وبجهت صرع باید که اولا غرغره کرده شود بآن پس آشامیده شود ازان مقدار ربع مثقالي تا نیم
مثقال درآب گرم وسکنجبین عنصلی وهمچنین درصداع وشقیقه واما از برای قروح امعا واسهال تا نصف مثقالي با آب سماق واز برای
تفتیت حصاة وحرقت بول مقدار باقلائي درطبیخ کرفس ودرجوع کلبي مقدار بندقه با شراب ممزوج با آب واز برای ادرار واسقاط
جنین مقدار ترمسه درطبیخ مشك طرامشیع یادرطبیخ سداب یادرطبیخ ابهل واز برای عسر النفس تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی
واز برای امراض طحال وصلابت آن مقدار باقلائی با سکنجبین عنصلی واز براي کرم امعا تا ثلث مثقالی با عسل وهمچنین
از برای هر مرض باردي وبالجمله این تریاق گرم وخشک است وبنابرین نافع است از برای هر مرضی که نبوده باشد محض از حرارت
ویبوست لیکن باید که فرا گرفته شود درامراضي که شدیدة البرودة باشد با مطبوخهاي گرم ویا با ماء العسل ودر غیر امراض
شدیدة البرودة با آب خالص ویاري دهند آن را بادوای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیرمطبوخ وتجاوز نکند حافظ
صحت دراستعمال آن از مقدار یك مثقال وآن هم وقتیکه بوده باشد حافظ صحت درسن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار شربتي
ازین تریاق درگزیدن افعی وحیات وکلب کلب یك مثقال است ودرگزیدن عقرب نیم درم ودرگزیدن زنبور یکدانك ونیم با سرکه
ودرخوردن سموم از نیم مثقال تا دو مثقال وکسیکه درد سینه داشته باشد وسعال مزمن ودرد معده وامعا واحشا وشهوت کلبی ونافضه

بی تپ ذود انک ودر صرع وسکته ولقوه نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب ودر قولنج نیم درم ودر استسقا یک مثقال ودر اسهال وقروح امعا نیم درم با آب سماق ودر ضیق النفس یک دانک ونیم با سکنجبین عنصلی ودر جذام یک مثقال با مطبوخ گاوزبان وافتیمون ودر حصاة کلیه ومثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس ودر هیضه یک دانک ونیم با شراب ودر ضعف شهوت طعام وشهوت کلبی یک مثقال با شراب ودر احتباس طمث یک مثقال با مطبوخ مشکطرامشیع وگفته که این تریاق تندرستی را بر مردم نگاه میدارد چون در هر ماهی یک درم از وی بکار برند وشربتی ازین تریاق یک درم یا بیشتر یا کمتر بقدر قوت علت وقوت علیل است میفرمایند که باید دانست که اگرچه مقدار شربات از برای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق وادویهٔ مناسبهٔ با آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکار برد باید احتیاط فصل و بلد وسن وعادت وسحنه ومزاج اصلی ومزاج عارضی وعلت وکمیت وکیفیت هر مرض مرض را ومریض را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقداری که مناسب حال آن مرض ومریض باشد اختیار کنند که اول شربت آن یک طسوج است کمتر نباشد واکثر مقدار شربتی از آن که بقول اشهر یک مثقال است ونزد بعضی دو مثقال زیاده نباشد ودر چیزیکه موافق حال مرض ومریض باشد داخل ساخته بدهند * فائده * بدانکه شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه گفته که بتریاق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در نفع نمیرسد سوای مثرودیطوس که قریب است بآن در ملایمت بمزاج انسانی وتقویت آن وتقویت دل وازالهٔ توحش ومقاومت بجمیع سموم وعقلاء اهل نظر که دیده اند یافته اند بتالیف این دوا بامر الهی وعنایت او سبحانه امری است که وحی یا شبیه بوحی باشد ومنافع وخواص آن از صورت نوعی آن است که تابع مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزا وبسائط آن چه اگر بسبب اجزا وبسائط آن بودی بایستی که تازهٔ آن از کهنه انفع بودی وحال آنکه برعکس است چه نفع تازهٔ آن اندک است ونفع کلی در مختمر رسیدهٔ آن است وتخمیر آن نزد متاخرین بعد از ده سال است ونزد جالینوس بعد از بیست سال واین تفاوت ظاهرا بحسب تفاوت بلدان باشد در سردی وگرمی وتری وخشکی وبعضی گفته که بعد از شش ماه نفعی که از آن منظور است ظاهر میگردد واما کمال قوت آن بعد از ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال وبعد از چهل سال تا شصت سال وقت وقوف قوت آن است وبعد از شصت سال ضعیف میگردد وکسیکه این معجون را ترکیب کرده هرگز در گمان او نبوده که این قسم منافع برین ترکیب بعد از امتزاج مترتب خواهد گردید ور چون بالهام ووحی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که مأمول ومتوقع نه بود ظاهر گردید

* فصل در بیان مزاج این تریاق *

بعضی اطبا را اعتقاد آن است که در تریاق فاروق یعنی تریاق افاعی ومثرودیطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است ودر استعمال نصف مثقال از آن توقف دارند ودر استعمال چهار مثقال جوارش کمونی وفلافلی توقف نمی نمایند واین اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای باردهٔ در تریاق افاعی یعنی تریاق فاروق می باشد چون افیون واقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس که بعد از امتزاج وکسر وانکسار میشکنند قوت حرارت بسائط آن را ومیگردد مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسائط آن وآنچه ظاهر می گردد آن است که مزاج ثانوی آن در یک درجه ونیم قریب با آخر درجهٔ دوم باشد در حرارت ومثرودیطوس در حرارت مزاج اندکی کمتر است از حرارت مزاج تریاق فاروق وآنکه تریاق فاروق اندکی از مثرودیطوس اقوی است در افعال وآثار شریفه نیست بسبب شدت حرارت بلکه بسبب خاصیت فایضه بر آن از مبدأ فیاض است ونفعی که ازین تریاق صادر میشود بدرجهٔ اعلی است وقریب است بآن در نفع مثرودیطوس وترکیبی دیگر از تراکیب اطبای یونان باین دو مرکب نمی رسد واگر انسان معتدل المزاج

در اوقات وازمان معتدله یا بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بحد تواتر واکثار نرساند البته در تقویت قلب آن منفعت عظیم بخشد ومستعمل آن محفوظ می ماند از عفونات وبائی وحرکات ردیهٔ اخلاط وهیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود وقوت تمام خواهد یافت وعمرش دراز خواهد شد کسیکه مزاجش حار باشد ویا در فصول وبلدان حاره باشد تجویز استعمال آن از برای او در حفظ صحت نشده وهمچنین جمیع معاجین وجوارشات حاره وبعد ازین تریاق ومثرودیطوس در نفع دواء المسک مراست که موافق است از برای اصحاب امزجهٔ معتدله ودواء المسک حلو که موافق است در امزجهٔ بارده ودواء المسک در تفریح قلب ازین تریاق کمتر نیست وشاید در تقویت دماغ نیز ازان کمتر نباشد وهمچنین در تقویت تمام اعضا ومقاومت با جمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت میکند با سمومیکه جاری مجرای بیش باشند وفائدهٔ وی در نهوش ولدوغ حیوانات سمیه کمتر است از فائدهٔ تریاق در سموم وبعد از دواء المسک در نفع در مفرح کبیر اند و بعد ازان معجون نجاح * فائده دیگر آنکه این تریاق را بحسب بسائط آن آثار وقوتها است وبحسب صورتیکه بران فائض شده از تخمیر آن مدتی که حاصل شده دران مزاجی ثانوی صناعی آثار وقوتهای چند که شاید جملهٔ آن آثار وقوتهای اقوی وافضل باشند از قوتهای هریک از بسائط آن ونباید ملتفت شد بقول اطبا که تریاق فاروق نفع میدهد از برای فلان مرض بسبب صندل واز برای فلان مرض بسبب مر بلکه نافع است بسبب آنها لیکن عمده واصل صورت آن است واتفاق است بدانکه صورت آن جلیل است در منفعت وعظیم است در خاصیت وممکن نیست ما را که اشاره کنیم بسوی آن وبسوی مناسبت آن مر افعال آن را اشارهٔ روشن که بچه سبب این منافع واثار ازان صادر میگردد

* فصل در بیان امتحان این تریاق وفرق میان طری وقوی وعتیق وضعیف وجید وردی وصحیح وغیر صحیح آن

* بدانکه از جملهٔ امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامانند انسانی را مسهل قوی بمنزلهٔ سقمونیا وشحم حنظل وصبر کنند تا آن مسهل شروع بعمل کند پس بیاشامانند او را ازین تریاق پس اگر حبس کرد عمل اسهال آنرا تازه وقوی وجید وصحیح است والا فلا ومقداریکه از برای تجربه وامتحان داده میشود وزن نیم درهم است حنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث قوی جید صحیح است حبس دوای مسهل است یعنی هرگاه دوای مسهل نوشیده باشند ونیست خاصیت این تریاق آنکه حبس اسهال کند ولیکن حبس اسهال دوای مسهل میکند بسبب آنکه ضعیف میگرداند قوت دوای مسهل را بجهت آنکه ادویهٔ مسهله را قوت سمیت میباشد واین تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکی گفته که امتحان کرده میشود این تریاق در کسیکه مقیئ قوی مثل جوز القیئ خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق باو خورانیدند وقطع عمل آن مقیئ نمود صحیح است والا فلا وبعضی اطبا گفته که همچنین است در قطع انزال یعنی کسیکه جماع کند چون زمان انزال قریب شود بنوشد ازین تریاق پس اگر منع انزال نمود صحیح است والا فلا ونیز از امتحانات آن آنست که افعی را بر حیوانی مسلط سازند که بگزد آن را پس بخورانند آن را سه مثقال ازین تریاق پس اگر قطع اثر سم ازان کرد وآن حیوان زنده ماند صحیح است والا فلا ونیز از امتحانات آن آنست که خون بسته را بگدازد ونیز از امتحانات آن امتحانی است که جالینوس ذکر کرده وآن این است که صید کنند خروس بری را که مزاج آن احر وایبس است از خروس اهلی ومسلط سازند جانوری سمی گزنده را بران پس بخورانند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند آن تریاق جید است والا فلا حنین گفته که دلیل بر آنکه اختیار کرده شده از برای تجربه خروس بری که احر وایبس است وتجربه کرده نمیشود در خروس اهلی آن است که خروس اهلی گوشت آن نرم وسخیف است وبعد از گزیدن شایستهٔ آن نمی ماند زمانی که تجربهٔ صحیح گردد

بلکه میکند زد سم ازان بزودی ومیزمد بسوی اعضای شریفهٔ آن واما خروس بری که طبع آن ایبس است وگوشت آن صلب پس جاری نمیگردد دران سم بزودی ونیز از امتحانات این تریاق آن است که بخورانند آن را بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع مضرت سم از وکرد وآن شخص زنده ماند جید است وصحیح والا فلا شیخ رئیس گفته که گمان من آنست که باید که امتحان کرده شود بر کسیکه افیون وشوکران وما نند آن خورده باشد واما اگر بیش وامثال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است وهمین است که تدافع موت کند بمهلت وافی ومیفرمایند که ظن من آن است که دواء المسك انفع از جمیع تریاقات باشد از برای کسیکه بیش خورده باشد ومیفرمایند که انفع جمیع فادزهرات از برای بیش خورده واز برای دفع مضرت آن جدوار است واز امتحاناتی که ذکر شده از برای علم بحدیث قوی این تریاق از قدیم ضعیف وکامل الترکیب آن آنست که قدری ازان را در گلوی ماری اندازند پس اگر آن مار زمرد آن تریاق حدیث قوی جید کامل الترکیب است والا فلا ونیز از امتحانات آن آنست که کسی را که مار وافعی وکلب کلب وعقرب ورتیلا وامثال اینها گزیده باشد بخورانند باو مقداری ازین تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هریك ازینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد وآن شخص خلاصی یافت خوب است والا فلا وبعض اطبا گفته که باید که امتحان کرده شود در امراض مزمنه که بدوای دیگر علاج پذیر نباشد چون شهوت کلبی وسعال مزمن ودرد معده وامثال این ها مقداریکه مناسب حال آن شخص وآن مرض باشد با چیزیکه مقرر است که استعمال آن با آن چیز دران مرض کرده شود پس اگر او مریض ازان مرض شفا یافت خوب است والا فلا وشنیده شده در امتحان آن که اگر شیر را متجبن گرداند چون با آن زنند خوب است والا فلا برین چندان اعتمادی نیست زیرا که فعل عسل وبعض ادویه دیگر نیز همین است وباید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان وتجربه نکنند وقوت وضعف آن را ندانند وخوبی وبدی آن را تحقیق ننمایند باید که مرتکب استعمال آن نشوند وچون خاطر از امتحان وتجربهٔ آن جمع گردد در زمان احتیاج بقدر مقرر ازان از برای هر مرض ومقداریکه مزاج آن شخص بر داشته باشد بدهند که فایدهٔ تمام وسود لا کلام ونفع عظیم باذن شافی حکیم جل اسمه میبخشد * فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی در نفع از برای جملهٔ امراض با چیزهای خاص ومقداری معین که شرط است در نفع از برای آنها * بدانکه سبق ذکر یافت که این تریاق جید ونافع است از برای جمیع امراض وحفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه میباشد بلا شرط وذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن وگاه میباشد بشرطی خاص وبا چیزی خاص ومقداری معین پس بدانکه باید که استعمال کرده نشود در مثل جذام وبرص واختلاط عقل وفالج ولقوه واسترخا ورعشه وتشنج وتمدد وصرع وخدر واختلاج وسوء هضم مگر بعد از تنقیهٔ تام بمثل ایارج لوغاذیا وایارج ثیادریطوس وباید که مجذوم بعد از تنقیهٔ تام در اول روز وآخر روز باب گرم بیاشامد ناشتا تا چهل روز ودر ایام خوردن آن طلا کند آن را بر بینی در شبها وسعوط کند ازان در اوائل روزها وهرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که سلوک این قوانین را تا یك سال مرعی دارد مکرر در سعوط که در هر پانزده روز یك مرتبه بآن سعوط کند وبعضی گفته اند باید که آشامیده شود از برای جذام بمرقهٔ افاعی یا با طبیخ لسان الثور بجهت آنکه این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ ورستن موی وصاحب برص بخورد آن را همچنانکه ذکر شد از برای جذام وبخراشد موضع برص را وطلا کند ازان بران موضع وصاحب فالج بیاشامد با طبیخ رازیانه وکرفس وبسفایج منقی وروغن حب الخروع وبسیار سعوط کند بآن با روغن شونیز وهمچنین صاحبان لقوه وتشنج واسترخای مخلوط به نفط سفید کرده بآن تدهین نمایند وصاحبان مالیخولیا واختلاط عقل ووسواس وتوحش بعد تنقیه با شرابیکه دران گاوزبان وبادرنجبویه خیسانیده باشند

وصاحب ابخرا استعمال آن کند مدت زیادتی نورقمر خواه بخورد وخواه طلا کند واز برای زلق امعا مقدم باید داشت بر استعمال آن استعمال حقنه‌های مناسبه ودر قولنج باسداب وزیره ودر علت اختناق رحم باید ممزوج نمود با مثل آن از هریك از سقمونیا وصمغ عربی وبعضی بجای سقمونیا شبرم گفته‌اند ودر رعشه پیش از استعمال آن باید که نطول کند براطراف آب گرم ودر داء الفیل باید که مقدم داشت بر استعمال آن نطول کردن بآب سرد وبعد از فصد عرق کعب واز برای دیدان باپوست بیخ انار وقصب الذریره وزیت ودر سموم با مطبوخ عسل وباید که بکشد مخلوط این تریاق را در عسل بچشم واز برای درد دندان نگاهدارند آن را بروی دندانی که درد دارد در دهان واز برای درد گوش آن را بروغن بادام تلخ حل کرده درگوش بچکانند وبعضی گفته‌اند که بآب گرم حل کرده درگوش بچکانند واین خطا است ودر اوجاع رحم بخور کنند بآن بافودنج وهمچنین در مثانه بازیادتی مقل ازرق وهمچنین در حمیات مطلقا هرگاه گردیده باشد مزمن وشفائی گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند ودر سرکه حل کرده بر موضع لدغ بمالند واز جهت مضرت ادویهٔ سمیه مثل افیون وشوکران وفرفیون وذراریح وامثال آنها در شراب دهند واز برای فالج واسترخا ولقوه ورعشه در ماء الاصول دهند واز برای جذام در ماء الجبن وخداوندان حب القرع ودیدان را در طبیخ قیصوم ودر ضیق النفس با سکنجبین عنصلی واز برای احتباس طمث واخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا در طبیخ مشکطرامشیع یا با طبیخ سداب حکیم محمد تقی در قرابادین خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند وخداوندان شهوت کلبی را در مقدار سه اوقیهٔ شراب ممزوج دهند وخداوند صرع را اندر سکنجبین عنصلی دهند وهم در سکنجبین عنصلی حل کرده غرغره نمایند وخداوند برص را اندر ماء العسل وخداوند قولنج را در طبیخ بادیان وزیرهٔ کرمانی وخداوندان حب القرع ودیدان را در طبیخ زیره وخداوند درد گرده ومثانه را در طبیخ کرفس وصاحب اسهال خون را وصاحب قروح امعا را با آب سماق بدهند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود این تریاق از برای تفتیت حصاة کلیه ومثانه با طبیخ کرفس

* فصل در بیان حبوب اقراص الافاعی *

* حب اقراص افاعی بنهایت مقوی باه وممسك منی است وجمیع اعضای رئیسه را قوت دهد * صنعت آن اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش از هریك ده مثقال جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی بری اصطهباناتی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دارابجردی مشك تبتی خالص از هریک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا از هریک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هریك پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هریك سه مثقال صمغ عربی یکدانگ ونیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست تخم مرغ مکلس یك مثقال کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سرشته حب‌ها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره یا ورق طلا پیچیده وورق طلا بهتر است نگاهدارند شربتی دو حب * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید از هریک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانهٔ هیل ورق گل سرخ شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا زعفران از هریک دو مثقال فادزهر اصطهباناتی حیوانی یکدانگ عنبر اشهب مشك تبتی از هریک نیم مثقال مومیائی دارابجردی صمغ عربی از هریك یکدانگ ونیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هریک سه مثقال کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر قرص افعی بیست مثقال تخم خشخاش خصیة الثعلب

مصری از هریک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هریک یک مثقال زرنباد دارچینی ایرساشقاقل مصری سنبل الطیب از هریک سه مثقال عود قماري قرنفل فلفل دارفلفل غنچهٔ گل سرخ سعد کوفی از هریک دو مثقال تخم خرفهٔ مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هریک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هریک نیم مثقال صمغ عربی یک دانگ و نیم بادزهر حیوانی مجرب یک دانگ کوفته بیخته با شیرهٔ نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا بپیچیده خشک کرده نگاه دارند شربتی پنج حب تا هفت حب

* حب قرص افعی له قدس سره در تقویت باه و امساک و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط بی نظیر است * صنعت آن جوز بوا پنج عدد میان آنها را خالی کرده از افیون کازرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده پس خمیر را از آنها جدا کرده اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصري از هریک پنج مثقال عود قماري عاقرقرحا زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق گل سرخ ایرسا فلفل سیاه هیل بوا قاقلهٔ کبار بسباسه بادرنجبویه زرنب تخم هلیون دارچینی مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز حب القطن از هریک دو مثقال مایهٔ شتر اعرابی صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش سفید تخم خرفهٔ مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق طلا ورق نقره از هریک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کثیرا در آب حل کرده ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره بپیچیده و خشک کرده نگاه دارند شربتی دو حب * حب قرص افعی منقول از کلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است * صنعت آن خصیة الثعلب مصري خولنجان خردل سرخ از هریک سه مثقال مایهٔ شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل کشن خرما از هریک یک مثقال کوفته بگلاب سرشته حبوب سازند * دهن الافاعي نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلای آثار جلد مانند قوباء و داء الثعلب وسعفه و استرخا و تدهین بآن چند روز پی هم ساقط میکرداند تخت بواسیر را و مجرب است و از برای تقویت باه بسیار مفید است * صنعت آن بگیرند مرقهٔ افاعی را که افاعی را از برای اقراص بدستور مزبور پخته و گوشت آن را برآورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن مرقه روغن زیتون داخل کرده در دیگی پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند * دهن الافاعي موسوم بدهن المفاصل صاحب خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اطبای هند است جهت تحلیل ورم های خبیث خصوص از مفاصل * صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و ذنب آن را بیفکنند و شکم آن را پاک کنند و پارچه پارچه کرده در روغن شبت اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه بپرورند و اگر در آب شبت بجوشانند تا مضمحل گردد و بپالایند و روغن کنجد بر ان افکنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بکار برند بهتر است * رماد افعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور احراق آن نیز بدستور آن مذکور یافت * طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص در سقي هرم و نهش هوام سمیه بسیار نافع است * صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور شد و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سر و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده احشا و مرارهٔ آن را بیرون آورده آن را با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با نخود و کندنا و قدری شبت و نمک در آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آن را جدا کرده با نان گندم پاکیزه ترید کرده نان را بخورند و شوربای آن را بیاشامند و اگر از گوشت آن نیز قدری خورده شود بد نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کبوتر بچه بپزند و در ابتدا

منفعت این شوربا ظاهر نمیشود لیکن بعد از چند روز پدید می آید وگاه باشد که در ابتدا عقل زائل گردد پس شفا یابد و وقت بازایستادن از خوردن طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت ورم کند وعقل او زائل شود پس پوست او جدا شود وصحت یابد * ماء اللحم افعی جذام وامراض سوداویه وبلغمیه را نافع ومقوی باه مبرود المزاج است * صنعت آن گوشت افعی مرده قطع نموده ونیکو شسته بطریق مذکور معمول مقدار نیم آثار گوشت بره فربه یا بزفربه یا خصی هر کدام که باشد و خواهند یك آثار مرغ جوان فربه سه قطعه بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک چهار مثقال افتیمون گاوزبان از هریک ده مثقال در پارچهٔ نازکی بسته باچند طاقهٔ شبت دران اندازند و باشش آثار آب عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر قوی ترخواهند کبک وکبوتر بچه از هریك سه قطعه ولحوم طیور از هریک پنج شش قطعه و گنجشك خانگی نر بیست قطعه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال هیل بوا با پوست پنج مثقال بوزیدان شقاقل بهمنین از هریک سه مثقال ونیم کوفته اضافه نمایند ود و مثقال زعفران ویک مثقال عنبراشهب در پارچهٔ نازکی بسته بهرنیچه یادر مشربه اندازند وعرق را سرد نموده در شیشه نگاهدارند * مرقهٔ افعی که آن را شوربای افعی گویند ودر حقیقت همان طبیخ افعی مذکور است واین مرقه مستعمل است در مرض جذام * صنعت آن بدستور طبیخ آن است بدستور آشامیدن و وقت بازایستادن ازان بعینه همان نوع است * معجون قرص افعی بجهت تولد وتناسل مجرب وبنهایت مبهی ومقوی وموافق اصحاب برودت مزاج وپیران وحافظ صحت ایشان وبجهت امراض عصبانی ورقت منی ونیکوگردانیدن رنگ رخساره وتقویت هاضمه وتفریح ودفع وحشت سوداوی نافع است * صنعت آن خصیة الثعلب مصری زنجبیل دارچینی از هریك شش مثقال کبابهٔ چینی قرنفل دارفلفل از هریك یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر از هریك دو مثقال ابریشم مقرض اشنه انجدان پنیرمایهٔ شتراعرابی تخم کرفس تخم کراث تخم یونجه تخم هلیون تخم کندنا تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار خطائی مجرب مغز چلغوزه خولنجان حب الصنوبر الکبار تخم ترب قرفة الطیب تودری سرخ تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز حب القلقل مغز بن فلفل لسان العصافیر خردل بصل اسقیل مشوی سمک مربی عاقرقرحا ازهریک یک مثقال عنبر اشهب مشك ترکی ازهریك دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عشر جمیع ادویه با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند شربتی یك مثقال * صنعت این معجون بنسخهٔ شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان موسوی غفرالله لهما خصیة الثعلب مصری دارچینی زنجبیل ازهریك شش مثقال کبابهٔ چینی قرنفل دارفلفل ابریشم مقرض اشنه انجدان مایهٔ شتراعرابی تخم کرفس تخم یونجه تخم هلیون تخم کندنا تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار حب الصنوبر الصغار جدوار خطائی خولنجان تودری سرخ تودری سفید قرفة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم خربزه تخم کاکنج حب القلقل حبة الخضرا فلفل لسان العصافیر پیاز عنصل مشوی بسباسه سمک مربی تخم خردل عاقرقرحا ازهریك یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر مغز فندق مقشر ازهریک دو مثقال قرص افعی عشر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یك مثقال تادو درم * افیون بفتح همزه وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون معرب ابیون یونانی است ومعنی آن مسبت است وبعربی لبن الخشخاش ومرقد وببربری تریاق وبسریانی وعیامنیون وشقیقل یعنی میرانندهٔ اعضا وبفارسی تریاک گویند وتریاکی که رستم از کیکاوس طلبید که بسهراب خوراند گویند افیون بوده چه نیست

دوائي در اوجاع شديدة حائل ميان مريض و موت هواى آن وچون دران قوت سميت ميباشد باآنكه دواى سمي شديد الغائله است وباعتبار چنان نفعي حكماى اطبا محتاج بودند باستعمال آن وبدا شتند چارهٔ ازان لهذا تركيب نمودند آنرا با مصلحات چنانچه هرحكيمى تركيبى ازان ساخته وبقدر مقدور در اصلاح آن كوشيده تا بدن ازغائلهٔ آن متضرر نگردد وفوائد آن عائد بدن گردد * فصل دربيان ماهيت طريق واخذ وطبيعت وجودت ورداءت وخواص ومنافع ومضار افيون * اما ماهيت آن بدانكه افيون اطلاق كرده ميشود بر سبيل اشتراك بر سه چيز اول برصمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفيد باشد وخواه سياه. واهل مشرق ومغرب برين متفق اند دوم برصمغ خشخاش سياه اين نزد قدماى اطبا است جهت آنكه دران اوقات زرع خشخاش نبوده واز خشخاش سياه صحرائي صمغ ميگرفته اند وبستاني آن بسيار كم ميبوده مگر در ارض مصر تنها وازانجا باطراف ميبرده اند چنانچه تميمي گفته كه در هيچ زمين نه در شرق ونه در غرب افيون نميباشد مگر در ديار مصر خاصة در صعيد مصر خاصة در موضعي مخصوص كه معروف باشيوط است ازانجا بسائر بلاد ميبرند سوم بر عصارهٔ خشخاش سياه چنانچه ديسقوريدوس گفته كه افيون صمغ درخت خشخاش سياه است يا عصارهٔ آن وشيخ الرئيس رحمه الله فرموده كه افيون عصارهٔ خشخاش مصري است كه آنرا بآفتاب گذارند تا غليظ ومنجمد گردد ونيز فرموده كه از خس برى گاه افيون ميسازند وآن نيز مخدر است اما ضعيف وگفته اند كه از شقائق النعمان فيز افيون ميگيرند وآن قوي الاثر است مثل آنكه صمغ خشخاش را ميگيرند وليكن بسيار قليل ازان بعمل مى آيد * اما طريق اخذ افيون از خشخاش آن است كه چون گل خشخاش ريخته شد وخشخاش دانه بست وقريب بآن رسيد كه رطوبت وطراوتش كم شود وخشك گردد اطراف ظاهر آن را آخر روز مه چهار تيغ طولاني غير غائر كه باندرون آن نرسد وسوراخ نكند زده شب بگذارند تا شير ورطوبتي كه ازان موضع بيرون مى آيد بسبب سردى هوا في الجمله جمودى وانعقادي بهمرساند پس يك يك را صبح بانگشت ازان برگيرند وبر كنار صدفي يا پيالهٔ چيني بمالند تا شير جميع خشخاش هاى تيغ زده جمع گردد وهمچنين زماني صبر كنند تا آنچه بتدريج نيز برآيد جمع كرده درهمان روز نيز بردارند وگاه باشد كه روز دوم نيز چيزي بيرون تراود آن را نيز بردارند واگر يكمرتبهٔ ديگر نيز تيغ زنند بد نيست تا آنچه دران مانده است برآيد وبهمان طريق بردارند وهمچنين تا آنكه مقدار معتدي جمع گردد پس مجموع را بر روى سنگي بمايند وبدست نيكو بمالند وازان اقراص ويا فتيلها اندك پهن ويا بمثل بيضهٔ مرغ بسازند ودر سايه خشك كرده نگاهدارند وعند الحاجت بكار برند اما تعين زمان مذكور جهت آن است كه ثمار تغذيه تنها از مسامات عروق نمي كنند بلكه از مسامات ضعيفهٔ خفيه كه در ظاهر آن است نيز جذب رطوبات ميكنند خواه رطوبت آب وخواه رطوبت شبنم ويا رطوبتي كه در هوا دائما ميباشد وكسانيكه تعهد احوال نباتات ميكنند درمى يابند اين معنى را وبهترين رطوبات رطوبت شبنم است كه در تغذيهٔ نباتات شبيه است بطل كه از افواه عروق بيرون مى آيد وبر ظاهر اغصان مي چسپد وآن رطوبت اكثر در زمستان در اوائل بهار ميباشد تا چندانكه حرارت روز تحليل آن كند پس در پوست خشخاش ازين نوع رطوبت بسياري نفوذ ميكند ودر مبادي تكون كه از بسياري رطوبت وضعف حرارت نضج نيافته مانند لبن كه شبيه است بغذاي نبات كامل نشده بلكه رطوبت سبز رنگ ميباشد كه خام وناملايم است پس ازانكه آن رطوبت رنگ بياض وقوام معتدل گيرد وقبل ازانكه غذاى قشر شود انتهاز فرصت ميبايد نمود واستخراج دمعهٔ آن كرد وآن زماني است كه او تعين كرده كه حرارت آفتاب رطوبت آن را تجفيف كند از ظاهر قشر وبواسطهٔ بسيارى ظاهر وباطن آن نضج را قبول نكند وهرگاه بدين مرتبه رسد كه تجفيف رطوبت ظاهر كند

قوت حرارت نیز چندان خواهد بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این در اواسط فصل ربیع است و اینکه شق را بکارد میکنند جهت آن است که تا موضع بیرون آمدن لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی دیگر سوراخ کنند سیلان تمام نمی یابد واما سبب آنکه باید که شق آن غائر نباشد آن است که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن درباطن نریزد واما سبب آنکه باید که متشعب نشود از برای آن است که لبن از یک موضع بدر آید و بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که هرچند بیشتر واز مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از آنکه کم از مواضع متعدده متفرقه بجهت آنکه چیزیکه مقدار آن آن قدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآمد چون از مواضع متعددهٔ متفرقه برآید ناچار اندک میباشد و گاه است که دو شق متقارب کنند هر دو از یکجانب قریب بموضع نصف که یکی تا بنزدیک سر آن و یکی تا بنزدیک ته آن برسد و در وسط قریب بمحاذات هم باشند تا انچه از پائین باشد از یکی بیرون آید وانچه از بالا باشد از دیگری واما سبب آنکه بانگشت باید که بردارند آن است که اگر از مثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر چیزی میتراشد و از اجزای کثیفه داخل آن میشود واما سبب در صدفه یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع کردن بواسطهٔ آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی درانها نفوذ نمیکند خصوص صدفه و در انگشت هم چیزی نمیگذارد بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشب و برگ و مانند اینها واما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن مذکور که از موضع شرط بیرون می آید همانجا منعقد میگردد و تا بر افواه منافذ این لبن هست از انچه بعد از ان است از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که برگرفتند افواه منافذ گشاده میشود و دیگرباره بیرون می آید و تا منافذ نیز از تاثیر هوا و آفتاب تجفیف پیدا نکرده وصلب نشده احتمال بیرون آمدن هست و چون خشک شد دیگر چیزی بر نمی آید و ازین است که روز سوم هیچ بیرون نمی آید واما سبب آنکه باید که بر روی سنگ صلایه کنند و آن را بدست بمالند آن است که بعضی از رطوبات آن به تحلیل رود و خاثر و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا قلمهای پهن و یا مانند بیضه گردد که هوا دران داخل نتواند کرد که اگر بسیار رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب ترویح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ افیون آن است که مادون سر خشخاش که تخم آن سیاه است نزدیک بساق شق کنند باشرط و بگذارند تا صمغ آن بیرون آید و بعد از ان جمع کنند که این افیون خوب است ظاهرا مدعای او آن است که بعضی از صمغ که در ساق گیاه هست آن را هم بیرون آورند و بغدادی گفته که قومی پوست و برگ و سر خشخاش را میکوبند و میفشارند و میپزند تا غلیظ شود و قرص میسازند و این بدترین اصناف آنست و دیسقوریدوس طریق استخراج افیون که مراد عصارهٔ آن باشد می آورد که سر خشخاش و اوراق آن هردو را بکوبند وعصارهٔ آنرا بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه کنند تا چندان غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد ازان قرص کنند و گویند که این قسم افیون را مقونیون گویند * اما بیان جودت و رداءت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از خشخاش سیاه است که در سایه خشک نموده باشند بعد ازان گفته اند افیون متخذ از لبن کوزهٔ شقائق النعمان است و علامت جودت آن ده است اول آنکه در آب زود گداخته شود زیرا که صموغ زود در آب گداخته میشوند حتی آنکه اگر بجای نمناک بگذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی و کثیرا و امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از آنکه در آب گداخته شد اجزای آن متشابه و متساوی باشند و دردی دران نباشد زیرا که آن علامت غش و اجزای غریبه است بجهت آنکه غش جوهر غریب است و مخالطت تام ندارد و بسبب این است که اکثر نا هموار و دانه دانه مینماید و بعضی گفته اند که آن را در آب حل کنند

وصاف کنند اگر دران ثفل بماند مغشوش است والا خالص سوم آنکه حاد الرائحه ومنوم باشد زیرا که افیون خالص تند بوی آن تند میباشد وبوی خاصی دارد ومنوم است ومغشوش آن کم بو است واین بمقایسه خوب معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر باشد ببویند بعد ازان آن را ویا آنکه سابق بوی خالص آن را دریافته باشند چهارم آنکه مکسور آن سفید مائل بحمرت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکنند محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم او مرارت وقبض باشد واین نیز بمقایسه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشند بعد ازان آن را ویا آنکه طعم آن را از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنگین ورزین باشد بسبب آنکه آنچه خالص است وصافی است اجزای او متلبد است وآنچه غیر صافی ومغشوش است اجزای ان متخلخل وسبک است وهمچنین است حال آنچه از عصاره است یعنی متخلخل وسبک است هفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم وگداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند ویا نزد چراغ برند زود مشتعل وافروخته گردد ودران جرم بسیار نماند نهم آنکه شعلهٔ آن صافی باشد وتیره نباشد دهم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند وقوی باشد واما صفات مغشوش آن ضد این صفات است وگفته اند که آنرا مغشوش بماميثا یا عصارهٔ خس بری یا صمغ آن مینمایند ونشان شناختن این هر سه آن است که آنچه مخلوط بشیاف ماميثا است هرگاه در آب مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد وملمس آن خشن باشد وآنچه از عصارهٔ خس بری سازند سبک وبی مغز باشد بجهت آنکه در طبیعت عصارات غلیان است هر چند آن را بطبیخ وتشمیس چنان سازند که غلیظ شود واز غلیان باز ماند امافی الجمله دران غلیانی حادث میشود که موجب تخلخل وخفت وزن وعدم رزانت آن است وآنچه در وعدس وامثال آن کنند همچنین رزانت وبوی آن کم است وآنچه دران صبر ومر داخل کرده باشند طعم ورائحهٔ آن غیر طعم ورائحهٔ افیون خالص است واین نیز بمقایسهٔ طعم ورائحهٔ افیون خالص معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت وآنچه گفته اند باید که بوی آن موجب خواب باشد جهت آن است که افیون مسبت است وهرگاه در رائحهٔ آن اینمعنی باشد معلوم میشود که در کمال قوت است وآنچه گفته اند باید که در آب زود بگدازد جهت آن است که در صمغیت آن لزوجتی نیست که بواسطهٔ آن آب دران نفوذ نتواند کرد که بعمق آن برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات جذب آب بزودی میکند ومیگدازد واندک رطوبتی دران تاثیر میکند حتی آنکه چون درجای نمناک گذارند نرم شود وهر آنچه دران صمغ باشد براق وصاف است وآنچه دران کثیرا ومانند آن ویا چیزهای که در آب نمی گدازد داخل است چون در آب گذارند ظاهر آن نرم وباطن آن همچنان صلب میماند وآنچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود ودر آتش مشتعل گردد وبچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است وشی دیگر را این لطافت وتاثیر نیست بسبب غلبهٔ ارضیت بران واز علاماتیکه میان مردم متعارف است آن است که نرم آن رابدو انگشت ابهام وسبابه یا بر کف دست بانگشت سبابه بمالند اگر مانند روغن در دست پهن شود وفتیله نشود وچسپنده بطرز عسل وخرما نباشد آن خالص است والا مغشوش ودیگر آن است که چون درجای نمناک بگذارند نرم شود مانند موم واین امتحان نزدیک با متحاناتی است که گذشت وآنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در کتاب دیسقوریدوس که از برای جودت وخالص بودن افیون ذکر کرده این است که رزین وحاد الرائحه وسهل الانحلال در آب باشد وزود منعقد نشود بعد از گداختن ودر آفتاب منحل شود وشعلهٔ چراغ را تیره ومظلم نکند هرگاه که مشتعل سازند واینها همان اموری است که ذکر یافت واما افیون زرد رنگ که آب را رنگ کند وناهموار باشد وضعیف الرائحه که اوصاف مذکوره دران نباشد مغشوش است اما مزاج

وطبیعت افیون پس بدانکه درمزاج افیون اختلاف بسیار شده جمهور اطبای یونان آن را سرد وخشک میدانند وبرودت آن را در نهایت مراتب میدانند که چهارم است ودران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم میدانند وبعضی در اواسط وهمچنین است قول در یبوست آن اکثری بر آنند که یابس است در سوم وبعضی گفته اند یبوست آن قوی است وجمهور اطبای هند آن را گرم وخشک دانسته ومتاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند وبعضی گرم نیز گفته وهریک را دلیلی است وانچه بالفعل مشهور میان اطبا است که متخذ از خشخاش سیاه بری است بارد یابس است دراول چهارم ومتخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس است در آخر درجهٔ سوم ومتخذ از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم ومتخذ از کوزهٔ شقائق النعمان اکثر آن را گرم میدانند وبعضی بسردی آن قائل اند فقیر را عقیده آن است که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی حار لطیف با جزو بارد کثیف ارضی غالب که آن جزو حار میباشد علت تلخی طعم وحدت رائحه وسرعت اشتعال وصدور افعال حرارت در بدن یعنی بعد ورود در بدن وفعل وانفعال دران اولا ازان اثر حرارت ظاهر میگردد وبدن را گرم می سازد ثانیا یعنی بعد زمانی که آن جزو حار لطیف به تحلیل رفت باقی می ماند آن جزو بارد ارضی غالب واحداث برودت می نماید واما آنانیکه گرم دانسته اند ودلیل از قیاس وتجربه آورده اند ادله واجوبهٔ آنها بالاجمال این است اما ادلهٔ قیاس آنها سه است اول مرارهٔ طعم آن است زیرا که فاعل مرارهٔ حرارت است ودلیل دیگر حدتی است که با مرارت دران می باشد ودلیل دیگر قیاس ایشان کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب تفعل السواد وفی ضده البیاض والبرودة فی الرطب تفعل البیاض وفی ضده السواد ومعلوم است که افیون لبن خشخاش است یاعصارهٔ آن وبهرحال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم می شود که فاعل آن حرارت خواهد بود اما تجربهٔ خود مبین وظاهر است که افیون اولا احداث حرارت میکند وبواسطهٔ همین مردم در برودت هوا وزمستانها وزمانیکه برف ویخ وهوا بسیار سرد است بیشتر استعمال می کنند وبرودتیکه ثانیا ازان صادر می گردد می گویند بنابران است که مواد حاره بدنیه را تحلیل میدهد وبالعرض برودت احداث می کند وهرگاه دو امر متضاد از شی واحد ظاهر شود یکی بالذات باشد ودیگری بالعرض والبته بالذات مقدم خواهد بود وبالعرض موخر جهت آنکه در حکمت طبیعی مبرهن شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر میشود وبعد ازان برودت پس حرارت آن ذاتی خواهد بود وبرودت آن عرضی جواب ازین آن است که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتواند بود که در شی امری باشد غیر ظاهر بین در حس که آن بالمآل موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند چوب چینی وزیبق وآن امر فی الحقیقت اقوی باشد از امریکه ظاهر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند بده مثقال از فرفیون محلول در یک رطل از شیر تازه دوشیده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است لازم می آید بان دلیل که بارد باشد وحال آنکه در کمال حرارت است وهمچنین در افیون فرضا میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن تفه باشد وفعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت وحدت وجواب از دلیل دیگر که در تمسک بقول شیخ گفته اند نزدیک است بهمین جواب وآن این است که میتواند بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد وآن اقوی باشد واما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آن است که لانسلم که فعل افیون اولا حرارت است بلکه اولا تبرید است وثانیا وبالعرض وتسخین وثالثا بالذات باز تبرید است ودیگر مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شی واحد صادر گردد واحد هما بالذات وثانی بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع

است زیرا که میتواند بود که امر بالعرض در قوت بمرتبهٔ باشد که بر ما بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولاً و تبرید آن ثانیاً که اول بالعرض است و ثانی بالذات و معهذا تسخین آن مقدم است بر تبرید و اگر گویند که افیون صمغ است و شیخ الرئیس گفته که کل صموغ حاراند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ باوجود این حکم کرده است که افیون بارد و یابس است در درجهٔ رابعه پس میتواند بود که در اصل طبیعت صموغ حار و یابس باشند و بواسطهٔ مانعی اثر آن بفعل نیاید مثل آنکه از نباتاتی که از ان بیرون می آیند قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صمغیت باشد و دیگر آنکه این لبن است نه صمغ و فرق است میان لبن و صمغ و بالجمله این اجوبه پر قوتی ندارد* اما بیان منافع و مضار آن از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع است از برای صداع بوئیدن و طلا کردن آن بر سر و آشامیدن آن بقدر یک حبه فخر الدین سمرقندی در میامر خود گفته باید حذر نمود از استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت بحیثیتی که طاقت برداشت آن نداشته باشند و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد پس جائز نیست استعمال آن بجهت آنکه ماده را بلید و غلیظ میکند و ضرر بحواس میرساند* اورام الحارة فی الدماغ و حجب الراس جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده که اعطا کرده میشود از افیون مرصاحب قرانیطس را ثمن درمی و بتدریج بربع درم رسانیده میشود در ماء الشعیر پس نفع میدهد او را و موجب رستگاری او میشود شیخ الرئیس گفته سزاوار آن است که جهد کرده شود در آمدن خواب مرصاحب سرسام صفراوی را اگرچه بمالیدن افیون باشد بر جبین و بینی او اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید پرهیز نمایند کال پرهیز از این عمل بجهت آنکه موجب هلاک علیل میگردد میفرمایند گاه باشد که نفع کند بوئیدن افیون با شمهٔ از زعفران و داخل کردن در لخالخ منومه در سرسام حار خصوصا صفراوی و مانند آن از سبارا و جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سرسام حار* فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار باشد که مضطر گردیم در صاحب سهر مفرط بسبب خوف انحلال قوت آن با آشامیدن مقدار یک قیراط و کمتر از ان از افیون تا خوابش برد و در کتاب تریاق بسوی قیصر جالینوس درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد و ساکن میکرداند وجع را محمد بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یک دانک و از عصارهٔ یبروح و زعفران از هریک دو دانک و همه را حل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر جبهه خواب می آورد خوابی نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که بیاشامد بقدر قیراطی از افیون و ببوید افیون را دائم تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده شود از افیون مقدار کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در ماء الشعیر خواب می آورد خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسا باشد که منتفع شوند اصحاب سهر در حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون یوسف بغدادی گفته که مقدار نیم دانک افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال فتیله از ان در مقعده منوم است و گفته اند که اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با مصلحش زعفران خواب می آورد خوابی معتدل پس اگر از ان اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر از ان نیز اندکی زیاده کنند موجب سبات میگردد پس اگر از ان نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی غرق میکند بمرتبهٔ که می باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از ان نیز اضافه کنند میکشد و سبب تنویم افیون افراط تبرید و تغلیظ آن است مر روح را و عسر حرکت آن بسوی خارج و بسوی اعضای حواس خمسهٔ ظاهره که آن سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی نیاید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت از همین تعطیل حواس است

واگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر باطن انف میگردد موجب خواب و همچنین چون حل نمایند افیون را با چند خالص در روغن بنفشه و بمالند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر مفرط قوی که اطبا از معالجهٔ آن خسته گردیده باشند * اختلاط الذهن والجنون والقطرب والصبار وداء الکلب والمانیا هرگاه بوده باشد انسان بسیار گرم مزاج ناری بحیثیتی که بوده باشد ارواح نفسانی او بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل با دنی سببی و حرکتی از حرکات فکریه پس آن را نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیونیات که بیاشامد اندکی از آنها را و از این جهت است که میباشد افیون مفید از برای جنون و صبار از قطرب و نیز باین سبب میباشد نافع از برای سرسام حار چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی میخورانند صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکرهای او و بعض اطبا گفته اند که افیون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه ببویند خصوص وقتیکه در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده ببویند حکیم علی در شرح قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای مانیا و جنون قرشی گفته که از جملهٔ علاج جید قوی از برای داء الکلب و مانیا آن است که بیاشامند صاحب آن را نیم درم افیون در ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبهٔ حرارت پس بسا باشد که دور گرداند مانیا و داء الکلب را در یک روز بجهت آنکه میبرد دماغ و مزیل حرارت محرقه و مسکن اضطراب و چنگ درزدن بخبط است و می بخشد دماغ را مزاجی مضاد مزاج حار حادث از سوداء محترق و دوای قوی است در دفع غائلهٔ سودای محترق و حدت آن و خواب می آورد پس موجب راحت میگردد نزد خواب از تخلیط و بسا باشد که نزد قوت حرارت و استیلای مرض احتیاج باعادهٔ آن شود چند مرتبه تا بگردد بسبب طول مدت قوی در تاثیر یوحنا گفته که هرگاه بوده باشد با مانیا سهر طویل پس نافع است آن را سعوط بچیزی از افیون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب بتدبیری است که خواب آید صاحب آن را پس میباید که بیاشامند او را گاهی افیون از برای خواب آمدن ایشان زکام و نزله چون آشامیده شود از افیون مقدار حبهٔ شعیره نافع است از برای زکام و نزله در انتها لیکن مضر بدماغ است و مصلح آن جندبیدستر و زعفران است و گفته شده که مصلح آن زنجبیل است بمی فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ بهیچ چیز مثل جندبیدستر نمیکند * امراض اذن چون افیون را با روغن بادام یا دهن حلوق که دهن زعفران است حل کرده در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آن را و چون آن را با دو حبهٔ جندبیدستر سوده در شیر دختران حل کرده در گوش چکانند تسکین میدهد درد آن را مولانا نفیس گفته که هرگاه وجع اذن از ریاح و بخارات حارهٔ حاده باشد نافع است از برای تسکین آن وقتیکه وجع شدت داشته باشد چکانیدن افیون محلول بشیر دختران در گوش و استعمال قطور افیون در گوش وقتی باید که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد که در آن حالت تسکین وجع بمخدری مثل افیون واجب است و با وجود این مداومت بآن نباید کرد که موجب ثقل سامعه است سمرقندی گفته که رماد افیون از ادویهٔ مسکنهٔ وجع اذن است و نافع است از برای قرحهٔ اذن بجهت آنکه مخدر است و تجفیفش زیاده از تجفیف نفس افیون است و هرگاه استعمال کرده شود با جندبیدستر نیست آن را ضرر افیون سید اسمعیل گفته که چون افیون و بزر البنج سفید را مساوی از هر دو بقدر عدسی صلایه کرده در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون یک قیراط افیون را در شیر تازه دوشیده حل کرده نیم گرم در گوش چکانند نافع است از برای بثور گوش وقتیکه با ضربان باشد و خوردن مقدار کرسنه

ازان تمامي اوجاع را ساكن كرده اند وخواب آورد وچون با زردهٔ تخم مرغ بريان كرده با زعفران ممزوج نموده برحمرهٔ
بجای مهمله وخراجات بخاي معجمه كذارند نافع است آنرا و با زعفران وشير دختر جهت نقرس وگذاشتن فتيله ممزوج
بآن در مقعده باعث تسكين ارجاع آن ومورث خواب است وازمنافع افيون آن است كه مقاومت با برد خارجي ميكند اگر
قدريكه مهلك نباشد بخورند سرما چندان اثر نمی كند چنانچه جناب ارشاد مآبي مد ظله العالي نقل فرمودند كه ازهندوستان
مراجعت بايران شده بودد رزمستان اتفاق سفری شد دربين راه به شخصی ملاقات شد كه اوهم ازهند آمده بود وبسبب
سرما بسيار متاذي بود ونزديک بود كه بي طاقت شود بزودي خود را باو رسانيده قدری افيون باو دادم كه بخورد بمجرد خوردن
فی الجمله با فاقه آمده وتوانست كه خود را بمنزل رساند وحكايت حكيم مير عماد الدين محمود شيرازي رح ومحافظت نمودن خود
درميان يخ وبرف تمام شب بخوردن افيون اندک اندک مشهور است واين بسبب احداث سخونت بالعرض آن است وبسبب
تسديد مسامات ومانع آمدن ازتاثير برودت هوا بظاهر بدن واجتماع حرارت وقوی درباطن وهيچ دوای ديگر را خواه مفرد وخواه
مركب اين فعل نيست وآخر الامر ايشان را يعني حكيم مزبور را فالج عارض شده واين يا بسبب برودت ذاتي افيون وافنای
حرارت غريزيست كه لازمهٔ آن است ويا با سباب ديگر * منفعت ديگر تنويم است چنانچه ذكر يافت وآن بسبب تبليد و
تغليظ روح است * منفعت ديگر بيداريست اهل اسفار در شب كيرها آن را ميخورند تا خواب برايشان غالب نشود واز
بی خوابي نيز متضرر نشوند واين نيز بسبب تخديرو احداث يبس آن است * ومنفعت ديگر وجد ونشاط دركارها است بواسطهٔ
قوت روح ورسيدن او باعضا واشتعال حرارت بدني كه مدار افعال بدان است واين نيز بسبب تخدير واجتماع حرارت
وقوی است درباطن وازين جهت عباد ونساک واهل خلوات وتوجهات جهت بيداری شب استعمال می نمايند و
پياده روان وارباب اعمال شاقه صعبه ودقيقهٔ لطيفه مانند كاتبان ونقاشان وطالب علمان بآن رغبت تمام دارند واين
نيز بسبب افعال مذكوره است * ومنفعت ديگر ازالهٔ غم وهم است واين نيز بسبب انعاش او است مر ارواح را واجتماع آن
بسبب توجه بسوی باطن است وازين جهت اكثر مردم مرتكب باين ميكردند تا بواسطهٔ انقلاب روزگار غموم وهموم بايشان
دست ندهد وجهت ديگر آنكه بسبب ضعيف كردن او مرفكر ومقدمات وامور مغمومه ومهمومه را وجدا كردن نتايج ازمقدمات
وترسيدن مدد ازخارج بآن بسبب تسديد وتعطيل حواس ظاهره فی الجمله ومتوجه بامر ديگر شدن بازمی ماند وفراموش
ميكند هموم وغموم را * ومنفعت ديگر حبس وقبض طبيعت است دراسهالي وليننتي كه هيچ دوا درو تاثير نكند بقليلی ازافيون
آن مرتفع ميگردد چنانچه در كتاب علاج اسهال نوشته اند كه بعضی ادويه است كه اسهال قوي را فی الحال حبس ميكند و
عمدهٔ آن ادويه افيون است وباقي مصلحات ومقويات او مثل جند بيد ستر وفلفل وزعفران ودارچيني ومانند اينها
وبتنهائي استعمال نبايد نمود * ومنفعت ديگر ازالهٔ اورام حاره وردع آن است طلاء * ومنفعت ديگر دفع سعال است بعد
ملاحظهٔ سبب ودانستن سعال ومقدار معين نفع فی الحال آن است واين بچند وجه است يكی بسبب سد ومنع نزله ازانصباب
بسوی سينه دوم بسبب تحليل وترقيق مواد بسبب تسخين بالعرض آن وديگر بسبب تخدير واحداث يبس وقبول نكردن اعضای
صدر مواد را * منفعت ديگر منع تپهای محرقه است خاصه دراقراص طباشيري * منفعت ديگر منع تپهاي نائبه از ربع وخمس
وغيرها پيش از آمدن نوبه است بسبب تغليظ ماده ومنع انصباب در مستوقد عفونت ونيز بسبب نضج وترقيق وتحليل آن
زيرا كه گفته اند افيون منضج مواد است ونضج عبارت از اعتدال وتهيه قوام ماده است از برای دفع وآن ترقيق غليظ وتغليظ

رقیق وتقطیع لزج باشد واین افعال بسبب احداث حرارت بالعرض آن است ومنفعت دیکر تجفیف قروح است بسبب یبس وتخدیریکه دارد چون اندکی ازان درمراهم داخل نمایند * منفعت دیکر ازالهٔ اثر مسکرات دیکراست مثل خمر وقنب * منفعت دیکر در ربو وضیق النفس است وچند کس دیده شده که علاج آنها منحصر بتناول افیون وافیونیات بود وبعد از استعمال آن شفا یافتند * منفعت دیکر ازالهٔ تاثیر وبا است وبسیاري از مردم بتخصیص کسانیکه معتاد بان نبردند ازخوردن آن از طاعون نجات یافتند ومعتادین بعضی که مزاج ایشان ضعیف وقوای ایشان بتحلیل رفته بود کمتر خلاص ونجات یافتند * منفعت دیکر منع احتلام وسرعت انزال است بسبب تبرید وتغلیظ ویبس آن وخفت نوم * منفعت دیکر تهزیل ولاغر نمودن تسمین وفربهي بافراط است که حرکت وسکون بسبب آن دشوار باشد * منفعت دیکر تسمینی مهزول محرور المزاج است بسبب برودت ذاتي خود * منفعت دیکر دفع اوجاع مجاري بول از کرده ومثانه واحلیل ودفع حرقة البول وقرحه وسوزش آن است بسبب تجفیف رطوبت وتعدیل حدت اخلاط ومنع احتراق وتخدیر وقلت ومنع احساس * منفعت دیکر تقویت قلب وروح است بسبب اجتماع اجزای قلب وجمیع ارواح در باطن وازین اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود * منفعت دیکر مصابرت برجوع وعطش است وقدرت بر اکتفا به طعام قلیل واین اکرچه در نفس الامر مضرت عظیم است اما بسا باشد که احتیاج کلي بآن واقع شود مانند اسفار وایام روزه وزمانهای قحط وغلای آب وطعام واین نیز بسبب تخدیر وعدم ادراک به تقاضای نفس وتجمید حرارت است * منفعت دیکر قلع اسنان است بی مشقت واین نیز فی الحقیقة مضرت عظیم است اما کاه کاه احتیاج بآن واقع میشود وآن بعد از وضع کافور وعاقرقرحا وامثال آن عمده است * منفعت دیکر کمي باه است واین نیز هرچند فی الحقیقة مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است واین بچند وجه است یکی بتقلیل حس وعدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل مني بواسطهٔ انجماد وتجفیفی که لازم آن است سوم ازالهٔ سخونت مني که ازان دغدغه حاصل میشود چهارم منع نعوظ که به تحریک دغدغه است وآن بواسطهٔ تقلیل روح وریح نافخهٔ عروق است * منفعت دیکر حفظ صحت بدن است از بسیاري از امراض اکر اعتدال بآن مرعید ارند ومتضرر نشدن ازادنی چیزی * منفعت دیکر منع نزله وزکام است * منفعت دیکر منع انصباب ماده است باعضا * منفعت دیکر منع وجع قولنج است واین اکرچه مقارن مضرت بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع محلل روح ومهلك است بحکم دفع الفسد بالاصلح وبعض الشر اهون من بعض تسکین آن را بافیون که هیچ چیز بآن نمیرسد بالضرورت مینمایند با مصلحات آن مثل جندبیدستر وزعفران وسقمونیا چنانچه در افلونیا رومي است وباذن خالقها هریك از ادویه کار خود مینمایند وتاثیر خود میبخشند * منفعت دیکر علاج زحیر است که آن را بر ریسمانی مالیده وقدری ازان خالي میکذارند وبکار میبرند که قدر خالي بیرون باشد پس بعد رفع احتیاج بیرون می آورند وخوردن قدر قلیلي آن نیز درین امر مفید است واین بسبب قبض وانجماد واخماد حرارت ورطوبت است وازخواص آن آنست که چون درسرکه یا در شراب حل کنند ودر بیني خر بچکانند فرح اوبسیار شود وفریاد بسیار کند وچون در مقعد او طلا کنند آن فریاد وفرح ساکن شود

* فصل دربیان مضرت های افیون * بدانکه مضرتهای آن اکثر من ان تحصی است وقطع نظر از مضرتهای دیکر این کم نیست که در مواضع که نفعی ازان متوقع است اکر نه بطریق مقرر وقدر شربت لائق وشرائط مسطوره وبدون ترکیب با مصلحات استعمال نمایند مضرت کلی میرسانند وبعضی را هلاک میسازد وازجمله مضرتهای آن اضعاف ولاغر نمودن است بواسطهٔ منافات آن بقوی وارواح * مضرت دیکر تضعیف قوی وارواح وتقلیل تغذیه وتنمیه است * مضرت دیکر حدوث

كزاز است ودر كلام اطبا آمده البنج يورث الصرع والافيون يورث الكزاز واين بسبب برودت اعصاب ومتاذي شدن وكريختن آنها است از موضعي بموضعي وكزاز تشنجي است كه در عضلات چنبر كردن حادث شود وآن را متمدد سازد بقدام يا بخلف يا از هر دو جانب واكثرا طلاق كزاز برين نوع تشنج است وانواع ديكر نيز كفته اند واز جمله مضرتهاي افيون احداث دق است بهر دو نوع خود حار وبارد ودرهرد وكداختن ولاغر شدن اعضا است وآن بسبب حرارت بالعرض وبرودت ويبوست ذاتي آن است ومراد از دق بارد دق شيخوخت است واز جمله مضرتهاي آن تقليل فهم واضعاف فكر وسائر قواي باطنيه وابطال حس وامتلاي دماغ وكندي قوت باصره وثقل سامعه وتضعيف شامه وتخدير حس لامسه وعدم ادراك آن وكج خلقي واكثر اوقات مغموم ومحزون بودن وباندك چيزي خائف وهراسان شدن ونيز از مضرتهاي آن ضعف معده وكبد وقلب ودماغ و قبض طبيعت وضعف هضم وعدم انحدار رطوبات وانجذاب وتحليل آنها واحداث نفخ وقولنج وعسر البول وخشكي دماغ و انف وكند دهان وكرفتن آواز كه بحة الصوت نامند وجبن وبخل وضعف باه وتقليل نسل وحب وحدت وتنفر از حضور مجالس ومحافل ونعاس وبيخوابي وكدورت حواس ظاهره وباطنه وبهت وخبط وكسالت وكاهلي در جميع افعال ظاهره وباطنه وغير اينها از مضرتها است * فصل در بيان دفع مضرتهاي افيون بقدر امكان * علاج ضعف بدن وقلب ودماغ وتقليل وتضعيف قوي وارواح وحرارت تقليل مقدار شربت آن است بقدر امكان واستعمال مقويات بدن وارواح بمفرحاتي كه جوهر روح را زياده كنند وتقويت دهند آن را وصفا واشراق ونورانيت بخشند مثل مفرحات ياقوتي معتدل وجوارشات مانند جوارش عود وعنبر وابريشم واشربۀ مقويه مانند شراب ابريشم وعود وكاوزبان وخميرۀ آنها وخوردن فادزهر حيواني وجدوار خطائي مجرب سائيده باهريك جدا با كلاب وعرق كاوزبان وعمده در اصلاح بدن وقت استعمال افيون است قبل از غذا يا بعد از ان وعلاج كزاز قبل از وقوع استعمال دواء المسك شيرين وترياق اربعه وترياق فاروق ومثروديطوس ومخلصه اكبر ومانند اينها است وجندبيدستر ممزوج بآن نمودن مانع از وقوع آن است وشربتي كه مركب از كاوزبان وبادرنجبويه واسطوخودوس باشد بسيار نافع است واجتناب از اغذيۀ مرطبه ومبخره است خصوص بقول ولبنيات وسائر تدابير مذكوره در كتب در علاج كزاز مرعي داشتن علاج دق بين مذكورين باغذيه ميبايد نمود وتمريخ افيون بمفرحات ومقويات قلب ومداومت حمام مرطب وتطييب خاطر رادر ازالۀ اين قسم ذبول مدخل تمام است وعلاج تقليل فهم واضعاف فكر وما نند آن بمصلحات افيون است از انچه در ان بسط وتلطيف باشد مانند زعفران وسنبل الطيب وقرنفل وهيل بوا وبسباسه وعود هندي ودارچيني وجبي كه در باب ترك افيون مذكور است درين باب مدخلي تمام دارد * علاج ازالۀ ثقل سمع روغن توب وترياق اربعه وماء فرفين بكلاب سائيده ويا بار وغن بادام تلخ وفتيله بآن آلوده كرده در كوش كذاشتن است * علاج رداءت اخلاق تقليل وتعديل يبوست دماغ است با غذيه واشربه واطليه واتفاق وملاقات با مردم موافق درحين نشاط وترك اختلاط خاصه با كسانيكه از اختلاط ايشان اورا انقباض بهم رسد درحين انحطاط كيف آن * علاج ضعف اعضاي رئيسه ومعده تقويت ارواح واعضا وتمريخ معده بمصطكي وكندر ويا روغن آن هردو جدوار وزرنباد وسائر مقويات معده است * علاج غثيان واين ازدوامر واقع ميشود يكي بزيادتي مقدار شربت آن بعد از طعام بافراط دوم بتوجه اخلاط فاسدۀ مغثيه بسوي معده وانيكه از توجه اخلاط مغثيه است اورا دوري مضبوط ميباشد اول به تقليل وارتكاب آن در وقت دورۀ مناسب واجتناب از وقت غير مناسب واجتناب از وقت دورۀ مناسب دوم تقويت معده است تا قبول انصباب مواد نكند بمثل شربت ليمو وصندل وغوره وانار ميخوش ومنعنع

وجوارشیکه دران پوست ترنج ومصطکی وعود هندی وآب ریباس یا غوره یا زرشک ومانند اینها باشد وجوارش عود ترش
وغذاهای غلیظ غیر متعارف مثل پنیر شور وآب لیمو یا غوره و پیاز حلقه کرده ونعناع خشک با نان خوردن مانع قی است
* علاج قبض طبیعت انجیر در آب وعسل خیسانیده بناشتا قریب بهفت هشت دانه خوردن وکنجد مقشر با خرما ملینی
خوردن وشیر وعسل وکزانکبین وشوربای چرب مثل رشته وآماج آشامیدن واکر زیاده ازین خواهند شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه
واکر اینها سودی نه بخشند حبی از بنفشه ودانکی از سنامکی وربع دانکی محموده ساخته فرو برند وده مثقال شربت بنفشه
بکلاب حل کرده بالای آن بنوشند * علاج لینت طبع غالب بواسطهٔ اسهال کبدی که مواد مختلفه در مدت مدیده محتبس
شده بجکر متوجه میشود وجکر آن را از خود دفع میکند واین اصعب اقسام اسهال است واصعب امراض طاریه بر ایشان ودیکر
آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد واسهال با ضعف قوت خطیر میباشد ودیکر آنکه طبیعت ایشان با فیون که اقبض ادویه
است معتاد شده اکر امر عظیم نبودی ظاهر نشدی بالجمله بهترین ادویه در اسهال ایشان ریوند چینی است وادویهٔ مناسبه
واقراص انبرباریس وکهربا وورد وسائر ادویهٔ مقرره مسطوره در کتب است * فصل در بیان مقدار شربت آن * بدانکه مقدار
شربت آن از یک عدسه تا چهار قیراط وزیاده از یکدانک ممنوع بود ودرم آن بدزن عادت کشنده است * فصل در بیان
علامات ومعالجات کسیکه افیون مقدار قاتل خورده باشد * بدانکه از علامات آن دوار وسدر وسبات واختلال حواس
واستشمام بوی افیون از دهن وبدن او وچون بخار دخود را وتنکی نفس وفواق وبند شدن زبان وفرو رفتن چشمان وتاریکی
آن وکمودت ناخنها وکزاز وخارش بسیار در تمام بدن وجریان عرق سرد وسردی اعضا وکمودت آن خصوص دست وپا معالجات
آن قی فرمودن بآب مطبوخ شبت وترب وعسل است ویا آب کرم وبوره ونمک طعام ویا نمک هندی با شیای مقیئهٔ دیکر
وآشامیدن دهنهٔ مصری یا مس سائیده با آب یا آب لیمو یا شیر تازه دوشیده کاوی وشیر با روغن کاو ویا کوسفند ومشک
با جند بیدستر وجدوار خطائی مجرب با شیرکاو ویا بتنهائی وزعفران با جلاب ویا نارجیل دریائی سائیده با شیرکاو وهریک
مفردا ومرکبا سکنجبین با نمک وعسل وبا ماء الاصول ویا روغن کل وسرکه که افسنتین ودارچینی دران جوشانیده باشند
ازینها وشرابیکه دارچینی وعاقرقرحا وجند بیدستر سائیده دران ریخته باشند وحقنه های حاده حاره وانجیر وخردل
خورانیدن هرچه ازینها که میسر اید وتکمید سر باشیای مسخنه وعطسه فرمودن وخورانیدن تریاق اربعه ویا تریاق فاروق
ویا سنجرنیا وتریاق الطین ومثرودیطوس ویا مقدار بندقه ازین معجون مسمی بتریاق افیون از مؤلفات جامع این اوراق
* صنعت آن جند بیدستر جدوار مجرب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب حلتیت مشک خالص ابهل اجزا متساوی
نرم سائیده باسه وزن آن عسل سفید مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم تا سه درم با انچه مناسب دانند
بیاشامانند وخورانیدن مقدار یکدو حبه سفیدی که با فضلهٔ مرغ میباشد محلول در آب باعث قی ورفع سمیت آن است
وهمچنین خورانیدن برک بیدانجیر یا آب آن مکرر وقی فرمودن بدان وبورق باب فودنج یا بآب خاکستر وتخم سداب بری یا
سداب وفلفل با طلا که عبارت از نوعی خمر است وحنا وفلفل با جند بیدستر وسکنجبین وحلتیت وسقر با طلا پخته وخورانیدن
جند بیدستر بقدر افیون بلکه اندکی از آن زیاده وبصر ومغز کردکان واستنشاق جند بیدستر وحلتیت وزعفران وتدهین سر وبدن
بروغنهای حاره مانند ناردین وسوسن ومانند آن ودر آبزن مرطب کرم نشانیدن وشوربا ومرقهای کوشتهای چرب وطعامهای
چرب شیرین با مشک وزعفران وفلفل سیاه وحلواها ازین قبیل بعد از قی ونقا خورانیدن وباید که او را نکذارند که خواب کند

واگر بخواهند زود بیدارش کنند و استحمام بآب گرم فرمایند و تکمیل کنند بدن او را بچیزیکه بشکند خارش بدن را و بعد از استحمام شوربای چرب بخورانند و سائر تدابیریکه در کتب مسطور است بجا آورند و نیز آشامیدن آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر وقتی کردن بدان و دوانیدن و حرکت فرمودن در بین بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل گهواره و ارجوجه و چرخی نشانیدن و حرکت دادن و چرخانیدن تا قی آید و همچنین مادام که رائحهٔ افیون از دهن آدمی آید بسیار مؤثر است و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیر میخورانند و اگر افیون بمقدار قاتل خورند و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و سائر ترشیها نیز میگویند که علاج پذیر نیست و محدث قولنج عظیم است و درین هنگام اگر سود مند باشد خورانیدن شیر تازه دوشیده گاو باچند بید ستر بقدر معتدل زیاده از مقدار افیون که خورده وقتی فرمودن بدهندهٔ مسی و بنحوی که ذکر یافت و تحقیق بحقنهای مناسب است و در جمیع احوال شفا بدست اوست جل شانه

* فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت آن و منشای اعتیاد بدان * بدانکه هر دوا که وارد بدن انسان میگردد او لا حرارت بدن دران تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت و خواه ببرودت و خواه بالطبع یا بقوتی دیگر باشد و افیون که وارد جوف میگردد بعد از انفعال از حرارت بدنی کیفیت برودت و یبوستی که بالطبع و بالخاصیة دارد ظاهر میشود و منبسط میگردد در حوالی و اطراف بدن اما طبیعت حامی و حافظ و قابض اجزای بدن آن را از ینبوع حرارت غریزی و اصل و منشای سائر قوی که قلب و دماغ است دفع میکند و با طراف بدن میرساند بواسطهٔ سمیتی که با برودت آن است و منافی و حرارت غریزی و قوی و ارواح است بالذات و بالطبع و تنفریکه طبیعت بالطبع ازان دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را شیأ فشیأ سرد میسازد و بسبب تکاثفی که لازم برودت است حرارت ازان مواضع منهزم شده میل بباطن می نماید و در مستوقد خود جمع میشود و بسبب انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها از انجا است و بالضرورت عند الانقباض و الفرار عن الظاهر رجوعش نیز بدان جا خواهد بود و ازین اجتماع قوتی و انتعاشی دران حرارتها حادث می شود و بواسطهٔ آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثر آن بدماغ و سائر بدن بزودی میرسد و این حالت را نشأ و نشاط مینامند و فی الحقیقة این انبساط و فرحی است بالعرض جهت آنکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است بسائر بدن بمناسبت و مجانست ذاتی نه بالعرض و بواسطهٔ انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی کما لایخفی و اما سبب اعتیاد بدان انست که چنانچه ذکر یافت دران برودتی و سمیتی قوی است و بالضرورة ازان تقلیل روح و دم و سائر سخونات و مسخنات بدنیه لازم می آید و ازین جهت ضعف در قوت رو میدهد و برودت غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده می گردد و افعال چنانچه باید از و صادر نمی گردد و فتور بسیاری در آنها رو میدهد و ازین است که معتادین بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحرکات ندارند پس ناچار در تضعیف و تزاید آن روز بروز میکوشند و هر چند زیاده می نمایند ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردد باید که قدری ماست تازه و یا شیرهٔ حب القرطم باب رازیانه بنوشند

* فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها و شبهای ماه مبارک رمضان و خوردن آن قبل از طعام و یا بعد ازان * بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره حاده باشد تقلیل مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خربزه و هندوانه و گل و رب مقشر و طباشیر

سفید کنند و در حمیات بزر البنج به تنهائی و یا با ادویهٔ مسطوره و در امراض بارده مانند جند بید ستر و عاقرقرحا و فرفیون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاهند و در امراض نائبه قبل از آمدن نوبه به نیم ساعت بخورانند غالب آنست که نوبه را برطرف سازد جهت آنکه اخلاطیکه در ان زمان بحرکت می آیند از حرکت باز میمانند و محتبس میشوند و در مستوقد عفونت نمی ریزند و اگر حمی عفنی باشد فرضا اگر برطرف نشود تخفیف در شدائد و عوارض و تاخیر در زمان نوبهٔ آن البته خواهد شد و در سائر امراض ملاحظهٔ اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبهای ماه مبارک رمضان بدانکه چون بواسطهٔ تقدیم و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع میشود مضرتها بسیار میرسانند و بسیار کسان معتادین با فیون مریض میشوند و جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب دانسته افطار مینمایند لهذا دستور العملی بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و افطار نمودن محفوظ مانند * بدانکه معتادین بافیون سه قسم اند یکی آنکه در شبانروزی یکبار میخورند دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار و زیاده و اما قسم اول بهر طریق که خواهد عمل کند او را اذیتی نمیرسانند و اما قسم دوم میباید جهد کند که در ماه مبارک رجب و شعبان وقت را بگردانند و باول روز و آخر روز اندازد و بتدریج تا ماه مبارک رمضان اول شب و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحور بخورد که درین هنگام او نیز بآسانی روزه را میتواند که بدارد و اذیتی نمی یابد و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بد و وقت اندازد در ماههای قبل از رمضان تا زحمتی نیابد و از جملهٔ تدابیر برای دفع اذیت آن آنست که شیافیکه مرکب از جند بید ستر و افیون بالمناصفه باشد بآب صمغ عربی یا کثیرا سرشته فتیله را بآن آلوده کرده سر فتیله را بریسمانی محکم ببندند و بخود بردارد تا وقتیکه خواهد بعد از ان بیرون آورد البته باید که بسیار نگذارد که گذاشتن آن بسیار مضرتهای کلی میرسانند از همه بدتر آنکه عضلهٔ مقعده که مانع بیرون آمدن اثفال و ریح است از کار می افتد و حفظ و ممانعت نمیتواند نمود پس چند انکه ضعف کم کرده و اندک نشاطی حاصل شود نگاه دارد و هر چند جند بید ستر مصلح مضرت آن است اما بالکلیه غائلهٔ آنرا زائل نمیکرداند تدبیر دیگر آنکه حبی از افیون صرف و یا ادویهٔ دیگر افیونیه که معتاد بافیون بآن مداومت دارد و در غلافی ترتیب دهند تا آن حب در معده او زود منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را باقدری روغن بادام بگدازند و آن حب را بآن آلوده سازند که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برند و امتحان کنند که چه وقت کیفیت آن میرسد هما نزمان انحلال او است و شخصیکه در روزی چند بار میخورد حب صباح را بی غلاف موم و حب ظهر را با غلاف موم ممزوج بقند و حب آخر روز را بغلاف موم گداخته در روغن بادام فرو برد هر سه را بیکدفعه پی هم آخر شب تا بتدریج هر یک بوقت خود منحل گردند و اگر حب مغلف بموم را چند جای آن را سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و تشویشی نه بینند بهتر است و اما کسی که فراموش کند خوردن افیون را تدبیر آن همان تدبیر اول از برداشتن فتیله ممزوج بافیون و جند بید ستر است و اگر بیکدفعه کفایت نشود بدفعات اما زود زود براورد تا ضرورت بسیار داعی نشود مرتکب آن نگردد زیرا که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت * اما طریق خوردن آن قبل از طعام یا بعد از ان * بدانکه اقسام محتملهٔ آن پنج است زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا و هر یک ازین دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در اثنای طعام میخورد پس اولا در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوئیم بعد از ان هر یک از اقسام را بخصوص و دلائل تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ میماند قوت آن از انکسار باختلاط بطعام دوم آنکه افعال طبیعیه منقسم میشوند بحسب انقسام مقبولات جهت آنکه فاعل واحد است اگر قوابل متکثر باشند فعل او نسبت بآنها متجزی و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل

اودران باشد وپس اثر آن بسیار ظاهر میگردد پس هرگاه افیون را جدا ازطعام بخورند طبیعت متوجه اومیشود واعمال وافعال او باتمام بظهور میرسد واین هنگام میتواند بود که بقلیلی اکتفانماید بخلاف آنکه با طعام باشد که دران هنگام عمدهٔ توجه طبیعت بسوی هضم طعام است بواسطهٔ ملایمت ذاتی وانس طبیعی که بآن دارد وبر تقدیر آنکه تفاوتی نکند اردو پارهٔ از توجه متصرف بجانب طعام وپارهٔ متوجه افیون باشد اغلب آن است که درین صورت هر دو ناقص میمانند زیرا که عمل کل اتم است ازعمل جزو چنانچه ذکریافت سوم آنکه غذا بواسطهٔ ملایمتی که دارد باطبیعت طبیعت درو تصرف میکند اولا زمانیکه اوراهضم نماید واز تصرف افیون باز میماند بجهت منافرت با آن و آن درطعم ورائحه وقوت غذا تاثیر میکند وآن را تلخ ونامقبول ونامرغوب میسازد وبدین سبب طبیعت دران غذا نیز تصرف کما ینبغی نمینماید وبر طبیعت کل وبار میشود هرچند مقدار افیون کم و اندک باشد وغذا ناقص وخام میماند واز نقصان وخامی آن بسیاری ازامراض ازنفخ ورياح وقراقر وتولید بلاغم ورطوبات وسدد وحمیات بسبب تعفین آن بلاغم ورطوبات وغیرها ازامراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه وزردی رنگ بدن وسستی اعضا و اعصاب حادث میگردد چهارم آنکه چون باجزای طعام مختلط شد بعضی اجزای غلیظه وکثیفه که در طعام است اکثف واغلظ میگردند وظاهر ست که شان این اجزا تسدید است ومضرت آن هویدا است که موجب قولنج واستسقا ویرقان وغیرها است پنجم آنکه بواسطهٔ عدم تصرف طبیعت درغذای طعام دراعالی وفم معدهٔ میماند وبدان سبب دهن خشک میشود وتشنگی عارض میگردد وبخارات آن بسبب محاذات ومشارکت بدماغ بزودی میرسد ودرین امور مضرتهای بسیار است ازانجمله جفاف و خشکی دماغ وسدهٔ درمجاری وبطون آن ونیز سبب یبس وخشکی دهان است زیراکه تراوش وترطیب دهان ازتراوش و ترطیب دماغ است وتشنگی خوردن آب بسیار درین صورت موجب سرعت انحلال واختلاط وانبساط آن میگردد درسائر اجزای غذا ششم آنکه کیفیت نشأ او زود نمیرسد زیراکه طعام حائل میگردد میان او ومیان معدهٔ وغیراین ازمضرتها واما دلائل تاخیر اول آنکه چون از ادویهٔ سمیه است اولی آنست که سموم موخر باشند ازطعام تا اذیت ایشان ازمعدهٔ دورباشد دوم آنکه چون قوی القوت است بحدیکه یکی ازسموم قتاله مقرره است پس باید که قوت آن منکسر شود بمثل طعام تاشدت اذیت اوکم گردد

* فصل دربیان دفع عادت افیون وتعویض ان باادویهٔ دیگر ازمفرده ومرکبه * بدانکه چون افیون از ادویهٔ سمیه ومنافی روح وحرارت غریزیست بهردو کیفیت خود یوما فیوما بسبب اعتیاد بآن درآنها ضعف ووهن رومیدهد پس البته میباید که ترک آن نماید واما چون ترک آن دفعة واحدة موجب ضرر عظیم است حالا وارتکاب آن مستلزم ضرر اندک است مآلا پس ازتکاب که مستلزم ضرر قلیل است مآلا اولی است ازترک بالکلیه دفعة که موجب ضرر عظیم است حالا بحکم شر القلیل اهون من شر الکثیر زیراکه اکثر معتادین بافیون را دیده شده که بترک نمودن آن دفعة واحدة بامراض صعبه مانند اسهال وزحیر وسقوط اشتها وغیرها مبتلا شده اکثر هلاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند ویا تعویض نمایند بادویهٔ مفرده اعم ازانکه باردهٔ مخدره باشند مانند بزرالبنج وبیخ لفاح وتخم خشخاش وتخم کاهو وجوزماثل ومانند اینها ویا غیر مخدرهٔ حارهٔ مانند جندبیدستر وجوزبوا ونانخواه وامثال اینها ویا بخمیر نان پخته واما تعویض آن به بزرالبنج بهترین واوفق ترین ادویه است بچند وجه یکی آنکه بزرالبنج معدل یبوست افیون است بدهنیتی که دارد ونیز افیون مقوی فعل بزرالبنج است ولهذا اکثر ترکیبی است که دران افیون باشد حکما هموزن ویا دوچندان بزرالبنج داخل نکرده باشند دیگر آنکه دهنیت بزرالبنج مانع تحلیل قوت برودت افیون است مانند دهنیتی که درجوزبوا است که موجب کسر حرارت اوست

دربدن وتعدیل آن نیز جهت آنکه حرارت برطوبت دهنیت منکسر میشود لهذا جوز کهنه که دهنیت او کم شده باشد حرارت او دربدن اقوی است من حیث الکیفیة از تازهٔ آن زیراکه تاثیر احدی الغاعلتین که حرارت و برودت باشد بار طوبت اقل واضعف است از آنکه با یبوست باشد اما من حیث الامتداد اقل وهمچنین است دهنیت بزر البنج و این خود ظاهر و مشاهد است که کیفیت افیون در تراکیبی که بزر البنج داخل ندارد کمتر است و در تراکیبی که اندک داخل است ازان زیاده و در تراکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی گوید ازین لازم می آید که عمر ترکیبی که در وافیون صرف باشد کمتر باشد ازانچه در و بزر البنج نیز باشد وحال آنکه امر برعکس است جواب گوئیم که حکم ترکیب در بدن غیر آنست که درخارج وازینکه او را در بدن صفتی وکیفیتی باشد لازم نمی آید که در خارج نیز همان صفت وکیفیت باشد دیگر آنکه تاثیر کیفیت بزر البنج عاجلا ظاهر میشود وچندان بقا و دوام وثبات ندارد بخلاف افیون که آجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام وثبات است واما وجه آنکه بزر البنج را در تراکیب افیونی داخل مینمایند آن است که در قدیم الایام از خشخاش صحرائی سیاه افیون میگرفتند وآن بسیار قوی بوده ومحتاج بمعینی نبوده وحال که بسبب مرور ایام وکم شدن خشخاش صحرائی وکثرت زراعت خشخاش بستانی وگرفتن افیون ازان وکم بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب وانضمام شیٔ معین بان که باعث تقویت قوت آن گردد ونیز بزر البنج قدری از بشاعت ورائحهٔ افیون را کم میگرداند تا میل طبیعت بآن زیاده شود ونیز بزر البنج في نفسه قائم مقام افیون میتواند شد وچندان مضرتی ندارد بخلاف ادویهٔ مخدرهٔ دیگر مانند شوکران وبیخ تفت وثمرهٔ لفاح وبیخ آن وجوز ماثل وقنب وکچله وداراشکنه وحب النیل وما نند اینها که هیچ یک از اینها خالي از مضرتی وغائله نیست چنانچه به تفصیل در رسالهٔ افیونیهٔ حکیم میر عماد الدین شیرازی قدس سره مسطور است * وتدبیر دیگر تعویض آن است که بجوز هندي که نارجیل است وبهترین تعویضات است وطریقهٔ آن این است که بگیرند نارجیل خام نیم رس را که قدری مغز دران بسته و آب بسیار دران باشد با پوست سبز خارج وسر آن را سوراخ کرده مقدار پنجاه شصت مثقال افیون خالص را فتیله کرده دران اندازند وسر آن را محکم نموده پنج شش ماه نگاه دارند پس بر آورده پوستهای آن را بالکلیه دور نموده مغز آن را با آب آن وا فیون نیکو سحق نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار حب معتاد وتناول نمایند واین نیز نیکو تدبیری است از برای رفع یبس وضرر افیون وچون چندمدت بران گذشت نارجیل دیگر مرتب نمایند که ثلث یا ربع مقدار افیون ازان کمتر باشد وهمچنین تا آنکه مقدار افیون نمانند واگر خواهند در هر چند یوم قدری مغز نارجیل ساده با آن نارجیل مدبر اول بیفزایند تا آنکه همین مغز نارجیل ساده مانند نیز خوب است وتدبیر دیگر تغیر وقت وفاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج بدین قسم که مثلا اگر هر روز اول صبح میخورده باشند دقیقهٔ تاخیر نمایند وهمین قسم یوما فیوما یك دقیقه بیفزایند تا آنکه بیك ساعت رسد وچون بیک ساعت رسید یک ساعت تاخیر نمایند وبتدریج تا دو ساعت وسه وهمچنین تا آنکه طبیعت فراموش کند وعادت برطرف شود * واما قانون ترک عادت افیون بجدوار آن است که بتدریج هر روز بقدر دانهٔ خشخاش یا بیشتر از قدر خوراک افیون کم نمایند وبقدر آن هر روز جدوار اضافه نمایند تا بمرور ایام بجدوار تنها قرار یابد وهر روز بقدر خوراک افیون جدوار صرف میل نمایند واگر خواهند که جدوار را نیز ترک نمایند باز بتدریج همان مقدار روز بروز از جدوار کم نمایند تا هیچ نماند واین قانون بهترین قوانین ترک افیون است وبآساني میتوان ترک نمود وموجب ضعف وسستي نمیگردد جهت آنکه جدوار بسبب تریاقیت وکیفیت حرارت جمیع قوتهای بدني وحرارت غریزي را قوت میدهد وچون حرارت غریزي قوت یافت کال زیادتي بهم میرساند وبدان سبب میل بظاهر مینماید وانبساط تمام حاصل میگردد واثرش بدماغ وسائر اطراف

میرسد وموجب نشاط و نشأ میگردد که قائم مقام نشای افیون بلکه بهتر ازان باشد چه کیفیت جدوار ذاتي وافیون عرضي است چنانچه درسبب نشاط افیون ذکر یافت ودیگر آنکه افیون بسبب برودت بمرور ایام حرارت غریزي را کم میکرداند ولهذا ابدان وقوتها واشتهارا ضعیف میکند وبشره رازرد وازرونق وصفا مي انداز دبخلاف جدوار * واما مرکباتي که تعویض افیون بدان میتوان بود بسیاراست یکی ازانها این ترکیب است که حکیم عماد الدین محمود شیرازي قدس سره در رسالهٔ افیونیهٔ خود آورده اند که از وضع حکمای فرنك است ودربلاد روم مستعمل ومجرب ایشان است وعمدهٔ اجزای آن قطران وخرم کیاه است ونسخهٔ آن این است زعفران حب النیل ازهریك پنج مثقال خرم کیاه بیست مثقال بزرالبنج سفید دارچینی جوزبوا کچله ازهریك دو مثقال لسان العصا فیرتلخ دوازده مثقال قطران چهل وپنج مثقال عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم معجون سازند وچون انفع اجزای این ترکیب خرم کیاه است که بنک باشد اکر بواسطهٔ حرمت آن رابدل بشاهدانه کنند انسب است چنانچه ما چنین کردیم درکمال خوبي بود وطریق ترک افیون بدین چنین است که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند ونیم مثقال ازترکیب مذکور فروبرند وچند انکه توانند از وقت مقرري خوردن افیون تاخیرنمایند ومرتبهٔ دیکر که خورند قدری نیز ازمقدار آن کم نمایند وبرمعجون وتاخیر زمان معتاد نیزبیفزایند وهمچنین بتدریج ازافیون کم نمایند وبرمعجون وتاخیر زمان معتاد بیفزایند تا بحدیکه مثلا یك نوبت صباح بالکل برطرف شود وباید که درشبانروزی مقدار یک مثقال ونیم خورده شود واین ترکیب ازمجربات است وشاید دوای انفع ازین نباشد ودیکرنیز ترکیبی است که حکیم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی ازجملهٔ غازیان روملو بهند افتاده وازمجربین آنجا این دوا معلوم کرده وبه اردوی معلی آمده وبسي مردم را ازعادت افیون خلاصي داد وبتبریز رفت آنجا نیزاکثری راتجات بخشید وبرادرزادهٔ اوجوانی بود درسن بیست سالکي بدین نسخه مطلع شده بشیروان آمد درزمانی که حضرت نیزآنجا بود وجمعی که معتاد بودند بواسطهٔ آن ترکیب خلاصي یافتند وپیش حقیرآمد که نسخه را اعلام میکنم امابااین شرط که باحقیرباشد وازطب وعلاج چیزی به بیند چون عقل تمام نداشت حقیرقبول نه نمود ودران اوقات مولانا حاجي محمود دامغاني که سن او بهشتاد رسیده بود آنجا آمد واوقریب به پنجاه سال بود که مرتکب افیونیات شده ودرشبانروزي قریب بیك مثقال میخورد واین پسراورا مبالغه کرد که ازین ترکیب بخورکه من علاج میکنم ترا وقریب بظهربود که مثل بیضهٔ ازان نوشیده رفت وروز دیکرآمد وکفت که تا قریب به نصف شب که وقت معتاد بود اصلا بیاد نیامد که افیون خورده یا نه وپسرچنین نقل کرده که عمدهٔ اجزای این حرمل است که بروغن دنبه چنان بریان کنند که قریب بسوختن شود وبالسان العصا فیروشقاقل ترکیب کنند بعسل ودیکر حب کچله است که اذاراقي نامند چنانچه حکیم مسطور قدس سره درهمان رسالهٔ مذکوره آورده که آن عوض افیون میشود ودران حرارت ویبوست قوي است وازمردم بسیاری معلوم شده که خوردن آن سلیم العاقبت است ومقدار معتدل او قاتل نیست وشکی دران نیست ومیان خلائق نفع آن درروجع ورک اشتهار تمام دارد ودرین اوقات جهت ترک افیون نفع آن ظاهرشده ومردم بسیط آنرا استعمال می کرده اند ودرین اوقات یکی ازاکابرواولاد اشراف که مدتها معتاد بافیون بود یکی ازافاضل اطبا حبی جهت آن ترکیب نمود که عمدهٔ اجزا کچله بود وبعضی ازمخدرات ومقویات وازافیون صرف آن را منتقل بآن حب نمود وبعد ازاندك زمانی ترک آن حب هم نمود ومدتی تارک بود وبازبدان مبتلا شد * اجزای آن حب عودهندی سنبل الطیب مصطکي رومي زعفران بیش جدوارخطائي وامثال این ادویه بود ودیکرازتراکیب مشهوره واقوی انها بلکه اقوی ازکل تراکیب تریاق فاروق است چنانچه تراکیب وشرائط استعمال آن به تفصیل

در انفعی ذکر یافت وحب جوزماثل که مشهور بحب الشفا است ودر حرف الجیم در جوزماثل خواهد آمد ودیگر حب بدل افیون وحب جدوار وافلونیا وبرشعثا وبرش ابوالبرکات وسائر انواع برشها وتراکیب افیونیه وشربت خشخاش است چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب درهمین باب به تفصیل مذکور خواهد شد

* فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک آن معتادین را عارض میکردد *

پوشیده نماند که این حالات نزدیک است بمضرتهای که در ارتکاب آن رومی نماید اکثری را ازانجمله حالتی است که نفس او برنمی آید و میپندارد که دل او در اقصی موضعی است در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان دشوار است ونیز میپندارد که دل او در موضعی است که نفس او را باو راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی نی ونیز میپندارد که بر روی سینهٔ او سنگی نهاده اند ونمی گذارند که استخوانهای سینه وشراسیف او منبسط شوند ونیز میپندارد که گویا دل او را بزیر میکشند وضغط القلب که فشردن دل است وتقشر قلب که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند ومی کشند وآمدن اشک سوزان از چشم وعطسه بسیار و بیخوابی و درد اعضا وتکسر آن وسقوط اشتها وپیچیدن ناف ومغص ودرد پشت ودرد کمر بمرتبهٔ اتم که گویا میترکد وجدا میکنند آنرا ودردسر وسرفه خصوصا در زمستان وبرنیامدن اواز وگرفتن سینه واسهال وتزحر وقلق واضطراب وغیراینها از احوال ردیه وامراض مهلکه است واکثر اینها بسبب ترک عادت وخوگرفتن طبیعت بآن است اگرچه موذی بود که العادة کالطبیعة الثانیة واجتماع واحتباس وانجماد مواد وابخرهٔ واحتقان آنها وضیق مجاری بسبب یبس وتخدیر افیون وچون آن عائق ومانع برطرف شد اندک اندک مواد محتبسهٔ منجمده به تحریک و ترقیق درمی آیند وباعضا واطراف میریزند واین احوال طاری می کردد وصعود بدماغ مینمایند وازانجا نیز منصب بآن اعضا میکردند وباعث این اعراض وامراض میکردند ووجوه دیکرنیز دارد چنانچه مفصلا در رسالهٔ افیونیهٔ حکیم عمادالدین محمود حسینی قدس سره وسائر کتب مسطور است

* فصل در بیان معالجات این احوال بطریق اجمال *

اما معالجهٔ حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات ویاقوتیات ودواء المسک حلو ومر ودیطوس وتریاق ومخلصهٔ اکبر وسائر مقویات قلب واز اشربه شراب کاوزبان وابریشم عنبری وسیب وبه با صندل وکلاب وبید مشک وعرق کادی با تخم بادرنجبویه وفرنجمشک وبالنکو ویا شربت معمول از نبات ویا قند ویا عسل با کلاب وبید مشک وعرق بهار وکادی وکاوزبان وورد چینی که بفارسی گل مشکین و بهندی سیوتی نامند با بزور مذکوره ویا شربت لیمو وفواکه میخوش وشربت عود ویا خمیرهٔ اینها بحسب مزاج ووقت واما علاج عطسه بسیار وآمدن اشک کرم سوزان از چشم سعوط بروغن بنفشه وبادام نمودن وبوئیدن افیون وخوردن تخم خشخاش وشربت آن با پوست وضماد پوست خشخاش وهمچنین تخم کاهو خصوص سیاه آن بر پیشانی ومقدم دماغ وتدهین سر بدهن خشخاش وانفع چیزها خوردن مقداریک عدد بیخ تفت یزدی است واما علاج بیخوابی سعی کردن درانکه خواب آید از تدهین دماغ وکف دست وپا وخوردن اغذیهٔ لذیذه که خواب آورد وخوردن ماست درتنویم خاصه که نان دران ثرید کنند اثرتمام دارد واما علاج رفع اعیا واوجاع بخورانیدن خشخاش مفید وتخم کاهو شاهدانه ومغز تخم خربزه وآرد نخود و کندم برشته وقند مفید از هریک بقدر لائق ومناسب است واما علاج درد اعضا آشامیدن بعض مخدرات مانند بزرالبنج وبیخ تفت وتخم تاتوره از هریک بقدر عدسی تا نیم نخود مجوز است ومالیدن سورنجان وجوزبوا وقسطین ومغاث وجدوار خطائی با روغن بابونه وروغن گل سرخ وکلاب بر آنها مفید است واما علاج اسهال شراب حب الاس وجوارش آن وخبث الحدید وفنجنوش وحب آن وحب جدوار وطباشیر وکهربا ولؤلؤ ومرجان وامثال اینها وجوارشات ومعاجین قابضه اکر ارادهٔ ترک بالمره باشد والا اندکی از افیون یا افیونیات بسیار مفید است وسائر معالجات هریک بحسب لایق بعمل آوردن

* فصل دربیان مدت بقای قوت افیون وکیفیت نگاهداشتن آن * بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا پنجاه سال گفته اند زیراکه گفته اند مطلقا صموغ وعصارات را مدت طویله قوت آنها باقی میماند اما درین مدت طویله بریک منوال و قرار نیست بلکه در اوائل حال که رطوبت فجه در واست که حقیقت صفت تخدیر وقوت تبرید ازوست آن فعل اقوی واتم است و رفته رفته رو به نقصان وزوال میگذارد ودر اوسط متوسط ودر اواخر ضعیف وگاه که مانند آرد اجزای او ازهم جدا ومتفتت گردد وتماسك وصورت نوعیه او باقی نماند دران زمان اثری نخواهد داشت واما کیفیت نگاهداشتن او آن است که درجای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت وبرودت وحرارت ویبوست خارجی وهوا بارچندان تاثیری نکند که آن را از صورت نوعیهٔ خود بگرداند وضعیف کرداند زیراکه تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال وزوال صورت نوعیهٔ اشیا اثری تمام دارند ولهذا اشیای صلبه را مانند یاقوت وحجر یشب که خواهند زود قابل سحق گردد در آتش سخت گرم کرده در آب سرد می اندازند در اندک زمانی وبچند دفعه چنان نرم میگردد که بسهولت تمام سوده میشود * فصل در کیفیت استعمال افیون در تراکیب واکحال * بدانکه چون خواهند افیون را در ادویهٔ عین واکحال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف وخالص نباشد وبریان کرده با مصلحات بکار برند تا از غائلهٔ آن ایمن باشند ومضرت او کم شود * دستور تشویهٔ افیون بدانکه دیسقوریدوس وبغدادی گفته اند که در خذفه یعنی سفال پاره نهند وبر آتش گذارند وزود برو بگردانند وبکار برند وشیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آهن بریان کنند تا سرخ شود وبهمین دستور در تراکیب دیگر که افیون برشته دران داخل است باید بریان نموده داخل نمایند واگر رماد افیون محرق ورماد آن را خواهند زیاده تشویه نموده در کوزهٔ مطین کرده در تنور یا اوجاغ بسوزانند تا سوخته گردد پس برآورده بکار برند ودر ادویهٔ مسکنه وجع اذن وقرحهٔ آن ود ر منافع افیون قبل ذکر یافته

* فصل دربیان ابدال افیون * بدانکه بدل آن بقول جمهور دو وزن یا سه وزن آن بزر البنج مفید است زیراکه بزر البنج سیاه از سموم است وبعضی گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن است وبعضی تودری سفید وگفته اند مثل آن وهم وزن آن عصارهٔ لحیة التیس ودر حبس الدم طباشیر وطین مختوم وکافور وکهربا ودر کلام شیخ الرئیس آمده که بدل آن سه مثل آن بزر البنج ومثل آن تخم لفاح است ومنجری نیز چنین گفته وعصارهٔ لفاح را نیز وسمرقندی بدل آنرا یبروح آورده

* فصل در تعداد مرکبات افیونداره که از حکمای ماتقدم است وطریق ترکیب آن * اثاناسیا کبری اثاناسیا صغری ارسطون کبیر ارسطون صغیر اسود سلیم که مشهور بمعجون ابو مسلم است اصعر سلیم افلونیا فارسی افلونیا رومی باد مهرج برشعثا بزرگ دارو تریاق فاروق تریاق غرزه دحمرثاد واء الکبریت زمهران کبیر زمهران صغیر که رامهران نیز نامند سنجرنیا کبیر سنجرنیا صغیر شلیثافیر وزنوش قفطارغان کبیر قفطارغان صغیر کاهکینج مثرودیطوس مخلص اکبر که سوطیرا نیز نامند معجون ابقراط معجون ابو ماهر معجون ارسطوماخس معجون اسود که معجون اعظم نیز نامند وصاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده معجون بولس معجون ربع معجون ضمیری معجون غیاثی معجون قباد الملك معجون قیصر معجون کاکنج معجون هرمس

* اما طریق ترکیب آنها چنانست که در تریاق فاروق ذکر یافت که ادویهٔ صحیحهٔ جیدهٔ تازهٔ کرم نخورده فاسد وبوسیده نشده تحصیل نمایند که در آنها غل وغش وتغییر وتبدیل نباشد وهریک را جدا جدا بکوبند بهمان دستور بیزند ووزن نمایند وافیون وسائر صموغ را در مائعی مناسب بخیسانند واگر محتاج بصاف نمودن باشد صاف نمایند وعسل ویا نبات را بقوام آورده دران ریزند وبا خکر رطوبات آن را خشك نمایند که نسوزد پس فرود آورده وپس از فاتر گردیدن حرارت آن سائر ادویه را بان بسرشند

ودرظرف نقرئي ياچيني بدستور نگاه دارند واگر افيون يا صموغ ديگر محتاج بريان نمودن باشد بدستور مقرر بريان نمايند پس حل نموده داخل نمايند واگر در كوفتن بعضى ادويه را باهم بكوبند پس بايد اجزائيكه در سخافت وكثافت وصلابت نزديك بهم باشند باهم بكوبند مانند گل سرخ وگاوزبان ونيلوفر وسورنجان وبوزيدان ومانند اينها باهم ودارچينى و خولنجان وقرنفل باهم وهمچنين اين قاعده را مرعيدارند اما درينصورت بايد كه قبل از كوبيدن هريك از ادويه را جداجدا وزن نمايند

* فصل دربيان مركباتى كه اصل وعمود درانها افيون است وازان جمله اقسام اثاناسيا وارسطون واسود سليم واصغر سليم است اما معني ونسخ اثاناسيا * بدانكه معنى آن منقذ يعنى نجات دهنده است چه اين معجون موجب رستكاري ازجميع اوجاع وقولنج هاى شديد بلكه رهاننده وخلاصي كننده است ازجميع امراض چون افلونياى رومي طرسوسي كه معروف است ببرشعثا يعني برء الساعة وبعضي كفته كه معنى آن دواء الذئب است جهت آنكه ازاجزاى آن كبد ذئب است لهذا مسمى به دواء الذئب وكبد الذئب شده * اثاناسيا الكبرى المعمولة بكبد الذئب كويند مشهور آن است كه ازتراكيب جالينوس است وبزعم قومي اقدم ازجالينوس است وبهترين آن معتدل القوام است كه رائحهٔ شراب داشته باشد وغش كرده ميشود ببرشعثا يعني به افلونياى رومي طرسوسي وشناخته ميشود بطعم ورائحهٔ شراب شيخ داؤد انطاكي كفته كه اين معجون كرم است دراول درجهٔ دوم وخشك است درآخر درجهٔ دوم يا دراول سوم وصاحب ميزان الطبائع كفته كه اين معجون سرد است درربع درجهٔ اولى وخشك درآخر درجهٔ دوم ميفرمايند كه چون فقير ميزان اين دوا را كرفت بدستور معروف ميان اطبا كه عمل را محسوب نميدارند معلوم شد كه كرم است دردوثلث درجهٔ اولى وخشك است درآخر دوم واكر عمل نيز محسوب كردد كرم است دراواخر وسط درجهٔ دوم وخشك است دراواخر دوم اما منافع وخواص اين معجون بدانكه ميباشد نافع ازبراي جميع اوجاع چون معجون افلن معروف بافلونياي رومي مشهور به برشعثا خصوص ازبراى اوجاع كبد واوجاع معده وامعا خصوص قولنج ومغص واوجاع طحال خصوص وجع شوكه واوجاع صدر وجنبين وكليتين ومثانه وازبراي رياح معده وكليتين ومثانه وعسر البول وقيء واختلاف بلغمى وضعف كبد واستسقا وذوسنطاريا وازبراى صداع ومنقي سينه ونافع است دراواخر سل وازبراى ربو وسرفهٔ مزمن وازبراى امراض مقعده آشاميدن وطلا كردن آن وازبراى بواسير هركاه چون مرهم بران نهند وازبراى خدر وبالخاصيت موجب استخلاص ازجميع سموم مشروبه است وبايد استعمال كرده شود ازبراى استسقا بآب مطبوخ كرفس وازبراى سموم مشروبه باشيركاو وازبراى قولنج بآب مطبوخ شبت وازبراى عسر البول باآب زنجبيل وشبت وبزعم بعضى بايد كه استعمال كرده شود اين دوا ازبراى مرضى كه نافع است اين دوا ازبراى آن مرض باآب كاسني تازه يا آب شبت ومانند اينها وشفائي رازعم آن است كه بايد استعمال كرده شود باآب تفاح مز يعنى ترش وشيرين وكمان اين است كه اين مخصوص بسموم حاره باشد وجهت سموم مطلقا شيركاو بهتر است وميفرمايند كه زعم فقير آن است كه در هرمرض باشربهٔ مناسبه باآن مرض ووقت ومزاج اصلي شخص وعادت وسن بايد بحسب راي طبيب داده شود ومقدار خوراك ازين معجون تاربع مثقال طبي است وبعضي كفته اند تانيم مثقال وبزعم بعضى تايكدرم است وبايد كه استعمال كرده شود بعد ازكذشتن ششماه ازساختن آن وچون چهارسال بران بكذرد ناقص ميكردد فعل آن ودرهفت سال فعلش باطل ميكردد

* صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس درقانون مرمكي زعفران افيون جندبيدستر بزرالبنج قسط تلخ قردمانا خشخاش سياه سنبل الطيب اصول غافث يا عصارهٔ آن كبد ذئب خشك كرده شاخ راست بزاجزا متساوي كرفته انچه كوفتني باشد كوفته بيختهٔ

وانچه کل اختني است در شراب حل کرده وشاخ بز را هوزا نیده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون
سازند ودرظرف چیني نکاه دارند این معجون سوای عسل وشراب دوازده جزو است * صنعت این معجون به نسخهٔ شیخ داؤد
انطاکي درتذکره زعفران عاقرقرحا افیون سنبل الطیب اصول غافث وعصارهٔ آن کبد ذئب شاخ راست بز که آن راسوخته
باشند اجزا متساوي کوفته بیخته بشراب انکوري یا مثلث یکهفته بخیسانند پس باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
ودرظرف چیني نکاه دارند اجزای این نسخه سوای عسل وشراب ومثلث هشت جزواست ومزاجش درحرارت اند کی ازد و
ثلث درجه ولی کمتراست یعني قریب باواسط ثلث دوم درجه اولی ویبوستش دریک درجه ونیم است ونسخهٔ ابن جزله
درمنهاج مساوي نسخهٔ شیخ الرئیس است الا آنکه مرمکي مساوي یك جزو داخل دارد ونسخه صاحب اختیارات بدیعي مساوي نسخهٔ
ابن جزله است الا آنکه بجای شاخ بز شاخ راست کوسفند کوهي که آن شاخ را سوخته باشند داخل است * اثانا سیا صغری منافعش
مساوي منافع اثا ناسیا کبری است شیخ الرئیس کفته که این اثاناسیا الیق است بامزجهٔ حارة ازکبری * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس
میعهٔ سائله افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه ازهریك چهار درم غافث هشت درم ودر نسخهٔ دیکر عصارهٔ غافث هشت
درم است اصل السوس دوازده درم عسل بقدر کفاف بدستور معجون سازند شربتی مقدار بندقي با آنچه موافق باشد از اشربه و
در نسخهٔ دیکر دودوا افزوده شده وآن مرمکي وعود بلسان است ازهریك چهار درم ونسخهٔ اول سوای عسل هشت جزواست و
نسخهٔ دوم ده جزو ووزن ادویهٔ نسخهٔ اول چهل وچهار درم است ونسخهٔ دوم پنجاه ودود رم صاحب میزان الطبائع آورده که
مزاج این معجون سرداست درسه ربع درجهٔ اولی وخشک است درآخر درجهٔ دوم میفرمایند که صحیح آن است که حار است در
وسط درجهٔ دوم وخشک است درآخر درجهٔ دوم * اثانا سیا صغری بنسخهٔ شیخ داؤد انطاکي * صنعت آن میعهٔ سائله افیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا خشخاش سیاه قسط تلخ عود بلسان ازهریک چهار درم غافث هشت درم اصل السوس خراشیده دوازده درم
اجزا کوفته بیخته درشراب یا مثلث یکهفته خیسانیده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد ازشش ماه استعمال
نمایند شربتی بقدر بندقي واین نسخه سوای عسل وشراب یا مثلث ده جزواست * اثاناسیا صغری بنسخهٔ ابن جزله کفته که نافع است
ازبرای کبد واوجاع آن ومعده وقروح سینه وسعال ورياح وسموم * صنعت آن میعهٔ سائله یا بسه افیون زعفران قسط تلخ سنبل
الطیب مرمکي صافي سلیخه عیدان بابونه ازهریک یک جزو عصارهٔ غافث دوجزو واصل السوس تراشیده سه جزو کوفته بیخته باسه وزن
مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد ازشش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقي * احمدي افیوني افیوند ار
* صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال بزر البنج سفید سه مثقال دارچیني قرنفل زنجبیل دانهٔ هیل مصطکي ریوند چیني بوزیدان خصیة
الثعلب سورنجان مصري اسارون عاقرقرحا کل ارمني مغسول پوست هلیلهٔ کابلي طباشیر سفید ازهریك یک مثقال ونیم اسطوخودوس
ابریشم مقرض زعفران ازهریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال ونیم ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یکصد وسي عدد ادویه را
کوفته بیخته ودرآخر بزر البنج را باتخم خشخاش بکوبند آن قدر که بروغن نشینند وادویه بروغن بادام چرب نموده زعفران و
افیون را درکلاب حل کرده باعسل سفید مصفی بقوام آورند وادویه را بآن بسرشند ودرظرف چیني کرده درجونکاه دارند و
بعد ازچهل روز تایکدرهم ودودرهم بکاربرند * واما نسخ ارسطوناتن * ارسطون وآن را ارسطن نیز کویند لغت یوناني است و
ترجمهٔ آن فاضل است واین معجون را بسبب فضیلت درمنافع باین اسم مسمی نموده اند شیخ داؤد کفته که معني آن رب الطف
است ونام نهاده شده باین اسم بجهت لطافت قوت آن بعضي توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است ونهذا باین اسم مسمی

کردیده وبدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است * ارسطون کبیر که جالینوس از برای جاریهٔ رئیس دبیر الملك از بلاد روم
که شکایت کرد رئیس بجالینوس که اورا جاریهٔ محبوبه است وحادث شده اورا وجعی در رحم که مانع است از مباشرت پس جالینوس
این معجون را برای او تالیف کرد وچون ظاهر کردید که جلیل القدر وسریع الاثر وفاضل المنفعت است اورا باین اسم مسمی کردانید
واین معجون نافع است از برای برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول واز برای دردشکم وقولنج وتحلیل ریاح واز برای نقرس و
اوجاع مفاصل حاره وعرق النسا در جوانان واز برای سل وحمیات مختلطه وحمی ربع وحابس خون است از هرجا که آید ونافع است
صداع ودوار باردرا چون بیاشامند ازان یکدرم واز برای ضعف کبد وابتدای استسقا ومقدار شربتی ازان یکدرم است تا یک
مثقال وقوتش تا چهار سال باقی میماند * صنعت آن افیون زعفران سلیخه حماما فرفیون اقاقیا قسط تلخ مرمکی صافی سنبل الطیب
صمغ عربی مغز حب الخروع تخم حندقوقی تخم انجره تخم جرجیر مقل ازرق کندر دبق مقشر سماق منقی از حب کبریت زرد میعهٔ
سائله فلفل سفید از هریک پنجدرم عاقرقرحا تخم عرطنیثا کل سرخ خشك کرده تخم سداب تخم کرفس تخم اترج نانخواه تخم طرحشقوق
از هریک چهار درم تخم بادروج یکدرم بزرالبنج سفید دو درم ودر نسخهٔ دیکر ده درم است حب القرطم مقشر زنجبیل از هریك
دو درم ودر نسخهٔ دیکر فلفل سیاه دو مثقال وچهار دانک نیز داخل است اجزا را آنچه کوفتنی باشد نرم کوفته بیخته بعد ازان وزن
کرده وآنچه ترکردنی باشد بشراب ریحانی ترنمایند واکر شراب ریحانی نباشد بشراب جمهوری یا مثلث یا نبیذ عسل وزبیب
خیسانیده حل نمایند ودر عسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده مقدار یك اوقیه روغن بلسان نیز بران اضافه نموده در دیك سنکی
کرده بر آتش ملایم نهند و دو سه جوشی داده از آتش فروکیرند وادویه را بآن سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی
یا زجاجی یا نقرئی یا رصاصی نکاهدارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی کامل ازان یکدرم وبعضی کفته اند تا یک مثقال
طبی واین معجون هرچند کهنه تر شود میباشد انفع وتا ده سال قوتش میباشد قوی وبعد از ده سال قوتش ضعیف میکردد واین
معجون بنا بر نسخهٔ اصل سوای عسل وخمر ریحانی روغن بلسان سی وسه جزو است ووزن مجموع این سی وسه جزو بنا بر
نسخهٔ که وزن بزرالبنج دو درم است یکصد وچهل چهار درم است وبنا بر نسخهٔ که وزن بزرالبنج ده درم است وزن مجموع یکصد و
پنجاه ودو درم است ودر نسخهٔ دیکر وزن بزرالبنج پنجدرم است وبنا بر این نسخه وزن مجموع یکصد وچهل وهفت درم میشود
واین نسخه اصح است وبنا بر نسخهٔ که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی وچهار میشود ودو مثقال وچهار دانک بر وزن
اصل می افزاید ومزاجش کرم است در وسط درجهٔ دوم وخشک است در وسط درجهٔ سوم وبعضی اطبا اجزای این دوا را بعسل
نمیسرشند بلکه کفته اند که اجزا را بصموغ محلوله بشراب ریحانی وروغن بلسان باید سرشت واقراص ساخت وکفته اند که
قوت این اقراص تا سه سال باقی میماند * ارسطون صغیر بنا بر قول حنین وشیخ الرئیس نافع است از برای جمیع امراضی که
نافع است از برای آنها ارسطون کبیر وظاهر این است که این نیز از تراکیب جالینوس باشد * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس
افیون یك اوقیه وچهار درم اقاقیا فلفل از هریک یک اوقیه عاقرقرحا فرفیون زعفران از هریک سه درم حماما پنجدرم سلیخهٔ
سیاه چهار درم کبریت زرد سنبل الطیب از هریک یك اوقیه ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند
* ارسطون صغیر به نسخهٔ معصومی کفته که در نفع مساوی است با ارسطون کبیر * صنعت آن افیون مصری یکدرم اقاقیا فلفل
از هریک چهار درم عاقرقرحا زعفران از هریک سه درم سنبل الطیب دو درم ودر بعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده
اجزا کوفته بیخته با سه چند ان عسل سفید مصفی بسرشند شربتی یک مثقال * اسود سلیم عمود واصل درین دوا نیز افیون

است که تقویت کرده شده بادویهٔ مخدرهٔ دیکر واصلاح کرده شده بمصلحات هریك وداخل کرده شده دران ادویهٔ دماغی و ادویهٔ دافع سودا وبلغم وادویهٔ تریاقیه ونامیده شده این مرکب باین اسم بجهت آنکه منسوب است بسلیم بن داؤد وکیل عبد الله بن ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است وچون درین دوا قطران داخل است ورنك این دوا را سیاه کردانیده آن را اسود سلیم کویند واین دوا نافع است ازبرای جمیع اوجاع وامراض بارده وامراض سوداویه وبلغمیه وازبرای فالج وصرع ولقوه ومرهٔ سودا وبجهت سموم وکزیدن جانوران سمی * صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس تخم اسپند یکصد وبیست درم نجا وشیر هفتاد درم شونیز قنا بری ازهریك شصت درم وج ترکی سکبینج اشق زراوند طویل خردل سفید مقل ازرق زراوند مدحرج خربق سیاه جند بیدستر پوست بیخ کاسنی بیخ حنظل کبریت زرد تخم جرجیر فنجنکشت سداب کوهی ازهریك چهل درم افیون بزر البنج سفید اصل شابیرک که بیخ لفاح باشد اصل بیخ که شوکران باشد فلفل سفید فرفیون کندش نمك هندی سرخ نمك نفطی سیاه عاقرقرحا مرمکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی ازهریك بیست درم مصطکی رومی سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی ازهریك هشت درم زعفران سه درم ادویهٔ خشك راکوفته بیخته وزن کرده وصموغ را درقطران شامی بقدر کفایت خیسانیده پس درهاون بدسته بمالند تا نرم شود واندک اندک قطران بران چکانند تانیکو سرشته شود ودر ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادویه خشک را تمام دران داخل کرده بسرشند سرشتنی شدید ونیز اندک قطران بران بچکانند وچون نیکو سرشته شد در سبوچهٔ اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد ازانکه سعی در محکم بستن سر آن سبوچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی ازان ازبرای اقویا سه مثقال وازبرای اواسط دو مثقال وازبرای ضعفا یک مثقال وازبرای رضیع مثل فلفلی وکفته شده که شربتی این معجون ازبرای صاحب لقوه یکدرم است * حبیش تفلیسی کفته شربتی ازین دوا یکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری وبیمار وقوت این دوا تا چهار سال باقی میماند واین دوا حار ویابس است صاحب میزان الطبائع آورده که کرم است دریکدرجه وسه ربع درجه وخشك است دردو درجه وربع درجه * اصفر سلیم منسوب است بسلیم وکیل عبد الله بن ابی بکر که اوجامع این دوا است وبسبب زردی رنک آن بجهت وقوع زعفران دران آن را اصفر سلیم نامیده اند نافع است ازبرای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم وازبرای مرهٔ سودا ورياح وخفقان و صرع واوجاع صبیان طبری در کناش خود کفته از معاجینی که اختیار کرده ایم ما که امر کنیم باد مان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصفر سلیم است * صنعت آن دلفل سفید زنجبیل نمك هندی قسط تلخ ازهریك شش درم افیون فرفیون جندبیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا ازهریك پنج درم فاشری فاشرستین سعد کوفی زرنباد درونج عقربی زراوند طویل ازهریك ده درم روغن بلسان ماء الکافور ازهریك چهار درم ادویه خشك راکوفته بیخته صموغ را بشراب ریحانی خیسانیده حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی ازبرای هرکس بحسب قوت ومزاج او وصاحب میزان الطبائع کفته که این دوا کرم است دریکدرجه وسه ربع درجه وخشك است دردو درجه ونیم * ونیز از جملهٔ

مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است افلونیا است بدانکه افلونیا لغت رومی است وآنرا فلونیا بغیر همزه نیز کویند وآن عمده واصل ادویهٔ مرکبه ایست که اصل وعمود درانها افیون است واصل افلونیا دو قسم است رومیه وفارسیه واصل ومقدم ازین هردو افلونیا رومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی طرسوسی واو را افلن بغیر یا نیز کویند واصل نسخهٔ افلونیا رومیه بزعم شیخ ابو علی بن سینا رح که در قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است به برشعثا وبعد از نسخ افلونیای

رومیه و نارسیه و افلونیاهای تصرف متاخرین نسخهٔ شیخ را در رسم بوشعثا ذکر میکنیم * افلونیای رومیه به نسخه شیخ داؤد
انطاکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیعی و اکثر اطبا * صنعت آن زعفران پنجدرم فلفل سفید بزر البنج
سفید از هریک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج
هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون ازهریک یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
سفید مصفی خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب مطبوخ کرفس نبطی و جعده بنوشند
وقوت این دوا تا سه سال باقی است و در نسخهٔ ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است و بعض اطبا درین افلونیا بجای
تخم کرفس نبطی جعده داخل نموده و دیگری بجای کرفس نبطی دوقو داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان
و عسل دوازده جزو است و وزن اجزا سوای روغن بلسان و عسل هفتاد و یکدرم است و مزاج این معجون سرد است در سه ربع
درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ سوم و در نسخهٔ مظفرالدین شفائی دارفلفل بیست درم داخل است و اما منافع این
افلونیا مسکن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسرالبول و سنگ گرده و مثانه و اوجاع طحال و کبد و پهلوها و سرفه
و اسهال و تشنج و قاطع نزف الدم و نافع است از برای صداع مرکب از خون و خلطی بارد چون بلغم و سودا هرگاه خورده
شود بعد از فصد و تنقیهٔ آن خلطی که سبب صداع شده و شربتی مقدار نخودیست با آب طبیخ کرفس نبطی و جعده و مضر بعقل
و بعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود و سید اسمعیل گفته که این افلونیا دوای مبارک است
نزلات را باز دارد و همه بیماریها و دردها را ساکن کرداند خاصه درد قولنج و از برای نزف حیض و هیضه را مفید است صاحب
اختیارات بدیعی گفته که از جملهٔ خواص این دوا آنکه مسکن دردندان است شربا و کذا اشتن بر آن و سرفه و خناق را زائل
کند و بعضی گفته اند که منافع این دوا زیاده از حد و حصر است و از انجمله نفع است از برای خفقان و سرفهٔ کهنه و سیلان مزمن
رحم و اختلاف مرهٔ صفرا و سودا و نافع از برای تشنج حادث از شدت اوجاع و آلام آشامیدن آن و شربتی ازین دوا مقدار یک
نخود است از برای قولنج و درد گرده با آب کرفس سید اسمعیل در ذخیره گفته که شربتی ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال
است بجهت قولنج در آب طبیخ شبت و از جهت درد جگر با طبیخ جعده و بجهت درد معده با طبیخ بادیان و بجهت باز داشتن
خون با طبیخ سماق و سید مظفرالدین شفائی گفته که شربتی ازین معجون از یک دانگ است تا نیم مثقال و بجهت درد معده
در طبیخ انیسون و از برای درد طحال با سکنجبین و از برای قولنج در طبیخ شبت و از جهت درد گرده و مثانه در طبیخ رازیانه و از جهت
حبس خون در طبیخ سماق * افلونیای رومیه به نسخهٔ حکیم سید محمد مومن در تحفة المومنین گفته که منافع این افلونیا
مثل منافع افلونیای فارسیه است لیکن انفع است در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق
و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این اهر و اییس است و هر دو مفسد ذهن اند مگر آنکه اکثار در اطعمه
حلوهٔ دسمه نمایند * صنعت آن فلفل ابیض بزر البنج سفید از هریک بیست و پنجدرم افیون خالص طین مختوم فوة الصبغ
تخم کرفس اهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ مغز بادام تلخ ازهریک پانزده درم سلیخه یکدرم ساذج
هندی یکدرم روغن بلسان پنجدرم مغز تخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را بشراب خیسانیده حل کرده با عسل بقوام
آورده ادویه را بآن بسرشند و در نسخهٔ دیگر زعفران پنجدرم مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون ازهریک دو درم زرنباد
درونج عقربی مرزا ریدنا سفته حماما مربی ازهریک نیمدرم کافور قیصوری یکدانگ و نیم داخل است و در نسخهٔ دیگر

بجاي حمك مر بى مشك تركي است ودر نسخهٔ ديكر چند بيد ستر كهربا مرجان قرمزي ابريشم مقرض از هريك يك درم نيز داخل است
* افلونياى رومي طرسوسي به نسخهٔ ديكر * صنعت آن فلفل سفيد بزر البنج سفيد از هريك ده مثقال افيون كازروني خالص زعفران
از هريك پنج مثقال فرفيون مغز كردكان از هريك دومثقال سنبل الطيب انيسون رازيانه از هريك يك مثقال عاقرقرحا سورنجان
زنجبيل از هريک نيم مثقال كنجد مقشر چهارمثقال ونيم عنبراشهب نيمدانك مشك تبتي يكدانك ورق طلا ورق نقره از هريک
يكدانك ونيم كلاب بقدر حاجت عسل مصفى سه وزن مجموع بدستور مقرر معجون سازند * افلونياى روميه به نسخهٔ ديكر
* صنعت آن زعفران مايهٔ شترا عرابى دارچيني خصية الثعلب مصري جدوار خطائي عود قماري خام جوزبوا مغز چلغوزه ساذج
هندي از هريک پنج مثقال فلفل سفيد بزر البنج از هريك بيست مثقال افيون پانزده مثقال فطراساليون سنبل الطيب از هريک چهار
مثقال تخم كرفس كل داغستاني از هريک سه مثقال سليخه عاقرقرحا فرفيون از هريك يك مثقال عنبراشهب ياقوت رماني مرواريد
ناسفته كهربا از هريک دومثقال كوفته بيخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى از يک
قيراط تا يكدانك * افلونياى روميه بنسخهٔ حكيم لطف الله خان آن مرحوم * صنعت آن فلفل سفيد بزر البنج سفيد هريك چهل مثقال
افيون كازروني بيست مثقال زعفران ده مثقال فطراساليون سنبل الطيب از هريك هشت مثقال تخم كرفس شش مثقال ساذج
هندي عاقرقرحا سليخه فرفيون حب بلسان از هريك دومثقال ادويه راكوفته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل سه وزن
مجموع ادويه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتى از يک نخود تا يك دانك * افلونيا ديكر كه بعضى اطبا آنرا باسم افلونياى
روميه ذكر كرده ونوشته اند كه بزعم احقر از تراكيب متاخرين است * صنعت آن فلفل سفيد بزر البنج سفيد از هريک ده مثقال
افيون كازروني زعفران از هريك پنج مثقال فرفيون مغز كردكان از هريك دومثقال سنبل الطيب انيسون رازيانه از هريك يك مثقال
عاقرقرحا سورنجان زنجبيل از هريک نيم مثقال كنجد مقشر چهارمثقال ونيم عنبراشهب نيمدانك مشك تركي يكدانك ورق طلا
ورق نقره از هريک يكدانك ونيم بكلاب بقدر حاجت عسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند * افلونيا ديكر
كه بعضى اطبا اين را نيز باسم افلونياى روميه ذكر كرده ونيز نوشته اند كه بزعم مولف نيز از تاليف متاخرين است * صنعت آن فلفل
سفيد بزر البنج سفيد از هريك بيست مثقال افيون پانزده مثقال زعفران مايهٔ شترا عرابي دارچيني خصية الثعلب مصري جدوار
خطائي عود قماري خام جوزبوا مغز چلغوزه ساذج هندي از هريك پنج مثقال فطراساليون سنبل الطيب از هريك چهارمثقال تخم
كرفس كل داغستاني از هريك سه مثقال سليخه عاقرقرحا فرفيون از هريک يك مثقال عنبراشهب ياقوت رماني مرواريد ناسفته كهرباى
شمعي از هريك دومثقال اجزارا انچه صلايه كردني است از جواهر صلايه نمايند وعنبر را در روغن بلسان كداخته ادويه را كوفته بيخته
بآن روغن بلسان چرب نمايند وباسه وزن ادويه عسل سفيد مصفى خوشبو بقوام آورده معجون سازند و بعد از ششماه استعمال
نمايند شربتى از يك قيراط تا يكدانك * افلونيا ديكر كه قريب بافلونياى روميه است در اجزا ونفع * صنعت آن فلفل سفيد بزر البنج
سفيد افيون عاقرقرحا سنبل الطيب از هريک يك مثقال زعفران دومثقال كوبيده بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون
سازند * افلونياى فارسيه شيخ داؤد انطاكي در جزو ثاني تذكره درحرف همزه اين دوارا ذكر كرده وكفته كه اين افلونيا اشهر از روميه
است ومركب آن يكى از نجاشعه است مى فرمايند شايد در زمان او اين افلونيا اشهر بوده وليكن درين زمان افلونياى روميه اشهر
است وصحيح آن است كه اين تركيب اقدم از نجاشعه است * صنعت آن بنسخهٔ شيخ الرئيس كه در قانون ذكر كرده فلفل سفيد بزر البنج
سفيد از هريك بيست درم افيون طين مختوم از هريک ده درم زعفران پنج درم فرفيون مرمكي صافي عاقرقرحا سنبل الطيب

ازهريک دودرم جند بيدستر يکدرم زرنباد درونج عقربي مرواريد ناسفته مشك خالص ازهريک نيم درم کافور قيصوري يکدانك
ونيم عسل سفيد مصفى بقدر کفايت بدستور معجون سازند ودرنسخهٔ اصل مرمکي داخل نيست شربتي يکدرم با انچه موافق باشد
از اشربه وبايد که استعمال کرده شود اين دوا بعد از کذشتن ششماه از ساختن آن واين نسخه سواى عسل چهارده جزواست ووزن
اجزا هفتاد وچهاردرم ويکدانك ونيم است ومزاجش مرد است درنيم درجه وخشك است در دو درجه ونيم ودرنسخه ديکر دربن
افلونيا مشك داخل نيست وکفته که مقدار شربتش از نيمدانك تا نيم مثقال است امامنافع وخواص آن نافع است ازبراى نزف
طمث وبواسير واطلاق طبيعت واسهال خون وازبراى زنان آبستن که حيض به بينند وازبراي رياح عارضه دررحم وحافظ جنين
است ومحکم ميکرداند فم رحم راسيد مظفرالدين شفائي کفته که اين افلونيا نافع است ازبراى استرخا درهرعضوکه باشد ونزف الدم از
جميع اعضا باز دارد ورحم را قوت دهد ونافع است براى خفقان وحافظه راقوت دهد * افلونياى فارسيه بنسخهٔ شيخ داوٌدانطاكي
کفته که اين معجون بسيارنيکو وکثيرالنفع است خصوص درحبس خون وتقويت اعضا وحفظ جنين واذهاب صداع وسعال وضعف
معده وتهيج باه وقوت اين معجون تاچهارسال باقي ميماند وجائز نيست استعمال آن پيش ازششماه وجائزنيست که خورده شود ازين
معجون زياده بريکدرم * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريک بيست درم ودرنسخهٔ ديکر بيست وپنجدرم است افيون کل
مختوم تخم کرفس جوزابهل اسارون نانخواه قسط تلخ رازيانه سنبل الطيب مغزبادام تلخ ازهريک ده درم ودرنسخهٔ ديکرازهريك پانزده
درم است مغزتخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را درشراب ريحاني خيسانيده حل کرده باقي ادويه راکوفته انچه بيختني
است بيخته همه را جدا جدا وزن کرده با عسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند وکفته که کاهى زياده کرده ميشود براجزاى
مزبوره زعفران پنجدرم مرمکي صافي عاقرقرحا فربيون جند بيدستر مرجان سرخ کهرباى شمعي ازهريك يکدرم * افلونياى
فارسيه به نسخهٔ ديکرکه قريب است دراخلاط به نسخهٔ شيخ داوٌد انطاكي * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريک
بيست وپنج درم افيون طين مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوزابهل اسارون نانخواه رازيانه سنبل الطيب قسط تلخ
مغزبادام تلخ ازهريك پانزده درم مغزتخم خربزه پنج درم زعفران پنج درم اشق سه درم مرمکي صافي عاقرقرحا
فرفيون ازهريك دو درم جند بيدستر مرجان قرمزي کهرباي شمعي ابريشم مقرض ازهريک يك درم زرنباد درونج
عقربي مرواريد ناسفته مشك تبتي خالص ازهريك نيمدرم کافورقيصوري يکدانک ونيم اشق ومرمکي رادرشراب انکوري
ريحاني خيسانيده حل کرده باقي ادويه راکوفته بيخته مجموع رابعسل مصفى سه وزن ادويه سرشته معجون ساخته ودرظرف
چيني کرده بعدازششماه استعمال نمايند شربتي يک درم * افلونياي فارسيه ازابن ماسويه منقول از قرابادين افندي صالح چلپي
طبيب ابراهيم سلطان قيصر روم حابس اسهال وخون بواسير وحيض است وقدرشربتش يکدرم * صنعت آن فلفل سفيد
بزرالبنج سفيد ازهريک بيست درم افيون کل مختوم کل ارمني مغسول شادنج عدسي مغسول زعفران ازهريک پنجدرم
جند بيدسترا فربيون عاقرقرحا سنبل الطيب مرواريد ناسفته کهرباى شمعي زرنباد درونج عقربي رامك ازهريک يكدرم
کافورقيصوري ثلث درمى باعسل سفيد مصفى بدستور مقرر معجون سازند * افلونياى فارسيه به نسخهٔ محمود بن الياس
شيرازي قريب است به نسخهٔ شيخ الرئيس * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريک بيست درم جند بيدستر زرنباد
درونج عقربي ازهريك نيمدرم مرواريد ناسفته مشك تبتي ازهريك نيم مثقال ودرنسخهٔ ديکر ازهريک يک مثقال است افيون
ده درم زعفران پنجدرم مرمکي صافي سنبل الطيب عاقرقرحا فرفيون ازهريك دو درم کافورقيصوري يکدانک ونيم کوفته

بپخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم بعد از ششماه استعمال نمایند * اقلونیای فارسیه به نسخهٔ یوسف بغدادي صاحب مالا یسع الطبیب جهله کفته که این مرکب نافع است از برای قولنج ونزف الدم زنان ورياح رحم ونافع است از براي زنانیکه جنین ایشان ساقط میکردد ومحکم میکرداند فم رحم را وتقویت آن میکند وصالح است از برای امتلا وقيء وصالح است از برای بدن وبد است از برای دماغ وذهن * صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید ازهریک بیست درم افیون ده درم وبعضی براجزای مزبورهٔ طین مختوم زعفران ازهریک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بپخته باسه وزن ادویه بعسل مصفی معجون سازند * اقلونیای دیکر از اختراع اطبای متاخرین درافعال مثل اقلونیای فارسیه است ودرتقویت باه اقوی ازان است * صنعت آن فلفل سیاه افیون ازهریک بیست درم بزر البنج سفید مصطکی زعفران تخم کرفس خصیة الثعلب مصري ازهریک پنجدرم عاقرقرحا افربیون ازهريك يكدرم سنبل الطیب حب بلسان زرنباد بسباسه ریوند چینی دارچیني عود قماري ساذج هندي اشنه ازهریک دودرم مشک خالص نیم درم ورق نقره نیمدرم ورق طلا يك دانك اجزا کوفته بپخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی ازیك نخود تا یک دانک * اقلونیای دیکر ازمتقدمین ومعلوم نیست که از اقتراح کدام طبیب است لیکن نسخه بسیارخوبی است جامع جمیع فوائد اقلونیای رومیه وفارسیه است * صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید ازهریک بیست درم افیون زعفران ازهریک ده درم تخم کرفس مصطکی رومي ازهريك پنجدرم زرنباد عود هندي صندل دارچیني قرنفل اشنه ساذج هندي سنبل الطیب جدوار خطائي حب بلسان ازهريك دودرم عاقرقرحا افربیون ازهريك يكدرم کوفته بپخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * اقلونیای محمودي تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازي منقول ازخط معزي الیه قریب است درمنافع با قلونیای فارسیه * صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزر البنج سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانهٔ هیل سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومي ریوند چیني بسباسه اسارون شامي افتیمون اقریطي دارچیني زنجبیل ازهريك دومثقال کل سرخ منقی ازاقماع کشنیز خشك مقشر تخم کرفس ازهريك شش مثقال کوفته بپخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده باعسل مصفی معجون سازند ودرنسخهٔ منقول ازخط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال ووزن عسل سه وزن مجموع ادویه است * اقلونیای دیکر منقول ازخط معزي الیه قلمي فرموده که درجمیع افعال خصوص درامرباه بی نظیراست * صنعت آن فلفل سفید دارفلفل مصطکی رومي قرنفل ازهریک پنج مثقال دارچیني عود قماري قرفة الطیب قاقلهٔ صغار زراوند مدحرج سنبل الطیب درونج عقربي جوزبوا بسباسه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست زرد اترج ورق کل سرخ تخم فلنجمشک کبابه چیني سلیخه سیاه سعد کوفي ساذج هندي عاقرقرحا صندل سفید مغز حب الزلم مرواريد ناسفته بسد کهربا مشك تبتي عنبراشهب ابریشم مقرض ازهريك دومثقال زعفران ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهارمثقال آملهٔ منقی فرفیون ورق نقره خصیة الثعلب مصري ازهريك يك مثقال ورق طلا بیست عدد جندبیدستر سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند وبقوانین اطبای یونان این ترکیب مشوش است زیراکه ایشان جمع میان ادویهٔ قلبیه هوایي زعفران وافیون را جائز نمیدارند * اقلونیای دیکر منقول ازحکیم عماد الدین محمود * صنعت آن سورنجان هفت مثقال بوزیدان خصیة الثعلب مصري مرواريد ناسفته ازهريك پنج مثقال غاریقون هش سفید یکدرم شقاقل مصري تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومي ریوند چیني جوزبوا جندبیدستر ازهریک دومثقال بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید کل کاوزبان تخم بالنکو

صندل سفید تربد سفید مجوف مد بر بصباسه از هریك چهار مثقال فلفل سیاه دارفلفل مصطکي رومي سعد کوفي درونج عقربي بادرنجبویه سنبل الطیب مایهٔ شتراعرابي گل سرخ لسان العصافیر سربنفشه سلیخه عود الصلیب تودري زرد تودري کلکون قاقلهٔ صغار ورق نقره از هریك سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال عنبراشهب مشک تبتي از هریك یک مثقال ابریشم مقرض هفت مثقال افیون کازروني یک اوقیهٔ تبریزي عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند وتشویش این نسخه زیاده از نسخهٔ سابق است چه نزد اطبای یونان جمع میان ادویهٔ قلبیه وافیون جائز نیست چنانچه گذشت وجمع میان ادویهٔ قلبیه ومسهلات را نیز جائز نداشته اند ودرین نسخهٔ هردو شده * افلونیا محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازي * صنعت آن یاقوت رماني مرجان قرمزي بسد محرق جدوار خطائي عنبراشهب ورق نقره عود هندي قاقلهٔ صغار دارچیني قرنفل زنجبیل وج ترکی درونج عقربي اسارون سنبل الطیب تخم کرفس ساذج هندي از هریك دو مثقال مروارید ناسفته کهربا بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد از هریك سه مثقال لعل بدخشي ورق طلا مشک خطائي از هریك یك مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکي رومي زعفران از هریک پانزده مثقال فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریك بیست مثقال افیون سي مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * افلونیای دیگر از حکیم عماد الدین محمود حسیني شیرازي * صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریك بیست مثقال زعفران مصطکي اسطوخودوس ابریشم مقرض مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریك پنج مثقال مروارید ناسفته بسد محرق کهربا یشب سبز یاقوت رماني جدوار خطائي مجرب ورق طلا لعل بدخشي قرنفل دانهٔ هیل زنجبیل دارچیني دارفلفل اسارون شامي زرنب بادرنجبویه خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان اشنه از هریك دو مثقال مشك تبتي خالص فوفیون عاقرقرحا از هریک یك مثقال ورق نقره عود هندي سعد کوفي ساذج هندي سنبل الطیب مایهٔ شتراعرابي درونج عقربي جوزبوا بسباسه تخم بادرنجبویه عنبراشهب صندل سفید گل گاوزبان گل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست زرد اترج خصیة الثعلب مصري بهمن سفید تودري کلکون تودري زرد از هریک سه مثقال شقاقل مصري زرنباد لسان العصافیر از هریک چهار مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز کردکان مقشر از هریك ده مثقال افیون سي مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند * افلونیای محمودي که معمول ومستعمل سلسلهٔ حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود است * صنعت آن فلفل سفید افیون از هریک بیست مثقال دانهٔ هیل دارچیني سنبل الطیب ریوند چیني افتیمون اقریطي بسباسه مصطکي رومي اسارون زنجبیل از هریك دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق گل سرخ از هریك شش مثقال عنبراشهب یك مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد مشک تبتي یك مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند * افلونیا تالیف حکیم عماد الدین محمود حسیني شیرازي منقول از بیاض مجربات حکیم محمد باقر مشهور بمیرزا بزرگ بخط معزي الیه * صنعت آن ورق طلا محلول مشک تبتي خالص از هریك یك مثقال ورق نقره لعل بدخشي یاقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان قرمزي زمرد کهنه کهربای شمعي عقیق یماني بسد محرق مغسول جدوار خطائي مجرب عنبراشهب عود قماري خام زرنباد درونج عقربي سنبل الطیب ساذج هندي قرنفل دانهٔ هیل بوا اسارون شامي زنجبیل تخم کرفس دارچیني صندل سفید از هریك دو درم خصیة الثعلب مصري پنج درم زعفران پانزده درم فلفل سفید بزر البنج سفید از هریك بیست مثقال افیون چهل مثقال عسل مصفی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی تا یکدانك * افلونیای محمودي به نسخهٔ دیگر * صنعت آن

فلفل قرنفل زنجبيل بسباسه مصطكي گل سرخ دارچيني سنبل الطيب اسارون ريوند چيني افتيمون از هريك دو مثقال افيون كازروني شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن بنفشه و بادام ده مثقال عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي تا يك دانگ * افلونيا تاليف حكيم محمد باقر معروف بميرزا بزرگ ولد ارشد حكيم عماد الدين محمود شيرازي منقول از بياض مجربات بخط معزي اليه غفر الله له * صنعت آن جدوار خطائي عود هندي از هريك دو مثقال صندل سفيد ورق گل سرخ منزوع الاقماع دانه هيل سنبل الطيب قرنفل دارچيني فلفل سفيد جوزبوا بسباسه مصطكي رومي درونج عقربي خولنجان زرنب سعد كوفي بسد محرق مغسول مرواريد ناسفته ورق گل سرخ مرجان قرمزي يشب سبز كهربا ورق نقره ورق طلا از هريك دو مثقال زرنباد زعفران از هريك پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ابريشم مقرض ده مثقال ياقوت رماني مشك تبتي از هريك يك مثقال افيون بزر البنج سفيد از هريك بيست مثقال عسل سفيد خوشبوي مصفى نبات سفيد بالمناصفه سه وزن ادويه معجون سازند * افلونيا خاصه تاليف حكيم عماد الدين محمود شيرازي معروف بفلونياي محمودي منقول از خط حكيم سليمان موسوي شيرازي نافع از براي ضعف باه و در تقويت باه بي نظير است و نافع است از براي ضعف قلب و خفقان و نشاطي تمام آورد و فوائد بسياري از براي اين فلونيا نقل كرده و ما مختصر نموديم و در آخر گفته كه اين افلونيا جميع امراض را نافع است * صنعت آن ياقوت رماني مرواريد ناسفته كهرباي شمعي فادزهر حيواني جدوار خطائي مجرب موميائي معدني دارا بجردي از هريك دو درم درونج عقربي شقاقل مصري صندل سفيد از هريك چهار درم زرنباد طباشير سفيد دارفلفل آمله منقى غنچه گل سرخ پوست بيرون پسته زراوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبة السودا عود هندي انيسون نانخواه رازيانه قاقله صغار قاقله كبار قرنفة الطيب فطراساليون مرمكي صافي جندبيدستر سعد كوفي عاقرقرحا اسارون مايه شتراعرابي قسط شيرين ساذج هندي سنبل الطيب از هريك پنج درم خشخاش سفيد مصطكي رومي جوزبوا خصية الثعلب مصري بسباسه باغي ريوند چيني مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر مغز بادام شيرين مقشر بزر البنج سفيد از هريك ده درم فلفل سياه بيست درم زنجبيل سفيد هفت درم پوست هليله بهمن سرخ بهمن سفيد ابريشم مقرض تخم پياز پوست زرد اترج تخم كندنا حب بلسان عود بلسان جنطيانا رومي ماهي زوبيان از هريك سه درم عنبر اشهب دو درم مشك تبتي يك درم كندر دو درم زعفران سي درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا يك درم ورق نقره دو درم افيون كازروني پنجاه درم نبات سفيد يك صد درم عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي از يك نخود تا يك دانگ و گاه باشد كه شخصي معتاد با فيون باشد كه تا يك درم توان داد * افلونيا خاصه تاليف حكيم محمد باقر ولد حكيم عماد الدين محمود شيرازي كه بجميع امزجه موافق است * صنعت آن بزر البنج سفيد فلفل زعفران مصطكي از هريك بيست مثقال جدوار خطائي مجرب عنبر اشهب مشك تبتي يشب كافوري مرواريد ناسفته ورق طلا ياقوت رماني بسد لعل بدخشي عاقرقرحا فرفيون تخم بادرنجبويه پوست زرد اترج بوزيدان بهمن سفيد دوقو بادرنجبويه كندر ذكر روح تركي پوست بيرون پسته از هريك دو مثقال كهربا ورق نقره زرنباد درونج عقربي بسباسه از هريك چهار مثقال عود قماري ساذج هندي اسطوخودوس قرنفل زنجبيل اسارون دارچيني اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد كوفي زرنب قسط بحري جوزبوا لسان العصافير خصية الثعلب ريوند چيني دارفلفل سليخه سياه حماما فطراساليون مرمكي ميعه سائله غاريقون مشك سفيد از هريك سه مثقال ابريشم مقرض صندل سفيد سنبل الطيب تخم كرفس گل سرخ خشخاش سفيد مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر مغز تخم خيار مغز تخم خربزه از هريك ده مثقال افيون يكصد مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * افلونيا خاصه به نسخه ديگر از حكيم عماد الدين محمود قريب بنسخه

سابق با فی الجمله تفاوتی * صنعت آن یاقوت سرخ رمانی یشب سبز لاجورد مغسول کهربای شمعی بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنه کبابهٔ چینی وج ترکی زرنباد ساذج هندی زراوند مدحرج زرنب جنطیانا عود بلسان تودری کلکون تودری زرد اسارون کاوزبان کل کاوزبان سلیخه تخم فرنجمشك اسطوخودوس جند بید ستر افتیمون کل سرخ تخم شاهتره ازهریك سه مثقال لعل بدخشی عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویه تخم بالنکو قرفة الطیب تخم شربتی ازهریك دو مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل سرخ صندل سفید مایهٔ شتراعرابی زنجبیل سورنجان مصری درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید بسباسه نانخواه تخم کرفس غاریقون سفید مقل ازرق رازیانه طباشیر سفید کل نیلوفر ریوند چینی مغز حب الصنوبر قاقلهٔ کبار مغز حب الزلم مغز پستهٔ مقشر مغز نارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز حبة الخضرا مغز انجدان مغز کردکان تخم کاهنی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرفهٔ مقشر ازهریك پنج مثقال عنبر اشهب مشك تبتی خالص ازهریک یکمثقال خصیة الثعلب مصری فلفل دارچینی ازهریک ده مثقال مصطکی تخم خشخاش سفید ازهریك هفت مثقال افیون کازرونی سی مثقال کلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من تبریز عسل سفید مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیک قیراط تا یکدانك * صنعت این افلونیا خاصه به نسخهٔ دیکراز مسودات نواب غفران مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی بسد محرق مغسول یشب سبز یشب سفید کهربای شمعی ورق طلا جدوار خطائی مجرب بوزیدان سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج تخم ترب تخم شلغم ازهریك دو مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی خالص سنبل الطیب درونج عقربی بادرنجبویه کاوزبان ابریشم مقرض بسباسه لسان العصافیر شیرین ازهریك سه مثقال عود هندی صندل سفید مایهٔ شتر اعرابی خولنجان تخم خرفه مصطکی غنچهٔ کل سرخ دارفلفل دارچینی زنجبیل سعدکوفی قرنفل دانهٔ هیل ازهریک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری زرنباد تودری سرخ تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید مغز پستهٔ مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز کردکان مغز حبة الخضراء مغز حب القرطم تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم هلیون ماهی روبیان بزرکتان ازهریک ده مثقال زعفران بزرالبنج سفید ازهریک چهل مثقال فلفل سیاه پنج مثقال حب کاکنج خنی عدد افیون یکصد مثقال نبات سفید دوصد و پنجاه مثقال کلاب عرق بید مشك ازهریک یکصد مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین رب به شیرین ازهریك پنجاه مثقال عسل سفید مصفی دووزن ونیم مجموع ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند * افلونیا خاصه تالیف حکیم عماد الدین محمود مغفور به نسخهٔ دیکر کفته که این افلونیا جمیع امراض راموافق است * صنعت آن بزرالبنج سفید چهار مثقال فلفل مصطکی جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشك ترکی یشب سبز مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت سرخ رمانی بسد محرق مغسول لعل بدخشی عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج بوزیدان بهمن سفید کندر ذکر وج ترکی پوست بیرون پسته ازهریک دو مثقال کهربای شمعی ورق نقره زرنباد درونج عقربی بسباسه عود قماری خام اسطوخودوس ساذج هندی قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر ریوند چینی خصیة الثعلب غاریقون هش سفید دارفلفل فطراسالیون مرمکی صافی میعهٔ سائله ازهریك سه مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید مغز نارجیل مقشر مغز تخم خربزه ازهریک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * افلونیا محمودی منقول از تحفة المومنین * صنعت آن افیون فلفل سفید ازهریک بیست مثقال سنبل الطیب اسارون بسباسه دانهٔ هیل دارچینی مصطکی

ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هریک دومثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ ازهریک شش مثقال مشك ترکی نیم مثقال عنبراشهب یك مثقال ورق طلا و رق نقره از هریك پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیك قیراط تادوقیراط * افلو نیا حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونیا را جمیع منافع افلونیا محمودی که قبل ازین ذکر شد میباشد معشی زائد * صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق نقره جدوار خطائی مجرب عود قماری خام غرقی صندل سرخ صندل سفید مایهٔ شتر اعرابی زنجبیل سفید سورنجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غاریقون سفید مقل ازرق جند بیدستر حب السمنه مغز حب الزلم مغز تخم کدوی شیرین کشنیز خشك مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین مغز کردکان مقشر مغز نارجیل مقشر تخم کاهنی مقشر تخم خشخاش از هریك پنج مثقال مروارید ناسفته مصطکی رومی ازهریك هفت مثقال حجر یشب کافور لاجورد مغسول کهربای شمعی بسد محرق عقیق یمانی عنبر اشهب مشك خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل رومی خصیة الثعلب مصری کبابهٔ چینی وج ترکی زرنباد ساذج هندی زراوند مدحرج زرنب شامی جنطیانای رومی عود بلسان تودری کلکون تودری زرد اسارون شامی درونج عقربی بادرنجبویه تخم بالنکو گاوزبان گل گازبان گل سرخ بسباسهٔ باغی قرنفة الطیب سلیخه سودانانخواه تخم کرفس تخم فرنجمشک اسطوخودوس افتیمون اقریطی طباشیر سفید گل نیلوفر تخم شاهتره تخم بادروج ازهریك سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچینی قاقله از هریک ده مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مقشر از هریک هشت مثقال افیون کازرونی یکصد و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال گلاب یکمن تبریزی نبات سفید نیم من عسل مصفی دووزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیك نخود تایك دانک * افلو نیای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض رانافع است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب ازهریك دومثقال عود قماری خام غرقی بهمن سفید بهمن سرخ تخم گزرگاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ زعفران فلفل سیاه دارفلفل سعد کوفی زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب حب کاکنج ازهریك پنج مثقال مایهٔ شتر اعرابی سورنجان مصری بوزیدان تودری زرد تودری سرخ درونج عقربی عاقرقرحا زراوند مدحرج قرنفل قاقله لسان العصافیر تخم ملیون افربیون ازهریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی جوزبوا بسباسه مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز کردکان مقشر تخم خشخاش سفید تخم شلغم ازهریك ده مثقال زرنباد بادرنجبویه ابریشم مقرض ازهریك چهار مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر حاجت چرب نموده بعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیک نخود تایکدانك * افلونیای دیگر تالیف حکیم احمد منقول ازخط میرزا رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین * صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب افتیمون دارچینی ریوند چینی قرنفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید بسباسه تخم خرفهٔ مقشر خصیة الثعلب مصری دانهٔ هیل تخم خشخاش ازهریك هشت مثقال غنچهٔ گل سرخ بیست ودومثقال گل ارمنی چهار مثقال پوست هلیلهٔ کابلی پنج مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج پانزده مثقال افیون سی ویك مثقال عسل مصفی هفت صد وهشتاد و پنج مثقال بدستور معمول معجون سازند * افلونیای احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب مجرب است درتقویت قلب ودماغ ونشاط آورد ودر تقویت باه وامساک بی نظیر است * صنعت آن فلفل سیاه پنج مثقال بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل مصطکی دانهٔ هیل ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب مصری سورنجان مصری اسارون عاقرقرحا گل ارمنی صندل سفید پوست هلیلهٔ

بادرنجبویه سنبل الطیب مایهٔ شتراعرابی گل سرخ لسان العصا فیرمر بنفشه سلیخه عود الصلیب تودری زرد تودری کلکرن قاقلهٔ
صغار ورق نقره از هریک سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال عنبراشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال
افیون کازرونی چهار مثقال عسل سفید مصفی یکصد وشصت مثقال بزرالبنج وتخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی ادویه را
کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران وافیون را بگلاب حل کرده مجموع را بعسل بقوام آورده بسرشند و در ظرف
چینی نگاهدارند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یکدانگ * افلونیای احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد
حکیم سلیمان موسوی که بجهت خان احمد ترکیب فرموده * صنعت آن فلفل سیاه بیست وپنج مثقال سنبل الطیب افتیمون
اقریطی ریوند چینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید دارچینی بسباسه تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش سفید خصیة الثعلب
مصری مصطکی رومی قرنفل دانهٔ هیل از هریک هشت مثقال ورق گل سرخ بیست ودو مثقال گل ارمنی چهار مثقال پوست
هلیلهٔ کابلی پنج مثقال بزرالبنج سفید پانزده مثقال افیون سی ویک مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال
عسل سفید مصفی هفتصد وهشتاد وپنج مثقال تخم خشخاش وبزرالبنج را نرم باید کوبید وباقی ادویه را کوفته بیخته بدستور
مقرر معجون سازند شربتی یک قیراط تا نیم دانگ * افلونیای دیگر منقول از مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول میفرموده
اند * صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال فلفل سفید مصطکی رومی از هریک هشت مثقال دارچینی سنبل الطیب
جندبیدستر مرواريد ناسفته عنبراشهب از هریک ده مثقال قرفه بیست مثقال زعفران پنجاه مثقال دانهٔ هیل قرنفل درونج عقربی
زرنباد عاقرقرحا بهمن سرخ مومیائی دارا بجردی جدوار خطائی مشک تبتی پوست هلیله کابلی کهربای شمعی ابریشم
مقرض ورق گل سرخ صندل سفید تخم کاسنی گاوزبان بادرنجبویه پوست زرد اترج شقاقل مصری خصیة الثعلب از هریک پنج
مثقال کافور قیصوری نیم مثقال زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقره ورق طلا از هریک صد عدد جوز بوا کبابهٔ چینی از هریک
پنج مثقال آملهٔ منقی ده مثقال افیون دویست و بیست مثقال شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت سیب شیرین
از هریک بیست مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک از هریک یکصد مثقال گلاب دوصد مثقال عسل سفید جید مصفی سه وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند * افلونیا از استنباط سید الفضلاء علامة العلماء میر محمد باقر داماد قدس سره این افلونیا را
مسمی بمطیبة الارواح نموده وفرموده که این افلونیا جامع جمیع فوائد افلونیای رومیه وفارسیه وتریاق اکبر است بازیادتی
در حفظ صحت وتقویت ارواح وقوی واعضا وازالهٔ جمیع امراض حاره وبارده وشرحی طویل از برای این دوا نوشته و تحفه نزد
قطب شاه والی دکهن فرستاده * صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال فلفل سفید دارچینی سیلانی از هریک دوازده مثقال
رازیانهٔ اشنهٔ سفید سنبل الطیب از هریک ده مثقال زنجبیل پانزده مثقال پوست زرد اترج ساذج هندی گاوزبان گیلانی از هریک
هفت مثقال گل گاوزبان گل سوسن آزاد بستانی قردمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هریک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیلهٔ
سیاه شیطرج هندی از هریک هفت مثقال آملهٔ منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعناع خشک پوست بلیله بهمن سفید پوست بیرون
پسته تودری سرخ سعد کوفی نانخواه حب الغار لسان العصافیر اسارون شامی لک مغسول گل سرخ اسطوخودوس قسط سفید
بحری پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی شقاقل مصری صندل سفید کشنهٔ عنبرین از هریک هفت مثقال جوز بوا بسباسهٔ
باغی کندر ذکر وج ترکی رب السوس درونج عقربی مرصافی دانهٔ هیل بوا قرنفل ریوند چینی بزرالبنج سفید از هریک
ده مثقال بهمن سرخ تودری زرد حاشا مغاث بغدادی ثوم بری نارمشک زرنب قصب الذریره تخم فرنجمشک قاقلهٔ کبار

کاذریوس کافیطوس حب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطی غاریقون مش مغیل زراوند طویل زراوند مدحرج سکبینج صمغ عربی مقل ازرق کثیرا قرفة الطیب سلیخهٔ سیاه افربیون انیسون عاقرقرحا خولنجان مشکطرامشیع جنطیانا ی رومی صندل سرخ مومیائی دارا بجردی قفرالیهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فادزهر حیوانی اصطهباناتی لاجورد مغسول عنبر اشهب ورق نقره از هریک پنج مثقال کبابهٔ چینی مشک تبتی خالص از هریک شش مثقال مصطکی رومی می مثقال زرنباد خصیة الثعلب مصری دارفلفل عود هندی خام جدوار خطائی مجرب ابریشم مقرض گل ارمنی مغسول از هریک دوازده مثقال تخم کرفس بیست مثقال زعفران شصت وشش مثقال بسد محرق کهربا ورق طلا از هریک چهار مثقال یاقوت رمانی زمرد کهنه از هریک سه مثقال زبرجد شفاف دو مثقال روغن بلسان سی ودو مثقال میعهٔ سائله روغن نارجیل از هریک بیست ودو مثقال افیون کازرونی یکصد وپنجاه وپنج مثقال عرق بهارنارنج یک چهاریکمن تبریزی عرق بید مشک گلاب از هریک دویست وپنجاه درم عرق فتنه یکصد وبیست درم عرق گاوزبان یکصد وپنجاه درم عرق قرنفل پنجاه درم عرق دارچینی هفتاد وپنجدرم نبات سفید یکصد وپنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن ادویه طریق ساختن این دوا باین نحواست که صموغ را سوای مصطکی در عرق بهار گاوزبان وعرق بید مشک وگلاب بخیسانند واندک عسلی داخل کرده یکشب بگذارند وعنبر را علیحده در عسل بگذارند وهمچنین مومیائی وقفر را جدا جدا در عسل بگذارند وافیون را در عرق دارچینی وعرق قرنفل وعرق فتنه بخیسانند ومشک و زعفران وجدوار وفادزهر را جدا جدا بکوبند وجواهر را نرم کوبیده بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید وابریشم را نیکو مقرض نموده از پارچهٔ نازکی بگذرانند وباقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان وروغن نارجیل ومیعهٔ سائله چرب نموده وچون عسل را بقوام آورده باشند واز آتش فرود آورده اول مرتبه صموغ را دران حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد ازان عنبر گداخته ومومیائی وقفر را گداخته وفادزهر وجدوار وافیون وزعفران باین ترتیب که ذکر شد داخل نمایند پس ادویهٔ چرب کرده را پس مشک انگاه ورق طلا وورق نقره پس جهد ومبالغه نمایند که اجزا خوب بهم مخلوط شوند وآنقدر تیر بزنند که هیچ جزوی ازان ممتاز از جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند و پیش از شش ماه استعمال ننمایند وشربتی ازین معجون از نیم دانگ تا نیم مثقال ومعتاد با فیون را تا یکمثقال نیز جائز است و این دوا بغیر عرقها وعسل ونبات یکصد ودوازده جزو است ومزاجش گرم است در اول درجهٔ اول وخشک است در اول درجهٔ سوم می فرمایند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که بحسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشوش است واگرچه میر عمدهٔ فضلا اند لیکن لازم است که عارف قوانین ترکیب باشند * افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بران مسمی بمحمودی نموده اند * صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب قرنفل هیل بوا مصطکی رومی ریوند چینی بسباسه اسارون بزر البنج سفید تخم کرفس ورق گل سرخ افتیمون دارچینی از هریک دو مثقال افیون خالص زعفران از هریک پنج مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی مقدار یک نخود تا دو نخود * افلونیای دیگر منقول از طب یوسفی * صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک دو درم جند بید ستر یکدرم زرنباد درونج عقربی مشک خالص مروارید ناسفته از هریک نیم درم عسل مصفی نود مثقال علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ * افلونیای دیگر صنعت آن ریوند چینی بسباسه زرنباد عود هندی دارچینی قرنفل اشنه ساذج هندی سنبل الطیب حب بلسان از هریک دو درم خصیة الثعلب مصری بزر البنج زعفران تخم کرفس از هریک

پنج درم فلفل سیاه افیون مصري از هريك بیست درم مصطكي رومي پنج درم عاقرقرحا فرفیون از هريك يك درم مشك
تركي نيمدرم ورق طلا دانكی ورق نقره نیم درم اجزا كوفته بیخته بروغن بادام چرب كنند و باسه چندان عسل
صاف كف كرفته بسرشند وبعد از ششماه بقدر قوت مزاج استعمال نمايند * افلونیای جالینوس * صنعت آن زعفران پنجدرم
عاقرقرحا افربیون سنبل الطیب از هريك يكدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید هشت درم افیون يكدرم باعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند * افلونیا دیكر بعضی كفته كه از تالیف شیخ الرئیس است مسكن اوجاع است ونافع است از برای قولنج
* صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهريك بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا
ازهريک يک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * افلونیای ابن ماسرجويه جهت نزلات واوجاع معده
ورياح وقولنج بامطبوخ باديان به استعمال نمايند وجهت تشنج و فالج با مطبوخ جوزالطیب وجهت سرفه وضیق النفس
بامطبوخ زوفای خشك وجهت سنك كرده ومثانه با آب كرفس وجهت نزف الدم جمیع اعضا باآب برك نارمشك وقدر شربتش
يك نخود است واين نسخه نیز از قرابادين افندي صالح چلبي طبيب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده * صنعت آن فلفل
سفید افیون بزرالبنج سفید زعفران ازهريک پنجدرم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر ازهريک يكدرم باعسل سفید
بدستور مقرر معجون سازند * افلونیای كبیر منقول از قرابادين افندي صالح چلبي بنهايت مخدر ومسكن اوجاع است
* صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهريك دودرم افیون دارچیني ازهريك يكدرم ونیم تخم كرفس تخم مقدونس كه فطراساليون
است دوقو ازهريك ثلث درمی زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد ازهريك سدس درمی و پنج حبه افربیون وقسط
تلخ ازهريك يكدرم اجزا راباعسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند * افلونیا تالیف مرحوم حكیم سید محمد رحیم حكیم
باشي منقول از خط ايشان جهت درد اعصاوقولنج وتقويت باه واعضای رئیسه نافع * صنعت آن عنبراشهب ياقوت سرخ
مرواريد ناسفته ازهريک دومثقال مايهٔ شتراعرابي خصیة الثعلب مصري جدوار خطائي فادزهر حیواني دارچیني عود قماري
مغزچلغوزه جوزبوا زعفران مازندراني ازهريك پنج مثقال فادزهر معدني سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج ازهريک بیست
مثقال افیون مازندراني پانزده مثقال فطراساليون چهارمثقال تخم كرفس سه مثقال ساذج هندي سلیخه عاقرقرحا فربیون
ازهريک يک مثقال سنبل الطیب چهارمثقال ادويه را باروغن بلسان چرب نموده باعسل سه برابر ادويه معجون سازند
* افلونیای حكیم صالح خان خان آن مرحوم * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهريك نه مثقال ونیم درونج عقربی
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصري جنطیانا ساقل ازرق تخم شلغم بري تخم جزر مشك تركي خالص ازهريك دومثقال مصطكي
رومي طباشیر آملهٔ منقی عنبراشهب ازهريک يک مثقال بسباسه دانهٔ هیل تخم بالنكوا نتیمون كل كاوزبان صمغ عربي رازيانه
دارفلفل صندل سفید بكلاب سوده مغزنارجیل مقشر مغزبادام شیرين مقشر مغزپسته بهمن سرخ بهمن سفید ازهريک سه مثقال
قرنفل هشت مثقال ورق كل سرخ دارچیني سیلاني ازهريك شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا وج تركي جوزبوا زرنباد ازهريك
چهارمثقال زعفران ده مثقال تخم كرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندي پنج مثقال افیون كازروني هفتاد وپنج مثقال
عسل سفید مصفی هفت صد وپنجاه مثقال كلاب چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند * افلونیا تالیف صدرالشريعه مولانا
عبدالرزاق لاهجي * صنعت آن افیون كازروني دوازده مثقال درونج عقربي مرواريد ناسفته سنبل الطیب فرفیون فلفل
سیاه عود قماري خام دارچیني مرجان قرمزي كهربای شمعي ابريشم مقرض زعفران كاوزبان اسطوخودوس افتیمون اقريطی

تخم فرنجمشك تخم كاسني مقشر صندل سفيد سوده هليلهٔ سياه مقل ازرق فلفل سفيد انيسون رازيانه خصية الثعلب مصري قاقله
جوزبوا بسباسه قرنفل شقاقل مصري خولنجان بوزيدان بهمن سرخ زنجبيل طباشير سفيد مشك تركي خالص ازهريك يك
مثقال ورق طلا ورق نقره ازهريك سي عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند
* افلونياى سعيدى از اختراع حكيم محمد سعيد قمي ارحد اني كه اين افلونيارا در برابر افلونياى حكيم ميرعماد الدين محمود وافلونياى
حكيم احمد تركيب نموده وچنانچه ايشان افلونياى خود را بمحمودي واحمدي موسوم نموده اند اونيز فلونياى خود را به سعيدى
موسوم نموده وجميع منافع وخواص كه معزي اليهما بجهت افلونياى خود ذكر كرده اند حكيم محمد سعيد مع شي زائد از براي افلونياى
خود آورده * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله طباشير سفيد ميعهٔ سائله كشنيز خشك مقشر
ازهريك سه مثقال كهرباى شمعى يشب سبز كل سرخ پوست زرد اترج ازهريك دو مثقال اسطوخودوس ريوند چيني پوست بيخ
تفاح مصطكي رومي عود قمارى زعفران صندل سفيد ازهريك سه مثقال طلق محلوب يكمثقال ونيم عاقرقرحا يكمثقال دارچيني ده
مثقال بزرالبنج سفيد پنج مثقال افيون ده مثقال اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باسه وزن مجموع ادويه
عسل سفيد مصفى معجون سازند وبعد ازششماه استعمال نمايند * افلونيا تاليف ميرزا محمد حكيم * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج
سفيد افتيمون زعفران ازهريك بيست مثقال مصطكي اسطوخودوس ابريشم مقرض ازهريك پنج مثقال مرواريد ناسفته بسد كهربا يشب
سبز ياقوت رماني مشك تبتي جدوار خطائي ورق طلا ازهريك دو مثقال سعد كوفي ورق نقره عود قماري خام مايهٔ شتر اعرابي سنبل
الطيب ساذج هندي درونج عقربي جوزبوا بسباسه كاوزبان تخم بادرنجبويه كل سرخ تخم كرفس نانخواه پوست زرد بيرون اترج
ازهريك سه مثقال خصية الثعلب مصري شقاقل زرنباد لسان العصافير ازهريك چهار مثقال قرنفل دانهٔ هيل زنجبيل دارچيني دارفلفل
اسارون زرنب بادرنجبويه خولنجان حب بلسان پوست بيرون پسته بوزيدان اشنه ازهريك دو مثقال عاقرقرحا افربيون
ازهريك يك مثقال بهمن سفيد تودري سرخ تودري سفيد مغز نارجيل مقشر مغز تخم خيار مغز تخم خربزه مغز پسته مغز كردكان
ازهريك پنج مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر مرتب نمايند ومخفي نماند كه اين تركيب نيز نهايت مشوش است
واز قواعد كليهٔ تركيب خارج * افلونياى ديكر كه بجهت قولنج بى نظير وبادها بشكند وطبع رانرم سازد ومسكن جميع دردها است
وخواب آورد * صنعت آن فلفل افيون بزرالبنج سفيد يبروج نانخواه برك سداب فودنج زيرهٔ كرماني جندبيدستر حب
الغار ازهريك يك جزو سقمونياى مشوي ثلث جزوي كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه بسرشند شربتي تا يك درم
واين دوا يازده جزو است ومزاجش قريب باعتدال در كرمي وسردي بلكه مائل بكرمي وخشك است در درجهٔ سيوم
* افلونياى ديكر قريب است با فلونياى قبل ليكن مسهل نيست ودواى جيد است جميع دردها را فرونشاند وبادها بشكند وقولنج
را نافع باشد * صنعت آن فلفل نانخواه شونيز حب الغار جندبيدستر زيرهٔ كرماني افيون بزرالبنج سفيد يبروج اجزا متساوي
كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند * افلونياى ديكر از تاليف متاخرين به نهايت نفع وقريب است با فلونياى
حكيم سليمان موسوي شيرازي وقلمي كرديده كه جميع امراض را موافق است * صنعت آن بزرالبنج سفيد چهار مثقال فلفل
مصطكي رومي جدوار خطائي عنبر اشهب مشك تبتي يشب سبز مرواريد ناسفته ياقوت رماني لعل بدخشي بسد محرق
مغسول ورق طلا عاقرقرحا فربيون تخم بادرنجبويه پوست زرد اترج بهمن سفيد بوزيدان كندر پوست بيرون پسته
زنج تركى ازهريك دو مثقال كهرباى شمعى زرنباد ورق نقره درونج عقربى بسباسه عود قماري خام ساذج هندى اسطوخودوس

قرنفل زنجبیل اسارون شامی دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیة
الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون هش سفید دارفلفل سلیخهٔ سیاه فطراسالیون مرمکی صافی میعهٔ سائله از هریک سه مثقال
ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز نارجیل مقشر مغز
تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود
تا یک دانگ * افلونیای دیگر از متاخرین * صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی سلیخهٔ سیاه سنبل الطیب اذخر مکی
ابریشم خام از هریک سه مثقال بسد محرق زمرد کهنه عقیق یمانی طباشیر سفید دارچینی اسارون شامی ساذج هندی
صندل سفید زرشک منقی ریوند چینی تخم فرنجمشک عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره جدوار خطائی مجرب
درونج عقربی بادرنجبویه گل گاوزبان پوست زرد اترج از هریک دو مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک یک مثقال
فلفل سفید چهل مثقال مصطکی بیست مثقال زعفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس پانزده مثقال جوزبوا بسباسه
خولنجان اسطوخودوس مایهٔ شترا عرابی از هریک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون
سازند * افلونیای دیگر از متاخرین * صنعت آن یاقوت سرخ رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود لعل بدخشی ورق گل سرخ
ساذج هندی گل گاوزبان دارچینی سیلانی تخم خرفهٔ مقشر صندل سرخ صندل سفید قرنفل پوست زرد اترج بهمن سرخ
بهمن سفید درونج عقربی زرنباد شیرآملهٔ منقی جندبیدستر مشک ترکی عنبر اشهب بادزهر حیوانی اصطهباناتی ورق
طلا خصیة الثعلب مصری از هریک دو مثقال مروارید ناسفته پنج مثقال سنبل الطیب پوست بیرون پسته تخم کاسنی مقشر
طباشیر سفید جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی گل مختوم ورق نقره محلول از هریک سه مثقال افیون کازرونی خالص
دوصد و بیست و پنج مثقال زعفران هفتاد و پنج مثقال عسل مصفی ششصد و پنج مثقال گلاب پنج شیشه بدستور مقرر معجون
سازند و در نسخهٔ دیگر فیروزهٔ نیشاپوری عقیق یمانی بسد سرخ کهربای شمعی یشم کافوری از هریک دو مثقال داخل
وزن عسل سه صد مثقال و نبات سفید و قند از هریک هفتاد و پنج مثقال نیز داخل است * افلونیای دیگر از اطبای اصفهان
که بجهت خاقان اعظم پادشاه جم جاه شاه سلیمان تالیف نموده اند * صنعت آن جدوار بنفش مجرب خطائی یازده درم
مروارید ناسفته یاقوت سرخ رمانی از هریک یک درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بادزهر حیوانی اصطهباناتی جندبیدستر
از هریک ده درم لعل بدخشی مومیائی دارابجردی گل ارمنی مغسول درونج عقربی طباشیر سفید صندل سفید صندل
سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کبابهٔ چینی شب انگیز نخود الوندی مایهٔ شترا عرابی سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا مرمکی
صافی دارچینی آملهٔ منقی جوزبوا قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل زنجبیل اشنه سعد کوفی خولنجان تخم کرفس
زراوند مدحرج زرنباد تودری سرخ تودری زرد حب الزلم تخم زردک بوزیدان بزرالبنج سفید بزرکا کنج مقل ازرق سورنجان
مصری شیرین انیسون شقاقل مصری تخم هلیون تخم ترب فلفل مویه تخم انجره صمغ عربی قرنفل بسباسه تخم بالنکو ریوند چینی
جنطیانای رومی حب الغار زراوند طویل ورق نقره فرفیون نارجیل دریائی از هریک سه درم گل گاوزبان خصیة الثعلب
مصری مصطکی رومی مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم افیون کازرونی
بیست و پنجدرم عنبر اشهب عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و گفته اند که این افلونیا نافع
است از برای قوت باه و مقوی اعضای رئیسه است و نشاط و تفریح آورد و دافع سموم است و حفظ صحت کند و نافع است از برای وبا و طاعون

و نافع است از برای جمیع اوجاع و آلام * اقلونیای دیگر تألیف یکی از اطبای اصفهان * صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید زعفران
مصطکی رومی بسد محرق یشب سبز یاقوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی مجرب لعل بدخشی ورق طلا دانهٔ هیل بوا زنجبیل
دارچینی عود بلسان پوست بیرون پسته اسارون عنبر اشهب دارفلفل زرنب حب بلسان بادرنجبویه خولنجان از هریک دو مثقال
اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید ناسفته فادزهر حیوانی اصطهباناتی از هریک نیم مثقال ورق نقره کهربای شمعی سعد کوفی
سنبل الطیب عود قماری غرقی خام ساذج هندی جوزبوا تخم کرفس درونج عقربی نانخواه پوست زرد اترج بهمن سفید تودری زرد
تودری سرخ لسان العصافیر از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری قرنفل زرنباد از هریک چهار مثقال مایهٔ شتر اعرابی
پانزده مثقال عاقرقرحا فربیون از هریک یک مثقال تریاق فاروق بیست مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه از هریک ده مثقال
افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند * اقلونیای دیگر از اطبای گیلان * صنعت آن
فلفل سیاه سنبل الطیب زنجبیل دارچینی مرمکی صافی افربیون از هریک ده درم زعفران ساذج هندی سلیخهٔ سیاه قرفة الطیب
اسارون زرنب خصیة الثعلب مصری جندبیدستر زراوند مدحرج عود بلسان حب بلسان لسان العصافیر عود قماری غرقی
خام عود الصلیب فرنجمشک اشنه حب الزلم حب القلقل تخم بلیون شیطرج هندی آملهٔ منقی خولنجان رازیانه مشکطرامشیع
بادرنجبویه پوست زرد اترج مغز چلغوزه گاوزبان ریوند چینی از هریک پنج درم افیون پوست هلیلهٔ کابلی مغز بادام شیرین
مغز پسته مقشر تخم کرفس شقاقل مصری مغز نارجیل مقشر بزر البنج سفید از هریک ده درم قرنفل جدوار خطائی مجرب صمغ
عربی از هریک سه درم مصطکی رومی گل ارمنی از هریک دو درم کبابهٔ چینی بهمن سرخ بهمن سفید شب انگیز از هریک چهار
درم تودری سرخ تودری زرد طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی یشب سبز بسد محرق عقیق یمانی یاقوت رمانی از
هریک سه درم زعفران بیست درم و در نسخهٔ دیگر ده درم است عنبر اشهب دو درم مشک خالص نیم درم زر محلول نقرهٔ
محلول از هریک یکدرم افیون ده یک وزن مجموع ادویه افیون را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلایه کردنی است صلایه
کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بطریق مقرر معجون سازند
و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از سه ماه یا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر نخودی تا نیم دانگ فرو برند * اقلونیای
حکیم مومن در تحفة المؤمنین ذکر کرده و گفته که مزاجش قریب است باعتدال موافق است مر امزجهٔ بارده و حاره را * صنعت آن
بزر البنج سفید افیون کازرونی از هریک ده مثقال زعفران کشنیز خشک مقشر از هریک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید
سنبل الطیب درونج عقربی بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوزبوا
لسان العصافیر دارفلفل سلیخهٔ سیاه اسارون فودنج زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان از هریک دو
مثقال دارچینی گل سرخ تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد گل گاوزبان از هریک سه مثقال آملهٔ منقی در
شیر گاو پرورده هفت مثقال مشک تبتی نیم مثقال کهربای شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی بسد محرق
مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا عنبر اشهب از هریک یکمثقال جواهر را بر سنگ سماق با گلاب صلایه نموده و باقی ادویه
را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش نسخهٔ
اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه ترکیب نیز نشده و باعتقاد بنده خالی از مضاری نیستند * اقلونیا مسمی بحافظ الارواح
جمیع منافع اقلونیای فارسیه و اقلونیای حکیم عماد الدین محمود که حکیم سلیمان موسوی از معزی الیه نقل کرده از برای این اقلونیا

ذکرنموده واین افلونیا ازمتاخرین است مؤلفش معلوم نیست * صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید ازهریك بیست مثقال شیرخشت خراسانی صندل سرخ صندل سفید دارچینی طباشیرسفید سنبل الطیب کل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز چلغوزه مغزنارجیل مقشرمغزتخم خیارین مغزتخم خربزه ازهریك پنج مثقال افیون زرنباد درونج عقربی کل کاوزبان بسباسه عودقماری خام حب بلسان ازهریك چهارمثقال مصطکی رومی زعفران ازهریك ده مثقال ساذج هندی خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوزبوا عودبلسان باقشرحماما سلیخه فطراساليون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم کرفس قرنفل ازهریك سه مثقال افربیون پوست زرداترج پوست بیرون پسته ورق نقره مشك تبتی بهمن سفید بهمن سرخ دوقو تخم بادرنجبویه بوزیدان ازهریك دومثقال اجزا راکوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند ودرنسخهٔ دیکریاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی کهربای شمعی ورق طلا عنبراشهب ازهریك دومثقال مروارید ناسفته یك مثقال بسد مرجان قرمزی عقیق یمانی ازهریك سه مثقال داخل است جواهررا بکلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بعسل حل کرده عنبررابروغن بلسان کداخته باقی ادویه راکوفته بیخته بدستورمقررمعجون سازند شربتی ازیکدانك تانیم درم * افلونیا مسمی بحافظ الارواح تالیف حکیم میرمحمد مؤمن کفته که این افلونیا قریب باعتدال است وموافق جمیع امزجه است * صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید ازهریك ده مثقال زعفران پنج مثقال کشنیز خشك پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیرسفید سنبل الطیب کل سرخ خشخاش سفید مغزچلغوزه مغزنارجیل مقشرکل کاوزبان ازهریك سه مثقال زرنباد درونج عقربی بسباسه عود قماری حب بلسان ساذج هندی عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوزبوالسان العصافیر دارفلفل سلیخه اسارون فوفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست زرد اترج پوست بیرون پسته ورق نقره بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکی تخم بادرنجبویه بوزیدان ازهریك دومثقال آمله بشیرپرورده هفتاد مثقال مشك ترکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدستورمعجون سازند وبجهت بعضی این ادویه اضافه شده مروارید ناسفته کهربا ازهریك سه مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا عنبراشهب ازهریك دومثقال بسد مرجان قرمزی عقیق ازهریك سه مثقال * ونیزازانجمله انفس التراکیب است انفس التراکیب تالیف میرزاابراهیم ولد حکیم اشرف نقل ازبیاض مجربات اوبخط معزی الیه قلمی نموده اندکه این ترکیب ازمن است وسوای این اسم نیافتم اسم لائق این ترکیب رابه سبب بسیاری منافعی که مشاهده نمودم ازین ترکیب لاسیما ازبرای اعانت برهضم وتقویت باه وتقویت قلب وجمیع اعضای رئیسه وبا وجود این افعال بسیارکرم نیست وشربتش ازیک دانك تادودانك وتانیم مثقال است * صنعت آن بسباسه قاقلهٔ صغارقرفة الطیب زنجبیل یابس دارفلفل دارچینی اسارون شامی ازهریک یک مثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریوند چینی ازهریك دومثقال کشنیز خشک مقشرشش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصارهٔ زرشک ده مثقال بادزهرمعدنی افیون کازرونی ازهریك سه مثقال قاقلهٔ کبار پنج مثقال قرنفل یك مثقال ونیم شکرسفید هفتاد مثقال من مصفی یعنی عسل مصفی هفتاد مثقال بدستورمقررمعجون سازند واکراضافه کرده شود باین معجون عنبراشهب ورق نقره ازهریك یك مثقال ورق طلا نیم مثقال میکردد اقوی میفرمایند که اکردرین معجون بعوض فادزهرمعدنی جدوارخطائی کنند وملحقات داخل نداشته باشد معجونی نفیس است فادزهرمعدنی مبطل فعل افیون است چه جمع میان ادویهٔ قلبیه وافیون راجائزنداشته اند اطبای یونان ویاآنکه افیون راداخل ننمایند وباقی ادویه باملحقات داخل باشد * ونیزازانجمله بادمهرج است وآن معرب ازبادمهرهٔ فارسی است یعنی تریاق الریح چون زهرمهره که بمعنی

تریاق السم است وبعضی کفته اند که بادمهرج ترجمه دحمرثا است اسحق کفته که بادمهرج معجونی مبارک است بادهای غلیظه که درمعده واحشا باشد تحلیل دهد وسدهای کبد وطحال رابکشاید وبرودت رحم رابه برد وحیض فرود آورد وتپ ربع راسود دهد وضیق النفس ویرقان سدی واسترخای اعضارانفع بزرک دارد وشیخ رئیس کفته که منافع بادمهرج منافع دحمرثا است ومنافعی که برای دحمرثا ذکر کرده بعینه منافعی است که اسحق ازبرای بادمهرج ذکر کرده * صنعت آن به نسخهٔ اسحق زرنباد درونج عقربی افیون جندبیدستر عاقرقرحا سلیخهٔ سیاه هوام المجوس بزرالبنج سفید قسط تلخ لبنی جاوشیر زعفران ازهریك شش درم بزرحلبه هشتدرم مروارید ناسفته بارزد مرمکی صافی ازهریك دوازده درم ادویه راکوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند ودرنسخهٔ شفائی هوام المجوس داخل نیست ووزن مروارید دودرم است ووزن عسل دووزن مجموع ادویه است ودرنسخهٔ معصومی هوام المجوس داخل است ووزن مروارید دودرم است وکفته که صاحب کامل الصناعه بعوض بارزد کندرآورده ودرنسخهٔ شیخ الرئیس فلفل دارفلفل ازهریك شش درم داخل است ووزن مروارید دودرم است ونسخهٔ شیخ الرئیس بهتر است واین دوارادرظرف چینی نکاهدارند وبعدازششماه استعمال نمایند وقوت این دواتادوسال باقی میماند شربتی تادودانك * ونیزازجملهٔ مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است برشعثا است * فصل درذکر نسخ برشعثا * وآن لغت سریانی است ومعنی آن برءالساعه است واین اسم است که سریانیون اطلاق کرده اند برمعجون که آن دوای فیلن است وآن معروف است بافلونیای رومیه وذکرافلونیای رومیه قبل ازین شد ولیکن افلونیای رومیه به نسخهٔ شیخ الرئیس که سریانیون آن رابرشعثا نامیده اند ودرانجاذکرنشده پس لازم است که درینجاذکرشود باتصرفاتیکه بعدازجالینوس دران کرده اند وصنعت هریك راذکرنمائیم وبعضی اطبا برشعثای قدیم راباافلونیای رومیه اصل یکی نمیدانند واین غلط ازایشان ازراه عدم مطالعهٔ کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح است باین معنی که افلونیای رومیه برشعثای قدیم است اکرچه شیخ برشعثاراذکرنکرده لیکن نسخهٔ افلونیای رومیه راذکرکرده همان دوائی است که دیکران بنام برشعثای قدیم ذکرنموده اند وشیخ داؤدانطاکی کفته که برشعثاکه درین زمان معروف است ازتراکیب قدیمه است واکثراطبا برانندکه ازتراکیب اوحدالدین هبت الله است که مشهوراست بابوالبرکات طبیب که ازدین یهودی اسلام آورده وسلسلهٔ اطبای قم مثل حکیم محمد سعید وحکیم محمد باقرازاولاداواست حق تع اورابرکت داده که همیشه ازاولاد او اطبای حاذق میباشند وبازشیخ داود کفته که من دیدم درکتابی که تالیف شده درخواص برشعثاوصفات وافعال آن که این ترکیب ازجالینوس است وآن مرحوم میفرمایند شیخ الرئیس ابوعلی علیه الرحمة درقانون آورده که جالینوس کفته که من خواب دیدم این مرکب راکه کفت من دوای فیلن رومی طرسوسی ام وفیلن که ازخلفای انبیای بنی اسرائیل بلکه ازخلفای حضرت سلیمان عم است وشیخ این راباسم فلونیای رومیه ذکرکرده وبالفعل این میان اطبامشهوربه برشعثای قدیم است وکفته که این دوانافع است ازبرای بسیاری ازامراض خصوص ازبرای قولنج ومسکن جمیع اوجاع است وبعدازین میکوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم درخواب دوای فیلن راوکفت که من ازاستنباط فیلن رومی طرسومی طبیب ام ومنفعت من ازبرای کسی است که قسمت شده باشد اورا موت به سبب شدت اوجاع مهلکه وامراض مهلکه منفعتی عظیم ونیکوهستم ازبرای بسیاری ازاوجاع شدیدهٔ عارضه وبسیاری ازامراض مهلکه منفعتی عظیم وازانجمله آنکه اکرحادث شود درمعای قولون وجعی شدید که آن وجع راقولنج نامند پس بخوردصاحب وجع ازمن یکمرتبه ساکن میکرد دوجع اواکربیاشامانند مرابکسی

که بوده باشد اورا عسر بول یا سنک کرده و مثانه که اذیت رساند بآن شخص نفع میدهد هم ازبرای او وزائل میکردانم اوجاع طحال را ونفس انتصاب موذی وسعال وتشنج را ودرد پهلو که بآنها خوف هلاک باشد اکر آشامیده شوم مرکسی را که نفث الدم داشته باشد یا قیء الدم حائل میشوم میان او و موت و پردهٔ موت او میکردم وساکن میکردانم هر وجع را که حادث شود در اعضا را حشا وسعال وخناقها وفواق ونزلههای منحدر از سر را وکفته شده که خوردن آن بعد از فصد واسهال در صداع مرکب از خون وخلطی بارد چون سودا و بلغم بنهایت نافع است و درد را در ساعت فرومینشاند واین معجون نافع است ازبرای تشنج از شدت وجع خوردن آن وازبرای درد کوش چون خورده شود یك قیراط تا نیم دانک وچون مقدار حبهٔ ازان در شیر دختران حل کرده در کوش چکانند زائل میکردانند درد کوش را واز بعض روایات از مخبر صادق ع م چنین استنباط میشود که این دوا از ادویهٔ سماویه یعنی منزله بطریق وحی والهام است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ ابو علي بن سینا رح فلفل سفید بزر البنج سفید از هریك بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریك یك مثقال اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند وبعد از کذشتن ششماه از ساختن این دوا استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب کرم بنوشند واین نسخه هفت جزو است و وزن اجزا پنجاه وهشت مثقال است وکفته که مزاجش سرد است در درجهٔ اولی وخشك است در اواخر درجهٔ سوم واجزای این دوا به نسخهٔ شیخ رئیس مطابق است با اجزای مرموزی که در حل بیت فا زعبا س وارد شده زیرا که فا اشاره است بفلفل ابیض والف بافیون وزا بزعفران وعین بعاقرقرحا وبا ببزر البنج والف ثانی با فربیون وسین بسنبل الطیب وشیخ داؤد از کتابی که تالیف شده در صفات وخواص ومنافع برشعثا ی قدیم نقل کرده عبارتی در وصف آن که صورت عبارتش این است * اني لم ارا قطع واجود من المعجون المتخذ من الاخوین الشابین الرومي والزنجي ودمعة الرأس المشرف واخویه وشعور السقالبة وشعر السبط الطیب والبارد الحار المقطع اذا جمعها بالشراب الذي قد جمعه الزنبور * بدانکه مراد از اخوین شابین رومي وزنجي فلفل سفید وفلفل سیاه است که تازه باشند که شباب کنایه از تازه بودن آنها است ومیان این هردو اخوت است به حسب اسم یا به سبب آنکه هر دو ثمر یك درخت اند یا ثمر دو درخت اند که از یك جنس اند یا آنکه هر دو از یك زمین خیزند که هندوستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یك اند یکی مقشر ویکی غیر مقشر رومي کنایه از سفید وزنجي کنایه از سیاه است ومراد از دمعهٔ راس مشرف افیون است که دمعهٔ سر خشخاش است که سر خشخاش مشرف است یعنی کنکرهٔ دار ومراد از دو برادران افیون یکی افربیون است باعتبار رنك وصورت وفعل وبرودت وتخدیر وبودن آن هم دمعهٔ درختی ودوم بزر البنج است باعتبار فعل به تخمیر وتخدیر که با افیون درین فعل بلکه در اکثر افعال وخواص مشارکت وبرادری دارد وموبهای سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخي رنک وشعر سبط طیب کنایه است از سنبل الطیب وحار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حارهٔ مقطعه واز قوت باردهٔ مخدره وشرابي که جمع کرده آن را زنبور عسل است ودرین نسخه فلفل سیاه بر نسخهٔ شیخ اضافه شده وشیخ داؤد کفته که کمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را پس فراموش شده باشد به سبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یوناني ترجمه کرده اند یا به سبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری از مرکبات وابو البرکات تجدید ذکر آن کرده باشد وبه سبب انتشار وشهرت امر آن شده باشد وتعجب است از اطبا که چرا اند این معجون را از جالینوس وحال آنکه او رئیس وسرکردهٔ قوم است وحکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رسالهٔ افیونیه صنعت آنرا باین صفت

آورده که بشما خبر رسیده باشد که در بلاد هند دو برادر کوچك متشابه در شکل متساوي در مقدار میباشد یکی از ایشان پیري حبشي ودیکر جواني است رومي بکیر از جوان رومي مقداری معلوم و وزنی محد ودواز تخم سفید کیاهی که آن را خداع الرجال کویند یعنی فریب دهنده مردان مقداری مساوي اول واز دموع جاریه از دیده سیاهان مثل وزن دوای اول بعد از انکه بیند ازند از ان مقداری که اکر ان مقدار را اضافه کنند بمثل آن مساوي وزن دواي اول شود واز شعور سقالبه اکرچه در نواحي ایشان نمیروید مقداریکه نسبت آن بمقدار ثاني از قبیل نسبت مقدار ثاني است باول واز دو انیکه در شکنبهٔ کوسفند می نهند بودیعت وآن را حافظ الاطفال مینامند واز بیخ کیاهي که کیفیت آن کرم است وفعل آن در زبان انسان ضد فعل آنست در رماندن واز بیخی که بران در روغ بسته اند وخوشبوی است از هردو مقداری که اکر اضافه کنند دو بار وضرب کنند در پنج مساوي مقدار اول میشود که مفروض بود واز چیزیکه نه جماد است ونه نبات ونه حیوان ومشترک است میانهٔ نبات وحیوان مقدار طول شهریا موج داخله بعد از ان بودیعت نهند جمله را در ظرفی که ضیق المسام باشد وباطن آن املس وسر آنرا نیك بپوشند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا دو دانک وبعد از ان میکویند که مراد از دو برادر فلفل سیاه وفلفل سفید است واز خداعة الرجال بزر البنج است چون آن عقل را میبرد آنرا خداع کفته ود موع جاري از چشم سیاهان افیون است وشعور سقالبه زعفران است ود وانیکه در شکنبهٔ کوسفند می نهند تا محفوظ ماند ومتاکل نشود افربیون است وعرق جبلي عاقرقرحا است واصل مکدر ب علیه سنبل الطیب است وانچه نه جماد است ونه نبات ونه حیوان عسل است واما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم است ودوم که بزر البنج است مثل اول است وسوم که افیون است ده درم که چون ده دیکر بران افزایند بیست میشود وچهارم که زعفران است وزن آن پنج درم است که نسبت آن بثاني که افیون است از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد وچون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده وباقي ادویه را وزن از هریک یک درم است که در تضعیف اول دو میشود ودر تضعیف دوم چهار وچون چهار را در پنج ضرب کنند بیست میشود این نسخه موافق نسخهٔ شیخ رئیس است که نسخهٔ جمهور است * صنعت برشعثای قدیم به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران هفت درم سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هریك یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و درین نسخهٔ دود وابر نسخهٔ شیخ الرئیس زیاده شده ودر وزن اجزا نیز تفاوت است وکفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع است واین معجون بالغ النفع است در تجفیف رطوبات غریبهٔ باله وقطع نزلات وزکام واصلاح امراض مرطوبین وقلع دمعه وبخار وصداع کهنه وآمدن آب از دهان واستسقا واسهال مزمن ونزف الدم ونفث الدم وکد ورت حواس وکسالت واعیا ومقوی حواس است ونشاط می آورد وتقویت قوت مفکره میکند ونافع است از برای بهرود فع سرعت انزال می کند ودیر میکرداند انزال مني را ومسکن جمیع اوجاع است ودرد دندان را ساکن میکرداند چون بروي نهند وعظیم نافع است از برای قولنج چون نیم درم آن را با آب کرم فرو برند اثر تمام باز دهد از برای تسکین وجع قولنج ومتفاوت است قوت آن در افعال زمانی که قسمت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بدانکه کفته اند که قطع اسهال میکند در یکساعت وصداع را در یکروز واوجاع مفاصل وبخار را در یکماه واستسقا را در یکسال پس از ششماه که از ساختن آن کذشته باشد وقوتش تا بیست ویکسال باقي میماند ودر شفاء الاسقام مسطور است که قوتش تا پنج سال باقي میماند واین معجون مضر است بخداوند صفرا ونکایت وضرر میرساند بخداوند سودا بزودي و

مداومت آن فاسد میکرداند بدن وعقل را وساقط میکرداند اشتهای طعام را وشهوت باه را وافساد رنک میکند وضعیف میکرداند قوتها را و
جائز نیست از برای اصحاب استعمال آن زیاده بر یک مرتبه در هفته وشربتش از یك نخود تا دو درم است و باید دانست که می افتد مردم
این عصر بمرکها و می یابند ازان مضرتهای عظیم وغالب فساد آن درین زمان از جهت آن است که افیون وبزر البنج را دران
زیاده میکنند وقبل از کذشتن ششماه استعمال میکنند وهر روز ازان میخورند میفرمایند که بلکه جمله مضار آن درین زمان آن
است که اطبا دران ودر افلونیای فارسیه تصرفات نموده اند که ترکیب آن مشوش ومضر ساخته چنانکه در ذکر افلونیا کذشت و
بعنوان اعتیاد هر روز ازان اضعاف مضاعف از وزن شربت آن میخورند وشیخ داؤد کفته که مصلح ضرر نسخهٔ برشعثا شراب
ریحانی جید است وحلواهای سکری ومرغ فربه وقائم مقام آن است افیون یعنی چون وقت استعمال آن برسد وحاضر نباشد
آن وحادث کردد خفقان وساقط شود قوتها ونفس درسینه پیچیده شود ونیز قائم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون
در آید وحاضر نباشد وحالات مذکوره عارض کردد ومستغنی میسازد شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران شامی ابیض
ومعجون عود وحب مراره ومرارهٔ بقر واسود سلیم * برشعثای قدیم بنسخهٔ معمول که بهترین نسخها است * صنعت آن فلفل
سفید بزر البنج سفید از هریك بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم عاقرقرحا فرفیون دارچینی سنبل الطیب از هریک
یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند واین نسخه همان نسخهٔ افلونیای شیخ رئیس است باضافهٔ
دارچینی * برشعثای قدیم بنسخهٔ دیکر * صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هریك بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال عاقرقرحا افربیون سنبل الطیب دارچینی جندبیدستر از هریك یك مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خام بسرشند و
بعد از ششماه استعمال نمایند واین نسخه نیز همان نسخهٔ قبل است الا آنکه جندبیدستر زیاده داخل دارد ووزن ادویه
بجای درم مثقال است * برشعثای قدیم بنسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی * صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه از هریك بیست
درم بزر البنج سفید افیون کازرونی از هریک ده درم زعفران پنجدرم افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یکمثقال
کوفته بیخته بعسل مصفی یکصد وپنجاه درم معجون سازند ودرظرف چینی کرده چهارماه درجو کذارند پس استعمال نمایند شربتی
یکمثقال وشاید اینکه قلمی شده مطلقا که شربتی یکمثقال سهو از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر مردم را یکمثقال آن کشنده است
واکر نکشد البته ضررهای عظیم میرساند پس چکونه صحیح باشد آنکه شربتی ازان یکمثقال باشد * برشعثای قدیم منقول از ترویح الارواح
* صنعت آن فلفل سفید افیون از هریك هفت درم بزر البنج سفید پنجدرم زعفران دو درم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب ازیك یکدرم
عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودرظرف چینی کرده درجو دفن سازند وبعد از ششماه استعمال
نمایند * برشعثای قدیم به نسخهٔ دیکر * صنعت آن فلفل سفید بزر البنج از هریك بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم
عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک یکدرم افیون را درشراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند ودرسایه خشك کرده
باز سوده باعسل سه وزن ادویه معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی ازیك نخود تا یکدرم بحسب عادت
* برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ ابن جزله نافع است ازبرای امراض قلب ومعده وامراض مراری وسوداوی ووسواس ومالیخولیا
وبیخوابی واستسقا وابن جزله منافع بسیار ازبرای این برشعثا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اکر اراده اطلاع بر آنها
باشد درمنهاج مطالعهٔ آن نمایند * صنعت آن فلفل سفید فاشرا فرنجمشک فوبزر البنج سفید از هریک ده درم زعفران
زراوند طویل جنطیانای رومی عنصل مشوی جدوار خطائی از هریك چهاردرم حب الغار افیون مرمکی صافی از هریک

هفت درم عاقرقرحا سنبل الطيب سنبل رومي جند بيد ستر از هريک دو درم افربيون يکدرم کوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفی معجون سازند وبعد ازششماه بکار برند ودر نسخهٔ ديگر اين برشعثا مرواريد ناسفته هفت درم داخل است ووزن جند بيد ستر يکدرم * برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ ديگر * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريک ده درم افيون پنج مثقال جند بيد ستر يک مثقال عود بلسان دو مثقال زعفران دو درم ونيم عاقرقرحا عود هندي سنبل الطيب زرنباد سليخهٔ سياه بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريک يکدرم خشخاش سفيد نيم مثقال افربيون نيم درم کوفته بيخته بروغن بلسان يا روغن زيتون چرب نموده باعسل مصفی سه وزن ادويه معجون سازند * برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ حکيم مير محمد مؤمن گفته که اين معجون در اکثر خواص بهتر از مثرود يطوس است وبجهت تپ ربع مکرر به تجربه رسيده * صنعت آن ميعهٔ سائله مرمکي صافي فاذريوس زعفران جنطيانا ازهريک يک مثقال طين مختوم افيون سنبل الطيب صمغ عربي جند بيد ستر غاريقون سفيد ازهريک سه مثقال اقاقيا هوفاريقون فطراساليون ازهريک دو مثقال قصب الذريره دارشيشعان حب الغار عصارهٔ لحية التيس ازهريک پنج مثقال زراوند طويل ريوند چيني اسارون حماما جعده روغن بلسان ازهريک سه مثقال واگر روغن بلسان نباشد بدل آن زيت کهنه دووزن روغن بلسان کنند وادويه را کوفته بيخته بدان چرب نموده بادووزن مجموع عسل سفيد مصفی معجون سازند * برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ حکيم مير محمد مؤمن منقول از تحفة المؤمنين * صنعت آن دارفلفل سليخهٔ سياه جنطيانا ازهريک دو مثقال دارچيني سه مثقال جند بيد ستر چهار مثقال فقاح اذخر زراوند طويل سنبل الطيب زنجبيل پودنهٔ خشک ازهريک هفت مثقال افيون ده مثقال زعفران ده درم انيسون تخم کرفس بزرالبنج سفيد ازهريک ده مثقال ونيم روغن بلسان يا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال عسل سفيد مصفی بقدر کفايت بدستور مقرر معجون سازند * برشعثای ابو البرکات منقول از خط شيخ بهاء الدين طبيب * صنعت آن افيون فلفل سفيد ازهريک بيست مثقال زعفران بزرالبنج سفيد ازهريک ده مثقال افربيون دو درم ونيم عاقرقرحا دو درم عسل سفيد مصفی سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند * برشعثای محمد بن زکرياء رازي * صنعت آن سنبل الطيب فقاح اذخر زعفران زراوند طويل ازهريک ده مثقال دارفلفل جنطيانای رومي سليخهٔ دارچيني جند بيد ستر ازهريک چهار مثقال زنجبيل پودنهٔ خشک ازهريک هفت مثقال افيون پانزده مثقال عسل سه وزن ادويه کوفته بيخته بروغن بلسان يا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال چرب نموده باعسل بدستور مقرر معجون سازند * ودر نسخهٔ ديگر وزن افيون ده مثقال است * برشعثای ديگر صنعت آن مصطکي رومي دارچيني کندر ازهريک دو مثقال فلفل سفيد يک مثقال زعفران نيم مثقال افيون پنجدرم ادويه کوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفی معجون سازند * برشعثای ديگر صنعت آن دارفلفل جنطيانای رومي جند بيد ستر سليخهٔ سياه ازهريک چهار درم سنبل الطيب زعفران فقاح اذخر زراوند طويل ازهريک ده درم افيون پانزده درم انيسون تخم کرفس پوست بيخ کرفس ازهريک بيست درم فلفل سي درم قسط تلخ فواسارون ازهريک ده درم زنجبيل فودنج خشک ازهريک هفت درم روغن بلسان ده درم عسل مصفی سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند وبعد ازششماه استعمال نمايند واين مرکب باندک تفاوتی معجون غياثي است ومعجون غياثي در معاجين افيوني ذکر خواهد شد * برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ ديگر گفته اند که اين نسخهٔ بهترين نسخهای برشعثا است وبجهت دفع سموم نائب مناب ترياق فاروق ونافع است از براي زکام ونزلات کهنه ودرد اعضا واعصاب وزحير واسهال وقولنج واحتباس بول ودرد شقيقه واستسقا ودرد رحم

واحتباس حيض وتقطير بول ومنافع بسيار دارد وشرح آن موجب تطويل است* صنعت آن جنطيانا سليخه دار فلفل از هريك سه مثقال سنبل الطيب فقاح اذخر زراوند طويل از هريك هفت مثقال افيون ده مثقال زعفران يک مثقال انيسون تخم كرفس بزر البنج سفيد اسارون از هريك پانزده مثقال فلفل سياه بيست ودو مثقال قسط شيرين فوة الصبغ از هريك پانزده مثقال زنجبيل پودنهٔ خشك از هريك پنج مثقال ادويه را كوفته بيخته بروغن گل سرخ پانزده مثقال چرب كرده بعسل مصفى چهارصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر معجون سازند* برشعثا به نسخهٔ حكيم لطف الله شيرازي خال آن مغفور* صنعت آن فلفل سياه بزر البنج سفيد از هريك سي وهفت مثقال ونيم افيون زعفران از هريك پانزده مثقال فرفيون عاقرقرحا سنبل الطيب از هريك شش مثقال عسل سفيد مصفى سه وزن ادويه عسل را بقوام آورده اول مرتبه افيون را بگلاب حل كرده پس با آبي ادويه را با آن سرشته معجون سازند شربتي از يك قيراط تا يك دانك* برشعثا به نسخهٔ ديگر* صنعت آن فلفل سفيد دار فلفل پوست بيخ انجبار از هريك بيست مثقال عاقرقرحا دو مثقال ونيم سنبل الطيب زعفران از هريك سه مثقال افيون كازروني هفت مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند* برشعثاى ابوالبركات منقول از تحفة المؤمنين كه معزي اليه قلمي نموده كه مولانا ظهير الدين فارسي شاگرد ابو البركات اوحداني ميفرمايد كه اين نسخه را از خط ابوالبركات نقل نموده ام بهترين نسخ برشعثا است از براى دفع سموم حيواني ونباتي وبجهت دوار وسدر وظلمت بصر وصداع هاى گوش وزكام ونزله ولقوه وفالج ورعشه وسيلان لعاب از دهان وزكاى قلب وقوت حافظه ودفع نسيان وكداختن بلغم وتصفيهٔ صوت وسهر سباتي وسبات سهري وجهت قولنج وپيچش وبرودت معده وجگر وتفتيح سدهاى جگر وتقويت جگر بر طبخ خون واخلاط صالحه وجهت ربو وانواع استسقا وسستي بدن وكثرت عرق وبوي بدن وتقويت جماع وزياده ميكند حرارت غريزي را وزائل ميكرداند حرارت غريبه را وكسل وتثاوب وتمطي واسترخا وانواع اعيا را وجهت تفتيت سنگ گرده ومثانه وادرار بول وريگ مجتمع را متفرق ومنحدر ميسازد وجهت دفع وسواس سوداوي ووحشت وسوء مزاج بارد ودرد معده ودير هضم شدن طعام ووجع فواد نافع وقدر شربتش بنهايت كثرت يک مثقال است واقلش يک نخود صاحب سل را مقدار نخودى با آب گرم بدهند كه وقت خواب بنوشد در زمان بارد پانزده روز ودر زمان حار هرسه روز يك بار با آب گرم وبروغن بادام شيرين ونبات وحذر نمايند در مزاج خشك وسعوط آن بمقدار حبهٔ با آب گرم وبروغن بادام شيرين ونبات شيرين نمايند در مزاج خشك وسعوط آن بمقدار حبهٔ با آب مرزنجوش صاحب صداع بارد را نافع است وهمچنين سعوط نمايند صاحب لقوه را ودر امراض حلق مقدار حبه بدهان گرفته آبش را فرو برند ودر سرفهٔ كهنه وتازه بلغمي بعصير مرزنجوش مقدار حبه وجهت ضيق النفس وربو با آب زيره واصل السوس ودرد فم وجع فواد ومعاء با آب رطبه واگر متعذر باشد بطبيخ زيره وجهت وجع سپرز بماء الورد وخل خمر وجهت درد پهلو بشراب اصول وجهت درد جگر با آب وعسل هرگاه از مواد بارده باشد واگر از سده باشد بماء الاصول وجهت مبطون بماء الآس هرگاه ضبط شكم خود نتواند كرد وجهت درد تهيگاه با آبيكه گرم شده باشد در آفتاب ودر تابستان بجلاب نيمگرم وجهت تبهاى بالرزه هرگاه با آن وجع فواد باشد با آب نيم گرم وجهت تبهاى مركبه بمطبوخ افتيمون وبجهت زحير بلعاب بزرقطونا نيم گرم وجهت حصاة با آب سداب يا آب برگ ترب وجهت بيماري كه با آن سهر باشد بطبيخ خشخاش وجهت بواسير با آب گندنا وجهت ثقل لسان با آب سماق برزبان لطوخ نمايند وجهت غم بى سبب با آب كاسني تازه يا آب لسان الثور وجهت تقويت باه با آب نخود مطبوخ وجهت نقرس هر روز حبهٔ فرو برند وجهت زنيكه بزايد ونفاسش قطع نشود با آب حلبه وجهت

کسیکه کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود قماري بماء الورد وجهت هم با آب حرمل وجهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ
دارچیني وجهت کسیکه او را عقرب کزیده باشد با عسل وجهت کسیکه او را افعي کزیده باشد حبهٔ هر روز فرو برد و هرچند قی
کند باز بنوشد تا قی قطع شود وعلامت درین آن است که افعي کزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد وهمچنین در هر سم
قتالی وجهت مادهٔ درکوده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زبد وجهت حبس زیادتي خون حیض با آب سماق وجهت احتباس
خون حیض بطبیخ عناب و مویز وجهت قولنج بطبیخ اصل السوس * صنعت آن دارفلفل دارچیني جنطیانا سلیخه جند بید ستر
از هریک چهار درم و در نسخهٔ دیکر از هریک سه مثقال است سنبل الطیب نقاح اذخر زراوند طویل از هریک ده درم و در نسخهٔ
دیکر از هریک هفت مثقال است افیون یک مثقال و یک دانک ونیم زعفران یک درم انیسون تخم کرفس بزر البنج سفید
از هریک پانزده مثقال و در نسخهٔ دیکر افیون یک مثقال و یک دانک ونیم است انیسون پانزده مثقال فلفل سیاه بیست ودو
مثقال ونیم قسط تلخ فواسارون از هریک ده مثقال ونیم زنجبیل فودنج خشک از هریک هفت درم روغن بلسان یا روغن کل سرخ
هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی مقدار چهارصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و
بعد شش ماه استعمال نمایند * برشعثای ابو البرکات دیکر که حکیم مؤمن در تحفة المؤمنین ذکر کرده وقلمي نموده این نسخه
منقول است از خط ابویم که معزي الیه از خط استاد خود نواب حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازي نقل کرده
وقلمي فرموده که بهترین جمیع برشعثا است * صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران
پنجدرم جند بید ستر دو مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب عود هندي سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو درم
عود بلسان چهار درم خشخاش سفید فرفیون از هریک نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال واکر نباشد بدل آن روغن زیتون
کهنه کنند بدستور مقرر با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * برشعثا از املای بهاء الدین طبیب * صنعت آن افیون
ده مثقال فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یک درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند * برشعثا به نسخهٔ دیکر * صنعت آن فلفل سیاه پنج مثقال
بزر البنج افیون از هریک ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هریک چهار مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم با انچه مناسب باشد از اشربه * برش از مخترعات صاحب خلاصة
التجارب بغایت مفید است * صنعت آن مصطکي کندر دارچیني از هریک دو مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزو
افیون خالص نیم درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل مصفی بقوام آمده سرشند * ونیز از انجمله بزرک دارواست بدانکه آن
لغت فارسي است وترجمهٔ آن دواء الکبیر است واین دوا از کبار ادویه اطبای فرس ومختار جمیع اطبا است در هر مرضی که
نافع است مر آنرا تریاق اکبر وافلونیا وشلیثا شیخ رئیس کفته که منفعت این دوا بزرک است در قولنج محمود بن الیاس
کفته که بزرک میداشتند ملوک عجم شان این دوا را وشبیه است در اکثر افعال به تریاق فاروق واز تریاق کبار است ونافع است
از برای درد کوش حادث از برودت واز ریاح باردهٔ غلیظه خوردن آن * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس بزر البنج سفید
زعفران از هریک یک استار افیون افربیون از هریک بیست درم سنبل الطیب لبني از هریک دو استار ساذج هندي قرنفل
از هریک چهار درم فلفل سفید دو درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بري مشک تبتي خالص کافور قیصوري قاقله دارچیني
سلیخهٔ سیاه از هریک یک درم قسط تلخ هشت درم بزر حرمل یعني تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل از هریک چهار درم مکبینج

چند بید ستر جاوشیر از هر یك دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان از هر یك هشت درم ودر نسخهٔ سریانیه ونسخه عجمیه مر مکي وکافور قیصوري از هر یك چهار درم داخل است ادویه خشك را کوفته بیخته صموغ را در مثلث خیسانیده حل کرده مجموع را بعسل کف کرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در ظرف چیني نکاهدارند وبعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند شربتی مقدار بندقی باآب نیم کرم وبه نسخهٔ اصل بیست وهفت جزو است وبه نسخه سریانیه وعجمیه بیست وهشت جزو ومزاجش کرم است در دو درجه وخشك است دراواخر درجهٔ سوم سید اسمعیل جرجاني در ذخیره کفته که شربتی ازین دوا از یکدرم است تا یك مثقال*بزرک دارو به نسخهٔ حبیش بن الحسن* صنعت آن بزر البنج سفید زعفران از هر یك سه درم افیون افربیون از هر یك ده درم سنبل الطیب لبني از هر یك شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بري مشك تبتي قاقله دارچیني سلیخهٔ سیاه از هر یك نیم درم قسط تلخ زراوند طویل درونج عقربي روغن بلسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دار فلفل ساذج هندي قرنفل از هر یك دو درم سکبینج جند بید ستر جاوشیر فلفل سفید از هر یک یکدرم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودر ظرف چیني نکاهدارند وبعد از ششماه شربتی مقدار چلغوزه باآب نیم کرم تناول نمایند وقوت این دوا تا شش سال قوي میباشد وبعد از ان میکردد ضعیف وبدانکه تفاوت میان این نسخه ونسخهٔ شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست وبجای زرنباد زراوند طویل است وساذج وقرنفل درین هست ودر نسخهٔ شیخ نیست وباقي موافق نسخهٔ شیخ است* ونیز از جملهٔ تراکیبی که اصل وعمود در آنها افیون است بیهوشي دار وها است* بدانکه آنرا بعربي دواء مرقد ودواء مسبت نامند یعني دوائیکه موجب خواب بسیار سنکین طبعي وخواب سنکین غیر طبعي کردد واین بیهوشي دارو نافع است از جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که بشکافند یا سل یا بط شریان کنند وامثال اینها وقتیکه او را در هوشیاري برداشت آن نباشد* صنعت آن افیون کازروني بزر البنج سفید بیخ لفاح چرس خالص بریان کرده زعفران اجزا متساوي کوفته بیخته باآب جوز ماثل خمیر کرده سه روز زیر برک کردکان کذارند پس آنرا در سایهٔ خشك کرده باز بسایند وهر شخص را موافق مزاج وقوت وضعف واعتیاد بمغیر وعدم اعتیاد نهایت تا یکدانك بخورانند* بیهوشي دارو دیکر که همین منفعت دارد ورفع بیخوابي مفرط میکند* صنعت آن افیون کازروني بزر البنج سفید بیخ لفاح جوز ماثل که آنرا بهندي دهتوره نامند تخم کاهو جمله برابر نیم کوفته بجوشانند واز استری بپالایند پس بکیرند کندم قدری ودر آب آن مطبوخ بخیسانند وبکذارند تا تمام آب را جذب کند پس خشک کنند آن کندم را در سایه وبدستور مرتبه دوم ادویهٔ مزبوره را بجوشانند وهمان کندم را مرتبهٔ ثاني دران بخیسانند وخشك کنند در سایه مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند ودر شیشهٔ نکاهدارند وبوقت حاجت یکدانك تا دو دانك آن را بخورانند وچون خواهند بهوش آید چند قطرهٔ سرکهٔ انکوري در بیني آن چکانند وبدمند تا اثر آن با قصی انف وبدماغ او رسد وبافاقت آید* بیهوشي دارو دیکر که همین منفعت دارد* صنعت آن افیون کازروني پنجدرم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس ربع رطلی کندم دران بخیسانند پس بجوشانند تا آب خشك شود پس آنرا در سایه پهن کنند تا خشك شود ودر شیشهٔ نکاه دارند ودر وقت حاجت یک مثقال از ان سائیده بخورند که بیهوش شوند* بیهوشي دارو دیکر از برای اخراج پیکان ودیکر اعمال شدیدة الوجع استعمال کنند تا شخص بیهوش کردد وبعد از فراغ چون خواهند که بهوش آید سرکه وکلاب وروغن کل سرخ وکافور بر سر وکف دست وپای او بمالند وآب برف وسرکه وکلاب بخورانند* صنعت آن بزر البنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه بیخ لفاح تخم جوز ماثل افیون از هر یک یکدرم پوست کوکنار تیغ نزده

ده درم همه را در شش رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون به نیم رطل رسد ربع رطل ورق القنب یا ده درم چرس خالص دران سرشته خشک سازند بعد ازان هفت نوبت در شراب مقطر نموده ترکرده خشک سازند پس چهار درم جوزبوا وچهار درم زعفران سوده دران بیامیزند شربتی یکدرم از برای کسیکه معتاد بافیون وبنگ ومغیر نباشد که اورا بیهوش کرداند وکسیکه معتاد به مکیف ومغیر باشد زیاده بقدر طاقت او دهد * بیهوشي دارو تالیف شیخ رئیس که بسیار قوي است * صنعت آن افیون جوزماثل کافور قیصوري از هریك یکدرم ورق القنب نیمدرم مشک تبتي نیمدرم بزر البنج یکمثقال خربق سفید دودرم جمله را کوفته بیخته در بول حمار ترکرده بگذارند تا خشک شود انگاه صلایه نموده مقدار جوی در دماغ هرکه بمالد بیهوش کردد وچون از شیشه بیرون آورند بامشک صلایه کنند ودرخرقهٔ محکم کنند ودر وقت حاجت دماغ خود را بسرکه بمالند که در وي اثر نکند * فصل در تریاقاتیکه اصل وعمود در آنها افیون است * تریاق برء الساعه از مولانا ظهیرالدین فارسي شاکرد ابو البرکات که مرموز نوشته وآن مرحوم قلمي فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده تصریح نموده بود که به نسخهٔ خط مصنف مقابله کرده ام * صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب از هریك یک مثقال عسل دووزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند واین تریاق جهت دفع سموم حیواني ونباتي وجهت دوار وسدر وظلمت بصر ودوي وآواز کوش وزکام ونزله ولقوه وفالج ورعشه وسیلان لعاب از دهان وذکای قلب وقوت حفظ ودفع نسیان وکداختن بلغم وصفای صوت وجهت سهر سباتي وسبات سهري وقولنج وپیچش وبرودت معده وجگر وکشودن سدهٔ جگر وتقویت جگر بر طبخ خون وبجهت ربو وانواع استسقا وبالجمله جمیع منافعی که در برشعثای ابو البرکات منقول از خط مولانا ظهیرالدین عماد الاسلام مذکور است دارد وطریق استعمالش مثل برشعثا است با انچه استعمال توان نمود ومزاجش مائل بحرارت است با یبوست غالب * تریاق برء الساعة دیکر از مولانا ظهیرالدین عماد الاسلام فارسي ابو البرکات اوحداني که حکیم مؤمن در تحفة المؤمنین ذکر کرده وقلمي نموده که مکرر به تجربهٔ فقیر رسیده ودرخواص بهتر از مثرودیطوس است وبجهت تپ ربع مکرر به تجربه رسیده * صنعت آن میعهٔ سائله کاذریوس مرصافي زعفران حرف جنطیانا از هریك پانزده جزو طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربي جندبیدستر غاریقون مش سفید از هریک سه جز واقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون از هریك دوجز وقصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارهٔ لحیة التیس از هریك پنج جزو زراوند طویل ریوند چیني اسارون حماما جعده روغن بلسان از هریك دوجزو نیم عسل مصفی دووزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند واکر روغن بلسان نباشد بدل آن زیت عتیق کنند * اما تریاق کبیر مسمی به مثرودیطوس وتریاق کبیر مسمی بسوطیرا وتریاق کبیر مسمی بشلیثا به نسخ متعدده وتریاق غرزه وتریاق کبیر شیخ الرئیس وتریاق اعظم حکیم میر محمد مومن وتریاق انفع هرچند افیون در آنها اصل وعمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب مانند عسل که از برای حفظ ترکیب معاجین کبار وسائر مرکبات داخل است طردا للباب در اینجا ذکر میباید * تریاق فاروق مسمی به تریاق الافاعي وتریاق اکبر وتریاق کبیر ودافعي مذکور شد وانچه در آنها افیون داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی * تریاق کبیر مسمي بمثرودیطوس شیخ داود کفته که معني مثرودیطوس نجات دهنده از ضرر است یا آنکه نام ملکي از ملك روم است وبعضی کفته اند نام حکیمی است که تالیف این مرکب نموده ودر کتابی از کتب یوناني که مولف آن معلوم نبود دیده شد انچه دلالت بر اول دارد یعني نام ملك رومی است واندروماخس ثاني حکایت کرده که از استنباط فلیمون حکیم است وبعضی کفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی از اجداد معلم اول است وچون شیوع یافت این ترکیب عظیم میداشتند یونانیون قدر آنرا تا آنکه مثقالي ازان را هفت مثقال

طلامی فروختند وهمچنین بود تا طاهر شد تریاق اکبر مسمی بتریاق فاروق پس آن بزرکتر از مثرودیطوس است در منافع و دفع سموم و مثرودیطوس ثانی او ست و در این امر و بزرکتر از جمیع معاجین کبار است و نزد بعضی از اطبا مثرودیطوس افضل از تریاق اکبر است در تفتیح سدها و تحلیل اورام جاسیه و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ رئیس کفته که مرکب صناعت مثرودیطوس جلیل القدر است و نام نهاده شده باسم او و تالیف کرد این مرکب را از ادویهٔ مجربه بر دفع سموم و بر اغراض دیکر تا بوده باشد جامع و منفعت آن از برای سموم مختلفه و اغراض مختلفهٔ دیکر پس بود این مرکب تریاق اکبر در ان زمان پس اتفاق افتاد از برای اندروماخس ثانی که آکاه شد بر منفعت لحوم افاعی و غیر آن از ادویهٔ فاد زهریهٔ دیکر پس زیاده کرد در ان اقراص افاعی و غیر آن از ادویه اندکی بزیادتی و نقصان بعضی از ادویه پس نامید انچه را خود در ان تصرف کرده بود تریاق اکبر و آن انفع است از مثرودیطوس در یک چیز که آن سم مارها است اما در سایر منافع کمی ندارد مثرودیطوس از تریاق اکبر بکمی معتد به بلکه مثرودیطوس زیاده بر تریاق فاروق است در نفع و رجحان دارد بران در فوائد و منافع بسیاری و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمائیم بجهت آنکه منافع این تریاق منافعی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شربت این تریاق اندکی از تریاق اکبر زیاده است و قوانین استعمال این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است ولیکن مدت کذاشتن این از برای کرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق فاروق بلکه شش ماه است و قوت مثرودیطوس زیاده بر دوازده سال باقی نمی ماند و بعضی کفته اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند و شیخ رئیس کفته که مثرودیطوس قوی و فاضل است از برای حصاة کلیه

*صنعت آن بنسخهٔ جمهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بکیرند زعفران مر صافی غاریقون هش سفید زنجبیل دارچینی کثیرا از هریک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی اذخر مکی عود بلسان اسطوخودوس سیساليوس قسط سفید تلخ کافیطوس قنه علك البطم دارفلفل عصارهٔ لحیة التیس جند بید ستر ساذج هندی میعهٔ سائله جاوشیر از هریک هشت درم سلیخهٔ سیاه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملك جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق از هریک هفت درم سداب دو درم اشق سنبل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطراسالیون قودمانا تخم بادیان از هریک پنج درم انیسون وج ترکی موسکبینج اسارون از هریک سه درم و نیم افیون غنچهٔ کل سرخ مشکطرامشیع از هریک پنج درم فوا قاقیا مرهٔ سقنقور ماهی دوبیان هیو غاریقون از هریک چهار درم و نیم شراب ریحانی کهنه قدریکه صمغها را در ان حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت و در نسخهٔ دیکر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و نکاهدارند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقه با انچه مناسب باشد از اشربه و این نسخه پنجاه و پنج جزو است سوای اقراص فرفیون و شراب و عسل و این نسخهٔ تمام ترین نسخها است و درین نسخه سیزده جزو است که در نسخهٔ جالینوس نیست و آن غاریقون است و سورنجان و سداب یابس و اشق و سکبینج و اسارون و کثیرا و اسطوخودوس و کافیطوس و اکلیل الملك و عود بلسان و مقل ازرق و فلفل سیاه و در نسخهٔ جالینوس دو جزو است که درین نسخهٔ نیست و آن بیخ سوسن و نمک هندی است و در نسخهٔ شاپور یک دو است که درین نسخه نیست و آن بزر سداب است و وزن جنطیانا در نسخهٔ شاپور پنج درم است حکیم میر محمد مؤمن کفته که اکر بجای شراب سرکهٔ انکوری یا مثلث کنند شاید و بدل ماهی سقنقور دوبیان بوزن آن یاسمکهٔ صید اکنند و میفرمایند که فقیر قرص افعی را بهتر میدانند و یا مایهٔ شتر اعرابی و چون حب بلسان و عود بلسان و روغن بلسان یافت نمیشود بدل حب بلسان حب الغار نیم وزن آن و بدل عود بلسان زراوند طویل نیم وزن آن و بدل روغن بلسان روغن بزر فجل بری کرده اند و بنهایت مؤثر یافته و حکیم معصوم کفته که بعضی از اطبا

که پیروي شرع نموده اند بجاي شراب عرق مخلصه ویا عرق دارچیني بکار برده اند ودر نسخهٔ صاحب کامل الصناعة ونسخهٔ صاحب تذکره ونسخ اکثر متاخرین وزن علك البطم ده درم وبجای حرف بابلي خردل ابیض ورا تینج هشت درم داخل است وبجای برک سداب بزر سداب شش درم وبجای کل سرخ کل بنفشه است ودر نسخهٔ دیکر کل سرخ وکل بنفشه هردو داخل است واین اشهر است ووزن فوومو وسکبینج واسارون از هریک سه درم است وانیسون داخل ندارد وصاحب تذکره کفته که صموغ را درشراب ریحاني حل سازند ویا درسرکه مصعد ویا درشراب انکوري که قدری زعفران داشته باشد پس بدرستیکه آن درنفع مثل شراب است وباید که ادویه را با سه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند ودر نسخهٔ دیکر دو وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است واجماع است بر نفع این تریاق در اقلیم سبع لیکن هرجا که اقصر لیالي آنجا نسبت بجاهاي دیکر اقصر باشد وعرض آن زیاده بود پس نفع این تریاق آنجا زیاده است واطبای هند این تریاق را با آب کرفس میدهند واطبای زنج وحبشه باللبن حلیب واطبای مصر ونواح آن با آب باديان وغیر اینها بتنها ثي محمود بن الیاس شیرازی کفته که شربتی ازین تریاق یک مثقال است * اقراص قوفیون مستعمل در مثرودیطوس محلل ومنقي وملطف ومفتح احشا است وبجهت امراض باردهٔ اعضای رئیسه نافع وباقوت تریاقیه است * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده * مویز دانه بیرون آورده چهار درم دارچیني مقل ازرق اظفار الطیب اکلیل الملك سلیخهٔ سیاه سنبل رومي سعد کوفي حب الغار از هریك سه درم علك البطم بیست وچهار درم اذخر مکي مرمکي صافي از هریك دوازده درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم ونیم واین نسخه نسخهٔ شاپور بن سهل است ودران قفر الیهود زیاده کرده ودر نسخهٔ سرابیون دارشیشعان دو درم ونیم زیاده برین نسخه است ودر نسخهٔ دیکر اسارون دو درم زیاده کرده شده ودر نسخهٔ حکیم مؤمن وزن علك البطم چهار درم است واین سهوی است از وی یا از کاتب نسخه او وصموغ این اقراص را باید که در شراب ویا امثال شراب بخیسانند وباقي ادویه را کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند وبعضی از قدما اجزای این اقراص را با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون میکرده اند میفرمایند که اکر این مرکب را ازبرای جزو مثرودیطوس ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل واکر ازبرای استعمال آن به تنهائي باشد بهتر است که با عسل مصفی سرشته معجون سازند * تریاق کبیر مسمی بسوطیرا که معروف بمخلص اکبر است بدانکه سوطیرا لغت یوناني است ومعني آن مخلص اکبر است واز تریاقات کبار است واز صناعت استاد ابقراط است ازبرای فیلجوش ملك صوري صغری ومتفق اند اطبای جمیع بلاد بران که این تریاقی است که مستعمل آن مصون العافیة است وجلیل النفع وعظیم القدر وقریب النفع است بتریاق فاروق ماسرجي از ثابت بن قره نقل کرده که این تریاق مستغني میسازد شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود وکفته که این سرِي است باید نیکو نکاهداشت وبالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس کفته که این معجون نافع است ازبرای جمیع اوجاع حادثه در دماغ وچشم ونزلات ومفید است خصوص ازبرای صرع ودوار وصداع کهنه ورعشه وانقطاع صوت وفالج ووسواس ودرد دندان وکفته که من مالیدم بر زبان مفلوجی بر هردو جانب زبان او ازین تریاق پس بعد از سه روز خلاصي یافت ازان علت ونافع است ازبرای درد چشم وقلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند وسودمند است ازبرای دردهای ریه وپهلو وسینه ودندانها چون بیاشامند باماء العسل ومانع مواد است ازان جلاب بجانب چشم وکاهی اکتحال کرده میشود بآن بعقب قدح آب چشم پس منع میکند عود آبرا بچشم ومانع حدوث آفت است بچشم ونافع است ازبرای قيء الدم آشامیدن آن بآب برک بارتنك ورب عصی الراعي وازبرای ریاح درمعده واوجاع آن وازبرای یرقان وتصفیهٔ

زنك روی می نماید ومیبود انکار ردیه را و زائل میکردانند علل مفاصل را وشفا دهند قروح مثانه وامراض امعا است ونافع است
از برای مغص امعا حقنه کردن بآن ونافع است از برای اورام مثانه وامعا وقروح این اعضا واز برای اورام طحال واد رار فضول کلیه
ومثانه میکند وقوی میکردانند قضیب را وطلا کرده میشود بآن بر قضیب پس بحرکت درمی آورد شهوت باه را و شیخ گفته که حکایت
کرد مرا کسیکه قوت رجلیت او ضعیف شده بود وامر کرده بودم او را بمالیدن مخلص اکبر بر ذکر خود در وقت جماع گفت سوای آنکه
قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم ونافع است این معجون از برای اوجاع مفاصل ونقرس وتشنج واز برای جمیع سموم
گزندگان وسموم مشروبه ونافع است از برای حمیات عتیقه که بآنها دوره لوز وسرما باشد ومحلل اورام است واطلاق بطن میکند وسید
اسمعیل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده که داخل کردم درین تریاق نزد استعمال لاجورد را واستعمال کردم از برای
کسیکه صداع مزمن عتیق داشت پس رفع شد صداع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال آنرا در آب مرباقلی که حزنبل است حل
کردم ودادم بمسمومی که مایوس بودم از و پس در حال افاقه آن شد واستعمال کرده میشود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و
طلا کردن وسعوط نمودن وبچشم کشیدن واستعمال کرده میشود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب واز برای استسقا با ماء العسل
واز برای خفقان با آب رازیانهٔ تازه واین معجون تذکیهٔ ذهن میکند ودور میکردانند نسیان را وحفظ جنین میکند وبالجمله این
تریاق دوائی است که نظیر ندارد وبیشتر از ششماه که از ساختن او گذشته باشد استعمال نباید کرد وشربت از ان از یکدرم تا یکمثقال
وقوتش تا هفت سال باقی است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرد مرصافی سلیخه سیاه اذخر مکی
از هریك یک اوقیه ونیم جندبیدستر فطراسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هریک پانزده مثقال تخم کرفس دو اوقیه بزر
سیساليوس یک مثقال قسط سفید تلخ دارچینی واقراص اقرقومعما ومیعهٔ سائله اسارون از هریک شش مثقال انیسون ده مثقال
فلفل سفید دوازده مثقال دارفلفل سنبل الطیب حماما زعفران از هریک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بیخته
با عسل کف گرفته معجون سازند ودر ظرف مناسب نکاهدارند وبعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند واین
نسخه سوای اقراص اقرقومعما وعسل هزده جزو است ومزاجش گرم است در یک درجه ونیم وخشک است در دو درجه ونیم
ودر نسخهٔ دیگر مرصافی وسنبل الطیب داخل نیست ودر نسخهٔ جوامع سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است * صنعت تریاق
کبیر مسمی بسوطیرا به نسخهٔ شیخ داود انطاکی جندبیدستر فطراساليون از هریک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی
بوزن فطراساليون وبعضی دو اوقیه گفته اند مرمکی صافی وسلیخه سیاه اذخر مکی از هریک چهارده مثقال انیسون فلفل
سفید افیون از هریك ده مثقال قسط سفید تلخ دارچینی اقراص اقرقومعما میعهٔ سائله اسارون از هریك شش مثقال حماما
زعفران دارفلفل از هریك چهار مثقال بزر سیساليوس یك مثقال سنبل الطیب هفت مثقال ودر نسخهٔ دیگر فلفل دوازده مثقال
است وبعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست ولیکن اولی آن است که چهار
مثقال باشد میفرمایند که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این معجون نمی تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد
مگر در نسخهٔ شیخ داود که از شیخ نقل کرده که ادویهٔ قلبیه دارد پس هر چند افیون در ان کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن
است که در ان نسخه افیون نباشد اجزائیکه شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از
کدام کتاب شیخ نقل کرده این است عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربا شمعی مرجان قرمزی ابریشم مقرض
طباشیر سفید زرنب درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هریک چهار مثقال مشك خالص عنبر اشهب از هریك یك مثقال یاقوت

رماني طلای محلول نقرهٔ محلول از هریك نیم مثقال * اقراص اقرقو معما مستعمل در شوطیرا بد آنکه بعضی گفته اند که اقرقو بفتح همزه وضم قاف وسکون رای مهمله وضم قاف ثاني وسکون واو بمعني زعفران است بلغت یوناني ومعما بمعني ثقل است یعنی اقراص ثفل زعفران ودریك نسخه قانون اقراص اورا بمعو بنظر رسیده ودر نسخهٔ دیگراد رومعمو ودر نسخهٔ ازند کره اقراص اند رومعما مرقوم شده ودراکثر نسخها اقراص اقرقومعما مسطور است واین مشهور است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس بگیرند حماما دارشیشعان قسط سفید تلخ قصب الذریره قرنفل فلفل سفید نانخواه از هریك سه مثقال دارچیني مصطکي رومي زعفران از هریك شش مثقال فو یك مثقال سنبل الطیب ساذج هندي از هریك نه مثقال مرصافي شش مثقال کوفته بیخته باشراب ریحاني یا غیرآن از مائعات مناسبه سرشته اقراص سازند هر قرصی یك مثقال ود رسایه خشك کرده استعمال نمایند واین نسخهٔ چهارده جزو است ومزاجش گرم است دراول درجهٔ سوم وخشك است درآخر درجهٔ دوم * اقراص افرقومعما به نسخهٔ شیخ دا ود انطاکي گفته که بمعني اقراص زعفران است وگفته که این اقراص نافع است ازبرای خفقان و ضعف معده وکبد وصداع کهنه واورام باطني وغم را دور میکند * صنعت آن سنبل الطیب ساذج هندي ازهریك هفت مثقال دارچیني زعفران ازهریك شش مثقال قسط تلخ سفید حماما دارشیشعان فلفل سفید قرنفل ازهریك سه مثقال قصب الذریره نانخواه ازهریك یك مثقال کوفته بیخته بشراب ریحاني سرشته اقراص سازند هر قرصی یك مثقال ودرسایه خشك نمایند * صنعت این قرص به نسخهٔ ابن جزله درمنهاج الادویه حماما قسط تلخ فلفل سفید دارشیشعان قصب الذریره قرنفل نانخواه ازهریك سه مثقال کوفته بیخته بمثلث سرشته اقراص ساخته درسایه خشك نمایند ودرظروف آبگینه نگاه دارند میفرمایند که ظن فقیرآن است که این نسخه را ابن جزله موافق نسخهٔ شیخ الرئیس ذکر کرده ولیکن ازکتاب باقي اجزای نسخهٔ شیخ الرئیس ترك شده است حرف تادرهمین فصل مذکور خواهد شد * تریاق کبیرمسمی بشلیثا نامیده میشود این رابا بهیله ذهبیه جهت آنکه ابهل ازجمله ادویه عمود یه آن است وبعضی گفته اند که شلیثا بزبان یوناني بمعني هیبة الله تع وفاد زهر الاکبر است شیخ الرئیس گفته که این ترکیب ازاطبای فرس است وضامن شده اند اطبای فرس ازان بهر نفع راونیزد رکتب این افعال عجیبه وخواص غریبه است وگفته که من ندیدم ازان اثری کثیرمکرد رلکنت واسترخای لسان واما اطبا گفته اند که تریاق کبیرمسمی بشلیثا نافع است ازبرای جنون وامراض باردهٔ سوداویه وبلغمیه وفالج وصرع وسکته ولقوه ووسواس وخبث نفس وازبرای ضررمطرونهوش وسموم وشیریکه درباطن منجمد شده باشد وازبرای صداع وشقیقه ونسیان ومالیخولیاو برودت دماغ ورعشه وخفقان وحفظ جنین میکند ونافع است ازبرای منع اسقاط واوجاع رحم ورياح آن وازبرای تقطیربول وازبرای استرخای زبان ودوار وغم وبرای اوجاع باردهٔ مزمنه وآشامیده میشود ازبرای هرمرضي با انچه لایق بآن مرض باشد پس ازبرای برد شدید درآب خیارشنبر وبعضی گفته اند که درخمرانفع است وازبرای سدهای باطني باماءالاصول وازبرای اوجاع رحم باآب مطبوخ انیسون وازبرای اوجاع اعالي بدن باآب مرزنجوش یاماءالاصول وازبرای اطفال باروغن بنفشه این بود انچه اطبا گفته اند پس شیخ رئیس گوید که نزد من این دوا مشوش غیرمرتب الترکیب است ومحرق خون واخلاط وکوتاهي دارد درفواید وخواصیکه ازبرای آن ذکر کرده اند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس درقرابادین قانون مشك تبتي خالص کافور قیصوري عنبراشهب ازهریك دودرم مرواریدناسفته زعفران ازهریك ده درم ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهریك نیم درم حماما تخم حرمل فرفیون اشنان نبطي اشنه تخم کرفس تخم سداب سرگین کازکوهي کبریت زرد خربق سفید

لبني سعد كوفي مارچوبه يعني هليون بيخ اسفند يعني اصل حرمل ابيض ماميران چيني حب محلب عود بلسان هزارچشان سپند ان ازهريك دودرم فقاح اذخر ماذج هندي جوزبوا جند بيد ستر تخم جرجير تخم كزر ازهريك ده درم زرنب مصطكي زاج كفشكران شونيز سركين روباه بيخ كبر ازهريك نيم درم ابريشم خام مقرض تخم شبت ويا بيخ شبت زرنباد درونج عقربي زنجبيل جنطيانا لسان العصافير نمك هندي عاقرقرحا بسد محرق قفر اليهود نوبزرقطونا ازهريك چهار درم قرنفل سنبل الطيب اسارون قسط تلخ سفيد سليخهٔ سياه قاقلهٔ كبار پرسياوشان ازهريك هشت درم بسباسه ايرسا ازهريك دو درم لفاح يابس بيست درم عود سليخه نيم درم تخم رازيانه زوفاى خشك ازهريك ده درم صعتر فارسي صعتر خوزي ازهريك چهار درم باد آورد وعقل هاي نی بوسیده در دیوارها ريوند چيني ازهريك نه درم فلفل سفيد فلفل سياه دا زفلفل افيون زراوند طويل زراوند مدحرج بزرالبنج سفيد ازهريک بيست درم جوزهندي دودرم وچهار دانك درمى بهاربيد پوست بيخ كاسني خشك هوم المجوس جعده عصارهٔ ايرسا دارشيشعان قيصوم ازهريک مثقاليكدرم انجدان سياه چهار درم وربع درمي اكليل الملك چهار درم وچهار دانک درمى شعر الغول انكشت زرد يعنى اصابع صفر كشت بركشت حلتيت طيب جاوشير سكبينج ازهريک دودرم خاک چهار راه چهار درم پس شيخ رئيس كفته كه انچه بنظر آمد ازادويه كه داخل كرده شده درشليثا ودركتاب قرابادين اصول عجميه زياده بر انچه در نسخهٔ مذ بوراست اين ادويه است زرنب اسفند سفيد ازهريک دو درم بيخ خيري آل چهار درم كل حنا دو درم فرنجمشک كه آن قرنفل بستاني است چهار درم قردمانا يكدرم ريوند چيني حب بلسان عود بلسان حب الآس مصري كل سرخ كل مختوم حجر داود حلتيت منتن ازهريک دودرم خيربوا سه درم حب البان مقشر چهار درم طباشير سفيد يكدرم تخم كشوث كهرباى شمعي مورد اسفرم جفت آفريد جوزا بهل مرمكي مغاث بغدادي مرماحوز بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريک دودرم انيسون سه درم نمك طبرزد نمک طعام يعني ملح العجين درقو فطراساليون عصارهٔ اصل السوس عصاره غافث ازهريك سه درم پوست زرد بيرون اترج خشك كرده عود فاوانيا ازهريک چهار درم كوردان پنجدرم مقناطيس ششدرم تلقيال وآن حبق جبلي است مغز بادام تلخ مقشر ازهريک هفت درم ادويهٔ خشك را كوفته بيخته عصارات وصموغ را بشراب جيد خيسانيده حل سازند ومجموع را بعسل جيد مصفى سه وزن ادويه معجون سازند ودركوزه اخضر ياچيني نكاهدارند وبعد ازششماه استعمال نمايند شربتي مثل نخودى باآب نيم كرم * صنعت آن به نسخهٔ ديكركه شيخ رئيس درقرابادين قانون آورده وكفته كه نسخهٔ عليم است بكيرند مشک تبتي خالص جيد دودرم مرواريد ناسفته ده درم ذهب مسحول فضه مسحوله ازهريک نيم درم عنبراشهب چهار درم زرنب نيمدرم ابريشم محرق يامقرض غيرمحرق چهار درم بيخ سوسن اسمانجوني يكدرم مصطكي رومي نيم درم ساذج هندي ده درم حب بلسان نيم درم بسباسه يكدرم لفاح ده علد دعيدان سليخهٔ سياه ازهريك پنج درم فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت ازهريک چهار درم قسط سفيد تلخ سه درم جوزبوا ده درم جند بيد ستر ده درم افربيون يكدرم فقاح اذخر ده درم تخم شبت جنطيانا بها رلسان العصافيرازهريک چهار درم قاقله هشت درم تخم رازيانه شش درم زاج كفشكران نيم درم اشنان نبطي اخضر تخم كرفس تخم سداب اشنه كبريت زرد ازهريك دودرم عيدان پرسياوشان هشت درم نمك چهار درم شونيزنيم درم صعترفارسي چهار درم فوشنج درم باد آورد هفت درم سركين كاوكوهي دودرم تخم جرجير ده درم ابهل چهار درم فلفل سياه دارفلفل بزرالبنج سفيد ازهريک بيست درم عاقرقرحا چهار درم افيون بيست درم زراوند طويل بيست درم زراوند مدحرج چهار درم خاک چهارراه يكدرم ريوند چيني هفت درم تخم زوفراده درم

بندق هندي چهار درم مغز تخم خيار چهار درم ويكدانك درمی قفر اليهود چهار درم كافور قيصوري خربق سفيد خربق سياه سعد كوفي ميعهٔ سائله ماميران چيني تخم هليون از هريك دو درم بداشكان اصابع الصفر شعر الغول تخم كاسني كشت بركشت از هريك دو درم عود بلسان حب بلسان از هريك دو درم ماء الهوس ماء الشوك از هريك يكدرم حب المحلب يكدرم اسفند سفيد كه آن حرمل سفيد است دو درم عقد هاى كاهى كه در ديوارها بوسيده باشد هفت درم سركين روباه نيم درم پوست بيخ كبر نيم درم هزارچشان اسفندان از هريک چهار درم ادويه يابس را كوفته بيخته وانچه خيسانيدني باشد در شراب ريحاني خيسانيده حل سازند مجموع را با عسل مصفى معجون سازند ودر كوزهٔ سبز لعابدار يا ظرف چيني نگاه دارند وبعد از ششماه استعمال نمايند شربتي مقدار نخودى با مطبوخ پوست بيخ كاسني ودر نسخهٔ ديگر پوست بيخ رازيانه بدل بيخ كاسني است وبيخ كرفس وسعوط كرده ميشود بان مقدار دانه كندمي باب شاهدانج ويا آب مرزنجوش تازه ويا آب برگ چغندر * صنعت شليثا به نسخهٔ كامل الصناعه بگيرند مشک تبتي دو درم مرواريد ناسفته ده درم ورق طلا ورق نقره از هريک نيمدرم زرنب حب بلسان از هريک نيمدرم ابريشم مقرض چهار درم زعفران ده درم قرنفل سنبل الطيب از هريک هشت درم ايرسا يكدرم حماما دو درم مصطكي سه درم دبق ساذج هندي از هريك ده درم بهمنين يكدرم لفاح بيست عدد فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت از هريك چهار درم قسط تلخ مرصافي از هريك هشت درم جوزبوا جند بيدستر از هريك ده درم فرفيون دو درم فقاح اذخر تخم شبت جنطيانا شكوفه لسان العصافير از هريک چهار درم چوب پرسياوشان قاقله هزاراسفند از هريك هشت درم نمک هندي صعتر فارسي از هريك چهار درم رازيانه زوفاى خشك از هريک شش درم زاج سياه شونيز از هريک نيمدرم اشنان نبطي اخضر تخم سداب تخم كرفس اشنه كبريت زرد از هريک دو درم سركين بزكوهي باداورد از هريك هفت درم فلفل سياه دارفلفل بزرالبنج سفيد افيون از هريک هشت درم زراوند مدحرج چهار درم ريوند چيني هفت درم زرورد ده درم بزرقطونا بسد محرق از هريك چهار درم ودو دانك قفر اليهود چهار درم كافور قيصوري خربق سياه خربق سفيد سعد كوفي ميعهٔ سائله ماميران چيني تخم هليون از هريك دو درم اصابع صفر برگ پرسياوشان وج تركي تخم كاسني كشت بركشت از هريك ده درم حب المحلب دو درم ماء الهوس ماء الشوك از هريك هفت درم عقد هاى كاه بوسيدهٔ ديوارها هفت درم سركين روباه نيم درم پوست بيخ كبر نيمدرم هزارچشان سپند ان از هريک چهار درم اجزا كوفته بيخته با سه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمايند شربتي مقدار نخودى * شليثا به نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيرهٔ خوارزمشاهى كه شيخ از اطبا از براى اين معجون ذكر كرده آورده وگفته كه قطوران در گوش وبيني با آب مرزنجوش نافع است از براى صرع * صنعت آن مشك تبتي خالص عنبر اشهب كافور قيصوري حماما حرمل فرفيون اشنان نبطي اشنه تخم سداب احشاي بقر جبلي كبريت احمر كبريت اصفر خربق سياه لبني سعد كوفي عود هليون حرمل سفيد ماميران چيني حب المحلب هزارچشان سپندان جلوزهندى شعر الغول انگشت زرد كشت بركشت حلتيت طيب سكبينج جاوشير فقاح حنا ريوند چيني حب بلسان عود بلسان حب الآس مصري مختوم الملك حجر داؤد حلتيت منتن كشوث كهربا مورد اسفرم جفت آفريد جو زابهل مغاث بغاادي مرماحوز بهمن سفيد از هريك ده درم مرواريد ناسفته زعفران فقاح اذخر تخم رازيانه زوفاى يابس از هريك ده درم زر مسحوق سيم مسحوق زرين كياه زاج اسا كغه شونيز خرؤ الثعلب پوست بيخ كبر سليخه عود قماري خام از هريك نيمدرم ابريشم خام مقرض تخم شبت اصل شبت زرنباد درونج عقربي زنجبيل جنطيانا رومي لسان العصافير نمک هندي عاقرقرحا بسد قفر اليهود فو بزرقطونا صعتر

فارسي صعتر خوزی خاک چهار راه بیخ خیري سرخ فرنجمشک حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاوانیا از هريك چهارد رم قرنفل سنبل الطيب اسارون قسط تلخ پرسيا وشان قاقله از هريك هشت درم بسباسه ايرسا فقاح بيد پوست بيخ كاسني هوم المجوس جعده عصارهٔ ايرسا دارشيشعان قردمانا طباشير سفيد از هريك يك درم لفاح يابس فلفل سفيد فلفل سياه دارفلفل افيون زراوند طويل زراوند مدحرج بزرالبنج سفيد از هريک هشت درم بادآورد عقدهاى كاه بوسيده كه در ديوارها ميباشد حبق جبلي مغز بادام تلخ مقشر از هريك هفت درم انجدان سياه چهار درم وربع درمی اكليل الملك چهارد رم و چهار دانگ درمی خيربوا انيسون شيح ارمني نمك طبرزد نمك طعام دوقو فطراساليون رب السوس عصارهٔ غافث از هريک سه درم كوردان پنجدرم حجر مقناطيس ششدرم ادويه خشک را كوفته بيخته وصموغ را درطلاى جيد بخيسانند وحل كرده باسه وزن ادويه عسل مصفى بسرشند ودرظرف چيني يا زجاجي نگاهدارند وبعد ازششماه مقدار نخودی باآب گرم استعمال نمايند

*اخلاط شليثا بنسخهٔ ابن جزله صاحب منهاج الادويه * صنعت آن مشك خالص دما ماعود بلسان افربيون اشنان اخضر نبطي تخم كرفس تخم سداب اشنه كبريت زرد سركين كاو ويا سركين بزكوهي كافور خربق سفيد خربق سياه ميعهٔ سائله ماميران چيني تخم هليون اصابع صفر پوست بيخ كاسني حب المحلب خردل سفيد از هريك دو درم مرواريد ناسفته زعفران ساذج هندي دبق سليخهٔ سياه غير مقشر جوزبواجند بيد ستر فقاح اذخر تخم جرجير زرورد از هريک ده درم سودهٔ زر سودهٔ سيم زرنب حب بلسان زاج كفشكران شونيز سركين روباه پوست بيخ كبر از هريک نيم درم ابريشم خام محرق مقرض فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت تخم شبت جنطيانا شكوفه لسان العصافير نمك هندي صعتر فارسي عاقرقرحا بندق هندي زراوند مدحرج اسقيل قفر اليهود هزارچشان ازهريك چهار درم قرنفل سنبل الطيب قسط تلخ حرمل چوب پرسيا وشان قاقله از هريك هشت درم اصل السوس اسمان گوني كه ايرسا است بسباسه خاک چهار راه ماء الشوك از هريك يك درم مصطكي سه درم لفاح بيست عدد تخم رازيانه زوفاي خشك از هريك شش درم فلفل سياه دارفلفل بزرالبنج سفيد زراوند طويل افيون از هريک بيست درم اكليل الملك چهار درم ونيم بزرقطونا بسد محرق از هريك دو درم ودودانگ ادويه خشك را كوفته بيخته وانچه خيسانيدني باشد درمثلث بخيسانند وحل سازند و مجموع را باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون سازند وبعد از ششماه مقدار نخودی باآب باديان يا آب مطبوخ بيخ كرفس بياشامند

* ترياق كبير مسمى بترياق عزره اين ترياق تاليف حكيمی است كه باسم آن معروف شده واين ترياق خليفه و قائم مقام ترياق فاروق است يوحنا گفته كه اين ترياق نافع است ازبراى گزيدن جميع جانوران سمي وبادهاى غليظ احشا واوجاع كبد واحشا وطحال وصرع وجنون وخفقان ولقوه وفالج واگر بچه در شكم مادر مرده باشد يامشكل زايد

چون يک مثقال ازين ترياق فرو برد آسان زايد وجميع امراض بارده سوداويه وبلغميه را منفعت دارد * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس كه درقراباذين قانون ذكر كرده بگيرند دما مرمكي صافي سنبل هندي ساذج هندي ملك منقي مغسول عصارهٔ ماميثا قرنفل ريوند چيني طين قيموليا قسط سفيد تلخ جنطيانا اذخر مكي از هريک دوازده مثقال فقاح اذخر عصارهٔ هيوفاقسطيداس يعنى عصارهٔ لحية التيس مقل ازرق از هريک هشت مثقال عاقرقرحا دارچيني تخم رازيانه كبريت زرد تخم شبت كبد مالكي اسارون قردمانا افربيون افيون ناردين اقليطي كه سنبل رومي است فقاح كرم ورد دفلي يعني گل خرزهره انيسون فو از هريك شش مثقال زعفران سي وشش مثقال فطراساليون وآن تخم كرفس كوهي است دوقو وآن تخم جزر اقليطي است وبزعم قومی دوقو تخم جزر برى است از هريك سه مثقال ودر نسخهٔ ديگر فقاح سنبل اقليطي از هريك سه مثقال

داخل است کثیرا سفید تخم خشخاش سفید فلفل سیاه از هریک سی مثقال ایرسا یعنی اصل سوسن اسمانجونی پانزده مثقال
لبان ابیض بزر البنج سفید از هریک بیست وهشت مثقال سلیخه سیاه غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع اقراص اندروخورون
از هریک نه مثقال تخم سداب یک مثقال حب اترج مقشر سماق منقی از حب از هریک دو مثقال روغن بلسان بیست وچهار
مثقال فقاح مرو چهار مثقال ونیم عصارهٔ ارطمیشا وارطمشاوارطا ماسیا نیز برنجاسف است که آن راقیصوم بری گویند پوست بیخ کاسنی
از هریک بیست مثقال برگ اترج سیزده مثقال صموغ رانیم کوفته در شراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند یا
جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب وعسل بخیسانند وحل سازند وباقی ادویه را کوفته بیخته بآن داخل کرده مجموع را باعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودرظرفی چنانکه درتریاق فاروق ذکر شد نگاهدارند بعد ازشش ماه تمام استعمال نمایند
بدستور استعمال تریاق اکبر وبعض ازاطبا قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند ورای قومی آن است که اشق نباید
داخل نمود بجهت آنکه مضر است بمعده واین نسخهٔ شیخ الرئیس سوای عسل وشراب واشق که بعضی اطبا داخل کرده اند
پنجاه ویک جزو مفرد ویک جز واقراص اندروخورون ووزن مجموع پانصد وهفتاد وهفت مثقال ونیم است و
مزاجش گرم است دراول دردرجهٔ دوم وخشک است درآخردرجه دوم ویوحنابن سرابیون واکثر متاخرین ادویهٔ که درین
نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه سه مثقال وباقی را دروزن مساوی این نسخه وبعوض ورد دفلی ورد باقلی
آورده اند وانیسون وفوواذخرمکی ولبان ابیض وتخم بادیان وکبریت زرد وتخم شبت وکبد مالکی واسارون وقردمانا
وگل سرخ وایرسا این دوازده دواداخل نکرده نسخهٔ صاحب اختیارات دراوزان مثل نسخهٔ یوحنا است وازادویه نسخه
مذکور ازشیخ رئیس اذخرمکی وکبد مالکی وفقاح کرم وورد دفلی وانیسون وفوو زعفران وفطراسالیون ودوقو ولبان
وایرسا وافربیون وفقاح سنبل اقلیطی داخل ندارد وبجای افیون افتیمون اقلیطی وتخم کرفس بر ادویه نسخهٔ شیخ رئیس
افزوده ونسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی نیز دراوزان موافق نسخهٔ یوحنا است وازادویهٔ نسخهٔ شیخ رئیس اذخرمکی وانیسون
وفوو کبد مالکی وفقاح سنبل اقلیطی وریوند چینی وایرسا ولبان داخل ندارد وبجای فقاح سنبل اقلیطی افتیمون وبجای ورد
دفلی ورد باقلی وبجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده وگفته که صموغ را درمثلث حل سازند وباقی ادویه را کوفته بیخته
بسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند ودرظرف چینی نگاهدارند وبعد ازشش ماه تمام استعمال نمایند شربتی
ازان تا یک مثقال بحسب حاجت بکار برند * تریاق غرزه به نسخهٔ دیگر شیخ رئیس درقرابادین قانون ذکر کرده حماما مرمکی
صافی ازهریک پنج اوقیه عاقرقرحا دواوقیه ونیم اذخرمکی چهاراوقیه لبنی شش اوقیه ونیم سلیخهٔ سیاه دوازده اوقیه ونیم فو
یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطراسالیون یک اوقیه ورد ودرم ایرسا دواوقیه ونیم تخم رازیانه مقل ازرق ازهریک
چهار درم ونیم لبان نه اوقیه کثیراده اوقیه عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس سه اوقیه حب اترج مقشر یک مثقال
تخم شبت کبد مالکی عیدان صفر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زرد چوبه گویند ازهریک دو مثقال بزر البنج سفید یک
رطل تخم خشخاش دو رطل سنبل الطیب نه اوقیه سداب خشک یک اوقیه ودو درم سماق سه اوقیه اسارون انیسون قردمانا
ازهریک چهار اوقیه افیون دواوقیه ویک درم ونیم افربیون دواوقیه ونیم فلفل یک اوقیه ونیم ورق گل سرخ چهار اوقیه ساذج
هندی حب بلسان ازهریک سه اوقیه عسل بلادر دواوقیه ونیم لک منقی پنج اوقیه دارچینی چهاراوقیه مو دواوقیه سنبل الطیب
اقلیطی نه اوقیه کبریت زرد چهاراوقیه عصارهٔ مامیثا خالص ریوند چینی قسط سفید تلخ ازهریک چهار مثقال برگ اترج

پنج مثقال اقراص اندروخورون سه مثقال روغن بلسان هفت مثقال عصارهٔ قیصوم یکرطل خولنجان هفت اوقیه حضض شش اوقیه قرنفل پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معمول مرتب نمایند این تریاق خلیفه و نایب مناب تریاق فاروق ودر جمیع منافع وهمه امور مثل آن است * اقراص اندروخورون مستعمل در تریاق غرزه شیخ داؤد انطاکی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب تریاق فاروق است وواقع میشود در تریاقات ومعاجین کبار ونافع است از برای وسواس وقلق وصداع حار و حکیم مؤمن گفته که مؤلف این قرص را باسم پادشاه عصر خود اندروخورون ملک نامیده ولهذا این قرص را قرص اندروخورون ملک خوانند وجزو اعظم تریاق غرزه ومعاجین کبار است واین قرص مقوی معده ودماغ وجگر است و دران قوت تریاقیت قوی است و بجمیع علل باردهٔ اعضای رئیسه نافع است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس ابوعلی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بابونهٔ سرخ وبابونهٔ سفید سماق انیسون مرمکی صافی از هریک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان اجزا متساوی کوفته بیخته بشراب اصلی صافی جید الجوهر یا جمهوری یا نبیذ زبیب وعسل مصفی یا مثلث بسرشند وسه روز بگذارند وهر روز صبح وشام آن را برهم زنند واگر خشک شده باشد یکی از شرابهای مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال ودر سایه خشک کنند ونسخهٔ شیخ داؤد اشنه در اصل نسخه داخل ندارد وگفته که در نسخهٔ دیگر گل سرخ اشنه مصطکی بوزن بابونه داخل است وباکی نیست بداخل کردن این ادویه در نسخهٔ دیگر بابونهٔ سرخ بابونهٔ سفید سماق انیسون مر صافی از هریک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان از هریک سه درم است ودر اکثر نسخ قانون وزن تمامی اجزا متساوی است وقوت این اقراص تا دو سال باقی میماند * تریاق کبیر از صنعت شیخ ابوعلی است که مفرح تریاقی نیز گویند صاحب ذخیره سید اسمعیل گفته که من این تریاق را ساختم وآزمودم فایدهٔ بسیار مشاهده کردم دل را قوت دهد وباه را زیاده کند ودفع ضرر سموم کند ودر نفع بمعاجین کبار مساوی است * صنعت آن پوست ترنج جنطیانا حب بلسان مرمکی صافی عود بلسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی از هریک چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هریک یک مثقال گاوزبان سیاه خی نیم مثقال عود هندی بزرجیر تخم شلغم تخم کندنا لسان العصافیر مغز حب القلقل از هریک دو درم قسط تلخ دارچینی وج ترکیه زعفران ناردین افیون افسنتین از هریک سه درم فوفطراسالیون از هریک دو درم ونیم کافور خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است باعسل بسرشند وبعد از شش ماه شربتی یک مثقال * تریاق صغیر شیخ الرئیس رح * صنعت آن حب بلسان قسط تلخ مرجنطیانا دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون از هریک یک جزو مشک خالص ثلث یکجزو جندبیدستر ربع جزوی بدستور با عسل بسرشند واستعمال نمایند * تریاق اعظم که حکیم میر محمد مؤمن در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس تالیف نموده وگفته آنچه از ادویه مشتبه که در ماهیت آنها اختلاف شده بدل کردم وغیر مشتبه را بعینه داخل نمودم وبدل قرص افعی قرص حلال داخل کردم چه تصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب است وحرمت لحم افعی بی شبهه است وچون جدوار در همه ابواب بهتر از آن است وفادزهر معدنی که عبارت از حجر السم باشد در جمیع خواص اولی از آن وفیروزه ونارجیل بحری در رفع سموم اقوی است لهذا اقراص حلال را از اجزای مزبوره ترتیب دادم * بدین صنعت جدوار خطائی اعلی یازده مثقال فادزهر چهارده مثقال نارجیل بحری سه مثقال فیروزهٔ نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی مثقال باشد وعدد ادویه چهار با مثلث بسرشند * وقرص اندروخورون باین نسخه ترکیب دادم دارشیشعان

قصب الذريره اسارون عود بلسان جعده سليخه مصطكي بيخ سنبل كه فوامت از هريك يك مثقال و نيم نقاح اذخر زعفران
از هريك سه مثقال دارچيني حماما مرصاف شش مثقال اقحوان پنج مثقال سنبل الطيب چهار مثقال با مثلث قرص سازند و
مجموع اين تركيب چهل و پنج مثقال است و عدد ادويه پانزده * قرص اسقيل باين صفت تركيب داده م پيازعنصل يعني
مشوي مجفف دو جزو آرد كرسنه يك جزو با مثلث سرشته اقراص سازند اما ادويه غير مشتبه فلفل سياه افيون خشاك كهنه
قرص اندروخورون از هريك بيست و چهار مثقال قرص اسقيل چهل و هشت مثقال قرص حلال سي مثقال كل سرخ بزرالشلجم
بري اسقورديون بيخ سوسن اسمانجوني غاريقون سفيد رب السوس دارچيني از هريك دوازده مثقال زعفران زنجبيل ريوند
چيني اسطوخودوس قسط تلخ دارفلفل مشكطرامشيع كندر فقاح اذخر فطراساليون صمغ البطم سليخه سنبل الطيب جعده حب
الغار از هريك شش مثقال ميعهٔ سائله سيساليوس مقشر حرف نانخواه ناردين ساذج جنطيانا رازيانه وج صمغ عربي قردمانا
انيسون فوكه بيخ سنبل جبلي موكه ريشه را لا است اقاقيا سكبينج عود مصطكي از هريك چهار مثقال بيخ كبر دوقوقنه مقل ازرق
جاوشير قنطوريون دقيق زراوند طويل از هريك دو مثقال اما ادويهٔ كه بدل او داخل تركيب نبود باد رنجبويه بدل بنطافلن اسارون
بدل فراسيون بوزيدان چهار مثقال بدل كاذريوس افسنتين چهار مثقال بدل كافيطوس طين داغستاني بدل طين مختوم
شونيز يا بس بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل هوفاريقون شب يماني بدل قلقديس محرق است * اما ادويه
كه بدل او را اولي دانسته داخل نموده م زيرهٔ كرماني بدل فلفل سفيد روغن ترب بدل روغن بلسان بزرجند قوقا بدل بزركرفس
حاشا بدل افتيمون عصارهٔ نيل كه بتركي پيلان اودي نامند بدل عصارهٔ لحية التيس موميائي بدل قفر صمغ كوه پركه حلتيت طيب
است بدل جندبيدستر ونج عقربي بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد بدل عود بلسان مجموع ادويه با قراص هفتاد
است و وزن آن پانصد و شش مثقال است * و اما طريق ساختن آن آنست كه عسل كف گرفته بقدر دو وزن ادويه باد و وزن مثلث
بقوام آورند صموغ و افيون را در مثلث حل كرده بآن بسرشند تا چهل روز صبح و شام بروي خاكستر گرم گذاشته تا سه صد شماره هر روز
برهم زنند و چون بقوام بلند شود و نتوانند برهم زد بجهت رقت قوام بقدر احتياج آب انگور بر روي خاكستر گرم بخورد او دهند پس
در ظرفي كرده تا نه ماه اقلاً سر آن را نبايد گشود و استعمال آن بعد از يكسال جائز است و اگر ادويه را با عسل كف گرفته سرشته
مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمايند درين وقت محتاج باد خال آب انگور جهت ترقيق قوام نخواهد شد * اما طريق استعمال
آن بدستور ترياق كبير بايد در هر موضعي با ادويهٔ موافق آن بدهند بهتر است و الا بتنهائي نير اثر از ان ظاهر ميگردد و نوشته كه اين
تركيب در جميع امور قوي تر و سريع الاثر تر از ترياق قدما است و در دفع سم بيش مجرب است بخلاف زمان معروف و در امراض
متضاده به تجربه رسيده و در دفع سم افعي و هوام و سموم نباتي و معدني و سگ ديوانه گزيده عجيب الاثر است و قدر شربتش از يك دانگ
تا يك مثقال است با ادويهٔ مناسبه و ضماد ان بر موضع گزيده هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار سموم است بسائر اعضا * ترياق
الاسنان درد دندان كه از رطوبت بود و ريختن نزلات در حلق و سينه باشد نافع است و فائده دهد هر گاه قدري بر دندان درد ناك
بگذارند در لحظه درد ساكن كند * صنعت آن جندبيدستر حلتيت فلفل زنجبيل ميعهٔ سائله افيون از هريك جزوي همه مساوي
چنانكه رسم است كوفته بيخته با عسل بسرشند و بهنگام حاجت مقدار نخودي بخورند و نيز بر دندان گذارند * ترياق انفع دافع
مضرت جميع زهرها است و قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط رديه و اورام حاسيه را وجاع معده را نافع و چشم را روشن
كند و مقوي باه و مفتت حصاة و رمل سوداوي را نيكو باشد * صنعت آن فلفل سفيد فرنجمشك فاشرا از هريك ده درم افيون حب

الفا را ازهریک هفت درم جنطیانا رومي نوفیون عاقرقرحا ازهریک دو درم جند بید ستر یک درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در جو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین تریاق بوزن یک دانگ مثقال است * تریاق العض سگ دیوانه گزیده را نافع بود منقول از خلاصة التجارب و از مخترعات صاحب آن * صنعت آن جند بید ستر چشم سرطان بچهناک سیماب کشته از هریك یک جز و زرنیخ کشته پنیر مایهٔ ملك پنیر مایهٔ آهو سرطان محرق فلفل قرنفل دارچینی مشک از هریك دو جزو جنطیانا جگرسگ دیوانه از هریك شش جز و زعفران یك دانك و نیم افیون عشر جمله ذراریح دست و پا انداخته بیست عدد ماش مقشر مقابل وزن آن خاک لانه حسن کند و برابر مجموع نخست ذراریح را با ماش و افیون و قرنفل و زعفران و دارچینی و جند بید ستر نیکو بکوبند و نرم بپزند و خاک لانه حسن کند و را در آب حل کرده یك شب نگاه دارند تا ته نشین گردد صبح صاف آن را گرفته ادویه را بآن خمیر کنند پس سیماب کشته و بچهناک و فلفل و مشک را باهم بکوبند و نرم بپزند و بآن بسرشند انگاه پنیر مایها و سرطان محرق و جگرسگ و جنطیانا و چشم سرطانرا باهم بکوبند و نرم به پزند و بآب مذکور بسرشند پس جمله را باهم دق و سحق نیکو بمالند انگاه خشك نموده باز بکوبند و با خون بزمار خور بسرشند و قرصها ساخته در سایه خشك نمایند شربتی یك مثقال با خمر عنبي یا آب یا شیر گاو تازه دوشیده یا تنها بدون چیزی

و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذاشته باشد استعمال نمایند * و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است تفاحهٔ مصنوعهٔ و تفاحهٔ منومه است * تفاحه مصنوعه مفید است از برای صداع حادث از برودت چون دایم ببویند آن را * صنعت آن افیون زعفران افربیون مشك ترکي با آب مرزنجوش سرشته بشکل تفاحی ساخته دائم ببویند و غرض ازین تفاحه تخدیر و تسکین درد است و اگر برای بعضی بحسب حال و مزاج عنبر نیز اضافه نمایند خوب است * تفاحهٔ منومه مستعمل در سهر مفرط و در آلام * صنعت آن به نسخهٔ ابن نوح قمري افیون پوست بیخ یبروح آرد جو زعفران صمغ عربي از مجموع تفاحه ساخته دائم ببویند * تفاحهٔ منومهٔ محمد بن زکریا * صنعت آن میعهٔ سائله افیون پوست بیخ لفاح زعفران از مجموع تفاحه ساخته دائم ببویند که خواب می آورد و مسکن آلام است * تفاحهٔ منومهٔ ابن زهر * صنعت آن افیون جوز ماثل پوست بیخ لفاح زعفران شیلم سرصافي اقحوان صمغ عربي آرد جو از هریك جزوی کوفته بیخته بآب نیلوفر سرشته تفاحه ساخته دائم ببویند که خواب می آورد * تنزو حار نافع جهت درد مفاصل بارد و اما در مفاصل حار با دویهٔ بارده استعمال میتوان کرد * صنعت آن لبان ذکر سورنجان مرزنجوش گل خطمي اکلیل الملك از هریک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا مغاث بغدادي آرد جو از هریک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون از هریك دو مثقال کوفته بیخته بآب برگ حنا سرشته اقراص سازند * جوارش طباشیر افیوني تپ و اسهال صفراوي را نافع باشد و تشنگي به نشاند * صنعت آن طباشیر سفید حب الآس گل سرخ از هریك ده درم تخم حماض صمغ عربي از هریک هفت درم خرنوب شامي کلنار سماق عصارهٔ لحیة التیس از هریک شش درم زعفران افیون از هریك دو درم کوفته بیخته بشراب سیب شیرین بسرشند شربتی سه درم و در نسخهٔ شفائی خرنوب بیست درم است * جوارش عاج افیوني که معین بر حمل است * صنعت آن نشارهٔ عاج میعهٔ سایله مصطکي سنبل الطیب دارچیني از هریك پنج مثقال پوست زرد اترج سعد کوفي عود قماري خام نار مشك قرنفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندي افیون مصري از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشك خالص از هریک نیم مثقال نبات سفید برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه بطریق مقرر جوارش سازند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال * فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود و جزو اعظم در آنها افیون است

* حب افیون با مصلحات که بدل افیون استعمال کرده میشود * صنعت آن افیون کازرونی یک مثقال زعفران فلفل سفید قرنفل
از هریک نیم مثقال عاقرقرحا مصطکی رومی جندبیدستر سنبل الطیب از هریک ربع مثقالی فرفیون یک قیراط افیون را
در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با ن بعرشند وحبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی از برای غیرمعتاد
با افیون یک حب و از برای معتاد بمقدار افیون معتاد * حب افیون نافع از برای اسهال معدی بسبب رطوبت حائل
میان غذا وجرم معده * صنعت آن افیون سندروس مرمکی صافی زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی
بقدر نخودی شربتی یک حب تا دوحب * حب افیون که اکثراوقات جهانگیر بادشاه هندوستان میل میکردند نافع از برای ضعف
معده وتقویت اعضاء رئیسه وحدت ذهن وتصفیهٔ حواس وضرر افیون رادور میکرداند وتفریح می آورد وامساک منی
میکند ومقوی باه است * صنعت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال زعفران دومثقال مصطکی رومی دوثلث مثقال
عنبراشهب یک مثقال وربع مثقالی عود غرقی خام دارچینی از هریک دوثلث مثقال جندبیدستر ثلث مثقالی فلفل سیاه نیم
مثقال پوست بیرون پستهٔ پوست زرد اترج از هریک یک مثقال وسدس مثقالی اجزا کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب
سازند هرحبی مقدار نخودی وفلفلی شربتی یک حب تا سه حب * حب افیون دیگر که درساعت شکم بندد * صنعت آن افیون
یکدرم اقاقیه دودرم گل کزسماق حب الآس از هریک چهاردرم کوفته بیخته با بیکه دران صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته
حبوب سازند شربتی نیم مثقال * حب افیون دیگر که اسهال الدم بازدارد * صنعت آن مازو کزمازج افیون مساوی
کوفته بیخته بآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند واگر پوست بیخ انجبار وبسد وکهربا اضافه نمایند نیز خوب واقوی است
* حب افیون دیگر که اسهال بلغمی بازدارد * صنعت آن مرمکی صافی اذخرمکی قند جندبیدستر افیون مساوی الوزن
کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب * حب افیون دیگر که اسهال
بواسیری بازدارد * صنعت آن افیون مصری حضض مکی صمغ عربی مقل ازرق نشاسته عصارهٔ لحیة التیس از هریک یک مثقال
کوفته بیخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته حب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی سه حب فروبرند وازعقب آن آب برگ بارتنگ
شیرهٔ زیرهٔ کرمانی مدبر آب عناب بریان که تودری وتخم شربتی وبارتنگ کوفته از هریک یکدانگ بران پاشیده باشند بنوشند
* حب افیونی دیگر که اسهال رطوبی را بازدارد * صنعت آن افیون بزرالبنج سندروس کندر ذکر زعفران اجزا مساوی
کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دوحب * حب افیونی دیگر اسهال رطوبی را نافع وحابس بطن است
* صنعت آن افیون مصری جندبیدستر مرمکی اجزا کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی بقدر ماشی ونصف ماش کاملین را
برابر ماش واطفال را نصف ماشی * حب افیونی دیگر که اسهال اطفال وغیر اطفال که از نزله باشد نافع است * صنعت آن
جوزبوا یکعدد میان آنرا خالی کرده افیون مصری یا کازرونی پرکرده سرآنرا بپارچه جوزی بند نمایند وبخمیر گرفته در
زیر آتش بریان نمایند پس برآورده خمیر را جدا کرده مجموع رادرهاون سنگی نرم بسایند وحبهای بسیار کوچک بمقدار
کشنیز وفلفلی سازند شربتی اطفال را یک حب وجوان را دو حب تا سه حب واگر ازان اقوی خواهند ان جوز افیون
پرکرده را درجوف انار خامی که جوف آنرا خالی کرده باشند با یکعدد مازوی سبز که ذاشته بدستور بخمیر بگیرند وبریان کرده
حبوب سازند واگر اطراف جوز ومازو را بزیرهٔ کرمانی ویا زیرهٔ سبز پر نمایند وبعد بریان شدن ودور کردن خمیر انار را با آنچه
دران است نرم سائیده با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند بهتر واقوی است * حب افیونی که اسهال رطوبی مزمن وبواسیری

را نافع بود * صنعت آن سماق منقی کشنیز خشك بریان صندل سفید مورده زعفران کهربا از هریك یك ماشه افیون خالص وزن
یك ماش ادویه کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی اطفال وضعیف المزاجان را یک
حب کوچك وجوانان واقویا را یك حب کلان ومعتادین با فیون را دو حب تا سه وا کرد وماشه حضض هندی اضافه نمایند
بد نیست * حب افیونی که بروز مقعده را نافع باشد * صنعت آن افیون مصری حضض مکی از هریک ربع دانک مقل ازرق
یک نخود کوفته بیخته با آب صمغ عربی حل کرده فرو برند واز عقب آن آب برک بارتنك وآب برک کندنا وآب برک خرفه بنوشند
* حب بدل افیونی حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی * صنعت آن زرنباد درونج عقربی مصطکی سنبل الطیب دانه
هیل بوا دارچینی زعفران تخم کرفس از هریك دو مثقال اسارون یك مثقال زرنب ساذج هندی سعد کوفی کبابهٔ چینی زنجبیل
افیون از هریك سه مثقال جوز بوا بسباسه از هریك دو مثقال ونیم کوفته بیخته بگلاب سرشته ودران گلاب قدری صمغ حل نمایند
که حبوب بسته شود هر حبی مقدار نخودی وهر روز ازین حبوب بمقدار معتاد افیون بخورند * حب بدل افیون دیکر بنسخهٔ
حکیم عماد الدین محمود قریب بنسخهٔ قبل * صنعت آن زرنباد اسارون درونج عقربی زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفی
ساذج هندی کبابهٔ چینی زنجبیل پوست بیخ کرفس ازهریک سه مثقال دانهٔ هیل بوا دارچینی قرنفل فلفل دارفلفل مصطکی اشنه
ازهریك پنج مثقال جوزبوا بسباسه افیون ازهریك ده مثقال افیون و زعفران را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته حبوب سازند * حب بدل افیون دیکر از اطبای هندی نافع از برای ترک افیون واز برای درد سر مزمن وغیر مزمن ورد
سربارد وبجهت امراض بارده وحاره وحمیات مزمنه ونائبه ودر حمیات نائبه قبل از وقت نوبت باید داد وبجهت تسکین
وجع قولنج مجرب است ومداومت بآن بعمر طبیعی میرساند وحافظ صحت است * صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم
ریوند چینی هشت درم زعفران افیون زنجبیل صمغ عربی ازهریك دو درم افیون وزعفران وصمغ را در آب حل کرده باقی ادویه
را کوفته بیخته بان سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب * حب بدل افیون بجهت دفع عادت خوردن افیون
* صنعت آن کچله جوزبوا بسباسه ازهریك پنج مثقال تخم حرمل ده مثقال جوز ماثل افیون ازهریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن
کرسنه بریان نموده حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند وبعد از دو هفته رفع خوردن افیون میشود طبیعت قوت
میکیرد ومقدار شربتی قلمی ننموده ظاهرا بمقدار افیون معتاد باید خوردن * ونیز از انجمله حبوب جدوار یست که اصل او
محمود وجزو اعظم در آنها افیون است وجدوار بجهت اصلاح آنست * حب جدوار بدل افیون * صنعت آن جدوار خطائی مجرب
دو مثقال فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریك هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بری عود قماری دارچینی ریوند چینی
از هریك سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی ازهریك یک مثقال افیون کازرونی ده مثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی * حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن جدوار خطائی
مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دارچینی عود قماری ریوند چینی از هریك سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی
ازهریك پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا ازهریك یك مثقال فلفل بزر البنج سفید ازهریك دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند هر حبی بمقدار نخودی * حب جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن جدوار
خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل ازهریک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری خام دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم
کرفس ریوند چینی ازهریك سه مثقال عاقرقرحا فرفیون ازهریك یك مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را

بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب * حب جدوار له قدس
سره موسوم به لبی بدل افیون * صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی طباشیر سفید بسباسه بزر البنج سفید بیخ
لفاح دارچینی زعفران صمغ عربی از هر یک سه مثقال نبات سفید ده مثقال افیون کازرونی هشت مثقال ورق طلا ورق
نقره از هر یک یکدانک ونیم بدستور حبها سازند بمقدار حبهای افیون معتاد و بدل حبهای افیون ازین حبوب استعمال نمایند

*حب جدوار بدل افیون ایضا له قدس سره موسوم به لنا این حب بدل افیون ونیز مقوی باه است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی
که این حب را برای او تالیف نموده بودم مایوس بود از نکاح و بعد از استعمال این حب نکاحی جدید کرده وازان نکاح جدید پسران
بهم رسیدند آن را واین حب نشاط آور ومقوی دماغ است * صنعت آن بگیرند افیون کازرونی خالص که یک سال از اتخاذ آن
گذشته باشد آن را بر سفال آب ندیده اندک بریان نمایند پس درعرق دارچینی حل کرده وصافی نموده با عشر وزن آن زعفران
خالص وبا خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده درمیان مغز نارجیل مقشر از قشر نازکی که بر بالای لب
آن است که سر آنرا سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجیلی محکم نموده نارجیل را بخمیر گرفته درسه من تبریزی
شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود وبعد سوختن نرسد پس روغن گاو بران ریزند آنمقدار که از روی نارجیل بر گردد
وبآتش ملایم آن را بریان کنند تا بحدیکه خمیر بالای نارجیل سیاه شود ولیکن نارجیل نسوزد پس از روغن بر آورده خمیر را
ازان جدا کرده آن نارجیل را با آنچه درمیان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال ازان مسحوق بسباسه
بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه مایهٔ شترا عرابی خولنجان زنجبیل از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
مغز پسته مغز انجدانک تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال ونیم طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا بزر البنج سفید بیخ لفاح جوز بوا
کهربای شمعی از هر یک پنجدانک روغن بلسان دو مثقال نبات سفید ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب
کرده بآن مسحوق بگلاب سرشته درهاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق
طلا وورق نقره پیچیده درسایه خشک نمایند ودر شیشهٔ نگاه دارند شربتی از دو حب تا سه حب با شیر گاو میش * حب جدوار له
قدس سره موسوم به لنا به نسخهٔ دیگر این حب بدل افیون ونیز مقوی باه است چنانکه نوشته اند که شخصی که برای او این
حب را تالیف نموده بودم مایوس بود از خود وبعد از استعمال نکاحی جدید کرد واورا ازین منکوحهٔ جدید دسه پسر شد
* صنعت آن افیون کازرونی خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص وخمس وزن آن جدوار خطائی مجرب
سوده ممزوج کرده درمیان نارجیلی که مقشر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجیلی بند نموده
نارجیل را بخمیر گرفته درسه من تبریز شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود وبعد سوختن نرسد پس روغن گاو بران
ریزند آن مقدار که از روی نارجیل بر گردد وبآتش ملایم آن را در آن روغن بریان کنند بحدیکه خمیریکه بالای نارجیل است
سوخته شود پس از روغن بر آورده خمیر را ازان جدا سازند وپوست سیاهی که بر لب نارجیل است جدا کرده آن نارجیل را
با فیونی که درمیان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال ازان بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه از
هر یک یک مثقال ونیم طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا بزر البنج بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چهاردانک روغن بلسان نبات سفید از هر یک
دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب سرشته درهاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود
حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا وورق نقره پیچیده درسایه خشک کرده نگاه دارند شربتی از هر یک حب تا

دو حب و باید که وزن افیون ربع یا ثلث وزن نارجیل مقشر باشد و سوراخ نارجیل را بقطعهٔ نارجیلی بند نمایند و خیاطه بر نارجیل بپیچند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نارجیل باز نکردد و نارجیل مذکور را در خمیر کیرند و بدستور مزبور طبخ و بریان نموده ترکیب کرده حب سازند و اکر درین حب مروارید ناسفته یك مثقال یاقوت رمانی زمرد سبز کهنه از هریك نیم مثقال یشب سبز یشب کافوری مرجان قرمزی از هریک ربع مثقال عنبر اشهب مشك خالص ورق طلا ورق نقره محلولین از هریك نیم مثقال اضافه نمایند در هر یک بیست مثقال نیز میکردد اقوی و اکر خواهند لعل بدخشانی یاقوت زرد عقیق یمانی از هریك نیم مثقال و از برای زیادتی تقویت باه ربع مثقال مومیائی دار بجرد و ریك ماهی یك مثقال و امثال آن از ادویهٔ باهیه نیز اضافه نمایند بد نیست * حب جدوار دیکر بدل افیون که مقوی اعضای رئیسه است * صنعت آن زرنباد درونج عقربی کل کاوزبان کل سرخ بادرنجبویه کهربا از هریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابهٔ چینی لاجورد مغسول مایهٔ شتر اعرابی نارمشك حب بلسان عود بلسان قاقلهٔ کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشانی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانهٔ هیل بوا فلفل از هریك ده مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا از هریك پنج مثقال یشب سبز بالنکو از هریک سه مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال عنبر اشهب مشك ترکی از هریك یك مثقال صندل سفید زعفران از هریک پنج مثقال مصطکی رومی مرجان قرمزی از هریك سه مثقال نبات سفید شصت مثقال کلاب بقدر یکه اجزا را بآن بسرشند و در نسخهٔ دیکر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و وزن مروارید ناسفته سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جدوار سه مثقال بدستور حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب * حب جدوار حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن جدوار خطائی مجرب خصیة الثعلب مصری دارچینی نارمشك انیسون رازیانه صمغ عربی کثیرا سفید از هریک شش درم دانهٔ قاقلهٔ کبار دانهٔ قاقله صغار خولنجان بسباسه سنبل الطیب سعد کوفی ابهل مایهٔ شتر اعرابی پوست زرد اترج تخم هلیون بزر البنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بسد از هریك چهار درم جوزبوا قرنفل ورق کل سرخ از هریك هشت درم فلفل سیاه دار فلفل مصطکی عود قماری زعفران تخم کرفس از هریک دو درم افیون کازرونی دوازده درم فرنجمشک مشك ترکی از هریك دو درم جواهر را بکلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی خشك کرده در شیشهٔ نکاهدارند شربتی دو حب * جدوار حکیم محمد امین ساوجی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران راسن اسارون مقل ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه پودنهٔ باغی انیسون پوست هلیلهٔ زرد از هریک یکمثقال سنبل الطیب فرفیون زراوند مدحرج ریوند خطائی مصطکی هلیلهٔ مغز بادام شیرین مقشر مرزنجوش مرمکی صافی صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زیرهٔ کرمانی از هریك نیم مثقال دار فلفل زرنباد از هریك دو مثقال قاقلهٔ صغار ربع مثقالی بزر البنج سفید درونج عقربی کبابهٔ چینی عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری قرنفل تخم هلیون کاوزبان حب الآس اشنه تخم شلغم ورق کل سرخ مغز تخم خربزه زرورد تخم حرمل کشنیز خشک تخم رازیانه چوب چینی خولنجان از هریك ربع مثقالی دارچینی بادرنجبویه خصیة الثعلب مصری از هریك یك مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال جند بید ستر یکدانك مغز چلغوزه مروارید ناسفته بسد از هریك ربع مثقالی مشك ترکی نیم مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب * حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شاملو تالیف نموده * صنعت آن جدوار خطائی آزموده لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک دو مثقال افیون

کازرونی پنجاه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق نقره مشک ترکی خالص جوزبوا ازهریک سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرالبنج
سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا ازهریک چهار مثقال نانخواه علک البطم دارچینی
ازهریک ده مثقال مصطکی رومی تخم کرفس سلیخه پوست بیرون پسته اسارون ازهریک شش مثقال زرنباد درونج عقربی
عود هندی ازهریک پنج مثقال نبات سفید ده استار که هر استاری چهار مثقال ونیم است که ده استار چهل وپنج مثقال
باشد اجزارا آنچه صلایه کردنی است صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی یک حب تا دو حب * حب جدوار دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب
فرفیون ازهریک یک مثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرالبنج سفید سنبل الطیب ازهریک دو مثقال تخم کرفس زرنباد
دارچینی عود هندی خام ریوند چینی صمغ عربی ازهریک سه مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب
سازند شربتی ازیک حب تا دو حب * حب جدوار خان احمد گیلانی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران جوزبوا
بسباسه بزرالبنج سفید اشنه مصطکی خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب صمغ عربی ازهریک دو مثقال عنبر اشهب مشک ترکی
ازیک نیم مثقال فلفل دارفلفل ازهریک سه مثقال فرفیون عاقرقرحا ازهریک یک مثقال افیون ده مثقال کوفته بیخته بعسل
سرشته حبوب سازند * حب جدوار منقول از خط حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی مشهور بحکیم جلالا قمی
حکیم حرم شاه سلیمان صفوی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ازهریک یکمثقال
زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان سازج هندی لسان العصافیر بادرنجبویه
خولنجان بسباسه بهمن سفید بهمن سرخ عود الصلیب کبابهٔ چینی بوزیدان تودری کلـکون تودری سفید ورق گل سرخ
فرنجمشک دوقو عاقرقرحا ازهریک دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری جوزبوا سکه صیدا ازهریک پنج
مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کازرونی ده مثقال عود هندی سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارچینی ریوند چینی قرنفل مایهٔ شتر
اعرابی پوست زرد اترج ازهریک سه مثقال فلفل سفید نبات سفید ازهریک بیست مثقال نبات وصمغ عربی را در کلاب حل کرده
باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی ودر نسخهٔ دیگر جدوار سه مثقال است * حب جدوار
حکیم اشرف قمی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا مغز چلغوزه کنجد مقشر عاقرقرحا از
هریک یکمثقال مشک ترکی چهار دانک ورق نقره بسباسه صمغ عربی بهمن سفید ازهریک دو مثقال مروارید ناسفته پنج مثقال افیون
بزرالبنج سفید ازهریک ده مثقال فلفل سفید شقاقل نانخواه عود هندی خام مصطکی رومی زرنباد زعفران سنبل الطیب
جوزبوا ازهریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری چهار مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
* حب جدوار تالیف نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد معزی الیه نواب میرزا محمد رحیم
حکیم باشی شاه سلطان حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که قدری تصرف در نسخهٔ اصل نموده ام * صنعت آن جدوار خطائی
مجرب زعفران افیون ازهریک هفت مثقال بزرالبنج سفید فلفل سفید ازهریک ده مثقال عود هندی مصطکی رومی خصیة الثعلب
مصری ازهریک پنج مثقال سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل درونج عقربی صمغ عربی عنبر اشهب کثیرا دارچینی ازهریک دو مثقال
گل گاوزبان صندل سفید بکلاب سوده ریوند چینی جوزبوا مایهٔ شتر اعرابی ازهریک سه مثقال ورق نقره یک مثقال نبات سفید
دوازده مثقال بطریق معمول حب سازند وگفته که در نصف این وزن یک مثقال طلای محلول داخل نموده ام * حب جدوار

حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سنبل الطیب تخم کرفس زرنباد دارچینی عود هندی
ریوند چینی بزرالبنج سفید از هریك سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هریك پنج مثقال فرفیون یك مثقال عاقرقرحا دو
دانك مجموع را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی * حب جدوار که قدس سره قلمی فرموده
اند که این حب را بندهٔ درگاه از برای قطب الملك عبد الله خان وزیر ممالك هندوستان تالیف نموده وبنهایت موافقت نموده
درمزاج معزی الیه از برای تقویت اعضای رئیسه وزکام ونزله وسعال وحفظ صحت * صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایهٔ
شترا عرابی مصطکی رومی بهمن سرخ طباشیر سفید بسباسه صمغ عربی جوزبوا زنجبیل زرنباد بزرالبنج سفید بیخ لفاح
از هریك چهاردانك شقاقل مصری دارچینی از هریك یک مثقال ونیم زعفران یك مثقال نبات سفید دو مثقال افیون سه
مثقال ودودانك ورق طلا بیست وپنج عدد بدستور معمول حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی ازیك حب تا دو
حب با عرق دارچینی پنج مثقال فروبرند نافع باد * حب جدوار حکیم محمد حسین مسمی بحب قدرت * صنعت آن جدوار
خطائی مجرب قاقلهٔ کبار سعد کوفی قاقلهٔ صغار فلفل سیاه ورق گل سرخ قرنفل دارفلفل کندر دارچینی جوزبوا کبابهٔ چینی
بسباسه نشاسته زنجبیل خولنجان اذخرمکی اسارون زرنباد بوزیدان سورنجان برگ مخلصه صمغ عربی کثیرا از هریك دو
مثقال مرمکی صافی یك مثقال افیون ده مثقال عود قماری خام یک مثقال ونیم مصطکی رومی سه مثقال زعفران ششمثقال
ابریشم چهار مثقال عود الصلیب یك مثقال مروارید ناسفته یك مثقال مشك ترکی خالص عنبراشهب از هریک یکدانك اجزارا
کوفته بیخته باشیرهٔ آمله مربا سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی ازیك حب تا دو حب * حب جدوار نواب
غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی حکیم باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی از بنی اعمام معزی الیه
رحمهما الله تعالی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هریک
پنج مثقال عود قماری زرنباد ورق گل سرخ تخم کرفس فرفیون دارچینی سنبل الطیب مصطکی رومی ریوند چینی عاقرقرحا
از هریک شش مثقال زنجبیل ده مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال ورق طلا ورق نقره از هریك قدری افیون هفت مثقال
کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هرحبی بقدر نخودی * حب جدوار مومیائی فادزهری * صنعت آن جدوار خطائی
مجرب دارچینی قرنفل دانهٔ هیل بوا سعد کوفی ورق گل سرخ شقاقل مصری ایرسا زعفران از هریك دو مثقال فادزهر حیوانی
یکدانک عنبراشهب مشك ترکی از هریك نیم مثقال مومیائی دارا بجردی صمغ عربی از هریك یکدانك ونیم عود هندی خام
زرنباد سنبل الطیب از هریک سه مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال
قرص افعی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از هریک ده مثقال پوست تخم مرغ مکلس یك مثقال افیون کازرونی
سی مثقال اجزارا بدستور معمول بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یک حب * حب جدوار
دیگر * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارفلفل دارچینی نارمشك رازیانه صمغ عربی کثیرا از هریك سه مثقال قاقلهٔ کبار خولنجان
قاقلهٔ صغار بسباسه سنبل الطیب ابهل سعد کوفی خصیة الثعلب مصری مایهٔ شترا عرابی پوست زرد اترج تخم هلیون بزرالبنج
سفید عنبراشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربا بسد از هریك دو مثقال جوزبوا قرنفل ورق گل سرخ ورق نقره از هریک
چهار مثقال فلفل مصطکی عود هندی زعفران تخم کرفس از هریك پنج مثقال انیسون مشك تبتی فرنجمشك از هریک نیم
مثقال افیون کازرونی برابر مجموعهٔ ادویه بدستور معمول باگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب

* حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم قمی اوحدانی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زرنباد عود قماری دانهٔ هیل بوا خولنجان دارچینی از هریک یک مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا فرفیون از هریک یکدانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از هریک دو مثقال افیون کازرونی صمغ عربی مرمکی از هریک سه مثقال پرسیاوشان دو مثقال رب السوس تخم خبازی از هریک دو مثقال گل ختمی سفید یک مثقال و چهار دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب اصحاب سعال و نزلات و درد گوش و آمدن ریم و صدید را از گوش مفید است

* حب جدوار دیگر فرح آورد و مقوی دماغ و قلب است و رفع نزلات کند و قتیکه مزمن شده باشد و سرعت انزال را زائل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیهٔ بلغم بحب ایارج آخرهای روز یک حب آن را با عرق بادرنجبویه فرو برند * صنعت آن بزرالبنج سفید یک شب در شیر گاو خیسانیده پس خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه فرفیون عاقرقرحا دارچینی دانهٔ هیل بوا قرنفل عود قماری خام جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی صمغ عربی سنبل الطیب جوزبوا زرنباد درونج عقربی حب الغار تخم کرفس سعد کوفی ورق گل سرخ افیون زعفران از هریک قدری کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب

* حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم قمی اوحدانی * صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج سفید فلفل زرنباد از هریک دو مثقال افیون زعفران زنجبیل از هریک پنج مثقال سنبل الطیب عود قماری خام مصطکی ریوند چینی تخم کرفس گل سرخ دارچینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شربتی دو حب تا سه حب

* حب جدوار حکیم عماد الدین کاشغری * صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفشه دو مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا فرفیون تازه از هریک یک مثقال فلفل تخم کرفس زرنباد عود قماری خام دانهٔ هیل بوا دارچینی از هریک دو مثقال مصطکی قرنفل سنبل الطیب از هریک چهار مثقال افیون پخته صمغ عربی مرمکی صافی از هریک شش مثقال پرسیاوشان چهار مثقال خولنجان یک مثقال و چهار دانگ رب السوس تخم خبازی تخم ختمی از هریک چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند و این حب نافع است نزلات و سرفه و درد گوش و آمدن صدید و ریم از گوش را خواه بخورند یا سائیده در گوش چکانند و بر اطراف گوش بمالند

* حب جدوار که مقوی اعضای رئیسه است * صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه کهربای شمعی از هریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب هورنجان کبابهٔ چینی لاجورد مغسول مایهٔ شتر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان قاقلهٔ کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانهٔ هیل بوا قرنفل فلفل از هریک دو مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا از هریک پنج مثقال یشب سبز تخم بالنکو از هریک سه مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون پانزده مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هریک یکمثقال صندل سفید زعفران از هریک پنج مثقال مصطکی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال نبات سفید شصت مثقال گلاب بقدریکه اجزا را بآن خمیر کنند و حبوب سازند و در نسخهٔ دیگر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و وزن مروارید و جدوار سه سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است

* حب جدوار بنسخهٔ دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که بجهت عبد الله خان وزیر اعظم تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده و مجرب است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی

بسباسه صمغ عربي بزر البنج سفید طباشیر سفید پوست بیخ لفاح از هر یك یکدرم ونیم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم وچهار دانك ورق طلا بیست وپنج عدد واگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای محلول کنند بهتر است بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب * صنعت این حب بنسخهٔ دیگر که مقوی باه ومفرح وممسك منی است ونزلات مزمنه را نافع واین نسخه را بجهت قطب الملك وزیر الممالك هندوستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب مایهٔ شتر اعرابی مصطکی بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید بسباسه بزر البنج سفید بیخ لفاح از هریک چهار دانك شقاقل مصری دارچینی از هر یك یکمثقال ونیم زعفران صمغ عربي از هریک نیم دانک افیون کازرونی نبات سفید از هریک سه مثقال ودو دانك ورق طلا بیست وپنج عدد ورق نقره پنجاه عدد بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از یکحب تا دوحب این همان نسخهٔ سابق است باندک تفاوتی در عدد داد ویه * حب جدوار منقول از مجربات حکیم مهدی قریب باعتدال * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دومثقال سنبل الطیب عود قماری دارچینی زرنباد از هر یك سه مثقال افیون صمغ عربي از هر یك پنج مثقال بزر البنج مدبر فلفل سیاه از هریک بیست درم عاقرقرحا یکدرم وگاه زیاده کرده میشود بحسب مقام وحاجت این ادویه زعفران مشك عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یك بقدر حاجت * حب جدوار دیگر منقول از مجربات مذکور مائل بحرارت است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل زنجبیل دارچینی قاقله قرنفل تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه بهمن شقاقل سعد خصیة الثعلب مغز تخم خیار تخم خربزه زعفران مصطکی کثیرا صمغ عربي از هر یك بیست درم نبات سفید دوازده درم افیون پنجدرم کوفته بیخته علی الرسم حب سازند * حب جوزبوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع است * صنعت آن میان جوز خالی کرده افیون پر کرده درخمیر گرفته درزیر آتش بپزند چون خوب پخته شود برآورند وخمیر را دور کرده کوفته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یکحب تا سه حب واگر تجفیف کمتر مطلوب باشد درروغن گاو تازه بریان نمایند این نیز همان نسخه است که درحبوب افیون بجهت اسهال اطفال وغیر اطفال ذکر یافت * حب الزحیر که زحیر واسهال کهنه رانافع باشد وقتیکه حرارت وتپ نباشد * صنعت آن افیون نیم دانك اقاقیا حضض مکی نشاسته صمغ عربي از هر یك یکدانك کوفته بیخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته حبوب سازند نصف آن اول روز ونصف دیگر را آخر روز فرو برند وازعقب آن نشاستهٔ بریان طباشیر سفید کوفته بدوغ آهنتاب کرده پاشیده بنوشند واگر ببرف یا یخ سرد کرده بنوشند بهتر است * واز انجمله حبوب سعال افیونی است * حب سعال افیونی نافع ازبرای سعال کهنه * صنعت آن مغز تخم کدو صمغ عربي ترنجبین پاک کرده ورق گل سرخ از هریك بیست وپنج مثقال گل نیلوفر بیست مثقال سر بنفشه هفت ده مثقال عناب هفتده دانه کشنیز خشك مقشر هشت مثقال مغز بهدانه افیون از هریك هفت مثقال طباشیر سفید کثیرا بادرنجبویه از هریك پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هریك دومثقال مصطکی عود قماری خام گل ارمنی از هریك دو مثقال ونیم زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بیدمشك سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی تادوحب * حب سعال افیونی دیگر * صنعت آن بزر البنج سفید رب السوس تخم کاهو صمغ عربي بسباسه مصطکی کثیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون زعفران از هریك یکجزو نبات سفید پنج جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یك حب تا دومثقال * حب سعال مستعمل درسرفه که سببش انصباب نزلات حارهٔ حاده باشد بسینه که دران خوف کشیدن بسل است واین حب ماده را غلیظ گرداند ومنع انصباب ماده بسینه نماید * صنعت آن خشخاش سفید بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو

شیرین مغز تخم خیارین نشاسته کثیرا صمغ عربي گل ارمني گل داغستاني افیون زعفران اجزا بوزنی که رای طبیب اقتضا
کند کوفته بیخته بلعاب حب سفرجل یا لعاب بزرقطونا سرشته حبوب مفرطه بشکل عدس ساخته دائم در دهان نگاهدارند
* حب سعال دیگر * صنعت آن رب السوس کثیرا افیون زعفران مغز بهدانه طباشیر سفید آرد باقلا اجزا متساوي کوفته بیخته با آب
پوست کوکنار حب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یکحب تا دو حب * حب سعال دیگر * صنعت آن رب السوس کثیرا افیون زعفران
مغز بهدانه طباشیر سفید آرد باقلا نشاسته تخم خشخاش سفید صمغ عربي شکر تیغال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا متساوی کوفته
بیخته با آب کوکنار حب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یك حب تا دو حب * حب سعال دیگر این حب نافع است از برای سرفهٔ که
با تپ باشد و از برای سل ودق وطبع را نرم کرداند و نزلات حاره را نافع است * صنعت آن آرد باقلا هفت مثقال کثیرا سفید نشاسته
صمغ عربي مغز تخم کدو شیرین مقشر مغز بهدانه طباشیر سفید مغز تخم خیارین عصارهٔ لحیة التیس از هریك چهار مثقال سرطان
محرق ده مثقال تخم خطمي گلنار فارسي اقاقیه گل ارمنی از هریك دو مثقال افیون زعفران از هریك یك مثقال کوفته بیخته
با آب پوست کوکنار و لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی دو دانك با ماء الشعیر * حب السعال سجال واسهال * صنعت آن
کثیرا رب السوس صمغ عربي بسباسه افیون از هریك نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رماني مائیده از هریك ثمن
مثقال کوفته بیخته بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب صبح ویك حب شام فرو برند
* حب سعال نافع جهت سرفهای کهنهٔ مزمن قریب بسل * صنعت آن کثیرا سفید آرد باقلا مقشر نشاسته تخم خشخاش سفید
پوست خشخاش سفید مغز بهدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از هریك دو مثقال افیون سه مثقال نبات سفید مویز سیاه دانه
بیرون کرده از هریك دو مثقال اجزا کوفته بیخته بالعاب بهدانه حب بندند نصف را مدور بقدر نخودی ونصف را مفرطح علی سبی
وقت حاجت یك حب مدور را فرو برند و مفرطح را بزیر زبان نگاهدارند و آب آن را فرو برند * حب سعال وضیق النفس که بسبب
نزلهٔ باردهٔ رطبه باشند * صنعت آن افیون فلفل سیاه نمك سیاه صبر سقوطري اجزا متساوي کوفته بیخته بالعاب بهدانه حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب تا دو حب بعد از غذا وقت خواب فرو برند * حب سعال دیگر که سرفهای کهنه
را نافع است * صنعت آن میعهٔ سائله علك البطم مرمکي از هریك یك جزو افیون مصري خالص نیم جزو کوفته بیخته با لعاب
بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یك حب عند الحاجت فرو برند * حب سعال دیگر منقول از تحفة
المؤمنین سرفهٔ بارد رطب را نافع است * صنعت آن کندر ذکر میعهٔ سائله مرصافي از هریك یك درم افیون ربع درم حبوب
سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی شربتی یك حب تا دو حب * و نیز از انجمله حبوب سفرجلي است * حب سفرجل از اقتراح
آقا اشرف طبیب بدل افیون * صنعت آن بگیرند یک عدد سفرجل رسیدهٔ شیرین و سر آن بر گرفته بهدانهٔ آن را بیرون
آورده سفرجل را از افیون پر کرده سر آنرا بجای خود گذاشته آنرا بخمیر گرفته پس بگل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود
و نضج تام یابد پس از تنور برآورده گل و خمیر را از آن جدا کرده بکوبند تا چون مرهم شود حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی
و این حب جهت ضعف معده و زحیر و اسهال و بواسیر نافع است * حب سفرجل بدل افیون تالیف حکیم جلا لا قزویني
* صنعت آن افیون شش مثقال زعفران جوزبوا بسباسه از هریك یك مثقال کوفته بیخته یک عدد سفرجل را گرفته بهدانهٔ آنرا
برآورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شصت مثقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتي را از میان آن برآورند و ادویه را
درمیان آن کرده سر آنرا بپارهٔ از آن که از سر آن برداشته باشند بپوشند و بدو سیخ از چوب قائم کردانند و سفرجل را بخمیر گرفته در زیر

خاکستر کرم آن را بپزند پس از آتش برآورده خمیر آن را دور کرده سیخها از سر آن برآورده نرم بکوبند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نکاهدارند شربتی از دو حب تا چهار حب است * حب شاپور فالج واسترخا و تشنج حادث از غلبهٔ رطوبت و برودت را نافع و جهت تقویت اعضا و برداشت نکایت ابن ماسویه کفته که این حب را در دو فصل معتدل استعمال توان نمود * صنعت آن زهرهٔ فیل سه درم زهرهٔ کلنك عدس تلخ مرمکی صافی افیون زعفران صعتر شونیز از هریک نیم درم کندش هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته بآب تمام سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یك مثقال تا دو درم نیز و لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن پرهیز نمایند * و نیز از انجمله حب الشفا است * حب الشفا از تراکیب اطبای هند کفته اند که این حب حمی ربع و سائر تپهای مزمنه را نافع است و بجهت درد سر مزمن و درد سر بارد و جمیع امراض حاره و بارده نافع است * صنعت آن افیون تخم جوز ماثل از هریك یکمثقال ریوند چینی پنجد انك ورق کل سرخ زنجبیل کل ارمنی از هریک دو دانك و نیم زعفران دو دانک اجزا را کوفته بیخته بآبیکه دران شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی از برای تپ ربع پیش از وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب کرم فرو برند و از برای امراض دیکر صبح نا شتا دو عدد فرو برند * حب الشفا بنسخهٔ دیکر * صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یکمثقال ریوند چینی پنج مثقال ادویه کوفته بیخته با شیرخشت دو مثقال سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب فرو برند * حب الشفا منقول از خط نواب غفران مآب حکیم میرمحمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند که این حب تالیف استاذی است که بآن استاد حکمت من است و این حب را ترکیب نموده بتجربه درآوردند از برای مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار * صنعت آن مروارید صلایه کرده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی از هریک شش درم کل نیلوفر یکمثقال تخم خطمی سفید یکدرم کثیرا سفید مغز تخم کدو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس عنبر اشهب از هریک دو درم کافور قیصوری یکدانک و نیم افیون و زعفران از هریك نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اکر در محرور المزاج رب السوس یکدرم و عنبر نیم درم کنند بهتر است * حب الشفا تالیف میرزا محمد حسین حسینی طبیب مستعمل در تپهای دموی و صفراوی و فرموده اند که این حب را در این تپها و سائر امراض حاره نفع عظیم است * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریك پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته از هریك پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال کافور قیصوری زعفران از هریك یکمثقال افیون نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب * و نیز از انجمله حب عطائی است * حب عطائی بنسخهٔ حکیم میرمحمد مومن که در تحفه ذکر کرده و کفته که این حب تالیف جد من حکیم میرعطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس و سریع الاثر است * صنعت آن علك البطم یکمثقال میعه سائله کندر ذکر مرمکی صافی از هریك سه مثقال زراوند مدحرج افیون از هریک یکمثقال کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی از یکدانک تا نیم مثقال با اشربهٔ موافقه * حب عطائی دیکر * صنعت آن میعهٔ سائله کندر از هریک یکدانک افیون نیم نخود زعفران طسوجی کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وقت خواب یك حب را در دهان نکاهدارند * حب قابض حبس شکم نماید و بارد المزاجان را بسیار مفید است * صنعت آن مرمکی صافی جند بیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش * و ایضا حبوب قدرت است * حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است * صنعت آن فلفل

سفید بیست و دو مثقال بزرالبنج سفید قردمانا کندر از هریک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب تازه از هریک بیست مثقال افیون زعفران از هریک ده مثقال جدوار خطائی جند بیدستر دارفلفل قسط تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هریک سه مثقال کبریت زرد صافی نموده یکمثقال اجزا کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را بآن توان حب بست سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب بحسب قوت مزاج * طریق صافی نمودن کبریت بجهت این حب آن است که بگیرند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند وظرف مسی را پر از شیر گاو کرده پارچهٔ کرباس نوی را بر سر آن ظرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه ریخته ظرف مسی دیگر را پر از آتش کرده بروی کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل شیر شود پس ظرف آتش را زود بردارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که بر روی آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند و نگاهدارند و داخل آن نمایند واگر خواسته باشند اجزای این حب را با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید جید مصفی معجون سازند نیز خوب است * حب قدرت دیگر مقوی قلب و باه است و حافظ قوتها و اشتها آورد و نشاط افزاید * صنعت آن فادزهر حیوانی اصطهباناتی و فادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسهٔ باغی درونج عقربی کبابهٔ چینی از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک ترکی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از هریک پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانهٔ هیل بوا قاقلهٔ کبار مصطکی رومی بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا شقاقل مصری سعد کوفی از هریک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته آنچه صلایه کردنی باشد با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول یکصد عدد و ورق طلا محلول سی عدد مجموع را بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایهٔ خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک نموده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب با عرق گاوزبان فرو برند * حب قدرت بنسخهٔ حکیم جعفر * صنعت آن عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هریک یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسهٔ باغی مشک ترکی خالص درونج عقربی کبابهٔ چینی دارچینی دانهٔ هیل بوا اسارون شامی زعفران شقاقل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هریک دو مثقال بادزهر حیوانی خطائی قرنفل قاقلهٔ کبار مصطکی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از هریک سه مثقال جوزبوا دو مثقال افیون کازرونی پنج مثقال ورق نقره ورق طلا از هریک پنجاه عدد صمغ عربی کثیرا هردو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده وآنچه کوفتنی است کوفته بیخته ورق طلا و ورق نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده نیکو بسرشند و حبها سازند هر حبی بقدر ربع نخودی بورق نقره و طلا پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا دو حب * میفرمایند که تالیف این دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویهٔ قلبیه و افیون و قطع نظر از این تصریح نموده اند مقرران قواعد ترکیب که در مرکب دو دوا که احدهما مبطل فعل مطلوب از دیگری باشد خصوص دوائیکه ابطال فعل آن میشود عمود و اصل باشد در آن مرکب و فعل آن مطلوب بالذات باشد جمع میان آن دو جائز نیست و عمود و اصل درین حب افیون است و فادزهر معدنی مبطل آن است بالمره پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است * حب قدرت حکیم جعفر به نسخه دیگر صنعت آن دارچینی سعد کوفی قاقلهٔ کبار دانهٔ هیل فلفل سیاه کبابهٔ چینی ورق گل سرخ بسباسهٔ باغی قرنفل کندر زنجبیل خولنجان اذخر مکی اسارون شامی زرنباد سورنجان بوزیدان دارفلفل ورق مخلصه نشاسته مصطکی رومی مروارید ناسفته شیر آمله منقی جدوار خطائی از هریک دو مثقال ایرسا چهار

مثقال صمغ عربي كثيرا افيون زعفران از هريك دو مثقال مرمكى صافي عود هندي عود الصليب مشك تركى عنبر اشهب فاد زهر حيواني از هريك يك مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر نخودى بورق طلا بيست عدد پيچيده درسايه خشك كرده نگاهدارند شربتى دو حب * حب مرقد بارد مسكن جميع اوجاع حاره است * صنعت آن تخم كاهو پوست خشخاش باقلى مقشر تخم خرفه مقشر تخم كاكنج از هريك دو درم افيون يك طسوج كوفته بيخته حب سازند جمله دو شربت است واكر معتاد بافيون باشد يك شربت نمايد * حب حار قوي از براى صداع وشقيقه وجميع اوجاع بارده * صنعت آن تخم شبت دو دانك افيون يك طسوج زعفران مرمكي صافي از هريك دو دانك بزر البنج سفيد ميعه سائله از هريك يكدانك بيخ لفاح يكقيراط كوفته بلعاب حلبه سرشته حب سازند * حب مصطكى سرفه را نافع بود چون يك حب وقت خواب فرو برند و زكام ونزله را نافع باشد ومنع سيلان مني كند * صنعت آن مصطكي رومي زعفران از هريك يك جزو افيون كازروني چهار جزو كوفته بيخته حبوب سازند هر حبى بقدر فلفلى شربتى يك حب * حب منشط اين حب امساك مني كند ودفع سرعت انزال نمايد ومعده را قوت دهد وباه را بيفزايد ونشاط آورد ودل ودماغ را قوت دهد وبوي دهان را خوش كند * صنعت آن بزر البنج سفيد پنج مثقال مصطكي رومي سنبل الطيب دارچينى از هريك دو مثقال لسان العصافير سه مثقال بيخ شبيبي ده مثقال صمغ عربي يک مثقال زعفران دو مثقال كل سوسن سفيد زرورد افيون از هريک يكمثقال كوفته بيخته بلعاب بزرقطونا كه باكلاب براورده باشند سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر فلفلى بورق نقره پيچيده درسايه خشك كرده بعد از هفته شربتى دو حب * حب منشط ديكر تاليف حكيم مير محمد زمان * صنعت آن اسارون سنبل الطيب زعفران مصطكى از هريك دو مثقال زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربي از هريك يك مثقال بزر البنج فلفل از هريك سه مثقال افيون پنج مثقال فرفيون نيم مثقال تخم كرفس دارچيني ريوند چيني بسباسه از هريك دو مثقال كوفته بيخته باكلاب سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر ماشى شربتى از يك حب تا دو حب * حب نافع جهت اسهال * صنعت آن افيون جندبيدستر هر دومساوي كوفته بيخته باآب كوكنار سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر نخودى وفلفلى شربتى از يك حب تا سه حب واكر بزر البنج وفلفل وتخم خشخاش سفيد واندک زعفران اضافه نمايند واز براى تقويت دماغ قدرى مشك خالص ميكردد اقوى وحبوب نزله است * حب نزله قلمي نموده اند كه از زبدة الحكما واستاد الاطبا حكيم مير محمد هادي والد ماجد من است قدس سره * صنعت آن بزر البنج سفيد مصطكى رومي كل ارمني مغسول كثيرا كهربا شمعى صمغ عربي رب السوس نشاسته كل كاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خيارين از هريک دو مثقال افيون چهار مثقال ودر نسخهٔ ديكر وزن افيون نيز دو مثقال است بيخ لفاح زعفران از هريك يک مثقال ريوند چيني يک مثقال ونيم كوفته بيخته باآب پوست كوكنار سرشته حبوب سازند هر حبي بقدر فلفلى شربتى دو حب * حب نزلهٔ حكيم عماد الدين محمود شيرازي ره * صنعت آن بيخ لفاح بزر البنج سفيد نشاسته كثيرا افيون زعفران تخم كاهو صمغ عربي اجزا متساوي كوفته بيخته باآب پوست كوكنار سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر فلفلي شربتي يک حب * حب نزلهٔ حكيم احمد * صنعت آن افيون بزر البنج سفيد نشاسته تخم كاهو تخم خشخاش سفيد صمغ عربي از هريک يک مثقال بيخ لفاح نيم مثقال ودر نسخهٔ ديكر وزن بيخ لفاح نيز يک مثقال است زعفران دو دانك كوفته بيخته باآب سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر فلفلى شربتي دو حب * حب نزلهٔ حكيم اشرف * صنعت آن بزر البنج سفيد هفت مثقال زعفران مغز بهدانه ايرسا تخم مرو از هريک چهار مثقال شكر تيغال صمغ عربي كثيرا سفيد نشاسته پوست بيخ لفاح افيون صافي نموده از هريك پنج مثقال

کوفته بیخته باب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی تا دو حب و در نسخهٔ دیگر بجای نشاسته بهدانه است

* حب نزلهٔ حکیم محمد باقر موسوي * صنعت آن تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید صمغ عربي کثیرا افیون زعفران نشاسته از هریك هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال کوفته بیخته باب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر فلفلي شربتی یک حب تا دو حب

* حب نزله به نسخهٔ دیگر * صنعت آن تخم کاهو صمغ عربي زعفران بزر البنج سفید افیون بیخ لفاح رب السوس نشاسته اجزا متساوي کوفته بیخته باب سرشته حب سازند واین حب را بعضی از حکیم محمد باقر موسوي نقل کرده وحق آن است که این نسخهٔ از حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود منقول است وازاقتراح حکیم عماد الدین محمود شیرازی است

* حب نزله دیگر * صنعت آن صمغ عربي کثیرا زعفران نشاسته سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح اجزا متساوي کوفته بیخته باب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیگر

* صنعت آن بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته کثیرا صمغ عربي کوفته وبیخته باب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیگر * صنعت آن بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته صمغ عربي تخم خشخاش فلفل سیاه از هریك سه مثقال ورق طلا یك مثقال صمغ عربي وافیون را باب به شیرین حل کرده ورق طلا را حل نموده باقي ادویه کوفته بیخته درهم سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر ماشي * حب نزله دیگر * صنعت آن بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر نشاسته تخم خشخاش صمغ عربي کثیرا از هریك یك مثقال پوست بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانک افیون دو مثقال کافور قیصوري نیم مثقال کوفته بیخته باب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر ماشي شربتی دو حب ودر نسخهٔ دیگر این حب جندبیدستر دو دانک داخل است میفرمایند که اگر بدل جندبیدستر جدوار خطائي مجرب کنند بهتر است وحرام نیست * حب نزله دیگر * صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربي افیون از هریک یك مثقال بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح زعفران از هریك یکدانك ونیم کوفته بیخته باب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی در سایه خشك نمایند شربتی از یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیگر * صنعت آن افیون تخم خشخاش تخم خبازي کثیرا رب السوس نشاسته اجزا متساوي بلعاب بزرقطونا حبوب سازند * حب نزله هرگاه با سعال باشد * صنعت آن مغز بهدانه تخم کاهو نشاسته بزر البنج سفید رب السوس کثیرا صمغ عربي مصطکي رومي شکرتیغال آرد باقلا بیخ لفاح افیون زعفران مغز بادام شیرین تخم خشخاش از هریک یك مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته حبوب سازند * حب نزله دیگر مجرب * صنعت آن صمغ عربي کثیرا نشاسته دارچیني از هریك پنج مثقال رب السوس دو مثقال جندبیدستر نفل از هریک یك مثقال ونیم افیون سه مثقال زعفران یك مثقال کوفته بیخته باب سرشته حبها سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب * حب نزله دیگر زکام ونزلات را نافع بود سرفه را زائل کند چون وقت خواب یکعدد آن رافروبرند * صنعت آن افیون چهاردرم زعفران مصطکی جدوار خطائي از هریك یکدرم کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب * حب نزله دیگر که سد نزله کند وتقویت باه نماید * صنعت آن لسان العصافیر شیرین جوزبوا بسباسه مصطکي رومي پوست بیرون پسته هیل بوا قرنفل سنبل الطیب زرنباد درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفي از هریک دودرم فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک ده درم گل سرخ منزوع الاقماع دارچیني ساذج هندي افتیمون از هریک سه درم عود هندي غرقي خام عاقرقرحا از هریك یکدرم افیون مصري خالص سدس درمي اجزا کوفته بیخته افیون وزعفران را بکلاب حل کرده با صمغ عربي محلول سرشته حبوب سازند

هرحبی بقدر نخودی در سایه خشك نموده شربتی یک حب تا سه حب * و نیز حبوب نشاط است * حب نشاط تالیف حکیم میرمحمد مؤمن سرفه حار و نزلات و سل را نافع است و هاضمه را قوت دهد و نشاط آورد و مقوي باه محرورین است و منع اسهال کند و معدل مزاج سودا ویست * صنعت آن صمغ عربي کثیرا رب السوس نشاسته از هریك پنج مثقال افیون کازروني سه مثقال و در نسخهٔ دیگر دو مثقال است حب المحلب مروارید ناسفته کهربای شمعي یاقوت رماني از هریک یك مثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل سرشته حبوب سازند * حب نشاط دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکي رومي تخم کرفس دارچیني ریوند چیني از هریک دو مثقال زرنباد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسه صمغ عربي از هریک یک مثقال بزر البنج سفید فلفل از هریك سه مثقال افیون کازروني پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند * حب نفث الدم افیوني * صنعت آن کهربای شمعي شادنج عدسي مغسول شب یماني مازو سبز دارچیني دم الاخوین کندر کلنار فاسي بیخ انجبار از هریك یکدانك افیون زعفران از هریك بقدر ماشی سوده حب ساخته فرو برند و بعد از ان شیرهٔ تخم خرفه مقشر شیرهٔ جو مقشر از هریک پنج مثقال قرص طباشیر کافوري شیرهٔ سرطان نهري از هریك یك مثقال شربت دیاقوذا یک اوقیه عرق بید مشك ده مثقال بنوشند * صنعت این حب بنسخهٔ دیگر که حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه اند کی تصرف دران نموده باسم خود ذکر کرده کثیرا صمغ عربي رب السوس نشاسته از هریک پنج مثقال افیون هفت مثقال حب المحلب زعفران مروارید ناسفته یاقوت رماني از هریك یکمثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر ماشی شربتی دو حب و نیز از ان جمله است * حب نواب اشرف اعلی شاه جنت آشیان شاه طهماسب موسوي صفوي این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازي بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بمزاج بندگان اعلی نموده * صنعت آن دارفلفل زنجبیل حب بلسان مرجان قرمزي جنطیانا عاقرقرحا رب السوس کثیرا نشاسته صمغ عربي زرنباد درونج عقربي مصطکي رومي زعفران عود هندي از هریك دو مثقال قرنفة الطیب تخم کرفس پوست زرد اترج قرنفل از هریك سه مثقال سنبل الطیب یک مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا یک صد عدد پیچیده نگاه دارند شربتی یك حب تا دو حب واگر ورق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم قدری بپیچند بهتر است * حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوي صفوي که اطبا باتفاق بجهت بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت بمزاج جنت مکان نمود * صنعت آن صندل سفید مصطکي رومي اسارون قصب الذریرة مشك خالص عود قماري خام عنبر اشهب کثیرا از هریک یکمثقال دارچیني بسباسه فلفل سفید افتیمون اقریطي خصیة الثعلب مصري زعفران از هریك دو مثقال افیون بزر البنج از هریك سه مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب * حب مسکن اوجاع بطن وغیره * صنعت آن مصطکي حب الغار مرمکي زعفران فلفل قرنفل جند بید ستر سنبل هندي عاقرقرحا از هریك یك مثقال مشک دانکي افیون یك مثقال و نیم بگلاب حب سازند * حب هندي این حب از تراکیب اطبای هند است گفته اند که نافع است از برای درد سر و ضعف جگر * صنعت آن افیون دانهٔ جوز ماثل از هریک یك مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چیني سه مثقال کوفته بیخته حبها سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب * حب هیضه درصورتیکه قي یا اسهال یا هردو بند نشود و دانند که تنقیهٔ تام شده و از بسیاری قي و اسهال خوف هلاکت است استعمال نمایند * صنعت آن فلفل بزر البنج از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم جند بید ستر یک درم

زرنباد درونج عقربي ازهريك نيم درم مشك تركي خالص مروا ريد نا سفته مح لول ازهريك د وثلث درم ودو قيراط جدوار خطائي آزموده سه درم عود هندي خام دودرم كندرچهاردرم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد هرد وراحل نموده ادويه كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر ماشي شربتي يك حب تا دوحب * وايضا ازان جمله نسخه دحمرثا است * بدانكه دحمرثا بفتح دال وسكون حاى مهمله وفتح ميم وسكون راى مهمله وفتح ثاى مثلثه والف مقصوره لغت حميري است ودحمرثيا ودحمريا نيز تصحيح نموده وتعريف آن حادره است يعني دوائيكه موجب استمراى طعام است وبمعني دواى منحدر كننده فضول باد را روا ين اولى است وبعضى گفته كه آن فرود آورنده حيض وپراكننده رياح است ودربعضى حواشي قانون بنظر رسيده كه بمعني باد مهرج است وصابي ابوالعباس وسامري اين معجون را باسم معجون اختلاف ذكر كرده اند وبا وجود آنكه لفظ دحمرثا لفظ حميرى است اين معجون را منسوب نموده اند بجالينوس وبودن دحمرثا حميري نفي بودن اين معني از تراكيب جالينوس نميكند زيرا كه ممكن است كه مترجم اين معجون يكي از اطباى حمير باشد كه اسم يوناني آن را بلغت حميري نقل نموده چنانكه برشعثا كه لغت سرياني است ومركب آن افلن رومي است كه اطباى سريان افلونيا را چون از كتب جالينوس ترجمه بسرياني نموده اند آن را مسمى باسم سرياني نموده اند وبالجمله دحمرثا معجون قوي التجفيف است ومنع اسهال مفرط ميكند با آنكه ادرار فضول وبول وحيض ميكند ونافع است ازبراى تحليل رياح غليظه متولده دراحشا وازبراى قولنج واوجاع مقعده وازبراى سدهاى كبد وطحال وبرودت رحم واوجاع آن وازبراى سعال رطب وتپ ربع وتپهائي كه از مواد بارده باشد مانند مواظبه وازبراى ضيق النفس وانقطاع نفس وصوت وازبراى يرقان سدى واسترخاى اعضا خصوص استرخاى معده وامعا واين معجون گرم است در درجه ثانيه وخشك است در درجه ثالثه ومضر است بمحرورين وبعضى گفته اند كه صداع مى آورد ومصلح آن سكنجبين است وشربتي ازان يك مثقال وقوتش تا يكسال باقي ميماند * صنعت آن به نسخه شيخ الرئيس دركرابادين قانون بزرحرمل يكمن ونيم لبان ذكرده درم ريوند چيني زراوند طويل ازهريك بيست درم زرنباد درونج عقربي ازهريك چهار درم مصطكى رومي حب بلسان زعفران اكليل الملك سنبل الطيب ازهريك ده درم افيون زنجبيل قسط تلخ سليخه سياه ازهريك سه استار سعدكوفي ده استار فلفل ده درم صبر سقوطري چهارده درم قرنفل شش درم خربق سفيد غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شونيز ازهريك شش استار ادويه را كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه سرشته در كوزه سبز يا ظرف چيني كرده نگاه دارند ودر وقت حاجت استعمال نمايند ودر نسخه مر افيون ووزن زنجبيل وقسط وسليخه ازهريك دوازده درم است وفلفل داخل نيست پس وزن اين سه دوا بدين نسخه از نسخه شيخ كمتر است زيرا كه سه چهار مثقال ونيم است وسه استار بوزن مثقال سيزده مثقال ونيم وبوزن درهم نوزده درم وكسرى باشد ووزن قسط ده استار است ودر نسخه ديگر از هريك ازان چهار دوا كه اوزان آنها هريك سه استار است دوازده درم است ودر نسخه صاحب ذخيره كه در استرخاى لسان ذكر كرده وزن صبر بيست وچهار درم است وباقي موافق نسخه شيخ الرئيس است * دحمرثا به نسخه شيخ داود * صنعت آن بزرحرمل پنجاه درم زراوند طويل زراوند مدحرج ريوند چيني ازهريك بيست درم مصطكي رومي سنبل الطيب حب بلسان زعفران اكليل الملك ازهريك ده درم افيون زنجبيل قسط تلخ سليخه سياه قرنفل خربق سفيد ورق گل سرخ شونيز سعد كوفي ازهريك شش درم زرنباد درونج چيني عقربى ازهريك چهار درم ودر نسخه ديگر با اين ادويه صبر سقوطري چهارده درم داخل است ودر نسخه ديگر بيست درم است وگويا در نسخه اصل ده درم باشد بعسل مصفى سه

وزن ادويه بدستور معجون سازند * د حمرثا به نسخهٔ قولس ويحيى بن عيسى * صنعت آن زرنباد درونج عقربى افيون چند بيدستر فلفل دارفلفل سليخه هوم المجوس بزرالبنج سفيد قسط شيرين سنبل الطيب جاوشير ميعهٔ سائله زعفران ازهريك ششمثقال جلبهسه مثقال مرواريد ناسفته دومثقال بارزد مرمكي صافى ازهريك دوازده مثقال مجموع را كوفته بيخته با عسل مصفى بدستور معجون سازند و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي دو درم وقوت اين معجون تاسه سال باقي ميماند * د حمرثا بادها بشكند وسدهٔ جگر وسپرز بكشايد و سرفهٔ بلغمي وضيق النفس ويرقان كه از سده باشد وقولنج رانافع بود وادرار حيض نمايد وفوائد بسيار دارد * صنعت آن تخم هزاراسپند يكمن ونيم كند رذكرده درم زراوند طويل ومدور ريوند چيني ازهريك بيست درم زرنباد درونج رومي ازهريك چهاردرم مصطكي حب بلسان زعفران اكليل الملك سنبل الطيب افيون خالص زنجبيل قسط تلخ سليخه فراسيون ازهريك ده درم سعد ده ميرطبي صبر سقوطري چهارده درم قرنفل شش درم خربق سفيد گل سرخ شونيز ازهريك شش ميرطبي فلفل ده درم ودر نسخهٔ ديگر فلفل بيست درم است ادويه كوفته بيخته بامه چندان عسل كف گرفته بسرشند شربتي از يك درم تا دو درم * د حمرثا به نسخهٔ شفائي بادها بشكند وقولنج رانافع باشد * صنعت آن هزاراسپند حلبه ازهريك سي درم درونج عقربي فلفل سياه دارفلفل عاقرقرحا ايسارون سليخه سوداء قسط تلخ افيون زنجبيل زعفران ازهريك دو درم كوفته بيخته بعسل سه وزن ادويه بسرشند شربتي دو درم * ونيز از جمله درع الصحة است بنسخهٔ حكيم محمد تقي كه در ميزان الطبائع ذكر كرده وگفته كه حضرت علامي قدوة الحكما مير محمد باقر داماد اين معجون را تاليف كرده ونسخهٔ آنرا بايك وزنه معجون ساخته برسم هديه پيش قطب شاه والي حيدرآباد فرستاده بودند و گفته كه من اين نسخه را از خط معزى اليه نقل نمودم * ميفرمايند كه حضرت مير عليه الرحمة اين معجون را دربرابر ترياق اكبر تاليف نموده اند اين را اكبر ازان شمرده اند * صنعت آن مخلصه اصطهبا ناتى اقراص اسقيل ازهريك بيست وهشت مثقال اقراص اندروخورون فلفل سياه دارچيني ازهريك بيست وچهار مثقال زعفران سي مثقال آملهٔ منقى پوست هليلهٔ كابلي ابريشم مقرض عود قماري خام مصطكي رومي روغن بلسان روغن نارجيل ازهريك بيست مثقال افيون مصري پنجاه وهشت مثقال فلفل سفيد درونج عقربي ازهريك دوازده مثقال زرنباد شيرين چهارده مثقال تخم شلغم بري پوست اترج خصية الثعلب مصري ريوند چيني غاريقون هش سفيد انثى زنجبيل چيني بهمن سفيد دانهٔ هيل بواورق گل سرخ ازهريك دوازده مثقال تخم بادرنجبويه شش مثقال لسان الثور گيلاني ازهريك هژده مثقال گل گاوزبان گيلاني شش مثقال اشنه سفيد خوشبو تخم فرنجمشك عود تركي لسان العصا فير شيرين قاقلهٔ كبار قرنفل ازهريك ده مثقال جدوار خطائي مجرب چهارده مثقال جوزبوا بسباسه بهمن سرخ فراسيون ازهريك ده مثقال مرمكي صافي دوازده مثقال حب الغار سليخهٔ سياه قرفة الطيب نعناع خشك خولنجان كندر ذكر ازهريك ده مثقال سعد كوفي سنبل الطيب ازهريك دوازده مثقال انيسون ده مثقال نانخواه رازيانه اسارون اسطوخودوس ايرسا اصل سوسن سفيد آزاد شيطرج هندي كرويا فاشرا فاشرستين ارمال عاقرقرحا قسط تلخ قصب الذريرة زرنب جنطيانا رومي شقاقل مصري فقاح اذخر كبابهٔ چيني ساذج هندي پوست بيرون پسته مشكطرامشيع نارمشك بزرالبنج سفيد در شير شتر پرورده طباشير سفيد زرشك منقى فطراساليون ازهريك شش مثقال كثيرا صمغ عربي ازهريك ده مثقال ميعهٔ سائله بيست وچهار مثقال رب السوس دوازده مثقال كافيطوس كاذريوس صندل سرخ صندل سفيد مرواريد ناسفته بسد محرق كهربا شمعي طين ارمني طين مختوم قفر اليهود مقل ازرق ازهريك شش مثقال موميائي دار ابجردي لك مغسول ازهريك هفت مثقال مغاث بغدادي افتيمون اقريطي سيساليوس لاجورد مغسول سكبينج قنه ورق نقره ازهريك پنج مثقال تخم كرفس حب بلسان

پوست عود بلسان زراوند مدحرج زراوند طویل حماما حرف بابلی صعتر بری حلتیت طیب کشنیز خشک فرفیون درقواز هریک چهار مثقال عصارهٔ لحیة التیس ده مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق یمانی از هر یك سه درم زبرجد اعلی دو مثقال فادزهر حیوانی اصطهبا ناتی عنبر اشهب مشك ترکی خالص از هر یك هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال نبات سفید سه چهار یکمن تبریز عرق جدوار خطائی عرق مخلصه اصطهبا ناتی عرق زرنباد شیرین از هر یك بمقدار حاجت عرق بهار عرق قنه عرق دارچینی عرق قرنفل از هر یك هفتاد و پنج مثقال گلاب مکرر عرق بید مشك اصفهانی از هر یك یکصد درم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صموغ را جمیعا الا مصطکی در عرق مخلصه وعرق جدوار وعرق زرنباد بخیسانند واندک عسلی در ان داخل کرده یکشبانروز بگذارند وعنبر را علیحده در عسل بگذارند وهمچنین مومیائی را جدا در عسل بگذارند میفرمایند که بهتر آن است که عنبر ومومیائی را در یکی از روغنهائی این مرکب در قدر مضاعف بگذارند وادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان ومیعهٔ سائله وروغن نارجیل وروغن بادام شیرین و تلخ چرب نمایند ومشک را جدا بکوبند وهمچنین زعفران وجدوار را علیحده علیحده بکوبند وبعد از ان فادزهر را بگلاب صلایه نمایند وافیون را در عرق قرنفل وعرق دارچینی وعرق فتنه بخیسانند وچون عسل بقوام آمده باشد از آتش فرود آورده اولا صموغ را در ان حل کنند پس جواهر را که خوب صلایه کرده باشند بعد از ان ابریشم مقرض پس عنبر ومومیائی گداخته را وفادزهر وجدوار وافیون وزعفران باین ترتیب که مذکور شد بعد از ان ادویه چرب نموده بعد ازان مشك آنکه ورق طلا ورق نقرهٔ محلول بعد ازان جهد ومبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف چینی کرده بگذارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از ین معجون از یکدانك تا یك مثقال وتا دو مثقال نیز مجوز است واین ترکیب یکصد و بیست وچهار جزو است سوای نبات وگلاب وعرق ها وعسل ووزن اجزا یکهزار ودویست وبیست وهفت مثقال صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این مرکب در حرارت وبرودت معتدل مائل بحرارت است وخشک در اول درجهٔ ثالثه * فصل در ذکر

دواهائیکه اصل وعمود در انها افیون است واز انجمله دواهای مسبت است * دوای مسبت که آن را بفارسی بیهوشی دارو گویند * صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش سیاه بیست درم تخم کاهو چهل درم بیخ لفاح پنجدرم مجموع را در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بپزند بآتش ملایم تا تمام آب را جذب کند پس در سایه خشک نمایند وکوفته بیخته یک مثقال آن موجب سبات میشود * دوای مسبت دیگر افیون بیخ سوسن برابر کوفته بیخته در طعام کسیکه خواهند بیهوش شود بیا میزند تا بخورد بیهوش گردد وگفته اند که مجرب است ونسخ بیهوشی دارو هادر همین باب ذکر یافت ونیز از انجمله است دوای نافع از برای وجع اذن که وصف کرده آن را غالینس حکیم * صنعت آن مرمکی صافی صبر سقوطری از هریک چهار مثقال کندر سه مثقال ودر نسخهٔ دیگر یك مثقال است افیون زعفران از هر یك سه مثقال مغز بادام تلخ سی عدد بارزد دو مثقال اجزا را سحق نموده بسرکهٔ انگوری بسرشند بقدریکه بگردد مثل عسل مطبوخ ودر شیشه نگاهدارند ودر وقت حاجت سه قطرهٔ آن را در گوش بچکانند * وبنسخهٔ دیگر نافع از برای جمیع اوجاع وقروح اذن * صنعت آن مرمکی صافی یك مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دو مثقال مغز بادام تلخ مقشر بیست عدد همه را کوفته بسرکه سرشند اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند ودر وقت حاجت اگر بوده باشد درد گوش یک قرص آن را بروغن گل سرخ حل کرده سه قطرهٔ آن را در گوش چکانند واگر بوده باشد ثقل در سامعه بسرکهٔ انگوری کهنه سوده در گوش چکانند * دوای دیگر

نافع از برای دردهای کهنهٔ گوش و از برای اورام اذن و از برای مده و قیح که از گوش آید * صنعت آن ترمس شامي مقشر از جميع قشور شب يماني فلفل سفيد نطرون زعفران افيون پوست انار مرمكي صافي كندر سنبل الطيب از هريک دو درم جند بيدستر یک درم کوفته بیخته بسرکهٔ انکوري و عسل بسرشند و در نسخهٔ دیکر وزن عسل شش درم است دو سه قطره ازان در کوش چکانند * دوای بروطالس که همین منافع دارد * صنعت آن زعفران مرمكي صافي سنبل الطيب از هريك نيم مثقال نحاس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال جند بیدستر ثلث مثقالی شب یماني شب مد اد از هريك يک مثقال کوفته بیخته پس اکر در کوش درد باشد این دوا را بروغن کل سرخ سرشته سه چهار قطره در کوش چکانند و اکر در کوش صدید باشد این دوا را بمطبوخ مثلث استعمال نمایند و اکر درکوش کرم باشد باید مخلوط کرد با جزای این دوا خربق اسود دو مثقال و در آب بوک شفتالو مخلوط کرده سه قطره در کوش چکانند * و ایضا ازان جمله دهن نافع از برای درد کوش که از کرمي بود * صنعت آن روغن بادام شیرین پنجد درم سرکهٔ کهنه سه درم افیون یکد انک سرکه و روغن را درهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را دران حل کرده دو قطرهٔ آنرا در کوش بچکانند * و نیز ازان جمله نسخ را مهرانات است * را مهران کبیر این معجون از تراکیب اطبای هند است و در بعضی نسخ قانون زمهران و زا مهران هر دو بزای معجمه در اول و در اکثر نسخ را مهران برای مهمله و در بعضی نسخ را مهرام برای مهمله و میم در آخر بدل نون دیده شده مانند قرابادین معصومي یحتمل که این صحیح باشد اصل آن رام مهارام بوده که را مهرام شده نافع است از برای سوء مزاج بارد و از برای ضعف معده و زیاده میکند باه را و مفید است از برای وسواس و سودا و صالح است از برای حرکات بدن و حفظ جنین و کلیه و مثانه کند و تفتیت حصاة کلیه و مثانه نماید * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده و ج ترکي قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل از هریك سه استار و هر استاری چهار مثقال و کفته شد که چهار مثقال و نیم است دارفلفل زنجبیل از هریك پنج استار تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم رطبه تخم خرفه مقشر جرجیر تودري سفید تودري کلکون اذان الفار زیرهٔ کرماني مد بر تخم شبت از هریك شش استار قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان از هریك سه استار سلیخه بسباسه قاقله قرفة الطیب اکلیل الملك شیح زرنب حب بلسان از هریک چهار استار پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله شیر آملهٔ منقی از هریك هشت استار لفاح خشك خربق سفید مجزب مورد مرماحوز بزر البنج بري بزر البنج بستاني شیطرج هندي زرشك منقی حسک بستاني مورد اسفرم حب اترج مقشر زعرور سبز آس هندي بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریك چهارده مثقال و در نسخهٔ دیکر بیست و چهار مثقال است جوزبوا مي عدد اصول قنابری تخم فنجنکشت از هریك سه استار تخم جزر رحما ما از هریک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر از هریك سه درم هلیلهٔ سیاه چهار درم ساذج هندي حلبه مود و قوفطراسالیون ریوند ریوند چیني از هریك شش درم مجموع را کوفته بیخته فانید سنجري سفید بوزن مجموع ادویه کوبیده در روغن کاو بوزن مجموع ادویه و فانید و عسل مصفی بوزن همه ادویه معجون سازند باین دستور که فانید را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بجوشانند تا کداخته شود و غلیظ کردد و بقوام عسل آید پس داخل کنند دران عسل مصفی را و چند جوش دیکر داده و کف آن را بکیرند پس ادویه کوبیده بیخته بروغن کاو داغ کرده چرب نموده بعسل و فانید بقوام آورده که در پاتیل بزرکي باشد ادویه کوبیده را بران بپاشند و به تیر حلوائي برهم زنند تا مستوي کردد پس در سبوچهٔ سبز لعاب دار که مدتي دران عسل باشد از عسل خالي کرده آن معجون را دران کرده شش ماه بکذارند پس استعمال نمایند شربتي مانند مازوي در اول ماه و وسط

وآخر آن ده روز بآب گرم یا با بعض نبیذها وافضل انبذه از برای این امر نبیذ زبیب وعسل است واین نسخه شصت وچهار جزواست ووزن آن هشت صد ودو درم وچهارد انک است ومزاجش گرم دریک درجه ونیم وخشک است دریک درجه وربع درجه * رامهران به نسخهٔ دویم شیخ رئیس که درقرابادین قانون آورده * صنعت آن وج ترکی قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج ازهریک سه استار دارفلفل زنجبیل ازهریک پنج استار ودر نسخهٔ دیگر ازهریک دو استار است تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم اسپست تخم خرفه مقشر تخم جرجیر تخم مرزنجوش تودری سفید تودری سرخ اذان الفار زیرهٔ کرمانی تخم شبت ازهریک شش استار قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان ازهریک سه استار هلیلهٔ سیاه قاقله اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان بسباسه قرفة الطیب ازهریک چهار استار پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریک هشت استار لفاح خشک مورد خشک خربق سفید مرماحوز بزرالبنج بری بزرالبنج بستانی حسک شیطرج هندی زرشک منقی حب اترج مقشر زعرور سبزآس هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر شیرین ازهریک بیست وچهار مثقال جوزبوا مید دبیخ نی بری تخم فنجنکشت ازهریک سه استار تخم جزر حماما ازهریک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر ازهریک سه درم هلیلهٔ سیاه چهار درم ساذج هندی حلبه فطراسالیون دوقوریون چینی ازهریک شش درم ادویه را بعد ازانکه کوبیده وبیخته باشند هریک را علیحده وزن نموده فانید سفید بوزن مجموع ادویه در روغن گاو تازه بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را بآن سرشته فانید را حل کرده بقوام آورند وعسل مصفی داخل کرده وجوش دیگر بدهند پس ادویهٔ چرب نموده را بآن بسرشند ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی دودرم بجهت اقویا واز برای ضعیف مزاجان کمتر از این ودر نسخهٔ دیگر بجای زعرور زعفران وبجای بیخ نی بری بیخ قنابری است واین نسخه صحیح است ودر بعضی بجای تخم فنجنکشت فرنجمشک است * رامهران صغیر قریب است درمنافع برامهران کبیر * صنعت آن نیز به نسخهٔ شیخ الرئیس وج ترکی زراوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل ازهریک سه استار حب الرشاد تخم حرمل ازهریک دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل ازهریک پنج استار تخم کرفس کرویا سعلوکوفی تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر زعرور جرجیر تودری سفید تودری سرخ تخم کندنا بزرکتان بزرحند قوقا رازیانه نانخواه حب اترج مقشر تخم خرفه مقشر پودنه نارکیوا حلبه تخم مرزنجوش زیرهٔ کرمانی تخم شبت تخم جزر ازهریک ده درم قرنفل خیربوا اشنه ساذج هندی قاقلهٔ کبار قرفة الطیب راسن جوزبوا قصب الذریره زرنب اکلیل الملک مرماحوز حب بلسان ازهریک بیست وچهار درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع خشک کرده پنج درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ املهٔ منقی ازهریک سه استار بزرالبنج سفید افیون فرفیون ازهریک سه درم جند بیدستر یک استار شیطرج هندی حسک زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی درونج عقربی خولنجان میعهٔ سائله ازهریک سه استار فانید سفید بوزن مجموع ادویه را علیحده علیحده کوبیده وبیخته وزن نموده مخلوط کرده بروغن گاو تازه چرب نموده بعسل مصفی دووزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال بآب گرم واین نسخه شصت ونه جزواست سوای فانید وروغن گاو وعسل ومزاجش گرم است درآخر درجهٔ دوم وخشک است دراول سوم * رامهران به نسخهٔ سید اسمعیل که درذخیره درمرض نقرس ذکر کرده نافع است از برای استرخای اعصاب واوجاع مفاصل ونقرس * صنعت آن هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی تودری سرخ تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس رازیانه افسنتین رومی یا عصارهٔ آن وج ترکی قسط تلخ مرزنجوش زراوند مدحرج تخم خشخاش تخم شبت قاقلهٔ صغار اکلیل الملک گل سرخ بزرالبنج سفید خولنجان اجزا متساوی

کوبیده و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی دو درم * از انجمله نیز سفوف مسکن وجع است مستعمل در قروح کلیه * صنعت آن افیون کازرونی نیم دانگ بزر البنج سفید یکدانگ مغز تخم خیارین دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم جمله در بعضی امزجه یک شربت است و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است * سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعده و هرجا که باشد باز دارد * صنعت آن کهربای شمعی گل ارمنی اقاقیا گلنار فارسی کندر اجزا متساوی افیون ربع جزوی کوفته بیخته شربتی یک درم با آب سماق * ایضا از انجمله شموم است * شموم مفید از برای صداع احتراقی وقتیکه با سهر مفرط باشد * صنعت آن افیون زعفران از هریک یکدانگ دررو عن تخم کاهو و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هریک یک اوقیه حل کرده در شیشهٔ سر کشاده کرده دایم ببویند * شموم دیگر تفتیح سدهٔ خیاشیم نماید و صداع را نافع است * صنعت آن افیون زعفران حجر المقناطیس هر سه مساوی بر سنگ سماق با آب سوده بپارچه آلوده بریا فوخ گذارند و اگر بپارچهٔ کاغذی مدور چیده بسوزن سوراخها نموده بریک روی آن بیالایند و بر صدغین بچسپانند نیز سودمند است * ونیز از انجمله شیافاتی است که اصل و عمود در انها افیون است * شیاف افیونی چون بر پلک های چشم طلا نمایند درد ساکن سازد و مریض را خواب ببرد و درین عمل عجیب الفعل است * صنعت آن افیون خالص شادنج عدسی مغسول از هریک یکمثقال صمغ عربی کثیرا از هریک ثلث مثقالی کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندک طولانی بزرگ سازند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت با آب کشنیز تازه با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند * شیاف افیون دیگر نافع از برای زحیر دردناک * صنعت آن کندر ذکر زعفران حضض مکی صمغ عربی از هریک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند * شیاف دیگر اقوی از ان * صنعت آن زعفران جند بیدستر سکبینج افیون اجزا متساوی بدستور شیاف سازند * شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه نافع از برای زحیر و آمدن خون بسیار که سببش برودت امعا باشد و نافع است از برای مده و صدید * صنعت آن کندر ذکر مرمکی صافی از هریک جزوی افیون زعفران از هریک نیم جزو همه را نرم کوبیده شیاف سازند که درطرف آن خیطا بریشمی باشد پس بردارد این شیاف را صاحب زحیر که حاضر النفع است و چون درد ساکن شود زود برآورد والا ضرر دیگر خواهد رسانید * شیاف دیگر نافع از برای قولنج ریحی * صنعت آن جند بیدستر زعفران مرمکی صافی از هریک دو جزو افیون یک جزو بدستور مقرر شیاف ساخته استعمال نمایند * شیافیکه جراحتی که از کذشتن سنگ بر مجرای بول بهمرسیده باشد چون بچکانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را برویاند و ملتحم سازد * صنعت آن سفید آب قلعی شسته گل مختوم کندر دم الاخوین اجزا متساوی افیون عشر جزوی شیاف سازند و در وقت حاجت با آب لسان الحمل یا کلاب مالیده بمجرای قضیب بچکانند و انواع شیاف ابیض افیونی کافوری وغیر آن نافع از برای امراض عین در اسفیداج مذکور شد * وایضا از ان قبیل است ضماداتیکه اصل و عمود در انها افیون است * ضماد نافع از برای شقیقه * صنعت آن دم الاخوین صمغ عربی زعفران افیون کوفته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده بر شقیقهٔ بچسپانند بدانکه گاه استعمال کرده میشود در اضمده و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع بتخدیر آن ولیکن بسبب شدت تبرید و تخدیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران وجدوار و مشک و امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال کرده شود بسا باشد که احداث بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و گاه باشد که هلاک گرداند علیل را پس چون مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میگردد ضرر

آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها را میباشد ولیکن در اقسام صداع حار زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جدوار و جند بیدستر و مشك کمتر است که این هرسه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب صداع حار رسانند ونیز زعفران مقوي جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه پس حفظ روح وجوهر دماغ واعصاب وسائر اجزای هرمیکند ومی باشد مانع اثر افیون در انها ونیز آن اعضا وارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند با آنکه نیست آنرا حرارت مفرط و نیز بالخاصیة فادزهر مانع ضرر افیون است ونیز زعفران منوم است ونوم نیکوترین تدابیر است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه نائم احساس وجع نمی کند پس میگردد طبیعت قوي بر دفع آن زیرا که در حال احساس وجع مواد تمام متوجه آن عضو میگردد وموجب زیادتي وجع است وعدم قدرت طبیعت بر دفع آن * ضماد نافع از برای صداع حار منقول از محمد بن زکریا رازي * صنعت آن تخم کاهو شیاف مامیثا صندل سرخ صندل سفید فوفل افیون زعفران بگلاب وسرکه سرشته پارچهٔ کتاني را بآن تر کرده بر سر نهند وچون گرم شود اعاده نمایند * ضماد دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس * صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هریك سه درم گل نیلوفر چهار درم شیاف مامیثا دو درم پوست بیخ لفاح یکدرم ونیم زعفران یك درم افیون نیمدرم کوفته بیخته بآب کاهو تازه وآب کشنیز تازه وآب عنب الثعلب وسرکهٔ انگوري سرشته بر صدغین ضماد نمایند ودر نسخهٔ شفائي در این ضماد وزن افیون دو درم ووزن بیخ لفاح یك مثقال است ودر نسخهٔ دیگر این ضماد بجای تخم کاهو گل بنفشه پنجدرم است ودر نسخهٔ دیگر بجای گل بنفشه گاوزبان پنجدرم است * صنعت این ضماد به نسخهٔ محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم کاهو از هریك سه درم افیون بزر البنج بیخ لفاح از هریک یکدرم زعفران نیمدرم شیاف مامیثا دو درم کوفته بیخته بآب کاهو تازه سرشته بر پیشاني طلا نمایند * صنعت این ضماد بنسخهٔ دیگر مستعمل در صداع صفراوي دموي بعد از تنقیه هرگاه وجع باقي باشد از برای تعدیل مزاج وتسکین وجع صندل سفید صندل سرخ بگلاب سوده گل سرخ بابونه شیاف مامیثا فوفل تخم خرفه از هریک یك جزو افیون نیم جزو زعفران ربع جزوی کوفته بیخته بگلاب واندکی سرکهٔ انگوري سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند ولیکن باید پرحذر باشند از استعمال مخدرات تا کار باضطراب نکشد استعمال ننمایند وچون استعمال نمایند با مصلحات آن مثل زعفران وبابونه استعمال نمایند چنانچه در صدر ذکر یافت * ونیز از انجمله طلاهائی است که اصل وعمود در انها افیون است * طلای افیون مسکن صداع ووجع شقیقه که به نهایت شدت داشته باشد وشخص را بی طاقت کرده باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو گل نیلوفر از هریك سه درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست بیخ لفاح از هریک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب وآب عنب الثعلب تازه وآب کشنیز تازه سرشته بر پیشاني وشقیقه طلا نمایند * طلای دیگر از برای صداع بارد وشقیقهٔ بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع بارده است * صنعت آن مشك تركي یکدرم صبر سقوطري فرفیون جند بیدستر صمغ عربي عود هندي زعفران از یك دو درم افیون یکدرم ونیم باب کرفس طلا نمایند * طلای جید برای شقیقه * صنعت آن زعفران صمغ عربي افیون سوده به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته برد وپارهٔ کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده برد وصدغ بچسپانند * طلای لاذوقیه * بجهت شقیقه از حضرت علامي والد ماجد آن مرحوم قدس سره * صنعت آن برگ مورد مومکي صبر سقوطري حضض مکي حضض هندي صمغ عربي نشاسته انزروت سفید سك المسك کثیرا فوفل قشار کندر گلنار فارسي اقاقیا دم الاخوین شیاف مامیثا از هریك یك جزو افیون دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته اقراص سازند ودر وقت

حاجت یک قرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سوده بر پارچهٔ کاغذی بشکل دیناری چیده بسوزن سوراخ بسیاری در ان کرده ودرا رابر ان طلا کرده برشریان صدغ بچسپانند * طلای دیکر ازبرای شقیقهٔ حار وصداع حار * صنعت آن بزر البنج سفید تخم کاهو شیاف مامیثا برک کل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته بکلاب و سرکه سرشته بر شقیقه طلا کنند وبر بالای آن خرقهٔ کتانی که بکلاب وسرکه تر کرده باشند کذارند واعاده کنند چون کرم شود بچکانند این دوا را در بینی وکوش با روغن کل سرخ واندکی سرکهٔ انکوری پس اکر بوده باشد وجع شدید اضافهٔ ادویهٔ مزبوره نمایند انزروت و بچسپانند بر صدغین و بچسپانند بر بالای آن قطعهٔ سرب رقیق وبکذارند تا خشک شود منع نبض شریان کند واین را الازوق نامند * طلای دیکر که جهت صداع حار نافع است منقول از قرابادین شفائی * صنعت آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هریک سه درم کل نیلوفر کل سرخ از هریک چهار درم زعفران یک درم افیون شیاف مامیثا از هریک دو درم بیخ لفاح یک مثقال باآب برک کاهو تازه سائیده بر پیشانی وصدغین طلا کنند * طلائیکه چون بر پیشانی بمالند رفع صداع نماید * صنعت آن افیون زعفران قرنفل صمغ عربی اجزاء ساوی درآب برک لیموی کاغذی باآب لیمو سائیده بر پیشانی بمالند مجرب است * طلای دیکر ازبرای شقیقه وصداع که درد را در ساعت ساکن کند * صنعت آن بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هریک یک درم بزر البنج دو درم کل ارمنی یک درم ونیم صمغ عربی انزروت سفید مرمکی صافی از هریک نیم درم افیون دانکی کافور قیصوری حب کوفته بیخته باآب سرشته بر شقیقه و پیشانی ومحل درد طلا نمایند * طلای دیکر ازبرای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل بعد از تنقیه * صنعت آن تخم کاهو بزر البنج افیون زعفران کافور قیصوری سوده باآب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا نمایند * طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرابادین خود ذکر کرده وکفته که نافع است ازبرای صداع دموی هرکاه بوده باشد باآن ضربان بحیثیتی که برداشت آن را نداشته باشد چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال * صنعت آن صندلین فوفل کل ارمنی شیاف مامیثا از هریک ده درم پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید افیون زعفران کافور قیصوری از هریک یک درم همه را کوفته وبیخته بکلاب وقدری سرکه سرشته پارچهٔ کتانی را باآن آلوده کرده بر سر بکذارند ودمبدم از دوای مذکور بران بچکانند که خشک نشود * طلای دیکر نافع ازبرای صداع حار هرکاه بوده باشد وجع شدید بحیثیتی که علیل برداشت آن نداشته باشد این طلا درد را در ساعت تسکین میدهد * صنعت آن انزروت سفید نیم جزو صندل دو جزو افیون سدس یک جزو وزعفران مثل افیون کوفته بیخته بعصارهٔ کاهو سرشته بر صدغین طلا نمایند * طلای دیکر ازبرای تسکین صداع حار هرکاه از تدابیر دیکر تسکین نیابد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریک یک درم افیون زعفران از هریک یک دانک کوفته بعصارهٔ کشنیز تر وعصارهٔ کاهوی تر وعصارهٔ عنب الثعلب تر سرشته بر مقدم سر طلا نمایند وکاهی اضافه کرده میشود درین طلا نیم درم بزر البنج سفید هرکاه احتیاج بر زیادتی تخدیر باشد ودر نسخهٔ دیکر وزن افیون نیم درم است وبزر البنج داخل نیست ودر نسخهٔ دیکر وزن افیون دو دانک وبزر البنج نیم درم است وکفته که بکلاب وآب کاهوی تازه سرشته طلا نمایند * نسخهٔ دیکر این طلا صندل سرخ صندل سفید از هریک پنج درم انزروت سفید سه درم افیون یک درم سوده باآب کشنیز تازه وآب کاهو تازه سرشته طلا نمایند * طلای دیکر که درد سر حار را در ساعت تسکین دهد * صنعت آن افیون زعفران از هریک طسوجی پوست خشخاش یک درم افیون وزعفران را باآب برک کاهوی تازه حل کرده پوست خشخاش کوفته بیخته باآن سرشته بر مقدم سر طلا نمایند * طلای دیکر منقول از قرابادین شفائی نافع ازبرای صداع حار هرکاه با رطوبت باشد * صنعت آن افیون مرمکی

زعفران بزر البنج اجزا متساوي کوفته بکلاب سرشته بر صدغین طلا نمایند * طلای سامر بجهت صداع بارد * صنعت آن جند بید ستر افیون فلفل خردل کوفته بنبیذ کهنه سرشته بر صدغین طلا نمایند حکیم محمد باقر در مجربات خود این طلا را ذکر کرده و لیکن قرنفل و زعفران داخل کرده * طلای دیگر نافع از برای صداع بارد * صنعت آن مرمکی افیون زعفران افربیون صمغ عربی قسط تلخ صبر سقوطری جند بید ستر انزروت سفید قشار کندر کوفته بیخته با نچه مناسب باشد از لعابات سرشته بر صدغین طلا نمایند * طلای دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن مشك ترکی صبر سقوطری جند بید ستر صمغ عربی افربیون عود هندی فاوانیا زعفران از هر یك دو دانك افیون یکدانك و نیم کوفته بیخته بآب کرفس تازه یا آب مرزنجوش تر سرشته بر دو پارهٔ کاغذ مالیده بر هر دو صدغ بچسپانند * طلای مخدر افیونی مستعمل در صداع حادث از قوت حس دماغ * صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش زعفران افیون بزر البنج سفید برک قنب کوفته بیخته بآب برک لفاح سرشته طلا نمایند لیکن مخدرات قویه بسا باشد که مورث بلا های عظیمه کردند مانند ظلمت بصر و تغیر حواس و کاه باشد که مودی بهلاک شوند پس چون طبیب مضطر کردد باستعمال آنها باید که اندک استعمال نماید و پرحذر باشد چون دریابد که متغیر شد احوال آن علیل و متغیر کردید حواس او عدول کند از ان تدبیر و تدبیر آن نماید بنطول آبیکه بر سر آن که دران بابونه و زعفران و برک غار و جند وارجو شانیده باشند * طلای دیگر مستعمل در سهر حادث در حمیات شیخ رئیس کفته که از چیزهائی که تجربه کرده ام درین قسم سهر آن است که فرا کرفته شود افیون و سلیخه و زعفران سائیده داخل نمایند در روغن کل سرخ و بمالند بر بینی صاحب این سهر * طلای مخدر که اسهال خون باز دارد * صنعت آن افیون بزر البنج سفید از هر یك جزوی جفت بلوط کلنار فارسی اقاقیا قشار کندر از هر یك پنج جزو سوده با عصارهٔ خشخاش یا طبیخ آن سرشته بر شکم طلا نمایند * طلای مسکن وجع مستعمل در اورام مثانه * صنعت آن افیون یکدانك و نیم در روغن بنفشه بادام یك مثقال حل کرده طلا نمایند * طلای مخدر مسکن وجع صداع صفراوي هرکاه استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ صفرا در ساعت وجع را فرو نشاند * صنعت آن پوست بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هر یك یکدرم بزر البنج دو درم کل ارمنی یکدرم و نیم صمغ عربی مرمکي صافي انزروت سفید از هر یك نیمدرم افیون یك دانك کافور قیصوری یك حبه کوفته بیخته با آب سرشته بر پیشاني طلا نمایند * طلای مخدر نافع از برای صداع بمشارکت کلیه و مثانه * صنعت آن مرمکي صافي افیون زعفران کافور قیصوری سوده بسرکهٔ انکوری سرشته روغن یاسمین داخل کرده بر سر طلا نمایند * طلای مجرب از برای سهر حادث از اوجاع سو * صنعت آن افیون سلیخه زعفران سوده بروغن کل سرخ سرشته در بینی طلا نمایند * طلای منوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوي بخط معزي الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده * صنعت آن افیون بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح زعفرن تخم کاهو کوفته بآب طبیخ خشخاش سرشته بر پیشاني و صدغین و بیني طلا نمایند * طلای دیکر جهت نزول آب در هر عضو که باشد * صنعت آن ریوند چیني یک جزو افیون ربع جزوی بآب حل کرده طلا نمایند * طلای نافع جهت نزول ماء در کیس بیضه * صنعت آن سرنج که بهندی سیندور نامند افیون قسط تلخ که بهندی کُت کویند اجزا متساوي کوفته بآب سرشته کرم نموده طلا نمایند و اکر چند دانه فلفل سیاه اضافه نمایند و بجای آب خالص آب مطبوخ پرسیاوشان یا آب مطبوخ رازیانه یا شبت نمایند بهتر است * طلای نزولی قلمي فرموده اند که از حضرت سید سند و لي نعمي استاذی میر محمد هادی حکیم قدس سره است نافع است از برای اورام حاره که در غیر مغابن باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید کل ارمني عصارهٔ مامیثا

رمانی بوش دربندی طین قیمولیا طین شاموش طین مغره صمغ عربی ماش مقشر سفید اب قلعی شسته حضض مکی حضض هندی اقاقیا اجزا متساوی کوفته و بیخته با آب سرشته اقراص سازند بشکل مهرهای نرد و در سایه خشک نمایند و بوقت حاجت یک قرص یا زیاده بمقدار حاجت با آب کاسنی تازه و آب برگ کشنیز تازه و آب برگ عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه و آب برگ خیار و آب خیار و سرکهٔ انگوری و گلاب مجموع یا هر کدام که حاضر باشد سائیده طلا نمایند و از برای تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب بزرقطونا داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که بآب کوکنار تسکین نیابد افیون بزرالبنج بیخ لفاح از هریک عشر جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار در جلد سر باشد عود الصلیب نصف جزوی آرد ماش دو جزو بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم در ثدیین باشد آرد باقلا آرد مشوق گل خطمی آرد جو بر اجزای قرص بیفزایند و در آبها که قرص را می سایند آب خیار شنبر و آب برگ حنا بیفزایند و اگر ورم در معده باشد صندل سفید عود هندی ورد صینی سک المسک رامک گل سرخ بر اجزای اصل نسخه بیفزایند و در آبهای که قرص را بآن می سایند آب سیب شیرین آب به شیرین بیفزایند و اگر ورم در کبد باشد سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول از هریک جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم حار در طحال باشد پوست بیخ کبر جنطیانا و بزر فنجنکشت بر اجزای اصل قرص بیفزایند و در آبها که قرص را در آن می سایند سرکهٔ عنصل و سرکهٔ کبر بجای سرکهٔ خالص کنند و اگر ورم در بیضتین باشد آرد باقلا آرد مشوق بیضهٔ سنگ پشت سنگ سرماهی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار با حرارت شدید صفراویت و التهاب بسیار داشته باشد کافور قیصوری زعفران از هریک خمس جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و در عصاراتیکه اقراص را بآن می سایند آب خار شتر و آب عصی الراعی و آب خرفهٔ تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ گیاه بزرقطونا و آب بادرنگ و آب جرادهٔ کدو مجموع یا هرچه میسر آید اضافه نمایند و بعد از سائیدن قرص درین عصارات آرد جو بزرقطونا در آن داخل کرده بر عضو ورم دار ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد سورنجان استخوان بوسیده سوخته بیخ نی فارسی از هریک جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم بسبب گزیدن زنبور و جراره و امثال اینها از حیوانات سمی حاره باشد حجر باد زهر معدنی خطائی گل مختوم گل سیاه شده پای خمها ضوار الصخر که سنبوی است که بر دیوارها و جاهای نمناک در ایام بارش پیدا میشود از هریک جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و در عصاراتیکه اقراص را بآن می سایند آب برگ سیب و آب قیطره که عبارت از کشنیز صحرائی باشد و آب طرخشقوق که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر با ورم حار جوشش و طراوش صدید و آب زرد باشد بر اجزای اصل قرص سفیداب ارزیز شسته مرداسنگ توتیای کرمانی شسته اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین پوست گلنار فارسی امرنج شسته شنجرف شسته و امثال اینها از هریک جزوی داخل نمایند و کافور قیصوری و زعفران از هریک عشر جزوی البته بر اجزای اصل بیفزایند و در عصاراتیکه اقراص را بآنها می سایند آب برگ حنا داخل باشد و اگر ورم در رحم باشد گل بابونه خارخسک اکلیل الملک پرسیاوشان مرمکی از هریک جزوی بر اجزای اصل قرص بیفزایند و همچنین ورم حار در هر عضویکه باشد ادویهٔ مناسبهٔ آن عضو بر اجزای اصل قرص بیفزایند و همچنین ورم بارد در هر عضویکه باشد ادویهٔ مناسبهٔ آن عضو بر اجزای اصل قرص بیفزایند

* طلای نردی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود نافع از برای اورام حارهٔ حادثه در غیر مغابن * صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی عصارهٔ مامیثا حضض مکی بوش دربندی سفیداب قلعی فوفل دکهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هریک جزوی افیون بیخ لفاح از هریک

نیم جز وکوبیده بیخته باب کشنیز سبز وکلاب وسرکه وامثال اینها سرشته اقراص نردی سازند * طلای نردی بنسخهٔ دیکر * صنعت آن صندل سرخ کل ارمنی عصارهٔ مامیثا حضض مکی بوش دربندی صبر سقوطری زرد اقاقیا از هریك جزوی افیون زعفران از هریك عشر جزوی کوفته بیخته باب عنب الثعلب سرشته اقراص نردی سازند ودر وقت حاجت باسرعصارهٔ که مناسب باشد سوده طلا نمایند * طلای نردی رادع مستعمل در جمیع اورام حاره درهر عضوی که بوده باشد سوای اورام حارهٔ مغابن یعنی عقب کوش وزیر بغل وبیخ ران که درین اعضا استعمال روادع مطلقا جائز نیست واین طلا رادع است و باید که در ابتدای تزاید درحالیکه جایز است استعمال آن طلا کرده شود * صنعت آن صندل سرخ کل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی سفید آب ارزیز بیخ لفاح از هریك چهار مثقال افیون دو مثقال زعفران نیم مثقال کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای نرد سازند ودر وقت حاجت بقدریکه احتیاج باشد باب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب تازه وآب برک بارتنك وآب برک بزرقطونا وآب عصی الراعی وقدری سرکهٔ انکوری وکلاب سائیده طلا نمایند ویا رچهٔ کتانی را باآن الوده کرده بران بکذارند وپی درپی پارچه را باادویهٔ مذکوره تر سازند که خشک نکردد انشاء الله تعالی نافع است * طلای نردی مسمی بهندی کرد منع انصباب مواد بچشم کند ومسکن اوجاع ورادع مواد جمیع اورام چشم است * صنعت آن زاج سفید محرق یک مثقال افیون زعفران ازهریك طسوجی مرداسنك نیم مثقال کوبیده باب لیمو درظرف آهنی کرده برسر آتش ملایم یا خاکستر کرم بنهند وبدسته آهنی بسایند تا سیاه شود وبردور چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود وکاهی بعوض آب لیمو آب برک تمرهندی میکنند * ونیز ازانجمله غمزدا است * غمزدا تالیف میرزا محمد علی از تلامذهٔ مسیحا طبیب مسکن جمیع اوجاع وآلام است وازفلونیا وبرشعثا درین فعل اقوی است * صنعت آن افیون دارچینی ازهریك ده مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال زعفران سه مثقال قرنفل یك مثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی ازهریک نخود تا دو نخود است * ونیز ازانجمله فتیل افیونی است * فتیلهٔ که رعاف بازدارد * صنعت آن کلنار کرد آسیا مازو ازهریك نیم درم افیون دانکی کوفته وبیخته بعصارهٔ سرکین الاغ بسرشند وبتار خانهٔ عنکبوت بکردانند ودر بینی نهند بعد ازانکه بینی را بکلاب شسته باشند * فتیله نافع برای ورم وچرک کوش * صنعت آن مر مکی صافی افیون کازرونی جند بید ستر عصارهٔ مامیثا کوفته فتیله را باونیک آلوده کرده درکوشی که سیلان میکند ازان قیح وبوده باشد دران اورام تازه بکذارد * فتیلهٔ حابس که جریان دم ازمقعده وزحیر را بازدارد * صنعت آن مرصافی افیون کندر ذکر زعفران بالسویه جدا جدا کوفته بحریر بیخته با آب برک کشنیز تر سرشته فتیله سازند ودر وسط آن خیطی ابریشم بکذارند وبرداردند وبعد تسکین بزودی برآورند * فتیلهٔ نافع ازبرای حرقت مجاری بول و قرحهٔ آن که آن را بفارسی سوزاک کویند وازبرای قروح کلیه ومثانه ومجاری بول ورحم قطع مده وقیح کند وقرحه را التیام دهد چون فتیله باریك باآن آلوده کرده درسوراخ احلیل کذارند یا فتیله ازان درفرج نهند ونیز نافع است ازبرای نواصیر چون درسوراخ نواصیر نهند ونیز نافع است ازبرای حکه فرج وحکهٔ مقعده چون فتیله موافق ممر ازان درفرج ومقعده نهند * صنعت آن افیون کازرونی زرورد توتیای کرمانی مغسول سفیداب قلعی شسته کلنار فارسی کل ارمنی مغسول موی مرآد می سوخته قشار کندر اجزا متساوی کوفته وبحریر بیخته باب کشنیز تازه سرشته فتیلهای موافق سازند فریادرس است * وایضا فریادرس است * واین معجون را معجون ابوسلیم نیز کویند مخدر ومسکن جمیع اوجاع است وکفته که چون یك دانك آنرا بعد از فصد

وتنقيهٔ خلط غالب درصداع مركب ازخون واخلاط ديكر استعمال نمايند ممكن بود آن است وجميع اوجاع حادثه از اخلاط مركبه را بعد از تنقيهٔ تام * صنعت آن افيون بزر البنج سفيد از هريك ده درم افربيون زعفران سنبل الطيب عاقرقرحا سورنجان مصري قاقله دارفلفل از هريك پنجدرم كوفته بيخته با سه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند ودر سبوچهٔ چيني اخضر لعا بدار كنند وبعد از ششماه استعمال نمايند واكرجوزماثل وزنجبيل وريوند چيني از هريك دو درم اضافه نمايند جائز است وبقول بعضى بعد از چهل روز استعمال توان نمود ودر نسخهٔ ديكر وزن افيون وبزر البنج سفيد از هريك دو درم است * ترياد رس بنسخهٔ ديكر * صنعت آن افيون كازروني بزر البنج سفيد از هريك دوازده مثقال افربيون زعفران قاقلهٔ كبار سنبل الطيب عاقرقرحا دارفلفل از هريك شش مثقال سورنجان مصري سفيد ده مثقال كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر بسرشند * ونيز فيروزنوش است * بدانكه اطباى فرس اين لفظ را استعمال ميكنند بردو نوع از معاجين اول بر معجوني كه بوده باشد مركب از افيون كه آن را در فارسي نوش دارو نامند چنانكه كفته شده كه نوشدارويي كه رستم از كيخسرو طلبيده بود افيون بود ودوم بر ادويهٔ ديكر كه بوده باشند مصلحات افيون ومراد ما در اينجا از فيروزنوش اين نوع است ونيز استعمال ميكنند بر پنجنوش كه آن معجوني است كه عمود در آن هليله وبليله وآمله وخبث الحديد وعسل است كه پنج نوش باشد چنانچه اين نوع را در باب اهليلج وخبث الحديد ذكر خواهيم كرد انشاء الله تعالى * نسخهٔ فيروزنوش بمعني اول نافع از براى انچه نافع است از براى آن برشعثا ومعني فيروزنوش قريب است بمعني برشعثا چه برشعثا بمعني برء الساعة است ومعني فيروزنوش دواى فيروزي ورستكاري ده از اوجاع وامراض است از براى جميع اوجاع خصوص قولنج ومغص ريحي وامراض زنان حامله كه بسبب رياح وبرودت باشد وكفته اند كه نسيان را نيز نافع است ورياح را دفع كنند * صنعت آن افيون بزر البنج سفيد از هريك بيست مثقال ودر نسخهٔ ديكر از هريك ده مثقال است افربيون عاقرقرحا زعفران سنبل الطيب از هريك هفت مثقال كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى جيد منزوع الرغوه سه وزن ادويه معجون سازند وبعد از شش ماه استعمال نمايند شربتي از يك طسوج تا نيم دانك وبعضى كفته اند شربتى از يكدانك تا نيم درم است * ونيز از انجمله اقراصى است كه اصل وعمود در آنها افيون است * قرص افيون بدل تنزوخطائي قلمي نموده اند كه تاليف حاج محمدحسين از تلامذهٔ حضرت ابو يم قدس سره العزيز است مستعمل در اورام حاره واين قرص را بقرص مبارك موسوم ساخته * صنعت آن صبر سقوطري زرد برك حنا حضض مكي صندل سرخ كافور قيصوري زعفران كل سرخ از هريك سه مثقال پوست هليلهٔ زرد اقاقيا كل ارمني آرد عدس عصارهٔ ماميثا از هريك پنج مثقال افيون پنجاه مثقال زرد چوبه جدوار خطائي از هريك دو مثقال ادويه را كوبيده بآب ماميثا چند مرتبه خميركرده خشك سازند پس قرص ساخته نكاهدارند ودر نسخهٔ ديكر آرد جو نيز پنج مثقال داخل است وعصارهٔ ماميثا ده مثقال است * قرص امازوفس تقلب معدة قريب بحالت ايلاوس والتهاب معدة ونفخه ورياح آن وامراض مزمنه باطنيه وشخصى كه طعام در معدهٔ او قرار نكيرد وبقي دفع كند نافع است * صنعت آن تخم كرفس انيسون دارچيني از هريك شش مثقال افسنتين رومي مصطكي رومي از هريك چهار مثقال فلفل مر مكي افيون جندبيدستر از هريك ده مثقال ادويه كوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند شربتى معتدل براى صاحبان ضعف معدهٔ يك مثقال باشراب ممزوج * قرص بزور افيوني منقول از قرابادين قانون نافع از براى اسهال طبيعت وقروح امعا وقيام دم واز براى كسيكه غذا در معدهٔ او هضم نشود واز براى مغص شديد وزحير واز براى رياح بواسير وآمدن خون

از بواسیر و از برای نزف طمث زنان پی در پی و بیوقت * صنعت آن حب الآس رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزر البنج سفید دو قوا از هر یك یك اوقیه افیون شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یک قرص با آنچه مناسب باشد از مایعات * قرص افیوني باراسن * صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو راسن از هر یك چهار درم سك اصلي مغز تخم خیار بادرنك مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یك سه درم افیون بزر البنج سفید نشاسته کثیرا کل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید تخم خرفه مقشر از هر یك دو درم کافور قیصوری صندل سفید حسك از هر یك یك مثقال کوبیده و بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم و اکر دو درم سماق منقی با یکدرم زرورد افزایند اقوی میشود * قرص افیوني با راسن دیکر * صنعت آن افیون بیخ لفاح از هر یك یك جزو راسن قرنفل قرفه سك از هر یك سه جزو زعفران دو جزو کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی نیمدرم تا یکدرم با شربت خشخاش * قرص زعفران نافع است از برای شقیقه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه دو سه مرتبه از صدغ تا صدغ دیکر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصارهٔ خشخاش یا با کلابی که بخته باشند دران پوست خشخاش یا با آب برک کاهو بر سرو پیشاني و نافع است از برای سهر حادث در حمیات * صنعت آن زعفران پانزده درم کل قند ده مثقال مرصافی شب یمانی افیون عصارهٔ حصرم خشك کرده قلقطار از هر یك سه مثقال صمغ عربي پانزده مثقال مجموع را سحق نموده بشراب قابض سرشته باز سحق نموده و اقراص ساخته نکاهدارند و در وقت حاجت یك قرص را بهرکه ممزوج باب سوده بر جبهه از صدغ تا صدغ دیکر بمالند * قرص شقیقه یعني قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از مجربات حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود * صنعت آن مرمکي صافي افیون لادن کافور قیصوري از هر یك پنجدرم کندر ذکر انزروت از هر یک یکدانك کوفته بکلاب سرشته اقراص سازند * قرص طراثیث خون آمدن از جمیع اعضا خصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد * صنعت آن طراثیث شیرین چهار درم خرنوب نبطي پوست بیخ انجبار از هر یك سه درم زرورد کلنار فارسي اقاقیا دم الاخوین بسد محرق مغسول صدف محرق مغسول از هر یك دو درم مازو عبز نشاسته صمغ عربي کثیرا از هر یك یک درم افیون خالص زعفران کافور قیصوري از هر یك یك دانك کوبیده بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یك قرص باب برک نارمشك و آب برک بزرقطونا * قرص طریفلون این قرص از تراکیب قدمای اطبای یونان است و معني آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و تسمیهٔ این قرص بقرص مثلث بجهت آن است که این قرص را مثلث میسازند بخلاف اقراص دیکر که آنها را مدور میسازند و وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که اقراصی که از برای خوردن است هرکاه حاجت باستعمال آنها شود کوبیده بمائعی سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چندان ندارد و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کردي و بهترین اشکال است لهذا آنرا مدور میسازند واما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حك آن بر محك با مائعی بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطي است یا شکل مثلث و آنچه مخروطي است آن را بسه انکشت کرفته قاعدهٔ آن را بر محك با مائعی می مالند تا سائیده شود و آنچه مثلث است دو قطر مثلث را بدو انکشت کرفته و قطر سوم را که قاعدهٔ مثلث است بر محك میسایند و آنکه ازین دو شکل را اختیا کرده اند بسبب آن است که چون شکل مخروطي نسبت بشکل مثلث ضخیم میباشد و ضخیم بودن جرم قرص شکل مثلث سبب آن است که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند

وتوي باطن آن سبب فساد آن است بخلاف شکل مثلث که رقیق میباشد وباطنش بزودي خشك میشود پس ایمن میباشد از فساد ولهذا اطبای یونان اقراص را بربنادق اختیار کرده اند مکرآنکه آنها حافظ ترکیبي چون عسل وافیون باشد که اقراص نمودن بهتراست شیخ داؤد انطاکي درتذکره آورده که این قرص را بشکل مثلث باین سبب میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیکر که بجهت خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده شود از استعمال آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر بلکه اکر قدری زیاده خورده شود مهلك است وبعض اطبا کفته که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که حکمای ماتقدم چنین یافته اند که شکل مثلث بالخاصیه موجب زیادتي اثرآن است وبالجمله این قرص مسکن درد اقسام صداع حار وشقیقه وضربان وموجب خواب است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس افیون زعفران بزرالبنج سفید مرمکي پوست بیخ لفاح اجزا متساوي کوفته بیخته بآب برک کاهو تازه سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت بآب سوده برصدغین طلا نمایند ونسخهٔ قلانسي مطابق نسخهٔ شیخ رئیس است الا آنکه کفته که دروقت حاجت یك قرص را بآب کشنیز تازه وآب کاهو تازه سوده برجبهه وصدغین طلا نمایند مولانا نفیس کرماني کفته که قرص مثلث که دران افیون وبزرالبنج وبیخ لفاح باشد چون بکلاب سوده برپیشاني وصدغین لطوخ نمایند مسکن وجع ومنوم است بسبب تخدیر قوي که دران میباشد * قرص مثلث بنسخهٔ ابن جزله درمنهاج الادویه واین قرص مثلث را قرص صداع نیز کویند یعني بجهت درد سرحار وشقیقه نافع است چون برسر وشقیقه طلا نمایند * صنعت آن افیون مرمکي صافي لادن کافور قیصوري ازهریک پنجدرم کندر ذکر انزروت سفید رامك طین ارمني ازهریک ده درم زعفران بزرالبنج سفید پوست بیخ لفاح ازهریك پنجدرم کوفته بیخته اقراص مثلث سازند ودروقت حاجت یک قرص را بکلاب وآب برک کاهو تازه وسرکهٔ انکوري سوده برپیشاني وصدغین وشقیقه طلانمایند * قرص مثلث به نسخهٔ دیکر قریب به نسخهٔ ابن جزله * صنعت آن افیون مرمکي لادن کافور قیصوري زعفران بزرالبنج سفید پوست بیخ لفاح ازهریک پنجدرم کندر انزروت سفید آملهٔ منقی کل ارمني کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص مثلث سازند ودرسایه خشک نموده دروقت حاجت بکلاب سوده طلانمایند * قرص مخدر انطولس طبیب نافع ازبرای صداع * صنعت آن حب الغار سقمونیا افیون مرصافي عصارهٔ حصرم ازهریك چهارمثقال تخم کرفس نمام ازهریک هشت مثقال کوفته بیخته بسرکهٔ انکوري بقدر کفایت سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت بسرکهٔ انکوري یا بامائعی دیکرمناسب سوده برپیشاني ازصدغ تا صدغ دیکر طلا نمایند * قرص مسکن اوجاع منقول ازبیاض مجربات میرزا محمد باقربن حکیم عمادالدین محمود بخط معزي الیه * صنعت آن تخم کاهو آرد باقلا پوست خشخاش تخم خرفه مقشر حب کاکنج ازهریك یکدرم افیون زعفران ازهریک طسوجي کوبیده وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند مجموع یکشربت است * قرص منوم بارد * صنعت آن تخم کاهو تخم خشخاش تخم آرد باقلا مغز تخم خرفه مقشرحب کاکنج ازهریك یکدرم افیون یك طسوج کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند وشب وقت خواب باشراب خشخاش بخورند * ودرنسخهٔ قلانسي بجای تخم خشخاش پوست خشخاش است وکفته که این یکشربت است باآب نیم کرم بخورند * قرص منوم حار * صنعت آن تخم شبت دودرم زعفران بزرالبنج افربیون ازهریک یکدانك افیون یك طسوج کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته اقراص سازند هرقرصی نیم درم شربتی یکقرص ودرنسخهٔ دیکر بجای افربیون پوست بیخ بیروح قیراطی داخل است * قرص منوم حار دیکر * صنعت آن تخم شبت دودرم کل شبت مرمکي صافي بزرالبنج سفید میعهٔ سائله زعفران ازهریک یکدانك افیون یک طسوج کوفته بیخته بلعاب بزرحلبه سرشته اقراص سازند

* قرص منوم مسکن وجع * صنعت آن مرمکی صافی افیون بزر البنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب برگ کاهو سرشته اقراص سازند ویک قرص را بر صدغین وعضو صاحب وجع طلا نمایند * قرص منوم از استنباط شیخ الرئیس نافع از برای جمیع اوجاع اذن چون در روغن گل سرخ حل کرده در گوش چکانند * صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر نطرون از هریك سه درم افیون دو درم مرمکی یك درم کوفته بیخته بسرکهٔ انکوری سرشته اقراص سازند * قرص منقول از قرابادین نجیب الدین سمرقندی نافع از برای صداع بارد وشقیقهٔ بارده ودرد گوش بارد * صنعت آن جندبیدستر فرفیون افیون میعهٔ سائله فلفل برگ سداب فودنج خردل اجزا متساوی کوبیده بیخته بدستور مقرر اقراص سازند ودر وقت حاجت یك قرص را در روغنی که مناسب باشد حل کرده در گوش چکانند در جانبی که وجع است با پنبهٔ کهنه وبر پیشانی وشقیقه طلا نمایند * قرص نافع از برای صداع حار که درد را در ساعت تسکین میدهد وزائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریك پنج درم افیون یك درم زعفران نیم درم انزروت سفید سه درم کوفته بیخته با آب کشنیز تازه سرشته اقراص سازند وبوقت حاجت با آب کشنیز تر وآب کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند * قرص نافع جهت سرفه وسعال با خون * صنعت آن کثیرا طباشیر سفید نشاسته صمغ عربی گلنار فارسی گل سرخ زعفران تخم مورد شاخ گوزن سوخته خرنوب شامی تخم حماض دم الاخوین از هریک دو درم افیون خالص یك درم پوست بیخ انجبار گل ارمنی آرد کنار مازو از هریك یك درم ونیم ادویه کوفته وبیخته با آب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند شربتی نیم مثقال با لعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا بنوشند * قرص بردی که در جمیع اورام آزموده است * صنعت آن صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ حضض مکی بوش دربندی ریوند چینی از هریک جزوی بیخ لفاح افیون از هریك نیم جزو زعفران کافور خالص از هریك ربع جزوی با آب برگ کشنیز تازهٔ سبز سرشته بهیأت مهرهٔ نرد ساخته خشک سازند وعند الحاجت با آب کشنیز تر وگلاب وسرکه وماننده آن سائیده طلا نمایند ودر امراض بارده وبرای مبرود المزاجان کافور داخل ننمایند وبدل آن جندبیدستر وقرنفل کنند * قرص نزله این قرص نزلات بارده را نافع است ومانع انصباب آنها است با عضا خصوص بمعده * صنعت آن قرنفل راسن قرفة الطیب سك اصلی از هریك سه جزو زعفران دو جزو افیون پوست بیخ لفاح از هریك یک جزو سوده با ب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم با شراب خشخاش * قرص نزله بند قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت ابویم قدس سره است مانع انصباب نزلات از سر با عضا است * صنعت آن دم الاخوین انزروت حضض هندی نشاسته صمغ عربی مرمکی صافی صبر سقوطری زرد سك اصلی رامك گلنار فارسی اقاقیا فوفل شیاف مامیثا از هریک یك درم افیون زعفران از هریک نیم درم اجزا را کوفته بیخته با آبی که در ان برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند ودر وقت حاجت یک قرص را به سفیدهٔ تخم مرغ سوده بر سه پارهٔ کاغذ که بشکل دائره هم چیده وبسوزن آنها را سوراخ بسیار نموده باشند مالیده بر هر دو شریان دو صدغ وبر یافوخ بچسپانند * صنعت این قرص به نسخهٔ دیگر از املای حضرت استادی ابویم قدس سره حضض مکی بوش دربندی شیاف مامیثا از هریك دو دانك انزروت سفید مرمکی صافی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد از هریك یك دانك افیون قیراطی زعفران طسوجی کوبیده وبیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند هر قرصی مقدار دانکی وبدستور نسخهٔ قبل بکار برند * قرص نزله بند دیگر از منقد مین که منع انصباب نزلات از سر بچشم وگوش وحلق وسینه وشش ومعده کند * صنعت آن صبر سقوطری زرد چهار دانك افیون زعفران از هریك یك دانک مجموع

را کوبیده وبیخته باب برک مورد سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سائیده بدستور مذکور بکاربرند * قرص نزله بند دیکر که همین منفعت دارد * صنعت آن برک موردا قاقیا دم الاخوین انزروت قشارکندر شیاف مامیثا ازهریک دومثقال شب یمانی یك مثقال افیون زعفران ازهریك یکدانك کوبیده بیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند وبوقت حاجت یك قرص را که یك دانك باشد به سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بدستور بصدغین ویا فوخ بچسپانند * قرص نزله بند دیکر ازمنقول مبین که همین منفعت دارد * صنعت آن انزروت دم الاخوین صمغ عربی اقاقیا شیاف مامیثا ازهریك یك مثقال کل ارمنی چهاردانک بزرالبنج حضض هندی ازهریك دودانك افیون زعفران ازهریك دوطسوج کوبیده بیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند ودرسایه خشك کرده دروقت حاجت یك قرص را به سفیدهٔ تخم مرغ بسایند وبدستور مزبور برصدغین ویافوخ بچسپانند * وایضا ازانجمله قطورات افیونی است * قطور مسکن صداع احتراقی هرگاه باالتهاب وحرقت شدید باشد * صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوری ازهریك طسوجی در دهن خلاف حل کرده دربینی وگوش بچکانند ودرنسخهٔ دیکراین قطور زعفران داخل نیست * صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون کافور قیصوری ازهریک شعیره در روغن کل سرخ وشیر دختران حل کرده دربینی وگوش بچکانند ودرنسخهٔ دیکراین قطورکه درصداع دموی ذکرشده زعفران یك شعیره داخل است * قطورنافع ازبرای درد کوش که دردرادرساعت ساکن کند * صنعت آن عسل مصفی ده درم افیون زعفران ازهریک یکدرم هردورانرم سوده درعسل حل کرده سه قطره درکوش بچکانند * قطوردیکرمسکن درد کوش * صنعت آن افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم درروغن کل سرخ وسرکهٔ کهنه ازهریك سه درم حل کرده نیمکرم سه قطره درکوش بچکانند * صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون کازرونی یکدرم شیاف مامیثا ودرم شیاف ابیض سه درم سوده بشیردختران حل کرده نیمکرم سه قطره ازان درکوش بچکانند * قطور دیکرمسکن دردکوش که ازسردی باشد ونافع است مرآنرا *صنعت آن افیون کازرونی جندبیدستر ازهریک دودرم درده من آن به پزند تا بقوام آید در شیشهٔ نکاهدارند ودروقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره درکوش بچکانند * صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون جندبیدستر ازهریك دودرم دردواستار میفختج به پزند تا بقوام آید درشیشهٔ نکاهدارند ودروقت حاجت دوقطره آن را دردوقطره روغن سوسن داخل کرده بکوش بچکانند * ونیزازانجمله قفطارغان است * بدانکه لفظ قفطارغان بفتح قاف وسکون فا وفتح طای مهمله والف ورا وغین معجمه والف ونون معرب کفطارکان است منسوب استبسوی کفتارکه ضبع است واین معجون رابه قفطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه درعمل مستعمل دران مرقهٔ کفتارداخل است واکبربرای آنکه اجزاء آن بسیاراست وگفته اند که ازتراکیب اطبای هند است وحال آنکه نزداطبای هند نامی ازان نیست وشاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد وفی الحقیقة معجونی است غریب ازشلیثا غریب تروعجیب تر واکثرحذاق اطبادرکتب خود ذکرکرده اند ومنفعت ها برای آن نوشته اند هرچند دراین عهد متروک است * قفطارغان اکبر به نسخهٔ شیخ الرئیس منقول ازقرابادین قانون گفته که این دوای هندی نافع است ازبرای اسقاط جنین واوجاع زنان رانافع است وهرمرضیکه که عارض کرددایشان را *صنعت آن افیون چهاراستار وچهاردانک فرفیون هشت درم اقاقیاپنج استار ودودرم ودوثلث درمی حماما مصطکی رومی زراوند مدحرج ساذج هندی ازهریك سه استار وچهاردانک قسط تلخ ابریشم مقرض تخم کرفس مقل ازرق برک مورد حب بلسان قصب الذریرة سلیخه سوداء زرنباد درونج عقربی قرفة الطیب شیطرج هندی ازهریک دواستار فلفل سیاه بهمن

سفید بهمن سرخ از هریک دوا ستار وچهار دانگ عاقرقرحا فضهٔ محرق گل سرخ خشک منزوع الاقماع مشک خالص بیخ کاکنج دارچینی از هریک شش درم فاشرا وآن هزارچشان است وفاشرستین وآن سپند ان است تخم سداب نانخواه فقاح اذخر فقاح کرم امارون خولنجان بیخ لفاح از هریک چهار درم بزرالبنج سفید نه استار ودو درم صمغ عربی پوست بیخ کرفس بیخ سوسن آسمانجونی از هریک سه استار ودو درم بزرالبقلة الحمقاء ده استار حب الخروع مقشر هشت استار کبریت زرد قرنفل ذکر زنجبیل فلفل سفید از هریک پنج استار میعهٔ سائله سه استار ودو درم وچهار دانگ کندر ذکر پنج استار ودو درم وچهار دانگ دبق مقشر پنج استار وچهار دانگ قردمانا شش استار قاقله پانصد دانه صحیح قرنفل انثی سه استار افربیون دو استار ودو درم مروارید ناسفته پنج درم بسد دو استار ویک درم زراوند طویل نه استار زوفا مرارهٔ بقر از هریک یک درم وج سفید دو استار ودو درم اطموط که اسم رته است یوربارد از هریک دوازده درم سوربارد که نارمشک است دو استار ودو درم وچهار دانگ زهرهٔ کرک زهرهٔ خرس زهرهٔ غراب از هریک یک درم ادویه آنچه کوفتنی است کوفته بیخته وآنچه خیساندنی است هفت روز در شراب انگوری بخیسانند بعد ازان بپالایند وادویهٔ کوفته را دران حل کرده مجموع را بسرشند بعسل کف گرفته سه وزن ادویه وروغن بلسان سه استار وباید که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صموغ را می خیسانند که آن مقدار که بکردند بعد از داخل کردن ادویه دران مانند لعوق پس مجموع را در یک سنگی ویا دیگ کلی کرده وپنج شش جوش داده از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی کنند وبعد ازان بگیرند کفتار مادهٔ پیر وچهار دست وپای آن را محکم بندند بیکدیگر ودر دیگ نحاسی کرده بریزند بران ترمس سفید شامی وشبت از هریک کفی وآب خالص بقدر حاجت وسر دیگ را گرفته اطراف سر آنرا بخمیر محکم کنند که در وقت طبخ بخار بیرون نرود وبآتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد ازان از آتش فرود آورده بپالایند وبگیرند جلد وعظم وشعر آن را دور کنند ومرق آن با زبد در دیگ پاکیزه کرده بریزند دران روغن بلسان وروغن ناردین از هریک یک سکرجه وبآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند پس داخل کنند دران عسل بقدر مرق وروغنها که دران باقی مانده است وبپزند تا غلیظ گردد وبقوام عسل رسد پس داخل کنند دران معجون موصوف را وبرهم زنند وسرد کنند ودر ظرف آبگینه نگاهدارند وبعد از ششماه استعمال نمایند وپیش از ششماه استعمال نکنند که می باشد پیش ازان سم قاتل * تفطارغان کبیر دیگر بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله گفته که این دوای هندی است ونافع است از برای جمیع امراض بارده واز برای اوجاع زنان واسقاط جنین * صنعت آن افیون بیست درم فرفیون شش درم اقاقیا بیست ودو مثقال حماماهزده درم عاقرقرحا شش درم هزارچشان فاشرستین از هریک چهار درم ابریشم خام مقرض هشت مثقال فضه محرق شش درم تخم سداب نانخواه فقاح کرفس از هریک چهار درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع مشک تبتی بیخ کاکنج از هریک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب بلسان قصب الذریره سلیخهٔ سوداء زرنباد درونج عقربی شیطرج هندی از هریک هشت مثقال بزرالبنج سفید پنجاه وچهار درم پوست بیخ کرفس نوزده درم تخم خرفهٔ مقشر چهل مثقال حب الخروع مقشر سی ودو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی میعهٔ سائله از هریک نوزده درم جندبیدستر پنجاه وچهار درم دبق مقشر بیست مثقال قردمانا بیست مثقال ساذج هندی هشت مثقال قاقلهٔ کبار صحیح پانصد عدد قرنفل ذکر بیست مثقال قرنفل انثی ده مثقال تخم ریحان سیزده درم وثلث درمی قرفة الطیب ده درم مروارید ناسفته پنج درم بسد محرق دوازده درم ونیم زوفا زهرهٔ گاو از هریک دو درم زراوند طویل سی وسه مثقال زنجبیل فلفل سفید از هریک بیست مثقال اطموط وآن اکتمکت است بوزیدان از هریک دوازده

درم زهرهٔ کرک زهرهٔ خروس زهرهٔ غراب ازهریک یکدرم ادویهٔ کوفتني را کوفته و بیخته صموغ را در شراب انکوري چهل هفت شبانروز بخیسانند پس بپالایند وادویهٔ کوفته رادا خل کرده در دیک سنکي کرده چند جوش بدهند تا چون لعوق شود پس از آتش برکرفته سرد نموده درظرف چیني نکاهدارند پس مرقهٔ کفتار رابد ستور مذکوردر نسخهٔ شیخ رئیس و روغن بلسان را دو عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام عسل آورند ودواء مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد ازشش ماه استعمال نمایند

* قفطارغان صغیر این معجون نیزاز اطباء هند است ودرخواص ومنافع قریب به قفطارغان اکبر است * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس حب بلسان دو درم زعفران ده درم مشک تبتي دو دانک دبق ابیض مقشر چهاردرم افیون پانزده درم کندش دودرم فلفل سیاه ده درم ابریشم خام مقرض یکدرم بزرالبنج سفید ده درم فرفیون هفت درم حماما لفاح پوست بیخ لفاح ازهریک دودرم اشنه سلیخه اشق لبان بیخ سوسن عود بلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج دارچیني جاوشیر جند بیدستر هزارچشان ششبندان شیطرج هندي ازهریک دودرم حرمل قرنفل ساذج هندي پیه کرکدن مرارهٔ فیل ازهریک چهاردرم ذهب مسحول فضهٔ مسحول ازهریک یکدانک زرنباد درونج عقربي کافور قیصوري ازهریک سه درم سنبل الطیب هشت درم قسط تلخ چهاردرم کرویا دودرم زراوند مدحرج یکدرم نانخواه صعترفارسي اصل زوفرا حب کبر ازهریک یکدرم قاتل ابیه شکر حب الغار دم الاخوین ازهریک دودرم نمک هندي اشنان ذکر ازهریک دو درم کبریت زرد بحري یکدرم برنک کابلي فلفل سفید ازهریک دو درم خیارشنبر پاک کرده از قصب وحب قیر بول طالیسفر اصول شاهدانج ارزا زهریک یکدرم آنچه کوفتني باشد کوفته وبیخته صموغ را در شراب بخیسانند وبپالایند ومجموع را یکجا کرده بعسل کف کرفته سه وزن ادویه بسرشند وبعد ازششماه استعمال نمایند * قفطارغان صغیر بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله صنعت آن حب بلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشق سلیخه سوداء لبان ذکر اصل السوس خراشیده عود بلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچیني جند بیدستر هزارچشان ششبندان شیطرج هندي برنج کابلي قرنفل ذکر کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه شکر حب الغار دم الاخوین ازهریک دودرم زعفران فلفل سیاه بزرالبنج سفید ازهریک ده درم فرفیون هفت درم سپنداان سوختني قرنفل انثی ساذج هندي پیه کرکدن خربق سفید زهرهٔ فیل قسط تلخ ازهریک چهاردرم ورق طلا ورق نقره ازهریک یکدانک زرنباد درونج عقربي چیني کافور قیصوري ازهریک سه درم سنبل الطیب هشت درم مشک تبتي دو دانک افیون پانزده درم ابریشم خام مقرض نمک هندي اشنان ذکر کبریت زرد محرق بحري ازهریک یک اوقیه خیارشنبر منقی از پوست وتخم پاک کرده قیر بول طالیسفر پوست شاهدانج ارزنانخواه صعترفارسي حب کبر ازهریک یکدرم کوفته و بیخته مجموع را بشراب کهنه خیسانیده ومجموع را با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند ودرظرف چیني نکاهدارند بعد ازشش ماه استعمال نمایند * ونیز ازانجمله کاسکبینج است از اطباء فارس است استاد ابوالفرج ره کفته بسبب خضرت لون آن نامیده شده بدان جهت آنکه دران جوزالسرو وورق الآس وزرنیخ وزعفران داخل است شیخ رئیس کفته که این معجون بزرک کثیرالمنافع است ازبراء اطفال وصبیان مانند صرع ولقوه وکزاز وقولنج ایشان وبسیارنافع است ازبراء اختناق ارحام زنان ومعدل وزیادهٔ آمدن خون است ورياح رحم را ساکن کرداند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس جفت افرید بیخ یبروح سلیخه تخم خرمل رازیانه حب بلسان زراوند طویل زراوند مدحرج مشک ترکي خالص عنبر اشهب ازهریک چهاردرم دانهٔ هیل چهارده درم ودرنسخهٔ دیکر چهاردرم است افیون قسط تلخ جوزبوا پوست هلیلهٔ زرد ازهریک دوازده

درم وج ترکي هشت درم قرنفل بيست وچهار درم قرفه ومعجون کسرتا زرنبج زرد بزرالسوس ازهريك دودرم درونج عقربي سكبينج مرمكي دهن دهن دمترجان ازهريك شش درم نارمشک بزرالبنج سفيد بسباسه سعد کوفي زعفران ازهريک ده درم مغاث ميعهٔ سائله ازهريك پانزده درم مورد اسغرم برک مورد جوزالسرو وجوزابهل ازهريك سه درم کوبيده بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند ودرظرف چيني نگاه دارند وبوقت حاجت بكار برند وقوتش تا پنج سال باقي ميماند و در نسخهٔ ديكر مسطور است که دواى خشك راكوبيده وبيخته صموغ را درميبختج بخيسانند وبيالايند وجمله را با انكبين صافي نموده بقدر حاجت بسرشند شربتی بعد از شش ماه ازيکدرم تا يک مثقال است واجزاى اين نسخه سي وچهارجزو است سواى معجون کسرتا وعسل وميبختج ووزن آنها دويست وسي وپنجدرم است ومزاجش کرم است در اواخر درجهٔ اول وخشک است در درجهٔ سوم * معجون کسرتا مستعمل در کاسكبينج * صنعت آن بكيرند قصب الذريره اظفار الطيب ميعهٔ سائله كندر ازهريک چهار درم اشنه قرفة الطيب زعفران ازهريک يکدرم مشك تبتي عود قماري ازهريك نيم درم کوبيده بيخته بشراب ريحاني كهنه بسرشند وبكذارند تا خمير شود پس استعمال نمايند وبعضى درين نسخه بجاى شراب ماء العسل آورده اند واين نسخه نه جزو است ووزن جميع بيست درم است ومزاجش کرم است در آخر درجهٔ دوم وخشك است در وسط دوم * کاسكبينج به نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره * صنعت آن سليخهٔ سياه جفت افريد اصل يبروح رازيانه حب بلسان زراوند مدحرج زراوند طويل مشك ترکي خالص عنبراشهب ازهريك چهار درم هيل بوا چهار ده درم تخم هزارسپند ابهل جوز السرو ازهريك چهار درم افيون قسط جوزبوا پوست هليلهٔ زرد ازهريک دوازده درم قرنفل بيست وچهار درم قرفة الطيب معجون کسرتا زرنبج زرد تخم سوسن ازهريک دودرم وج ترکي هشت درم سكبينج درونج عقربي ميعهٔ سائله ازهريك ششدرم فرنجمشک بيست وچهار درم بسباسه سعد کوفي نارمشک زعفران ازهريک ده درم مغاث بغدادي پانزده درم مورد اسغرم چهار درم ادويهٔ خشك راكوبيده وبيخته صموغ را در ميبختج حل کرده بيالايند ومجموع را بعسل مصفى سرشته معجون سازند ودرظرف چيني نگاه دارند وبعد ازششماه استعمال نمايند شربتی ازيکدرم تا يك مثقال * صنعت معجون کسرتا مستعمل درين معجون به نسخهٔ سيد اسمعيل که در ذخيره ذکر کرده قصب الذريره اظفار الطيب کندر ميعهٔ سائله سعد کوفي ازهريك چهار درم اشنه قرفه قرنفل زعفران ازهريك دودرم مشك تبتي عود قماري خام ازهريک نيم درم ادويه را کوفته بيخته ميعهٔ سائله در شراب انكوري حل کرده ادويه را بآن سرشته اقراص سازند ودرسايه خشك نمايند ونگاه دارند ووقت حاجت بكار برند * وايضا لخلخه منوم افيوني است * صنعت آن زرورد پوست بيخ لفاح ازهريک يکدرم افيون يک دانك کافور قيصوري زعفران ازهريك دودانک ادويه راسوده درکلاب وعرق نيلوفر وآب برک کاهو تازه داخل کرده لخلخه نمايند * لخلخهٔ ديكر که خواب آورد به نسخهٔ شفائي * صنعت آن بيخ لفاح تخم کل سرخ ازهريک يکدرم کوفته وبيخته درآب برک کاهو ريخته افيون دانكی کافور دودانک دران حل کرده درظرفی کنند وببويند واكر در شيشه باشد بهتر است * وايضا لطوخات است * لطوخی که درد شقيقه را نافع باشد منقول از شفائي * صنعت آن مرمكي تخم کاهو ازهريك يکدرم بزرالبنج کثيرا ازهريك دودانك افيون نيمدانك کوفته بيخته بسرکه بسرشند وبرکاغذ پاره کشيده بر شقيقه بچسپانند درد سر را ساکن کند * لطوخی ديكر که همين عمل کند * صنعت آن زعفران افيون دم الاخوين صمغ عربي به سفيدهٔ تخم مرغ سرشته بر صدغين بچسپانند * لطوخی ديكر که نيز همين خاصيت دارد * صنعت آن تخم کاسني تخم کاهو ازهريک دودرم حضض مكي سه

درم افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته بردو پارهٔ کاغذی کشیده بر صدغین بچسپانند * لطوخ افیونی مستعمل
در شقیقه که امساک نبض شریان شقیقه میکند و ساکن میکرداند درد را * صنعت آن تخم کاهو یک درم بزرالبنج دو دانگ مرمکی
صافی یک درم افیون نیم دانگ کثیرا دو دانگ ادویه را کوفته بسرکه سرشته طلا کنند بر کاغذی مربع و بچسپانند بر صدغ
* و نیز محمودی جوا مردارا ست * صنعت آن یاقوت رمانی مرجان قرمزی بسد جدوار خطائی عنبر اشهب ورق نقره
قرنفل عود هندی خام قاقلهٔ صغار دارچینی زنجبیل جدوار مربا درونج عقربی اسارون سنبل الطیب ساذج هندی تخم کرفس
ازهریک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا مشک ترکی ازهریک یک مثقال مروارید ناسفته بزرک دانهٔ آبدار غلطان کهربای
شمعی بهمن سرخ زرنباد ازهریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران ازهریک پانزده مثقال
فلفل سیاه بزرالبنج سفید ازهریک بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب
نمایند * وایضا مروخ افیونی است * مروخ نافع از برای سهر مفرط * صنعت آن اندکی از افیون و زعفران را در روغن
بنفشه حل کرده بر بینی و صدغین مروخ نمایند * مروخ نافع جهت جرب و جروح * صنعت آن افیون نیم مثقال سرنج
ربع مثقال آهک ربع و ثمن مثقال این اجزا کوبیده در روغن سرشف شش مثقال مخلوط نموده مروخ نمایند و یا بطریق مرهم
ساخته بر عضو مجروح بکار ارند * و نیز از انجمله معاجین افیون دار است * معجون ابوماهر مسمی بتریاق جهت قروح
کرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول مزمن و امراض رحم را بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای
تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا است وقدر شربتش در اول علت یک مثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت
درم ماء العسل و در مزاج بسیار حار با شربت به و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درم آب برگ بارتنگ مطبوخ
و پنج درم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید یک مثقال و ربع با شربت مورد و یا رب غوره و امثال
آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن از ادویهٔ مدر حیض * صنعت آن گل مختوم تخم خطمی تخم خبازی
تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین دم الاخوین ازهریک پنج مثقال طین قبرسی پانزده
مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته بسد مروارید ازهریک یک مثقال و نیم عصارهٔ لحیة التیس
فطراسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون ازهریک چهار مثقال صمغ ضرو نشاسته کثیرا حب القلت که بهندی
کلتهی نامند حب الصنوبر خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر ازهریک هفت مثقال سماق منقی غورهٔ
خشک طین فارسی که گل شیرازی است ریوند چینی رامک طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزرالبنج ازهریک سه مثقال
حب الکاکنج چهل عدد افیون رب السوس ازهریک دو مثقال با عسل کف کرفته سه وزن ادویه که پانصد و هفتاد مثقال باشد
علی الرسم معجون سازند * معجون اختلاف به نسخهٔ شفائی اسهال بلغمی را سود مند بود * صنعت آن جندبیدستر میعه
بزرالبنج افیون زعفران مرمکی اسارون تخم کرفس سلیخه سنبل الطیب گل ارمنی گل انار فارسی انیسون کرویا صمغ عربی
اجزا مساوی الوزن کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی مقدار نیم درم با رب به یا رب مورد بدهند
که نافع است * معجون ارسطوماخس و در بعضی کتب معجون ارسطیناخس بنظر رسیده عجیب الفعل است از برای سعال
ونفث الدم وقرحهٔ ریه و مدهٔ مجتمعه در صدر و رئه و خرق عضلات وقیء الطعام و هیضه و خلفه و علل مثانه و اختناق رحم
و حمیات نائبه باید که خورده شود پیش از وقت نوبت بیک ساعت و نیز نافع است رداءت مزاج را و سموم مدد و غده

ومشروبه را * صنعت آن دارچینی قسط بارزد جندبیدستر افیون فلفل سیاه دارفلفل میعهٔ سائله از هریك یك اوقیه عسل مصفی یك قسط که یکصد وهشتاد درم باشد ادویه را کوبیده وبیخته بارزد را درعسل حل کرده صافی نموده بقوام آورند وادویه را باآن بسرشند ودرشیشه یاظرف نقره یاچینی نگاه دارند شربتی بقدر ترمسی باماء العسل ودوقوسوسن که بانکشت دران سه قطره روغن کنجد چکانیده باشند واین ترکیب هشت جزو است ووزن آن هشت اوقیه ومزاج آن کرم است درنیم درجه وخشك است در دودرجه ونیم * معجون اسود زحیر واسهال کهنه را نافع است * صنعت آن افیون مصری جندبیدستر میعهٔ سائله بزرالبنج زعفران اسارون مرمکی تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب کل ارمنی اجزا همه مساوی الوزن کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند ودرظرف چینی نگاه دارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند واکر جوزماثل وزنجبیل وریوند چینی از هریك ازین سه جزو دودرم اضافه نمایند جائز است بقول بعضی بعد ازچهل روز استعمال توان نمود ودرنسخهٔ دیکر وزن افیون وبزرالبنج از هریك دو درم است * معجون اعظم وآن را معجون اسود نیز نامند وصاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده زحیر واسهال مزمن را بنهایت نافع است * صنعت آن جندبیدستر افیون بزرالبنج سفید کندر ذکر میعهٔ سائله مرمکی اسارون زعفران نانخواه اجزا متساوی بعسل بسرشند ودرکامل الصناعه جلنار وطین ارمنی وتخم کرفس وسلیخه داخل کرده ونسخهٔ شفائی مساوی نسخه کامل الصناعهٔ است الا آنکه کندر ونانخواه داخل ندارد * معجون افیونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از نهایت اعتقاد باین معجون آن را مسمی به ترکیب محمودی نموده ودرخواص مثل افلونیای فارسی است * صنعت آن فلفل بیست مثقال دانهٔ هیل بوا قرنفل سنبل الطیب مصطکی ریوند چینی بسباسه اسارون انیسون تخم کرفس دارچینی افتیمون زنجبیل کافور قیصوری زعفران از هریك دو مثقال ورق کل سرخ سه مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن کاو یابادام شیرین چرب نموده بعسل سفید خشبو مصفی سه وزن ادویه بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم درم * معجون افیونی نافع ازبرای اسهال معدی از رطوبت حائل میان غذا وجرم معده * صنعت آن افیون کازرونی بزرالبنج سفید جندبیدستر میعهٔ سائله زعفران بزرلسان الحمل اسارون کندر نانخواه اجزا متساوی کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی بقدر فندقی * معجون افیونی منقول ازخط حکیم عماد الدین محمود مزبور درمعالجات تالیف معزی الیه نافع ازبرای زحیر بسبب رطوبت امعا که باآن خون بسیار باشد ونیز نافع است ازبرای مده وصدید * صنعت آن جندبیدستر اشق از هریك پنج درم نانخواه وج ترکی افیون از هریك دو درم کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو دانك * معجون افیونی مستعمل درقولنج که خواب آورد ودرد را ساکن کرداند وقولنج را بکشاید * صنعت آن فلفل نانخواه سداب فودنج خشك جندبیدستر زیرهٔ کرمانی حب الغار ازهریك سه درم افیون بزرالبنج یبروح الصنم از هریك یکدرم محمودهٔ مشوی یکدرم کوفته بیخته باعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون بارزد افیونی دندان را بیحس کند ووجع آنرا تسکین دهد هرکاه از حرارت باشد وعلامت آن استراحت ازآب سرد است * صنعت آن بارزد بزرالبنج افیون میعهٔ سائله ازهریك دو درم فلفل انکوزه شاه تره از هریك یکدرم کوفته بیخته بادوشاب انکوری سرشته اندکی بردندانی کذارند که وجع دارد * معجون بدل افیون حکیم عماد الدین محمود بجهت شخصی که معتاد باافیون بود واستسقاء زقی داشت تالیف نموده * صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال قرنفل تخم کرفس

وج ترکي از هريك ده مثقال مغز تخم خربزه تخم کاشم بزر رهيساليوس بزر البنج سفيد از هريك پنج مثقال حب الغار بوک سداب
رب السوس از هريك دو مثقال زعفران پنج مثقال افيون پانزده مثقال ريوند چيني يك مثقال کوبيده بيخته با عسل مصفی
سه وزن ادويه معجون سازند و بعوض افيون دوچند وزن افيون ازين معجون خورده شود * صنعت اين معجون به نسخهٔ
ميرزا محمد باقر بن حکيم عماد الدين محمود معروف بميرزا بزرگ اسارون وج ترکي فوة الصباغين دارچيني قرنفل تخم کرفس
از هريك ده مثقال فلفل بيست مثقال مغز تخم خربزه کاشم بزر البنج سفيد سيساليوس زعفران از هريك پنج مثقال حب الغار بوک
سداب رب السوس از هريک دو مثقال ريوند چيني يك مثقال افيون پانزده مثقال اجزا کوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفی
معجون سازند * معجون بزم آراشاهجهانی بسيار مفرح و منشط و مقوي قوی وارواح واعضای رئيسه وآلات تناسل است * صنعت آن
مرواريد ناسفته بهمن سفيد سليخه پوست زرد اترج عود قماري جوزبوا بسباسه تخم بالنکو تخم فرنجمشك ورق نقرهٔ عنبر
اشهب از هريك دو توله ياقوت رماني کهربا بسد بهمن سرخ کبابه چيني ساذج پوست بيرون پسته کل سرخ صندل سفيد
عاقرقرحا بيخ لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خيارين مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مشك از هريک يکتوله يشب لعل بدخشي
از هريک نيم توله قرنفل سنبل قاقلهٔ صغار دارچيني سعد کوفي زنجبيل اسارون مصطکي خولنجان مصري خصية الثعلب
از هريک سه توله فلفل مقشر زعفران از هريك پنج توله بزر البنج سفيد افيون مصري خالص مصفی از هريك چهار توله ورق طلا
هفت توله گلاب يك شيشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هريك نيم سير اکبري قند سفيد يك سير اکبري عسل مسعودي
سه سير اکبري بدستوريکه رسم است ترکيب نمايند شربتی غير معتادين افيون را نيم مثقال و معتادين افيون را فراخور
عادت بعد از چهار ماه ميل فرمايند و تا هفت سال قوتش باقي ميماند * معجون بولس حافظه را قوت دهد و نسيان را نافع بود
*صنعت آن بلادر افيون از هريك شش مثقال قسط تلخ سداب فلفل سفيد از هريک بيست مثقال عسل سه چهاريك بطريق معهود
معجون سازند * معجون ربع از مجربات حکيم عماد الدين محمود شيرازي فرموده که روز نوبت تپ در ساعت قبل از تپ دونخود
تانيم مثقال آن را تناول نمايند البته در سه نوبت قطع کند اين معجون مسمی بحب لؤلؤ است * صنعت آن جندبيدستر
حلتيت قرنفل دارچيني عود شونيز مرمکي صافي ميعهٔ سائله از هريك سه درم افيون سداب فلفل از هريك يکدرم عسل بوزن
مجموع ادويه را کوفته بيخته بعسل سرشته حبوب سازند و بورق طلا و نقره پيچيده نگاه دارند * معجون ربع محمد بن زکريا رازي
او نيز فرموده که زياده از سه چهار نوبت احتياج نمی افتد و قدر شربتش بمقدار سابق است * صنعت آن افيون گازروني کهنه
هفت درم زعفران قنه مرمکي صافي از هريک چهار درم سليخه حلتيت از هريک دو درم ميعهٔ سائله جندبيدستر سنبل الطيب
از هر هفت درم قسط تلخ سه درم عسل بوزن مجموع ادويه بدستور مزبور مرتب نمايند * معجون ربع حکيم مير محمد مؤمن
قلمي نموده که از مجربات استاذ والد من حکيم محمد باقر است و در قطع ربع بی عديل است و وقت استعمال و قدر شربتش بدستور
معجون سابق است * صنعت آن اسارون شامي کندر ذکر مرمکي جندبيدستر ميعهٔ سائله بزر البنج افيون اجزا متساوي
عسل مصفی بوزن مجموع ادويه بدستور سابق مرتب نمايند شربتی دو نخود پيش از نوبت تپ بدو ساعت * معجون
رضوي بجهت قوة باه بی نظير است * صنعت آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوزبوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجيل
مغز بادام شيرين دارچيني تودريين شقاقل مصطکي مغز پسته خصية الثعلب چلغوزه از هريك پنج مثقال زعفران افيون بهمن
سفيد و سرخ عود خام از هريك سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطيب لسان العصافير از هريک دو مثقال مايهٔ شترا عرابي جلدار

از هریك یکمثقال اجزا کوفته باسه چند ان عسل معجون سازند شربتی دو دانك تا نیم مثقال * معجون ضمیري نافع از براى فالج ولقوه واسترخا وسائر امراض دماغي واعصاب از رطوبات وبلغم وطلاى آن بر عضو مسترخي نیز سودمند است * صنعت آن افیون بزر البنج سفید افربیون جند بید ستر دارچیني دارفلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران اجزا متساوي کوفته بیخته بعسل مصفى سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بقدر احتمال علیل واین معجون نه جزو است ومزاجش کرم است در اول درجهٔ دوم وخشك است در دوم درجه ونیم ودر نسخهٔ دیکر شیطرج هندي عاقرقرحا از هریك یك جزو داخل است واین نسخه بهتر است * معجون غیاثي نافع از براى درد سر کهنه چون بشراب ممزوج بعسل وآب نیم کرم بنوشند وکسی را که مصروع بوده باشد چون ازاین بنوشد نفع یابد ونافع است از براى هذیان واورام صلبه وقاطع فضولی است که متوجه چشم باشد وجمیع امراض بلغمي را نافع وسرفهٔ بلغمي وضیق النفس واسهال کهنه را وقاطع فضول غلیظ لزجه است از سینه وشش ومعده را قائده دهد * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس مرمکي صافي سلیخه دارچیني فلفل بزر سیساليوس حماما از هریك چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر از هریك دوازده درم زعفران پنجدرم افیون پانزده درم تخم کرفس کوهي سي وپنجدرم انیسون تخم کرفس بستاني از هریك بیست درم فلفل سي وهشت درم لبني قسطقوة الصبغ اسارون از هریك یکدرم مرمکي وافیون را در شراب ریحاني خیسانیده باقي ادویه را کوبیده بیخته با عسل مصفى بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند ودر نسخهٔ شیخ مسطور است که شربتی یکدرم با آب نیم کرم ناشتا بنوشند وانچه بنده از استاد خود دیده زیاده از یکدانك آن را تجویز نمی فرمودند وبعضی اطبا کفته که شربتش از یکدانك تا نیمدرم است واین معجون هجده جزو است ووزن اجزا یکصد وهشتاد وپنجدرم ومزاجش کرم است در ثلث درجه اول وخشك است در آخر درجهٔ سیم * معجون غیاثي دیکر جهت قوت باه بی نظیر است * صنعت آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچیني تودریین شقاقل مصطکي مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هریك پنج مثقال زعفران افیون بهمن سفید وسرخ عود خام از هریک سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هریک دو مثقال مایهٔ شتر اعرابي جدوار از هریك یکمثقال اجزا کوفته باسه چند ان عسل معجون سازند شربتی دو دانك تا نیم مثقال * معجون قباد الملك جهت وجع مفاصل ونقرس وتسکین درد آنها وجهت منع حادث شدن درد مفاصل ونقرس وجهت سپرز وبادهاى غلیظ وتپهاى کهنه ودرد قولنج وکشودن سدة وکداختن سنك کرده ومثانه وجهت عسر النفس وسرفه وقروح امعا وتاریکي چشم ودرد کلو هرکاه دو روز بنوشند ونافع است جهت حفظ صحت بدن ونافع است از حادث شدن بسیاری از امراض * صنعت آن تخم سداب بري فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا رومي اسطوخودوس قردمانا میعهٔ سائله از هریك پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مکي مرصاف سنبل الطیب فرفیون قشور اصل اللفاح اشق فوتنج جبلي تخم رازیانه تخم جزر بري کل سرخ ناردین اقلیطي که سنبل رومي است حب البلسان از هریک سه مثقال دارچیني هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصارهٔ غافس کاشم بزر رجلد توقا صمغ اللوزتنه از هریك چهار مثقال بزر البنج الابیض افیون از هریك شش مثقال ادویه را کوفته وبیخته انچه خیسانیدني است در شراب ریحاني یا جمهوري یا نبیذ زبیب وعسل مصفى خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند واستعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه شربتی یکدرم با آب کرم وجهت سنك مثانه وکرده با آب کرفس ورازیانج وجهت درد معده وکبد با ماء الاصول وجهت نقرس ومفاصل بقدر یك نخود هر روز قبل طعام با آب کرم * معجون

قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا معزالدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی این معجون در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است میفرمایند که این نوعی از فلونیا است که باین اسم مسمی نموده * صنعت آن فلفل بیست و دو مثقال بزر البنج سفید قردمانا کندر از هریك دوازده مثقال سلیخه برگ سداب از هریك بیست مثقال افیون زعفران کبریت زرد صافی از هریك یک مثقال دارفلفل قسط تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هریك سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست و سه مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی بقدر نخودی و زیاده بحسب مزاج و عادت * طریق صافی نمودن کبریت ذکریا فت * معجون قیصر از تراکیب فیلجوس رومی است که از برای قیصر روم ترکیب نموده نافع است از برای خفقان بارد و صرع و اوجاع بارده و معده و امعا و سدها و عفونت خون و دیر هضم شدن غذا و عسر نفس و فواق شدید * صنعت آن جندبیدستر رب السوس قسط تلخ سلیخه فلفل سیاه دارفلفل میعهٔ سائله افیون زعفران سنبل الطیب از هریك سه درم جاوشیر یکدرم مشك ترکی یکدانك زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته از هریک نیم درم مرمکی صافی نه درم ادویه را کوبیده و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از ان مقدار نخودی شیخ داود گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است و قوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل نیز گفته که شربتش یکدرم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است و وزن اجزاسی و دو درم است و چهاردانك مزاجش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشك است در اول درجهٔ سوم و گفته شده که شربتی از یک دانك تا دو دانك است شیخ داود گفته این معجون را همان وقت که ترکیب کنند استعمال توان نمود و بعض اطبا گفته که بعد از ششماه باید استعمال کرده شود * معجون مبهی منی بیفزاید و نعوظ آورد و گرده و کمر را قوت دهد و بغایت مبهی بود و اگر قوت مجامعت برطرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت جوانی در خود یابند * صنعت آن مروارید ناسفته یا قوت سرخ یا قوت زرد لعل بدخشانی یشب سبز از هریك دو درم قرص افعی بادزهر حیوانی شبانکاره مشک خالص از هریك یکدرم بوزیدان زنجبیل دارفلفل قرنفل لسان العصافیر از هریك سه درم شقاقل خصیة الثعلب مصری تضیب گاو سوهان کرده تخم بابونه کاکنج مغز سر گنجشك خایهٔ خروس مارچوبه از هریک پنجدرم فلفل سفید دارچینی زرنباد تخم جرجیر تخم کرفس تخم کندنا تخم اسپست از هریک هفت درم ماهی روبیان مغز نارجیل مغز حب الزلم مغز حب الصنوبر مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضرا مویز منقی از هریك ده درم جدوار خطائی مجرب افیون مصری جندبیدستر عاقرقرحا از هریک دو درم مغز حب المحلب کنجد مقشر از هریك پنجدرم خولنجان خرفه بهمنین از هریك سه درم زعفران حسك پرورده از هریك ده درم زرده تخم گنجشك ده عدد بسباسه جوزبوا قاقلهٔ کبار از هریک پنجدرم عنبر اشهب دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم نبات سفید نصف اجزا عسل صاف سه چند ان ادویه اجزا را کوفته بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یکدرم * معجون الملك از اختراع جالینوس است از برای ملك صقلیه که نقرس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت دوائی است نیکو از برای حفظ صحت و ازالهٔ مرض و قوتش تا هفت سال باقی میماند و از ششماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شربتش از یك مثقال تا سه مثقال است اسحق گفته که مضر است بمعده و مصلحش عناب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده و حرارت و یبوست این معجون بدرجهٔ سوم است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال و جمیع ریاح بارده و سنك گرده و مثانه و حمیات و

ظلمت بصر * صنعت آن سلیخه شانزده درم دارچینی هشت درم افیون بزر البنج سفید لك مغسول از هریک شش درم سداب بری فرامیون کافیطوس جاوشیر جنطیانا اسطوخودوس قردمانا میعهٔ سائله از هریك پنج درم عصارهٔ غافث کاشم بزر حنظل قوقا صمغ عربی مغز بادام شیرین از هریك چهار درم زعفران قسط تلخ فلفل سفید اذخر مکی سنبل الطیب فرفیون پوست بیخ لفاح اشق پودنهٔ کوهی رازیانه تخم کزبری ورق کل سرخ ناردین اقلیطی حب بلسان از هریك سه درم ودرقرابادین کبیر جالینوس غاریقون وسورنجان از هریک دودرم داخل است وناچار است ازین دو دوا هرکاه ریاح اشتداد داشته باشد وهرکاه وجع در مفاصل باشد والا سورنجان نباید داخل نمود واکر بلغم قوی باشد خصوص بلغم خام باید که زیاده کرده شود بر اجزای مسطور تربد سفید مد برزنجبیل از هریك بوزن غاریقون ودربعض نسخ این معجون زیاده کرده شده کشنیز خشك بریان مرزنجوش از هریك شش درم واین نیکواست از برای اصلاح بصر پس اکرحمی قوی باشد باید که زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صموغ رادرشراب بخیسانند تاحل شوند وباقی ادویه راکوبیده وبیخته همه راباسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند صاحب کامل الصناعه کفته شربتی ازین معجون یک درم است باآب کرم وازبرای حصاة کلیه ومثانه باآب کرفس *معجون میعهٔ اسهال کهنه وزحیر را سودمند بود *صنعت آن جند بیدستر اسارون افیون میعهٔ سائله بزر البنج کندر اجزا مساوی کوفته بیخته باسه چندان عسل بسرشند شربتی از نیم نخود تا یك نخود * معجون منقول از نصایح الرهبان این معجون از استنباط استاذ ابقراط است نافع است ازبرای فالج ولقوه وخدر واسترخا ودافع رطوبات غریبه است وصالح است ازبرای مبرودین ومشایخ ومردمان فربه اصلاحی عظیم ومحلل ریاح ومجفف قروح وزائل کنندهٔ قروح وجرب وقوبا وسعفه واوجاع مفاصل وظهر هرکاه ازرطوبت باشند وانواع استسقا وضعف باه وسموم وصداع قدیم خوردن وطلا نمودن باسرکهٔ انکوری ودروسط سر بعد از تراشیدن سر وازبرای اوجاع اذن قطور آن درکوش بادهان نافعه یا روغن بلسان وازبرای درد دندان کذاشتن اندکی ازان بردندان وازبرای ذبحه باد وغیکه دران شب یمانی پخته باشند وباید که استعمال کرده شود بعد ازان روغن کاووا ز برای طحال باآبیکه پخته باشند دران پوست بیخ کبر وعاقرقرحا وازبرای امراض کلیه باآبیکه پخته باشند دران پودنهٔ نهری واز برای انواع کرمها باآب پوست درخت انار شیرین وازبرای بواسیر باخمر عنبی وازبرای ضعف کبد ومعده وامراض این اعضا باماء العسل دربارد وبماء الجبن درحار واین معجون مضر است باصحاب حرارت مزاج ومصلحش شیر است وباید که درتابستان استعمال نکنند مکر کسانیکه استیلا داشته باشد برمزاج ایشان برودت وقتیکه نبوده باشد بلدها وشربتی ازین معجون تادو مثقال است وقتیکه وفور داشته باشد اسباب برودت بجهت آنکه این معجون کرم وخشك است در درجهٔ ثالثه ویک مثقال است در وقت عدم وفور اسباب حاره وقوت این معجون تاده سال باقی است وبعد از ششماه استعمال توان کرد * صنعت آن دانهٔ اترج بزر البنج سفید ازهریک ده درم فرفیون زعفران سلیخه حماما افیون اقاقیا قسط تلخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم حنظل قوقا تخم انجره مغز حب الخروع مقل الیهود کندر سماق دبق مقشر کبریت زرد لبنی فلفل سفید ورق کل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم کرفس ازهریک چهار درم تخم بادروج یکدرم ادویه راکوبیده وبسرکه بسرشند باآن مقل ارکه آن راقوامی باشد پس بسرشند بعسل مصفی وداخل کنند دران روغن بلسان انچه میسر آید وجوشی اندک داده در شیشهٔ نکاهدارند *معجون هرمس نافع است ازبرای زحیر چون آشامیده شود ازان وزن دوثلث درمی باآب سرد وازبرای وجع کبد بماء ورد وکلقند وازبرای حمی باآب نیم کرم واکر باامراض مسطوره تب نباشد باطلای ممزوج وازبرای نفث الدم مقل ارباقلا باسرکهٔ ممزوج

باآب ودرا عتقال امعا و ریاح با طلاء عتیق ممزوج وبجهت درد سر ووسواس وجنون شب بخورند با شراب ممزوج وبرای گزیدن مار وافعی باآب ترنجبین بنوشند وبمالند وبجهت گزیدن سگ دیوانه با شیره یوداربنوشند * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریك پنج استار افیون زعفران از هریك ده استار فرفیون اشق ساذج هندي عاقرقرحا پوست بیخ لفاح سداب سلیخه سنبل الطیب تخم کرفس از هریك شش استار عود بلسان سه استار عسل سفید خوشبو کف گرفته بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند واین نسخه چهارده جزو است وگرم است در نیم درجه وخشك است در دو درجه ونیم * معجونی که دندان را بی حس کند ودرد بنشاند هرگاه به سبب حرارت باشد وعلامت آن استراحت از آب سرد وهوای سرد است * صنعت آن بزرالبنج افیون میعهٔ بارزد از هریك دو درم فلفل انگوزه شاهتره از هریك یکدرم کوفته بدوشاب انگوري سرشته بردندان نهند درد راساکن کرداند * ایضا مفرحات افیوني است * مفرح از اقتراح حکیم عمادالدین محمود درنفع از برای تقویت باه وپشت وکمر وازعیهٔ مني وکرده از طرب المجالس اقوی است * صنعت آن عود قماري خام سه درهم سنبل الطیب قرنفل دانهٔ هیل بوا زعفران از هریك پنجدرم زرنباد ده درم درونج عقربي خصیة الثعلب مصري از هریك سه درم تخم شلغم تخم ترب از هریك پنج درم تودري سرخ تودري زرد خولنجان مغز چلغوزه مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه جوزبوا بسباسه یاقوت رماني سمکهٔ صیداء کبابهٔ چیني دارچیني از هریك ده درم مایهٔ شترا عرابي مصطکي سنامکي ریگ ماهي از هریك سه درم فلفل بزرالبنج سفید از هریك ده درم افیون پانزده درم جدوار خطائي مجرب عنبرا شهب ورق طلا ورق نقره از هریك دودرم مشك ترکي خالص سه قیراط عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند واین ترکیب سي ویك جزو است ومزاجش سرد است در ربع درجهٔ اول وخشك در دوم * مفرح دیگر مقوي اعضای رئیسه است وامساک ونشاط آورد *صنعت آن افیون کازروني یکمثقال درمیان شش عدد جوزبوا که میان آنها را خالي کرده باشند فتیله کرده بکذارند وجوزها را بخمیر گرفته در روغن کاوبریان نمایند پس خمیر رادور کرده یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشي مروارید ناسفته کهربا ورق نقره از هریك دومثقال ورق طلا یکمثقال عنبراشهب یکمثقال عود قماري خام زرنباد دانهٔ هیل بوا شیطرج هندي طباشیر سفید کشنیز خشك از هریك یکمثقال ودودانك زعفران چهاردانك پوست زرد اترج یکمثقال ودودانك نبات سفید عسل مصفی از هریك چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم * مفرح جواهري خفقان ووسواس وفکر وتوحش راسودمند بود وجگر ودل ودماغ را قوت دهد وفرح آورد ونشاط تمام بخشد ولون را صاف کند وبشره رابغایت برافروزد وبوی دهان خوش کند وطعام بگوارد ومعده راقوت دهد وطبع رانرم دارد ومقوي قوت باه باشد ونعوظ آورد وضعف را زائل سازد وحفظ رازیاده گرداند وجواني رانگاهدارد وپیران رابغایت قوي کند وبواسیر را سوددهد ومجملا خاصیت این ترکیب بسیار است *صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رماني یاقوت زرد فیروزهٔ نیشاپوری زمرد از هریک دومثقال لعل بدخشي عقیق یمني کهربای شمعي بسد حجریشب از هریک سه مثقال لاجورد مغسول یك ونیم درم ریوند چیني صندل سفید نیلوفر عنبراشهب تخم زردک بهمن سرخ طین مختوم عود قماری سلیخه کشنیز خشک زرشك بیدانه از هریك سه مثقال جندبیدستر طباشیر سفید زرنباد خولنجان عود الصلیب سنبل جوزبوا زنجبیل دارچیني قاقلهٔ کبار سعد کوفي اسطوخودوس شامي اشنه نعناع خشک فودنج قشر اترج فرنجمشک مرزنجوش ابریشم مقرض بهمن سفید بسباسه حماما فقاح اذخر لسان العصافیر ورق شیبي قرنفل بسفایج فستقي زراوند گرد زراوند طویل انیسون تخم کاسني تخم کرفس افتیمون شامی درونج عقربي مصطکي رومي نانخواه

گل سرخ از هریك پنج مثقال فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل آملهٔ مقشر پوست هلیلهٔ کابلي از هریك هفت مثقال زعفران ده
مثقال مشك خالص جدوار آزموده افیون مصري گاوزبان بادرنجبویه تخم گل سرخ از هریک دو مثقال ورق طلا ورق نقره فادزهر
حیواني ساذج هندي کافور قیصوري از هریک یك مثقال ونیم وبعضی کافور رایکدرم کرده اند مومیائي کاني یک مثقال نبات
سفید نصف تمام اجزارا کوفته و بیخته با سه چندان عسل سفید صاف کرده بقوام آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را
دران آمیخته بسرشند ودر ظرف چیني کرده بعد از سه ماه مقدار دو مثقال میل نمایند واز عقب آن پیالهٔ چای یا عرق گاوزبان
یاگلاب بیاشامند که نفع ها ظاهر مي شود انشاء الله تعالی

* فصل در بیان مرکباتی که اصل وعمود در آنها پوست خشخاش
است ودانهٔ خشخاش است وازانجمله بخور مخدر است * بخور نافع از برای نزلات ومسکن اوجاع سر ودندان وگوش
منقول از حاج حسین از تلامذهٔ والد ماجد آن مرحوم قدس الله سرهما * صنعت آن بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل
السوس گل ارغوانه پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازي گل خطمي عنب الثعلب از هریک جزوی واگر نزلات بارده باشد مرزنجوش
تمام بابونه اکلیل الملك از هریك جزوی وانکی جندبیدستر داخل نمایند ودر آب بجوشانند وسر ودهان وگوش رابه
بخار آن بدارند پس صافي نموده قدری از آب آنرا مضمضه نمایند وثفل آنرا بوسر ضماد کنند * ایضا تریاق الفاروق است
جهت ذرب وضعف معده وامعا وقبض شکم وتقویت اعضای رئیسه بی عدیل است * صنعت آن مروارید مرجان کهربا عقیق
یشب سبز عاج طباشیر طراثیث کشنیز خشک بریان صندل سفید بهمنین فوفل سعد زیرهٔ کرماني مد بومصطکي کوریا مازو سبز
گل ارمني شادنهٔ عدسي صمغ عربي آرد کنار آرد سنجد حب الآس عذبهٔ دانهٔ عناب بریان کرده پوست بیرون پسته
تخم زیب از هریك سه درم ورق نقره یکدرم تخم خرفه بریان بزر خشخاش سفید دانهٔ انگور از هریك پنجدرم عود خام
بزرالبنج از هریک دو درم رب به شیرین رب سیب شیرین رب مورد بالسویه دو چند یا سه چند همه ادویه ادویه را کوفته
بیخته با اشربه سرشته معجون سازند شربتي تانیم درم با اشربهٔ مناسبه بنوشند * تریاق النزله است که در منع انصباب
مواد ورفع سرفه مجرب است * صنعت آن تخم کاهو ده درم بزرالبنج سفید پوست خشخاش از هریک پانزده درم تخم خشخاش
سفید بیست درم گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشك از هریك پنجدرم اسطوخودس دو ونیم درم جمله را در آب بخیسانند
وبجوشانند ونبات سفید صد وپنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربي
کثیرا مرصاف از هریك دو ونیم درم نرم سوده بآن بیامیزند شربتي یك نخود * حب خشخاش نافع است از برای اسهال
خون وزحیر واسهال کبدي ومعوي ودماغي * صنعت آن مازو سبز کزمازج پوست خشخاش سفید صمغ عربي اجزا مساوي
کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا که بآب باران تنك بر آورده باشند سرشته حبوب سازند شربتي مقدار نخودی بقدر قوت مزاج
از یك حب تا پنج حب واگر قدری حب الآس وبیخ انجبار داخل نمایند بهتر است * وحلوای تخم خشخاش است مقوي
دماغ ومسمن بدن * صنعت آن شیرهٔ تخم خشخاش سفید هفت توله نبات سفید پنج توله روغن گاو تازه سه توله اول شیرهٔ
خشخاش رادر دیك کرده بآتش ملایم چندجوشی دهند پس روغن داغ کرده ونبات گداخته دران ریزند وبرهم زنند
تاغلیظ گردد وبقوام آید پس زعفران بسباسه از هریك یکماشه باگلاب سائیده داخل نموده فرود آورند وسرد کرده
ناشتا بخورند جمله یك شربت است اقویارا وضعفا را دو شربت * وحلوای کوکنار از اطبای هند است از برای نزلات
نافع است ونشاط آورد وسرعت انزال رانافع بود * صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نازده با تخم بیست عدد بکوبند و

یك شب در آب باران بخیسانند پس بفشارند وثفل آنرا دور نمایند ورد وسیر کندم را دران آب بجوشانند تا تمام آب آن را جذب نماید پس در سایه خشك نمایند وآرد کنند وآن آرد را در روغن بریان کرده دو سیر قند سفید ویک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند وکف آنرا بگیرند وداخل آرد وروغن مذکور کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید مغز بادام شیرین مقشر ده درم زنجبیل دو درم زعفران نیم درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش برگیرند ودر لنگری چینی پهن نمایند وبطریق حلوای لوزینه برند وهرکس بمقدار برداشت طبیعت خود بخورد * وخمیرهٔ خشخاش است

* خمیرهٔ خشخاش نافع است از برای نزلات ودرد سینه وسرفه وسل وتسکین اوجاع * صنعت آن بگیرند پوست خشخاش تیغ نزده یکصد وپنجاه مثقال ونیم کوفته در سه صد وهفتاد وپنج مثقال آب بجوشانند پس در خریطهٔ انداخته بچکانند تا مطلق تلخی دران پوست نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقداری وهفت مثقال ونیم نرم صلایه کرده دران آب چکیدهٔ پوست کوکنار شیره بکشند پس آنرا با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران سه مثقال وبگلاب سائیده دران داخل نمایند ویک جوش داده پس بگیرند عنبر اشهب نیم مثقال وبا قند سفید بکوبند ودران داخل نمایند وبرهم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده دانهٔ هیل هفت مثقال ونیم دارچینی پانزده مثقال کوبیده وبیخته دران داخل کرده بسواط آن مقدار برهم زنند که خمیره شود قرصها سازند هر قرصی دو مثقال ونگاهدارند ودر وقت حاجت یک قرص آنرا بخورند * خمیرهٔ ممسك

منی چون قبل از جماع بدو ساعت بخورند امساك منی کند وسرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده با تخم نیم رطل ونیم کوفته در هفت من آب حلب ادان بجوشانند چون آب به ثلث رسد بمالند وبپالایند پس با یکرطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم جوزبوا دو درم افیون یکدرم زعفران نیمدرم کوفته وبیخته داخل کرده تیز زنند تا نیکو مخلوط شود وخمیره گردد در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند وعند الحاجة شربتی از نیمدرم تا یکدرم ویك مثقال نیز تناول نمایند * خمیرهٔ خشخاش تالیف نواب غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل همه مقشر نشاسته کثیرا از هریك دو نیم مثقال دانهٔ هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانك زعفران دو دانک بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی از هریك دو مثقال ودر نسخهٔ دیگر کهربا داخل نیست لعوب وتخمها را صلایه نموده باقی ادویه را کوفته وبیخته شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هریك شش مثقال ودر نسخهٔ دیگر شربت بنفشه نیز داخل است واز هریک این شربتها هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال همه را بعرق بید مشك بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند وخمیره سازند وهر روز پنج مثقال تناول نمایند

* خمیرهٔ خشخاش ایضا تالیف آن مغفور مبرور * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته مغز پسته کثیرا از هریك دو مثقال ونیم دانهٔ هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانك زعفران یکدانك ونیم بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی مغز نارجیل تازه مقشر از هریک دو مثقال ونیم لعوب وبزور را نرم صلایه نموده باقی ادویه را کوفته وبیخته شربت اسطوخودوس وشربت گاوزبان وشربت انار شیرین وشربت به شیرین وشربت بنفشه از هریک هفت مثقال ونیم نبات سفید پانزده مثقال مجموع را با عرق بید مشک چهل وپنج مثقال بقوام آورده ادویه را بآن سرشته خمیره سازند شربتی پنج مثقال واگر یکدانك عنبر اشهب داخل نمایند بهتر است * ونیز از انجمله دیاقوذا است * بدانکه دیاقوذا بفتح دال مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف وضم قاف وسکون واو وفتح ذال معجمه والف بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است * دیاقوذا اکثر نزلات

حارة وسرفهٔ خشك را مفيد است وسينه وحلق رانرم كرداند * صنعت آن بكيرند خشخاش تيغ نزده باتخم بيست عدد تخم خطمي سفيد كثيرا سفيد صمغ عربي تخم خبازي بهدانه به شيرين ازهريك پنجدرم اصل السوس بيست درم بزرقطونا ده درم ودر نسخهٔ ديكر بيست درم است مجموع را درشش رطل آب باران دو شبانه روز بخيسانند تا نرم شود پس بآتش ملايم بپزند تا مهرا شود وآب به نصف رسد پس بيالايند وبا يكمن قند سفيد بقوام آورند شربتي تام تا پنج مثقال ودر نسخهٔ ديكر اين دياقوذا بجاى قند سفيد ميبختج است سيد اسمعيل كفته در ذخيرهٔ خود كه بعض اطبا قند سفيد نيم من وميبختج نيم من ميكنند وبعضى ميبختج نيم من وعسل مصفى نيم من ميكنند واكر بجاى هر دو شكر كنند روا باشد ميفرمايند كه اكر بجاى همه يكمن فانيد سنجري با يكمن ترنجبين يا هر دو ازهريك نيم من كنند بهتر است * دياقوذا ديكر كه در منافع مثل او است * صنعت آن خشخاش سفيد تيغ نزده باتخم وخشخاش سياه تيغ نزده باتخم ازهريك ده مثقال كل بنفشه صمغ عربي ازهريك پنجدرم اصل السوس سه درم رب انارشيرين بيست مثقال قند سفيد يكصد درم بدستور شربت بپزند شربتي دو مثقال * صنعت اين دياقوذا به نسخهٔ ديكر خشخاش سفيد تيغ نزده باتخم وخشخاش سياه تيغ نزده باتخم ازهريك ده مثقال كل بنفشه صمغ عربي ازهريك يكمثقال اصل السوس سه درم آب انارشيرين بيست مثقال قند سفيد يكصد درم بدستور مقرر شربت بپزند شربتي ده درم * دياقوذا كه منع نزلات كند وسرفه را نافع بود وخواب آورد ودماغ را قوت دهد * صنعت آن خشخاش سفيد خشخاش سياه با پوست تيغ نزده ازهريك ده عدد عناب خراساني بيست عدد مويز منقى دوازده مثقال ونيم بزرالبنج سفيد يكمثقال ويكدانك ونيم اصل السوس دوازده مثقال ونيم تخم خطمي سفيد سه مثقال انجير زرد ده دانه ايرسا دومثقال ونيم پرسياوشان اسطوخودوس زوفا خشك از هريك دومثقال مجموع رادر آب باران واكر يافت نشود در آب حلا دان مقدار هفت رطل يك شبانروز بخيسانند وروز ديكر بجوشانند آنمقدار كه ثلث آب بماند پس بمالند وبيالايند وباشكرسفيد يكمن بقوام آورند پس بكيرند مصطكي رومي مرمكي صافي اقاقيا دارچيني زعفران رب السوس ازهريك نيم مثقال كوبيده وبيخته بآن بسرشند سرشتني نيكو شربتي سه مثقال * دياقوذا منقول ازخط حكيم احمد موسوي قلمي فرموده اند كه اين شربت را بجهت فرزند ام ساخته آزموده مجرب افتاده ومخترع آن فقير است * صنعت آن پوست خشخاش تيغ نزده سربنفشه كل سرخ اصل السوس ازهريك دومثقال عناب خراساني تازه بيست عدد سپستان سي عدد كل خطمي سفيد زوفاى يابس ازهريك يكمثقال تخم خبازي نيم مثقال مويز طائفي منقى ازحب پنج مثقال تخم خشخاش سفيد چهارمثقال جوشانيده صافي نموده قند سفيد يكمن داخل كرده بقوام آورند وبوقت حاجت اكرضرور باشد صمغ عربي شكرتيغال ازهريك دودانك كوبيده بران پاشيده بليسند * دياقوذا ديكر تاليف حكيم احمد موسوي * صنعت آن مويز طائفي دانه بيرون كرده سه مثقال تخم خطمي سفيد صمغ عربي زوفاى يابس تخم خرفه مقشر تخم خبازى بهدانه اصل السوس محكوك ازهريك دومثقال خشخاش تيغ نزده باتخم پانزده مثقال ايرسا يكمثقال در آب خيسانيده بجوشانند چون به نصف رسد صافي نموده باشكرسفيد بقوام آورند واكر سرفه بلغمي ويا كهنه باشد اندك انكبين يا شكرنيز داخل نمايند * دياقوذا ديكر اصحاب نزلات وخداوند سل راوكسيكه سرفه داشته باشد وبا سرفه خون برآيد نافع بود * صنعت آن خشخاش سفيد تيغ نزده باتخم خشخاش سياه باتخم ازهريك پنجاه درم تخم كاهو مقشر بزرالبنج سفيد ازهريك سه درم ونيم كوفته با پانصد درم آب صافي بجوشانند تا بيست درم بماند بيالايند وپنجاه درم لعاب بزرقطونا ويكصد درم ميبختج داخل كرده بقوام آورند شربتي يك اوقيه * دياقوذا به نسخهٔ ابن ماسويه كه انفع از نسخهٔ قبل است در منافع مذكوره * صنعت آن خشخاش سفيد بيست

درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی سفید کثیرا صمغ عربی مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هریك پنجدرم اصل السوس بیست درم بزرقطونا پنجدرم ادویه را سوای بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوای بزرقطونا وخطمی در ده من آب باران بخیسانند یك شبانروز وبزرقطونا وخطمی را لعاب برآورند وصمغ عربی وکثیرا را علیحده در ده سیر آب باران حل کنند پس بجوشانند تابنصف رسد پس بپالایند ولعابها وکثیرا وصمغ عربی حل کرده با نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یك اوقیه * دیاقوذا دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده * صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده با تخم نیم من در ده من آب باران یك شبانروز بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده با نیم من مینختج ونیم من شکر سفید بقوام آورند واگر درسینه خلطی باشد بدل شکرانگبین کنند * دیاقوذا منقول ازخط میرزا معزالدین محمد موسوی * صنعت آن تخم خشخاش وپوست خشخاش از هریك بیست درم بجوشانند وبپالایند وباپنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم گرم * دیاقوذا دیگر منقول از خط میرزا معزالدین موسوی * صنعت آن خشخاش سفید اصل السوس از هریک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی وکثیرا صمغ عربی تخم خبازی بزرقطونا از هریك پنجدرم همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده دو رطل سلاقهٔ عنب مع عصیر عنب پخته ویکرطل فانید داخل کرده بقوام آورند * دیاقوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و رئه وسعال * صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هریک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هریك ده دانه ادویه را جوشانیده صافی نموده نبات سفید یکمن داخل کرده بقوام آورند شربتی یك اوقیه * دیاقوذا دیگر منقول از ذخیرهٔ سید اسمعیل جرجانی در زکام ونزلهٔ بسیار حار ودر بارد نیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود * صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده یکصد عدد وبا پوست وتخم بکوبند ودر هفت من آب باران یك شبانروز بخیسانند وروز دیگر آن مقدار بجوشانند که بنصف رسد بپالایند وبا یکمن قند سفید ویکمن مینختج بقوام آورند شربتی هفت درم باماء الشعیر وبعض اطبا اقاقیا زعفران مرمکی صافی گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس صمغ عربی از هریك یکدرم کوبیده بیخته داخل میکنند در تمام آن شربت وبعضی بازای هر رطلی ازین شربت این ادویه را باین مقدار داخل مینمایند * دیاقوذا تالیف آن مرحوم نافع ازبرای سل وجمیع امراض صدر وریه که از نزلات حاره باشد واسهال مراری وذوبانی ونفث الدم * صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده با تخم بیست عدد خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم ده عدد نیم کوفته بهدانه به شیرین تخم خطمی سفید صمغ عربی کثیرا اصل السوس محکوک مرضوض سرطان نهری که اطراف آن را دور کرده شکم آن را شکافته اول مرتبه با آب خاکستر چوب طرفا واندک نمك شسته پس با آب خوش بشویند که اثر خاکستر ونمك دور گردد واز هریک پنج مثقال جمله را در یکمن تبریز آب باران یك شبانروز بخیسانند پس بپزند تا به نصف رسد بمالند وبپالایند ولعاب بزرقطونا ده مثقال قند سفید نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس طباشیر سفید از هریك یك مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هریك دو دانگ کهربا مروارید ناسفته از هریک نیم مثقال داخل کرده نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی پنج مثقال * رب خشخاش است از تالیف قدما است جهت نزلات حاره بغایت نفع دارد * صنعت آن کوکنار مع تخم دویست عدد بکوبند ویک شبانروز در نه صد مثقال آب بخیسانند وبجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نمایند وباصد وپنجاه درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که لعوق شود بعد ازان اقاقیا زعفران مازو

لحیة التیس از هریک درمی کوفته بیخته دران بسرشند و بدانند که رب نزد اطبا آن است که نباتات و اثمار را کوفته آب آنرا بگیرند یا جوش داده آب صاف طبیخ آن را بستانند پس این آب یا طبیخ را بپزند فقط تا که غلیظ شود و باید که چون به نصف رسد قدری شیرینی نیز داخل نمایند و بقوام آورند چه آب بعضی فواکه بعضی ثمرها از بسکه مائیت و لطافت دارند عند الطبخ همه هوا میکردند و غلیظ نمی شوند تا که با آن شکر نیامیزند و یا آنکه میسوزند بخلاف شراب که شیرینی دران با مائعات ابتداء داخل مینمایند و طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آید خواه آن مائع عصاره باشد یا طبیخ یا غیر آن و این فرق است میان آن هر دو و نیز بر سبیل تجوز احدهما را بر دیگری اطلاق مینمایند و در حرف الراء در مبحث ربوب انشاء الله تعالی خواهد آمد * و سفوف خشخاش است * سفوف خشخاش نافع از برای نزلات حاره و سل و سعال و خشونت صدر * صنعت آن تخم خشخاش سفید پنجدرم صمغ عربی نشاسته بریان تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خبازی از هریک دو درم تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یك مثقال مغز بهدانه رب السوس از هریك دو مثقال کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با شیر زنان یا شیر بز یا شیر خر بیاشامند * سفوف دیگر که وجع کلیه را نافع باشد و درد را تسکین دهد * صنعت آن بزر البنج سفید یکدانگ افیون قیراطی مغز تخم کدو و خرفه مقشر از هریك یک درم کوفته با شراب خشخاش بنوشند * و ایضا از انجمله شراب های خشخاش است * شراب خشخاش ساده منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود و بیخوابی را مفید باشد * صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تیغ نزده یکصد عدد با تخم نیم کوفته با دو من آب باران بپزند و بپالایند و با یکمن و نیم قند سفید بقوام آورند شربتی تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش از تخم بی پوست مرتب نمایند مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را بکوبند و بپزند و با یك من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشخاش از خشخاش تیغ نزده باشد بهتر است * شراب خشخاش بنسخهٔ شیخ الرئیس مانع انحدار نزلات و مواد دماغی است و سرفه را نافع است و مانع قیء الدم و اسهال مزمن است * صنعت آن بگیرند خشخاش رسیدهٔ تیغ نزده متوسط در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و کنگرهٔ سر آنها را و چوب پایان آنها را دور کنند و در آب باران پانزده رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس بفشارند و ثفل آنها را دور کنند و آب را نیکو صاف نموده وزن کنند از ان چهار رطل و نیم و از عسل سفید مصفی خشبو و ارسلاقهٔ عنب از هریک یکرطل و نیم و بپزند تا بقوام آید پس اقاقیا و زعفران و مومکی صافی کلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس از هریك یک درم کوبیده و بیخته با آن مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاهدارند * حکیم میر معز الدین موسوی گفته که درین شراب برای نفث الدم دم الاخوین و طرا ثیث شیرین و صمغ عربی نیز داخل میتوان کرد دیگری درین شراب بجای مومکی صافی عفص و کلنار فارسی هر دو داخل کرده و گفته که این شراب را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل مصفی یا مثلث مرتب باید نمود و دیگری گفته که این شراب را با عسل مصفی بقدر ضرورت مرتب باید نمود و ادویهٔ که در آخر داخل میکنند همین اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس آورده و این نسخه از برای اسهال مزمن انسب است و دیگری گفته که در هر رطلی از شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقاقیا و بوکه سماق و عصارهٔ لحیة التیس و کلنار فارسی و کثیرا و زعفران از هریك چهار درم باید داخل نمود و در نسخهٔ دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام لایق گل سرخ صمغ عربی از هریك هشت درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هر دو را بریان کرده باشند از هریک شش درم رب السوس نشاسته کثیرا از هریک چهار درم زعفران یکدرم داخل است شربتی دو درم * شراب خشخاش دیگر * صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش دو صد و چهل

مثقال هر در ایکشبانروز در ششرطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و بمالند و بفشارند و صافی نموده قند سفید دو صد و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاهدارند * شراب خشخاش دیگر تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده ازهریک سی درم نیم کوفته در سه من آب باران بجوشانند وچون یکرطل آب بماند بپالایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند * شراب خشخاش دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسیکه بسرفه خون از سینهٔ او آید و از برای اصحاب سعال صعب که به شب بیقراری داشته باشند و خواب آمدن ندهد * صنعت آن خشخاش سفید یا تخم خشخاش سیاه یا تخم که آن را تیغ نزده باشند از هریک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید ازهریک سی درم همه را با پانصد درم آب باران یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بپالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم میپختج داخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند * شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد * صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد کنگره و چوب آن را دور کرده یکشبانروز در آب خیسانیده واگر بجای آب گلاب و عرق بید مشک کنند بهتر است و این ادویه را نیم کوفته در پارچهٔ بسته علیحده علیحده در آب و یا گلاب و بید مشک بخیسانند همان قسم یکشبانروز پس هریک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند ادویه این است عود هندی غرقی خام دارچینی قرنفل دانهٔ هیل ساذج هندی ازهریک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاری عنبر اشهب مشک خالص مصطکی زعفران ازهریک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد * شراب خشخاش دیگر نافع از برای امراض صدر و رئه و نزلات و سعال * صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان ازهریک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان ازهریک ده دانه جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی پنج مثقال * شراب خشخاش دیگر که ترطیب بدن کند چون با ماء الشعیر بنوشند و حمیات دق و اقسام حمیات را نافع باشد * صنعت آن آب نیلوفر تازه و آب کدو تازه آب گل بنفشهٔ تازه ازهریک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده و در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن بقوام آورند و بعضی از اطبا بزر البنج سفید در آبهای مذکور سه شب خیسانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده با قند بقوام آورند میفرمایند که این خوب نیست زیرا که بزر البنج را یبوست بسیار است و این آبها بسبب لطافت تا سه روز فاسد میشوند * شراب خشخاش صندلی سعال با تلیین طبع را سود مند است * صنعت آن پوست خشخاش تخم خشخاش ازهریک ده درم حب الآس بیست درم صندل سفید صندل سرخ ازهریک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بید مشک ازهریک یکمن سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند چون بیکمن رسد بپالایند و با نیم من رب به شیرین و نیم من نبات سفید بقوام آورند پس نیم درم عنبر اشهب را با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند * ضماد خشخاش از محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه * صنعت آن گل بنفشه خشک بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش ازهریک کفی نیم کوفته با آب بپزند تا مهرا شود در هاون سنگی بکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر گوش و لحیه و شقیقه ضماد نمایند * و طلای خشخاش است چون برد و ر چشم بمالند آب آمدن و درد اعماق آن را زائل کرداند * صنعت آن یک عدد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب سه ساعت خیسانیده پس مالیده صافی نموده در آن حضض هندی نیم وزن زرد چوبه یک وزن سائیده شیر گرم نموده طلا نمایند * و عرق خشخاش

است واین درخواص قریب بعرق افیون است * صنعت آن بگیرند کوزهٔ خشخاش تیغ نازده افیون ناگرفته با تخم هرقدر که خواهند وپارچه نموده یك شبانروز در آب آنمقدار که ازروی آن بگذرد بخیسانند پس با چهار روزن آن آب بطریق متعارف باتش ملایم بقرع وانبیق عرق کشند واگر قوي خواهند بازدران عرق قدری پوست خشخاش تیغ نازده بدستور خیسانیده عرق کشند * عرق پوست خشخاش مرکب درنفع اقوی ازسادهٔ آن است * صنعت آن بگیرند پوست خشخاش موصوف نیم من تبریز بزرالبنج سفید ده مثقال بیخ لفاح پنج مثقال تخم خشخاش بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان شقاقل مصري زراوند مدحرج زراوند طویل دارچیني قرنفل جوزبوا بسباسه ازهریك چهارمثقال برگ بادرنجبویه برگ فرنجمشک برگ گاوزبان گل گاوزبان ازهریك هفت مثقال زعفران سه مثقال جندبیدستر عنبراشهب مشك خالص از هریك دومثقال ادویه را سوای زعفران وجندبیدستر وعنبر ومشك جوکوب نموده دران مقدار آب باران که ازبالای آن دوسه انگشت بگذرد یك شبانروز بخیسانند پس چهارروزن آن آب داخل کرده در دیك عرق کشي بدستور مقرر عرق کشند وزعفران وجند ومشك وعنبر راسوده در پارچهٔ نازکی بسته درته مشربه اندازند تاعرق بران کشیده شود پس سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند وعند الحاجت بقدر برداشت طبیعت بیاشامند واین عرق پیران وصاحبان امراض دماغیه بارده ومعتادین بکوکنار را بسیار نافع است * واقراص خشخاش است * قرص خشخاش نافع است ازبرای قروح سینه وریه ودرد سینه وذات الریه وذات الجنب وحرقة البول وبول الدم وقرحهٔ گرده ومثانه ونفث الدم واسهال خونی وسرفه وتپ * صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربي ازهریک چهاردرم نشاسته کثیرا رب السوس ازهریک دودرم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه ازهریك سه درم طباشیر سفید پنجدرم زعفران دودانك کوفته وبیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی ازیکدرم تایک مثقال با شراب خشخاش وقوتش تا شش ماه باقي است وبعد ازان ضعیف میگردد ودر نسخهٔ حکیم محمد باقر که درمجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست وگفته که شربتش ازیك مثقال تایك مثقال ونیم است با شراب خشخاش ودر موضع دیگر ازهمان بیاض مجربات خودنشاسته داخل است وگفته که شربتش ازیك درم تا سه درم است با شراب خشخاش * قرص خشخاش که سید اسمعیل درذخیره درعلت قرحه ذکرکرده وگفته که این قرص ازبرای قروح کلیه ومثانه ومجاري بول وازبرای رویانیدن گوشت تازه درین قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد ازسکون وجع وایستادن ریم * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه ازهریك دودرم کثیرا صمغ عربي نشاسته گل ازمني طین قبرسي گل مختوم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسي سماق منقی ازهریك یک درم طباشیر سفید کهربا ازهریك یک درم ونیم کندر نیمدرم ریوند چیني دودانک کوفته وبیخته بآب بارتنگ تازه اقراص سازند شربتی ازیك مثقال تادودرم با سکنجبین سفرجلي یاکشکاب بیاشامند واگر درین قرص دم الاخوین وحب الآس وسرطان محرق زیاده کنند قوي تر میگردد وحب القلت وودع محرق وبسد ومروارید ناسفته ازبرای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که زیاده کرده شود * قرص خشخاش بنسخهٔ دیگر قرحه وجرب مثانه وسوزش بول را نافع باشد * صنعت آن تخم خشخاش سفید وسیاه ازهریک چهارمثقال نشاسته کثیرا صمغ عربي ازهریك یك مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال ریوند چیني یك مثقال اجزا کوفته بیخته بآب لسان الحمل سرشته قرص سازند شربتی دودرم با سکنجبین سفرجلي بدهند * وکوکنار مصلح است * صنعت آن پوست خشخاش سیاه تیغ نزده یازده مثقال جوزبوا قرنفل ازهریک دومثقال ونیم بسباسه نانخواه بادیان ازهریك یك مثقال ونیم دارچیني

یک مثقال زعفران نیم مثقال همه را نیم کوفته بطریق متعارف بپکانند شربتی پنج مثقال * ولبانه طولونیه است لبانه که معین برتقویت باه وبطوء انزال است * صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده بیخ لفاح شونیز جوزبوا ازهریک پنجدرم سعدکوفي قرنفل بسباسه ازهریك نیمدرم کوفته وبیخته با چهاروزن ادویه بعسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند ودوساعت قبل ازمقاربت مقداریکدرم تایك مثقال تناول نمایند * لبانهٔ دیکر که همان منفعت بخشد * صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده خولنجان جوزبوا کشنیزخشك ورق الجوز اقاقیا افسنتین رومي پوست بیرون پسته جاوشیرازهریك یك جزوبالسویه قسط هندي میعهٔ یابسه سندروس صعتر تخم سداب ازهریک نیم جزومغزپسته مقشربوزن کل باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی علی الرسم سرشته معجون سازند وعند الحاجت دوسه ساعت قبل ازان مقداریک مثقال تادومثقال تناول نمایند * وازانجمله لعوقات خشخاش است * لعوق خشخاش ازتراکیب حکیم اشرف منقول ازخط ولد ارشد حکیم ابراهیم قلمي نموده که باین ازمرضهای بسیارخلاصي یافته وکسانیکه میل کرده بودند امزجهٔ ایشان بمقدمات سل مبتلا بود وازان نجات یافتند * صنعت آن ایرسا زعفران اسطوخودوس ازهریك پنج مثقال رازیانه غري السمک ازهریک سه مثقال پرسیاوشان پنج مثقال کاوزبان هفت مثقال اصل السوس کل خطمي سفید ازهریك سه مثقال تخم خشخاش بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفا خشک ازهریك ده مثقال پوست خشخاش پانزده مثقال مغزفندق خام مقشرسي مثقال عناب سي دانه سپستان سي دانه کزانکبین سفید پنجاه مثقال فانید یکصد مثقال نبات سفید یکصد وپنجاه مثقال بدستورمقررلعوق سازند شربتی دو مثقال باب کرم * لعوق خشخاش که درامراض نزلي قائم مقام شراب خشخاش است * صنعت آن خشخاش تیغ نزده باپوست وتخم پنجاه عدد دریك سیرآب بجوشانند تابنصف رسد صافي نموده قند سفید وعسل مصفی ازهریك پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس شیرهٔ مغزچلغوزه وشیرهٔ حسك وشیرهٔ حب القطن نشاسته ازهریك دوازده مثقال داخل کرده باز بجوشانند تابقوام آید بکاربرند واکرد انهٔ هیل وصمغ عربي ورب السوس ازهریك شش مثقال زعفران یک مثقال کوفته وبیخته ممزوج نمایند بهتراست ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی یك اوقیه * لعوق خشخاش که امراض نزلهٔ حارهٔ مزمنه را نافع است * صنعت آن مغزتخم خیارین پنج درم مغزبادام شیرین ششدرم صمغ عربي سه درم زعفران یکدرم نرمائیده سپستان سي دانه اصل السوس پوست خشخاش تیغ نزده ازهریک هفت درم درآب جوشانیده چون به ثلث رسد بپالایند فانید ده درم شکرطبرزد یکرطل داخل کرده بقوام آورند وادویهٔ کوبیده راداخل کرده برهم زنند ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی یک اوقیه وبعضی درعین پختن فلوس خیارشنبرهرده درم وکل بنفشهٔ خشك پنجدرم عناب جرجاني بزرک بیست دانه داخل نموده اند ودروقت سرشتن اجزا آرد باقلا دهدرم وروغن بادام شیرین سي درم داخل مینمایند * لعوق خشخاش لهقدس سره موسوم به لنا نافع ازبرای امراض مذکوره * صنعت آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید ازهریك سي مثقال کل بنفشه اصل السوس محکوک تخم خبازي تخم خطمي سفید کثیرا ازهریك پانزده مثقال دردوازده رطل آب باران درشبانروز خیسانیده بجوشانند تابه نصف رسد پس صاف نموده بادورطل نبات سفید بقوام آورند شربتی ششمثقال * لعوق خشخاش سل وقرحهٔ رئه وامعا ونزف الدم وسرفهٔ بلغمي رانافع باشد * صنعت آن پوست خشخاش سفید پنجاه درم دردو رطل آب بجوشانند تابه نصف رسد ویکرطل قند اضافه کنند وبجوشانند تابقوام آید بعدازان رب السوس ومغزتخم کدوازهریك پنجدرم کوفته باآن ممزوج نمایند شربتی ده درم بلیسند * لعوق خشخاش بنوعدیکرکه نزلهٔ کرم راساکن کند * صنعت آن

تخم خشخاش سفید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربي از هريك چهار درم مغز تخم کل و مغز بهدانه از هريك سه درم کوفته
بکلاب بسرشند ولعوق سازند * لعوق خشخاش نزلهٔ گرم را نافع باشد و ماده را رقیق کرداند * صنعت آن تخم خشخاش
سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنجدرم نیم کوفته وخیسانیده وجوشانیده وصاف نموده باقند بقوام آورند ونشاسته
وکثیرا وصمغ عربي از هريک سه درم بآن بسرشند ولعوق کنند * ولعوق خشخاش از استنباط آن مرحوم که در امراض نزلی
قائم مقام رب خشخاش است * صنعت آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد دريك سير شاهجهاني آب باران بجوشانند
تا نصف رسد صافي نموده نبات سفید عسل مصفی از هريك پاوسير شيرهٔ مغز چلغوزه شيرهٔ حب القطن شيرهٔ کشنيز خشك نشاسته
از هريک چهار توله داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس دانه هیل صمغ عربي رب السوس از هريك دو توله زعفران سه ماشه
سوده داخل کرده نیکو برهم زنند ودر وقت حاجت شربتی پنج مثقال تناول نمایند * لعوق لبوب در تقویت باه وامساک
مني وسرعت انزال بی نظیر است وتفریح ونشاط تمام آورد * صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز حب الزلم
مغز حب القطن مغز حب السمنه مغز تخم خيارين از هريک چهار مثقال مجموع را بر روي سنک با شيرکاو صلايه نموده تا چون
مرهم شود پس بکيرند پوست کوکنار تيغ نزده ششمثقال بزر البنج سفید مغز استه تمرهندي مقشر از هريك دو مثقال بيخ لفاح و
سعد کوفي که بهندي بيخ موتهه کويند از هريک نيم مثقال حلك موبى چهار مثقال مجموع را در سه سير شير کاو ميش بجوشانند
تا به ثلث رسد پس بمالند بقوت و بيالايند ونبات سفید يک سير داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائيده را داخل کرده
تيز زنند تا نيکو مخلوط شود از آتش فرود آورده شقاقل مصري دارچيني سيلاني بهمن سرخ بهمن سفید از هريك دو مثقال
خصية الثعلب مصري شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکي از هريک نيم مثقال کوبيده وبيخته بان بسرشند ودر ظرف
چيني نکاهدارند وهر روز صبح يك مثقال وعصر يك مثقال آنرا تناول نمايند * ومرهم کوکنار است جهت زخم شمشير وسرطان
وناصور نافع است * صنعت آن کوکنار رده توله دم الاخوين سرمهٔ اصفهاني زردچوبه شاخ کوزن سوخته زاج سفید از هريك يك
توله مرداسنک ششماشه موم سفید وروغن کنجد يا زيتون از هريك هشت توله اول روغن را جوش داده موم را در ان
بکداز ند پس ادويه را کوفته بيخته دران اندازند ومرهم سازند ووقت حاجت بکاربرند * باب الالف مع القاف
* اقحوان بضم اول وسکون ثاني وضم حای مهمله وواو والف ونون لغت عربي است وآنرا احداق المرضى نيز کويند و
قسم صغير آنرا اهل شام عين الحمل نامند وبفارسي بابونهٔ کاوچشم نامند وقسمى از اقحوان راکه انبوت الراعي وانبوت
الملك نيز وکفته اند که آنرا بيوناني ادمانيس نامند حکيم ميرمحمد مؤمن کفته که خبز الغراب اقحوان است ومشهور آن است
که خبز الغراب که فارسي آن نان کلاغ است اسم خبازى است ومشهور اصح است ونيز بعربي رجل الدجاج وعرار وعين
البقر وعين الاطلى وبعبراني حيفابغا وبسرياني فشا ونيز اقحوان را فرانيون نامند ونزد بعضى کافوريه اسم اقحوان است
وآنرا کرکيش وکرکاش نيز نامند وآن دو قسم ميباشد صغير وکبير کبير را بهار کويند وبيوناني انقليمن وآن دو نوع است بري
وبستاني وشاخهاى او باريک وبرکش شبيه ببرک کشنيز وازبانه وکلش زرد مدور ودر اطراف آن برکهاى ريزه سفيد
وازکل بابونه بزرک تر وثقيل الرائحه وباندک تلخي وفي الجمله صنفى از بابونه است وفرق آن است که بابونه تخم ميدارد
واين ندارد ونزد اطلاق مراد کل آن است کرم است در سوم وخشک در دوم ومسخن قوي ومحلل خون منجمد در مثانه
ومفتح سدهٔ جکر وافواه عروق وملطف ومدر عرق وبول وحيض ومسقط جنين وبا قوت ترياقيه ومفتت حصاة وجهت ورم

مقعده ودرد مثانه وصلابت سپرز واستسقا وقراقر معده باسکنجبین وبانمك مسهل سودا وبلغم ولعوق آن جهت ربو وسرفه ونفث الدم وجلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم وطلای آب تازهٔ آن برانثیین وقضیب وکنج ران مقوی باه وجماع وضماد آن جهت التوای عصب وباموم روغن جهت ورم صلب وشرب نیم مثقال آن باسکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و فرزجهٔ آن مدر حیض ومنقی رحم واکثار آن مصدع ومصلحش سکنجبین ومکرب معده ومصلحش بنفشه وانیسون وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بابونه است وقسم صغیر آن در دوم گرم ودر اول خشك ودر افعال ضعیف تر از اول وباشراب جهت نیکوئی رنگ رخساره وتحلیل ورم صلب واکتحال خشك آن جهت تقویت طبقات چشم وظلمت بصر وجلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است وخاکستر گل اقحوان نافع است از برای غرب ذرور آن بر تن وانکماس بآن وسود وصنف اقحوان میباشند قوی * امراض الراس * سهر بوئیدن اقحوان خواب می آورد * سبات بسیاری بوئیدن اقحوان محدث سبات است. * مالیخولیا اقحوان مخرج سودا وبلغم است واستفراغ بآن نافع است از برای اصحاب فزع جالینوس گفته که آشامیدن خشك آن نافع است صاحب مالیخولیا را مانند افتیمون * صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم وسودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یك مثقال با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی بخورند نافع است از برای صرع وزائل میکرداند صرع را اسحق گفته که چون بیاشامند از اقحوان هر روز دو درم باشراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند صاحب صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میکند او را نفعی بین رازس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یك مثقال نافع است صرع حادث از خلط سوداوی را * لقوه مطبوخ اقحوان را نطول نمودن برسر نافع است از برای لقوه * دهن الاقحوان جهت نضج جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب وورم اسافل بدن ومقعده وصلابت رحم ودرد گوش وتفتیح مسامات وادرار عرق مؤثر است شرباً وتدهینا وقطوراً وآشامیدن پنجدرم آن مدر عرق وجهت دفع قولنج مفید ونافع است استنشاق باین دهن بعد از استفراغ بحب ایارج از برای سهریکه بوده باشد سبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی نیکو مولانا نفیس گفته که تعریق سر بآن نافع است از برای این قسم از سهر رازی گفته که دهن الاقحوان نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سعوط کردن بآن ونیز نافع است از برای لقوه تمریخ وطلا کردن آن بر سر وآن گرم است * صنعت آن بگیرند گل آن را یکرطل ودر چهار رطل زیت یا روغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند وگاه ترکیب کرده میشود با بعض ادویهٔ حارهٔ عطرهٔ ملطفه برای زیاده کردانیدن تسخین وفعل آن * نطول اقحوان نافع است از برای سهر حادث مر پیران را فرموده اند بدانکه علاج این قسم سهر صعب ودشوار است لیکن سزاوار آن است که استعمال نماید صاحبش هر شب این نطول را پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی نیکو * صنعت آن اقحوان جو مقشر بابونه در آب عذب جوشانیده روغن ایرسا داخل کرده برسر نطول نمایند ودر نسخهٔ دیکر بجای شعیر صعتر است وتمام یك جزو نیز داخل است * اقط بفارسی پینو وکشك نیز وبترکی قروط نامند وآن جبنیت دوغی است که از طبیخ منجمد کردانند پس چکانیده بعد از رفع مائیت اقراص ساخته خشک کنند سرد وخشك است ودیر هضم وقابض ومبرد وبریان کردهٔ آن جهت اسهال مزمن بنهایت نافع وضماد سوختهٔ آن جهت داء الثعلب ورفع نزف الدم وبواسیر مفید وباپشم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب باین طور که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند ومولد ریاح وبلغم غلیظ خام

ومسدد است و اصلاحش بجوارشات وگلقند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صرع بسبب دیدان وخورده شود ادویهٔ قاتلهٔ دیدان و از برای دفع سبب آن میباید که بوده باشد غذا دران روز ماء الاقط با ثوم بسیار * صنعت اقط بگیرند دوغ را و بگذارند تا جبنیت آن ته نشین شود آب آن جدا کرده جبنیت آن را بجوشانند تا منعقد کردد آنگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود وبعض اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی اندکی کشک شعیر یا کشک گندم داخل میکنند * اقط فرا گرفته شده از رایب میباشد دران قوت محلله زیاده وضررش بمعده کمتر از فرا گرفته از جبنیت و این را به ترکی قرا قروط نامند و از جبنیت را قروط ودرالبان نیز خواهد آمد انشاء الله تعالی * اقلیمیا وقلیمیا بغیر همزه در اول نیز گویند وآنرا اقل میا نامند وآن بیونانی اسم چیزی است که از گداختن اجساد متطرقه مانند ذهب وفضه ومس ومرقشیشا مثل کف ودرد بر روی وتحت آن منجمد گردد وآنچه در تحت بهم میرسد باز کف آن است که بعد از گداختن وبهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت نیز جمع میشود وگویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیای ذهب وخبث فضه اقلیمیای فضه است وبعض اطبا گفته که خبث فلزات غیر اقلیمیا است وقول اول اصح است وبهترین آن طلائی است وآنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد وطلائی مائل بسبزی وفضی به سفیدی وسیاهی طلائی از غلبهٔ بوره است که بر طلا می زنند وگویند اقلیمیا معدنی نیز میباشد ومرقشیشی نیز هست وهر قسم اقلیمیا مثل اصل آن است در طبع ویبوست بران غالب است ومجفف ومقوی باصره ومنقی جراحات وجهت بردن گوشت زیاده وروئانیدن گوشت تازه ودفع تعفن قروح وازالهٔ بیاض عین و بهق وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه ونزول آب وطلای آن رادع اورام وجالی کلف وآثار سیاه ونافع از برای صلابت سپرز وبا افیون وزعفران وروغن نافع از برای مفاصل نقرس وخوردن یک قیراط از طلای آن جهت خفقان وتقویت دل نافع ومستعمل از ان محرق مغسول آن است وبدلش مرداسنگ محرق مغسول است * دستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا ونرم سائیده درکوزهٔ مطین بطین حکمت کرده یک شب در تنور تابیده یا تون حمام تا بیده بگذارند وصبح بر آورده بکار برند * احراق اقلیمیا به نسخهٔ محمود سنجری بگیرند اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه وبعسل سرشته درکوزهٔ گلی کنند ودهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند ودر وسط سرپوش آن سوراخی کنند تا بوده باشد از برای دودی که از ان متصاعد میگردد ومنفذی که از ان دود بیرون آید پس آن کوزه را در وسط فحم برافروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر باید کرد بدود آن که از ان سوراخ متصاعد میگردد پس مادام که آن دود سیاه است باید گذاشت دوا را تا بسوزد پس چون دود سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا را از ان بیرون آورند وشراب بران ریزند آنمقدار که سرد شود * طریق شستن اقلیمیا آنست که آن را نرم صلایه نمایند وبآب صاف بسایند تا نیکو نرم وممزوج بآب گردد درکاسهٔ ریزند و از ان کاسهٔ بکاسه دیگر ریزند واجزای درشت که در ته کاسهٔ اول ته نشین شده است باز بسایند وبهمان دستور عمل نمایند تا دیگر ته نشین نشود پس سر کاسه را بسته که غبار دران داخل نشود بگذارند تا ته نشین شود وآب را دور ساخته اجزای ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند وغسل اقاقیا وادویه حجریه مانند یاقوت وشادنج وغیرهما نیز بدین دستور است * دستور پروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا ونرم بسایند ودر ظرف چینی کرده آب باران یا عرق بید مشک یا آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخیسانند تا نه روز وهر روز آن آبها را تازه کنند وروز دهم بایکی از ان آبها بر روی سنگ سماق نرم بسایند مثل غبار ودر سایه خشک نموده در ظرف شیشه نگاهدارند وعند الحاجت بکار برند ودستور پروردن سرمه

وتوتیا وحلزونات نیز بدین قسم است * ذرور اقلیمیا که ابتدای رمد را نافع باشد * صنعت آن اقلیمیای نقره صبر سقوطری از هریک ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم نشاسته سی درم افیون دو درم مجموع را کوفته بیخته بآب بادیان پرورده ذرور نمایند * ذرور دیگر رمد را نافع * صنعت آن اقلیمیای فضی سفید آب ارزیز صبر سقوطری از هریک دو درم صمغ عربی چهل درم گل بنفشه شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته و بحریر بیخته بآب رازیانهٔ تازه سرشته خشك نموده ذرور نمایند * ذروریکه رمد کهنه را نافع است * صنعت آن اقلیمیا صبر سقوطری زرد از هریك دو درم شادنج مغسول مس سوخته از هریك سه درم و نیم کثیرا شش درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر نبات سفید نشاسته از هریک چهار درم کوفته بیخته ذرور نمایند * صنعت این ذرور به نسخهٔ دیگر اقلیمیای فضی سفید آب قلعی از هریك ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هریك سه درم و نیم کثیرا شش درم بعد روی سوخته از هریك چهار درم همه را کوفته وصلایه کرده ذرور سازند * ذرور از برای بیاض * صنعت آن اقلیمیای ذهبی بعر الضب زبد البحر مساوی کوفته و بیخته در چشم کشند * فصل در ذکر شیافات اقلیمیا * شیاف معروف باقریطن مژگان برآورد ودمعه را باز دارد وروشنی چشم را نگاه دارد * صنعت آن اقلیمیای زر را کوفته بعسل بسرشند ودر کوزهٔ سفالی کنند و پارچهٔ سفالی که درمیان آن بقدر سر جوال دوزی سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند وکوزه را بگل حکمت گیرند وآن سوراخ باز باشد وکوزه را بر فحم تافته بگذارند تا آنچه در کوزه است بسوزد ودود از آن سوراخ بیرون آید پس سفال را از سر کوزه بردارند وشراب انگوری آن مقدار که دوا تر گردد داخل کنند واز کوزه بیرون آورند وسائیده بشویند وبگیرند از آن یك جزو واز سرمهٔ محرق مغسول یک جزو واز روی سوختهٔ محرق مغسول یك جزو ونیم وبسایند واستعمال نمایند * شیاف اقلیمیا که طرفه ووجع چشم که از حرارت باشد ساکن کند * صنعت آن اقلیمیای ذهبی مس سوخته از هریك ده درم دم الاخوین بعد مروارید ناسفته از هریك چهار درم کثیرا مرمکی صافی زعفران اقاقیا نشاسته زرد چوبه از هریك دو دانگ زرنیخ شکر طبرزد از هریك نیم درم شیاف سازند * شیاف اقلیمیا مستعمل در رد بیلهٔ ملتحمه که بعد از فصد واسهال وکشیدن شیاف ابیض افیونی بکار آید * صنعت آن اقلیمیای محرق بدستور نسخهٔ اول هشت درم مس سوخته سرمهٔ اصفهانی شاخ گوزن سوخته مغسول مرمکی اقاقیا از هریك ده درم افیون سه درم بآب باران سرشته شیاف سازند عدد ادویه هفت است * شیاف اقلیمیای دیگر * صنعت آن اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سفید آب قلعی مس سوخته شادنج غسل شسته صمغ عربی سنبل الطیب از هریك شش درم مرمکی افیون جندبیدستر حضض مکی از هریك دو مثقال اجزا را بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال قند در آب مذاب تازه حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند * شیاف اقلیمیا برای بثور وقروح که در طبقهٔ قرنیه واقع شود واز برای سرسرج نافع است ومنع انصباب مواد از چشم کند * صنعت آن اقلیمیای سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفید اب قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار مثقال کثیرا دو مثقال بآب باران شیاف سازند وبا سفیدهٔ تخم مرغ در چشم کشند * شیاف اقلیمیا آثار قروح غلیظه را ببرد * صنعت آن اقلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته اقاقیا از هریك هشت درم صمغ عربی سرمه از هریك ده درم صبر زرد مازو زنگار جندبیدستر حضض مکی سنبل الطیب زعفران افیون مرمکی کافند سفیدآب نشارهٔ آبنوس از هریك یکدرم ونیم علی الرسم شیاف سازند وچند نسخهٔ دیگر ان شاء الله تعالی در حرف الشین در شیافات خواهد آمد * باب الالف مع الکاف * اکسیریه منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم باشی سلطان ابراهیم

قیصر روم که به ترکی نوشته ترجمهٔ آن را بفارسی درین کتاب درج نمود * اکسیر جامع مسهل اخلاط فاسده است در هر مزاج ومقوی حفظ است * صنعت آن ریوند چینی غاریقون هش سفید از هر یک هشت درم سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل از هر یک یک درم محموقان وچلا پا تربد سفید مد بر سورنجان از هر یک دوازده درم بسفایج فستقی اسارون پوست خربق سیاه از هر یک شانزده درم پوست زرد اترج گل گاوزبان سنامکی تخم کافیشه از هر یک هشت درم مجموع را کوفته بیخته بگیرند انیسون چهارصد درم وتقطیر نمایند وادویه را با آن ممزوج نموده یکهفته بگذارند بس صافی نموده وبا سفیدهٔ تخم مرغ ممزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت نوبت قدر شربتش یک قاشق ومحموقان وچلا پا هر دو از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید می آورند وبیان آن در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد * اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی وتقویت ارواح ودفع سودا ونافع از برای مالیخولیا مراقی ومصلح معده وحیات وکبد وحافظ صحت وزیاده کنندهٔ عمر ومبطیء شیب وازاسرار است * صنعت آن دارچینی بیست وچهار درم قرنفل کبابهٔ چینی قاقله حب الغار جوز الطیب بسباسه وج ترکی خولنجان از هر یک چهار درم پوست خربزه واوقلا اوقا اکلیل الجبل گل سرخ خشک منزوع الاقماع از هر یک شانزده درم ادویه را سحق نموده درعرق انیسون یک هزار ودویست درم یکهفته بخیسانند بلکه درهمان عرق سحق نموده یکهفته بخیسانند پس تقطیر نمایند ودرحین تقطیر این ادویه را سحق نموده درصرهٔ بسته دردهان انبیق بندند اجزا این است اصطرک لادن از هر یک چهار درم عود هندی یک درم ونیم عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم درم بعد از تقطیر نبات سفید یک صد درم دران حل کرده نگاه دارند مقدار شربتش نیم فنجان * اکسیر ذوالخاصیة جهت امراض دماغی وتقویت ارواح وضعف قلب وسینه مفید است ومانع تعفن اخلاط است وارواح وهوا وقدر شربتش سه درم است * صنعت آن صبر سقوطری مر مکی صافی زعفران متساوی درعرق کبریت زرد بمقداریکه از روی وی برگردد خیسانیده بعد از چهار روز برفق صافی کنند وباز اعادهٔ عمل نمایند تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند واستعمال کنند اکسیر که مایهٔ عطرها است ودر هند در اکثر ارکچه ها مستعمل است ودر ارکچه ذکر یافت * فصل در ذکر اکسیرین * بدانکه اکسیرین بکسر همزه وسکون کاف وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر رای مهمله ویا ونون وبعضی بحذف یای بین اول مهملتین اکسرین وبعضی بجای یای ثانی الف اکسیران خوانده اند وگویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم که این دوا بجهت او ساخته شده وبنام او شهرت یافته وگویند بمعنی اصل کار است چه اکسیر نزد اهل کیمیا اصل کار را گویند وگویند دوای منبت لحم در قروح وملصق جراحات است وبدانکه این از ادویهٔ عین است ودستور صنعت ادویهٔ عین آن است که بسیار نرم مانند غبار سائیده استعمال نمایند واین از قبیل برودات نافعه است از برای رمدهای گرم وجرب وفرود آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم وقروح آن هرچند کهنه شده باشد وظلمت چشم خفیف وضعف بصر * صنعت این بنسخهٔ شیخ داؤد سفید آب قلعی هشت درم شادنج عدسی مغسول سه درم صمغ عربی انزروت از هر یک دو درم نشاسته اقلیمیای فضی سرمهٔ اصفهانی مرقشیشا ذهبی لؤلؤ افیون بسد از هر یک یک درم کوفته بحریر بیخته صلایه کرده در چشم کشند واین ذرور بارد یابس است در درجهٔ سوم واستعمال کرده میشود در امراض حارهٔ رطبه پس ازین جهت موافق تر است از برای اطفال وکسانیکه حدقهٔ ایشان ضعیف باشد زمستان فعل این ذرور را ضعیف میکند یعنی زمانیکه بارش وباران باشد که دوا به سبب رطوبت هوا نم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع وخواه

در تابستان چون برسات هندوستان وخواه درخریف مانند کرناتک ودر نسخهٔ شفائي مرقشیشا وبسد داخل نیست * اکسیرین به نسخهٔ دیکر که رمد های کرم واوجاع حارهٔ چشم وقرحه ومورسرج رانافع است * صنعت آن سفیدآب قلعي هشت درم اقلیمیای نقره صمغ عربي ازهریك چهاردرم نشاسته افیون ازهریک دودرم روی سوخته یکدرم علی الرسم صلایه کرده استعمال نمایند ودر نسخهٔ دیکر وزن روی سوخته دودرم است ویکدرم سرمهٔ اصفهاني وشادنج مغسول اضافه شده * اکسیرین به نسخهٔ محمود بن الیاس * صنعت آن شادنج عدسي مغسول مروارید ناسفته بسد توبال نحاس محرق مغسول اقلیمیاي ذهبي ازهریك دودرم سرمهٔ اصفهاني مارقشیشا کف دریا ازهریک یکدرم کوفته به حریر بیخته خوب صلایه کرده مانند سرمه بچشم کشند * اکسیرین به نسخهٔ مسیح * صنعت آن شادنج عدسي مغسول سه درم نشاسته اقلیمیای نقره مغسول سرمهٔ اصفهاني افیون ازهریك یکدرم صمغ عربي انزروت سفید ازهریك چهاردرم ودر نسخهٔ دیکر دودرم است سفیداب ارزیز هشت درم همه را کوفته بحریر بیخته خوب صلایه کرده درچشم کشند * اکسیرین احمر که نافع ازبرای قروح چشم وازبرای حرارت شدید آن وقطع میکند ازچشم رطوبتی را که فرود آید درچشم ازکثرت رطوبات وفضول وقطع پردهای چشم میکند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس افیون شادنج مغسول روی سوخته نشاسته ازهریك هشت درم سفیداب قلعي شصت وچهاردرم اقلیمیا بیست وهشت درم صمغ عربي چهل وهشت درم شادنج وروي سوخته را علیحده باب بسایند پس جمیع ادویه را بآن مخلوط کرده سحق کنند حال کونیکه خشك باشد پس بچشم کشند چنانکه سرمه بچشم میکشند ودر نسخهٔ دیکر بنظر رسیده که باسرمه درچشم کشند * اکلیل الملك آن را اصابع الملك نامند وملکا نیز کویند که آنرا بهندي اسپرک کویند وبفارسي کیاه قیصر وبیوناني جالینوطس وآن نباتی است برکش مدور بقدر درهم وشاخهای آن باریک ودرشت وصلب وبعضی منبسط برروی زمین وبعضی راساق بقدر ذرعی وکلش زرد وریزه وبعض بنفش وبعضی سفید وپراکنده وثمرش مثل غلاف تخم ترب وهلالي شکل ودر غلاف تخم مدور وریزه ازخردل میباشد وبعضی را تخم شبیه بحلبه وبعضی را غلاف غیر هلالي است وباریك تر مرکب القوی است وحرارت ویبوست دران غالب محلل ومنضج وقابض ومجفف وملطف ومقوي اعضا وملین اورام وجهت صداع وشقیقه وحبس نزلات ودرد جکر ومعده وسپرز وامراض مقعده ورحم شربا وضمادا وجهت تحلیل فضول باطني نافع وطلای پختهٔ آن با میپختج جهت اورام مرکبه وحارهٔ چشم ورحم ومقعده وانثیین ومطبوخ آن باآب وشراب جهت قروح شدیدهٔ سر وبا افسنتین جهت ورم جکر وسپرز ومعده وقطور عصارهٔ آن جهت درد کوش وآشامیدن سه درم آن با تخم آن با میپختج جهت ورم احشا نافع وعصارهٔ آن با زعفران درتسکین کل ضربان مجرب وطبیخ آن جهت ربو وتفتیت حصاة وحقنهٔ آن جهت تقویت امعا وتنقیه وتسکین درد امعا مفید واشامیدن آن مضر بانثیین ومصلحش عسل وانجیر ومویز است وقدر شربتش تادو مثقال وازعصارهٔ آن بیست درم است وبدلش بابونه است * دهن اکلیل الملك تدهین بآن نافع است ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه * صنعت آن بکیرند آب اکلیل الملك تر دو رطل ویك رطل زیت انفاق داخل کرده درقدر مضاعف بجوشانند تا آب برود وروغن بماند بکار برند ومالیدن آن برسر نافع است ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه وقتیکه صداع خفیف باشد * مطبوخ اکلیل الملك مستعمل درورم بلغمي معده * صنعت آن اکلیل الملك پوست بیخ رازیانه ازهریك دودرم درچهار رطل آب بپزند تا بربع برسد پس چهار اوقیهٔ آن را بادو درم روغن بید انجیر وسه درم روغن بادام شیرین بعد ازکذشتن هفت روز ازابتدای علت که همه روزه آب رازیانهٔ تازه وآب کرفس تازه از

هريك ذوا رقيه با دو درم روغن بادام شيرين خورده باشند استعمال كنند * امراض الراس * صداع نطول كردن سر بآب
مطبوخ اكليل الملك نافع است ازبراى صداع دوار وسدر ابن نوح قمري كفته كه طبيخ آن نافع است ازبراى دوار وسدر بارد
السبب چون سر به بخار آن بدارند وآب مطبوخ آن را كرم بر سر نطول نمايند در حمام در روز و شب ونيز اين فعل نافع
است مر دوار وسدر را كه از مرار باشد * اختلاط الذهن والرعونة والحمق والبلادة والبلاهة ارساليوس كفته كه چون خورده
شود از اكليل الملك دو درم با پنجدرم عسل مصفى نيكو ميكرداند ذهن را * ماليخوليا چون بياشامند از اكليل الملك وزن
يک مثقال با پنجدرم عسل مصفى نيكو ميكرداند ذهن را * ماليخوليا چون بياشامند از اكليل الملك وزن يک مثقال با پنجدرم
عسل مصفى زائل ميكرداند وسواس سوداوي را و چون بپزند آن را در آب و بريزند آب مطبوخ آن را در حمام بر سر صاحب
وسواس سوداوي در سه روز يک مرتبه پس بدرستيكه زائل ميكرداند علت آن را و ارساليوس كفته هركاه آشاميده شود از
اكليل الملك دو درم با پنجدرم عسل مصفى ميباشد نافع ازبراى نسيان و نيكو ميكرداند حفظ را * سكته چون اكليل الملك را
در آب پخته بر سر صاحب سكته نطول نمايند نافع است او را * فالج و استرخا ضماد كردن اكليل الملك بر مبدأ عصب عضو
مسترخي نافع است استرخاء آن عضو را * لقوة ابن سرابيون كفته كه سر داشتن به بخار آب مطبوخ آن نافع است ازبراى لقوة رازي
كفته كه دهن اكليل الملك مسخن عصب است و نافع ازبراى لقوة تدهين بآن * تمدد و كزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نيم
كرم بر سر و بر معده نافع است ازبراى تمدد و كزاز بلغمي * تشنج هركاه بجوشانند اكليل الملك را در آب به تنهائي يا با ادويهٔ
مناسبهٔ ديكر مانند بابونه و صعتر و شبت و نطول نمايند بمطبوخ آن نافع است ازبراى تشنج امتلائي * اختلاج نطول كردن
طبيخ اكليل الملك زائل ميكرداند اختلاج را * آلومالي بهٔ لام نه براى مهمله چنانچه بعضى كفته اند بيوناني بمعني عسل
ثخين است و عسل داؤد نيز نامند براى اينكه اول كسيكه آن را يافت و بمردم شناسانيده او بود ونا ميده بنام خود و آن رطوبتى
غليظ صافي شبيه بصمغ سائله است كه از ساق درختى در تدمر حاصل مى شود و بهترين آن صافي براق شيرين غليظ است كرم در
سوم و خشك در اول و كويند در دوم تر است سه اوقيهٔ آن با نه اوقيهٔ آب مسهل فضول خام و مرهٔ صفرا و اخلاط رديه است
وجهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و بشارب آلومالي كسالت و سبات بهم ميرسد و بايد نخوابد و حركت بكند و مصلحش
سكنجبين و ميبه و نبيذ است * دهن آلومالي طلاى آن جهت درد عصب و جرب متقرح و اكتحال بآن جهت ظلمت بصر
نافع است * صنعت آن بكيرند شاخهاى درخت آلومالي را و در روغن مناسب مانند روغن كنجد يا زيت بجوشانند و صاف
نموده استعمال نمايند * باب الالف مع الميم * آملج معرب آمله فارسي است و بهندي انوله و بلغت مصر متا نيز كويند و در
شير پروردهٔ آن را كه براى اصلاح و كمي عفوصت تر آن را دو سه روز در شير كاو خيسانيده پس شسته خشك كرده باشند شير
آمله نامند و آن ثمر درخت هندي است و مستعمل پوست ثمر آن است دون استهٔ آن و آنچه در شير پرورده نباشد تلخ و عفص
است در دوم سرد و در اول سوم خشك است و شير پروردهٔ آن در اول سرد و در دوم خشك است و قابض و مانع ريختن مواد
بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع مخالطت سودا و ابخرهٔ سوداويه و صفراويهٔ محترقه بروح
است پس باين اسباب موجب ذكاء و حدت ذهن و تفريح قلب است بالخاصية و فعل آن كه قبض است معين است بر خاصيت
آن زيرا كه ادويهٔ قابضه ميباشد مقوي و سزاوار آن است كه هركاه استعمال كند آن را بارد المزاج ازبراى تقويت قلب تعديل
كند بعسل و يا دارچيني و يا مصطكي و يا شراب و ازبراى حار المزاج محتاج به تعديل نيست شيخ رئيس كفته كه منفعت آمله

در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن برای توحش و آمله از ادویهٔ شدیدة المنفعت است از برای ذهن و حفظ و بالجمله از
ادویه قلبیه است بالخاصیة و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهان و خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق بعسر
و مجفف رطوبات معده و مقوی معده و امعا و احشا و اعصاب و مشتهی و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون
و مقوی دل و چشم و قطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازالهٔ بیاض چشم مجرب است خصوصاً هرگاه
بعد از دو سه ساعت آمله را فشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و چون حنا را با آب منقوع آمله خمیر کرده یا وسمه را بآن خمیر
کرده بندند بر موی سیاه کند و مقدار شربتش از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ تا ده درم مضر طحال است و مصلحش
عسل و سنبل و مورث قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین * امراض الراس و الاعصاب آملج مانع مخالطت سودا و صعود ابخرهٔ
سوداویه و صفراویهٔ محترقه است بسوی دماغ و قلب و لهذا امیباشد موجب ذکای ذهن و حدت فکر و تقویت و مسهل بلغم رقیق
است خصوص از سر و دماغ و مجفف رطوبات و باین سبب می باشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع است مالیخولیا را
خصوص مراقی و حادث از صفرای محترقه را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضاء و جواهر ارواح است و نافع است از
برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه و گفته شده که چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ میکند و می افزاید در فهم و چون
آشامیده شود نقوع آن منع صعود ابخره از معده بسوی سر میکند و همچنین است مربای عسلی آن * فصل در ذکر اقسام
انوش دار وها * بدانکه انوش دار و لغت فارسی و معنی آن دوای هاضوم است و وجه تسمیهٔ این معجون با نوش دارو آنست
که جمیع انوشدار وا زجوارشات است یعنی گوارندهٔ طعام و بعضی گفته که معنی انوشدار و عطیة الله است یعنی دوائیکه
حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی گفته که انوش دارو اسم است از برای آمله و هلیله و بلیله و خبث الحدید و عسل
و لهذا معجونیکه مرکب از این پنج جزو باشد آنرا پنج نوش گویند و معجون آمله را نیز مسمی باسم انوشدار و نموده اند بجهت
آنکه اصل و عمود دران آمله است که آن عمدهٔ این پنج نوش است پس معنی دارو دواء الاملج است * انوشدار وی ساده معجونی
است مشهور نزد اطبا و از تراکیب قدیمهٔ اهل هند است و این از جوارشات مفرحه است و باین سبب آن را معجون مفرحه نیز
نامند نافع است از برای سرد مزاجان و هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و مفرح و مقوی اعضای رئیسه است یعنی قلب
و دماغ و کبد و اصحاب مالیخولیا را به نهایت نافع است خصوصاً مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بدن و
مراغ و دماغ و مقوی معده است و بوی دهان را خوش گرداند و خفقان و صرع را مفید باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و
نافع است از برای سدر حادث بشرکت معده بسبب اجتماع فضول رطبهٔ بلغمیه دران چون ناشتا خورده شود و چند روز بآن
مداومت نمایند و رنگ را نیکو گرداند و زردی رنگ را ببرد و بوی عرق را خوش سازد و نفع آن از برای کبد بسیار است و فوائد
بسیار دارد شیخ رئیس گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد و شربتی از دو ما بین یک
مثقال تا دو مثقال است شیخ داود انطاکی گفته که این معجون گرم و خشک است در درجهٔ سوم و مبرودین و مرطوبین را نافع است
و از برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت باشد بنهایت سودمند است و نیز گفته که حکایت کرد از برای من عارفی از ملک
هند که اطبا آنجا استسقا میجویند باین معجون از برای رمد و حمیات خواه حار باشد و خواه بارد و آنکه ایشان ممزوج میکنند
بعسل آن پیش از آنکه ادویه را بآن بسرشند زردهٔ تخم مرغ که یاسمن دران داخل کرده برهم زده باشند و درین حالت میباشد
نافع از برای آنچه مذکور شد و بالجمله اگر نمی بود این ترکیب قابض میبود در نهایت نفع و نیکوئی و اولی آن است که بعد

از چهل روزکه از ساختن آن کذشته باشد استعمال کرده شود وقوتش تا دو سال باقي ميماند وشربتش از يك مثقال تا سه مثقال است وسزاوار آن است که محرور المزاج بعد از آن سکنجبين يا شراب بنفشه بخورد وصاحب ميزان الطبائع کفته که اين انوش دارو کرم است دراول درجهٔ دوم وخشك است دردو درجه وربع درجهٔ سوم وتحقيق آن است که مزاج اين مرکب کرم است درنصف درجهٔ اولی وبدر الدين قلانسي کفته که مفرح معروف بانوشدارو تاليف کندي است ومعتدل است ودفع فزع وغم وهم نمايد ونافع است ازبراي خفقان وفواق چون مداومت بآن نمايند موجب نشاط نفس است تا بحديکه مستعمل آن را شبيه برعونت پيدا ميشود از بسياري فرح وخنده ومقوي قلب است ورنك رو را نيکو ميکرداند ومقوي معده است * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس که درقراباذين قانون ذکر کرده غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفي پنجدرم قرنفل مصطکي سنبل الطيب اسارون از هريك سه درم قرفة الطيب زرنب زعفران بسباسه قاقلهٔ کبار هيل بوا جوزبوا از هريك دودرم ادويه راکوفته وبيخته هريک علحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسحق پس بکيرند آملهٔ منقی جيد تازه يك رطل عراقي که نود مثقال است ودرنه رطل آب بپزند تا ثلث آب بماند ودوثلث برود پس بپالايند پس آن پالوده را بازدرديک کنند وفانيد سنجري دورطل داخل کرده بجوشانند تا غليظ کردد وبکردد بقوام لعوق غليظ پس از آتش برکرفته ادويه رابران بپاشند وبمسواط که بفارسي تيرحلوائي کويند که فرا کرفته شده باشد آن مسواط ازچوب بيد يا چوب صندل برهم زنند برهم زدني نيکو که مستوي کردد پس چون سرد شود درظرف چيني کرده نکاهدارند شربتي يك مثقال تادومثقال ميفرمايند که اکر درين نوشدارو يك مثقال ورق طلا محلول داخل نمايند ميکردد اقوی درجميع افعال دماغي وقلبي واکر فانيد يافت نشود بکيرند يکرطل عسل سفيد مصفی ويکرطل قند سفيد بعوض آن ودرنسخهٔ اين انوشدارو که شيخدا وُدذکرکرده سنبل الطيب داخل نيست بعوض آن هيل بوا دارچيني ذکرکرده ووزن آبيکه آمله را دران طبخ ميکنند شش رطل مقرر کرده وکفته که بعد ازطبخ وتصفيهٔ آمله اکر اين معجون ازبراي محرور ساخته شود دومثل آملهٔ مطبوخ شکر سفيد داخل کنند واکر ازبراي مبرود المزاج باشد دومثل آن عسل داخل کنند وبقوام آورده ادويه را بآن بسرشند ودرظرف چيني نکاهدارند ميفرمايند که سنبل الطيب بهتر است زيرا که مصلح آمله است درمبرودين وبعضی کفته که آمله را يك شبانروز درشيرکاو بخيسانند پس بنوشند وبانه رطل آب بجوشانند تامهرا شود از پشت غربال بکف رانند وباقند وعسل بالمساواة يکصد وهشتاد مثقال بقوام آورند وادويه رابان بسرشند وبعضی کفته که قند وعسل باهم بايد که سه وزن مجموع ادويه اين معجون باشد وشيخ رئيس درقانون بعد ازذکر اين انوشدارو بدو نسخهٔ معجون هندي ذکرکرده وآن بعينه همين انوشدارو است الا آنکه اختلافی دروزن بعضی اجزاواقع است چنانچه درين معجون موسوم بمعجون هندي وزن سعدکوفي هشت درم است ووزن قرفه وزرنب وزعفران ازهريک دو درم است چنانکه درنسخهٔ انوشدارواست وليکن اجزابعد ازين سه جزوتاآخر ازهريك يکدرم است ووزن آبيکه آمله رادران طبخ بايدکرد هفت رطل است وکفته که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته وسه رطل بماند وبافانيد سنجري بقوام آورده معجون سازند شربتي يك مثقال ونيم صاحب اختيارات بديعي کفته که بعضي از اطبا افزوده اند براجزای اين مفرح فرنجمشك ومرواريد ناسفته وساذج هندي ازهريك دودرم وکفته که شربتی ازين مقدارد ومثقال ونيم است بايکی ازاشربهٔ مناسبه * انوشدارو به نسخهٔ بدرالدين قلانسي که درقراباذين خود ازکندي نقل نموده * صنعت آن غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعدکوفي بهمن سفيد

پوست بلیله کل کاوزبان کیلانی از هریك پنجدرم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ از هریك سه درم
قرنة الطیب زرنب مصطکی قاقلهٔ کبار تودری سرخ تودری سفید خولنجان از هریك دو درم بسباسه دانهٔ هیل بوا زعفران
جوزبوا از هریك یکدرم عنبر اشهب نیم درم آملهٔ منقی نیم من آمله را درچهار من ونیم آب بپزند تا ثلث بماند پس فرود
آورده بدست بمالند و بپالایند پس بگیرند فانید سنجری سفید وبگلاب حل کرده کف آنرا بگیرند وعنبر دران کداخته
مطبوخ آمله را داخل کرده بآتش ملایم بقوام آرند پس ادویه را کوفته بیخته دران داخل کرده معجون سازند شربتی
یك مثقال ونیم وبعضی براجزاء مروارید ناسفته سوده کشنیز خشك مقشر وساذج هندی فرنجمشك از هریك دو درم
افزوده وگفته که شربتی ازین تا دو مثقال است * ومیفرمایند که اگرورق طلا وورق نقره محلولین ویشب سبز صلایه
کرده از هریك یکدرم بیفزایند میکرده انفع واین انوشدارو همان نوشدارو هندی است که کندی دران تصرفات
نموده والحق که بسیار ترکیب خوبی است بلکه بهتر از نوشدارو هندی است * صنعت این انوشدارو تصرف بعضی
متاخرین به نسخهٔ دیگر ورق کل سرخ نه مثقال سعد کوفی هشت مثقال قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون شامی از
هریك چهار مثقال دانهٔ قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار از هریك سه مثقال ونیم جوزبوا بسباسه قرنة الطیب سنبل الطیب زرنب
ازهریک سه مثقال آملهٔ منقی یك صد وهفتاد مثقال آمله رایک شب درشیر کاو مقدار یك صد وپنجاه مثقال درظرف چینی
ویا کلی بخیسانند بعد ازان چند مرتبه آنرا از آب عذب بشویند که زمختکی آن برود پس بجوشانند تا مهرا شود ودرپالایش
مسی تازهٔ قلعی کرده بپالایند وثفلس رادورکنند پس بگیرند فانید سنجری شش صد مثقال وبقوام آورده آملهٔ پالوده را
داخل نمایند ویك جوش دیگر داده فرود آورند وتیر بزنند تا نیکو مخلوط شود پس باقی ادویه را کوفته بیخته بدستور مقرر
بآن بسرشند ودرنسخهٔ دیگر وزن آمله یکصد وهشتاد وسه مثقال ونیم است وطریق دیگر آن است که آمله را بعد ازطبخ و
پالودن درکیسهٔ کرباسی کنند وبیاویزند تا آبش برود با فانید بقوام آورده وباسائر ادویه بسرشند * صنعت این انوشدارو
تصرف حکیم جلال الدین مولف معجون جلالی از انوشدارو وتصرف کندی به نسخهٔ بدرالدین قلانسی حرارتش کمتر است
وهر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد وحار المزاج وبارد المزاج را مناسب است * صنعت آن ورق کل سرخ شش درم
سعد کوفی قرنفل پوست بیرون پسته زرشک بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفهٔ مقشر تخم کاسنی مقشر کاوزبان کشنیز
خشك طباشیر سفید دانهٔ قاقلهٔ کبار دانهٔ هیل بوا کل نیلوفر ازهریك سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قرفه دارچینی
سنبل الطیب جوزبوا زرنب بسباسه زعفران ازهریك دو درم دواله سه درم شیر آملهٔ منقی یک رطل شیر آمله را در
نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند وبپالایند ویك من فانید دران حل کرده بآتش ملایم
بجوشانند وکف آنرا بگیرند وصافی نموده آملهٔ مصفی را داخل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته وبیخته بآن بسرشند
وقدری مشک خالص اضافه نمایند واگر مروارید ناسفته وساذج هندی وتخم فرنجمشك ازهریك دو درم اضافه نمایند
بهتر است شربتی ازان دو مثقال * انوشدارو ساده قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت استاذی ولی نعمی قدس الله
سره است مقوی معده وآلات غذا است وگوارندهٔ طعام ولینت بواسیری وغیر آن را نافع است * صنعت آن آملهٔ منقی بیست
ویك مثقال طباشیر سفید کشنیز خشک پوست بیرون پسته ازهریك سه مثقال غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال
سعد کوفی سه ونیم مثقال قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب ازهریك سه درم قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار زرنب بسباسه

جوزبوا قرفه زعفران پوست زرد اترج با بونه از هریك دو درم ادویه کوفته بیخته با عسل ونبات با لمناصفه سه وزن ادویه
بطریق مقرر بسرشند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال ودر نسخهٔ دیکر عود هندی غرقی خام کاوزبان از هریك سه درم نیز
داخل است * انوش دارو به نسخهٔ تصرف بعضی متاخرین * صنعت آن کل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی پنج
مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هریك سه مثقال قرفة الطیب زرنب زعفران جوزبوا بسباسه قاقلهٔ صغار
قاقلهٔ کبار دارچینی سلیخهٔ سیاه عود قماری خام عود بلسان حب بلسان ساذج هندی زنجبیل از هریك دو مثقال شیر
آملهٔ منقی شصت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند * انوش داروی دیکر از تصرف متاخرین
* صنعت آن غنچهٔ کل سرخ ساذج هندی از هریك شش مثقال سعد کوفی قرفة الطیب از هریک پنج مثقال قرنفل مصطکی
دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریك سه مثقال قاقلهٔ کبار جوزبوا زعفران زرنباد از هریك دو مثقال شیر آمله یکرطل نبات
سفید عسل مصفی از هریك دو رطل شیر آمله را درنه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده ثفلش رادور کنند ونبات
وعسل داخل کرده بقوام آورند وادویه را با آن سرشته بدستور معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم * انوش دارو تالیف
یکی از اطبای اصفهان منافع آن قریب بمنافع انوش داروی هندی نوشته با زیادتی نفع از برای سده های کبد واستسقا
وجمیع امراض کبد * صنعت آن سعد کوفی غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع اسارون حب بلسان سنبل الطیب ریوند چینی
از هریك دو مثقال کل غافث دو درم مصطکی رومی زرنب بسباسهٔ باغی جوزبوا زرنباد زنجبیل ساذج هندی اذخر مکی از
هریک یك مثقال دارچینی سه مثقال فوة الصبغ یکدرم آملهٔ منقی هشت مثقال ادویه را سوای آملهٔ منقی کوفته بیخته بروغن
بلسان چرب نموده آمله را یك شبانروز در شیر کاو خیسانیده پس در هفتاد مثقال آب در دیک سنکی باتش ملایم بجوشانند
تا سی مثقال آب باقی بماند بمالند وبپالایند پس بکیرند کلقند آفتابی بوزن تمام ادویه ودرهاون سنکی نرم صلایه نمایند
وعسل مصفی دو وزن ادویه مجموع را درآب مطبوخ آمله پالوده داخل نموده بقوام آورند وادویه را با آن سرشته معجون
سازند * انوشدارو کندی منقول از مجربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان موسوی بخط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد
* صنعت آن غنچهٔ کل سرخ شش جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هریك سه جزو قرفة الطیب
زرنب از هریك دو جزو بسباسه زعفران دانهٔ هیل بوا قاقلهٔ کبار جوزبوا از یك یک جزو اجزا را علیحده علیحده کوفته بیخته
وزن نموده بکیرند باز ای هرسی وشش مثقال از ادویه یك رطل آمله منقی ودر هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس
بمالند وبپالایند وصافی آنرا در دیک کرده مقدار یك رطل فانید سنجری صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس ادویه را
داخل نموده نیکو بسرشند ونکاهدارند شربتی دو مثقال ونیم * انوش داروی لؤلؤی مفرحی است قوی دل ودماغ ومعده
وجکر را قوت بخشد واشتها آورد وطعام بکوارد وبیماریها که از مشارکت معده وجکر بود سود دهد ونشاط وشکفتکی آورد
* صنعت آن مروارید ناسفته حجر یشب بسد سعد کوفی اذخر کهربا از هریک دو مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی
سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقرض از هریك سه مثقال زعفران درونج رومی بهمنین اشنه از هریك دو مثقال شیر املهٔ
منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هریك ده مثقال زرشك وانار دانه را با آمله بجوشانند وصاف نمایند وبا سه چندان
ادویه قند وعسل بقوام آورند وبطریق معمول معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند * انوشداروی لؤلؤی
دیکر قریب النفع بدان * صنعت آن ورق کل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون هیل بوا قرفه

مروارید ناسفته کهربا مرجان از هریک دو درم ابریشم مقرض حجر یشب کاوزبان صندلین درونج رومی بهمنین گل ارمنی گل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هریک یک درم و نیم جوز بوا قاقله کبار کشنیز خشک از هریک یک درم شیر آمله منقی پنجاه مثقال آب زرشك آب انار ترش از هریک پانزده مثقال عنبر اشهب یک درم مشك ترکی نیم درم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه بدستور معمول بسرشند مقدار شربتی دو درم باشد * انوشدارو لؤلؤی تالیف حکیم اشرف قمی منقول از خط معزی الیه * صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع ساذج هندی ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال مصطکی زرشک منقی گل ارمنی مغسول اسارون سعد کوفی اذخر مکی دارچینی زعفران از هریک سه مثقال بسباسه جوز بوا قرنفل درونج عقربی بسد کهربای شمعی دانه هیل قاقله کبار یشب سبز مروارید ناسفته عنبر اشهب یاقوت رمانی از هریک دو مثقال مشك تبتی خالص یك و نیم مثقال ورق نقره یک مثقال ورق طلا نیم مثقال آمله منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید مصفی ششصد مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی از یك مثقال تا یك مثقال و نیم * انوشدارو لؤلؤی تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی مفرح و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده است و وسواس و غم و هم و فزع را زائل سازد و فرح و سرور آورد و اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و معدی را بنهایت نافع است و امراض سوداوی دماغ و قلب را زائل گرداند و منافع بسیاری بجهت این مرکب ذکر کرده وما مختصر کردیم * صنعت آن دانه هیل بوا زرنب دارچینی زرنباد سنبل الطیب جوز بوا بسباسه قرنفل درونج عقربی گل ارمنی مغسول گل مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره زرشك بیدانه مشك تبتی خالص طباشیر از هریك یك مثقال مروارید ناسفته یك مثقال و نیم گل سرخ منزوع الاقماع سعد کوفی صندل سفید بگلاب سوده تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هریك دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شیر آمله منقی نود مثقال گلاب و آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود عرق بید مشك از هریك یکصد و بیست مثقال اول مرتبه آمله را یکشب در شیر گاو بخیسانند و صبح بشویند و با نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود آورده بمالند و بپالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هریك یکصد و بیست مثقال گلاب عرق بید مشك آب میوهای مسطور را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته تر گردد و بلکه مائل بسردی شود ادویه را آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده و آنچه حل کردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده بیخته بدستور با آن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال * انوشدارو لؤلؤی تالیف حکیم احمد * صنعت آن مروارید ناسفته بسد یشب سبز سعد کوفی مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی سنبل الطیب طین ارمنی ابریشم مقرض گل سرخ منزوع الاقماع از هریك دو مثقال عود هندی بگلاب سوده سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هریك یك مثقال ورق طلا ورق نقره از هریك یك و نیم مثقال شیر آمله سی مثقال عسل جید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه آمله را یك شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس شیر را دور کرده آمله را با آب گرم بشویند تا اثر شیر نماند پس بگلاب بجوشانند و بپالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند * انوشدارو لؤلؤی دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی یشب کافوری از هریك سه مثقال و نیم سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قماری قرفة الطیب زرنب بسباسه دانه هیل دانه قاقله کبار دارچینی سیلانی جوز بوا پوست بیرون پسته درونج عقربی صندل سفید طباشیر سفید گل ارمنی از هریک سه مثقال آمله در شیر پرورده منقی بیست و دو مثقال

ونیم عنبر اشهب یك مثقال ونیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهریك یك مثقال رب سیب شیرین نود وپنج مثقال نبات
سفید پنجاه وهفت مثقال عسل سفید مصفی هفتاد وپنج مثقال جواهر را باهفتاد وپنج توله که دوصد وبیست وپنج مثقال صیرفي
است آب لیمو نیکو صلایه کرده نبات را بکلاب کداخته بارب سیب وعسل بقوام آورند اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را
بروغن بادام شیرین کداخته داخل نمایند پس باقي ادویه را اندک اندک داخل کرده برهم زنند وزعفران را بکلاب
حل کرده ورق طلا ورق نقره را بعسل حل کرده داخل نمایند وبمسواط برهم زنند ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی یک
مثقال تادو درم * انوش داروي لؤلؤي که بجهت بندکان حضرت نواب پادشاه جنت مکان شاه عباس صفوي مولوي حسیني
یکی از اطبای سرکار ترتیب داده وظاهر آن است که تالیف عمدة الاطباء حکیم محمد رضا ولد حکیم سلیمان باشد ومنافع
بجهت آن نوشته * صنعت آن ورق کل سرخ شش درم سعد کوفي چهار درم قرنفل مصطکي قاقلهٔ کبار اسارون شامي دار
بوا ازهریک دودرم بسباسه قرفة الدارچیني جوزبوا سنبل الطیب زرنب کل مختوم بسد محرق رازیانه پوست بیرون
پسته ازهریک یکدرم ونیم زعفران ساذج هندي طباشیر سفید مروارید ناسفته کشنیز خشك مقشر ابریشم مقرض پوست زرد
اترج کل کاوزبان بادرنجبویه ازهریك دودرم ونیم عنبر اشهب ورق نقره ازهریك دودرم مشك خالص ورق طلا ازهریک
یکدرم شیر آملهٔ منقی یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی قند سفید بالمساواة سه وزن ادویه بدستور مرتب
نمایند شربتی یک مثقال پیش از طعام وبعد از طعام توان خوردن * انوش داروی دیکر منقول از مجربات حکیم احمد بن
حکیم سلیمان بخط معزي الیه * صنعت آن مروارید ناسفته یشب کافوری بسد محرق مغسول سعد کوفي اذخرمکي زعفران
ازهریک دومثقال عود قماري خام سه مثقال ونیم طباشیر سفید ساذج هندي سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین ارمني
ازهریك سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیر آملهٔ منقی سي مثقال عسل مصفی قند سفید بقدر ضرور وبدستور مقرر معجون
سازند وقلمي فرموده اند تصرفی که کمترین درین نسخهٔ انوش دارو نموده وتجربه کرده نافع آمد این است مروارید ناسفته
بسد یشب سبز سعد کوفي مصطکي اذخرمکي طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندي طین ارمني سنبل الطیب ابریشم مقرض
ورق کل سرخ ازهریک دومثقال عود قماری خام سه مثقال ونیم زعفران یك مثقال ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب ازهریك
نیم مثقال شیر آمله سي مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه بقدر ضرور واول مرتبه آمله را درشیر بخیسانند یک شبانروز
پس بآب کرم بشویند وبآب خالص بجوشانند تا مهرا شود وازپالایش بکذرانند وقند وعسل را داخل کرده بقوام آورند و
ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند ودرنسخهٔ دیکر وزن عنبر اشهب یک مثقال است ووزن قند وعسل سه وزن مح
ادویه وقلمي نموده که آمله را بعد ازشستن بآب کرم باکلاب بجوشانند تا مهرا شود وازپالایش بکذرانند وباعسل وقند بقوام
آورند وادویه را بدستور مقرر بآن بسرشند * انوش داروی لؤلؤی دیکر که بجهت بندکان حضرت نواب پادشاه شا
جمجاه سلیمان صفوي موسوي حسیني حکیم میرمحمد باقر غفر الله له که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده ودرمنافع مثل
منافع انوش داروي لؤلؤی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازي حکیم باشي حضرت نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسیني
بلکه از ان اقوی است * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رماني کهربای شمعي عنبر اشهب ابریشم مقرض غنچهٔ کل سرخ
سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکي رومي ازهریك سه درم یشب سبز مرجان قرمزي درونج عقربي دانه هیل بوا
تخم بادرنجبویه اذخرمکي اسارون شامي ساذج هندي سعد کوفي عود هندي صندل سفید مقاصری پوست زرد اترج زرشک

بهدانه ریوند چینی از هریک دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا ورق نقره از هریک یک درم آملهٔ منقی بشیر گاو پرورده
نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید مصفی متساوی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از
یک مثقال تا دو درم و در نسخهٔ دیگر بعوض ریوند چینی دارچینی آورده * انوشداروی لؤلؤی معمول حکیم محمد باقر حسینی
ولد حکیم عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معزی الیه قریب است در افعال به نسخهٔ والد معزی الیه * صنعت آن
ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گل سرخ از هریک
سه مثقال اسارون دانهٔ هیل بوا ریوند چینی عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد
کوفی ساذج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک
یک اوقیه زرشک منقی اذخر مکی از هریک دو اوقیه یاقوت رمانی یک مثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل
مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه و اگر دو وزن مجموع ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را یک شبانروز در شیر
بخیسانند آن مقدار که تر گردد پس از شیر شسته با گلاب و عرق بید مشک بجوشانند آن مقدار که مهرا شود پس از پشت آرد
بیز موئی بگذرانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بدستور با آن سرشته معجون سازند شربتی
یک مثقال و در نسخهٔ دیگر تا عنبر اشهب از هریک دو درم و زرشک منقی و اذخر نیز دو درم و مشک یک درم و ورق طلا دو دانگ
است * انوشداروی لؤلؤی دیگر که بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ماضی ترکیب نموده * صنعت آن مروارید ناسفته
کهربا یشب سبز و کافوری بسد محرق مغسول یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقرهٔ محلول دانهٔ هیل
بوا قرنفل درونج عقربی قاقلهٔ کبار از هریک دو مثقال عود قماری خام مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی
ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید ورق گل سرخ زعفران طین ارمنی زرشک
منقی اسارون اذخر مکی از هریک سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال شیر آملهٔ منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید عسل
سفید مصفی از هریک دویست مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم * انوشداروی لؤلؤی
منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین قلمی فرموده اند که جد معزی الیه حکیم محمد رضا این نوشدارو
را بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده * صنعت آن عود هندی مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب
سعد کوفی ابریشم مقرض از هریک چهار مثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید زعفران غنچهٔ گل سرخ منزوع
الاقماع طین ارمنی مغسول زرشک منقی اسارون اذخر مکی از هریک شش مثقال قرنفل درونج عقربی قاقلهٔ صغار مروارید
ناسفته یشب سبز کهربای شمعی بسد محرق مغسول یاقوت رمانی عنبر اشهب مشک تبتی از هریک دو مثقال ورق طلا یک
مثقال ورق نقره دو مثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک دو صد مثقال بقانون مقرر معجون
سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال * انوشدارو بتصرف میرزا رضی موسوی * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع
شش مثقال سعد کوفی بسباسه زعفران از هریک پنج مثقال قرنفل سنبل الطیب اسارون ساذج هندی از هریک سه مثقال
مشک تبتی خالص قرفة الطیب از هریک نیم مثقال جوزبوا هفت عدد دانهٔ هیل بوا دانه قاقلهٔ کبار از هریک دو مثقال زرنباد
دارچینی دارفلفل از هریک دو مثقال و نیم شیر آملهٔ منقی یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموعه ادویه قند سفید یک
وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم و این انوشدارو را از انوشداروی کندی اهر است و نسخهٔ کندی بهتر

است از برای تقویت قلب * انوشدارو لؤلوی که مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد آن معمول حکیم محمد حسین والد مشار الیه بود و این دو نسخه است یک نسخه حار و یک نسخه بارد * نسخهٔ حار این است ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران مصطکی عنبر اشهب از هریک سه مثقال عود قماری خام پوست زرد اترج بادرنجبویه دانهٔ هیل درونج عقربی اسارون اذخر مکی یشب سبز مرجان قرمزی مشک خطائی ورق طلا ورق نقره ریوند چینی ساذج هندی سعد کوفی زرشک منقی یاقوت رمانی از هریک دو مثقال آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی از هریک برابر مجموع ادویه آمله را بگلاب و عرق بید مشک بجوشانند و از پشت غربال بپالایند و قند و نبات و عسل را صافی نموده داخل کنند و بعد از آن عنبر را در آن حل کنند و بعد از آن مشک و زعفران و بعد از این ورقها پس باقی اجزا را داخل نمایند * نسخهٔ دوم که بارد است ابریشم مقرض طباشیر سفید گل گاوزبان گل سرخ مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره کهربای شمعی صندل سفید زرشک منقی از هریک سه مثقال یشب سبز مرجان قرمزی ریوند چینی از هریک دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه سنبل الطیب مصطکی از هریک یک مثقال اسارون سعد کوفی دانهٔ هیل درونج عقربی پوست زرد اترج اذخر مکی ساذج هندی از هریک یک و نیم مثقال عود هندی غرقی یکمثقال آمله منقی شصت مثقال با نبات و قند و عسل از هریک مثل مجموع اجزا مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد

* انوشدارو لؤلوی تالیف زین الدین مسعود شیرازی * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع زعفران قاقلهٔ صغار اذخر مکی خولنجان بادرنجبویه گل ارمنی مغسول ریوند چینی بسباسه دارچینی از هریک دو مثقال سعد کوفی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هریک دو مثقال و نیم سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقی سه و نیم مثقال ابریشم مقرض سه مثقال شیر آمله پنجاه و چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی مصفی یکصد و پنجاه مثقال قند و عسل را بگلاب حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بر آن پاشیده ادویه را بدستور مقرر با آن سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا یکمثقال و نیم * انوشدارو لؤلوی قلمی نموده اند که این از تصرف بندهٔ آثم میر محمد هاشم المحتاج الی غفران ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان است اعضای رئیسه و معده را قوت دهد و نور چشم را بیفزاید و مانع انصباب مواد است بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا بروح و غلبهٔ سودا و مقوی باه و مجفف رطوبات معده و امعا و دماغ و اعصاب و هاضم و مشتهی طعام است و بوی دهان خوش کند و فرح و سرور آورد و ضعف دماغ و مالیخولیا و سائر امراض سوداوی را دافع است و منافع بسیار دارد و مجرب است این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لؤلوی ولا سیما انوشدارو لؤلوی حکیم عماد الدین محمود می باشد مقوی معده و اعضای رئیسه و نافع از برای اصحاب وسواس سوداوی و مالیخولیا خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مراقی و معدی و میباشد در نهایت نفع مر آنها را * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی از هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فادزهر معدنی خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان از هریک سه مثقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنب از هریک یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول

ازهريک نيم مثقال زعفران ورق نقره محلول ازهريك يك مثقال شير آملهٔ منقى هفتاد وپنج مثقال فانيذ سنجري عسل سفيد مصفى خوشبو نبات سفيد سه وزن ادويه يعني ازهريك بوزن مجموع ادويه آمله رايك شبانروز درشير كاو بخيسانند وپس بشويند نيكو وآن را با زرشك منقى درنه رطل آب خالص بجوشانند تا بسه رطل بوسد پس بپالايند وفانيذ وعسل ونبات را بكلاب حل كرده باتش ملايم بجوشانند وكف آنرا بكيرند وچون ديكر كف نيا ورد صافي نموده درمطبوخ آمله داخل كرده بقوام آورند وادويه را باآن بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتى ازيك مثقال تا دو مثقال * انوش داروي لؤلوي ياقوتي نيز از اقتراح آن مرحوم * صنعت آن مرواريد ناسفته ياقوت رماني يشب كافوري عقيق يماني بسد محرق مغسول مرجان قرمزي زمرد كهنه فاد زهرمعدني خطائي ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب كهربا فقاح اذخر مكي ازهريك چهار دانك سنبل الطيب زرق كل سرخ سعد كوفي پوست بيرون پسته پوست زرد اترج طباشير سفيد صندل سفيد كل مختوم كل ارمني ابريشم مقرض ساذج هندي دانهٔ هيل ازهريك يكمثقال شير آملهٔ منقى بيست مثقال آب امرود آب به شيرين ازهريک چهل مثقال نبات سفيد عسل مصفى ازهريك پنجاه مثقال * دستور ساختنش آنكه شير آمله را در يک رطل كلاب بيزند تا مهرا شود پس بمالند وبپالايند وثفلش رادور كنند وآب امرود وآب به ونبات وعسل قدرى آب خالص داخل كرده بجوشانند كفش رابكيرند ودر آمله مطبوخ داخل كرده بقوام آورند وجواهر وفاد زهر وكهربا را بكلاب صلايه كرده ذهب وفضه راحل كرده سائر ادويه كوفته وبيخته باآن سرشته معجون سازند شربتى از دو درم تا سه درم * انوش داروي لؤلوي ديكر نيز از اقتراح آن مرحوم مقوى اعضاي رئيسه است واز براى خفقان وجميع اقسام ماليخوليا خصوص مراقي واز براى ضعف دماغ ومعده وكبد واحشا نافع است وبوى دهان راخوش كند وفرح آورد ومشتهي ومبهي است وروشنائي چشم رابيفزايد ومنافع بسيار دارد * صنعت آن غنچهٔ كل سرخ چهار مثقال سعد كوفي سنبل الطيب ازهريک سه مثقال مرواريد ناسفته يشب كافوري ياقوت رماني عقيق يماني بسد محرق مغسول مرجان قرمزي زمرد كهنه لعل بدخشي حجر فاد زهر معدني خطائي عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول كهرباى شمعي درونج عقربي پوست بيرون پسته ابريشم مقرض كل كاوزبان زعفران فقاح اذخر خولنجان زرنب اسارون بسباسه ازهريك يك مثقال پوست زرد اترج بهمن سرخ بهمن سفيد شقاقل مصري دارچيني طباشير سفيد فرنجمشك صندل سفيد ساذج هندي كل ارمني مغسول كل داغستاني دانهٔ هيل بوا بادرنجبويه ازهريك يك مثقال ونيم عنبر اشهب مشك تبتي ازهريک نيم مثقال شير آملهٔ منقى شصت وپنج مثقال زرشك منقى هفت مثقال آمله وزرشك را يكشبانروز به آب حل ادان بخيسانند وبايد كه مقدار آب نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب بماند فرود آورده نيكو بمالند وبپالايند پس فانيذ سنجري نبات سفيد رب به شيرين رب امرود ازهريك نصف وزن اجزا عسل مصفى بوزن اجزا بكلاب حل كرده وباتش ملايم بجوشانند وكف آن راكرفته چون ديكر كف نياورد در آملهٔ مطبوخ داخل كرده بقوام آورند وادويه رابدستور مقرر باآن بسرشند ودرظرف چيني نكاهدارند شربتى ازيک مثقال تادو مثقال * صنعت آن به نسخهٔ ديكر ياقوت رماني مرواريد ناسفته يشب سبز بسد محرق مغسول كهرباى شمعي پوست زرد اترج اذخر مكي سليخهٔ سياه سنبل الطيب درونج عقربي ساذج هندي دانهٔ هيل بوا ورق نقره محلول سعد كوفي اسارون تخم بادرنجبويه ازهريك دومثقال زعفران مصطكي طباشير سفيد كشنيز خشك بريان ورق كل سرخ ابريشم مقرض صندل سفيد عود قماري خام ازهريک سه مثقال قرنفل مشک تبتي خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول ازهريک يک مثقال

شیرآملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال ونیم * انوشدار وی لؤلوئی دیگر نیز از تالیف آن مغفور که همان منافع دارد * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز کهربای شمعی از هریك دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج حجر فادزهر معدنی گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هریك سه مثقال سعد کوفی دانه هیل بوا از هریك یک مثقال ونیم زرشک بیدانه هفت مثقال تخم خرفهٔ مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول ازهریك نیم مثقال زعفران ورق نقرهٔ محلول ازهریک یك مثقال شیرآمله هفتاد وپنج مثقال فانید سنجری عسل مصفی نبات سفید هرسه سه وزن ادویه یعنی ازهریك یك وزن ادویه مجموع آمله را یکشبانروز در شیرگاو بخیسانند پس بشویند نیکو وبانه رطل آب آن را وزرشك را بجوشانند تا به سه رطل رسد پس بپالایند وفانید وعسل ونبات رادا خل کرده بقوام آورند شربتی ازیك مثقال تادومثقال * انوشدار وی لؤلوئی نیز از تالیف نواب غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفرالله لهما بنهایت مقوی اعضای رئیسه است وازبرای خفقان ومالیخولیای مراقی وضعف دماغ ومعده وکبد نافع است وبوی دهان خوش کند ونشاط آورد ومشتهی است ومنافع بسیار دارد ومجرب است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مرجان قرمزی زمرد کهنه لعل بدخشی حجر بادزهر خطائی عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقرهٔ محلول کهربای شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته زعفران فقاح اذخر زرنب اسارون بسباسهٔ باغی ازهریك یك مثقال پوست زرد اترج دارچینی طباشیر سفید صندل سفید ساذج هندی گل مختوم گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض دانهٔ هیل بوا ازهریك یك مثقال ونیم شیر آمله شصت مثقال زرشك منقی هفت مثقال آمله وزرشک رادرنه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد پس فرود آورده بمالند نیکو وبپالایند پس فانید سنجری ونبات سفید وعسل مصفی ورب به شیرین ورب امرود ازهریک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند وباسائر ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی ازیک مثقال تادومثقال * انوشدار وی لؤلوئی به نسخهٔ دیگر * صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی هلیلهٔ سیاه ساذج هندی سنبل الطیب درونج عقربی چینی دانهٔ هیل ورق نقرهٔ محلول سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه ازهریك دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیر خشك بریان مقشر گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام مقرض عود قماری خام صندل سفید ازهریك سه مثقال قرنفل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلای محلول ازهریک یك مثقال شیرآملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید وعسل بالسویه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی ازیك مثقال تایك مثقال ونیم * انوشدار وی لؤلوئی که از مفرحات است ومقوی دل ومعده ومراق ودماغ است ودفع غم وفزع ووسواس کند ومالیخولیای مراقی را بنهایت سودمند باشد وهاضم طعام است وبوی دهان خوش کند واشتهای طعام آورد وشکم ببندد وهر بیماری راکه بمشارکت معده باشد نافع است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال سعد کوفی اذخر مکی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی ازهریك دو مثقال عود قماری غرقی خام سه مثقال ونیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض ازهریك سه مثقال عنبر اشهب زعفران ازهریك نیم مثقال شیرآملهٔ منقی سی مثقال وطریق شیرآمله آن است که هر مقدار آمله راکه خواسته باشند بادو وزن شیرگاو بخیسانند یك شبانروز پس

بشوينند و سي مثقال آن را با دو صد و هفتاد مثقال آب خالص بجوشانند آنقدر كه نود مثقال آب دران بماند پس عسل
مصفى و قند سفيد متصاري يكصد و هشتاد مثقال داخل كنند و بجوشانند تا بقوام آيد پس فرود آورده ادويه را بدستور
بآن بسرشند و در نسخهٔ ديگر اين انوش دارو عنبر اشهب داخل نيست و وزن زعفران دو مثقال است و اين اجزا بر
اجزاى اصل افزوده است كهربا درونج عقربي بهمن سفيد بهمن سرخ اشنه از هريك دو مثقال شير آمله سي مثقال چنانچه
در نسخهٔ اصل بود با زرشك منقى و انار دانه از هريك دوازده مثقال در آب بجوشانند و از پالايش بكف رانند و با همه چند
مجموع ادويه قند سفيد و عسل مصفى تركيب كنند شربتي از دو درم تا دو مثقال * انوش داروى ديگر منقول از خط
سيادت مآب عمدة الاطبا ميرزا محمد رحيم حكيم باشي ولد ارشد حكيم محمد باقر بن حكيم محمد رضا برادر حكيم احمد فرموده اند
كه اين انوش دارو بجهت نواب اشرف جنت مكاني شاه عباس صفوي موسوي تاليف شده است * صنعت آن عود هندي
مصطكي رومي سنبل الطيب سعد كوفي دارچيني ابريشم از هريك چهار مثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندي طباشير
سفيد گل سرخ زعفران گل ارمني زرشك منقى اسارون اذخر از هريك شش مثقال قرنفل درونج عقربي قاقلهٔ صغار
مرواريد ناسفته كهربا يشب سبز بسد ياقوت سرخ عنبر اشهب مشك تبتي از هريك دو مثقال ورق طلا يكمثقال ورق
نقره دو مثقال آملهٔ منقى شصت مثقال قند سفيد عسل مصفى از هريك دويست مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند
* انوش داروى لؤلؤى ديگر منافع بسيار دارد و بنهايت مقوي قلب و معده است * صنعت آن مرواريد ناسفته بسد
محرق يشب سبز سعد كوفي فقاح اذخر از هريك چهار مثقال طباشير سفيد ساذج هندي سنبل الطيب ابريشم مقرض گل
ارمني از هريك شش مثقال عود قماري خام هفت مثقال عنبر اشهب يك مثقال شير آملهٔ منقى شصت مثقال عسل سفيد
مصفى و قند سفيد بالمناصفه سه وزن مجموع ادويه بدستور مرتب نمايند * انوش داروى لؤلؤى ديگر * صنعت آن
مرواريد ناسفته بسد محرق يشب سبز طباشير سفيد ساذج هندي سنبل الطيب ابريشم مقرض شير آمله از هريك سه مثقال
سعد كوفي زعفران عنبر اشهب از هريك يكمثقال قند سفيد عسل مصفى از هريك نود مثقال بدستور مرتب نمايند * انوشدارو ى
لؤلؤى منقول از بياض مجربات حكيم احمد موسوي بخط معزي اليه * صنعت آن مرواريد ناسفته بسد محرق مغسول يشب سبز
محرق مغسول مصطكي رومي اذخر مكي سعد كوفي از هريك دو مثقال عود قماري خام بگلاب سوده سنبل الطيب طباشير
سفيد ساذج هندي گل ارمني مغسول ابريشم خام مقرض از هريك سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هريك يكدرم مشك تبتي
يك دانك شير آملهٔ منقى شصت مثقال نبات سفيد عسل مصفى برابر بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند و بعض اطبا
درين انوش دارو مشك خطائي دو مثقال مرواريد ناسفته صلايه كرده دو درم و نيم فرنجمشك ساذج هندي از هريك دو مثقال
عنبر اشهب يك مثقال داخل نموده اند و بعض اطبا آمله را يك شب در شير مي خيسانند پس آنرا بآب گرم شسته كه اثر
شير برود و در آفتاب خشك كرده كوفته بحرير بيخته داخل مي نمايند و قلمي فرموده اند كه اين قسم بهتر است بحسب طعم از آنكه
آمله را بخته از پالايش بيرون ميكنند كه مائل بترشي ميگردد و شربتي نيم مثقال * انوش داروى لؤلؤى ديگر منقول از بياض
مجربات حكيم احمد بخط معزي اليه * صنعت آن مرواريد ناسفته بسد محرق مغسول يشب سبز سعد كوفي اذخر مكي زعفران
از هريك چهار مثقال عود قماري خام ده مثقال طباشير سفيد ساذج هندي طين ارمني مغسول سنبل الطيب از هريك شش
مثقال عنبر اشهب لاجورد مغسول از هريك دو مثقال صندل سفيد بگلاب سوده سه مثقال آمله شصت مثقال قند سفيد

یکصد و هشتاد مثقال عسل مصفی بقدر حاجت آمله را یک شب در شیر بخیسانند پس بآب گرم بشویند و بگلاب بپزند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند و با عسل و قند بقوام آورند و ادویه را باآن سرشته معجون سازند و فرموده که این دستور بهتر از معروف است * انوشدارو لؤلوی دیگر منقول از خط معزی الیه * صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول مصطکی رومی سعد کوفی اذخر مکی از هر یک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب سازج هندی طباشیر سفید گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک یکدرم مشک تبتی یکدانگ شیر آملهٔ منقی سی مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بدستور مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال * انوشدارو دیگر منقول از بیاض مجربات معزی الیه * صنعت آن مروارید ناسفته سعد کوفی قرنفل اسارون مصطکی از هر یک سه مثقال قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار بسباسه جوزبوا قرفة الطیب زعفران سنبل الطیب زرنب از هر یک دو مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال شیر آملهٔ منقی هفتاد و پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک تبتی یک دانگ فرنجمشک سه مثقال سازج هندی دو مثقال و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم * انوشدارو لؤلوی معمول حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط معزی الیه * صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال اسارون دانهٔ هیل بوا ریوند چینی عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد کوفی سازج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی اذخر مکی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی یکمثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند اگر شیرینی دو وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را از شیر شسته با گلاب و عرق بید مشک بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند و با نبات و عسل بقوام آورده معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم * انوشدارو لؤلوی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیماریها را که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آرد * صنعت آن مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب یشب سبز سعد کوفی اذخر مکی کهربا از هر یک دو مثقال عود خام طباشیر سفید سازج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج رومی بهمنین اشنه از هر یک دو مثقال شیر آملهٔ منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هر یک ده مثقال زرشک و انار دانه را با آمله بجوشانند و صاف نمایند و با سه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند و شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند * انوشدارو لؤلوی تالیف حضرت استاذی ولی نعمی حکیم میر محمد هادی خان قدس سره جامع این اوراق مقوی اعضای رئیسه و معده و هاضمه است و اسهال رطوبی و بواسیری را مفید * صنعت آن شیر آملهٔ منقی چهل و پنج مثقال مروارید ناسفتهٔ غلطان بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی سعد کوفی اذخر مکی از هر یک سه مثقال عود غرقی خام طباشیر سفید سازج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک چهار و نیم مثقال زعفران سه مثقال عنبر اشهب یکمثقال شربت به شیرین شربت سیب شیرین از هر یک بیست مثقال عسل و نبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند و در نسخهٔ دیگر قرنفل پوست زرد کونله و یا پوست زرد اترج مصطکی رومی قاقلهٔ کبار از هر یک سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشک خالص نیم مثقال داخل است * انوشدارو لؤلوی دیگر * صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی

قرنفل مصطكي زعفران اسارون دانهٔ هيل بوا قرفة الدارچيني مرواريد ناسفته کهرباي شمعي مرجان قرمزي از هريك دو درم جوز الطيب قاقلهٔ كبار بسباسه كشنيز خشک مقشر عنبر اشهب از هريک يکدرم ابريشم مقرض يشب سبز لسان الثور صندل سفيد صندل سرخ درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفيد گل ارمني گل مختوم طباشير سفيد پوست بيرون پسته از هريک يک درم و نيم شير آملهٔ منقى در شير شربت زرشک شربت اناريں از هريك پانزده مثقال مشک تبتي خالص نيم درم زر محلول فضه محلول از هريك دودانك با سه وزن ادويه قند سفيد و عسل مصفى بدستور معجون سازند شربتى از يك مثقال تا سه درم * انوشدارو لؤلؤى ديگر * صنعت آن مرواريد ناسفته صندل سفيد مقاصري ورق نقره ابريشم مقرض سعد كوفي تخم خرفه مقشر كشنيز خشك مقشر از هريک هفت درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع قرنفل مصطكي رومي سنبل الطيب قرفة الطيب اسارون شامي از هريك شش درم طباشير سفيد پنجدرم زرنب بسباسه زعفران قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا از هريک سه درم عنبر اشهب ورق طلا از هريك دودرم مشک تبتي يکدرم آمله بشير گاو پرورده نود درم قند سفيد عسل مصفى با لمنا صفه سه وزن ادويه بدستور معجون سازند شربتى يک مثقال * انوشدارو لؤلؤى ديگر تاليف استاذ الاطبا وسيد الحكما نواب حكيم عليخان موسوي غفر الله له * صنعت آن مرواريد ناسفته صلايه كرده قرفة الطيب بسد محرق مغسول فرنجمشك جوزبوا ابريشم مقرض از هريک دومثقال قرنفل مصطكي رومي اسارون دانهٔ هيل بوا قاقلهٔ كبار بسباسه سنبل الطيب زرنب طين ارمني از هريك سه مثقال ورق گل سرخ زعفران طباشير سفيد از هريك شش مثقال سعد كوفي ده مثقال پوست زرد اترج صندل سفيد از هريك چهار مثقال لسان الثور بادرنجبويه ساذج هندي از هريك پنج مثقال لاجورد مغسول مشك ختائي از هريک نيم مثقال ابريشم مقرض دومثقال عنبر اشهب يکمثقال تا دومثقال آملهٔ منقى يکرطل شربت فواكه شيرين چهل مثقال قند سفيد يکصد مثقال عسل سفيد مصفى دووزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتى يکمثقال و نيم * انوشدارو لؤلؤى ديگر * صنعت آن مرواريد ناسفته سنبل الطيب اسارون مصطكي رومي بهمن سرخ بهمن سفيد قرفه شقاقل مصرى دارچيني سيلاني كشنيز خشک از هريک شش مثقال زرنب زعفران بسباسه قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا جوزبوا بادرنجبويه خولنجان ساذج هندي از هريك چهار مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال سعد كوفي طباشير سفيد صندل سفيد زرشک منقى از هريك ده مثقال صندل سرخ هشت مثقال مشك تبتي يکمثقال عنبر اشهب يکمثقال و دودانك شير آمله يکصد وهشتاد مثقال قند سفيد عسل مصفى از هريك يکمن بدستور مقرر معجون سازند شربتى يکمثقال * انوشدارو لؤلؤى ديگر * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد كوفى هفت مثقال مرواريد ناسفته قرنفل اسارون بسباسه قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا بهمن سرخ بهمن سفيد مصطكي رومي لسان الثور از هريك سه مثقال زعفران بادرنجبويه جوزبوا ساذج هندي از هريك دو مثقال مشك خالص يك دانك عنبر اشهب دودانك شير آملهٔ منقى هفتاد و پنج مثقال قند سفيد عسل مصفى از هريك هشتاد و پنج مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتى يك مثقال * انوشدارو لؤلؤى ديگر * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد كوفي قرنفل مصطكي رومي اسارون قرفة الطيب سنبل الطيب شير آملهٔ منقى مرواريد ناسفته ابريشم مقرض از هريک هفت مثقال زرنب بسباسه قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا صندل سفيد طباشير كشنيز خشک از هريك سه مثقال جوزبوا عنبر اشهب از هريك دومثقال ورق طلا ورق نقره از هريك يك مثقال مشك خالص نيم مثقال قند سفيد و عسل مصفى با لمنا صفه سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتى يک مثقال * انوشدارو لؤلؤى

یاقوتی * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب کافوری کهربای شمعی بسد محرق پوست زرد اترج اذخرمکی ملیخهٔ سیاه ساذج هندی سنبل الطیب درونج عقربی دانهٔ هیل ورق نقره محلول سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه ازهریك دومثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشك بریان مقشر گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم مقرض عود قماری صندل سفید ازهریک سه مثقال قرنفل مشك تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول ازهریك یک مثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل سفید خوشبوی مصفی بالتسویه دووزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودرظرف چینی نگاهدارند شربتی ازیک مثقال تا یك مثقال ونیم

* انوش داروی لؤلؤی عنبری * صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زعفران طباشیر سفید غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ازهریك سه مثقال اسارون ساذج هندی عود قماری غرقی خام سعد کوفی دانهٔ هیل بواپوست بیرون پسته پوست زرد اترج زرشك منقی صندل سفید مصطکی رومی ریوند چینی عنبر اشهب مشك تبتی خالص مرجان قرمزی یشب سبزورق طلا ورق نقره بادرنجبویه اذخرمکی ازهریك یك مثقال شیر آملهٔ منقی بیست مثقال قند سفید بوزن تمام ادویه عسل مصفی دووزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند

* انوشدارو‌ی عنبری لؤلؤی دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض ازهریك سه مثقال سعد کوفی زعفران عنبر اشهب ازهریك دو مثقال عود قماری غرقی خام دو مثقال ونیم گل ارمنی یك مثقال شیر آملهٔ منقی بیست مثقال عسل مصفی قند سفید ازهریک نود مثقال آمله رادر سه رطل آب بجوشانند تا بیك رطل رسد قند وعسل راداخل کرده بقوام آورده پس عنبر را دران داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته معجون سازند ودرظرف چینی نگاهدارند شربتی یك مثقال

* انوشدارو‌ی عنبری لؤلؤی منقول از تحفة المؤمنین که معزی الیه از بیاض مجربات نواب حکیم میرمحمد باقر بخط معزی الیه نقل نموده وتلمی فرموده که بهترین نسخه های انوش داروی لؤلؤی است ومکرر تجربه شده بجهت تقویت اعضای رئیسه وضعف معده وبدن ونقاهت وبرانگیختن اشتها * صنعت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربا گل سرخ ازهریك سه مثقال یاقوت رمانی ریوند خطائی اسارون سعد کوفی عود هندی اذخرمکی صندل سفید پوست زرد اترج ساذج هندی بسد یشب سبز تخم بادرنجبویه درونج عقربی دانهٔ هیل بوا زرشک منقی عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره ازهریك دومثقال مشك ترکی یك مثقال شیر آملهٔ منقی نود مثقال آمله را با گلاب نود مثقال وآب باران پنج رطل بجوشانند تا مهرا شود ازیر بزن بگذرانند وبا یك وزن ونیم مجموع ادویه قند سفید ومثل آن عسل سفید خوشبوی را مصفی بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر بآن معجون سازند

* انوش داروی لولوی عنبری تصرف حکیم رکن الدین مسعود شیرازی * صنعت آن مروارید ناسفته سنبل الطیب شقاقل مصری بسباسه ازهریك سه مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ازهریك شش مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرشك منقی ازهریک پنج مثقال اسارون زعفران قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار جوزبوا خولنجان دارچینی بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشك مقشر ازهریك دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ازهریك نیم مثقال شیر آملهٔ منقی یک رطل فانید سنجری نیم من عسل مصفی یك ونیم من رب به شیرین سی مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی یك مثقال نافع باد

* فصل در بیان جوارشاتی که اصل وعمود در آنها آمله است * جوارش آملج تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب منصوری معده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وسردی معده را ببرد ومقوی قلب وکبد ومفرح است وخفقان بارد را زائل

کنند * صنعت آن شیر آمله بیست مثقال پوست بیرون پسته سه درم مصطکي رومي سه درم پوست اترج زرشك بیدانه عود قماري ازهریك سه درم عنبراشهب یك مثقال سنبل الطیب دو درم قند سفید یك من ونیم قند رابقوام آورده ادویه راکوفته بیخته باآن سرشته بزروی سنك ریزند وبطریق لوزیات بریده نکاهدارند * جوارش املج قلمي فرموده اند که از تالیف بندهٔ درکاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوك علویخان محمد شاهي است که در سنه یکهزار ویکصد وهفتده هجری در دار الفتح اجین بجهت شاهزادهٔ والانسب محمد بیدار بخت بن محمد اعظم شاه بن اورنک زیب عالمکیر کورکاني تالیف نموده به نهایت مفید آمده این جوارش معده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وحرارت کبد را تسکین دهد ومقوي معده حار رطب است ودل راقوت دهد ومفرح قلب است واسهال مراري رامنفعت دهد ومعده را باصلاح آورد * صنعت آن شیر آملهٔ منقی دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق زرشك منقی بادرنجبویه کل سرخ منزوع الاقماع پوست بیرون پسته ازهریك یکمثقال کشنیز خشك مقشر مغز تخم خرفه مقشر ازهریك دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانك عنبراشهب ورق طلا ورق نقره ازهریك دودانك نبات سفید رب به شیرین ازهریک دووزن ادویه بدستور مرتب نمایند * جوارش آملهٔ لؤلؤی دیکر تالیف آن مرحوم بجهت منافع مذکوره * صنعت آن شیر آملهٔ منقی هفت توله زرشك بیدانه دو توله در آب خالص وکلاب وعرق کاوزبان وآب انار شیرین وآب انار ترش وعرق بید مشك وعرق بادرنجبویه ازهریك ده توله از پارچه بپالایند پس یکسیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یاقوت رماني کهربای شمعي دارچیني مصطکي از هریك ششماشه دانهٔ هیل بوا طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید کل کاوزبان کشنیز خشك مقشر ازهریک یکتوله ورق طلا ورق نقره ازهریك سه ماشه پوست زرد اترج نه ماشه عنبراشهب سه ماشه بدستور باآن بسرشند شربتی شش ماشه * جوارش آملهٔ ساده که همین منافع دارد * صنعت آن شیر آمله بیست درم پوست بیرون پسته سه درم زرشك بیدانه صندل سفید ازهریك پنجدرم حب الآس کل سرخ منزوع الاقماع خشك کرده ازهریك سه درم قند سفید یکمن ونیم کلاب یك چهاریکمن تبریز بدستور مرتب سازند وبرسنك ریخته بطریق لوزیات ببرند * جوارش آملهٔ لولوئی دیکر * صنعت آن آملهٔ مقشر چهارده مثقال آب زرشك آب سماق ازهریك نه مثقال صندل سفید ابریشم مقرض کل کاوزبان دانهٔ هیل بوا بادرنجبویه دارچیني مروارید ناسفته ازهریك دو مثقال کل سرخ خرفهٔ مقشر ازهریک سه مثقال عنبراشهب مشك خالص ورق نقره ورق طلا از هریك یکمثقال زعفران شش ماشه نبات سفید سي وهفت مثقال رب آلو رب سیب ولایتي رب انار شیرین ازهریك بیست مثقال کلاب عرق بید مشك عرق کاوزبان ازهریك بیست وپنج مثقال اجزا راکوفته بیخته مروارید را صلایه نموده نبات را درعرقیات بقوام آورده ربوب را داخل کرده تیر بزنند تاچون معجون شود ووقت فرود آوردن مشك وعنبر ومروارید و ورق طلا وورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده درظرف چیني نکاهدارند خوراکي از ششماشه تا یکتوله باعرقیات مناسبه بخورند * جوارش املج معده وقلب راقوت دهد وخفقان رازائل کند وقوت تمام آورد وکبد را قوی کرداند واین جوارش رامنافع بسیار است * صنعت آن آب به اصفهاني آب سیب اصفهاني آب اترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیموآب زرشك منقی آب سماق ازهریك دواوقیه نبات سفید یکمن کلاب عرق بید مشک ازهریك نیم رطل شیر آمله بیست درم شیر آمله را در آب بپزند تامهرا شود وبپالایند وبآ بها وعرقها یکجا کرده بقوام آورند پس مصطکي وعود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب قرفه دارچیني ازهریك دودرم پوست بیرون پسته پوست اترج حب الآس ازهریك سه درم کوفته بیخته باآن سرشته

جوارش سازند و زیاده نمودن اجزا وکم کردن بحسب مزاج واحتیاج بعهدهٔ طبیب است که بحسب مزاج هر شخصی اضافه وکم نماید واگر ضعف قلب باشد ودر مزاج حرارت نباشد عنبرا شهب یکمثقال ومشك خالص دودانك اضافه نمایند واگر وزن حب الآس ده درم کنند وبا آمله بپزند تا مهرا شود پس بپالایند بهتر است واگر خواسته باشند آمله را بپزند بلکه با سائر ادویه کوفته بیخته بعد از آنکه نبات وآبها وعرقها بقوام آورده باشند داخل کنند جائز است وهمچنین اگر آب زرشك را بگیرند بلکه سه درم زرشك منقی از حب راکوفته بیخته با سائر ادویه داخل نمایند جائز است واگر سه درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع مسحوق داخل نمایند صواب باشد * جوارش آملج آن که مرحوم بجهت نواب بندگان عالی متعالی شاهزادهٔ والا جاه رضا قلي میرزا ولد ارشد نادرشاه صاحب قران نوشته * صنعت آن هلیلهٔ مربا یکصد وپنجاه مثقال باگلاب نیم من وآب یکمن بپزند تا مهرا شود واز پالایش بیرون کرده قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیر آملهٔ منقی بیست مثقال پوست بیرون پسته مصطکي رومي خارخسك دارچیني عود هندي خام ابریشم مقرض از هریك سه مثقال زرشك منقی پنج مثقال عنبرا شهب ورق طلا ورق نقره از هریك یکمثقال داخل کرده معجون سازند واگر خبث الحدید مدبر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است * جوارش آملج دیگر آب لیموآب سماق از هریك ده درم قند سفید نیم من بقوام آورده آملهٔ منقی پنجدرم عود قماري خام سه درم مصطکي دودرم عنبراشهب نیم مثقال کوفته بیخته بدستور جوارش سازند * جوارش آملج دیگر مقوي معدهٔ حار است واشتها آورد وطعام هضم کند واسهال صفراوي باز دارد ودماغ راقوت وخفقان حار رافائده دهد وبوی دهان خوش کند * صنعت آن شیر آمله منقی بیست درم زرشك منقی صندل سفید از هریك پنجدرم گل سرخ منزوع الاقماع سماق پوست زرد اترج حب الآس پوست بیرون پسته از هریك سه درم مصطکي یکدرم مشك تبتي یکدانك عنبراشهب نیمدانك قند سفید یکمن گلاب یکمن قند را بگلاب حل کرده بقوام آورند واجزا راکوفته بیخته با آن بسرشند شربتی از آن سه درم * جوارش املج تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلي میرزا ولد ارشد نادر شاه ترتیب داده اند معده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وتقویت قلب نماید وتجفیف رطوبات غریبه نماید وسودا را دفع کند ومفرح است ونافع است از برای وسواس وخفقان وقرحهٔ مثانهٔ کهنه را مفید است ومنافع بسیار دارد ومجرب است * صنعت آن هلیلهٔ کابلي مربا منقی از نوی یکصد وپنجاه مثقال بگلاب نیم من تبریز وآب یکمن تبریز بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند وثفل آنرا دور کنند پس قند سفید یکمن عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیرآملهٔ منقی بیست وپنج مثقال پوست بیرون پسته پوست زرد اترج مصطکي خارخسك دارچیني عود هندي ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل سفید از هریك سه مثقال زرشك منقی پنج مثقال عنبراشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریك یکمثقال بدستور مقرر مرتب نمایند واگر خبث الحدید مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است * جوارش آملج لؤلؤی اقتراح آن مغفور ایضا که بجهت بندگان معزي الیه ساخته ونفع بسیار بمزاج ایشان نموده از برای امراض مذکورهٔ قبل * صنعت آن آملهٔ منقی بیست مثقال در گلاب وعرق بید مشک وعرق خارشتر وعرق گاوزبان از هریک نیم من عرق بادرنجبویه ده سیر در دیك نقره یا دیك سنکي بجوشانند تا آنکه مهرا شود وبمالند وبپالایند پس آب سفرجل حلوآب سیب شیرین آب انار آب امرود شراب اترج شراب آلوبالو شراب زرشك از هریك بیست مثقال نبات سفید سی سیر عسل مصفی دو سیر همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته ابریشم مقرض خارخسك دارچیني عود هندي پوست زرد اترج از هریك دومثقال گل گاوزبان

سه مثقال شاذج هندي طباشير سفيد عنبر اشهب ورق نقره از هريك يك مثقال ورق طلا مشك تركي جدّوار خطائي از هريك
نيم مثقال بدستور مقرر باآن سرشته جوارش سازند شربتي يك مثقال * جوارش آملج حكيم عزت الله مخاطب بحكيم الممالك
* صنعت آن آب انار شيرين آب انار ترش قند سفيد از هريك يكصد وپنجاه درم آب نعناع تازه سي وهفت درم ونيم شيرآملهٔ
منقى پنجدرم پوست بيرون پسته پوست زرد اترج مصطكي رومي سنبل الطيب قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا طباشير سفيد زرورد
كشنيز خشك از هريك نيمدرم عود هندي خام وج تركي از هريك نيم دانك بدستور مرتب نمايند شربتي سه درم * جوارش
آملج لؤلؤئى خاصهٔ نادرشاه از تاليف آن مغفور قلمي فرموده اند كه اين جوارش را فوائد بسيار است واز جملهٔ فوائد آن انفع است
ازبراى ماليخولياى مراقي وسوداوي وخفقان سوداوي وصداع سوداوي * صنعت آن شير آملهٔ منقى چهارده مثقال زرشك منقى
هشت مثقال صندل سفيد طباشير سفيد كل كاوزبان سماق منقى دانهٔ هيل بادرنجبويه ابريشم مقرض دارچيني از هريك
دو مثقال كل سرخ چهار مثقال تخم خرفهٔ مقشر سه مثقال مرواريد ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هريك يكمثقال
نبات سفيد يكصد وسي مثقال شراب آلو بيست وچهار مثقال شراب انار بيست مثقال بدستور مرتب نمايند شربتي دومثقال
ودروقتيكه برودتي درمزاج اشرف محسوس شود يا قبضى مصطكي رومي عود هندي پوست زرد اترج ازهريك دومثقال مشك
تبتي يكمثقال برادويه افزوده ودرشربتي ترنجبين خراساني پاك كرده از تخم وخاشاك سي مثقال ونيم من كلاب افزوده
نافع باد * جوارش آملج ديكر از تاليف آن مرحوم بجهت شخصى كه حرارت مفرط درمزاج خصوص كرده ها داشت وبسبب
حرارت كرده ذيابيطس داشت واورا لينت درطبع نيزبود وضعف قلب وخفقان ونسيان نيزداشت * صنعت آن آملهٔ منقى ده
مثقال زرشك منقى پنج مثقال كافور قيصوري زعفران از هريك نيم مثقال غنچهٔ كل سرخ سه مثقال طباشير سفيد بادزهر
خطائي معدني كل داغستاني كهرباى شمعي كل ارمني مغسول يشب سبز صندل سفيد ابريشم مقرض كزمازج از هريك يك
مثقال كشنيز خشك مقشر تخم خرفهٔ مقشر ازهريك سه مثقال انچه راصلايه بايد كرد باكلاب بر سنك سماق صلايه نموده باقي
ادويه را كوفته بيخته برب به شيرين ورب سيب شيرين ازهريك پنجاه مثقال بسرشند شربتي دودرم * جوارش آملج ديكركه آن مرحوم
بجهت عاليجاه لطف عليخان برادرزن نادرشاه تاليف نموده اند كه آزارقرحهٔ مثانهٔ قديم وضعف معده وبواسير وضعف باه داشت و
بسبب مداومت باين جوارش درامراض معزي اليه تخفيف بهم رسيد * صنعت آن شيرآملهٔ منقى پانزده مثقال زرشك منقى پنج
مثقال بادزهرمعدني خطائي كهرباى شمعي كل داغستاني كل ارمني مغسول طباشيرسفيد صندل سفيد كزمازج صمغ عربي بزرالبنج
سفيد تخم هليون غنچهٔ كل سرخ طراثيث شيرين عنبراشهب ازهريك يك مثقال حسك مربا دومثقال كشنيز خشك تخم خرفه
مقشر مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه ازهريك سه مثقال مايهٔ شتر اعرابي نيم مثقال نبات سفيد يكصد وده مثقال رب به شيرين
رب سيب شيرين كلاب عرق بيد مشك ازهريك بيست وپنج مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند * جوارش مفرح كندي
درحقيقت اين جوارش همان انوشدارو ى هنديست كه بسهل تصرفى مسمى بجوارش مفرح ساخته وافعال ومنافع وخواصش
همان است وكندى كفته كه اين جوارش نافع است ازبراى حزن وتقويت بدن ومعده ونيكوكردن رنك رخساره ودفع بوى
دهان وعرق * صنعت آن كل سرخ شش مثقال سعد كوفي پنج مثقال قرنفل مصطكي رومى اسارون سنبل الطيب ازهريك
سه مثقال قرفة الطيب زرنب ازهريك دومثقال بسباسه جوزبوا قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار ازهريك يك مثقال آملهٔ منقى بوزن
مجموع ادويه يعني سي ويك مثقال آمله را درسه رطل آب بجوشانند تابه ثلث رسد از پرويزن بيرون كرده بايكرطل قند سفيد

بقوام آورده بخورشند * جوارش آملج مفرح قلبي نموده اند که تالیف حاج حسین از تلامذهٔ حضرت ابویم قدس سره است نافع از برای مالیخولیای مراقي * صنعت آن آملهٔ منقی چاي خطائي بادرنجبویه طباشیر سفید از هریک ده مثقال زعفران جوزبوا هاذج هندي قرنفل بسباسه دانهٔ هیل بوا عود قماري خام از هریک دو مثقال پوست زرد اترج پوست بیرون پسته از هریک سه مثقال قند سفید نبات سفید از هریک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار آب سفرجل از هریک هفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا سه درم * جوارش آملهٔ کابلی محمد حسین * شیر آملهٔ منقی زرشک منقی گلاب عرق بید مشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هریک یک مینا بخیسانند تا مهرا شود و بمالند و از پالایش بیرون کنند پس بگیرند نبات سفید یکصد و شصت مثقال شربت آلو شربت انار از هریک بیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند گل گاوزبان بسفایج بادرنجبویه غنچهٔ گل سرخ از هریک سه مثقال مصطکي نعناع طباشیر صندل سفید دارچیني زرشک منقی از هریک یکمثقال ابریشم مقرض کشنیز خشک از هریک دو مثقال لاجورد مغسول نیم مثقال بآن سرشته بدستور معجون سازند * جوارش آملج از اقتراح حضرت ولي نعمي استاذي جامع این کتاب حکیم سید محمد هادي خان قدس سره مقوي قلب و دماغ و معده است و هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد * صنعت آن شیر آملهٔ منقی برگ گاوزبان از هریک نه مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مغز تخم خرفهٔ مقشر پوست زرد کونله از هریک شش مثقال کهربا مرجان قرمزي مروارید ناسفته از هریک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانهٔ هیل قاقلهٔ کبار قرنفل جوزبوا دارچیني از هریک سه مثقال ابریشم مقرض یاکوبیده پنج مثقال مصطکي سه و نیم مثقال زعفران دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتي خالص ورق نقرهٔ محلول از هریک یک مثقال ورق طلای محلول نیم مثقال با قند و عسل مصفی بالمناصفه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال * حب آملج جهت اسهال بواسیری وغیرآن نافع * صنعت آن آملهٔ منقی رازیانه هر دو مساوي الوزن در روغن بادام یا روغن گاو تازه بریان کرده حبوب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند و بالای آن آب یا بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است * دهن آملج موی را سیاه کند و قوت دهد و مقوي بدن و اعضا است * صنعت آن آملهٔ منقی برگ مورد پوست بیخ صنوبر اجزاء متساوي نیم کوفته در آب یک شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون در دیگ مضاعف بپزند تا آب برود و روغن بماند * سفوف آملج اسهال معدي را باز دارد و مقوي معده و جگر است * صنعت آن آملهٔ منقی سه مثقال مصطکی رومی عود قماري خام ریوند چیني غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع زیرهٔ کرماني مد برگر ویامد بر رب السوس مغز تخم خیار بن نعناع خشک اجزا متساوی کوفته بیخته شربتی یک مثقال با گلاب * شراب آملج در تقویت معده بی نظیر است * صنعت آن بگیرند آملهٔ منقي بیست مثقال افسنتین رومي ده مثقال یک شب در گلاب و آب از هریک یکرطل بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و یکرطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * مخلل آملج مقوي قلب حار و منبه اشتها و هاضم طعام است * صنعت آن بگیرند آمله نیم رس و یا رسیده را هر کدام که خواهند و خارها زده در آب آهک زمانی بگذارند پس برآورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم پخته گردد پس از آب برآورده آب را بالکل نشف نموده سرکهٔ انگوري تند و نمک لاهوري بران ریزند و بگذارند تا برسد و تناول نمایند و اگر سرکهٔ مقطر یا عرق نعناع باشد و چند دانهٔ قرنفل و فلفل و سیاه دانه دران اندازند بهتر است و اگر چاشنید ار خواهند قدری نبات و یا چند دانهٔ خرمای خارک را

ووق نموده دران اند ازند * مربای آملج مقوي قلب ومعده ودماغ است * صنعت آن بگیرند آمله های رسیده بالیده بزرگ دانه وخارهای بسیار بران بزنند ودر آب آهك صاف قدری بگذارند پس بر آورده نیکو شسته در آب صاف شیرین طبخ نموده رطوبت آنرا از پارچهٔ کرپاس صافي نشف نمایند وشیرهٔ شکر سفید صاف نموده ویا عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده باتش ملایم طبخ دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید وغلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده در مرتبان چیني یا سبوچهٔ لعابدار نموده نگاهدارند وبعد یک هفته یا زیاده ملاحظه نمایند اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده وشیره را رقیق ساخته بازچند جوشی داده بد ستور نگاهدارند وعندالحاجت یک عدد تا دو عدد آن را باگلاب شسته با انچه مناسب باشد از طباشیر ومصطکي ودانهٔ هیل بوا وکشنیز خشک وغیرها تناول نمایند * مطبوخ آملج نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا * صنعت آن آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله سنا مکي از هریک پنجدرم عناب خراساني ده دانه آلوی سیاه تمر هندي از هریك بیست دانه اصل السوس پوست تراشیده پنجدرم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافي نمایند بروي فلوس خیار شنبر منقی از حب وترنجبین پاک کرده از هریک ده مثقال ونیکو بمالند وبپالایند وبچکانند بران دو درم روغن بادام شیرین تازه ونیم گرم بیاشامند نافع باد * معجون آملج نافع از برای مالیخولیای مراقي ووارد منقول از خط نجیب الدین سمرقندي * صنعت آن شیره آملهٔ منقی ابریشم مقرض پوست هلیلهٔ کابلي گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشك اجزا متساوي کوفته بیخته بروب سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند شربتی سه درم ودرنسخهٔ دیگر بجای پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه داخل است * معجون مفرح آملجي سمرقندي در اسباب وعلامات درعلاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد وتنقیهٔ سودا سزاوار آن است که تقویت کرده شود باین معجون قلب ومعده ودماغ را مولانا نفیس درشرح آورده که معجون مفرح به نسخهٔ محمدبن زکریا این است * صنعت آن گل سرخ ششدرم سعدکوفي پنجدرم قرنفل مصطکي رومي سنبل الطیب اسارون ازهریک سه درم قرفة الطیب زرنب زعفران ازهریك دودرم بسباسه جوزبوا ازهریک یکدرم ودرنسخهٔ دیگر ازهریك دودرم است اجزا را کوفته شیره آملهٔ منقی یکرطل در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند وبپالایند ونیم رطل عسل مصفی دران داخل کرده بپزند تا بقوام آید ادویه را بآن بیامیزند بعد از فرود آوردن از آتش ودرظرف چیني نگاهدارند وبدانکه این همان معجون هندیست معروف بانوشدارو که ذکر یافت * فصل دربیان مفرحات آملجي * مفرح آملج لؤلؤی تالیف جالینوس این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده ونامیده آن را اسطوماخس یعني خیار القلب جهت خفقان حار وسودا ومنع صعود ابخره بدماغ وسدر ودوار وصرع وشقیقه ومالیخولیا خصوصا مراقي وحمی وتشنگي وقطع خون ونکایت سموم نافع است وگویند سرد است درد رجهٔ دوم وخشک است دراول * صنعت آن آملج درشیرگاو تازه دوشیده خیسانیده یکهفته بشرط آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس ازشیر برآورده سه روز درگلاب بخیسانند پس بپزند با شراب رمانین وشراب سیب وشراب ریباس وگلاب وعرق بید مشك از هریك دوصد مثقال تا آمله مهرا شود وبا زدر دیك کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام لایق آید پس از آتش فرود آورده بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان تخم خرفه مقشر ازهریك بیست مثقال صندل سرخ صندل زرد صندل سفید پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب ازهریك ده مثقال بهمن سفید دارچیني کشنیز خشك مقشر طباشیر سفید پوست زرد اترج پوست زرد نارنج ابریشم مقرض کهربا ازهریك پنج مثقال مرجان قرمزي مروارید ناسفتهٔ غلطان بزرگ دانه

ازهریک سه مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز ازهریک دو مثقال معادن را بآب لیمو یا آب
ترنج ترش حل کرده ورق طلا و ورق نقره را باعسل حل کرده وباقی ادویه را کوفته وبیخته عنبر اشهب دو درم بروغن پسته یا روغن
بلسان کل اخته بدستور مقرر باشرابهای مزبور معجون سازند ودر ظرف طلا یا چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تا دو درم
* مفرح آملج نافع ازبرای اصحاب مالیخولیا * صنعت آن آملهٔ منقی هفتاد وپنج درم پوست هلیلهٔ کابلی پنجاه درم هر دو را
در دو من آب بپزند تا مهرا شوند نیکو بمالند واز پالایش یا از پشت غربال موئی بکف رانند پس نیم من عسل سفید خوشبوی
مصفی داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکی قرفة الطیب جوزبوا قاقله نارمشک بهمن
سفید بهمن سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک ازهریک دو درم ونیم مشک یک دانک ونیم کوفته بیخته
بآن بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند * صنعت این مفرح به نسخهٔ سمرقندی در قرابادین نافع ازبرای مالیخولیای مراقی هلیله
سیاه آملهٔ منقی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض کشنیز خشک مقشر اجزا
متساوی کوفته بیخته برب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم باعرق گاوزبان
* مفرح آملج بارد از اقتراح آن مرحوم مقوی قلب است ونافع است ازبرای خفقان حار واز برای تاقیهن از امراض حاره
ومسکن حرارت ومزیل دوار وسدر است * صنعت آن آمله منقی سی درم در شیر گاو تازه دو شبانه بخیسانند پس از شیر
برآورده بشویند ودر گلاب بخیسانند پس آنرا باگلاب وعرق بید مشک وعرق گاوزبان وعرق صندل ازهریک یکصد مثقال
بپزند تا مهرا شود ودر پالایش نقره یا غربال موئی بپالایند وشراب سیب یکصد وبیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس
بگیرند مروارید ناسفته بزرگ دانهٔ غلطان کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق نقره محلول ازهریک یکمثقال غنچهٔ گل سرخ
ده مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل سرخ فوفل طباشیر سفید گل ارمنی مغسول بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست
زرد اترج ازهریک سه مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفهٔ مقشر گل گاوزبان ازهریک هفت مثقال بادزهر معدنی خطائی
ورق طلا ازهریک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال بدستور مقرر باشراب سیب وآمله مذکور معجون سازند شربتی از دو درم
تا سه درم * نبیذ آملج اشتها آورد ودفع رطوبات معده کند ومانع صعود بخار از معده بسر است * صنعت آن آملهٔ منقی شش
استار بادیان کشنیز خشک ازهریک سه استار شکر سرخ یکمن درخم کنند وبقدر مقرر آب برروی وی کرده سه روز بگذارند
پس صافی نموده بقدر ده مثقال آنرا بنوشند * امروسیا لغت یونانی است ودر اصل بمعنی حابس المواد است نام نهاده شده
باین معجون که ذکر کرده میشود بجهت آنکه مانع مواد امراض است ودافع امراض واین معجون از مستنبطات افضل الحکماء
واستاذ الاطباء ابقراط است ازبرای ملک عصر که شکوه داشت از ضعف معده واین معجون نافع است ازبرای ضعف معده وکبد
وطحال واز برای اورام صلبهٔ این اعضا وبجهت درد معده ازسردی ومقوی هاضمه است وکاسر ریاح ودافع درد معده از
ریاح وضیق النفس وربو را که سببش ریاح غلیظه باشد سود دارد واز برای ضعف گرده وتقویت باه وتقویت شهوت طعام
مفید است ومفتح سدها ومدر بول ومفتت حصات است وبجهت استسقا عظیم النفع ودافع جمیع امراض بارده است وبدن را
قوی میگرداند مزاج این معجون گرم است در دوم خشک است در سوم * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس رحمه الله تعالی
دوقو وآن تخم جزر بریست زیرهٔ کرمانی قردمانا عود بلسان سلیخهٔ سیاه فقاح اذخر تخم کرفس ازهریک یکدرم فلفل سفید دار
فلفل قسط تلخ ازهریک نیمدرم مرمکی صافی سه درم حب الغار ده عدد وج ترکی زعفران ازهریک دو درم مجموع را کوفته

بیخته بعسل سفید خوشبوی مصطکی هموزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی بآب گرم شیخ داود گفته که احوط آن

است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند وقوت این معجون تا چهار سال ونیم می ماند وشربتش

تا دو مثقال است با جلاب وگفته شده که قوتش زیاده بر یکسال ونیم نمی ماند ودیگری گفته که قوتش تا سه سال باقی میماند و

شربتش ازیکمثقال تا پنج مثقال بآب نیمگرم ودر نسخهٔ دوم اسارون شامی دو درم داخل است * باب الالف مع النون

* انبج بفتح همزه وسکون نون وفتح بای موحده وسکون جیم معرب انبه است که بهندی آنب نامند در اکثر بلاد هند وسند و

دکهن وبعض سواحل دریای شور ویمن وعمان وشمیل ومیانات که مشهور بمینا واز توابع لاراست وغیرها از اماکن دیگر نیز میشود

ودرخت آن بسیار بزرگ واز درخت گردکان بزرگتر وبعد از چهار پنج سال تا هفت سال از نشانیدن آن بثمر می آید بحسب

اختلاف اماکن ودر تابستان ثمر آن میرسد ودر بعضی جاها بعضی درختان تمام سال ثمر میدهند ولیکن در غیر تابستان که

موسم آن است ثمر آن خوب ولذیذ وشیرین وشاداب نمی باشد وتا چهل وپنجاه سال ثمر میدهد وبعد ازان شروع به نقصان

می نماید وبرگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی واز ان طولانی تر وببرگ بید مانا واز ان عریضتر وبزرگتر وبهار آن که بهندی

مول نامند فی الجمله شبیه به کنب بید وثمر آن بزرگ وکوچک وباشکال مختلفه وطعوم متفاوته میباشد وبهبزرگی ترنجی و

بوزن نیم آثار تا قریب بیک آثار هندی شاه جهانی که قریب بدو صد مثقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده وتا بیک آثار و

نیم وزیاده نیز شنیده شده وبعض اشکال آن اندک مفرطح فی الجمله طولانی سر وته آن کج هریک بطرفی که بهندی چندن

کوسه نامند یعنی رنگ آن شبیه برنگ صندل وشکل آن مانند کوسه می باشد زیرا که چندن نام صندل سفید است بهندی و

کنچن کوسه نیز نامند وکنچن بلغت ایشان بمعنی طلا است یعنی رنگ آن مانند رنگ طلا است واین در اکثر بی ریشه وابدار

وخوش طعم ورائحه میباشد واکثر اندک شبیه بشکل وهیأت گردهٔ حیوان است وبهترین آن شیرین آبدار خوشبوی بی ریشه

است وبدترین آن ترش بی آب پر ریشه وبعضی بطعم ورائحهٔ کافور وبعضی نانخواه وراز یانه وغیرها دیده شده ونیز از

بدترین انواع آن پر بتوع ضخیم پوست آن است که در زیر پوست آن یتوع باشد وبهترین آن باوصاف مذکوره نازک

پوست کم یتوع که در پوست آن یتوعیت نباشد ونیکوترین هیئت خوردن آن آنست که سر آن را ببریده بکارد نازکی ودو

طرف آن را بر داشته تناول نمایند ونزد اهل هند بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آن را بدست

نرم کنند وسر آن را به برند تا یتوعیتیکه در سر آن جای اتصال بشاخه میباشد دور شود وبمکند تا تمام آب صافی آن

مکیده شود وریشهٔ آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل ونفاخ است ورسیدن یتوع آن برلب وکام وزبان وحلق

باعث سوزش وجراحت آن میگردد واگر بی ریشهٔ آبدار آن را بدان قسم که اولاذکر یافت وریشه دار آبدار آنرا بدینقسم

تناول نمایند اولی است وترش ریشه دار شیرین کم آب لحمی آن وهمچنین سائر انواع دیگر زبون آن هریک خالی از مضرت

وثقل ونفخ نیستند اولی اجتناب از آنها است انبج نضیج شیرین گرم وخشک است در دوم وخام آبدار آن در دوم سرد وخشک

زیرا که نضیج آن مولد خون سوداوی غلیظ است ونارسیدهٔ ترش آن مولد سودا ومحدث امراض دموی محترقه وسوداویهٔ فاسده

وبناشتا خوردن آن ممنوع است خصوص انچه در پوست آن یتوعیت باشد زیرا که مورث ضیق النفس وسرفه است ومهیجان

حرارت خاصة مجرور المزاجان را ومصلح آن ماء القرع وماء الشعیر ولعاب بزرقطونا وبهدانه ورسیدهٔ شیرین آبدار آن

غاسل اخلاط لزجه واندک ملین بطن ومدر بول ومقوی قوی وارواح واعضاء رئیسه وگرده ومثانهٔ بارده وباه ونیکو کنندهٔ

رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد صدر بارده رطبه و مقوي مري و آلات تنفس و غذا و امعا و دافع بواسیر و اسهال بواسیری و اسهالیکه حادث از ضعف معده باشد و دافع ذرب و معتادین بقولنج را نافع و مسکن عطش و رافع اعیا و ماندگي و بدن را فربه کند و بمجرد خوردن تقویت و تفریح بخشد و بی مزگي دهن را زائل کند و مضر محرورین و صفراوي مزاجان و اطفال و امراض دهان و لثه و دندان و محرک ریاح بواسیر و کرده خصوص شیرین لحمي بی آب و سائر اقسام زبون آن و مورث حکه و جرب و قوبا و امراض دموي سوداوي و مصلح آن آب دوغ سرد کرده و آب سرد و اهل هند گویند که مصلح و دافع نفخ آن زنجبیل است و برای تقویت باه و بدن و فربهي شیر تازه دوشیده و گویند مضعف جگر و مصلح آن مویز است و شاید زرشك و یا سکنجبین بهتر باشد و مغز استه و همچنین گل آن حابس اسهال است چون سفوف نموده با نبات و یا با ادویهٔ مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلای آب تر های نازک آن جهت دراز کردن موي و سیاه داشتن و منع اسقاط آن نافع و بتوع آن حاد یابس و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ حبة الخضراء خام نارس که بفارسي بن و بشیرازي بنشه نامند و در ماستینه و آب دوغ داخل کرده می خورند و اگر بتوع آن را گرفته بدین قسم که چوب سر آنرا در هنگامیکه خام است شکسته در ظرفي جمع نمایند و قطرهٔ از ان را در آب دوغ داخل نمایند بعینه طعم و رائحهٔ آن قریب به بنشه خواهد بود و برگ و پوست ثمر و چوب درخت آن نیز بهمان رائحه است و مصلح بتوع آن چربها و شیر تازه دوشیده است بدانکه این همه اختلافی که در طعم و رائحه و خواص این میوه یافت میشود در هیچ میوهٔ دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر اکثر میوها دارد و بد آن نیز زبونترین کل میوها است * آب افشردهٔ انبه که بهندي آمرس گویند زیرا که رس بزبان هندي آب معصور ماخوذ از شئ را نامند نافع است از برای طحال و برانگیختن اشتها و منافع آن قریب است بمنافع آب غوره ولیکن این مهیج سودا و امراض سوداوي است زیرا که مزاجش بارد یابس است و کثافت بر جوهرش غالب * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام شاداب و پوست آنرا دور کنند و بکوبند در هاون سنگي یا چوبی و آب آن را بفشارند و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمك دران ریخته در آفتاب بگذارند چون درد آن ته نشین شود صاف کرده صافي آن را در شیشه دیگر کنند و درد را دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر دردی دران نماند ولیکن باید که شیشه خالي نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن گل یا روغن کنجد تازه کنند تا مانع تصرف هوا باشد و فاسد نشود و الا بزودي فاسد میگردد و هرگاه خواهند استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنبه و یا پارچهٔ کرباس نازک پاکیزه گرفته استعمال نمایند و افشرهٔ این بدون شیریني خوب لذیذ نمکین میباشد و مزاجش سرد در اول دوم و خشك در آخر دوم است * امچور باصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگ و اترج که از برای مربا خشك مینمایند و عند الحاجة هر مقدار آن که خواهند در اطعمه در حین طبخ می اندازند ترش و لذیذ میگردانند آن را مانند سیب و به ترش خشك کرده * اموتهه باصطلاح اهل هند شیرهٔ انبهٔ شیرین رسیده است که گرفته از صافي کف رانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک نمایند عند الحاجة تناول کنند مانند شیرهٔ زرد آلو خشک کرده و از برای این امر انبه بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبهٔ لحمي مناسب است تا آنکه زود خشك گردد و فاسد نشود * چتني انبهٔ خام لذیذ و هاضم طعام و مفشی ریاح است * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام بی ریشه و اگر پوست بالای و خستهٔ آن نه بسته باشد بهتر و پوست و استهٔ آن را دور کرده و در هریك من هندي باپوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند و زنجبیل تازه که بهندي ادرک نامند نیم آثار پوست آنرا جدا کرده بر سنگ

صلایه پاکیزه هردو را جدا جدا نرم بسایند و در وقت سائیدن اگر آبی زیاده از آن هردو برآید در ظرف چینی نگاه دارند و بعد سائیدن هردو را درهم نموده آن آب را در آن ریزند و نمك بقدر آنکه ذائقهٔ آنرا نیکو گرداند و از هریك از دارچینی و قرنفل و نعناع خشک و فلفل سیاه و سرخ هندی و خردل مقشر و قاقلهٔ کبار و سیاه دانه کوفته بیخته یکتوله کشنیز خشک کوفته بیخته نیم پاو آثار هندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکهٔ انگوری یا شبنم نخود یك آثار داخل نموده در مرتبان چینی کنند و در آفتاب گذارند و چون رطوبت آن کم گردد عرق نعناع باز داخل نمایند و اگر شبنم نخود بسیار تند باشد نصف یا ربع آثار داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آثار کافی است و عند الحاجة بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند و در امزجهٔ حاره فلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن داخل نمایند * حلوای انبج بی روغن مسکن صفرا و مقوی قلب حار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام نارس بی ریشه و پوست سبز و خستهٔ آن را دور کرده با قدری آب طبخ نمایند تا مهرا گردد و از صافی بگذرانند بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بگیرند بوزن آن و تا بد و وزن شکر سفید و صافی نموده بقوام نبات و قند آورند و به تیر معجون سازی برهم زنند و بمالند و اندک اندک کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج با آب بران بپاشند تا سفید و لعاب دار گردد انگاه انبهٔ پالوده را بدان ممزوج کرده زمانی بر آتش اخگر نهند تا نشف رطوبت آن گردد پس قدری زعفران و قلیلی مشک با گلاب سوده صافی کرده بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرفها کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاده نشف رطوبت آنرا نموده بدستور زعفران و مشك داخل کرده نشف رطوبت گلاب را نیز نموده بر تختهٔ پهن کرده بطریق لوزینه ببرند و اگر خواهند ورق طلا و نقره بران زنند و از انبهٔ شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین دستور مرتب نمایند و اگر خواهند درین مغز بادام و پستهٔ مقشر اضافه نمایند و با روغن نیز بدستور حلوبات دیگر مرتب نمایند * خوشاب انبج قریب است بشربت غوره بگیرند انبهٔ خام نارس و پوست واسته آن را دور کرده و بخلال چوبی سوراخهای بسیار در ان کرده در جلاب شکر بجوشانند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشهٔ نگاه دارند و عند الحاجت بقدر حاجت تناول نمایند * شراب انبج قریب است بشراب حصرم در خواص و افعال الا آنکه سوداویت بر این غالب است * صنعت آن آب انبهٔ خام را گرفته یکجوش داده فرود آورده بگذارند تا درد آن ته نشین شود آب صافی آنرا بگیرند و دردش را دور کرده در دو من آب آن یك رطل قند سفید بآن مقدار که ذائقهٔ آن را گرداند داخل کرده بقوام آورند * انشرج انبج مقوی اشتها و مطیب نفس و مفرح است * صنعت آن بگیرند انبهٔ خام را و پوست و استهٔ آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل کرده بگذارند سه چهار ساعت تا آب ترش شود صافی نموده نبات سفید بقدریکه آنرا میخوش گرداند داخل کرده بیاشامند * عرق آب انبج خام در خواص لطیف تر از آب انشرهٔ آن است * صنعت آن آن است که بگیرند انبهٔ خام شاداب نارس و را در قرع و انبیق نقره یا دیگ سفالی و سرپوش معکوس عرق کشند و در شیشهٔ نموده قدری نمك داخل کرده به آفتاب گذارند و بر بالای آن قدری روغن کنجد تا زه کنند تا از هوا محفوظ ماند و درد آنرا بعد ته نشین شدن دور نمایند و عند الحاجت بدستور آب لیمو قدری شیرهٔ نبات یا قند داخل کرده انشره سازند و یا بدون شیرینی با اندک نمک و اگر خواسته باشند چاشنی قلایا و آشها و طعامها ازین میتوان نمود * قرص استهٔ انبج قابض و مقوی معده و خوشبو کنندهٔ دهان است * صنعت آن بگیرند استهٔ انبهٔ خشك را و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا بکوبند و قدری نمک و زنجبیل خشک کوبیده داخل کرده با آب لیمو خمیر کرده قرصها ساخته خشك کرده استعمال نمایند و اگر بجای آب لیمو عرق

غوره کنند ویا آب آنا رترش بهتراست واگر بیکدفعه خوب ترش نکردد ثانیا باز بآب لیمو ویا بغیرآن خمیر نموده اقراص سازند
واگر اولا مغزا ستهٔ انبه را درآب لیمونمك پرورده نمایند بهتراست * قلیهٔ انبج ودوپیازه وآش آن لذیذ ومرغوب میباشد
* صنعت آن مانند صنعت قلیه ودوپیازه وآش سفرجل وتفاح حامض است که ازانبهٔ نارس ترتیب دهند وآب آنرا در
مطنجنات وپلاوهای چاشنیدارچون آب غوره وآب نارنج ولیمو داخل میکنند وانبهٔ خام رانیز مانند سیب وبه ترش وغیرها
درزیر طعامها میکذارند وگاهیکه چاشني دارخواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند * مخلل انبج نافع است ازبرای صلابت
طحال وبرانگیختن اشتها وتفتیت حصاة کلیه ومثانه واکثارآن مورث حکه ومجرب است * صنعت آن بکیرند انبهٔ نارس غلاف
استهٔ نابسته بی ریشه پوست آن رادورکرده شق کنند واستهٔ که درمیان آن است برآورند وپودنه وسیاهدانه ویکدودانهٔ
قرنفل وزنجبیل تازه ورق کرده وچند دانهٔ سیر مقشر بجای آن پرکرده وبخلالها محکم نموده ویا برشتهٔ باریك بسته درسرکهٔ
تند اندازند وبکذارند تابرسد واگر بجای سرکه آب انبهٔ نارس یا آب لیمو یا عرق نعناع کنند مناسب است واگرخواهند
درین قدری نبات داخل کنند تا چاشني دار شود ودرینصورت نمك کم داخل کنند آن مقداریکه مانع آید ازفساد آن ونیز اگر
خواهند کوچك آن را رنگ نموده سرخ ویا سبز ویا زرد ودرسرکهٔ مقطر اندازند تا برسد وبعد ازرسیدن آن را تبدیل کنند
وسرکهٔ مقطر جدید بران ریخته تناول نمایند واهل هند آنرا شق کرده وبران خردل مقشر ونمک مالیده یکدوروز درآفتاب
میکذارند وبعد ازان آب کرم بران میریزند آن مقداریکه ازروی آن برکردد پس قدری روغن سرشف تازه بران ریزند
آنمقداریکه ازروی آن برکردد تا مانع آید ازفساد وکره بستن ودرآفتاب میکذارند تا برسد ودروقت استعمال ازان برآورده
بپارچهٔ کرپاس پاکي روغن آنرا نشف نموده باکهچري وطعام میخورند واین را اچارآبي میکویند ویکنوع دیگرآنست که پوست
آن رادورنکرده بران قدری خردل مقشر ونمك مالیده درآفتاب سه چهارروز میکذارند تااندك نرم کردد پس روغن سرشف
تازه بران میریزند آن مقداریکه ازروی آن برکردد ودرآفتاب میکذارند تابرسد وعند الاستعمال ازروغن برآورده از
پارچهٔ پاکي روغن آن رانشف کرده میخورند بعضی پوست آن دورکرده این عمل می نمایند واین بهتراست واین نوع را
باصطلاح خود اچارتیلي میکویند زیرا که مطلق مخلل را اچارو روغن بزوررا تیل مینامند * نوعدیگرآن است که میکیرند
انبهٔ خام راوپوست آنرادورکرده ریزه ریزه بشکل لوزبریده قدری خردل جید مقشروزردچوبه کوبیده ونمک وچند دانهٔ
فلفل سرخ وسیرهای کوچك مقشروزنجبیل ترکه بهندي ادرک کویند ورق کرده دران داخل کرده درصرهای کوچك بسته
درشیشهٔ دهن کشاده ویا مرتبان چیني کرده برروی آن روغن سرشف تازه خالص که روغن خردل ابیض است میریزند و
میکذارند تا برسد وعند الحاجت بقدر احتیاج ازصره برآورده باطعام میخورند واگرخواهند بجای روغن سرشف سرکه
برروی آن میکنند وبعضی درصره نابسته آنرا ریزه کرده بهمان دستوردرشیشه ویا مرتبان کرده روغن یا سرکه بران میریزند
وآن قسم درصرهٔ بسته را بهندي اچارپوتلي وقسم درصرهٔ نابسته را کچنبر میکویند وجمعی هرد ورا کچنبر میکویند ونیز تخم
نارس نازک آن را علحده ویا با انبه درشیشه کرده سرکه بران میریزند ومیکذارند تا برسد واین لذیذ وقابض ونافع برای
اسهال است * مربای انبج مفرح ومقوي نفس ودافع خفقان است * صنعت آن بکیرند انبهٔ خام وپوست آنرا جدا کرده استهٔ
آنرا بیرون آورده ودرآب آهك اندك زمانی بکذارند تا شکننده کردد پس برآورده پاک شسته ودرآب چند جوشی داده
برآورده آب آن رانشف کرده درنبات بقوام آورده داخل کنند وچند جوش دیکر داده بدستور مربای پوست اترج وآمله و

سیب وبه وغیرها ودرظرفی کرده عند الحاجت بکار برند وبعض انبه را رنک نموده چنانچه درترشي آن ذکریافت مربا میسازند
وچون مربای انبه درهند متداول وکثیر الاستعمال است ازانجا باطراف میبرند وهمچنین مربای آمله وهلیله وزنجبیل وبیل
وغیرها لهذا جمیع مربیات را انبجات مینامند تغلیبا * انبجات اسم اقسام مربیات است چون انبه مربا وزنجبیل مربا وهلیله
مربا وآمله مربا وغیر اینها ومربای هرچیزدرذیل آن ذکرکرده میشود انشاء الله تع محمود سنجری کفته که انبجات بمعني
مربیات است وآن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها بعسل وبغیر عسل نیز وبعضی افاضل اطبا کفته که انبجات
چیزها ایست که مختلط وترتیب نمایند آنها را باعسل ویا شکرکه باهم متخذ کردند مانند جلنجبین ومربا آن است که ترتیب
نمایند آنها را باعسل تا آنکه هریك ازدیکری کسب کیفیت نمایند ومختلط باهم نکردند واتخاذ آنها یا ازبرای تنقیهٔ رطوبات
وفضول باقیه ازغذای متقدم ویا ازبرای خوشبونمودن رائحهٔ دهان است وتقویت باه چون مربای زنجبیل ویا استعمال آن
ازبرای محض لذت است چون مربای کل وپوست هندوانه * انبرباریس وامبرباریس بمیم نیز آمده وآن را بفارسي
زرشك وزارج نیزنامند واعراب اهل بادیه آن را اثرار نامند بثای مثلثه واهل مصرآن را عقده وکفته شده که قراقاط میوهٔ
ایست که آنرا بعجمي زرقال نامند وآن نوعی ازانبرباریس است دیکری کفته که قرانیا زرقال است که نوعی ازانبرباریس
باشد وقراقاط نیست نوعی ازانبرباریس ومعروف ومستعمل انبرباریس منقی ازدانه است یا بیدانهٔ وآن سرد وخشك است
دردوم وشیخ الرئیس درآخرسوم کفته وباقوت قابضه ومقوي معدهٔ وجکرودل ومانع ریختن مواد باعضا وقاطع صفرا وتشنکي و
مسکن حرارت معدهٔ وجکروغلیان وسیلان خون ازاسفل وبواسیرورفع سیلان رحم که مزمن شده باشد وباادویهٔ حارهٔ خوشبو
مانند سنبل الطیب وامثال آن مفتح سدهٔ جکرومقوي جکرسرد وتروسائراحشا وجهت اسهالیکه ازضعف جکروسردي احشا
باشد وبجهت استسقا وباادویهٔ حارهٔ جهت مبرودین وباآب افسنتین جهت تقویت هاضمه مفید است وآب آن مانع قيء و
غثیان وبازعفران جهت صلابت جکرنافع ودانهٔ آن به تنهائي وباادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ امعا وسحج واسهالیکه ازضعف
احشابوده باشد نافع وضمادآن رادع اورام حارهٔ ومولد ریح است ومصلحش قرنفل وقابض طبع ومصلحش شکروشیرینها
است وصاحب شفاء الاسقام مضرباصحاب اعتقال بطن کفته وقدرشربت ازآب آن تابیست مثقال وازجرم آن تاپانزده
مثقال وازدانهٔ آن تاسه مثقال است وبدلش مثل آن کل سرخ است ودوثلث آن صندل مغیل وپوست بیخ زرشك
آرغیس است بالف ممدوده وسکون رای مهمله وکسرغین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله وحنین بن
اسحق دارالف مع الزاء ذکرکرده وبزبان اهل دمشق ومصرعود ریح خوانند * طبیعت آن کرم دراول وخشك در
دوم باقوت بارده وقابضه ومانع تعفن اخلاط وطبیخ آن مقوي جکربارد ومضمضه بدان زائل کنندهٔ قروح دهان و
قلاع خبیثه آن هرنوع که باشد ودرددندان ومقوي لثه وقطورجوشانیدهٔ آن باکلاب وهمچنین خیسانیده درچشم
خشك کنندهٔ رطوبات سائله ورافع بقیهٔ رمد مزمن وحافظ صحت آن درهنکام غیرزمان علت وآشامیدن مطبوخ آن
باشراب وسرکه رافع درد جکروورم ومفتح سدهٔ آن وحقنه بطبیخ آن منقي جکروقرحهٔ امعا وکفته اند که طبیخ آن دافع کرم جکر
کوسفندان است وخوردن جرم آن باشراب جهت درد جکراکرتب نباشد وباآب سرد اکرتب باشد واکتحال بدان مقوي
باصره ودرجمیع افعال مانند ماميران است وبجای آن مستعمل وعصارهٔ مطبوخ منعقد آن درافعال مانند حضض مکي است
وقدرشربت ازجرم آن دومثقال ودرمطبوخ تاسي درم ومضرصاحب سعال ومصلحش عسل است وشیخ الرئیس نوشته که

کفته شده که چون بیخ آن را برشکم زن حامله بزنند سه مرتبه ویا لطوخ بران کنند اسقاط جنین آن مینماید ونافع است سیلان
دم ازاسفل را * اغذیهٔ متخذه از انبرباریس * انبرباریسیه سرد وخشک است وغذای صالح ونافع است ازبرای کبد حار
وازبرای محرورین ومقوي معدهٔ حار واصلح است از سماقیه ازبرای کبد حار ونافع است ازبرای نزف الدم وصالح است ازبرای
کسانیکه دموي مزاج باشند واصحاب صداع دموي بجهت آنکه متولد میکردد ازان خون بارد یابس مائل بغلظت وقبض و
سزاوارآن است که کسیکه نخواسته باشد حبس شکم به پزد دران انجیر واسفناج ومغزحب القرطم وکسیکه ارادهٔ حبس بطن داشته
باشد بپزد دران برک حماض وسماق وبقلة الحمقا وعدس ونیز صالح است مراصحاب صداع بمشارکت قلب را به سبب سوئ
مزاج دموي قلب وهرکاه بوده باشد باصداع حار لینت درطبع باید که بوده باشد غذای صاحبش انبرباریسیه وامثال
آن ازچیزهائیکه دران حموضت وعفوصت باشد ونیز نافع است ازبرای استسقا هرکاه با حرارت مزاج باشد وباید که اقتصار
کند صاحبش بمزورهٔ انبرباریس باکاسني تازه بقدریکه حاصل شود مراورا رغبتی وانبرباریسیه درهرحال غذای جید است
ازبرای اصحاب استسقا ازحرارت وچون کاسني تازه وکاهوي تازه را پخته مطیب بآب زرشک سازند غذای نیکو است ازبرای
اصحاب یرقان وقیئ واسهال صفراوي وکبدي وخوني حادث ازحرارت معده وکبد وبالجمله انبرباریس اصلح چیزها است
ازبرای اسهال مراري هرکاه بریزد مرهٔ صفرا بسوي معده ازکبد * وآنرا اصباغ والوان است * صبغي آن است که نافع است
ازبرای کبد نزد ضعف وحرارت مزاج آن * صنعت آن شکم جوجهٔ مرغ یادراج رااززرشک بیدانه با اندک کشنیز پرکرده بپزند
باکاسني تازه واندک عنب الثعلب وبخورند * لون دیکرکه نافع است ازبرای اسهال صفراوي وصداع حادث بمشارکت
کبد بسبب صعود ابخرهٔ دمویه وصفراویه ازکبد بسوی سرزیراکه میباید که بوده باشد غذای ایشان غذالطیف خفیف مانند
زرشکیه * صبغ دیکرآن است که بکیرند برنج را ودرآب بپزند وآب زرشک تازه یاآب زرشک خیسانیده وقدری نبات که آن را
لذیذ کرده اند باشیرهٔ بادام شیرین یاروغن بادام شیرین داخل کرده بکاربرند واکراسفناج تازه یاخرفهٔ تریاکدو داخل نمایند
مناسب است واکرماش مقشریا برنج داخل نمایند خوب است واین مزورهٔ زرشکیه رادروقت حمی حاده وشدت حرارت استعمال
باید نمود * لون دیکراز زرشکیه نافع ازبرای اسهال صفراوي هرکاه ضعف غالب بود وخوف سقوط قوت باشد * صنعت آن بکیرند
کوشت مرغ جوان وبپزند درآب وثفل آن را دورکرده پس زرشک وبه شیرین مقطع وکشنیز خشک بسیار داخل کرده بپزند
تامهرا شود وبوده باشد نمک آن نمک ذراني بریان کرده وبخورند * صبغ دیکراز انبرباریسیه صالح ازبرای اسهال صفراوي
که بوده باشد ازکبد * صنعت آن بکیرند برنج سرخ رنک وبریان کرده آب دران داخل نمایند پس زرشک بیدانه وحب
الرمان حامض هردو برابر داخل کرده بیندازند وبران ترهای بقلة الحمقاء ریزه کرده بپزند ومطیب سازند بکشنیز خشک
سوده وروغن بادام شیرین وبخورند * لون دیکرآن است که کوشت بزغاله یا بره یا کوشت طیورخفیفه چون مرغ بچه و
خروس بچه ومرغ وخروس ودراج وکبک وطیهوج جوان را قطعات نموده درآب ونمک وپیاز بقدرحاجت بپزند وکف
آن را بکیرند پس آن کوشت را ازان آب بیرون آورده باروغن کاو وپیازحلقه نموده وقدری مصالح حاره چون دارچیني
ونعناع وکشنیز خشک وهیل وقرنفل وزیرهٔ کرماني درپارچهٔ نازکي بسته دران اندازند وباروغن سرخ نمایند پس مصالح را
باآب کوشت دران اندازند وپزند چون کوشت پخته شود آب زرشک وقند سفید بقدرحاجت داخل کرده بپزند وفرود
آورده بانان یاچلاو بخورند واکرخواهند بعدازپختن کوشت قدری برنج داخل کرده بپزند تاپخته شود پس آب زرشک و

قند بقدر حاجت داخل کنند ویک وجوش دیکر داده فرود آورند وتناول نمایند واکر درین قلیهٔ انبرباریس اندکی زعفران
ازبرای تقویت قلب داخل نمایند بهتراست واکر خواهند درین زرشکیه از بقول مثل اسفناج وخرفهٔ تازه وترشه وبرک چغندر
وبیخ چغندر ورق کرده وکدو وامثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست وغذای موافق است ازبرای امزجهٔ صفراویه
ودمویه وتقویت معده وکبد حار میکند * صنع دیکر آن است که بپزند برنج را درآب تا مهرا شود پس آب زرشک وقند سفید و
مسکه بقدر یکه بکردانند آنرا خوش طعم ولذیذ داخل کرده دو سه جوشی داده فرود آورده بخورند ومصالح دران قدری و
چند برک نعناع باشد وبحسب حاجت شوربای ماش یا عدس واز بقول چون اسفناج وکدو وخرفه وسومق داخل این مزورهٔ
انبرباریس نمایند واکر تقویت وزیادتی غذائیت خواسته باشند کوشت بره یا بزغاله را بپزند پس دران برنج داخل نمایند
وروغن بقدر یکه بکردانند آنرا طیب الطعم وبپزند تا برنج مهرا شود پس آب زرشک وقند سفید داخل کرده چند جوشی داده فرود
آورده بخورند وکاهی داخل میکنند زرشک بیدانه در قبولی ودر شکم مرغ ودر مرغ پلاو وروغن کباب ودر شکم بزغاله وبره املک
دردم پخت نیز به تنهائي ویا با کشمش سبز ازبرای چاشني آن * افشرج انبرباریس نافع است معده وکبد حاررا و
اشتهای طعام آورد وباغت معده کند * صنعت آن بکیرند انبرباریس بیست مثقال ودر هفتاد وپنج مثقال آب بخیسانند و
صافي نموده پانزده مثقال نبات سفید داخل کرده به برف ویخ سرد کرده بنوشند واکر خوشآب انبرباریس یارب یا شراب آنرا در
آب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند نیکوتر است ودیکر احتیاج به شیریني ندارد * جوارش انبرباریس ساده
مسکن حرارت ومقوي کبد است * صنعت آن نبات سفید را بقوام آورده آب زرشک داخل کرده بقوام آورند وبر روی سنک
بریزند وبه برند مانند لوزیات وبقدر حاجت تناول نمایند * جوارش انبرباریس دیکر اسهال معدي ومعوي را نافع بود
* صنعت آن زرشک منقی سماق حب الآس بو داده آردکنار رنانخواه زنجبیل ازهریک پنجدرم کوفته بیخته باربّ زرشک وقدری
قند بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم * حب انبرباریس نافع ازبرای امراض کبد * صنعت آن زرشک منقی هفت مثقال
تخم کاسني تخم خرفه مقشر تخم خیارین مقشر ازهریک یک ونیم مثقال ورق کل سرخ دوونیم مثقال ریوند چیني سنبل الطیب
ازهریک یک مثقال کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال با انچه مناسب باشد * جوشاب انبر
باریس مقوي معده وکبد حار است ونافع است ازبرای حمیات حاره وسوء مزاج حار کبد * صنعت آن بکیرند شکر سفید
وبد ستور مقرر آنرا صافي نمایند ودر یک من آن نیم من آب زرشک بیدانه یا زرشک با دانه تر تازه پاک شسته افشرده داخل
نموده بجوشانند تا بقوام جلاب آید صافي نموده درظرف شیشه یا چیني نکاهدارند ودر وقت حاجت دو اوقیهٔ آن را با یک پیاله
آب سرد حل نموده بیاشامند واکر به برف ویا یخ سرد نمایند بهتراست واین شراب انبرباریس است فی الحقیقة * خمیرهٔ
انبرباریس مقوي معده وکبد حار است واشتهاي طعام آورد * صنعت آن زرشک منقی یک من درآب یک شبانروز بخیسانند و
صبح روز دیکر مالیده صافي نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند ومصطکي وانیسون تخم کاسني سنبل الطیب قاقلهٔ
کبار قاقلهٔ صغار ازهریک دو مثقال کوفته وبیخته داخل کرده تیر بزنند تا خمیره شود ودرظرف چیني نکاه دارند شربتی سه مثقال
نافع باد * دوای قرص انبرباریس نافع ازبرای اسهال اطفال وقتیکه تهیج درپا وصورت آنها بهم رسیده باشد * صنعت آن
قرص زرشک بارد نیم مثقال افیون نیم دانک آملهٔ خشک منقی یک دانک حضض مکي اقاقیا ازهریک یک طسوج کوفته بروب به شیرین
پنجدرم سرشته تناول نمایند وبعد ازان کلاب یک مثقال بنوشند * دوای قرص انبرباریس دیکر نافع ازبرای اسهال ذرباني

که بسیار باشد وموجب سحج وزحیر شده * صنعت آن قرص زرشك کافوري هوده یک مثقال شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ دانهٔ هیل نارمشك بریان از هریک یک مثقال شیرهٔ تخم خرفه بریان شیرهٔ تخم کاسني رب به شیرین از هریك پنج مثقال با عرق کاه کل بنوشند * رب انبرباریس نافع از برای تعدیل سوء مزاج حار رطب دموي بعد از استفراغ وحاصل شدن علم بآنکه باقي نمانده دربدن خلط موجب صداع ونیز نافع است از برای اصحاب خمار وصداع خماري * صنعت آن بگیرند آب انبرباریس را و چند قطعه به شیرین دران اندازند ودر دیک سنکي بآتش ملایم بپزند تابقوام آید شربتی دواوقیه * رب انبرباریس دیکر معده وجکر را سود مند بود وقیء باز دارد والتهاب صفرا وتشنکي بنشاند وسحج را نافع بود وشکم به بندد * صنعت آن آب زرشک تازه را کرفته در دیك سنکي بآتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد وبقوام آید واین رب اقوی است درعمل خود وچون در وقت طبخ قدری قند سفید داخل کنند میکردد الطف ولیکن درفعل خود ضعیف میشود وقریب میکردد بشراب انبرباریس ساده وکاهی اضافه کرده میشود درآب زرشك طباشیر سفید وصمغ عربي بریان وکل مختوم بحسب شدت حاجت بسوی تبرید وقبض وکاهی داخل کرده میشود دران ادویهٔ مقویهٔ معده وکبد مثل عود هندي ودارچیني وغنچهٔ کل سرخ ومصطکي وطباشیر سفید وصندل سفید ومانند اینها وکاهی داخل میکنند دران ادویهٔ قلبیه نیز هنکام حاجت بآنها مانند قاقله وهیل بوا وقرنفل و زعفران وسنبل الطیب ومانند اینها ووقتیکه مانعی از داخل کردن این ادویه مانند حرارت مزاج نباشد ومیباید که ازین ادویه مقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم رب را از طعم اصلي خود یعني بحیثیتی باشد که مزهٔ این ادویه بران غالب نباشد بلکه مزهٔ رب غالب باشد * فصل در بیان سفوفات انبرباریس * سفوف انبرباریس نافع از برای ورم حار کبد وحرارت کبد راساکن کند وادرار نماید وسده بکشاید * صنعت آن عصارهٔ زرشك چهار درم ودر نسخهٔ دیکر یك مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه ازهریك پنج درم تخم کاسني تخم کشوث طباشیر سفید ازهریك سه درم رازیانه تخم کرفس انیسون ازهریك دردرم ودرنسخهٔ دیکر رب السوس دو درم لك مغسول چهار دانك زعفران سنبل الطیب مصطکي افسنتین رومي از هریك دو درم کافور قیصوري دو دانك داخل است واکر سرفه بسیار باشد صمغ عربي وکثیرا ازهریك یک درم داخل کنند در اوایل وباشیرهٔ تخم خرفه مقشر وسکنجبین ساده دهند ودراواخر با سکنجبین بزوري * سفوف انبرباریس معده وجکر را قوت دهد وشکم به بندد واحشا را کرم کرداند * صنعت آن نانخواه زنجبیل ساق منقی زرشك منقی انار دانهٔ ترش بریان کرده آرد کنار ازهریک دو درم قند سفید بیست درم کوفته بیخته نکاهدارند شربتی یک مثقال * سفوف انبرباریس نافع ازبرای اسهال کبدي * صنعت آن زرشک منقی لك مغسول ازهریك سه درم کل سرخ منزوع الاقماع شش درم فوة الصبغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربي ازهریك ده درم ریوند چیني یك درم ونیم تخم حماض سه درم زعفران یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم با دوغ آهن تاب بدهند * فصل درذکر نسخ سکنجبینات انبرباریسي * سکنجبین انبرباریس مفرحلي له قدس سره موسوم به لي مفتح سدها ومسکن حرارت آن وحرارت معده وقلب ونافع است ازبرای حمیات صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وطعام بکدازد ودفع خمار نماید وادرار بول کند واین سکنجبین نافع است ازبرای صداع یابس ووقتیکه باحرارت باشد بجهت آنکه این سکنجبین مسکن است وتقویت معده درین مرض واجب بجهت هضم غذا زیراکه هضم غذا بسبب ترطیب است ودانسته شد که این سکنجبین کدازندهٔ غذا است وهرکاه بالینت طبع باشد قبض ضرور است چه لینت اضر اشیا است درامراض یابسه پس انبرباریس که درین سکنجبین است موجب قبض وعقل

طبیعت است * صنعت آن زرشك منقی ربع من تبریزی در دو رطل آب ودو اوقیه گلاب یك شب بخیسانند وصبحش ازغیر مالیدن
زرشك آب صافی آنرا بگیرند ودو رطل شکر سفید صافی داخل کرده در دیك سنگی بجوشانند وقدری سفیدهٔ تخم مرغ در آب
مخلوط کرده برهم زنند تا کف کند وکف آنرا بران زنند وکف آنرا بگیرند تا زمانیکه دیگر کف نیاورد پس از آتش فرود آورده
بگذارند تا دردِ شکر فرونشیند بپارچهٔ صفیقی صافی نموده بازدرهمان دیك کنند وپنج استار تبریزی سرکهٔ انگوری ونیم من
آب سفرجل داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند شربتی دو اوقیه * سکنجبین
انبرباریسی ایضا له قدس سره موسوم به لنا مفتح سدهٔ جگر ومسکن حرارت کبد ومعده وقلب است ونافع است از برای حمیات
صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده راقوت دهد واشتهای طعام آورد وطعام رابگوارد ودفع خمار کند وصداع
خماری رانافع است * صنعت آن بگیرند زرشک منقی ازحب نصف رطل ودو رطل آب صافی ودو اوقیه گلاب برروی وی کرده
یك شب بخیسانند وروز دیگر ازغیر مالیدن آنرا صافی نموده از پارچه یك فشار داده تا تمام آب صافی آن برآید پس در ان دو
رطل قند سفید داخل کرده در دیک سنگی بجوشانند وسفیدهٔ یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده برهم زنند تا کف بسیار
برآورد پس آن کف را بران زنند تا کف برسر آورد وآن کف را تمام بگیرند وفرود آورده بگذارند تا درد آن ته نشین گردد
بپارچهٔ صفیقی صافی نموده بازدرهمان دیك کنند وپنج استار سرکهٔ انگوری که هراستاری پنج مثقال باشد دران داخل کرده
باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی دو اوقیه وگاهی اضافه کرده
میشود درین سکنجبین آب به وآب سیب وآب انار وبسا باشد که داخل کرده شود درین سکنجبین ادویهٔ مقوی معده وکبد و
ادویهٔ مقوی قلب که در انبرباریس ذکر شد بشرطیکه در آب انبرباریس کذشت * سکنجبین انبرباریس منقول از بیاض
مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشی ابن اقا اشرف تالیف میرزا محمد باقر حکیم باشی * صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
ازهریك یکصد وپنجاه مثقال سرکهٔ خمر کهنه یکصد مثقال آب زرشك وگلاب ازهریك دو صد مثقال نبات سفید ششصد
مثقال بدستور مقرر سکنجبین بپزند شربتی ازیك اوقیه تا دو اوقیه

* فصل در بیان شرابهائیکه اصل وعمود در آنها انبرباریس است *

شراب انبرباریس تریاقی جهت رفع سموم قاتله وخفقان وکرب وغثیان وضعف اشتها وبرانگیختن آن
وگزیدن افعی مجرب است * صنعت آن آب زرشك آب سیب ترش آب سیب شیرین ازهریك یکرطل آب لیمو نیم رطل
نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورند واگر آب ترنج نیم رطل ومروارید ناسفته محلول دو مثقال اضافه کنند در اکثر امراض
قائم مقام تریاق فاروق است * شراب انبرباریس سفرجلی له قدس سره موسوم به لنا نافع از برای اصحاب صداع صفراوی
هرگاه بسبب حرارت ولینت طبع ایشان باشد * صنعت آن آب زرشك تازه یکرطل واگر زرشك تر نباشد نیم رطل زرشك خشك در دو
رطل آب یك شب بخیسانند پس روز دیگر بجوشانند آنمقدار که ثلث بماند پس نیم رطل آب به ونیم رطل قند سفید داخل کرده
بقوام آورند شربتی دو اوقیه با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر * شراب انبرباریس ایضا له قدس سره موسوم به لنا سوء مزاج حار کبد ومعده
وقلب رانافع است واشتهای طعام آورد واعادهٔ شهوت طعام زائله ازحرارت کند رنا قهین ازامراض حاره که بقیه ازحرارت
ماخذ جه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند است * صنعت آن زرشك منقی ازحب پانزده مثقال آملهٔ منقی هفت
مثقال یک شب در هفتاد وپنج مثقال آب وبیست وپنج مثقال گلاب بخیسانند وصبح بجوشانند تا آب وگلاب بنصف رسد
صافی نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زعرور

از هریك پانزده مثقال مروارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس دیکر نافع از برای جمیع امراض حارهٔ دمویه و صداع دموي و از برای ماشری * صنعت آن زرشک منقی از حب نیم رطل عناب جرجاني بزرک شصت دانه کل سرخ ده درم همه را در دو رطل آب و یك رطل کلاب بجوشانند تا بیک رطل رسد بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس بزوري منقول از خط حکیم احمد موسوي که در رسالهٔ مجرباب خود ذکر کرده از برای تفتیح سدها و استسقاء و سوء القنیه و یرقان و حمیات مزمنه مفید است * صنعت آن زرشک منقی یك اوقیه رازیانه انیسون تخم کرفس تخم کشوث بیخ رازیانه زنجبیل زرنباد بیخ کرفس عود الصلیب پوست بیخ کبر از هریک دو مثقال تخم کاسني بیست و دو مثقال نیم کوفته در سه پیاله آب بجوشانند تا یك پیاله بقدر نیم من بماند صافي نموده با نیم من قند سفید بقوام آورند و سرد کرده در شیشهٔ نکاه دارند شربتی یك اوقیه تا دو اوقیه * شراب انبرباریس دوائی از اختراع میرزا محمد باقر موسوي که در امزجهٔ اطفال خصوص از برای حمیات و ضعف جکر و سدهٔ آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه نافع است * صنعت آن اسارون شامي رازیانه انیسون بسفایج فستقي تخم کشوث کل سرخ منزوع الاقماع از هریک دو مثقال ریوند چیني لك مغسول عود قماري خام از هریك یك مثقال دانهٔ هیل بوا مصطکي از هریک دو مثقال سنبل الطیب یك مثقال و نیم تخم خربزهٔ مقشر سه مثقال قرنفة الطیب یک مثقال دارچیني دو مثقال زعفران صندل سفید از هریك یک مثقال آب زرشک منقی یک اوقیهٔ من تبریزي قند سفید بقدر حاجت ادویه را نیم کوفته جوشانیده صافي نموده با آب زرشك و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکي را سوده داخل نمایند شربتی یك اوقیهٔ طبي و قلمي فرموده اند که تجربه شده در طفلي که آزار او تا بموت چیزی باقي نمانده بود تپ میکرد و شکم او ورم کرده و سخت شده بود و تهبج اطراف بهمرسیده ده روز همین شربت رانوشیده خوب شد * شراب انبرباریس قلمي فرموده که از اقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان است نافع از برای سوء مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و اعادهٔ شهوت زائله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و تفتیح سدهای آن کند و ناقهین از امراض حاره که بقیهٔ از حرارت ساذجه در امزجهٔ ایشان باشد به نهایت سودمند است * صنعت آن زرشك منقی بیست و پنج مثقال یک شب در آب بخیسانند و باید که وزن آب دوصد مثقال باشد و صبح بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده پس بکیرند آب به شیرین آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب امرود آب زعرور سرکهٔ انکوري از هریک پنجاه مثقال همه رایك جا کرده در ظرف سفالي یا سنکي دو سه جوش داده فرود آورده بکذارند تا ته نشین شود آب صافي آن را کرفته چنانچه درد داخل آن نشود پس یکرطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس دوائي قلمی فرموده اند که این شراب مستعمل قدوة العلماء والد ماجد فقیر است قدس سره مفتح سدهای کبد است و نافع است از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه و استسقا و یرقان * صنعت آن زرشك منقی پانزده مثقال رازیانه انیسون تخم کرفس تخم کشوث تخم کاسني پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس دانهٔ هیل بوا زنجبیل از هریك دو مثقال مجموع را در دو رطل آب بخیسانند پس بجوشانند و صافي نموده یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یك اوقیه و اکر در وقت قوام آوردن مقدار سه مثقال ریوند چیني را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و لمحه بلمحه بمالند تا بقوام آید بهتر است و اکر خواهند ریوند را نرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند نیز خوب است بلکه اقوی است و در نسخهٔ دیکر اصل السوس و پوست بیخ کبر

وزرنباد وعود الصليب از هريك دو مثقال داخل است وريوند داخل ندارد ودر نسخهٔ ديگر بجاى شكر سفيد دو صد مثقال قند سفيد داخل است * شراب انبرباريس ديگر حرارت را ساكن كرداند ودفع قبض نمايد وصفرا براند * صنعت آن زرشك منقى تمرهندي منقى از قشر وليف ونوى از هريك چهل مثقال آلوى بخارا آلوى سياه از هريك يكصد عدد كل كاوزبان سربنفشه شاهتره از هريك ده مثقال مجموع را در دو رطل آب يك شب بخيسانند وصبح بجوشانند تا به نصف رسد بپالايند وشير خشت خراساني يكصد مثقال ترنجبين پاك كرده از خاشاك وتخم يكصد وپنجاه مثقال دران داخل كرده در ديك سنكي چند جوش ديكر داده تا بقوام شراب آيد وفرود آورده صافي نموده نكاه دارند مجموع ده شربت است هفته يك روز يكشربت آن را با كلاب حل كرده بنوشند * شراب انبرباريس ساده از اشربهٔ مطفئه خون ومسكن حرارت با قوت قابضه ونافع است از براى صداع دموي مكر آنكه بوده باشد سرفه كه مانع استعمال ترشي ها است ونيز اين شراب نافع است از براى اصحاب صداع دموي بعد از تنقيهٔ تام واز براى سوء مزاج حار رطب مختلف از خون هركاه اشاميده شود بامثل شيرهٔ تخم كاهو وشيرهٔ كشنيز خشك از هريك سه مثقال * صنعت آن بكيرند آب زرشك تر يك من واكر زرشك تر نباشد زرشك خشك را در يك من آب وچهار اوقيه كلاب بخيسانند يك شب وصبحش بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده نيم من نبات داخل كرده بقوام آورند شربتي دو اوقيه * شراب انبرباريس ساده ديكر از اشربهٔ نافعه است از براى تسكين خمار وصداع خماري * صنعت آن بكيرند زرشك بيدانه تر واكر بيدانه نباشد دانه دار نيز خوب است وبفشارند وآب آنرا بكيرند ويك جوش داده فرود آورده بكذارند تا درد آن ته نشين شود آب زلال آنرا كرفته در ديك سنكي بآتش ملايم بجوشانند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آب زرشك باقيمانده نبات سفيد وقدرى كلاب داخل كرده بقوام آورند واكر زرشك تر نباشد زرشك خشك را شسته آب كرم بر روى وى كرده آن مقدار كه چهار انكشت از روى آن بر كردد ويكشب بكذارند وصبح صافي نموده نصف وزن آن نبات داخل كرده بقوام آورند * عرق انبرباريس مقوي معده وجكر است وقامع صفرا واشتهاى طعام آورد * صنعت آن زرشك منقى سه من تبريز يك شبانروز در آب كرم بخيسانند ومقدار هفده مثقال قرنفل كوبيده داخل نمايند وقدرى سركهٔ انكوري كه زياده بر ربع زرشك نباشد داخل كنند وبدستور عرق كشند واكر قدرى خاكهٔ نخود داخل نمايند لذيذ تر خواهد شد * فصل در بيان اقراصى كه اصل وعمود در آنها انبرباريس است * قرص انبرباريس نافع بجهت حميات بلغميهٔ عفنه واورام كبد واورام معده * صنعت آن عصارهٔ زرشك مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه از هريك سه مثقال غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع ترنجبين خالص پاك كرده از هريك پنج مثقال تخم كشوث رب السوس طباشير سفيد تخم كاسني مصطكي رومي عصارهٔ غافث سنبل الطيب فوة الصبغ عود لك ريوند چيني از هريك دو مثقال زعفران يكدرم كوفته بيخته باب سرشته اقراص سازند شربتي يك مثقال * قرص انبرباريس منقول از بياض مجربات حكيم محمد باقر حسيني بخط معزي اليه از مفتاح نقل كرده كه صاحب مفتاح از محمد بن زكريا ذكر كرده نافع از براى حميات مركبه وسدهٔ كبد وسوء القنيه واستسقا * صنعت آن عصارهٔ زرشك لك مغسول دارچيني كل سرخ عصارهٔ كاسني خشك كرده تخم كشوث از هريك دو مثقال ريوند چيني يك مثقال كوفته بيخته باب سرشته اقراص سازند شربتي دو درم با سكنجبين وآب كاسني تازه وعنب الثعلب تازه * قرص انبرباريس ديكر منقول از مجربات معزي اليه كه منافع قرص قبل را دارد * صنعت آن زرشك منقى پانزده مثقال رب السوس كل سرخ مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه از هريك سه مثقال مصطكي عصارهٔ غافث فوة الصبغ لك مغسول سنبل الطيب

اسارون عصارهٔ افسنتين نقاح اذخر تخم شاهتره تخم كاسني تخم كشوث ريوند چيني زعفران طباشير ترنجبين منقى ازهريك
دومثقال ترنجبين رابكلاب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته وبيخته بآن سرشته اقراص سازند شربتي ازيك مثقال تا
دودرم * قرص انبرباريس ديكرمنقول ازايضاح نافع ازبراى حميات حاره ودرد جكر * صنعت آن عصارهٔ زرشك ده درم غنچهٔ
كل سرخ طباشيرسفيد ازهريك پنجدرم تخم كاسني مقشر تخم كاهوى مقشرمغزتخم كدوى شيرين تخم خرفهٔ مقشرمغزتخم خيار
ازهريك سه درم رازيانه يكدرم كوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند ودرسايه خشك نمايند شربتي ازيكدرم تايك مثقال
وتادودرم باسكنجبين * قرص انبرباريس تاليف قدوة المحققين شيخ رئيس ابوعلي بن سينا رحمه الله تعالى نافع ازبراى
اورام واوجاع كبد ومفتح سدهاى كبد ونافع ازبراى حميات مركبه وتپ ربع كه مادهٔ آن محترق ازصفرا باشد * صنعت آن
عصارهٔ انبرباريس پنجدرم عصارهٔ غافث طباشيرسفيد ازهريك دودرم ونيم زعفران يكدرم كوفته وبيخته بآب كاسني تازه
سرشته اقراص سازند ودرنسخهٔ سيد اسمعيل درذخيره كه ازشيخ نقل كرده تخم كاسني تخم كشوث تخم خرفه مقشرازهريك دو
درم ونيم داخل دارد * قرص انبرباريس ديكرصنعت آن عصارهٔ زرشك لك مغسول افسنتين رومي عصارهٔ غافث ازهريك
يک مثقال سليخه كل سرخ پاک كرده ازاقماع سنبل الطيب اسارون صمغ عربي كل ارمني كثيرا نشاسته مصطكي رومي رب
السوس تخم كرفس باديان انيسون تخم مورد ريوند چيني ازهريک دومثقال طباشيرسفيد چهارمثقال اذخرمكي زعفران
اقاقيا ازهريك يک مثقال كوفته بيخته باكلاب اقراص سازند شربتي يك مثقال باشراب دينارياباسكنجبين بزوري تناول نمايند
* قرص انبرباريس منقول ازقراباذين قانون نافع ازبراى تپ وسعفه ووجع كبد وتسكين عطش * صنعت آن انبرباريس منقى
دوازده درم مغزتخم خيارزه مغزتخم خيار بادرنك مصطكي طباشيرسفيد ازهريك شش درم لك منقى ريوند چيني ازهريك
سه درم كل سرخ پاک كرده ازاقماع شصت درم زعفران عصارهٔ غافث رب السوس ترنجبين خراساني ازهريک شش درم
ترنجبين رابكلاب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند شربتي ازيك مثقال تادودرم
* قرص انبرباريس منقول ازقانون مجرب ازبراى تفتيح سدهاى جكروطحال كه ازحرارت باشد وبجهت تپها وامراض
حارهٔ معده بيعديل است * صنعت آن زرشک منقى رب السوس كل سرخ مغزتخم خيارمغزتخم هندوانه تخم كشوث تخم
كاسني ازهريك سه مثقال مصطكي سنبل الطيب عصارهٔ غافث ازهريک دومثقال فوة الصبغ ريوند چيني زعفران ازهريك
يك مثقال قدرى ترنجبين راباآب حل كرده صافي نموده ادويه راكوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند هريک يك مثقال
شربتي يك قرص واكرمقدار ريوند رادومثقال كنند بهتراست * قرص انبرباريس ديكرمنقول ازذخيرهٔ سيد اسمعيل نافع
ازبراى آماس معده وجكركرم وتپهاى كرم * صنعت آن زرشك منقى رب السوس كل سرخ مغزتخم خيارين مغزتخم خربزه تخم
كشوث ازهريك سه درم مصطكي رومي سنبل الطيب عصارهٔ غافث ازهريک دودرم فوه ريوند چيني طباشيرسفيد ازهريك
يكدرم ترنجبين ششدرم ترنجبين راباآب كاسني تازه حل كرده ادويه راكوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند شربتي يك مثقال با
سكنجبين ساذج قرص انبرباريس بارد نافع ازبراى ورم حاركبد دموي بعد ازفصد * صنعت آن زرشک منقى ده درم كل
سرخ طباشيرسفيد ازهريك پنجدرم مغزتخم خيارين مغزتخم خربزه مغزتخم كدو تخم خرفه مقشرتخم كاسني ازهريک سه درم
رازيانه دودرم كوفته بيخته اقراص سازند شربتي دومثقال باسكنجبين شكري واكرحرارت بسيارباشد دودانك كافورقيصوري
اضافه كنند وباشيرهٔ تخم خرفهٔ مقشردهند ودرآواخرعلت لك مغسول وريوند چيني ازهريك دودرم داخل ميكنند * قرص انبر

باریس بارد نافع از برای اوجاع حارهٔ کبد وسوء مزاج حار کبد وسدهٔ حادث از حرارت در کبد واز برای استسقای حادث از حرارت ویرقان اصفر حادث از حرارت * صنعت آن عصارهٔ زرشك که فرا کوفته شده باشد بدستوریکه فرا کوفته میشود رب اهلیلج واگر عصارهٔ زرشك نباشد زرشك منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ آس کرده طباشیر سفید از هریك پنجدرم تخم کاسنی تخم خیار مغز تخم کدو تخم خربزهٔ مقشر از هریك سه درم رازیانه یکدرم اقراص سازند شربتی دومثقال با سکنجبین و بها باشد که داده شود بآب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس بارد نافع از برای سوء مزاج مادی گرم کند وحمیات حادهٔ چون بعد از تنقیه استعمال کرده شود وبدون اسهال در سوء مزاج حار ساذج کبد نافع است منقول از ذخیرهٔ سید اسمعیل * صنعت آن عصارهٔ زرشك یا زرشك منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هریك پنجدرم تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم خرفهٔ مقشر از هریك سه درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دومثقال با سکنجبین و شیرهٔ تخم کاسنی واگر خوف سده باشد یکدرم رازیانه برا جزا بیفزایند * قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای اورام حارهٔ دموی کبد وحمیات حاره بعد از تنقیهٔ مادهٔ وسوء مزاج حار ساذج کبد را مفید است در ورم حار دموی کبد بعد از فصد وسوء مزاج حار ساذج بغیر تنقیه بمسهلات وفصد مستعمل است * صنعت آن زرشك منقی از حب ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هریك پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفهٔ مقشر تخم کاسنی از هریك سه درم رازیانه دودرم کوفته بیخته بآب اقراص سازند شربتی دومثقال با سکنجبین واگر ورم کبد وحمیات با سرفه باشد دودرم کثیرا وسه درم رب السوس زیاده کنند واگر حرارت بسیار باشد دودانك کافور قیصوری زیاده کنند وباشیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر بیاشامند وبعضی اوقات درین قرص لك مغسول وریوند خطائی اضافه می کنند * قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای امراض حاره وحرارت کبد وحمیات صفراویه ودمویه وحمی محرقه وغب خالص * صنعت آن زرشك منقی از حب پنجدرم رب السوس یکدرم ونیم مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنك تخم خرفه مقشر از هریك دو درم ونیم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال شربتی دومثقال با سکنجبین ساده یا آب عنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس بارد نافع از برای صداع حار بمشارکت کبد به سبب صعود ابخرهٔ دمویه وصفراویه از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود از برای اصلاح کبد بعد از فصد باسلیق واسهال بنقوع اهلیلج * صنعت آن زرشك منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم کدو از هریك پنجدرم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید گل سرخ از هریك سه درم ریوند چینی دو درم ونیم رازیانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هریك یکدرم زرشك را در گلاب یا آب رمانین بخیسانند پس بمالند تا نرم شود ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند ودرهاون سنگی بدسته بمالند واقراص سازند شربتی یك مثقال تا دودرم با سکنجبین بزوری بارد یا معتدل یا آب کاسنی مروق یا کلقند محلول در آب کاسنی وگلاب یا با سکنجبین سفرجلی وشیرهٔ تخم کاسنی وعرق بید مشك بحسب مزاج ووقت وسن واعراض وتقویت کبد ودماغ این قرص را صبح تناول کنند وآخر روز آب زرشك وگلاب و عرق بید مشك وعرق کاسنی باخمیرهٔ مروارید بخورند * قرص انبرباریس حار نافع از برای اوجاع کبد از برودت * صنعت آن زرشك منقی پنجدرم لك مغسول ریوند چینی عصارهٔ غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از هریك یکدرم اقراص سازند هر قرصی یك مثقال یك قرص را باطبیخ بزور بیاشامند * قرص انبرباریس حار با لك امراض باردهٔ کبد واستسقا را نافع است وسده بگشاید وحمیات بارده را مفید بود * صنعت آن زرشك منقی پنجدرم ریوند خطائی لك مغسول عصارهٔ غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از هریك یك درم کوفته بیخته بآب اقراص سازند شربتی یك مثقال * قرص انبرباریس حار دیگر تالیف حکیم

علي كيلاني شارح قانون برودت كبد واستسقا را نافع است وتپهاى سرد بلغمي ومركب از بلغم واخلاط ديكركه بلغم يا سودا غالب باشد سود مند است * صنعت آن زرشك منقى سه مثقال غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع كل غافث عصارهٔ غافث افسنتين مصطكي تخم كاسني از هريك د ومثقال سنبل الطيب اسارون اذخرمكي انيسون ريوند چيني طباشير سفيد از هريك يك مثقال كوفته بيخته بآب اقراص سازند هر قرصى يک مثقال شربتي يك قرص * قرص انبرباريس نافع ازبراى علل كبد كه از حرارت باشد وازبراى عطش وحرارت مزاج وزردى رنك وفساد مزاج ازحرارت * صنعت آن زرشك بيدانه ده درم تخم كاسني مقشر مغز تخم خيار تخم خرفه مقشر از هريك سه درم ورق كل سرخ طباشير سفيد از هريك پنجدرم ريوند چيني تخم كرفس از هريك يكدرم سنبل الطيب نيم درم كوفته بيخته اقراص سازند هر قرصى يک مثقال يك قرص را با سكنجبين سكري ترش يا بآب انار ترش وآب انارين ممزوج بنوشند * قرص انبرباريس به نسخهٔ ديكر كه همين منفعت دارد * صنعت آن زرشك منقى لك مغسول ريوند چيني كل سرخ منزوع الاقماع عصارهٔ طلخشقوق تخم كاسني تخم كشوث اجزا متساوي ترنجبين قدرى بكلاب حل كرده صافي نموده اجزا كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند * قرص انبرباريس نافع ازبراى غب غير خالص زماني كه صفرا وبلغم مساوي باشد ومعده وكبد ضعيف باشند * صنعت آن عصارهٔ زرشك چهار درم كل سرخ دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خيار مغز تخم خيار بادرنك نشاسته كثيرا صمغ عربي طباشير سفيد زعفران تخم خرفه مقشر از هريک دو درم لك مغسول ريوند چيني سنبل الطيب از هريك يكدرم كافور قيصوري نيم درم ترنجبين صافي چهار درم ترنجبين را در آب حل كرده صافي نموده باقي ادويه را كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند * قرص انبرباريس ديكر كه درين علت زماني كه معده يا كبد ورم كرده باشند مستعمل است * صنعت آن زرشك منقى رب السوس كل سرخ مغز تخم خربزه از هريك سه مثقال مصطكي سنبل الطيب عصارهٔ غافث از هريك دو درم فوة الصبغ ريوند چيني زعفران از هريک دو درم تخم كشوث تخم كاسني از هريک سه درم طباشير سفيد يكدرم ونيم ترنجبين را بآب حل كرده صافي نموده ادويه را كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصى يك مثقال شربتي يك قرص * قرص انبرباريس منقول از قرابادين كوتوالي حميات حارهٔ را مفيد است وكرمي را تسكين دهد وجكر حار را نافع واستسقا را كه از كرمي باشد سود دارد وسرفهٔ حار را نافع بود * صنعت آن مغز تخم خيارين مغز تخم كدوى شيرين از هريک سه درم انبرباريس منقى چهار درم كل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفيد تخم كاهو تخم كاسني طباشير سفيد صمغ عربي از هريك دو درم ريوند چيني چهار دانك كوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند ودر سايه خشك نمايند شربتي سه درم * قرص انبرباريس منقول از بياض مجربات نواب حكيم محمود باقر بن حكيم عماد الدين محمود حسيني نافع ازبراى آماس جكر ومعده وازبراى حميات مركبه وتفتيح سدهاى كبد وازبراى ضعف كبد * صنعت آن عصارهٔ انبرباريس ده درم تخم كاسني پوست بيخ انجبار تخم خرفهٔ مقشر از هريك سه درم كل سرخ منزوع الاقماع دو مثقال ريوند چيني يك درم افسنتين رومي عصارهٔ غافث رازيانه انيسون از هريك دو درم سنبل الطيب نيم درم اقراص سازند شربتي يك مثقال * قرص انبرباريس نافع ازبراى جميع امراض كبد وامراض حادثه بمشاركت امراض كبد بسبب صعود بخارات يا اخلاط از كبد بسر * صنعت آن انبرباريس منقى ده درم تخم كاسني مغز تخم خيار بادرنك مغز تخم كدوى شيرين از هريك پنجدرم بادیان انيسون تخم كشوث مصطكي از هريك دو درم اصل السوس يك درم طباشير سفيد ورق كل سرخ از هريك سه درم ريوند چيني دو درم ونيم انبرباريس را در كلاب يا آب انارين خيسانيده ماليده صافي نموده ادويه را

بآن سرشته اقراص سازند شربتی ازیک درم تادودرم واکرزیاده حاجت به تسخین باشد بجای مغزتخم کل ودو درم تخم کرفس و دودرم ونیم سنبل الطیب داخل نمایند * قرص انبرباریس دیکرنافع ازبرای غب خالص وضعف کبد ومعده منقول ازذخیرهٔ سید اسمعیل جرجانی * صنعت آن عصارهٔ انبرباریس چهاردرم کل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغزتخم خیارمغزتخم خیاربادرنک نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیرسفید زعفران تخم خرفهٔ مقشرازهریك دودرم لك مغسول ریوند چینی سنبل الطیب ازهریک یک درم کافورقیصوری نیم درم ترنجبین منقی چهاردرم ترنجبین رادرآب حل کرده صافی نموده باقی ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس دیکرنافع ازبرای غب غیرخالص وحرارت کبد ومعده وضعف کبد ومعده بسبب حرارت وورم جکرمنقول ازذخیرهٔ سید اسمعیل * صنعت آن انبرباریس منقی رب السوس کل سرخ منزوع الاقماع مغزتخم خیارمغزتخم خربزه ازهریک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ غافث ازهریك دودرم فوة الصبغ ریوند چینی زعفران ازهریك دودرم تخم کشوث تخم کاسنی ازهریک سه درم طباشیرسفید یك درم ونیم ترنجبین شش درم بدستورمقررقرص سازند شربتی یك مثقال * قرص انبرباریس دیکرکبد ومعده راقوت دهد و چون بعد ازمسهلات استعمال نمایند استسقای زقی راکه ازحرارت باشد مفید است وحمیات مرکبه را نافع است * صنعت آن زرشك منقی رب السوس کل سرخ مغزتخم خربزه ازهریك سه درم طباشیرسفید دودرم ونیم مصطکی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث ریوند چینی فوة الصبغ زعفران ازهریك دودرم تخم کشوث تخم کاسنی ازهریك یك درم ترنجبین منقی شش درم ترنجبین رادرکلاب حل کرده صافی نموده ادویه رابآن بسرشند واقراص سازند شربتی یك مثقال باسکنجبین ساده یاآب انارشیرین * قرص انبرباریس تالیف نجیب الدین سمرقندی نافع ازبرای حمیات حاره واکثرامراض حارهٔ کبد * صنعت آن زرشك منقی ده درم تخم کاسنی مقشرتخم خرفهٔ مقشرمغزتخم خیارین ازهریك سه درم کل سرخ طباشیرسفید ازهریك پنجدرم ریوند خطائی تخم کرفس لك مغسول ازهریک یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یك مثقال باسکنجبین ساذج یاسکنجبین بزوری واکرازبرای فساد خون ازسده وفساد کبد خورند باآب انارشیرین بیاشامند * قرص انبرباریس تالیف میرزا محمد حسین مستعمل معزی الیه در حمیات مرکبه باآب برک بید * صنعت آن عصارهٔ زرشک لك مغسول افسنتین رومی عصارهٔ غافث ازهریك یك مثقال کل سرخ سلیخه سنبل الطیب اسارون صمغ عربی کل ارمنی نشاسته کثیرا مصطکی رب السوس تخم کرفس بادیان انیسون حب لآس ریوند چینی ازهریك دومثقال طباشیرسفید چهارمثقال اذخرمکی زعفران اقاقیا کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی دودرم باآب برک بید وشراب دینارى وسکنجبین بزوری بنوشند * طریق کرفتن آب برک بید آن است که بکیرند برکهای ترآنرا وبکوبند وآب آن رابکیرند ویک جوش داده درپیالهٔ چینی کنند وشب بکذارند وصبح آب زلال آنراکرفته دردش رادورکنند وپانزده مثقال ازآب زلال آنرایک اوقیه شراب دیناری بایك اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده وبادودرم اقراص مذکور بنوشند * قرص انبرباریس ریوندی سده بکشاید واوجاع کبد راوصلابت آن رانافع وازبرای حمیات مرکبهٔ مزمنه مفید است * صنعت ان زرشك منقی کل سرخ پاک کرده ازهریك پنجدرم لك مغسول ریوند چینی عصارهٔ غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی ازهریک یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند دراوجاع کبد ازسوء مزاج حارکبد باسکنجبین بزوری باردوازبرای اوجاع باردهٔ کبد باسکنجبین بزوری حاربیاشامند * قرص انبرباریس قابض ازاقتراح ابومولیتس حکیم نافع

ازبراى حرارت واسهال ووجع كبد * صنعت آن زرشك منقى طبا شيرسفيد عود قماري خام تخم حماض بزيان مصطكي رومي
اسارون سك اصلي ازهريك يك مثقال كل سرخ پنج مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته اقراص سازند * قرص انبرباريس قابض
به نسخهٔ ديكر * صنعت آن زرشك منقى ورق كل سرخ طباشير سفيد ازهريك پنج درم لك مغسول ريوند چيني زعفران صمغ
عربي كثيرا نشاسته رب السوس ازهريك يكدرم كوفته بيخته اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبرباريس قابض
نافع ازبراى حرارت كبد وقتيكه با حمى ليمت طبع باشد * صنعت آن زرشك منقى ورق كل سرخ طباشيرسفيد ازهريك پنجدرم
لك مغسول چهاردرم تخم خرفهٔ مقشرو خشخاش وكاهو وكاسني ازهريك يكدرم رب السوس دودرم اضافه نمايند * قرص انبر
باريس قابض نافع دراسهال كبدي ومعوي هركاه خون دردى ومتعفن وكف ناك وسياه رنك باشد * صنعت آن زرشك منقى
كل ارمني طباشيرسفيد شاه بلوط تخم حماض كل سرخ منزوع الاقماع سرطان مشوي صمغ عربي بوداده برب به شيرين سرشته
اقراص سازند شربتى يك مثقال تادومثقال * قرص انبرباريس كافوري حميات صفراوي ودموي رانافع است وسوء مزاج
حاركبد راسودمند ومقوي كبد ومعدهٔ حاراست * صنعت آن عصارهٔ انبرباريس عصارهٔ غافث مغز تخم خيارين ترنجبين از
هريك چهاردرم ورق كل سرخ رب السوس نشاسته كثيرا صمغ عربي طباشيرسفيد تخم خرفهٔ مقشرلك مغسول ازهريك دودرم
كافورقيصوري نيمدرم ترنجبين رادرآب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته بيخته باآن سرشته اقراص سازند شربتى
يكمثقال باشيرهٔ تخم خرفهٔ مقشر * قرص انبرباريس كافوري بيماريهاى كرم وتشنكي راسوددارد * صنعت آن زرشك منقى
رب السوس طباشيرسفيد ازهريك سه درم سنبل الطيب يك درم مغزتخم خيارين سه درم ونيم كل سرخ شش درم ونيم تخم
خرفهٔ مقشرزعفران نشاسته كثيرا ازهريك دودرم كافورقيصوري يكدرم كوفته بيخته باآب اقراص سازند * قرص انبرباريس
كافوري نافع ازبراى كبد حارهٔ ملتهبه * صنعت آن زرشك منقى سماق منقى طباشيرسفيد كل سرخ منقى ازاقماع تخم كاسني
رب السوس ازهريك دودانك مغزتخم كل وچهاردانك مغزتخم خيارين يك مثقال ودودانك كافورقيصوري دوقيراط كوفته بيخته
بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند جمله دو شربت است با سكنجبين سكري وآب كاسني تازه بنوشند * قرص انبرباريس
كافوري ديكرنافع ازبراى يرقان باحمى وحرارت * صنعت آن زرشك منقى طباشيرسفيد كل سرخ ازهريك سه درم تخم كاسني
مقشرمغزتخم خيارمغزتخم كل وتخم كاهوي مقشرتخم خرفهٔ مقشرصندل سفيد ازهريك يكدرم كوفته بيخته اقراص سازند
هرقرصى يك مثقال هرروزيك قرص رابايك قيراط كافورقيصوري باآب انارترش وشيرين بنوشند * قرص انبرباريس كافوري
ديكركه قريب است به نسخهٔ اول درادويه وخواص * صنعت آن زرشك منقى چهاردرم كل سرخ منزوع الاقماع ده درم
اصل السوس دودرم عصارهٔ غافث مغزتخم خيارمغزتخم خيارباد رنك نشاسته كثيرا صمغ عربي زعفران تخم خرفه مقشراز
هريك سه درم لك مغسول ريوند خطائي مصطكي سنبل الطيب ازهريك يكدرم طباشيرسفيد دودرم كافورقيصوري يكدرم
ترنجبين منقى چهاردرم ترنجبين رادركلاب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته بيخته باآن سرشته اقراص سازند
شربتى دودرم * قرص انبرباريس كافوري ديكرقريب المنافع به نسخهٔ قبل * صنعت آن انبرباريس كافورقيصوري عصارهٔ
انبرباريس تازه عصارهٔ غافث مغزتخم خيارين ترنجبين خراساني ازهريك چهارمثقال نشاسته غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع
رب السوس كثيرا صمغ عربي طباشيرسفيد تخم خرفهٔ مقشرلك مغسول ازهريك دومثقال زعفران ريوند چيني سنبل الطيب
ازهريك يك مثقال كافورقيصوري نيم مثقال ترنجبين رادرآب حل كرده صافي نموده اجزا راكوفته بيخته باآن سرشته اقراص

سازند * قرص انبرباریس کافوری قلمی فرموده اند که این قرص مستعمل زبدة الحکما واستاذ الاطبا میر محمد هادی قدس سره
والد ماجد من است در حمیات محرقه وغب خالص وامراض حارهٔ کبد ومعده * صنعت آن زرشك منقی آملهٔ منقی طباشیر
سفید کل سرخ منقی از اقماع از هریک دو مثقال تخم کاسنی مقشر تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفهٔ مقشر تخم کاهوی
مقشر صندل سفید از هریك یکمثقال کافور قیصوری بیست قیراط کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند ودر پشت غربال پهن
کرده در سایه خشك نمایند شربتی یکمثقال * قرص انبرباریس کافوری تپ کرم ودرد معده وجکر راکه از کرمی باشد سود
دارد وتشنکی به نشاند وخداوند یرقان غلیانی را نافع بود * صنعت آن زرشك منقی طباشیر سفید کل سرخ منزوع الاقماع
از هریك هفت درم تخم کاهوی مقشر تخم کاسنی از هریک سه درم مغز تخم خیار ومغز تخم کدوی شیرین از هریك پنجدرم صندل
سفید رب السوس از هریك دو درم کثیرا سه درم کافور قیصوری یکدرم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی
دو درم با سکنجبین ودر قرابادین شفائی این قرص مذکور با سم قرص زرشك کافوریست ودر نسخهٔ دیکر این قرص تخم خیار و
تخم کدوی شیرین وصندل داخل نیست * قرص انبرباریس کافوری حمی غب خالص وحرارت کبد ومعده را نافع است و
تشنکی به نشاند والتهاب راساکن کرداند * صنعت آن زرشك منقی مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین
مغز تخم هندوانه از هریك سه مثقال طباشیر سفید ورق کل سرخ صندل سفید از هریك یکمثقال ونیم ریوند چینی یك مثقال
لك مغسول دو مثقال تخم کرفس کافور قیصوری از هریک نیم مثقال زعفران یکدانک کوفته بیخته بآب کشوث سرشته اقراص
سازند ودر پشت غربال پهن کرده در سایه خشك نمایند شربتی یك مثقال * قرص انبرباریس کافوری دیکر که همان منافع
دارد * صنعت آن زرشك منقی سه درم ونیم تخم خرفهٔ مقشر رب السوس صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب نشاسته از هریك سه مثقال ونیم
طباشیر سفید کافور قیصوری زعفران از هریك یك درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یك مثقال * قرص انبرباریس کافوری
دیکر * صنعت آن زرشك منقی هفده مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هریك سه مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم
خربزه از هریك دو مثقال طباشیر سفید کل سرخ منزوع الاقماع ریوند چینی پوست بیخ کرفس لك مغسول از هریک یک مثقال
ونیم کافور قیصوری زعفران از هریك دو درم کوفته بیخته بآبی که دران تخم کشوث جوشانیده صافی نموده باشند سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس کافوری نافع از برای تپهائی که با تشنکی وکرمی والتهاب وضعف امعاو
جکر باشد منقول از ذخیرهٔ خوارزمشاهی * صنعت آن عصارهٔ زرشک چهار درم کل سرخ دوازده درم اصل السوس دو درم
عصارهٔ غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنک نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفهٔ مقشر از هریك دو
درم لك مغسول یك درم حبوب اربعه سنبل الطیب از هریک یکدرم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین چهار درم کوفته بیخته
با آب اقراص سازند شربتی یك مثقال ومیرزا محمد باقر در ذیل این نسخه نسخهٔ قلمی فرموده اند که مرحوم عموام میرزا
معز الدین محمد این نسخه را از ذخیرهٔ خوارزمشاهی نقل نموده وبسیاری از صاحبان اسهال کبدی را باین قرص علاج
فرموده اند * قرص انبرباریس کبیر منقول از قرابادین قانون نافع از برای حمیات صفراویه ومرکبه * صنعت آن عصارهٔ
زرشك واکر نباشد زرشك منقی چهار درم مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از هریک دو درم لك منقی چهار درم ریوند
خطائی از هریک یکدرم ورق کل سرخ دوازده درم زعفران یکدرم سنبل الطیب اصل السوس عصارهٔ غافث ترنجبین از هریک
چهار درم ترنجبین را در کلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن

یکدرم وبیاشامند بانچه مصلحت باشد از اشربه وبعضی زیاده نموده اند براجزای این قرص عصارهٔ افسنتین دودرم اسارون
تخم کرفس رازیانه ازهریك یکدرم فوة الصبغ ریوند خطائی زعفران ازهریک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث ازهریك سه درم
طباشیر سفید یکدرم ونیم ترنجبین شش درم ترنجبین را درگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس کبیر به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی که درحاوی صغیر
ذکرکرده نافع ازبرای حمیات بلغمیهٔ عتیقه وازبرای حرارت کبد وورم کبد ومعده شفائی گفته که این قرص استسقا رانیز
نافع است * صنعت آن عصارهٔ انبرباریس مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه ودرنسخهٔ دیگر بجای مغز تخم خربزه تخم خرفه
مقشر است ازهریك سه درم گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین منقی ازهریك شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید
تخم کاسنی مصطکی عصارهٔ غافث ازهریك دودرم فوة الصبغ لك مغسول ریوند خطائی ازهریك دودرم زعفران یکدرم
ترنجبین را درگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم تایك مثقال ودرنسخهٔ
دیگر ازیکمثقال تا دودرم است صاحب اختیارات بدیعی گفته که ابن مولف گوید که بعضی درین قرص سه درم افسنتین رومی
افزوده اند وصاحب منهاج الادویه ابن جزله گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوی است وبعد ازان ضعیف میگردد * قرص انبر
باریس کبیر منقول ازکامل الصناعه ومنهاج ابن جزله وقرابادین قلانسی این قرص تبهای کهنه وتبهای بلغمی وورم کبد ومعده
را نافع است * صنعت آن عصارهٔ انبرباریس تازه مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین ازهریك سه مثقال غنچهٔ
گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خراسانی ازهریك شش مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی
سنبل الطیب عصارهٔ غافث ازهریک دومثقال فوة الصبغ لك مغسول ریوند خطائی ازهریك یکمثقال زعفران یکمثقال ترنجبین را
درآب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند ودرپشت غربال درسایه خشك نمایند شربتی
یکمثقال * قرص انبرباریس کبیر دیگر نافع ازبرای حمیات بلغمیه وحمیات مرکبه وامراض باردهٔ مرکبهٔ کبد ومعده وچون استسقا
ویرقان سدی واورام بارده ومرکبهٔ کبد ومعده وامثال این امراض * صنعت آن عصارهٔ زرشک لك مغسول افسنتین رومی
عصارهٔ غافث ازهریك یکمثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطکی
رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الآس ریوند چینی ازهریك دومثقال طباشیر سفید چهار
مثقال اذخرمکی زعفران اقاقیا ازهریك یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال باشراب
دینار یا سکنجبین بزوری * قرص انبرباریس صغیر به نسخهٔ سید اسمعیل که درذخیره ذکرکرده وگفته که این قرص نافع است
ازبرای بیماریهای جگر گرم وتبهای گرم راسود دارد * صنعت آن انبرباریس ده درم تخم کاسنی تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم
خیاربادرنگ ازهریک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع پنج درم ریوند چینی یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بلعاب
بزرقطونا سرشته اقراص سازند وبرپشت غربال پهن کرده درسایه خشك نمایند شربتی یك مثقال تا دودرم باسکنجبین
وقوتش تا شش ماه باقی است ودرنسخهٔ محمود بن الیاس که درحاوی صغیر ذکرکرده وزن انبرباریس پانزده درم ووزن
سنبل الطیب یك درم است وگفته که شربتی ازین قرص یك مثقال است * صنعت آن به نسخهٔ منقول ازبیاض مجربات
نواب حکیم محمد باقرحسینی بخط معزی الیه زرشک منقی ازحب پنج مثقال تخم کاسنی تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم خیارین از
هریك سه مثقال گل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال ریوند چینی سنبل الطیب ازهریک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا

سرشته اقراص سازند * قرص انبرباریس صغیر وهی منقول از قرابادین مارستانی استاذ الاطبا ابو البرکات ا وحد الدین
نافع از برای حمیات عتیقه و اورام کبد ومعده * صنعت آن انبرباریس منقی از حب رب السوس ورق کل سرخ مغز تخم
خیار مغز تخم خربزه از هریك سه درم مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب فوة الصبغ لك مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح
اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند خطائی زعفران طباشیر سفید از هریک چهار درم کوفته بیخته با بیکه ترنجبین
دران حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند و برپشت غربال پهن کرده خشك نمایند شربتی دو درم * قرص انبر
باریس لك دار منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم جهت مستسقی که لینت طبع داشته باشد وجهت تپهای مرکبهٔ مزمنه و یرقان
نافع است * صنعت آن عصارهٔ زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد لك مغسول از هریك سه مثقال افسنتین رومی عصارهٔ
غافث از هریك یک مثقال سلیخه طباشیر سفید کل سرخ اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان کل ارمنی بو داده کثیرا
بو داده نشاسته بو داده از هریك دو مثقال مصطکی زعفران ترمس شامی شیرین کرده اقاقیا از هریک یکمثقال رب السوس اذخر مکی
رازیانه انیسون حب الآس ریوند چینی از هریك دو مثقال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی یك مثقال یک قرص
را با سکنجبین بزوری یا شراب دیناری بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شراب حب الآس بنوشند * مفرح انبرباریس لؤلؤی
خفقان حار را نافع بود و قلب و بدن را قوت دهد و محرور المزاج را موافق بود * صنعت آن زرشك منقی ده درم مروارید
ناسفته کهربای شمعی زعفران کافور قیصوری از هریك نیم درم غنچهٔ کل سرخ طباشیر سفید کل کاوزبان بهمن سفید کشنیز خشك
مقشر صندل سفید از هریک یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هریک چهار درم تخم خرفهٔ مقشر پنجدرم نبات
سفید یکصد درم آب سیب شیرین پنجاه درم عرق بید مشك گلاب از هریك بیست و پنج درم بدستور معجون سازند
* نقوع انبرباریس نافع از برای غلیان خون و امراض دموی * صنعت آن عناب خراسانی استه بیرون آورده یکرطل زرشك
تازهٔ بیدانه یکرطل تخم کشوث کفی تخم کاسنی کفی ریوند چینی سه درم نیم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم آنمقدار که ادویه را
بپوشد بر روی وی کرده درتابستان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز و هر روز یك قدح ازان را بنوشند و گاهی
درین نقوع ده درم شراب عناب داخل کرده آشامیده میشود * صنعت شراب عنابی که با این نقوع آشامیده میشود عناب
خراسانی یکرطل کشنیز خشك سی درم عدس مقشر یکصد درم بیخ کاسنی یکدسته همه را در سرکهٔ انگوری سه روز بخیسانند پس
بجوشانند جوشانیدنی قوی و صافی نموده ازان سکنجبین سازند با نبات سفید * انجبار تخم آنرا شلخ بشین وخای معجمتین
و دال مهمله گویند و بیخ آنرا عرق انجبار مشتق از جبر و آن ما بین نبات و شجر است و برگش شبیه ببرگ رطبه با اندك
زغبی مثل غبار و شاخهای آن قویتر از شاخهای رطبه مائل بسرخی و خار دار بقدر قامتی و اکثر بر علیق می پیچد و گلش
سرخ و ثمرش مزوج بشکل خصیه لهذا آنرا خایهٔ ابلیس نامند بغدادی و انطاکی گفته اند که بعد ریختن گل غلافهای کوچك
از و بهم میرسد و دران تخمهای ریزه می باشد و بیخش خشبی و پوست بیخ آن سرخ و مستعمل پوست بیخ تازهٔ آن است و ریشهای
باریك آن که لهای انجبار گویند و آن سرد و خشک است در درجهٔ سوم و جالینوس گرم خشك دانسته و قاطع خون جمیع اعضا
است خصوص از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قئ و مقوی اعضا و امعا وجهت تسکین التهاب
صفرا و غلیان خون وضعف اشتها و بول الدم و معدهٔ تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سل تازه و مزمن حتی
زبول را نافع و ضماد آن و آشامیدن جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتك آن و ذرورش جهت

رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بنهایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصارهٔ آن یک درم و از برگش پنج درم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل آن زرشک است و ربع آن گل ارمنی و عصارهٔ آن در اکثر افعال اقوی از پوست و بیخ آن است * صنعت آن آنست که بگیرند پوست بیخ آنرا و بکوبند و آب آنرا گرفته در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و هر روز سه چهار مرتبه برهم زنند و شبها در زیر سقف گذارند که شبنم آنرا فاسد نکرداند و چون بحدی رسد که قرص توان کرد قرص نموده در آفتاب خشک کنند و نگاه دارند و در وقت خشک کردن از غبار محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توت می باشد

* حب انجبار جهت نفث الدم و نزف الدم از هر عضویکه باشد نافع است * صنعت آن پوست بیخ انجبار دو درم کهربا مرجان قرمزی دم الاخوین طین مختوم مروارید ناسفته از هریک یکدرم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی تا هفت حب با انچه مناسب دانند * حب انجبار دیگر اقوی از اول * صنعت آن پوست بیخ انجبار سه درم بسد محرق مغسول کهربای شمعی مرجان قرمزی یا سفید دم الاخوین طین ارمنی طین مختوم طباشیر سفید نشاسته از هریک یکدرم مروارید ناسفته سائیده دو درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حب بندند شربتی یکدرم با انچه مناسب دانند * سفوف انجبار * صنعت آن انجبار حب الآس شاه بلوط خرنوب نبطی خشخاش پوست بیرون پسته از هریک پنج مثقال بلوط دانه مویز از هریک سه مثقال عود هندی هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف انجبار از برای اصحاب نفث الدم

* صنعت آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته کهربای شمعی غری السمک عود الصلیب رب السوس انیسون سرطان محرق نشاسته بریان شادنج عدسی مغسول گل ارمنی صمغ عربی کثیرا مغز بادام شیرین از هریک یکمثقال افیون زعفران از هریک شش قیراط کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع را چهار ده حصه نموده هر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بز که نار مشک داخل کرده باشند بنوشند و شام حصهٔ دوم را با آب برگ نار مشک ده درم بیاشامند

* فصل در بیان شرابهای انجباری * شراب انجبار بنسخهٔ حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز ذکر کرده حبس خون میکند از هر موضع که باشد و حبس اسهال خون و نزف خون و آمدن خون از راه رحم و مقعده می کند و مقوی معده و کبد گرم است و نافع است از برای تفرق اتصال واقع در سینه و ریه * صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرظ شامی پنج مثقال صندل سرخ صندل سفید بگلاب سوده از هریک چهار مثقال باقی ادویه را نیم کوفته یک شب در آب بخیسانند و صبح بجوشانند و بپالایند و دو رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم تا ده مثقال با آب سرد و آب برگ بارتنگ وشیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ کشنیز خشک بحسب اقتضای حال و وقت و مرض و در نسخهٔ دیگر وزن نبات یکرطل است حکیم معز الدین ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را از برای نفث الدم با آب برگ بارتنگ یک اوقیه و کهربا و دم الاخوین و صمغ عربی از هریک نیم مثقال کافور قیصوری یک دانک بخورند و گاهی یک قیراط افیون نیز اضافه میکنند با یک طسوج زعفران

* صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مغفور رحمه الله تع پوست بیخ انجبار هفت مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هریک پنج مثقال اقاقیا دو مثقال اجزا نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی نموده نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم مؤمن که در قرابادین تحفة المؤمنین ذکر کرده پوست بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده حب الآس از هریک دو مثقال مجموع را یک شبانروز در آب حل دان بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و بپالایند و با یکرطل شکر سفید صافی بقوام

آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاه دارند * شراب انجبار دیگر نافع از برای زحیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد * صنعت آن پوست بیخ انجبار پانزده درم گلنار فارسی طراثیث خرنوب از هریک شش درم صندل سرخ سوده را قاقیا از هریک سه درم اجزا نیمکوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند وصبح بجوشانند چون ثلث آب بماند صافی نموده دو ثلث رطلی قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی یك اوقیه * شراب انجبار دیگر پوست بیخ انجبار سی درم خرنوب نبطی طراثیث شیرین از هریك بیست درم نیمکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند * طبیخ انجبار جهت نفث الدم نافع * صنعت آن بگیرند یکمثقال پوست بیخ آن را و بکوبند و بجوشانند با آب و با قدری قند و بپیختج بیاشامند و نیز نزف الدم از هر عضو که باشد قطع نماید * قرص انجبار منقول از خط نواب میرزا محمد باقر حسینی از بیاض مجربات معزی الیه نفث الدم و سحج و قروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از بواسیر را نافع است * صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هریك سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر سفید رب السوس گلنار فارسی از هریك دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته بیخته برب مورد سرشته اقراص سازند و در سایه بر پشت غربال پهن کنند تا خشک شود شربتی یکمثقال * لعوق انجبار جهت نفث الدم و نفث المدة وسل و بواسیر خونی نافع * صنعت آن پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بسد محرق مغسول طین مختوم طین داغستانی طین ارمنی دم الاخوین کثیرا نشاسته مروارید ناسفته از هریک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هریک سه درم طباشیر سفید صمغ عربی از هریك یکدرم اجزا کوفته بیخته با رب خرنوب و رب حب الآس و عصارهٔ انجبار از هریک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و اگر رب خرنوب و رب حب الآس و عصارهٔ انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب برگ بارتنگ بقوام آورده باشند بسرشند و با آنچه مناسب دانند لعق فرمایند * مغلی انجبار مسمی بمغلی مبارک صاحب شفاء الاسقام نوشته که از املاء استاذ من است جهت اسهال دموی و زحیر و قیام صفراوی نافع * صنعت آن پوست بیخ انجبار تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش از هریك پنج درم عود قاقله صندل مقاصری از هریك نیم درم مصطکی ربع درم حلبه زرورد حب الآس از هریك یکدرم زرشك منقی سماق منقی از هریك سه درم جوشانیده صاف نموده تخم خرفهٔ بریان سه درم دران شیره کشیده طباشیر سفید یکدرم سوده بران پاشیده بشراب ورد و شراب سفرجل خام دو اوقیه بالمناصفه داخل کرده تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هریک نیمدرم کف نموده بالای آن بیاشامند * انجدان معرب انگدان فارسی است و بمازندران کوله پرنامند و ساق انجدان را به ترکی پالدرغان نامند و کوله پر اسم فارسی انجدان طیب است و معروف بعربی اسم بیخ انجدان است و چون مطلق مذکور شود مراد از ان تخم آن است و نباتش مجوف و سطبر و بلندتر از قامت میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و از ان کوچکتر و گلش چیزی مثل شبت و سفید ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و صمغش را حلتیت طیب نامند و قسمی از ان ثمرش سیاه و بسیار بدبو است و برگش مانند صفحهٔ سوختهٔ پرسوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغش بسیار بدبو و آنرا حلتیت منتن و حلتیت خراسانی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت کنده و بهندی هینگ نامند و بیخش را اشترغار و گیاه آن را کاکا نامند و در بلاد فارس گوسفندان را بگیاه آن میچرانند بنهایت فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میشود و حلتیت طیب بهتر

از منتن است وانجدان مغیل دردوم گرم وخشک است وسیاه منتن در سوم وقومی مطلق انجدان را گرم وخشک در دوم گفته اند وآن غلیظ الجرم ودیر میماند درمعده ومخشن معده ومجفف رطوبات وملطف طعام ومغیر رائحهٔ دهان ومدر بول وحیض وشیر ومسخن گرده وروده ومحرک باه ومقوی معده ومقطع بلغم ومحلل ریاح وجهت عسر البول بلغمی وبرانگیختن اشتها وتقویت هاضمه ودفع ضرر اغذیهٔ غلیظه واخلاط غلیظه وادویهٔ سمیه نافع ومقاوم سموم ونافع است از برای درد مفاصل حادث از برودت وسدهٔ سپرز وجذب مواد بظاهر جلد میکند چون بگذارند بران جذبی قوی وسزاوار آن است که انجدان را مخلل نموده سرکهٔ آن را استعمال نمایند وسکنجبین آن که با میبختج بپزند جهت تپ ربع وتپهای بلغمی ومرکبه بنهایت نافع است وجهت درد سینه وعرق النسا ومفاصل واستسقا ویرقان ورفع فواق بلغمی مجرب وباشراب در اخراج جنین قوی الاثر وضمادش با موم روغن جهت خنازیر وجراحات وعرق النسا وامثال آن وبا روغن زیتون جهت مکنهٔ تحت عین وطلای مطبوخ آن با سرکه وپوست انار جهت بواسیر وذرور برگ آن جهت آکله نافع وبوئیدن آن برای فواق و گفته شده که انجدان از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج واسترخا ولقوه است ومضر است بمثانه مصلحش تخم خربزه ومضر است بامعا ومصلحش صمغ عربی است وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش محروث بوزن آن وحلتیت دو دانگ و گویند بوزنش زوفرا واین انسب است ومضر محرورین ومصلحش شربت انار وسکنجبین وبیخ آن در افعال قوی تر از سائر اجزای آن است وطلای آن محلل اورام ومانع زیاده شدن خنازیر وملحم زخمها است وقدر شربتش نیم مثقال وگویند مضر شش است ومعده وبطیء الهضم ومصلحش عسل است شیخ داؤد انطاکی گفته که گویند چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یکدرم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود وتخصیص نداده که سیاه آن باشد یا سفید * امراض الراس * دوار وسدر طبری گفته که گاهی ضماد کرده میشود انجدان اسود با خطمی کوفته وآرد کرسنه بر سر در سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ * رعونت وحمق وبلادت ونسیان روفس گفته که خوردن انجدان نیکو میکرداند ذهن را ونسیان را زائل میکرداند وحفظ را می افزاید وبدانکه موجب تعجب نشود آنکه انجدان وامثال آن از دارچینی وزنجبیل واشترغار ومانند اینها از ادویهٔ باهیه با وجود آنکه محلل نفخ اغذیهٔ نافخه اند متولد میکردد از انها نفخی اندک وحجاری که موجب انعاظ میکردند وکرم میکرداند کرده ونواحی آن را بجهت آنکه میباشد در انها رطوبت فضلیهٔ غریبه که سبب تولید نفخ وبخار وریح است و این در زنجبیل وانجدان واشترغار موجود است واما دارچینی بسبب شدت لطافت خود غوص ونفوذ میکند در اقاصی عروق ومتبخر میکرداند آنچه را در عروق است از رطوبات وموجب نفخ میکردد * فصل در ذکر جوارشات انجدانی * جوارش انجدان نافع از برای برودت معده وگرده وجهت جساوهٔ کبد وبرودت آن وجهت استسقا * صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلتیت منتن است ده درم تخم جرجیر تخم کندنا از هریک هشت درم زنجبیل پوست هلیله آمله منقی هلیلهٔ سیاه از هریک هفت درم نانخواه تخم کرفس انیسون خیربوا زیرهٔ کرمانی مد بودار چینی از هریک پنج درم قرفة الطیب دو درم قرنفل یکدرم فانید ابیض سنجری بیست درم کوفته بعسل سفید بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم بآب مطبوخ انیسون وبادیان وسنبل الطیب که بعد طبخ صافی نموده مصطکی رومی سوده بران پاشیده باشند تناول نمایند واین جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم وخشک است در اول درجهٔ سوم * جوارش انجدان منقول از کامل الصناعة نافع از برای نفخ بطن ومعده وقراقر وبرودت معده وگرده وهاضم طعام است * صنعت آن کاشم که انجدان رومی است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم

فطراساليون نعناع خشك بزرسيساليوس ازهريك سه درم ادويه راكوفته بيخته بعسل سفيد مصفى بقدر حاجت جوارش سازند ودرظرف چيني نكاهدارند شربتى دودرم بوقت حاجت بكاربرند * جوارش انجدان به نسخهٔ ابن جزله مثل نسخهٔ صاحب كامل الصناعة است الا آنكه تفسيركرده شده كاشم با نجدان طيب كه درما زندران معروف بكوله پرا ست ووزن ازهريك ازفطراساليون ونعناع خشك وبزرسيساليوس بيست مثقال است * جوارش انجدان كه سيد اسمعيل درذخيره درباب رياح معده ذكركرده قولنج رابكشايد وباد ها وجشاى حامض برطرف كند * صنعت آن فلفل سياه قرنفل ازهريك پنج درم ايرسا زنجبيل ازهريك شش درم انيسون مصطكي رازيانه ازهريك دودرم انكدان پانزده درم نانخواه تخم كرفس ازهريك دودرم كوفته بيخته باعسل سفيد خوشبوى مصفى بسرشند شربتى دودرم تاسه درم * جوارش انجدان نافع ازبراى نفخ بطن ومعده وقراقروريح غليظ * صنعت آن فلفل تخم كرفس ازهريك دوازده درم انجدان اسود چهارده درم فطراساليون هشت درم كاشم سيزده درم كوفته بيخته بعسل كف كرفته بسرشند ودرظرف چيني ياكاشي كرده دروقت حاجت استعمال نمايند مزاجش كرم وخشك است دراول درجهٔ ثالث * جوارش انجدان نوع ديكر * صنعت آن فلفل تخم كرفس ازهريك دوازده درم انجدان سياه فطراساليون ماميران فودنج حاشا سيساليوس ازهريك هشت درم انجدان سفيد سيزده درم بكوبند وبا انكبين بسرشند * دهن انجدان جهت خنازير وخراجات وعرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل وتحليل اورام ورياح وجهت عسرالبول بلغمي ورياح كرده ومثانه وبرانكيختن اشتها وتقويت هاضمه ودفع ضرر ادويهٔ سميه واغذيهٔ غليظه واخلاط لزجه وسدهٔ سپرزنافع * صنعت آن بكيرند انجدان هرقدركه خواهند وجوكوب نموده باهشت وزن آن آب باران يكشبانروز بخيسانند پس بجوشانند تا بربع رسد ماليده صاف نموده باروغن كنجد يازيت بآتش ملايم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس درظرف چيني ياشيشهٔ نكاهدارند وعند الحاجت بكاربرند * سكنجبين انجداني نافع ازبراى حمى ربع وامراض طحال وامراض باردهٔ سوداويه * صنعت آن بكيرند بيخ انجدان كه آن رامحروث نامند ونيم كوفته يك شب در سركهٔ انكوري وآب خالص ازهريك نود مثقال بخيسانند وروزديكر بجوشانند تا بنصف رسد پس صافي نموده با دوشاب انكوري يكصد وبيست مثقال بقوام آورند وهرروزده مثقال آنرا باآب شاهترهٔ تازه ياباشيرهٔ تخم كرفس بدهند واكرحرارت غالب باشد باآب كاسني تازه وامثال آن بدهند اين نسخه ازحكيم ميرمحمد مؤمن است كه اكربجاى مطبوخ محروث درسركهٔ خل محروث مخلل درسركهٔ انكوري نود مثقال وبجاى دوشاب انكوري عسل طرفا كه آن راكزانكبين نامند كنند بهتراست * مخلل ساق انجدان واصل انجدان كه آنرا محروث كويند بسياركرم وخشك وجالي معده ومقطع اخلاط غليظه ونافع ازبراى برودت ورطوبت معده وتپ ربع وسقوط اشتها وسوءهضم اغذيه وليكن محرق اخلاط ومورث تشنكي و التهاب است مصلحش كاهو وسركه وبدلش مخلل اشترغاراست * صنعت آن بكيرند ساق يابيخ انجدان هركدام كه خواسته باشند وساقش راازبيخ ببرند وبيخش رايك هفته درآب نمك بكذارند پس درآب خالص بجوشانند كه شوري نمك ازان دورشود پس آن رابيرون آورده درپارچهٔ كرپاسى اندازند تاآب آن برود پس آن رابرروي پارچهٔ كرپاسى پهن كنند كه هوانشف رطوبت آن كند پس سركهٔ انكوري آن مقداركه ازروى آن بركردد برروى آن كنند واكرخواسته باشند چاشني داربا شد قند يانبات دران داخل كنند وبكذارند كه سركه درجوهرآن جذب شود پس بكاربرند وسركهٔ ساق واصل انجدان مخلل نافع است ازبراى صلابت طحال * معجون انجدان انواع كرمهاى شكم رابكشد * صنعت آن انجدان بيخ انجدان

ازهریك شش درم شیح ارمني دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند * معجون انجدان دیکرا قوی از ان واستعما
ل را مفید است * صنعت آن انجدان و بیخ آن و پوست بیخ کبر لسان العصا فیر تلخ ازهریک هفت درم شیح ارمني ماهي
زهرج قنبیل ازهریک سه درم سلیخه مصطکي زنجبیل ازهریک یکدرم بونك کابلي پلاس پاپره ازهریک چهار درم علی الرسم
باسه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی ازیکدرم تا سه درم * انجن باصطلاح اهل هند دوائی را نامند که در چشم کشند
برای تقویت وروشنائي ودفع امراض دیکرمانند اکحال رشیافات وغیرها * انجن که چون در چشم صاحب حمی غشي
که بهندي سنپات نامند کشند بافاقت آید وازتراکیب اطبای هند است * صنعت آن ترکتا یعني هلیله بلیله آمله انغوزه
یعني حلتیت منتن وج ترکي نمك سنک سرشف زرد کرا تخم سرس جمله را بسیار نرم مانند سرمه وغبار صلایه نموده بابول بز
یا کاو میش سرشته حبوب یا شیاف ساخته خشك نمایند وعند الحاجت باآب سائیده درچشم کشند * انزروت معرب ازعنزروت
است وبفارسي اصفهان کنجده واکردهك وبشیرازی کلرو وبعربي کحل فارسي وکحل کرماني وبهندي لائي نامند وآن صمغ
درخت خارداری است به بلندي دو ذرع وبرکش شبیه ببرک مورد وبوک درخت کندر ومنبت آن بلاد فارس وترکستان
است وسرخ وسفید مائل بزردي می باشد وبهترین آن قسم اخیراست که درباليدكي مثل کندر صغار وزود شکن وطعمش
تلخ با اندك شیریني باشد کرم است درآخر دوم وخشك است دراول دوم ومجفف بی لذع وبهترین مسهلات بلغم غلیظ است
وبالعرض مسهل صفرا ومحلل ریاح غلیظه ومفتح سده ومسقط جنین وکرم معده را معاست وجهت مفاصل ووجع ورک وعرق
النسا بالخاصیة نافع وجاذب بلغم غلیظ ازعمق بدن است خصوص با توبد وهلیله وسکبینج وامثال آن ودرتسمین مهزول بغایت
موثر چون پنجدرم آن را باسه قیراط حجرالبقر که عوام آنرا اندزرا کویند وده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و
چهار روز بعد از حمام وبعد ازخوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب کردد وبغدادي کویند
که زنان مصرانزروت را درآب هند وانه تا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا ده درم آن رامی آشامند وکویند پنج درم
سائیدهٔ آن بسبب تصدید مسام وچسپیدن آن باحشا کشنده است خصوص باطلق محلوب وازاسرار مکتومه شمرده اند ومصلحش
صمغ عربي وروغن بادام است وهرگاه مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام باآن ده چندان باشد وقدر شربتش مفردا
ازنیم مثقال تادومثقال ومرکبا با سائر مسهلات یك مثقال است وبدلش بوزنش صبر است واستعمال آن درخارج جهت التحام
وزیاده کردن کوشت وخوردن کوشت زائد وپاک کردن چرک زخمها وقطع سیلان خون ورفع آثار جدري وبا نطرون
جهت ورم شبیه بخنازیر که درحلق بهم میرسد وباعسل سرشته وبفتیلا آلوده کرده درکوش کذاشتن بجهت پاک کردن چرک
کوش بسیار موثر است واکتحال آن خصوصا بعد ازانکه درشیر الاغ یا شیر دختران پرورده باشند جهت رمد وچسپیدن پلك
چشم ودفع نزلات وجرب وسلاق مفید وچون بامروارید ومرجان سوخته ونبات بالسویه ذرور سازند جهت ازالهٔ بیاض عین
مؤلف تذکره مجرب شمرده است * تشنج آشامیدن انزروت باروغن حب الخروع میکشاید تشنج را * امراض اذن چون
پیازی راخالي کرده جوف آن را ازانزروت سفید پرکرده برآتش نهند تا بجوش آید پس ازان درکوش بچکانند درد کوش را
ساکن میکرداند * دستور تشویهٔ انزروت بکیرند انزروت سفید را وباشیر الاغ یا شیر دختر خمیر کرده برشاخهای چوب کز
بچسپانند ودرتنور معتدل بیاویزند تا خشك شود واندکی بریان شود اکربار دیکر سائیده باسفیدهٔ تخم مرغ سرشته برچوب
کز چسپانیده تشویه نمایند باعتدال قریب ترمی کردد * حب انزروت تنقیهٔ بلغم ازتمام بدن میکند خصوص ازاعضای صدر

وسرفهٔ بلغمي وضيق النفس را نافع است * صنعت آن انزروت سفيد دودرم وربع درمی عاقرقرحا نيم درم غاريقون هش
سفيد تربد سفيد مد برازهريك سه درم اصل السوس شحم حنظل ايارج فيقرا ازهريك دودرم كوفته بيخته بآب حب سازند
قدر مستعمل ازان ازدودرم تاچهار درم * دواء الانزروت مسهل خفيف نافع جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس است
* صنعت آن انزروت سرخ سورنجان مصري سفيد ازهريك سه درم كوفته بيخته بروغن يكصد عدد كردكان چرب نموده با
ماء الشبت بياشامند بدرستيكه عجيب النفع است دراسهال ازغير تعب وعنف * فصل دربيان ذروراتی كه اصل وعمود
درآنها انزروت است * ذرور انزروت نافع ازبرای رمص ورمد درآخر وحمرت چشم * صنعت آن بكيرند انزروت سفيد
جيد وبران شير دختران اندازند ودرسايه كذارند تاخشك شود پس آن را سوده بكيرند ازان ده درم نشاسته دودرم وبا
آن بسايند ودرسايه كذارند تاخشك شود نكهدارند ودرنسخهٔ ديكرچنين است كه بيندازند دران وزن دودرهم افيون و
نيم درهم كافور * ذرور انزروت ديكركه زياده قطع رمص ميكند صالح است اواخر رمد راهركاه نبوده باشد حدت بسيار
* صنعت آن انزروت مدبر بشير دختر ده درم زبد البحر يک درم نبات سفيد سه درم سوده ذرورسازند * ذرور انزروت
مسمی بذرور اصفر نافع ازبرای حکهٔ چشم وورم دررمد وصالح است استعمال آن در اواخر رمد پس ميبرد بقيهٔ سرخي كه
درچشم باشد وآب كه ازچشم آيد وخشك ميكرداند رطوبت پلكهای چشم راوپاک ميكرداند رمص را * صنعت آن انزروت
سفيد مدبر بشير دختر ده درم صبر سقوطري زعفران حضض مكي ازهريك دودرم مرمكي يكدرم كوفته بحرير بيخته استعمال
نمايند وبه نسخهٔ ديكر انزروت مربی بشيرخرده درم شياف ماميثا سه درم حضض مكي صبر سقوطري ازهريک دو
درم زعفران يكدرم زبد البحر نيمدرم كوفته بحرير بيخته استعمال نمايند * ذرور انزروت ديكرنافع ازبرای قروح چشم
كه ترشح كند ازان مدة * صنعت آن انزروت مربی نشاسته ازهريك سه درم سفيد آب قلعي شسته دودرم كوفته بيخته مخلوط
شياف ابيض نموده استعمال نمايند نافع باشد * ذرور انزروت ديكرنافع ازبرای جرب اجفان وسنكيني وغلظت دراجفان
* صنعت آن انزروت مربی بشيرخرچهار درم زردهٔ تخم مرغ خشك كرده درآفتاب دودرم مرمكي صافي ماميران چيني از
هريك نيم درم زعفران شياف ماميثا ازهريك دودانك مجموع را كوفته بحرير بيخته برپلك چشم ذرور نمايند * ذرور انزروت
ديكرنافع جهت رمد وبياض عين * صنعت آن انزروت مربی چهار مثقال توتيای كرماني مغسول دومثقال ماميران چيني
دودرم زبد البحر حضض مكي صبرسقوطري دارفلفل پوست هليلهٔ زرد ازهريک يكدرم صمغ عربي يك مثقال كوفته بيخته ذرور
نمايند * ذرور انزروت ديكرورديفج وابتدای رمد را نافع باشد * صنعت آن انزروت بشيرخرپرورده نشاسته صمغ عربي نبات
سفيد مساوي كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرور انزروت ديكركه رافع بياض است * صنعت آن انزروت سفيد مدبر زبد
البحر شكرسرخ ازهريك جزوی بورهٔ ارمني ربع جزو كوفته نرم بيخته درچشم استعمال نمايند * ذرور انزروت معروف به ذرور
ابيض * صنعت آن بكيرند انزروت سفيد وسحق نموده شير دختران داخل كرده درسايه بكذارند تاخشك شود پس آنرا نرم
سوده بكيرند ازان ده درم واز نشاسته دودرم وباهم سحق نموده بكار برند * ذرور انزروت معروف بذرور اصفر * صنعت آن
انزروت سفيد مدبر سه مثقال صبر سقوطري زعفران حضض مكي ازهريك دومثقال نرم صلايه نموده ذرور نمايند * ذرور
انزروت جالينوس حابس دم جاري ازجراحت هرعضوكه باشد * صنعت آن انزروت دومثقال كلنار فارسي كندر دم الاخوين
ازهريک نيم مثقال اجزا كوفته بيخته برجراحت بپاشند وبالای آن رفاده ببندند * ذرور اصفر به نسخهٔ ديكر * صنعت آن

انزروت پرورده ده درم عصارهٔ ماميثا پنجدرم صبر زرد تخم گل ازهريك نيم درم افيون چهاردانك درمی كوفته بيخته
بقفا خوابيده ذرور نمايند * ذرورا صفر به نسخهٔ حاوي صغير ازبراى اوجاع عين از رطوبات * صنعت آن انزروت مغيل
مربى بشير خر پنجدرم عصارهٔ ماميثا دودرم صبرزرد بزرالورد زعفران افيون ازهريك يكدرم كوفته بيخته استعمال نمايند
* ذرورا صفر منقول از منتخب كه همين نفع دارد * صنعت آن انزروت مربى هفت درم ماميثا چهاردرم مرصافي نيم درم
افيون صبرسقوطري زعفران ازهريك يكدرم كوفته بيخته ذرور سازند * ذرورا صفر صغير ورد ينج وابتداى رمد واوجاع
عين رانافع باشد * صنعت آن انزروت مربى ده درم صبرسقوطري ماميثا ازهريك دودرم كوفته نرم بيخته استعمال
نمايند * ذرورا صفر كبير منافع آن مثل منافع ذرورابيض است ودر قطع سيلان رطوبات وتجلب فضول ومنع نوازل نافع
است ورمد عتيق را بنهايت سود دهد * صنعت آن انزروت پرورده يك جزو صبرزرد زعفران زرورد ازهريك دوجزو
افيون دودانك يك جزو عصارهٔ ماميثا يك جزو كوفته بيخته ذرور نمايند * ذرورا صفر كبير ارجيجانس گويد كه اين
ذرور را بيونانى اقراماطيقان خوانند دردهاى چشم راسود دارد ورمد كهنه را زائل كند * صنعت آن انزروت
مغيل ده درم شياف ماميثا پنج درم صبرسقوطري زعفران ازهريك نيم درم افيون دودانك همه را كوفته بحرير بيخته
وقت خواب به پشت خوابيده در چشم كشند * ذرورا صفر نافع است ازجهت كمنة الده ودرد چشم را كه سبب آن
رطوبت باشد * صنعت آن انزروت مربى پنجدرم شياف ماميثا دودرم صبر زعفران تخم گل ازهريك پنجدرم افيون چهار
دانك كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرورانزروت ازجهت درد چشم اطفال نافع باشد * صنعت آن انزروت مربى چشميزج
ازهريك ده درم ماميران دم الاخوين ازهريك دودرم كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرورانزروت قرحه را پاك سازد
* صنعت آن نشاسته سه درم انزروت مربى اسفيداج رصاص ازهريك دودرم كوفته بيخته ذرور سازند * ذرورار بعه گوشت
برویاند وخون رفتن ازجراحت بازدارد ورعاف رانافع باشد * صنعت آن انزروت مربى مرمكي دم الاخوين كندر مساوي
كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرور ديگر كه همين خاصيت دارد * صنعت آن انزروت دم الاخوين كندر كلنار گل ارمني از
هريك نيمدرم علس مقشر يكدرم كوفته بيخته ذرور سازند * ذروريكه گوشت فاسد شده را بخورد وسر جراحات را به بندد و
سخت كند درو قت به شدن ودراول سرجراحت بكشايد وترى برچيند وگوشت برویاند * صنعت آن انزروت چهاردرم
دم الاخوين دودرم گل مختوم مرداسنك مركند رازهريك يكدرم ونيم گل ارمني شياف ماميثا ازهريك يكدرم ونيم بورهٔ ارمني
صبرسقوطري زراوند مدحرج ازهريك دودرم كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرور مسمى بملكايا به نسخهٔ ديگرا قوى از
نسخهٔ اول * صنعت آن انزروت مدبرده درم شكرطبرزد نشاسته ازهريك يكدرم كف دريا نيمدرم بدستور مقرر مرتب
نموده استعمال نمايند ودر نسخهٔ ديگر عروق صفر وكشنيز داخل است * ذرور ملكايا نافع از براى آماس چشم كه صاحب تذكره
آن را ورد ينج ناميده بعد از فصد ويا حجامت وتليين طبيعت بمطبوخ هليلج واحتراز ازادويهٔ مقويه وچكانيدن شير دختر در
چشم وطلا كردن شياف ابيض محلول با شير دختران وضماد كردن بكشنيز تر واكليل الملك وقدرى زعفران وزردهٔ تخم مرغ
وگذشتن سه روز اول از كوفت استعمال نمايند * صنعت آن انزروت مدبر نشاسته شكرطبرزد صمغ عربي اجزا متساوى نرم
سائيده بكار برند * ذرور ملكايا ديگر به نسخهٔ حاوى صغير ازبراى اوجاع عين * صنعت آن انزروت مربى بشير خر نشاسته
نبات مغيل شياف ماميثا كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرورانزروت مسمى بذروراصفر صغير كه دراول انحطاط ورم جفن

مستعمل است * صنعت آن انزروت سفید مدبره درم شیاف ماميثا دودرم نشاسته چهاردرم کوفته بیخته استعمال نمایند
* ذرورا نزروت مسمی بذرور اصفر کبیر که دراواخر انحطاط ورم جفن مستعمل است * صنعت آن انزروت سفید
مدبر هفت درم شیاف ماميثا دودرم صبر سقوطری افیون نشاسته زرورد ازهریك نیم درم زعفران مرمکی صافي
ازهریك یکدانك و نیم بدستور مقرر ذروره ساخته استعمال نمایند * ذرور اصفر دیگر انزروت سفید مدبره ده درم
شیاف ماميثا دودرم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته چهاردرم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورا نزروت
مسمی بذرور نیما نیم که بعد از کف شتن یک هفته از ورد ینج واورام جفن بکار آید * صنعت آن ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر
صغیر نیم درم درهم کرده استعمال نمایند * ذرورا نزروت که غرب را زائل کند * صنعت آن انزروت سفید قشار
کندر سوخته صبر سقوطری زاج شیاف ماميثا متساوي کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورا نزروت که جهت بیاض چشم
نافع است * صنعت آن انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته مرجان قرمزي محرق نبات سفید اجزا متساوي کوفته نرم بیخته
ذرورسازند * ذروریکه خون رفتن ازجراحت بازدارد وگوشت برویاند * صنعت آن انزروت دم الاخوین کندر نشاره عاج
انیسون کات هندي اجزا برابر صلایه نموده در محل زخم بپاشند * ذرور دیگر که گوشت فاسد بخورد وگوشت نو برویاند
جراحت را مندمل سازد * صنعت آن انزروت مرمکي دم الاخوین مرداسنگ مغسول کندر ازهریك یك جزو گل ارمني
شیاف ماميثا صبر زرد زراوند گرد ازهریك نیم جزو کوفته ونرم بیخته صلایه نموده ذرور سازند * ذرور دیگر که همین نفع
دارد * صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار راسخ اشق اجزا متساوي نرم صلایه نموده ذرور سازند * ذروریکه
آمدن چرک وریم اززخم برطرف کند * صنعت آن صبر زرد انزروت کندر همه متساوي نرم کوفته بیخته استعمال نمایند
* ذروریکه آمدن چرک وریم ازگوش برطرف کند * صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار خبث الحدید ازهریك
جزوی نرم کوفته بیخته بعسل که حل کنند وفتیله بعسل آلوده کرده درین ذرور بیالایند ودرگوش گذارند * ذرور دیگر که جراحت
بینی وگوش را باصلاح آورد * صنعت آن انزروت دم الاخوین زبد البحر بورهٔ ارمني مرمکي صافي شیاف ماميثا ازهریك جزوی
کوفته بیخته بفتیلهٔ که بعسل آلوده باشند پاشیده درگوش بگذارند * ذرور دیگر درخشکریشهٔ زخم تازه نافع بود وزرد به کند
* صنعت آن دم الاخوین سم گوسفند سوخته زاج سوخته انزروت حب الرمان ازهریك جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پرکنند
* سمنهٔ انزروت مسمی بدان است * صنعت آن بگیرند انزروت سفید پنجدرم ومخلوط کنند بآن حجر البقر سه قیراط مغز
نارجیل مقشر ده درم همه را نرم کوبیده چهار حصه نمایند وچهار روز بعد ازحمام وبعد ازخوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت بنوشند باعث تسمین گردد * فصل دربیان شیافات انزروتي * شیاف ملکا انزروتي نافع ازبرای کمنهٔ مدهٔ تحت
قرنیه مستعمل بعد ازتنقیهٔ بدن ودماغ وچکانیدن لعاب حلبه درچشم وکشیدن شیاف ابیض انزروتي وشیاف ابیض کندري
* صنعت آن انزروت سفید اشق ازهریك پنجدرم کندر ده درم زعفران دودرم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته بچشم کشند
* شیاف انزروت مسمی بشیاف دیزج مادهٔ شعیر را به تحلیل برد ودرسلاق وجرب مزمن وسبل مفید است * صنعت آن
انزروت سفید مدبر سه درم صمغ عربي سفید اب قلعي کثیرا اقلیمیای محرق مغسول مرمکي صافي صبر سقوطري زنگار زرنیخ
سرخ قلقطار سوخته مس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسي مغسول نشاسته زرد چوبه توبال نحاس سوخته
سکر العشر ازهریك دودرم دم الاخوین اقاقیا ازهریك یکدرم ونیم توتیا حضض مکي سنبل الطیب مازوسوخته ازهریك یکدرم

عدد كل اجزا بيست وپنج است همه را سائيده پس يكدرم بارزد را باآب مذاب تروترشي اترج حل كرده ادويه را بآن سرشته شيافها كوچك كوچك سازند وعند الحاجت با سفيدهٔ تخم مرغ سائيده درچشم كشند * شياف انزروت معروف بشياف ابيض كافوري افيوني * صنعت آن انزروت سفيد سوده بشير خر خمير كرده بچوب كز چسپانيده بآتش ملايم بريان كرده يك مثقال شياف ماميثا زعفران ازهريك چهار دانك كثيرا دو دانك كافور قيصوري افيون ازهريك يكدانك كوفته بيخته بآب عنب الثعلب سرشته شياف سازند ودروقت حاجت بسفيدهٔ تخم مرغ سوده درچشم بچكانند يا درچشم بكشند * شياف برء يوما كه ردع مادهٔ رمد كند ودرد ساكن كند ودريكروز مدمل چشم باشد چون بعد از فصد وتليين طبيعت بچشم كشند * صنعت آن انزروت سفيد مدبر شياف ماميثا ازهريك هشت درم زعفران دودرم كثيرا يكدرم افيون نيم درم كوفته بيخته بآب باران سرشته شيافها سازند ودروقت حاجت به سفيدهٔ تخم مرغ حل كرده بچشم كشند * ضماد انزروت بجهت انفجار دماميل نافع * صنعت آن تخم مرو انزروت سفيد كثيرا بزركتان ازهريک دومثقال مغز استهٔ تمرهندي مغز حب الخروع ازهريك چهارمثقال خمير نان هشت مثقال كوفته به شيركاو پخته زردهٔ تخم مرغ دوعدد روغن كل سرخ ده مثقال موم پنج مثقال ريوند چيني زهرهٔ كاو ازهريك يك مثقال سركين كبوتر دو مثقال صابون عراقي دومثقال داخل كرده سائيده نيم كرم برموضع دمل ضماد نمايند * فتيلهٔ انزروت نافع از براى قروح اذن ومدهٔ سائله ازان * صنعت آن فتيله از كاغذ خطائي نيلي ساخته بعسل وزردهٔ تخم مرغ آلوده كرده انزروت سفيد سفيداب قلعي دم الاخوين صبر سقوطري اجزا متساوي كوفته بحرير بيخته بران پاشيده شب دركوش كذارند وبهمان طرف بخوابند * قطور انزروت نافع از براى قروح اذن ومدهٔ سائله ازكوش * صنعت آن انزروت سفيد صبر سقوطري كف دريا بورهٔ ارمني دم الاخوين كندر مرمكي صافي زنكار خبث الحديد مدبر جمله متساوي بسركهٔ انكوري سحق نموده اول مرتبه بماء العسل دركوش چكانند وپاک كنند كوش را ازان پس اين دوا را بچكانند وبهتر آن است كه اين دوا را بسركه سائيده سائيدني بليغ پس خشك كرده نرم سوده فتيله از كاغذ خطائي ساخته بعسل آلوده كرده دوا رابران پاشيده دركوش نهند كه بعون الله تع شفا يابد وقطور مسحوق مدبر به تنهائي يا شير الاغ يا شير زنان جهت امراض مذكوره نافع ومجرب است * مرهم انزروت اكثر قروح وجروح وناصور را نافع است خصوص ناصور عين * صنعت آن انزروت سفيد مدبر سوده ده جزو درعسل مصفى حل كنند تا همچون مرهم شود پس درظرف چيني نكاهدارند وبوقت حاجت استعمال نمايند * مرهم انزروت ديكر از محمد بن زكريا رازي جهت التحام نواصير مجرب دانسته وقروح را نيز نافع است * صنعت آن انزروت سفيد مدبر ده درم اشق دو درم كندر قنه زنكار ازهريك يكدرم مجموع را نرم كوفته بيخته باعسل بسرشند وبكار برند واكر با قليلي موم وروغن زيت يا روغن كل سرخ يا يكى از ادهان مناسبهٔ ديكر على الرسم مرهم سازند وبكار برند بد نيست * انفحه بكسر همزه وسكون نون وفتح فا وحاى مهمله وهالغت عربي است وبفارسي پنيرمايه وبهندى چسته نامند از هر حيوانى خاصيت ديكر دارد وبالجمله مجموع آن كرم وخشک است دردرجهٔ دوم وكفته اند تا درجهٔ سوم كرم وخشك است وملطف ومحلل خون منجمد وشير بسته شده درمعده وباقوت ترياقيت ومجمد كل ذائب ومذاب كل مجمد مثل خون وشير كه دراعضا ومعده منجمد شده باشد ومانع رعاف وحابس اسهال مزمن وسحج ونزف الدم ونفث الدم وسيلان رحم ودافع اختناق رحم ودرد شكم وروده وباسركه محلل خون منجمد درمعده وانفحهٔ كرهٔ خر وبز كوهي وآهو واشتر وكوسفند وقيل بقل رنخودي بنهايت مبهي است وآن را خاصيت درتقويت قلب وتفريح آن است الا آنكه بسيار مسخن است وميل ميدهد مزاج روح را

بغضب زیاده برفرح وبزداشتن آن بفرزجهٔ معین برحمل است وآشامیدن آن مانع حمل ونافع است ازبرای صرع و
قوریدوس وشیخ الرئیس ومهندس وحکیم علی کیلانی کفته اند که انافح ازهرحیوانی که باشند چون آشامیده شوند
با سرکه ویابا مسکه یا باعسل میباشند نافع ازبرای صرع بلغمی الا انکه انفحهٔ ارنب درین باب اقوی است وصبیان راچون
بخورانند ازانافح ایمن میکردند ازصرع وچون نیم درم انفحهٔ ارنب را درسرکهٔ انکوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را
وسمرقندی کفته که انفحهٔ بچهٔ اسپ نافع است ازبرای صرع وبغدادی کفته که انفحهٔ حیوان بحری مسمی بقوفی وآن حیوان
دربحرروم است خاصیت وقوت آن مانند جندبیدستراست وآشامیدن آن نافع است اصحاب صرع را وآشامیدن تمام
انافح میباشند نافع ازبرای تمدد وکزاز بلغمی وامتحان خالص آن آنست که انداخته شود بران انفحهٔ هرحیوان دیکرکه باشد
پس اکرکداخته شود خالص است والافلا * حب انفحهٔ جمل اعرابی له قدس سره که بجهت رضا قلی میرزا ابن نادرشاه تالیف
نموده اند ازبرای تقویت اعصاب وتجفیف رطوبات وتقویت اعضای راس واعضای رئیسه وتفریح ودفع خیالات بی نظیر
است وبه تجربه آمده * صنعت آن مومیائی دارابجردی دومثقال بروغن مغزپسته وروغن ناردین ازهریك پنج مثقال کداخته
صافی نموده جدوار خطائی مجرب زعفران ازهریك نیم مثقال فادزهرمعدنی خطائی بزرالبنج سفید مرواريد ناسفته صندل
سفید کهربای شمعی عنبراشهب ورق طلا محلول صمغ عربی ازهریک یک مثقال مایهٔ شتراعرابی یک مثقال ونیم فادزهر
حیوانی اصطهباناتی نیم مثقال کل کاوزبان طباشیرسفید کل مختوم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری
غنچهٔ کل سرخ ورق نقره محلول ازهریک دومثقال مغزچلغوزه مغزحبة الخضراء مغزانجدك مغزپسته مقشرمغزبادام شیرین مقشر
ازهریك سه مثقال بدستورمقررحبوب سازند هرحبی بقدرنخودی شربتی ازپنج حب تانه حب با شیرکاومیش * دواء الانفحه
دریك روزاسهال کودکان که دروقت دندان بیرون آوردن بهم میرسانند بازمیدارد * صنعت آن دانهٔ مویزمائیده استخوان
سوخته شاه بلوط مقشرکشنیزخشك بریان سماق منقی خرنوب تخم کرفس زیرهٔ کرمانی مدبرقسط حماما نخواه اجزا متساوی
پنیرمایهٔ خرکوش یا پنیرمایهٔ بزیا پنیرمایهٔ آهوهرکدام که باشد نیم جزوکوفته بیخته هرساعت قدری بخورانند درشش ساعت
هشت درم * دواء الانفحه دیکرکه ریم وخون بسته درمثانه بکدازد * صنعت آن پنیرمایهٔ خرکوش حلتیت ازهریك یك جزو
دوقوپودنهٔ خشك ازهریك نیم جزوکوفته بیخته شربتی یك مثقال دریک روزسه باریا چهاربار باسرکه یا سکنجبین حامض بیاشامند
* دواء الانافح بغایت مقوی باه است ونعوظ آورد * صنعت آن مایهٔ شتراعرابی انفحهٔ کوسفند انفحهٔ بزانفحهٔ کاوقضیب کاوخشك
کرده سوهان نموده خولنجان زنجبیل تخم اسپست ازهریك جزوی کوفته بیخته درعسل صاف مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم
* سفوف انفحهٔ که اسهال صفرا بازدارد اکرحرارت عظیم نباشد * صنعت آن پنیرمایهٔ خرکوش افیون ازهریك دودانك مازوی سبز
کندرازهریك نیم درم کوفته بیخته شربتی یکدانك تا یکدانك ونیم * معجون انفحه که درتقویت باه بی نظیراست وخورندهٔ آن
تواند که هرشب سه چهارازالهٔ بکارت نماید وبجهت سرعت انزال نیز مفید است * صنعت آن سنبل الطیب قرنفل جوزبوا
دارچینی زنجبیل مایهٔ شتراعرابی عاقرقرحا خولنجان دارفلفل ازهریك دومثقال مشك خالص یکدانك سعدکوفی مصطکی
زعفران عود خام جدوار خطائی ماهی سقنقوراز هریک دومثقال عسل پنجاه درم بدستورمعجون سازند شربتی یك مثقال
* معجون انفحهٔ دیکرکه درتقویت باه بی نظیراست وسرعت انزال را نیزمفید * صنعت آن مایهٔ شتراعرابی سنبل الطیب
قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دارفلفل سعدکوفی مصطکی عودهندی غرقی خام جدوار خطائی

مجرب ماهی مقنقور زعفران از هریک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق نقره محلول از هریک دو دانگ ورق طلا محلول یکدانگ اجزا کوفته بیخته با هفتاد مثقال عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال واکر مایهٔ شتر اعرابی را پنج مثقال نمایند بهتر است * انقرد یا بلادر است و در رسم با ماهیت و خواص و جمیع تراکیب آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* فصل در بیان نسخ انکباب * بدانکه انکباب در لغت بمعنی در روافتادن و میل کردن و باصطلاح اطبا سر را خم کردن و بخار کرفتن خواه چادری و ردائی بر سر کرفته باشند یا نه * انکباب نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به نقیع صبر یا بحب ایارج * صنعت آن مرزنجوش بابونه پودنه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این انکباب نمایند تا بخار غلیظ به تحلیل رود * انکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح باردهٔ غلیظهٔ کائنه در سر * صنعت آن شیح ارمنی قیصوم صعتر مرزنجوش در آب پخته سر ببخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع از برای صداع ریحی * صنعت آن رازیانه مرزنجوش نمام برنجاسف جوشانیده سر ببخار آن بدارند و آب آنرا کرم نموده بر سر نطول نمایند * انکباب از برای صداع حادث از اخلاط باردهٔ غلیظه و سوداویه * صنعت آن بابونه مرزنجوش پودنهٔ دشتی اکلیل الملک قیصوم شیح ارمنی شبت اقحوان نمام برک غار تراشهٔ چوب چینی تراشهٔ چوب صنوبر کبارذکر مجموع را در آب بجوشانند وعلیل ردائی بر سر کرفته سر به بخار آن بدارد و چون عرق آید آب آنرا کرم بر سر نطول کند و ثفلش را بر سر ضماد نماید * انکباب دیکر از برای این قسم صداع خواه یکی ازین خلط باشد یا سبب آن مرکب باشد از هردو خلط * صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیصوم نمام برک غار هندقوقی صعتر فارسی اقحوان شیح ارمنی برک مورد در آب بجوشانند تا مهرا شود پس سر به بخار آن بدارند و آب آن را کرم کرده در آفتابه کنند و بر سر نطول نمایند یا پارچهٔ نمدی بآن ترکرده بر سر کماد نمایند و چون سرد شود باز کرم کنند و ببباید دانست که هرکاه اراده کرده شود تحلیل خلط بارد از سر و دماغ بمحللات لابد است از اضافه نمودن چیزی قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحلیل ضعیف میکردانند سر و دماغ را پس باید که در اضمده و اطلیه و انکبابات و نطولات محللهٔ امراض باردهٔ سر و دماغ بارد چیزی قابض مقوی دماغ مثل برک مورد و سعرجل داخل نمایند * انکباب ابن سرابیون نافع از برای دوار حادث از ریاح غلیظه * صنعت آن بابونه اکلیل الملک برنجاسف صعتر فارسی مرزنجوش شیح ارمنی برک غار مجموع را در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * انکباب طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرکاه درین سعوطات و عطوسات بعد از استعمال حقن و آشامیدن ایارجات بعمل آمده و علت زائل نشده باشد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی قیصوم از هریک کفی صبر سقوطری مرمکی از هریک اندکی سبوس کندم نمک طعام از هریک یک کف کبیری مغز کردکان دو عدد جوزبوا سه عدد هر دو را نیم کوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن رابسته بجوشانند تا مهرا شود پس سر را به بخار آن بدارند باین نحو که قمعی بر سر آفتابه بکذارند و بخار آن را از لوله قمع بکیرند و یا در طشتی بریزند و ردائی بر سر کرفته بخار آن را بکیرند و چند دفعه این فعل را مکرر کنند پس باز آب آن را کرم کرده بر سر نطول نمایند * انکباب اسحق نافع از برای سدر * صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی سداب همه را در آفتابه بجوشانند تا حشایش مهرا شوند پس سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند * انکباب ثابت بن قره نافع از برای سدر و دوار * صنعت آن صعتر فارسی مرزنجوش برک غار شیح ارمنی بدستور مقرر در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند * انکباب یوحنا بن سرابیون نافع از برای دوار حادث از ضعف دماغ * صنعت آن

با بونه اکلیل الملك مرزنجوش نمام سداب با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را نیمکرم برسر نطول نمایند
* انکباب محلل نافع از برای دوار وسدر بلغمی * صنعت آن با بونه اکلیل الملك صعتر فارسی نمام مرزنجوش عنب الثعلب
با آب در آفتابه سر بسته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را نیمکرم برسر نطول نمایند * انکباب نافع از برای دوار
وسدر بلغمی * صنعت آن با بونه اکلیل الملك صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم نمام شیح ارمنی شاه سفرم برک غار برک زیتون
با آب در آفتابهٔ سر بسته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند * انکباب نافع از برای دوار حادث از اخلاط باردهٔ رقیقه * صنعت آن
با بونه برنجاسف برک غار اکلیل الملك شبت در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نیمکرم برسر نطول نمایند
* انکباب نافع از برای دوار حادث از اخلاط محتبسه در بطون دماغ هرگاه دور نکردد از فصد و اسهال واستعمال سعوط وعطوس
* صنعت آن بکیرند جو مقشر نیم کوفته دو کف سبوس کندم کل خطمی از هریک مثل جو مقشر کل بنفشه کفی همه را در آفتابهٔ
سر بسته بجوشانند تا حشائش مهرا شوند پس امر کنند علیل را با نکباب بران در آفتابه یا در طشتی کوده ردائی برسر کرفته سر
به بخار آن بدارد و یا قمعی بر سر آفتابه کذاشته معکوس از لوله آن بخار بکیرد و آب آن را نیم کرم برسر نطول نماید و چند مرتبه
تکرار این عمل نماید بعون الله تعالی نافع است * انکباب قلمی نموده اند که از استنباط احقر است نافع از برای لقوهٔ امتلائیه
وبلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بدن بحقنه ها وادویهٔ مسهلهٔ مشروبه وتنقیهٔ سر بغراغر وعطوسات وسعوطات
واین انکباب ملطف بقای فضول است از دماغ واعصاب * صنعت آن برک اثل و پوست بیخ آن و ثمر آن اکلیل الملك حرمل
برک سداب شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماحوز عاقرقرحا صعتر فارسی برک غار حب الغار عشبهٔ مغربی ریزه کرده چوب
صنوبر ریزه کرده از هریک کفی کبیر همه را در آفتابهٔ سر بسته بپزند تا مهرا شود جندبیدستر یك مثقال سوده بروغن یاسمین و
روغن ناردین از هریك یك اوقیه داخل کرده سر به بخار آن بدارند وآب آن را برسر نطول نمایند وثفل آنرا کوفته بر موضع
علت ضماد نمایند * انکباب ابوسهل مسیحی نافع از برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات * صنعت آن صعتر فارسی سداب
عاقرقرحا شیح ارمنی برک غار بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند * انکباب نافع از برای لقوه
* صنعت آن شیح ارمنی برک غار قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع برای
لقوه * صنعت آن نمام مرزنجوش صعتر نسرین شیح ارمنی مرماحوز جندبیدستر جوشانیده سر به بخار آن بدارند بعد از تنقیهٔ
تام واین محلل بقایای فضول دماغ واعصاب وعضل است * انکباب نافع از برای دردکوش * صنعت آن با بونه اکلیل الملك
کل خطمی پرسیاوشان از هریك کفی همه را در آب بجوشانند کوش را به بخار آن بدارند * انکباب نافع از برای دردکوش
حادث از سوء مزاج یابس ساذج * صنعت آن سر بنفشه برک بنفشه کل نیلوفر تخم خبازی برک کلم اجزا متساوی در آب بپزند
تا مهرا شود شیرکاو روغن بنفشه داخل کرده یك جوش دیکر داده سر وکوش را به بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع از برای
دوی وطنین ودرد کوش حادث از ریاح * صنعت آن مرزنجوش افسنتین رومی پودنه صعتر فارسی جوشانیده سر وکوش
را به بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع از برای درد کوش حار ودرد کوش حادث از ابخرهٔ صفراوی حادهٔ حاره * صنعت آن
برک کدوی تر جرادهٔ کدوی شیرین برک کاهوی تر تخم کاهو برک خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش بزر البنج سفید
شاه سفرم کل نیلوفر سر بنفشه اطراف خلاف در آب بپزند تا مهرا شود سر وکوش را به بخار آن بدارند وآب آنرا برسر نطول نمایند
* انکباب دیکر نافع از برای درد کوش حادث از حرارت ویبوست * صنعت آن کل بنفشه کل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو برک خرفهٔ تر

وبرگ بید جرادهٔ کدو شیرین خبازی برگ خشخاش تخم و پوست خشخاش برگ بستان افروز برگ بارتنگ بزرقطونا
گل خطمی سفید شاه سفرم جو مقشر نیم کوفته همه را در آب بپزند تا مهرا شود شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه داخل
کرده سر و گوش را به بخار آن بدارند و آب آن را نیمگرم بر سر نطول نمایند و ثفل آنرا نرم کوبیده بر خارج گوش
ضماد نمایند * انکباب نافع از برای صداع بارد و این انکباب سر را گرم گرداند و محلل مواد دماغ است و مفتح سدهای
دماغ و درد گوش حادث از ریاح باردهٔ غلیظه * صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سبوس گندم گل خطمی نمک
طعام برنجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سر به بخار آن بدارند و آب آن را نطول نمایند و ثفل آن را ضماد کنند و در
نسخهٔ دیگر نمک داخل ندارد * انکباب دیگر که مبرد و مرطب دماغ است و صداع حار و قرانیطس را نافع است * صنعت آن
تراشهٔ کدوی تر مغز تخم کدو و تخم کاهو تخم خشخاش گل سرخ بنفشه گل بید و رق بید شاه سفرم مجموع را نیم کوفته در آب
بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آن را بر سر ضماد کنند * انکباب نافع از برای درد گوش و صماخ
و تلطیف مواد و تفتیح سدهٔ خیشوم * صنعت آن مرزنجوش نمام شیح ارمنی اکلیل الملک برنجاسف افسنتین رومی بابونه رازیانه
نعناع زوفای خشک تخم شبت صعتر کبریت زرد نیم کوفته جوشانیده گوش و بینی را به بخار آن بدارند * انکباب مبرد و مرطب
دماغ و نافع از برای حرارت و یبوست دماغ و از برای بی خوابی و قرانیطس و صداع حار یابس * صنعت آن گل بنفشه گل
نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو خرفهٔ تر برگ بید گل بید جرادهٔ کدوی تر جرادهٔ خیار تر تخم خشخاش پوست خشخاش برگ و گل بستان
افروز برگ بارتنگ گل خطمی شاه سفرم جو مقشر نیم کوفته مجموع را در آب بجوشانند و فرود آورده شیر دختران و روغن بنفشه
و بادام بران ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفلش بر سر ضماد کنند * صنعت این انکباب به نسخهٔ
دیگر گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید جو مقشر برگهای نازک اطراف بید ترهای خطمی تراشهٔ کدوی شیرین مجموع را در
آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و بچوبی آب و روغن را برهم زنند تا بخار بسیار برخیزد بسوی سر
بس مرتبهٔ دوم و سوم گرم کرده استعمال نمایند و روزی چند مرتبه استعمال نمایند * صنعت این انکباب به نسخهٔ سمرقندی در
کتاب قرابادین از خمسهٔ معزی الیه برگ کدو جرادهٔ شیرین برگ کاهوی تر تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر
بهار بید شاه سفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند * انکباب نافع از
برای صداع بارد حادث از سردی و هوای زمستان یا غسل با آب سرد یا مصادفه ثلوج * صنعت آن اقحوان بابونه اکلیل
الملک مرزنجوش حماما شلغم تراشهٔ چوب چینی تراشهٔ چوب صنوبر خب الغار جوشانیده اندکی روغن آجر داخل کرده سر به بخار
آن بدارند * انکباب نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ تام ماده وقتیکه بوده باشد با آن
صداع سهر مفرط * صنعت آن سر بنفشه جو مقشر نیم کوفته جرادهٔ کدو برگ بزرقطونا خرفهٔ تر تخم خطمی سفید شاه سفرم پوست
خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو ترهای نازک بید گل سرخ اجزا متساوی همه را بجوشانند تا همه مهرا شوند پس در طشتی ریخته
بریزند بران قدری روغن بنفشه و شیر زنی که دختر شیر دهد و سر به بخار آن بدارند و دائم برهم زنند تا بخار آن زیاده شود
و بسر و دماغ رسد پس آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد کنند * انکباب نافع از برای سدهٔ خیشوم و زکام
بارد و تلطیف مواد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش زوفای خشک نمام شیح ارمنی برنجاسف افسنتین رومی صعتر
فارسی رازیانه نعناع خشک پودنهٔ خشک تخم شبت کبریت زرد در ظرف سربسته جوشانیده سر و بینی را به بخار آن بدارند

* حشایش حارهٔ مستعمل در جمیع امراض باردهٔ دماغي بسبب اسخان سر و تحلیل مواد * صنعت آن بابونه اکلیل الملك نمام مرزنجوش سبوس کندم قیصوم کل خطمي اسطوخودوس شبت پودنه شیح ارمني تراشهٔ چوب چیني تراشهٔ چوب صنوبر مجموع را در آفتابهٔ سربسته خوب بجوشانند و سر ببخار آن بدارند وآبش را بر سر نطول نمایند * انکباب حشایش باردهٔ رطبهٔ مبرد و مرطب دماغ است و نافع است از براي صداع حار یابس و قرانیطس و سائر امراض حادهٔ دماغي و امراض یابسهٔ دماغي و بیخوابي را مفید است * صنعت آن برک کدوی جرادهٔ کدو عرطب جرادهٔ خیار برک کاهو تخم کاهو برک خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش شاهسفرم کل بنفشه کل نیلوفر اطراف خلاف در آب پخته سر ببخار آن بدارند وآب آنرا بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد کنند * انکباب نافع از براي صداع حادث از اخلاط غلیظهٔ باردهٔ بلغمیه و سوداویه * صنعت آن بابونه مرزنجوش در آب پخته سر ببخار آن بدارند و ثفلش را بر سر ضماد نمایند * انکباب دیکر نافع از براي زکام و نزلهٔ بارد * صنعت آن کل بابونه اکلیل الملك مرزنجوش پوست خشخاش جوشانیده سر ببخار آن بدارند * انیسون بفارسي بادیان رومي و زیرهٔ رومي و بعربي بزر الرازیانج الرومي والشامي و حب الحلوة و کمون حلو و بهندي رندني نامند تخم نباتي است بلند تر از ذرعي و ساقش مربع و باریك و برکش باریك و خشبو و کلش مائل بسفیدي و تخمش در غلاف لطیف طویلي و از رازیانه کوچك تر و سبز مائل به سفیدي و زردي کرم و خشك است در آخر دوم مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سائر اعضا و مبهي و قابض طبع خصوصا برشته کردهٔ آن و مقوي کرده و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و جالي مجاري نفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصات و تپ بلغمي و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول نافع و باقوت تریاقیه و از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخورش جهت اخراج جنین و مشیمه و سنون آن جهت جلای دندان خصوصا محرق آن و دفع بد بوئي دهان و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و خائیدن آن جهت خفقان و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ آن باشکر جهت دفع زردي رخسار زنان زائیده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت باه مثل آن انجره است * دستور تشویهٔ انیسون جهت سنونات و غیرها آن است که آنرا بعسل سرشته در لتهٔ بسته لته را بکل کرفته در تنور معتدل یك شب بکذارند پس برآورند و بکار برند * صداع انیسون نافع است از براي درد سر و شقیقه و بخور آن دافع درد سر بارد است و چون بخور کرده شود در زیر بیني میباشد نافع از براي صداع بارد و نزلات بارده و بخور کردن و سعوط نمودن از ان نافع است از براي صداع بارد * زکام و نزلات بخور انیسون نافع است از براي نزلات بارده و چون انیسون را بسرکهٔ انکوري تر کرده خشك نموده بوداده در پارچهٔ کتان نیلي بسته دائم ببویند نافع است از براي زکام و نزلات بارده * لیثرغس و چون بکیرند از انیسون نیم درم و از مصطکي یك دانك و کوفته در ده درم کل قند سرشته بخورند و چند روز باین مداومت نمایند بعد از استفراغ بلغم نافع است از براي لیثرغس بجهت آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوي معده است پس تولید نمی کند بلغم را که سبب لیثرغس است * سبات چون دو درم انیسون را در آب بجوشانند و صافي نموده ده درم جلنجبین عسلي در ان حل کرده صافي نموده بیاشامند نافع است از براي سبات حادث از برد خارجي و سبات حادث از اشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون و سزاوار آن است که کسیکه این مغلي را بیاشامد باید که بوده باشد غذای او نخود آب کوشت خروس جوان متوبل با بازیر حاره با حلتیت و مغز حب القرطم سید اسمعیل کفته که نافع

است ازبرای سبات بلغمی بعد از تنقیهٔ تام تقویت معده بمداومت آشامیدن انیسون ومصطکی باگل قند سکری * دوار وسدر
چون انیسون را در آتش بریزند که دود کند واستنشاق دود آن کنند ساکن میکردانند دوار با رد را بسبب تحلیل مواد
عبد الله بن جبرئیل کفته که بوئیدن بودادهٔ آن نافع است ازبرای دوار وسدر وبخور کردن بآن وسعوط نمودن آن * مالیخولیا
چون انیسون را کوبیده سفوف نمایند ویا کوبیده بکل قند سرشته بخورند ویا جوشانیده بتنهائی بنوشند ویا کل قند دران
حل کرده صافی نموده بنوشند نافع است ازبرای مالیخولیا خصوص مراقی آن * کابوس چون انیسون بوزن آن دوتوبا هم
درآب بجوشانند وصافی نموده با ماء العسل بیاشامند نافع است ازبرای کابوس * صرع سزاوار آن است که انداخته شود در
قدور اصحاب صرع انیسون وامثال آن از ابازیری که نبوده باشد درآنها حرافت * فالج واسترخاء ولقوه از توابل مستعمله
درقدور اصحاب فالج واسترخا ولقوه انیسون است شیخ الرئیس کفته انیسون نافع است ازبرای استرخا ضماد کردن بآن بر
اعضای مسترخیه بسبب آنکه میباشد دران حرارت بادنی قبضی که بآن قبض تقویت عضو میکند رازی کفته که سزاوار آن
است که اقتصار کنند دراول فالج تا چهار روز ویا تا هفت روز بآبیکه جوشانیده باشند دران انیسون به تنهائی ویا حل کرده
باشند دران یک اوقیه جلنجبین عسلی * امراض اذن چون انیسون را نیکو سحق نموده مخلوط بروغن کل سرخ نموده
درکوش بچکانند ساکن میکردانند وجع اذن را وقطور روغن کل که دران انیسون جوشانیده باشند درکوش جهت کری
وثقل سامعه مفید است * جوارش انیسون منقول از قرابادین ترکی افندی صالح چلپی محلل ریاح وبلغم لزج واخلاط
غلیظه وسرفهٔ کهنه است * صنعت آن انیسون بیست درم اصل السوس مصطکی از هریک هشت درم کرویا رازیانه بسباسه
خولنجان زنجبیل دارچینی از هریک پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل عاقرقرحا فودنج از هریک دو درم قاقله کبابهٔ
چینی زعفران سنبل هندی از هریک یک درم ونیم قند سفید شانزده درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند
* جوارش انیسون دیکر که همان نفع دارد * صنعت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوزبوا از هریک سه مثقال انیسون رومی
دارچینی نانخواه کمون کرمانی از هریک شش مثقال سنبل الطیب قرنفل از هریک دو مثقال تخم رازیانه پنج مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه وبعض اطبا سداب ودارفلفل از هریک دو درم اضافه نموده اند * حب انیسون کاسر ریاح وتشنج عصب و
نفخهٔ انثیین ووجع ریحی را نافع است * صنعت آن انیسون مصطکی تخم کرفس حرمل زعفران سکبینج مقل ازرق از
هریک یکدرم هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک دو درم فودنج فطراسالیون نقاح اذخر قسط تلخ اسارون زرنباد عود
الوج از هریک نیمدرم اجزا کوفته بیخته بآب سداب حب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یکدرم * دهن انیسون نافع
است جهت استسقا خصوص استسقای طبلی وداده میشود باماء اللحم وبعض از مطبوخ مناسبه ومنع میکند نوازل وضیق
النفس را ومحلل ریاح معده است وخالی میکرداند معده را از آنها * صنعت آن بکیرند انیسون دو رطل وبخیسانند
دربیست رطل آب کرم با دو اوقیه نمک مدتی پس بقرع وانبیق تقطیر نمایند ودهن را از آب جدا نمایند ونکاه دارند و
عند الحاجت بکار برند منقول از طب کیمیائی براکلسوس ونوع دیکر آن است که مانند دهن انجدان اخذ نمایند وبکار برند
وآن ذکر یافت * سفوف انیسون بادهای معده را دفع کند ومعده را از اخلاط غلیظه پاک کند * صنعت آن نانخواه تخم کرفس
از هریک پنجدرم کندر چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی از هریک سه درم اسفند ان سفید سی درم کوفته بیخته با فانید بسرشند
شربتی پنجدرم * عرق انیسون کرم وخشک ولطیف ومحلل ریاح وکاسر آن وهاضم غذا اودر اکثر افعال وخواص ازجرم

خود بهتر است و مفتح سدهٔ جکر و سپرز و جالي مجرای نفس و رافع اعیا وجهت ضوء القنیه و استسقا و فالج ولقوه و تحلیل فضول
وترقیق آن و امراض بارده نافع * صنعت آن بگیرند انیسون هرقدر که خواهند و با شش چند ان آب عذب صافي یکشبا نروز
بخیسانند پس در دیك کنند و بطریق متعارف عرق کشند شربتی از هفت مثقال تا ده مثقال وزیاده هم بطریق بر داشت
طبیعت مریض می توان داد * فصل در بیان نسخ اقراص انیسون * قرص انیسون منقول ازقرابادین قانون مفتح سدهای
کبد و مصلح حال کبد ومقوي آن است ونافع است از برای ضعف کبد وملین طبع است وتپهای کهنه را زائل کند وتهبج در آخر
بیماریها را مفید است * صنعت آن انیسون سه درم افسنتین رومي اسارون شامي تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر ساذج هندي
سنبل الطیب مصطکي رومي تخم شبت از هریک یک درم غافث سه درم صبر سقوطري چهار درم ونیم کوفته بیخته بآب افسنتین
سرشته اقراص سازند هرقرصی یک درم شربتی یك قرص با سکنجبین بزوري بدهند * قرص انیسون نافع از برای یرقان سدي
* صنعت آن انیسون غافث ازهریك سه درم صبر سقوطري زرد پنج درم غاریقون سفید دو درم افسنتین رومي اسارون تخم
کرفس تخم شبت مصطکي رومي سنبل هندي مغز بادام تلخ مقشر ازهریك یک درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند
شربتی ازیک درم تا دو درم * قرص انیسون به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره * صنعت آن انیسون چهار درم اسارون شامي
ساذج هندي عصارهٔ غافث ازهریك سه درم افسنتین رومي مغز بادام تلخ مقشر صبر سقوطري سنبل الطیب ازهریك چهار
درم مصطکي تخم کرفس ازهریك یک درم کوفته بیخته اقراص سازند هرقرصی یک مثقال شربتی یك قرص با طبیخ افسنتین و
دیکری درین قرص یک درم شب یماني افزوده ودر نسخهٔ دیکر دو درم غاریقون سفید بر اجزای نسخهٔ اصل اضافه شده
وبعضی کفته اند که این قرص را با سکنجبین بدهند ودیکري کفته که اجزاي این قرص را با کلاب سرشته اقراص سازند شربتی
ازان یک درم با طبیخ افسنتین وبباید دانست که شیخ رئیس این قرص را درقرابادین قانون بنام قرص عشر ذکر کرده وادویهٔ
نسخهٔ شیخ رئیس با ادویهٔ ذخیره مساوي است واختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه است ودر نسخهٔ شیخ رئیس که بنام
قرص عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم مصطکي اسارون ساذج هندي افسنتین رومي تخم کرفس مغز بادام
تلخ مقشر سنبل الطیب ازهریك یک درم صبر سقوطري دو درم عصارهٔ غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص
سازند وبآب کرم بنوشند وکفته که این قرص نافع است از برای تپ ربع کهنه و دفع وجع کبد وترهل و استسقا وتهبج وبیش
ازقرص عشره شیخ قرص دیکر را وصف کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد ودر اوزان ادویه اختلافی
دارد آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس ازهریك چهار درم اسارون مغز بادام تلخ مقشر مصطکي سنبل الطیب
ساذج هندي ازهریك چهار درم عصارهٔ غافث صبر سقوطري ازهریک یک درم کوفته بیخته اقراص سازند * قرص انیسون دیکر خداوند
تپهای بلغمي راسود دارد ومعده را قوت دهد وطعام بکوارد ورياح غلیظه را لطیف کرداند وسدها بکشاید وترهل وتهبج حادث بعد
ازتپهای بارده رازائل کرداند * صنعت آن انیسون تخم کرفس رازیانه ازهریك سه درم نعناع خشك قاقلهٔ کبار خیربوا ازهریك
دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر زعفران ریوند چیني فطراسالیون مصطکي سنبل الطیب ورق کل سرخ ازهریک
یک درم کوفته بیخته اقراص سازند هرقرصی چهار دانک شربتی یك قرص با ماء الاصول * قرص انیسون به نسخهٔ شفائي تپ
بلغمي وجکر ضعیف را نافع بود * صنعت آن انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر ازهریك چهار درم عصارهٔ غافث
ساذج هندي اسارون ازهریک سه درم مصطکي تخم کرفس رازیانه ازهریك یک درم کوفته بیخته بکلاب قرص سازند شربتی

یکدرم با طبیخ افسنتین * معجون انیسون استسقای طبلی را که با او حرارت نباشد نفع دارد * صنعت آن انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم جند بید ستر قردمانا سنبل الطیب حب بلسان جاوشیر حلتیت انجدان اسارون زعفران از هریك یکدرم سکبینج و مغز بادام تلخ سداب خشک زیرهٔ کرمانی کرویا نانخواه صعتر دوقو خولنجان ورق الغار جعده زنجبیل غاریقون حماما کعب کوساله یا کا وسوخته از هریك دودرم کوفته بیخته بعسل بسرشند * باب الالف مع الواو * اوز بکسر همزه و فتح واو و مشدده وزای معجمه عربی است و وزنیز کویند و بفارسی قازنامند و مرغابی نیزکویند و بهندی هانس نامند و بسریانی ازوزدنامند وکویند اسم جنس مرغابی است ولیکن نزد اطبا مراد نوع کبیر آن است که قاز نامند وکفته اند که جمیع اصناف آن تاده وم کرم و تا آخر دوم تر غلیظ الغذاء و دیر هضم است وکویند که چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است چون با مصالح حاره بپزند بهتر است ومصلح آن آبکامه و آب انار است وکفته اند که از اغذیهٔ نافعه است از برای برودت کبد واوجاع حادثه مر آن را که از برودت باشد ومشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و قانصهٔ آن لذیذ است و غلیظ و بطیء الانهضام ولیکن چون هضم شود متولد میکردد از ان غذای بسیار وکبد آن الذ کبدها است و غذائیت آن ازجمیع کبدها بیشتر است و نیست کذ شتن آن از بطن دشوار و جناح آن صالح است در هضم و غذا وکوشت آن شدید الحرارت و الرطوبت وکثیر الفضول و بطیء الهضم و زهم است و بزودی از خوردن کوشت آن حادث میکردد تپها و نیست کوشت آنرا غذائیت بیشتر از کوشت ماکیان * اوز بری بهتر از اوز اهلی وکوشتش ملایم تر است و پیه آن محلل اورام بارده است وطلای مغز سر آن جهت ورم مقعده آزموده است و پیه آن جهت صلابت مقعده وشقاق آن و شقاق جلد و تقشر آن و داء الثعلب وداء الحیه وجهت رفع اذیت آبیکه در کوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیة نافع است وزردهٔ تخم نیم برشت آن مقوی باه و منعظ وجهت افزونی عقل نافع وقطور آن با زیت نیمکرم در رحم جهت احتباس حیض نافع است وکوشت آن که مهرا پخته باشد جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیه کرده وریزانیدن سنک کرده ومثانه الاوضاد امو ثر است صاحب جامع الادویه کفته که خون آنرا چون باآب نمک بنوشند جهت درد مثانه وحصاة بسیار نافع وبیضه و ذبل آن جهت سرفهٔ خشك مفید است و پوست تخم آن جهت اسهال دموی بهترین ادویه است نسیان و تمدد وکزاز و تشنج مهریا رس کفته خوردن بیض اوز موجب ذکای ذهن وحفظ قوت حافظه و مزیل نسیان است وکفته که خوردن اوز نافع است از برای نسیان و ذکی می کردانند حفظ را و تمریخ به پیه اوز کداخته نافع است از برای تمدد وکزاز و تشنج امتلائی و همچنین آشامیدن آن برای تشنج * دهن اوز یعنی روغن قاز منقول از طب فرنکی از برای وجع مفاصل مزمن کفته که مجرب است * صنعت آن بکیرند آن را و ذبح کرده پاک نمایند از پر و احشا و امعا پس الیغا قوس مرزنجوش اسطوخودوس از هریك کفی اشق مقل ازرق از هریك شش مثقال اذخر مکی جوزبوا بسباسه قرنفل سورنجان از هریک سه مثقال روغن خراطین که نوشته می شود در حرف اللام مع الهاء در ادهان انشاالله تعالی سی و شش مثقال ادویه را کوبیده بروغن خراطین سرشته در شکم آن کنند وبدوزند و بعد از ان بسیخ کشند و بآتش انکشت کباب نمایند در تنور وظرفی را پر از سرکهٔ انکوری کرده در زیر آن بکذارند تا روغن از ان در سرکه بچکد و روغن را چندان بجوشانند که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند در شیشهٔ کرده نکاهدارند واکر قاز نباشد از اردک وحواصل نیز می توان ساخت و همه خواص دارد بلکه مصنوع از حواصل اقوی است * اهال از جمله اغذیه است و آن مرق کوشت و بقول مطبوخه است که صافی نموده می آشامند و بعضی در حین

طبخ ترشی داخل می نمایند وخواص آن تابع بقول وامثال آن است * باب الالف مع الهاء * اهلیلج بدانکه اهلیلج را بفارسی هلیله وبهندی هر نامند ثمریست هندی خوشه دار وانواع است وانچه تحقیق شده همه ثمریک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای پختگی وکمال نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند شکوفهٔ خشک آن را که مثل زیره است هلیله زیره وازان اندک بزرگ تر را که بقدر جو است هلیله جوی وازان بزرگتر که سیاه بقدر مویز سیاه است مویزک وهلیلهٔ زنگی وهلیلهٔ هندی اسود نامند واینها همه استهٔ نابسته اند وازان بزرگتر نیمرس سبز مائل بزردی را هلیلهٔ چینی وازان رسیدهٔ تر از زرد واهلیلج اصفر وبه کمال رسیدهٔ زرد مائل بسرخی املس را کابلی ودر اکثر جاها از بلاد بنگاله وهند ودکهن بهم میرسد مثل بیربهوم از بنگاله وبنارس وگجرات وغیرها واز همه بهتر بی ریشه وبالیده بزرگ استه کوچک گجراتی است که کابلی نامند جهت آنکه اکثر ازان سمت به بلاد دیگر میبرند وهمچنین از هر سمتی موسوم بدان است مانند چینی وبصری وغیرها وهمه انواع آن در اول سرد ودر دوم خشک وگفته اند که خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است ومسهل بعض صفرا وبلغم رقیق است بحسب مراتب خود در وقت وضعف ومقوی معده ودماغ ومفتح سدد ومطبوخ ومنقوع آن بهتر از جرم آن است وطبخ بسیار باعث ضعف قوت آن است وجرم آن محدث قولنج است به سبب دفع نمودن خلط رقیق وباقی ماندن غلیظ لهذا در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند وگفته اند که هلیلجات را هرگاه با مسهلاتی که عمل آنها به تلیین ولزوجت است چون بنفشه وخیارشنبر ترکیب کنند چنان باید ترکیب کرد که قوت یکی مصادم ومضعف ومبطل قوت دیگری نشود ومانع تاثیر آن نگردد ونیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شوند هلیلجات مرضوض یعنی نیم کوفته نه مسحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها * اهلیلج اصفر هلیلهٔ زرد است وبهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شد در آخر اول سرد ودر دوم خشک مقوی حواس وذهن وجهت خفقان وصداع وغثیان وجذام وحمیات مرکبه ودرد سر واستسقا ورياح بواسیر ومنع صعود بخار بدماغ وتصفیهٔ رنگ رخسار واطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد نافع وبعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند واین قول درست نیست مگر آنکه ماده بسیار غلیظ باشد که پیش از نضج وترقیق جائز نیست وبدستور در حقنها منع نموده اند ودر شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه باید داخل کرده شود واین پسندیده است وعلت منع عصر آن است واین صورتی ندارد چه حقنه را اثر در اقضیه است نه مسام که باعث انضمام وابقای مواد غلیظه در آنها کرده خصوصا که بادویهٔ ملینه ومفتحه وجاذبه اصناف آن باشد وعصارهٔ خشک هلیله قوی الفعل وذرور هلیلهٔ زرد جهت دمعه وتجفیف رطوبات وحدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند وبدستور قطور آب خیسانیدهٔ آن همین آثار دارد وسنون دانهٔ آن جهت تقویت لثه وخون رفتن از بن دندان وروبانیدن گوشت آن مفید ومضر مغل ومصلحش عناب وسپستان ومصلح قبض لازم وعصر آن روغن بادام وقند وترنجبین وقدر شربت از جرمش تا پنج درم ودر مطبوخات ومنقوع از هفت درم تا ده دوم وبدلش در غیر اسهال پوست انار وگویند عفص بدل او است * واما اهلیلج هندی که اسود نیز نامند وبفارسی هلیلهٔ سیاه وبهندی زنگی هر وآن بقدر مویز سیاه وصلب بیدانه است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک ودر وسط اول سرد ومسهل سودا ومنقی خون وروح از خلط سوداوی وجهت بواسیر وتقویت احشا ودر دسپرز ورطوبت معده وجذام وبوداده آن جهت اسهال مفید ونگاهداشتن او در دهان باعث سیاهی موی وتقویت آن وتقویت لثه بغایت مؤثر وگویند مضر جگر است ومصلحش عسل وقدر شربت از جرمش تا دو مثقال ودر مطبوخ تا هفت

مثقال وبدلش هليلهٔ كابلي ود رقبض نصف وزنش عفص وخمس آن تخم موزد است * واما اهليلج كابلي بهترين آن باليدهٔ پرمغز كم ريشه امته كوچک زرد مائل بسرخي است بعضى آنرا دربرودت معتدل ودراول خشك وبعضى آنرا وهليلهٔ سياه راكرم باعتدال ميدانند مسهل بلغم وسودا وصفراى مخلوط باخلاط ومدربول وبهتر اين اقسام ودرافعال قويتر از هليلهٔ زرد وسياه در مجموع خواص كه درهليلهٔ زرد مذكور شده وكويند چون يک سال هرروزيك عدد آنرا تناول نمايند موى سفيد نشود وبعضى اين خاصيت را مخصوص بهليلهٔ هندي وبعضى مخصوص به هليلهٔ پروردهٔ كابلي دانسته اند وبالخاصية جهت رفع ضرر آبهاو بسيار خوردن آب نافع ودانهٔ هليله مدربول است وذرور محرق آن جهت قطع خون بواسير ونزف الدم اعضاو تقويت دندان ولثه مجرب وقدرشربت از جرمش تاسه مثقال ودرمطبوخ تا هشت مثقال وبدلش سياه است ومرباى آن كه زياده ازيك سال برونكذشته باشد مقوي معده ودماغ ومفتح سدهٔ بلغمي ومقوي جكروحواس است * واما اهليلج چيني كفته اند ازصنف كابلي است زرد مائل بسبزي وسياهي وكوچك ودرشت دانه وكم كوشت ومائل به تدويروضعيف الفعل بحديكه باوجود سائر هليلجات آنرا استعمال نبايد نمود المضرة بالراس كفته شده كه هليلهٔ كابلي مضراست بسرومصلحش عسل است منافعه للراس وامراضه هليلهٔ كابلي نافع است جميع حواس را ودافع حرارت سرونيكوكنندهٔ حال دماغ وعقل است وصافي ميكرداند ذهن را خصوص مرباى آن وكفته شده كسيكه هرروزيك عدد استهٔ بيرون كردهٔ آنرا دردهان نكاهدارد تادردهان بخيسد وآب دهان قوت آنرا بكيرد وآب دهان را فروبرد وادمان باين فعل كند نيكوميكرداند حال دماغ را وازمنافع مشتركهٔ ميان جميع اقسام اربعهٔ اهليلجات تقويت حواس وزياده كردن ذهن است وحفظ وليكن نسبت باهليلجات ديكراهليلج چيني درين افعال بلكه درجميع افعال ضعيف است واهليلج اصفرمقوي دماغ للصداع آشاميدن اهليلج كابلي نافع است ازبراى صداع للنسيان اهليلج كابلي نافع است جميع حواس را خصوص ازبراى حفظ الدواروسدر پوست هليلهٔ زردنافع است ازبراى دواروسدرو آشاميدن آن واسهال بآن وهركاه سفوف كرده شود پوست هليلهٔ كابلي را وچون آن كوفته هرروزيك مثقال آن را باشكرسفوف سازند نافع است ازبراى دوارصفراوي سويدي كفته كه استفراغ بهليلهٔ كابلي نافع است ازدواروسدربلغمي للماليخوليا اهليلج كابلي نيكوميكرداند حال دماغ راونافع است ازبراى ماليخوليا ووسواس وبنابرقولى ضعيف كه آن مضراست تربيت آن باشكرباعسل دافع ضررآن است وجميع اصناف اهليلجات پاک ميكردانند خون را ازسودا وصافي ميكردانند ارواح را ونافع اند ازبراى ماليخوليا ووسواس سوداوي ليكن اسود هندي درين فعل ازهمه اقوى است سويدي كفته كه چون فراكرفته شود ازاهليلج سياه هندي پنج درم وازحجرارمني مغسول يكدرم وازسقمونيا مشوي انطاكي ربع درمى وحب ساخته با ماء الجبن فروبرند نافع است ازبراى ماليخوليا قرک هندي كفته كه هليلهٔ كابلي معجون بعسل مصفى نافع است ازبراى نسيان آشاميدن آن وهليلهٔ سياه هندي مى افزايد درقوت حفظ ونافع است ازبراى نسيان ومقوي حواس است الصرع آشاميدن اهليلج كابلي باعسل نافع است ازبراى صرع شيخ الرئيس كفته كه اسهال فرمودن سودا بهليله بتنهائي وبااذويهٔ ديكرمثل بسفايج وفنتقي واسطوخودوس وحجرارمني وحجرلاجوردوافتيمون نافع است ازبراى صرع سوداوي قرشي كفته كه نافع است ازبراى صرع صفراوي پوست هليلهٔ زرد منقوع درآب رمانين معصور باشحم آشاميدن آن بجهت آنكه ميباشد مسهل صفرا لللقوة ابن بطلان كفته كه چون صاحب لقوه هرروزيك عدد هليلج كابلي را استه بيرون كرده دردهان كيرد و بخايد تا تمام شود وآب آن فروبرد نافع است او را محمد بن زكريا كفته كه سزاوارآن است كه بكذارد صاحب لقوه دردهان در

جانب مائل یکعدد هلیلهٔ کابلي را بولس کفته که چون بسرشند هلیلهٔ کابلي کوبیده رابعسل سه وزن هلیله وبخورد از ان صاحب لقوه هرروز بقدر یک جوزما کول نافع است آن را شیخ رئیس کفته که از مصنوعات مجربه از برای اصحاب لقوه جاویدن هلیلهٔ سیاه هندیست و واجب است نکاهداشتن آن در دهان در رشق علیل و در طب الائمه عم منقول است از محمد بن سنان از علي بن موسي الرضا علیه التحیة والثنا که کفتند شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که به تحقیق شکایت کردند از مرض پس آمدند اطبا وتوصیف کردند برای آن حضرت عم عجائب ادویه را پس فرمودند آن حضرت این یذهب بکم یعني چرا دور میروید اقتصار بکنید بر سید این ادویه یعني اهلیلج ورا زیانج وشکر در ابتداء کرما سه ماه متوالي در هرماهی سه روز متوالي و در پیش آمدن زمستان همین قسم بکردانید بجای رازیانج مصطکي در زمستان بدرستیکه مریض نمی شوند مکر مرض موت

* احراق اهلیلجات از برای ذرورات عین خصوص هلیلهٔ زرد محرق وازبرای ذرورات قاطع خون بواسیر ونزف الدم و تقویت دندانها ولثه خصوص اهلیلج کابلي محرق درین امور مجرب است * صنعت آن بکیرند اهلیلج را از هرنوع که خواسته باشند و در خمیر کرفته بر روی خزفی بکذارند ودر تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور بیرون آورده خمیر را از ان جدا کرده اهلیلج محرق را سائیده بکار برند * تشویه وتقلیه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود در سفوفات قابضه وغیرها آن است که هلیلجات را که ذوات نوی باشند استهٔ آنها را بیرون کرده ودانهای غیر صاحب نوی را نیم کوفته درآب بجوشانند تا آب را جذب کند پس بزیت انفاق یا روغن بادام یا روغن کاو تازه چرب کرده برشته کنند واحتیاط نمایند که هلیله نسوزد واما تقلیهٔ اهلیلج اسود پس آن را در روغن کاو بریان نمایند تا بحدیکه روغن مائل بسیاهي شود واحتیاط نمایند که هلیله نسوزد پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکار برند

* فصل دربیان اهلیلجات مربا * اهلیلج مربا معده را قوت دهد وطعام هضم کند وخمل معده را محکم کند واشتهای طعام آورد ونفخ معده را تحلیل دهد ودابغ معده است ودفع میکند بعصر فضول رطبهٔ مختلفه از هضم باقیه از غذای متقدم در معده وامعا را واز ین جهت ادمان آن مانع سفید شدن موی ومحسن لون است ونافع است از برای بواسیر واصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بآن ونافع است از برای رطوبت دماغ وحمق خصوص آنکه مداومت کرده شود بآن بعد از تنقیهٔ بلغم وسودا بجهت آنکه مقوي معده ودماغ است ونا شف رطوبات فضلیه ونافع است خوردن هلیلهٔ مربا در زمان انحطاط صداع صفراوي ودموي چون آن را بکلاب شسته کشنیز خشک سوده بران پاشیده خورده شود بجهت آنکه مقوي معده ومصلح مزاج دماغ ومانع صعود ابخره بسوی سر ودماغ است ومداومت آن نافع است از برای صداع حادث از مشارکت معده بسبب صعود بخار از معده بدماغ واز برای صداع وشقیقه واطریفل صغیرا قوی از اهلیلج مربا است وابلغ است درین فعلها تمام از ان الا آنکه اطریفل صغیر مقلل مني است ونیز اهلیلج مربا خصوص عسلي آن نافع است از برای نسیان مداومت بآن وبواسیر راسو دمند بود وروشنائي چشم بیفزاید وسدها بکشاید ودرد سرکه از بخار باشد زائل کند واکر قدری کشنیز خشک سوده باوی خورده شود بهتر است ورطوبت معده را دفع کند وملین طبع است وجهت ضعف جکر ودماغ ورياح بواسیر سوداوي وسودای محترق نافع وخوردن آن درا واخر صداع دموي مفید زیرا که تقویت معده میکند ومصلح مزاج دماغ است

* صنعت آن اکر اهلیلج تر تازه بهم رسد بهتر است وباید که آنرا با عسل یا شیرهٔ نبات مربا سازند واکر هلیلهٔ تر یافت نشود پس دستور ترتیب که معمول آن قدس سره است آنست که بکیرند هلیلهٔ کابلي بزرک فربه سمین بی داغ بی سوراخ غرقي را که بته آب رود وکودي در زمین ساخته هلیلها را یك یك بر روی رمل چیده چنانکه متصل بیکدیکر نباشند واطراف آنها خالي باشد

پس رمل را بران ریزند وباید که آن رمل از رود خانهٔ آب عذب خوش باشد پس در روزی دو سه مرتبه آب خوش بران ریزند بعد از دو سه روز هلیلها را از رمل برآورده رمل تازه دران کود کرده بدستور مذکور روزی دو سه مرتبه آب بران ریزند وبدستور بعد از دو سه روز رمل را تازه نمایند واین عمل را زیاده بر ده روز نکنند پس هلیلها را بیرون آورند آن زمان هلیلها مثل هلیلهٔ تر خواهد گردید پس بشویند هلیلها را باآب خوش سه چهار مرتبه تا خوب شسته شود پس بگیرند معدکوفی با زاء هریک صد عدد هلیله ده مثقال رخرمای جید بیست وپنج مثقال ودر آب بسیار بجوشانند وهلیلها را دران آب مطبوخ اندازند وبآتش ملایم بجوشانند پس چون نیم پخته شود ازآب برآورده آب را دور کرده مرتبهٔ دوم بدستور درآب مطبوخ معدکوفی وخرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس برآورده باآب شیرین بشویند شستنی پاکیزه پس بگیرند عسل جید سفید وکف آن رابگیرند ویا شیرهٔ نبات را درآب بسیار داخل کرده هلیلها دران اندازند وبپزند وکیسهٔ افاویه راکه ذکر کرده میشود هم آنرا بسته دران اندازند وافاویه این است دارچینی قرنفل دانهٔ هیل بوا بسباسه زنجبیل زعفران مشک تبتی کوفته درکتانی بسته دران پاتیل اندازند وبجوشانند ودائم کیسه را بمالند تا قوت ادویه بازداده شود وچون شیرینی وآب جذب کردد در هلیلها ازآب برآورده برروی دسترخان کرپاس پاکیزه پهن کنند ودو سه روز بگذارند تا رطوبتی راکه جذب کرده هوا نشف کند پس در مرتبان چینی کرده عسل سفید مصفی بقوام آورده ویا شیرهٔ نبات بقوام آورده دران مرتبان اندازند آن مقدار که از روی هلیلها برگردد وبیست روز در خاکستر یا ماش دفن کنند پس بیرون آورند واگر عسل یا شیرهٔ نبات آن بسبب رطوبتی که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل وشیرهٔ نبات را دور کرده عسل سفید تازه بقوام آورده ویاشیرهٔ نبات سفید بقوام آورده تازه برروی وی کرده نگاهدارند واگر خواسته باشند این افاویه را کوفته بیخته برعسل آن یا شیرهٔ نبات آن افشانند دارچینی قرفة الطیب قرنقل زنجبیل جوزالطیب عود هندی در هریک صد عدد هلیله ازهریك دو درم مشک تبتی نیم مثقال زعفران یك مثقال همه را کوفته بیخته بران افشانند وهرآن راکرفته بعداز چهل روز استعمال نمایند وهرروز بیرون ظرف راباآب سرد بشویند انشاء الله تعالی نافع است * اهلیلج مربا به نسخهٔ محمد بن مسعود سنجری * صنعت آن بگیرند هلیلهٔ کابلی اعلی یکصد عدد ودرزمین کوی کنده درموضعی نمناک رملی درزمین عذب پس برزمین این کو رمل از رود خانه عذب ریخته وبرروی آن هلیلها چیده وبرروی هلیلها رمل ریخته بپاشند بران آب وبعد دو روز هلیلها را از رمل بیرون آورده رملها را دورکرده بطریق مذکور در رمل تازه دفن کنند ودو روز دیگر بگذارند ودر روز سه چهار مرتبه آب بران بپاشند وباز برآورده هلیلهای سابق رادورکرده در رمل تازه دفن کنند وباین دستور تا ده روز که هلیلها بالیده وترکردند پس سه مرتبه آن هلیلها راباآب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بگیرند جو ودرآب وافر بجوشانند وهلیلها را دران آب مطبوخ جو اندازند وباآتش ملایم بجوشانند تا هلیلها پخته شوند پس بشویند هلیلها را شستنی نیکو پاکیزه پس بگیرند عسل نیکو سفید وبجوشانند وکف آن رابگیرند وهلیلها را دران بجوشانند وبگیرند این افاویه را زعفران قاقله هیل بوا ازهریک دو مثقال قرنفل دارچینی ازهریک یک مثقال مشك نیم مثقال کوفته درکیسهٔ کتانی کرده دران اندازند وساعت بساعت کیسه را مالیده بفشارند تاقوت آن تمام بازداده شود پس هلیلها را برآورده درظرف زجاجی یا مرتبان چینی کرده عسل کف کرفته بقوام آورده بران ریخته مشك تبتی زعفران عنبر اشهب باقند سوده بران پاشیده وهرمرتبان رامحکم بسته عند الحاجت استعمال نمایند وهرچند کهنه شود بهتر میباشد * اهلیلج مربا به نسخهٔ دیکر بگیرند اهلیلج کابلی بزرک یکصد

هلد ودر آب بقدریکه آن را بپوشاند بخیسانند وپنجاه درم خاکستر چوب تاک بران ریزند وهرسه روز یکبار آب وخاکستر را تازه سازند وبعد از نه روز هلیله را بشویند وباقدری آب که آن را بپوشند ویك کف جو مقشر بپزند چون پخته شود هلیله را از آب بیرون آورند وخشك كنند وبا سر سوزن هرعددی را چند سوراخ کنند وبا عسل کف گرفته بقدر فرا گرفتن آن در ظرفی کنند وبیست روز بگذارند وعسل را تغییر دهند واگر آن عسل را چند جوش داده بران ریزند نیز خوب است وتجدید اولی است وهمچنین تا خاطرجمع کردند که رطوبتی از آب برداشته بود دیگر دران نماند پس با عسل مصفی تازه بقدریکه آن را بپوشاند در ظرفی نگاهدارند واگر خواهد اقوی گردد بازای هریك صد عدد هلیله از هریک ازین ادویه دارچینی زنجبیل قرنفل دانهٔ هیل جوزبوا از هریك سه مثقال مشك ترکی یکدانك کوفته بیخته اضافه نمایند * اهلیلج مربا بدستور اطبای هند

* صنعت آن بگیرند از اهلیلج آن قدر که خواهند ودر تغار سبزی کرده وچندان آب بران ریزند که هلیلها را بپوشاند وبعد از ان پنجاه درم خاکستر چوب بلوط دران ریزند وهرسه روز یك مرتبه آب وخاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب وخاکستر بدل شده باشد بعد از ان بچند آب هلیله را بشویند آهسته که پوست آنها جدا نشود وبعد از ان در پاتیل اندازند و آن مقدار آب که از سر آن برگردد ودو کف جو دران کرده بجوشانند تا چون کشکاب شود پس بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست آن جدا نشود وهرهلیله را بخاری مانند سوزن جوال دوز چند سوراخ زده دو سه روز بگذارند تا هوا نشف رطوبت آن کند پس در سبوچهٔ سبزی کرده عسل کف گرفته یا شیرهٔ نبات بقوام آورده بران ریزند وسرش را گرفته نگاهدارند * فصل در

ذکر اطریفلات * بدانکه اطریفل معجون متخذ از سه میوه است یعنی اهلیلج وبلیلج واملج محمود سنجری گفته که اطریفلات معاجین متخذه از هلیلجات خمسه است وآن هلیلهٔ کابلي وهلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه وبلیله وآمله است سمرقندي در اصول التراکیب گفته که اطریفل معرب است از لغت هندي وواقع میشود بر اهلیلج واملج وبلیلج این سه میوه خاصیت اطریفل تقویت اعضای عصبي ودباغت آلات غذا از فضلات مجتمعه دران وترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب مشارکت آنها در منفعت وتقویت بعض آنها مر بعض دیگر را وگردانیده شده اوزان آنها را متساوي بسبب تشابه قوتها ومنافع آنها واصل آن است که اقتصار کرده شود از هلیلجات بر هلیلهٔ کابلي وبلیله وآمله وگاهی اضافه کرده میشود بر این سه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بمثل اوزان هریک ازان سه بجهت آنکه این دو مقوي آن سه مي باشند در مزاج ومنفعت از تقویت وتنقیه پس میگردد اکمل واقوی در فعل وبعضی اطبا گفته که اطریفل معرب از لغت یوناني است ومعني آن سه هلیله است وگفته شده که این معجون از تراکیب اندروماخس اول است وابن ماسویه گمان کرده که از مخترعات جالینوس است شیخ داؤد گفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیرا که اسحق بن یوحنا از جرجس والد بختیشوع طبیب عباسین که ناقل صناعت طب است از لغت یوناني بلغت نبطي آورده که اطریفل بلغت یوناني دوائی است مرکب از هلیلجات از واست اندروماخس اول وبعضی دیگر را گمان آن است که از تراکیب اطبای هند است ومعرب تری پهلای هندي است یعني سه میوه که هلیله وبلیله وآمله است قلانسي گفته که اطریفل معرب از لغت هندي است ومعني آن سه هلیله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود واین اسم بر مرکب از هلیلجات خمس یعني سه هلیله مشهور وبلیله وآمله ویا شیرآمله که آن آمله پرورده در شیر است چنانچه در املج ذکر یافت از برای ازالهٔ تجفیف آن وبایدٔ دانست که اولی آن است که شیرآمله در مفرحات داخل کرده شود وآمله غیر پرورده در شیر در اطریفلات این بود اقوال اطبا درین باب میفرمایند که در کتاب کافي از کتب اربعه احادیث شیعه از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروي از ابي عبد الله امام بحق ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرموده اند که موسی بن عمران علی نبینا محمد وآله واصحابه الصلوٰة والسلام شکوه نمود به پروردگار خود عز وجل از زیادتی رطوبت وبلغم پس امر کرد پروردگار عالمیان که بگیر هلیله وبلیله وآمله را پس معجون ساز این جمله را بعسل مصفی وفرا گیر ازین دوا پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که این دوا همان است که شما آن را اطریفل نامید وبنا بر این نیست اطریفل از تراکیب اندروماخس ونه از تراکیب جالینوس ونه اطبای هند بلکه از تراکیب سماوی منزل به پیغمبر است لیکن ممکن است که اندروماخس اول اسم اطریفل بر آن گذاشته وبآن شهرت داده ویا اطبای هند آن را تریپهلا که معرب آن اطریفل است نام گذاشته وباین نام در میان ایشان اشتهار یافته باشد و در کتاب فردوس که از کتب حدیث اهل سنت وجماعت است نقل کرده از ابن عباس که آن روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که آن حضرت فرمودند که هلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ کابلی منقی وهلیلهٔ زرد منقی وبلیله وآملهٔ منقی را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین اطریفل است انتهی ونیز باید دانست که اطریفل را نزد اطبا نسخ بسیار است واصل همه اطریفلات اطریفل صغیر است وآن مرکب است از هلیلجات خمسه یعنی پوست هلیلهٔ زرد وپوست هلیلهٔ کابلی وهلیله سیاه وبلیلهٔ منقی وآملهٔ منقی اجزا متساوی وبعضی هلیلهٔ چینی منقی را نیز بوزن یک جزو داخل نموده اند اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو ویا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند سزاوار آنست که داخل کرده شود عسل در اطریفلات دو چند مجموع ادویه وقتیکه اراده کرده شود از انها تمام وکمال افعال آنها وگاهی داخل کرده میشود عسل صافی سه وزن مجموع ادویه تا آنکه بگردد لطیف تر وبگردد بدی وبشاعت طعم آن کمتر وهمچنین است حکم معاجین دیگر وعسل خام احر را حد واقرب بدرائیت میباشد از عسل کف گرفته وعسل مطبوخ کف گرفته حدتش کمتر از آن ودرین حال سزاوار آنست که داخل کرده شود در ان آب اول مرتبه وبجوشانند تا بقوام آید هرگاه اراده طبخ عسل باشد وبعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو مثقال وباید دانست که این معجون انفع ادویه است نزد اطبای روم ویونان وفرس وهند و باید دانست که از اطریفلات گاهی اراده کرده میشود تقویت وگاهی اراده کرده میشود از ان تنقیه پس در وقتیکه اراده کرده شود از ان تنقیه باید که اضافه کرده شود بآن مثل تربد سفید مدبر وگاهی اراده کرده میشود از ان منع سیلان خون از بواسیر ودرین حال باید که اضافه کرده شود بآن دواهای حابس خون مانند کهربا ومروارید وگلنار فارسی وصدف سوخته وغیره ونانخواه مدبر وبسد ومانند اینها وباید که اوزان آنها کمتر از اوزان هلیلجات باشد ووقتیکه بوده باشد برای ادرار بول وتلیین طبیعت وسیلان خون درین احوال باید که هلیله وآمله را در روغن بریان نموده تا شکسته شود قوت اسهال آنها وبگردد عصر آنها مبدل بقبض ونیز حفظ نماید دهن قوت آنها را تا برسد بمواضع بعیده وروغن گاو بهترین ادهان است از برای بریان نمودن آنها در ان وعسل را نباید در ان داخل کرد بجهت آنکه در عسل حدت ومعاونت بر اسهال است بلکه اجزا را بمقل محلول بآب کند نا باید سرشت بسبب اختصاص مقل به بواسیر وحبس آن مرخون را وحب ساخت حبوب کوچک تا بآسانی فرو برده شود وحل کرده ونزول باسفل نماید واین را حب مقل نامند وگاهی زیاده کرده میشود بر اطریفل دواهای که اصلاح حال معده میکنند ومقوی اند مر آن را نزد سوء مزاج معده واجتماع اخلاط در ان پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطکی وزنجبیل وفلفل ودارفلفل وعود هندی وباید که بگردانند مقدار این ادویه را در عدد واوزان بر مقدار سوء المزاج بحسب قوانین مقرره در اصل تراکیب پس باید که نسبت جمیع این ادویه معدیه که زیاده کرده شده است

بحسب سوء مزاج بارد معده باشد ورطوبت آن ونزد سوء مزاج حار وصفرا باید که زیاده کرده شود سنامکي وگل سرخ و ادویه را بروغن بادام شیرین چرب نمایند وبسرشند بشراب تمرهندي وبا شیرخشت وشراب ورد وازبراي جرب اقتصار کرده برسه میوهٔ اول وداخل کرده شود دران سنا وشاهتره وسرشته شود بکشمش به سبب رطوبت آن وکمي کرمي آن ونزد حاجت بمنع بخار ازسر داخل کرده شود دراطریفل صغیر کشنیز خشك ونزد احتیاج باستفراغ سودا ترکیب کرده شود بغاریقون و بسفایج وتربد وافتیمون واسطوخودوس وزیاده کنند این پنج را بازاي آن پنج پس بکردانند اوزان اینها را متساوي بسبب تساوي منافع اینها وتفاوت قواي اینها بر نصف از اوزان ادویهٔ اطریفل بسبب شدت قوت اینها بقیاس بقوت ادویهٔ اطریفل وبسا باشد که زیاده کرده شود تربد بر جملهٔ اینها بمقداریکه واقع شود درهر پنجد رم از جمیع ادویه یک رم تربد سفید مدبر یادر شش درم از ادویه یکد رم تربد سفید نزد زیادتي سودا وبلغم در حالیکه بوده باشد ارادهٔ تقویت قوت اسهال آن ومی نامند آن را معجون نجاح وکاهی زیاده میکنند بران سنامکي واسطوخودوس وغیر اینها بحسب حوایج وکاهی زیاده کرده میشود براجزاي اصل مقویات معده جالینوس کفته که ادویهٔ اطریفلات وجوارشات را بسیار نرم نباید کوبید تا اینکه سطح معده را بسبب طول مقام خود دران سفش کرده اند وزود منحدر نکردد وباید که اجزا را بعد کوبیدن بروغن کاو تازه یا بروغن بادام شیرین تازه چرب نموده شود تا شکسته شود سورت یبوست آنها واصلاح یابد بجهت آنکه یبوست مفرط اجزا مضر است بقوت هاضمه هرکاه که تجاوز کنند از حد تقویت مر آلات غذا را واز ین جهت است که ادمان نوشیدن اطریفلات مورث هزال است وروغن کاو بهتر است بجهت آنکه اقوی ترین وموافق ترین ادهان است بمزاج انسان اکر زود وقریب بساختن استعمال کرده شود واما اکر در استعمال آن تاخیر واقع شود پس روغن بادام بهتر است بجهت آنکه سمن بقري بزودي نموست پیدا میکنند ومتغیر میکردد رائحهٔ آن وفاسد میشود وفاسد میکرداند مرکب را وبدانکه ادویهٔ اطریفلات وتراکیب دیکر که بروغن بادام یا غیر آن از روغن کاو وبلسان وبنفشه وبادام وغیر اینها چرب میکنند باید که قبل از ممزوج نمودن وسرشتن آن باعسل وغیر آن چرب نموده بکف بمالند وزمانی بکذارند تا اجزا قوت ومزاج روغن را بخود جذب نماید وکسر کیفیت آن ادویه از یبس یا حدت یا شدت نفوذ کردد پس با عسل ویا غیر آن بسرشند شیخ داود انطاکي کفته که اصل اطریفلات اطریفل صغیر است وآن مرکب از هلیلجات است یعني هلیلهٔ زرد کابلي وهلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ سبز چیني وبلیله وآمله وکاه اکتفا کرده میشود بسه جزو باقي وکاهی از شش جزو مذکور بلیله وآمله انداخته میشود واکتفا کرده میشود بچهار هلیله وکاهی اضافه میکنند برشش جزو مذکور کشنیز خشك در وقت غلبهٔ بخارات وآن را اطریفل کشنیزي میکویند وباکی نیست افزودن تخم خشخاش وتخم کرفس بران پس ادویه را کوفته بیخته بروغن کاو ویا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند وکاهی اضافه میکنند بر اهلیلجات مذکوره اسطوخودوس وفاوانیا وعاقرقرحا از هریك مثل یک جزو از هلیلجات ویا نصف یك جزو ومعجون میسازند بازبیب استه بیرون کرده واین را معجون زبیب واطریفل زبیبي میکویند وکفته که این معجون زبیب از صناعت شیخ رئیس است ولیکن من دیدم در قرابادین رومي که این معجون را ذکر کرده وفلفل بوزن حب زبیب آورده یعني کفته که حب زبیب را بیرون آورده بجاي حب آن یکدانه فلفل سیاه کذاشته اجزا را نرم کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده زبیب مذکور را بادانهاي فلفل نرم کوبیده اجزا را بآن سرشته معجون سازند واین اطریفل مسمی است بمعجون زبیب ونافع از براي صرع ومالیخولیا وبرودت کلیه ومثانه وتقطیر بول وکاهی اضافه کرده میشود براجزاي اطریفل

صغیر افتیمون و توبد و انیسون از هریك نصف یك جزو از هلیلجات و آن را اطریفل افتیموني مینامند پس میکردد نفع آن بزرک در امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا پس کفته عمدهٔ نفع اطریفل صغیر در امراض دماغیه و قطع ابخره و تقویت اعضا و دماغ و معده و بواسیر و تزکیهٔ ذهن و رعونت و حمق است خواه سبب آن بلغم باشد و خواه سودا مداومت بآن بعد از تعدیل در مزاج در امراض ساذجه بعد از تنقیه در مادیه بجهت آنکه تقویت مینماید معده و دماغ را و نیکو میکرداند هضم را و نشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میکردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافي از رطوبت بلغمیه و از دردي سودا ولهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند با آنکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع سفید شدن موی و مقوي دماغ و مصلح رطوبات صدیدیه است ولیکن کاهی ادمان آن تولید قولنج میکند زیرا که اسهال رقیق اخلاط میکند و غلیظ آنها مانده مورث قولنج میکردد و اسحق کفته که اطریفل صغیر مضر است بطحال و مصلح آن شراب بنفشه میفرمایند که کان احقر این است اصل در اطریفل صغیر هلیلهٔ کابلي و بلیله و آمله باشد و از برای تقویت و زیادتي فعل هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه را افزوده اند و بعضی هلیلهٔ سبز چیني را نیز زیاده کرده اند و بحسب اغراض و اعراض ادویهٔ دیکر نیز افزوده اند هریك را مسمی بدان نموده اند چنانچه به تفصیل انشاء الله تع مذکور میکردد * خواص و منافع اطریفلات * امراض الراس * الصداع والشقیقه چون اطریفلات منقي سر و دماغ و نافع اند امراض آن را خصوص کشنیزي آنها بسبب قطع رطوبات و منع صعود اخلاط و ابخره از معده و سائر بدن بسوی دماغ لهذا انافع است آن از برای صداع بمشارکت معده و طحال و شقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل کشنیزي * السبات والمالیخولیا و سوء الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند سبات و مالیخولیا و سوء فکر بارد رطب بلغمي را و اطریفلات باردهٔ حارهٔ دمویه آنها را * الدوار والسدر کفته اند هرکاه بوده باشند آن هر دو مزمن و حادث از اخلاط بلغمیه و رطوبات و ریاح و ابخرهٔ متصاعده از معده و سائر بدن بسوي سر و از مشارکت معده علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بحقنه ها و تنقیهٔ تام معده و بدن بقي بسکنجبین و آب ترب یا مقیئات دیکر و یا اسهال با یارجات بعد از انضاج ماده استعمال اطریفلات است موافق سبب مرض از برای تقویت معده و دماغ و تجوید هضم و اسهال بلغم بعصر و نشف رطوبات باقیه و منع صعود ابخره و ریاح بسوی سر و تولید بلغم و رطوبت در معده و سائر اعضا و نیز کفته اند بسا باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر به تنهائي هر صبح ناشتا دو مثقال و آخر روز شراب استوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه و غذ اکباب بخورند و با یارج فیقرا اکر بوده باشد بلغم بسیار و عقل طبیعت زیاده و نیز نافع است اطریفل صغیر به تنهائي سدر حادث از ضربه و سقطه را بجهات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود بخار بدماغ و غیرها و نیز خوردن دو مثقال اطریفل کشنیزي خصوص وقت خواب بآب کرم نافع است دوار حادث از ابخرهٔ غلیظهٔ صفراویه را * النسیان تعاهد بخوردن اطریفلات نافع است آن را * المالیخولیا والوسواس السوداوي کفته اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق دو درم و ایارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حبوب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب بآب کرم فرو برند نافع است آن هر دو را ابن نوح قمري کفته تدبیر مالیخولیا فصد است اکر واجب باشد و ترطیب مزاج و انضاج سودا و اسهال آن بادویهٔ مناسبه و در ایام راحت باید که داده شود بصاحب آن هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن آن افتیمون مسحوق و سدس آن ایارج فیقرا شیخ الرئیس کفته که استفراغ مادهٔ مالیخولیا بعد از ترطیب و نضج ماده هر هفته یکمرتبه باید نمود بحبی لطیف متوسط در قوت و ضعف و ما بین این مدت استعمال اطریفلات باید نمود باین صفت که بکیرند اطریفل صغیر سه درم و افتیمون

مسحوق یکدرم وایارج فیقرانیمدرم درهم سرشته حب ساخته بآب کرم فرو برند وهرماه یک مرتبه استفراغ بادویهٔ قویه نمایند مانند ایارجات کبار وحبوب کبار قویه تازمانیکه زائل کردد علت واطریفل صغیر با افتیمون مجرب است از برای مالیخولیا اکر بوده باشد خوف ضعف قوت از استعمال ادویهٔ مسهلهٔ قویه سید اسمعیل جرجانی کفته که چون ابدان اصحاب مالیخولیا میباشد بسیار ضعیف پس باید که استفراغ ایشان نمود با طریفل صغیر سه درم وافتیمون دو درم وایارج فیقرا یکدرم وجمله یک شربت است قرشی کفته که تعاهد استفراغ درمالیخولیا بعد ازهرچند روز بعد از ترطیب بدن وانضاج ماده باطریفل صغیر مقوی با افتیمون باین نحو که درهرسه درم ازان یکدرم افتیمون مسحوق درهم سرشته بخورند واین تدبیر بسیار مفید خصوص درصنف مالیخولیا که سبب آن درنفس دماغ باشد بجهت آنکه آن مسهل بلغم وسوداست بعصر ومقوی دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون کرفته شود درمالیخولیا مابین آشامیدن ماء الجبن درهرچند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یکدرم وافتیمون مسحوق دودانک مجموع را درهم سرشته حب ساخته فرو برند نفع می بخشد آنرا نفعی بین واکر قوت رابرداشت باشد زیاده کنند برین دوا شحم حنظل مسحوق وهمچنین اطریفل اسطوخودوسی وافتیمونی * السکتة کفته اند که چون صاحب سکته غیردموی را افاقه حاصل شود وتواند دوا خورد نافع است اورا خوردن اطریفل صغیر مقوی باسطوخودوس وایارج فیقرا * الصرع قرشی کفته که استفراغ بلغم باطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا وحجر ارمنی ازهریک یکدرم نافع است ازبرای صرع بلغمی خصوص آنکه بمشارکت معده باشد وتنقیهٔ سودا با طریفل صغیر مقوی با یارج فیقرا وحجر ارمنی ازهریک یکدرم نافع است ازبرای صرع سوداوی * الفالج قرشی کفته که درفالج بلغمی استفراغ باطریفل صغیر مقوی باسطوخودوس وایارج فیقرا دراسبوع ثالث نافع است آنرا وکفته اند که درفالج دموی بعد از فصد واستعمال حقنهٔ متوسطه نافع است اطریفل صغیر با یارج فیقرا * اللقوة شیخ الرئیس کفته که چون صبیان را درآخر فصل ربیع لقوه عارض کردد باید که تا هفت روز هر روز بخورانند ایشان را اطریفل صغیر وغذاء ایشان باید که نخودآب باشد * وجع الاذن خوردن دو مثقال ازاطریفل کشنیزی نافع است درد کوش حادث ازبخارات معده را * سلس البول مداومت باطریفل کشنیزی نافع است آن را بجهت آنکه مقوی اعصاب واعضای عصبانیه وناشف رطوبات است

* فصل دربیان نسخ اقسام اطریفلات *

اطریفل اسطوخودوسی تنقیهٔ اخلاط غلیظهٔ بلغمیه وسوداویه ازبدن ودماغ کند ونافع است ازبرای صرع سوداوی وبلغمی وازبرای لقوه واین اطریفل از استنباط آن مرحوم است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون ازهریک پنج مثقال غاریقون هش سفید مصطکی رومی فاوانیا بزرسیمالیوس حجرارمنی مغسول ازهریک دو مثقال ونیم مویز سرخ منزوع العجم ده مثقال ادویه راکوفته بیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال چرب نموده مویز را بکلاب بپزند تا مهرا شود پس بپالایند وباسه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه رابآن بسرشند و بعد ازچهل روز استعمال نمایند شربتی ازان تاچهاردرم وازبرای اسهال تاشش درم * اطریفل اسطوخودوسی دیکرنافع ازبرای صرع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع ادویه چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دومثقال وکاهی آشامیده میشود درصرع بلغمی این اطریفل مقوی با یارج فیقرا یکدرم وکفته شده که اطریفل نافع است ازبرای فالج ومقدار شربتش بجهت فالج چهارمثقال است وبدانکه اطریفل اسطوخودوسی

ملین طبع ومقوي دماغ است وبها ریهای بلغمي وسودا وي را نافع دماغ ومعده را از اخلاط پاک کند وصرع ومالیخولیا وبهق وبرص را مفید است وامراض سروچشم وگوش وبیني را ونافع است خوردن چهار درم آن بتنها ئي ویامقوي با یارج فیقرا یکدرم ازبرای صداع بلغمي بجهت آنکه اسهال بلغم میکند بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نضج بلغم * اطریفل اسطوخودوسي دیگر تنقیهٔ دماغ از اخلاط غلیظه میکند ونافع است ازبرای مالیخولیا خصوص صنفی که از احتراق بلغم باشد ومداومت بآن مانع سفید شدن موی است ورطوبات دفع کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنامکي تربد سفید مدبر بسفایج فستقي اسطوخودوس مصطکي رومي افتیمون اقریطي کشمش سبزمویزمنقی ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مقدار بیست وپنج مثقال چرب نموده پس مجموع را بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وبعد ازچهل روزاستعمال نمایند شربتی چهارمثقال * اطریفل اسطوخودوسي به نسخهٔ دیگر ملین طبع است ومقوي دماغ وازبرای امراض چشم وگوش نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست وپنج مثقال چرب نموده بکشمش سبزده مثقال وعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند وبعد ازچهل روز استعمال نمایند شربتی ازیك مثقال تا چهارمثقال و درنسخهٔ دیگر وزن کشمش پنج مثقال است ودرنسخهٔ دیگر بسفایج نیز داخل است * اطریفل اسطوخودوس مسهل تنقیهٔ بلغم وسودا کند ونافع است ازبرای مالیخولیا وصرع خصوص وقتیکه مادهٔ متصاعده ازاعضا مانند رحم ومعده وغیراین اعضا بدماغ باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس افتیمون حجرارمني بسفایج فستقي از هریک ده درم ایارج فیقرا تربد سفید مدبر ازهریك بیست درم غاریقون هش سفید کافیطوس ازهریك پانزده درم شحم حنظل هشت درم نمك هندي چهاردرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه درم چرب نموده بعسل سفید کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بعد از چهل روز از سه درم تا چهاردرم * اطریفل اسطوخودوس به نسخهٔ دیگر نافع ازبرای اصحاب مالیخولیا ووسواس سوداوي وافکار فاسده وازبرای صرع وسائر امراض سوداوي وبلغمي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم شیطرج هندي افسنتین رومي سنامکي اسطوخودوس افتیمون بسفایج فستقي تربد سفید مدبر ازهریك پنجدرم سنبل الطیب مصطکي رومي جوزبوا ازهریك دودرم گاوزبان شاهتره فرنجمشك لاجورد حجرارمني مغسولین بادرنجبویه ازهریك چهاردرم انیسون دودرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل سفید مصفی با مویزاسته بیرون آورده یا هردو باهم معجون سازند شربتی دومثقال * اطریفل اسطوخودوس تالیف آن مرحوم که بنهایت مقوي دماغ بارد است ونافع است ازبراي نسیان بارد رطب وحافظه را قوت دهد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی ازهریك ده مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ چیني پوست بلیله اسطوخودوس وج ترکي سعدکوفي بادرنجبویه ازهریک پنج مثقال عود الصلیب زنجبیل اسارون شامي شیطرج هندي ایرسا گل بابونه اذخرمکي دارچیني فلفل سفید مصطکي کندر دارفلفل ازهریك سه مثقال عاقرقرحا قرنفل پودنهٔ دشتي جعده ازهریك یك مثقال ونیم مویزسرخ منزوع العجم گلقند آفتابي ازهریك نود مثقال عسل مصفی یکصد وهشتاد مثقال مویزراشب در عرق بهارنارنج وعرق افرنجمشک ازهریك یك رطل عرق گل مشکي عرق عود قماري عرق صعترفارسي عرق اذخر ازهریك نیم رطل بخیسانند وصبح باگلقند دردیك پاکیزه نموده بجوشانند تا مهراشود ازآتش فرود آورده بمالند وبفشارند و

وصافي نمايند پس درعسل مصفى داخل كرده بجوشانند وكفش را بگيرند وبقوام آورند پس ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل مثقال چرب نموده بآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي دو مثقال * اطريفل افتيموني به نسخهٔ امين الدوله ابن تلميذ معده ونواحي آنرا پاك سازد وتنقيهٔ دماغ كند وسودا وبلغم را دفع كند ومالیخوليا را نافع باشد وحفظ موي از سفيد شدن كند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى انيسون از هريك سه مثقال افتيمون اقريطي تربد سفيد از هريك هفت مثقال كوفته بيخته بروغن بنفشه وبادام بيست مثقال چرب نموده شكر سفيد نود مثقال گلاب آب گاوزبان از هريك سي مثقال بقوام آورده ادويهٔ چرب نموده را بآن سرشته معجون سازند شربتي چهار مثقال ودر نسخهٔ ديگر انيسون داخل نيست وگفته اند كه شربتي از دو مثقال تا سه مثقال است * اطريفل افتيموني ديگر * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي شيطرج هندي بسفايج فستقي انيسون از هريك سه مثقال نمك هندي دو مثقال پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده مثقال سنامكي افتيمون اقريطي تربد سفيد از هريك پنج مثقال زنجبيل يك مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين پانزده مثقال چرب نموده بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي تا چهار مثقال * اطريفل افتيموني بنسخهٔ ديگر بيماريهاى سوداوي وبلغمي را نافع است وسياهي موى را نگاه دارد ونگذارد كه زود سفيد شود * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده درم سنامكي تربد سفيد مدبر افتيمون اقريطي از هريك پنج درم شيطرج هندي سه درم بسفايج فستقي يك درم انيسون نمك هندي از هريك دو درم اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل درم ودر نسخهٔ ديگر بيست مثقال چرب نموده بعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه معجون سازند شربتي از يك مثقال تا چهار درم ونيز گفته اند كه از يك مثقال تا سه درم است وابن الياس گفته كه شربتي ازين اطريفل يك مثقال است وصاحب ميزان الطبائع گفته كه اين اطريفل گرم است در اول درجهٔ دوم وخشك است در آخر درجهٔ دوم ودر نسخهٔ ديگر اين اطريفل پوست هليلهٔ زرد وهليلهٔ سياه داخل نيست ووزن بسفايج دو درم است ووزن روغن بادام شيرين پنجاه درم وگفته كه بعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي تا چهار مثقال * اطريفل افتيموني ديگر بهق سفيد را بر طرف سازد ومودمند بود * صنعت آن هليلهٔ سياه بليله آملهٔ منقى سنامكي از هريك ده درم دوقو بيست درم مصطكي سه درم افتيمون رومي پنج درم وج تركي دو درم مويز منقى سي درم اجزا كوفته بيخته باسه چند ان عسل بقوام آورده كف گرفته بسرشند * اطريفل افتيموني ديگر بهق سياه را بر طرف كند وفائده دهد * صنعت آن هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه بليله افتيمون از هريك جزوى كوفته بيخته با مويز منقى بسرشند مقدار شربتي سه درم باشد * اطريفل افتيموني ديگر اقوى از نسخهٔ قبل * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى بسفايج فستقي اسطوخودوس تربد سفيد از هريك هفت درم افتيمون ايارج فيقرا از هريك ده درم غاريقون هش سفيد پنج درم نمك هندي دو درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل مصفى سه وزن ادويه بسرشند شربتي از سه درم تا پنج درم با آب گرم بخورند * اطريفل افتيموني لمدقدس سره اين اطريفل اقسام ماليخوليا را بنهايت نافع است ومجرب است * صنعت آن گلقند آفتابي مويز منقى عسل مصفى از هريك يكصد ونود درم همه را در گلاب وعرق گاوزبان وعرق دارچيني وعرق فرنجمشك از هريك يك رطل حل كرده بآتش ملايم بجوشانند وبمالند نيكو وبفشارند وبپالايند وبقوام آورند پس بگيرند پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى زرشك منقى از هريك ده درم گاوزبان افتيمون اقريطي اسطوخودوس شاهتره افسنتين رومي فرنجمشك

با درنجبویه سنا مکی از هریک هفت درم بسفایج فستقی تراشیده تربد سفید مدبر حجر ارمنی لاجورد مغسول رامن شحم حنظل زیوند چینی انیسون زراوند مدحرج سنبل الطیب از هریک پنجدرم غاریقون هش سفید سه درم حب بلسان فاوانیا دارچینی مصطکی رومی نارمشک تمام پودنهٔ نهری سلیخه از هریک دودرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل درم چرب نموده بآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی دو مثقال واگر خواسته باشند که در اسهال قوی باشد یکدرم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت آن سرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند * اطریفل اکبر نافع از برای برودت معده ورياح بواسیر وتحسین لون وزیاده نمودن باه * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل دارفلفل از هریک پنجدرم زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی بسباسه شقاقل از هریک سه درم تودری زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل از هریک دودرم بهمن سرخ بهمن سفید از هریک سه درم کنجد مقشر نبات سفید از هریک ده درم کوفته بیخته بعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بسرشند وبعد از چهل روز استعمال کنند شربتی سه درم * اطریفل تربدی طبع را نرم گرداند ومعده را از صفرا وبلغم پاک گرداند وتبهای مرکب وبلغمی را مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک شش مثقال غنچهٔ گل سرخ اصل السوس پوست تراشیده از هریک سه مثقال تربد سفید مجوف مدبر چهارده مثقال زنجبیل دو مثقال قرفة الطیب دارچینی قاقله جوزبوا از هریک یک مثقال شاهترهشش مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال ونیم تا چهار مثقال ودر نسخهٔ دیگر شربتی هفت درم است باب گرم نافع است انشاء الله تعالی * اطریفل تربدی بنسخهٔ میرزا محمد حکیم منقول ازخط معزی الیه جهت امراض باردهٔ دماغی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک بیست مثقال تربد سفید مدبر ده درم افتیمون پنجدرم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه گلاب عرق گاوزبان از هریک یکرطل عسل را با گلاب وعرق گاوزبان بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی بعد از چهل روز که از ساختنش گذشته باشد پنج مثقال * اطریفل جوزجندم خواهش گل خوردن وچیزهای بدرا قطع کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی جوزجندم مصطکی قاقلهٔ کبار نانخواه زنجبیل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام وبعد از طعام می توان تناول نمود بجای گل نشاسته با نمک شور کرده بخورند وبا جوزجندم را شور ساخته بخورند وغذا را منحصر بکباب بلکه بکباب مرغ بچه نمایند * اطریفل خبث الحدید اکبر نافع است از برای اوجاع بواسیر واسترخای مثانه واز برای جمیع امراض حادثه از رطوبت وبلغم واز برای ضعف هاضمه وضعف گرده وبرودت آن * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در مقالهٔ سوم از جملهٔ اولی از قرابادین که درجوارشات است ذکر کرده ومعلوم نیست که مؤلفش کیست پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی تخم کرفس کوهی نانخواه صعتر فارسی از هریک یک اوقیه حماما سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا وج ترکی از هریک سه درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه دارچینی چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل نارغیست یعنی نارمشک نمک هندی از هریک نیم اوقیه خردل یک اوقیه ونیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند وبعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک مثقال صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در دو درجه ونیم وخشک است در آخر درجهٔ

سوم واین توهم اسٹ ازان چه حرارت ویبوستش هردوا زانچه کفته کمتر است ودر نسخهٔ دیکر این اطریفل شیطرج هندی یک
اوقیه داخل است * اطریفل خبث الحدید منقول از قانون سوء الهضم وبرودت معده وامعا وبادبواسیر ومثانه را نافع بود
وباه را قوت دهد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی تخم کرفس جبلی شیطرج هندی نانخواه
صعتر فارسی از هریک یک اوقیه سنبل الطیب حماما هیل بوا وج ترکی از هریك سه درم دارچینی چهاردرم فلفل سیاه وسفید
نارمشك نمك هندي از هريك نيم اوقيه خردل سفيد يك اوقيه نوشادر نيم درم خبث الحديد مدبر سه اوقيه اجزا كوفته بيخته
بروغن بادام چرب کرده باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی دودرم * اطریفل خبث الحدید دیکر منقول از قانون
شیخ الرئیس نافع ازبرای اصحاب معدهٔ سرد وبواسیر ورياح بارده ورنك روراصافي كرداند واشتهای طعام آورد وطعام را
هضم کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری خام جوزبوا سك اصلي كل سرخ
منزوع الاقماع سنبل الطیب اذخر مکی مصطکی رومی ازهریك ده درم مشك تبتی یك درم برادهٔ خبث الحدید منقوع درشراب
ریحانی هفت روز پس ازهفت روز بکیرند آنرا وسحق نمایند سحق بلیغ ودر تابهٔ آهنی بریان کنند وبکیرند ازان بوزن
مجموع ادویه ومخلوط کنند باباقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده ومجموع را باعسل مصفی سه وزن
ادویه بسرشند * اطریفل خبث الحدید منقول از جامع الادویهٔ ریحانی که همین منافع دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی
پوست بلیله آملهٔ منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری خام جوزبوا سك اصلي كل سرخ سنبل الطيب اذخر مكي مصطكي ازهريك
ده درم خبث الحدید بصری که هفت شبانه روز درسرکه خیسانیده وبعد ازان خشك کرده وبریان نموده صلایه کرده باشند
مثل مجموع ادویه ادویه را کوفته وبیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بانبات سفید قوام آورده بسرشند شربتی دودرم
* اطریفل خبث الحدید به نسخهٔ عیسی بن یحیی بن جزله * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل زنجبیل سعد
کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب ازهریك ده درم خبث الحدید مدبر یعنی کوفته بیخته که چهارده شبانروز بسرکهٔ انکوری
ترکرده پس خشك نموده بریان کرده باشند یکصد درم جمله ادویه را کوفته وبیخته یك یك راعلحده وزن نموده بهم آمیزند
وبروغن بادام چرب نموده دودرم مشك تبتی خالص سوده دران کنند وباعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند وبعد
ازشش ماه استعمال نمایند شربتی ازدودرم تادومثقال * اطریفل خبث الحدید جوزجندمی مطبوخ نافع ازبرای ریاح بارده
ووجع ظهر وفساد طمث وبواسیر ورنك روراصافي كرداند واشتهای طعام آورد ودرتقویت باه بی نظیر است وکاسر ریاح باردهٔ
معده است ومقوی معده ورحم ومثانهٔ بارد است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی جفت بلوط پوست بیخ
کرفس ازهریك ده درم تخم کرفس رازیانه دوقوا نیسون فطراسالیون تخم کزر تخم کندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست
نانخواه تخم انجره حبة الخضرا انجدان فلفل تخم شبت بزرکتان زیرهٔ کرمانی کشنیز خشک ازهریك سه درم زرنباد درونج
عقربی بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد جوزبوا بسباسه دارچینی خولنجان زنجبیل سعد کوفی سنبل الطیب
میسنبر ازهریك چهاردرم اشنه شیطرج هندی اسارون اظفار قصب الذریره لسان العصافیر نارمشك صعتر فارسی راسن
قاقله خیربوا صندل سفید قرفة الطیب هرنوه ازهریك پنجدرم جوزجندم حرف بابلی مصطکی رومی غنچهٔ کل سرخ مرماحور
قشار کندر نعناع خشك پودنه خشك ازهریک هفتدرم خبث الحدید کرم کرده باتش پس بنبیذ ریحانی سرد کرده مرات
بسیار بوزن مجموع ادویه ادویه را بانبیذ عفص بپزند تاغلیظ شود وازآتش برکرفته بپالایند ومقداریك اوقیه هرروز ناشتا

بامداد نیم گرم نموده بنوشند و میان روز غذا اسفیدباج با گوشت بره باشد و بجای آب نبیذ صرف بیاشامند و مدت یکهفته تادو هفته باین مداومت نمایند * اطریفل خبث الحدید مطبوخ به نسخهٔ شیخ الرئیس صالح بجهت ضعف معده و حرارت مزاج آن * صنعت آن خبث الحدید بصری مدبر پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اذخر مکی اجزا متساوی همه را در شراب ریحانی بجوشانند تا غلیظ شود پس بپالایند و نگاهدارند و هر روز مقدار سه اوقیه بیاشامند * اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قرابادین قلانسی که بجهت معدهٔ گرم موافق است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی بیخ سوسن گل سرخ اذخر مکی از هریک ده درم خبث الحدید مدبر مثل مجموع ادویه شکر طبرزد آن مقدار که ادویه بآن سرشته شود شکر طبرزد را بگدازند و بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند شربتی دو درم با شراب سیب و امثال آن و بدانکه این اطریفلات خبث الحدید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است * اطریفل دیدان کرمهای بزرگ و کوچک وحب القرع را بکشد و بیرون آورد و تنقیهٔ فضول فاسدهٔ غلیظه از معده و امعا کند و اخراج بلغم نماید * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم برنک کابلی مقشر بیست و پنجدرم تربد سفید حب النیل قسط تلخ از هریک پنجدرم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی درمنهٔ ترکی افتیمون اقریطی خردل نمک نفطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از هریک سه درم کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال * اطریفل زبیب به نسخهٔ شیخ رئیس نافع از برای صرع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس از هریک ده درم فاوانیا پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بمویز سرخ دانه بیرون کرده کوبیده بسرشند و استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر اسطوخودوس پنجدرم است و پنجدرم افتیمون افزود کرده شده و عاقرقرحا داخل ندارد و در نسخهٔ دیگر افتیمون و عاقرقرحا داخل نیست و باقی اجزا و هلیلجات در وزن متساوی و وزن زبیب بوزن تمام ادویه است شربتی تا یک مثقال و نیم * اطریفل زمانی که حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه ذکر نموده و گفته که تالیف پدر من حکیم میرمحمد زمان است و در نسخهٔ دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود کردانیده ام مسهل صفرا و بلغم و سودا است و تنقیهٔ معده و دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات کند و مانع صعود بخارات بدماغ است و مسهل است و اگر بعد از طعام خورند مضرت نمیرساند و بجهت مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و قدر شربتش بجهت اسهال اخلاط از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بآن کنند و هر روز یک مثقال تا دو مثقال تناول نمایند و موافق جمیع امزجه است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه گل بنفشهٔ خشک سقمونیای مشوی از هریک ده مثقال تربد سفید مدبر کشنیز خشک از هریک بیست مثقال پوست بلیله آملهٔ منقی گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هریک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته بدان چرب نموده عناب سپستان از هریک یکصد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صافی نموده شیرهٔ هلیلهٔ مربا یکصد و هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد و یک مثقال داخل کرده بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند * اطریفل سنا مکی مجرب است از برای جرب و حکه و سعفه * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده مثقال پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکی از هریک ده مثقال ریوند چینی پنج مثقال کوفته و بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید

مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی تا پنج مثقال * اطریفل سنا مکی دیگر با دشنام راسود مند بود * صنعت آن هلیلهٔ زرد دوازده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم بلیله آمله از هریك پنجدرم سنا مکی شاهتره ازهریك شش درم گل سرخ بنفشه تخم کاسني ازهریك دو مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گل چرب کنند وبا عسل بسرشند ومقدار شربتی چهاردرم باشد * اطریفل سنا مکی دیگر که وسواس ودیوانگي وانديشهای فاسد را نافع باشد وبواسیر راسود دهد وطبع را نرم کند * صنعت آن هلیلهٔ کابلي بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم افسنتین رومي سنا مکي شیطرج هندي افتیمون بسفایج تربد سفید اسطوخودوس ازهریك پنجدرم سنبل الطیب مصطکي جوزبوا ازهریك دو درم گاوزبان فرنجمشك لاجورد مغسول حجر ارمني مغسول بادرنجبویه ازهریك چهاردرم تخم کرفس انیسون ازهریك دو درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با دوچندان ادویه عسل صاف وصد درم مویز پوست ازدانهٔ بیرون کرده نرم کوفته بدستور متعارف بسرشند * اطریفل شاهتره جرب وحکه وسعفه وشری را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه شاهترهٔ خشک ازهریك سي درم پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکي ازهریك بیست درم ریوند چیني دو درم چوب گزد ودرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده به کشمش سبز کوبیده بسرشند شربتی چهاردرم ودرنسخهٔ صاحب اختیارات بدیعي وزن هلیله وآمله وسنا مکي ازهریك ده درم است ونسخهٔ اول بهتر است صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این اطریفل گرم است دریکدرجه ونیم وخشک است در اواخر درجهٔ دوم * آن قدس سره میفرمایند که در خشکي این اطریفل شکی نیست لیکن سرد است در اواخر درجهٔ اولی یا اوائل درجهٔ دوم وبعضی گفته اند که کشمش درین اطریفل بوزن مجموع باید واین اطریفل را با طبیخ عناب باید داد شربتی مقدار یك جوزکه چهار مثقال باشد وبعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل ازچهاردرم تا پنجدرم است * اطریفل صبري تالیف آن قدس سره یعني حکیم معتمد الملوک سید علویخان مسهل است واسهالش بطی است وبسا باشد که روز دوم اسهال کند ومواد از اعالي واعماق بدن جذب کند وتنقیهٔ معده وسرکند از اخلاط ونافع است از برای امراض خصوص امراضی که از بخارات معده باشد وصداع وگراني گوش واوجاع مفاصل را سود مند است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك پنج مثقال صبر سقوطري بیست درم غاریقون سفید سورنجان مصري ازهریك دو مثقال سنبل الطیب اسارون زعفران حب بلسان عود بلسان دارچیني مصطکي سلیخه اسطوخودوس افتیمون اقریطي گل سرخ منزوع الاقماع ازهریك یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سي درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی چهاردرم تا چهار مثقال حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فروبرند واز عقب آن آب نیم گرم پیالهٔ بنوشند انشاء الله تعالی نافع است * اطریفل صغیر به نسخهٔ شیخ رئیس * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا متساوي بروغن گاو چرب نموده بعسل صافي معجون سازند نافع است از برای رطوبت معده واسترخای آن وغلبهٔ رطوبات دربدن ورياح بواسیر ونیکو کردن رنگ رخساره و چون اطریفل صغیر را بتنهائي یا مقوی با یارج فیقرا واسطوخودوس که دو مثقال آنرا با یارج فیقرا واسطوخودس ازهریك نیمدرم سرشته حب ساخته فروبرند دوائی نافع است از برای اسهال وصداع بلغمي بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نضج ماده ونیز خوردن چهاردرم اطریفل صغیر مقوی با یارج فیقرا وغاریقون سفید وافتیمون ازهریك یکدرم نافع است از برای صداع سدي وازادویهٔ نافعه از برای آن است که وقت خواب درچهاردرم اطریفل یکدرم ایارج فیقرا بروغن بادام

شیرین چرب نموده سرشته حبوب سازند و با آب گرم فرو برند و قوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند و مزاجش سرد است در درجهٔ اولی و خشك است در درجهٔ ثانیه شفائی گفته که شربتی ازین اطریفل دو درم است و صاحب حاوی صغیر گفته که شربتش یك مثقال است و بعضی گفته اند که شربتش در مسهلات چهار مثقال می فرمایند که بهتر آن است که پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه بر اجزای این اطریفل بیفزایند و بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل معجون سازند * اطریفل صغیر کشنیزی نافع است مر آن را که نافع است اطریفل صغیر و قتیکه بخار غالب بود شفائی گفته که اطریفل کشنیزی معده را قوت دهد و درد سر و درد گوش و درد چشم که بسبب بخار معده باشد نافع بود و مدا ومت با طریفل کشنیزی نافع ست از برای صداع بمشارکت معده بسبب صعود ابخره از معده بسر و از برای صداع حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ معده بجوارش شهریاران و جوارش سفرجلی مسهل چون آن غذا از معده منحدر شده باشد * صنعت آن مثل اطریفل صغیر است الا آنکه اضافه کرده میشود بآن کشنیز خشك بوزن یک جزو از هلیلجات و بعضی متاخرین کشنیز خشك را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخهٔ حکیم مؤمن بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است و بعضی اطبا بعوض عسل کشمش سبز یا مویز طایفی استه بیرون آورده داخل میکنند و شربتی از اطریفل کشنیزی یك مثقال است تا چهار درم و بعضی از یك مثقال تا دو مثقال گفته اند صاحب میزان الطبائع گفته که درین اطریفل اگر اجزا را بعسل بسرشند مزاجش سرد است در نصف درجهٔ اولی و خشك است در آخر درجهٔ سوم و اگر بکشمش بسرشند سرد است در یک درجه و خشك است در درجهٔ سوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی از ان از دو درم تا شش درم * اطریفل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده درم مقل ازرق سی درم با عسل بسرشند شربتی چهار درم * اطریفل عرق مدنی چون باین اطریفل ده روز مداومت کنند مادهٔ عرق مدنی که بفارسی رشته و بلاری پیو و بهندی نارو نامند از بدن پاک کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی تربد سفید موصوف زنجبیل قنبیل از هریك پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یا فانیذ سنجری هر کدام که باشد سه وزن کل ادویه بسرشند شربتی سه مثقال و در نسخهٔ شفائی که بنام اطریفل قنبیلی ذکر کرده و در نسخهٔ که حکیم میر محمد مؤمن که از پدر خود ذکر کرده هلیلهٔ زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند * اطریفل غاریقون نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سر و معده * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك پنج درم غاریقون هش سفید ده درم اجزا را سوای غاریقون کوفته بیخته غاریقون را از پشت آرد بیز موی بگذرانند و همه را در بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یکصد و پنجاه درم معجون سازند و بعد از چهل روز هر روز پنج درم آنرا با آب نیم گرم تناول نمایند * اطریفل غددی علائی خنازیر و خوانیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سودمند و منافع بسیار دارد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پانزده درم پوست بلیله آملهٔ منقی تربد سفید مدبر غدد که در گردن گوسفند میباشد خشک کرده از هریك پنج درم افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس سنامکی از هریك هفت درم شیطرج هندی نوشادر غاریقون هش سفید از هریك سه درم انیسون مصطکی خیربوا سنبل الطیب

از هریك دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنج درم ودر نسخهٔ دیکر بسفایج داخل نیست وزرنباد سه درم وجوزبوا وقرنفل ازهریك دو درم داخل است * اطریفل غددي دیکر جهت آماس کلوکه بهندي کیهکها نامند نافع است * صنعت آن زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد ازهریك شش مثقال جوزبوا بسباسه دارچیني ازهریك یك ونیم مثقال غدد کردن کاومیش چهار عدد وغدد را درسایه خشك نموده باسائر ادویه نرم کوفته بیخته با سه چند ان عسل سرشته معجون سازند شربتی یك درم تایك مثقال واکراین ادویه را بطریق سفوف ربع مثقالی بخورند بهتراست * اطریفل فارسي منقول ازقرابادین افندي صالح چلبي حکیم باشي ابراهیم سلطان قیصرروم جهت حمیات نافع وحمی ربع رامفید ومانع ربو وبلغم باطني ومقوي دماغ وبصروقامع عطش ومفتح سدد وجهت احتراق اخلاط نافع وقدرشربتش هشت درم است * صنعت آن عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ هندبا عصارهٔ کرفس عصارهٔ لبلاب از هریك یکصد درم کل بنفشه سه درم غاریقون هش سفید هشت درم سنا مکي شانزده درم آلوپنج عدد تخم کشوث چهاردرم پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه بروغن کل سرخ هرسه رابریان کرده ازهریك سه درم افتیمون چهل درم سنبل هندي نیم درم سحق نموده باسه عصارات سابقه جوش داده صافي نموده درنصف این جوشانیده بیست وچهاردرم تمرهندي وسي ودودرم فلوس خیارشنبر ودوازده درم ترنجبین ویکصد درم شربت بنفشه حل کرده صافي نموده ودرنصف دیکر یکصد درم قند سفید ویکصد درم شکرسفید وسرکهٔ انکوري یکصد درم داخل کرده بقوام آورند وریوند چیني شانزده درم پوست هلیلهٔ زرد هشت درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك دودرم تخم شاه تره کل سرخ بسباسه مصطکي کبابهٔ چیني طباشیر سفید صندل سفید ازهریك یکدرم لبوب بارده ازهریك یکدرم ونیم سنبل الطیب دو درم سحق بلیغ نموده بشکرقوام آورده مزبور سرشته ودران نصف دیکررانیز سرشته معجون سازند ومراد ازعصارهٔ لبوب شاید حلیب وشیرهٔ لبوب حبوب باشد * اطریفل فرفیوني مسهل زردآب وبلغم است وامراض عصباني ازفالج ولقوه واسترخا واوجاع مفاصل وعرق النسا ووجع ورک وغیرها واستسقا وطحال رانافع * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد بلیله آملهٔ منقی ازهریك پانزده مثقال فرفیون تربد سفید مدبر مازریون مدبرایارج فیقرا ازهریك سه مثقال رب السوس مقل کثیرا زنجبیل ورق کل سرخ مصطکي ازهریک یك مثقال اسطوخودوس ریوند چیني غاریقون هش سفید برک سنا مکي ازهریك دودرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن کل اجزا عسل مصفی مقوم بسرشند وبعد ازیکماه شربتی ازدو مثقال تاسه مثقال بانچه مناسب باشد از معینات ومبدرقات مانند ماء الشبت وماء الاصول بیاشامند * اطریفل قنبیلي لي حب القرع واقسام دیدان کبار وصغار رابکشد ودفع نماید وتنقیهٔ فضول غلیظهٔ فاسده ازمعده وسائربدن نماید وامراض رطوبي وبلغمي واوجاع مفاصل را نافع بود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازنوی ازهریک دوازده درم قنبیل چهاردرم برنك کابلي مقشر بیست درم تربد سفید مدبرشش درم حب السلاطین مدبرسه درم قسط تلخ ریوند چیني سورنجان مصري سفید لسان العصا فیرتلخ ازهریک پنجدرم ترمس شامي افسنتین رومي درمنهٔ ترکي افتیمون اقریطي خردل نمك نفطي شحم حنظل سعدکوفي راسن شیح ارمني پلاس پاپره برک سنا مکي ازهریک چهاردرم زیرهٔ کرماني زنجبیل انیسون مصطکي کل سرخ منزوع الاقماع ازهریك سه درم کثیرا رب السوس ازهریك دودرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی ازدو مثقال تاچهار مثقال

* اطریفل قنبیلی لی دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پانزده مثقال پوست
هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده درم قنبیل پنجدرم برنك کابلی مقشر بیست درم کبمو که برکی است
که از حبشه می آورند و برای حب القرع مستعمل حبوش است ود ربنکاله برکی که آنرا چریتا مورنکي نامند وازمورنك می
آورند شبیه بآن است دوازده درم زنجبیل سه درم تربد سفید مدبر پنجدرم لسان العصافیر تلخ هفت درم پلاس پاپره که
دوائی بدل ازان نباشد هند یست شیخ ارمنی پوست بیخ انار از هریك سه ونیم درم کشیرازیرهٔ کرمانی از هریك دودرم ونیم
ادویه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین چرب کرده باسه وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند
شربتی از دودرم تا پنجدرم بآب گرم * اطریفل کبیر بدانکه اطریفل کبیر عمدهٔ اطریفلات است ونافع است از برای سوء
هضم و برودت معده وامعا واسترخای معدی ومقوی معده واحشا است وطعام هضم کند وبالجمله نافع است ازبرای جمیع امراض
معده واسترخای مثانه رامفید است وباه را زیاده کند واوجاع ظهر را سودمند بود ودافع بواسیر ورياح بود ورنك رورا
نیکو وصافی گرداند ودر صداع بمشارکت معده ومثانه بعد از اصلاح حال معده ومثانه وازبرای تقویت سر ومعده ومثانه استعمال
آن باید نمود * صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس که در مقالهٔ سوم ازجملهٔ اولی ازقرابادین قانون که در جوارشات است آورده
هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله دارفلفل فلفل سیاه ازهریك سه جزو بوزیدان شیرآمله شیطرج هندی شقاقل مصری
زنجبیل از هریك یك جزو وبنسخهٔ دیگر بسباسه یك جزو داخل است تودری سفید تودری سرخ لسان العصافیر بزر رمان بری
یعنی حب القلقل وبعضی گمان کرده اند که شهدانهٔ بری است وآن را بسیار دانج گویند وبفارسی ناسفانه گویند وکنجد مقشر
وشکر طبرزد که معروف است به نبات از هریك دو جزو وبهمن سرخ بهمن سفید خشخاش ازهریك نیم جزو اجزای خشک را
هریك علیحده کوفته بیخته کنجد وتخم خشخاش وحب القلقل را علیحده نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده
بروغن گاو چرب کرده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند وبعد از دوماه استعمال
نمایند وبعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند واین خوب است واین نسخه بغیر روغن گاو وعسل
نوزده جزو است سوای بسباسه وبا آن بیست جزو است صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم در آخر درجهٔ
دوم وخشک است در وسط درجهٔ دوم وشربتی ازین اطریفل یك مثقال تا دو مثقال است * اطریفل کبیر بنسخهٔ شیخ رئیس که
در مقالهٔ اولی ازجمله اولی ازقرابادین قانون که در ذکر معاجین کبار است آورده وگفته که این اطریفل ضعف معده و
هاضمه وضعف کرده را که از برودت باشد وامراض حادثه از رطوبت وبلغم را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست
بلیله آملهٔ منقی بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل ازهریك یك جزو وتودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر بهمن سرخ
بهمن سفید ازهریك نیم جزو مجموع را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین نسخه دوازده
جزو است صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم وخشك است در یکدرجه ونیم محمود بن الیاس این اطریفل را
درحاوی صغیر ذکر کرده وبهمنین داخل ندارد وگفته شربتی ازین یك مثقال وبعض اطبا گفته که این اطریفل را بعد از
گذشتن دوماه ازساختنش باید استعمال نمود * اطریفل کبیر بنسخهٔ حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز قرشی آورده و
این همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است باندک تفاوتی در ادویه واوزان * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله
آملهٔ منقی فلفل دارفلفل ازهریك سه جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی تودری سرخ تودری سفید تخم خشخاش

سفید شکرطبرزد بهمن سفید بهمن سرخ از هریك یک جزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند * اطریفل کبیر بنسخهٔ شیخ داوٗد انطاکي این نیز همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ چیني هلیلهٔ سیاه بلیله آملهٔ منقی فلفل دار فلفل از هریك یك جز و زنجبیل بوزیدان شیطرج هندي بسباسه شقاقل مصري تودري زرد تودري سرخ لسان العصا فیرحب القلقل کنجد مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هریك ثلث جزوی وگفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطکي رومي کبابهٔ چیني دارچیني از هریک ربع جزوی واین زیادتي جید وحسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو ویا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی معجون سازند وگفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل مویز میفرمایند که وجه خطا ظاهر نمیگردد مگر آنکه مرادش این باشد که کسیکه بعوض عسل درین اطریفل مویز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین کبار است ولازم است بودن عسل دران از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد وگفته که اطبا را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا وغلط ونسخهٔ معتمد علیه همین است * اطریفل کبیر تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندي صالح چلپي طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم که به ترکي نوشته مقوي معده وکبد است ومصفي لون ومزیل اخلاط فاسدهٔ معده ودافع ریاح غلیظه وحافظ صحت ومقوي مباشرت ودافع بواسیر وقدر شربتش یکدرم است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک پنجدرم دارچیني سه درم شقاقل کبابهٔ چیني تخم کرفس قرنفل سنبل الطیب قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار سلیخه شیطرج هندي سعد کوفي لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هریک دودرم سنبل الطیب رومي جوزبوا بسباسه مغز حب القلقل از هریک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر از هریک پنجدرم عود زراوند مدحرج زرنباد مصطکي رومي از هریک دودرم تخم فلکن نعناع خشک از هریك یکدرم ونیم اجزا را کوفته بیخته با چهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل کبیر بنسخهٔ دیگر نافع از برای امراض کلیتین ومثانه وامراض سر ومعده وصداع حادث بمشارکت مثانه وکلیتین و تقویت سر ودفع امراض کلیه ومثانه مداومت بآن * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل دار فلفل از هریك سي درم زنجبیل بسباسه بوزیدان شیطرج هندي شقاقل مصري تودري سرخ تودري زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر خشخاش سفید شکرطبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هریك ده درم کوفته بیخته بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی از دودرم تا چهاردرم * اطریفل کبیر بنسخهٔ حکیم موٗمن که در قرابادین تحفة الموٗمنین آورده جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق واصلاح خلط سوداوي نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی بزر الکرفس الجبلي از هریك شش درم شیطرج هندي نانخواه صعتر از هریك دواوقیه سنبل الطیب حماما دانهٔ هیل وج ترکي از هریك سه درم دارچیني دودرم فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک تلخ هندي از هریک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه ونیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی یك مثقال تا دو مثقال * اطریفل کبیر دیگر بگیرند پوست هلیله کابلي هلیله سیاه هندي پوست بلیله آمله منقی از هریك پنج اوقیه جوکوب نمایند وبگیرند تربد سفید مجوف خراشیده بسفایج فستقي حب دند مقشر مدبر افتیمون

غاریقون تخم شاهتره از هریک سه اوقیه ونیز جوکوب نمایند و هلیلجات را با پنج رطل آب با آتش ملایم طبخ دهند تا به نصف
رسد پس بمالند وصاف نمایند وبریزند دران عقاقیر جوکوب نموده را ویك شبانروز بکذارند تا خوب آن را تشرب نمایند
پس خشك نمایند در سایه وبکیرند فودنج جبلي ونهري افسنتین زراوند طویل ومدحرج قسط شیرین فلفل دارفلفل ازهریك
پنجدرم وجوکوب نمایند وبپزند در پنج رطل آب تا بیک رطل ونصف آید وصاف نمایند وبریزند بر عقاقیر مسطور ویکروز
ویک شب بکذارند تا تمام مائیت را نیز تشرب کند پس بکیرند نانخواه بزرکرفس انیسون ازهریك ششدرم پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه بیخ اذخر دوقوا ازهریك پنجدرم بیخ غافس بیخ هلیون بیخ علیق پرسیاوشان ازهریك پانزده درم اصل
السوس مقشر سه اوقیه جمیع را جوکوب نموده درپنج رطل آب یك شبانروز بخیسانند پس با آتش ملایم جوش دهند تا بیك
رطل ونیم آید پس فشرده صافي نمایند وبریزند بر عقاقیر مذکور وبدستور بکذارند تا تمام نشف مائیت کند وخشك
کردد وبکیرند دارچیني وسلیخهٔ سیاه واسارون وجوزبوا بسباسه قرنفل مصطکي ساذج هندي ملح هندي ازهریك شش وربع
درمي ریوند چیني لك منقی خام قاقلهٔ کبار وصغار ازهریك یك اوقیه بهمان قسم در پنجرطل آب جوش دهند وعقاقیر را
دران بخیسانند تاتمام مائیت باقي مانده ازطبخ را نشف نماید پس خشک نموده بکوبند وبپزند به حریر وچرب نمایند
به پنجدرم روغن بلسان وبقدرکفایت روغن بادام شیرین وبکذارند یك روز ویک شب پس برروی منخل یا پارچهٔ بسیار
تنکي پهن کنند وتبخیر دهند بعود هندي پس بردارند وباعسل بقدرکفایت بدستور معمول بسرشند وبعد ازچهل
روز استعمال نمایند واکرترید وبسفایج وحب دند وغیره را درآب جوشاده هلیلجات را بخیسانند وهمین قسم تا آخر
شاید خوب باشد * اطریفل کشنیزي که در منهاج درباب ثقل سامعه صفراوي آورده * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست
بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم کشنیز خشك غنچهٔ کل سرخ ازهریك پنجدرم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا بادام چرب نموده
بعسل معجون سازند شربتی یك مثقال وبعضی کشنیز را بوزن یك جزو از هلیلجات که ده درم است وبعضی بوزن تمام ادویه
میکنند واین اطریفل نافع است مداعی را که بوده باشد بمشارکت طحال چون آن را تناول کرده بعد از ان شراب
اسطوخودوس محلول درعرق بادرنجبویه بنوشند * اطریفل ماهان ود رنسخهٔ دیکر اطریفل مامون بوا وبنظر رسیده برص و
بهق را نافع است وسیاهي موی رانکاهدارد وامراض بلغمي راسود دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي بیست درم پوست
بلیله آملهٔ منقی ازهریک ده درم برنك کابلي مقشر پانزده درم زنجبیل شیطرج هندي سعد کوفي ازهریك سه مثقال ساذج
هندي پنج درم بسفایج فستقي اسطوخودوس ازهریك هفت درم غاریقون حشیش سفید شش درم قسط تلخ سه درم مصطکي
انیسون کندرخیربوا جوزبوا ازهریك دودرم فلفل نارمشك ازهریک چهاردرم کوفته بیخته باعسل سفید خوشبو مصفی معجون
سازند شربتی ازسه درم تاچهاردرم ودرنسخهٔ محمود بن الیاس شیرازي دارفلفل چهاردرم نیزداخل است ودرنسخهٔ دیکر
دارفلفل وحاشا ازهریك چهاردرم داخل است صاحب میزان الطبائع کفته که مزاج این اطریفل کرم است دریکدرجه وسه
ربع درجه وخشك است دراول درجهٔ سوم وبنا برنسخهٔ که دارفلفل وحاشا دارد کرمي آن قریب است بدودرجه ودرنسخهٔ
حکیم مؤمن وزن هلیلهٔ کابلي ده درم است ووزن برنك مقشر پنج درم ووزن زنجبیل وشیطرج وسعد کوفي ازهریك سه درم
ووزن بسفایج واسطوخودوس ازهریك یك مثقال ووزن مصطکي وانیسون وکندروخیربوا وجوزبوا ازهریك ششدرم است
وششدرم قرنفل وچهاردرم دارفلفل نیزداخل دارد وکفته که مقدارشربتش ازسه درم تاچهاردرم است * اطریفل متوسط

بیماریهای حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع است و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که از بخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد بنهایت نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است* صنعت آن پوست هلیله کابلی سی درم پوست هلیلهٔ زرد چهل درم هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک بیست درم شاهتره پانزده درم غنچه گل سرخ یک استار سنا مکی ده درم انیسون مصطکی از هریک پنجدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم تربد سفید مدبر بیفزایند و اگر سقمونیا بقدر حاجت بآن یار کنند اسهال صفرا بیشتر کند و این اطریفل درگرمی و سردی معتدل است و خشک است در اواسط درجهٔ دوم* اطریفل مختصر نافع است سوء هضم را و درد معده و مثانه و آن هردو را قوت دهد* صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جزو است و بعضی درین اطریفل کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هردو پوست هلیلهٔ زرد و فلفل داخل نموده و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و بوی دهان را نیکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه که از ساختنش گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی میماند* اطریفل مسهل اسهال اخلاط ثلثه کند و سدها بکشاید و محلل ریاح و مقوی معده و دماغ و جگر است* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی تربد سفید مدبر سنا مکی از هریک پنج مثقال غاریقون هش سفید چهار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال و نیم ریوند چینی هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند معجون سازند* اطریفل مسهل منقول از تحفة المؤمنین که مشار الیه از خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهق و برص و جذام وداء الفیل وغیره امراض بلغمی و سوداوی نافع* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هریک دو درم بسفایج فستقی سنا مکی از هریک هفت درم تربد سفید مدبر ده درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنجدرم انیسون یکدرم سقمونیای مشوی پنجدرم با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی پنجدرم تا پنجمثقال* اطریفل مسهل تالیف حکیم مؤمن جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج و بجهت قولنج بسیار نافع است و قدر شربتش تا پنج مثقال است* صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک بیست مثقال کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده سنا مکی گل بنفشه از هریک سی مثقال گل سرخ بسفایج فستقی از هریک پنج مثقال عسل دو وزن ادویه با آبیکه سنا مکی ده مثقال گل سرخ و بنفشه هلیلهٔ سیاه از هریک ده مثقال پوست هلیلهٔ کابلی بیست مثقال جوشانیده پالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و معزی الیه قلمی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و غافل است ازین معنی که استعمال هلیلجات منع است در قولنج و عمود درین معجون هلیله است* اطریفل مقلی بواسیر و شقاق مقعده و وجع آنرا نافع است و ضعف هاضمه و ضعف گرده را که از برودت باشد مفید است و بالجمله جمیع امراض حادثه از برودت و رطوبت و بلغم را نافع است* صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی انیسون مصطکی رومی از هریک ده درم نانخواه پنج درم ادویه کوفته بیخته بروغن مغز استه شفتالو چرب نموده پس بگیرند مقل ازرق بیست مثقال و در آب خیسانیده در هاون سنگی بدسته بمالند و ادویه را بآن معجون سازند و اگر درین معجون با مقل ازرق بوزن جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده

معجون سازند بهتر است شربتی سه مثقال بعد از آن قدری آب نیم گرم بنوشند * اطریفل مقلی دیگر جهت بواسیر و ورام مقعده
نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپند ان سفید تخم
گندنا تخم ریحان از هریك پنج مثقال مقل ازرق پنجاه مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده در عسل مصفی دو وزن ادویه داخل
کرده ادویه را بآن معجون سازند و بعضی درین اطریفل عسل داخل ننموده * اطریفل مقل صغیر نافع است از برای بواسیر و
اسهال بواسیری چون بعد از فصد و تنقیه استعمال نمایند * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده
درم مقل ازرق سی درم مقل را بآب گرم حل کرده با عسل بقوام آورده سرشته باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یا روغن گاو چرب نموده بآن بسرشند شربتی چهار درم و در نسخهٔ که حکیم مؤمن در قرابادین تحفة المؤمنین آورده هلیلهٔ
کابلی و روغن بادام یا روغن گاو داخل ندارد و گفته که مقل را بآب گندنا حل کرده با شصت مثقال عسل مصفی بقوام آورده
معجون سازند * اطریفل مقل صغیر که همین منفعت دارد و تحلیلش زیاده است * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آملهٔ منقی از هریک یکرطل مصطکی دو اوقیه و نیم مقل ازرق ده استار زعفران و زوفا از هریك دو اوقیه مقل را در آب گرم
حل کرده در هاون بدسته بمالند تا هموار شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده و اول مرتبه مقل را بعسل
سه وزن ادویه بسرشند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بآن بسرشند و بعضی عسل داخل نمی کنند * اطریفل مقل
کهربائی که بجهت قطع خون بواسیر مجرب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده مثقال کهربای
شمعی بسد محرق مغسول از هریك پنج مثقال قرن ایل محرق مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق نانخواه از هریك دو مثقال
مقل ازرق بیست مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با هفتاد و پنج مثقال عسل مصفی بسرشند شربتی
دو مثقال * اطریفل مقل ملین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ
سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون اسطوخودوس از هریك پنج درم عسل خیار شنبر مقل ازرق از هریك سی درم مقل و
عسل و خیار شنبر را بآب گندنا حل کرده بپالایند و در عسل بقوام بلند آورده داخل کرده که بعد از داخل کردن آن بقوام
معجون آید پس اجزا را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن بسرشند شربتی از یك مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ
دیگر بسفایج پنج درم وا وزان ادویه تا اسطوخودوس از هریك ده درم است * اطریفل مقل ملین افتیمونی تالیف افاضل
الاطبا خجندی نافع از برای امراض سوداوی خصوص بواسیر و دابغ معده و آلات غذا است و ملین طبع و مقوی احشا * صنعت آن
پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون اقریطی از هریك ده مثقال مقل ازرق تربد
سفید از هریك شش مثقال نانخواه مدبر در سرکه مصطکی رومی دارچینی عود قماری خام تخم شاه تره ورق گل سرخ از هریك
سه مثقال کشنیز خشك مقشر یا زده مثقال اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد
بیست مثقال چرب نموده قند سفید عسل مصفی بالمناصفه از هر دو سه وزن ادویه مقل را در آب گندنا حل نموده بپالایند و
در هاون بدسته بمالند تا قوام پیدا کند پس قند و عسل را بقوام آورده مقل را بآن بسرشند پس تربد مدبر پس باقی ادویه
و در ظرف چینی نگاه دارند در میان جو تا چهل روز پس از جو بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از یك مثقال تا دو
مثقال * اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را نافع دهد و طبع را نرم دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیله زرد هلیلهٔ سیاه
آملهٔ منقی از هریک پنج درم تربد سفید تراشیده مدبر هفت درم مصطکی سه درم مقل بیست درم مقل را در آب گندنا حل

کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده باسه چند ان عسل بقوام آورده معجون سازند مقدار شربتی دو مثقال
خداوند بواسیر را مداومت این معجون بغایت نافع باشد * اطریفل مقل ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و ریاح
را تحلیل دهد * صنعت آن مقل ازرق سی درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده درم تربد سفید مدبر
بیست درم سکبینج پنجدرم انیسون مصطکی از هریك پنجدرم مقل را در آب کند تا حل نموده باقی ادویه را کوفته
بیخته باسه وزن آن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم * اطریفل مقل ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را سود
دهد * صنعت آن مقل ازرق فلوس خیارشنبر از هریك سی درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی
افتیمون اسطوخودوس از هریك ده درم مقل و فلوس را در آب کند تا حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته باسه وزن ادویه
عسل بقوام آورده بسرشند بعد از انکه بروغن بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنج درم * اطریفل ملین
این اطریفل ملین طبع و مسهل صفرا و سودا است و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ غلیظه * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد چهل درم پوست هلیلهٔ کابلی سی درم بلیله آملهٔ منقی هلیلهٔ سیاه از هریك بیست درم شاه ترهٔ پانزده
درم سنامکی ده درم ورق گل سرخ یك استار انیسون مصطکی از هریک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل
درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و اگر بوده باشد بلغم غالب باید که بیفزایند بر این اجزا تربد سفید
مدبر شش درم و اگر احتیاج باسهال صفرا زیاده کرده شود بر اجزای اصل سقمونیا بقدر حاجت و اگر احتیاج باسهال
سودا زیاده باشد باید که بیفزایند بر اجزای اصل افتیمون ده درم شربتی دو مثقال با آب گرم این اطریفل حار در اول
درجه و یابس در آخر درجهٔ دوم است * اطریفل ملین تالیف نواب غفران مآب حکیم معتمد الملوک سید علویخان
قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیهٔ مزمنه * صنعت آن عناب انجیر زرد از هریك بیست دانه اصل السوس
زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایرسا بسفایج فستقی فراسیون از هریك دو مثقال و نیم مویز سرخ استه بیرون کرده
بیست و پنج مثقال مجموع را در سه چهاریك من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و عسل سفید مصفی
یکصد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی
اسطوخودوس کشنیز خشك مقشر از هریک پنج مثقال رازیانه انیسون مصطکی حب بلسان از هریك دو مثقال و نیم غاریقون
سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین دوازده مثقال و نیم ادویه را
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مزبور بسرشند شربتی از یك مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم تناول نمایند
* اطریفل ملین به نسخهٔ حکیم مؤمن نافع از برای بواسیر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی از نوی هلیلهٔ
سیاه افتیمون اسطوخودوس از هریك ده مثقال تربد سفید هفت مثقال مقل ازرق سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال
مقل و فلوس خیارشنبر را در آب کند تا حل کرده صافی نموده باعسل بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بآن سرشته استعمال نمایند * اطریفل ملین دیگر عناب خراسانی سپستان از هریك بیست دانه سر بنفشه غنچهٔ
گل سرخ سنامکی از هریك ده مثقال با آب جوشانیده صافی نموده عسل مصفی یکصد و پنجاه مثقال و در نسخهٔ دیگر دوصد و
هفتاد مثقال است داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی طباشیر صقیل کشنیز
خشک از هریك ده درم هلیلهٔ سیاه بیست درم پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل پوست هلیله از هریك پنج درم غنچهٔ گل سرخ صندل

سفید از هریك پنج مثقال تربد سفید مد بر ریوند چینی از هریک ده مثقال سقمونیای مشوي پانزده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست وپنج مثقال چرب نموده با عسل مزبور معجون سازند شربتی از یك مثقال تا چهار مثقال * اطریفل ملین دیکر طبع را نرم دارد ومعده را از بلغم وصفرا پاک کرداند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریك ده درم اصل السوس مقشر ورق کل سرخ از هریك پنج درم تربد سفید مجوف مصمغ مد بر بیست درم شیطرج هندي زنجبیل از هریك سه درم دارچینی قرفه دانهٔ هیل بوا از هریك دو درم شاهتره ده درم بعسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال * اطریفل ملین دیکر از حکیم اشرف قمي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله تربد سفید از هریك چهل مثقال اول مرتبه تربد را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در پنج من آب بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده یك من تبریز عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آن معجون سازند * اطریفل معلوم قلمي نموده اند که از سید سند قدوة العلماء سید الاطبا والد ماجد من است قدس سره این اطریفل را معروف بمعلوم نموده اند تا از اطریفلات ملین دیکر متمیز باشد واین اطریفل از برای درد سر ودرد چشم ودرد کوش که به سبب ابخرهٔ معده باشد درنهایت نفع است واسهال کند و معده وسر را از اخلاط صفرا ویه پاک کند وکرم مزاج را موافق باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده درم رازیانه مصطکي رومي اسطوخودوس سقمونیای مشوي ریوند چیني از هریك پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتي چهار مثقال با آب کرم تناول نمایند * اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده وفضلات بلغمیه وادرار حیض نافع ونیز این اطریفل رنك رورا نیکو میکرداند وبرص را مفید است چون سه روز پی هم پنجدرم هرروز استعمال نمایند وقطع کنند پس بعد از چند روز دیکر عود کنند ووقت استعمال آن خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون اقریطي دوقو از هریك پنج مثقال قرفه دارفلفل از هریك چهار مثقال جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندي از هریك دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل ملین به نسخهٔ دیکر * صنعت آن عناب خراساني سپستان از هریك یکصد دانه کل بنفشه ده مثقال جوشانیده صافي نموده عسل مصفی دویست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي تربد سفید مد بر سقمونیای مشوي از هریك ده مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله طباشیر سفید کشنیز خشک کل سرخ کل نیلوفر از هریک پنج مثقال صندل سفید بکلاب سوده سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون سازند شربتی چهار مثقال * اطریفل نافع مر اکثر امراض دماغي حادث از اخلاط مرکبه را واز براى طرش ووقر وثقل سامعه بی نظیر است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک دودرم سنا مکي تربد سفید مد بر افتیمون از هریك هفت درم اسطوخودوس بسفایج فستقي کل سرخ سقمونیای مشوي از هریك پنج درم غاریقون هش سفید مصطکي از هریك سه درم کشنیز خشك پانزده درم کوفته بیخته به بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنجدرم منقول از خط حکیم عبد الرحیم قزویني * اطریفل دیکر نافع از براى امراض سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك بیست مثقال بسفایج فستقي اسطوخودوس

انتيمون تربد سفيد مثل بوغا ريقون هش سفيد از هريك ده مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * اطريفل ديكر مقوي معده ودماغ بارد است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك بيست مثقال عود هندي زنجبيل از هريك پنج مثقال فلفل دارفلفل از هريك سه مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باسه وزن ادويه عسل معجون سازند * اطريفل ديكر از براى كسيكه زود مويش سفيد شود * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى از هريك ده درم پوست بليله كندر ذكر طباشير سفيد از هريك پنج درم صندل سفيد بكلاب سوده تخم كاسني از هريك سه درم فلفل دودرم ونيم زنجبيل كل سرخ منزوع الاقماع وج تركي از هريك يكدرم ونيم كوفته بيخته بعسل هليلهٔ كابلي مربا سه وزن ادويه بسرشند شربتي سه درم پس بدرستيكه قطع ميكند از موى سفيدي را ونكاه ميدارد سياهي را * اطريفل مقوي قوت حافظه ودافع نسيان تاليف حكيم سديد كازروني * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى دارچيني وج تركي از هريك پنج درم پوست بليله سعد كوفي از هريك چهاردرم زنجبيل فلفل دارفلفل كندر از هريك سه درم مغز پسته مغز نارجيل از هريك هفت درم مويز منقى از حب پنجاه درم ادويه را كوفته بيخته با مويز معجون سازند وهر صبح دو مثقال آن را ناشتا تناول نمايند * اطريفل ديكر چشم را روشن كند ومعده را از رطوبت پاك سازد وطبع را نرم دارد وبواسير را سودمند بود * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي بليله آملهٔ منقى هليلهٔ سياه فلفل دارفلفل قنطوريون باريك از هريك جزوى اجزا مساوي كوفته بيخته بروغن كاو چرب كنند وباسه چندان عسل بسرشند مقدار شربتي دو مثقال است

* فصل دربيان نسخ جوارشات اهليلجي . * جوارش اهليلج اين جوارش از اطباى هند است طعام بكوارد واشتهاى طعام آورد وبواسير را نافع بود وبادها بشكند وطبع را نرم دارد ورنك را نيكو دارد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي تربد سفيد مجوف تراشيده بروغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبيل فلفل دارفلفل مو زرنب از هريك چهاردرم نارمشك دودرم فلفل مويه هشت درم ماذج هندي يكدرم دارچيني سنبل الطيب از هريك ده درم فانيذ سه برابر مجموع ادويه بدستور مقرر مرتب نمايند شربتي از يك مثقال تا دو درم * جوارش شاهي تاليف آن مرحوم ماليخولياى مراقي را بى نظير است ومقوي قلب ومعده است وتفريح آورد * صنعت آن آملهٔ مربى هليله از هريك هفتاد وپنج مثقال از استه بيرون كرده زرشك منقى كلاب عرق بيد مشك از هريك هفتاد وپنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود ماليده بپالايند پس شراب انارترش شراب انارشيرين نبات سفيد شربت نارنج شربت ليمو شربت آلو از هريك بيست وپنج مثقال سكنجبين سي وپنج مثقال داخل كرده بقوام آورند پس ابريشم مقرض ورق طلا ورق نقره مرواريد ناسفته از هريك سه مثقال عنبراشهب دومثقال كل كاوزبان غنچهٔ كل سرخ از هريك پنج مثقال كوفته بيخته با آن بسرشند شربتي دو درم * حافظ العقل نيز اين معجون از اقتراح آن مرحوم است ومجرب است در حفظ حواس ظاهرى وباطني وتقويت آنها وتذكيهٔ عقل وذهن وفكر ومانع تشويش عقل است * صنعت آن شير آملهٔ ده مثقال پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله از هريك پنج مثقال طباشير سفيد صندل سفيد ابريشم مقرض كندر بادرنجبويه تمام مغز نارجيل مغز پسته اسطوخودوس كل بابونه از هريك يك مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين بيست مثقال چرب نموده مويز منقى عسل مصفى نبات سفيد از هريك چهل وپنج مثقال اول مرتبه مويز را بعرق افرنج مشك بپزند تا مهرا شود بمالند وبپالايند ونبات وعسل را داخل كرده بقوام آورند وادويه را با آن بسرشند شربتي دو مثقال

* فصل دربيان حبوبيكه اصل وعمده درآنها اهليلج است * حب اهليلج نافع از براى دوار صفراوي حادث از

ابخرهٔ اخلاط حاره * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی کشنیز خشك از هريك دو دانگ سنا مکي نیم مثقال کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته حب ساخته فرو برند جمله يك شربت است * حب اهلیلج نافع از برای صدر بسبب امتلای دماغ وسر وجمیع بدن از اخلاط * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریک دو درم اسطوخودوس بسفایج فستقي افتیمون تربد سفید خراشیده بروغن گل سرخ چرب نموده ازهریک یکدرم ونیم سربنفشه خشك دو درم انیسون يكدرم کوفته بیخته بآب رازیانهٔ تازه سرشته حب سازند وگفته شده که جمله يك شربت است سحر فرو برند وازعقب آن جلاب سكري ده درم بآب نیم گرم حل کرده بنوشند * حب اهلیلج له قد س سره مجرب للمالیخولیاء الحادث من السوداء المحترقة من صفراء * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهريك دو دانك سنامکي لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کثیرا ازهريك يكدانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بمویز طائفي منقی سرشته حب ساخته باعرق گاوزبان نیم گرم که دران جلاب سكري ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله يك شربت است هفته یکمرتبه این حبوب را استعمال نمایند تازمانیکه مالیخولیا زائل شود * حب اهلیلج نافع ازبرای مالیخولیای حادث از سودای محترقه از صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش درم پوست بلیله آملهٔ منقی ورق گل سرخ نمك هندي ازهريك دودرم ایارج فیقرا پنجدرم شاهتره سقمونیای مشوي عصارهٔ افسنتین ازهريك سه درم تخم کرفس نیم درم غاریقون هش سفید چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب کاسني تازه سرشته حب سازند شربتی ازدو درم ونیم تا سه درم ودر نسخهٔ صاحب ذخیرهٔ خوارزم شاهي گل سرخ ونمك هندي وتخم کرفس داخل نیست ووزن پوست هلیله هفت درم است میفرمایند که چون سقمونیای اصلي یافت نمی شود اگر بدل آن پنج درم سنامکي داخل کنند بهتر است * حب اهلیلج ابن حارث مجرب است از برای بهق فاحش وازالهٔ آن میکند در سه روز ونیز این حب نافع است ازبرای حمی ورياح واوجاع مفاصل سر مرض بلغمي وسوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي صبر سقوطري انزروت سفید مقل سرخ شحم حنظل سکبینج ازهريك پنج جزو حرف ابیض صعتر فارسي شونیز زیرهٔ کرماني نمك طبرزد مصطکي رومي ازهريك يك جزو صمغها را در ظرف مسي با آب کنند تا بقدريكه ادويه بآن خمیر توان کرد بخیسانند دو روز پس حل کرده باقي ادويه را بآن سرشته سرشتني جید وحبها سازند هر حبی بقدر فلفلی و در سایه خشك نمایند شربتی يك مثقال بآب نیم گرم دو روز قبل از استعمال این حب از جمیع اشیا سوای نان وزیرباج پرهیز نمایند * حب اهلیلج ابن هبیرة ظاهر النفع است ازبرای بواسیر ومطلق ریاح خصوصا رياح بواسیر وازبرای صفرا وبلغم خام وبهق وحکه میتوان آشامید هر روز وهرشب تابستان وزمستان * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله از هريك دوازده مثقال آملهٔ منقی شش مثقال شیطرج هندي دارفلفل ازهريك پنج مثقال جوزبوا نمك داراني ازهریک یکمثقال ونیم تربد سفید مجوف مصمغ مد بر صبر سقوطري ازهریک سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بآب سرشته بصورت شمعي ساخته درسایه بسیار بمانند پس باز کوبیده بآب سرشته حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی * حب اهلیلج نافع از برای اخراج مرهٔ صفرا وسودا از سر وسائر بدن ومکرر تجربه شده وبسیار نافع است وبیغائله * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنامکي ازهريك دودانك سقمونیای مشوي يكدانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بمویز دانه بیرون آورده سرشته حب ساخته بورق نقره بپیچند وقت خواب فرو برند بعد ازان

آب نیمگرم پیاله بنوشند وگاهی اضافه کرده میشود براجزای این حب از برای تقویت اسهال آن مرمرهٔ سودا را لاجورد دو حب النیل از هریك یك دانك * حب اهلیلج دیگر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی ایارج فیقرا تربد سفید مد براز هریك چهار مثقال غاریقون هش سفید از آرد پیزمومی بیرون کرده صمغ عربی کثیرا مصطکی رومی انیسون زنجبیل نمك هندی از هریك دو مثقال صبر سقوطری شحم حنظل از هریك یک مثقال کوفته بیخته باب حب سازند * حب اهلیلج دیگر * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی ایارج فیقرا تربد سفید مد بر از هریک دو مثقال حب النیل غاریقون سفید انیسون صمغ عربی از هریك یك مثقال شحم حنظل نمك هندی از هریك یکدانك کوفته بیخته باب رازیانهٔ تازه سرشته حبوب سازند * اهلیلج دیگر طبیعت را نرم دارد ومزاج معتدل را مناسب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سر بنفشه تربد سفید ریوند چینی از هریك دو درم سقمونیای مشوی نیمدرم عصارهٔ افسنتین رب السوس از هریك یکدرم کوفته بیخته باب حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم * حب اهلیلج حنین منقول از اختیارات حنین مسهلی خفیف است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک سه درم غاریقون سفید نیمدرم سقمونیا سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته بیخته باب حب سازند شربتی سه درم * حب اهلیلج قلمی فرموده اند که معمول حضرت استاذی ابویم قدس سره است در جمیع امراض صفراوی ودموی وسودای محترقه * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك دودانك سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته باب گرم فرو برند * حب اهلیلج اصفر که تنقیهٔ معده از صفرای مخلوط ببلغم کند هرگاه استعمال کرده شود بعد ازقی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد یکدرم و نیم سقمونیا یکدانك صبر سقوطری زرد دو دانك غاریقون سفید نیم درم کوفته بیخته باب عنب الثعلب سرشته حب سازند * حب اهلیلج نافع از برای حکه وجرب ونمش * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد صبر سقوطری از هریك یك درم سقمونیای مشوی گل سرخ از هریك ربع درمی کوفته بیخته حب سازند جمله یك شربت است * حب اهلیلج که حکیم میر محمد جعفر ولد مولانا حیدر علی ساکن مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه الصلوٰة والسلام وقتیکه محمود آقا ناظر بزیارت روضهٔ رضویه علی ساکنها الف الف السلام والصلوٰة والتحیة والثناء رفته بودند معزی الیه را حمی ربع عارض گردیده بود حکیم معزی الیه باین حب اهلیلج بدستوریکه مرقوم میگردد علاج فرموده بودند ودستور آن را عالیجاه معظم الیه گرفته بودند ودستور مرقوم باین طریق است که حب اهلیلج موافق نسخه باید که صاحب حمی ربع درغیر یوم راحت وقت طلوع صبح دو مثقال فرو برده از عقب آن قهوهٔ دارچینی پیاله بنوشد غذ انخود آب گوشت خروس بچه مشروط بانکه درروز اول راحت کلقند آفتابی هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان تناول کرده باشد وغذا یوم اول راحت قیهٔ شوربا از گوشت بره تناول نماید ودر جمیع اوقات صاحب این تپ از حموضات ولبنیات وبقول اجتناب نماید * صنعت این حب اهلیلج پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی از هریك پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصارهٔ افسنتین یك مثقال و نیم سقمونیای مشوی شاهتره از هریک یکمثقال نمك هندی یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته با گلاب بدستور مزبور فرو برند ودر روز نوبت حب ذهب یکعدد اول روز یکعدد آخر روز فرو برند * صنعت آن طلای مکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی من قندب از هریك یك مثقال جوزبوا مصطکی رومی زعفران از هریك چهار دانك دارچینی قرنفل از هریك نیم مثقال صمغ عربی دودانک کثیرا یکدانک اجزا موافق دستور سحق نموده بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی * حب هلیله که مسهل

خفیف است منقول از اختیارات حنین * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك سه درم غاریقون سفید پنجدرم سقمونیای مشوی سه قیراط نمك هندی دو قیراط کوفته بیخته باب کاسنی تازه سرشته حب سازند * حب اهلیلج مسهل صفرای خالص * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد دو درم حب النیل یکدرم سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته باب لبلاب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم * حب اهلیلج شیخ رئیس نافع است از برای صرع سوداوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک نیم مثقال لاجورد حجر ارمنی افتیمون اسطوخودوس از هریك یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب سرشته حب سازند جمله یك شربت است * حب اهلیلج نافع از برای اسهال بواسیری وغیره * صنعت آن پوست هلیلهٔ سیاه مشوی در روغن کاو پنجدرم زیرهٔ کرمانی مدبر پنج درم طباشیر سفید یکدرم شکر سفید بیست ودودرم کوفته بیخته از برای بواسیر باب کندنا واز برای لینت بعد از زحیر باب برک بارتنك سرشته حبوب سازند شربتی تا یك درم * حب اهلیلج مسهل * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی از هریك یك مثقال ورق کل سرخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده بادو مثقال مویزمنقی سرشته حبوب ساخته بورق نقره یاطلا پیچیده وقت خواب باب کرم فرو برند ودر نسخهٔ دیکر ربع مثقالی صمغ عربی نیز داخل است ووزن ادویه بحسب احتیاج وقوت وضعف مزاج زیاده وکم مسطوراست ودر نسخهٔ دیکر یکدرم نمك لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است ونوشته که باعرق بادیان نیم کرم تناول نمایند ودرحین عمل هرکاه تشنه شوند عرق رازیانه نیم کرم بنوشند

*دواءالاهلیلج ازطب الایمه کفت محمد سنان که حدیث کرد مارا حضرت رضا علیه السلام کفت شنیدم موسی بن جعفر راکه تحقیق شکایت کرد از فجاءة که باطبا رجوع نموده وهریك دوای عجمی بیان کرده پس آن حضرت فرمودند چرا فراموش کردید وازذهن شما رفت بعید ادویه که هلیله ورازیانه وشکراست اجزا مساوی دراستقبال صیف سه ماه ودرهرماهی سه مرتبه ودراستقبال شتاسه ماه ودرهرماهی سه روز ودرین وقت بجای رازیانه مصطکی نمایند بدرستیکه مستعمل آن مریض نکردد مکرمرض موت * نصل درذکر ادهان کلکلانج * دهن کلکلانج ودربعض نسخ دهن کلکلانج بنظر رسیده ومعرب پلپلانه هندیست یعنی دهن میوها که عبارت از هلیله وبلیله وآمله باشد از اطبای هند است ونافع است آشامیدن آن با ماءالاصول ازبرای اصحاب سکته بعد ازافاقه ونیکواست ازبرای فالج واسترخا چون با ماءالاصول بنوشند ونیز ازبرای تشنج وعرق النسا واوجاع مفاصل بارده ولقوه ووجع ظهر وقولنج ومدرحیض است ونفاس ومسخن رحم ومفتت حصاة کلیه ومثانه ومدیبه آنها است ومسکن وجع ومفتح سدها ومسخن بدن است ابن نوح قمری کفته که آشامیدن آن با ماءالاصول بعد از دو هفته ازابتدای فالج نافع است آنهارابنهایت نفع ابوسهل مسیحی کفته که چون منقضی شود دراول فالج سه هفته تابیست وپنجروز پس نافع است آن را آشامیدن ماءالاصول با دهن کلکلانج * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه از هریك هفت درم دارفلفل فلفل زنجبیل از هریك شش درم جاوشیر بزرالبنج سکبینج از هریک پنج درم تربد مدبر چهاراستارکلم توبک قبضه اجزای یابسه را نیمکوفته صموغ راباب کرم حل کرده بقول راریزه نموده مجموع را در دیك تازه قلعی نموده مقدار بیست وچهار رطل آب برروی ونی کرده بپزند تاآب به نصف رسد پس صافی نموده بازدر دیك کرده داخل نمایند دران هشت رطل روغن حب الخروع تازه وبآتش ملایم بپزند تاآب برود وروغن بماند پس نکاهدارند وقومی افزوده اند درین دهن ایرساد واستارانیسون وحرمل وعاقرقرحا ازهریك

دو درم شیطرج هندی چهار درم * صنعت دهن کلکلانج به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی انواع هلیلجات اربعه و بلیله و آملهٔ منقی از هریک
پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم حسک ترکلم تر از هریک پنج درم ادویه را با آب بپزند و بمالند و بفشارند و بپالایند و در
دیگ کرده روغن حب الخروع مادهٔ داخل کرده بپزند تا آب برود و روغن بماند * صنعت این دهن به نسخهٔ حکیم مؤمن
انواع هلیلجات آملج بلیلج دارفلفل فلفل زنجبیل کرنب برگ سداب از هریک ده درم جاوشیر سکبینج اشق از هریک پنج درم
تربد سفید مدبر چهار درم اجزا را در یکهزار و دو صد مثقال آب بپزند تا به نصف رسد نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند و باز
در دیگ کرده یکصد مثقال روغن بید انجیر تازه بر روی آن کرده با تش ملایم بپزند تا آب رفته روغن بماند و اگر دو قدر
مضاعف بپزند بهتر است ابو سهل مسیحی گفته که در علاج تشنج امتلائی باید که بخورانند بصاحب آن دهن کلکلانج با ماء
الاصول ابن نوح قمری گفته که علاج تشنج امتلائی علاج فالج است و آن باین دستور است که بیاشامانند او را حبوب مسهله
پس بیاشامانند او را دهن کلکلانج با ماء الاصول و گفته شده که آشامیدن دهن کلکلانج با ماء الاصول بعد از استفراغ بحبوب
مسهله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و نیز گفته شده که این دهن کلکلانج نافع است از برای خدر
چون آشامیده شود بعد از استفراغ بحب شیطرج و حب منتن و قتیکه حدوث خدر از بلغم باشد و نافع است آشامیدن این
دهن از برای رعشهٔ حادث از خلط بلغم * رب اهلیلج بعضی اطبا آن را حب اهلیلج نامیده مهیا میسازند این دوا را از برای
مسافرین مسهل صفرا است برفق و نافع است صداع صفراوی و سائر امراض صفراوی را وقتیکه با نهایت باشد و قائم مقام مطبوخ
هلیله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است مر آن مرض را مطبوخ هلیله * صنعت آن بگیرند هلیلهٔ زرد فربه بزرگ
بی سوراخ یکصد عدد در تغار اخضر یعنی لعابدار کرده آب بر روی وی کنند چندانکه چهار انگشت آب از روی هلیلها بر گردد
پس سر آنرا بپوشانند که گرد و غبار در ان داخل نشود و در آفتاب گذارند دو هفته پس صافی نموده آب آنرا نگاهدارند و باز
آب تازه بر روی وی کنند و سرش را پوشیده در آفتاب یکهفتهٔ دیگر بگذارند پس آب آنرا صافی نموده نگاهدارند و ملاحظه
هلیلها نمایند اگر در انها زردی و تلخی باقی باشد یک مرتبهٔ دیگر آب بر روی وی کرده بعد از هفته آب آنرا گرفته هلیلها را دور کنند
والا بعد از دو مرتبه هلیلها را دور کنند و آبها را در پیالهای خرد کرده بر بالای بام بر روی تخته بند نهند در آفتاب و سر پیالها را بپارچهٔ
بپوشند و صبر کنند تا خشک شود پس از ین حبها ساخته نگاهدارند و در وقت حاجت چهار درم تا هفت درم آن با آب خالص یا
جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تپ نباشد و ارادهٔ اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطری و گل سرخ
و کثیرا حب ساخته بکار برند و گاهی می افزایند عصارهٔ افسنتین پس باید که صبر یک جزو و از عصارهٔ افسنتین نیم جزو و از گل
سرخ ربع جزوی و از نقوع هلیلهٔ مذکور مثل مجموع شربتی از چهار درم تا هفت درم باشد * فصل در بیان سفوفاتیکه اصل
و عمود در انها اهلیلج است * سفوف اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر سدی بسبب سدهٔ فیما بین مراره و امعا هرگاه از تدابیر دیگر
زائل نگردد این سفوف را با شیر شتر بدهند خصوص شتریکه آنرا علف شیح و قیصوم داده باشند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سه درم
افتیمون انیسون از هریک نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یک شربت است با پنجاه شصت درم شیر شتر * سفوف اهلیلج شیخ
داؤد انطاکی جید الفعل و عظیم النفع و بالغ است در قطع امراض سر و معده و قلب * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه تخم ریحان نمام پودنهٔ نهری و تربد سفید مدبر از هریک چهار درم کهربا تخم خرفهٔ مقشر مرجان
قرمزی از هریک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قیراط مشک اضافه کنند و اگر ارادهٔ اسهال باشد اضافه کنند بر

اجزای اصل سربنفشه بسفایج فستقي اصل السوس ازهریك چهار درم مقمونیای مشوي دو درم واکر مرض اعضای مثل کوره متعدي بسوی کبد باشد اضافه کنند براجزای اصل نسخه انواع ثلثهٔ صندل را یعني احمر واصفر وابیض واکر درمعده باشد مصطکي کل سرخ براجزای اصل بیفزایند واکر خفقان قوي باشد کل کاوزبان طباشیر سفید براجزای اصل بیفزایند واکر ریاح بسیار باشد رازیانه داخل کنند ازهریك سه درم وازبرای حدیث نفس ووسواس سودا وجنون افتیمون اقریطي شش درم انیسون چهار درم ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشك مقشر کل ارمني مغسول ازهریك دو درم بیفزایند بر اصل نسخه وهرکاه که خفقان قوي زیادتي کند دران عود قماري خام ودرونج عقربي وزرنباد ازهریك سه درم اضافه کنند واکر حرارت اشتداد داشته باشد بیاشامند آنرا با آب زرشك وکلاب بعد ازانکه بروغن کل سرخ چرب نموده باشند والا بروغن بادام شیرین چرب نمایند واضافه کنند بران بوزن آن شکر شربتي پنجدرم * سفوف اهلیلج قابض شکم به بند د ورد رد معده را نافع بود وزحیر را بعد ازتنقیه سود مند بود * صنعت آن هلیله سیاه درزیت انفاق بریان نموده صمغ عربي بریان زیرهٔ کرماني سد برانیسون بریان ازهریك یك جزو بزرقطونا بریان حب الرشاد ازهریک دو جزو چهاردوائی اول را کوفته بیخته وبزرقطونا وحب الرشاد را بروغن کل یا بادام چرب نموده ودرست داخل کرده استعمال نمایند شربتي چهار درم * سفوف اهلیلج که بلغم براند ومعده راپاک سازد * صنعت آن پوست هلیله کابلي دو درم نمك هندي دارفلفل ازهریك دودانك کوفته بیخته همه یک شربت باشد با پیالهٔ آب کرم بنوشند * سفوف اهلیلج درامراض طحال ویرقان اسود چون بعد از فصد باسلیق واسیلم ایسر وخوردن مسهلات موافقه با ماء الجبن متخذ باسکنجبین افتیموني خورده شود نافع است * صنعت آن پوست هلیله زرد سه درم پوست بلیله هلیلهٔ سیاه ازهریك دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیمدرم نمك هندي یکدانک کوفته بیخته جمله یك شربت است بحسب قوت وضعف وزیاده وکم نمودن برای طبیب است * سفوف اهلیلج دیکر که دریرقان اسود بسبب سدهٔ مابین کبد وطحال بکار آید هرکاه استعمال کرده شود با ماء الجبن فرا کرفته باسکنجبین افتیموني * صنعت آن پوست هلیله زرد سه درم پوست بلیله پوست هلیله کابلي ازهریك دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیمدرم نمك هندي یکدانك جمله یك شربت است این همان نسخهٔ قبل است الا آنکه هلیلهٔ سیاه داخل ندارد * سفوف اهلیلج ابوماهرکه نافع است ازبرای اسهال دماغي رطوبي که هرروز یکدرم میداده باشند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلي هلیله سیاه نمك طعام سادج هندي افسنتین رومي ایارج فیقرا اقراص کل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن مجموع نبات سفید سوده داخل نمایند * سفوف اهلیلج دیکر نافع ازبرای اسهال معدی که بسبب ضعف هاضمه حادث از زیادتي بلغم وصفرا باشد * صنعت آن پوست هلیله زرد یك جزو وحب الرشاد نیم جزو وحب الاس سماق کزمازج ملح اصلي ازهریک سدس جزوي کوفته بیخته شربتي دو درم * سفوف اهلیلج کفته شده که نافع است ازبرای صداع صفراوی بسبب اسهال صفرا * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلي ازهریك سه درم ریوند چیني ثلث درمی کوفته بیخته سفوف سازند جمله یك شربت است با آب انار ترش وآب انار شیرین معصور باشحم بنوشند

وباید دانست که قومی ازاطبا مکروه داشته اند استعمال جرم اهلیلجات را درامراض سر بجهت آنکه اجرام اهلیلجات میباشد اسهال آنها بعسر وبعد مسهلات البته دراکثر تعقل بطن یعني بستکی شکم عارض میکردد وعقل شکم درامراض سر از اضر اشیاء است بانها پس اولی آن است که اهلیلجات را درامراض سر بطریق نقوع یا مطبوخ داده شود بعد ازرابع عشر پس بنابرین اکر اجزای این حب رایعني صبر وهلیله وریوند رانقوع سازند باین طریق که بکیرند هلیله زرد هلیله کابلي ازهریك پنجدرم

ریوند چینی نیم درم تا یک درم وهمه را در آب رمانین معصورین با شحم بخیسانند ودر هاون سنگی بدسته بمالند تا آب
انار قوت دواها را بگیرد وصافی آن را بیاشامند خوب است وگفته اند که صمغیتی که در هلیلهٔ زرد بخاصیتی که دران است
میباشد مسهل صفرا ومعین است بر خاصیت آن عصر آن پس هرگاه بخیسانند آن را در آب جدا میگردد ازان قوت صمغیت
در آب ومیگردد اسهال آن آب اقوی ودر ریوند چینی قوت باردهٔ قابضه می باشد وقوت حارهٔ لطیفه پس هرگاه در آب
بخیسانند آن را بیرون می آید جرم ناری مسهل آن بغیر جوهر قابض پس اسهال نقوع آن زیاده است از اسهال جرم آن
* سفوف اهلیلج نافع از برای رعونت وحمق * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی دو مثقال کند. فلفل مصطکی رومی ازهریک یکمثقال
نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته هر روز صبح ناشتا یک مثقال آن را بخورند * سفوف اهلیلج روفس نافع از برای قطرب
چون آشامیده شود با ماء الجبن بعد از فصد واخراج خون مقداریکه قریب بغشي رسد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی
پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج فستقي پوست تراشیده افتیمون لاجورد کوفته بیاشامند ازان دو درم با ماء الجبن * سفوف اهلیلج
مستعمل در ربع بعد از ظهور نضج در قاروره وسائر علامات نضج ماده * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه ازهریک هفت
درم بسفایج فستقي افتیمون ازهریک سه درم همه را کوفته بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر سفید کف کنند وبعد ازان
آب گرم بنوشند * سفوف اهلیلج مستعمل در خفقان سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی تخم فلنجمشک
تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود هندی سعد کوفی قرنفل کشنیز خشک ازهریک سه درم کهربا بسد
مروارید ناسفته ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول ازهریک یک درم ونیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین ازهریک
چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با آب بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین بنوشند * سفوف اهلیلج قاطع بخارات از
دماغ وعین واذن ونیز این سفوف نافع است از برای تقویت قلب ومعده است وهاضم طعام ودورکنندهٔ وسواس وخفقان وغشي
ومجفف رطوبت ومخرج اخلاط ردیه است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی فندق بریان کرده ازهریک یک اوقیه کشنیز خشک
در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان کرده گاوزبان آملهٔ منقی پوست اترج تخم کاسنی اصل السوس ازهریک پنجدرم
زرورد درونج عقربی بزرقطونای غیر کوبیده رازیانه حرف محرق ازهریک سه درم لک مغسول طباشیر سفید عود هندی
مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید ازهریک دو درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته شربتی پنجدرم
واگر حرارت غالب باشد نیم درم کافور قیصوری زیاده نمایند * سفوف اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادي کبد بعد از فصد
دموي وتضمید با آب کدوی تازه وآب خیار تازه با آرد جو وآرد عدس وصندل سرخ وفوفل * صنعت آن پوست هلیلهٔ
زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر سفید دو درم رازیانه یکدرم ودر نسخهٔ دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است کوفته
بیخته شربتی سه درم ودستور خوردن این سفوف آنکه هر روز سه درم این سفوف را با چهل درم ماء الجبن بدهند وتا
هفت روز هر روز بیست درم ماء الجبن را زیاده کنند * سفوف اهلیلج مستعمل در شیرشتر در سوء مزاج حار مادي کبد * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد ده درم لک مغسول گل سرخ طباشیر سفید ازهریک پنجدرم ریوند چینی سه درم رازیانه انیسون
ازهریک یکدرم کوفته بیخته با شیرشتر بنوشند واگر خواهند تلیین زیاده کنند چهار درم گل بنفشه داخل نمایند وسفوف ساخته
با ماء الجبن شیرشتر یا شیربز سه درم آنرا بدهند * سفوف اهلیلج مستعمل در ورم صلب کبد هرگاه حرارت نباشد با یکرطل
شیرشتر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه ازهریک یک جزو تخم کرفس انیسون رازیانه ازهریک ربع جزو شربتی

سه درم تا هفت درم با یکرطل شیر شتر * سفوف اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر هرگاه بسبب بسیاري صفرا باشد در جگر وتپ
نباشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم صبر سقوطري نیم درم طباشیر سفید یکدرم سقمونیا یکدانك ونیم جمله سه شربت
است * سفوف اهلیلج لؤلؤی نافع از برای ماليخوليا وضعف قلب وخفقان سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ
سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله تخم فرنجمشك تخم بادرنجبویه لسان الثور اسطوخودوس افتیمون اقریطي گل ارمني عود هندي
سعد کوفي قرنفل کشنیز خشك از هریک سه درم کهربای شمعي ابریشم مقرض حجر ارمني مغسول مروارید ناسفته از هر
یکدرم ونیم تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم کدوی شیرین از هریك چهاردرم کوفته بیخته شربتی یك مثقال با عرق بادرنجبویه
شراب سیب شیرین بنوشند * سنون اهلیلج مسمی بدوا ئیکه عبد الله بن مسعود یماني از طهراني روایت کرده که او از خط
که کفت نوشت از برای من حضرت امام علي بن موسی الرضا عم این دوا را از برای بلغم * صنعت آن فرمودند بگیر هلیلهٔ زرد
یک مثقال خردل دو مثقال عاقرقرحا یك مثقال وبکوب و بپیز وبمال بپای دندانها صبح ناشتا پس بدرستیکه این دوا تنقیهٔ
بلغم میکند وخوشبو میکرداند بوی دهان را و مستحکم میکرداند دندانها را باذن الله تعالی * فصل در ذکر اشربهٔ اهلیلج

* شراب اهلیلج تپهای کرم واوجاع کرم را سود دارد وصفرا براند وطبع را نرم کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده
نیم کوفته در ظرفی کرده آب صاف برسر آن کنند وسه روز در آفتاب بگذارند وبعد ازان صاف کرده در شیشه
کنند هلیلهٔ دیکر نیم کوفته با قدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روز در آفتاب بگذارند وصاف نموده
دیکر را با قدری آب تازه اضافه کنند ودر آفتاب بگذارند وبعد از نه روز از آفتاب بردارند وصاف کنند وباصد وپنجاه مثقال
ترنجبین بقوام آورند واز آتش فرو گیرند یك مثقال سقمونیا مشوي سوده دران حل نمایند * شراب اهلیلجي نوا
تنقیهٔ معدهٔ اصحاب صداع خماري بشراب اهلیلج مفید است مر ایشان را * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي
آملهٔ منقی از هریک پانزده درم آلوي سیاه بزرگ فربه فارسي آلوی بخارائي از هریك نیم رطل تمر
یکرطل عناب خراساني بزرگ پنجاه دانه همه را در شش رطل آب بپزند تا چهار رطل برود ودو رطل بماند پس
داخل کنند دران آب اترج وآب انار ترش وآب انار شیرین معصور بن به شحم وآب سیب وگلاب از هر
ترنجبین پاک کرده از هریك دو ثلث یك رطل وبآتش ملایم بپزند تا بقوام جلاب آید سرد کرده در شیشه نکاهدارند
دیکر ملین ومشهي طعام ومقوي معده است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هر
هشت مثقال جوکوب نموده در مرتبان چیني یا سفالي کرده مقدار چهار پنج آثار هندي آب بران ریخته در آفتاب بگذارند
یکهفته تا ده روز در زمستان ودر تابستان چهار پنج روز تا یك هفته پس صاف نموده آب زلال آن را گرفته مقدار چهل
مثقال نمك طعام داخل نموده نکاهدارند وقت حاجت از پانزده تا بیست مثقال میل نمایند * عرق اهلیلج مبهي مشهي
ومکیف ومنشط است * صنعت آن قند سیاه یکمن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك
دوسیر پوست درخت امغیلان چهار سیر همه را بدستور مقرر در خم کرده بقدر ضرور آب بر روی وی کرده خم را
در سرکین اسپ دفن کرده بگذارند تا جوش خورد واز جوش فرو نشیند پس از خم برآورده بدستور مقرر عرق کشند
پس بگیرند گل سرخ بادرنجبویه بسفایج سرخ بهمن سفید بهمن سرخ خولنجان شقاقل از هریك پنج توله برگ فرنجمشك
گل گاوزبان از هریك نیم سیر خصیة الثعلب مصری پنج توله ابریشم خام پا و سیر داخل عرق مذکور کرده مرتبهٔ ثاني عرق

کشند ود روقت عرق کشیدن یکتوله عنبر اشهب در ته مشربه که عرق دران می چکد بگذارند تا عرق بران بچکد

* عرق هلیلهٔ دیگر که بجهت نواب ذوالفقارخان بهادر تالیف نموده شخصی از اطبای عصر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی ده سیر در آب بجوشانند تا مهرا شود پس دانهای آنرا دور کرده یکمن قند سرخ داخل کرده در خم مستعمل نموده خم را در سرکین اسپ دفن کنند ویك روز بگذارند وشیر گاو تازه دوشیده جوشانیده که چربهٔ آنرا گرفته باشند داخل کرده سرش رابگیرند وروز دیگر پنج سیر نانخواه پاک کرده دران داخل نمایند وروز دیگر دو سیر ونیم مونش آهن داخل نمایند وبعد دو روز ده سیر ماست داخل نمایند وروز دیگر دو صد برگ تانبول داخل نمایند وبگذارند تا نبیذ شود پس عرق کشند ازان مقدار پانزده سیر دو پیاله پیش از غذا ودو پیاله بعد از غذا بیاشامند که اشتها آورد وباه راقوت دهد وامساک آورد وغرایب بینند واگر خواسته باشند که دو آتشه نمایند اول مرتبه بیست سیر عرق بکشند ویك سیر دارچینی یك شبانروز دران بخیسانند پس روز دیگر ازان عرق کشند مقدار دوازده سیر * فنجنوش نسخ آن در حرف الخاء در خبث الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* فیروزنوش بدانکه اطبای فرس این لفظ راگاه بر معجون مرکب از افیون ومصلحات آن وگاه بر معجون مرکب از هلیلجات وخبث الحدید اطلاق میکنند چنانچه درباب افیون ذکریافت وانچه فیروزنوش بمعنی فنجنوش است در خبث الحدید مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * فیروزنوش ممسک یعنی فیروزنوش بامسك این فیروزنوش نافع است از برای ریاح بواسیر وبلغم خام ومقوی معده است ومقوی باه ومعین آن ورنگ را صافی کند وکرده را گرم کرداند نافع است از برای ریاح رحم وحابس خون بواسیر ودافع سرعت انزال است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد شیطرج هندی تخم کرفس خیربوا قسط تلخ سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشك از هریک شش درم پوست بلیله آملهٔ منقی نانخواه تودری زرد تودری کلکون دارفلفل کنجد مقشر از هریك چهار درم قرنفة الطیب جوزبوا زنجبیل فلفل مویه از هریك هشت درم سعد کوفی ده درم ودر نسخهٔ دیگر چهار درم است مشك خالص ترکی دو مثقال عنبر اشهب یك مثقال خبث الحدید مدبر بوزن مجموع ادویه روغن گاو ده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را بادو وزن ونیم عسل سفید جید منزوع الرغوه معجون سازند شربتی دو درم با دوغ گاو ومسکه گرفته ویا با نبیذ زبیب جید ودر هفته باین دوا مداومت باید نمود وبعضی گفته اند که این معجون را باید که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند ومزاج این معجون گرم است وخشك است در آخر درجهٔ سیوم * قرص هلیله نافع از برای ضعف معدهٔ بلغمی بعد از تنقیه بحب شبیار باقی با سکنجبین وآب مرکدام که باشد در هفته یکمرتبه وغذا باید در ایام خوردن این قرص زیرباج باشد واین قرص تالیف اطبای هند است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی ده درم زنجبیل شش درم دارفلفل شیطرج هندی از هریک چهار درم نمك سنك هفت درم کبریت زرد مدبر ودع محرق از هریك یکمثقال جمله را در آب لیمو یك شبانروز سحق نمایند پس اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم * فصل در بیان نسخ کلکلانجات * کلکلانج معرب از لغت هندیست که پلپلانه باشد بفتح بای هر دو فارسی چه پل بزبان هندی بمعنی میوه است یعنی مرکب از میوها که هلیله وبلیله وآمله باشند شیخ رئیس در قانون آورده که این معجون از تراکیب اطبای هند است کثیر النفع است از برای استرخای معده وبرودت آن وضعف معده از برودت ورطوبت واز برای سعفهٔ بلغمی وتپهای کهنه وغشی وحبس بول وبهق وبرص وبهر وضیق النفس وسل هرگاه نبوده باشد با حمی واز برای جبر کسر عظام واز برای برودت بدن واز برای بواسیر واورام طحال وقتیکه نبوده باشد با تپ واز برای دبیله وقولنج وماء اصفر واقسام استسقا واز برای زنانی که در ایام حمل مریض کردند واز برای اختناق رحم وصرع

ورياح حادث درمفاصل ونفخهٔ مراق ودرد زانو ودرد عضل * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى دارفلفل فلفل زنجبيل شيطرج هندي فلفل مويه نمك هندي سياه نمک سرخ نفطي نمك زرد نمك طعام نمك دراني لسان العصافير سعد هندي دانهٔ هيل بواجوزبوا قرفة الطيب برنک کابلي مقشر صعتر فارسي شونيز حب النيل زيرهٔ کرماني ساذج هندي تخم کرفس ازهريك چهار درم وگفته که يافتم درنسخهٔ ديگر اين معجون اين ادويه را آن هشقيقل است وآنرا خشقيقل نامند واطموط که آن کشت برکشت است ازهريک چهار درم خيارشنبر هشت درم تربد سفيد يکرطل وچهار استار مويز دانه بيرون آورده يکصد مثقال آملهٔ منقى صد مثقال فانيد ششرطل ونيم روغن کنجد سه رطل ودرنسخهٔ ديگر روغن کنجد يك رطل است ادويه را کوفته بيخته مويز را درآب پخته بپالايند پس خيارشنبر رادران بخيسانند پس بجوشانند وبپالايند وآمله را علىحده دربيست ودو رطل آب خالص يک شبانروز بخيسانند پس بجوشانند تاهشت رطل آب باقي ماند پس بپالايند ومرتبهٔ ديگر پالوده را درديك کرده وخيارشنبرخيسانيده درآب مويز راکه پالوده اند فانيد را دران حل کرده بآتش معتدل بپزند تا بقوام عسل آيد پس روغن کنجد را دران اندازند وحرکت دهند تا مخلوط کردد روغن بآن وبچسپد بدست وجامه پس از آتش فرود آورده ادويه را کوفته بآن بسرشند واستعمال نمايند شربتى ازيك مثقال تا چهار مثقال بحسب هرکسى بقدرقوت وبحسب سن وبلد صاحب ميزان الطبائع اين نسخه را با اندک تفاوتى ذکرکرده يعني بجاى هليلهٔ هندي سياه هليلهٔ کابلي وبجاى آملهٔ منقى شيرآملهٔ منقى وبجاى قرفه قرنفل ووزن هليله وبليله وشيرآمله ازهريك هفت درم آورده ووزن باقي ادويه باکشنيزخشك ازهريك پنجدرم وخشقيقل واطموط رانياورده ووزن تربد رايکصد وپنجاه درم ووزن فلوس خيارشنبر راده درم ووزن زبيب رانيم من آورده وبجاى آمله آخوشيرآمله بوزن يکمن آورده وگفته که شيرآمله ومويزمنقى را درده من آب بپزند تاثلث آب باقي ماند پس بپالايند وخيارشنبر را دران حل کرده وسه من وده استار فانيد جيد دران بگدازند وبآتش ملايم بجوشانند ونيم من روغن کنجد را بآن بياميزند ويکدو جوش ديگرداده تا بقوام آيد پس ادويه را بآن بسرشند شربتى چهار درم وگفته که اين ترکيب سي جزو است بغيرفانيد وروغن کنجد ومزاجش گرم است در آخردرجهٔ اولى وخشك است درسه ربع درجهٔ اولى ونسخهٔ شفائي درقرابادين خود آورده مساوي است با نسخهٔ صاحب ميزان الطبائع وهليلهٔ سياه وقرفه را بحال داشته بوزن پنجدرم وبجاى سعد قرنفل وبجاى صعترفارسي صمغ البطم آورده وگفته که مويز وشيرآمله را درشش من تبريزآب بپزند تا بدومن رسد وزن کرده ووزن فانيد را سه من ذکرکرده وگفته شربتى پنجدرم است با شيرشتريا آب عنب الثعلب وسيد اسمعيل درذخيره اين کلکلانج راباسم کلکلانج مروزي ذکرکرده باعتبارآنکه اين ترکيب ازاطباى مرو است يا باعتبارآنکه اطباى مرواين نسخه را ازهندي ترجمه کرده ودرکتب خود ذکرکرده اند ونسخهٔ آن با نسخهٔ صاحب ميزان الطبائع مساوي است الاآنکه وزن خيارشنبربيست درم است ووزن آبيکه مويز وشيرآمله رامىجوشانند دوازده من ووزن روغن کنجدسه من وقرفه وقرنفل داخل ندارد * کلکلانج اکبراين معجون هنديست عمدهٔ اجزاى آن آملج است نافع است از براى درد معده وتپهاى کهنه وغشي وعسرالبول وبرص وبهق وسرفهٔ رطب وقروح شش وعطش وزهرها وبرودت بدن وبواسير ودرد سپرز ودماميل وقولنج وماء اصفر واستسقا وامراض زنان آبستن وازبراى اشتهاى طعام آوردن وقوتش تا پنج سال باقي ميماند * صنعت آن هليلهٔ سياه بليله شيرآملج منقى برنج کابلي فلفل مويه تخم کرفس شيطرج هندي فلفل لسان العصافير زيرهٔ کرماني شونيز هشقيقل وبعضى گفته اند شقاقل ملح دراني ملح هندي بهمن سرخ بهمن سفيد نمک طعام نمك سياه نمك سرخ نانخواه ازهريك سه مثقال تربد سفيد يکرطل ادويه را کوفته بيخته شيرآملج منقى سه رطل دربيست وچهاررطل آب شيرين

باآتش معتدل بپزند تا ثلثش باقي ماند ازآتش فرود آورده بمالند وبپالایند وثفلش را بیندازند وشکر صافی چهار رطل داخل
کرده برآتش ملایم بگذارند وبهمواري بپزند تا شکر گداخته شود وغلیظ گردد مانند عسل وروغن شیرج تازه سه رطل دران
داخل کرده حرکت دهند تا باآن ممزوج شود ازآتش برگرفته ادویه راکوفته بیخته بران بپاشند وبرهم زنند تا ممزوج شود در
ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربتش ازسه مثقال تا چهار مثقال * کلکلانج اکبر دیگر به نسخهٔ سمرقندي
نافع ازبرای اصحاب استسقا واصحاب ضعف کبد وورم آن واصحاب صلابت آن ومیباشد این کلکلانج ملین طبائع ایشان وسده
وقولنج بگشاید وصلابت سپرز ویرقان سدي ودبیله وامراض حادث ازبلغم ورطوبت رانافع است * صنعت آن هلیلهٔ سیاه بلیلهٔ
استه بیرون کرده ازهریك سي وپنج درم ودرنسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد بیست درم وهلیلهٔ سیاه پوست بلیله ازهریك پانزده درم
است آملهٔ منقی یکمن ونیم تمرهندي پنجاه درم ودرنسخهٔ دیگر بجای تمرهندي تمرهیروني استه بیرون کرده پنجاه درم است
مویز منقی ازحب یکرطل همه رادر پانزده رطل آب بجوشانند تا ربع رطل آب بماند پس بمالند نیکو وازپالایش بگذارند وحل
کنند دران یکرطل فلوس خیارشنبر ومرتبهٔ دیگر صافي نمایند پس بگیرند برگ مازریون بیست درم ودرسه اوقیه روغن بادام
شیرین ویکرطل آب بپزند تا تمام آب برود وروغن بماند پس بگیرند لك مغسول سنبل الطیب گل سرخ دوقوفطراسالیون فوة
الصبغ ریوند چیني نمك هندي ایرسا غاریقون هش سفید ازهریك شش درم کمادریوس سیساليوس زراوند طویل اسارون عود
بلسان مصطکي جنطیانا بورنك کابلي مقشر پوست سلیخه ازهریك چهار درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین سعد کوفي اذخر مکي
ازهریك پنج درم تخم کشوث بزرسرمق ودرنسخهٔ دیگر بجای بزرسرمق تخم حرمل است رب السوس سقمونیا ازهریك ده درم تخم
کرفس بادیان قسط تلخ وج ترکي انیسون ازهریك سه درم تربد سفید مدبر یکصد وپنجاه درم زیرهٔ کرماني چهار درم کوفته
بیخته بروغن بادام مزبور چرب نموده پس بگیرند دومن فانیذ وسي درم روغن کنجد وفانیذ را درمطبوخ مسطور حل کرده
مرتبهٔ دیگر به بپزند تا غلیظ شود وبقوام آید پس روغن کنجد وادویهٔ مسحوقه را داخل کرده جوش خفیفي داده برهم زنند تا
مستوي گردد فرود آورند شربتي چهار درم تا پنج درم باشیر شتر یا آب عنب الثعلب یا ماء الجبن * کلکلانج کبیر ضعیفي
معده را که ازسردي وتري باشد وتپهای کهنه راسود دارد وبازگرفتن بول بگشاید وبهق وبرص وسرفهٔ بلغمي وقروح شش و
تنگي نفس راببرد وخداوندان جگر بارد وسپرز صلب را وخداوندان باسور وقولنج را وخداوندان استسقا واختناق رحم وبیماریهای
آنرا وخداوندان صرع ومزاج سودا راسود دارد * صنعت آن هلیلهٔ کابلي بلیله آملهٔ پاک کرده ازحب وریشه ازهریك هفت درم فلفل دار
فلفل زنجبیل فلفل مویه نمک هندي سیاه نمک هندي سرخ نمک اندراني نمك تبرزد خمیر لسان العصافیر شیطرج سعد خیربوا قرفه
قرنفل بورنك کابلي مقشر صعتر فارسي شونیز حب النیل زیرهٔ کرماني ساذج هندي تخم کرفس کشنیز خشک ازهریک پنج درم تربد
سفید صد وپنجاه درم فلوس خیارشنبر تازه ده درم مویز منقی نیم من شیر آمله پاک کرده یکمن مویز وآمله را اندردوازده من
آب بپزند تا دوبهره برود ویك حصه بماند وبپالایند وخیارشنبر را درین حل کنند وسه من وده استار فانیذ نیکو درین آب
بگدازند باآتش نرم ونیم من روغن کنجد تازه بازی بیامیزند ویك جوش دیگر بدهند تا قوام گیرد بعد آن داروها بدان
بسرشند شربتي ازسه درهم تا چهار درهم واین ترکیب سي جز است بغیر فانیذ وروغن کنجد ووزن آن شش صد وشصت
وهفت درم ونیم تقریبا مزاج آن گرم است درآخر درجهٔ اول وخشك است درسه ربع درجه ودرنسخهٔ دیگر که باسم کلکلانج
بزوري است زیرهٔ وساذج وتخم کرفس وکشنیز خشک داخل نیست * کلکلانج صغیر نافع ازبرای اقسام استسقا ووجاع کبد و

طحال وسدہ و دماميل و مجرب است در منافع مذكوره * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس پوست هليلهٔ زرد بيست درم هليلهٔ سياه پوست بليله از هر يك پانزده درم آملهٔ منقى سه رطل تمر هندي نيم پنجاه درم مويز دانه بيرون آورده يك رطل ادويه را جمع كرده سي رطل آب بر روي آنها كرده بجوشانند تا آنكه هشت رطل آب باقي ماند پس ادويه را نيكو بمالند و بفشارند و بپالايند و بگيرند عسل فلوس خيارشنبر منقى از حب و قشر يك رطل و دران آب مصفى داخل كرده يك جوشي داده پس فرود آورده بمالند ماليدني نيكو و در پالايش انداخته بپالايند يا از غربال موي بگذرانند و ثفل آن را دور كرده پس بگيرند فانيذ جيد چهار رطل و دران حل كرده بجوشانند تا بقوام عسل آيد پس داخل كنند دران روغن كنجد تازه يك رطل و در نسخهٔ كه صاحب ميزان الطبايع ذكر كرده وزن روغن كنجد سه استار است و على التقدير بر ين صافي نموده برهم زنند تا مخلوط يكديگر شوند و چند جوش ديگر داده از آتش فرود آورند و بگيرند لك مغسول سنبل الطيب دوقو گل سرخ منزوع الاقماع فطراساليون فو ريوند چيني نمك هندي بيخ سوسن آسمانجوني غاريقون هش سفيد از هر يك شش درم كاذريوس سيساليوس زراوند طويل اسارون مصطكي عود بلسان جنطيانا برنج كابلي مقشر سليخه از هر يك چهار درم بزر كشوث بزر سرمق اصل السوس رب السوس مقمونياي مشوي از هر يك ده درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتين سعد هندي فقاح اذخر از هر يك پنج درم تخم كرفس قسط تلخ و ج تركي رازيانه انيسون از هر يك سه درم تربد سفيد مدبر يكصد و پنجاه درم زيرهٔ كرماني چهار درم مجموع را كوفته بيخته پس بگيرند برگ مازريون بيست درم و داخل كنند دران يك رطل آب و سه اوقيه روغن كنجد ويا روغن بادام شيرين و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بپالايند و ادويه را بآن چرب كرده و در فانيذ مطبوخ مذكور مخلوط سازند خلط نيكو و در ظرف چيني نگاهدارند شربتي چهار درم با شير شتر يا ماء الجبن يا آب عنب الثعلب يا با آب كاكنج و بعضى گفته اند كه شربتي از چهار درم تا پنج درم و اين نسخه چهل و سه جز است بغير فانيذ و روغن و وزن ادويه يك هزار و نود و هفت درم است و مزاجش گرم است در اواسط درجهٔ اولى و خشك است در يك درجه و نيم و در نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره بجاى كاذريوس كافيطوس است و اين نسخه اصل از نسخهٔ ذخيره است * كاكلانج اصغر در منافع مثل منافع كاكلانج اكبر است * صنعت آن هليلهٔ سياه هندي بليلج منقى شير آملج منقى فلفل دارفلفل شيطرج هندي صبر زنجبيل حب النيل برنج كابلي مقشر كشنيز خشك نانخواه فلفلمويه تخم كرفس لسان العصافير زيرهٔ كرماني اطموط از هر يك پنج درم خيارشنبر منقى از قشر و حب نمك هندي قرفة الطيب ساذج هندي هيل بوا كه شمشيرا ست و اگر يافت نشود عوض آن قاقلهٔ كبار حبة السودا كه شونيز است از هر يك سه درم است تربد سفيد روغن شيرج از هر يك بيست استار شكر سفيد يكصد و بيست استار مويز دانه بيرون كرده دويست و پنجاه استار آب آملج ده رطل * صنعت ماء الاملج مستعمل درين كاكلانج شير آملهٔ منقى سه من مويز منقى از عجم شش من در چهل رطل آب عذب بپزند تا ربعش بماند پس بمالند و بپالايند و در ديگ پاكيزه كرده شكر را دران اندازند و بآتش ملايم بپزند تا شكر گداخته و مثل غليظ گردد پس ادويهٔ مسحوقه را بران ريخته بر بالاى آتش حركت دهند بعد ازان روغن شيرج را بران ريخته برهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمير گردد و از آتش بر گيرند و سرد كرده در ظرف چيني يا زجاجي نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال نمايند شربتي از سه مثقال تا چهار مثقال و قلمي فرموده اند كه باعتقاد اين فقير درين هردو نسخه روغن شيطرج تازه است كه بسهو روغن شيرج قلمي شده خواه سهو از مولفش باشد يا از كاتب بعد از تاليف * كاكلانج ديگر سدهٔ كبد و طحال و عسر بول بگشايد و ضيق النفس و قولنج را نافع بود و بيماريهاى رحم و تبهاى كهنه كه از بلغم و رطوبت

باشد سود مند بود و مستسقی را فائدهٔ عظیم بخشد و سینه و شش را از بلغم و رطوبت پاک سازد و سرفهٔ کهنه که از رطوبت دماغ
وشش باشد بر طرف کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ مقشر فلفل شیطرج هندی صبر زرد زنجبیل حب النیل
برنک کابلی مقشر کشنیز خشک نانخواه فلفل مویه تخم کرفس لسان العصافیر زیرهٔ کرمانی بندق هندی از هریک پنج درم شیرهٔ
فلوس خیارشنبر نمک هندی قرنفل ساذج هندی قاقلتین شونیز از هریک سه درم تربد سفید مدبر یکصد درم مویز منقی از
پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر آمله ده رطل اجزا کوفته بیخته مویز و شیر آمله را در بیست رطل آب صاف طبخ نمایند
و صافی کرده مقداریکه کفاف باشد فانید داخل کرده بقوام آورند انگاه دواها را کوفته بیخته دو رطل روغن کنجد تازه
داخل کرده همه را درهم آمیخته خوب بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت مقدار شربتی چهار مثقال
تناول نمایند * کلکلانج بارد نافع از برای استسقای حار و اوجاع کبد و سده و دماميل * صنعت آن به نسخهٔ ثابت بن قره در
ذخیره و ظاهرا آن اسب که بوده باشد از تالیف او پوست هلیلهٔ زرد شیر آملهٔ منقی مازریون مدبر غاریقون هش سفید
تربد سفید مدبر از هریک پنج درم غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هریک دو درم رب السوس
یکدرم عصارهٔ افسنتین سه درم ترنجبین یکصد درم ادویه را کوفته و بیخته ترنجبین را در آب حل کرده بجوشانند و بپالایند
و باز بجوشانند تا بقوام آید ادویه را با آن بسرشند * کلکلانج بارد دیگر به نسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیرهٔ خوارزم شاهی
درباب استسقای زقی ذکر کرده * صنعت آن بگیرند برک مازریون که هفت روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پوست
هلیلهٔ زرد غاریقون هش سفید از هریک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم ایرسا کل سرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین
مقشر رب السوس از هریک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر و فانید از هریک پانزده درم هر سه را باب کرم
کداخته صافی نموده بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند شربتی از دو درم تا چهار درم و در نسخهٔ سمرقندی که از برای استسقا
با حرارت آورده بجای ایرسا اصل السوس است و در نسخهٔ دیکر مغز بادام مقشر پنجدرم نیز داخل است و بجای مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه است و در نسخهٔ دیکر وزن ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هریک شصت درم است و نوشته که شربتی از دو درم تا
چهار درم با شیر شتر بلا اشربهٔ مناسبهٔ دیکر بیاشامند و تا شش درم میتوان خورد و باقی ادویه مساوی نسخهٔ سید اسمعیل اند
* کلکلانج حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای آنها کلکلانج بارد و مستعمل است دران امراض وقتیکه بوده باشند بسبب برودت
* صنعت آن ورق مازریون مدبر غاریقون هش سفید پوست هلیلهٔ زرد سکبینج از هریک پنجدرم ایرسا سه درم ریوند چینی
عصارهٔ غافث انیسون سنبل الطیب از هریک دو درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از سه درم تا
چهار درم با شیر شتر یا غیر آن از اشربهٔ مناسبه و تا شش درم میتوان خورد * کلکلانج معتدل منقول از قرابادین قلانسی به نسخهٔ ثابت
بن قره * صنعت آن ورق مازریون که یکهفته در سرکهٔ انکوری خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیلهٔ زرد غاریقون هش
سفید از هریک پنجدرم عصارهٔ افسنتین سه درم ایرسا کل سرخ منزوع الاقماع مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هریک
دو درم ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر فانید از هریک پانزده درم این هر سه را باب کرم حل کرده بپالایند و بپزند تا غلیظ شود
و ادویهٔ خشک را کوفته بیخته با آن معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم و این نسخه با فانید دوازده جزو است و وزن
این مجموع هفتاد و سه درم است و مزاجش چنانکه ثابت بن قره اشاره نموده معتدل است در حرارت و برودت و خشک در
درجهٔ دوم * کلکلانج به نسخهٔ دیکر * صنعت آن تربد سفید مدبر مازریون مدبر پوست هلیلهٔ کابلی عصارهٔ افسنتین ریوند چینی

غاريقون هش سفيد ازهريک پنجدرم مغزتخم خيارين تخم كاسني ورق كل سرخ ابرسا رب السوس ازهريك دودرم ترنجبين شكرسفيد فلوس خيارشنبر ازهريك پنجاه درم روغن بادام شيرين دوازده درم تربد وهليله را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نمود باقي ادويه را كوفته بيخته ترنجبين وشكر وفلوس خيارشنبر را درآب حل كرده صافي نموده بآتش ملايم بقوام آورده بدستور مقرر معجون سازند شربتي سه مثقال تاپنج مثقال جائزبود باشيرشتر ياغير آن ازاشربهٔ مناسبه * كلكلانج ديكر بنسخهٔ محمدبن زكرياء رازي * صنعت آن مازريون مدبر تربد سفيد مدبر غاريقون هش سفيد پوست هليلهٔ زرد ازهريك پنجدرم عصارهٔ افسنتين سه درم ورق كل سرخ تخم كاسني ازهريك دودرم رب السوس دودرم ونيم باترنجبين منقى وفلوس خيارشنبر با فانيذ بدستور معجون سازند شربتي ازدودرم تاچهاردرم باطبيخ هليلهٔ زرد ودر نسخهٔ سيداسمعيل فانيذ داخل نيست * ماء الحيوة جهت قوت هاضمه ورفع سستي اعصاب وبجهت تقويت دماغ وحدت ذهن نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي بليله آملهٔ منقى خبث الحديد ازهريک پاو اثارهندي دارفلفل زنجبيل نانخواه ازهريك نيم پاو همه را جوكوب كرده خبث الحديد را نرم سائيده درسبوچهٔ چيني يالعابدار كرده پانزده اثارآب شيرين خالص را بجوشانند تاده آثار بماند كرماكرم بران ريزند پس شش توله نمك طعام داخل نموده واكر نمك سنكي سفيد باشد بهتراست پس سرآنرا بسته درآفتاب بكذارند تادوازده روزكه شب وروز درتحت السما باشد پس شروع نمايند بخوردن آن شربتي ازسه توله تاپنج توله ناشتا وبعد ازطعام توان خوردو درايام خوردن ازترشي وبادي پرهيز نمايند وهركاه قدري آب خرچ شود قدري آب خالص را جوش داده كه ثلث آن برود كرماكرم داخل نمايند وهمين قسم چون آب كم شود آب خالص را جوشانيده اضافه نمايند تادران طعم وتندي باقي است وچون طعم آن كم كردد ديكرآب داخل ننمايند * ماء الفواكه اهليلجي اسهال صفرا بآن بعد ازنضج ونافع است مرصداع صفراوي را * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد ازهريك هفت درم عناب ده دانه سپستان سي دانه تمرهندي منقى ازقشر وحب وليف ده درم آلوي سياه آلوي بخارائي ازهريك دوازده دانه همه را دريكرطل آب كرم يكشب بخيسانند وصبح صافي نموده يك اوقيه تادواوقيه سكنجبين سكري ساده داخل نموده بنوشند * مضوغ اهليلجي اين مضوغ ازاستنباط آن قدس سره است نافع است ازبراى رعونت وحمق * صنعت آن بكيرند اهليلج كابلي كلان غرقي زربن عددي واستهٔ آن را بيرون كرده باكندر ذكر مصطكي علك البطم ازهريک يكمثقال عنبراشهب مويزسرخ سعدكوفي صعترفارسي قرنفل زنجبيل اسطوخودوس ازهريك نيم مثقال كوفته بيخته بعرق بادرنجبويه سرشته بنادق سازند هريك بوزن يكمثقال دايم يكى را دردهان نكاهدارند وآهسته آهسته بخايند وآب آن را فروبرند * فصل دربيان مطبوخاتيكه اصل وعمود درآنها اهليلج است * رازي كفته كه آشاميدن آن نافع است ازبراى دواروسدر صفراوي ابن الياس كفته كه علاج دوارصفراوي تنقيهٔ بدن وسر است ازصفرا به مطبوخ اهليلج مداينى كفته كه اسهال بطن بمطبوخ اهليلج نافع است ازبراى دواروسدر صفراوي سمرقندي كفته كه هركاه سبب دواروسدر حادث بمشاركت معده اخلاط مراريهٔ حاصله درمعده باشد علاجش بقئ است وباسهال بمطبوخ اهليلج * مطبوخ اهليلجي مسهل صفرا منقي معده وسراز اخلاط مراريه * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي ازهريک هفت درم بنفشه كل نيلوفر تخم كاسني سناءمكي ازهريك پنج درم اصل السوس تراشيده سه درم مويزمنقى ده درم عناب سپستان آلوي سياه ازهريك بيست دانه مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تايكرطل بماند صافي نموده فلوس خيارشنبر ترنجبين ازهريك پانزده مثقال دران داخل كرده صافي نموده روغن بادام شيرين دودرم بران چكانيده سحر بنوشند * مطبوخ اهليلجي ديكركه منقي

معدهٔ ازاخلاط مراریه ونافع است ازبرای دواربشرکت معدهٔ ازاخلاط صفراویه درمعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی ازهریك ده مثقال آلوی سیاه آلوی بخارائی سپستان ازهریک ده دانه تخم کاسنی پنج مثقال درآب جوشانیدهٔ صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده سقمونیا یکدانك سوده داخل کرده سحر بنوشند * مطبوخ اهلیلج اطلاق طبیعت بآن ازبرای تنقیهٔ معده ازبقیهٔ فضل شراب که درمعدهٔ مانده باشد وقتیکه بوده باشد مزاج حار وصداع خماری شدید میباشد مفید * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه فارسی آلوی بخارائی ازهریک بیست دانهٔ شاه ترهٔ سنامکی ازهریك پنجدرم ورق گل سرخ چهاردرم عناب بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی ازهریك دودرم عنب الثعلب اصل السوس سربنفشه گل نیلوفر ازهریك سی درم همه را درسه رطل آب بجوشانند تابنصف رسد صافی نموده بگیرند ازآب صافی آن یکصد درم وشیرخشت خراسانی وتمرهندی منقی ازحب ولیف ازهریك ده مثقال دران حل کرده بپالایند وبیاشامند * مطبوخ اهلیلج اصفر نافع ازبرای اسهال صفراوی درصداع حادث بمشارکت معده ازغلبهٔ صفرادرمعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پنج درم شاهترهٔ سه درم عناب خراسانی دهدانه تمرهندی مویزمنقی ازهریك ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر منقی ازحب پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیمدانك نشاسته دودانک سوده داخل کرده بنوشند وغذا مرقهٔ جوزهٔ مرغ مطبوخ باآب آلو یاآب تمرهندی یاآب غورهٔ یاآب سماق باشد * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای دوار صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شاهترهٔ ازهریک ده درم دریکرطل ونیم آب بجوشانند تاثلث بماند بر روی فلوس خیارشنبر وشیرخشت خراسانی ازهریك ده مثقال صافی نموده بمالند وبفشارند وبپالایند ویکمثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیکرنافع ازبرای دوارحادث بمشارکت معده ازاخلاط مریه درمعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارائی ازهریك ده دانه سپستان بیست دانه تمرهندی منقی ازحب ده درم تخم کاسنی چهار درم جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی سی درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند واکریکدانك سقمونیای مشوی سوداروا نموده بنوشند بهتراست * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای سدرصفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سربنفشه ازهریك ده درم دریك رطل آب بجوشانند تاثلث باقی ماند صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده صافی نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل دردوار وسدر ازبرای اسهال خلط محدث آن هرکاه بوده باشد علت قوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرک دانه بیست دانه سپستان سیدانه مویزمنقی بیست درم تمرهندی پانزده درم شاهترهٔ پودنه ازهریك ده درم ورق گل سرخ شش درم افسنتین رومی پنجدرم بادآورد سه درم رازیانه انیسون ازهریك یك درم سقمونیای مشوی یکدانك سوده دران حل کرده سحرگاه نیم کرم بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیکرمسهل سودا واخلاط محترقه نافع ازبرای امراض سوداویه وصفراویه خصوص ازبرای دوار * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه ازهریك دودرم ونیم افتیمون افسنتین رومی تربد سفید مجوف مصمغ مدبر نیم درم آلوی سیاه پانزده دانه تمرهندی منقی ازحب ولیف ده درم همه را بدستور مقررجوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبرده مثقال ترنجبین بیست درم دران بمالند وبپالایند وروغن بادام شیرین یکدرم دران داخل کرده سحرنیم کرم بیاشامند * مطبوخ اهلیلج طبری این مطبوخ رادر کتاش موسوم بمعالجات بقراطی ذکرکرده وکفته که هرکاه بوده باشد دوارازاخلاط حارهٔ محتبسه دربطون دماغ وطبیب رالازم است که دربن قسم دوار نظرکردن بقوت علیل وسائرقوانین پس اکرمانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال

طبیعت فرماید بعد از چند روز باین مطبوخ وا قلش باید که پنج روز از فصد بگذرد ومقتضی طبیعت وقوت این مطبوخ آن
است که ملطف ومنضج اخلاط است ومسهل ومستفرغ جمیع بدن است واگر یك شربت کفایت کرد بهتر والا باید که بیاشامانند
دو شربت وسه شربت * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریك پانزده درم افسنتین رومی قنطوریون
دقیق حشیش غافث از هریك چهار درم تمر هندی منقی از لیف وحب ده درم عناب آلوی سیاه از هریک سی دانه پرسیاوشان پنج
درم اصل السوس تراشیده مرضوض چهار درم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند وصافی نموده بگیرند از ان یك شربت و
بمالند در ان غاریقون سفید دو ثلث درمی تربد سفید مدبر یکدرم سقمونیای انطاکی مشوی سه طسوج بعد از انکه همه را سحق نموده
بجلاب سکری سرشته باشند پس آن را نیم گرم کرده اول طلوع صبح بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر منقول از کناش بقراطی مستعمل در
دوار از اخلاط ریاحیهٔ محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است که اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید علیل را پس بعد
از پنج روز اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سی درم تمر هندی منقی از حب ولیف سی درم افسنتین
رومی هفت درم رازیانه زوفای خشک صعتر فارسی از هریک پنج درم عناب آلوی سیاه از هریك سی دانه مویز منقی بیست درم
مجموع را بدستور مقرر بپزند وصافی نموده بگیرند از ان یك شربت وحل کنند در ان تربد سفید یکدرم سقمونیای انطاکی
مشوی یکدانك ونیم گرم کرده بیاشامند * مطبوخ اهلیلج این مطبوخ جامع مسهل هرسه خلط است وپاک میکند دماغ را
ونافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای دوار وسدر حادث از اخلاط مختلفه سوای خون * صنعت آن پوست هلیلهٔ
زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریك ده درم آلوی سیاه سی دانه تمر هندی منقی پانزده درم شاهتره هفت درم افسنتین
رومی سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بگیرند از ان یکرطل وبمالند در ان تربد مدبر یکدرم
صبر سقوطری ربع درمی غاریقون دو دانك وبنوشند میفرمایند که اگر ادویهٔ مذکوره را حب بسته فرو برند وبعد از دو ساعت مطبوخ
را بنوشند بهتر است واگر در مطبوخ ده مثقال فلوس خیار شنبر حل کرده بپالایند ویك مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
بنوشند اقوی است * مطبوخ اهلیلج باشاهترج شیخ رئیس گفته که هرگاه بوده باشد سبب دوار وسدر حادث بمشارکت معده
واخلاط مریهٔ سازجه در معده پس باید که استفراغ باسهال باین مطبوخ بعد از قیء نموده شود * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش
درم آلوی سیاه آلوی بخارائی از هریك بیست دانه سپستان سی دانه شاهتره سنامکی از هریک پنج درم ورق گل سرخ چهار
درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هریك دو درم عنب الثعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر از هریك سه
درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند با بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تمر هندی منقی از حب ولیف از
هریك ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر از هریك پانزده مثقال در ان بمالند مالیدنی قوی وبپالایند ویک مثقال روغن
بادام شیرین بر ان بچکانند وبیاشامند * مطبوخ اهلیلج باغاریقون از اهرن گفته که میباشد دوار یا از معده یا از سر وانچه
بوده باشد مختص بسر باید که بیاشامانند صاحب آنرا این مطبوخ که مسهل اخلاط ثلثه است از سر ونیز این مطبوخ نافع
است از برای جنون چون استعمال کرده شود بعد از تدابیر منومه چون خواب آید اسهال خلط نماید باین مطبوخ بعد از
نضج ماده وبعد از تنقیهٔ چند روز اورا رخصت استراحت فرمایند وامر کنند اورا بتدابیر مرطبه از اغذیه وغیرها پس اعاده کنند
دوای مسهل را وبر ای طبیب است که اعادهٔ همین مسهل نماید یا اقوی از این چون حب اسطوخودوس * صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریك هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک چهار درم مویز سرخ

منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس ازهریك سه درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض دو درم افتیمون درکتان بسته ده درم اترنج مشك ساذج هندی انیسون ازهریك یکدرم مجموع را بدستور مقرر بجوشانند وصافی نموده غاریقون هشت سفید صبر سقوطری ازهریك یکدرم نمك نفطی لاجورد مغسول ازهریك دو دانك شحم حنظل یکدانك شکر سرخ ده درم غاریقون را به پشت آرد بیز موئی بمالند وبیزند وباباقی ادویه سردارو که کوفته بیخته باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمالند وبنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در اقسام جنون وقتیکه سودای محترق از صفرا باشد چون استعمال کرده شود بعد از فصد وسائر تدابیر سرسام صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم پوست هلیلهٔ کابلی ده درم افتیمون افسنتین رومی ازهریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم سنامکی سه درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پاک کرده پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند وبعضی اوقات نیمدرم سقمونیای مشوی داخل نمایند وبعضی اوقات سربنفشه گل نیلوفر عناب جوشانیده اضافه نمایند واین نسخه بطریق دستور العمل است در خور هر شخص زیاده وکم کنند وبعضی اوقات از جهت تقویت قوت مصطکی رومی و انیسون داخل نمایند * مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی اصل السوس ازهریك دو مثقال آلوی سیاه ده عدد مویز منقی بیست عدد عناب خراسانی پانزده عدد تمرهندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین ازهریك پانزده درم دران حل کرده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال دران حل کرده باز صافی نموده روغن بادام شیرین یکمثقال دران داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی منقی از حب وقشر ولیف ازهریك سی درم مویز طائفی منقی از حب عناب سپستان از هریك سی دانه سربنفشه خشك دوازده مثقال آلوی سیاه سی عدد وهمه را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند پس بگیرند ازان هر روز هفتاد مثقال وحل کنند دران دوازده مثقال فلوس خیارشنبر منقی از حب وبمالند وبپالایند وبچکانند بران روغن بادام شیرین یکمثقال وبنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی که در اسهال صفرا اقوی از نسخهٔ قبل است واسهال صفراوی غلیظ یعنی مرهٔ محی میکند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم آلوی سیاه فارسی بزرگ دانه بیست دانه عناب خراسانی بیست دانه تمرهندی منقی از حب پانزده درم شاهتره ده درم افسنتین رومی پنج درم مجموع را در دو رطل آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده بگیرند ازان شش اوقیه وحل کنند دران شیرخشت خراسانی وترنجبین ازهریك یک اوقیه وتقویت نمایند آنرا به نیمدانك سقمونیای مشوی وبیاشامند واگر مادهٔ اغلظ باشد سزاوار آن است که بعوض شیرخشت وترنجبین نیم مثقال صبر سقوطری دران داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی هرگاه باصفرا شائبهٔ از بلغم باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد بیست درم تمرهندی منقی از حب سی درم پرسیاوشان اصل السوس ازهریك سه درم شاهتره پانزده درم افسنتین رومی هفت درم عناب سی دانه آلو بیست دانه مویز منقی از حب ده درم کشنیز خشك یک کف کبیر مجموع را در آب بپزند چنانکه رسم مطبوخ است وبفشارند وصافی نموده در مقدار یك شربت ازان وزن پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند ومقدار طسوج سقمونیا ودو ثلث درمی تربد سفید مدبر دران بمالند تا نیکو مخلوط شود بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگر صفراوسودای محترق از صفراو صداع صفراوی وسوداوی را مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هفت درم پوست هلیلهٔ کابلی آملهٔ منقی ازهریك چهار درم تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ منزوع الاقماع ازهریك

سه درم عناب بیست عدد آلوی سیاه پانزده عدد گل نیلوفر دو درم ریوند چینی نیم درم ریوند را نیم کوفته در صرهٔ کتانی بسته مجموع را در آب بجوشانند بدستور مقرر پس صافی نموده بیست و پنج درم شیرخشت دران حل کرده صافی نموده تربد مقشر مدبر چهار دانگ پوست هلیلهٔ زرد نیم درم سقمونیای مشوی یکدانگ گل سرخ منزوع الاقماع یک دانگ کوفته بیخته دران حل کرده بیاشامند و اگر سردارو را حب ساخته فرو برند و بعد ازان مطبوخ را بیاشامند بهتر است * مطبوخ اهلیلج فواکهی ملین طبع است بازلاق و اسهال صفرا و نافع است از برای صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد چهار درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلوی سیاه بزرگ آلوی خراسانی سیرمش اصفهانی از هریک ده دانه تمرهندی منقی از حب و لیف ده مثقال افسنتین رومی تخم خبازی تخم کشوث تخم کاسنی گل نیلوفر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هریک سه درم مجموع را در دو رطل و نیم آب بپزند تا ثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و شیرخشت خراسانی از هریک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و اگر با صفرا شائبهٔ از بلغم باشد باکی نیست که تقویت کرده شود این مطبوخ بریوند چینی دو دانگ تربد مقشر محکوک ملتوت بروغن بادام شیرین مرضوض یکدرم هر دو را کوفته بیخته بران پاشیده نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج بنفسج ابوجریج مستعمل در صداع دموی اسحق گفته که اسهال بمطبوخ اهلیلج و بنفسج نافع است از برای کابوس حادث از سودای محترق از خون چون استعمال کرده شود بعد از فصد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سر بنفشه خشک از هریک پنجدرم تمرهندی منقی از حب ده درم در آب بپزند و صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده باز صافی نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصغر مسهل صفرا برفق است و اسهال صفرا بآن بعد از نضج نافع است از برای صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صافی نموده حل کنند دران وزن چهل درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیرخشت خراسانی و صافی نموده بنوشند به نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد ده درم تا بیست درم نیمکوفته در سه رطل آب بجوشانند برفق تا یکرطل بماند صافی نموده شکر طبرزد بیست درم شیرخشت یا ترنجبین هرکدام که باشد پانزده درم دران حل کرده صافی نموده بیاشامند به نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد بیست درم در یکمن آب بپزند تا ثلث بماند صافی نموده سی درم شیرخشت خراسانی در هفتاد درم آب مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر شیرخشت نباشد بدل آن ترنجبین چهل درم کنند میفرمایند که اگر بدل این هر دو شربت ورد مکرر بیست درم کنند بهتر است * مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی منقی از حب و قشر و لیف از هریک بیست درم هر دو را در دو رطل آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده بگیرند ازان سه اوقیه تا چهار اوقیه و داخل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و بمالند و بپالایند و داخل کنند دران یکمثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربع دموی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هریک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی از هریک پنج درم مویز منقی آلوی سیاه سپستان از هریک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه انیسون از هریک یکدرم برگ کرفس تر برگ کاسنی تر از هریک یکدستهٔ کوچک پودنهٔ خشک ده شاخه بنفشه پنج درم تمرهندی بیست درم در یک من و نیم آب بپزند تا نیم من بماند پس در مقدار ده استار ازان سی درم ترنجبین حل کرده صافی نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربع صفراوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد از هریک هفت درم گل بنفشه پنج درم افتیمون سنامکی از هریک چهار درم تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه از هریک

پنجدرم جوشانیده صافي نموده مقل ارزق درم یا زیاده یا کمتر با پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در ربع سوداوي که اسهال قوي کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه از هریك ده درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك پنجدرم افسنتین رومي چهاردرم افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقي نیم کوفته ازهریک چهار درم سنا مکي پنجدرم آلوی سیاه مویز خراساني ازهریك بیست دانه جمله را در دومن آب بپزند تا نیم من بماند پس صافي نموده دریکصد درم ازان یك مثقال غاریقون سفید ونیم درم صبر سقوطري ونیم درم ملح نفطي و یکدانك خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته حل کنند وبنوشند واگر این اجزا را حب بسته فرو برند و بعد ازان مطبوخ را بنوشند بهتراست * حب مسهلی که بدل اجزای سرداروردین مطبوخ استعمال کرده میشود * صنعت آن افتیمون یك درم تربد سفید مدبر یکدرم ونیم ناخواه دودانك بسفایج فستقي چهاردانك انیسون تخم کرفس رازیانه ازهریک دو دانك ایارج فیقرا غاریقون سفید از هریک یکدرم نمك هندي مقل ازرق ازهریك نیم درم کوفته بیخته بآب پودنهٔ تازه سرشته حبوب سازند وقت خواب یکدرم و نیم ازین حبوب فرو برند وصبح مطبوخ ساده را نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج که مسهل صفرا وسودای محترق از صفراست و صداع صفراوي وسوداوي را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هفت درم پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی ازهریك چهار درم تخم کاسني نیم کوفته گل سرخ منزوع الاقماع ازهریك سه درم عناب بیست دانه آلوی سیاه پانزده دانه ریوند چیني نیمدرم ریوند رانیم کوفته درصرهٔ کتانی کرده گل نیلوفر دو درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیرخشت خراساني بیست وپنجدرم دران حل کرده صافي نموده سردارو تربد سفید چهاردانك پوست هلیلهٔ زرد نیم درم سقمونیای مشوي گل سرخ ازهریك یك دانك بسایند ودران داخل کرده بیاشامند واگر سردارو را حب بسته فرو برند وبعد ازان مطبوخ را بیاشامند بهتراست * مطبوخ اهلیلج مستعمل درسوء مزاج حار مادي کبد ودرد موي بعد از فصد ودر صفراوي پیش از فصد هرگاه فصد واجب نباشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمر هندي منقی از حب ولیف ازهریك ده درم آلوی سیاه بیست دانه جوشانیده صافي نموده شیرخشت خراساني ده درم دران حل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل درسوء مزاج بارد مادي کبد که بجهت تنقیهٔ ماده میدهند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پانزده درم افسنتین رومي غافث ازهریك پنج درم گل سرخ دودرم تربد سفید مدبر موضوض سه درم سنبل الطیب یك درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه انیسون ازهریک دودرم افتیمون پنج درم بسفایج فستقي پوست تراشیده مرضوض هفت درم مویز منقی سي دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صافي نموده بیست درم فانید خزائني دریکصد درم ازین مطبوخ داخل کرده صبح بنوشند واگر شب وقت خواب حبی فرا گرفته شود از ایارج فیقرا یکدرم غاریقون سفید یکدرم نمك طعام یکدانك ریوند چیني دودانک انیسون مقل ازرق ازهریک یکدانك بآب کرفس تازه حب ساخته فرو برند وصبح مطبوخ مسطور را بنوشند بهتراست * مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم بارد کبد بجهت استفراغ ماده * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریک ده درم بیخ رازیانه سه درم غافث چهاردرم تخم کشوث سه درم انیسون بسفایج فستقي پوست تراشیده مرضوض افسنتین ازهریك پنجدرم ریوند چیني نیم کوفته نیم مثقال مویز منقی بیست درم بدستور بپزند وصافي نموده بیست درم فانید و سه درم ترنجبین دران حل کرده صافي نموده شب وقت خواب حبی که فرا گرفته باشند از ایارج فیقرا وغاریقون سفید ازهریك یکدرم فرو برند صبح مطبوخ مسطور را نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد باسلیق

وحبل الذراع واسیلم جانب چپ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك هفت درم ونیم شاهترج کزمازج پوست بیخ کبر از هریک سه درم تخم کشوث تخم کاسنی از هریک یک درم ونیم آلوی سیاه پانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه ایارج فیقرا یك مثقال غاریقون سفید هش یك درم حب ساخته فروبرند وبامداد مطبوخ را نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد وتدابیر لطیفه * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریك هفت درم شاهترج ده درم بیخ اذخر غافث از هریك پنجدرم کزمازج سه درم اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه از هریك سه درم جوشانیده صافی نموده شربتی دواوقیه بایکدرم ایارج فیقرا ویکدرم غاریقون سفید که حب ساخته سحر فروبرند وصبح مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل دریرقان اصفر بسبب سده مابین کبد ومراره * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم هلیلهٔ سیاه هفده درم شاهتره غافث افسنتین رومی از هریك پنجدرم مویز منقی بیست درم مصطکی رومی انیسون از هریك سه درم ایرسا بیخ خطمی بیخ رازیانه پوست بیخ کبر از هریك هفت درم تربد سفید پنجدرم افتیمون ده درم آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی منقی از حب ولیف وقشر یازده درم در سه من آب بجوشانند تا بیك من رسد صافی نموده هفتاد درم آنرا با نیم من غاریقون هش سفید ودودانك نمك هندی ویکدانك محمودهٔ مشوی هرپنج روز یکمرتبه بدهند * مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل دریرقان اسود که سبب آن سده میان کبد وطحال باشد بعد از فصد باسلیق یا فصد اسیلم از دست چپ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم پوست هلیلهٔ کابلی بیخ کرفس بیخ رازیانه از هریک هفت درم گل کبر پوست بیخ کبرا سقولوقندریون از هریک شش درم خربق سیاه چهار درم مویز منقی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی منقی از حب ولیف وقشر ده درم افتیمون پنجدرم در سه من آب بجوشانند تابه ثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درم بایکدرم ایارج فیقرا ونیمدرم غاریقون هش سفید ویکدرم تربد بدهند واین مطبوخ را مردار وچند مرتبه باید داد * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای یرقان اسود بسبب سده مابین طحال وکبد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم افسنتین رومی پنجدرم مویز منقی پانزده درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هریک پنجدرم آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی منقی از حب ولیف وقشر پانزده درم افتیمون سه درم در سه من آب بجوشانند تا یك من بماند صافی نموده ده درم فلوس خیارشنبر هریکصد درم ازان حل نموده روغن بادام شیرین یك مثقال داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیگر نافع ازبرای صلابت طحال * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه غنچهٔ گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه شاهتره عنب الثعلب پرسیاوشان از هریك نه مثقال سنامکی یك توله عناب ده دانه جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند آفتابی چهار توله دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میان روز نخود آب وشب قلیه وخشکه * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای ورم دموی کلیه بعد از فصد باسلیق ودرصفراوی بغیر فصد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم تمرهندی منقی از دانه ولیف بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هریك پنجاه عدد گل بنفشه خشک تخم کشوث از هریك ده مشت برگ کاسنی یکدسته عنب الثعلب یکدسته جوشانیده صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سه طسوج سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند واگر حاجت باقی باشد درمدت سه روز سه مرتبه این مطبوخ را بدهند * مطبوخ اهلیلج دیگر نافع ازبرای جمیع امراض صفراوی مانند صداع وحمیات صفراویه وغیرها * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پخته یعنی رسیده بیست وپنجدرم تمرهندی پنج استار شاهتره

یازده درم عناب خراسانی بیست عدد سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گل سرخ شش درم برگ عنب الثعلب پنجدرم
تخم کشوث پنجدرم برگ کاسنی تازه یکدسته تخم کاسنی نیم کوفته پنجدرم مجموع را در پنج رطل آب بپزند تا دو ثلث یا یکرطل
بماند وبیاشامند با این سفوف سقمونیا یکدانگ نمک هندی دودانگ صبر مغسول یکدرم و نیم کثیرا نیمدانگ تربد سفید
مدبر یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته حب ساخته فروبرند یا در مطبوخ مالیده بنوشند
* مطبوخ اهلیلج نافع از برای خارش * صنعت آن هلیلهٔ زرد منقی از نوی پانزده درم پر سیاوشان شاهتره از هریک پنجدرم
ماميران چینی دو درم تخم کاسنی سه درم بسفایج فستقی گل سرخ حشیش افسنتین از هریک سه درم جمیع اجزا را در سه رطل
آب بجوشانند تا دو ثلث یا یکرطل بماند پس صافی نموده دران پنجدرم افتیمون داخل کرده یک شب بگذارند پس بمالند و
صافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده دران انداخته بمالند و مرتبهٔ دیگر صافی نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل
صفرا مستعمل در صداع کائن بمشارکت معده بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا در معده و انسب آن است که استعمال کرده شود این مطبوخ
بعد از استعمال منقی صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمر هندی منقی از حب
و مویز منقی از حب از هریک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم
دانگ نشاسته دودانگ داخل کرده بنوشند و غذا مرقهٔ چوزهٔ مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند * مطبوخ
اهلیلج سودا نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوتی که دران است و نیز این مطبوخ نافع است از برای
ابتدای جذام و از برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم سنا مکی هفت درم تربد سفید مدبر
چهار درم بسفایج فستقی پنجدرم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هریک ده درم ادویه را سوای
افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس صافی نموده افتیمون را در پارچهٔ کتانی بسته در آب مطبوخ که خوب
گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح باز آن آب را گرم کرده کیسهٔ افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند
غاریقون سفید ثلث درمی صبر سقوطری زرد یکدرم نمک هندی نیمدرم خربق سیاه ربع درمی همه را نرم سوده بجلاب سکری
سرشته در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سرداورا با دو دانگ کثیرا
حب ساخته فروبرند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است نافع است از برای مالیخولیا
هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد مائل ببرودت * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی پوست هلیلهٔ کابلی از هریک دو درم
پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک پنج درم افسنتین رومی گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض از هریک
چهار درم سنا مکی پنج درم آلوی سیاه مویز منقی از هریک بیست دانه مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد
بروی هفت درم افتیمون در کتان بسته صافی نموده یک شب بگذارند و روز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور
کنند و تقویت عمل آن نمایند بغاریقون هش سفید یک مثقال نمک نفطی صبر سقوطری از هریک نیم درم خربق اسود یک
دانگ و بیاشامند و اگر اجزای سرداورا حب ساخته فروبرند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند بهتر است
* نسخهٔ دیگر این مطبوخ هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم اسطوخودوس سنا مکی از هریک
هفت درم ورق گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هریک چهار درم رازیانه انیسون از هریک یکدرم خربق سیاه دودانگ
غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم زنجبیل نیم درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیکرطل رسد پس بگیرند افتیمون

ده درم ودر پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند ویك جوش دیکر داده فرود آورند وصرهٔ افتیمون را دایم بمالند بانتم قوت تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را نیکو فشرده دور کنند ومطبوخ را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ حبی که فرا کرفته باشند از لاجورد ونمك نفطی وایارج فیقرا وشحم حنظل ازهریك دو دانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده فرو برند وبعد از دو ساعت مطبوخ را نیم کرم بنوشند * به نسخهٔ دیکر هلیلهٔ سیاه هندی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده موضوض پنجدرم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس بکیرند افتیمون ده درم درصرهٔ بسته دران اندازند وجوشی دیکر داده فرود آورند ودایما خرقه را بمالند تا قوت افتیمون بیرون آید ومطبوخ سبز شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند ودور کنند ومطبوخ را صافی نموده تقویت فعل آن بسرد اروی متخذ از غاریقون سفید چهار دانك خربق سیاه یك دانك ایارج فیقرا یکدرم اجزا را کوفته نرم کوبیده بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند وکرم کرده مطبوخ را نیم کرم بنوشند واکر اجزای سرداروی را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند وبعد از دو ساعت مطبوخ را نیم کرم بیاشامند مناسب است

* مطبوخ اهلیلج اسود دیکر نافع از برای مالیخولیا وورم طحال * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی پوست هلیلهٔ کابلی آملهٔ منقی ازنوی ازهریك چهار درم ورق کل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه ازهریك سه درم بسفایج فستقی افتیمون ازهریک ده درم کاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بهتی ده دانه بقانون مقرر بجوشانند وصافی نمایند بروی ترنجبین وکزانکبین یعنی فانید سنجری ازهریک پانزده درم وبمالند وصافی نموده بیاشامند وکاهی تقویت کرده میشود باین مطبوخ تربد سفید مدبر یکدرم بنفشهٔ خشك نیم درم ریوند چینی کثیرا سقمونیای مشوی ازهریك یکدانك باین نحو که اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند ومطبوخ را نیم کرم بنوشند ویا آنکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند وبعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصفر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد بالیده کبار هفت درم تخم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سو بنفشه سنا مکی ازهریك پنجدرم اصل السوس پوست تراشیده چپانیده یعنی موضوض سه درم مویز طائفی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آلوی سیاه همه بزرک دانه بالیده ازهریك بیست عدد مجموع را شب درسه رطل آب کرم بقانون مقرر بخیسانند وصبح بآتش ملایم بجوشانند تا بیکرطل رسد پس بروی فلوس خیارشنبر وترنجبین منقی از حب ازهریك پانزده درم صافی نموده بمالند وبپالایند ویکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده بنوشند * مطبوخ بنسخهٔ دیکر که تنقیهٔ معده نماید از سودای محترق از صفرا ونافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا * صنعت آن هلیلهٔ زرد منزوع النوی هلیلهٔ کابلی منزوع النوی ازهریك هفت درم سنا مکی پنجدرم تخم کاسنی نیم کوفته کل نیلوفر سو بنفشه ازهریك پنجدرم اصل السوس سه درم مویز طائفی منزوع العجم ده درم عناب سپستان آلوی سیاه ازهریك بیست دانه مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند پس بروی ترنجبین وفلوس خیارشنبر ازهریك پانزده مثقال صافی نموده نیکو بمالند وبپالایند ومقدار دو درم روغن بادام شیرین بران بچکانند ونیم کرم بیاشامند * نسخهٔ دیکر پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه بزرک دانه آلوی بخارائی ازهریك بیست دانه سپستان سی دانه سنا مکی شاهترة ازهریك پنجدرم ورق کل سرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی نیم کوفته کاوزبان ازهریک دو درم عنب الثعلب اصل السوس سو بنفشه کل نیلوفر ازهریك سه درم مجموع را درسه رطل آب

بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده بگیرند از ان یک رطل و داخل نمایند دران شیرخشت خراسانی و تمرهندی منقی
ازحب رلیف ازهریک ده مثقال ترنجبین پاک کرده فلوس خیارشنبر منقی ازحب ازهریک پانزده مثقال و بمالند و بپالایند
و بچکانند بران یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصفر دیگر که مسهل اخلاط سوخته است و تنقیهٔ
دماغ کند و نافع است ازبرای مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی افسنتین رومی افتیمون ازهریک ده درم
تربد سفید مدبر نیم درم آلوی سیاه پانزده عدد تمرهندی منقی ازحب رلیف ده درم بقانون مقرر طبخ نمایند و صافی نمایند
برروی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین تازه نیم گرم
بیاشامند * مطبوخ اهلیلج اصفر با افتیمون نافع ازبرای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا * صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد تمرهندی منقی ازحب شاهتره ازهریک ده درم آلوی سیاه بزرگ بیست عدد ورق گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته از
هریک پنج درم سپستان پنجاه دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند پس بگیرند افتیمون ده درم و در خرقهٔ کتان
بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و دایم بمالند تا سرد شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ
را گرم کرده صافی نمایند برروی ترنجبین بیست درم و بمالند مرتبهٔ دیگر و صافی نموده سقمونیای مشوی یکدانگ صبر سقوطری
زرد مغسول یکدرم تربد سفید مدبر یک درم همه را کوفته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند
* مطبوخ اهلیلجات اسهال سودای محترق کند و نافع است ازبرای مالیخولیای حادث ازان * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هندی ازهریک هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی سناءمکی گاوزبان شاهتره افتیمون بادرنجبویه
اسطوخودوس قنطوریون دقیق ازهریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض سه درم تربد سفید مدبر مرضوض
دو درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود این
مطبوخ بغاریقون سفید نیم درم خربق سیاه سه طسوج شحم حنظل دو دانگ * مطبوخ اهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط
سوخته کند و منقی دماغ و نافع است ازبرای مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
هندی پوست هلیلهٔ سبز چینی ازهریک ده درم آلوی سیاه سی عدد تمرهندی منقی ازحب پانزده درم افسنتین رومی
سه درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند برروی فلوس خیارشنبر
ده مثقال صافی نمایند و بمالند و صافی نموده بچکانند بران روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود
این مطبوخ باین نحو که بگیرند تربد سفید یکدرم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید دودانگ کوفته بروغن بادام شیرین
چرب نموده حب ساخته فروبرند و بعد از دوساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند * مطبوخ اهلیلج که مستعمل است در قطرب
که سبب آن سودای محترق از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده و بعد از فصد وقتیکه فصد لازم باشد
و نبوده باشد مانعی از فصد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هندی ازهریک ده درم
افسنتین افتیمون ازهریک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده چهار دانگ پنج درم سناءمکی سه درم در سه رطل آب بدستور
مقرر بجوشانند و درآخر کیسهٔ افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود آورده کیسه را بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ
برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را باز گرم کرده برروی فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پاک کرده چهل
درم صافی نموده بمالند نیکو و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این دستور العمل است ازبرای

شربت اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوة باشد یا مرض ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای این مطبوخ بحسب مقدار
وکاهی در مطبوخ سر بنفشه گاوزبان گل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند وکاهی از برای تقویت قوت وقتیکه قوت ضعیف باشد مصطکي
ودارچینی وانیسون وگل گاوزبان داخل کرده میشود وکاهی از برای تقویت اسهال این مطبوخ نیم درم سقمونیای مشوی مسدار ومیکنند
وشیخ رئیس این مطبوخ اهلیلج را از برای مانیا وسائر اقسام جنون وقتیکه سودا سبب مرض محترق از صفرا باشد و وزن سر بنفشه
وگل نیلوفر که افزوده است بر نسخهٔ اصل وشیخ رئیس در اصل نسخه آورده از هریك چهار درم است وعناب ده دانه وگفته که کاهی
اضافه کرده میشود درین مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم اگر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال عاصی از فعل دوای مسهل واگر
بوده باشد قوت ضعیف داخل میکنند مصطکي وانیسون * مطبوخ اهلیلج طبري نافع از برای صرع حادث از صعود ریاح از اسافل
وساقین وقدمین وباید دانست که درین قسم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی که مافوق موضعی است که ابتدا میکند ازان
موضع تصاعد خلط بسوی دماغ پس تیغ زنند اسفل موضعی را که بسته اند وبران محجمه بچسپانند وبیاشامانند در غیر وقت نوبت
صرع باو این مطبوخ را * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندي پوست هلیلهٔ کابلي از هریك پانزده درم پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك
سه درم سنا مکي اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث از هریك چهار درم افتیمون هفت درم افتیمون را در پارچهٔ
کتانی بسته باتربد سفید مدبر کوبیده سه درم ریوند چینی کوفته دو درم واین صره را نگاه دارند وفوذنج از هریك سه درم کافیطوس
کمادریوس از هریك سه درم جعده پنجدرم ایرسا هفت درم مویز سرخ منزوع العجم بیست درم اجزا را بدستور مقرر بجوشانند
ودر آخر صرهٔ افتیمون وتربد وریوند را دران انداخته دایم بمالند تا شیره وقوت ادویه تمام برآید پس صره را نیکو مالیده بفشارند
ودور کنند ومطبوخ را صافي نموده بگیرند ازان مقدار یکصد درم وحل کنند دران مقدار یکدرهم ونیم غاریقون سفید ودو ثلث
درمی ایارج فیقرا ویکدانك خربق سیاه مسحوق که همه را بعسل سرشته باشند ونیم گرم بنوشند * فصل در بیان معاجینی
که اصل وعمود در آنها اهلیلج است * معجون اهلیلج نافع از برای صرعی که مادهٔ آن از عضو دیگر بدماغ آید * صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی بصفایح منقی غاریقون سفید
کافیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین چرب نموده ایارج فیقرا از هریك پانزده درم نمك هندي سادج هندي
از هریك چهار درم شحم حنظل هشت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * معجون اهلیلج اسود نافع از برای
صرع سوداوي * صنعت آن هلیلهٔ سیاه بیست درم افتیمون پانزده درم سپند سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غاریقون
هش سفید خربق اسود گاوزبان عود الصلیب از هریک پنجدرم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست
زرد اترج فرنجمشك از هریك دو درم جوز بوا مشك ترکي از هریك یکدرم کوفته بیخته بکشمش سبز وعسل مصفی معجون
سازند شربتی دو مثقال * معجون اهلیلج کابلي قلمي فرموده اند که از تالیف احوج العباد الی فضل ربه الرحمن علوی خان
است نافع از برای جمیع امراض باردهٔ دماغیه خصوص از برای صرع ومجرب است * صنعت آن اهلیلج کابلي منزوع النوی
سی مثقال در یکرطل گلاب وعرق بهار نیم رطل وعرق صعتر وعرق افسنتین وعرق افرنجمشک از هریك ربع رطلی یك شب
بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا مهرا شود واز پالایش بپالایند پس بگیرند مویز سرخ دانه بیرون کرده وکشمش سبز از
هریك نیم رطل ودر آب بپزند تا مهرا شود پس آنرا نیز از پالایش بپالایند واین هردو ومطبوخ را یکجا کرده عسل سفید مصفی
خوشبو سه رطل داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردي از هریك یك مثقال ودر روغن بلسان

روغن مغز پسته از هریك دو مثقال کل اخته فاد زهر معدني خطائي فاد زهر حيواني اصطفيا ناتي زمرد کهنه طلای محلول بیدستر از هریك یکدرم فولاد محلول مد بر کهربای شمعي از هریک یکمثقال ونیم اسارون شامي افتیمون اقریطي بسباسه جنطیانا حاشا حماما خولنجان ثمر درخت دیودار ریوند چیني زوفای خشک زراوند طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج هندي پودنهٔ جبلي قاقلهٔ کبار خیربوا قرنفل کندر ذکر مرزنجوش مرماحوز از هریك دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا سکبینج اشنه عود الصلیب انیسون ایرسا بادرنجبویه دارچیني دارشیشعان دارفلفل بزر سیسالیوس فرنجمشک قنطوریون دقیق نعناع خشك کل شقایق النعمان ازهریك سه درم اقراص عنصل اظفار الطیب اقحوان بیخ بابونه عودبلسان جاوشیر جعده حلتیت ازهریك یك مثقال خاکستر حافر حمار وحش یك فلنجار ادویه را کوفته بیخته با عسل مزبور بدستور معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال * معجون اهلیلج کشمشي نافع از برای جرب وحکه وسعفه * صنعت آن هلیلهٔ زرد منقی ازنوی شش مثقال پرسیا وشان شاهتره ازهریك دومثقال افسنتین رومي یکمثقال ونیم کوفته بکشمش سبز بقدر یکه ادویه را بآن توان سرشت سرشته معجون سازند شربتی هرروز بقدر کردکاني * معجون اهلیلج که بواسیر را لاغر کرداند ودماغ را پاک کند واسهال بازدارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد دواوقیه پوست بلیله مصطکي دارفلفل تربد سفید مدبر شونیز ازهریك یك اوقیه دارچیني اسارون ازهریك نیم اوقیه کوفته بیخته بروغن کاو شش اوقیه با دو رطل عسل مصفی یکجا کرده درهم بجوشانند تا بقوام آید ادویه را بآن بسرشند * معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه وصفراویه وسوداویه ومنقي بدن است ازانها وجهت امراض دماغي وعصباني مانند فالج ولقوه ورعشه وصرع وکابوس واوجاع مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس وامثال اینها نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی کل سرخ قرنفل جوزبوا زنجبیل دانهٔ هیل ازهریك دودرم برک سنا مکي خالص چهار درم اجزا کوفته بیخته کل قند آفتابي سي وشش درم درعرق رازیانه خوب مالیده صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند وشب وقت خواب سه درم تا چهار درم بحسب مزاج واحتیاج تناول نمایند وبالای آن آب کرم بنوشند وبخوابند واکر هلیلجات وبلیله وآمله هریك را چهار درم بکیرند وبروغن بادام شیرین آن مقدار که چرب کردد چرب نمایند وبوزن کلقند وعسل نیز هریک پانزده درم بیفزایند اقوی میکردد * معجون زبیب کفته اند که ازصناعت شیخ رئیس است وفرموده اند که ظن این فقیر آن است که اقدم است از شیخ رئیس * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس فاوانیا عاقرقرحا اجزا متساوي کوفته بیخته بمویز طائفي استه بیرون آورده بسرشند شربتي از ان چهار مثقال از برای صرع شیخ داؤد کفته درقرابادیني که ذکر شده بود این اطریفل داخل بود دران فلفل بوزن استهٔ مویز که بیرون آورده اند * معجون زبیب از اطریفلات مائل باعتدال است واز برای صرع نافع است ومداومت آن در دفع امراض عصب ودماغ مجرب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پنجاه درم آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله اسطوخودوس ازهریك ده درم عود الصلیب پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز سرخ دانه بیرون آورده بوزن ادویه بسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم وتا سه درم نیز ودر نسخهٔ دیکر وزن مویز منزوع العجم یکرطل است ودر نسخهٔ اصل وزن پوست هلیلهٔ کابلي نیز ده درم است * معجون زبیب حکیم سدید کازروني نسیان را زائل کند وحفظ را بیفزاید وصرع را مفید است ومانع ارتباک بلغم در دماغ است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی دارچیني وج ترکي ازهریک پنجدرم سعد کوفي چهار درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر

ازهریك سه درم مغز پستهٔ مقشر هفت درم مویز سرخ طائفی استه بیرون کرده پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته بمویز کوبیدهٔ سرشته درظرف چینی نگاهدارند وهر روز یك مثقال آنرا بخورند * معجون مسهل که غفران پناه حکیم عماد الدین محمود بن سید قطب الدین مسعود حسینی شیرازی بنام خود ذکر کرده که نافع است ازبرای مالیخولیا ومسهل سودای محترق است وباید دانست که این معجون نجاح جمهور است که بسفایج واسطوخودوس را داخل نکرده ولاجورد وحجرارمنی داخل کرده است * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد منزوع النوی هلیلهٔ کابلی منزوع النوی بلیله منزوع النوی آملهٔ منقی ازهریك ده درم افتیمون تربد سفید مدبر حجرلاجورد حجرارمنی که معروف است بشمط ازهریك سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی بسرشند شربتی سه درم بعد از نضج ماده باین جلاب داده شود * صنعت آن جلاب منضج که پیش ازین معجون چند روز باید داد تا اثرنضج درقاروره ظاهرشود بادرنجبویه گاوزبان اسطوخودوس ازهریك پنجدرم جوشانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند وهر روز دواوقیهٔ آن را بگلاب حل کرده بنوشند تا اثرنضج درقاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تناول نمایند * معجون مسهل محمد بن زکریا بنهایت نیکو وبالغ النفع است ازبرای مالیخولیا ودور کردن توحش وسودا * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد سفید مدبر ازهریك یکمثقال غاریقون سفید نمک هندی حجرارمنی ازهریك نیم مثقال فرنجمشک ساذج هندی قرنفل ازهریك ربع مثقالی کوفته بیخته بشراب آمله وعسل مصفی متساوی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دومثقال تاچهاردرم ودر نسخهٔ دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند آملهٔ منقی نیم رطل وبپزند درچهار رطل آب تامهرا شود ودوحصه آب رفته یکحصه بماند پس ازغربال موئی بپالایند ویکرطل عسل مصفی دران داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند ازان سه وزن ادویه وادویه را بآن بسرشند * معجون مسهل دیگر نافع ازبرای سودا وتوحش ومزیل مالیخولیا واندیشهای باطل بیهوده وخوف وخفقان ووجع فواد وفزع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك پنجدرم کشنیز خشك مقشر چهاردرم گل نیلوفر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منزوع الاقماع بادرنجبویه افتیمون نارمشک کهربای شمعی بسد ازهریك سه درم حجرارمنی تخم کاسنی گل بنفشه ازهریك دودرم ریوند چینی یکدرم سقمونیای مشوی یکدرم ونیم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند ودرظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم تا پنجدرم واین قریب است بمعجون نجاح هرمس * معجون مسهل دیگر که اسهال سودا نماید * صنعت آن هلیلهٔ زرد وکابلی وسیاه ازهریك ده درم آمله وبلیله ازهریك پنجدرم سقمونیا یکدرم افتیمون اسطوخودوس ازهریك سه درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده باقند وعسل بسرشند شربتی دودرم * معجون اهلیلج دیگر حکه وجرب را نافع باشد وصفرا براند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سنامکی بنفشه ازهریك ده درم قاقلهٔ زنجبیل مصطکی ازهریک دودرم ورق گل سرخ سه درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند وباسه چند ان ادویه عسل وقند بسرشند شربتی چهاردرم * معجون هندی منقول ازقانون درخواص قریب است بانوشدارو وصاف کنندهٔ لون ومقوی بصر ومنقی معده وملین طبیعت وبواسیر رانافع است * صنعت آن فلفل دارفلفل هلیلهٔ سیاه بلیله آملهٔ منقی قنطوریون دقیق ازهریك چهاراستار عسل وروغن گاوتازه قدری که ادویه را بآن توان سرشت علی الرسم بسرشند شربتی یك مثقال وزیاده بقدرقوت وبرداشت طبیعت * معجون اهلیلج مسهل از استنباط آن قدس سره نافع ازبرای کابوس بارد حادث ازبلغم وسودا مجرب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه

آملهٔ منقى گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومي ازهریك هفت مثقال انیسون دوقوقرد ماناحب بلسان از
هریك سه مثقال فاوانیا عود هندي برگ سداب بزرسیساليوس ازهریک دومثقال سکبینج یکمثقال افربیون نیم مثقال
گل قند شصت مثقال عسل مصفى یکصد وسي مثقال گلقند را بگلاب وعرق دارچیني ازهریک نیم من تبریز حل کرده خوب بمالند
وبجوشانند وبپالایند وعسل راصافي نموده دران داخل کرده بقوام آورند وادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال
چرب نموده بآن بسرشند ودرظرف چیني نگاهدارند شربتی دودرم واگرعنبراشهب ومشك ترکي ازهریك دوثلث مثقالی داخل
نمایند میگردد اقوی * معجون مفرح قلمي فرموده اند که ازتالیف بندهٔ آثم محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علوي خان است دافع سوداي محترق ازخون وصفرا ودافع خفقان وضعف قلب ومالیخولیا خصوص مراقي ونافع ازبرای امراض
حادث ازسودا است * صنعت آن مروارید ناسفته کهربا درونج عقربي ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم
بادروج تخم فرنجمشك ازهریك دومثقال بادرنجبویه فرنجمشك پوست زرد اترج گل سرخ طباشیر سفید دارچیني گل گاوزبان
برگ گاوزبان کشنیز خشك مقشر دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید ازهریك دومثقال ونیم زعفران عنبراشهب ورق طلا محلول
ازهریك یك مثقال هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي ازهریك بیست وپنج مثقال آملهٔ منقى هفتاد وپنج مثقال زرشك منقى ده مثقال
این هرچهار رایك شب درگلاب وعرق گاوزبان وعرق بید مشك ازهریك یك من تبریز بخیسانند وصبح درديك
سنگي یانقره باتش ملایم بجوشانند تامهرا شود پس ازآتش فرود آورده نیکو بمالند وبپالایش نقره یاازپشت غربال
موئي بگذرانند ویك من ویك چهاریك من قند سفید وبیست مثقال عسل مصفى داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس زعفران رابگلاب سوده داخل نمایند وازآتش فرود آورده ورق نقره ورق طلا محلول را وعنبراشهب ومشك
ترکي بانبات کوفته را داخل نمایند وبمسواط چوب بید یا چوب صندل برهم زنند وباقي ادویه را داخل کرده بازبرهم زنند
تانیکو مخلوط شود درظرف چیني نگاهدارند شربتی سه درم واگر رطوبت درمعده باشد مصطکي کندر ازهریك دومثقال
صندل سفید عود قماري خام نارمشك ازهریك یك مثقال اضافه نمایند ووزن عنبر را دومثقال کنند * معجون مفرح رازي
که درمنصوري ذکر کرده وگفته که این معجون مالیخولیا وتوحش وافکار فاسده ووسواس رازائل گرداند ومفرح قلب ونیکو
گرداننده رنگ است ومقوي معده وهضم * صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکي زعفران قرفه جوزبوا قاقله
نارمشك سك اصلي بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربي بزرباد رنجبویه بزرفرنجمشك ازهریك جزوی عنبراشهب
مشك تبتي ازهریك عشرجزوی هلیلهٔ کابلي بیست عدد آمله سي عدد هلیله وآمله را ازاسته منقى نموده درسه رطل آب بپزند
تابیك رطل رسد پس فرود آورده بمالند بقوت تمام وبپالایند پس یکرطل عسل مصفى داخل کرده بپزند تابقوام آید پس
بگیرند ازآن مقدار سه وزن ادویه واول مرتبه عنبر ومشك را درآن حل نمایند پس ادویه را برآن پاشیده برهم زنند تانیکو
مخلوط شود شربتی سه درم * معجون مفرح سید اسمعیل که درذخیره ازبرای مالیخولیای مراقي ذکر کرده * صنعت آن
بادرنجبویه پوست زرد اترج قرفه مصطکي قرنفل جوزبوا قاقله نارمشك بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربي زعفران
تخم بالنگو تخم فرنجمشك ازهریک دودرم ونیم مشك ترکي یکدانك ونیم کوفته بیخته پس بگیرند پوست هلیلهٔ کابلي پنجاه
درم آملهٔ منقى هفتاد وپنجدرم ودردومن آب بپزند تابنصف رسد فرود آورده بمالند وبپالایند ونیم من عسل صافي داخل
نموده بقوام آورند وادویه را باآن معجون سازند شربتی دودرم ونیم تاسه درم * معمار الابدان ابدان را باعتدال دارد و

سوء المزاج آنها را زائل سازد وتقویت بخشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی طباشیر روغن بادام شیرین از هریک دو توله فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل مویه دار فلفل مغز خیار شنبر مصطکی از هریک سه توله نبات مصری یا عسل دو نیم آثار بطریق متعارف معجون سازند * مفرح نافع از برای مالیخولیای مراقی * صنعت آن هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریک دو جزو گل گاوزبان بادرنجبویه ورق گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض از هریک یک جزو کوفته بیخته با شراب سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب وعرق بید مشک وعرق گاوزبان * فصل در بیان مفرحات اهلیلجی * مفرح اهلیلجی مسمی بدانش بخش قلمی فرموده اند که از تراکیب بندهٔ موفق بتوفیق الملک المنان محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علویخانست بنهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر وذهن و زائل کنندهٔ بلادت ورعونت وحمق عارضی است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک بیست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم از هریک ده درم اذخر مکی فرنجمشک دارچینی عذبه عود هندی صعتر فارسی کبابهٔ چینی کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایرسا نانخواه درونج عقربی مغز نارجیل از هریک هفت درم زرنباد زنجبیل نشارهٔ عاج از هریک پنج درم صمغ عربی علک البطم از هریک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار خطائی ورق طلا واکر بجای ورق طلا طلای محلول کنند میکرد داقوی مشک تبتی مومیائی دارا بجردی از هریک یک درم کوفته بیخته مصطکی وعلک البطم ومومیائی وعنبر را در روغن بادام شیرین وروغن مغز پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم * مفرح بارد اهلیلجی قلمی فرموده اند که این نیز از اقتراح احقر العباد است مجرب است از برای مالیخولیای مراقی وسائر اقسام مالیخولیا وجمیع امراض سوداوی وتوحش وخفقان حادث از سودای محترق از صفرا وخون ویا از سودای طبیعی وقتیکه حرارت غالب باشد وفرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای مراقی عارض گردید ومشار الیه را کلانتری شولستان بود وبسبب انتقال خدمت فرصت آمدن بشیراز نبود ومدت سالی کشیده زمان مرض مشار الیه وعلاج بسیار نموده فایده برآن علاجات مترتب نشده بود پس آمد بشیراز وفیما بین احقر ومشار الیه خلت ودوستی بسیار بهم رسیده ودرآن اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود وشوق بسیاری در معالجهٔ مرضی داشتم خصوص در معالجهٔ خلان ودوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را منضجات سودا منضجاتی معتدل وبعد از ظهور علامات نضج در قاروره وبسائر اعراض عطا نمودم ایشان را حب لاجورد با معجون نجاح به نسخهٔ جمهور با ماء الجبن متخذ از سکنجبین افتیمونی که عقیب حب ومعجون را شب میدادم وصبح در ماء الجبن مزبور فلوس خیار شنبر وشیرخشت حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دران چکانیده می نوشید که در عرض چهل ویک روز پنج مرتبه مسهل نوشید واکثر مسهل را قی میکرد وبا وجود آن عمل خوب می کرد پس ازین مسهلات چندروزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن هلیلهٔ مربا هر روز یک عدد با دودانگ لاجورد بیست روز واکثر این ایام قی سوداوی عنیف مینمود وبر می آمد بقی چیزی مثل آجر کوبیده وزرنیخ نیم کوفته وقطعات چون نصف نخود وماش وکوچکتر با فضولی بسیار حاد پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح را که از اقتراح احقر است که ترکیب شده بتوفیق ویاری ملک اکبر با اشربهٔ مقویه مانند شراب سیب وشراب رمان منعنع وشراب

سفرجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و تخم بالنگو و تخم فرنجمشک و تخم بادروج پس زائل گردید آن مرض بکلی * صنعت آن مروارید کبار غلطان ناسفته کهربای شمعی زعفران از هریک چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول بادزهر معدنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید خیربوا ورق گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه از هریک یک مثقال پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک سه مثقال آملهٔ منقی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفهٔ مقشر پانزده مثقال زرشک منقی ده مثقال نعناع خشک ابریشم مقرض گل نیلوفر بنفشه از هریک دو مثقال شراب سیب شراب فواکه از هریک بیست و پنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند و جواهر را با آب ترنج حلایه نموده و ورق طلا و ورق نقره محلول از هریک چهار دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دو دانگ با سائر ادویه که کوفته بیخته باشند بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم * مفرح معتدل نیز از استنباط آن مرحوم نافع از برای توحش و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان سوداوی * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بادزهر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقرهٔ محلول از هریک دو مثقال لعل بدخشی و ورق طلا از هریک یک مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی زعفران عنبر اشهب مشک تبتی از هریک یک مثقال و نیم گل گاوزبان برگ گاوزبان پوست بیخ گاوزبان از هریک چهار مثقال فرنجمشک بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید خیربوا قاقلهٔ کبار گل نیلوفر افتیمون ورق گل سرخ تخم خرفهٔ مقشر از هریک سه مثقال آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه زرشک منقی از هریک ده مثقال تخم خشخاش کشنیز خشک مقشر مغز تخم کدو از هریک پنج مثقال قرنفل مصطکی نارمشک تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بالنگو از هریک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق بهار نارنج از هریک سی مثقال نبات سفید قاند سنجری از هریک یکصد و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست و پنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات یاقوتیه ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال

* فصل در ذکر معاجین نجاح * بدانکه معاجین نجاح از فروع اطریفلات است اطبا گفته اند بهتر آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته که معجون نجاح ترکیبی نیکو است و منافع بسیار دارد و از انجمله نفع است از برای دماغ و مالیخولیا و ابوسهل مسیحی گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن و ابن الیاس گفته که هرگاه بوده باشد مالیخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیهٔ دماغ بمعجون نجاح و نیز اگر مالیخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد نافع است صاحب آن را آشامیدن معجون نجاح مرة بعد اخری و سید اسمعیل گفته که معجون نجاح به نسخهٔ جمهور مقوی بغاریقون و حجر ارمنی نافع است مر صاحب مالیخولیا را آشامیدن آن هر روز و نیز گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا بنهایت نفع خصوصا معدی را و این معجون انفع مسهلات است و از برای نسیان سوداوی و از برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سوداوی و چون خورده شود در زمستان با سکنجبین عنصلی یا با شراب زوفا و در تابستان با آب گرم و در زبده گفته که این معجون نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد علامات غلبهٔ خون و بولس گفته که سزاوار آن است که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجاح را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم است از برای امراض سوداویه خصوص مالیخولیا و صرع و نافع است از برای اختناق رحم

بالخاصية * معجون نجاح مسهل سودا وبلغم غليظ است وجهت قولنج وامراض دماغيه كه از سودا باشد نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده مثقال تربد سفيد هفت مثقال غاريقون سفيد بسفايج فستقي از هريك پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محمودهٔ مشوي سه مثقال گل سرخ رب السوس مصطكي رومي از هريك پنج مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي دو مثقال تا سه مثقال اين معجون در درجهٔ اول گرم است وقوتش تا يك سال باقي است * معجون نجاح بنسخهٔ ديگر كه از هرمس اصغر است وچنين گفته كه از جالينوس است جهت زحير ودرد معده وماليخوليا وجنون نافع است * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست بليله از هريك ده مثقال افتيمون تربد سفيد مدبر اسطوخودوس بسفايج فستقي از هريك پنج مثقال غاريقون سفيد حجر ارمني مغسول مرجان قرمزي كهربا مرواريد ناسفته از هريك يك مثقال گل سرخ زرنب بادرنج سعضض مكي دم الاخوين از هريك يک مثقال ونيم ودر نسخهٔ شيخ رئيس طباشير سفيد سه مثقال داخل است وگفته كه اطباء هند را باين معجون رغبت بسيار است وشربتي از آن دو مثقال است وكندر ذكر ومرزنجوش وپوست هليلهٔ كابلي ومصطكي از هريك سه مثقال اضافه بايد نمود ادويه را كوفته بيخته با سه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند واين نسخه را شيخ داود از هرمس اصغر نقل كرده وگفته كه ديدم در كتاب تعريف كه تاليف حنين است مرقوم است كه از صناعت جالينوس است پس ديدم در تصحيح ابدان ونصايح كه از استاذ ابقراط است وعبارت ابقراط كه ترجمهٔ عربي آن اين است كه بودم من هركاه ميكذشتم بكمتار يعني دار الشفاء مجانين ميخوردم ازين معجون نجاح دو مثقال از براى ثبات عقل واين قول ميباشد ردآنچه قبل ازين ذكر يافت ميفرمايند كه ممكن است كه هريك را معجون نجاح نافع از براى سودا از نسخهٔ تاليف هريك غير نسخهٔ تاليف ديگرى باشد واقوال مزبوره همه صحيح باشد * معجون نجاح ديگر كه سيد اسمعيل در علاج ماليخوليا آورده وگفته كه اين معجون خون را از سودا پاک كند ونافع است از براى جميع امراض سوداوي خصوص دماغي وخصوص ماليخوليا وجنون ودوار وسدر سوداوي * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده درم اسطوخودوس تربد سفيد مدبر افتيمون بسفايج فستقي از هريك پنجدرم غاريقون سفيد پنجدرم حجر ارمني مغسول دو درم ونيم عسل سه وزن ادويه بدستور معجون سازند شربتي چهار درم ودر صنعت اين معجون بنسخهٔ ديگر كه سيد اسمعيل در ذخيره آورده وزن افتيمون ده درم است ووزن غاريقون سه درم ودو درم ونيم لاجورد مغسول وسه درم سقمونياى مشوي در جوف سفرجل با تفاحه بر نسخهٔ قبل افزوده است * معجون نجاح مسهل سودا باشد واخلاط غليظه از دماغ فرود آورد * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى افتيمون از هريك ده درم تربد سفيد مجوف تراشيده بسفايج فستقي اسطوخودوس از هريك پنجدرم غاريقون سه درم لاجورد شسته حجر ارمني مغسول سقمونياى مشوي از هريك دو درم ونيم اجزا كوفته بيخته با عسل صاف بسرشند * بنسخهٔ ديگر هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله از هريك ده درم تربد سفيد اسطوخودوس بسفايج فستقي افتيمون شامي از هريك پنجدرم كوفته بيخته با دو چندان عسل بسرشند مقدار شربتي از سه درم تا پنج درم باشد اين نسخه اصل است ودر بعض نسخها تصرف زياد وكم ادويه كرده اند اين نسخه از آن جمله است هليلهٔ كابلي بليله آمله تربد سفيد از هريك ده درم اسطوخودوس بسفايج فستقي افتيمون از هريك پنجدرم غاريقون سه درم حجر ارمني لاجورد مغسول از هريك دو درم سقمونيا خربق سياه از هريك يكدرم ودر نسخهٔ ديگر درونج نارمشك سنبل الطيب جوزبوا مصطكي گاوزبان پوست ترنج از هريك دودرم زعفران ريوند چيني از هريک يكدرم افزوده اند * معجون نجاح عظيم النفع است از براى اكثر

امراض واعراض مذكورة خصوص سوداوية دماغيه چون ماليخوليا وجنون ودوار وصدر سوداوي وفزع اطفال واختناق رحم را
مفيد است * صنعت آن بنسخهٔ جمهور پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقی ازهريك ده
درم بسفايج فستقي پوست تراشيده مرضوض افتيمون اسطوخودوس تربد سفيد مدبر ازهريك پنجدرم كوفته بيخته بروغن بادام
شيرين چرب نموده بقانون مقر بعسل مصفی بسرشند وبعد ازچهل روز استعمال نمايند شربتی پنجدرم بآب كرم واكر جهت
تقويت اسهال احتياج باشد دروقت استعمال غاريقون سفيد حجر ارمني بقدر احتياج داخل نمايند وبعض اطبا كردانيده اند
غاريقون سفيد را پنجدرم حجر ارمني راده درم از اجزای اصل اين معجون صاحب كامل الصناعة كفته كاهی تقويت كرده
ميشود تقويت اسهال معجون نجاح جمهور بغاريقون سفيد وخربق سياه وسقمونياى مشوي بقدر حاجت وصاحب اختيارات بديعي
كفته كه دركتاب كامل الصناعة ديدم نسخهٔ اين معجون راكه هريک ازغاريقون سفيد ولاجورد مغسول يك مثقال ازاجزای آن
بود ونسخهٔ كه صاحب ميزان الطبائع ذكركرده پوست هليلهٔ زرد داخل نيست وبرنسخهٔ جمهور غاريقون سفيد سه درم دوثو
دوثلث درمی حجرارمني لاجورد مغسول ازهريك دو درم ونيم سقمونياى مشوي دو درم افزوده است وبعضی اطبا زيادة كرده اند
برنسخهٔ جمهور با اين پنج جزوكه صاحب ميزان الطبائع افزوده است اين اجزا را نيز درونج عقربي نارمشك خيربوا لسان الثور
سنبل الطيب مصطكي پوست زرد اترج ازهريك دو درم ريوند چيني زعفران ازهريك يكدرم وكردانيده وزن تربد راده استار
* فصل دربيان نقوعاتيكه اصل وعمود درآنها اهليلج است * نقوع اهليلج نافع ازبرای اسهال صفراء وصداع صفراوي * صنعت آن
بكيرند پوست هليلهٔ زرد ده درم تا بيست درم ويك شب درنيم رطل آب بخيسانند وصبحش صافي نموده ترنجبين پاک
كرده ياشيرخشت خراساني هركدام كه باشد دواوقيه دران حل كرده مرتبهٔ ثاني صافي نموده بنوشند واكربعوض شيرخشت
ياترنجبين شراب وردمكرر كنند بهتراست وكاهی بجای آن مرسه جلاب سكري ميكنند * نقوع اهليلج ديكرمسهل صفرا نافع از
برای صداع حار صفراوی هركاه نبوده باشد بآن صداع حمی ونيز نبوده باشد با آن صداع سرفه وخشونت صوت و
بحوحت صوت * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم ودرپنجاه درم آب آلو بخيسانند پس درهاون سنكي بدسته بمالند
تاآب آلو قوت هليله را بكيرد وصافي نموده ترنجبين پاک كرده پانزده مثقال دران حل كرده صافي نموده بنوشند واكر
بعوض آب آلو آب تمرهندي كنند نيكوست واكرعوض ترنجبين شيرخشت كنند بهتراست واكرعوض ورد وجلاب سكري
كنند موافق است واين نوع نافع است ازبرای صداع حادث بمشاركت قلب بسبب صفرا ازبرای تنقيهٔ آن * بنسخهٔ
ديكرپوست هليلهٔ زرد پانزده درم آب آلوی سياه يكصد وسي درم ودرنسخهٔ ديكريكصد درم است اندک اندک آب آلو را
برهليله درهاون سنكي بپاشند وبسايند آن مقدار كه آب آلو قوت هليله را بستاند پس صافي نموده سي درم شيرخشت
ياچهل درم ترنجبين دران حل كرده صافي نمايند وقومی كفته اند كه ترنجبين يا شيرخشت را دركلاب يك اوقيه حل
كرده صافي نموده درآب آلو مسحوق با هليله داخل كرده بياشامند واكربعوض آب آلو تمرهندي كنند شايد * صنعت اين
نقوع بنسخهٔ ديكربكيرند آب نقوع آلوی سياه وآب نقوع تمرهندي ازهريك يكرطل ربخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد
نيم كوفته بيست وهفت درم پس درهاون سنكي نموده بدستهٔ سنكي بمالند تابكيرد آب نقوع قوت هليله راپس هرروز
ازان نيم رطل كرفته شيرخشت خراساني ترنجبين ازهريک بيست درم دران حل كرده مرتبهٔ ديكرصافي نموده بنوشند
واكردرطبع قبض زياده باشد پانزده درم فلوس خيارشنبردران حل كرده مرتبهٔ ديكرصافي نموده روغن بادام شيرين

يك مثقال داخل كرده بنوشند * نقوع اهليلج ديكر مستعمل درصداع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد تمرهندي منقى از حب وليف وقشر از هريك سي درم مويز منقى عناب سپستان از هريك سي عدد سر بنفشه فلوس خيارشنبر از هريك دوازده مثقال آلوى سياه شصت عدد همه را در سه من آب كرم يك شبانروز بخيسانند وهر صبح هفتاد درم آنرا صافي نموده باقدرى شيرخشت يا شكر سفيد يا فلوس خيارشنبر بنوشند * نقوع اهليلج ديكر مسهل صفرا است وصداع حاررا نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم آلوى سياه عناب از هريك بيست عدد سپستان سي عدد تمرهندي منقى از حب وليف بيست درم كل بنفشه تخم كاسني تخم كاهو از هريك سه درم مجموع را در سه رطل آب يك شبه بخيسانند پس صبحش صافي نموده برروى فلوس خيارشنبر وترنجبين از هريك ده مثقال ماليده مرس آن را بكيرند وبازصاف نموده روغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده بياشامند * صنعت اين نقوع بنسخهٔ ديكر پوست هليلهٔ زرد ده درم آلوى سياه عناب سپستان از هريك سي عدد تمرهندي منقى از حب وليف بيست درم كل بنفشه تخم كاسني تخم كاهو از هريك سه درم وورق كل سرخ پنج درم شب در پنجاه درم آب كرم بخيسانند وصبح برروى فلوس خيارشنبر ده مثقال وترنجبين پانزده مثقال صافي نموده نيكو بمالند وبپالايند وروغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده بياشامند * صنعت اين نقوع بنسخهٔ ديكر پوست هليلهٔ زرد تمرهندي منقى از حب وليف از هريك سي درم عناب سپستان مويز منقى از حب وليف بيست درم كل بنفشه دوازده مثقال آلوى سياه فارسي سي عدد همه را در رمي من آب كرم يك شب بخيسانند وصبح صافي نموده هفتاد درم آنرا با دوازده مثقال فلوس خيارشنبر كه دران حل كرده صافي نموده باشند ويك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده بنوشند واكر بجاى فلوس خيارشنبر شيرخشت خراساني يا شكر سرخ كه ام كه باشد دوازده مثقال داخل كنند شايد * نقوع اهليلج ديكر نافع از براى صداع صفراوي كه تنقيهٔ صفرا كند چون استعمال كرده شود بعد از نضج ماده * صنعت آن آب انار ترش آب انار شيرين معصورين باشحم پنجاه مثقال بخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي از هريك پنج درم ريوند چيني نيم درم غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع چهار درم كه اجزا را تمام نيم كوفته باشند پس صافي نموده ترنجبين خراساني پانزده درم دران حل كرده صافي نموده بياشامند * نقوع اهليلج اصفر قوي در اسهال صفرا نافع از براى صداع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم سنامكي هفت درم آلوى سياه عناب جرجاني از هريك بيست عدد سپستان سي عدد تمرهندي منقى از حب وليف سر بنفشه تخم كاسني از هريك سه درم همه را يك شب در شش رطل آب كرم بخيسانند وصبح صافي نموده بكيرند يكرطل آن را وداخل نمايند دران فلوس خيارشنبر وترنجبين از هريك بيست درم وبمالند وبپالايند وداخل نمايند دران مقدار يك مثقال روغن بادام شيرين وبياشامند * نقوع اهليلج نافع از براى صداع بمشاركت كبد بسبب سوء مزاج حار دموى يا صفراوي كبد چون نوشيده شود اين نقوع بعد از فصد حبل الذراع بشرط بودن قوت * صنعت آن بكيرند آب رمانين معصورين باشحم از هريك نيم رطل وبخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد نيم كوفته چهارده درم ودرهاون بدستة بمالند تا آب رمانين قوت هليله را بكيرد پس صافي نموده دوحصه نمايند وهرروز يك حصهٔ آن فلوس خيارشنبر پانزده درم داخل كرده صافي نموده يك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده بياشامند بعد از نضج ماده باماء الاصول بارد * نقوع اهليلج به نسخهٔ رازي كفته كه اسهال بطن باين نقوع در دوار وسدر صفراوي از لاودر دموي بعد از فصد با تعليق ومحجامت ساق ميباشد نافع

* صنعت آن پوست هليلهٔ زرد آلوی سياه تمرهندي در آب بخيسانند شب وصبح صافي نموده بجلاب سكري شيرين كرده بنوشند ميفرمايند بايد كه درين نقوع وزن پوست هليلهٔ زرد وتمرهندي از هريك ده درم وآلو بيست درم وجلاب سكري دو اوقيه باشد * نقوع اهليلج نافع ازبرای صرع صفراوي * صنعت آن اهليلج اصفرمنزوع النوی درآب انار ترش وآب انار شيرين معصورين باشحم خيسانيده ودرهاون بدستة بمالند تا قوتش درآب رمانين آيد پس صافي نموده بياشامند * باب الالف مع الياء

المثناة التحتانيه * ايرسا بكسر همزه وسكون ياى مثناة تحتانيه وراى مهمله وفتح سين مهمله والف لغت يوناني است ومعني آن قوس قزح است ومراد ازان بيخ سوسن اسمانكوني است وبرومي ابريمون نامند وبسريانی عقار اسوسالي وآن بيخ سوسن كبود بري وجبلي است كه آن را سوسن بري نيز كويند وبعضي كفته كه مراد از سوسن بري سوسن زرد زلبوس است وايرسارا سوسن جبلي كويند ورنک كل ايرسا مركب از بنفشي وسفيدي وزردي است وبيخ آن پهن ودراز وبقدر انكشتی پر كوده دردوم كرم وخشكيش كمتر است وملطف ومسخن ومسهل ماء اصفر ومرهٔ سودا وبلغم غليظ است وجهت سينه وشش ومغص ودرد جكر وسپرز ولرزه كه از برودت بود وضيق النفس وربو واعيا واحتباس طمث واستسقا ويرقان وبواسير وعرق النساء وامراض رحم وباسركه جهت كزيدن هوام وورم وسدهٔ سپرز وباشراب جهت هتك عضل مفيد وجاويدن آن جهت رفع بوی خمر نافع است وضماد مطبوخ آن جهت درد رحم وصلابت آن وانضمام فم رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازير ومزيل صداع ومنوم است وطلای آن باسركه جهت درد سركهنه وبهق سفيد وكلف وفرزجه اش باعسل جهت اخراج جنين وذرورش جهت رويانيدن كوشت براستخوان والتيام زخمهای غائره وبدبوئي ناصور وباعسل ضماد كردن آن بجهت زخمهای غائره وجلوس در طبيخش جهت صلابت مقعده ورحم وامراض بارده وقطور طبيخ آن باسركه جهت نزلات بارده ودوی كوش ومضمضهٔ آن جهت درد دندان وبدل ايرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش مازريون است وبابيست مثقال شير شتر وقدر شربتش تا دو مثقال است وكويند مضر است به شش ومصلحش عسل است * امراض الراس صداع چون بيخ سوسن اسمانكوني رابسايند ومخلوط بسركه وروغن كل نمايند وضماد كنند برسر نافع است از برای صداع طلا طلي در مجربات خود آورده كه چون ورق ايرسارا بكوبند وآب آن را افشرده سعوط بآن نمايند سه روز متوالي قطع شقيقه ميكند باذن الله تعالى * اختلاط الذهن ابقراط كفته كه خوردن ايرسا نيكو ميكرداند ذهن را * سهر اندروماخس كفته كه هركاه آشاميده شود ازان مقدار هفت درم با ماء العسل اسهال بلغم غليظ ومرهٔ سودا ميكند وخواب مى آورد * فزع الاطفال في النوم آشاميدن طبيخ ايرسا اطفال را دافع فزع ايشان است در خواب * نسيان اسحق كفته كه آشاميدن آن نافع است از برای نسيان ابقراط وجالينوس كفته اند كه آن مى افزايد درحفظ ونافع است از برای نسيان * سكته ايرسا خوردن آن نافع است از برای سكته تميمي كفته كه كل ايرسا نافع است از برای سكته چون ضماد كرده شود برسر * صرع آشاميدن آن نافع است از برای صرع * فالج واسترخا ابقراط كفته كه نافع است از برای فالج شربا ابن ماسويه كفته كه اصل آن وكل آن هركاه آشاميده شوند باآب ميباشند نافع از برای استرخا جالينوس كفته كه ايرسا نافع است از برای فالج خصوص دهن آن * تشنج از خواص آن نفع است از برای تشنج جالينوس كفته كه اصل سوسن آسمانكوني نافع است از برای تشنج خصوص روغنی كه آنرا دران پخته باشند ونيز كفته نافع است از برای تشنج خوردن جرم آن وهمچنين آشاميدن آب طبيخ آن وابن صحار بخت كفته كه چون آشاميده شود اصل ايرسا باشراب ريحاني نافع است از برای تشنج امتلائي وماسرجويه كفته هركاه طبيخ كرده شود باشراب وآشاميده شود نافع است از برای تشنج وبيخ آن وكل آن هردو نافع اند از برای تشنج وروفس كفته

بلکه چون اصل ایرسا را کوبیده در زیت داخل کرده گرم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است از برای تشنج و آشامیدن ایرسا نافع است از برای تشنج امتلائي * اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن طبیخ اصل ایرسا نافع است از برای اختلاج * خدر را ابن زهر گفته که شراب ایرسا زائل میکند خدر را رازي گفته که آشامیدن هریك از اصل ایرسا وبرگ آن وگل آن نافع است از برای خدر * رعشه آشامیدن اصل ایرسا نافع است از برای رعده و رعشه * جوارش ایرسا تالیف نیقولاوس منقول از قرابادین افندي صالح چلپي حکیم باشي ابراهیم سلطان قیصر روم نافع از برای سرفه وضیق النفس از اخلاط غلیظه در سینه و آلات تنفس * صنعت آن بیخ ایرسا هشت درم فودنج خشك زوفای خشك اصل السوس از هریك شش درم کثیرا مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقی فستق رومي دارچیني زنجبیل فلفل خرمای منقی از نوی از هریك سه درم اصطرک بخور مریم از هریك دو درم شکر سلیماني سفید مصفی بقدر کفایت بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر بآن بسرشند شربتی یك مثقال * حب ایرسا تنقیهٔ بلغم از جمیع اعضا نماید خصوص از اعضای صدر وریه ونافع است از برای ضیق النفس بلغمي وسعال بلغمي * صنعت آن شحم حنظل ثلث درمی غاریقون هشت سفید نیم درم رب السوس فراسیون زوفای خشك از هریك ثلث درمی تخم انجره ایرسا از هریك نیمدرم کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یك شربت کامل است * دبید ایرسا نافع است از برای فساد معده واجتماع ماء اصفر در بطن که عبارت از استسقای زقي باشد ونافع است تلیین بطن را * صنعت آن ایرسا بیست وچهار درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل انجدان از هریك دوازده درم انیسون مصطکي رازیانه از هریك چهار درم نانخواه تخم کرفس از هریك هشت درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی از آن مقدار یك ملعقه * دهن ایرسا تدهین باین دهن نافع است از برای صداع وسهر یکه بسبب رطوبت بورقي در دماغ باشد بعد از استفراغ بحب ایارج وتمریخ بآن نافع است تشنج رطب امتلائي را ونیز تمریخ بقیروطي فرا گرفته از دهن ایرسا بامیعهٔ سائله زائل میکند خدر را ونیز نافع است از برای اختلاج وخدر آشامیدن آن وتمریخ بآن واستنشاق بآن خواب می آورد خوابی نیکو ونیز سعوط بآن نافع است سهر عارض مرمشایخ را وایضا شرب آن جهت کشودن افواه عروق و بواسیر ورفع سمیت فطر وبنج وغیرها ویك اوقیهٔ آن مسهل قوي وغرغرهٔ آن بماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریهٔ مفید * صنعت آن مانند صنعت دهن انجدان است که ذکر یافت * قرص ایرسا فالج وتشنج وعرق النساء را سود دارد وصلابت سپرز را بکداز محمد بن زکریا گفته که چون این قرص را مطحول با سکنجبین بخورد سه روز متوالي صحت یابد * صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سنبل الطیب اشق از هریك یکدرم اشق را در سرکهٔ انگوري تند حل کنند وباقي ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال بآنچه مناسب باشد * قرص ایرسا بنسخهٔ معتبر نافع از برای طحال واورام کبد * صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق عصارهٔ زرشك ریوند چیني از هریك یکمثقال تخم کاسني مقشر تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم کدو از هریك یك مثقال ونیم طباشیر سفید دو مثقال ونیم اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند شربتی یك مثقال * قرص ایرسا به نسخهٔ شفائي سپرز را نرم سازد * صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب اشق از هریك دو درم اشق را در سرکهٔ انگوري تند حل کنند وباقي ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند واقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین امرن گوید طبیبی که این قرص را صفت میگوید که من خوکی را سه روز این قرص دادم پس او را بکشتم سپرز او را نیافتم واین نسخه با نسخهٔ محمد بن زکریا برابر است الا آنکه آنچه آنجا یکدرم است در اینجا دو درم است * لعوق ایرسا ربو وسعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع است * صنعت آن ایرسا نیم کوفته زوفای خشك از هریک

بيست درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون يكرطل آب بماند صافي نموده با يك رطل قند سفيد بقوام آورند هر صبح ده درم وشام ده درم لعوق نمايند

* كتاب الباء الموحدة باب الباء مع الالف *

باد زهر حيواني بفتح باى موحده و الف وسكون دال مهمله وفتح زاى معجمه رها وراى مهمله در آخر وگاه حذف ميكنند دال را وميكويند بازهر وگفته اند اصل آن با كزهر است كاف رابدال بدل كردند باد زهر شد وگاه با را بفا بدل ميكنند وفاد زهر ميكويند كه معرب باد زهر باشد وگفته اند كه اصل آن پاززهر است كه زاى اول را بدال بدل كرده اند وگاه دال را نيز حذف مينمايند وبفارسي پازهر بباى عجمي ميكويند وباد زهر در لغت عجم بمعني دافع ومقاوم سم است چنانچه ترياق بيوناني بهمين معني است وبنا برين بحسب لغت اطلاق باد زهر وترياق هر دو بر هر دواى مفردى ومركبى كه مقاومت با سموم نمايد ميتوان كرد بالاشتراك وليكن بحسب اصطلاح اكثر از اطبا بادزهر اسم دوائى است مفرد حجري كه از جوف حيوانات ويا از معادن اخذ مينمايند مانند باد زهر حيواني ومعدني كه بالخاصيت وبالطبع بصورت نوعيهٔ خود حرارت غريزيه وروح ودل را از مضرت واذيت سموم حاره وبارده محافظت مينمايد وترياق اسم مركبى است مصنوع كه همين اثر بخشد مانند ترياق فاروق ومثرو ديطوس وانچه قريب باين هر دو باشد در خواص وفوائد مذكوره وبرادويهٔ مفردهٔ نباتيهٔ نافعه در امور مذكوره را ترياقيه نامند وبعضى از اطبا لفظ ترياق را از مركبات بر غير ترياق فاروق ولفظ فادزهر را از مفردات بر غير فادزهر حيواني ومعدني اطلاق نمى نمايند واين دو اسم را مخصوص باين دو دوا ميدانند وبس وآن سنگى است كه در شيردان اكثرى از حيوانات مثل بزكوهي وگاوكوهي وميمون يافت ميشود وبعضى گفته اند در زهرهٔ آن تكون ميبايد واصل آن است كه متصل بزهرهٔ آن تكون ميبايد وبهترين آن حجر التيس است وچون مطلق ذكر كرده شود مراد همين است كه در شيردان يا رودهٔ بزكوهي كه در كوههاى شبانكارهٔ فارس باشد تكون يابد وآن باشكال مختلفه ميباشد طولاني وهيكلي وگرد وپهن زيرا كه بر هرچه منعقد وبسته شود بهمان شكل ميكردد وانچه بچوب مخلصه منعقد شده باشد طولاني يا هيكلي ميباشد واين هر دو بسيار خوب وآن چوب ويا تخم مخلصه را مغز فادزهر مينامند چه مشهور است كه غذاى آن بزمار است وبعد از خوردن مار واحساس سميت آن مشغول بخوردن علف مخلصه كه ترياق آن است ودران كوهستان بسيار است ميكردد وباين سبب اين دوا در جوف آن متكون ميشود واين هر دو شكل فادزهر را فادزهر كياهي نامند وپهن آن اكثر اوقات آن است كه پشمي است يعني بر پشم منعقد گشته ودر جوف آن پشم ميباشد پس اگر پشم جوف آن كم است چون در آب اندازند ته نشين ميكردد واگر زياده است بر روى آب مى ايستد ومقدار اين فادزهر از ربع مثقالي تا سه مثقال ديده شده بطول نيم بند انگشت وبه حجم ثلث آن وتا بطول يك انگشت خنصر وبه حجم آن بقدر بلوطي متوسط نيز وميكويند كه از علامات آن حيوان آن است هميشه يكه وجدا از ميان بزهاد ران كوه ميكردد ولاغر وليكن قوي وزورآور ميباشد ونيز نوعى از باد زهر حيواني ميباشد كه آنرا حجر الايل ميكويند در جوف گاوكوهي متكون ميكردد ابن جمع گفته در دل آن گاو ميباشد وآن گاو بقوت جذب نفس مار وافعي را از سوراخ بيرون ميكشد وغذاى خود ميسازد وبعد از احساس سميت آن هر چيزيكه دفع سميت آن ميكند وموجب نجات او است بالهام الهي مى خورد وبدين سبب اين دوا در جوف آن متكون ميكردد واين بهترين انواع باد زهر حيواني وموافق جميع امزجه است اگر شخصى هر روز بقدر نيم دانك ازان را با آب بر سنگ سائيده بخورد مقاومت با جميع سموم ميكند واز مضرت آنها ايمن ميكردد اگرچه در بدن آن شخص دغدغهٔ خلط غالب نيز باشد وچنانچه در ترياق فاروق مثرو ديطوس شرط است كه بدن بايد نقي وپاك باشد درين نيست ليكن در كمال امتلا شايد خوب نباشد واحتياط ضرور است ووزن

این باد زهر تا بیست مثقال دیده شده وجمیع اجزای باد زهر حیواني دو طبقات وپردها میباشد تو بر تو مانند پیاز وکاه
است که طبقه یا بعضی ازان ضخیم تر از دیکری میباشد ودرابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیکری منعقد میکردد
تاتمام وکامل میکردد وبعد ازاتمام میکویند که اکر آنرا از جوف آن حیوان برنیاورند کرمي درشکم آن حیوان بهم میرهد
که بمرور ایام آن باد زهر را میخورد ویا خود بخود بسبب کرمي وحدت منحل میکردد وبعضی اوقات یافته اند باد زهریرا
که بعضی ازان را کرم خورده ویا منحل شده بود وکفته اند که درحین برآوردن آن را از شکم آن حیوان بغایت نرم
میباشد وبعد از رسیدن هوای خارج بآن وسرد شدن صلابت وحجریت بهم میرساند لهذا بمجرد برآوردن درآحین
کرمي ونرمي فی الفور دردهن می اندازند وبه تقلب زبان بهرشکلی که میخواهند میسازند ولحظهٔ دردهان نکاه میدارند
پس بیرون می آورند وبدین سبب سطح ظاهر آن براق واملس میباشد

* فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فاد زهر
در ولایت فارس بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تتوي نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبهٔ پیدا
شدن باد زهر است در ولایت فارس وکیفیت ظهور آن را ودر کتب معتبرهٔ حکما چنین آورده اند که درایام حکومت ملك
خورم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخنوش نام مردی که بصلاح وصدق دران زمان اشتهار داشت واوقات
اوازصیدلت یعني ادویه از صحرا آوردن وشناختن آن میکذشت واوهر روز بصحراهای ولایت فارس وکوههای آن
دیار میرفت وادویه وعقاقیر جمع میکرد وبشهر می آورد یك روز نظرش بر کوزن کوهی افتاد که بر قلهٔ کوه ایستاده فریاد
میکرد وکاهی دست وکاهی ذنب خود را بر زمین میزد وحرکات عجیبه واوضاع غریبه از رفتار او مشاهده مینمود وکاهی
دراثنای جست وخیز بجانب آسمان نکاه میکرد واز روی نشاط وخوشحالي آواز غیر مکرر میکرد القصه چون اخنوش
این حالت ازان کوزن دید حربهٔ خود را برداشته از کمین کاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیك او رسانید
آنچنان حربه بروزد که از قلهٔ کوه پائین افتاد اخنوش درساعت خود را باو رسانیده ذبحش نمود ودراثنای ذبح دید
که سرافعي بزرکی دردهن اوست که نیم جاویده دردهن او مانده اخنوش چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد
درحال شکم آنرا بشکافت که برحقیقت حال اطلاع یابد چون رودهای آن را ملاحظه نمود از رودهٔ که بزبان فارسي
آنرا هزار خانه کویند سنکی املس همواریافت آن سنك را برچوب زرشك نهاده بخدمت ملك خورم زاد آمد وآنچه از
احوال کوزن مشاهده نموده بود بعرض رسانید ملك خورم زاد حکیم ارثنا میوس را که از اجداد امام ابقراط واز تلامذهٔ
حکیم ابر قلیدس صاحب تریاق صغیر وبرادرزادهٔ او بود ودر مملکت فارس منصب وزارت ملك خورم زاد چنانچه
رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند باو تعلق داشت طلب نموده آنچه از اخنوش صیدلاني شنیده بود
باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی با خنوش آورد وکفت ای اخنوش آیا دهن آن کوزن هیچ کف داشت
یا نه اخنوش کفت دهنش کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب او هیچ ورمی یا جراحتی بود یا نه کفت در طرف ذنب
او کرهٔ سبز رنکی بود ظاهرا چنان مینمود که پوست ازان موضع کنده اند حکیم چون این علامت از اخنوش شنید متوجه
ملك شده بعد از ادای دعا وثنائیکه دران زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند کفت ایها الملك خورا ک
این کوزن افعي است ودر دم او چنانکه اخنوش میکوید کرهٔ سبز رنك هست وهمیشه دهن او کف میکند ودر رودهای او دو
سنك این چنین متولد میشود یکی ازان تریاق جمیع زهرها است ودیکر خاصیت زهر هلاهل دارد که ذرهٔ ازان قاتل است پس

ملك تبسم كرده كفت ايها الحكيم اكنون اين را تجربه بايد كرد حكيم كفت كسى را كه قتل برو واجب شده باشد حاضر كنند تا اين را تجربه كنم ملك فرمود تا از بند يخانه هشت نفر را حاضر ساختند آن جماعه چون بخدمت ملك حاضر شدند ملك از ايشان پرسيد كه آيا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما واجب است يا نه ايشان كفتند بمقتضاى شرع قتل ما واجب شده ملك كفت اكنون مرا سنكى است شبيه ميان زهر و ترياق آن را براى امتحان بشما ميدهم اكر زهر بوده باشد شما بسياست خود رسيده از عقوبت اخروي خلاص ميشويد و اكر ترياق است شما را منافع بدني بسيار حاصل خواهد شد و بعد از ان آزاد خواهيد شد ايشان بايكديكر مصلحت كرده قبول آن كردند حكيم آن سنك را وزن نمود چهار درم بود بالسويه ميان هشت نفر قسمت نمود و ايشان را در حضور ملك خورانيد و جماعتى بر ايشان موكل ساخت كه تا پنج روز ايشان را نكاهدارند كه حقيقت حال مشخص شود اتفاقا وقتيكه ايشان از مجلس ملك بيرون ميرفتند يكى از ايشان نارنجى از دست شخصى كرفته آب آن را تمام بمكيد و هفت نفر ديكر بالاى آن هيچ نخوردند و بعد از پنج روز ملك ايشان را طلب داشته حكيم را فرمود كه از احوال تحقيق نمايد كه هريكى را بعد از خوردن آن سنك چه حالت سانح شد يكي از ايشان كفت كه مدت يك سال بود كه مرا خفقاني حادث شده بود و آنچنان شدت داشت كه من بهلاكت خود راضي بودم اكنون بمجرد خوردن اين سنك آن مرض بالكليه از من زائل شد ديكرى كفت مرا درد سرى قديم بود و هيچ لحظه و هيچ لمحه نبود كه از وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنك بيكساعت آن درد مزمن از من زائل شد و هيچ اثرى از و در اين پنج روز در خود نيافتم سيومي كفت كه چشم من بسيار ضعف داشت اكنون بخوردن آن در باصرهٔ من قوت عظيم پيدا شده كه در جوانى نيز آن حالت را در باصرهٔ خود نمى يافتم چهارمي كفت كه مرا در معده درد و وجع و ذرب وسحج بود بمجرد ورود آن در معدهٔ من آن مرض مزمن بصحت مبدل كشت پنجمي كفت مدت مديد بود كه از درد زانو مينا ليدم اكنون بالكليه آن درد از من مفارقت نمود ششمي كفت مرا بواسير مؤلم بود الحال آن الم بالكليه زائل كشت و در بدن من نشاط و قوت پيدا شد هفتمي كفت كه مدت مديد بود كه بر ساقين من قروح خبيثه پيدا شده بود كه هميشه صديد و چرك متعفن از ان جاري بود اكنون همه رو بخشكي آورده بصحت مبدل و مندمل شد و رنك پوست اصلي در آنجا ظاهر ميشود هشتمي كفت كه مرا مدت دو ماه درد سرى بود كه هميشه من از شدت آن مينا ليدم از خوردن آن سنك اكنون شدت آن بيشتر شد حكيم كفت كه تو چيزى بعد از خوردن آن سنك خورده بودى كفت آرى آب يك نارنج را بالتمام مكيده بودم حكيم فرمود كه اين شدت درد بسبب فعل آب نارنج است نه فعل آن سنك چرا كه ترشي نارنج بارد و يابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانچه يبوست موجب امساك و حفظ و اين هر دو وصف مانع اند از انتشار حرارت اين حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد از ان حكما بالكليه منع از خوردن ترشى فرموده اند و همچنين در هر دواى ذو الخاصية مثل باد زهر و ترياق فاروق و غير اينها تجويز هيچ قسم ترشي نفرموده اند اما وجه تسميهٔ اين سنك بباد زهر كفته اند آن است كه چون آن شخص هشتمى كه نارنج مكيده بود بخانهٔ خود رفت درد سر او بمرتبهٔ اشتداد يافت كه ظلمت بر چشمهاى او مستولي كشت بنابرين آن شخص از روي كمال اضطرار و سراسيمكي بر در سراى ملك آمده فرياد بر آورد كه مرا باز زهر بدهند چون آواز بكوش ملك رسيد فرمود كه نام اين سنك را باز زهر قرار بايد داد و بكثرت استعمال باز هر و باد زهر كرديد

* فصل در بيان جودت و رداءت باد زهر * بدانكه بهترين انواع باد زهر كه اكثر مستعمل در معالجات است اسطهباناتي شبانكارهٔ آن است كه رنك آن زيتوني يا ماشي مائل بسياهي باشد بعضى زيتوني و بعضى ماشي را ترجيح ميدهند خصوص كه براق و با پردهاى بسيار و چشم دار باشد يعني در كوشهٔ آن مانند چشم

موضعی درخشنده بود چه این دلالت بر صفائی جوهر آن میکند و با این وصف هرچند بلوطی شکل و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن سرخ بر آید و یا شیر را منجمد سازد خوب است و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره بر آید بد است دیگر آنکه با خاکستر و یا آهک خشک بر کف دست خوب بمالند اگر رنگ خاکستر یا آهک را سبز یا پستئی نماید خوب است و الا فلا و امتحان اصلی از مصنوعی آن آنست که سر سوزن آهنی را با آتش سرخ نمایند و در آن فرو برند اگر بدشواری و اندک فرو رود و دود زرد از آن بر اید و سر سوزن زود کردد اصلی و اگر بآسانی فرو رود و دود سیاه از آن بر اید و سر سوزن سیاه کردد جعلی و مصنوعی است زیرا که شنیده شده که از صبر و دواهای دیگر فادزهریه میسازند بسیار براق شبیه باصلی که بحسب رویت بر اکثر حذاق اطبا مشتبه میکردد

* فصل در بیان مزاج و کیفیت بادزهر و خواص شبانکارهٔ آن و مقدار شربت و بدل آن *

بدانکه با وجود آنکه آن کرم در سوم و خشک در دوم است در جمیع امزجه و با نواع سموم حاره و باردهٔ نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت نه بطبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع دفع مضرت سموم از اعضای رئیسه و سائر بدن مینماید و تقویت آنها میکند و جهة تقویت حرارت غریزی و باه نافع و لیکن محرور المزاج را بغایت مضر و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی است و محلل اورام بارده سائیدهٔ آن بتنهائی و یا با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با کلاب جهت طاعون و بتنهائی نیز و با شراب جهت کزیدن هوام و با آب ریحان جهت کزیدن زنبور و همچنین با شراب و به تنهائی نیز بر موضعی که مار و یا افعی و یا جانوران سمی کزیده باشند باعث تسکین درد و وجع آن است در ساعت و نجات او از هلاکت مالیدن و خورانیدن آن هر دو و صاحب کناش بقراطی در کناش خود آورده که زنبور کزیدهٔ را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از درد بی قرار و آرام بود قدری فادزهر را با آب سوده بر موضع آن مالیدند هرجا اثر این دوا میرسید فی الحال برنگ اصلی مائل میکردید و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار کزیده و تریاق حاضر نبود حجر التیس را با شراب سوده بدو دادند و قدری شیر بز بر بالای آن خورانیدند بدن او آبله کرد و از هلاکت نجات یافت و نیز کفته اند که از خواص او آن است که چون بر محل کزیدن مار بکذارند بر ان موضع محکم می چسپد و تا زهر را تمام نکشد جدا نمیکردد و اکر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان او نکاه دارند نفع تمام می بخشد و اکرچند عدد فادزهر موصوف را در کاسهٔ چینی کذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر قوت و کیفیت فادزهر را بکیرد و آن شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قی کرده از ضرر آن هم ایمن میکردد و کفته اند چون بسایند آنرا و بر موضع جراحت هوام و غیر آن بپاشند زهر را جذب نموده به ترشح دفع مینماید و باعث التیام آن میکردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و محافظت قوای بدنی و تفریح و نشاط و ازالهٔ غم است و قدر شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه با بعضی مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده از آن کشنده و بدل آن بوزن آن حجر الأیل و اکر نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صاف شفاف کهنه و یا زبرجد است

* فصل در بیان دستورات خوردن حجر التیس *

دستور خوردن آن در اول فصل بهار نزد اعتدال هوا و استوای لیل و نهار اکر کسی از اصحا برای حفظ صحت مزاج و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزی چهار قیراط آنرا بر روی سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شکفتکی در خود مشاهده می نماید بدین شروط یکی آنکه مزاج و سن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و محرور المزاج نباشد چه بواسطهٔ زیادتی حرارت آن هر دو را مضر است چنانچه ذکر یافت دیکر آنکه در زمان کرمای کرم و سرمای سرد

نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج ومسهل خفیف میل نمایند تا تنقیهٔ بدن فی الجمله حاصل کردد دیگر آنکه پرهیز واحتما از حموضات ولبنیات وآب سرد و بقول واطعمهٔ غلیظه ومفصلات معده وحرکات عنیفه واعراض نفسانیه وجماع وغم اجتناب لازم دانند واقلا ایام پرهیز قبل از شروع ده روز وبعد از فراغ بیست روز است دیگر آنکه در روز خوردن فادزهر بدن را بلباسهای نرم ونازک وپاکیزه ومعطر مزین وملبس سازند وطبیعت خوشحال وشکفته دارند وغم واندوه را بخود راه ندهند واکر میسر آید در بستانین وعمارات دل کشا با ندمای شیرین کلام ومطربان خوش الحان مجلس نمایند واطعمهٔ لطیفهٔ خفیفه میل نمایند ودیگر اکر سال اول خوردن این دوا باشد یکدانک آنرا بکیرند وبرسنک سماق بسیار نرم سوده با شیرهٔ نبات سرشته سه حصه نموده درسه روز ناشتا هر روز یک حصه را حب ساخته فرو برند بقسمی که بدندانها نرسد وازعقب آن فنجانی پر از کلاب بنوشند وبعد از ان احتیاطا جهت رفع غائله ومضرت آن بدندانها چنانچه بعضی کمان برده اند که مضراست بدندانها وچندان اصلی ندارد بشیرکاو ویا بآب کشنیز تازه مضمضه نمایند واکر درین ایام سه روز قبل وسه روز بعد از ان غذا را منحصر بنخود آب کوشت جوان مرغ وبزغالهٔ فربه وبرهٔ شیرمست با هیل ودارچینی وقرنفل واز کبابها کباب کبك وتیهوج ودراج ومانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که کرسنه شوند وشب شربت نبات باکلاب وعرق بید مشك بنوشند ویا شربت معمول از شربت صندل ویا شربت کاوزبان ساده ویا عنبري یا شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبري یا معمول از هرسه هریك بحسب مزاج واقتضای وقت باکلاب وبید مشك ویا بایکی از عرقهای مناسبه ویا شربتهای مناسبهٔ دیکر که تخم بالنکو یا فرنجمشك بران پاشیده واز حلویات حلوای یاقوتی وسیب وبه شیرین وبرنج با روغن بادام ویا شیرهٔ نبات واندک کلاب واز تنقلات شکر پیز ونقل بادام وهیل وقرص عنبر وپسته وبادام ومانند اینها بکار دارند واکر سال دوم باشد دو دانك واکر سال سوم باشد وبمزاج موافقت کرده وحرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال والا بقدر بر داشت طبیعت ومزاج وسن وعادت ودیکر آنکه دران ایام بحمام نروند زیرا که حرارت ورطوبت حمام فادزهر را بعرق دفع می نماید ودیکر آنکه اکر درین ایام تقلیل غذا نمایند آن مقدار که تخمه وفساد هضم عارض نکردد بهتر است وبعضی مردم شش قیراط آن را برروی سنك سماق نرم سوده سه حصه نموده هرسه حصه را یک روز باکلاب آمیخته قلمی را در دهان کرفته بدم فرو میکشند بقسمی که بدندانها نرسد واز عقب آن شربتي از نبات وکلاب می آشامند وبر بالای فرش نرم از پهلو به پهلو میکردند واندک راهي میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد وبعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب کرسنه شوند طعام لطیف خفیف مثل نخود آب مذکور وامثال آن به تقلیل میل مینمایند واکر به تنهائي نخواهند با این ادویه که حکیم محمد هاشم طهراني در رسالهٔ جدوار وفادزهریهٔ خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب است * وآن این است که بکیرند طباشیر مفید مروارید ناسفته از هریک یکمثقال عنبر اشهب یك دانك مثقال مشك خالص پنجدانك مثقال یاقوت لعل فادزهر عود قماري مصطکي رومي از هریک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق نقره محلول پانزده عدد جواهر وفادزهر را برسنك سماق نیکو صلایه نموده باقي اجزا را نرم کرفته بیخته مجموع را با شیرهٔ نبات سرشته حبوب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برند اکر کسی در سن کهولت وضعف مزاج شش قیراط آن زا بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد نیز بسیار مفید وسودمند است * دستوریکه آن غفران مآب قلمي فرموده اند که ازین بندهٔ حقیر محمد هاشم العلوي مخاطب بمعتمد الملوك است ودر امزجهٔ بارده روز اول تحویل

حمل تا سه قیراط بمشایخ میخورانند این است فاد زهر حیوانی اصطهباناتی مجرب نیم درم مروارید ناسفته زمرد اعلی ابریشم مقرض صندل سفید گل داغستانی ورق نقره از هریک یکدرم ورق طلا یک دانک صمغ عربی دو دانک سوده بگلاب سرشته حب سازند وسه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند * دستوریکه قلمی نموده اند که حضرت استاذ اطبا وقدوة الحکما سید سند والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده اند این است * که بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارا بجردی از هریک یک نخود مصطکی رومی یکدانک همه را در فنجان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سر آتش گذارند وسه پایه در ان گذاشته فنجان را بر روی سه پایه نهند و گلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود پس باد زهر حیوانی مجرب سه قیراط مشک خالص یکقیراط قرنفل دارفلفل دارچینی عود هندی جوزبوا عود الصلیب درونج عقربی زنجبیل جدوار خطائی خصیة الثعلب مصری از هریک یکدانک مثقال صیرفی کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند وسه حصه نموده هر روز یک حصهٔ آنرا فرو برند واز عقب آن نبات سفید پنجدرم تخم بالنگو یکدرم گلاب عرق گاوزبان از هریک ده درم شربت نموده بنوشند * دستور دیگر از برای خوردن باد زهر حیوانی منقول از خط استاذ الفضلا والاطبا میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این است که از تالیف معزی الیه است و دستور خوبی است واز اکثر نسخها بهتر است * صنعت آن باد زهر حیوانی نیم دانک عنبر اشهب یکدانک ونیم مروارید ناسفته نیم دانک کهربای شمعی بسد محرق مغسول از هریک نیم مثقال ورق طلا سه عدد ورق نقره پنج عدد صندل سفید یک مثقال مومیائی دارابجردی یکدانک زعفران دو دانک صمغ عربی دو دانک اجزا را صلایه کرده مومیائی را بروغن پسته گداخته مجموع را بشیرهٔ نبات بقوام آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند واز شیرینی و ترشی وماست و پنیر و سبزیها اجتناب نمایند واگر یکدانک جدوار خطائی مجرب ونیم دانک جند بیدستر سوده اضافه نمایند بهتر است * حب فاد زهر حیوانی مرکب حمیات وبائیه وامراض مزمنه وحاده و گزیدن جانوران سمی را تریاق اکبر است ومخرج اخلاط فاسدهٔ بدنی ومقوی بدن است ومقدار شربت آن دو درم است منقول از مرکبات صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم * دستور خوردن باد زهر حیوانی از حکیم عماد الدین محمود شیرازی * صنعت آن باد زهر حیوانی مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هریک یکمثقال طباشیر سفید نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم دانک صندل سفید چهار دانک ونیم عود قماری خام چهار دانک مصطکی رومی دو دانک ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فاد زهر یاقوت ومروارید را بر سنگ سماق صلایه کرده ورق طلا ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با شیرهٔ نبات بسرشند وحبوب سازند وسه حصه کرده هر روز یک حصه را بنا شتا در اول تحویل حمل فرو برند وقبل از خوردن فاد زهر سه روز پرهیز کنند از لبنیات و ترشیها واغذیهٔ بادی واز مجامعت وغذ انخود آب وقلیه و کباب واز اشربه شربت فواکه شیرین وشربت گاوزبان وتخم بالنگو وگلاب وعرق بید مشک وعرق گاوزبان ونبات مناسب است میفرمایند که این مقدار که حکیم عماد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز میباشد سم قاتل زیرا که مقدار شربت از باد زهر حیوانی بقول جمیع متقدمین ومتأخرین مقداریک قیراط است ومقداریکه حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانک بخوردن می آید واین بندهٔ حقیر دید شخصی را که سنش از شصت سال متجاوز نموده بود ومزاجش سرد بلغمی و باین دستور این حب را خورد پس تمام بدنش سیاه شد و هلاک گردید واز نواب

امیر الامرا بهادر ذوالفقار خان سپه سالار ممالک هند وستان مسموع شد گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور پادزهر را خورد و روز دوم تب محرقه آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل بآن نکند * دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که بسیار خوب است * صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی از هریک نیم دانگ زبرجد اعلی یک دانگ مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هریک یک جو ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد علی الرسم بگلاب سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند و بعد از ظهر نخود آب گوشت مرغ و قدری برنج و دارچینی بخورند و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بید مشک بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام تنقل نمایند و یک هفته پیش و بعد از لبنیات و حموضات و سبزیها و روغن و مباشرت اجتناب نمایند * دستور دیگر از برای خوردن پادزهر در ابتدای تحویل حمل یا اول میزان آن است که بگیرند پادزهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد از هریک نیم مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی از هریک دو دانگ مشک تبتی مومیائی دارابجردی از هریک یکدانگ طباشیر سفید یک مثقال و نیم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یک مثقال اجزا را صلایه کرده باشیرهٔ نبات سفید سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصهٔ آنرا فرو برند و از ترشیها و ماست و پنیر حذر کنند و اگر به شخصی که مزاج بارد داشته باشد دهن جدوار خطائی مجرب دو دانگ جند بید ستر یکدانگ داخل نمایند * دستور دیگر از برای خوردن پادزهر حیوانی * صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد اعلی از هریک یک دانگ ورق طلا سه عدد و ورق نقره شش عدد مشک خالص عنبر اشهب مصطکی رومی مومیائی دارابجردی از هریک یک نخود عود قماری خام نیم دانگ بدستور حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن گلاب پیالهٔ بنوشند و غذا نخود آب گوشت جوان مرغ با قدری برنج و دارچینی که دران داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یکدرم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن پادزهر نیم درم باشد * دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر در اکثر امزجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن پادزهر موافق است با انچه متقدمین قرار داده اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد * صنعت آن پادزهر حیوانی اصطهباناتی یکدانگ مثقال صیرفی طباشیر سفید عنبر اشهب از هریک دودانگ مروارید ناسفته مشک تبتی مصطکی رومی از هریک نیم دانگ صندل سفید عود هندی خام از هریک یکدانگ ورق نقره دو مثقال ادویه را صلایه نموده باشیرهٔ نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند * دستور دیگر پادزهر حیوانی طباشیر سفید از هریک نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود قماری خام از هریک نیم دانگ مصطکی رومی یکدانگ مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هریک یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور مقرر صلایه کرده باشیرهٔ نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن پادزهر و یک هفته بعد از ان از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند * صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی خام از هریک نیمدانگ زمرد یکدانگ ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد مشک تبتی مصطکی از هریک یک نخود کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا قریب ظهر

نخود آب مرغ جوان که دارچینی وهیل وقرنفل داشته باشد بخورند وآخر روز گلاب وعرق بید مشک از هریک ده درم نبات سفید پنجدرم تخم ترنجمشک یکدرم بنوشند وجوارش عود ساده وجوارش مصطکي ومغز پسته ومغز بادام تناول نمایند ویکروز پیش از خوردن بادزهر ویکهفته بعد از آن از ترشیها وبقول ولبنیات اجتناب لازم است * دستور دیگر بادزهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای شمعي بسد یاقوت رماني ازهریک نیم مثقال طباشیر سفید صندل سرخ ازهریک یک مثقال مشک تبتي مومیائی دارابجردي ازهریک یکدانگ عنبر اشهب دودانگ ورق طلا ورق نقره ازهریک سه عدد زعفران دودانگ صمغ عربي یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند وسه حصه نموده هر روز یک حصه را تناول نمایند واز ترشیها ولبنیات پرهیز نمایند و اگر شخصی بسیار بارد المزاج باشد جدوار خطائی مجرب دودانگ جند بیدستر یکدانگ داخل نمایند * دستور خوردن باد زهر حیوانی بنوع دیگر * صنعت آن مشک یکدانگ عنبر اشهب یکدانگ ونیم مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال بسد نیم مثقال یاقوت چهاردانگ طباشیر سفید یک مثقال صندل سفید نیم مثقال بادرنجبویه باد زهر حیوانی از هریک یکدانگ ونیم تا دو دانگ زعفران یکدانگ صمغ عربي دودانگ اجزا را صلایه نموده با شیرهٔ نبات سرشته بورق نقره پنجعدد وورق طلا سه عدد آلوده کرده حب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را فرو برند واگر مزاج بسیار سرد باشد مومیائی دارابجردي وجدوار و جند بیدستر داخل میتوان کرد * واما دستوراتیکه میرزا احمد قاضي در رسالهٔ فادزهریهٔ خود که منتخب از رسالهٔ حکیم سالک الدین یزدي نموده ازانجمله یکی آن است که گفته اند بهتر آن است که بادزهر را بی انضمام چیزی استعمال کنند واگر چیزی داخل نمایند میباید که فی الجمله مناسبتی بباد زهر داشته باشد جهت آنکه بادزهر را تاثیر در ابدان انسان بخاصیت است وتاثیر بعضی ادویهٔ دیگر از حیثیت کیفیت ومزاج است اگر باهم ضم کنند باید که موافقت بمزاج هرکس را ملاحظه نمایند واز جملهٔ مخترعات ایشان این ترکیب است که بجهت صاحب مفاصل ترتیب داده اند * صنعت آن سورنجان مصري دومثقال بوزیدان مصطکي جوز بوا مروارید ناسفته ازهریک یک مثقال بادزهر حیواني چهاردانگ ورق طلا ورق نقره محلولین ازهریک بیست عدد عنبر اشهب مشک خالص صندل سفید کهربای شمعي ازهریک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است ووزن آن هشت مثقال وچهار دانگ اجزا کوفته بیخته بادزهر ومروارید را بسنگ سماق صلایه کرده بشیرهٔ نبات بسرشند وچهار حصه کنند ودر وقت تحویل شمس بحمل در چهار روز ناشته بخورند وبعد از دو ساعت شربتی از نبات وگلاب وعرق بید مشک وتخم بالنگو بنوشند وغذا نخود آب جوان مرغ یا گوشت بره بازیره وزعفران ودارچینی میل نمایند * نوعدیگر جهت تقویت باه وضعف قلب مرطوب مزاجان ترتیب داده اند * صنعت آن بادزهر حیواني عنبر اشهب مشک خالص ازهریک نیم مثقال قرص افعی مروارید ناسفته خصیة الثعلب مصطکي صندل سفید مقاصري عود قماري ازهریک یک مثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاوزبان سرشته چهار حصه نموده در چهار صباح بطریق مذکور بنوشند ودر آن ایام شکرپلاو و چینا پلاو وکبک جوان ومرغ وکبوتر بچه میل کنند واز اشربه شربت صندل وگاوزبان عنبري وشربت سیب وامثال آن و از تنقلات شکرصندلي وشکرپیز ونقل پسته ومشکوفي که مناسب دانند عدد ادویه باشربت دوازده است * نوعدیگر که در تحریک باه وقوت شهوانی بي نظیر است * صنعت آن بادزهر حیواني مروارید ناسفته ازهریک نیم مثقال جدوار مجرب خصیة الثعلب مصري ازهریک یک مثقال یاقوت سرخ مرجان قرمزي ازهریک دودانگ زعفران لاجورد مغسول ازهریک یکدانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره پنج عدد عنبر اشهب چهار نخود مشک خالص دونخود ادویه علی الرسم در نوش داروی لؤلوی بسرشند وسه حصه

نمایند و در همه صباح بدستور بنوشند * نوع دیگر باد زهر حیواني را بتنهائي با گلاب بوسنگ سماق سائیده در معجوني مناسب
مثل دواء المسك ونوشدارو ومفرح یاقوتي بسرشند و همه صباح بطریق معهود بنوشند * فصل در ذکر حبوب باد زهر حیواني
* حب بادزهر جهت تقویت قلب ودماغ وکبد ومعده نافع وقيء الدم واسهال را مفید * صنعت آن مروارید ناسفته نیم مثقال
کهربا نیم مثقال مشك خالص یکدانك بسد یاقوت صندل سفید طباشیر سفید ازهریك نیم مثقال بادزهر حیواني یکدانک ونیم
زعفران یکدانك صمغ عربي یك مثقال کوفته بیخته حب سازند * حب بادزهر که بجهت ابقای قوت حیواني خورند * صنعت آن
بادزهر حیواني نیم مثقال عود هندي غرقي خام یاقوت رماني پیکوئي لعل بدخشي ازهریك یکدانك زبرجد دودانك
ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد عنبر اشهب یك نخود مصطکي دودانك اجزا را انچه صلایه کردني است برسنگ سماق
صلایه کرده وباقي را در هاون نرم کوبیده بیخته بگلاب سرشته بورق طلا ونقره محلول مخلوط ساخته حب سازند وسه قسمت
نموده هر روز قسمي را فرو برند و از عقب آن گلاب بنوشند * حب بادزهر حیواني قلمي فرموده اند که ازقدوهٔ حکماء اشراق
وخیل اطبای آفاق والد ماجد حقیر قدس سره العزیز است * صنعت آن بادزهر حیواني مجرب یکدانک مشك خطائي عنبر اشهب
مومیائي دارابجردي ازهریك نیمدانك مروارید ناسفته کهربای شمعي بسد محرق ازهریک نیم مثقال یاقوت رماني دودانك
طباشیر سفید یك مثقال ورق طلا ورق نقره ازهریک سي عدد صندل سفید یك مثقال زعفران صمغ عربي ازهریك دودانك
مومیائي وعنبر را بروغن بلسان گداخته جواهر را با گلاب صلایه نموده باقي ادویه را کوفته بیخته وصمغ عربي را بگلاب حل کرده
ورق طلا ورق نقره را با آن حل کرده باقي ادویه را با آن سرشته حبها سازند هر حبي بقدر نخودي هفت حصه نموده هرروز
یك حصهٔ آنرا با گلاب وعرق گاوزبان ازهریك ده مثقال فروبرند * حب بادزهر حیواني * صنعت آن بادزهر حیواني مجرب بادزهر
معدني خطائي عود هندي قرنفل سنبل الطیب دارچیني جوزبوا ازهریك دودانک عنبر اشهب مشك تبتي زعفران ورق طلا
ورق نقره ازهریك نیمدانك صمغ عربي یکدانك صمغ را بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند هر حبي
بقدر نخودي هرروز دو حب آنرا با گلاب وعرق گاوزبان پنج پنج مثقال فروبرند * حب باد زهر حیواني دیگر نیز ازان قدس الله
سره است * صنعت آن بادزهر حیواني یکدانك ونیم یاقوت رماني لعل بدخشي مروارید ناسفته مصطکي رومي درونج
عقربي حب بلسان ازهریک نیم مثقال زعفران جندبیدستر مومیائي دارابجردي ازهریك یکدانك ورق طلا ورق
نقره مشك تبتي عنبر اشهب ازهریك نیمدانك صمغ عربي یکدانك اول مرتبه عنبر ومومیائي را بروغن پسته گداخته پس
جواهر را که با گلاب صلایه کرده باشند بآن بسرشند وصمغ عربي را بگلاب حل کرده ورق طلا ورق نقره را بآن حل نمایند
وآنچه باقي مانده از ادویه کوفته بیخته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هر حبي بقدر نخودي وهشت
حصه نموده یك حصه را ازاکل اندازند وباقي هفت حصه را در هفت روز با گلاب هرروز یك حصه را فروبرند * حب بادزهر
حیواني منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم بادزهر حیواني اصطهباناتي یك مثقال ودودانك مشك
تبتي مصطکي رومي دارچیني قرنفل قاقلهٔ صغار عاقرقرحا فلفل سیاه بزر البنج سفید عود قماري خام زرنباد بهمن سرخ
بهمن سفید حب الغار ابریشم مقرض ازهریك یك مثقال زعفران خصیة الثعلب مصري صمغ عربي ازهریك دو مثقال افیون
کازروني سه مثقال ونیم جوزبوا بسباسه ازهریك دو مثقال ونیم صندل سفید انیسون ازهریك یك مثقال ونیم ورق طلا ورق
نقره عنبر اشهب ازهریك نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را بگلاب حل کرده باقي ادویه را

کوفته بیخته بآن خمیر کرده حب سازند هر حبی بقدر نخودی * مفرح شاهی از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن بادزهر حیوانی اصطهباناتی ده درم جدوار خطائی مجرب پانزده درم زعفران پنجدرم ابریشم محرق بادرنجبویه از هریك هفت درم زیرهٔ کرمانی لعل بدخشانی از هریك شش درم کاوزبان سه درم ونیم ورق گل سرخ هشت درم عنبراشهب دودرم مشك خالص یکدرم صندل سفید درونج عقربی از هریک چهار درم آملهٔ مقشر زرنباد از هریك سه درم ونیم ورق گل سرخ هشت درم ادویه کوفته بیخته بادزهر را بر سنك سماق صلایه نموده جمله را با عرق بید مشك سرشته نیم خشك نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظروف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال واگر حب خواهند قدری نبات وقلیلی صمغ عربی در بید مشک خیسانیده بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی و ماشی شربتی اقویا را بمقدار نخودی و متوسطین را بقدر فلفل و ضعفا را بقدر ماش و گفته‌اند که در ملك هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از بادزهر بر می آید قریب بحجر التیس و در نفع ضعیف تر از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته‌اند و اصلی ندارد و نیز در شهرهای ولایت کولکنده و تلنکانه که از حدود ملك دکهن است از رودهٔ گاو و گاومیش جنگلی نیز بر می آید و بسیار و وافر است مدور و سبز زرد رنك بی رونق و جلا میباشد و تا بیست مثقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفعل است و نیز گفته‌اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از بادزهر میمونی بهم میرسد که از رودهٔ میمون بر می آورند و رنك آن بزردی و بشکل هیکلی و درازی و باریکی مائل پادشاهان آن سمت بقیمت تمام میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و باعتقاد آن قوم خواص حجر مذکور دارد و در باب او مبالغه بسیار مینمایند * بادزهر قنفذی و آن سنکی است مدور با ندک طولانی بشکل و برنك دانهٔ جوزبوا اندک تیره رنك تر کوچك بقدر نیم مثقال و تا دو مثقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خار پشتهای جنگلی در بعضی از جزائر ملك فرنك بهم میرسد گویند که آن جزیرهٔ بتاویه که جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهرهٔ آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذهای دیگر بر آمده جدا و تنها میگردد و اگر مطلع نشوند و بر نیاورند آن را او را هلاک میکرده اند و از خواص آن آنچه یافته و شنیده شده آن است که نافع است از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه ها و اوجاع کرده و امراض باردهٔ رطبه و بعضی سموم * وطریق استعمال آن آن است که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مثقال آب شیرین خالص کنند و لمحهٔ آن سنك را باهستگی در میان آن گذارند تا آب تلخ گردد پس آن را برآورده آب را بمریض بخورانند و آن سنك را خشك نموده نگاه دارند اگر بیکدفعه تسکین تام نیابد مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بخورانند و این هر چند بزرگتر و آب را زود تر تلخ کند بهتر و نو است زیرا که چون مکرر آنرا در آب انداخته و یا کهنه گردد قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیر تر تلخ مینماید و از جوهر آن نیز چیزی تحلیل می یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام گداخته گردد

* فصل در بیان بادزهر معدنی *

آن را بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهرمهره نامند و در هند نیز بزهرمهره مشهور است و در بعضی لغات معروف بقیطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن در ملك خطا و جبال چین و هند از اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و در مملکت باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که در نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است و بدترین آن دکهنی است او آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان مفردهٔ آن پنج است زرد و سفید و سبز و اغبر و منقط و این هر پنج قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنك وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل

بسرخی وسرخ شلغمی ومخطط بخط سبز وزرد وسیاه وابرص بدین الوان ونخودی یکرنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر را الوان واقسام بسیار است اما امتحان خوبی وبهترین آن انواع است * یکی آن است که سخیف نرم املس خوش قماش خوشبو باشد وزود سائیده شود واز سائیدهٔ آن بوی خوش قریب ببوی مشک وعنبر بمشام رسد بلکه نا سائیدهٔ آن نیز خوشبو باشد وبعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید وکف دار برآید وخوش طعم بود وهر چند سفیدی وکف وبوی آن زیاده باشد بهتر است * دیگر آنکه چون با افیون یا آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند ویا آنکه چون برگ نیم را بخایند ومقارن آن زهر مهرهٔ سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد وهمچنین افیون را * دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند وگداخته شود وآن عرق را اگر بخوردن صاحب تپ دهند تپ او زائل گردد وشاید این توهمی باشد واصلی نداشته باشد * دیگر آنکه گفته اند که چون بر طعامیکه بسم آلوده باشد گذارند اگر عرق کند فاد زهر بسیار خوب است والا نه * دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر دو جو از آن را بسایند وبخورد افعی دهند اگر افعی را بکشد فاد زهر خوب است وعلامت خوبی آن نیز آن است که چون سمی بحیوانی بخورانند ویا آن را بگزانند وبعد از آن قدری معتد از آن سائیده بآن حیوان بخورانند ودر صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بمالند اگر دفع سمیت نماید بسیار خوب است والا فلا * امتحان دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه یا ملدوغه امتحان نمایند اگر نفع واثر تمام از و ظاهر شود خوب است والا نه وشاید بعضی از این اقوال خالی از مبالغه نباشد وفرق میان خطائی وچینی وغیر آن مانند خراسانی وکرمانی وقندهاری وشاه مقصودی وخلیصی آن است که خطائی وچینی نرم میباشد وباقی صلب ولیکن صلابت بعضی زیاده وبعضی کمتر ودر باقی اوصاف از خوشبوئی وخوش طعمی وخوشرنگی وقماش وصفائی جوهر سنگ وملاست وسفید برآمدن محک همه برابراند با مزیت خطائی وبعضی از قدمای اطبا خراسانی را در نفع واثر مساوی با چینی بلکه زیاده از آن میدانند وبغدادی نیز بدین است وبهترین الوان آن را زرد وصاف نیم رنگ وبعد از آن اغبر وبعد از آن مائل بسبزی ونخودی گفته * حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره وبسیار خوشبو باشد وبهر رنگ واز هر جا که باشد بسیار خوب وبا تریاقیت است هر چند بیشتر بیشتر وهر سنگی که اوصاف مذکوره دران کمتر آن ضعیف تر * در بیان مزاج وطبع این سنگ اطبا را دران اختلاف است بعضی گرم میدانند وبعضی سرد وبعضی معتدل وبعضی معتدل مائل بحرارت وقول باعتدال اقرب بصواب است ویابس در درجهٔ دوم بالاتفاق * بیان منافع وخواص آن گفته اند موافق است بجمیع امزجه بحسب آنکه نفع آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط ودفع جمیع سموم نماید وتا دوازده قیراط آن که قریب بیک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی ونباتی ومعدنی است وچون آنرا صلایه نموده وحب ساخته هر روز یک قیراط آنرا فرو برند تا چهل روز حافظ صحت ومانع ضرر هوای وبائی واختلاف میاه واهویه ومانع تعفن اخلاط وزائل کنندهٔ سمیت آن ومبهی ومقوی اعصاب وقوی ومفاصل ومحلل ورادع اورام بارده وحاره است وجهت خفقان وضعف قلب ومعده واسهال ودر آواخر هیضه که قی و اسهال بند نشود وجهت ربو وضیق النفس وازالهٔ غم وهم وتوحش ومالیخولیا وطاعون ووبا مفردا با گلاب یا عرق بید مشک یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا بآب خالص سائیده آشامیدن واگر با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ترکیب نمایند نیز بسیار موثر وشربتی از آن از یک قیراط تا دوازده قیراط است افلاطن در کتاب جامع الخواص در فصل فاد زهر کانی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات وبدن را از آن پاک میسازد وتنقیه میکند وخون را از سمیت خالص میسازد از هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار وپرا کنده شدن سم در بدن وهمچنین نفع میبخشد نفع ظاهر بین در گزیدن جانوران

وحیوانات سمي اگر بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع مینماید و حکیم محمد هاشم طهراني در رسالهٔ فادزهریهٔ
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده و در شدید درجانب جگر
وزیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهر بسه دفعه دریك روز باو داده شد هر مرتبه آزار او تخفیف یافت تا
آخر روز مرض و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را به نیشتر مسمومي فصد کرده باشند قدری از آن
سنگ را بسایند و بر آن بپاشند مضرت نرسانند ارسطو گفته که اگر از باد زهر معدني نوع اعلی انگشتري سازند و در دست کنند
و همیشه با خود نگاه دارند سموم بدارندهٔ آن چندان اثر نمیکنند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتري باشد اگر داخل طعامی کنند
که سمیت داشته باشد حدت و قوت آنرا ضعیف و کم میکرداند و ازین قبیل است زهکیر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ وقتیکه قمر
در برج عقرب باشد صورت عقربي نقش کنند و بر نگین دان انگشتري طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن مضرت نمیرساند
و نزدیك او نمیشود و با خود داشتن این انگشتري نیز این اثر دارد و اگر این انگشتري را یا انگشتري که ارسطو نقل کرده در دهن صاحب
مسموم کذارند و بمکد نافع است اورا و همچنین اگر بر موضع لدغ عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مثل ذراریح بمالند
نافع و موثر باشد و بدل آن زمرد سبز صاف خوشرنك آبدار بی تف که مشهور بزمرد کهنه است بوزن آن است و طبع و مزاج و قدر
شربت زمرد نیز بباد زهر معدني برابر است چون با آب سرد یا بانبات یا با عسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آن است و زبرجد
صاف نوراني نیز در نفع و اثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب زیادتي یبوستی که دارد و بدان جهت شفاف تر
و جوهراو صافتر از زمرد است ولهذا از درجهٔ اعتدال انحراف یافته در مثل آن بدل یک مثل زمرد میتواند بود و گفته اند که
اگر باد زهر سفید کاني را با آب بسایند و بر عضویکه بواسطهٔ سقطه و ضربه متألم شده باشد طلا نمایند ازالهٔ الم و منع تورم آن
مینماید و چون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق عرق دفع مینماید

* فصل در ذکر حبوب بادزهر معدني * حب بادزهر معدني چون چهل روز متوالي بدان مداومت کرده شود جمیع منافع مسطوره در بادزهر از آن بظهور میرسد * صنعت آن
بادزهر معدني مروارید ناسفته کهربای شمعي طباشیر سفید گل داغستاني گل ارمني مغسول صندل سفید از هریك دو درم و
نیم ورق نقره یکدرم ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو دانك کوفته بیخته هشتاد حب ساخته هر روز دو حب آن را با گلاب فرو برند

* حب بادزهر معدني دیگر تالیف آن مرحوم بجهت جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه مجرب است * صنعت آن باد زهر
معدني پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رماني زمرد کهنهٔ سبز صافي مرجان قرمزي شقاقل مصري بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچیني از هریك یك مثقال و یکدانك و نیم زعفران چهار دانك عنبر اشهب مشك تبتي خالص
از هریك نیم مثقال جواهر را با گلاب صلایه نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانک ادویه کوفته عنبر اشهب
را با نبات سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب آن را فرو برند * حب بادزهر معدني در تقویت
قلب و دفع سموم و ازالهٔ ضرر هوای سمي و اصلاح اخلاط فاسدهٔ بدن بی نظیر است * صنعت آن بادزهر معدني خطائي یاقوت رماني
مروارید ناسفته کهربا گل ارمني مغسول درونج عقربي حب بلسان شقاقل مصري بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر
سفید گل گاوزبان صندل سفید دارچیني از هریك یك مثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشك خالص ورق نقره ورق طلا
از هریك یکدانك و نیم جواهر را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و رق نقره را با آب صمغ عربي محلول حل نموده
مشك و زعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال گداخته باقي ادویه را کوفته بیخته همه را درهم کرده

ونيكو سرشته حبها سازند هرحبی بمقدار قيراطی وهر روز پنجعدد ازين حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند * حب بادزهرمعدني
مشهور بحب ثلاثي نافع از برای تقويت قلب ودماغ * صنعت آن بادزهرمعدني خطائي مرواريد ناسفته سائيده صندل سفيد
اجزا متساوي كوفته بيخته باگلاب يا عرق بيدمشك سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج حب
باگلاب يا عرق بيدمشك فرو برند * سفوف بادزهرمعدني تاليف ميرزا ابراهيم قمي فرموده اند كه اين سفوف را منافع لاتحصی
است ودر تقويت هاضمه وقلب ودماغ بی مثال است وبا وجود اين افعال نيست بسيار حار * صنعت آن بادزهرمعدني خطائي
مرواريد ناسفته از هريك پنج مثقال عود قماري عود الصليب كشنيز خشك دانهٔ هيل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبويه
زرشك منقی از هريك سه مثقال رازيانه گل سرخ از هريك يكمثقال عنبر اشهب يك مثقال نبات سفيد يكصد وپنجاه مثقال كوفته
بيخته سفوف سازند شربتی يك مثقال ونيم با گلاب سفوف سازند * بادرنجبويه معرب بادرنكبويه فارسي وبعربي مفرح القلب و
بقلة اترجيه وترنجان نيز نامند وبهندي بلی لوتن وآن نباتی است در بوشبيه ببادرنگ وخود رو وبستاني ميباشد نوعی را
كه بركش لطيف وطولاني واطراف برگ مثل اره وشاخش بر شعبه وشبيه بريحان وگلش بنفش مائل بسرخي وبجای سبزي
باطعام ميخورند ربيعي وصيفي ميباشد وهرسال تخم آن سبز ميشود تخمش شبيه به تخم كتان واغبر ونوعی ديگر در بوی باو شبيه
وازان تند بوتر وبركش مائل به تدوير وصحرائي وبستاني ميباشد بی ساق وشاخها وبسيار ازيك شاخ وبيخ ميرويد وبركش
با خشونتی وعريض وازبرگ نعناع بزرگتر وگلش سفيد وكم تخم ودر دارالمرز آن را بادرنجبويه ميدانند وريشهٔ او مثل نعناع
هرسال سبز ميشود وگويا اين نوع را دوست ميدارد وجمعی هردو را يكی ميدانند وآنچنان نيست وحكيم ميرمحمد مؤمن نوشته
كه آنچه مولف اختيارات بديعي گفته كه آن بالنگو است غلط است چه تخم بادرنجبويه باريكتر از تخم ريحان واغبر است و
حقير تخم بالنگو را كشته گياه آنرا ازجملهٔ ريحان مشاهده نموده وآن ريحان سبزبزرگ است ودربو مثل شاه سفرم وبادرنجبويه
دردوم گرم وخشك است ومقوي دل ودماغ وحواس ومعده وجگر ومفرح ومفتح وملطف طعام غليظ وهاضم ومورث ذكا و
حفظ وجهت عسرالنفس وخفقان وغشي وفواق وتحليل سوداو امراض بلغمي وكابوس ومغص وامراض وركين وگرده ورفع
سموم مطلقا ووحشت سوداوي وسدهٔ دماغ نافع وبرگ مسحوق آن ازپنجدرم تاده درم با شراب جهت گزيدن سگ ديوانه و
رتيلا شربا وضمادا مفيد خائيدن آن جهت ازالهٔ بوی شراب وبدبوئي دهان بسيار مؤثر ومضمضهٔ طبيخش جهت فساد دندان و
جلوس دران جهت احتباس حيض وضمادش جهت درد مفاصل وطلای آب آن جهت جرب سوداوي ونمله ونارفارسي وآكله
ورفع لرزه وقشعريره وبانمك جهت خنازير وسه درم آن بانيم درم نطرون جهت قرحهٔ امعا وبايك مثقال نطرون جهت رفع
ضرر فطر وسماروغ ولعوق آن با عسل جهت عسرنفس ونفس انتصابي نافع ومضر وررگ ومصلحش صمغ عربي وكندر و
بدلش دووزن آن ابريشم ودوثلث آن پوست ترنج وقدر شربت ازخشك آن تاده درم وازتازه اش تا بيست درم است
وتخمش درافعال ضعيف تر ازبركش است ويك مثقال او جهت رفع لرزه وقشعريره ومغص نافع وقدرشربتش تا دو مثقال
است * شراب بادرنجبويه امراض بارده وسوداويهٔ دماغي وسدهای دماغي وخفقان بارد وسوء مزاج بارد سوداوي
قلب را نافع است * صنعت آن آب بادرنجبويهٔ تازه يكمن وبايك من قند سفيد بقوام آورند واگر تازهٔ آن نباشد پنجاه مثقال
بادرنجبويهٔ خشك را بجوشانند وبپالايند وبايك من قند سفيد بقوام آورند * شراب بادرنجبويهٔ مركب برگ بادرنجبويه
هفت مثقال ونيم تخم بادرنجبويه تخم فرنجمشك تخم كاسني ازهريك ده مثقال گاوزبان اصل السوس ازهريك پنج مثقال

رازیانه بمقایج فستقي ازهریك چهار مثقال ابریشم سه مثقال کلاب یك مینا آب سیب شیرین دویست مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یك اوقیه * صنعت شراب باد رنجبویه که شیخ رئیس درادویهٔ قلبیه ذکر کرده ودراکثر اقسام ضعف قلب ودماغ وتنقیهٔ آنها مجرب است تخم کاسني تخم فرنجمشک تخم باد رنجبویه ازهریك ده مثقال کاوزبان کیلاني کل کاوزبان رازیانه بیخ بنفشه اصل السوس مقشر ازهریك سه مثقال پرسیاوشان بمقایج فستقي مقشر افتیمون ازهریك پنج مثقال باد رنجبویه نه مثقال درکلاب وعرق بید مشك وآب سیب خیسانیده جوشانیده صاف نموده با یکصد و چهل مثقال قند سفید بقوام آورند * عرق باد رنجبویه مقوي اعضای رئیسه ومعده ومفرح ومفتح وملطف وهاضم طعام ومذکي ذهن وحفظ وبارد المزاج رانافع است * صنعت آن بکیرند باد رنجبویهٔ تازهٔ سبز ودردیك کنند ودریك من آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند واکر تند خواهند کمتر واکر ملایم خواهند زیاده وبدستور متعارف عرق کشند و اکر برک باد رنجبویهٔ تازهٔ سبز نباشد ازخشك آن بکیرند ودریکمن آن هشت من آب یاکمتر یازیاده بنابراغراض داخل کرده عرق کشند * فصل دربیان باد مهرج * باد مهرج بنسخهٔ سید اسمعیل جرجاني ریاح غلیظه درمعده واحشارا بتحلیل برد وسدهای کبد وطحال بکشاید وضیق النفس ویرقان سدي واسترخای اعضا وبرودت رحم وتپ ربع رامفید وحیض بکشاید ومعنی آن تریاق الریح است مانند باد زهر که تریاق السم است ودرافیون نیز ذکر یافت * صنعت آن هزاراسپند حلبه ازهریک سه درم زرنباد درونج عقربي عاقرقرحا فلفل سلیخهٔ سیاه اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران ازهریك دودرم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یك مثقال * باد مهرج بنسخهٔ سمرقندي درقرابادین ازکتب خمسهٔ معزي الیه نافع ازبرای برودت معده وورم واحتباس طمث ورياح غلیظهٔ آن * صنعت آن زرنباد درونج عقربي بزرالبنج سفید جندبید ستر فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل سلیخه قسط سنبل الطیب اکلیل الملك بزرالاسف نانخواه قرنفل شونیز زنجبیل جاوشیر اشق قنه سکبینج حب المحلب ازهریك شش درم حرمل وج ترکي حب الغار میعهٔ سائله خربق سفید زعفران سعد کوفي ازهریك ده درم مروارید ناسفته سه درم مومکي صافي صبر سقوطري ازهریك دوازده درم حلبه پانزده درم صموغ رابشراب حل کرده باقي ادویه راکوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی ازیکدرم تا دودرم ودرنسخهٔ دیکر شربتی ازیك مثقال تادومثقال است بزرالاسف تخم کبر است * فصل درذکر نسخ باسلیقونات * بدانکه باسلیقون بمعني کحل روشنائي است وبمعني جالب السعادت نیز کفته اند وکویند بلغت یوناني بمعني ملك اعظم است وباسلیقون دوای ملکی است ونام پادشاهی است که این دوا بجهت او ساخته شده وباسم آن شهرت یافته وبقراط مولف آن است * باسلیقون کبیر تاریکي چشم وابتدای نزول آب ودمعه وجرب وسبل وظفره وشرناق رانافع است * صنعت آن کف دریا اقلیمیای نقره ازهریك ده درم نمك اندراني ساذج هندي سفید آب ارزیز فلفل دارفلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهاني ازهریك دودرم نمك هندي قرنفل دواله ازهریك دودرم صبر سقوطري عصارهٔ مامیثا مس سوخته ازهریک پنجدرم مامیران چیني مومکي نوشادر زرد چوبه ازهریك سه درم هلیلهٔ زرد چهاردرم مثل غبار سائیده بچشم کشند * باسلیقون کبیر جالي وحافظ صحت چشم ونافع ازبرای جرب وحکه وغشاوه وغلظت اجفان وسبل ودمعه وبیاض کهنه ودرهرمرض که ازحرارت نباشد این دوا بهتر است آنرا ازروشنائي شیخ رئیس کفته که این دوائی است جلاده هنده ازبرای چشم میکشند درچشم درحال صحت در هرروز یکمرتبه یادرهردوروز یکمرتبه پس جلا میدهد بصررا وحفظ صحت چشم صحیح میکند شفائي کفته که تاریکي چشم

وابتدای آب و دمعه وجرب وسبل وظفره وشرناق را نافع است * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در جملهٔ ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم مس سوخته پنج درم سفیداب قلعی نمک اندرانی از هریک سه درم نوشادر دارفلفل از هریک دو درم قرنفل اشنه از هریک یک درم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلایه کنند بر سنگ سماق ودر چشم کشند * باسلیقون کبیر بنسخهٔ شیخ داؤد * صنعت آن اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی فلفل سیاه جعده نوشادر دارفلفل از هریک دو درم ونیم قرنفه اشنه از هریک یک درم کافور نیم درم ودر بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم داخل است وباکی نیست از داخل بودن آن * باسلیقون اکبر بنسخهٔ حاوی صغیر * صنعت آن زبد البحر اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هریک ده درم مس سوخته پنج درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیز فلفل دارفلفل جند بید ستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هریک دو درم قرنفل یک درم صبر سقوطری پانزده درم اشنه یک درم مرصافی مامیران چینی نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم نمک طعام یک درم ودر نسخهٔ دیگر صبر پنج درم وقرنفل دو درم است واین نسخهٔ آخر اصح است ادویه کوفته وبحریر بیخته وقت حاجت در چشم کشند * باسلیقون دیگر که همین خاصیت دارد * صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقشیشای ذهبی توتیای هندی دارچینی سنگ بصری سرمهٔ اصفهانی هلیلهٔ سیاه شنجرف از هریک پنج درم سلیخه قرنفل از هریک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی صبر سقوطری شادنج عدسی مغسول از هریک سه درم زنجبیل مامیران چینی فلفل دارفلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم زعفران مروارید ناسفته نوشادر از هریک یک درم بدستور صلایه کرده بکار دارند * باسلیقون کبیر منقول از قرابادین کوتوالی ظلمت بصر را ببرد وابتدای نزول آب را نافع است ومنع کند از فرود آمدن آب وجرب چشم ودمعه را که بسبب رطوبت باشد سود دهد * صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی از هریک پنج درم شیاف مامیثا صبر سقوطری زردچوبه از هریک دو درم ونیم پوست هلیلهٔ زرد دو درم مرصافی مامیران چینی نوشادر توتیای هندی توتیای کرمانی طباشیر سفید از هریک یک درم ونیم مس سوخته اسفیداج رصاص نمک طبرزد ساذج هندی فلفل دارفلفل جند بیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی نمک نفطی از هریک یک درم اشنه قرنفل از هریک نیم درم نمک خمیر دواستار کوفته به حریر بیخته سحق نموده بکار برند ودر نسخهٔ دیگر مشک بوکی یک دانگ داخل است * باسلیقون صغیر در نفع قریب است بباسلیقون کبیر * صنعت آن اقلیمیای ذهبی کف دریا از هریک پنج درم مس سوخته اقلیمیای فضی از هریک دو درم ونیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی خوانند از هریک یک درم ونیم نوشادر دارفلفل از هریک یک درم دواله قرنفل از هریک نیم درم کافور مشک از هریک یک دانگ ونیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده بکار دارند * باسلیقون صغیر نافع از برای جمیع آنچه نافع است از برای آن باسلیقون کبیر * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای ذهبی هفت درم شادنج مغسول نوشادر دارفلفل از هریک دو درم مس سوخته فلفل سفیداب نمک اندرانی از هریک پنج درم کف دریا چهار درم نمک هندی قرنفل هیل بوا اشنه سنبل الطیب از هریک یک درم کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده بچشم کشند * صنعت این بنسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره پنج درم روی سوخته دو درم سفیداب قلعی نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هریک نیم درم کوفته بحریر بیخته صلایه کرده استعمال نمایند ودر نسخهٔ دیگر بجای روی سوخته مس سوخته است * بنسخهٔ دیگر * صنعت آن اقلیمیای ذهبی ده درم مس سوخته پنج درم سفیداب رصاص نمک اندرانی از هریک دو درم نوشادر جعده فلفل دارفلفل توتیا از هریک دو درم

زبد البحر دو درم و در نسخهٔ دیگر یك درم است قرنفل اشنه از هریك یك درم مجموع را کوفته بحریر بیخته و صلایه کرده اکتحال نمایند و در نسخهٔ دیگر این باسلیقون بجای جعده نیم درم کافور قیصوری داخل است * باسلیقون که جهت غشاوه و سطبری پلك و بیاض مزمن را نافع است و سبل و جرب و دمعه را نیز مفید * صنعت آن اقلیمیای نقره زبد البحر از هریک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال صفید اب ارزیز جعده نمك ترکی فلفل سیاه نوشادر دارفلفل از هریك یکمثقال قرنفل اشنه از هریك نیم درم کافور ربع مثقال ساذج هندی جند بیدستر سنبل الطیب از هریك یك درم کوفته بحریر بسیار نرم بیخته بکار برند و در نسخهٔ دیگر بجای قرنفل قرفه است و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم نیز داخل است * باسلیقون دیگر جرب و سبل و ظفره و دمعه و خیرگی چشم را نافع است * صنعت آن فلفل دارفلفل دارچینی زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك پنج درم صبر سقوطری یك درم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخهٔ سیاه قرنفل از هریك چهار درم کوفته بحریر بیخته سحق نیکو نموده در شیشهٔ نگاهدارند و بوقت حاجت بچشم کشند * باسلیقون دیگر ظفره و ضعف باصره و انتشار و نزول آب و خارش چشم را نافع است و از برای ورم جفن سودمند * صنعت آن زنجبیل مامیران چینی فلفل دارفلفل از هریك دو درم زعفران مروارید ناسفته از هریك یك درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی نمك هندی ملح اندرانی نمك سرخ از هریك دو درم شادنج عدسی مغسول صبر زرد سقوطری از هریك سه درم کف دریا توتیای هندی حجر بصری سرمهٔ اصفهانی مرقشیشای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هریك پنج درم بدستور مقرر کحل سازند عدد ادویه بیست است * فصل در نسخ پاشویه ها * بدانکه پاشویه صداع و سرسام و جمیع آلام دماغی را بنا بر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد و ایضا حمیات را در آخر نوبتها بسبب انفتاح مسام و تسییل عرق و بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زود تر منحط میسازد و استعمال آن در عین اشتداد حمی مفرط الحرارة جائز نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشند پاشویه نمایند بآب معتدل مائل بسردی و در هرحال باید که در وقت پاشویه نمودن ردائی مابین ظرف آب و روی بیمار حائل سازند تا بخار آب بدماغ مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت بالفعل آب گرم ادویهٔ بارده در ان میجوشانند مانند نخالهٔ جو و برگ بید و خطمی و نیلوفر و امثال اینها و اعانت بر میل ماده باسافل ادویهٔ مرخیه چون گل خطمی و برگ خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل الابخرهٔ منجذبه باسافل چون اکلیل الملك و بابونه و عنب الثعلب و سبوس گندم و از برای جذب مواد باسافل مثل خردل و حلبه و نمك و وسمه و امثال اینها و طریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت طبخ سر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فرود آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد صاف نموده در آفتابه کرده پایها را تا زانو برهنه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته آهسته بریزند و بکیسهٔ حمامی از اعلی باسفل بمالند و پردهٔ میان ظرف و روی مریض حائل سازند چنانچه گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد و در امراض حاده هرچند مائل بسردی و اعتدال باشد بهتر است پس پایهای را بچادری خشك نموده در چادر خشك دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز نمایند و این عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذاشتن پاها را در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار دران باشد که پاها دران غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی باسفل مادام که مریض را خوش آید و طبع او برداشت کند بهتر است و در هرحال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی باسفل از آفتابه یا گذاشتن پاها در ظرف عمیق را موقوف نمایند گذاشتن

دستها درین آب نیز جذب بخار از دماغ ودل میکند وهرگاه حرارت اشتداد داشته باشد وجذب ابخره ضرور باشد اقتصار بر غسل
اطراف بهتر است از غرق آنها در آب کرم چه گذاشتن اطراف در آب کرم نزد حدت حرارت محدث زیادتی کرمی است وباید
دانست که هر وقت که شد رجلین کرده شود جهت جذب مواد باسفل باید که ابتدا از اعلی نموده باسفل آیند بدین قسم که پارچهٔ
کرپاس طولانی کرفته از بیخ رانها پیچیده باسفل آیند تا کعبین ودر وقت بازکردن از اسفل باعلی روند وبعد از بازکردن بلا فاصله
پاها را باب کرم بشویند تا ابخرهٔ منجذبه باز صعود ننمایند واین امور مذکوره واجب الحفظ وضروری ومراعات آن لازم
است * پاشویه نافع جهت امراض حادهٔ حاره مانند صداع حار وحمیات حارهٔ حاده وامراض قلب وکبد حارین وسائر امراض
حاره * صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی از هریك یك جزو شکوفهٔ برگ بید برگ خطمی برگ خبازی از هریك یکقبضه
سبوس جو دو مشت در آب بسیار جوشانیده صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند واکر جمیع ادویه بدست
نیاید آنچه بدست آید کافی است * پاشویهٔ معتدل در امراض مرکبه * صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه اکلیل الملك از
هریك یك جزو سبوس کندم سبوس جو از هریك سه مشت برگ بید یکقبضه همه را باهم در آب بسیار بجوشانند وصاف کرده در
آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند * پاشویهٔ دیکر جهت امراض باردهٔ دماغیه * صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه
عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشك اکلیل الملك از هریك یك جزو سبوس کندم سه مشت حلبه دو جزو وسه یك ونیم جزو
در آب جوشانیده بطریق متعارف پاشویه نمایند * پاشویهٔ حاره جهت امالهٔ مادهٔ باردهٔ دماغیه * صنعت آن بابونه اکلیل الملك
عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشك خردل حاشا کما فیطوس از هریك بقدر حاجت سبوس کندم سه مشت در آب بسیار بجوشانند
وبطریق مقرر پاشویهٔ نمایند * باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیة * بتیسه مضاعفه بدانکه بتیسه لفظ هندی است ومعنی
آن سی ودو ودو است یعنی این نسخهٔ سی ودو ودو است ومضاعف آن شصت وچهار دو واکثر آن از ادویهٔ هندیه است
نافع جهت امراض بارده وسرد مزاجان وپیران را موافق * صنعت آن تخم تالمکهانا تخم اتنکن بیخ بند سروالی تخم
کوانچ بهپهلی جوز بوا بسباسه دانهٔ هیل قاقله سنبل الطیب اشنه ساذج زرنباد موصلی سفید مائین کلان مائین خرد گل
سپاری گل پسته گل دهاوه مندی نرکندی گل کیکر گل خر زهره پوست کیکر پوست درخت مولسری سپاری بره صمغ سجهنه موصلهٔ سینبل
قرنفل تج تیزپات سپاری چهالیه اندرجو شیرین فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی سمندرسوکهه صمغ پلاس مازو پهل جوز السرو
سمندر پهل سنکهاره ثعلب مصری صمغ سینبل گل سینبل زعفران مغز نارجیل خرما خارك مغز کردکان مغز بادام شیرین صمغ ببول
چرونجی مغز پسته مشك خالص مغز چلغوزه کهیلی کهیلا ستاور کوکهرو اسکند ناکوری کوفته بیخته با سه وزن تمام ادویه
شکر سفید اعلی ممزوج کرده بقسم حلوا سوهان پخته نکاه دارند ودر موسم سرما بقدر برداشت مزاج تناول نمایند * باب الباء
مع الخاء المعجمة * فصل در بیان پخته جوشاب * پخته جوش بجهت معده وضعف آن وبرودت جکر ووجع ظهر و
مفاصل وقولنج ولقوه ونسیان ووجع کرده نافع بود ورنك را صافی کرداند وبوی دهان خوش کند وباه را قوت دهد وحفظ
را زیاده کرداند وبول براند وبادها بشکند * صنعت آن شراب انکوری یکصد من کوشت سرخ از کوسفند فربه بیست من
عود قماری غرقی خام ده درم جوز بوا زعفران مصطکی رومی خولنجان از هریك پنج درم سلیخهٔ سیاه زنجبیل سفید دارچینی
سنبل الطیب عاقرقرحا از هریك یك درم هیل بوا کبابهٔ چینی زرنباد قرنفل بسباسه سعد کوفی از هریك سه درم عسل مصفی
ده رطل کوشت را در آب انکور بجوشانند تا مهرا شود وادویه را نیم کوفته در کیسهٔ کرده سر کیسه را نرم بندند ودران اندازند

وهر لحظه بمالند ویك رطل گلاب اضافه نموده بپالایند ودرآخر مشك تبتي دودانك وعنبرا شهب یکدرم داخل نموده درخم چینی ریزند وبعد از ششماه استعمال نمایند واگر خواسته باشند مرغ ودراج وکبک وکبوتر بچه وسنك خوار وامثال این لحوم داخل نمایند * پخته جوش بنسخهٔ دیگر * صنعت آن بگیرند آب انگور مثقالی با انگوررازقي رسیدهٔ شیرین مقداریک صدمن گوشت بره فربه گوشت مرغان مثل مرغ خانگي زکبوتروتیهوج ودراج وکبک وقمري وفاخته وگنجشك مقداربیست من آب سیب آب انارشیرین آب به شیرین آب امرود ازهریك ده رطل ودردیك کنند وبجوشانند وکف آن رابگیرند پس بگیرند عود هندي ده درم زعفران پنجدرم قرنفل بسباسه خیربوا کبابهٔ چیني زرنباد سعد کوفي ازهریک سه درم جوزبوا مصطکي رومي خولنجان ازهریك پنجدرم سلیخهٔ سیاه زنجبیل دارچیني عاقرقرحا سنبل الطیب ازهریك یکدرم مجموع رانیم کوفته درخریطهٔ کنند وباید که خریطه ازدوا پرنباشد وسرآن را بربندند ودردیك اندازند تا باآب وگوشتها بجوشد وخریطه را لحظه بلحظه بمالند وچند آن بجوشانند که گوشتها مهرا شود بعد ازان بگیرند گلاب یکرطل عسل مصفي ده رطل مشك تبتي یکدانك ونیم ودرنسخهٔ دیگر یکدرم است عنبراشهب یک مثقال دردیك بریزند وزماني دیگر بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انگشت پیچ شود پس ازآتش فرود آورند وخریطهٔ ادویه را بمالند وبفشارند وبیندازند پس پارهای گوشت که مانده نیز بکفگیر بگیرند وبفشارند وبیندازند پس پخته جوش را بپالایند ودرظرف چیني یا کاشي نگاه دارند واگر راووقي خواهند مصطکي زعفران ازهریك یك مثقال کافي است واگر خواسته باشند که ادویهٔ دیگر بدستوریکه ذکرشد داخل کنند ولیکن عسل داخل ننمایند وجوش بسیارندهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنك ازآتش بردارند وبپالایند ودرشیشهٔ کنند ونگاه دارند ودر وقت حاجت استعمال نمایند وباید که بداني راووقي شراب مسکر حرام است

* فصل دربیان بخورات

* بخورمریم ازحضرت ابي جعفرمحمد بن علي الباقرعم منقول است که وصف نمودند بخورمریم عم را ازبرای ام ولدي که آن حضرت را بود وفرمودند که این بخورنافع است ازبرای هرچه ازقبل ارواح باشد ازفساد تخیل وجنون وصرع ومالیخولیا وامثال آن * صنعت آن فرمودند بگیرلبان سند روس مقل ازرق پوست حنظل جزربري کبریت سفید مقل مکي سعد یماني ازهریک قدری گوفته بقطران شامي بقدرسه قطره چرب کرده وهمه رایکجا کرده بخورکیربآن بدرستیکه نیکو ونافع است منقول از طب الائمه * وبدانکه بخور بفتح بای موحده وضم خای معجمه دوائي را نامند که برآتش نهند ودود آن را استعمال نمایند ویا درآب بپزند وبخارآن رابگیرند وفرق میان تبخیروتدخین آن است که درتبخیراجزای مائي وهوائي وناري ازجسم منفصل شوند وتدخین آنکه ازهم جدا ومنفصل نکردند بلکه همان اجزای ناري وهوائي جدا کردند زیرا که اکثراستعمال آن یابس است که برآتش انداخته دخان ودود آنرا میگیرند بخلاف بخارکه درآب جوشداده بخارآن را میگیرند واطبا عموما گاه بریکدیگراطلاق مینمایند * بخورمعروف بدخنة الیهود منقول ازکتاب بخورات کواکب * صنعت آن کندر سندروس میعهٔ سائله اظفارالطیب قصب الذریره عود قاقله مشك طیب عود هندي مقل ازرق عنبراشهب قسط حراصطرک مجموع راکوفته یکجا کرده نزد حاجت بخورکنند * بخورملکي گمان این است که ازطمطم هندي است وبعضی گفته اند که ازهرمس کبیراست * صنعت آن عود قماري خام بخورالرهبان اصطرک کوکب الارض مرخس سك الملك کلنار فارسي بزرالبنج بیخ لفاح بهرمان حضض مقل الیهود صندل سرخ سندروس ابهقان طرطیراجزا کوفته یکجا کرده بگلاب سرشته فتیلهای باریك سازند وخشك نموده نگاهدارند ووقت حاجت بخورکنند بآن همچنان که فتیله است

از غیر کوبیدن * بخور السوسن بگیرند سوسن منزوع الاقماع یك رطل اصطرک نه اوقیه قسط قرنفل حماما مصطکي اظفار الطیب
عسل از هریك یک ونیم اوقیه روغن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته با شراب بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند و بوقت
حاجت بخور نمایند * بخور الورد بگیرند حماما موصافي قسط سلیخه از هریك یك اوقیه اصطرک مصطکي مقل الیهود اظفار
الطیب اشنه لادن از هریك دو اوقیه ورد منقی از قمع بیست ونه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند وعند الحاجة بخور نمایند
* بخوریکه مقوي ذهن ودماغ ومزکي حواس ومزیل خفقان وغشي است * صنعت آن عود هندي قسط شیرین صندل سفید
از هریک جزوی مشك کافور از هریك نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر نمایند * بخوریکه لیثرغس را
سود دهد باید که روز سوم تبخیر کنند * صنعت آن خاشه فودنج هردو برابر در سرکه بپزند ونزدیك بیني دارند قطع اخلاط
کند وایضا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظه موی سر آدمي سوخته نمایند وبسرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند * بخوریکه
صداع حار مع مادة را سود دهد * صنعت آن بنفشه نیلوفر قضبان خطمي شعیر مقشر مرضوض جرادة القرع رطب جمله یا هرچه
از ینها بهم رسد در آب بپزند ودر طشت ریزند وقدری روغن بنفشه یا روغن گل دران آمیزند ونزد علیل گذارند و بفرمایند که
ردائی بر سر پیچیده انکباب بران کند وآب را حرکت میداده باشند تا بخار او بدماغ بر آید و روزی دو سه بار این عمل نمایند
واطراف را باب گرم بشویند * بخوریکه صداع بارد مع مادة را نفع میدهد * صنعت آن مرزنجوش فودنج بابونج اکلیل الملك
قیصوم شبت شیح نمام غار ادویه پخته و سر پوشیده انکباب بران نمایند وتنطیل این آب بر سر نیز نافع است * بخوریکه زکام گرم
را سود دهد * صنعت آن باقلي در سرکه خیسانیده وبر اخگر نهاده تبخیر نمایند وتدخین بورق آس ومورد یابس نیز زکام حار
را نافع است * بخوریکه صداع ریحی را سود دارد * صنعت آن رازیانه باب پخته تبخیر نمایند بر سبیل انکباب * بخوریکه
زکام ونزلۀ بارد را سود دهد * صنعت آن بابونه اکلیل الملك مرزنجوش در آب بپزند و بر بخار او انکباب نمایند واگر سنگ
گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کند وتدخین بقسط و شونیز نیز نافع است و همچنین
تدخین بسندروس وطرفا وعود فرادی ومجموع * بخور دیگر که زکام بارد را نافع است * صنعت آن کندر میعۀ سائله سعد کوفي
سندروس اجزا متساوي کوفته بیخته گلولها ساخته بخور نمایند * بخور دیگر زکام ونزلۀ سرد را سود دارد * صنعت آن کندر
میعۀ یابسه مر قسط سندروس مساوي کوفته بیخته حبها ساخته تبخیر کنند دریك ساعت قطع سیلان کند * بخور دیگر که سدۀ
دماغ بگشاید وزکام گرفته را سود دهد * صنعت آن باقلا وسبوس گندم از هریك قدری در سرکه ترکنند وخشك نموده بخور
نمایند ودماغ را به بخور آن بدارند * بخور بجهت زکام * صنعت آن سیاهدانه را بر روی آهن تفته ریخته دود آن را استنشاق
نمایند وجهت حبس کردن مادۀ زکام وقطع سیلان رطوبات بخور سندروس مجرب است وبخور نبات جهت سیلان مادۀ زکام
مفید وآجر تفته را در شراب انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت درد سر مزمن وشقیقه ومواد باردۀ دماغیه از مجربات است
واگر مادۀ بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب با سرکه ممزوج مجوزاست * بخوریکه زکام ونزلۀ حار را نافع باشد * صنعت آن
سبوس گندم آرد جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل کز از هریك نیم درم کافور دانگی کوفته بیخته در سرکه خیسانیده
خشك نموده دیگر باره بگلاب سرشته حبها سازند و در وقت حاجت بر آتش نهند وسر به بخار آن بدارند و بخور گشنیز خشك
پوست خشخاش نیز مفید است یعني دخنۀ آن * بخور دیگر جهت ثقل سامعه ودوی وطنین ورياح بغایت نافع است * صنعت آن
مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمني صعتر ابهل بابونج اکلیل الملك بنفشه نیلوفر بالمريه جوشانیده در ظرف لوله دار

کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ گوش گذارند تا بخار آن داخل گوش شود * بخور دیگر جهت تسکین درد گوش * صنعت آن برگ
نیم برگ آزاد درخت که بهندي بکاین نامند برگ فنجنکشت که بهندي سنبهالو نامند از هریک قدری در آب بجوشانند وباید
که در وقت جوش سر ظرف بسته باشد بقمعی یا انبوبه بخار آن بگوش برسانند * بخور دیگر کرم دندان را بیرون آورد
* صنعت آن بزر البنج تخم گندنا تخم پیاز سیر ترموم با یکدیگر کوفته گلولها ساخته در آتش اندازند ودود آن را از قمعی یا
انبوبه بردندان کرم دار برسانند کرم برآید * بخور نافع برای سرفهٔ مزمن ونفث منتن وربو * صنعت آن زراوند مرمیعهٔ
سائله قنه بالسویه زرنیخ مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بروغن گاو سرشته بمقدار فندقی حبوب بسته ناشتا تبخیر نمایند
* بخوریکه ربو وضیق النفس را نافع باشد * صنعت آن مرصاف سلیخه قسط زعفران از هریك یک جزو بکوبند وبه گلاب
بسرشند وقرص نموده خشک کنند وبآتش دود کرده دهن را بدود آن بدارند * بخوریکه ضعف دل ودماغ را نافع
ومقوي روح حیواني ونفساني بود وبیماران ضعیف ومحرور المزاجان را فایده دهد * صنعت آن سیب اصفهاني
گرفته میان آن را خالي کرده از گلاب وصندل وکافور ومشک پر کرده در حضور مریض بجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام
آن برسد * بخور دیگر جهت تقویت دل ودماغ * صنعت آن عود هندي حص لبان پوست زرد اترج با گلاب سائیده در
جوف به وسیب گذاشته بر آتش بسوزانند * بخوریکه تقویت دل ودماغ کند * صنعت آن صندل سفید عود هندي میعهٔ خشك
نبات سفید از هریک جزوی کوفته بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند وقرصها ساخته خشك نمایند هر وقت که خواهند بخور
کنند * بخوریکه مقوي دماغ باشد وضعف دل را زائل کند * صنعت آن صندل سفید عود هندي بیخ بنفشه از هریك دو درم گل
نارنج سنبل الطیب از هریك پنج درم گلاب عرق گل نارنج از هریك بیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچهٔ سرتنك کرده
در حضور بر مجمرهٔ آتش بگذارند که باهستگي بجوشد وبخار آن بدماغ برسد * بخوریکه برآبستني معین باشد * صنعت آن
میعهٔ سائله بارزد حب الغار اجزا مساوي کوفته بعسل بسرشند وبعد از طهر سه روز متوالي هر روز یکدرم بزیر دامن بخور کنند
وبعد ازان مباشرت نمایند * بخور دیگر همین خاصیت دارد * صنعت آن سداب خشك کوفته بیخته با موم گداخته وبه پشم
خرگوش سرشته بخور کنند * بخوریکه بدان استدلال کنند بران که زن آبستن خواهد شد یانه * صنعت آن کندر حب بلسان
از هریك دو درم مرمکي یك درم ونیم قرنفل میعهٔ سائله دارچیني از هریك درمی سنبل الطیب چهار درم ساذج نیم درم کوفته
بیخته بعسل بسرشند وقرصها سازند ودر زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا وبخار آن از دهان وبیني بیرون آید آبستن خواهد
شد والا نه * بخور دیگر که از برای آبستني مفید بود * صنعت آن سداب دار شیشعان از هریك جزوی کوفته بروغن گاو بسرشند
وبر آتش نهند وایستاده زیر خود بخور کنند * بخور دیگر که ادرار حیض کند * صنعت آن جاوشیر کندش اظفار الطیب عود
الصلیب میعهٔ یابسه تبخیر کنند رحم را * بخور دیگر که جهت رفع احتباس حیض نافع است * صنعت آن شحم حنظل شونیز
کندش میعه علك البطم از هریك جزوی عنبر اشهب نیم جز ومشك زعفران از هریك ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
بقدر فندقی وبزیر خود بسوزانند * بخوریکه در اسقاط حمل وتسهیل ولادت عجیب است * صنعت آن مقل ازرق مر ابهل
بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند وتبخیر نمایند * بخوریکه مشیمه بیرون آورد وبچهٔ مرده بیندازد * صنعت آن مرمکي
بارزد کوکرد شحم حنظل اجزا مساوي کوفته بیخته بزهرهٔ گاو بسرشند وگلولها سازند ودر زیر تغار سوراخ کرده دود کنند و
فرج را بدان سوراخ نهند * بخوریکه بواسیر را نافع بود * صنعت آن بیخ کز شیح کرفس چوب خرزهره خارترنجبین بیخ سوسن

آسمانجوني اجزا مساوي كوفته بيخته بعسل بلادر بسرشند وقرصها سازند هر قرصي مقدار يك مثقال خشك نموده نكاهدارند هنكام حاجت يك قرص ازان را باتش پشك اشتر در زير تغاري كه ته آن را سوراخ كرده باشند دود كنند وخداوند علت خود را بر بالاي تغار بدارد چنانچه دود وبخار ازان سوراخ آهسته بمقعدهٔ آن برسد * بخور ديكر كه همين نفع دهد وبواسير را پژمرده وخشك كرداند * صنعت آن سپندان سفيد بيخ حنظل هزارا سپند اشنان مرمكي سداب انزروت همه را برابر كوفته اقراص سازند وبهمان دستور باتش بشكل اشتر بخور كنند وخود را بر بالاي دود آن بدارند * بخور ديكر كه بواسير خوني را نافع باشد وخون آمدن را بازدارد * صنعت آن مقل سندروس شاخ كوزن شاخ كركدن كزمازج ازهريك جزوي كوفته بيخته باب كشنيز سبز بسرشند واقراص نموده خشك كنند ووقت ضرورت در آتش چوب كز دود كنند وبخور فضلهٔ خشك كبوتر نيز بدستور همين اثر دارد ومسقط دانه آن است * بخور ديكر كه بواسير را نافع باشد * صنعت آن مقل ازرق تخم كندنا كل بادنجان ازهريك يك جزو كوفته بيخته قرصها ساخته دود كنند * بخوريكه همان نفع دهد * صنعت آن خيارزه كبر مقل تخم كندنا شاخ كوزن ازهريك جزوي بهمان دستور بخور كنند * بخور نافع جهت بواسير * صنعت آن حرف بابلي ابيض عروق الصباغين پوست بيخ كبر شحم حنظل اشنان انزروت اجزا كوفته بيخته بطريق مقرر بخور نمايند * بخور ديكر جهت بواسير * صنعت آن بيخ كبر شحم حنظل مرمكي انزروت اجزا متساوي كوفته بيخته بروغن زنبق سرشته در زير تغار سوراخ كرده دود كنند وبر روي آن نشينند * بخور ديكر جهت بواسير دموي * صنعت آن زرد چوبه بزرالبنج سرخ بلادر اجزا متساوي كوفته بيخته حبوب ساخته در زير تغار مثقوب بخور كنند * بخور ديكر كه همين نفع دارد * صنعت آن پوست مازو وشاخ كرك بخور كنند * بخوريكه جهت ساقط كردن دانهاي بواسير مجرب است * صنعت آن كوكرد بلادر اصل السوس بيخ كبر برك مورد بالسويه بروغن زيتون سرشته حبها ساخته دخنه نمايند ودر آب برك مورد بنشينند وعمل مكرر كنند * بخور جهت كسيكه دائم بسبب تزحر مشتاق تبرز بود وهيچ بر نيايد واين حالت باطالت كشيده باشد * صنعت آن بكيرند كبريت وباشحم كليهٔ ماعز بسرشند وبسوزانند وبتوسط قمعي دخان آن را بمقعد رسانند * بخوريكه درد باسور بنشاند * صنعت آن خاكشي كه خبه است تخم كندنا كشنيز خشك بالسويه بسوزانند در ظرفي ودود آن بمقعد رسانند * بخور نافع است جهت ورم انثيين ونزول آب دران كه سخت وصلب شده باشد * صنعت آن برك بنك خشك كرده هشت توله اسپند خالص يك توله باهم بيا ميزند وبر كرسيكه وسط آن سوراخ باشد بنشينند * بنحويكه بيضه مكشوف وازان آويزان باشد وبرك بنك واسپند را در زير آن كرسي اندك اندك بسوزانند تا مدت يك ساعت كه دود وكرمي آن به بيضه برسد ويا بمقداريكه برداشت توانند نمود نه بسيار زياده ونه كم ودر بين سوزانيدن اطراف كرسي را وخود را تا كمر از پارچه به پيچند كه دود مطلقا بيرون نرود وهواي خارج به بدن نرسد وبعد ازان قبضه بسته شب بخوابند وخود را از هوا محفوظ دارند وصبح باز نمايند وباز از هوا محفوظ دارند وهمچنين تا هفت شب وبعضي را در بين واكثري را بعد ازان ادرار ميشود وبعضي را تا مدت ششماه ادرار ميماند بايد كه معالجهٔ ادرار نه نمايند وحبس نكنند بعون الله تعالى زائل ميكردد وبهيأت اصلي بر ميكردد وبدانكه مصروع را تدخين شاخ بز وبارزد وتخم كتان مضر ومحرك آن است وهمچنين از بوئيدن بيخ لفاح خصوص كه مخلوط با مشك باشد وهمچنين بوئيدن خنفسا وذراريح محروقين وكفته اند كه هركاه نزد صاحب صرع دران حين حاشا را بسوزانند وبافاقت آيد علامت صحت وبرء آن است * باب الباء مع الراء المهملة * * فصل در ذكر بَرودات * * بدانكه برود بضم باي موحده

ورای مهمله ادویهٔ را گویند که بآبهای گیاه مخصوص سرشته خشك نموده باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند وچون ابتداء از کافور ومبردات ترتیب یافته باین اسم مسمی گشته وبعد ازین این رعایت متروک شده وبرادویهٔ حاره نیز اطلاق یافته چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق وبلاقید اطلاق کرده اند واول کسیکه آنرا تالیف نمود بلیانوس است وفرق میان برود کحل وذرور آن است که اجزای مائعهٔ برود را با اجزای یابسه می سرشند دراکثر وخشك نموده باز سائیده استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف کحل وذرور که ادویهٔ آن هردو را دراکثر کوفته وبحریر بیخته استعمال میکنند بدون سرشتن آن بچیزی دیگر وایضا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه درجراحات نیز استعمال میشود وطریق استعمال آن آنست که کوفته بحریر بیخته درچشم بپاشند وکحل آنچه بمیل درچشم کشند تاقدر قلیل از دوا استعمال کرده شود ونیز کحل آن است که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کحلاوش بمعنی سواد است وشیاف ادویه را گویند که کوبیده وبیخته وبا مائعات سرشته حبهای طولانی درازبندند ودروقت حاجت بآبهای مناسب سائیده درچشم بکشند بانکشت ونیز شیاف مخصوص بچشم نیست درغیرچشم نیز مستعمل است * وبدانکه باید که درادویهٔ مخصوصه بچشم مانند برود وذرور وشیافات واکحال نهایت سعی ومبالغه مرعی دارند درساختن وترکیب ادویه آنهاکه اصلا ومطلقا بچشم آسیبی واذیتی از آنها نرسد زیراکه چشم عضوی است شریف ذکی الحس واشرف اعضا است پس باید که ادویهٔ حجریه آنرا مانند شادنج وتوتیا واقلیمیا وغیرها آنچه به تصویل یعنی بغسل محتاج است بطریقی که درجاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند وآنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه وبسد وشبج وغیرها بدستور مزبور درجای خود نیز بعمل آورند وهردوائیکه محتاج بترتیب باشد مانند انزروت بشیرخر وتوتیا بآب غوره وسرمه بآب رازیانه نیز بطریق مزبور درامکن خود پس هریك از ادویهٔ سوخته وشسته وپرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچهٔ ابریشمی صفیقی بیخته وزن نمایند وادویهٔ دیگر باید که نو وتازه وبی غش وصاف اخذ نموده وبدستور هریک را جدا جدا کوبیده بسیار نرم بیخته وزن نموده مجموع را درهم کرده برسنك سماق باز سحق بلیغ نمایند ودرحین سحق ازگرد وغبار محافظت نمایند تا مانند غبار گردد ودرشیشه یاچینی نگاه دارند وعندالحاجة بملایمت درچشم بپاشند ویا بمیل طلا ویا نقره ویا چوب بیخ درخت زرشك درچشم کشند * برود قاطع که آنرا برود مارستانی نیز نامند از محمد بن زکریا است درتقویت اجفان ورویانیدن مژه ورفع برص اجفان وتقویت بصر ومنع نوازل مجرب است * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سنبل الطیب از هریك یك جزو دانهٔ خرما دانهٔ هلیله که هردو را بخمیر گرفته سوخته باشند از هریک نیم جزو بعد از سائیدن بآب کشنیز تازه یا آب برک مورد پرورده خشك کنند وصلایه کرده درچشم کشند * برود احمر چشم را خشك کند واز سوزش بازدارد * صنعت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته پنجدرم مروارید ناسفته یك مثقال ودودانك نبات یکدرم نیکو صلایه کرده استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیگر روی سوخته داخل نیست * برود احمر بنسخهٔ دیگر آب چشم را بند کند وچشم را خشك کند وسوزش شیافهای گرم که درچشم کشند بازدارد * صنعت آن شادنج عدسی مغسول ده درم روی سوخته یك مثقال نبات سفید یک درم کوفته بیخته بکاردارند * برود اکسیرین که برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است جهت التیام قروح وتجفیف رطوبات ورفع جرب مجرب است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد شادنج مغسول واگر نباشد مغناطیس محرق مغسول چهار جزو سرمه دوجزو توبال النحاس یك ونیم جزو صدف سوخته سفید آب قلعی مروارید ناسفته از هریك نصف جزو وکاه زیاده کرده می شود از برای جلا وجلای بسیار اقلیمیای فضی

صمغ عربي نشاسته از هريك يكجزو بآب رازيانهٔ تر پرورده استعمال نمايند * برود حصرم نافع از براى حرارت وكرمي چشم ودمعه وسلاق * صنعت آن توتياى كرماني كوفته بحرير بيخته در آب غورهٔ هفت روز پرورده خشك نموده وديكر بار سحق كرده استعمال نمايند * برود حصرم به نسخهٔ ديكر * صنعت آن توتياى كرماني زرد چوبه از هريك ده درم پوست هليلهٔ زرد پنج درم بآب غورهٔ بدستور مذكور بپرورند وخشك كنند وصلايه كرده درظرف چيني نكاهدارند * برود حصرم ديكر سلاق وسبل وجرب وظفره را سود دارد * صنعت آن توتياى كرماني هفت ونيم درم پوست هليلهٔ زرد زنجبيل از هريك پنجدرم زرد چوبه يك اوقيه فلفل ماميران از هريك دو درم نمك هندي چهار دانك مجموع را كوفته بيخته بآب غورهٔ پرورده پنج بار تا هفت بار آب غوره را تازه كنند پس خشك نموده صلايه نمايند وبكار برند * برود حصرم ديكر نافع از براى بقيهٔ رمد حار وآب آمدن از چشم * صنعت آن توتياى كرماني شادنج عدسي مغسول صلايه كرده آب غوره برروى وى كرده درآفتاب نهند تا خشك شود باز آب غوره برروي وى كنند تا هفت مرتبه پس سوده درچشم كشند * برود حصرم ديكر جرب وبياض ودمعه وسلاق وسبل وظفره را نافع باشد * صنعت آن توتياى كرماني مغسول ده درم زنجبيل هليلهٔ زرد زردچوبه از هريك پنجدرم دارچيني ماميران چيني از هريك سه درم نمك هندي يكدرم كوفته بحرير بيخته بيست روز درآب غورهٔ بپرورند ودرسايه خشك سازند ودر نسخهٔ ديكر بورهٔ ارمني نيم درم نيز داخل است * برود حصرم كافوري) نافع از براى رمد حار وسوزش وخارش وآب آمدن از چشم * صنعت آن توتياى كرماني كه هفت مرتبه درآب غورهٔ پرورده خشك كرده باشند پنجدرم كافور دوحبه نرم صلايه كرده درچشم كشند * برود قرع يعني توتياى كدوكه بجهت رمد حار بغايت نافع است * صنعت آن توتياى كرماني كوفته بحرير بيخته درآب كدوى تر هشت روز پرورده خشك كنند وديكر با رسحق كرده استعمال نمايند * برود خيار باد رنك * صنعت آن بكيرند توتياى كرماني را وسحق كرده پس بكيرند خيار باد رنك ومجوف سازند وتوتيا را دران پر كنند وسرآنرا بكيرند وبخمير كيرند ودرتنور نهند تا خمير پخته شود پس توتيا را برآورده سحق بليغ نموده استعمال نمايند * برودا سود نافع از براى اوجاع عين * صنعت آن افيون ده درم مشك يكدرم كافور دو درم زعفران دودانك مرصافي پنجدرم مس سوخته دو درم اقليميا پنجدرم صمغ عربي چهلدرم توتياى هندي قاقله از هريك يكدرم سرمهٔ اصفهاني بيست درم مارقشيشا دو درم نبات سفيد يكدانك حضض مكي يكدانك كلنار فارسي ساذج هندي از هريك يكدانك ونيم اقليميا ونحاس عليحده بسايند وصلايه كنند وباقي ادويه را سواى صمغ كوفته بيخته صمغ را باآب باران بقدريكه از روى ادويه تواند برگردد بقدر چهار انكشت بخيسانند پس ادويهٔ مسحوقه رادران بخيسانند ودرآفتاب نهند تا خشك شود پس سحق كرده باز بخيسانند بهمان آب باران كه صمغ دران خيسانيده باشند وخشك كنند تا هفت مرتبه پس خشك كرده كوفته بيخته درظرف چيني نكاهدارند ودروقت حاجت بچشم كشند * برود اسود به نسخهٔ ديكر * صنعت آن افيون ده درم مشك يكدرم زعفران دودانك مرصافي پنجدرم مس سوخته دو درم شكر طبرزد دودانك حضض مكي حلبه كلنار فارسي ساذج هندي از هريك دانكي بدستور مذكور مرتب نمايند * برود اسود ديكر دمعه باز دارد وبياض ببرد * صنعت آن سرمه توتياى كرماني مغسول از هريك دوازده درم مرواريد ناسفته دو درم ساذج هندي يك مثقال زعفران نيم مثقال مرقشيشا هشت درم مشك وكافور از هريك دانكي نيك صلايه كرده استعمال نمايند * برود بنفشه جرب چشم را نافع بود * صنعت آن كل بنفشه كشنيز خشك بوداده صمغ عربي كثيرا از هريك يكدرم نشاسته سه درم كوفته بيخته پنج نوبت درسركهٔ انكوري پرورده هرنوبت خشك كنند پس سائيده بحرير بيخته استعمال نمايند * برود يكه چشم را جلا دهد

وتبريد كند وحرارت را فرو نشاند * صنعت آن اقليمياى ذهبي چهار درم توتياى هندي سرمهٔ اصفهاني از هريك پنجه درم
توتيا را بسوزانند واجزا را كوفته بگلاب وسركهٔ خمر انگوري سرشته در پارچهٔ دبيقيه كه پارچهٔ مصر است وبعضى گفته كه آن كتان مصري
است كنند وهفت مرتبه بشويند وهر مرتبه كه ميشويند خشك كنند وباز با گلاب وسركه خمير كرده در پارچهٔ مذكور كرده بشويند
تا هفت مرتبه پس خشك كرده با دو دانك كافور قيصوري نيكو صلايه كرده بكار برند * برود مليين يوحنا كه كشيده ميشود در چشم از
براى بقاياى رمد * صنعت آن سادج هندي مس سوخته افيون نشاسته از هريك هفت درم صمغ عربي سي درم اقليميا چهل درم
سفيد آب رصاص شصت درم مجموع را سواى صمغ عربي كوفته بيخته صمغ عربي را هفت حصه كرده هر مرتبه يك حصهٔ آن را
با آب باران آنقدر كه چون ادويه را دران بخيسانند چهار انگشت از روى ادويه بر گردد بخيسانند وادويه را بآن تر كرده
خشك كنند تا هفت مرتبه پس صلايه كرده در چشم كشند ودر نسخهٔ ديگر اين برود اقليميا وسفيد آب داخل نيست * برود مليين
حنين گرميهاى چشم را فرو نشاند وآب آمدن از چشم باز دارد واز پس شيافها نيز بايد كشيد تا سوزش چشم را فرو نشاند
* صنعت آن شادنج پانزده مثقال روسختج پنج مثقال مرواريد ناسفته چهار درم بسد سه مثقال نبات سفيد يك درم شادنج را بر روى
سنك سماق با اندكى آب نيك بسايند تا خشك شود ده بار چنين كنند وباقي ادويه را نرم كوفته بحرير بيخته بشادنج مخلوط كرده بار ديگر
سحق كنند ونگاه دارند وهنگام حاجت در چشم كشند * برود وردي قرحه وسرطان را نافع است * صنعت آن سفيد آب قلعي پانزده
درم اقليمياى نقره ده درم صمغ عربي هفت درم ونيم شادنج مغسول روى سوخته نشاسته افيون از هريك ده درم صلايه كرده بلعاب
بزرقطونا سرشته خشك نموده باز مثل غبار سائيده برود نمايند * برود ديگر كه بياض چشم را ببرد وجاى قرحه را پر كند * صنعت آن
سادج هندي شش درم مس سوخته سرمهٔ اصفهاني از هريك سه درم شادنج مغسول مرواريد ناسفته صدف سوخته از هريك يك درم
توتياى كرماني ماميران چيني از هريك دو درم كوفته بحرير بيخته بكار برند * برود رماني منقول از ذخيرهٔ چشم را قوت دهد
وبصر را تيز كرداند * صنعت آن بگيرند انارين بادانه وشحم وبكوبند وبفشارند وآب آنرا گرفته بپالايند ونيكو صاف كنند ودر
مقدار يكمن از آب انارين صد درم انگبين اضافه كرده در ديك سنكي بآتش ملايم بجوشانند وكف آن را بگيرند وبقوام آورند
ونگاه دارند وهنگام ضرور استعمال نمايند * برود دمعه سيلان اشك وتر بودن چشم را سود دارد * صنعت آن استخوان
هليلهٔ كابلي سوخته سه درم ما زو ونمك اندراني از هريك نيم درم كوفته بحرير بيخته استعمال نمايند * برود فارسي قوت
باصره بيفزايد ومحافظت چشم كند * صنعت آن توتيا مرقشيشا اقليمياى نقره از هريك پنجه درم سنبل الطيب سادج زعفران
از هريك يك درم مرواريد ناسفته دو درم كافور قيصوري دو دانك مشك دانكى كوفته بحرير بيخته استعمال نمايند * برود نقاشين
در رمان بنام برود الرمانيين مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى * برود يكه رمد چشم را سود دارد * صنعت آن سادج
هندي افيون نشاسته از هريك هفت درم صمغ عربي سي درم اقليمياى مغسول چهل درم اسفيداج ارزيز شصت درم اجزا كوفته
بيخته نيكو بسايند واستعمال نمايند * برودى ديكر چشم را جلا دهد وتقويت بصر كند * صنعت آن شادنج مغسول روسخته
از هريك پنجه درم صبر سقوطري بورهٔ ارمني از هريك يك درم زنجار فلفل سفيد دارفلفل شحم حنظل زعفران نانخواه از هريك
پنجه درم كوفته ونرم بيخته استعمال كنند * برود يكه جلا ميدهد چشم را ومقوي است * صنعت آن نشاسته چهار درم
صمغ عربي دو درم سرمهٔ سرخ سفيد آب ارزيز از هريك درمى نيكو سائيده استعمال نمايند

* باب الباى مع السين المهملة

* بسباسه بفارسي بزباز وبهندي جايتري گويند وآن پوست اندرون جوزبوا است بر جوز پيچيده بهترين آن تازه تند بو

اشقر مائل بسرخي پيچيده است ودر دوم گرم وخشك وگويند در اول گرم ودر دوم خشك است محلل رياح وصلابات باطني ومفتح سده ومجفف رطوبات ومفرح ومقوي معده وباه وهاضم وخوشبو كنندهٔ دهان وجهت سلس البول وسحج ونفث الدم وقرحهٔ امعا ورطوبت سينه وشش واسهال كهن ودرد سپرز ومنع ريختن فضلات بمعده وتقويت رحم ورطوبت آن وضماد برگ آن با برگ مورد جهت رفع بدبوئي زيربغل آزموده وبا سركين بز وعسل جهت اورام صلبه وفرزجهٔ آن با عسل بعد از طهر معين برحمل وبازعفران منقي ومصلح رحم وسعوط آن جهت صرع وشقيقهٔ بارد وطلاى آن با عسل درحمام جهت درد پشت زن زائيده ورفع رياح نفاس مجرب است ومصدع ومصلحش گلاب وگويند مضر جگر است ومصلح آن صمغ عربي است وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش جوزبوا است

* فصل در ذكر نسخ جوارشات بسباسه * جوارش بسباسه محلل رياح وصلابات باطني ومحلل رطوبات ومفتح سده ومفرح ومقوي باه وهاضم طعام وخوشبو كنندهٔ دهان است واگر دران زعفران داخل نمايند ميباشد مصلح رحم ودر جوارش آن گلاب داخل بايد كرد تا صداع نياورد وصمغ عربي دفع ضرر آن از كبد نمايد * صنعت آن بسباسه سي درم زعفران سه درم صمغ عربي هفت درم ونيم نبات سفيد يكمن طبي كه يكصد وسي مثقال صيرفي باشد گلاب هفت مثقال نبات سفيد را بگلاب حل كرده بقوام آورده ادويه را كوفته بيخته داخل كرده جوارش سازند شربتي دو مثقال

* جوارش بسباسه نافع است از جهت برودت معده وسوء استمراء واز براى بواسير ورياح غليظه * صنعت آن بسباسه قرفه قاقلهٔ صغار زنجبيل دارفلفل دارچيني اسارون از هريك سه درم قاقلهٔ كبار پنجدرم فلفل سياه دودرم قرنفل يكدرم ونيم نبات سفيد بيست درم ادويه كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن كل ادويه جوارش سازند شربتي يكمثقال * جوارش بسباسهٔ ديگر معده را نافع است وبادهاى بواسير را سود مند باشد وخفقان بارد وضعف قلب بارد را مفيد * صنعت آن بسباسه قرفه قاقلهٔ صغار زنجبيل دارچيني اسارون دارفلفل از هريک يكدرم قاقلهٔ كبار پنجدرم قرنفل يكدرم ونيم مشك تبتي نيمدرم قند سفيد بيست درم اجزا را كوفته بيخته باعسل مصفى سه وزن ادويه جوارش سازند * جوارش بسباسهٔ ديگر باد بواسير وسردي معده وبدي هضم را نافع باشد وبادهاى غليظ را دفع كند * صنعت آن بسباسه قرفه قاقلهٔ كبار از هريك پنجدرم فلفل دودرم قرنفل يكدرم ونيم زنجبيل دارچيني دارفلفل اسارون قاقلهٔ صغار ازهريك پنجدرم قند سفيد بيست درم اجزا كوفته باهمه چندان عسل صاف بسرشند * دواء البسباسه كه مني بيفزايد وتفريح آورد ومقوي باه است ومنفعت بسيار دارد * صنعت آن بسباسه قرنفل از هريک پنج مثقال خولنجان دومثقال دارچيني كنجد مقشر سفيد وسياه ازهريك پانزده مثقال كوفته بيخته بعسل سرشته تناول نمايند * دهن بسباسه نافع است قولنج ونوازل را ومقوي دماغ ومعده وقلب وجميع امراض رحم وسلس البول از برودت وتدهين آن آلات تناسل را مقوي است * صنعت آن بگيرند بسباسه هرقدر كه خواهند وبخيسانند يك شبانروز بقرع وانبيق تقطير نمايند ودهن را ازوجدا نمايند وبكار برند * حب بسباسه نشاط وخوشحالى تمام وامساک مني ونعوظ آورد ومقوي باه است * صنعت آن قرنفل دارچيني جوزبوا كهربا تخم فرنجمشك گاوزبان بادرنجبويه مومیائي دارابجردي عنبر اشهب ازهريك يكدرم مرواريد ناسفته ياقوت رماني بهمن سفيد بهمن سرخ اشنه ساذج هندي زرنباد خولنجان فلفل سفيد فرفيون كبابهٔ چيني بسباسه صندل سفيد ازهريك دودرم بزرالبنج سفيد پنجدرم جدوار خطائي مجرب زعفران از هريك سه درم مشك خالص نيم درم ادويه كوفته بيخته با عرق مخلصه يا عرق دارچيني حبوب بندند هرحبى بقدر نخودى شربتي ازيك حب تا سه حب

* فصل دربيان نسخ معاجين بسباسه * معجون بسباسه مقوي اعضاى رئيسه ومعده است و

رياح وجشا را زائل ميسازد و طعام نيكو ميكوارد * صنعت آن كل سرخ طباشير بهمن سفيد بهمن سرخ كل كاوزبان كشنيز خشك بريان كرده صندل سفيد مرواريد ناسفته كهربا نارمشك فرنجمشك كاوزبان باد رنجبويه پوست ترنج تخم كاهو از هريك سه مثقال مغز تخم خيارين مغز تخم كدو مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضراء مغز چلغوزه مغز نارجيل از هريك دوازده مثقال تخم خرفهٔ مقشر چهل وپنج مثقال زعفران بزر البنج از هريك نه مثقال كافور مشك عنبر از هريك نيم مثقال جوزبوا بسباسه از هريك بيست وچهار مثقال زرشك بيدانه هزده مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد ادويه را كوفته بيخته سه وزن ادويه نبات و عسل بالمناصفه بقوام آورند شربتي يک مثقال تا يك مثقال ونيم * معجون بسباسهٔ ديكر مقوي معده واعضاى رئيسه وباه است ومني بيفزايد وتفريح آورد وطعام بكوارد واشتها زياده كند * صنعت آن بسباسه جوزبوا بيخ لفاح تخم كاهوى سفيد زعفران قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفيد بركك شيرازي از هريك سه مثقال شقاقل مصري خصية الثعلب مصري طباشير سفيد از هريك شش مثقال مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مغز تخم خيارين مقشر مغز نارجيل مقشر از هريك پانزده مثقال مشك خالص عنبر اشهب از هريك يكونيم مثقال عسل مصفى خالص نبات سفيد از هريك دووزن جميع ادويه ورق طلا ورق نقره محلولين از هريك يكمثقال على الرسم معجون سازند * بسد بكسر باى موحده و تخفيف سين وبضم با وفتح سين مشدده نيز آمده اسم سنكى است سرخ پرسوراخ مثل خانهٔ زنبور ليكن سوراخهاى اين ازان باريكتر وآن سنكى است خزفي صلب كه درسواحل درياى مالديپ وفارس وعمان ويمن وغيرها درزير آب تكوين مى يابد وآنچه مشهور است كه بيخ مرجان است وريشهٔ آن سفيد وهرچند بلند تر ميشود سرخ تر ميكردد وشاخهاى آن مرجان است اصلى ندارد وآن سرخ وسفيد وسياه نيز ميباشد باختلاف اماكن ومواد وشايد مادهٔ آن طين لزج مختلط با رمليت يا اجزاى غيرلزجه وهوائيت باشد كه بطول مدت وصدمات امواج رمليت ويا اجزاى غيرلزجهٔ آن جدا شده وهوائيت آن متبخر كشته بدان هيأت منعقد و متحجر ميكردد وسياه آن قويتر وسفيد آن ضعيف تر است وبهترين همه سرخ آن است كه صاف وكم سوراخ وصلب بى رمل باشد ودراول سرد ودر دوم خشك مفرح وقابض ومجفف وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومحلل خونيكه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وجهت وسواس وجنون و خفقان وصرع وضعف معده وفساد اشتهاو نفث الدم واسهال دموي وسنك مثانه وكرده وسپرز وبواسير ونيم مثقال آن كه با نصف آن صمغ عربي ويا سفيدهٔ تخم مرغ سرشته باشند وبا آب سرد نوشيدن جهت قطع نزف الدم باطني مجرب است خصوصا سوختهٔ آن و محرق ومغسول نوع سياه آن بغايت مقوي دل وذرور بسد جهت بردن كوشت زياد زخمها ورفع آثار آن ومحرق آن جهت نزف الدم ظاهري وتقويت دندان وزائل كردن زردي دندان و بثورات چشم وتقويت باصره و دمعه وجرب وبياض وسلاق وقطور آن باروغن بلسان جهت ثقل سامعه وكري نافع وامين الدوله كويد كه چون سه روز هرروز چهار دانك آن را با سكنجبين بنوشند البته رفع ورم وسدهٔ سپرز ميكند ومضر كرده ومورث تهوع ومصلحش كثيرا وبدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوين وقدر شربتش تا يک مثقال واولى استعمال محرق آن است درجميع مذكورات ومحلول آن را در رفع جذام مجرب دانسته اند واز خواص آن است كه چون طلا ونقره را از هريك بقدر بسد درهم كداخته انكشتري يانكين دانى ترتيب دهند وبسد را دران نصب كنند وقمر وشمس درحد اتحاد خود مقارنة بازهره داشته باشند وباخود نكاه دارند درحال صرع قطع شود ودارندهٔ آن را هركز غمى نرسد واز چشم بد ايمن باشد * دستور احراق آن آن است كه بسد را ريزه ريزه كرده

درکوزهٔ گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت کرفته درتنور کذاشته یک شب بکذارند وصبح روز دیکر برآورده احتیاط نمایند که
بسیار نسوزد وبسرحد رماد بیت نرسد بعد از احراق بسایند وبشویند آن را بدستور غسل اثمد واحجار دیکراستعمال نمایند
ودراثمد ذکر یافت * ذکر نسخ اقراص بسد * قرص بسد نافع ازبرای اسهال دموي وقذف خون * صنعت آن بسد
محرق مغسول ده درم اقاقیا جلنار فارسي ازهریك چهار درم صمغ عربي یکدرم دارچیني نیمدرم کوفته بیخته باسفیدهٔ تخم
مرغ بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص بسد قیء الدم را نافع باشد * صنعت آن بسد مغسول ده
درم کندر اقاقیا کلنار صمغ عربي ازهریك چهاردرم کثیرا کل مختوم ازهریک سه درم دارچیني یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند ودرسایه خشك نمایند شربتی یك مثقال با شراب انجبار * قرص بسد نفث الدم وسحج امعا وکثرت طمث وآمدن خون
بواسیر را نافع است ونیز درمنافع مثل قرص انجبار است که ذکرشد * صنعت آن بسد محرق لبان ذکر اقاقیا کلنار فارسي از
هریك چهاردرم دارچیني صمغ عربي ازهریك یکدرم ودرنسخهٔ دیکر ازهریك نیمدرم است کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ
سرشته اقراص سازند ودرسایه خشک نمایند قوتش تا دوسال باقي میماند شربتی یکدرم است * معجون بسد افراط خون
حیض واسهال دموي ونفث الدم را سودمند بود * صنعت آن بسد مغسول شادنج مغسول کرویا کلنار کل ارمني کل مختوم
دم الاخوین شب یماني ازهریك جزوی دروزن مساوي کوفته بیخته باربه ورب سماق ورب حب الآس بسرشند مقداردو
درم شربتی بدهند * بسفایج فستقي نبتی است مائل بسیاهي وباریك وکرهدار وازهرکرهی ریشها برآمده واندرونش سبز بمعني
رنك ونبات آن بی ساق ویك ساق وبرک دارشبیه ببال طیور ومانند کیاه سرخس وبقدر یك شبر وازمیان شاخهای درختان و
ازبیخ اشجار میروید ودرتنکابن دارجما زنامند کرم است دردرجهٔ دوم وخشك است دراولی وکویند دراول کرم است ودر
یبوست معتدل مسهل مرهٔ سودا وبلغم غلیظ وبهرخلطی که ملاقات کند ومحلل نفخ وشیر منجمد درمعده وقولنج ومنجمد کنندهٔ
شیرغیرمنجمد ومفرح بالعرض وجهت دفع سودا وجذام وعلل سوداوي ومفاصل وضماد آن وجهت التواء عصب وشقاق میان
انکشتان نافع وخوردن آن باشکر وبا اطعمه خصوص بختن درمیبختج ویا با ماء العسل موجب اسهال موادوبی ضرراست ومطبوخ آن
باصل السوس وانیسون جهت سرفه وضیق النفس وربو ومدامت مطبوخ آن باعناب جهت سقوط بواسیربغایت موثروچون سه
مثقال آن را جوشانیده با فلوس خیارشنبر وترنجبین که دران حل کرده صافي نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
جهت درد معدهٔ مزمنه ورياح بواسیر وصرع مجرب ومغشي ومضرسینه وکرده است ومصلحش پرسیاوشان وجوشانیدن آن
با ماء الشعیر وفوا که یابسه وباخروس سالدار وقدرشربت ازجرم آن تا سه درم ودرمطبوخ تاشش درم وبدلش جهت موادسوداوی
نصف وزنش افتیمون وربع آن نمك هندیست وسزاوارآن است که استعمال کرده شود مجرود یعني پوست تراشیده نرم کوبیده
تا اینکه نفخ نکند وسود نبخشد * حب بسفایج بلغم وسودا را ازمعده پاک کند وتنقیهٔ دماغ نماید * صنعت آن ایارج فیقرا ده درم
بسفایج فستقي ده درم شحم حنظل شش درم اسطوخودوس افتیمون ازهریك دودرم ونیم تربد سفید هشت درم سقمونیای مشوي
یك درم ونیم کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی دودرم ونیم * سفوف بسفایج مسهل سودا وخلط محترق سوداوي وازبرای امراض
حادثه ازسودا واخلاط غلیظه نافع * صنعت آن بسفایج فستقي افتیمون اقریطي ازهریک یك جزو شکرطبرزد دوجزو کوفته بیخته چهار
درم آن را با جلاب شکري بنوشند * شراب بسفایج مسهل سودا بود منقول ازکناش اطیبوس * صنعت آن بکیرند بسفایج فستقي
یك اوقیه درصرهٔ کتانی کرده درپنج قسط شراب انکوري انداخته بیست ویك روز بکذارند پس صره را نیکو بمالند وبفشارند و

دور کنند وشراب رانگاه دارند ویکمرتبه پیش از غذا از ان بقدر حاجت بیاشامند * مطبوخ بسفایج جهت درد معده ورياح بواسیر وصرع وامراض سوداوي بی عدیل است * صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال آن را خیسانیده بجوشانند و صاف او را بافلوس خیار شنبر وروغن بادام شیرین بنوشند وبدستور باترنجبین نیز موثر است

* باب الباء مع الصاد المهملة

* بصل بفارسي پیاز نامند وبري آن بی بوته ودر چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود وطعم وبوی برکش مانند پیاز وبترکي کومران نامند وقویتر از بستاني است مجموع آن در آخر سوم کرم ودر اول سوم خشک وکویند در چهارم کرم است وبا رطوبت فضليه ومفتح سده ومقوي شهوتین خصوص پختهٔ آن با کوشت چرب ورافع مضرت هوای وبائي وطاعون واختلاف آبها ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومطبوخ مهرای آن کثیر الغذا وملین طبع وپختهٔ آن با چربي جهت تنقیهٔ شش وسینه از اخلاط لزجه وپختهٔ آن در سرکه یا پرورده بسرکه جهت یرقان وسپرز وبرانگیختن اشتها وتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوي وبلغمي وبتنهائي مانع غثیان ادویهٔ کریهه ودافع سموم وآب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه کزیده نافع وخصوصا چون یك چهاریك بوزن شاه از ان در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب است وقطور آن جهت دمعه وحکه وجرب چشم وابتدای نزول آب وباعسل جهت بیاض وسعوط آن منقي دماغ وبوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائي وسدهٔ دماغي وچکانیدن آب آن وکذا شتن پختهٔ آن در کوش جهت ثقل سامعه وطنین وپاک کردن چرک وتحلیل ریاح وضمادش جاذب خون بظاهر جلد ونیکوئي رنك مجرب است وباموی آدمي جهت زخم سگ دیوانه کزیده وباانجیر جهت کزیدن عقرب وزنبور وضماد پختهٔ آن جهت نضج اورام بارده وبازردهٔ تخم مرغ یاروغن تازه جهت درد ورم مقعده وحکه وباروغن کوهان شتر جهت شقاق مقعده وبواسیر وزحیر مجرب وحمول آن جهت کشودن رکهای بواسیر وسیلان فرمودن خون موثر وجهت کجي ناخن وتشنج نافع وپوست محرق آن باموی سوخته وکافور جهت آکله مجرب وقیروطي آب آن باپیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش وموزه مفید ومضر محرورين واکثار آن مورث قئ ونسیان ولیثرغس ورياح غليظه ومولد کرم معده وخلط غلیظ در جرم معده وموجب تشنکي ومصدع محرورين ومصلحش شستن آن با آب ونمک وباسرکه خوردن وبعد از ان انار وکاسني تناول نمودن ورافع بد بوئي آن باقلي ونان سوخته وکردکان مشوي است وتخم آن در آخر دوم کرم وخشک وبارطوبت فضلي ومنقي وضمادش جهت داء الثعلب وبهق نافع وقدر شربتش یك مثقال است * حسو بصل مرفه بارد رانافع باشد وباه را برانکیزد * صنعت آن شیرهٔ پیازده درم دریک رطل شیرکاو تازه بپزند ودو درم عسل مصفی داخل نموده نیمکرم حسو نمایند * دواء البصل مولد مني باشد ونعوظ آورد وبغایت مبهي است * صنعت آن آب پیاز یکمن شیرکاو نیم من فانید یکمن بآتش نرم بجوش دهند تا بقوام آید واکر خواهند که قویتر شود این اجزا را کوفته وبیخته درهم سرشته داخل کنند تخم اسپست ده درم زنجبیل دارفلفل از هریك دو درم تخم مارچوبه پنجدرم شربتي یك ملعقه واکر قوي تر خواهند کبابهٔ چیني بوزیدان بهمنین شقاقل قرنفل دارچیني جوزبوا بسباسه از هریك یکدرم نیز اضافه نمایند * قیروطي بصل جهت ریش پا که از کفش یاموزه بهم رسیده باشد مفید * صنعت آن بکیرند آب پیاز را وباپیه مرغ طلی الرسم قیروطي سازند وبکار برند * لعوق بصل مبهي است ومني را زیاده کند وسینه را نرم کند وباه را بیفزاید * صنعت آن بکیرند پیاز مفید وکوفته آب آن را بکیرند ودرقدر نیم رطل آب آن یکرطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام عسل باز آید ودر ظرف چیني نکاهدارند شربتي یك اوقیه * لعوق بصل بنسخهٔ دیکر انفع واعدل از اول * صنعت آن پیاز مفید یك جز وشیرکاو تازه

و جز و فانیذ سنجری یك جزو مجموع را یکجا کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشهٔ یا ظرف چینی نکاهدارند شربتی یك اوقیه صبح و یك اوقیه شام * مراهم بصل نواصیر و قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن بکیرند پیاز رسیدهٔ بالیدهٔ آبدار پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و با هم وزن آن روغن کاو خالص بجوشانند تا مائل بسیاهی شود بعد ازان صاف نموده روغن را تمام کرفته با نیم وزن آن برک نیم تازه سائیده قرصها مثل کباب شامی ساخته دران روغن بریان نمایند تا آنهم مثل پیاز مائل بسیاهی کردد پس قرصها را برآورده روغن را صاف نمایند و هشت درم موم خالص در آن بکدازند و همین مقدار قنه نیز دران بکدازند و صاف نموده در ظرفی نکاهدارند و عند الحاجت بکار برند و باید که این مرهم را قبل از هفت پاس از روی زخم برندارند * مرهم بصل دیکر نواصیر و جمیع قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن موم سفید مسکهٔ کاو از هر یك ده درم پیازده درم مرمکی صافی صبر سقوطری کندر زنکار از هر یك نیم درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را دران بکدازند و اجزا را بطریق غبار سائیده داخل کرده درهاون بمالند که یك سان شود * مخلل بصل یعنی پروردهٔ آن در سرکه که آنرا بفارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت یرقان و سپرز و برانکیختن اشتها و تقویت هاضمه و مانع غثیان ادویهٔ کریهه و دافع سموم است * صنعت آن بکیرند پیاز بزرک جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چها رشق کنند اکر درست منظور باشد و به تعجیل مطلوب نباشد والا ورق نمایند و در سرکهٔ انکوری بیندازند آن مقدار که سرکه از روی آنها بر کردد و بکذارند تا برسد پس استعمال نمایند و اکر از برای خوشبوئی و خوش طعمی چند دانهٔ قرنفل و چند پارچهٔ جوزبوا و چند دانهٔ فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند میشود داخل نمایند بد نیست و اکر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیازها را خار بسیار بزنند و در دیکی تا نصفه آب کنند و بر سر آن صافی بندند و پیازهای خارزده را بران صافی بچینند و بالای آن سرپوش کذارند و زیر دیك آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن بر آنها برسد و آب آنها از صافی در آب بچکد و پخته کردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش دهند پس در سرکهٔ تند اندازند و نمك بقدر حاجت و آنچه خواهند از ادویهٔ خوشبو از قرنفل و جوزبوا و سیاه دانه و فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این نوع دریك روز قابل خوردن میشود و بدین دستور مخلل هرچه جرم آن سخت باشد و زود خواهند تناول کنند مرتب نمایند

* باب الباء مع الطاء المهملة *

بط بفتح بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و کوچك تر از وزکه بفارسی قازنامند و به هندی راج هنس و آن را بفارسی اردک مرغابی اسم جنس آن است و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنکلی می باشد در دوم کرم و در اول خشك مرطب برطوبت فضلیه و کرم ترین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی کفته اند در مبرود المزاج کرمی میکند و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا دیر هضم کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و کرده و مبهی و مصفی آواز و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین کوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن مادهٔ منی و مائر قوت و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویهٔ حاره و سکنجبین است و خوردن جکر آن خصوص پلواری آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد کوشت آن با نمك جهت تحلیل پیهٔ آن بهترین پیه است کرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع با آرد باقلا ضمادا و شربا جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع آن و اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین تدهین بآن و تخم آن دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و باکهوبا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشتهٔ آن باسداب و روغن زیتون جهت

سرعت تکلم اطفال نافع و سائیده پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض مؤثر و قوی و سنگدان آن دیر هضم و
از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن جهت کلف و
نمش و خنازیر نافع * دهن البط بدانکه فرنگان فرا میگیرند از ان روغنی بجهت وجع مفاصل * و طریق ساختن آن آنست که
بگیرند بط فربه را و آن را کشته پاک کنند پس بگیرند الیفاقوس مرزنجوش اسطوخودوس از هریک کفی اشق مقل ازرق
از هریک شش مثقال اذخر مکی جوزبوا بسباسه قرنفل سورنجان از هریک سه مثقال روغن خراطین که در رسم الدال
انشاالله تعالی در ادهان مذکور خواهد شد می و شش مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن خراطین مذکور چرب نموده در
شکم آن کرده بدوزند پس آنرا بسیخ کشند و باتش انگشت کباب نمایند و در ظرفی سرکهٔ انگوری کرده در زیر آن بگذارند
تا روغن از ان در سرکه بچکد تا آنکه دیگر روغن در ان نماند پس آن سرکه و روغن را چندان باتش ملایم بجوشانند که سرکه
به تحلیل رود و روغن بماند و چون روغن مزبور ساخته شود فقرات پشت و مواضع درد را بآن چرب کنند و پوست بره که
تازه کشیده باشند و گرم باشد بر روغن اسفند که ذکر کرده خواهد شد چرب نمود بالای اعضا و مواضعی که چرب نموده اند
ببندند و اگر این روغن را که مذکور شد با روغن جوزبوا و روغن الیفاقوس از هریک دو مثقال ممزوج نمایند انفع است و
روغن قاز و روغن حواصل به نسخهٔ فرنگان نیز بدستور روغن بط است و همین منفعت دارد * بطیخ هندی که بفارسی هندوانه
و بعربی دلاع و دابوقه و بهندی تربز نامند و در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول
و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و
جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن
جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیة که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز
و بارد المزاج و مضر معدهٔ سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه
از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آن
است چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل دران ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن
کنند آب آن مثل شراب مسکر میگردد اما مغشی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو
است و قدر شربتش تا پنج درم است و در اخراج حصاة و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است * شراب بطیخ صنعت آن
بگیرند هندوانهٔ بزرگ رسیده و قدری از سر آن را بریده و اندکی خالی کرده پس مویز کوبیده با نبات سفید یا قند سیاه دران
پر کرده سرش بجای خود بگذارند و سه روز بگذارند که بجوش آید پس صافی نموده بنوشند و گاه دو مثقال زرشک و نیم مثقال
جوزماثل داخل میکنند و این شراب نیکو معمول است * مربای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهریبهی
و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرمی باشد و تقویت هاضمه نافع است * صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز
آن را دور کرده در آب آهک صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانروز بخیسانند پس با آب گرم بشویند تا اثر
آب آهک دور شود پس در آب تازه نیم‌پخته دهند تا پخته شود و نبات سفید را بقوام آورده پوست هندوانه را دران اندازند و یک
جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند و اگر بمشک یا گلاب سوده معطر نمایند بهتر
است * باب الباء مع الغین المعجمة * بغراغند ای خراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و با قلیه

که از سرکه و دوشاب وادویهٔ حاره و کوشت ساخته باشند استعمال نمایند کرم مائل باعتدال و مشهي و مسکن قي صفراوي و
التهاب و تشنکي و مقوي بدن و مفتح سدد و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطي الهضم و مولد ریاح و
مصلحش دارچیني است و مولف تذکره موافق انچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش
اکوه که در اصفهان آش برک نامند در اطریه ذکر یافت * باب الباء مع القاف * بقلة الحمقاء بفارسي خرفه نامند و تورک
و بعبراني از علیم و بفرنکي برغال سالی نباتش کمتر از ذرعي و اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر انکشتی و بسیار نازک
و شکننده و برکش ریزه مائل بتد و یر و کلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولاني در سوم سرد و تر و کویند در دوم تر آب
او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و ادرار فرمودن بول و حرقت
آن و نواصیر و حرارت جکر و تپهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحهٔ امعا و تبرید دماغ و در سر حار نافع و ضماد او
باروغن کل جهت صداع حار و سوختکي آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت مقعدهٔ شقاقلوس و
ورم چشم و ورم دماغي و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشامیدن او با ریوند چیني جهت قطع تپ مجرب و حقنهٔ
او جهت ورم انثیین حاره و سیلان فضول با معا و رحم و ضماد بیخش جهت ثآلیل قوي تر از نبات او و نبات آن در مزورهٔ
صاحب تپ و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکي چشم
و مصلح او مصطکي و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات آن مانع احتلام است و تخمش
در جمیع افعال مثل آب او و از ان ضعیف تر و ذرور ش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنکي قویتر از نبات او ست و
کویند مضر سپرز و معدهٔ بارد است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بوداده اوقابض
و غیر بوداده ملین طبع است * حریرهٔ بزر بقلة الحمقاء مبرد و نافع از برای اصحاب دق و سل و از برای سعال حار و خشونت
سینه از احتراق مواد * صنعت آن بکیرند تخم خرفه و مقشر کنند یعني بکوبند و بشویند تا سیاهي و پوست آن تمام دور شود
پس آنرا با آب شیره کشیده بکذارند که نشاستهٔ آن ته نشین شود آب آنرا دور کرده نشاستهٔ آنرا سه جزو با یک جزو آرد برنج در شیر
کاو داخل نمایند پس بکیرند مغز بادام شیرین پنج جزو مغز تخم کدوي شیرین مغز تخم هندوانه از هریك دو جزو و نیم در کلاب
و عرق بید مشك شیره کشیده دران داخل نمایند و با آتش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیرهٔ نبات بقدر حاجت
داخل کرده دو سه جوش دیکر داده در ظرفی بکشند و بخورند * حلوای بزر بقلة الحمقاء موافق سینه و حلق و سرفه و تپ دق و قرحهٔ
امعا و ترتیب اعضا و سل است و سرد و تر است * صنعت آن بکیرند تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ آن را کرفته بکذارند تا ته نشین شود پس آن ته
نشین را با مثل آن نشاسته در آب بپزند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چندانکه شروع
به پس دادن روغن کند پس در ظرفی چیني پهن کرده بطریق لوزبریده بخورند * باب الباء مع اللام * بلاذر بعربي حب
الفهم و ثمرة الفهم و حب القلب و برومي انقردیا و بهندي بهلاوه کویند و آن مثل اکلیلی است بربالای ثمر شبیه بدل و از ین
جهت آن را حب القلب نامیده اند و آن ثمر درختی هندي است و شبیه بشاه بلوط و سیاه رنك و مغز آن بنفش و درون آن مغزی
مثل مغز بادام شیرین و ما بین مغز و پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلاذر نامند و درخت آن بقدر درخت
کردکان و برکش عریض و اغبر و تند بو و انچه به تحقیق پیوسته ثمر آن شبیه بامرود میباشد و رنك آن زرد و بر سر آن مثل
اکلیل و تاج دانه بر آمده و آن بلادر است و بر بالای آن دانهٔ کل آن و درانداد رون ثمر آن تخم ها است و کوشت آن اندک شیرین

چاشني دار عفص و بعضی مردم آن را میخورند و مغز بلادر نیز شیرین است مانند مغز بادام و آن را برآورده نیز میخورند و بلادر دو قسم است صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگي مینامند و بهیأت کردهٔ بزمیباشد و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین تر و ماکول است و عسل آن مستعمل نیست و صغیر را بلادر نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است و مغز آن کوچك و طریقهٔ برآوردن مغز مردم نوع آنست که باید آن را در آتش اخگر اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس از آتش برآورده مقشر نموده تناول نمایند و خوابیدن در سایهٔ درخت آن باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشك و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشك و بی مضرت و مبهي و مهیج باه و عسل آن را مخلوط بروغن گاو یا کنجد تازه یا مغز گردکان کرده باید استعمال نمود محلل و مسخن و ملطف قروح و مقرح جلد و جهت امراض باردهٔ دماغي و عصباني و رطوبي و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثآلیل و وسم و ما نُرآثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و نارجیل و ماء الشعیر و دوغ و هند وانه و دو مثقال آن کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن آن خندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چشم چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبهٔ غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور آن زائل کنندهٔ بواسیر و مسقط انهٔ او است و پوست بلادر مبهي و جهت حفظ سیاهي موی بغایت موثر است خصوصا هرگاه با روغن بطم تد بیر او کرده باشند گویند چون بگیرند پوست بلادر را که مغز آن را دور نموده باشند و بسیار ریزه مقرض کرده مقدار یك اوقیهٔ آن را در ظرفی کرده دهن البطم آن مقدار که از روی آن برگردد بران ریزند پس بیست درم لبان ذکر راسوده بران بپاشند و زیر آن آتش بسیار ملایم برافروزند تا منعقد گردد پس بریزند محمودهٔ زرد با زای هر اوقیه نیمدانگ و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه نگاه دارند و هنگام حاجت قطعهٔ از آن بوزن یکدرم در دهان اندازند و بخایند تقویت و انعاظ قوي نماید * صنعت برآوردن عسل بلادر بگیرند بلادر نو تازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به انبر گرم نموده بگیرند و بفشارند و قطرهٔ روغن غلیظ که از سر آن برآید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند و این روغن مسمی بعسل بلادر است صنعت گرفتن روغن گردکان مانند گرفتن روغن مغز بادام است * دستور اخذ عسل بلادر بنوع دیگر آنست که ته دیگ سفالي را موافق گردن شیشه که از آن توان کف راند سوراخ سازند و دیگ را بر سه پایه استوار کنند و شیشهٔ گردن بلند را بگل حکمت بگیرند و بلادر را پوست کنده و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شکسته در شیشه کنند و قدری لیف یا موی بر یال اسپ پیچیده بدهن شیشه بگذارند و گردن شیشه را واژگون از سوراخ ته دیگ برآورند و در کاسهٔ آب کرده در زیر سه پایه زیر دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه درون دیگ آتش ملایم از سرگین گاو جنگلي که بهندي اپلا گویند برافروزند یا آنکه دیگ را از سرگین گاو پر کنند و آتش کنند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بردارند * نوع دیگر آنست که سر بلادر را بریده بر تابهٔ آهني یا سنگي گذارند و دستهٔ هاون یا امثال آن را گرم نموده بران گذاشته بزور بفشارند و انچه روغن از ان برآید جمع نمایند و اگر با کنجد نرم بکوبند و اندك نمك آب بر آن بزنند و در لتهٔ قوي اندازند و در شکنجه بکشند انچه روغن در ان است بخوبي برمی آید جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بیني را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد * طریقهٔ خوردن بلادر جهت حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان آنست

که بکیرند بلادر را وسر آنرا ببرند عسل آن را بدستور مسطور گرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده باز عسلیکه دران باشد دور نموده با مغز نارجیل ریزه کرده یا کنجد مقشر یا غیر مقشر یا گردکان هرکدام که باشد وخواهند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلادر یک جزو مغز نارجیل وغیر آن هرکدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد وابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت شروع نمایند وبتدریج اندک اندک بیفزایند تا یک دانه ودو دانه وتا پنج وهفت هم تجویز کرده اند درصورت موافقت وعدم مضرت وبعضی جرم بلادر عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل ومغز گردکان وکنجد مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور میخورند وشاید این در ابتدا وقبل از عادت بهتر باشد وبعضی بلادر عسل ناگرفته را بهمان دستور کوبیده میخورند لیکن این در ابتدا خالی از غائله نیست وباید درین ایام از ترشیها وچیزهای نفاخ واشیاء مضره بآن ویا مهیجهٔ تقویت آن ویا شکنندهٔ قوت آن بالکلیه واز حرکات متعبه وهوای تند اجتناب نمایند وخوردن بلادر پیران وکهول وجوانان مرطوب المزاج را نافع ومحرور ویابس المزاج وجوانان را مضر است وعلامت مضرت آن آن است که کسی را که مضرت بمجرد استشمام رائحهٔ آن اعضای آن متورم میشود وورم رخو متخلخل از قبیل تهبج پس او را استعمال آن حتی المقدور جائز نیست * بخور بلادر زائل کنندهٔ دانهٔ بواسیر ومسقط آن است * صنعت آن کودی بکنند واندک آتشی دران کذارند ویکدانه بلادر را بران بگذارند وبران قدری آتش وبران به نشینند تا دود آن بران دانه برسد در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت دفعه زائل خواهد شد ویا در زیر دیک کلی یا غیر آن که آن را سوراخ کرده باشند ومعکوس کذارند ودر زیر آن دود کنند وبران نشسته دود آن را بکیرند * فصل دربیان مرکباتی که اصل وعمود در آنها عسل بلادر است واز انجمله انقردیا است * بدانکه انقرد بلغت رومی است ونامیده اند این دوا را باسم انقرد یا بسبب آنکه عمود واصل دران عسل بلادر است واول کسیکه استنباط این معجون نموده ابقراط است پس زیاده کرده بران زیاد تیها جالینوس شیخ رئیس کفته که این معجون نافع است از برای فالج ومانند آن از لقوه واسترخاء وجلای دماغ دهد وتذکیهٔ ذهن کند شیخ داؤد انطاکی کفته که اعظم نفع آن که من تجربه کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است ودفع نسیان وبلادت وفالج ولقوه ورعشه ونیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل وعرق النسا واوجاع کلیه ومثانه وهر موض بارد وصرع واسترخا وسعوط کرده میشود بآن با آب مرزنجوش از برای شقیقه ودوار وحدت میل هد باصره را از روی تجربه ابن جزله کفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی ونسیان وصرع وصداع بارد واوجاع معده وسینه وجمیع دردها که از برودت باشد * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس سنبل الطیب مو زعفران سلیخهٔ سیاه ساذج هندی افتیمون فقاح اذخر قرنفل حب بلسان ریوند چینی از هریک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هریک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر فوفل از هریک سه درم غاریقون هش سفید دو درم ودر نسخهٔ شاپور هشت درم است ایرسا دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انکوری کهنه نه رطل ادویه کوفته بیخته پوست بیخ رازیانه را سه روز متوالی در سرکه بخیسانند پس در دیک سنکی یا دیک کلی کرده بآتش ملایم بجوشانند تا سه چهار جوش بخورد پس بپالایند وثفل آن را دور کنند وسرکه را باده رطل ونیم عسل مصفی درهمان دیک کرده بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویهٔ کوبیده را بآن بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یک درم بآب نیم کرم وغذا بی کوشت بخورند * صنعت انقردیا به نسخهٔ ابن جزله در منهاج که جهت درد اعصاب واسترخای عصب ودوار ونسیان وخیالات وصرع ودرد سر ودرد معده ودرد سینه وجمیع دردهای بارد نافع است * صنعت آن سنبل الطیب مرصافی ساذج هندی

سليخه زعفران و بعض اطبا شيح تركي افزوده و در بعض نسخ شيح رومي داخل است افتيمون اقريطي درمنهٔ تركي اذخرمكي ريوند چيني حب البان مقشر قرنفل از هريك يك اوقيه مصطكي عسل بلادر از هريك دو مثقال حب بلسان زنجبيل صبر سقوطري از هريك يک اوقيه غاريقون هشت درم بيخ سوسن آسمانكوني دو اوقيه پوست بيخ رازيانه سه رطل خل خمر سه قسط كه دو من و نيم باشد ادويهٔ يابسه را كوفته بيخته بغير از بيخ رازيانه كه آن را در سركه خيسانيده باشند پس در ديك يا كيزه كرده دو سه جوش داده از آتش فرود آورده صافي نموده سه رطل عسل داخل كرده بآتش ملايم بپزند تا بقوام آيد ادويه مسحوقه را بعسل بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي يك درم با آب نيم كرم جهت فالج و لقوه و استرخا و شيب نافع باد * صنعت انقرديا بنسخهٔ شيخ داؤد انطاكي ايرساد و اوقيه سنبل الطيب ساذج هندي مرمكي صافي سليخهٔ سياه زعفران شيح ارمني افتيمون اقريطي اذخرمكي ريوند چيني حب البان مقشر قرنفل مقل ازرق حب بلسان صبر سقوطري عسل بلادر از هريك يك اوقيه غاريقون هش هفيل مصطكي رومي از هريك شش درم فلفل وج تركي سعد كوفي كندر از هريك پنجدرم و كاهي زياده ميشود برين اجزا انواع هليلجات از هريك ده درم و در نسخهٔ ديكر اسارون كبابهٔ چيني از هريك دو مثقال داخل است و در نسخهٔ ديكر شونيز چهار درم است شيخ داؤد كفته كه اما من مقارن اجزاى اين معجون ميسازم نشارهٔ عاج هفت درم مرجان قرمزي سه درم تخم حرمل درونج عقربي بهمن سرخ از هريك دو درم جندبيدستر نيم درم مجموع را كوفته بيخته پس بكيرند پوست بيخ كرفس پوست بيخ رازيانه از هريك سه رطل سركهٔ انكوري سه قسط هر دو را بسركه بخيسانند پس بجوشانند تا ثلث سركه بماند و بپالايند و عسل مصفى بقدر پنج وزن مجموع ادويه داخل سركه مزبور نموده بآتش ملايم بقوام آورند پس ادويه را بآن معجون سازند و نكاه دارند و درين نسخه اختلاف بسيارى واقع است و جائز نيست استعمال اين معجون پيش از انكه مدت ششماه از ساختن آن كذشته باشد و سيد اسمعيل در ذخيره كفته كه قوت اين معجون تا ده سال باقي ميماند و قول زهراوي و مسيحي صحيح است كه كفته اند قوتش تا چهار سال باقي است و شربتش از يكدرم تا يك مثقال است و بهتر آنست كه استعمال نكنند اين معجون را مكر مشايخ و مرطوبين و مبرودين در فصول بارده * انقرديا كبير كه شيخ رئيس در قانون ذكر كرده و كفته كه نافع است از براى جميع اوجاع معده و از براى صداع عتيق و دوار معدي و جنون و هذيان و وجع كبد و طحال و كليه و از براى برودت مزاج و اوجاع ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوي و نسخهٔ ابن جزله و نسخهٔ شيخ داؤد انطاكي قريب باين نسخه اند و اندك اختلافي دارند * صنعت آن سنبل الطيب مو زعفران سليخهٔ سياه ساذج هندي افتيمون اقريطي اذخرمكي حب بلسان ريوند چيني قرنفل حب البان مقشر زنجبيل سفيل صبر سقوطري مقل ازرق مرمكي روغن بلسان از هريك يك اوقيه مصطكي عسل بلادر غاريقون هش سفيل از هريك هشت درم ايرساد و اوقيه پوست بيخ رازيانه سه رطل سركهٔ انكوري سه قسط پوست بيخ رازيانه را سه شبانروز در سركهٔ انكوري بخيسانند پس در ديك كرده جوش دهند جوشى اندك و بپالايند و بفشارند و ثفل آنرا بيندازند و سركه را با يكرطل و نيم عسل مصفى در ديك سنكي كرده بآتش انكشت بقوام آورند و ادويه را كوفته بيخته بآن مخلوط نمايند و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي يكدرم با آنچه مناسب باشد * انقرديا ديكر منقول از قرابادين صهار بخت نافع است از براى جميع امراض باردهٔ مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع باردهٔ مفاصل و نقرس و اين معجون پيران و سرد مزاجان را نافع است و سياهى موى را نكاه دارد * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريک هي و شش درم شونيز بيست و چهار درم هيل بوا هفت

درم طباشیر سفید سعد کوفی عسل بلادر از هریک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل فلفل مویه انیسون از هریک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته فانید سنجری شصت درم فانید را در آب بقدر کفایت حل کرده ادویه را با آن بسرشند و در مرتبانی بدار اخضر کرده در جو دفن کنند و چون سه ماه بگذرد بکار برند و بعضی گفته اند که بعد از ششماه که در جو گذاشته باشند استعمال نمایند و مزاج آن گرم است در یکدرجه ونیم وخشک است در آخر درجهٔ دوم * انقردیا دیگر که قریب است در منافع با نقردیای صهاربخت ومصروع را بنهایت مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی کشنیز خشک مقشر اسطوخودوس از هریک پنجدرم زنجبیل عود الصلیب صعتر فارسی عسل بلادر از هریک سه درم جندبیدستر یکدرم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم با آب گرم * انقردیا دیگر برص و بهق وفالج ونسیان واسترخا را بنهایت نافع است * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک سی درم کندر زوفای خشک زنجبیل فلفل عسل بلادر از هریک پنجدرم عسل مصفی بقدر حاجت بدستور معجون سازند واین معجون گرم است در سه ربع درجهٔ اول و خشک است در آخر درجهٔ دوم شربتی از آن یکدرم با آنچه موافق باشد از اشربه * انقردیا معروف بمبدل المزاج وآن را انقردیا کبیر نیز نامند لقوه و رعشه وفالج و برص وخدر ونسیان وصداع بارد وصرع وجمیع امراض بلغمی را نافع است وحفظ را زیاده کند وهاضمه را قوت دهد وباه را بیفزاید چنانکه بلغمی مزاج را هیچ دوائی در امر باه بهتر از این معجون نیست ویرقان وجمیع امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدیعی گفته که کسانی را که بلغمی مزاج بودند امر کردم ایشان را باستعمال این معجون بجهت قوت باه بسیار ریعمند بدیه داشتند ودر قوت حفظ وذهن ودفع نسیان وفالج ولقوه وهمه رنجهای حادث از سردی بنهایت سودمند است * صنعت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز وج ترکی قسط تلخ عسل بلادر از هریک ده درم سداب خشک حلتیت حب الغار زراوند مدحرج جنطیانا حب البان شیطرج هندی خردل سفید جندبیدستر از هریک پنجدرم اجزای خشک را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردکان چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال ودر نسخهٔ اختیارات بدیعی فلفل ودارفلفل از هریک ده درم اضافهٔ این اجزا شده ووزن عسل بلادر چهار مثقال ونیم است ودر نسخهٔ دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دارفلفل از هریک ده درم داخل است * انقردیای کبیر به نسخهٔ نجیب الدین سمرقندی که باسم بلادر کبیر ودرقرابادین خود ذکر کرده وگفته که این معجون تریاق فالج ولقوه وسکته است ومفید است از برای برص و بهق وگزیدن عقرب وجمیع امراض بارده واز برای تشنج رطب ونسیان واین در ساعت بدن را مشتعل میسازد وعرق می آورد وسزاوار آن است که چون خورده شود چیزی بنوشند تا عرق آورد * صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط تلخ فلفل دارفلفل وج ترکی از هریک ده درم مومکی صافی بورک سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار شیطرج هندی جندبیدستر خردل از هریک پنجدرم عسل بلادر پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان و عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یکدرم * انقردیای صغیر منافع آن قریب است با نقردیای صهاربخت * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندروج ترکی فلفل زنجبیل عسل بلادر از هریک پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان وعسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم بعد از ششماه از ساختن آن استعمال نمایند ودر نسخهٔ دیگر این انقردیا بجای هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی داخل است * انقردیای صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز وسده ودرد معده وگرده

ومثانه وتپهای کهنه * صنعت آن جنطیانا رومي فلفل سیاه از هریک هشت درم قسط تلخ مرمکي صافي ساذج هندي ریوند چیني سنبل الطیب از هریك هفت ونیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان وعسل بلادر بنجند رم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند ودر ظرف چیني نگاهدارند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یکدرم * انقردیای ملین صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخای اعصاب را نافع باشد ودماغ را از اخلاط پاک سازد وذهن راتیز کند وحفظ را زیاده کند و پیران وسرد مزاجان را موافق باشد وطبع را نرم دارد * صنعت آن سنبل الطیب سلیخه ساذج هندي فوموزعفران درمنهٔ ترکي افتیمون فقاح اذخر ریوند چیني حب بلسان قرنفل ازیك دو درم حب البان مقشر زنجبیل ازهریك یک درم مصطکي دارفلفل ازهریک سه درم غاریقون ایرسا ازهریك دو درم صبر زرد ده درم پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ کهنه سه رطل پوست بیخ را زیانه را سه روز در سرکه بخیسانند ودر دیك سنگي بجوشانند بعد از چهار جوش از آتش فرو گیرند پوست بیخ رازیانه را بمالند و بفشارند وجرم آن را بیندازند وصاف کنند باسه رطل ونیم عسل صاف بقوام آورند وسه درم عسل بلادر را اضافه کنند وباادویه کوفته بیخته بسرشند وبعد از شش ماه مقدار یك درم باآب نیم گرم بخورند * انقردیای دیگر منقول از شرح اسباب وعلامات نسیان وفالج وجمیع امراض دماغي که از غلبهٔ بلغم ورطوبت باشد سود مند بود این معجون آزمودهٔ قدما است خصوص ازبرای قوت حافظه * صنعت آن عسل بلادر یك اوقیه صبرسقوطري شصت مثقال غاریقون بیست وچهارمثقال سلیخه زراوند وج ترکي زعفران دارچیني مصطکي رومي ازهریك شش مثقال قسط تلخ تخم سداب فلفل سفید ازهریك هشت مثقال افتیمون یك اوقیه اجزا کوفته بیخته باسه چند ان عسل کف گرفته بسرشند مقدار شربتی بعد از ششماه یك مثقال باشد باآب گرم . * فصل در بیان جوارشاتیکه اصل وعمود درانها بلادر است * جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که آن رادواء الجنة نامند بسبب آنکه ظاهر نمیگردد تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یك سال تمام که در آنوقت تمام منافعش ظاهر میگردد واین جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع وخواص این جوارش را بسیار شمرده اند ازجملهٔ آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده باشد واسهال اخلاط بارده میکند ونافع است ازبرای ضعف معده وسوء هضم وازبرای اوجاع معده واوجاع سر و صداع وفالج وصرع ولقوه ونسیان ودوار وتشنج معروف بکزاز ومحلل ریاح شیخ رئیس گفته که این دوای ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مداوا میکرده اند واین دوا نافع است ازبرای ناصور اسود وابیض واحمر وثلال وصفرت وابرده وضربان مفاصل وجلای باصره وزیاده میکند قوت جماع رازیاد تي ظاهري ونیست ازبرای این جوارش ضرری وازاستعمال این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن تفسیر کلام شیخ مراد ازناصور اسود بهق اسود است وبرص اسود که عبارت ازقوبای اسود است ومراد ازناصور ابیض برص ابیض وبهق ابیض است ومراد ازناصور احمر جذام است ومراد ازثلال دانهای بواسیر است وسائر ثألیل وغدها که دربدن بهم میرسد ومراد ازصفرت یرقان اصفر سدي است وصفرت رنگ بسبب فساد مزاج کبد وگفته اند هرگاه فراگرفته شود ازین جوارش یك سال تمام هرروز بلافاصله پس صالح میگرداند عمر فراگیرندگان را باذن الله عزوجل وکسیکه یك سال تمام این جوارش را مداومت کند باقي نمی ماند دربدن او مرضي ازامراض مادي مگر آنکه آن مرض زائل میگردد بامر الله تعالی * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس هلیلهٔ سیاه بلیلهٔ منقی آملهٔ منقی ازهریك سي وشش مثقال شونیز بیست وچهارمثقال فلفل سیاه زنجبیل دارفلفل فلفل مویه ازهریك بیست ودو مثقال نارمشك قاقلهٔ صغار سعد کوفي ازهریك

دومثقال كبابهٔ چيني عسل بلادراز هريك شش مثقال اجزا را جدا جدا كوفته بيخته پس وزن نموده كه او زان جميع اجزا تمام باشد پس اجزا را مخلوط كرده شش صد مثقال فانيد سنجري در يا تيل پاكيزه كرده با آتش ملايم بگدارند و آب برفانيد بپاشند تا گدا خته شود پس اجزارادا خل كرده حركت دهند تا نيكو مخلوط شوند پس بردا شته بگدارند تا گرمي آن شكسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه دومثقال وربع مثقالي ودست را چرب نمايند بزيت يا بروغن مغز گردكان يا بروغن گاو در وقت ساختن بنادق پس بخورند ازان هر روز يک بندقه واين جوارش سيد دوا هاست وكسيكه جوارش ميخورد بايد كه از ترشي ها و لبنيات پرهيز كند ومزاج اين جوارش گرم است در دوم وخشك است در وسط درجهٔ سوم * جوارش بلادر به نسخهٔ ابن جزله گفته كه اين جوارش سرور دواها است وهركس كه يک سال باين جوارش مداومت نمايد باقي عمرش بصحت ميگذرد وهيچ علت در بدنش نباشد مگر آنكه بكلي زائل گرداند وخوردنش هيچ زيان ندارد * صنعت آن بليلهٔ منقي آملهٔ منقي هليلهٔ سياه از هريک سي وشش مثقال شونيز بيست وچهار مثقال فلفل اصطرک دارفلفل زنجبيل فلفلمويه از هريك دو مثقال كبابهٔ چيني عسل بلادراز هريك شش مثقال اجزا را جدا جدا كوفته بيخته وزن نموده بهم آميخته شش صد مثقال فانيد را در ديك روئين پاک كنند وبآتش ملايم بجوشانند بعد ازان كه بقدر حاجت آب دران كرده باشند وبقوام آورند وادويه رادران داخل كرده برهم زنند ودست رابروغن گاو ويا بروغن گردكان يابزيت چرب نموده بنادق سازند هريك بقدر دو مثقال ويكدانك ونيم وهر صبح يك بندقه را باآب سرد حل كرده بخورند * صنعت اين جوارش به نسخهٔ شيخ داؤد انطاكي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه بليله آملهٔ منقي از هريك سي وششمثقال شونيز بيست وچهار مثقال كبابهٔ چيني دوازده مثقال عسل بلادر مصطكي از هريك ششمثقال فلفلمويه فلفل دارفلفل دارچيني اشق زنجبيل از هريک دومثقال ساذج هندي يك مثقال شكرسفيد صافي شش صد مثقال شكر رابقوام آورند تا قريب با نعقاد رسد پس ادويه راكوفته بيخته بعسل بلادر بسرشند ودر ظرف چيني پهن كرده شكررا بقوام آورده بران ريزند ونيكو برهم زنند وبگدارند تا سرد شود وبطريق لوزيات ببرند ونگاهدارند وغالب آن است كه استعمال كرده شود بعد از طعام وكسيكه رياح غليظه در بدن او بسيار باشد بناشتا بخورد وكسيكه بخار بسيار در بدنش باشد وقت خواب بخورد وشربتي دومثقال وهمچنين شربت اكثر جوارشات دومثقال است * صنعت اين جوارش به نسخهٔ حكيم مير محمد مؤمن گفته كه اين جوارش بجهت اسكندر ترتيب داده شده وچون يك سال تمام استعمال كرده ميشود آنرا دواء السنه ناميده اند ودر دواء السنة مذكور خواهد شد * صنعت اين جوارش به نسخهٔ ديگر گفته هركه يكسال تمام بدوام بخورد باقي عمرش بصحت گذرد وهيچ علتي دراندرون وی نماند وهمه رابكلي بيرون آورد وناصور ودرد مفاصل را ببرد وروشنائي چشم را افزايد وشهوت باه رازيادة كند واشتهای طعام آورد وفوائد اين جوارش را بسيار نوشته وبالجمله جميع امراض را نافع بود ودرذكر خواص آن ماطريق اختصار را مسلوک داشتيم هليلهٔ سياه اشق دارفلفل زنجبيل فلفل مويه ازهريك بيست ودومثقال كبابهٔ چيني عسل بلادر ازهريك شش مثقال همه را جدا جدا كوفته بيخته وزن نموده درهم آميزند وبعسل بلادر آميزند پس ديك تازه قلعي نموده را بر آتش ملايم نهند واندكی آب كنند وسه صد وپنج مثقال فانيد جيد را كوبيده اندك اندک دران كنند تا گدا خته شود بعد ازان ادويه دران ريزند وبرهم زنند وبردارند ودست را بروغن مغز گردكان چرب نمايند واقراص سازند هرقرصی دومثقال ويكدانك ونيم وهربامداد يك قرص را باآب سرد بخورند ودران سال كه اين دوارا استعمال ميكنند از بقول وترشيها و لبنيات وهمچنين هركه اين جوارش ميخورد وهردوائی كه بلادر وعسل بلادر دارد ازخوردن مطلق لحوم خواه انعام وخواه

طیور وخواه از سماک پرهیز واجب است زیرا که از خاصیت بلادر وعسل بلادر افساد لحوم است * جوارش بلادر معمول بجوارش حبة الخضرا نافع است از برای استرخا واستطلاق بطن وبرودت معده واشتهای طعام وبواسیر را مفید باشد وبدن را فربه کند وحفظ بیفزاید * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبة الخضرا کنجد مقشر از هریك یك استار شکرطبرزد بیست وچهار استار پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل دارفلفل برنك کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی از هریک چهار درم دارفلفل مرزنجوش بسباسه از هریك دو درم کوفته بیخته اول مرتبه ادویه را بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردکان چرب نموده پس بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند ونگاه دارند وشربتی ازین جوارش دو درم با مخیض گاو وطعام در مدتی که این جوارش خورده میشود باید که شیر برنج باشد وگوشت نخورند وگفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجهٔ سوم وخشك است در آخر درجهٔ سوم * صنعت این جوارش بنسخهٔ ابن جزله حبة الخضر که آن را بفارسی کمودان گویند وبن نیزنا مند وون نیز گویند وعسل بلادر وکنجد مقشر از هریک بیست وچهار مثقال پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله شیرآملهٔ منقی زنجبیل دارفلفل برنك کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی از هریك چهار درم قرنفل مرزنجوش بسباسه از هریك یك درم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته بیخته با اندک روغن گاو وعسل بلادر چرب نموده با عسل نحل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با دوغ گاو بنوشند * جوارش بلادر صغیر نافع است از برای سردی مزاج وجمیع امراض باردهٔ بلغمیه ودرد معده ورياح ورنك را نیکو کرداند ونسیان وسکته را نافع بود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریک سی درم کندر زرنباد خشك از هریك شش درم زنجبیل فلفل عسل بلادر از هریك پنجدرم روغن مغز گردکان هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی مرتب نمایند وبعضی وج ترکی وسعد کوفی از هریك پنجدرم براجزای این جوارش می افزایند ودرینحالت میگردد اقوی در عمل وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یك درم تا دو درم * جوارش بلادر کبیر اقوی از جوارش بلادر صغیر است در جمیع افعال ومبدل مزاج بارد است ونافع است از برای جمیع امراض بارده وبلغمیه مانند فالج ولقوه وسکته وتشنج ورعشه ولدغ عقرب وسموم بارده * صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل وج ترکی از هریك ده درم بورک سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج هندی عسل بلادر از هریک پنجدرم روغن گردکان ثلث مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی مرتب نمایند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی مثل بندقه وهرگاه خورده شود دو ساعت خود را بپوشند که عرق آید ودر نسخهٔ دیگر وزن روغن مغز گردکان سدس اجزا است * جوارش بلادر بنسخهٔ حکیم معصوم از هندیان است نسیان بر طرف کند وحفظ را زیاده وذهن را تیز کرداند ولون را صاف سازد وبلغمی مزاج وپیران را موافق بود * صنعت آن نانخواه هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد آملهٔ مقشر از هریك چهار درم جندبیدستر دو درم قشر اترج عسل بلادر قند سفید قسط تلخ حب الغار سعد کوفی از هریك هشت مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گاو وعسل بلادر ملتوت کرده وبا سه چندان عسل کف گرفته بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم * جوارش بلادر صالح از برای وجع معده که مزمن شده باشد واز برای سردی مزاج ونسیان ورنك رو را نیکو کرداند وفکر وذهن را لطیف سازد وجید گرداند وخواص بسیار دارد واین جوارش از حکما است وگویند که از سلیمان

بن داوُد عم * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده هلیلهٔ سیاه هندي پوست بلیله شیر آملهٔ منقی فلفل دار فلفل جند بید ستر از هریك چهار درم قسط تلخ مغز بلادر برنك کابلي مقشر نبات سفید حب الغار از هریك دوازده درم سعد کوفي هشت درم اول مرتبه بلادر را مقشر نموده نرم بکوبند و باقي ادویه را کوفته بیخته عسل مصفی مسکهٔ گاو هفتاد درهم بجوشانند و بقوام آورند وادویه را با بلادر کوبیده مخلوط کرده در عسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند تا منعقد شود و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب طبیخ کرفس و رازیانه و مستعمل این جوارش باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و حزن و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذا بی گوشت بخورد و مزاج این جوارش گرم است در اول درجهٔ سوم * صنعت این جوارش بنسخهٔ ابن جزله پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل سیاه دار فلفل از هریک چهار درم برنك کابلي مقشر عسل بلادر قسط تلخ حب الغار سعد کوفي از هریك هشت درم ادویه را بعسل بلادر و قدری روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه ترکیب نمایند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب کرفس * جوارش بلادر این جوارش را از غایت فعل فربه نمودن جوارش مسمن نامند نافع است از برای بواسیر و سوء هضم طعام و باه را زیاده کند * صنعت آن به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازي در قرابادین حاوي صغیر فلفل زنجبیل از هریك ده درم دار فلفل سي درم فانید دو من مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هریك پنجاه درم بلادر مقشر پنج عدد و در نسخهٔ اصل حاوي بلادر دیده نشد ده جزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یك مثقال * صنعت این جوارش بنسخهٔ حکیم محمد مؤمن که در تحفه آورده زنجبیل ده استار دار فلفل سه استار شیطرج هندي دو استار شقاقل پنج استار فانید جید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هریك بیست درم و در نسخهٔ دیگر ده مثقال است بلادر مقشر پنج عدد بلادر را کوبیده در یك اوقیه روغن کنجد بمالند و صافي نمایند وادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند با سه چندان ادویه فانید سنجري گداخته بقوام آورده بسرشند * جوارش بلادر ابن ماسویه منقول از قرابادین افندي صالح چلپي حکیم باشي ابراهیم سلطان قیصر روم جهت زیادتي حفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوي معده و امعاء و تصفیهٔ خون و مقدار شربتش یك درم تا دو درم با عرق رازیانه است * صنعت آن فلفل دار فلفل پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی پوست بلیله جند بید ستر از هریکی دو درم قسط تلخ بلادر شونیز حب الغار از هریك شش درم سعد کوفي چهار درم نبات سفید شانزده درم بعد از سحق بلیغ بروغن گاو چرب نموده بعد از یك روز با سه وزن عسل سفید مصفی بسرشند * جوارش بلادر مسمی بجوارش مسمن فربهي آورد و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و بواسیر و مهوزرا سود دارد * صنعت آن زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرج هندي دو درم شقاقل پنجاه درم فانید شصت و پنجاه درم مغز گردکان کنجد مقشر از هریك بیست درم بلادر پوست جدا کرده پنج عدد بلادر را کوبیده در پارچهٔ نازکی کرده در یک اوقیه روغن کنجد بمالند تا شیرهٔ آن برآید و صافي نموده ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده فانید را در آب بگدازند و بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند تا منعقد گردد بهمان گرمي برکنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا و بر زرکین و تهیگاه اسهال بلغم و هرگاه با آب سرد بشویند قطع اسهال شود * جوارش بلادر جهت ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام نافع است و موافق مزاج پیران است * صنعت آن زنجبیل دو سیر طبي دار فلفل سه سیر شیطرج هندي دو سیر شقاقل پنج سیر فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هریك ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده بدست بمالند و صافي نموده ادویه را بآن چرب نموده و یك وزن و نیم فانید

رابقوام آورده جوارش سازند شربتی یک درم * حلوای بلادر منقول از خلاصة التجارب کفته که از مخترعات اهل هند است و درمنافع قریب بجوارش بلادر است * صنعت آن عسل بلادر یک جزو روغن کنجد تازه دو جزو درهم نموده آرد میده را بآن بریان کنند آن مقدار که دستور حلوا است پس بقدر کفاف عسل مصفی بران ریخته برهم زنند وهنگام فرود آوردن فلفل زنجبیل دارچینی بسباسه بادیان جوزبوا قرنفل از هریک جزوی سائیده بیخته بران ریزند ونیکو برهم زنند وفرود آورده در ظرف چینی نکاهدارند هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند * دل بهرهٔ بلادر از صنعت اطبای هند است ومنافع بسیاری از برای آن ذکر کرده اند وکفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه وباید که غذای نوشندهٔ آن کوشت بریان بروغن کاو باشد می فرمایند که هرکاه بلادر در مرکبات خورده شود واجب است پرهیز از خوردن کوشت چه بلادر مفسد کوشت است چه در خارج وچه در بدن ولهذا با وجود آنکه آنرا تریاقیت قوی است در تریاق فاروق که کوشت افعی در و داخل است نکرده اند * صنعت آن بلادر یکسیر پوست هلیلهٔ زرد نیم سیر موتهه یعنی سعد نیم سیر دارفلفل فلفل سیاه فلفلمویه از هریک سدس سیری قرنفل نه دام کل دهاوه پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیمکوفته قند را بآب کرم حل کرده همه را در ظرف کلی مستعمل کرده در سرکین اسپ دفن کنند تا نبیذ شود وچون نبیذ شد بپالایند وبکار برند واین را اکر عرق کشند بهتر است * دواء السنه این دوا جوارش بلادر است وجوارش اسکندر نامند بجهت آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آن را دواء السنه نامیده اند وآنرا جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید را سیاه کند وچون تمام سال مداومت کرده شود معده راقوت دهد وباصره راقوي کرده اند ولکنت را از زبان وبرودت اعصاب وعروق را به برد ودر تنقیه کرده ومثانه وباه وقوت هاضمه وقوت حفظ ورفع امراض بلغمي وسوداوي وجذام وبهق وبرص وبواسیر وحفظ حرارت غریزي بی نظیر است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریک سي وهشت مثقال پوست بلیله شونیز از هریک بیست وچهار مثقال فلفل سیاه دارفلفل از هریک بیست ودو مثقال زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقلهٔ صغار از هریک دوازده مثقال کبابهٔ چینی بلادر منقی از هریک شش مثقال بزغنج بیست وچهار مثقال اشق دوازده مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هریک هفت مثقال نبات سفید ششصد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات بسرشند وسه صد وشصت وپنج قسمت کرده اقراص سازند وهر روز یک قرص را تناول نمایند ودر نسخهٔ ذخیره پوست هلیلهٔ زرد وبزغنج ومویز وتخم خیار نیست ودر نسخهٔ دیکر اشق وشونیز داخل ندارد ودر نسخهٔ دیکر سعد کوفي وافسنتین از هریک دوازده مثقال داخل است ودر نسخهٔ دیکر وزن فلفل بیست مثقال وتخم خیار بیست وچهار مثقال است * دهن البلادر از تالیف قدما است بجهت بواسیر وجمیع امراض بارده وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است * صنعت آن اشق افیون زرنب بسفایج فستقي حب بلسان مغز بادام مقشر خربق سفید فلنجه شیطرج هندي از هریک شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر جند بیدستر از هریک پنج مثقال سعد کوفي برک مورد مرزنجوش حلبه اسپند حبة الخضرا حب الخروع از هریک ده مثقال اشنه ورق الغار فوفل سپستان از هریک چهار مثقال عسل مصفی روغن کاو نفط سفید روغن یاسمین قطران روغن حب الخروع دهن الغار از هریک سیزده مثقال زیت سفید سه صد وپنجاه مثقال آب صافي هزار مثقال بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود وروغن بماند در شیشهٔ نکاهدارند * دهن بلادر دیکر جهت استرخای عصب وفالج ولقوه وامراض بارده نافع است بنهایت محلل ریاح است * صنعت آن سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا فلفل وج ترکي شیطرج هندي راسن دارفلفل جوز القی بلادر ایرسا رازیانه

قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج عقربی ازهریك پانزده مثقال نیمکوفته با شیر وآب ازهریك پا نصد مثقال روغن کنجد دویست
و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب وشیر برود وروغن بماند در شیشه باحتیاط نکاهدارند * عرق بلادر جمیع امراض باردهٔ بلغمیه
واوجاع مفاصل وتشنج امتلائی بارد وپیران را موافق است * صنعت آن بلادر پوست هلیلهٔ کابلی زرد چوبه ازهریک دو ونیم
آثار هندی سیر یکی انه که بهندی یك پر تیه نامند نیم آثار ونیم پا وقند سیاه بیست ودو آثار اقماع بلادر را دور کرده زرد چوبه
را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب کرم بقدر لائق بران ریزند وسر آن را بسته در سرکین اسپ دفن کنند تا بجوش آید و
فرونشیند که علامت رسیدکی آن است پس آن را عرق کشند که شش آثار برآید وباز آن را عرق کشند که دو آثار برآید
شربتی ازان دو درم وهر روز اندک اندک مقدار ثلث درم بیفزایند تا به هشت نه درم که مقدار دو توله است برسد وبعد ازان
شروع بکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند تا بدو درم برسد وباید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یك نان روغنی بی نمك
آورده بروغن کاو چرب نموده اول یک لقمه ازان نان بخورند وبالای آن عرق را وتتمهٔ نان را بالای آن میل فرمایند وهر وقت
سوزشی درانداورون معلوم کردد چیزی تناول نمایند زائل میکردد واین عرق اشتها ی طعام می آورد وتقویت باه می افزاید وباید
که از ترشی وبادی وخوردن کوشت بسیار اجتناب نمایند * مزید العمر از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن بلادر
یك جزو کنجد سفید مقشر دو جزو دارفلفل قرنفل دارچینی ازهریك سه جزو مشك خالص نصف جزو پوست هلیله بلیله آملهٔ منقی
ازهریك چهار جزو تخم جوز ماثل نصف مجموع ادویه اول بلادر و کنجد را باهم نیکو سحق کنند انکاه باقی ادویه کوفته بیخته
بآن خلط نموده باز سحق نموده باسه وزن مجموع ادویه بعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی مقدار فندقی محرور المزاج
را بالای طعام ومبرود المزاج را ناشتا بخورانند * لبانة الطولونیه جهت رفع سرعت انزال وتقویت باه مفید * صنعت آن بلادر
مقشر یك اوقیه کندر پنج درم بجو شیر دو درم سندروس یك درم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن حب الخروع
تا یك هفته بخیسانند پس بجوشانند وحبوب سازند وعند الحاجت ووقت مجامعت نیم درم آنرا بخایند * معجون بلادر
جهت تقویت اعصاب واستحکام دندان ولثه ودفع جمیع امراض باردهٔ رطبه مانند فالج ولقوه واسترخا ورعشه وسکته و
لیثرغس ونسیان وتشنج امتلائی واوجاع مفاصل ووجع ورک وعرق النسا ونقرس وسائر امراض عصبانی وشرب
سموم بارده وکزیدن جانوران سمی بارد مانند عقارب نافع وتقویت معده ودماغ واعضای تناسل وآلات بول نماید وبالجمله
منافع بسیار دارد مبرود المزاج وپیران را و محرور المزاجان وشبان را مضر * صنعت آن مغز بلادر حب الغار برنک کابلی
مقشر کنجد مقشر ازهریك ده درم جندبیدستر دارفلفل هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سعد کوفی قسط تلخ ازهریک هفت
درم پوست زرد اترج عاقرقرحا زنجبیل زراوند طویل ودرونج بهمنین عود بلسان حب بلسان جنطیانا عود الصلیب عود
هندی ایرساوج ترکی شقاقل مصری شیطرج هندی مصطکی شونیز بوزیدان برک کاوزبان کل کاوزبان بادرنجبویه فرنجمشك
اسطوخودوس بسفایج ازهریك چهار درم مغز بلادر وحب الغار وبرنك کابلی مقشر وکنجد مقشر را در هاون سنکی نرم بکوبند
وسائر ادویه را هریك جدا جدا پس وزن نموده درهم کرده مجموع را بروغن مغز کردکان چرب نمایند وبایک وزن ادویه
فانید ودو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف نقره یا شیشه یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد درمیان جو
بکذارند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یك درم تا سه درم وتا پنج درم در بعضی امزجه مجوز است وباید که استعمال
این ادویه بعد تنقیه وخالی بودن بدن از اخلاط فاسده باشد ودر ایام خوردن از ترشیها وبادی اجتناب نمایند * بلسان بباولام

وسین مهمله مفتحات والف ونون درختی است مخصوص به بلاد مصر درموضعی که معروف است بعین الشمس به مقدار درخت سقز برک آن درشکل وبوشبیه ببرک سداب وازان سفید تروملور تروآن ازجملهٔ اشجار نفیسهٔ کثیرة المنافع است شیخ داود انطاکی کفته درخت آن درابتدا بقامت درخت ریحان می باشد وبه ترتیب بآن مقدارمیرسد وآن مانند انسان ازسردی وکرمی وتشنکی وسیرابی بسیار متاذی وفاسد میکردد پس سزاوارآن است که آن را بحسب اختلاف ازمنه وفصول ترتیب نمایند وازکلام او ظاهر میکردد که آن درخت حال مفقود است وبجای آن عطاران حب وعود ودهن بشام را می فروشند واین درافعال بسیار ضعیف وبجای آن نمی تواند شد واما خواص ومنافع اجزای بلسان پس بدانکه ضماد برک آن جهت کزیدن عقرب ورفع صداع بارد رطوبی واشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورياح وعصارهٔ آن جهت اخراج زلو وخارواستخوان درحلق وقطورآن جهت درد کوش وهمچنین قطور طبیخ آن وتکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی وضماد بیخ وریشهای سوختهٔ آن با سرکه جهت رفع ثآلیل ومربای پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقویت معده ورفع رطوبات آن مفید واما حب آن پس بهترین آن تازهٔ خوشبوی شبیه ببوی دهن بلسان است اشقراللون ثقیل الوزن اندک تلخ وتند که زبان را اندک بکزد وتخدیرکمی نماید وشکل آن مستدیر مائل بطولانی بزرک تراز فلفل بامغز سفید باشد بخلاف حب بشام که بی مزه وسیاه وربی مغز است وآن کرم وخشک است درآخر درجهٔ دوم با قوت تریاقیه ومجفف رطوبات معده وامعا ورافع مغص وامراض باردهٔ بلغمیه وسوداویه وصرع وضیق النفس ونفس الانتصاب وشوصه وورم ریه وسرفه وسدهٔ جکرواستسقا وعرق النسا وکزیدن هوام وعقرب وتحلیل ریاح ونفخ وعسرالبول وحبس آن وحیض شربا وبخورودخنهٔ آن جهت اوجاع ارحام وجلوس درطبیخ آن مفتح رحم وجاذب رطوبات آن وضماد آن به تنهائی جهت کزیدن عقرب وباایرسا جهت قروح سونافع ومضر بمثانه ومصلح آن کثیرا وقدرشربت آن تادودرهم وبدل آن یک وزن ونیم عود آن واکرنباشد بوزن آن سلیخه وعشرآن بسباسه ودرتریاقات بوزن آن زراوند طویل یا حب الغاراست واما عود آن پس بهترین آن باریک سرخرنک خوشبوی تازه است که بوی دهن بلسان ازان آید ودرحرارت ویبوست ازحب آن کمترودرسائرافعال مسطوره ازان ضعیف تروبدل آن دوثلث حب آن وهمچنین باقی ادویهٔ مذکوره واما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوي الرائحه خالی ازحموضت سرخرنک صافی با اندک غلظت وچسپندکی که زود درآب منحل کردد وقوام آب را مانند شیرکرداند وشیررا منجمد سازد ودرآب ته نشین نشود وچون به پشمی آلوده بآب بشویند اثری ازان درپشم نماند ودرچشیدن زبان را بکزد باندک قبضی وهرچه دران این اثارنباشد مغشوش است وخوب آنرا قوت تاچهل سال باقی میماند درسوم کرم وخشک با قوت تریاقیه ومانند تریاقات است درمرکبات ومقاوم سموم بارده مانند عقرب وسائرهوام وخانق النمروسائرسموم را وامراض باردهٔ عصبانیه دماغیه مانند فالج ولقوه وصرع ودواروزعشه واسترخا وکزازواوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وصداع وکری وظلمت بصروبیاض وسبل وغشاوه وحدت بصرونزول آب وقروح سروواوجاع حلق واسنان وضیق النفس وربووسعال وانتصاب نفس وقروح ریه وضعف معده وکبد وطحال وکرده ومثانه وحرقة البول وعسروسلس آن وریزانیدن حصاة واسترخای قضیب وامراض مقعده ورحم واوجاع آن واخراج جنین ومشیمه وادرارحیض ونشف رطوبات واعانت برحمل وپاک کردن جراحات ازچرک وتلیین صلابات وتحلیل مواد بارده شربا وطلاء وتدهینا واکتحالا وقطورا وفرزجة مفردا ومرکبا نافع مثلا حمول آن باموم وروغن کل مخرج مشیمه وجنین است وبادهن زنبق برداشتن وفتیله آلوده بدان

در بيني كذاشتن جهت رفع سكته و اصحاب جمود وقطور يكدانك ونصف آن با طبيخ زوفا بقدر يك اسكرجه ناشتا جهت سعال واوجاع سينه وآشاميدن نيم مثقال آن با شير تازه دوشيده جهت رفع سميت واذيت خانق النمر ونهش هوام سمي وبا ايرسا جهت اخراج شوك واستخوان ومقدار شربت آن تا نيم مثقال وبدل آن يك وزن ونيم وتا دو وزن آن روغن زيتون كهنه يا روغن رازقي يا روغن ترب كه دران حب وعود بلسان جوشانيده باشند * صنعت اخذ خالص اصلي آن آنست كه درحين بودن آفتاب در سرطان نزد طلوع شعرى يمانيه تنهٔ درخت آنرا تيغها زده آنچه ازان تراوش كند جمع نمايند ابن بيطار وبغدادي نوشته اند كه در سالى مقدار پنجاه رطل بعمل مى آيد به نيم وزن آن نقره يا طلا ميفروشند ونوشته كه بايد با اوصاف مذكوره رنك آن بسيار كدر مائل بحمرت باشد واما آنچه بالفعل معمول است آن است كه ميكيرند چوب بشام وبسباسه وميعه وروغن تخم ترب اجزا مساوي ومى جوشانند مجموع را باده وزن آن زيت وصاف نموده ميفروشند * نوعى يكر شاخ وبرك وحب وعود بلسان را در آب جوشانيده وبا روغن زيت مرتب نموده مى فروشند ومغشوش باكثر ادهان مانند دهن حبة الخضرا وحنا ودرخت مصطكي وسوسن وبان وبعضي بعسل وموم وروغن مورد وحنا وراتينج مى نمايند ونوع دوم بهترين ابدال دهن بلسان است * معجون بلسان از محمد بن زكريا رازي نافع از براى حصاة مثانه كويد عجيب است درين فعل هر كاه مداومت كرده شود بان ونيز كفته كه من معالجه كردم باين بانيون راكه سنك بسيارى درمثانه داشت وجمعى برين شده بودند كه بشكافند وسنكها را بر آورند ومن چهل روز اين معجون را باو دادم تمام سنكها را ريزه ريزه كرده بيرون آورد * صنعت آن حب بلسان تخم ترب دوقو فطر اساليون پوست بيخ كبر پوست بيخ جاوشير بادام تلخ حب الغار اذخر سعد كوفي سنبل الطيب سليخه اسقولوقندريون حرمل جنطيانا زراوند مدحرج اسارون قردمانا قرنفل اشق سكبينج مقل فلفل وج تركي اجزا متساوي صموغ را حل كنند وباقي ادويه را كوفته بيخته بروغن بلسان چرب سازند وبصموغ سرشته حبها سازند وهر روز دو درم آنرا با طبيخ بزوربنوشند وبسا باشد كه محتاج باشد عليل بآنكه بيا شامد با اين يكدانك از رماد عقارب وصنعت رماد العقارب در عقرب انشاء الله تع ذكر خواهد يافت وبدانكه في الحقيقة اين حب است نه معجون * بلوط بلغت طبرستاني دارمازي نامند وبفارسي بالوط كويند قسمى ازان مستدير مى باشد وقسمى را بهش نامند وآن از قسم مستطيل لذيذتر ودرخت آن شبيه بدرخت فندق وآن شاه بلوط است وماكول اهل بلاد وابن تلميذ شاه بلوط وبلوط را دو قسم شمرده ومولف مالا يسع سه قسم ذكر كرده واين اصوب است ودرينصورت شاه بلوط نيز از اقسام آن است ومستطيل دو قسم مى باشد يكي ماكول وديكرى با مرارت وغير ماكول چنانچه در ديلم وطبرستان مشاهده شده است وامين الدوله از محمد بن احمد واو از جالينوس ذكر كرده كه در بعضي بلاد درخت بلوط يك سال بلوط بار ميدهد ويك سال عفص شيرين ماكول آن در اول سرد ودر دوم خشك وتلخ آن در اول سيم خشك ونايب مناب عفص است وقابض ومغلظ وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ونزف الدم وجهت سحج وسلس البول وتقطير البول وقرحهٔ امعا وخفقان وغثيان كه از فم معده باشد نافع وضماد آن با پيه خوك نمك سود جهت ورم حالب واورام بلغمي وسوختهٔ آن جهت قلاع وقروح ساعيه وحمول آن جهت قطع سيلان رحم نافع ونان آن ثقيل ومصدع ومولد سودا ومسدد ومصلحش سكنجبين وقند وقدر شربتش از يك مثقال تا پانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطي است ودرخت بلوط را جميع اجزا بارد ويابس است وريشهاى باريك آن يابس تر ودر قطع سيلان رحم وامثال آن نافع وبرك آن جهت التيام جراحات تازه وخاكستر چوب آن جالي دندان وجهت آكله مفيد است وچون بلوط را با نيم وزن آن كندر با روغن زيتون سرشته مداومت شرب آن نمايند قاطع سلس البول

وبول در فراش وادرار مذی ومنی ومجفف نار فارسی است ومجرب دانسته اند وآبیکه دخان سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد
جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است وجفت البلوط که پوست رقیق آن است وبر مغز آن ملاصق است مجفف قوی وزاد ع
جراحات وحابس سیلان خون ورطوبات شرباً وضماداً وجهت فتق ضماداً نافع وبدلش گلنار است وگویند پوست انار ومورد
بالسویه بدل آن است وقدر شربتش یک مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقال وشاه بلوط با اندک حرارت وقبض ویبس آن کمتر
از بلوط است وغذائیة آن غالب وبا قوت جالیه ومسمن بدن ومولد پیه کرده ومشوی آن با اشربه مبهی ومهیج باه ومقوی بدن
وجهت رفع سموم بغایت موثر ودر سائر خواص ضعیف تر از بلوط ونفاخ اقسام بلوط مضر حلق ومثانه است مصلح آن بزر حند قوقی
وشکر وسکنجبین وچون پوست درخت آن را مهرا پخته یکشب بر موی کاد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت
سیاه کند وجفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست سلتوک است * حب جفت بلوط نافع از برای افراط طمث وسیلان ارحام ورطوبت
فروج را به نهایت مفید است * صنعت آن به نسخهٔ حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه قرطاس خطائی محرق
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق عفص محرق مطفی بالخل از هریک سه مثقال کوفته بیخته در آب برگ مورد یک مثقال
ونیم صمغ عربی یک مثقال محلول در آب وسرکهٔ انگوری چهار مثقال خمیر کرده حبها سازند هر حبی بمقدار فندقی در وقت حاجت
بر گیرند * فصل در بیان سفوفات بلوطی * سفوف بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا جهت تقطیر بول وسلس البول
* صنعت آن بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک بو داده گل ارمنی صمغ عربی اجزا متساوی سفوف سازند وبقدر دو درهم صبح
ودو درهم شام واگر با سلس تشنگی مفرط باشد که مریض هرچند آب بیاشامد تشنگی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را
با ماء الشعیر وبزر قطونا بیاشامد وغذا از آب غوره وآب سماق وامثال آن مزوره ترتیب داده بخورند ودر نسخهٔ دیگر این
سفوف وزن بلوط پنج جزو وکندر سه جزو وباقی ده جزو است * سفوف بلوط دیگر مجرب از برای سلس البول * صنعت آن بلوط
ده مثقال ودر نسخهٔ دیگر هشت مثقال است کشنیز خشک راسن از هریک سه مثقال اصل السوس گاوزبان انیسون تخم خرفهٔ مقشر
زرورد سنبل الطیب سعد کوفی کندر از هریک چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مصطکی یک مثقال قند سفید بوزن مجموع
ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال آنرا سفوف نمایند * فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل وعمود در آنها بلوط است
* معجون عطائی جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است * صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بزر القنب از هریک نیم مثقال
مصطکی یک درم اجزا کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال * معجون عطائی
دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است * صنعت آن جفت بلوط کندر مصطکی اجزا متساوی کوفته بیخته با چهار وزن ادویه
عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال * معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد * صنعت آن بلوط گلنار
فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هریک دو ونیم مثقال کمون کرمانی نانخواه کرویا از هریک یک مثقال وربع مثقالی
پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریک یک درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم
سرشته معجون سازند شربتی تا دو مثقال غذا کباب وچلاو قلیهٔ نرگسی مناسب است * معجون عطائی دیگر تقطیر البول و
سرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن کندر علک رومی جفت بلوط شاهدانه مویز اجزا مساوی کوفته بیخته با سه چندان
عسل صاف بسرشند شربتی دو مثقال * معجون عطائی دیگر سلس البول را نافع باشد * صنعت آن گلنار فارسی کندر علک
رومی بلوط که در سرکه پرورده باشند از هریک بیست درم سعد کوفی کرویا از هریک پنج درم دار فلفل خصیة الثعلب از هریک

سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل صاف معجون سازند * معجون عطائی سرعت انزال واحتلام وتقطیر البول را نافع باشد * صنعت آن علك رومی کندر بلوط کلنار شونیز کشنیز خشك ازهریك دو درم زیرهٔ کرمانی نانخواه ازهریك پنجدرم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی ازهریك سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل بسرشند * معجون بلوط مقوی باه وممسك است * صنعت آن بلوط مقشر آرد کتا رلبان ذکر ازهریك ده درم زیرهٔ کرمانی ملد برنانخواه کزو یا ازهریك پنجدرم کشنیز خشك دو درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی دودرم تا دومثقال غذاء کباب ودوپیازه ونان میده تناول فرمایند * باب الباء مع النون * بن بضم باوسکون نون مشدده ودراصل اسم خمر غلیظ که مشهور ومعروف بقهوه است بوده وبالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص وبرای حرمت آنرا ترک کرده اینرا بجای آن می آشامند وآن ثمر درختی است کوهستانی که درجبال یمن ونواح آن ودربتاویه که جزیره ایست ازجزائر زیر باد ات بهم میرسد وتخم آنرا درآذر میکارند ودرآب که هردو اسم ماه رومی است میرسد ویک ساق دارد بسطبری انکشت ابهام و بلندی آن بقد وذرع تا بسه ذرع دست میرسد شبیه بدرخت زعرور وکل آن سفید رنك وثمر آن درغلاف سیاه رنك شبیه بحب الغار ودراندرون آن دومغز ودروسط هر مغزی شکافی مانند دانهٔ کندم میباشد ولیکن ازان پهن تروبزرکتر سبزرنك که درجوف آن پردهٔ نازک پیچیده باندک تلخی میباشد وبهترین آن تازهٔ سنکین سبزرنك آن است که درته آب رود وسیاه آن بسیار بد وتلخ وبد طعم وبتاوی آن سفید وبزرکتر وسبکتر ازیمنی پوست تازهٔ آن باندک رطوبت وچسپندکی وحلاوت و عفوصتی است وچون خشک کردد حلاوت بدان کم میشود ورفته رفته زائل میکردد وضخامت آن ازپوست پسته وحب الغار کمتر ونازکتر است کویند سبب اطلاع بران آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی که درکوهستان یمن صومعه داشت ومریدان او بسبب کثرت شب بیداری وریاضات کسل مند وماندہ میشدند ازاتفاقات وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل وماندکی آنها شد واین را بدیکران کفتند آنها نیز خوردند نفع یافتند به پیر خود کفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا بیاشامند پس این میوه را درآب جوش داده آب آن را می آشامیدند باعث رفع کلال وملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت وتجار درکل بلاد بردند ومنتشر ساختند واکثری میخورند ولیکن اهل هربلدی وجائی بوضعی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازهٔ آن را درآب بسیاری جوش داده صاف کرده کرما کرم ونیم کرم پیالهای بزرک پیش ازطعام واکثری بعد ازان می آشامند وولوع بسیاری بران دارند وطعم آن آب نیز مائل بشیرینی وعفوصت میباشد خصوص تازهٔ آن واهل مکهٔ معظمه ومدینه طیبه وبلاد دیکر ازعرب وعجم وایران وتوران وهندوستان وفرنک وغیرها مغز آنرا بعضی خام وبعضی نیم بریان وبعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیمکوفته وبعضی نرم کوفته درآب طبخ داده بعضی اندک غلیظ وبعضی بسیار رقیق وبعضی صاف کرده وبعضی صاف ناکرده می آشامند چنانچه به تفصیل انشاء الله تع مذکور خواهد شد ودرطبع ومزاج آن اختلاف است حکیم میرعماد الدین محمود درآخر رسالهٔ افیونیه دربیان قهوه نوشته اند که سرد وخشك است دردرجهٔ دوم جهت آنکه دران کیفیتی غالب برطعم ورائحه ولون آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید وبه تجربه یافته اند که سردی آن بسرحد اضرار نمیرسد ودرتساوی وغلبهٔ هریك ازبرودت ویبوست بردیکری موقوف به تامل است ومیرزا قاضی دررسالهٔ خود نوشته اند که بتجربه نقیر یافته که سردی آن دردرجهٔ اول وخشکی آن دردرجهٔ دوم است وحکیم سالك الدین یزدی نوشته اند که بعضی ازواقفان خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن

در اول درجهٔ ثانیه ویبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه در افراط آن یبوست دماغ وبیخوابی وخشکی مزاج بهم میرسد شاربان آن را وشیخ داؤد انطاکی گفته که گرم در اول وخشک در دوم ومشهور سرد وخشک است ونیز چنین نوشته جهت آنکه پوست آن تلخ است وتلخی دلیل حرارت است یمکن که پوست آن گرم باشد ومغز آن معتدل ویا سرد در اول وآنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن است وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل وخشکی بران غالب وقشر آن گرم وخشک تر ازان باشد جامع اوراق پراکندهٔ احوال میگوید که شاید مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب ودیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال وآثار حرارت از تفریح وتلطیف وتفتیح ونضج وادرار وتلئین وغیرها ازان صادر میگردد وبجزو ثانی افعال وآثار برودت ویبوست از تسکین حرارت وتشنگی وثوران وغلیان دم وحدت صفرا ولذع آن ومنع نوم ویبوست دماغ وغیر آن ظاهر میشود وهرچند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده می باشد وچون کهنه گردد بتدریج کم وزائل می شود خصوص در قشر آن وچون بریان نمایند آن نیز کمتر وزائل میگردد بمقدار بریان نمودن پس حاصل مدعا آنکه تازهٔ ونوآن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت ویبوست است وکهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد یابس وهرچند کهنه تر گردد وزیادهٔ بریان نمایند برد ویبس آن می افزاید واما افعال وخواص آن انچه اطبای مذکورهٔ بیان نموده اند آن است که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است وبفاد زهریتی که دارد مسکن اوجاع وثوران وغلیان خون وحدت ولذع صفرا وسودا واحتراق آن ومرقق ومصفی اخلاط وغلظت آنها است ولهذا در حمیات دمویه وصفراویه وسوداویه خصوصا در اوائل وبعد بروز حصبه وجدری وربع مفید است وشری دموی ویرقان را سودمند است وملین طبع ومدر بول ومجفف رطوبات وگفته اند که بواسیر را بسیار نافع است واکثر انواع صداع ورمد ومالیخولیا خصوصا احتراقی آن وآنچه به سبب غلظت اخلاط وانجماد آن باشد بجهت تصفیه وترقیق آن مر اخلاط را وحکیم میر عماد الدین فرموده که پنداریم مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت ونیز سرفهٔ بلغمی ونزلات ورخاوت معده را به تجفیف رطوبات آن وصعود بخارات بدماغ واسهال خصوصا نیم بریان آن وکثرت نوم وتشنگی وصبر بران هردو واکتفا نمودن بطعام وشراب اندک بی آنکه مودی به ضعف وانحراف مزاج گردد مفید ونیز رفع اعیا وماندگی وکلال وملال اسفار وحرکات مشقتها مینماید واز مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد وباعث بیداری ولاغری بدن وصفرت لون وقطع شهوت باه وتقلیل منی وخفقان ونفخ وقولنج ومالیخولیا وکابوس وخشک نمودن آلات تنفس ودرشتی آن ومولد بواسیر است وبالجمله بارد المزاج ومرطوبین واصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را مضر وبعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند * بیت * آن سیه رو که نام آن قهوه است * مانع النوم وقاطع الشهوه است * واغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه تازهٔ خام آن خصوصا قشر که در بعضی امزجه شاید محرک باه وهاضم طعام باشد ویمکن که وجه ولوع اهل یمن باشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد ودر جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج وخوردن خرما ومیوهای گرم است وحق آن است که مبالغهٔ بسیار از طرفین در منافع ومضار آن بیجا است اکثر بعادت وقوت مزاج برمیگردد وهیچ یک کلی نیستند وبیان وجوه هریک از منافع ومضار آن طولی دارد ومقام گنجایش تفصیل آنها ندارد ومیرزا قاضی نوشته اند اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا به سبب آنکه حرارت را کم میکرده اند وبه سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود لهذا فربه اکاه است که ایشان را

خواب مي آورد وازانجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت وبدان سبب شبها خواب نمیکرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد واضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود اورا خواب آمد وآن حالت زائل کشت وچون قهوه مضر قلب است اکر بامروارید استعمال نمایند اولی است خصوص در حصبه وجدري بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه وجدري نفع تمام است ونیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ دران اندازند نیکو است وچون مسافر در وقت فرود آمدن وهمچنین بعد تعب ومشقت بسیار وبعد خوردن افیونیات رافع تعب وکلال وملال وباعث شکفتکي طبع است آشامیدن چند فنجان آن وکفته اند ناشتا ودر وقت امتلا از غذا ومکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اکر خواهند معتادین بافیون وافیونیات وشب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند وکفته اند مصلح آن زنجبیل ودواء المسک ونبات وکلاب وامثال اینها است وشیخ داوٗد انطاکي نوشته که شخصیکه ارادهٔ شرب آن برای نشاط ورفع کسالت وانچه ذکر کردیم نماید باید که شیریني وروغن پسته وروغن بسیار با آن بخورد وقومی با شیر میخورند واین خطا است وخوف احداث برص است واحقر میکوید که بهترین مصلحات وطعم ورائحهٔ آنرا طیب ولذیذ میکرداند وکریه وبد ذائقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران * صنعت طبخ آن انچه حکیم میر عمادالدین محمود نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال تا ده مثقال آن را در هشتاد مثقال آب بجوشانند تا سي مثقال بماند وصاف سازند و کرم بیاشامند که سرد آن عظیم بد باشد وفاتر آن نیز خوب نیست وبدل ضرر کلي میرساند واحداث خفقان مینماید واصلاح آن با ادویهٔ مذکوره وزعفران نمایند وبعد طبخ قبل از سرد شدن بزودي صافي نمایند ونکذارند که جرم آن باز صافي و قوت آن را بخود جذب نماید ومیرزا قاضي نوشته که در بعضی بلاد مغز آنرا بریان میکنند یا با پوست آنرا میجوشانند وآب آنرا میخورند ودر بعضی بلاد مجموع مغز با هر دو پوست آن را میجوشانند وآب آنرا میخورند ودر بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند چنانچه نیم سوخته شود وبدان تنقل مینمایند واولی آن است که مغز آنرا با اندک پوستی بریان کرده بجوشانند و آب آن را بخورند جهت آنکه حق سبحانه تع در بیشتر از دواها ومیوها که قشری دارند خاصیت غریبي ووضع عجیبی قرار داده که از هریك از قشر ومغز دفع مضرت دیکری میکنند لهذا شیخ الرئیس میکوید که خیار را با پوست خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست آن جلائی است که دفع لزوجت مغز آن را میکند وبرای این نیز مویز را با دانه خوردن بهتر است وهمچنین بسیاری از میوها واما اصحاب تنعم بواسطهٔ ادراک لذت مغز را از قشر جدا مینمایند وبریان کرده که بسرحد سوختن رسد وکوبیده جوشانیده می آشامند وسبب بریان نمودن آن بان حد کثافت جرم آن است که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است آن است که اول آنرا بریان میکنند وبعد از ان میکوبند بجهت آنکه زود صلایه شود اما اولی آن است که اول بکوبند وبعد از ان بریان کنند واین اکرچه اندک دشوار است اما نفعش بیشتر است چه هرکاه درست بریان کنند اجزای آن بیك طریق بریان نخواهد شد واندک اختلافی دران خواهد بود پس جزویکه بیشتر بریان شده باشد لطیف تر از جزوی خواهد بود که کمتر بریان شده است واما آنچه بالفعل معمول اکثر عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین زادهما الله تع شرفا وکرامة وعراق عرب وعجم وایران وهند است آن است که مغز قهوه را در ظرف سفالي بدون آنکه دهنیتي با آن برسانند نیکو شسته بریان مینمایند که جوزي رنك کردد وبعضی اندک زیاده پس نرم کوبیده باده دوازده مقدار آن آب

بر آتش اخکر بدین دستور میپزند که آب را کرم جوشان نموده در قهوه دان سنکی یا شیشه یا نقره یا مس تازه قلعي نموده و
قهوه را دران اندک اندک می ریزند و برهم می زنند تا نیکو مخلوط کردد و بر آتش کذاشته می جوشانند تا کف بر سر آورد
و کف آن فرو نشینند و دربین جوش دو سه مرتبه اندک اندک آب سرد بران می ریزند تا کف آن بریده کردد و روغن بر سر
آورد پس در پیالها ریخته کرما کرم صبح و شام هر وقت صادر و وارد ي آید می آشامند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک
اندک و اما بعض خواص دانهای سیاه فاسد آن را دور کرده پاک شسته بهمان نحو بریان مینمایند که جوزی رنک کردد و
بمرحله سوختن نرسد و دانهای که بسیار بریان و سیاه کشته چیده دور مینمایند پس اندک خرد نموده پرده نازک اندرون
آنرا که تلخي دارد افشانده دور کرده باز نرم میکوبند و هر مقدار که خواهند باده دوازده وزن آن آب صافي شیرین بدستور
طبخ نموده و دربین طبخ اکر یخ یا برف باشد بجای آب سرد چند پارچه دران می اندازند و بدستور کرما کرم اندک اندک
می آشامند و بعضی از صاحبان سلیقه متنعم مترفه برای خوشي طعم و رائحه آن دو سه حبه عنبر را ریزه کرده دربین طبخ دران
می اندازند تا کداخته کردد پس می آشامند و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت و اکر از برای بلغمي مزاجان
و صاحبان سرفه معتاد بران سه چهار دانه قلفل درست را دربین طبخ دران اندازند و بعد از طبخ برآورده دور نمایند و بیاشامند
نیز از بهترین مصلحات آن است * باب الباء مع النون * * فصل دربیان بنادق البزورات * * بنادق البزور که در
قرحه مجاري بول مجرب است * صنعت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو دو درم
بزر البنج سفید تخم خرفه مقشر از هریک دو درم تخم خطمي سفید کثیرا نشاسته کهربا رب السوس خشخاش سفید کل ارمني تخم کرفس
از هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی یکدرم * بنادق البزور به نسخه دیکر * صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم
خیارین پنجدرم مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر از هریک سه درم خطمي سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته رب السوس تخم
خشخاش سفید کل ارمني تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بآب سرشته بنادق سازند شربتی دو مثقال * بنادق البزور
دیکر نافع از برای قروح مزمنه مجاري بول * صنعت آن تخم کرفس فوه ودقوفطر اساليون ابهل اسارون نانخواه رازیانه
سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هریک بیست درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقي ادویه را
کوفته بیخته بآن سرشته بنادق سازند * بنادق البزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر عماد الدین محمود
* صنعت آن مغز تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنک مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم خشخاش سفید و سیاه
از هریک پنجدرم کرفس چهار درم عنب الثعلب شش درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیرا صمغ عربي از هریک پنجدرم طین
ارمني مغسول دو درم نبات سفید دو صد درم ادویه را کوفته بیخته بآب نیم کرم بنادق سازند شربتی یک مثقال * بنادق
البزور حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خدا وند جرب و قرحه مثانه را بنهایت سود مند باشد
* صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفه مقشر تخم خطمي سفید کثیرا مغز
بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش سفید کل ارمني تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم
بشراب خشخاش * بنادق البزور ابقراط نافع از برای قروح قضیب و مثانه و بستکي بول را بکشاید و حرقت بول و سوزشی که در
مجرای بول باشد به نشاند * صنعت آن مغز تخم خیارین از هریک جزوی مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه مقشر تخم خشخاش سفید
از هریک نیم جزو تخم خطمي سفید ثلث جزو کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته بنادق سازند شربتی یک مثقال بوقت ناشتا

با شراب خشخاش بخورند * بنادق البزور دیگر که قرحه وجرب مثانه را سود مند بود وسوزش بول زایل نمایند * صنعت آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هریك پنج درم گل ارمنی صمغ عربی لبان ذکر دم الاخوین تخم کرفس ازهریك سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند وبا شراب خشخاش بنوشند * بنادق البزور دیگر برای قروح کلی و مثانه وحرقت بول نافع * صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش سفید ازهریك جزوی تخم خطمی سفید کثیرا مغز بادام شیرین مقشر ازهریك یك جزو خار خسک کهربا ازهریك ربع جزوی کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته حبها سازند شربتی پنجماشه با ده تولهٔ عرق خارشتر بنوشند * بنادیقون این معجون نافع است از برای سردی معده وکبد ورياح احشا * صنعت آن زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز حب الصنوبر الکبار ازهریك شش درم کوفته بیخته باسه چند ادویه عسل سفید معجون سازند * بنفسج معرب از بنفشه فارسی است وبعربی فرفیر نامند وبیونانی ابرو دراول سرد ودر دوم تر است وکویند دراول سرد وتر است وبعضی دراول کرم وتر دانسته اند مسهل صفرا ومسکن عطش وحدت خون وحمیات حاره وخفقان وغشی ومنوم ومحلل اورام ولطیف وجهت صداع حار وسرفه وخشونت سینه وحلق وحرقت مثانه وبول وورد کرده واحتباس بول وذات الجنب وخناق وذات الرئه وصرع اطفال ونزلات وزکام را نافع است وچند روز مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم آن با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است وسه مثقال سائیدهٔ خشك آن با شیرخشت وشکر و امثال آن ازهریك پنج مثقال مسهل سریع العمل سرشتهٔ آن با شیرهٔ کلقند جهت تپهای مرکبه بی عدیل است ومستعمل گل آن است پس برگ آن وتخم آن وچوب آن را استعمال نشاید کردن وکویند گل تازهٔ آن فاد زهر سموم است ونطول طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ واعضا وضماد آن جهت صداع حار واورام حاره وشقاق ودرد معدهٔ مفید ووا کثار آن مورث ضعف دل وقبض آن وباعث کرب وثقل معده وغثیان والتهاب خصوص در تپهای حاره ومصلحش اند کی از انیسون وبدلش نیلوفر وبرگ خبازی ودر سعال گل گاوزبان است وقدر شربت ازجرم آن تا پنج مثقال ودر مطبوخ تا ده مثقال وخوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت موثر وضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده وچشم ونتو مقعده وجرب صفراوی وحکه بی عدیل است وروغن بنفشه فواید بسیار دارد وخواهد آمد انشاء الله تع * جوارش بنفسج به نسخهٔ حکیم معصوم مسهل سودا وبلغم باشد ارباب تنعم ومردمی را که از خوردن مسهلات متنفر باشند موافق بود وبذائقه خوش آید ومسهل بی زحمت باشد * صنعت آن زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله گل سرخ ازهریك سه درم بسفایج فستقی سنامکی سقمونیای مشوی ازهریك پنجدرم تربد سفید تراشیدهٔ بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه ازهریك دو درم شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت گاوزبان ازهریك بیست درم ترنجبین شیرخشت ازهریك سی درم آب آلوی بخارائی آب تمرهندی ازهریك پنجاه درم مشك ترکی یکدرم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا وبنفشه را خوب درهم سحق کنند وترنجبین وشیرخشت را در گلاب صاف نموده آبها وشربتها را باصد درم قند سفید بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بدستور متعارف با آن بسرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم هنگام حاجت * فصل در ذکر نسخ حبوب بنفسج * حب بنفسج نافع از برای رمد وصداع حار * صنعت آن سر بنفشه تربد سفید مدبر ازهریك دو درم رب السوس نیمدرم سقمونیای مشوی ربع درمی کثیرا یکدانك حب سازند جمله یکشربت است * حب بنفسج دیگر تنقیهٔ جمیع فضول واخلاط صفراوی وسوداوی وبلغمی نماید وجمیع اقسام ربو وضیق النفس وبهر وعسر النفس را نافع باشد * صنعت آن سر بنفشه ورق گل سرخ رب السوس ازهریك یکدرم غاریقون شش سفید سقمونیای مشوی ازهریك

نیمدرم سوده حب سازند جمله یك شربت است واکر طبیعت قبض باشد یکدرم بسفایج فستقي اضافه نمایند * حب بنفسج دیکر سربنفشه ورق کل سرخ تربد سفید ازهریك یکدرم کثیرا رب السوس سقمونیا مشوي ایارج فیقرا ازهریک نیم درم کوفته بکلاب سرشته حبها سازند جمله یک شربت است باکلاب نیمکرم فروبرند وتکرار نمایند تا تنقیهٔ کامل کند * حب بنفسج منقول از اختیارات بدیعي نافع از برای درد چشم ودرد سر ودرد شقیقه ودرد کوش ودماغ را پاک کند از فضول صفراوي وبلغمي * صنعت آن سر بنفشهٔ خشك دودرم تربد سفید مدبریک درم رب السوس پوست هلیلهٔ زرد انیسون ازهریك نیم درم سقمونیای مشوي نیم دانك ادویه راکوفته بیخته بآب خالص سرشته حب سازند شربتی یك مثقال تا سه درم شب وقت خواب بآب نیم کرم فروبرند ودرنسخهٔ دیکر ورق کل سرخ یکدانك داخل است ووزن سقمونیا نیزیکدانك وبعضی کفته که جمله این اجزا یك شربت کامل است * حب بنفسج تنقیهٔ دماغ وسینه کند ونافع است از برای صداع ودرد کوش وچشم ودرد سینه وسرفه * صنعت آن کل بنفشه دودرم تربد سفید مدبریک درم رب السوس نیم درم سقمونیا ورق کل سرخ ازهریك یکدانك کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند وبآب کرم فروبرند جمله یك شربت است * حب بنفسج بنسخهٔ دیکر * صنعت آن کل بنفشه دودرم تربد سفید یکدرم رب السوس نیمدرم مسعودهٔ مشوي ربع درمی کثیرا یکدانك بدستور حب سازند * حب بنفسج بنسخهٔ دیکر منقول از کناش طبري معروف بمعالجات بقراطي کفته که این حب تالیف قسطي است * صنعت آن نانخواه زیرهٔ کرماني کرویا انیسون هلیله نمك نفطی ازهریك یکدرم مصطکي سه درم سربنفشه سه درم صبرسقوطري مثل مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته بآب برک اترج سرشته حبها سازند از نخود بزرکتر وهرروزیك حب آنرا تناول نمایند یك مجلس عمل کند ورطوبات فاسده را ازمعده پاک سازد ونکذارد که رطوبات فاسده موجب ضعف معده وسرکردد بعون الله عزوجل * حب بنفسج منقول ازقرابادین کوتوالی اسهال صفرا وبلغم کند واخلاط ازبدن پاک سازد * صنعت آن سربنفشه تربد سفید پوست هلیلهٔ زرد ازهریك سه درم رب السوس یکدرم ونیم سقمونیای مشوي نیم درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم باآب نیمکرم فروبرند * حب بنفسج دیکر مستعمل درتب وخشونت سینه * صنعت آن سربنفشه یك مثقال شیرخشت خراساني یك مثقال هردورا بعمل خیارشنبر سرشته حب سازند جمله یك شربت است * حب بنفسج نافع است ازبرای اوجاع سرکهنه وشقیقه وظلمت بصر واوجاع اذن * صنعت آن کل بنفشه دومثقال تربد سفید مدبریک مثقال رب السوس پوست هلیلهٔ زرد انیسون ازهریک نیم مثقال کل سرخ کثیرا سقمونیای مشوي ازهریك یکدانك کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند شربتی ازیك مثقال تا یك مثقال ونیم * حب بنفسج از شاپور بن سهل اسهال صفرا وبلغم بآساني کند * صنعت آن کل بنفشهٔ خشك تربد سفید ازهریك پنجدرم ونیم زعفران چهاردانك کوفته بیخته باآب حب سازند شربتی سه درم * خمیرهٔ بنفسج اسهال صفرا کند وامراض صدر وذات الجنب وذات الریه وسعال وتبهای کرم را نافع باشد * صنعت آن بکیرند کل بنفشه وساق وقمع سبز آنرا دورکرده برکهای بنفش آن را مقداریکرطل وسه رطل قند سفید راکوبیده هردورا درهم کرده کف مال نمایند ودروقت مالیدن قدری ازکلاب بران بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس درآفتاب کذارند تا سه روز وهرروز آن را نیکو کف مال نمایند پس نکاه دارند ودروقت حاجت ده درم آنرا تناول نمایند واین را بنفسج مربا وکل انکبین بنفسجي نیزنامند وهرچند تکرار مالیدن زیاده نمایند وتا چهل روزدر آفتاب کذارند بهتراست بنسخهٔ دیکرکه قوت اسهالش زیاده است بکیرند سربنفشه خالص پاک کرده یك چهاریك من تبریزونیکو کف مال نمایند وشیرهٔ که بعد ازریختن قند درکوزه ونبات درشیشه میماند که بسته نمیشود

قناديان آنرا شيرۀ اصل مينامند دووزن گل بنفشه داخل كرده در پاتيل قنادي كرده تيز زنند تا چون خمير شود سه روز در آفتاب
گذارند وهر روز مكرر برهم زنند پس آن را در ظرف چيني كرده نگاه دارند شربتي ده درم * دهن بنفسج سرد وتر است و
منوم جهت جرب وحرارت جسد وخشكي دماغ وسرفه ونرم كردن اعصاب ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومكرر آشاميدن آن
بعد از تعريق در حمام جهت ضيق النفس وضماد آن بر سينۀ اطفال جهت سعال بنهايت مؤثر است وقطور آن در احليل جهت
حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط آن جهت درد سر حار وبيخوابي مفيد است وبدلش روغن نيلوفر است وتدهين ناف بآن
جهت رفع اسهال مجرب است وچون اسفنج را يا پنبه را بروغن بنفشه آلوده كرده بر مقعده ضماد نمايند در تنويم عديل
ندارد وطريق گرفتن روغن آن دو نوع است يكي آنكه كنجد مقشر باگل تازۀ آن ويا بادام مقشر را در كيسۀ كرپاسي كرده مكرر
بمالند وخشك كنند وگل را تبديل نمايند تا مغز بادام يا كنجد رنگين شود برنگ بنفشه پس آنرا كوبيده روغن بگيرند وديگر
آنكه گل بنفشۀ تازه بقدر سي مثقال در يكرطل روغن كنجد يا روغن بادام داخل نمايند وبعد از چند يوم صافي نموده باز بنفشه
تازه داخل نمايند وهمين قسم تا رنگ وبوي بنفشه بگيرد * دواء البنفسج منقول از حنين صفرا وبلغم را از اندامها فرود آورد
* صنعت آن كنجد سفيد ومغز بادام مقشر ومغز حب القرطم تربد سفيد از هريك سه درم ونيم گل بنفشۀ خشك چهار درم
سقمونيا يك مثقال نخود خام دو درم همه را كوفته بيخته در دو اوقيه عسل مصفى معجون سازند وبوقت حاجت دو درم از وي
بكار برند وقوت اين دوا تا بدو سال باقي ميماند * رب بنفسج جهت اصلاح يبوست افيون وغيره * صنعت آن بگيرند آب معصور
تازۀ آنرا ودر سايه خشك كنند وبدستور هرگاه تازۀ آن نباشد بنفشۀ خشك را خيسانيده چنانچه مذكور شد آنرا خشك كنند و
مقدار كم آن فعل مقدار بسياري از جرم آن نمايد * فصل در بيان نسخ اشربۀ بنفسج * *شراب بنفسج منقول از كامل الصناعة
جهت تبهاي گرم وسعال وتسكين غليان خون وتليين طبع نافع است * صنعت آن بنفشه تازه سه رطل در چهار رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد وبا سه رطل شكر بقوام آورند واگر بنفشه را مكرر كنند تليين آن قوي تر خواهد بود وهمچنين هرچند
تكرار زياده نمايند قوي تر ميگردد مانند شراب ورد واگر بنفشۀ خشك باشد يكرطل آنرا جوشانيده با دو رطل شكر بقوام آورند
*شراب بنفسج ديگر مركب از اقتراح ابقراط معتدل است درد شش ودرد سينه وپهلو ودرد گرده را سود دارد وادرار بول كند
وشكم را نرم كند وسينه وسر را نيك باشد وسرفه وتبهاي گرم را منفعت دارد * صنعت آن گل بنفشۀ تازه يكرطل اصل السوس
تراشيده يك اوقيه تخم خطمي كوكنار سفيد از هريك پنجدرم كثيرا بهدانه از هريك سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادويۀ
آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالند وبپالايند وسرد كنند وبا يكمن نبات سفيد بقوام آورند وهر روز پانزده درم آنرا با ماء
الشعير صبح بياشامند وده درم آن را شبها نگاه بالعاب بزرقطونا بياشامند * شراب بنفسج مركب به نسخۀ ديگر نافع از براي شوصه وسرفه
* صنعت آن گل بنفشۀ تازه يكرطل بهدانه صمغ عربي تخم خشخاش تخم خطمي سفيد از هريك ده درم مجموع ادويۀ را يكشبانروز در
پنجرطل آب بخيسانند پس بجوشانند آنمقدار كه ثلث آب بماند وبپالايند ودو رطل نبات سنجري داخل نموده بپزند تا بقوام
شربت آيد پس برداشته سرد كرده نگاهدارند شربتي از ان هفت درم ودر نسخۀ اين شراب كه قلانسي ذكر كرده مكان تخم خشخاش
تخم خيار است وده درم كثيرا سفيد نيز داخل دارد وباقي موافق نسخۀ سابق است * شراب بنفسج به نسخۀ سيد اسمعيل كه در
ذخيره ذكر كرده * صنعت آن بگيرند سر بنفشۀ تازه نيم من بهدانه ده درم كثيرا بيست درم تخم خطمي سفيد پانزده درم ودر دو من آب
بجوشانند وبپالايند وبا يكمن نبات سفيد بقوام آورند * شراب بنفسج ديگر طبع را نرم دارد وذات الجنب وضيق النفس وسرفۀ گرم را

نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ تازه نیم من بهدانه ده درم تخم خبازی اصل السوس از هریك سه درم مجموع را در سه من آب
صاف بخیسانند ویك شب ویك روز بگذارند پس بجوشانند وصاف کنند وبا نیم من قند بقوام آورند * شراب بنفشهٔ دیگر
شوصه وذات الجنب وذات الصدر وسرفهٔ گرم وبیماریهای گرم را نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ تازه یکصد درم بهدانه تخم
خطمی صمغ عربی کثیرا مغز تخم خیارین از هریك ده درم مجموع را در پنج رطل آب جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و
با یکمن قند یا فانید بقوام آورند شربتی هفت درم * فصل در ذکر نسخ اقراص بنفشه * قرص بنفشه معمول اطبا جهت
امراض حاره که با یبوست طبع باشد * صنعت آن گل بنفشه محمودهٔ مشوی مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفهٔ مقشر از هریك
ده مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی از هریك پنج مثقال رب السوس کثیرا از هریك سه مثقال مصطکی دو مثقال کوفته بیخته
بآب ترنجبین محلول سرشته قرص سازند * قرص بنفشه مسهل بلا غائله * صنعت آن سر بنفشهٔ خشك ده درم سقمونیای غیر
مشوی یك مثقال رب السوس کثیرا نشاسته از هریك یکدرم کوفته بیخته قدری نبات سفید را بلعاب بزرقطونا حل کرده ادویه
را بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال * قرص بنفشه منقول از کامل الصناعه نافع از برای درد چشم ودرد سر ودرد شقیقه
ودوار وظلمت بصر ورمد را نیز زائل کند * صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
سقمونیای مشوی نیمدانگ اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یك مثقال وخاصیتش اسهال صفرا وبلغم باشد وبدانکه شیخ
الرئیس این قرص را در قراباذین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر کرده وتفاوتی که با این نسخه دارد آن است که سقمونیا داخل
ندارد وگفته که این قرص مزیل کرب است ونافع است از برای ضیق النفس ومانع قی است وشربتی از آن از دو درم است تا
سه درم وتا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تع نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی بعینه نسخهٔ
قرص بنفشهٔ صاحب کامل الصناعه را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای ضب غیر خالص ذکر کرده وگفته که در نسخهٔ
نجیب الدین سمرقندی که در قراباذین خود ذکر کرده وزن سقمونیا یکدانگ ونیم است وحکیم محمد باقر نوشته که اجزا را کوفته
بیخته بآبی که ترنجبین خراسانی در آن حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند ومجموع یك شربت است باده
درم شکر سفید که بآب گرم حل کرده باشند بنوشند وسید اسمعیل در ذخیرهٔ قرص بنفشهٔ صاحب کامل الصناعه را در غب
خالص آورده وگفته که این غب غیر خالص را از تلیین طبیعت بعد از نضج بکار آید واختلافی که میان نسخهٔ صاحب کامل
الصناعه ونسخهٔ سید اسمعیل است آن است که وزن سقمونیا یکدانگ است گفته که مجموع یك شربت است با پنجدرم
ترنجبین در آب گرم حل کرده صافی نموده * صنعت این قرص به نسخهٔ دیگر گل بنفشه خشك کرده چهل درم تربد سفید
مدبر بیست درم صمغ عربی رب السوس از هریك ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بیخته بآب اقراص
سازند مقدار شربتش از چهار درم با جلاب سکر بیست درم وگلاب ده درم وآب نیم گرم چهل درم واگر در طبع قبض
بسیار باشد بجای جلاب سکری با شیرخشت خراسانی ترنجبین از هریك ده درم بدهند * قرص بنفشه دیگر که منافع قرص
بنفشه کامل الصناعه دارد * صنعت آن گل بنفشه ده درم اصل السوس تربد سفید از هریك یك درم کوفته بیخته بآب
خالص سرشته اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند شربتی سه درم * قرص بنفشه دیگر همین منفعت دارد * صنعت آن
گل بنفشه ده درم تربد سفید یك درم رب السوس نیم درم سقمونیا یکدانگ پودنه انیسون از هریك یکدانگ بآب
کاسنی تازه ویا بآب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی سه درم * قرص بنفشه دیگر

که تپهای گرم وسرفه وذات الجنب را نافع باشد * صنعت آن سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمي سفید از هریک پنجدرم رب السوس کثیرا گل ارمني نشاسته گل سرخ از هریک سه درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی دودرم با کشکاب * قرص بنفسج دیگر نافع از برای غب خالص وسرفه وخشکي طبع وذات الجنب * صنعت آن سر بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسني مغز تخم خیارین از هریك پنجدرم رب السوس کثیرا از هریک چهاردرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یك مثقال با جلاب سکري بدهند وگاهی که خشکي طبع زیاده باشد چهاردرم سقمونیا وهفت درم تربد سفید مجوف زیاده کنند بجهت تلئین طبیعت شربتی دودرم با جلاب سکري بدهند * قرص بنفسج دیگر که همین منافع دارد * صنعت آن سر بنفشه ده درم سقمونیای مشوی چهاردرم رب السوس دودرم کثیرا نشاسته از هریک یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی باجلاب سکري بدهند بجهت اسهال صفرا * قرص بنفسج مسهل قولنج بگشاید وخلل اوند ضیق النفس وتپهای مرکب از بلغم وصفرا وسرفه رامفید بود * صنعت آن گل بنفشهٔ خشك ده درم تربد سفید مدبر پنجدرم رب السوس سه درم ونیم سقمونیای مشوي سه درم مصطکي رومي یکدرم ونیم کثیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دودرم ونیم باجلاب سکري بجهت قولنج در طبیخ زبیب وانجیر با فلوس خیارشنبر که در طبیخ حل کرده صافي نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیاشامند * قرص بنفسج مسهل به نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوي ذکر کرده در نفع از برای درد چشم ودرد سر ودرد شقیقه ودوار وظلمت چشم بسیار قوي است ورمد را زائل گرداند * صنعت آن گل بنفشهٔ خشك دودرم تربد سفید یکدرم رب السوس نیمدرم پوست هلیلهٔ زرد نیمدرم سقمونیای مشوي یکدانك ودوحبه کوفته بیخته حب سازند مجموع یك شربت است * صنعت این قرص به نسخهٔ دیگر سر بنفشه تربد سفید از هریك ده درم رب السوس یکدرم غنچهٔ گل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوي یکدرم مصطکي رومي یکدرم ونیم کثیرا نیمدرم بدستور اقراص سازند * قرص بنفسج حار منقول از ایضاح تپهای مرکبه که بلغم غالب باشد وسرفهٔ بلغمي ودرد پهلوی بلغمي را نافع است * صنعت آن گل بنفشه تربد سفید از هریك ده درم رب السوس سقمونیای مشوي از هریك سه درم وثلث درمی کثیرا مصطکي زهریك دودرم وثلث درمی کوفته بیخته اقراص سازند ومجموع راده قرص سازند ودرسایه درپشت غربال خشك کرده نگاه دارند شربتی یك قرص * قرص بنفسج مسهل اسهال صفرا کند وجمیع امراض صفراوي را نافع است خصوص سرفهٔ صفراوي * صنعت آن سر بنفشه سي درم گل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد تربد سفید مدبر از هریک ده درم صمغ عربي کثیرا محمودهٔ مشوي مصطکي رومي از هریک پنجدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهاردرم با نیم رطل گلاب که شانزده درم ترنجبین یا شیرخشت خراساني دران حل کرده باشند بیاشامند * قرص بنفسج مسهل دیگر که همین منفعت دارد وذات الرئه را سود دارد * صنعت آن سر بنفشه بیست درم گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربي از هریك پنجدرم نشاسته کثیرا از هریك یکدرم پوست هلیلهٔ زرد سقمونیای مشوي غاریقون سفید از هریك چهاردرم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهاردرم تا شش درم با جلاب نیم گرم * قرص بنفسج مسهل که منافع نسخهٔ قبل دارد * صنعت آن سر بنفشه پنج مثقال ورق گل سرخ گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو وتخم کاسني سقمونیای مشوي از هریك قدری لائق کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شراب بنفشه * فصل در بیان لعوقات بنفسجي * لعوق بنفسج جهت سرفه وقولنج ورمی وصفراوي نافع است * صنعت آن گل بنفشه ده مثقال مویز منقی بیست دانه عناب ده عدد سپستان سي دانه

جوشانیده آب آنرا نیم رطل با شکر سفید پنجاه مثقال عسل خیارشنبر سی مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال بقوام آورده
سر بنفشهٔ خشك سی مثقال سائیده اضافه نموده شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال * لعوق بنفشه بنسخهٔ معصومی سینه را نرم کند
وسرفهٔ کرم را سود دهد وقولنج ورمی را نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ خشك ده درم فلوس خیارشنبر پنجدرم مویز سرخ که از
پوست ودانه پاک کرده باشند ده درم عناب ده دانه سپستان سی دانه اجزا با آب صاف طبخ نمایند وصاف کنند ویکرطل قند
سفید ونیم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود * لعوق بنفسج دیگر که امراض حارهٔ صدر وریه را نافع باشد
* صنعت آن سر بنفشهٔ خشك دودرم فلوس خیارشنبر پنجاه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده دانه سپستان
سی دانه جوشانیده بپالایند پس شکر سرخ نیم من اضافه کنند وهفت استار روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید پس هفت استار گل بنفشهٔ خشك را سوده داخل کنند وشربتی از پنجدرم تا یك اوقیه لعق نمایند * لعوق بنفسج به نسخهٔ
صاحب اختیارات بدیعی * صنعت آن گل بنفشهٔ خشك پنج مثقال عناب خراسانی بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طائفی
منقی از حب سی دانه اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش نیمکوفته بیست مثقال زوفای خشك رازیانه کثیرا ازهریك سه
مثقال ایرسا نیم کوفته سه مثقال صمغ آلو دودرم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست دانه مجموع را در آب بجوشانند و
یدست بمالند وبپالایند وفلوس خیارشنبر بیست مثقال در ان حل کنند وبپالایند وقند سفید نیم من اضافه کنند وباز بجوشانند
تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام شیرین مقشر پنجدرم مغز بهدانه تخم خبازی خطمی ازهریك سه درم
باقلای مقشر ده مثقال گل خطمی سفید پنجدرم کوفته بیخته بآن بسرشند وروغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه نمایند
وبرهم زنند تا مخلوط شود نگاهدارند شربتی یك اوقیه * فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج * معجون بنفسج امراض صفراوی را
نافع بود وسرفه را دفع کند * صنعت آن بنفشه بادام شیرین ازهریك ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو سلیخه ازهریك پنج درم کثیرا یك درم اصل السوس یك درم کوفته بیخته بقند وگلاب معجون سازند شربتی یك
درم بگلاب گرم کرده * معجون بنفسج دیگر که همان نفع دهد * صنعت آن بنفشهٔ خشك چهلدرم ورق گل سرخ رب السوس
سقمونیا ازهریك ده درم کثیرا رازیانه ازهریك پنجدرم زعفران دو نیم درم قند وعسل مصفی ازهریك صد درم ادویه را
کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم * معجون بنفسج به نسخهٔ دیگر
صفرا وبلغم براند وضیق النفس سرد را سود مند بود * صنعت آن بنفشه چهل درم سقمونیا بیست درم اصل السوس
تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیرا رازیانه ازهریك پنجدرم زعفران دو ونیم درم عسل وشکرطبرزد برابر ادویه چنانچه
رسم است معجون سازند شربتی چهار درم بآب گرم بدهند * معجون بنفسج دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن بنفشهٔ خشك
چهل درم فلوس خیارشنبر ترنجبین ازهریك پنجاه درم تربد سفید بیست درم رب السوس پنجدرم مغز بادام مقشر ده درم
بنفشه تربد کوفته بیخته ترنجبین وفلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند وبدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم * معجون
بنفسج دیگر که همان نفع دهد * صنعت آن بنفشهٔ خشک چهل درم فلوس خیارشنبر ترنجبین ازهریك پنجاه درم ترنجبین را
بگلاب صاف کنند وبدستور معجون سازند شربتی پنجدرم * معجون بنفسج به نسخهٔ دیگر صداع وتپهای صفراوی وسرفه و
ذات الجنب وشوصه را نافع وقولنج که از ورم امعا باشد سود دهد * صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو واصل السوس
تراشیده تربد سفید ازهریك سه درم بنفشهٔ خشك سی درم کثیرا دو درم سقمونیای مشوی پنجدرم ترنجبین بیست درم مویز

منقی ده درم فلوس خیارشنبر یازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین وفلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند ومویز را از پوست ودانه برآورده نرم بکوبند وادویهٔ دیگر را کوفته بیخته باترنجبین بسرشند شربتی سه درم * معجون بنفسج قولنج بگشاید ومسهل صفرا وبلغم باشد * صنعت آن تربد سفید تراشیده چهل درم سقمونیای مشوی هفت درم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم رازیانه کثیرا ازهریک پنجدرم زعفران دو درم ونیم قند وعسل مصفی ازهریک صد درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب سازند وچنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم * بنج عصارهٔ آن با آرد جو جهت اورام حاره وبه تنهائی بجهت درد گوش ودرد چشم وباشراب جهت نقرس وورم خصیه وپستان نافع است وچون خاکستر سوختهٔ آن را با دارچینی وزنجبیل وعسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویهٔ درد معده است وبرگ وشاخ آن را چون درعصاید طبخ دهند بغایت مسمن است * دهن بزرالبنج بگیرند بزرالبنج سفید را وباآب گرم خمیر کرده درآفتاب گذارند که اندک خشک شود افشرده روغن آن را بگیرند تدهین بآن بجهت قروح صفراوی سروجرب وحکه وسعوط آن جهت رفع بیخوابی ودرد سرحار وقطورش جهت درد گوش وحمولش جهت درد سر ودرد چشم نافع است * دهن بزرالبنج دیگر که تریاق سموم است ومالیخولیا ووسواس وبدی نفس را شربا وتدهینا وسعوطا نافع است * صنعت آن بزرالبنج سفید سه مثقال تخم کاهو یک مثقال ونیم تخم خشخاش سفید یکمثقال کوبیده بفشارند وروغن بگیرند * باب الباء مع الواو *

* فصل در ذکر انواع نسخ بوزه ها * بدانکه بوزه اسم فارسی نبیذ است وذکر انبذه درحرف نون انشاء الله تع خواهد آمد باافعال وخواص آنها ودرینجا ذکر میکنیم بعض بوزهای مستعمل اهل هند را * بوزهٔ برنج بنسخهٔ بعضی اطبای هند * صنعت آن بگیرند برنج هرقدر که خواسته باشند وبپزند به نحویکه نیم پخته شود چون شله گردد ودرهریک من طبی ازورق القنب اعلی یک سیر طبی کشمش سبز پنج سیر سنجد سه ربع سیر جوزبوا دوسیر طبی داخل نمایند وبازچند جوش دیگر داده فرود آورده سرد کرده درخمی نمایند ودرزیر سرگین اسپ خم را دفن کنند وچون بجوش آید وازجوش فرونشیند ولائق نوشیدن شود صافی نموده بنوشند وتاهفت روز ضائع نمی شود وبکار می توان برد وبعد ازان فاسد می گردد واگر خواهند که خوشبو سازند دروقت نوشیدن اندکی قرنفل وبسباسه وجوزبوا سائیده داخل نمایند * بوزهٔ حنطه بادها وتهیج جلد را دفع کند وقوت دهد ومنی افزاید * صنعت آن بگیرند یک من گندم وآن را نیم کوفته درچهارمن آب به پزند تا چون فالوده شود ده سیر قند سیاه داخل کرده درخم اندازند وخم را درزیر سرگین اسپ دفن کنند بعد ازیک هفته که برسد قرنفل چهار درم جوزبوا ورق القنب خولنجان ازهریک پنج درم فوفل سنبل الطیب ازهریک ده درم برگ تانبول بیست وپنج عدد کوفته دران اندازند وسه شبانروز دیگر بگذارند پس صافی نموده بکاربرند واین بوزه زیاده ازیک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد وبعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد ازسه روز که ادویه دران انداخته باشند بجوشانند تا بقوام عسل آید صافی نموده نگاه دارند * بوزهٔ جاورس * صنعت آن بگیرند ارزن ده سیر ونیم کوفته باآب بجوشانند تا مثل پالوده شود پس سرد کرده درخمی اندازند ودرسرگین اسپ دفن کنند تا بجوش آید وازجوش فرونشیند برگ گل سرخ برگ گل سفید که آن را ورد چینی گویند ازهریک دوسیر نارمشک نیم سیر دران داخل کرده بعد ازسه روز بپالایند ومشک خالص وزعفران ازهریک یک مثقال سوده داخل کرده بکاربرند * باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه * بیش بکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وشین معجمه بیخی است سمی دراکثر جبال هند ونواح آن میروید وانواع می باشد یکی راسنگهیا

نامند جهت مشابهت و هیأت آن بشاخ آهو بره وسینك بلسان اهل هند شاخ حیوانات را نامند واکثر در کوه دار پربت که میان هند وخطا واقع است می باشد ودر کوهستان مورنك ورنکپور ونیپال نیز بهم میرسد وبهترین آن آن بود که بوزن سنکین وچون بشکنند اندرون آن سیاه براق صلب باشد وبعد ازان آنچه اندرون آن سرخ تیره ویا زرد ویا سفید تیره بود که برظاهر آن نقاط سیاه وبرروی آن چیزی مانند طلق ویا کافور سوده نشسته باشد وقویترین از همه سیاه پس سرخ پس زرد پس سفید آن بود وقوت اقوای آن را بمرتبه کفته اند که اکر کسی آنرا لمس کند یا به بدن عرق آلود آن برسد ویا برزبان برساند درساعت هلاک شود به سبب سرعت تاثیر آن درارواح وفاسد ساختن آنها را وبضدیت قرار نمودن روح حیواني بسوی قلب و محتقن وخاموش شدن دران و میکویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که سائیده برشاخ کاومیش شیردار میمالند خون از پستان و بعضی کفته اند که خون از دماغ وشکم او جاري شده میمیرد وبعضی مبالغه باین حد نموده اند که اکر دانهٔ درست آنرا بر شاخ کاو شیردار تعلیق نمایند اکر بجای شیر خون از پستان آن برآید بغایت قوي بود و الاضعیف وبوی آن کشنده است واکر کسی بر آن کاومیش ویا کاو سوار شود دران نیز تاثیر میکند ونیز میکویند که اکر بر رکاب بمالند از بیرون موزه وکفش براکب سرایت میکند واین نوع را ملوک وسلاطین هند درخزاین خود نکاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند واین قسم نادر وکم یاب است نوع دیکر بچهناک است وآن بیخي است که در هیأت وناهمواري ظاهر شبیه بجدوار است وبیرون آن سیاه واندرون آن شکری رنك وکیاه بیش بقدر ذرعی ویك ساق ازان برمی آید وبرک آن شبیه ببرک کاهو وکل بعض آن سرخ وبعضی زرد وبعضی بنفش وکویند اقوای بیش در کوه کیدار وسرحد تبت کوچك ودر مواضع دیکر از کوهستان رنکاماتي وغیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنکین وصلب واندرون آن براق مصمغ میباشد ونیز اقوای آن در سمیت بمرتبهٔ ایست که اکر مقدار خردله ازان را بخورند دریك لحظه هلاک میکند بفساد وتعفن روح و چون بچهناک در سمیت کمتر از سینکیا است ورائحهٔ آن مهلك نیست ورسیدن دست وعرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند این را بعد از تدابیر استعمال مینمایند وایضا کفته اند اقسام دیکر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف وبهیأت ولون شبیه بآن مانند رود منتاو پا چلنک وکم جاین این هرسه از اصناف بچهناک ضعیف اند واز دودانک تا نیم درهم آنها کشنده است به تعفین ارواح ودر طعم هیچ یك از انواع بیش تلخي وتیزي وحدت نیست ولیکن همهٔ آنها مخدر اند في الفور ونیز قسمی از اقسام بچهناک صنوبري الشکل کوچك بیرون بزردي مائل شبیه به سعد میباشد وآن را نیز کن نامند در غایت تندي وتلخي واین نوع شبیه بجدوار است وقسمی دیکر شبیه باکلیل الملك است واین را قرون السنبل مینامند واحیانا در سنبل نیز یافت میشود وقسمی دیکر را بهراة صورات کویند وآن سفید شکري رنک مائل بزردي غیر مخروطي الشکل شبیه به بیخ نی است ودر اعالي کوهستان حوالي کشمیر وغیر آن از مواضع دیکر بهم میرسد وبعضی آن را مهوده نیر نامند ودر طعم این نیز تلخي وتندي میباشد ویکدانك این کشنده است بکیفیت غائلهٔ خود بسوزش اندرون وغلبهٔ حرارت وافراط قیء واسهال و تشنج وتحلیل ارواح وقسمی دیکر را هلدیه میکویند یعني شبیه بزرد چوبه جهت آنکه زرد چوبه را بهندي هلدي مینامند وکاهی درمیان زرد چوبه بهم میرسد ولهذا کسانیکه آن را می شناسند ازمیان زرد چوبه اولا جدا نموده بعد از ان زرد چوبه را جوشداده خشك کرده حمل ونقل به بلدان نموده بیع شرا مینمایند وطریقهٔ شناخت آن میکویند آن است که زرد چوبه را اولا جوشداده بعد از ان خشك میکنند ویا بریان مینمایند وانچه هلدیه است رسمي در وقت بریان نمودن جسته

بیرون می افتد آنرا علیحده نگاه میدارند واهل صنعت برای آن چیزها ازخواص ومنافع درعمل خود بیان میکنند ورنگش سبزاغبر با اندک زردی ومنقط بسیاهی است وآن راکالات نیزمینامند واین نیزقوی است درسمیت وقسمی را ستوامی نامند یعنی مانند زنجبیل بود واین درمیان زنجبیل یافت میشود ودرقوت ضعیف تر ازچهارقسم اول است وفی الحقیقة شاید این پنج قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد مگرآنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی می گیرند که همه راشامل گردد نه اسم نوع درطبیعت مطلق آن میان حکمای هند ویونان خلاف است هند یان جمله را سرد میدانند درمرتبهٔ چهارم جهت دریافت بعضی آثار وافساد آنها راتابع خواص آنهامیدانند وجوهرآن رامنافی جوهر روح حیوانی وحکمای یونان گرم وخشک بمرتبهٔ چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی ازآثارآن وجوهرآن راضد جوهر روح میدانند وگویند طریق اخذ آن وسائرسموم نباتیه چنان است که آنانکه میشناسند وعادت باستعمال سمیات کرده اند دروقتیکه آن بیخها رسیده شبها رفته درعلفهای آنمواضع سیر میکنند هرجا که بیخ سمی قوی بود ازآنموضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر ازبرای نشان وعلامت برآنموضع میریزند وروز رفته آن موضع راشکافته بیخ رابا حتیاط برمی آورند وصاحب دستورالاطبا حکیم محمد قاسم استرابادی ملقب بهندوشاه مشهور بفرشته درکتاب مسطور نوشته که بچهناک را اطبای هند بعضی سرد وبعضی گرم میدانند سودا وبلغم وعلتهای حلق رانافع بود وصفرا زیاده کند وطلای سائیدهٔ آنرا بآب یاگلاب برموضع بهق وبرص وجذام مفید ومجرب میدانند وگفته که چون بچهناک را اطبای هند ازجملهٔ رسائن میدانند واجب ولازم نمود که برخی ازان راثبت نماید بدانکه آنرا هجده قسم گفته اند ده قسم آن زهرقاتل است که اصلا درمعالجات مستعمل نیست ازانجمله یکی آن است که چون سائیده برشاخ گاومیش بمالند خون ازدماغ وشکم اوجاری شده هلاک گردد وقسم دیگرآنکه اندرون وبیرون آن هردو مفید باشد واقسام دیگر رابرای تطویل ذکر ننموده وهشت قسم مستعمل آن که بعد ازتدبیر داخل دواها می نمایند بهترین آن تیلیا بچهناک است که بیرون واندرون آن مفید میباشد ودیگربرهمن بچهناک است که آن نیزاندرون وبیرون آن مفید میباشد زیاده ازتیلیا بچهناک واین بهترین آن هشت قسم است ومضرت این کمتر وبیخ این مطبر وسرا بن با ریک میباشد مثل شاخ گوزن ومیگویند درزمینیکه سینگیا وبچهناک وکالاکوت اعلی میروید هیچ گیاهی دیگر نمیروید مگرجدوار وآن نیز بچند ذرع دورتر وبراطراف آن وآن جدوار تریاق آن بیش است وشاید بوحا بضم بای موحده وسکون واو وفتح حا والف نام همان جدوار باشد نه غیرآن وخاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد وچنان مینماید که گویا چرب است ودرموسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد که اگربوی آن بدیشان برسد هلاک میگردد الا حیوانی که آنراموش بیشا نامند ومقرآن درمیان آنها وخوراک آن نیزازهمان بیخها است وآن حیوان نیزسمیت دارد وبالجمله اقسام مستعمل آن دراطلیهٔ برص وجذام ومعجون بزرجلی وبیشی وغیرها داخل است

* دربیان احوالی که بعد ازخوردن هریک ازانواع قوی آن طاری میگردد ازانجمله خدارت وبعضی اعضاو ورم اعضاء باطنی وغشی ودوار وخیرگی چشم وبرآمدن آن ازحدقه ورعاف وصرع است گویند ازاستشمام رائحهٔ گل آن نیز صرع عارض میگردد واگرکسی ازین آفات بخوردن جدوار وتریاقات وغیرها نجات یابد اکثرآن است که منجر وانتقال بدق وسل میگردد وتریاق آن جدوار مجرب وتریاق فاروق ودواء المسک خصوصا مرآن وامثال آن ازتراکیب تریاقیة ونادزهرحیوانی ومعدنی است ولیکن نفع تریاق فاروق رادرین بسیار ضعیف دانسته اند وخورانیدن برگ بید انجیر مکررا وقیء فرمودن مفید است واما هلاهل که آن راهلاهل نیزمینامند دران اختلاف بسیار است بعضی میگویند

که صمغ درخت قوي السمی است وبعضی میکویند که بچهناک قوي است وبعضی میکویند که نام کوه وموضعی است که دران بچهناک میروید ودران موضع ازبعضی بچهناک ها صمغی تراوش مینماید درکمال قوت سمیت وآن صمغ را مسمی باسم آن موضع مینمایند مجازا وبعضی میکویند که رطوبت وکفی است که از دهن حیوانی که مسمی بموش بیشا است برمی آید و آن درکمال حدت وقوت سمیت است وآن موش را هلاهل وآن رطوبت را هم هلاهل مینامند وبعضی میکویند که آن حیوان کفچه دم است وهرکاه میخواهد برحیوانی تسلط یابد درکفچه دم خود بول کرده بر وميپاشد بمجرد رسیدن بول آن حیوان هلاک میکردد واجزای اوازهم میپاشد والعلم عندالله * دستور مدبر نمودن بچهناک یعني بیش آن است که دیکی را پرآب کنند وبچهناک را درپارچهٔ بسته دران بیاویزند بنوعیکه درآب معلق باشد ومقدار یك ساعت آن را جوش داده بیرون آورند واین قسم جوش دادن را باصطلاح اهل هند دول جنتر مینامند واکر بجای آب در شیر طبخ دهند ویا آنکه به بخار شیر بدین قسم که درپارچهٔ نازکی در دیکی که تا نصفه شیر کاو باشد معلق بیاویزند که بشیر نرسد وسر دیك را کرفته آتش در زیر آن کنند وتا یک ساعت وزیاده جوش دهند پس برآورده بکار برند بهتر است لیکن اکثر در آب مستعمل است * نوع دیکر آن است که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیدهٔ آن را برآرند وقدری عسل دران بریزند وبرهم زنند وبیش را ورق کرده دران ریزند وسر آنرا بسته بخمیر بکیرند ودر زیر آتش کرم دفن کنند بنحویکه تخم نسوزد پس برآورده شسته استعمال نمایند وبدین عمل اندک حدت قوت آن کم میکردد * دستور خوردن بچهناک یعني بیش جهت دفع جمیع امراض باردهٔ رطبه وتقویت اعصاب وباه آن است که ازمقدار یك کنجد از بچهناک مدبر شروع بخوردن نمایند وهرروز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج وقوت اضافه نمایند تا آنکه روز هشتم یا شانزدهم یا بیست وچهارم بهشت برنج برسد و برهمان مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زائل کردد وتقویت یابد وکفته اند که اکر باهموزن آن تنکار بخورند نفع عظیم می بخشد وباعث طول حیات است وزرکران آن را با تنکار جهت سهولت کداز طلا در وقت کداز بطلا می زنند بسیار زود کداخته می شود وباید که در ایام خوردن بیش از حموضات ولبنیات وبقول وحبوب نفاخه وحرکات متعبه و جماع واز خوردن ادویهٔ مضاده ومهیجهٔ قوت آن ومضعفهٔ آن اجتناب لازم دانند وچون خواهند که خوب بماند وقوت آن محفوظ ماند درکنجد مقشر نکاه دارند * ترتاب لنك این از رسایین اهل هند است ورسایین باصطلاح ایشان ادویهٔ مقتوله واصلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریحي وبلغمي امتلائي که اهل هند آن را دهنك باو نامند وفالج واسترخاء وامراضیکه زنان را بعد ازوضع حمل بهم میرسد مفید است * صنعت آن سیماب مصفی طلق کشتهٔ کوکرد مغسول ازهریك یکتانك فلفل سیاه سه تانك ودع محرق که بهندي سنکه بهسم نامند چهار تانك آهن کشته پنج تانك خاکستر سرکین کاو صحرائی هشت تانك بچهناک تیلیه که نوعی از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه وسیماب وکوکرد را باهم سحق بلیغ نمایند بحدیکه اجزای سیماب نامعلوم کردد پس ادویه را کوفته بیخته اضافه نموده آب زنجبیل تازه که ادرک نامند وبآب بسنکهپره وآب اروسه ازهریک سه مرتبه سرشته وهردفعه خشك نموده پس حبوب سازند هرحبی بقدر دو کنجد شربتي یك حب تا دو حب بآب زنجبیل ترکه مصلح آن است فروبرند * تریاق بیش که مسمی بتریاق کامل است از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن درحرف التاء در تریاقات انشاءالله تع خواهد آمد * حب بیش که باثنی عشري موسوم است منقول از خط نواب غفران مآب حکیم احمد موسوي * صنعت آن بیش مدبر پیپل کل سه برکه عاقرقرحا زنجبیل صمغ عربي ازهریک سه

مثقال فلفل سیاه دار فلفل از هریک دو مثقال قرنفل یک مثقال نوشادر نیم مثقال زیرهٔ کرماني مد بر نانخواه از هریك ثلث درمی
کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب با گلاب فرو برند * حب جورا نکس جو ربضم جیم وسکون
واو ورای مهمله درلغت هندي تپ را گویند وانکس کچك فیل را نامند یعني حبی که تپ را مقهور ومغلوب ومطیع سازد مانند
فیلبان که میکرد اند فیل را بضرب کچك بر مغز آن مقهور ومغلوب مطیع خود خصوص حمیات بلغمیه ومرکبه را وبا صلاح
می آورد واین حب از اطبای هند است * صنعت آن سیماب مصفی کبریت مغسول بیش مد بر تخم جوزماثل پوست هلیلهٔ
زرد پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل خشك دار فلفل زرنیخ ورقي اجزا مساوي سیماب وکبریت را که به هندي کندهك نامند
هردورا با هم سحق بلیغ نمایند بنحویکه اجزای سیماب ناپدید کردد پس سائر اجزا را کوفته بیخته اضافه نمایند وباب بنهکرا
که کیاهی است هندي وبقدر یکذرع دستی میشود وسفید وسیاه رنك میباشد سفید آن بهتر است وبرکهای آن سبز تیره کوچك
طولاني مثل برک انار میباشد وشاخهای آن باریک درهم نیکو صلایه نمایند وبه مقدار دانهٔ فلفلی حب بندند ودرسایه خشك
نمایند وعند الحاجت یك حب را ویا زیاده بقدر قوت مزاج وبرداشت طبیعت جهت تپ باشکر سفید سائیده وجهت
پیچش واسهال با عسل با مصلحات آن میدهند * معجون بیشي از تراکیب اطبای هند است جهت جذام وداء الحیه و
برص وبهق مستعمل است وآن را درنفع از برای جذام عظیم شمرده اند ومنافع دیکر نیز از برای آن ذکر کرده اند * صنعت آن
هلیلهٔ سیاه شیطرج هندي از هریك ده درم دار فلفل پنجدرم بیش دو درم ونیم ادویه را کوفته بیخته بروغن کاو چرب نموده با
سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی کامل یک مثقال است * معجون بزرجلي این معجون نیز از تراکیب اطبای
هند است وکفته اند که این معجون را از برای جذام نفع عظیم است ومنفعت دیکر هم از برای آن بیان کرده اند * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی شیطرج هندي از هریک چهل مثقال جوز بوا قشار کندر
موفو فلفل دار فلفل نارمشك کندش عصارهٔ اسقیل ساذج هندي از هریك بیست مثقال بیش سفید که بهندي دکره نامند
چهار مثقال مجموع را کوفته بیخته با فانید سنجري معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی کامل ازین معجون
تا یك مثقال طبي * معجون روشن که بزبان هندي پیرورکویند * صنعت آن بیش یك مثقال ونیم فلفل دو مثقال زنجبیل
یك مثقال ونیم عاقرقرحا مویزج از هریك یك مثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه ومیباید که هریك از ادویه را علیحده
علیحده کوفته بیخته بعد از ان وزن کنند وبا عسل مقوم بسرشند شربتی کامل از نیم مثقال تا یکمثقال * مفرح دلکشای بیشي
که ملا رستم جرجاني جهت مرتضی نظام شاه والي احمد نکر ترتیب داده برای دفع خمار شراب ودرد سر مقید وامراض سوداوي
وبلغمي را زائل کند ودل را تقویت دهد ونشاط افزاید وفرح آورد * صنعت آن بچهناک تیلیا مد بر که نوعی از بیش است
چنانچه در بیش ذکر یافت وباد زهر حیواني پوست هلیله پوست بلیله آملهٔ منقی موچرس پهول مولسري از هریك یك تانك
زنجبیل فلفل سیاه شیطرج بهادر موتهه سنبل الطیب کهربای شمعي کچري که نوعی از دستنبویه است جهریلهٔ دیودار چوبرهٔ بري
فلفل مویه ساذج هندي ناکیسر شقاقل کشنیز خشك اسکند از هریك دوازده تانك قرنفل دار فلفل کبابهٔ چیني دارچیني مصطکي
رازیانه کنتوته تخم کرفس باله سفید کل سرخ کل سیوتي که ورد صیني است قاقلهٔ صغار بهنکره کل جای کل جنکلي که درسایه
خشك کرده باشند کل دهاوه چوره عود هندي قسط تلخ خولنجان کوکهرو مغسول مشك خالص از هریك چهار تانك ریوند چیني
عاقرقرحا تخم خطمي کل نیلوفر پوست بیخ کاسني تخم کاسني عنبر اشهب از هریك دو تانك مروارید نا سفته بسد از هریك پنج توله

پوست زرد اترج حضي لبان خاک کهرئي موصلي مياه موصلي سفيد راج هنس طباشير سفيد صندل سرخ صندل سفيد

هنا مكي از هريک سه تانک كافور ميا ب مصفى از هريك نيم تانك زعفران شش تانك حاجي فخر هفت تانك

تانک ادويه كوفته بيخته با سه چند ان عسل سفيد وقند سفيد كف گرفته بقوام آورده على الرسم بمرشند شربت

تخود * بيض مراد از مطلق آن تخم مرغ خانكي است و بهندي مرغيكا انڈ ا نامند وحرارت هوا مفسد آن

در نماك نگاهداشتن آن است و بهترين آن بزرک مقدار آن است كه درهمان روز از مرغ تولد كرده

معتدل ترين اغذيه وماٸل بگرمي ومركب القوى است و پوست آن در اول دوم سرد وخشك وسفيدي

آن در اول گرم وتر وكثير الغذا وقليل الفضول ومولد خلط صالح ومبهي ومقوي دل وبدن وجهت خشونت

وقرحهٔ گرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات حارهٔ سينه واصلاح آن ومقوي شخصي كه خون زياده از

بهم رسيده باشد وموافق مزاج سوداوي ونيم پختهٔ آن در مركه قابض طبع ومانع ريختن مواد بمعده وبا

دانهٔ مويز وانگور وامثال اينها جهت اسهال مراري وبا مصطكي ومانند آن جهت درد شكم وبا تخم

مغنقور ونشارهٔ قضيب كاوكوهي وپنير مايهٔ شتر جهت تقويت باه بغايت نافع وخوردن زردهٔ خام آن جهت

حرقت مثانه وتصفيهٔ صوت مفيد ومضر معده واكثار مدا ومت آن مولد حصاة گرده وبهق وكلف وبسيار

وموروث قولنج ومصلحش ادويهٔ حاره وآبكامه ونيم پختهٔ آن در مزاج اطفال نائب مناب شير وبا كندر جهت سرفه وبا

جهت ضيق النفس وبا اندک كندر ونمك وانزروت جهت تسمين بدن بي عديل وبا دم الاخوين جهت ز

كهربا وطباشير جهت قطع سيلان خون وتسديد فوهات عروق وسحج وبا نيم مثقال جرم لك كه زركران زمور

آلات را باو استحكام ميدهند جهت قطع سيلان حيض ودرد رحم مجرب وضمادش با روغن گل وبابونه جهت ورم چشم

انثيين ومقعده وباموم روغن جهت تليين اورام واعصاب وطلاء پختهٔ آن بازعفران وروغن گل جهت ورم بواسيري

مقعده وضربان آن وضربان چشم وبا عسل جهت رفع كلف وآثار سياهي وبا روغن بنفشه جهت اورام حاره وبا مرو زعفران

جهت ورميكه از خون غليظ بهم رسد وبتنهائي جهت شقاق سفلي نافع است وچون زردهٔ آن را بر پارچهٔ آب نديده ماليده

بر اورام دماميل بگذارند آن را پخته ومنفجر ميسازد درمدت يكروز يا دو روز وسفيدي تخم مرغ مغري وخوردن آن مولد

خلط خام ولزج وديرهضم وخوردن زردهٔ باسفيده موافق محرور المزاج وآشاميدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم ونفث الدم

از فوق وتحت وضماد آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح خبيثه وسوختگي آتش وآب بسيار گرم ومنع آبله كردن

آن وبر بشره جهت رفع آثار حرارت افتاب وبا ادويهٔ قابضهٔ بي لذع جهت قطع خون رعاف كه از پردهاى دماغ آيد وبا كندر

بر جبهه طلا كردن جهت منع ريزش نزله بچشم وبتنهائي رادع ومسدد مسام وجهت اورام حاره نافع وحقنهٔ آن با اكليل الملك

وامثال آن جهت امعا وسحج واسهال مراري وحمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده ورحم واكتحال آن بتنهائي وبا

با قليلي كافور جهت تبريد چشم ومنع ريختن مواد بدان مفيد وبا كافور وبزر البنج جهت صداع حار مجرب است وقطور آن

با روغن گل جهت وجع وخارش وقروح اذن وپوست تخم مرغ جالي ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب و

صدف جهت بياض چشم ونقوع سوخته آن بقدريكه سياه شود وخاكستر نگردد جهت رعاف مهلك مجرب وسوختهٔ

كه مانند آهک سفيد گردد با عسل جهت قطع بياض چشم بغايت سريع الاثر وخوردن پوست تازهٔ آن مسحوق

مهیج باه وطلای آن با عسل وصرکه جهت تحلیل اورام وذرور آن قاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والتصاق جراحات تازه وپردهٔ ملاصق پوست آن حمولا معید بکارت است باخون بچهٔ کبوتر واز اسرار است ومکلس پوست تخم مرغ درجمیع آثار مثل آهك است و جالینوس حدی بجهت نیم پخت کردن آن قرار داده که هرگاه درآب جوش داده بگذارند وتاصد شماره کنند وهرگاه درآب سرد برآتش گذارند وتا سه صد شماره نمایند نیم پخته میشود وقدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است وتخم سائر طیور در ابواب خود مذکور است ودر فضائل تخم تدرو وتیهوج ودراج وکبك شبیه اند به تخم مرغ خانگي * طریق تکلیس قشر بیض آن است که درآب نمك مکرر بشویند وپردهای اندرون آن جدا نمایند ونرم کوبیده درکوزهٔ مطین کرده درتنور گرم بگذارند تا سوخته مثل آهك سفید گردد پس شسته استعمال نمایند وپوست تخمی که جوزه برآورده باشد ازبرای ادویهٔ چشم بهتر است

* حلوای زردهٔ بیضهٔ مرغ کثیر الغذا مقوي ومبهي ومنعظ ومسمن بدن است * صنعت آن بگیرند تخم مرغ هرقدر که خواهند ودرآب پخته پس سفیدهٔ آنها را دور کرده زردهٔ آنها را بروغن گاو بریان نمایند ودارچیني جوزبوا بازاء هر بیست وپنج عدد از زرده یك مثقال ازهریك داخل کرده قند سفید بگلاب حل نموده داخل کرده به پزند تاآب برود فرود آورده بکار برند وبعضی یک دانك مشك داخل مینمایند * حلوای زردهٔ بیضهٔ مرغ دیگر زردهٔ تخم مرغ پنج عدد زعفران ربع مثقال مشك یک حبه نبات شش مثقال درشش مثقال روغن گاو تازه بریان نموده تناول نمایند واگر ربع مثقال دارچیني بران بپاشند نیز خوب است * حلوای زرده تخم مرغ دیگر نبات را درآب یا گلاب حل کرده برآتش گذارند تا بجوش آید وزردهٔ تخم مرغ هرقدر که خواهند درعین جوش دران اندازند وبرهم زنند تاپخته گردد ورائحهٔ خامي آن دور شود پس زعفران ومشك باگلاب سوده داخل نمایند وهمچنین ادویهٔ دیگر از دارچیني ودانهٔ هیل وقرنفل وبسباسه وجوزبوا بقدر حاجت وضرور واگر خواهند بعد از امتزاج باشیرهٔ نبات قدری مسکهٔ گاو تازه داخل نموده قدری بریان نمایند پس زعفران و غیره را دران بیامیزند وفرود آورده تناول نمایند * حلوای بیضهٔ مرغ دیگر * صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا برنج را پخته خشك نموده آرد کرده باشند پنجاه درم باد ووزن آن شیرهٔ نبات باآتش طبخ نمایند تا پخته وغلیظ گردد پس پنجاه عدد زردهٔ تخم مرغ یا زردهٔ تخم کبوتر یا تدرو یا هرکدام که خواهند دران داخل کرده برهم زنند وطبخ نمایند تا رائحهٔ خامی بیضه زائل گردد پس بهمان دستور مسکهٔ گاو تازه داخل کرده بریان نمایند ودرآخر قدری زعفران واندکی مشك باگلاب سوده بآن ممزوج کرده فرود آورده تناول نمایند واگر خواسته باشند دارچیني وغیره نیز اضافه نمایند واگر خواسته باشند بجای آرد برنج آرد گندم ویا آرد نخود نمایند * دهن البیض گرم ومحلل وملطف بجهت درد دندان وروییانیدن موی ووجع مقعده وبواسیر بغایت مفید است * صنعت آن بگیرند زردهٔ تخم مرغ هرقدر که خواهند ودرآب به پزند وتابهٔ آهني را برآتش گذارند سراشیب تا سرخ گردد وزردهٔ پخته را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد وبسر دستهٔ آهني امثال آن آنرا بزور بفشارند تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودي بردارند ودرظرفی جمع نمایند وهمچنین تا دیگر دران دهنیت نماند * نوع دیگر آن است که زردهٔ بیضه را هرقدر که خواهند سخت پخته درپارچهٔ صفیقي کرده نیکو بمالند وبفشارند آنچه دهنیت است ازان برآید واین نوع بهتر از اول است وبسیار بر می آید * رشتهٔ بیضهٔ کثیر الغذا ومبهي ومنعظ ولذیذ است * صنعت آن بگیرند زردهٔ بیضه هرمقدار که خواهند وقلیلی زعفران بگلاب سوده بآن بیامیزند ونیکو برهم زنند واگر قلیلی مشك یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر است ودر ظرفی سرکشاده شربت نبات باگلاب کرده

برآتش بکذارند تا بجوش آید ودرعین جوش آن را در قیف رشته ریزی که دران منافذ وسوراخهای کشاد باشد کرده
دران بریزند بنوعیکه درهم نشود ومنعقد کردد ودروقت ریختن دست رابکردانند وانچه منعقد شده باشد برآورند وتازه
بریزند وهمچنین تا تمام کردد ودربین جوش اکرکف برسرآورد آب سرد بران بپاشند تا فرونشیند ومعیار شیرینی آن
را دران شربت مرعی دارند وغلیظ بهتر است * ششرنجه قریب است به عجه * صنعت آن پیاز را حلقه نموده درروغن
کوسفند بریان کرده رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب تمرهندی ویا ترشی دیکر وقند سفید داخل کرده چند
جوشی داده تخم مرغ را بران بریزند تا نیم بسته شود فرود آورند بانان ویا باچلاو بخورند واکر زردک را رشته بریده
پخته باپیاز سرخ نموده بدستور مسطور ششرنجه که ششرنکه نیز کویند مرتب نمایند بسیار خوب است * فصل در ذکر نسخ عجه *
بدانکه عجه بفتح عین مهمله وجیم مشدده وها بمعنی ونام نوعی از خاکینه است که کوکو نامند مقوی باه ومسمن بدن است
* صنعت آن زردهٔ تخم مرغ زردهٔ تخم کبوتر از هریک بیست عدد آرد میده کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نمک ویک
مثقال دارچینی سوده داخل کرده درروغن کاو نیم برشت نموده نیم کرم بخورند بعون الله تع نافع است * عجه منه قدس
سره بکیرند آرد نخود آرد میده از هریک کفی ودران بیست عدد تخم مرغ بشکنند ودارچینی وبسباسه از هریک یک درم
نمك بقدر حاجت داخل کرده روغن کاو در تابه داغ کرده آن را دران ریزند وچون قدری بسته شود بکارد به برند وبکردانند
تا روی دیکر آن برشته شود فرود آورده نیم کرم بخورند * عجه متوکلی که بنهایت مقوی باه ومسمن بدن است * صنعت آن
بکیرند پیازده درم ورق کرده باروغن کاو وآب زردک بپزند تا سرخ شود تخم مرغ تخم کبوتر از هریک بیست عدد داخل کرده
نیم برشت نمایند وبران نیم درم خولنجان ویکدانک نمک سقنقور پاشیده بخورند * عجهٔ دیکر که مقوی باه ومسمن بدن
است وزیاده کنندهٔ منی است * صنعت آن بیضهٔ ماهی تازه زردهٔ تخم مرغ کندنا ریزه کرده همه را دریکجا کرده با اندک
آرد میده وبقدر حاجت روغن کاو خاکینه نموده بخورند که مفید است * عجهٔ دیکر منقول از مجربین اطبای هند * صنعت آن
زردهٔ تخم مرغ بیست عدد ازان عجهٔ نیم برشت ترتیب داده لسان العصافیر شیرین تخم شلغم تخم کزر عاقرقرحا اسکند از هریك
هفت درم کوفته بیخته بران پاشیده بخورند * عجهٔ دیکر صنعت آن بیضهٔ ماکیان هفت عدد پیاز بروغن کاو سرخ نموده
وعدس یکسیر نخود بریان کرده لبه که آنرا بهندی دل کرده کویند همه را درهم کرده باروغن کاو وشهد از هریک عدس
یك سیر مخلوط کرده عجه نموده بخورند واکر روغن کاو وشهد بیشتر باشد بهتر است * عجهٔ دیکر از اطبای هند * صنعت آن
زردهٔ تخم مرغ پیاز حلقه کرده عسل مصفی روغن کاو هرچهار برابر درهم پخته بخورند وبیست ویکروز باین مداومت نمایند
واز ترشیها پرهیز کنند * عجهٔ متوکلی که از برای متوکل عباسی ترتیب داده اند باه را قوت دهد ومسمن بدن است * صنعت آن
آرد میده را بروغن کاو بریان کرده تخم کنجشك تخم کبوتر تخم تدرو تخم مرغ جمله را بشکنند ونیم درم خولنجان واندکی ملح
سقنقور بران افکنند ونیم کرم بخورند * عجهٔ دیکر که همین منفعت دارد * صنعت آن زردهٔ تخم مرغ ده عدد بروغن کاو
بیست درم نبات سفید سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند واکر بارد المزاج باشد بدل نبات عسل مصفی کنند
* عجهٔ دیکر بکیرند پیاز را وورق ورق کرده بروغن کاو برشته نمایند تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بران شکسته بکذارند
که نیم برشت شود قدری نمک ودارچینی را بران پاشیده بخورند که مفید است * عجهٔ دیکر * صنعت آن بکیرند حشیش
فلیون را وداز آب پخته پس آن را باروغن کاو سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بران شکسته بکذارند که نیم برشت شود وبا افاویه

و دارچینی خوشبو کرده قدری نمك یا قند بران پاشیده بخورند که مفید است* عجهٔ شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا *صنعت آن بگیرند مغز سر کنجشك مغز سر کبوتر از هریك پنجاه عدد زردهٔ تخم مرغ زردهٔ تخم کنجشك از هریک بیست عدد آب گوشت برهٔ پنج اوقیه نمك وتوابل حاره بقدر حاجت بروغن گاو پنجاه درم از مجموعه عجه ترتیب دهند وبخورند وبیاشامند بران شراب ریحانی قوی مائل بشیرینی ودر نسخهٔ دیگر بجای آب گوشت بره آب گوشت خروس خصی جوان فربه است وبجای روغن گاو روغن گوسفند است وهر دو نسخه خوب است* کوکو قریب است به عجه *صنعت آن کندنا و پیاز را ریزه نموده تا تخم مرغ با نمك وفلفل کوبیده درهم کرده در روغن گاو در ماهی تابه رشته نموده چون یکروی وی برشته گردد آن را بکارد قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود فرود آورده برروی چلاو گذاشته وبا چلاو وکباب نیمرو بخورند واگر خواسته باشند شبت را نیز ریزه نموده در اجزای کوکو داخل نمایند وبابونه نیز خوب است *صنعت نیمرو بگیرند روغن گوسفند را ودر تابه داغ نموده تخم مرغ را بر روی وی بشکنند ونمک وفلفل کوبیده بران بپاشند وبانان یا چلاو بخورند واز برای تقویت باه مشوی زردهٔ تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پخته زردهٔ آنرا ورق کرده با پیاز حلقه نموده ونمك وصعتر ودارچینی در روغن گاو سرخ نموده میخورند* ونیم بست زردهٔ تخم مرغ باینقسم که زردهٔ تخم مرغ را در همان پوست یا ظرف دیگر کرده مقدار برداشت مزاج و برروی آتش گذارند تا نیم بند شود ویا در آب نیم پخته چنانچه ذکر یافت پس برداشته قدری نبات ودارچینی و زنجبیل وجوزبوا کوبیده تمام یا بعض اینها بران پاشیده بخورند بسیار مقوی باه ومسمن بدن است* کتاب التاء المثناة الفوقانیة * باب التاء مع الالف

* تانبول آن را بهندی پان و برگ تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یك نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچك وسفید است ودر مکهه که از مضافات صوبهٔ عظیم آباد هند است میشود مکهی نامند لطیف وکم حدت معتدل درحرارت و یبوست وخوشبو است نوع دیگر کنکری است که در شاه جهان آباد واکبرآباد ونواح آن میشود وبرگ آن بزرگتر از برگ مکهی ودر جمیع افعال ومزاج وخواص قریب بآن است نوع دیگر که برگهای آن سبز وبزرگ ونازک ودر هنارگانو که قریهٔ از قرای مضافات جهانگیرنگر از بنگاله است میشود کافوری نامند باحدت طعم وتندی رائحه شبیه برائحه وطعم قرنفل در مزاج گرم در آخر دوم وخشك در اواسط آن است از جمیع انواع الطف مقوی هاضمه وخوشبوکنندهٔ دهان است قسم دیگر که برگهای آن بزرگ ونازک وسفید ودر اکثر بلاد هند میشود سانچی نامند نیز لطیف وخوشبو است ولیکن بلطافت ورائحه آن سه نوع نمیرسد ودر حرارت قریب باوائل درجهٔ ثانیه است نوع دیگر که برگهای آن سبز وبزرگ وضخیم وباحدت است بنگله نامند واین نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد وحار در اواخر درجهٔ دوم ویابس در اواسط آن است وهریك از سانچی وبنگله اصناف میباشند در هر بلدی و جائی بقسمی در بعضی جاها ورقهای آنها بزرگ ودر بعضی جاها کوچك واز اصناف بنگله انچه برگهای آن باریک ونازک وکوچك واندک عریض میباشد ملك پوری مینامند وبالجمله اصناف واقسام بسیار میباشد در هر بلدی وجائی بقسمی و بنامی مشهور است وتمام اینها تا در درخت است سبز میباشد وبعد چیدن بعضی را بتعمل سفید مینمایند بدین قسم که برگهای بسیار از آن را در زنبیلی ویا سبدی پاکیزه که بهندی توکری نامند کرده سر آن را به بپیشال برنج یا گندم که بهندی پوال گویند پوشیده ودر زمین گودی بمقدار آن کنده ودران گود آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از ان گود برآورده زنبیل تانبول را گرما گرم درمیان آن میگذارند وبالای آن سنگی یا چیز ثقیلی میگذارند ویکشبانروز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید ونازک میگردد وجمیع

اقسام آن مفرح ومشتهي ومقوي معدة ودماغ ومقوي حافظه وفهم ونشاط آورنده است ومضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان ولثه واستحکام لثه ودندان وخوشبوئي دهان وتقويت معدة وهاضمه خصوصا با فوفل نافع وقاطع نزف الدم وملحم جراحات است وبستن برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بيضه باشد بسيار مفيد است در دو سه روز به تحليل ميبرد واگر بسيار گرمي کند وتاب نيا ورند متوالي نه بندند بلکه متفرق يکروز يا دو روز درميان تا به تحليل رود ودرخت آن بطريق نجم وبيارة ميباشد مثل درخت تاک بستاني وخيار وکدو وبرگ آن عريض وطرف بالای آن باريک تر وتيز وتند طعم و بيخ آن را خولنجان نامند وطريق استعمال آن آنست که بگيرند سه چهار عدد برگ آن را ورگهای آنرا دور کنند وباندري فوفل ريزه کرده وکت هندي شسته بخايند واول مرتبه آبيکه در دهان جمع شود بيندازند تا اثر آهك دور شود پس نيکو بخايند وآب آن را مکيده فرو برند وثفل آن را بيندازند وفرو نبرند که ثقيل ومسدد است وگاهی دران دو سه دانه بادام مقشر از براى دفع خشکي آن داخل ميکنند وبعضی يك ودانهٔ قرنفل يا هيل بوا از براى زيادتي بو وتجفيف آن مر رطوبات را نيز داخل ميکنند واهل هند هرگاه تانبول گويند مرکب سکری که از برگ تانبول ترتيب ميدهند ميخواهند وهرگاه برگ تانبول را با مصالح آن که فوفل وکات هندي وقدری آهك است چائيده آب آن را بر زخم تازه عموما وبر زخم کچليمر بعد سرتراشي وخون آلود بودن بمالند وهمچنين بعد ختنهٔ اطفال خصوصا بران چکانند ويا بپاشند موجب بند شدن خون وسرعت اندمال آنها ميگردد وبعضی درين فوفل داخل نميکنند * صنعت تانبول چنانست که برگ تانبول را سائيده قدری شربت فرا گرفته از گلاب ونبات داخل ميکنند وبسباسه وجوزبوا وزعفران وتخم خشخاش سوده داخل کرده ميخورند وبعضی از براى نشاط و سکرقدری ورق الخيال سوده نيز داخل ميکنند * تانبول که خمر اهل هند است وتفريح ونشاط می آورد ومقوي باه است وامساک مني ميکند * صنعت آن بنسخهٔ شيخ محب الله جونپوري اين وزن اجزای دو شيشه است بزر البنج سفيد اگر پر زور خواهند يک مثقال ونيم واگر کم زور خواهند چهار دانك ونيم مثقال صيرفي جوزبوا بسباسه از هريك سه مثقال وربع مثقال قرنفل دانهٔ هيل بوا از هريك يکمثقال وچهار دانك زعفران صندل سفيد عود قماري خام از هريك يکمثقال ودو دانك مشك تبتي عنبر اشهب از هريك دو دانك اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختني را در دو شيشهٔ آب يکشب بخيسانند پس صافي نموده پوست کوکنار يك مثقال ودو دانك درقدری ازان آب مذکور بسايند سائيدني بنکات پس بگيرند سه بيرة پان که هر بيرة پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول وهرسه را بسايند بطريق سائيدن بنك واندک اندک از آب مذکور بران بچکانند تا نيکو سائيده شود پس ادويهٔ مذکوره را سائيده همه را يکجا کرده با نبات سفيد باقدری مطلوب بکار برند وازده توله تا ربع يکسير شاهجهاني بنوشند که نشاط تمام دهد * فصل در بيان عرقهای تانبول * عرق تانبول مرکب درد شکم ومعدة وقولنج ريحي وامراضيکه از بلغم وريح باشد مفيد است * صنعت آن عود قماري خام دوازده مثقال گل سرخ منزوع الاقماع چهل وهشت مثقال قاقله صغار دارچيني قرنفل زنجبيل از هريك بيست وچهار مثقال گاوزبان گيلاني پودنه خولنجان از هريك چهل وهشت مثقال برگ تانبول از هر نوع که باشد دو صد عدد وکافوري وبنگله بهتر است گلاب نيم شيشه بيد مشك دو شيشه آب باران دو شيشه همه اجزا را شب در عرقها وآب مذکور خيسانيده بدستور معمول عرق کشند شربتی تا بيست مثقال * عرق تانبول ساده مقوي معدة وهاضم طعام وخوشبو کنندهٔ دهان است * صنعت آن برگ تانبول کافوري يا سانچي يا بنگله هرکدام که باشد دو يك کنند وهشت چندان اگر تند نخواهند والا کمتر آب شيرين بر روي آن کنند وبدستور مقرر عرق کشند واگر قدری

عنبر بر سر نيچه بندند خوب است واكر براى زيادتي رائحه وطعم قدرى قرنفل وعود نيز در پارچهٔ بسته در تهٔ مشربه نهند بهتر است * باب التاء مع الراء المهملة * تربد بضم تاى مثناة فوقانيه وباى موحده درميان را ودال مهملتين ساكنين بيخى است ظاهر سياه وباطن سفيد ومجوف ومنبت آن حوالي خراسان وهند ونبات آن ساق ارو برکش شبيه ببرك لوبيا واطراف آن محدد و كلش آسما نجوني وثمرش مثل لسان العصافير وهرچه اندرونش سياه باشد مثل خربق سم است وزرد آن نيز بد است وبهترين آن سفيد سبك مجوف انبوبي صمغ دار است دراول سوم كرم ودر آخر آن خشك ومسهل بلغم ورطوبت رقيقه وقليلى از صفرا واخلاط سوخته وكفته اند كه خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زياده از صفرا ومطبوخ آن صفرا را زياده از بلغم وبا زنجبيل قالع بلغم غليظ ولزج از عمق بدن ومنقي معده ورحم ومفتح سدهٔ آن ومنقي دماغ از بلغم وجهت عرق النسا وامثال آن وفالج وسرفه كه بمشاركت رطوبات معده باشد وبا هليلهٔ كابلي وامثال آن جهت ماليخوليا وجنون وصرع وبا تخم كتان وروغن بادام جهت سعال مزمن ودرد سينه نافع ومضر امعا ومجفف اعضا ومغثي ومكرب ومصلحش خراشيدن پوست سياه آن وبروغن بادام وپسته چرب كردن وباكثيرا استعمال نمودن وقدر شربتش ازجرم تاسه درهم ودر مطبوخ تا پنج درم وبدلش پوست ريشهٔ توت است بوزن آن ودر بعضى امزجه غاريقون ودر غير معاجين بايد كه مبالغه در كوبيدن وپيختن آن نكنند يعني بايد كه جريش باشد تا بخمل معده وامعا ورطوبات وبلاغم نچسپد وباعث اذابه ودفع آنها كردد ونيز بسيار هم چرب نبايد نمود بحديكه مانع الصاق آن كردد بخمل معده ورطوبات وبلاغم وزود از معده بكذرد وتربد را اكر بطريق سفوف باشكر خورند بايد كه با آب كرم بخورند واكر با نمك خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نيكو كردد * طريق مدبر نمودن تربد آنست كه بكيرند تربد سفيد مجوف مصمغ خراشيده مرضوض را وبروغن بادام چرب نمايند اكر از براى دواء التربد وجوارش وحب وسفوف است اندك بكوبند كه جريش باشد وباادويهٔ مناسبهٔ ديكر ممزوج نموده بكار برند واكر از براى معاجين است نرم بكوبند ونيز غرا كرفته ميشود ازان جوارشات مسهله * جوارش تربدي مسهل تنقيهٔ معده ودفع فضلات كند * صنعت آن تربد سفيد تراشيده بروغن بادام چرب كرده ده درم زنجبيل پنج درم قند سفيد پنجاه درم قند را بقوام آورده تربد وزنجبيل را با آن بسرشند شربتي سه درم با آب كرم وكاهى اضافه كرده ميشود باآن بعضى ادويهٔ مسهلهٔ ديكر مثل سقمونيا وعصارهٔ افسنتين وريوند چيني وامثال آن بحسب احتياج وبقدر ضرور ونيز غرا كرفته ميشود ازان حبوب مسهله * فصل در ذكر نسخ حبوب تربدي * * حب تربد اسهال بلغم كند * صنعت آن تربد سفيد مدبر سه مثقال زنجبيل مصطكي رومي ازهريك يك مثقال ريوند چيني غاريقون ازهريک سه درم شحم حنظل يكدرم ادويه كوفته بيخته با آب رازيانه سرشته حبوب سازند شربتى تا پنجدرم * حب تربد ديكر منقول از حاجي حسين اسهال بلغم وصفرا كند * صنعت آن تربد سفيد مدبر دو مثقال كل بنفشه خالص خشك كثيرا ازهريك سه مثقال رب السوس سقمونياى مشوي ازهريك نيم مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده با آب سرشته حب سازند شربتى دودرم با آب نيمكرم * حب تربد ديكر مسهل بلغم وسوداى محترقه است * صنعت آن تربد سفيد مدبر يك درم افسنتين افتيمون اقريطي ازهريك نيم دانك پوست هليلهٔ زرد نيم درم نمك سياه دودانك كوفته بيخته با مويز سياه دانهٔ بيرون كرده سرشته حبوب سازند جمله يک شربت است با آب نيم كرم وبايد كه پيش از خوردن حبوب مسهله وبعد ازان پرهيز نمايند ودر نسخهٔ ديكر افسنتين داخل نيست * حب تربد اسهال سوداى متولد از بلغم از بدن ونواح قلب ومعده ودماغ كند ونافع است از براى خفقان سوداوي * صنعت آن تربد سفيد مدبر

افتيمون اقريطي ازهريك يك درم حاشا شحم حنظل غاريقون سفيد حجر ارمني ازهريك ربع درمى سقمونياى مشوي دو
دانك نمك نفطي يك دانك اسطوخودوس ثلث درمى خربق سياه نيم درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين يك درم سرشته
حب سازند وبآب نيم كرم فرو برند جمله يك شربت است ودر نسخهٔ ديكر سقمونيا يك دانك است درصورتيكه تنقيهٔ جميع
بدن منظور نباشد * حب تربد كه مستسقي را مفيد است * صنعت آن تربد سفيد مدبر ريوند چيني ازهريك نيم دانك
تخم انجره مقل ازرق ازهريك دو دانك فرفيون كه بروغن كاو چرب كرده باشند دانكي على الرسم بآب رازيانه حب سازند
جمله يك شربت است تا سه شربت بحسب مزاج وفرا كرفته ميشود از ان مسهلى وآنرا دواء التربد مينامند * فصل در ذكر
نسخ دواء التربد * * دواء التربد بنسخهٔ اسحق بلغمهاى غليظه ورطوبت فاسده راكه در اعضا از خوردن ميوهاى رطب
متولد شده باشد فرود آورد وبلغمي مزاج را نافع باشد * صنعت آن تربد سفيد مدبر سه درم ونيم زنجبيل دو درم شكر سفيد
پانزده درم كوفته بيخته شربتي يك مثقال تا دو درم استعمال نمايند وقوت اين دوا تا سه سال باقي ميماند * دواء التربد
به نسخهٔ سيد مظفر الدين شفائي * صنعت آن تربد سفيد مدبر بيست درم زنجبيل مصطكي ازهريك ده درم نبات سفيد
چهل درم كوفته بيخته شربتي هرشب يك مثقال وحكيم محمد معصوم در قرابادين خود شربتي چهار درم بآب كرم ذكر نموده
* دواء التربد به نسخهٔ ديكر * صنعت آن تربد سفيد مدبر ده درم سنا مكي پنج درم زنجبيل مصطكي ازهريك دو درم شكر
سفيد سي درم شربتي چهار درم واكر بجاى شكر پنج درم كل قند آفتابي وشيرخشت وترنجبين ازهريك پانزده درم نمايند
ميكردد قوت اسهال آن بيشتر * دواء التربد به نسخهٔ آن مرحوم قالع بلغم غليظ ولزج از عمق بدن ومنقي معده ورحم ودماغ
از بلغم وسودا است ونافع است از براى ماليخوليا وجنون وصرع ونافع است از براى سعال بلغمي مزمن ودرد سينه * صنعت آن
تربد سفيد خراشيده بروغن بادام شيرين چرب نموده مرضوض سه درم زنجبيل يك درم مصطكي رومي نيم درم كثيرا نيم درم
پوست هليلهٔ كابلي يك درم ونيم غاريقون سفيد يك دانك نبات سفيد هفت درم كوفته بيخته كف كنند وبعد از ان آب نيم كرم
بنوشند وبدانكه در دواء التربد مبالغه در نرم كوفتن وبيختن نبايد كرد بلكه بايد كه اندكى درشت بيخته شود * رب تربد قدر
قليل از ان فعل قوي مقدار كثير كند * صنعت آن بكيرند تربد سفيد مجوف خراشيده هرمقدار كه خواهند وبكوبند ودر آب
كرم بخيسانيد وروزى چند بار حركت دهند وبعد سه روز افشرده صافي آن صافي نموده در ظرفى كرده باز آب در ان كنند
وبهمان قسم عمل نمايند تا مادام كه در جرم آن طعمى نمانند پس آن آبها را در سايه خشك نموده نكاهدارند وعند الحاجة
بكار برند * فصل در بيان نسخ سفوفات تربدي * سفوف تربد اسهال بلغم كند وامراض بلغمي را نافع است * صنعت آن تربد
سفيد مدبر ده درم زنجبيل كل سرخ ريوند چيني ازهريك يك درم كوفته بيخته سفوف سازند شربتي دو مثقال با روغن بادام
شيرين وآب كرم بنوشند * سفوف تربد ديكر اسهال اخلاط بلغميهٔ غليظهٔ لزجه نمايد * صنعت آن تربد سفيد مدبر وغاريقون
هش سفيد ازهريك دو مثقال كثيرا حب النيل انيسون مصطكي ازهريك يك مثقال ملح دراني نيم مثقال ادويه كوفته بيخته
سفوف سازند شربتي دو درم تا دو مثقال * سفوف تربد ديكر * صنعت آن تربد سفيد مدبر يك درم نمك هندي يك درم و
نيم هردو را كوفته بيخته كف كنند وبعد از ان آب سرد بياشامند وهركاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنكه آب كرم قاطع
عمل آن است * سفوف تربد ديكر قلمي فرموده اند كه از بندهٔ دركاه محمد هاشم است اسهال خلط اسود نمايد ونافع است از براى
امراض حادثه از اخلاط غليظه * صنعت آن تربد سفيد مجوف خراشيده بروغن بادام شيرين چرب نموده پوست هليلهٔ زرد

سنا مکی از هریك یکدانك غاریقون مش سفید ریوند چینی بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقریطی
غنچهٔ گل سرخ کثیرا از هریك دودانك فضی نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو
درم تا دو مثقال کف نموده بعد از ان آب نیم گرم بنوشند * فصل در ذکر شرابهای تربدی * شراب تربد از ثابت بن قره
بلغم وصفرای عفن براند * صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته نیم رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا بثلث آید صاف
کنند وبا یکمن قند بقوام آورند ودر آخر یك درم سقمونیا ونیم درم زعفران ودو دانك زنجبیل کوفته بیخته بآن بیامیزند
شربتی بیست درم واگر بجای گلاب عصارهٔ برگ گل سرخ کنند میکردد اقوی * شراب تربد دیگر مسهل بلغم بود * صنعت آن
تربد سفید مدبر نیم کوفته صد درم در شیشه کنند وآب صاف بر سر آن کنند آن مقدار که پنج انگشت بالای آن باشد وسه روز در
آفتاب بگذارند پس بپالایند ودیگر بار آب تازه کنند وسه روز دیگر در آفتاب بگذارند وهمچنین نه روز در آفتاب بگذارند
تا آنکه هیچ مزه در تربد نماند پس مجموع آبها را بایکمن قند بقوام آورند واگر بقدر حاجت سقمونیا داخل کنند صواب
باشد واگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است واگر بیست درم زنجبیل با تربد یار کنند بهتر است شربتی دو اوقیه
* فصل در بیان نسخ معاجین تربدی * معجون تربدی قولنج بگشاید وبلغم دفع کند ودرد پشت را ساکن گرداند * صنعت آن
سقمونیا ده درم قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار زنجبیل دارفلفل دارچینی قرفه نارمشك قرنفل فلفل از هریك پنج درم شکر سرخ تربد سفید
از هریك صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی دو درم * معجون تربدی دیگر که مسهل بلغم بود * صنعت آن
تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هریك نیم درم قاقلهٔ صغار انیسون از هریك دو درم دارچینی نمک هندی از هریك چهار
دانك دارفلفل یکو نیم دانك اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانك با آب نیم گرم بدهند
* معجون تربد که مسهل بلغم باشد * صنعت آن تربد سفید تراشیده غاریقون از هریك چهار درم حب النیل یکدرم
شحم حنظل نیم درم زنجبیل دارفلفل قاقلهٔ کبار مصطکی از هریك یکدرم اجزا کوفته بیخته با قند وعسل بسرشند شربتی
چهار درم با آب گرم * معجون تربد دیگر طبع را نرم دارد وبلغم وصفرا برفق براند ومعده را قوت دهد وصداعیکه
از بخارات باشد برطرف کند وقولنج بگشاید * صنعت آن تربد سفید پوست هلیلهٔ کابلی سنا مکی بنفشه از هریك ده
درم قاقله زنجبیل مصطکی از هریك دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هریك پنج درم زعفران یکدرم رازیانه
سه درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند وبا سه چند ان ادویه قند وعسل بسرشند مقدار شربتی چهار درم
باشد * معجون تربد که اهل تنعم را بذائقه خوش آید وموافق باشد ومسهل بی زحمت است * صنعت آن تربد سفید
مدبر ده درم ورق گل سرخ پنج درم زعفران سقمونیای مشوی از هریك نیم درم مصطکی رومی یکدرم مغز بادام مقشر ده
درم قند وعسل سه وزن ادویه کوفته بیخته با عسل وقند بسرشند واگر خواهند قدری گلاب در قوام قند وعسل اضافه نمایند
شاید * ترنجبین بالفتح شبنمی است که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد وشیرین ودر اول گرم وتر وجالی تر از شکر وملین
طبع ومسهل صفرا ومحرک باه والطف از شیرخشت جهت سرفه ودرد سینه وغثیان وتبهای حار وتشنگی وبا ماء الجبن جهت
اخراج اخلاط محترقه وبا روغن گاو جهت عسر البول وبا شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع ومضر سپرز ومصلحش
تمر هندی وعناب وقدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال وبدلش شیرخشت است وبدل ستور آب جو با شکر سرخ * واز ان فرا گرفته
میشود دوائی از برای تقویت باه وتسمین وتسمین لون * صنعت آن ترنجبین پاک کرده چهل درم شیر گاو یا شیر گاو میش

از هر کدام که باشد یکرطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید بیاشامند بقدر ربر داشت طبیعت و این دواء در امزجهٔ حاره ومعتدل مفید است وچند روز بآن مداومت باید کرد * دواء الترنجبین به نسخهٔ آن مرحوم * صنعت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات سفید از هر یک ده مثقال در شیر تازه دوشیده و اگر شیر اسپ باشد بهتر است حل کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک یکدانک کوفته بیخته داخل نمایند و این در امزجهٔ بارده ومعتدله انفع است * دواء الترنجبین دیگر ایضا به نسخهٔ آن مرحوم * صنعت آن شیر تازه دوشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یکرطل نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هر یک ده درم در ان حل کرده بپالایند پس بجوشانند که بقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب بوزیدان از هر یک یکدانک کوفته بیخته داخل کرده ازان بمقدار ربر داشت طبع بخورند * دواء الترنجبین دیگر منقول از معصومی در ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود ومنی زیاده کند و جوان را موافق باشد * صنعت آن ترنجبین تازه پاک کرده از خاک وخاشاک سی درم در دو رطل شیر صاف کنند و به آتش ملایم بقوام آورند و هر شب یک ملعقه میل نمایند * شراب ترنجبین این شراب را دواء الله نامند و شراب مبارک نیز اصحاب سل وسرفه ونفث الدم ونفث المدة را فائده دهد و مدقوق وصاحب قبض طبیعت را نافع باشد * صنعت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب خراسانی بیست دانه سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیرهٔ بنفشه روغن بادام شیرین از هر یک دو درم کثیرا حب الآس از هر یک پنج درم جو مقشر پانزده درم تخم خطمی سفید هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زردسی دانه ادویه را سوای ترنجبین وخمیرهٔ بنفشه و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب نخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند و بپالایند ترنجبین وخمیرهٔ بنفشه را دران حل کنند و باز بپالایند و بآتش ملایم بقوام آورند و در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرود آورند وسرد کرده در شیشه نگاهدارند و هر روز صبح چهار درم وشام چهار درم با ماء الشعیر بنوشند * شراب ترنجبین که قلانسی در قرابادین خود ذکر کرده گفته که این شراب مبرد است وملین طبیعت وقاطع عطش وفرود آورندهٔ صفرا باسهال ود زتابستان چون در صباح بیاشامند اطفای حرارت میکند * صنعت آن بگیرند ترنجبین و از خاشاک وغبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورند و بگذارند که جوش آن فرو نشیند و ترنجبین را دران حل کرده بپالایند پس بآتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید و در هر اوقیه ازان وزن یک قیراط سقمونیا تا یکدانک داخل نمایند و این شراب اسهال بطن بسهولت میکند و اخراج مرهٔ صفرا میکند وصالح است از برای صاحبان تپ محرقه محتاج شوند بمسهل وقولنج که از حرارت باشد میکشاید و اخراج خلط بی اذیت میکند ومجرب است * معجون ترنجبین مسمی بمعجون مختصر مقوی باه محرور المزاجان وملین طبع ایشان است * صنعت آن ترنجبین سفید مقدار یکرطل در آب سمک تازه صاف کنند ونیم رطل فانید ودو رطل شیر در ان اضافه کرده بآتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب وقت خواب مقدار یک ملعقه بنوشند * فصل در بیان تریاقات که در آنها افیون نیست * تریاق کبیر شیخ داود گفته که من تالیف کردم این تریاق را در سنه نهصد ونود وچهار و تجربه نمودم پس بحمد الله عز وجل یافتم آن را عظیم النفع وجزیل الفعل در فصول اربعه سنه ودر امزجهٔ تسعه منقی دماغ است از جمیع امراض ودافع ضرر جمیع سموم ومقوی باه است وبجهت صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال کرده میشود وبجهت فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغی چون خدر و تشنج وکزاز و از برای ثقل لسان وعسر البول وسنگ مثانه باآب کرفس یا آب زنجبیل وبجهت ضیق النفس وسرفه

ونفث الدم وذات الريه وذات الجنب وخفقان وضعف معده كه از حرارت باشد با آب كاسني تازه واكر از برودت باشد
باكلاب وعرق دارچيني كه اندكى مشك دران حل كرده باشند وبجهت استسقا ودرد سپرز ويرقان وقولنج باآب مطبوخ
انيسون وبجهت بواسير وامراض مقعده باآب عناب وبجهت دوار واوجاع مفاصل ونقرس باآب مطبوخ بيخ كبر و
رازيانه وسورنجان وبجهت سموم وجذام باشير تازه دوشيده وبجهت برص وبهق با ماء العسل بنوشند وطلاى آن در
امراض مذكوره بجهت اورام نافع است وقوت اين ترياق تا بيست سال باقي ميماند وشربت آن از يك منقال است
تا سه منقال ومزاجش معتدل است در كيفيات باميل بجانب حرارت ويبوست * صنعت آن پوست زرد اترج وحب اترج
مقشر ورق اترج از هريك ده منقال حب الغار جنطيانا سنبل هندي بسكر بافلن از هريك هفت منقال زرنب درونج
عقربي آظريلال بهمن سرخ بهمن سفيد از هريك سه منقال زمرد صلايه كرده كهرباى شمعي از هريك دو منقال عود هندي
هفت منقال عود را در بيست وشش منقال كلاب بخيسانند بعد از آنكه سيزده قيراط فادزهر جيد دران كلاب سائيده
باشند وواكذارند منقوع را هفت روز پس مرواريد ناسفته چهار منقال در شيشه پر از آب اترج كنند وسر آن را محكم
بكيرند ودر حمام نهند تا آنكه مرواريد حل كردد پس آن محلول را در كلاب وفادزهر داخل كنند وسه وزن ادويه
عسل مصفى را بقوام آورده محلول را كم كم دران ريزند وبرهم زنند وآتش ملايم بحديكه بجوش نيايد آن را دهند
تا تمام كلاب بآن تسقيه كرده شود وكلاب را عسل بخود كشد وبعد از ان ادويه مسحوقه را بآن معجون سازند ودر ظرف
چيني نكاه دارند وبعد از ششماه استعمال نمايند حكيم ميرمحمد مؤمن كفته كه در نسخهٔ اصل اين ترياق سيزده دانك فادزهر
معدني داخل است واكر يافت نشود سيزده قيراط فادزهر حيواني جيد كنند وآن مرحوم ميفرمايند اينكه كفته اين ترياق
معتدل است نيست بلكه حار ويابس است در اول درجه ثانيه * ترياق كبير قلمي فرموده اند كه بندهٔ آثم ميرمحمد هاشم بالهام
وتائيد حكيم عليم جمع اجزاى آن نموده بملوك وصعلوك واعالي وادانى وشريف ووضيع وشيخ وشاب وصبيان وكهول
تجربه كرد در هر فصل از فصول سنه باشخاص كثيره آن را عظيم الفوائد يافت در جميع سموم مشروبه ومنهوشه ودر امراض
باردهٔ قلبيه ودماغيه خصوص ماليخوليا وصرع وبالجمله از براى جميع منافعي كه بجهت ترياق فاروق ذكر كرده شده * صنعت آن
مرمكي صافي راتينج بارزد جاوشير از هريك چهار درم همهٔ اين صموغ را در آب مخلصه وعرق بهار نارنج وعرق دارچيني
وكلاب از هريك بقدر ضرور بخيسانند وحل نمايند پس بكيرند موميائي دارابجردي وعنبر اشهب ومصطكي وكندر وصمغ
عربي از هريك دو درم واين مجموع را در روغن بلسان ده درم در قدح چيني در قدر مضاعف بكداززند پس بكيرند مرواريد
ناسفته ياقوت سرخ رماني زمرد كهنه عقيق يماني كهرباى شمعي حجر باد زهر معدني خطائي از هريك چهار درم هريك
عليحده عليحده بر سنك سماق باكلاب بسايند تا منحل شوند پس بكيرند لاجورد مغسول حجر ارمني مغسول وحجر ارمني
كه در زمان معروف است بسمط ذهب وفضه كه هر دو را مكلس نموده باشند از هريك دو درم ابريشم محرق سه درم
اقراص اسقيل بنسخهٔ كه در ترياق فاروق است وذكر شد حب الغار جنطيانا زراوند طويل قسط تلخ زراوند مدحرج عروق
صفر بزر رازيانه فلفل سفيد دارفلفل جدوار خطائي مجرب عود قماري نقلاح اذخر ريوند چيني سنبل الطيب قنطوريون
دقيق پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس زعفران درونج عقربي فاوانيا عاقرقرحا بزر سيساليوس پوست بيخ كبر افتيمون
هاذج هندي زرنباد نارجيل دريائي كاشم وآن تخم انجدان رومي است نمام صعتر جندبيدستر كبريت زرد زرنب

بیخ کرمة البیضا که معروف است بماردار وغاریقون سفید برنجاسف اقحوان بابونه ازهریك چهاردرم کل سرخ شش درم مشك تبتي خالص برک مخلصه فاد زهر حیواني بري اصطهباناتي طین داغستاني تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هریک دو درم عسل صافي سه وزن مجموع ادویه * طریق ساختن این تریاق آن است که عسل را باآتش بسیار ملایم کداشته صموغ را دران حل کرده بسواط برهم زنند تاآنکه بکردد صموغ باعسل متحد پس ازآتش برکوفته جواهر وذهب وفضهٔ مکلس را دران حل نموده بسواط برهم زنند تا نیکو مخلوط شوند پس اجزارا بروغن بلسان چرب نموده بکف دست نیکو بمالند تا روغن در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزارا اندک اندک بر عسل بپاشند وبرهم زنند بسواط برهم زدنی قوي متوالي تا اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند ودرظرف طلا یا فضه کرده چنانکه چهار انکشت ظرف خالي باشد وهفت روز آن را درآفتاب دهند وشبها درزیر آسمان کذارند وبعد ازهفته آن رادرظرفی که دران ماش سیاه باشد دفن کنند وهر هفته یک روز آنرا از ماش برآورده سرآن رابکشایند تا بخارش بیرون رود وروز دیکر باز درماش دفن کنند تا چهار هفته پس آن را بیرون آورده بعد از یك هفته استعمال نمایند شربتی تا یك درم با آنچه مناسب باشد * تریاق اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از تراکیب قدیمه است پیش از اندروماخس ثاني بلکه چنانچه مذکورشد در تریاق فاروق اول تراکیب فاد زهریهٔ اطبا است وتالیف اندروماخس اول است واین تریاق حاررویابس است درآخر درجهٔ دوم یادراول درجهٔ سوم محلل ریاح غلیظه ومصلح کبد وطحال است اصلاحی عظیم ومفتح سدها ونافع است ازبرای سم مار وعقرب و عنکبوت وجمیع جانوران کزندهٔ زهردار وصرع وخفقان وجمیع امراض بارده واد رار فضلات محتبسه به سبب برودت واخراج جنین میت وتسهیل ولادت میکند وقولنج میکشاید وجمیع امراض بارده را نافع ولیکن مورث صداع ودمعه است ومصلح آن شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر است * صنعت آن حب الغار جنطیانای رومي مرمکي صافي زراوند طویل اجزا متساوي کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی ازچهار دانک تا یکمثقال باآب کرم وقوت این تریاق تا دوسال باقي میماند وبدلش نصف وزن آن مثرودیطوس است وکفته شده که بعض اطبا بعوض مر صاف قسط تلخ داخل کرده اند وحکایت کرده صاحب تحفه که یافتم درنسخهٔ که یك جزو زعفران براجزای اربعهٔ این تریاق زیاده کرده شده وشیخ رئیس کفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل مدحرج میکنند واین اقوی است * تریاق افریدس از تراکیب اسکندر رومي است واین تریاق ملقب است به منقذ یعني مخلص واین تریاق را مخلص اکبر کویند چنانچه سوطیرا را مخلص اکبر میکویند واین تریاق عجیب الفعل است در تخلیص از سموم بقیء واسهال ومقوی معده وکبد وطحال است ونافع است ازبرای امراض صدر ودوار وشقیقهٔ کهنه واوجاع ظهر واین دوای جید است ولیکن زود فاسد میشود وزیاده بریك سال نمیماند * صنعت آن بصل عنصلي مشوي تربد سفید مجوف مصمغ تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبل الطیب ازهریك ده مثقال جنطیانا هفت مثقال اسارون مقل ازرق حب الغار اذخرمکي ازهریك پنج مثقال باد آورد بزر حندقوقی مرواریدنا سفته ازهریك سه مثقال کهربای شمعي صندل سرخ صندل سفید ازهریک دو مثقال کوفته بیخته بوزن مجموع ازهریك ازعسل مصفی وروغن کاوسرشته معجون سازند ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی یك مثقال باآب نیم کرم * تریاق انفع دافع مضرت جمیع زهرها است وقولنج وسده بکشاید وفالج وسلقوه واسترخا واختلاف اخلاط ردیه واورام جاسیه و اوجاع معده را نافع باشد وچشم را روشن کند ومقوي باه باشد ومفتت حصاة ورمل سودا وي را نیکو باشد * صنعت آن فلفل

ابیض فرنجمشك فاشرا از هریك دو درم جندبیدستر یك درم كوفته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند ودر جو نگاه دارند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یك دانك * تریاق انفع دیگر از معاجین كبار است وآنرا از مفرحات شمرده اند واز تریاقات است * صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته دارفلفل جوزبوا قاقلهٔ كبار شیطرج هندی دارچینی لسان العصافیر ساذج هندی غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع قرنفل زنجبیل فوفل سنبل هندی هیل بوا درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطكی خولنجان فرنجمشك صندل سفید زراوند مدحرج سلیخهٔ سیاه از هریك دو درم بسباسه شش درم پوست اترج سه درم زعفران پوست بلیله جدوار خطائی از هریك یك درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشك تبتی از هریك نیم دانگ اجزا را كوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند شربتی یك مثقال واین تركیب سی ودو جز واست ووزن اجزا شصت درم وچهار دانك ومزاجش گرم وخشك است در دو درجه وبعضی گفته اند شربتی ازین تریاق از یك درم تا دو مثقال است * تریاق بلیغ النفع كه جماعتی از اطبا وی را در دفع افاعی مساوی تریاق كبیر یافته اند * صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جندبیدستر از هریك یك درم ونیم كوفته بیخته به میبختج بسرشند شربتی قدر یك جوزه * تریاق ثمانیه بعد از تریاق اربعه تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات ودافع همه زهرها است وبادها بشكند وقولنج بگشاید وتفتیح سدها كند واز برای صلابت طحال وسدهای آن نافع است وفالج ورعشه وصرع را سود دارد ومنافعش از تریاق اربعه بیشتر است * صنعت آن بنسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره این نسخه اصل قلیل من حكیم است وبعد از اندروماخس اول كه مؤلف تریاق اربعه است چهار جز وبر آن افزوده كه هشت جز شده ولهذا آنرا تریاق ثمانیه نامند واین تریاق نیز باسم تریاق صغیر مسمی است بگیرند مرمكی صافی حب الغار جنطیانا قسط تلخ از هریك شش مثقال فلفل سفید سلیخهٔ سیاه از هریك چهار مثقال زعفران دارچینی از هریك دو مثقال اجزا را كوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی از یك مثقال تا سه مثقال * صنعت تریاق ثمانیه بنسخهٔ صاحب اختیارات بگیرند حب الغار جنطیانا مرصافی زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ كبر زرد چوبه قسط تلخ اجزا مساوی كوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از یك درم تا یك مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند وبعضی گفته اند كه این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود * تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود * صنعت آن زراوند طویل ومدحرج پوست بیخ كبر طرخشقوق اجزا برابر كوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم * تریاق سرطان كه مسمی است بدواء السرطان گزیدن كلب را نافع است * صنعت آن سرطان محرق ده درم كندر جنطیانا از هریك پنج درم كوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یكمثقال و در نسخهٔ دیگر جنطیانا یك درم داخل است وفرموده كه دو درم صباح ودو درم شام باب سرد تا روزهای بسیار بدهند * تریاق صغیر شیخ رئیس كه در نفع از برای سموم وامراض بارده اقوی از تریاق ثمانیه است * صنعت آن حب بلسان قسط تلخ جنطیانا مرصافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون از هریك یكجز ومشك تبتی ثلث جزوی جندبیدستر ربع جزوی اجزا را كوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس كه در نفع از برای گزیدن جانوران سمی وسموم ودفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است * صنعت آن زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ كبر افسنتین رومی زرد چوبه بیخ حنظل فاشرا اجزا مساوی كوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یك مثقال * تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله نافع است واز خاصهٔ این است كه چون مسموم بخورد تا كه سم پاك نشود قی نه ایستد واگر

بد هند وقی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده * صنعت آن کل مختوم حب الغار ایرسا بالسویه کوفته بیخته بروغن
گاو چرب نموده بعسل بسرشند شربتی مقابل یك فندقی و در نسخهٔ دیکرایرسا نیست قبل از غذا و بعد از آن توان خورد
* نوعی دیکر که جهت سموم قتاله و منصه از هوام و دواب در تن مردم نافع است * صنعت آن کل مختوم حب الغار از هریك
دو درم انفحهٔ ظبی هشت درم جنطیانا رومی زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هریك یکدرم کوفته بیخته بعسل
صاف بسرشند شربتی قدر باقلائی * تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصة التجارب و انفع از آن گفته * صنعت آن
بکیرند گل ارمنی دو درم فادزهر حیوانی پنجدرم سیماب کشته دو درم بچهناک یکدرم جمله را سائیده باهم و بخون بزما رخوار
بسرشند و قرصها کرده بسایه خشك نمایند و نگاهدارند شربتی دو دانك * طریق کشتن سیماب چنان است که در بوتهٔ گرمی کنند
و اندکی گوگرد بران بپاشند و در ظرف چینی بریزند و بزور سحق بلیغ نمایند و درا واخر همان قسم ظرف چینی را بر روی
خاکستر گرم گذاشته سحق نمایند چندانکه خشك شود و هیچ ریزه از آن نماند و اگر اول بار باد ارو های خشك سوده در ظرف
چینی کرده سحق نمایند چندانکه خاک شود هم نوعی از کشتن بود و اگر با آب یا با مائی دیکر سحق بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن
بود و این است قول صاحب خلاصة التجارب * تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اکثر سموم را * صنعت آن پوست بیخ کبر
افسنتین زراوند مدحرج جنطیانا اجزا مساوی کوفته بیخته باعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو
درم * تریاق مصنف کتاش بقراطی رافع سموم وادویهٔ سمیه بود * صنعت آن زراوند طویل و مدحرج از هریك دانکی
جند بیدستر جاوشیر بارزد از هریك یکدانك و نیم ادویه کوفته بیخته جاوشیر و بارزد را در شراب تر نموده مجموع را در قدری
انکبین بسرشند شربتی یک درم تا یك مثقال * تریاق دیکر که دافع جمیع زهرها است * صنعت آن حب بلسان زوفای خشك
تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی وج ترکی انیسون فطراسالیون اسارون زیرهٔ کرمانی بزرالبنج سفید از هریك
هجده درم زعفران شش درم ادویه کوفته بیخته باسه چندان عسل بسرشند شربتی یکدرم باشراب * تریاق عام النفع که جهت
اکثر سموم مشروبه و ملدوغه نافع است * صنعت آن تخم حرمل شونیز زیرهٔ کرمانی از هریك دو درم جنطیانا یکدرم فلفل
سفید مر از هریك نیمدرم زراوند مدحرج یکونیم درم کوفته بیخته علی الرسم بایك سیر عسل بسرشند شربتی مثل باقلائی
با شراب * تریاق کامل از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن سیماب کشته بچهناک که بیش سیاه است زرنیخ از هریك
یکجزو زراوند مدحرج فادزهر معدنی مومکی زنجبیل فلفل قرنفل مشك تخم مرو گوشت افعی خون کشف از هریك دو جزو فراسیون
بیخ انکدان تخم ترنج مقشر گوشت راسو مخلصه قضیب ایل انفحهٔ خرگوش انفحهٔ جدی از هریك سه جزو فادزهر حیوانی جدوار
پوست بیخ کبر دارچینی جنطیانا از هریك چهار جزو جوز مائل نصف مجموع ادویه خون میش ثلث مجموع اول گوشتها
را نرم بکوبند و قضیب ایل را همچنان خشك بجوشانند و با گوشتها بکوبند و اگر همچنان خشك سوهان نموده با گوشتها بکوبند
شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دارچینی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ انکدان را نرم بکوبند و با آنها ضم
نموده باز بکوبند و بپزند انگاه جمله را بخون کشف صلایه کنند انگاه باقی ادویه و احجار را کوفته بیخته با آن ضم کنند و بسیار باهم نرم
نمایند و بپزند انگاه جمله را بخون میش بسرشند و چندان سحق و صلایه کنند که باهم خشك شوند انگاه جمله را باعسل معجون
سازند و در حقهٔ قلعی کرده در شیب جو نگاهدارند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یك درم و نیم
* تریاق عسکری جهت لدغ عقرب جراره و غیر جراره اثر تمام دارد * صنعت آن پوست بیخ کبر و بیخ حنظل افسنتین زراوند

مدحرج طرخشقوق یا بس دینارویه که بتازی حزاء کویند جمله برابر کوفته بیخته تا دو درم بخورند ودر نسخهٔ دیکر بیخ
حنظل ودینارویه نیست وعوض اینها جنطیانا مرقوم شده وبدانند که در دزخم کژدم ازین دوا دریک ساعت فرو نشیند
وشربت وی یک درم جهت بالغ وثلث درم جهت طفل کافی است * تریاق دیکر که مقوی ارواح ودافع سموم ومکبودین
را نافع است * صنعت آن اسارون فطراسالیون اذخر فقاح اذخر تخم انجره لفاف الکرم افتیمون از هریک شش درم
بورهٔ ارمنی ملح اندرانی زوفای خشک فودنج جبلی ساذج هندی مصطکی از هریک دو درم شحم حنظل تخم فنجنکشت
بیخ بارتنک تخم بارتنک تخم هلیون بیخ غارغا نشد حب البان زعفران از هریک یک درم ونیم راسن مرمجفف فلفل
زیرهٔ کرمانی سنبل الطیب ایرسا از هریک یک درم مغزبادام شیرین وتلخ بیخ لوف جعدهٔ شطیبه غاریقون بابونه از هریک
یکو نیم درم کبد ذئب مجفف حب الآس برک طرخشقوق حب کاکنج از هریک ده درم تخم کرفس انیسون افسنتین برک
خی العالم از هریک سه درم پوست به شیرین خشک ناردین فومو از هریک یک درم ودو ثلث درم عصارهٔ انبرباریس هلیلهٔ زرد
از هریک بیست درم قنطوریون دقیق مرصافی میعهٔ سائله میعهٔ یابسه جعد کهربا از هریک سه درم ریوند چینی تخم خیار
قشار خربزه الک خام از هریک یک درم تخم حلبه تخم مرورب السوس از هریک دو درم سرخس برک شبت از هریک دو درم
ونیم ادویه کوفته بیخته با زبیب طائفی منزوع العجم کوبیده سرشته معجون سازند باید که نوشیده شود در جمیع امراض
کبد باردهٔ رطبه با ماء الاصول وسکنجبین بزوری ودر امراض حارهٔ یابسه با آب برک کاسنی وآب طرخشقوق که کاسنی
بری است وآب برک عنب الثعلب وابوماهر کفته که اطبای ما هر این تریاق را با ماء الشعیر باصحاب امراض حارهٔ کبد
همیشه میخورانند ودر سدهٔ کبدی با سکنجبین بزوری وطبیب باید بر حسب هر علت وترکیب آن با ادویهٔ مفرده ومرکبه
بخوراند * تریاق دیکر جهت لدغ عقرب * صنعت آن مغز کردکان جاوشیر از هریک دو درم سداب حلتیت مرمکی از هریک
یک درم کوفته بیخته با انجیر مدقوق یا با عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی سه درم با شراب * تریاق دیکر که لدغ عقرب را
سود مند بود * صنعت آن تخم سداب زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ کبرا فسنتین زرد چوبه بیخ حنظل فاشرا
بالسویه کوفته بیخته بعسل بسرشند * تریاق دیکر که جهت لدغ عقارب سودمند است * صنعت آن بیخ کبرا فسنتین قسطی
زراوند چینی طویل جنطیانا کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی سه درم * تریاق دیکر که عقرب کزیده وخداوندان قولنج
ودرد احشا ونفخ رودها را بنهایت نافع است وتسهیل ولادت کند * صنعت آن مرصاف حب الغار قسط تلخ فودنج سداب
بری جندبیدستر عاقرقرحا زنجبیل فلفل شونیز حلتیت اجزا مساوی کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام
آورده معجون سازند شربتی دو درم با آب نیم کرم ودر نسخهٔ دیکر جنطیانا وزراوند مدحرج داخل است * تریاق یوحنا
که در دفع سمیت عقرب سریع النفع است * صنعت آن جندبیدستر پوست بیخ کبر ریوند چینی عاقرقرحا زراوند طویل •
اجزا مساوی کوفته بیخته با انکبین صاف بسرشند شربتی یک مثقال با شراب ریحانی بدهند * تریاق جهت کزیدن رتیلا
* صنعت آن شونیز ده درم دوقوزیرهٔ کرمانی از هریک پنج درم ابهل جوز السرو از هریک سه درم سنبل الطیب حب الغار
زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند
شربتی مقدار جوزی با شراب کهنه با ماء العسل بنوشند * تریاق دیکر که دفع مضرت افیون ویبروح وشوکران وکزبرهٔ و
زرنیخ وسم الفار وادویهٔ سمیه وسمیات بازدارد * صنعت آن حلتیت جندبیدستر ابهل فلفل سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل

بسر شند شربتی مقابل یك فندقی با شراب کهنهٔ بعد قئ کردن بماء العسل وشبت وملح * تریاق دیکرکه افیون خورده و عقرب کزیده را نافع بود ومضرت سموم بارده ازبدن بازدارد واکر پیش ازآفت بخوردن این تریاق عادت کنند ایمن باشد * صنعت آن دانهٔ سیر مقشر برک درخت انجیر برک درخت لاغیه ازهریك ده درم کل ارمني پنجدرم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی یك درم * تریاقیکه ضرر سیماب وسم الفار وزنکار ومرداسنك بازدارد * صنعت آن مرافستین تخم کرفس مساوي کوفته بیخته دومثقال بایک اوقیه شراب بخورند بعد ازانکه قئ کرده باشند بطبیخ انجیر وشبت وقدري نمك آمیخته وباید که سقمونیا درجلاب دهند که شکم براند * تریاقی که جهت کسیکه ذنب ایل خورده باشد * صنعت آن زنبق فستق فیل زهرج اجزا مساوي نرم کوفته بیخته بقدر بیضه ازان دریك روز به چهار مرتبه بخورند بعد ازانکه مبادرت بقئ کرده باشند بکرات کثیره وسمن وعسل قلیلي باو داده * تریاقی که جهت کسیکه عرق دابه خورده باشد * صنعت آن زراوند تمك اندرانی بالسویه کوفته بیخته بآب نیمکرم یك درم بدهند بعد ازانکه قئ بدفعات فرموده باشند بماء العسل وپس ازانکه میبختج باروغن کل بنوشند وطین مختوم نیزدرین حال نفع دارد * تریاقیکه همین عمل دارد وعقرب کزیده را نافع * صنعت آن زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته یك درم با شراب بیامیزند وبنوشند * فائده بدانکه ازادویهٔ مفرده ومرکبه فادزهریه نیزوتریاقیه لبن اللاغیه تریاق لدغ افعی است وشرابیکه افعی دران مرده تریاق است مرسموم جمیع حیوانات را وتخم اترج مقدار دومثقال ضدیت به جمیع سموم دارد خاصة کلب کلب را وبیخ انجدان فادزهر جمیع سموم است وجوزمع فندق وانجیر فادزهر است وجنطیانا وجاوشیر مع زراوند وثمرة الدلب رطب فادزهر است ودارچیني وکماذریوس وکاشم واذریون وحرف وثوم وغاریقون وقردمانا همه اینها سود مند اند وطبیخ سرطان نهري وبارزد نیز نفع تمام دارد * تریاقیکه عقرب کزیده وافیون خورده را بغایت نافع است ومساوي تریاق کبیر شمرده اند * صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جندبیدستر ازهریك یك درم ونیم کوفته بیخته با مثلث بسرشند شربتی مقدار یك مثقال تا دو مثقال * تریاق دیکرکه در لدغ عقرب جید الاثر است * صنعت آن بیخ حنظل خشك کرده دومثقال بآب کرم بخورند واین دوا اسهال نیزمی آورد وحلتیت یك مثقال بایك اوقیه شراب لدغ عقرب را نافع است *تریاقیکه جهت ضربه وسقطه که برسینه وپشت وسائراعضا رسد اکثر مستعمل اهل بنکاله است وخالي ازنفعی نیست * صنعت آن بکیرند بادنجان را ودرست درزیر آتش کنند که نیم پخته کردد پس برآورده بفشارند ومقدار دوسه توله آب آن را کرفته مقدار یک توله قند سیاه داخل کرده تا دوسه روزهر روز تازهٔ آن را نیم کرم بخورانند بدانکه معني تریاق وتریاق الافاعي که تریاق فاروق وتریاق الاکبر است درافعی وتریاقاتیکه درآنها افیون بود در افیون ذکر یافت مانند تریاق برء الساعهٔ وتریاق کبیر مسمی بمثرودیطوس وتریاق کبیر مسمی بسوطیرا معروف بخلاص اکبر وتریاق کبیر مسمی بشلیشا وتریاق کبیر مسمی بغرزه وتریاق کبیر شیخ ابو علي وتریاق صغیر آن وتریاق اعظم حکیم میرمحمد مومن وتریاق الاسنان وتریاق النفع وتریاق العض صاحب خلاصة التجارب

* ترخوانه با واو معدوله بروزن مردانه نوعی از طعام باشد که مردم فقیر ونامراد بجهت زمستان سازند * صنعت آن چنان است که کندم را بلغور کنند وباداروهای کرم درآب بجوشانند تانیك بپزد وقوام کیرد وقدري آبغوره دران ریزند واکر میسر نباشد شیر کوسفند وآنرا کلولها سازند وخشك کنند وبوقت حاجت قدري ازان رابجوشانند وبخورند واین را ترخینه نیز نامند

* ترینه بروزن قرینه نوعی از قاتق باشد که مردم نامراد وفقیر درآشهای آرد کنند وطریق ساختنش آن است که نان

تنوری نیم پخته را بریزه ریزه کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانهٔ نیم کوفته و سبزیهای ریزه کرده مانند شلغم و چغندر و گندنا و پودنه و امثال اینها و مجموع را در تغار ی کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند و مشت بسیاری بران بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند و همچنین تا چهل روز بدین دستور هر روز سرکه و دوشاب بران ریزند و برهم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز قرصها ازان سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی ازان را در آب گرم اندازند تا نرم شود و ناتق آش کنند و اقسام سبزیها را نیز گویند و طعامی باشد که آن را با گوشت و کندم و سرکه بپزند و آن را بعربی عویشه خوانند با عین بی نقطه بر وزن همیشه * برهان قاطع * باب التاء مع الشين المعجمة * تشمیزج معرب چشمیزک فارسی است که بهندی چاکسو نامند و آن دانه ایست بمقدار بهدانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرگ سیاه براق است در آخر دوم گرم و خشک و جالی با اندک حدت و بنهایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع مفرداً و مرکباً و ذروراً و قطوراً و کحلاً * دستور مقشر نمودن تشمیزج بچند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمیزج را در آب کیاه ماميثا بجوشانند و سه روز در همان آب بگذارند پس برآورده مقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمیزج را در کیسهٔ کتانی کرده در آبیکه سرگین حمار در ان طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر نموده خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بگیرند تشمیزج را و در میان پیاز گذارند و پیاز را بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند پس برآورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیگر از برای امراض عین بکار می آید * فصل در بیان ذروراتیکه اصل و عمود در آنها تشمیزج است * ذروریکه رمد صعب دموی را نافع است * صنعت آن تشمیزج مقشر کرده پنج درم دم الاخوین یک درم کف سفیدهٔ تخم مرغ سه درم باید که سفیدهٔ تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان برهم زنند که تمام کف شود و آن را خشک ساخته مجموع را نرم صلایه نموده هنگام صبح و شام در چشم ذرور نمایند * ذرور تشمیزج که مستعمل اطبای مصر است در رمد اطفال و وردینج * صنعت آن انزروت مربی ده درم چشمیزک مقشر سه درم بسیار نرم سائیده استعمال نمایند * ذرور تشمیزج نافع است از برای درد چشم اطفال * صنعت آن تشمیزج انزروت سفید مربا بشیر خر از هر یک ده درم مامیران چینی دم الاخوین از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور تشمیزج که مسمی است بذرور ابیض بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات عین است و بجهت امراض چشم اطفال نافع است * صنعت آن چشمیزک انزروت سفید بشیر خر پرورده از هر یک جزوی حبة السود انشاسته از هر یک یکونیم جزو سفید اب قلعی ربع جزوی صلایه کرده ذرور نمایند * ذرور تشمیزج دیگر مسمی بذرور اصفر ابن حنین گوید که این ذرور رمد و دردهای چشم را که از رطوبات باشد منفعت دارد * صنعت آن تشمیزج سه درم انزروت سفید پانزده درم نشاسته شش درم همه را نرم سائیده حریر بیخته وقت حاجت در چشم بپاشند * ذرور تشمیزج دیگر بیاض رقیق و جرب و حکه و حمرهٔ ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و قرحه و دمعهٔ حاره را نافع و حافظ صحت چشم است * صنعت آن تشمیزج بیست مثقال با بیست مثقال آب کیاه ماميثا بجوشانند و سه روز در همان آب بگذارند پس برآورده مقشر نمایند و خشک کنند و ده درم ازانرا بگیرند و با صمغ عربی و سماق و صمغ آلو و انزروت سفید مربی و نبات سفید و کردبز رقطونا که در جین گویند ازان جدا میشود از هر یک دو درم افیون دو نخود اجزا کوفته و نرم بیخته ذرور نمایند * ذرور تشمیزج که جراحت قضیب را نافع است * صنعت آن بگیرند چشمیزک را و نرم سوده برجراحت بپاشند و بادم الاخوین و مرداسنک و گل ارمنی و امثال اینها نیز مفید است * سفوف تشمیزج جهت بواسیر خونی و سرعت انزال و سیلان منی نافع

* صنعت آن تشمیزج مقشر مدبر رتبی تال مکهانهٔ مدبر که دوای هندیست ششماشه باآب کهیرو با پوست پانزده دانه چند روز متوالی بنوشند وطریق مدبر نمودن تالمکهانه آنست که قدری تالمکهانه را بکوبند ودرآب بخیسانند و تالمکهانه درست را دران آب بخیسانند پس برآورده خشك نموده بکار برند * قطور تشمیزج ابتدای رمد را نافع ومسکن وجع است * صنعت آن تشمیزج بهدانه تخم خبازی از هریک ده دانه نیم کوفته نشاسته نیم درم حضض مکی دودانک درآب بجوشانند تا غلیظ گردد وباقدری سفیدی تخم مرغ در شیشهٔ کرده برهم زنند ونیم گرم نموده درچشم بچکانند * قطور تشمیزج دیگر که در ایام تزاید رمد نافع است * صنعت آن تشمیزج بهدانه از هریك سی عدد نیم کوفته بایکدرم ونیم انزروت سفید مدبر درشیشهٔ کرده باآب عصی الراعی وشیر دختران باآتش ملایم بجوشانند وصاف نموده درچشم بچکانند واگر آب عصی الراعی نباشد آب بارتنك عوض آن نمایند * کحل تشمیزج رمد مزمن وبیاض وسبل وتکدر وامثال اینهارا نافع * صنعت آن بگیرند تشمیزج راودرجوف پیاز وخمیر گذاشته درزیر آتش پخته مقشر کرده بانبات سفید زعفران مامیران چینی سرمهٔ اصفهانی کوفته بیخته مانند کحل ساخته درچشم کشند * کحل تشمیزج که آن قدس سره ترتیب داده اند جهت امراض مذکورهٔ عین * صنعت آن بگیرند تشمیزج را ودرکیسهٔ کتانی کرده درآبیکه دران سرگین حمار طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر کرده انزروت سفید مدبر ازهریك دومثقال سفیداب قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی اقلیمیای ذهبی حضض مکی ازهریك یك مثقال کوفته نرم بیخته مانند سرمه درچشم کشند واگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته عند الحاجة بالعاب حلبه سائیده شب درچشم کشند واطبای هند فرامیگیرند ازان عرقی ومیگویند نافع است ازبرای بواسیر ونواصیر وکسر ریاح ومنافع بسیاری برای آن ذکر کرده اند * صنعت آن بگیرند چشمیزک یازده سیر وآس کرده عسل هندی دو سیر ودر دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد پس درخم کرده پانزده سیر قند سیاه کهنه داخل کرده خم را در سرگین اسپ دفن کنند ونه روز بگذارند که برسد پس برآورده قرنفل جوزبوا بسباسه ازهریك دودرم خولنجان پنجدرم نیم کوفته داخل کرده عرق کشند ودرشیشهٔ نگاهدارند وبنوشند شربتی پنجاه مثقال وهمچنین تشمیزج مقشر را بدستور مستور نرم سوده وچون درچشم کشند همان منافع بخشد

* باب التاء مع الفاء * تفاح بفارسی سیب نامند شیرین آن دراول گرم ودر دوم تر وترش آن دراول دوم سرد وخشك ومز آن که میخوش نامند درحرارت وبرودت معتدل ودراول خشك ومجموع آن مقوی دماغ ودل وجگر وجهت خفقان وعسر النفس نافع اند ودرحدیث وارد است که خوردن تفاح حامض مورث نسیان است وشیرین آن منوح ومطلف روح حیوانی وسریع الاستحاله بصفرائی که درمعده باشد وباقوت تریاقیه وپختهٔ آن جهت سرفهٔ یبسی وآب آن باشراب وگوشت آب جهت رفع غشی مجرب وآب آن درمعاجین مفرح مقوی فعل آن واکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه ونسیان ومولد ریاح ومصلحش اغذیهٔ لطیفه است وترش آن قابض ومسکن قی وعطش وموافق معدهٔ صفراوی وپختهٔ آن درخمیر جهت اسهال دموی ومصلح ادویهٔ سمیه وخشك کردهٔ آن باآب انار وادویهٔ مناسبه جهت تقویت معده واسهال صفراوی وتسکین قی نافع واکثار آن مضر سینه ومورث ذات الریه وریاح وعروق ومصلحش گلقند ودارچینی است وترش شیرین آن مولد خلط صالح ودرافعال مثل ترش آن است ونارس وبی مزهٔ آن مولد خلط خام وضماد آن درابتدای اورام حاره نافع وسیب تلخ قابض تر از همه وعصارهٔ سیب وعصارهٔ برگ آن جهت سموم مفید قدر شربتش هفت مثقال است وشکوفهٔ آن باادویهٔ موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه وباادویهٔ مفرحه جهت تفریح موثر است وگویند اقسام سیب هرگاه باخلاط حار که درمعده باشد برسد دفع آن میکند ورب سیب

ترش که آب آنرا بدون شربتی بقوام آورده باشند درآخراول سرد ودررطوبت ویبوست معتدل وجهت غلبهٔ صفرا وغلیان
خون وا سهال صفراوي وقيء آن ورفع غم والم سوداوي نافع ومضر اسهال دموي وشش ورب شيرين آن درافعال قوي تراز سیب
شیرین است وشربت سیب جهت سموم ووبا وتفریح قلب بسیار موثر ومربای آن درجمیع افعال بهتر ازمفرد آن است ودر
حدیث وارد شده که تفاح نافع است از برای سم وسحر وملحي که عارض میکردد دراهل زمین وازبرای بلغم غالب ونیزچیزی انفع
واسرع ازان نیست ودرحدیث دیکروارد است که قالع حمی ومسکن حرارت است ودرحدیث دیکروارد است که قاطع رعاف
است ودرحدیث دیکروارد که درایام وبا خوردن آن مفید است ودراحادیث متعدده وارد است که خوردن سویق تفاح قاطع
ودافع سموم مشروبه وملسوعه ازمار وعقرب است * جلنجبین تفاح که تفاح مربا وبفارسي کلقند کل سیب نامند ضعف دل
ودماغ راسود مند بود وتقویت بخشد وباه رابرانکیزاند * صنعت آن برک کل سیب یکمن با دومن قند سفید سرشته درشیشهٔ
کرده درآفتاب نهند تا چهل روز بکار برند * فصل دربیان جوارشات تفاحي * جوارش تفاح که جهت تقویت احشا ومعده و
دماغ وهاضمه وتقویت قلب نافع است * صنعت آن بکیرند یکرطل سیب شیرین که پاک کرده باشند از پوست ودانه وبا شراب ریحاني
بجوشانند تا مهرا شود وازپالایش بیرون کرده ونیم رطل قند سفید ونیم رطل عسل سفید مصفی داخل کرده بقوام آورند پس
فلفل دارفلفل ازهریك دومثقال زنجبیل یک مثقال زعفران عود هندي ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته باآن بسرشند
ودرنسخهٔ دیکرزعفران نیم مثقال است واین اصح است * جوارش تفاح دیکرقلمي فرموده اند که ازتالیف بندهٔ درکاه
حکیم معتمد الملوک سید علویخان است نافع ازبرای خفقان وربع ووسواس ومالیخولیای مراقي ومقوي قلب است
* صنعت آن بکیرند سیب شیرین پاک کرده ازپوست ودانه وریزه کرده درعرق فرنجمشك به پزند تا مضمحل شود پس
ازپالایش بکذرانند پس بکیرند آملهٔ منقی پانزده مثقال ویك شب درشیرکاو بخیسانند پس روز دیکرآن راشسته باکلاب
وعرق کاوزبان وعرق بید مشك ازهریك یك چهاریک من تبریز بجوشانند تا مهرا شود ازپالایش بیرون کرده کل کاوزبان
ابریشم مقرض دانهٔ هیل صندل سفید بادرنجبویه ورق کل سرخ کهربای شمعي عود هندي پوست اترج پوست بیرون پسته از
هریك دومثقال عنبراشهب زعفران مشك تبتي ازهریك یك مثقال نبات سفید شربت فواکه ترش ازهریك یك چهاریکمن
تبریز درسیب وآملهٔ داخل کرده بقوام آورند وباقي ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر باآن سرشته جوارش سازند شربتی
دومثقال * جوارش تفاح مقوی * صنعت آن بکیرند سیب شیرین شامي ازپوست ودانه پاک کرده یك رطل وآنرا درشراب
ریحاني ویا مثلث باکلاب یا سرکه بخیسانند یکشبانروز پس بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود درپالایش بپالایند پس قند
سفید یا عسل مصفی یك رطل داخل کرده بقوام آورند عود هندي طباشیر سفید قرنفل دانهٔ هیل صندل سفید ازهریك نیم
درم زعفران دودانك عنبراشهب مشك تبتي ازهریك نیم دانك کوفته بیخته باآن بیامیزند شربتی یك مثقال تادومثقال
* جوارش تفاح دیکرمعده ودل وجکررا قوت دهد وغشي وخفقان را سودمند بود وسوداوي مزاج راموافق باشد * صنعت آن
آب سیب ترش آب سیب شیرین ازهریك دونیم رطل کلاب قند سفید وعسل مصفی ازهریك دورطل مجموع راباهم بقوام
آورند واین اجزا کوفته بیخته دران بیامیزند سنبل الطیب قرنفل دارچیني مصطکي کل کاوزبان عود هندي تخم بادرنجبویه
ازهریك چهاردرم ودرنسخهٔ دیکردودرم است مشك نیم درم شربتی پنجدرم * جوارش تفاح بنسخهٔ صاحب کامل الصناعة
* صنعت آن سیب شیرین شامي رسیده ازپوست ودانه پاک کرده یک رطل وباشراب ریحاني جید به پزند تا مهرا شود

پس بگیرند عسل نحل جید منزوع الرغوه یك رطل وسیب را مالیده واز پالایش کف رانیده ودرعسل داخل کرده بقوام آورند

پس بگیرند فلفل سیاه دار فلفل ازهریك دودرم زعفران شش درم زنجبیل چهاردرم عود قماري خام پنجدرم کوفته بیخته

بآن بسرشند ودرصیني مس آن را پهن کرده به برند هرقطعه سه درم تا سه مثقال ودربرک اترج بگذارند ودروقت حاجت

شربتی یك قطعه * جوارش تفاح به نسخهٔ ابن جزله ضعف معده وقلب رانافع بود ومقوي هاضمه است وخفقان را سود دارد

* صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامي اصفهاني پاک کرده ازپوست ودانه وثفلی که درمیان آن است یکرطل ودرشراب

مثلث بخیسانند یك شبانروز پس بجوشانند تا مهرا شود پس نرم بکوبند وبپالایند وعسل سفید مصفی بوزن آن دران

داخل کرده ودیگرباربجوشانند تا بقوام آید عود هندي زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران ازهریك نیمدرم ودرنسخهٔ دیگر

بجای آن ادویه این ادویه داخل است زنجبیل اقاقیا نارمشك ازهریک نصف مثقال عود هندي دارچیني ازهریك ربع مثقال

زعفران نیم مثقال مشك تبتي خالص یك دانك جمله را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم بیامیزند وبعسل مخلوط

به سیب مقوم بسرشند ونگاه دارند شربتی ازیکمثقال تا دومثقال است * حلوای تفاح مقوي معده وجگرودل ومولد خلط صالح و

معتدل است * صنعت آن بگیرند سیب اصفهاني وپوست تخم آنرا دورکرده به پزند تا مهراشود ودروقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند

پس نبات سفید یاعسل بقدریکه مطلوب باشد داخل کرده به پزند تا منعقد گردد ومغزپستهٔ بوداده بقدراحتیاج داخل کرده

درطبق چیني پهن کرده بکاربرند * خمیرهٔ گل سیب مقوي قلب وکبد ودماغ ومانع صعود بخاربدماغ است * صنعت آن بگیرند

گل سیب وبانصف آن قند سفید کوبیده سرشته چهل روز درآفتاب گذارند پس بکاربرند * رب تفاح حلوباشراب وماءاللحم

جهت رفع غشي مجرب است * صنعتش آن است که آب آن را گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید ونگاه دارند ودروقت

حاجت بکاربرند * ورب تفاح حامض که بطریق رب تفاح حلو پخته باشند درازل سرد ودررطوبت ویبوست معتدل است

جهت غلبهٔ صفرا وغلیان خون واسهال صفراوي وقئ صفراوي ورفع غم والم سوداوي نافع است ورب سیب شیرین در

افعال اقوی ازسیب ترش است * سکنجبین تفاحي له قدس سره انفع است ازسکنجبین سادهٔ سکري ازبرای حرارت قلب

وخفقان حار وحمیات محرقه که ازتعفن صفرا درحوالی قلب باشد * صنعت آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهاني دورطل

پس آن را دردیك سنگي کرده چهارجوش داده کف آن را بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود سرآن را بپوشانند

وسه چهارساعت بگذارند تا درد آن ته نشین شود پس آب صافي بالای آنرا باهستگي بگیرند که درد بآن مخلوط نگردد بادو

رطل شکرسفید فائق ویك اوقیه گلاب بجوشانند وقدری سفیدهٔ تخم مرغ ممزوج بآب بربالای آن بپاشند وکف آنرا بگیرند

پس چون دیگرکف برنیاورد صافي نموده بازدردیک سنگي کرده سرکهٔ انگورجید نیم رطل داخل کرده بجوشانند بآتش

ملایم تا بقوام آید پس یك اوقیه دیگرسرکه داخل نموده دوسه جوش دیگرداده ازآتش فرود آورده بگذارند که سرد شود

درظرف چیني یازجاجي نگاهدارند شربتی یک اوقیه باشیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر   * فصل درذکرشرابهای تفاح * شراب تفاح

مطیب به نسخهٔ ابن ماسویه گفته که این شراب سرد وخشك است فم معده را قوت دهد ورنگ روورانیکوکرداند وبوي دهان را

خوش کند وتنگي نفس ووسواس سوداوي وخفقان راسود دارد وحبس قئ واسهال کند * صنعت آن بگیرند تفاح مزرا

یعني سیب ترش شیرین وپوست وتخم آن رادورکنند وپنج رطل آن را درهاون سنگی بدستهٔ سنگي بکوبند پس پنجرطل نبات

سفید وعسل سفید خشبوی مصفی راباوی بیامیزند وهردورا بپزند پس دوازده رطل آب باران باوی بیامیزند ودیگربارہ

جمله را نیك بپزند پس یك درم مشك تبتي خالص وسه درم عود قماري و دو درم از هریك از سك و مصطكي رومي كوفته بیخته
دران كنند وبكفچه برهم زنند تانیكو مخلوط شود ودر شیشه كنند وسرش را بپوشند ویك ماه درآفتاب كذارند تا سطبر شود
انكاه درسبوی رنكین كنند ونكاهدارند وبوقت حاجت بكار برند * شراب تفاح مقوی به نسخهٔ سید اسمعیل كه در ذخیره ذكر
كرده ضعف قلب وامراض سوداوي رابنهایت نافع است * صنعت آن بكیرند سیب شیرین شامي یا اصفهاني وپوست وتخم آنرا
دوركرده بكوبند وآب آن رابكیرند ودرهر دو من آب آن یكمن آب سفرجل اصفهاني ویكمن شراب ریحاني داخل كنند و
همه را دردیك كنند پس بكیرند قرنفل یك مثقال عود قماري خام دو درم كل كاوزبان بادرنجبویه فرنجمشك ازهریك سه درم
ورق كل سرخ دودرم همه را نیم كوفته درصرهٔ كتان كشادی كنند ودران اندازند وبآتش ملایم بجوشانند وصره رابدست
بمالند تاآبها به نصف رسد پس صره رانیكو بمالند وشیرهٔ اش رابرآورند وبفشارند وازآبها دوركنند ویكمن قند سفید داخل
كرده بقوام آورند وفرود آورده سرد كرده نكاهدارند شربتی دواوقیه * شراب تفاح مقوی دیكر نیست مثل این شراب دوائي
درتقویت اعضای رئیسه ودفع خفقان وتحریك شهوت طعام واصلاح حال نفساء وحفظ جنین ودفع وسواس وخوف ازبرای
كسیكه آنرا سك دیوانه كزیده باشد وازبرای جمله سموم * صنعت آن بكیرند سیب شیرین شامي یا اصفهاني وپوست آنها را
بكارد چوبی جدا كنند وتخم آنهارا نیز تمام دوركنند وبكوبند وهر رطلی ازان راباده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند كه
سه ربع برود وربعی بماند پس بپالایند وداخل كنند دران هم وزن آن آب اترج یا آب لیموهر كدام كه باشد پس بكیرند
بازای هریك رطل ازان انیسون پنجدرم مصطكي چهاردرم دانهٔ هیل بوا جوز بوا بسباسه قرنفل ازهریك دودرم وكوفته در
كیسهٔ كتان كشادي كرده دران اندازند ودائم كیسه را بمالند تابقوام آید ازآتش بركرفته سرد كرده كیسه راخوب بمالند و
شیرهٔ آن را برآورند وبفشارند ودوركنند وشربت را درظرف چیني یا زجاجي نكاهدارند * شراب تفاح مقوی دیكر یعني
خمر آن كفته اند كه نیكوترین شرابها شراب سیبي است كه ازسیب شامي یا سیب اصفهاني فرا كرفته باشند كرم وخشك است
دردرجهٔ اول فم معده راقوت دهد وخفقان وقيء واسهال رامفید دارد ومقوي روح است * صنعت آن سیب شامي رسیده را
پوست بازكنند وازدانه پاك سازند وپنج رطل آنرا بكوبند وآب آنرا بكیرند وپنج رطل قند راكوفته دران داخل نمایند ودوازده
رطل آب باران دران اندازند ونیك برهم زنند ودرظرف آبكینه كرده یا درظرف چیني كرده وپارهٔ مشك وسه درم عود هندي
وسك اصلي ومصطكي ازهریك دودرم نرم كوفته بیخته دران اندازند وسرظرف رامحكم نموده درآفتاب بكذارند وبعدازیكماه
برآورده صافي نموده بكار برند * شراب تفاح بنسخهٔ دیكر * صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب ریحاني ازهریك
یكمن بجوشانند ودروقت جوشانیدن این ادویه رانیم كوفته درپارچهٔ كتاني بسته دران اندازند عود قماري دودرم قرنفل
یك مثقال كاوزبان بادرنجبویه كل سرخ ازهریك سه درم ولحظه بلحظه صره را بدست بمالند وبعد ازفراغ ازطبخ با دو رطل
نبات سفید بقوام آورند شربتی یك اوقیه * شراب سیب حلو ساده جهت سموم ووبا وتفریح دل بسیار نافع است ومقوي معده و
قلب است ونافع است ازبرای سوء مزاج حار واشتهای طعام آورد واسهال صفراوي وقيء صفراوي بازدارد وتهوع وغثیان راساكن
كرداند واز صناعت جالینوس است * صنعت آن بكیرند سیب شیرین اصفهاني رسیده وپوست وتخم آنرا دوركنند وآن رادر
هاون سنكي بدسته بكوبند وآب آنرا بكیرند پس آب آنرا دردیك سنكي یامسي تازه قلعي كرده چند جوش خفیفي بدهند وكف
آنرابكیرند پس فرود آورده زماني بكذارند كه درد آن ته نشین شود پس بكیرند صافي آنرا بنحویكه درد داخل نشود وده من

آب آن را بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند * صنعت شراب تفاح سادة به نسخهٔ
دیکر بکیرند آب سیب شیرین سه من وآن را چند جوش داده بکذارند یکشب تا درد آن ته نشین شود پس با ثلث وزن آن
آب قند یا عسل یا دوشاب انکوری یا سیلان رطب بقوام آورند وبعضی آب سیب را با شیرینی بالمناصفه بقوام می آورند
* عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده
از برای تقویت قلب وتفریح بی نظیر است * صنعت آن سیب شیرین از پوست وتخم پاک کرده پنجمن تبریز سنجد یکمن ونیم
صندل سفید دو صد مثقال دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانهٔ هیل سی وسه مثقال ودودانك قرنفل
ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هریک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یك مثقال وچهاردانک مصطکی بیست
مثقال ودودانک مورنجان پانزده مثقال ودودانك مشك خطائی چهاردانك شقاقل بیست وپنج مثقال زرنباد هشت مثقال
ودودانك بیخ تفاح شانزده مثقال وچهاردانك زعفران سیزده مثقال ودودانك درونج عقربی شش مثقال وچهاردانك عود
هندی شش مثقال وچهاردانك عنبراشهب یك مثقال بادرنجبویه شانزده مثقال وچهاردانك کلاب شش مینا عرق بید مشك
ده مینا اجزا را بغیر از عنبر ومشك ومصطکی وسیب وسنجد سه شبانروز در کلاب وعرق بید مشك بخیسانند ودروقت عرق
کشیدن سیب وسنجد ومصطکی وزعفران را داخل نمایند ومشک وعنبر را در پارچهٔ کتانی بسته بدهان نیچهٔ بسته عرق کشند
* عرق تفاح به نسخهٔ دیکر * صنعت آن بکیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را وپوست آنرا جدا کرده با آب دردیك کنند پس سنبل
الطیب کل کاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیرهٔ کرمانی صندل سفید اشنه بسباسه اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ
نازکی بسته دران اندازند وعرق کشند واکر بجای آب کلاب کنند بهتر است واکر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند
وبعضی بیخ لفاح وبزر البنج نیز اضافه نموده اند * مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مربا است نافع است از
برای تقویت معده وقلب ونیکو کردن بوی دهان * صنعت آن بکیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی وپوست آنرا بکارد چوبی جدا کرده
تخم وثفل آن را به ثقل کش برآورند ودرآب وقدری کلاب بپزند چون نیکو پخته شود از آب بیرون آورده بکرباس پاکیزه
آن را خشك کنند تا آبی را که جذب کرده است پس دو من نبات سفید را در آب آن بقوام آورده سیبها را دران اندازند و
یک جوش دیکر داده فرود آورند وسرد کرده نکاهدارند وبعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اکر سیب آب پس داده وشیرهٔ نبات
رقیق شده باشد سیبها را برآورده شیره را باز بقوام آورده سیبها را داخل نمایند واکر خواهند بجای نبات عسل سفید مصفی
کنند ودر آخر قدری مشك باکلاب سوده اضافه نمایند ووقت خوردن باورق نقره تناول نمایند. *باب التاء مع المیم
* تمر بفارسی خرما نامند وآنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طالع وطلیع نیز کویند دیکر بلح سوم خلال چهارم
بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر وهریك درموضع خود مذکور است وتمر در دوم کرم ودر اول خشك وبعضی در اول تر دانسته
اند مسهی مبرودین وموافق سینه وشش وکثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی کردهٔ لاغرشده وطلای مفاصل وجهت فالج واعیا ودرد
ورک وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمر وطبیخ آن باحلبه جهت تپ بلغمی وحصاة مجرب ومولد سودا وسدهٔ جگر وسپرز ومحرق
خون ومعفن اخلاط ومصدع ومورث قلاع وورم ودرد دندان ومصلحش روغنها وخشخاش وبادام وسکنجبین وآب انار ومحرور
را اجتناب اولی ودر بلد یکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند ودانهٔ خرما مرکب القوی وقابض ومحرق
آن جهت اسهال وذرور سوختهٔ آن جهت رویانیدن مژه وقروح خبیثه والصاق جراحت تازه وقرحهٔ چشم وسبل وجرب وحدت

بصر نافع است وچون تمر را در شیر تازه دو شیده خیسانیده تناول نمایند واز عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل
دانسته اند * تمر هیرونی تمریست باریک کوچک سرخ رنگ با استه باریک کوچک واز تمر خبیص میسازند وآن بفتح خاء معجمه
وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وصاد مهمله بفارسی چنگال ومالیده گویند وآن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا
ومسمن است * صنعت آن نان میده روغنی را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده درهم بمالند وروغن داغ کرده
وبر روی آن ریخته درهم سرشته تناول نمایند * واز خرما غذای دیگر که آن را رنگینک گویند میسازند باین طریق که استه
خرما را بیرون کرده در طبق پهن نموده آرد میده در روغن بریان کرده اندک گلاب ودانهٔ هیل بران پاشیده وبر روی آن
کرده میخورند واز رطب وهم پره خرما بهتر است دبس وسیلان بفارسی دوشاب خرمائی نامند وآن انواع است آنچه شیرهٔ
خرما را کوفته طبخ داده باشند دبس مینامند وآنچه شیرهٔ آنها را در طبقها کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ ومنجمد ومنعقد گردد
آن را دبس آفتابی گویند وآنچه جلتهای خرما ها را در حجره برهم چیده وبیک طرف نشیب حجره حوضی ساخته که آنچه شیره
از جلتها تراوش وسیلان نماید دران جمع گردد پس برداشته بدون طبخ استعمال مینمایند این را سیلان نامند در دوم گرم ودر
اول خشک ملین طبع وکثیر الغذا وموافق بارد المزاج وبلغمی وجهت سرفه وفالج ودرد مفاصل نافع وطلای آن به تنهائی و
باقسط ونمک جهت کلف وباشو نیز جهت جمود اعضا در سرما نافع ومولد سودا ومحرق خون ومصلحش سرکه وبادام وخشخاش
وترشیها است * دواء التمر مقوی باه است * صنعت آن بگیرند خرمای جید را واستهٔ آن را بیرون کرده در شیر گاو بخیسانند
پس خرما را خورده شیر را از بالای آن بنوشند واگر دران اندکی زنجبیل داخل کنند بهتر است * رب بسرقی واسهال باز
دارد ومعدهٔ ضعیف را نافع باشد * صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیدهٔ سبز واستهٔ آن را برآورند وبکوبند وبفشارند و
صاف نمایند وبآتش نرم جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند وعند الحاجت بکار برند * مربای تمر از برای تسمین و
تقویت باه مفید است * صنعت آن بگیرند خرمای رسیدهٔ خوب واسته آنرا بیرون آورده بجای استه مغز بادام مقشر ویا پستهٔ
مقشر گذارند ودر مرتبان ویا در گل کرده سیلان رطب یا شیرهٔ نبات که اندک زنجبیل دران داخل کرده باشند بر روی
وی کنند وچند روز بگذارند که شیره در جرم خرما جذب شود پس بکار برند واگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند
خوب است * تمر هندی بارد رختی است در غلانی ونهایت بقد رشیوعی وبار دانها بشکل باقلای کوچکی پهن ودرخت آن
عظیم وباطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده وبهر دو طرف شاخهای باریک مقابل هم برگها کوچک طولانی از نیم
صف تا ده دوازده رسته وطعم آن اندک ترش وباعفوصت بسیار وطعم ما فی الغلاف که لحم آن است ترش وسرخ تیره و
به هندی انبلی نامند ونوعی یکو سرخ میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالی از عفوصت صادق الحموضت منقی از
حب ولیف است که نه بسیار کهنه ونه بسیار تازه باشد در سوم سرد ودر دوم خشک ومسکن غثیان صفراوی وملین طبع و
مسهل صفرا واخلاط محترقه ودر حموضات مسهلی سوای آن نیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان حار وحکه وجرب
وقلاع وعطش وتپهای حاده وتپهای غشیه وکرب وتفریح محرورین بیعدیل واکثار آن مورث سحج وسعال ومضر سپرز
ومولد سده ومصلحش کتیرا وخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه وعناب وقدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال وبدلش
آلوی سیاه ودر غیر اسهال زرشک ودانهٔ آن در سیم سرد وخشک وقابض ومغز آن جهت امساک منی مجرب وضماد آن جهت
خلع عضو ووثی وتقویت سستی عضل وباپیه وامثال آن جهت نضج وکشودن دمل آزموده وتضمید مطبوخ آن مسکن اورام

ودردهای حاره است وبا شیر پخته آن جهت تحلیل اورام ونضج آنها ودما میل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته باشند * جوارش تمري نافع ازبرای حبس بول وقولنج ودرد معده * صنعت آن بورهٔ ارمني زیرهٔ کرماني مدبر فطراساليون زنجبيل فلفل سفيد ازهريك يك جزو سقمونياى مشوي دوجزو خرماى هيروني ازدانه وپوست پاک کرده مغز بادام شيرين مقشر برگ سداب خشک ازهريک چهارجزو ادويه را کوفته بيخته خرما را يك شبانروز در سرکهٔ انكوري بخيسانند ونرم بكوبند وادويه را كوفته بيخته بآن بسرشند ومجموع را بعسل مصفى بسرشند وبوقت حاجت شربتى ازان تا چهار مثقال بكاربرند * جوارش تمري ديكر منقول ازقرابادين افندئ صالح چلپي حكيم سلطان قيصرروم نافع ازبراى ضيق النفس و ضيق الصدر وتقويت معده واوجاع كرده واستسقا وتفريح قلب وقدرشربتش سه درم * صنعت آن قرنفل زنجبيل ازهريك پنجدرم دارچيني سنبل الطيب كثيرا بلادر استهٔ خرما حب بلسان كبابهٔ چيني انيسون ابهل فلفل دارفلفل ازهريك يكدرم مرواريد ناسفته طباشير سفيد ازهريک ثلث درمى ورق طلا ونقره شاخ كوزن ازهريك ثلث درمى دندان فيل مشك تبتي عنبر اشهب ازهريك ثلث درمى عسل سفيد خوشبوى مصفى بقدر كفايت بدستور معجون سازند * حلواى بزرتمرهندي قوت باه بيفزايد وامساک مني آورد * صنعت آن بكيرند تخم تمرهندي وپوست آن رادوركنند وخوب بسايند كه مثل آرد شود ودرروغن بريان كنند وباقند حلوا نمايند واكر در آخر قدرى جوزبوا وبسباسه ودارچيني وزعفران وقرنفل سائيده اضافه نمايند ميكردد اقوى والذ * سكنجبين تمرهندي له قدس سره نافع ازبراى شدت حرارت وحميات حاده وقتيكه باقبض طبيعت باشد وازبراي قئ صفراوي وتقويت معده وكبد حار نافع * صنعت آن بكيرند تمرهندي نيم رطل ودردو رطل آب خالص ودواوقيه كلاب بخيسانند يكشب وصبح آب صافي آن راازغير ماليدن جرم آن بدست بكيرند ودردو رطل شكر سفيد جيد داخل كرده بجوشانند وقدرى سفيدهٔ تخم مرغ مخلوط بآب بآن بزنند وكف آن رابكيرانند وچون ديكر كف برسرنياورد مصفى نموده بازدرديك سنكي نموده مقدارنيم رطل سركهٔ انكوري جيد داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد ونكاهدارند * شراب تمرهندي مسكن غثيان صفراوي ملين طبع ومسهل صفراواخلاط محترقه است ومطفي ومسكن هيجان خون وجهت خفقان حار وتپهای كرم نافع است * صنعت آن بكيرند تمرهندي منقى ازحب وليف نيم من ودرآب بخيسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده ونيم من قند سفيد داخل كرده بقوام آورند شربتى دواوقيه * شراب تمرهندي به نسخهٔ ديكر نافع است از براى تپهای صفراوي وتپهای كرم ويرقان ومسهل صفرا است * صنعت آن تمرهندي منقى ازحب وليف رادرآب بخيسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده قند سفيد بقدريكه خوش طعم كردد داخل كرده بقوام آورند واكر قدرى محموده داخل نمايند قوي الفعل ميشود وحكيم معصوم كفته براى زيادتي قوت اسهال يكدرم سقمونياى مشوي وده درم تربد ونيمدرم زنجبيل سوده اضافه نمايند شربتى مقدار پانزده درم درآب ممزوج كرده بياشامند * مرباى تمرهندي درافعال قريب است بشراب آن وازان كثيف تر * صنعت آن بكيرند تمرهندي سرخ تازه وپوست آن رادوركرده استه آنرا بيرون آورند وبپزند تا نرم شود پس قند سفيد يا نبات سفيد داخل كرده چند جوش ديكر دهند كه بقوام آيد وبكاربرند * معجون تمرجهت عسر بول وقولنج نافع وبى مشقت اسهال ميكند ودرزمستان وتابستان ميتوان داد * صنعت آن خرماى هيروني يا تمر صرفان دانه بيرون كرده پنجاه درم يک شبانروز درسركهٔ انكوري خيسانيده بپزند وازپالايش بيرون كنند پس سقمونيا سداب خشك ازهريك هفت مثقال فلفل سياه يكصد دانه زنجبيل سه مثقال بورهٔ ارمني يک مثقال مغز بادام مقشر سي عدد

کوفته بیخته بتمرمطبوخ درسه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال بآب گرم فرو برند واین قریب است بجوارش که ذکرآن کرده شده * معجون تمری به نسخهٔ شفائی قولنج را بکشاید * صنعت آن زنجبیل فلفل سفید ازهریك بیست درم سقمونیا ده درم دانهٔ خرما تخم بیرون کرده مغزبادام برگ سداب ازهریك شصت درم خرمارایك شبانروز درسرکه خیسانیده بکوبند وبادارو های دیگر بسرشند وبانیم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تاچهار درم * معجون تمری دیگر قولنج بکشاید * صنعت آن زنجبیل فلفل سفید ازهریك بیست درم سقمونیای مشوی زیرهٔ کرمانی قسط فطراسالیون خرما بیدانه مغزبادام مقشر ازهریك شصت درم سداب پنجدرم خرما رایکروز ویك شب درسرکه بخیسانند ودست مالیده نرم کنند ودواها راکوفته بیخته بانیم من عسل صاف معجون سازند وعند الحاجت بکار برند * باب التاء مع النون * تنباکو حکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی ازماهی زهرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد جهت آنکه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه ودرسمیت نسبت بماهی چنان است که درقلومس تعریف کرده اند وبرگش مانند برگ آن که مثل کرنب وازان درازتر وبااندک رطوبت چسپنده وساقش زیاده بذرعی وبااندک زغب وتخمش درغلافی وبهیا رریزه مائل بسیاهی وازخبه ریزه تروتلخ است وموید دیگرآنکه درزمان بقراط بجهت رفع وبا کیاهی را مقررکرده که آورده درخندق اطراف شهردود کنند ودود آن باعث کردید که احدی را وبا اثرنکرد وآن کیاه قسمی ازقلومس بوده واین اثر باتنباکو میباشد وکویند باعث وفور وشهرت آن درایران وهندوستان پرتکیش که صنفی ازنصارا است شد که چون ارض جدید رابدست ورد که تخمینا سنه نهصد وکسری ازهجری قدسی ع م باشد وازانجا تخم وبرگ آن را بسمت ایران وهندوستان آورد وابتدا شهرت وفورآن درایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی ودرهندوستان اواخراکبرواوایل جهانکیرشد که سنه یکهزاروکسری ازهجری قدسی نبوی صلعم باشد وبالفعل عالم کیرشده خواص وعوام صغیروکبیرهمه مبتلابدان کشته اند چه درغلیان بکشیدن وچه بخوردن وچه بسعوط نمودن ودرجمیع ممالك وبلدان وقری زراعت وکشت کارآن میشود ودرهمه اسواق بیع وشراء آن مینمایند وآن درآخرسوم گرم وخشك ومعطش ومجفف وسم اقسام ماهی ودود آن مصلح فساد هوا ومنقی رطوبات دماغی ومحرك آن است وجهت درد دندان رطوبی وربوبلغمی وخاکسترآن جهت زخم دواب وبا روغن گل سرخ جهت جرب متقرح وحزازومنع نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه آزموده است وازجمیع ثقات شنیده شده که چون آب غلیان راکه ازکشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا ناشتا بخورند به سبب ادرار بول وعرق مفرط مفید است وبزودی ازان نجات مییابند وکویند مارکزیده را این آب نیزمفید است ومضردل ودماغ یابس ومغلظ خون ومورث سده وخفقان ومکدرحواس محرورین وسوداوی است ومصلح آن شیرتازه دوشیده است واومعیار رفع تپها است چه معتادین آن بااندک ناخوشی وتپی که باشد ادراک لذتی ازان نمیکنند وخوش نمی آید درحین تپ وکویند چرکی که درآب نی غلیان نزدیك بسرغلیان جمع میکردد اکرآن را برآورند وفتیله ساخته ویافتیله بآن آلوده درناصوریکه مزمن شده باشد بکذارند درسه چهار مرتبه باصلاح می آورد وبه تجربه رسیده وچون آن چرک راخشك نمایند وصلایه کرده مانند سرمه درچشم کشند دررفع شبکوری مجرب است وکشیدن تنباکو را بسرغلیان باهموزن آن برگ فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند برای ضیق النفس وسرفهٔ مزمن وظلمت بصرعارض ازبرودت ورطوبت نافع ومجرب کفته اند وسعوط سائیدهٔ برگ آن که مانند غبار نرم سوده باشند جهت دفع نزلات دماغی مزمن تنطیس فرمودن بآن مفید وفروبردن دودآن رافع قبض طبیعت است * حب تنباکو

جهت استسقا و سرفهٔ بارده مزمن وضیق النفس بارد واشتهای طعام و رفع یبس طبیعت و امساک منی نافع * صنعت آن
بگیرند برگ تنباکو هر قدر که خواهند و یک شب در آب بخیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بربالای سنگ سماق
نرم بسایند و حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی برای استسقا و سرفهٔ بارده و ضیق النفس ناشتا از یک حب تا پنج حب و برای رفع
قبض واشتهای طعام بعد از طعام * حب تنباکوی دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن بگیرند نخود خشک با پوست یا باقلای
خشک مقشر هر مقداریکه خواهند و با برگ تنباکو در مرتبان لا بلا بچینند بعنوان فرش ولحاف و آب بر سر آن ریزند آنقدار که از
روی آن برگردد و هفت شبانروز بگذارند پس نخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده با آب تنباکو سرشته حبوب
بندند شربتی یک حب صبح یک حب شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب وقت ظهر نیز فرو برند و از خوردن ترشی
و بادی اجتناب نمایند * روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است * صنعت آن ورق سبز کوچک تنباکو دو سیر برگ زقوم
خاردار تازه با شاخها یک سیر هر دو را خشک کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که یک سیر باقی بماند پس صاف نموده
روغن زیتون یا روغن بید انجیر آن قدر بجوشانند که آب بتحلیل رود و روغن بماند بعد تنقیه در جای گرمی بر بدن
بمالند مجرب است * عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین از ان عرقیکه آن عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای
اعصاب و استسقا و مفاصل بارد و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدهای کرده و ماساریقا و تحلیل مواد فاسدهٔ رحم و تفتیح سدهای
آن و از برای هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حادثه از ریاح بارده
خصوص قولنج بلغمی و ریحی * صنعت آن تنباکوی زرد خشک یک چهاریک من تبریز و اگر خشک نباشد تر آن سه چهاریک
نانخواه صعتر از هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب حاشا از هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک شبانروز
بخیسانند پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج مثقال آن را بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات دوائی نافع و با روغن
گل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و خوردن آن با برگ
تانبول ربو را نافع است * گورَاکو بضم کاف عجمی و سکون واو و فتح رای هندی چهار نقطه والف و ضم کاف عجمی و واو لغت
هندیست و از تراکیب ایشان که اجزای تنباکو در سر غلیان میکشند * صنعت آن تنباکوی هندی اگر نم و رطوبت دارد بهتر
والا آب بران پاشیده که نم بر دارد و ساق میان برگ آن را جدا کرده با کارد و یا ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن
آن اگر تنباکو بسیار تند نباشد و کم شیره است و الا با یک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بهندی گره نامند
در هاون چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سر آن را بسته در بلدان حارهٔ یا بسه تا یک هفته
در زمین دفن نمایند و در بلدان حارهٔ رطبه احتیاج بدفن نیست در جای نمناک بگذارند تا تخمیر یابد پس استعمال نمایند
و هر چند تنباکو تند تر بهتر و شکر سرخ صاف و غلیظ تر باشد بهتر تخمیر می‌یابد و بهترین تنباکوها برای آن بهیلسه دکهنی است
خصوصا نوع اعلای آن بجهة از ان انواع تنباکوی هندی و بنگالی دیگر که ممتاز و برگهای آن ضخیم و تند طعم و رائحه و خوشبو
باشد و بعضی برای خوبی طعم و رائحه قدری مویز بعد روقت کوبیدن داخل مینمایند و بعضی در تنباکوهائیکه بسیار
خوشبو نیستند قدری سنبل الطیب کوبیده ممزوج میکنند * و طریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه تابه از نقره و یا
از آهن و یا سفالی ساخته یکروی آن قدری گوراکو چسپانیده در سر غلیان میگذارند که از طرف چسپانیدهٔ گوراکو در جوف
سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و بران اخگرهای آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت رسیده در ان تاثیر نموده و شروع

باحتراق آن کرد آن زمان میکشند تا تمام محترق کردد وچون تمام سوخته شد تبدیل میمایند وسنون سوختهٔ آن جهت درد دندان وتقویت آن وتقویت لثه وخوردن آن جهت طحال وکرم معده ورفع خواهش کل خوردن وامثال اینها ومنافعی که در تنباکو ذکر یافت موثر وبهترین تابها سفالي است زیرا که نقره وآهن زود کرم میشوند وبزودي محترق میکردد اننده وطعم آن را نیز فاسد میسازند * ونوع دوم آن است که مردم کم مایه قدری ازان را در سرغلیان کذاشته بران آتش میکذارنده ومیکشند واین را باصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن کرم وخشك درسوم اعتدال وخواص آن جهت امراض رطوبي سینه و معده مانند سرفه وضیق النفس وتحلیل ریاح وهضم طعام وامثال اینها نافع * المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب حار ودق وسل وخفقان وتوحش وامثال اینها را وآشامیدن مقدار قلیل ازان که بطریق حبوب سرفه حب بسته در وقت هیجان سرفهٔ بارد رطوبي وضیق النفس بلغمي بلع نمایند نافع چنانچه شخصی ثقه نقل نموده که در سفری ادویه حاضر نبود ومردم بسیاری را سرفه رسید قدری کورا کو بدست آمد آن را حبوب صغار ساخته بانها میخورانید وهریک بخوردن هفت هشت حب بتفاریق صحت یافتند واکر جهت سرفه بجای کورا با مویز منقی بسرشند وحبوب صغار ساخته استعمال نمایند انفع است

* مرهم تنباکو از برای زخم ناسور وزخم سلاح زهردار * صنعت آن تنباکو سه جزو انزروت یك جزو زاج سفید نیم جزو زنجار یك جزو موم کافوري سه جزو پیه بز یا کوسفند دو جزو تنباکو را خشك نموده با اجزا کوفته بیخته با شمع وپیه ممزوج نموده استعمال نمایند وقتیکه همه کوشت مرده را خورده بکوشت صحیح رسد روز بروز از جزو تنباکو کم نمایند که زود کوشت برویند * مرهم تنباکو از برای امراض مذکوره که در نسخهٔ قبل ذکر یافت نافع * صنعت آن تنباکو پیاز زهرد ودر وزن برابر بود روغن کنجد جوش دهند تا سوخته کردد برآورده صاف کرده قدري موم شسته داخل کرده مرهم سازند وبکار برند * معجون تنباکو جهت سعال عتیق وضیق النفس بعد از تنقیه دو مثقال آن را بخورند وبالای آن یك پیالهٔ شربت خوري عرق کاسني میل نمایند واکر محروري مزاج باشد یك مثقال کافي است * صنعت آن وطریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچك خشك نموده یك سیر خوب کوفته باده سیر آب چندان بجوشانند که یك سیر باقي بماند بعد ازان صاف نموده با دو سیر قند بقوام آورده تناول نمایند

* فصل در ذکر نسخ تنزوها * * تنزو خطائي که آنرا شاه صیني کویند وآن اقراصی مصنوع است مائل بسرخي وبعضی مائل بسبزي که از خطامی آورند واقراص سیاه رنک نیز از کاشغر می آورند که باسم تنزونیز معروف است میفرمایند که ظن احقر آن است که تنزو خطائي عصارهٔ برک حنای خطائي است که باکلی که ازیکی از معادن باد زهر معدني برمی آورند سرشته اقراص ساخته بسهر ملك آن ملك بجهت اعتبار رسانیده باطراف می آورند وچون باد زهر معدني مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد وآن مرکب القوی است قابض ورادع ومحلل اورام بارده وحاره ومسکن اوجاع آن ومسکن درد سر وکزیدن هوام ومحلل خنازیر واورام صلبه وفرزجهٔ آن جهت افراط سیلان رطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد وقاطع نزف الدم جراحات وآشامیدن یك دانك آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموي وبواسیري ونفث الدم وقیء الدم وذرور آن جهت قرحهٔ چشم ومقعده وقضیب نافع ومضر شش ومصلحش کثیرا است * تنزو خطائي منقول از مرکبات افندي صالح چلبي طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم کفته که این تنزو از تنزوهای حار کرمیش کمتر است * صنعت آن پوست بیرون پسته ده درم عود قماري خالص هشت درم قرنفل قند خل صندل سفید طین قبرسي بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربي طباشیر سفید دند ان فیل سنبل الطیب تخم خربزه از هریك پنج

درم گل مختوم مصطكي مرواريد ناسفته ياقوت رماني مرجان قرمزي لاجورد مغسول زمرد مشك عنبراشهب قرص تنزو حار كه بعد ازين مي آيد از هريك سه درم جدوار خطائي مجرب ده درم افيون خالص دو درم نادزهر خطائي معدني پنج درم ادويه را آنچه كوفتني است كوفته بيخته وصلايه كردني را باگلاب صلايه كرده پس بگيرند ابريشم خام و درگلاب وعرق رياحين جوشانيده صافي نموده لعاب كثيرا داخل كرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند * تنزوى حار تاليف حكيم محمد حسين رح * صنعت آن مرمكي كندر كر ريوند چيني مقل ازرق زيت كهنه از هريك بيست مثقال قسط بحري قسط تلخ ايرسا زعفران مصطكي رومي قردمانا بارزد پوست بيخ كبر برگ كبر سكبينج مقل اليهود صمغ عربي حب الغار صبر سقوطري زرد بزركتان حلبه شياف ماميثا سلاحه از هريك ده مثقال جند بيدستر جدوار خطائي مجرب زرنباد شونيز سعد كوفي گل ارمني مغسول را تمنج فرفيون قرنفل كبريت زرد سليخهٔ سياه مشكطرا مشيع حاشا بزرحرمل قصب الذريره از هريك پنج مثقال اشق جاوشير مقل ازرق از هريك پانزده مثقال برگ سداب ورق گل سرخ برگ حنا برگ مورد زهرهٔ گاو از هريك پنجاه مثقال اقحوان بيست مثقال اول مرتبه برگ سداب وگل سرخ وبرگ حنا وبرگ مورد را درآب بسياري بجوشانند تا ثلث بماند پس صافي نموده درشيشهٔ نگاهدارند پس صموغ را آنچه حل كردن آنها ممكن باشد حل نموده اولا وباقي ادويهٔ يابسه را بكوبند وبه پزند وبا صموغ وزهرهٔ گاو ممزوج نموده درهاون كرده ازآب مطبوخ اول اندك اندك داخل كرده تا جميع آب مطبوخ بكاررود پس قرص ساخته مهركرده نگاه دارند * تنزوى ديگر تاليف نواب حكيم احمد غفران مآب حكيم باشي كه درقزوين ساخته بودند * صنعت آن مرمكي صافي زراوند طويل قسط بحري كندر ايرسا ريوند چيني جندبيدستر صندل كثيرا جدوار خطائي مجرب زرنباد جنطيانا گل سرخ مقل ازرق زعفران مصطكي رومي مشك باديان خطائي زيبق كشته كوفته بيخته بگلاب سرشته وزرداده قرص نموده مهر نمايند * تنزوى حار ديگر تاليف مرحمت وغفران پناه ميرزا زين العابدين موسوي برادر نواب غفران پناه ميرزا محمد باقر حكيم باشي * صنعت آن قسط بحري صندل سفيد باديان خطائي زرنباد جنطيانا كثيرا كندر مقل اليهود مرمكي صافي صندل سرخ گل ارمني مغسول جند بيدستر از هريك پنج مثقال زيبق مقتول هفت مثقال ايرسا مصطكي رومي از هريك هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائي مجرب از هريك سه مثقال ريوند چيني مورنجان مصري زراوند طويل از هريك ده مثقال طين شاموس شش مثقال زعفران چهار مثقال مشك تبتي يك مثقال كوفته بيخته بگلاب سرشته اقراص سازند * تنزوى حار ديگر نافع جهت وجع مفاصل بارد اما درمفاصل حار باادويهٔ باردهٔ استعمال ميتوان كرد * صنعت آن لبان سورنجان مصري مرزنجوش گل خطمي اكليل الملك از هريك ده مثقال خولنجان شياف ماميثا مغاث بغدادي آرد جو از هريك پنج مثقال پوست بيخ لفاح زعفران افيون از هريك دو مثقال كوفته بيخته بآب برگ حنا سرشته اقراص سازند * تنزوى بارد از تاليف حاج حسين جراح مستعمل در اورام حارهٔ ومسمى به قرص مبارك نمود در افيون ذكر يافت در اقراص افيوني * تنزوى ديگر از حكيم احمد منقول از خط برادرزادهٔ معزي اليه حكيم محمد باقر * صنعت آن قسط بحري صندل سرخ باديان خطائي زرنباد كثيرا گل ارمني طين مغره كندر مرمكي از هريك پنج مثقال جنطيانا زعفران از هريك چهار مثقال ايرسا مصطكي سيماب كشته از هريك هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائي از هريك سه مثقال ريوند چيني زراوند مدحرج مقل ازرق سورنجان صندل سفيد از هريك ده مثقال طين شاموس شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص تنزو منقول از مركبات حكيم صالح چلپي طبيب سلطان ابراهيم قيصر روم گفته كه اين قرص نافع است از براي حميات ووبائيه وجميع سموم

وازبرای تقویت اعضای رئیسه وامراض سوداویه وحبس اسهال ونفث الدم ازهرموضع که باشد * صنعت آن کل مختوم یکصد ونود ودو درم عنبراشهب نود وشش درم مشك تبتی غالیه انجو یعنی مروارید ناسفته ازهریك بیست وچهار درم عود قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد وهشتاد وچهار درم صندل سفید بیست وچهار درم مصطکی وج ترکی خولنجان دارچینی صبرسقوطری ریوند چینی هلیلهٔ زرد منقی از نوی کل ارمنی هلیلهٔ کابلی افسنتین رومی مرجان قرمزی ازهریك شانزده درم ورق طلا هشت درم بادزهر یکصد وشصت درم ابریشم محرق شصت وچهار درم دندان فیل سوخته سه صد وسی وشش درم یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت کبود ازهریک سی ودو درم ادویه راانچه کوفتنی است کوفته بیخته وانچه صلایه کردنی است صلایه کرده بآبی که کثیرا دران خیسانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند * باب التاء مع الواو

* توت شامی شیرین آن رانبطی وترش آنرا شامی نامند وشیرین آن در اول کرم ودر دوم تر ومدربول وملین طبع ومولد خون صالح ومبهی وموافق سینه وشش ومرطب دماغ ودر انضاج شبیه بانجیر ومفتح سده ومصلح حال جکر وفساد سپرز ومسمن ومقوی پیه کرده وجهت آبله وحصبه نافع ومفسد معده وسریع الاستحاله بخلط حاضر آن ومصلحش سکنجبین است وترش آن در دوم سرد ودر اول خشک وقابض ومطفی حدت خون وقامع صفرا ورادع ومانع ریختن مواد باعضا ومواد حاره بحلق وزبان ومسکن عطش ومنبه اشتها وغرغرهٔ آب آن جهت ردع وتحلیل مواد وتقویت حلق وخشک آن جهت قرحهٔ امعاو اسهال حار ورب آن نائب مناب آب آن وخشك آن مضر سینه وعصب ومصلحش عسل وجوارشات وطبیخ آن باعسل وانجیر جهت سموم برسام وجنون ودرد کمر وپشت بغایت نافع وطبیخ برک آن نیز همین اثر دارد ورطوبت بیخ آن راکه خراشیده درخم کنند وانچه درعرض شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان وتحلیل دملهای بزرک نافع است واز صمغ توت هم همین آثار می آید ومضمضه بطبیخ پوست درخت وبرک آن جهت درد دندان نافع وخائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد وعصارهٔ برک آن بقدریك اوقیه ونیم جهت کزیدن رتیلا وهوام وضماد آن باسرکه درحمام جهت شری مزمن وطلای برک آن باروغن زیتون جهت قروح وسوختکی آتش وضماد توت نارس آن باسرکه جهت رفع شقاق وشری آزموده است * رب وشراب رب وشراب آن میباشند نافع ازبرای درد کلوی صفراوی ودموی آشامیدن وغرغره بدان ومسکن صفرا وحدت خون * صنعت رب توت شامی بکیرند آب توت را ودر دیك سنکی کرده بآتش ملایم بجوشانند تابقوام آید * نوع دیکر رب شاه توت منقول از معصومی خدا وند خناق را سود مند بود * صنعت آن بکیرند عصارهٔ توت شامی وبپالایند وبآتش نرم آهسته جوشد هند تابه نیمه آید پس پنج رطل ازین آب باسه رطل مثلث جوشد هند تاسه یك بماند بعد ازان شب یمانی ومرو زعفران ازهریك درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند * صنعت شراب توت شامی بکیرند آب توت راو بجوشانند تابه نصف رسد پس فرود آورده یکشب بکذارند تادرد آن ته نشین شود صبح آب صافی آنرا بکیرند چنانچه درد داخل نشود وبایکمن قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه واین رب وشراب قابض ومطفی حرارت خون وقاطع صفرا ورادع ومانع ریختن موادند بحلق وزبان وغرغره بآن رادع محلل مواد ومقوی حلق است وچون هشت درم ریشهٔ توت را باسه اوقیه انجیر زرد درنود مثقال آب بجوشانند تابه نصف رسد صافی نموده بیاشامند مسهلی قوی است ازبرای خلط سودا وغریب الاثر است وعصارهٔ برک توت بجهت کزیدن هوام نافع * توابل اصطلاح است ازبرای ادویهٔ یابسه که در اطعمه کنند مانند زیره ودارچینی وکشنیز خشك وغیرها * تودری اسم فارسی است ویونانی اردسیمن وبعربی بزرجمجم

نامند نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومهٔ گلگون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیر نبات سرد و را مشاهده نموده است و سرد و در آثار قریب بیکدیگراند در دوم گرم و در اول تر محرک باه مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ آن در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن سرخ است و نبات آن قابض و در غایت ردع است * دواء التودری از تالیف آن مرحوم مبهی و مسمن و صافی کنندهٔ بشره و صوت است * صنعت آن تودری گلگون تودری زرد از هر یک یک مثقال در شیر گاو پنج سیر من تبریز بجوشانند پس بهمن سرخ خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک یک دانگ داخل کرده نبات سفید یک اوقیهٔ طبی اضافه نموده بنوشند نافع باد * توتیا معرب از زد و یا ی فارسی است و بیونانی ثمقولس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آنچه صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن رح و دیگران نیز درباب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گرفته اند یکی سفید شبیه به پوست تخم شترمرغ که بر و چیزی مثل نمک ظاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد و یکی کبود شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیگک و در غایت حدت است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از درد قلعی و اسرب و شبه که بفارسی روح توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل می آورند و چند قسم دیگر نیز نامی فرموده اند چنانچه در تحفه و غیر آن به تفصیل مذکور است و تحقیق آن است که توتیای کرمانی که انابیبی و سفالک نیز و بهندی کهپریه و سنگ بصری مینامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در کورهٔ آن که دو طبقه میسازند بلند و بزیر آن جای آتش کردن میگذارند مثل اجاغ و از خاک چسپنده که در عرف آن را خاک رست مینامند و بعضی عورات بدان سر میشویند خاک مسطور را خمیر نیده و خوب سرشته و ورزیده از آن شمعها و قلمهای راست بشکل خیار شنبر مدور که دو سر آن اندک باریک و طول آن مقدار یک شبر باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک مینمایند و آنها را در طبقات کورهٔ مذکور چپ و راست و چلیپا خوابانیده می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن برآورده اند میگدازند تا دود آن بر آنها بچسپیده منعقد گردد و ضایع نشود و چون بعد مدتی یافتند که قدری معتد دود بر آنها انعقاد یافته آن شمعها را بر می آورند و شمعهای دیگر بدستور بجای آنها می چینند و همچنین پس آن شمعهای معقود بران دود را باهستگی میشکنند و دود های معقود را که بشکل قلم و انبوبه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و با طراف میبرند شنیده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در همین کلا ز بعمل می آورند و خاصیت بسیار دارد * نوع دیگر آن است که کورهٔ آنرا بشکل تنوری سرتنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش و کلاز میگذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور میخهای سفالین بدستور مذکور نصب میکنند و سنگ سرب را در زیر آن تنور با آتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخها بچسپد و منعقد گردد چنانچه ذکر یافت و آنچه بر پائین میخها مجتمع غلیظ و انبوبی میباشد را نچه بطریق گرد بر حوالی کوره و دیوار آن چسپیده شده است و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیای گرد مینامند و پارچهای انبوبی که مشابهت بفلزه دارد و رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی

شکسته میباشد اعلی وخالص تروناصاف آن مغشوش است اقسام آن را بدون تغسل استعمال جائز نیست بلکه توتیای هندي مستعمل دراکثراکحال انچه آن قدس سره دراکثرمواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای اخضرحارحادا کال وچون ازکرمان به بصره برده وازآنجا بهند وایران میبرند مشهور به بصري کشته والا دربصره نمیشود وامین الدوله ذکر نموده که توتیای بحري نیز میباشد وآن سنك سفید مستدیر شبیه بسنك ریزه میباشد وجالینوس توتیا را دراول سرد ودر دوم خشك دانسته ومغسول را بارد ومجفف بی لذع ومشوي آن لطیف ترومقوي چشم وحافظ صحت آن ومانع انحدارمواد وجهت تقویت روح باصره وقرحهٔ چشم وقضیب وعانه ومقعده وسرطان متقرحه وجراحت بیني وسائراعضا واندمال قروح وبا روغن کل جهت التیام جراحات عصب ونشف رطوبات وقطع نفث الدم ونزف الدم وتقویت معدهٔ مسترخیه وجهت قروح ظاهري وباطني شربا وضمادا واکثرامراض عین وآکله وشیاف آن جهت حرقة البول وحمول آن جهت سیلان رحم نافع ومولد سدد ومصلح آن عسل وقدرشربتش تانیم مثقال وقسم هندي آن قاتل وبدلش بوزن آن شادنج ونصف آن توبال النحاس مغسول زکویند مرقشیشا واقلیمیابدل آن است درامراض عین مستعمل غیرتوتیای هندي اخضراست ومراد ازتوتیای هندي توتیا سفالك است که بهندي کهپریه نامند * دستورغسل آن بطریقیکه مسعود بن سنجري درحقایق اسرارطب ذکرکرده آن است که بکیرند توتیارا وباآب صلایه کرده وسحق بلیغ نموده پس آن رادرپیالهٔ کرده آب بران ریزند وبرهم زنند ودرپیالهٔ دیکرکنند ودرد آنرادورکرده آب رابکذارند تاته نشین شود آب آن رابجرعلقه دورکرده ته نشین آن راباز باآب سحق کرده درپیالهٔ کرده آب بران ریزند وبرهم زنند ودرپیالهٔ دیکربکنند ودردیکه درپیالهٔ اول بماند دورکرده پیالهٔ دوم رابکذارند تاته نشین شود وبهمین دستورسه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آن راخشك کرده استعمال نمایند وبعضی کفته اند طریق آن است که توتیا راسحق بلیغ نموده درکیسهٔ کتان متهلهل النسج کرده وکیسه را درپیالهٔ چیني کذاشته آب باران بروی آن کرده حرکت دهند تارقیق ولطیف آن بیرون آید وباقي ماند درصره رمل غلیظ ووسخ آن پس آن آب را درپیالهٔ دیکرکرده بریزند بران کیسهٔ آب باران مرتبهٔ دیکرانچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند وانچه درآب برآمده برروی آب اول ریزند وهمه راحرکت دهند ودرپیالهٔ دیکرریزند پس دردیکه درته پیاله ماند دورکرده وانچه دوپیالهٔ دوم ریخته اند بکذارند تاته نشین شود وآب آن رابجرعلقه کرفته وته نشین آن راخشك کرده بکاربرند وبعض دیکر طریق غسل آن را چنین مقررکرده اند که توتیا را کوفته بیخته مخلوط باآب باران نموده حرکت داده آب رادرپیالهٔ دیکرریزند وآنچه درپیالهٔ اول مانده بازصلایه نمایند پس درپیالهٔ نموده آب بران ریزند وحرکت دهند ودرپیالهٔ دیکر ریزند ودرد آن راباز بسایند تادیکر درته کاسه چیزی نماند پس بکذارند توتیا را تا ته نشین شود وآب بالا ایستد آنرا دور کرده توتیا راخشك نموده بکاربرند * طریق تشویهٔ توتیا آن است که آن راباآب سائیده قرص نموده درآتش نرم برروی سفال کذارند وبکردانند تاخشك شود ومشوي آن لطیف تراست ومقوي چشم وحافظ صحت آن ومغسول آن مجفف بی لذع است * دستورپروردن توتیا باآب غوره بکیرند توتیای کرماني کوفته بیخته نرم بسایند ودرظرف چیني یا شیشه درآب غوره که خوب صاف کرده باشند بخیسانند وتانه روزهرروزآب غوره را تازه کنند پس ازنه روزکه مکرر باآب غوره صاف تازه پرورده باشند برروی سنك سماق اندازند وآب غوره که خوب صاف وبی جرم باشد ویا ببرف ویخ سرد کرده باشند باآهستکي بسایند وچون خشك شود بازآب غوره سرد نموده اندك اندك بران ریخته بسایند تاآنکه بغایت نرم سوده

شود پس در سایه خشك نمایند ودر ظرف شیشه نگاه دارند وعند الحاجت بکار برند * صنعت توتیای هندی که توتیای اخضر
است آن است که مس را قلمهای باریك تنك کرده ریزه ریزه مقدار نصف باقلا نموده وبا ربع وثلث وزن آن زاج سفید
وبعضی بجای زاج کبریت ممزوج نموده دردیك سفالی کرده سر دیك را بند نموده اطراف آن را به کل حکمت کرفته زیر آن
آتش بسیار ملایم میکنند تا زاج ویا کبریت بتدریج سوخته شود وچون دانستند که تمام سوخته شد فرود می آورند وسر
دیک را کشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند وتتمه را باز با زاج ویا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده
در دیك میکنند وبهمان نحو میسازند وهمین عمل را مکرر مینمایند تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار
حل کرده در حوضی می ریزند وسه چهار روز میکذارند تا متعفن کردد پس برهم زنند وزمانی میکذارند که دردی آن ته نشین
شود آب سبز بالای آن را کرفته در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیکر برهم زده آب سبز بالای آن را میکیرند ودر آب روز اول
می ریزند همین عمل میکنند تا دیکر آب رنکین نشود پس آبها را در دیك مسی میکرده میجوشانند تا غلیظ کردد پس در دیك کلی
جوش میدهند تا خشك ومنعقد کردد پس دیك را فرود آورده از میان آن بر می آورند واکر بر نیاید دیک را شکسته بر می آورند

* فصل در ذکر نسخ حبوب توتیای هندی * حب توتیا که جهت آتشك نافع است * صنعت آن توتیای اخضر هندی کات هندی
مردا سنك از هریك نیم درم هلیلهٔ زنکی سیاه یك درم در آب لیموی کاغذی یک شبانروز سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی
بقدر ماشی ودر سایه خشك نمایند شربتی یك حب با شوربای کوشت ویا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند * ایضا حب
توتیا جهت آتشك * صنعت آن توتیای هندی هلیلهٔ زنکی از هریك سه مثقال رسکپور چهار رتی قرنفل بیست ویکدانه فوفل
دکهنی یکدانه جمیع اجزا را در آب یکصد ویك لیمو کاغذی سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی بزرک شربتی یك حب
تا هفت روز واکر جراحت باشد با آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند وغیر نان وشیربنی هرچه خواهند بخورند
* حب توتیا به نسخه دیکر جهت مرض آتشك * صنعت آن نیله تهوتها یك توله پوست هلیلهٔ کابلی سه توله هر دو را دوازده پاس
متوالی با آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد از آن حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب با آب لیموی کاغذی
فرو برند واکر زخم بزرک باشد قدری از آن حب را با آب لیمو سائیده بر آن بمالند * حب دیکر توتیای هندی یك توله هلیلهٔ
سیاه دو توله حب السلاطین دوازده دانه هر سه را با پنجاه عدد آب لیموی کاغذی سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی
شربتی یک حب با آب لیمو بخورند وسوده یک حب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند * دوء التوتیا جهت آتشك وجذام وقروح
خبیثه نافع ومجرب * صنعت آن بکیرند یك عدد لیموی کاغذی واز میان دو ببرند ویك سرخ توتیای هندی را بسوزانند آن مقدار
که خاکستر کردد وبریک حصهٔ آن بپاشند وبه مکند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصهٔ دوم را نیز بمکند وبالای آن یك پیالهٔ
شوربا از هر کوشتی که باشد واکر کوشت موجود نباشد ویا نخورند مانند بعضی هنود ماش یعنی مونك را با برنج جوش دهند
تا خوب طبخ یابد ومهرا شود صاف نموده با اندک نمك وپیاز بکهار داده نیم کرم بیاشامند ومعنی بکهار در ماش ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی پس قی آورد بعضی را بشدت ورطوبات غلیظهٔ لزجهٔ زرد رنك دفع نماید واسهال نیز کند همان نوع اخلاط
وتا ده روز همچنین بعمل آرند انشاء الله تع شفا حاصل میکردد هر نوع علت که باشد * فصل در بیان ذرور انیکه اصل وعمده
در انها توتیا است * ذرورا غبر قروح چشم وباد سبل وجرب را سود دارد * صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح
محرق مغسول نبات سفید از هریك پنجدرم انزروت سفید پرورده شیاف ماميثا از هریك درمی نیکو سحق نموده استعمال

نمایند ودر نسخهٔ دیگر این ذرور انزروت شیاف ماميثا داخل نيست * ذروریکه دمعه وجرب را سود دارد وروشنائي چشم
بیفزاید وپیران را موافق باشد * صنعت آن توتیای کرمانی سه درم هلیلهٔ زرد صبر زرد دارفلفل زرد چوبه از هریک پنجدرم
فلفل سیاه دودرم کوفته بیخته چون سرمه بکاربرند * ذروریکه نافع است از جهت درد چشم کهنه وسرخي وآب رفتن از چشم را
* صنعت آن توتیای مغسول نشاسته سفید اب قلعي مساوي کوفته بیخته ذرور نمایند * وشیافاتیکه اصل وعمود درآنها توتیا
است درحرف الشین ذکرخواهد یافت انشاء الله تع * فصل در بیان مراهم توتیائي * مرهم توتیا که جهت جراحات قضیب
سود مند باشد * صنعت آن توتیا بیست درم صلایه کرده باموم زرد غیر مستعمل بوزن آن وروغن کل سرخ یکصد درم درهم
کداخته مخلوط کرده درهاون بدسته بمالند تا یکسان شود واستعمال نمایند ودر نسخهٔ دیگر روغن کل وموم زرد از هریک پنجاه
درم است * مرهم دیگر که جراحت قضیب را بنهایت مفید است وبزودي باصلاح می آورد * صنعت آن توتیای کرمانی پوست
تخم مرغ مکلس کاغذ سوخته از هریک یکجزو مرداسنك یکجزو ونیم انزروت سفید دم الاخوین از هریك دو جزو کوفته بیخته با
موم بروغن کل کداخته بدستور مرهم سازند ودر نسخهٔ دیگر زاج سوخته یکجزو داخل است * مرهم دیگر که جراحت قضیب را
در دو روز باصلاح آورد * صنعت آن قنه توتیای هندي مازوی سبز از هریك جزوی قنه را درهاون چوبی باب کرم نرم سازند
وازپارچهٔ نازکی صاف کنند وقدری سیماب را با آب دهان کشته توتیارا درسفال آب ندیده بریان کرده باسائرادویه نرم بکوبند
واز حریر بیخته موم سفید غیر مستعمل در روغن کل سرخ یا روغن کنجد کداخته ادویه را بآن داخل کرده درهاون بدسته بمالند
تا یکسان شود پس اول مرتبه محل زخم را بآب نیم کرم که دران برک حنا وجعده جوشانیده باشند بشویند اما این مرهم را زقتی
بکذارند که مراد تجفیف قروح باشد * مرهم توتیا به نسخهٔ حکیم لطف الله رح * صنعت آن توتیا مرمکي صافي راتینج علك البطم
انزروت از هریك هفت درم زفت رومي چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد وپنجاه درم موم وزفت را در روغن
بکدازند وصموغ را حل کرده داخل نمایند که یکسان ومرهم شود ودرظرف چیني نکاهدارند وبکار برند * مرهم توتیا که جمیع
قروح اعضای عصباني خصوص قروح رطبهٔ قضیب وانثیین وعجان ومبدأ مقعده را بنهایت مفید است * صنعت آن توتیای
کرماني مغسول صبر سقوطري انزروت سفید کندر شادنج مغسول پوست درخت غرب سوخته شب یماني زاج محرق مازوي
سبز کلنار فارسي اقاقیا اجزا مساوي کوفته ز نجار نیم جزو اقماع رمان حامض درجزو مجموع را در روغن کل سرخ مرهم سازند
* مرهم توتیای دیگر همین منفعت دارد * صنعت آن توتیای کرماني مغسول مازوی سبز از هریك دو درم زاج محرق انزروت سفید
قنه از هریك یکدرم موم را در روغن کل سرخ کداخته ادویه را بآن ممزوج کرده مرهم سازند * مرهم دیگر منقول از مجربات
حکیم مهدي جهت کیهٔ ارمني که نهایت با وجع شدید باشد * صنعت آن توتیای هندي را با پیه کردهٔ بز سرشته بر زخم کذارند
وبعد ازانکه دیگر مرهم برلحم نچسپد قدري روغن کشنیز بر زخم بچکانند تا خوب به شود * مرهم دیگر سریع الاثر ومجرب جهت
آتشک وقروح خبیثه * صنعت آن توتیای اخضر هندي یکماشه کات هندي سفید مغز تخم بید انجیر که کهنه وفاسد نشده باشد
ازهریك یکتوله توتیا وکات را سائیده وبا مغز بید انجیر تا نیم ساعت خوب حل نمایند وعند الحاجت بر زخم بمالند انشاء الله تع
در دو سه دفعه صحت حاصل میکردد ودستور مالیدن آن آنست که زخم را ازچرک وریم ورطوبت خوب پاک وخشك نمایند
که مطلق دران رطوبت نماند ومرهم را بزودي دران بمالند بنحویکه تمام جوف واطراف آنرا فرا کیرد که هیچ جای میان آن
وعضو صحیح خالي نماند ودو سه ساعت به نشینند وحرکت نکنند پس حرکت نمایند ورا رفتن مانع نیست وتا زخم در زیر مرهم

باقي است مرهم دران چسپیده میباشد وبعد چاق شدن خود بخود جدا میکردد واحتیاج بمرتبهٔ دیکر نمیباشد الا نادر * توبال معرب از تفال فارسي است وآن چیزی است که از مس وآهن تفته درحین کوفتن آن ریزد واز مطلق آن مراد توبال مس است وبهترین آن مائل بسیاهي وسرخي وبراق ورقیق است که قبرسي نامند درسیم کرم وخشك وملطف وجالي وجهت جرب وحکه وسبل وقلع بیاض ومنع زیادهٔ شدن قروح خبیثه والتیام قرحهٔ چشم وخشونت اجفان وبردن کوشت زیادهٔ صلب جراحات و آشامیدن مغسول آن باعلك البطم یا آرد کندم باصمغ عربي مسهل قوي بلغم وجهت استسقا واخراج ماء اصفر نافع وزیادهٔ آن باعث سحج وقرحهٔ امعا است وناشتا آنرا استعمال نباید نمود دراضمدهٔ ومراهم وآب مغسول آن درنهایت لطافت وحدت می باشد وتوبال الحدید درچهارم خشك وحابس اسهال خون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودرسایر خواص قریب بتوبال نحاس است وچون درلتهٔ بسته درجاي نمناک خصوصا تحت خمها یك هفته بکذارند زعفران میشود وآن بجهت بردن جرب عین وجلا وحمرت آن وبا ربع آن نوشادر جهت دفع بیاض وسبل آزموده است وباسرکه وعسل محلل اورام است

* باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

* تیزاب فاروقي که اکر کاردی دران اندازند فولادش کداخته شود ودسته درست بماند * صنعت آن بکیرند شورهٔ قلمي دوباره وبوزن آن زاج سفید وربع وزن شوره نوشادر پیکاني واین جمله را درهم صلایه کرده درقرع وانبیق تصعید کنند تا تیزاب بچکد وباید که از طلوع صبح تا بوقت زوال آتش معتدل دهند که دریکپاس قرع سرخ شود وبعد ازان انبیق دودی پیدا کند وسرخ شود وبکذارند که آن دود سفید شود چون سرد شود فرود آورند حکیم میر محمد مؤمن کفته که تیزاب فاروقي مستعمل ضرابیان است وجدا کنندهٔ طلا از نقره است که باهم مخلوط باشند چون کداخته دران ریزند وباید که سه چند ان مغشوش باشد ودرزجاج مطین بآتش ملایم بجوشانند پس قطعهٔ مس دران اندازند ونقره از طلا جدا شده بربالا آمده برمس ملحق میکردد وطلا خالص ته نشین میشود ودرامور معالجات جهت بردن کوشت زیاده وبهق وبرص وحکه وجرب غیر متقرح ورفع آثار جلد مستعمل است ودربعض اعمال کیمیا موثر دانسته اند * صنعت آن زاج سیاه دوجزو اورا بادو جزو شوره بسیار صاف نموده قلمي سائیده بقرع مطین وانبیق تقطیر کرده ویا درد یك ریك وخاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند وکویند چون درقرع زیبق ریخته ازین آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند وتقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد * تین بفارسي انجیر نامند بري وبستاني میباشد وهریک آن نر وماده وبري آن غیر جمیز وبرک وبارش کوچك تر ودرتنکابن دیوانجیر نامند باسمیت وبسیار کرم وتند ومحلل قوي و ضماد آن دررفع خال وثالیل نافع وشیر آن درافعال قویتر از شیر بستاني است وتازهٔ بستاني دراول کرم ودردوم تر ومبهی وکثیر الغذا تر از سائر میوها است سریع الانحدار ومسکن حرارت وتشنکي ومعرق وملین طبع ومسهل برفق وکاسر قوت غضبي ومبرد دل ومسمن بدن خصوصا چون چهل صباح باقدري انیسون تناول نمایند درتسمین عدیل ندارد ومفتح سدد ومقوي جکرونافع سده وورم طحال وبواسیر وعسر بول وهزال کرده وخفقان وربو وسعال ودرد سینه وخشونت قصبهٔ ریه و باکردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله وباسداب نایب مناب تریاق وبابادام وپسته مصلح بدنها وزیاده کنندهٔ عقل وجوهر دماغ وتازه وخشک آن با مغز قرطم ویکدانک ونیم بورهٔ ارمني مسهل قوي اخلاط غلیظه خشك آن دردوم کرم و دراول تر ودرجمیع مراتب مذکورهٔ ضعیف تر از تازه ومعطش وثقیل وملین ودافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد ولهذا اکثار آن مولد قمل است وبا مغز کردکان جهت معتادین قولنج وصاحبان یبوست طبع وتفتیح مجاري غذا وتسمین بدن وکزیدن

عقرب ورفع سورت رياح موثر است وضماد آن با آرد كندم وجومنضج ومحلل ورم بنا كوش ودملها وبا پوست انار جهت داخس وبازاج جهت قروح ساق وباخردل جهت خارش كوش ودوى وبابورهٔ ارمني جهت بهق وامثال آن وآب مطبوخ آن با حلبه جهت سينه وريه وبا سداب وانيسون جهت رياح وسدد نافع وسوختهٔ آن درسفيد كردن دندان بيعديل ومقوي لثه وقاطع نزف الدم وبا موم روغن جهت شقاق كه ازسرما بهم رسيده باشد وحقنهٔ آن با سداب جهت مغص مفيد است و انجير نارس ملين وجاذب وباترياقيه وضماد پختهٔ آن جهت خنازير وتعقد عصب وبا سركه ونمك جهت قروح رطبه وباعسل جهت كزيدن سك ديوانه وبا كرسنه جهت كزيدن ابن عرس وطلاى آن با برك خشخاش جهت اخراج استخوان شكستهٔ ريزه شده موثروشير انجير مسهل قوي وخطرناك ومنجمد كنندهٔ كل ذائب وآب كنندهٔ كل منجمد است واكتحال آن جهت نزول آب وحمول آن با زردهٔ تخم مرغ وموم مدر حيض ومنقي رحم ومخرج جنين وضماد آن با حلبه جهت نقرس بارد وبا آرد جو جالي جرب متقرح وقوبا وكلف وبهق وطلاى آن جهت كزيدن هوام وسك ديوانه وسنون آن جهت دندان متاكل ودرد آن وباپيه جهت قلع ثآليل مفيد وبرك تازهٔ آن جهت كزيدن سك ديوانه وجهت التيام جراحات وخشك آن با سركه جهت تقشر جلد و طلاى آن باآب جهت ريختن موي وطبيخ آن جهت استخوان كوفت يافته نافع وسائر اجزاى آن را في الجمله نفعى در صرع و جنون ووسواس است وثمرش قوي تر است چون انجير را در سركه نه روز بخيسانند وهر روز پنج عدد آن را با سركهٔ آن بنوشند و بعضى را كوبيده ضماد نمايند جهت تحليل سپرز مجرب دانسته اند وچون باسماوي آن مغز كودكان كوبيده روزى بيست مثقال آن را بخورند بالخاصية اطلاق مينمايد ومجرب است ومضر جكر ضعيف ومصلحش كودكان وصعتر وانيسون ومصلح انجير تازه سكنجبين وشربت ترنج وريباس وبدلش در ادويهٔ شش مغز چلغوزه وقدر شربتش از خشك آن تا سي مثقال واز تازهٔ آن تا يكرطل * فصل در بيان نسخ شراب تين * شراب تين مبهي وكثير الغذاء ومسمن بدن وملين طبع است وموجب امان از ضرر سموم والطف از تين است * صنعت آن بكيرند انجير زرد فربه خشك ويكمن آن را نيكو شسته در پنج من آب صافي يك شب خيسانيده روز ديكر بجوشانند تا آب به نصف رسد فرود آورده بپالايند ويكرطل ونيم عسل سفيد داخل كرده بقوام آورند شربتي تا سه اوقيه * شراب تين مقوه كه سيد اسمعيل در ذخيره از براى تقويت باه ذكر كرده * صنعت آن انجير زرد خشك فربه پنج من حلبه سه درم اول مرتبه انجير را بشويند ودران مقدار آب كه چهار انكشت از روى وى بر كودد بخيسانند واكر زمستان باشد سه چهار روز واكر تابستان باشد يك شبانروز واكر ربيع وخريف باشد دو روز ويك شب درجاى كرم بكذارند تا آب قوت انجير را بستاند پس آن را جوشي با حلبه داده بپالايند وآب مطبوخ صافي نموده را در ديك سنكي كنند وهموزن آن عسل سفيد خوشبوى مصفى داخل نمايند پس بكيرند تخم هليون وتودري كلكون وتودري زرد از هريك دو درم زنجبيل سه درم دارچيني بسباسه باغي جوزبوا دانهٔ هيل بوا از هريك يك درم همه را كوفته در كيسهٔ كتان كشادي كرده چنانكه ثلث كيسه خالي باشد وسر آن را محكم بسته در ديك افكنند وبجوشانند وهر لحظه صره را بمالند وبفشارند تا صره از دارو فارغ شود وشراب بقوام آيد پس فرود آورده سرد كرده نكاه دارند * شراب تين مقوه مسطور در حاوي صغير ابن الياس نافع از براى ريه وسعال مزمن ووجع ظهر وكليهٔ بارده * صنعت آن بكيرند انجير سفيد خشك كرده يكمن ودر پنج من آب صافي بجوشانند تا به نصف رسد پس از آتش فرود آورده بمالند وبپالايند پس در هر رطلى از ان طبيخ يكرطل عسل سفيد خوشبوى مصفى داخل نمايند وبكيرند دارچيني سيلاني قرنفل خولنجان از هريك يك درم زعفران نيم درم سواي

زعفران باقي ادويه را نيم كوفته دوكيسهٔ كتان كشادى كرده سرآنرا محكم بسته دران اندازند وبه پزند ولحظه بلحظه كيسه را بمالند وبفشارند تا بقوام آيد پس از آتش فرود آورده زعفران را بكلاب سوده دران داخل نمايند وچون قدرى سرد شود صره را نيكو ماليده بفشارند ودور كنند وشراب را درظرف چيني يا زجاجي نكاهدارند ودر نسخهٔ شفائي انجير دومن و سنبل الطيب نيز داخل است * شراب تين ديكر كه ربو وسعال وضعف كرده را نافع باشد وباه را قوت دهد وسينه وطبع را نرم كند * صنعت آن انجير سفيد رسيده مويز طائفى بيدانه ازهريك دو رطل ترنجبين صد درم دردومن آب جوش دهند و بپالايند وبا دو رطل عسل صاف با فانيذ سنجري بقوام آورند شربتى ده درم * شراب تين ديكر كه طبع را نرم كرد اند و قولنج را نافع بود ورياح را دور كند وپيران را موافق باشد * صنعت آن بكيرند انجير زرد فربه خشك كرده يك من و بشويند ودرچهارمن آب به پزند تا به نصف رسد پس فرود آورده بمالند وبپالايند وفانيذ نيم من دران داخل كنند وبجوشانند ودرحين جوش صرهٔ كه دران زنجبيل وخولنجان كوفته ازهريك يك درم باشد دران اندازند ولحظه بلحظه كيسه را بمالند وچون بقوام آيد فرود آورده سرد كرده درظرف چيني نكاهدارند شربتى دو اوقيه * شراب تين به نسخهٔ اطباى هند منقول از ترجمهٔ ما هر جهت درد كمر ودرد كرده ومثانه ورحم وجكر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم وربو وفواق وخفقان و قرحهٔ امعا وتپهاى دائره وكزيدن هوام ومفاصل مفيد * صنعت آن انجير زرد فربه خشك كرده رازيانه ازهريك يكصد وپنجاه مثقال درآب بخيسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافي نموده شيرهٔ برك كل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفيد ششصد مثقال داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد ويكصد وپنجاه مثقال ريوند چيني سوده كه اول بكلاب تر كرده باشند و به پانزده مثقال روغن كاو چرب نموده داخل كنند وازده مثقال تا بيست مثقال استعمال نمايند * لعوق تين منقول از بياض قرابادين بخط ميرزا محمد باقر حكيم باشي كه درانجا مجربات خود را ذكر كرده اند اسهال صفرا كند وسرفهٔ خشك را نافع باشد * صنعت آن انجير زرد ده دانه كاوزبان سه درم عناب سپستان ازهريك ده دانه كل بنفشه پنجدرم جوشانيده بپالايند فلوس خيارشنبر هشت درم ترنجبين خراساني پانزده درم دران حل كرده صافي نموده وروغن بادام شيرين يكدرم داخل نموده بنوشند ميفرمايند كه صواب آن است كه اين دوا در مطبوخات مذكور شود وبنام مطبوخ تين مسهل مسمن باشد * ماء التين تنكي نفس وربو وسرفهٔ بلغمي را سود دارد چون چهار اوقيهٔ آن را با يكدرم روغن بادام شيرين بخورند * صنعت آن انجير زرد ده دانه مويز طائفى منقى از نوى يازده دانه عناب سپستان ازهريك سي دانه پرسياوشان سه درم اصل السوس خراشيده نيم كوفته هفت درم تخم خطمي تخم خبازي ازهريك دو درم جمله را در دو رطل آب بجوشانند تا به يك رطل رسد بمالند وصافي نمايند وبكار برند * مخلل تين يعني پروردهٔ انجير در سركه نافع از براى تحليل صلابت سپرز * صنعت آن بكيرند انجير زرد خشك را وپاك بشويند به تعجيل كه رطوبت درجرم آن اثر نكند پس بپارچهٔ رطوبت آن را نشف نموده خشك كرده درسركهٔ انكوري تند بيندازند آن مقدار كه چهار انكشت سركه بربالاى آن باشد وبكذارند تا برسد هرصبح ناشتا يكدانه تا پنج دانه آنرا با قدرى ازان سركه مطحول بخورد وانجير نيم رس وخام مخلل نيز اين فعل دارد * مطبوخ تين لي جهت بروز جدري ونضج مواد بلغميه * صنعت آن انجير زرد ازده عدد تا پنجعدد عدس مقشر هفت مثقال لك منقى خام كثيرا ازهريك سه مثقال رازيانه دو مثقال دريك رطل ونيم آب بآتش ملايم طبخ نمايند تا به نصف رسد ماليده صاف نموده قليلي زعفران دران حل كرده نيم كرم يا سرد به يكدفعه يا بدو دفعه بخورانند وجهت اطفال مقدار آنها را كمتر احل نمايند

* مطبوخ تين ديكرلي ازان اقوى * صنعت آن انجير زرد خشك پنج عدد نخود خام عدس مقشر زرشک خام با پوست تازه واكر نباشد خشك آن ماش هندي از هريك هفت مثقال كل نيلوفر خام از هريك دو مثقال كثيرا برک كل شقائق از هريك يك مثقال در يك ونيم رطل آب جوش دهند تا به نيمه رسد ماليده صاف كرده سرد نموده بيك دفعه يا بدفعات بخورانند و در نسخهٔ ديكر كل نيلوفر كثيرا وكل شقائق داخل ندارد واكر اين را بطريق نقوع بخورند نيز خوب است * تيواج پوست درختى است شبيه به پوست درخت چنار وكويند پوست درخت لسان العصافير بلاد خطا است وظاهرا طباشير باشد در آخر دوم كرم وخشك وقابض وبسيار تلخ وسفوف آن با دوغ ماست چكيده وربوب قابضه جهت اسهال مزمن بارد بواسير وقطع خون بواسير وبا نيلوفر نيز جهت اسهال بواسيري وضمادش با سركه جهت درد سر از اورام رخوه وسنون آن جهت درد دندان وتقويت لثه ونزلهٔ رطوبي وبخور آن بجهت رفع وبا وطاعون عجيب الاثر وبدستور جهت بواسير وشقاق مقعده ودرد آن ودرد رحم وفرزجهٔ آن جهت قطع سيلان رحم وحيض مفيد است ونيم مثقال آن با يك مثقال نيلوفر در حبس اسهال مجرب است وقدر شربتش تا يك مثقال ومضر محرورين ومعطش ومورث التهاب احشا ومصلحش كثيرا وربوب فواكه است وانچه به تحقيق پيوسته غير طباشير است وتيواج هندي را به لغت هندي كالا كورا نامند وكويند آن پوست درخت لسان العصافير است كه در هندوستان درخت آن را كريه بضم كاف وكسر راى وفتح ياى مثناة تحتانيه وهاو پوست آن را كريه كا چهال زيرا كه چهال بلسان ايشان پوست درخت را كويند ودر خواص قريب است به تيواج خطائي كه قشري است شبيه بپوست چنار و طبيعت آن را سرد وخشك كفته اند در دوم يا سوم جهت بواسير خوني نافع ومجرب دانسته اند شربتي چهار مثقال وطريقهٔ استعمال آن چنان است كه هفت مثقال آنرا نرم صلايه كرده با روغن بادام شيرين سرشته حب سازند وپنج روز آن حبها را ميل نمايند روز اول يك مثقال روز دوم يك مثقال ويكدانك روز سوم يك مثقال ودو دانك وهمچنين هر روز يكدانك بيفزايند كه تا پنج روز تمام خورده شود وغذا روزي يكمرتبه وقت ظهر چلاو با زردهٔ تخم مرغ روز پنجم مسكهٔ تازهٔ كاو با چلاو بخورند قطع بواسير نمايد ومجرب است بجهت رعاف اندكى ازان سوده در بيني نفوخ نمايند واندكى با كلاب وصندل وكافور سرشته بر پيشاني طلا نمايند وبجهت نفث الدم يك مثقال ازان با مثل آن لحية التيس ميل نمايند وجهت منع سيلان خون جراحت نرم سوده بپاشند وجهت حبس اسهال دموي با شيرهٔ تخم خرفه بريان نيم مثقال آن را بياشامند ومضر سفل ومصلحش بزرقطونا وروغن بادام است * جوارش تيواج جهت اسهال دموي وبواسيري ونزف الدم از عضويكه باشد مفيد * صنعت آن تيواج خطائي سه مثقال پوست بيخ انجبار كهربا سوده طباشير مرواريد ناسفته صلايه كرده از هريك يک مثقال كل مختوم دم الاخوين كثيرا از هريك نيم مثقال ادويه كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه شربت سيب وبه شيرين يا شربت حب الآس يا انجبار بسرشند بعد آنكه بقوام آورند واكر در مزاج حرارت بسيار باشد با شربت سيب وبه ترش شربتي يك مثقال با شيرهٔ تخم خرفه وخشخاش * حب تيواج جهت امراض مذكوره نافع است * صنعت آن تيواج خطائي پوست بيخ انجبار از هريک يک مثقال مرواريد ناسفته بسد محرق مرجان قرمزي كهرباى شمعي دم الاخوين كثيرا طين مختوم طين داغستاني فادزهر معدني از هريك نيم مثقال احجار را بر سنک سماق نرم سوده سائر ادويه كوفته بيخته با آب برک بارتنك سرشته حبوب سازند واكر خواهند بطريق سفوف نكاه دارند شربتي يك مثقال با آب خالص يا آنچه مناسب باشد فرو برند * سفوف تيواج جهت اسهال بواسير نافع * صنعت آن تيواج خطائي يكدرم كثيرا نيمدرم كل نيلوفر دو درم كوفته بيخته سفوف سازند جمله سه شربت

است * مرهم تیواج جراحتهای قضیب وخصیه وفرج را نافع است * صنعت آن تیواج خطائی پوست هلیلهٔ زرد شیح محرق
توتیای کرمانی شیرخشت خراسانی از هریك یك مثقال مرداسنك ده مثقال مازوی سبز پنج عدد سفیداب قلعی پنج مثقال
صبرسقوطری طلق محلوب مرجان سفید از هریك سه مثقال افیون نیم مثقال صابون عراقی قدری موم زرد غیرمغسول
روغن کل سرخ روغن شیح صنعان از هریك بقدر کفایت موم وصابون را در روغن بکدازند وسائر ادویه کوفته بیخته خوب با آن
بسرشند ومرهم ساخته استعمال نمایند * کتاب الثاء المثلثة * باب الثاء مع العین المهملة * ثعلب بفارسی روباه نامند وآن
حیوانی معروف است وپوست آن در کرمی قریب بسمور جهت مبرودین ومرطوبین ونطول طبیخ زنده ومذبوح آن جهت
درد مفاصل وطبیخ زندهٔ آن قوی تر است خصوصا که در زیتون جوشانیده باشند وجهت تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث
سرعت راه رفتن اطفال ورفع اعیا وآشامیدن یك مثقال از شش آن که خشك کرده باشند با آب وعسل جهت ربو وسرفه
وطلای آن با پوست سوختهٔ تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب وپیه آن جهت درد کوش وبا روغن زیتون وامثال آن جهت
نقرس ودردهای بارده وسعوط زهرهٔ آن با هم وزن آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام وزیاده نشدن آن
بغایت موثر وکوشت آن جهت مبرودین وقروح حاره وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وخاکستر پوست آن جهت سوختکی
آتش ونواصیر وقروح حاره وتدهین دست وپا به پیه آن مانع مضرت سرما ونکاهداشتن دندان آن را جهت منع فریاد کردن
طفل مجرب دانسته اند ومالیدن پیه آن برچوبی ونصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیك بر آن است * آبزن طبیخ
ثعلب نشستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل وتعقد وصلابت آنها وباعث سرعت راه رفتن اطفال است ورفع اعیا میکند
* صنعت آن بکیرند ثعلب زنده یا مذبوح وزندهٔ آن اقوی است ودر آب خالص وزیت بجوشانند وطبخ آن در زیت اقوی است
که زندهٔ آنرا کرفته ودست وپای آنرا محکم بسته در آب یا در زیت انداخته بپزند تا مهرا شود در طشتی کرده در حالتیکه نیمکرم باشد
علیل در آن نشیند تا سرد شود * بخور ثعلب جهت فالج واسترخا وتمدد یبسی وامتلائی نافع * صنعت آن بکیرند ثعلب را وهمان قسم
زنده دست وپا بسته در آب زیت یا روغن کنجد طبخ دهند ودر حین طبخ سر ظرف را بپوشند تا بخار وقوت آن بیرون نرود وچون خوب
طبخ یافت ومهرا شد مریض را برچارپایهٔ که پایهای آن از زمین بلند باشد وسطح آن را از خیزران بافته باشند بطرف علت بخوابانند
ولحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای نفس کشیدن بیرون باشد پس دیك را همان نحو سر پوشیده زیر چارپایهٔ برده اطراف
چارپائی را مسدود کنند که بخار اصلا بیرون نرود وهوا هم نرسد بس سر دیك را اندك اندك باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب
ببدن مریض برسد وعرق کند تا تمام بخار کرفته شود ومریض همان قسم خوابیده باشد اکر برهنه باشد بهتر وصبر کنند تا عرق بر
بدن او خشك شود پس لباس را کرم کرده بپوشد وبرآید واکر لحاف از عرق ترشده باشد لحاف دیکر را کرم نموده از بالای
آن بپوشد ولحاف ترشده را از زیر باهستکی که هوا نرسد بر آورند وبدن را نیز پارچه کرم نموده خشك میتوان نمود واکر از یکدفعه
کفایت نشود مکرر نمایند * باب الثاء مع الواو * ثوم بفارسی سیر وبهندی لهسن کویند وبری آن اسقوردیون است و
بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دانه ویکی منحصر بیکدانه وبقدر پیاز کوچکی وآن کمتر است وجبلی آنرا بفارسی موسیر
نامند وبرکش عریضتر از برک نرکس وکلش بنفش وبیخش یکعدد وبی دندانه وبزرک مقدار وردبوی مانند بستانی
وبهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سوم کرم وخشك وبا رطوبت فضلیه ومحلل ومدر بول وحیض وعرق ومفتح
وجالی وجاذب ومجفف رطوبات معده ومفاصل وحرارت آن شبیه بحرارت غریزی وملطف ورقیق کنندهٔ خون وباقوت

لرياقيه وخوردن آن با مراعات زمان ومزاج وحد اعتدال حافظ صحت ورافع مضرت آبهای مختلف وهوای وبائي و تعفن آن است وجهت گزيدن هوام وسگ ديوانه وتصفيهٔ حلق وصوت وقطع اخلاط غليظه وقولنج ريحي ونسيان وربو وصرع ورياح تهيگاه ودرمبرودين محرک باه ومولد مني ودرمحرورين مجفف آن ومعطش وجهت تبهای کهنه وقروح شش ودردمعده ومفاصل ورفع کرم شکم وزلو درحلق مانده ورفع تشنگي که ازبلغم وازمدهٔ ماماريقا باشد وتقطيرالبول و نيکوئي رنگ رخساره وتلطيف غذاهای غليظه وجهت ضيق النفس وفالج ورعشه وتحليل اورام وحصاة کرده وباشراب جهت سم افعی ودوام آن باعث سقوط موی سفيد وروياندن موی سياه وبا انجير وسداب وبامغزگردگان قويتر ازفادزهر ومطبوخ آن بازيره وبرگ صنوبر جهت تقويت دندان وبا شيرگوسفند وبعد ازان باروغن تازه وبعد ازانکه باعسل سرشته باشند درتحريک باه بی عديل واکثار آن وعدم مراعات مزاج وسن وفصل محرق خون ومضربواسير وزنان حامله وشيرده وصاحبان زحير وخنازير ومولد صفرای بسيار تند ومضعف باصره ومهيج امراض نائبه ومنجر ومضرشش ومصلح آن است پختن آن درآب با قليلی نمک واضافه نمودن روغن بادام وروغن گره واستعمال کشنيز وسکنجبين وآب انارترش وشيرين وامثال آن ونشستن درطبيخ برگ وساق آن جهت احتباس حيض واخراج مشيمه وطلای آن باعسل جهت بثورلبنيه وقوبا وقروح رطبهٔ سرونخالهٔ آن وبهق وجرب متقرح وبا برگ انجير سياه وزيره جهت گزيدن ابن عرس وباجند وروغن زيتون جهت جذب سم عقرب وباسرکه جهت تحليل رطوبات غليظه وورم اعضا وضماد پختهٔ آن باشير جهت گشودن دمل وتضميد محرق آن باعسل جهت ازالهٔ رنگ خون منجمد درتحت پلک چشم وباروغن بان جهت داء الثعلب وروغنی که دران سيرمکرر جوشانيده باشند جهت جمود خون دراطراف بدن وشقاقيکه ازبرودت باشد وجهت مفاصل وقولنج بلغمي وصحيح شربا وضمادا نافع وغرغره باسرکهٔ ترشي سيرجهت اخراج زلوئي که درحلق مانده باشد وجهت ذبحه مفيد ومضمضهٔ طبيخ آن باکندرجهت درد دندان بارد مفيد وبدلش پيازعنصل وسير صحرائي وطلای آن بانوشادرجهت برص وبهق وبازفت جهت داخس وخشونت ناخن وکجي آن وطبيخ آن کشندهٔ قمل است

* ترياق الثوم دراحاديث وارد است که اين ترياق معروف است بدوای شافيه واين ترياقي است که حضرت جبرئيل عم ازبرای حضرت موسی عم آورده درحالتيکه فرعون ضيافت آن حضرت عم وقوم اوشان کرده بود ودرجميع طعامها سم داخل کرده موسی عم بقوم خود پيش ازخوردن طعام بهريک بقدر رمزموزني ازين ترياق خورانيده ازان طعامهای مسموم متضررنشدند واين ترياق نافع است ازبرای سرفهٔ کهنه و تازه ولقوهٔ کهنه وتازه وفالج کهنه وتازه وازبرای دبيله وکزازوريح شوکه ودردچشم وريح سبل وازبرای شعر منقلب واز برای درد پای مزمن ازبلغم خام وازبرای ضعف معده وازبرای ام الصبيان وازبرای فزع زنان آبستن درخواب وسلی که شروع به تقيح کرده باشد وزرد آب بطن که علت استسقا ازان حادث ميشود وازبرای گزيدن جانوران سمي وگزيدن مار وعقرب وازبرای جميع سموم واعظم واکبر ترياقات است

* صنعت آن بگيرند سير بستاني مقشريک جزو وآنرا شکسته نرم کوبيده هرمقدارکه خواسته باشند ودرپاتيلی کرده برافروزند درزيرآن آتش ملايم وبريزند بران روغن گاو آن مقدارکه ازسرسيرها برگردد وباآتش ملايم به پزند تا روغن راجذب کند وچون ديگرروغن را جذب نکند شيرگاو وياشيربز تازه دوشيده بدستور روغن برروی وی کنند وباآتش ملايم به پزند تا شير را جذب کند پس بگيرند شهد سفيد خوشبوی مصفی وبجوشانند وکف آنرا بگيرند تاديگرچيزی ازموم ورغوه وعکردران نماند پس آن سير رادران بريزند وبرافروزند درزيرآن آتش بسيار

نرم تا باهستگي بقوام آيد پس بگيرند ده درم شونيز پاک کرده و بکوبند از غير پيختن و پنجدرم فلفل و مثل آن مرزنجوش و هر دورا نرم بکوبند و همه را داخل کنند دران سير مطبوخ با عسل وغيره و بکردانند آنرا مانند خبيص يعني چنگال حالکونيکه بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا سرد کرده درظرفی کنند و محافظت نمايند از غبار و باد وظرفی را که اين معجون دران ميکنند بايد که از سمن بقري چرب نمايند و معجون رادران کنند و آنرا درجو يادر خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذارند که مزاج گيرد و اين دوا هر چند کهنه تر شود بهتر ميکردد و شربتی ازين ترياق يک نخود است در ساعتی که برسد باين کس از يتی شديد و درحديث شريف وارد است که چون يکماه از ساختن اين دوا بگذرد پس آن نافع است از برای ضربان دندانها و جميع امراض که بحرکت درآمده باشد از بلغم بعد از ان که فرا گرفته شود ازان بر ناشتا مقدار نصف جوزی و چون درآيد بماه دوم از ساختن آن پس آن نيکو است از برای حمی نافض و بايد که فرا گرفته شود ازان وقت خواب مقدار نصف جوزي و آن نافع است در نهايت نفع از برای هضم طعام و هر مرضيکه بوده باشد در چشم و چون درايد بماه سوم پس آن نيکو است از برای مرهٔ صفرا و بلغم محترق و هيجان هر علت که بوده باشد از صفرا وقتيکه فرا گرفته شود صبح ناشتا و چون درآيد آن را ماه چهارم پس آن نيکواست از برای ظلمت چشم و نفسيکه ميگيرد مرد را و حرکت ميکنند و ميگيرد در شب وقت خواب و چون درآيد آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود روغن بنفشه يا روغن کنجد و فرا گرفته شود ازين دوا مقدار نصف عدسی و حل کرده شود بروغن مذکور و سعوط کرده شود بآن از برای صداع مطبق يعني صداع دائمي که نبوده باشد آنرا نوائب و چون بيايد آنرا ماه ششم فرا گرفته ميشود ازان قدر عدسی و سعوط کرده ميشود بآن از برای صاحب شقيقه باروغن بنفشه درجانبی که دران جانب مرض است و بايد که سعوط کرده شود بآن بر ناشتا اول روز و چون درآيد ماه هفتم نافع است از برای رياح اذن هرگاه بچکانند در گوش حالکونيکه حل کرده باشند مقدار عدسی ازان در روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب و چون درآيد بران ماه هشتم نافع است از برای مرهٔ صفرا و مرضيکه دران خوف آکله است چون آشاميده شود باآب و ماليده شود باهر روغنيکه خواسته باشند بر موضع مرض بر ناشتا اول طلوع آفتاب و چون درآيد بران ماه نهم نافع است باذن الله تع از برای سدر و بسياری خواب و هذيان در خواب و ترس و فزع وقتيکه فرا گرفته شود باروغن تخم ترب بر ناشتا و وقت خواب مقدار عدسی ازين دوا و در نسخهٔ ديگر بجای سدر سدد است و چون درآيد بران ماه دهم نيکواست از برای مرهٔ صفرا که حادث ميشود صاحب آنرا ماليله و تپ باطني و اختلاط عقل چون بگيرند ازان عدسی باسرکه و سفيدهٔ تخم مرغ و بياشامند بر ناشتا باهر روغنيکه خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد بران ماه يازدهم نافع است از برای مرهٔ سوداوي که حادث ميشود صاحب آنرا فزع و وسواس چون فرا گرفته شود ازان مقدار نخودی باروغن گل سرخ و آشاميده شود بر ناشتا مقدار نخودی و آشاميده شود وقت خواب پس بايد آنمقدار نخوديکه وقت خواب می آشامند بغير روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم ميباشد نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فرا گرفته شود ازان مقدار نخودی و بايد که وقت خواب دلک نمايند هردو پای او را بزيت که نمک طعام دران داخل کرده باشند و شب ديگر هم مثل شب اول پرهيز کنند از سرکه و شير و آنچه از شير فرا گرفته باشند و از بقول و ماهي و غير اينها هرچه خواسته باشند بخورند و چون برسد بماه سيزدهم نافع است از برای دبيله و خندهٔ بی سبب و بعبث مرد باريش خود بازيکردن چون بگيرند ازان مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل کرده اول شب بياشامند و چون برسد اين دوا بماه چهاردهم ميباشد نافع از برای تمام سموم و اگر بوده باشد که آشاميده باشد سمي بايد که بگيرند تخم بادنجان و کوفته باآب و بر روي آتش

بجوشانند پس آنرا صافي نموده بیاشامانند ازین دوا مقدار نخودی یکمرتبه یادو مرتبه تاسه مرتبه یاچهار مرتبه باآب نیم
کرم وازچهار مرتبه تجاوز نکنند وباید که بیاشامند آنرا نزد سحر وچون برسد این دوا بماه پانزدهم پس بدرستیکه نافع است ازبرای
تخمه وبلغم خام وازبرای ابرده وارواح هرگاه فرا کرفته شود ازان مقدار نصف بندقه وباخرما بجوشانند وبیاشامند آنرا وقتیکه
برخت خواب روند وبیاشامند دران شب آشامیدنی ونه فردای آن طعام بسیاری خورند وچون برسد این دوا را ماه شانزدهم
فرا کرفته میشود ازان نصف عدسی پس حل کرده میشود باآب باران تازه که ازان روز یا ازان شب کرفته باشند ویا باآب تکرک پس
کشیده شود درچشم صاحب عمي عتیق یا حدیث صبح وشام ووقت خواب چهار روز متوالي پس بدرستیکه بري میشود ازعمي وچشم
آن روشن میکردد واکر درین چهار روز روشن نکردید پس تاهشت روز بدستور مذکور را بآن اکتحال نمایند ودیده نشده
که برسد بهشت مکر آنکه شفا یافته باذن الله عز وجل وچون برسد این دوا را ماه هفدهم نافع است باذن الله عز وجل ازبرای
جذام چون بکیرند ازان مقدار یك بندقه باروغن پاچهٔ کاو ونه روغن پاچهٔ کوسفند وقت خواب وصبح ناشتا وبکیرند ازان
حبهٔ وباروغن پاچهٔ کاو وبآن تدهین جسد نمایند ودلك نمایند بآن بدن را دلکي شدید وبکیرند ازان مقداری قلیل وبآن
سعوط نمایند بادهن زیت زیتون ویا باروغن کل سرخ وبوده باشد سعوط بآن آخر روز درحمام وچون برسد این دوا بماه هژدهم
نافع است باذن الله عز وجل ازبرای بهق آنچنان بهقی که بوده باشد شبیه ببرص الا آنکه چون تیغ زنند موضع آن را خون بیرون آید
وباید که فرا کرفته شود ازبرای این مرض ازین دوا مقدار نخودی وآشامیده شود باروغن بندق یاروغن باد ام تلخ یا حب الصنوبر
بعد ازطلوع صبح وسعوط کرده شود ازین دوا مقدار حبهٔ بایکی از ادهان مذکوره ودلك کرده شود باین دوا بانمك طعام جسد اورا
وراوي کوید که سزاوار نیست که تغیر داده شود این ادویه ازحدهائیکه قرار داده شده وکذاشته شده که ذکر یافته پیش ازین بجهت
آنکه اکر مخالفت کرده شود هر آینه میکردد مخالف عمل آنها ونفع نمیدهند بچیزی ازان وهرگاه برسد این دوا را ماه نوزدهم
فرا کرفته میشود حب الرمان شیرین پس فشرده میشود وبیرون آورده میشود ازان آب پس آشامیده میشود ازین آب باشحم
حنظل مقدار یك حبه پس آشامیده شود ازین دوا باآب کرم که موجب شفا است ازسهو ونسیان وبلغم سوخته وتپهای کهنه و
تپهای تازه بهم رسیده چون ناشتا آنرا بیاشامند وچون ماه بیستم شود ازساختن این میباشد نافع باذن الله عز وجل ازبرای
کري کوش چون بخیسانند کندر را درآب پس بکیرند آب آن را وحل کنند دران مقدار دانهٔ عدس متوسطی ازین دوا وبچکانند
درکوش او پس اکر شنید بهتر والا سعوط کنند صبح روز دیکر بآن آب مقدار عدسی وبریزند بریافوخ آن باقي ماندهٔ ازسعوط را و
مبرسم هرگاه سنکین شود بران مرض ودراز کردد کردن ودراز کردد زبان او باید فرا کیرد حب العنب حامض وبخورد آن را پس
بیاشامد ازین دوا پس بدرستیکه میکردد منتفع بآن وموجب تخفیف مرض او میشود وهرچند این دوا کهنه ترمیشود میباشد بهتر
وباید که فرا کرفته شود ازکهنه تر ازان مقداری کمتر توضیح وجه تسمیهٔ این دوا بشافیه بلفظ تانیث که دال است بر جمعیت بسبب
اشتمال این دوا ست بمنافع بسیار فالج بکسر لام باصطلاح اطبا استرخای تمام نصف بدن است ازسر تا بقدم واین اصطلاح موافق
است بالغت عرب زیرا که عرب میکوید فلجت الشئ فلجتین یعني آنرا منشق نمودم بدو نصف وبعض اطبا کفته اند که فالج
استرخای یکی از دوشق بدن است سوای سر وصاحب کامل الصناعة برین قول است وقدمای اطبا فرق میان فالج واسترخا نکرده
شیخ رئیس رح کفته که هرگاه فالج را بمعني استرخا بکیریم مطلق پس میباشد ازان قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن سوای
اعضای راس که اکر عام با عضای راس نیز باشد سکته میباشد همچنانکه می باشد قسمی ازان مخصوص است بیك انکشت وکفته

که لقوه بفتح لام و کسر لام نیز علتی است که منجذب شود بسبب آن یک شق از وجه بسوی جهت غیر طبیعی پس بر آید نفخه و بزاق از دهان از یکجانب ونیک نباشد ملاقات هر دو لب و منطبق نگردد هر دو پلک یک چشم بیکدیگر * دبیله بعضی گفته اند که دبیله بلفظ تصغیر هر ورمی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که ریخته شود دران ماده پس آنرا دبیله گویند و آن مخصوص است باسم ورم و از دبیلات آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است باسم خراج آملی گفته که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است که جمع گردد مده درجوف آن و بعض اطبا گفته اند که دبیله دمل بزرگی است که آن را دهانهای بسیار باشد آنرا بفارسی کفکیرک گویند و بعض دیگر از اطبا گفته اند که دبیله معرب دوبیله در فارسی بمعنی کیسه است یعنی دمل دوکیسه و آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که درمیان آن مده جمع می باشد و درمیان آن بیله بیلهٔ دیگر میباشد که دران مادهٔ غلیظی میباشد و خراج و دمل و ورمی را گویند که جمع شود مادهٔ آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است * وکزاز بضم کاف گفته میشود بر تشنجیکه ابتدای آن از عضلات ترقوه باشد پس موجب تمدد آن عضلات گردد بسوی قدام یا بسوی خلف یا بهر دوجانب وگاهی گفته میشود کزاز بهر تمددیکه بهر عضویکه باشد وگاهی اختصاص داده میشود لفظ کزاز از تمدد آنچه بوده باشد به سبب برد مجمد از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجانب یا از دوجانب * وشوکه صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود بر بالای جلد وصاحب بحر الجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث شود از گزیدن عقرب و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف مذکور درین حدیث از برای سبل خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث تفسیر شده * رنج سبل بآنکه رنجی است که بروید شعر زاید در پلک چشم و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاوه ایست که عارض میگردد چشم را از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه وقرنیه و از انتساج چیزی مابین آن عروق که مانند دخان است علامهٔ شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبل ننموده اند حتی آنکه شیخ الرئیس با جلالت قدر نیز حقیقت سبل را آنچه بوده باشد حق بیان نکرده و حق آن است که سبل عبارت است از اجسام غریبه شبیه بعروق و غشای رقیق غریب که متولد شوند در چشم آنقدس سره میفرمایند که نیست مخالفت میان تفسیری که از برای سبل در حدیث وارد شده و آنچه اطبا در تعریف سبل آورده اند چه از لوازم سبلی که اطبا تعریف نموده اند آن است که با آن موی زاید در پلک روید پس آنچه در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام و آنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آن است پس نیست مخالفت میان این دو قول * وخام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب بحر الجواهر گفته که خام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت وغلظت و اطلاق کرده میشود نیز بر چیزیکه مرتب باشد در قاروره که بوده باشد رقیق الاجزا غیر متین و درین حدیث است والمدّ الذي یاخذ بالتقیح وهو الماء الاصفر فی البطن بعض از مفسرین یاخذ بالنفخ خوانده اند وگفته که مراد از آن قولنج مراری است و این قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد به تقیح پیش از آنکه شروع بآمدن مده کرده باشد چه هرگاه درسد مده برآید علاج پذیر نیست و آن حضرت دم تعریف قیح نموده که آن آب زردی است که از باطن برآید که در فارسی آنرا خونابه گویند و بدانکه سل در لغت بمعنی هزال است و در طب بمعنی قرحهٔ ریه است و لازم آن است حمی دقیه وتسمیهٔ قرحهٔ ریه باسم سل بجهت آن است که لازم آن است هزال و بعضی از اطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل بر حمی دق شیخوخیه و بر قرحهٔ ریه وصاحب قاموس گفته سل بکسر سین و بضم سین و سلال بروزن غراب قرحه ایست که حادث شود در ریه یا

بعقب ذات الجنب وعقب ذات الرئه یا بعقب زکام ونزلات وسعال طویل ولازم آن است حمی ما ویه یعنی تپ ملایم ونهشه عبارت ازلسع هوام است ودر بعضی نسخ این حدیث عند المضیف است یعنی نزد محل ضیافت ودر اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محلی ضیق یعنی درتنک نای تا برکرداند زمان صبیان را واین اولی است * شدخ درقاموس آورده الشدخ کالمنع الکسر في کل رطب رقیل یا بس * وخبیص حلوائی است متخذ ازخرما وسمن * ومرة حمرا یاعبارت است از دم فاسد محترق یا ریاحی که موجب احمرار بدن کردند * سدد در بعضی نسخ بد ودال مهمله است ودر اکثر نسخ براء مهمله بعد از دال مهمله است * سدر بفتح وبه تحریك درلغت بمعني تحیر بصر است ودر طب مرضی است که باقي ماند انسان باحدوث آن مبهوت وبیابد درسرخود ثقلی عظیم ودرچشم ظلمت وبسا باشد که بیابد درکوش طنین ودوي وبسا باشد که با او عقل زائل کردد وچون لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند آنرا * وسدد جمع سده است وسده عبارت از اخلاط لزجهٔ غلیظه است که متشبث کردند درمجاري ورکهای تنك پس باقي مانند دران مجاري وعروق ومانع نفوذ غذا درآنها وخروج فضلات از آنها کردند واطلاق کرده میشود نیز برانچه مانع بعضی ازانها باشد دون بعضی علامهٔ شیرازي کفته بدانکه انسداد نزد اطبا غیر سده است زیرا که انسداد اورا اطلاق میکنند برمسام جلد وافواه عروق هرکاه منضم شوند وکاهی اطلاق کرده میشود برصلا باتیکه بر ویند برسر جراحات بمنزلهٔ قشر ودربعضی نسخ این حدیث بلبله است که جمع آن بلابل الصدر است یعنی شدت هم ووسواس ودر بعضی نسخ ملیله است بمیم ویای مثناة تحتانیه بعد از لام وآن حرارتی است که عارض بدن کردد ونرسد بحد حمی ودر بعضی نسخ این حدیث من القابله است ببای موحده یعنی شب آینده * ودر بعضی نسخ من القایله بیای مثناة تحتانیه یا بهمزه است یعنی کرد این فعل را نزد قیلوله نیز وقول آنحضرت که یشرب هذا الدواء یعنی پیش از آب بادنجان وبعد از ان یا بآن که حل کرده باشند دران * ابرده بکسر همزه وراء مهمله علتی است که از غلبهٔ سردي ورطوبت مرد از جماع سست کردد و همزهٔ آن زاید است مولانا محمد باقر مجلسي در بحار الانوار کفته که قول آنحضرت عم که لایشرب في الليلة منه او آن است که نیاشامد ازین دوا در شب بلد اکتفا کند بریکمرتبه وبعضی کفته که مراد آن است که لایشرب الماء في الليلة ومخفي نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید که مخفي نماند بعد قول اول بجهت آنکه آن حضرت فرموده اند که انه یشرب به عند مضجعه ولایشرب فی اللیلة ولامن الغد حتی یطعم طعاما کثیرا پس چون آن حضرت فرمودند که بیاشامد دران شب ازین دوا وقتیکه بخوابکاه رود معني ندارد آنکه نیاشامد دران شب ازین دوا بلکه معني آن است که نیاشامد دران شب آب ومعین است برین معني آنکه آن حضرت فرموده اند که نیاشامد تا آنکه غذای بسیار نخورد یعنی چون بعد غذا آب نوشیدن از برای بدرقهٔ غذا ضروري است بعد از غذای بسیار آب از برای بدرقهٔ غذا بنوشند وعجب است از فضل مولانا وبسیاري مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح دهد برین قول ثاني باوجود بی معني بودن تفسیر ثاني * وبرد به تحریك بمعني صقع است که آن را بفارسي تکرک نامند یعنی این را درآب تکرک حل کرده بیاشامد وقول آن حضرت که فرموده بدهن الزیت زیت الزیتون بجهت این مقید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت برهر روغنی که بطریق عصر کرفته باشند واکرچه از غیر زیتون باشد جالینوس کفته هرچیزی از ادهان که بعصر بکیرند واکرچه از غیر زیتون باشد پس بدرستیکه آن را زیت کویند بطریق استعاره قول آن حضرت که فرموده اند که الا ان یشرط موضعه معني آن است که بهق وبرص متشبه بیکدیکراند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اکرخون برآید باید دانست که بهق است ونیست برص حقیقي وهرکاه

بوده باشد برص حقیقي بیرون می آید ازان آبی سفید وقول آن حضرت من الحنظلة باین عبارت است در نسخهای او که یافتم وممکن است که مراد از حنظله دوای شافیه باشد که ازراه تلخي آن را حنظله کفته یا به معني ادخال دوای حنظله است باهم درآب رمان باآنکه مراد آشامیدن آب اناریا حنظله است اولا وبعدازان نوشیدن دوای شافیه وقول آن حضرت که ینفع بماء تنبوین یعني کندررا باآبی بخیسانند ودرکوش بچکانند اکر نفع کرد بهتر والا سعوط کنند آنرا دربیني او * تریاق ثوم مسمی بدوای نافعه درحدیث وارداست که جبرئیل امین عم ازبرای حضرت محمد مصطفی صلعم آورد ومسمی ومعروف بدوای محمدیست صلعم واین کرفته میشود ازبرای برخی ازمرضها مکرآنکه نفع میدهد آن را ونباید که یك سرمواز آنچه وارد شده زیاده وکم نمود * صنعت آن بکیرند ازسیر مقشرچهار رطل وبریزند در طبخیر وبریزند بران چهار رطل شیرکاو تازه دوشیده و برافروزند زیرآن آتش بسیارملایم برفق تا شیررا سیرمقشربیاشامد یعني بخود کشد پس بریزند بران چهار رطل روغن کاو وبجوشانند تا سیرروغن راجذب کند ونضج یابد پس بریزند بران عسل سفید خوشبوی مصفی چهار رطل وبرافروزند در زیرآن آتش بسیارملایم پس بیندازند دران وزن دو درهم قراض کوبیده وبه سواط برهم زنند بضربی شدید تا زمانیکه منعقد کردد پس چون کردید منعقد ونضج یافت ومختلط کردید بان قراض باید کردانید آن را درسبوچهٔ سبزوحال آنکه بوده باشد آن دوا کرم وسرآنرا کرفت ودفن کرد درجویا درخاک پاک طیب تمام ایام صیف وچون برسد زمستان نرا کیرند ازان یک نخود بزرک برناشتا پس بدرستیکه این دوا جامع است ازبرای هرچیزی خواه حقیرباشد وخواه جلیل وخواه کوچك وخواه بزرک واین دوا مجرب ومعروف است میان مؤمنین وقراض بابونه است * تریاق ثوم دیکرکه جمیع سموم را نافع است وازبرای باه بی نظیراست ومني بیفزاید * صنعت آن نزد اطبا بکیرند سیر مقشرآن مقدارکه خواسته باشند و باشیرکاو به پزند وچون دیکرشیر را جذب نکند درروغن کاو بجوشانند چون دیکرروغن بخود جذب نکند درعسل سفید مصفی به پزند وبرهم زنند تا چون خبیص کردد درظرف چیني نکاهدارند شربتی یك درم * دهن ثوم صمیم قدیم وجدید را نافع است وثقل سامعه ودوي وطنین بارد حادث ازریاح بارده را نافع است * صنعت آن بکیرند روغن کنجد ودرظرف مس بغیر قلعي بجوش آورند ویك عدد سیررا بانبر آهني کرفته دران بکردانند که سیرسرخ شود پس سیررا دورکرده روغن را درشیشهٔ نکاهدارند ودروقت حاجت سه قطره ازان درکوش بچکانند * دهن الثوم المرکب که آن رادهن الراهب نامند کویند که این ترکیب یکی ازراهبان صالح است وباین مسند رافعال عجیبه کشته ومداوا میکرد باین روغن پیران زمین کیررا واین روغن مجرب است درهرمرض بارد واعادهٔ باه مایوسین میکند ومزیل تعقد عصب است ووجع ظهرقدیم وجدید وبواسیر وتقطیرالبول وجمیع امراض باردرا مفید است ومدها میکشاید ورنك را سرخ میکرداند وکسیکه آنرا درزمستان استعمال نماید نمیکردد محتاج بآتش وپوشیدن پوستین * صنعت آن ثوم مقشریك جزو فرفیون عاقرقرحا ازهریك ثلث جزوی فلفل مداب ازهریك ربع جزوی مجموع رانیمکوفته وبانه وزن جملکي زیت بپزند تا ثلث بماند پس بمالند وبپالایند ودرشیشهٔ نکاهدارند * لعوق ثوم پیران وسرد مزاجان را موافق بود واخلاط لزجه ازسینه پاک کند * صنعت آن بکیرند ثوم بالیدهٔ فربه پاک کرده مقدار یکمن وبانیم من آب ونیم من روغن طبخ دهند تاسهرا شود پس بپالایند وبا یکمن عسل بقوام آورند شربتی پنجدرم لعق نمایند * مخلل ثوم طریقهٔ آن مثل طریقهٔ مخلل پیاز است * صنعت آن هرقدرکه خواهند سیریکدانه راکرفته ومقشرنموده بخلال چوبی سوراخ سوراخ نموده درسرکهٔ تند بیندازند وبکذارند تا برسد وانکاه استعمال نمایند واکرچند دانه قرنفل وچند دانه فلفل سیاه ویا

سرخ دران اند ازند میکردد الذ واقوی ونافع است از برای ریاح وتقویت باه ودفع رطوبت معده وقرا قرآن * معجون ثوم تا لیف
اسحق کثیرا لمنافع است وبنهایت مبهی مبرودین ومرطوبین است وبجهت دفع رطوبات وجمیع امراض بارده رطبه چون فالج
ونسیان وسکته ورعشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفهٔ رطوبی وفساد آواز وتحلیل ریاح وصدر وتقویت معده وجگر وامراض
معده ورحم مکر اختناق رحم وجهت احتباس حیض وبول ونیکو کردن رنگ رو وبرانگیختن باه مجرب است وطلا کردن
روغن آن بر بدن جهت دفع اذیت سرما وشقاق برد ومنع آثار وبر قضیب جهت تهییج باه مفید وقوتش تا چهار سال باقی میماند
وشربتش تا دو مثقال ومزاجش گرم در سوم وخشك در اول است * صنعت آن بگیرند سیر تازهٔ پاک کرده یکرطل وبا یکرطل
ونیم شیر تازه دوشیده بجوشانند تا شیر را جذب کند پس یکرطل ونیم عسل مصفی بقوام آورده زنجبیل سعید فلفل قرنفل دارفلفل
دارچینی کبابهٔ چینی جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هریك دو مثقال زعفران یك مثقال روغن گل سرخ ده مثقال واگر
اخذ روغن آن خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند روغن آنرا بگیرند وبعد از ان بعسل بجوشانند * معجون سیر بنسخهٔ
شفائی لقوه وفالج وصرع ورعشه وبواسیر وبهق وبرص را نافع است ومعده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وبلغم دفع کند ورنگ
رورا نیکو گرداند وقوت بیفزاید وحرارت غریزی برافروزد وپیران را بغایت مفید بود * صنعت آن سیر پاک کرده نیم من
دریکمن شیر گاو بپزند تا مهرا شود وسه چهار یکمن عسل وسی درم روغن گاو بر سر آن بریزند وبا یکدیگر ممزوج کنند واز آتش
فرو گیرند واین داروها کوفته بیخته با آن بسرشند قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل از
هریك ده درم عود خام زعفران از هریك پنجدرم شربتی مقابل یك گردکان * کتاب الجیم باب الجیم مع الالف * چای خطائی
بدانکه چای بفتح جیم فارسی والف ویاء در آخر از ادویهٔ جدیدهٔ عزیزهٔ غیر متعارفه است ودر کتب قدیمهٔ قوم مذکور نیست و
آنچه ابو ریحان در صیدنهٔ خود وحنین بن اسحق در اختیارات خود ذکر کرده اند بعضی از آنها تحقیقی چندان ندارد وحکیم
میرزا محمد قاضی در رسالهٔ خود نوشته که حنین بن اسحق گفته که سبب معرفت وشناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان
چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آن را از ملك خود اخراج نموده آن شخص در جنگلها وکوهها میگشت وزرد وعلیل و
ضعیف گشته روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندك مدتی آثار صحت
وحسن صورت در خود مشاهده نمود وکمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن
شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود واز دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را
امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند وتجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند ونیز حنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای
شبیه به نبات شبت وباریکتر خوشبو با اندك تلخی است وچون آن را بجوشانند تلخی آن زائل میگردد وآشامیدن آب آن
حرارت باطن را تسکین میدهد وخون را صاف مینماید وآن خود رو ومزروع میباشد وگفته که طائفهٔ که در بلاد چین نباته
آن را مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادیئی است واین برگ در اطراف آن می روید وخماران بخوردن
آن اعتیاد دارند وبیع وشرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نتوانند نمود وخراج آن بخزانهٔ پادشاه عائد سازند ومترجم صیدنهٔ
ابو ریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است وآنرا ببرند ودر سایه خشك کنند ودر وقت
حاجت با آب گرم شربت کنند وبخورند شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه بود ومضرت ادویهٔ مرکبه نکند واز این جهه اهل
تبت دفع مضرت شراب با و میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند ودر رفع مضرت او هیچ داروی با آن نمیرسد

وطائفهٔ که بزمین تبت میبرند در قیمت او جز مشك نمی گیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی راقم گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع آنرا برگ بزرگتر و پهن تر و عریضتر و ضخیم تر و بعضی کوچکتر دیده شده و منبت آن ملك چین و خطا و نیپال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو که برگهای آن در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از ان سبز و پس این زیاده است و بعد از ان سیاه و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمیبرند و آن مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احیانا قدر قلیلی از ان را بعنوان تحفه و هدیه از برای بعضی سلاطین دیگر بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انهضام و انحدار آن مر اغذیهٔ غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیهٔ بارده خصوص صاحبان شرب خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در قوطیها و صندوقها می آورند آن را نیز مراتب است بعضی خوب و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و ارزان و این نوع اخیر سیاه رنگ و اندک بد بو میباشد و از بعضی شنیده شده که چون آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقهٔ ایشان آن است که مطبوخ و جوش دادهٔ آنرا مصر میدانند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی از ان را در قهوه دانی و مانند آن کرده آب بسیار گرم جوشان مقدار معتدی بران ریخته سر آنرا بسته تا یکساعت کامل میگذارند تا قوت آن قدری در آب باز داده شود و آب قیمرنگ گردد پس در پیالها ریخته با نبات و شیر و یا با نبات تنها نیمگرم می آشامند چنانچه به تفصیل انشاء الله تع خواهد آمد و از برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی میسازند مه لوله دار و در سرپوش آنها یک دو سوراخ باریک میکذارند تا باعث احتقان البخره و تعفین آن نگردد و بعضی نا مقیدان از خدمه و غیرها بعد صاف نمودن آب آن برگها را خشك نموده جمع کرده در میان قوطیها و صندوقها باز پر نموده سر آن را همان قسم بسته میفروشند و این نوع خالی از عفونت و زهومتی نیست و برگهای آن اندک از هم باز شده و رنگ آن بسیاهی مائل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه متوسط اند در قوت هر یك نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن آثار غریبهٔ عجیبه شنیده شده از انجمله آن است که اگر سه چهار برگ آنرا بر یك ران گوشت گاو خام کوبیده بپاشند و سر آن را پوشیده چهار پنج ساعت نگاهدارند تمام آن را مضمحل میکرداند و این نقل را چنین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای با تحائف دیگر برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود بنظر آن پادشاه حقیر نمود ایلچی پادشاه خطا گفت این قدر بسیار است و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم از یکدو برگ زیاده نیست پس ران گوشت گاو خامی را طلبیده آن عمل را بدان نمود و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که قوت این دوا در استحالهٔ طعام و غذا چنانچه از بعض ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و ببلاد خطا رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا در دیگی که دران ده من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ را ساعتی بپوشند چون سر دیگ را بردارند معلوم نتوان نمود که دران دیگ چه چیز بوده یعنی گداخته و مضمحل و در هم شده بنوعیکه امتیاز نتوان نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است در اواخر درجهٔ دوم و بعضی ازین کمتر و بعضی بنا بر تسکین آن مر حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را نه بسبب برودت آن باشد بلکه به سبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزجه را و یابس در اوائل دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب ابوریحان متوجه تحقیق این دوا نشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان معلوم میشود که مزاج این دوا بارد

باشد زيراكه دفع ضرر شراب را با آن نشان ميدهد چنانكه مى كويد حرارت باطن را تسكين مى دهد ازين اقوال استدلال بر سردى مزاج آن توان نمود كلا ميكه حنين نقل مى كند كه در طعم او تلخي فى الجمله هست مشعر است برانكه دروى حرارتى هست وآنچه بخاطر فقير ميرسد اين است كه طبيعت اين دوا معتدل مائل بحرارت باشد والله اعلم بحقائق الاشياء * اما افعال و خواص دافع رطوبات وهاضم طعام ومقوي آن وارزاح وقوى مبرودين ومرطوبين ومفتح ومعرق ومنضج وطبيخ آن مسكن عطش كاذب والتهاب معده وجشاى دخاني وصاف كنندهٔ خون ورنك رخسار ومنشط ومنعظ ومحرك باه مبرودين وجهت ازالهٔ بخرو بد بوئي دهن ورائحه شراب وسير وپياز وطيب نكهت بغايت مفيد ومبدرق ادويه است بقعر معده وعمق بدن ومعرق ومنقى دماغ ومعده وشايد يرقان وسوء القنيه واستسقا وامراض سدي را با ادويهٔ مناسبه هريك مفيد باشد وجهت خفقان وامراض قلب وانتصاب نفس وانبساط نفس وازالهٔ غم نافع وبعضى از اطبا آنرا داخل اجزاى مفرحات كرده اند جهت آنكه مفرح ودرزياتي تفريح ممد است وضماد پختهٔ آن جهت اورام صلبه وتسكين درد بواسير نافع ونطول آن معرق ومنوم است ودر طعم اندك تلخي وعفوصتى ميباشد وآن در طبخ با آب وداخل كردن نبات زائل ميشود ومهزل بدن محرور المزاج است ومصلح آن شير تازهٔ دوشيدهٔ جوش داده ونبات است ومضر معده بارد ومصلح آن باديان خطائي است * مطبوخ چائي كه از براى هضم غذا به نهايت نافع است وبعضى را كمان آن است كه مرخي جرم معده است ولهذا در مطبوخ آن مقويات معده چون باديان خطائي وقرنفل وامثال آن داخل مينمايند * صنعت آن بكيرند چهار من آب باران ودر ديك سنكي ويا سفالي ويا نقرئي كرده بجوشانند تا يك من بماند كرما كرم در مرتبان چيني كرده چاى خطائي باديان خطائي دارچيني ميلاني قرنفل نانخواه فوفل از هريك يك مثقال سواى چاى باقي ادويه را نيم كوفته دران ريخته اطراف وسر آن مرتبان را بلباسها بپوشانند بنحويكه بيست وچهار ساعت اثر كرمي دران بماند پس صاف كرده در شيشها نكاهدارند ونزد حاجت كرم كرده نبات سفيد پنج مثقال داخل نموده نيم كرم كرده بياشامند ويا آنكه قدرى نبات بقدر ضرور داخل كرده بقوام آورده بر سنك بريزند تا مانند اقراص بسته كردد وچون بسته شود بريده نكاه دارند ودر وقت حاجت يك قرص يا دو قرص را در آب يا كلاب پخته چون قهوه بنوشند * طريق طبخ چاى كه بهترين اقسام واكثر معمول اهل فرنك است آن است كه قدر كمي از چاى را در قهوه دان چيني يا كلي يا نقرئي كرده آب را بسيار جوش نموده كرما كرم بران مى ريزند ومقدار يك ساعت ميكذارند كه آب نيم رنك شود بعد ازان در پيالها ريخته قدرى نبات كه آنرا شيرين كند داخل كرده شير كرم مينوشند يك پياله يا دو پياله بالاى ناشتا يا وقت انحدار غذا وبعضى شير تازه دوشيده جوش داده نيز قدرى در آخر داخل ميكنند وبعضى قدرى باديان خطائي در قهوه دان با چاى مى افكنند در ابتدا وناشتا خوردن وبسيار غليظ رنكين آن ممنوع ومضر معده ولاغر كنندهٔ بدن است خصوص محرورين را وشير وشيريني مصلح آن است ورافع يبوست آن نيز * طريق پختن چاى نوع ديكر مقدار هشت آثار آب در ديك سفالي بجوشانند تا به نصف رسد پس دارچيني قرنفل باديان خطائي نانخواه دانهٔ هيل فوفل از هريك يك مثقال دران بجوشانند تا دو سير آب بماند ودر عين جوش دو مثقال چاى درو اندازند وفرود آورده سر او را بپوشانند وبالاى آن چند لاى پارچه بپيچند ازند تا كرم بماند وبخار آن بيرون نرود وتا دو سه ساعت نكاهدارند پس مقدار سه چهار مثقال آن را با دو مثقال نبات شير كرم بنوشند * نوع ديكر دارچيني عود غرقي انيسون خصية الثعلب مصري مصطكي رومي صندل سفيد كاوزبان از هريك ربع مثقالى در آب بجوشانند ودر آخر نيم مثقال

چای دران اندازند وفرود آورده به همان دستور بکاربرند ومقدارش هفت مثقال آن را با چهار پنج مثقال نبات بنوشند واکر بسیار مبرود المزاج باشد وکرمی بسیار مطلوب باشد یك حبه مشک ودو حبه عنبر سوده بران پاشیده بنوشند * اما آنچه میرزا قاضی دررسالهٔ خود نوشته طریق طبخ آن آن است که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که طبخ آن باین طریق مشاهده شده که مقدار دویست مثقال آب را با دو مثقال چای در دیکچه کرده بآتش ملایم آن را به جوشانند تابه نصف رسد وهرگاه بغلیان وثوران آید قدری آب سرد بران زنند تا غلیان وثوران آن باز نشیند وهمچنین زمان زمان ملاحظه نمایند تا آنکه رنك آن مثل شراب ریحانی شود پس فرود آورده نیم کرم چند پیاله بنوشند درافعال مذکوره بغایت مفید بود وایضا نوشته که از شخص دیکر بدین نوع مشاهده شده وآن شخص از اهل بلاد خطا بود میکفت که آبرا بغلیان میباید آورد وچند برک از ان را در حالت غلیان دران میباید انداخت وفرود آورده زمانی کذاشته تا رنك واثر آن در آب اثر نماید پس صافه نموده استعمال نمایند وجماعتی از اعیان بعضی از ادویهٔ حاره مثل دارچینی وهیل بوا وزعفران قدری اضافه مینمایند ومی جوشانند ومی کویند که آثار غریبه ازان بظهور می آید * قرص چای خطائی مقوی بدن وهاضم طعام ودافع جشاء وریاح ومهیج باه است * صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی دارچینی زنجبیل فوفل هیل از هریك پنج مثقال جوزبوا یک عدد قرنفل دو مثقال اجزا کوفته بیخته به شکر مقوم نیم کرم بقدریکه سرشته شود سرشته بر روی سنك پهن کرده بطریق لوزبه برند وبوقت حاجت به قدر ضرور میل نمایند * قرص دیکر مقوی معده وهاضم طعام ومقوی دل ودماغ وباه است * صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی از هریك هشت مثقال قرنفل دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری از هریک دومثقال قاقلهٔ صغار چوب چینی کاوزبان عود غرقی خام از هریک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطکی کبابهٔ چینی از هریك یك مثقال عنبر اشهب چهار حبه مشك خالص دو حبه ادویه کوفته بیخته با یک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته قرصها سازند ویا برسنك ریخته لوزها به برند ووقت حاجت ازیك مثقال تا سه مثقال آنرا در آب کرم حل نموده شیر کرم بنوشند * باب الجیم مع الدال المهملة * جدوار بفتح جیم وسکون دال وفتح واو والف ورای مهمله بفارسی زدوار بزای عجمی وبمغربی ماه فورین وبیونانی ساطریوس وبعربی انطله وبهندی نربسی نامند وآن بیخی است شبیه به سعد هندی اما بوزن ثقیل تر وصلبتر ازان واکثر مخروطی شکل کرهدار بقدر انکشتی وازان بزرکتر وکوچکتر میباشد وبهترین آن آنست که چون بخایند رنك آن بنفش وطعم آن تلخ باشد ونبات آن مقدار یك شبر وشاخ آن بنفش وبرک آن شبیه ببرک پرسیاوشان است اما وجه تسمیهٔ آن بلغت اهل هند به نربسی آن است که نر بکسر نون وسکون رای مهمله بلسان ایشان بمعنی دافع وخالص و بس بکسر بای موحده وسکون سین مهمله بمعنی زهر وبیش است یعنی دافع وخلاص کننده از زهر است خصوص زهر بیش که بدترین زهرها است بحدیکه نوشته اند مطلقا امان نمید هد وهیچ تریاقی باو مقاومت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مکر جدوار نقل است که شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد در حال لبهای او ورم کرد وچشمها یش بلند شده از حدقه برآمده وبیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کرده بایك کاسه شیر تازه دوشیده باو خورانیدند بعد ازیکساعت شروع بقئ کردن نمود قئ متعفن وبا نواع رنکها چنانچه حاضران را از بوی آن صداع عارض شد واکثری بیهوش شدند وباز آن شخص بیخود افتاد دوبار دیکر نیز نیم مثقال جدوار سائیده باشراب انکوری باو خورانیدند باز قئ بسیار نمود وبعد از قئ خواب بروی غلبه نمود ودرین خواب عرق بسیاری ازوی جاری شد وچون بیدار شد غذا طلب نمود وباذن الله تع ازان سم قاتل نجات وصحت یافت وکفته اند که جدوار

پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره وباطنش بنفش مائل بسرخي وعقربی شکل تلخ باشد ودر طعم آن اولا شیرینی کمي وبعد ازان تلخي بسیاری محسوس گردد واین قسم را خطائی گویند وبهترین جمیع اقسام است دوم آنکه ظاهر وباطنش هر دو تیره رنگ مائل بزردي وعقربی شکل وتلخ باشد واین درخوبي بعد خطائي است سوم آنکه ظاهر وباطنش سیاه وسائیدهٔ آن برنگ نیل وتلخ باشد واین هر دو قسم را هندي گویند واز جبال تبت ونیپال ورنگپور ومورنگ وغیرها خیزد چهارم آنکه بقدر زیتوني مائل بسیاهي وتلخ باشد واین قسم از بلاد دکهن خیزد پنجم اندلسي است وآنرا انطله گویند بقدر شبري وسیاه ونرم وبسیار تلخ میباشد واکثر آن است که منبت این بابیش یکجا میباشد ومیگویند که بسبب مجاورت این سمیت آن بیش کم میشود بحدیکه اکثر اهل آن موضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند وزیان نمی یابند بخلاف آنکه علیحده وتنها روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک میسازد وحکیم هاشم در رسالهٔ فادزهریهٔ خود نوشته که جدوار در اکثر محال ومواضع میروید بابیش وبدون بیش حتی محال خرسان خصوص حدودیکه بسمت مشرق نزدیکتر باشد چه از جمعي نشنیده که در کوههای قهستانه که واقع است میان مشهد مقدس وتبت کیاه جدوار بسیار میروید اما جدوار کوچك وکمرنگ بسفیدي مائل واثر تریاقیت آن بسیار کم است واما آنچه در تبت میروید بسیار بزرگتر وبهتر ورنگین تر است از آنچه در هند میروید واثر ونفع تمام برو مترتب میشود وهندي بهتر است از آنچه در جاهای دیگر میروید وجدوار بعضی از محال هند که بحدود تبت نزدیکتر است ومشك نیز در آنجا یافت میشود بهتر از جدوار سائر محال هند است ودر نفع واثر نزدیك بجدوار خطائي است چنانچه مشك این موضع نیز نزدیك بمشك خطائي است بجهت قرب حدود وآنچه در خراسان وسائر محال میروید زبون تر واثرش بغایت ضعیف ترچه خوبي وبدي هر میوه وگیاه بحسب اقتضای آب وهوا وزمین آن موضع است لهذا یک چیز در یکجا بسیار خوب میشود واثر ونفع بسیاری بران مترتب میگردد وهمان چیز در موضع دیگر چنان نمی شود مثل ریوند که مشخص ومحقق است که بیخ ریباس است وفقیر خود مکرر کنده ودیده از اقتضای آب وهوا وزمین چین آن است که ریوند آنجا در نهایت خوبي واثر ونفع بسیار میباشد بخلاف ریوند جاهای دیگر چنانچه انشاء الله تع در رسم الزاء مع الالف ذکر خواهد یافت *

در بیان جودت ورداءت جدوار وفرق میان خالص ومغشوش آن بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت بنفش مائل بسرخي وبنفش مائل بسیاهي وسفید وزرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند وهر نوع که تلخي آن زیاده باشد بهتر است وهمچنین هرچند عقربی شکل تر وصلب سنگین وبزرگتر چه بنفشجي باشد که چون بسایند رنگ آن بنفش صاف مائل بسرخي باشد بهتر است واین نوع را خطائي مینامند واحیانا بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار هائیکه در اماکن دیگر میروید یافت میشود وهمچنین نوع سیاه آن را که هندي نامند هرچند بزرگتر وسیاهتر وسنگین تر باشد بهتر است واگر اندکی بسرخي گراید قریب بخطائي است وهمچنین الوان دیگر وبدانکه چون جدوار عزیز الوجود وکم یاب است بعضی از نامقیدان بعض بیخهای شبیه بجدوار را رنگ کرده بجای جدوار میفروشند ونیز گاهي بعض انواع بیش ضعیف را در شیر جوشدانده تا سمیت آن کم گردد ورنگ نموده بعوض جدوار میفروشند واگرچه بر طبیب لبیب متتبع فرق میان جدوار اصلي خالص ومبدل مغشوش ظاهر است اما باز بنا بر احتیاط که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مقید بمجرب میسازند یعنی باید بعد از تجربه وامتحان که خاطر از خوبي وتریاقیت واثر ونفع آن جمع نموده باشند استعمال نمایند واما فرق میان جدوار اصلي ورنگ کرده وبیخ های دیگر بچند روش است یکی آنکه رنگ کردهٔ آن ظاهرش بزردي میگراید وچون اندک رطوبتی بظاهر آن رسد بدون آنکه بسایند بدست ویا بپارچهٔ کرپاسی

که بد و زهر سرایت میکند وچون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین میسازد برنگ آنچه بد ورنگ کرده اند گاه بنفش وبعضی اوقات مائل بسرخی وگاهی برنگ گل گاو زبان دوم آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جوشانیدن وخیسانیدن وخشونت وناهمواری وشکنج بهم میرساند واصلی رنگ نکرده درغایت نرمی وصفا وهمواری میباشد و برصاحب بصیرت اینمعنی پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بشکنند ورنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع اجزای باطنش مساوی است واختلافی ندارد اصلی است واگرانچه قریب بظاهر آن است رنگین تر واندرون آن کم رنگ تر رنگ کرده است واما فرق میان جدوار وبیخهای مشابه آن برصاحبان هوش وشعور که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه بیخهای دیگر همه در جمیع اوصاف مذکوره از شکل وحجم وهیئت وصلابت ووزن مشابه جدوار نیستند هرچند در بعض اوصاف اندک مشابهتی داشته باشند واما فرق میان جدوار وبیش نیز بچند وجه است یکی آنکه بیش کوچکتر وباریکتر از جدوار میباشد ورنگش سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بخایند وبر زبان رسانند زبان را بگزد واحداث حرقت وخدارت نماید وبسا باشد که باعث تورم وآبله شود واین درصورتی است که سمیت آن را چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند ویا اندکی گرفته باشند واما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان آن نیز به تلخی یا بحسب حجم وشکل است والا با متحان جدوار اصلی نمایند از افادهٔ خاصیت وتریاقیت وغیرآن اما تجربهٔ اصلی جدوار که تریاقیت وعلم تریاقیت آن که درچه مرتبه است بدین نحو است که زهری از زهرهر کدام که باشد واگر بیش باشد بهتر است بخورد میمونی یا خروسی دهند وگفته اند که اگر این امتحان در خروس دشتی صحرائی که عبارت از قرقاول است وبفارسی تدرو وبعربی تدرج گویند واقع شود بهتر است چراکه مزاج او خشک تر ومحکم تر است وبهتر این است که چنین نمایند که مقدار قاتل بیش را که از نیم دانگ تا یک دانگ است بخورد آن داده بیفاصله جدوار بقدر یک دانگ تا دو دانگ بخورد او دهند اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است ومعتمد والا نه وباید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند که قوی باشد که اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قاتل افیون در مزاجیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه بسیار قوی ومعتاد بافیون نباشد دو درهم طبی که یک مثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان بخورانند وفی الفور همان مقدار جدوار سائیده بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب ومجرب است والافلا * امتحان دیگر آنکه چون بیش را بزبان ولب رسانند واز آن سوزش وجوشش لب و زبان عارض گردد از مالیدن وخوردن اندکی جدوار اگر بزودی دفع اذیت وغائلهٔ آن شود خوب واعتمادی است والا نه * فصل دربیان مزاج وکیفیت ومنافع جدوار * بدانکه جدوار گرم وخشک است دراول درجهٔ سوم وحرارت آن لذاع وگزنده وموذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی وارواح وتقویت و ازدیاد آن مر آن هردو را وشاید انچه شیخ رئیس رح دررسالهٔ ادویهٔ قلبیهٔ خود ودیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنا برهمین باشد واثر ونفع آن همین بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه وخاصیت است ولهذا انواع سموم حاره و باردهٔ مشروبه وملدوغه را نافع است والا میبایست که مخصوص بسموم بارده وامراض بارده باشد نه حاره ویا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از حاره باشد وحال آنکه مساوی است بلکه باید که بکیفیت فقط نباشد کما ذکر فی المقدمه ومقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال گفته اند وقائم مقام تریاق کبیر است مفرح ومقوی دل واعضای رئیسه واحشا وباد زهر جمیع سموم است ومفتح وملطف ومحلل ومنضج ومسکن اوجاع ومقوی باصره ومشتهی ومبهی ومدر ونافع است ازبرای عفونت اخلاط وتپ ربع واستسقا وعسرالبول وتسمین بدن وحصاة ویرقان وقولنج وصرع وفالج وامراض بارده را آشامیدن آن وطلای آن جالی جلد ونافع است درد دندان

ودرد چشم را وباسرکه رافع طاعون ودافع برص ومانع وبااست وبالجمله منافع وخواص این بیخ بسیاراست یکی آنکه بادزهر وتریاق ودافع اکثرسموم حاره وبارده مشروبه وملدوغه است حتی بیش که بدترین آنهااست وافعی وافیون نیزچنانچه ذکرکرده شده خصوصاباچند دانهٔ فلفل سیاه دیکرآنکه کفته اند شخصی را ماری ازمارهای قتال بکزید مقدارنیم مثقال آن را باشراب سائیدند وبخورد اودادند بفرمان باری تعالی صحت یافت ودررفع زهرعقرب حتی عقرب جراره که سمیت آن زیاده وقویتراست ورتیلا وجمله حیوانات زهردار شرب مقدار دودانك آن با شراب نافع است دیکرآنکه مجموع دردها واوجاع رابه نشاند اکردراعضای ظاهره باشد باکلاب یا باآب به تنهائی یادوسه دانهٔ فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اکردرباطنه باشد مقداردانکی یا دودانك آنرا بسایند باقدری شراب یاآب کرم یا جلاب بحسب مزاج وبخورند ودروجع قولنج ودردکرده ومعده وسنك کلیه ومثانه وعسرالبول باشیرهٔ تخم خیارین سائیده بیاشامند ونیزمجموع اورام بلغمیه و صفراویه ودمویه وسوداویه راسود دارد درابتدا وانتها اما درابتدا ماده رابازکرداند ودرانتها تحلیل دهد واکرمحتاج به نضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیربغل وپس کوش وبن ران چون باسرکه بسایند وطلا نمایند خصوصاباآب کشنیزتازه جهت حارهٔ آنها وخیارک رانیزتحلیل دهد بی آنکه بپزد وبکشاید وهیچ زحمت باونرسد وبعضی رابکیفیت و بعضی رابصورت وخاصیت چنانچه ذکریافت دیکرآنکه چون درایام وباوطاعون هرکس که طاعون برآورد باسرکه بسایند وبران موضع طلا نمایند بعون الله تعالی ازان نجات یابد دیکرآنکه دل وجکررا بغایت قوت دهد ازجهت ازدیاد حرارت غریزی وتقویت قوی وارواح چنانچه ذکریافت دیکرآنکه طلا کردن آن باسرکه درابتدا برخنازیربغایت مفید بود وتحلیل دهد آنرا دیکرآنکه چون بوریشهای خبیث وزخمهای کهنه قدری ازان رابکوبند وبپاشند کوشت مردهٔ فاسد را زائل کند و تازه برویاند وجراحت را باصلاح آورد دیکرآنکه چون بابعضی روغنهای مناسبه چون روغن قسط وکل سرخ وسورنجان وبابونه باکلاب یا عرق دارچینی سائیده بروجع مفاصل بمالند وقدری باکلاب سائیده بخورند بسیارمفید است دیکرآنکه کسی راکه ضعف دل یاخفقان وطپش وافسردکی دل باشد خصوص که ازبرودت باشد چون چند روزهرروزمقدارنیم درم ازان را باجلاب یاشراب یایکی ازاشربهٔ مناسبه مثل شربت کاوزبان وابریشم وبادرنجبویه ومانند اینها وعرقهای مناسب مثل عرق کاوزبان وکلاب وبادرنجبویه وامثال اینها بخورد دل اورا بغایت قوت دهد وتفریح بسیارآورد دیکرآنکه جهت تقویت باه وانعاظ دربعضی امزجه بغایت مفید است خواه به تنهائی یا بادویهٔ مناسبهٔ دیکر باکلاب سائیده بخورند یا حب یامعجون ساخته وکاهی باشیرکاو تازه دوشیده یاشراب یابابعضی شربتهای مقویه نیزمفیداست وانعاظ تمام آورد دیکرآنکه درایام وبا چنانچه ذکرکرده شد درتریاق که تناول کردن آن منع عفونت وضرروبا میکند وتقویت دل میدهد شرب این دوا مفرد نیزهمان خاصیت آن مرکب دارد بازیادتی جهت آنکه باقوت تریاقیت چندان کرم نیست ومولانا اصیل الدین ازشاکردان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی ازشراح کلیات قانون است فرموده که هرخاصیتی که درتریاق فاروق است دراین بیخ نیزهست وهم اوفرموده که مرا درد معده بود هرمعالجهٔ که کردم مفید نیفتاد وآخرالامرچند عدد جدوار را اندك اندك بروزکارصلایه میکردم وباجلاب کرم میخوردم بعون الله تعالی آن درد زائل شد اکرمقدارخوراك بقدریك دانك باشد بهتراست دیکرآنکه شخصی را سدهٔ جکربود ونزدیك بود که باستسقا انجامد چند روزجدوار را سائیده باسکنجبین میل نمود سدهٔ جکرش کشاده شد ورنك رویش بغایت زرد شده بود بازبرنك اصلی عود نمود دیکرآنکه شخصی

را قرحهٔ مثانه شده بود وچهار روز بول او بند بود قدری از جدوار را سائیده بر پشت زهار او طلا نمودند وچند قطره در احلیل او چکانیدند همان دم بول او کشوده شد وچرک بسیاری بر آمد وازان علت شفا یافت دیگر آنکه استسقای بارد که از برودت کبد وضعف آن باشد وازسدهٔ ماساریقا یک دانگ آن را با سکنجبین ساده یا بزوري یاشربت دینار وشیرهٔ عنب الثعلب وشیرهٔ تخم کاسني بنوشند وچند روز بدان مداومت نمایند فائدهٔ تمام بخشد دیگر آنکه جهت سنگ کرده ومثانه درشیرهٔ عنب الثعلب وخارخسک سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین وتخم خربزه یاشیرهٔ خارخسک مفید است دیگر آنکه قولنج ریحي که سببش سردي ونفخ باشد با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب وپودنه ورازیانه وعنب الثعلب آشامیدن آن مفید است دیگر آنکه حمی ربع وسائر حمیات بلغمیهٔ مزمنه را بعد از تنقیهٔ بدن با جلاب گرم کرده با شربتهای مناسبهٔ دیگر مداومت کردن دو دانگ آن موافق است واقل ایام مداومت هفت روز است دیگر آنکه چون بر موضع درد ودانهٔ بواسیر طلا نمایند درد ووجع آنرا ساکن وورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آن را سائیده با آب عنب الثعلب یا آب حلبه یاشیرهٔ خارخسک یاجلاب بخورد زن آبستن دهند واندکی سائیده پارچهٔ پشمي بآن آلوده کرده بفرمایند که بخود بردارد وضع حمل آن بآساني کردد دیگر آنکه چون زنی را بدشواري وضع حمل شود ومشقت بسیاری باو رسد وضعف اورا عارض کردد ویا آنکه بچهٔ مرده ازشکم وی بر آید وسمیت به بدن او سرایت نماید وهمچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخوردن مقدار سه چهار حبه ازان با کلاب سائیده ومدا ومت بران نماید بعون الله تع شفا مییابد واقل مدت خوردن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح وشام وایام دیگر صبح بیاشامد دیگر آنکه خناق بلغمي را طلا کردن آن مفید است ومحلل اورام بلغمي است دیگر آنکه درد چشم بلغمي را چکانیدن آن درچشم باعث تسکین درد والم آن است وصفراوي را طلا کردن آن برپشت چشم محلل اورام پلکهای آن است وفرق میان درد چشم بلغمي وصفراوي آن است که بلغمي رادرد ساکن تر وحمرت کمتر وورم زیاده وصفراوي را درد وسوزش وچکیدن آب بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید وبرص را طلا کردن آن نافع بود دیگر آنکه درد دندان را ساکن کرداند چون مقدار عدسهٔ آن را بزیر دندان بگیرند ویا سائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وعصبانیهٔ ساذجه ومادیه را مثل صرع وسکته وفالج ولقوه وخدر واسترخا ورعشه ومانند اینها را مفید بود شربا وطلاء خصوصا با کلاب یا بایکی از ادهان مناسبه ودماغ را قوت بخشد وتفریح آورد واعانت طبیعت نماید بر دفع امراض ازخود دیگر آنکه صرع صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار نیم دانگ آنرا تا دانکي باشیر مرضعهٔ آن سائیده بخورانند وکفته اند که طفلی راچهارده روز ام الصبیان بود که یک زمان خالي نبود جدوار را بشیر مادر وی سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت وبارها آزمودیم وحکمای هند کویند که مداومت بآن مردم را فربه کند راقم کوید شاید مبرود المزاجان بلغمي مراد باشند وبعد از تنقیه در اکثر امراض وامزجه نفع آن بیشتر است وکفته اند درین دواصد وبیست منفعت است وانچه به تجربه معلوم شده واستماع از استادان یافته ودرکتب دیده اکتفا نموده شد وآن مضر ومصدع محرورین ویابس المزاجان ومصدع ایشان ومورث جراحت وقرحهٔ امعا است ومصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازه دوشیدهٔ آهن تافته وبا بعضی ازمبردات ومطفیات دیگر است بحسب مزاج وشخص وسن ونوع مرض ومقدار شربت آن ازنیم دانك تاچهار دانك بحسب مزاج وشخص ومرض مختلف است جهت اطفال ازنیم دانک تایکدانك ودرتپ ربع وسائر امراض دیگر دودانك ودرتقویت باه تا نیم مثقال ودر استسقا تاچهار دانك کفته اند وبدل آن در تفریح و

ترياقيت سه وزن آن زرنباد است وشايد در ترياقيت ترياق فاروق وپادزهر حيواني بدل آن باشند واين اقرب بقياس است از زرنباد على الاطلاق وچنانچه ذكريا فت تاثير آن بكيفيت صرف نيست بلكه بصورت نوعيه وبالخاصية است وقانون ترك افيون بجدوار در افيون ذكريافت * دستور خوردن جدوار خطائي * قلمي فرموده اند كه از بندهٔ فقير آثم محمد هاشم العلوي المحتاج الى غفران ربه الغني است از براى تقويت باه وجميع امراض باردهٔ بلغميه وامراض عصب ودفع جميع سموم وامراض حادثه از مواد سميه چون جذام وآتشك واز براى ذرب مزمن وضعف معدهٔ مزمن ومفاصل بارد وتقويت اعضاى رئيسه مقرر نموده آن است كه اول مرتبه تنقيه بايد نمود در اول فصل ربيع باين طريق كه دو روز اين منضج را بنوشند * صنعت آن

كاوزبان شاهتره بسفايج فستقي عنب الثعلب پرسياوشان بادرنجبويه افتيمون از هريك دو مثقال انجير زرد ده دانه مويز منقى بيست دانه ادويه را سواى افتيمون جوشانيده در آخر افتيمون را در پارچهٔ كتان بسته در ان انداخته يك جوش ديگر داده فرود آورده دائم كيسه را بمالند تا سرد شود پس كيسه را ماليده فشرده دور كنند وادويه را صافي نموده ترنجبين گلقند آفتابي در ان حل كرده باز صافي نموده بنوشند و روز سوم بر اجزاى مطبوخ مزبور سنامكي اصل السوس تخم كشوث از هريك دو مثقال بيفزايند شب چهارم پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه سنامكي از هريك نيم مثقال غاريقون كثيرا از هريك يكدانك كوفته بيخته بروغن بادام شيرين يك مثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره سه عدد پيچيده وقت خواب فرو برند واز عقب آن آب نيم گرم يك پياله بنوشند وطلوع صبح گاوزبان شاهتره بسفايج فستقي بادرنجبويه پرسياوشان غنچهٔ گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس افتيمون از هريك دو مثقال سنامكي چهار مثقال عناب انجير زرد از هريك ده دانه مويز منقى بيست دانه مجموع را سواى افتيمون جوشانيده صافي نموده افتيمون را در آخر بكتاني بسته در ان اندازند و يكجوش ديگر داده فرود آورند ودائم كيسه را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس كيسه را ماليده فشرده دور كنند وادويه را صافي نموده شيرخشت خراساني گلقند آفتابي از هريك ده مثقال ترنجبين فلوس خيارشنبر از هريك پانزده مثقال داخل كرده بمالند و بپالايند وروغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده بنوشند اگر بهمين تنقيه بدن پاك شد بهتر والا يكمرتبهٔ ديگر تكرار نمايند پس سه روز هر روز هليلهٔ مربا عددى بگلاب شسته تناول نمايند وبعد از ان تخم فرنجمشك يك مثقال گلاب ده مثقال نبات سفيد پنج مثقال بنوشند پس هفت روز اين حب را فرو برند * صنعت آن جدوار خطائي يكدرم ويكدانك بهمن سرخ بهمن سفيد زرنباد درونج عقربي خولنجان زرنب از هريك نيم مثقال ونيمدانك مايهٔ شتر اعرابي ورق نقره ورق طلا مرواريد ناسفته فادزهر معدني خطائي از هريك يكدانك كوفته بيخته بشيرهٔ نبات سفيد بقوام آورده سرشته حبوب سازند وهفت حصه نموده هر روز يك حصه را با گلاب ده مثقال فرو برند وغذا چهار ساعت از روز گذشته نخود آب بخورند وآخر روز تخم بالنگو يك مثقال گلاب دو مثقال نبات سفيد پنج مثقال بنوشند وشب پلاو گوشت مرغ جوان يا گوشت بره بخورند ويكهفته بعد از خوردن اين حبوب از ماست وپنير وترشيها وغذا هاى غليظه واعراض نفسانيه پرهيز نمايند * طريق ديگر بكيرند جدوار خطائي مجرب يكدرم وسه حصه نمايند وهر روز يك حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا فرو برند واز عقب آن شربتى از نبات وعرق گاوزبان و عرق بيدمشك بنوشند وبعد از سه ساعت نخود آب گوشت جوان مرغ با ادويهٔ حاره مانند دارچيني زعفران تناول نمايند يا قليهٔ شوربا بخورند قليه پلاو نيز خوب است واز حموضات ولبنيات اجتناب كنند واگر پيش از خوردن آن چند روزى خوردن نان واغذيهٔ غليظه پرهيز كنند اولى وفائدهٔ اين را بسيار نوشته اند * فصل دربيان حبوبى كه اصل عمود در آنها جدوار است

* ونیز درآنها قدری افیون ازبرای حفظ ترکیب داخل است واصل وعمود درآنها جدوار است بخلاف حبوب جدوار دیگر که در باب افیون ذکر نموده شد که اصل وعمود درآنها افیون است وجدوار ازبرای اصلاح افیون داخل است * حب جدوار با مومیائی که اوجاع بدن را دفع کند وتقویت بدن وقوتها نماید ونشاط آورد ومقوی اعضای رئیسه است ومعده را بغایت نافع است * صنعت آن جدوار خطائی بنفش آزموده درونج عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر سفید مومیائی دارا بجردی از هریک دودرم بسباسه مصطکی عود هندی افیون کازرونی بزرالبنج سفید ازهریک یک درم مشک ترکی نیم درم اجزارا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دوحب واگرعنبر اشهب ومروارید ناسفته وکهربای شمعی ازهریک نیم درم داخل نمایند میگردد اقوی * حب جدوار دیگر سرفه واوجاع صدررا نافع باشد ودل ودماغ وجمیع اعضای رئیسه راقوی گرداند ونشاط وفرح آورد ونعوظ قوی آورد وطعام هضم کند وسرعت انزال وسلس البول ولینت طبع وزکام ونزلهٔ باردرا دورکرداند * صنعت آن جدوار خطائی آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی ازهریک دو مثقال ونیم فلفل زرنباد مصطکی عود قماری سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارفلفل قرنفل خیربوا صمغ عربی خولنجان دارچینی عاقرقرحا افیون ازهریک یک مثقال ونیم فرفیون نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی هرصبح دوعدد وشام دوعدد باگلاب فروبرند واگر نزله باشد با عرق گاوزبان وازحموضات پرهیز نمایند * حب جدوار دیگر فادزهر ومومیائی که ازان اقوی است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی یک دانگ عنبر اشهب مومیائی دارا بجردی مشک ترکی خالص ازهریک یک مثقال عود قماری خام دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا ازهریک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ ازهریک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری ازهریک سه مثقال صمغ عربی یک دانگ ونیم قرص افعی تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش ازهریک ده مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بجلاب مقوم سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دوحب * حب جدوار نواب تقرب خان که بجهت نواب اشرفخان ترکیب نموده ونسخهٔ آن را بنواب معزی الیه داده بودند * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون خصیة الثعلب قصب الذریرة زعفران ازهریک دو مثقال صندل سفید مصطکی اسارون شامی عود قماری خام کثیرا افیون مشک خالص عنبر اشهب ازهریک یک مثقال اجزارا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاهدارند شربتی یک حب تادوحب * حب جدوار حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی * صنعت آن عود قماری خام مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید پوست زرد اترج قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته بسد فادزهر معدنی کهربای شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی بزرالبنج سفید ازهریک یک مثقال افیون کازرونی دومثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق نقره ازهریک ده عدد بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دوحب * حب جدوار دیگر که در تقویت باه وامساک منی بی نظیر است ومنافع بسیار دارد * صنعت آن جدوار خطائی مجرب افیون زعفران ازهریک نیم مثقال قرنفل یادرنجبویه کبابهٔ چینی فلفل دارفلفل ازهریک سه درم عودهندی چهاردرم فرنقاالطیب دودرم مشک ترکی مصطکی رومی ازهریک یک مثقال بابونه مروارید ناسفته ازهریک یک درم کوفته بیخته بجلاب سکری یا بشیرهٔ نبات مقوم سرشته حبوب سازند

* حب جدوار له غفرالله له ولوالده ولي بحق محمد صلعم وآله واصحابه * صنعت آن جوزبوا پنج عدد میان آنها را خالي کرده افیون کازروني یك مثقال فتیله کرده دران جوزها بگذارند وجوزها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نمایند تا یکه خمیر قریب بسوختن گردد خمیر را از آنها جدا کرده جدوار خطائي مجرب بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصري خصیة الثعلب مصري از هریک چهار مثقال عود قماري غرقي خام زرنباد درونج عقربي کبابهٔ چیني گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل الطیب مصطکي قرنفل غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ایرسا فلفل سیاه دانه خیربوا قاقلهٔ کبار زرنب بادرنجبویه خولنجان تخم هلیون مغز حب صنه دارچیني مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز حب القطن از هریك دو مثقال مایهٔ شترا عرابي کثیرا صمغ عربي از هریك یك مثقال تخم خشخاش مغز حب القلقل تخم خرفه مقشر از هریك پنج مثقال عنبر اشهب مشك ترکي ورق طلا ورق نقره محلولین از هریك نیم مثقال نبات سفید هفت مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از دو حب تا چهار حب واگر در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه قرص افعی بوزن آن داخل کنند * حب جدوار از تراکیب متاخرین است مقوي اعضای رئیسه وباه ومولد مني ومغلظ آن وباعث حصول ولد است باذن الله تعالی * صنعت آن جدوار خطائي مجرب دورم مروارید ناسفته کهربای شمعي بسد زرنباد صمغ عربي طباشیر عود غرقي خام قرنفل سنبل الطیب جوزبوا بسباسه قاقلهٔ کبار ریوند چیني بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه زعفران تخم انجره تخم شلغم حرمل خشخاش سفید خشخاش سیاه عنبر اشهب مشک خالص ازهریك نیم مثقال ودرنسخهٔ دیگروزن مشك ربع مثقال است یاقوت رماني لعل بدخشي ازهریك ربع مثقالی ورق نقره ورق طلا محلولین ازهریك ربع مثقالی چلغوزه مغز سرگنجشك نر خصیة الثعلب مصري کشن خرما بیخ شیبي لسان العصافیر افیون مصري خالص ازهریك یك مثقال ودرنسخهٔ دیگربوزیدان شقاقل مصري بیخ لفاح ازهریك نیم مثقال داخل است ودرنسخهٔ دیگرافیون داخل نیست اجزا کوفته بیخته باکلابی که دران صمغ عربي ربع مثقال ونبات دو مثقال خیسانیده باشند سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی ونخودی بورق طلا ونقره پیچیده درسایه خشك نمایند شربتی از یك حب تا سه حب ازبزرگ وکوچک تا پنج حب * حب جدوار منقول ازحکیم مسیح همه قوی واعضای رئیسه ازدل ودماغ و کبد وسائراعضا واعصاب وباه را قوت بخشد ورياح غلیظه رادفع کند وسعال بلغمي وقئ الدم واوجاع نقرس ومفاصل و بواسیروفالج ولقوه وسکته وصرع ونزله وشقیقه واسترخای زبان ودرد چشم وسرعت انزال وقوباوقروح امعا راسودمند بود وفرح وسرور آورد وبراشتهای طعام وهضم یاري کند وسیاهي موی رامحافظت نماید ورفع زهرجانوران گزنده نماید ورنك را سرخ گرداند وقولنج بگشاید وبول براند وسنگ گرده ومثانه بریزاند وروشني چشم بیفزاید ودیوانگي وسوداراد دفع کند ومداومت آن ازجمیع امراض مذکوره وعلل بلغمي وسوداوي ایمني بخشد وپیش ازطعام وبعد ازطعام توان خورد

* صنعت آن جدوارخطائي مجرب زعفران راسن مقل ازرق کبابهٔ چیني بهمن سرخ بهمن سفید جوزبوا انیسون تخم سداب تخم گزر ورق گل سرخ زنجبیل ازهریك یك مثقال صیرفي که چهار ماشه باشد دارفلفل دو مثقال ویك ربع زرنباد هفت ماشه آملهٔ مقشر شقاقل مصري ازهریك شش ماشه اسارون دارچیني بادرنجبویه افیون اعلی خالص ازهریك پنج ماشه بزرالبنج سفید عاقرقرحا تخم کرفس عود قماري غرقي خام صمغ عربي قرنفل خولنجان خصیة الثعلب مصري بسباسه نعناع گاوزبان حب الآس سعد کوفي مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر ماهي سقنقور اگرنباشد بدل آن ریگ ماهي یا هردوا سپند سفید مروارید

ناسفته تخم هليون درونج عقربي ازهريك يك درم صيرفي كه سه ماشه باشد سنبل الطيب قاقلهٔ كبار فرفيون ريوند چيني
مصطكي رومي سليخه شيطرج هندي زراوند مدحرج گل نيلوفر مايهٔ شترا عرابي نخود الوندي عنبراشهب ازهريك نيم مثقال
صيرفي بسد دواله نبات مشك خالص لعل بدخشي ياقوت رماني ازهريك يک ماشه جند بيد ستر نيم ماشه ورق طلا ورق نقره
حلولين بقدر كفاف ادويه كوفته بيخته باگلاب سرشته حبوب سازند هر حبي بقدر نخودي در ورق طلا و نقره پيچيده در سايه
خشك نمايند شربتي يك حب تا سه حب * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار خطائي مجرب پنج مثقال عنبراشهب زرنباد
درونج عقربي صندل سفيد مرواريد ناسفته زعفران ورق طلا ازهريك يك مثقال ورق نقره گل گاوزبان ازهريك دو مثقال
ياقوت رماني لعل بدخشاني مشك تبتي خالص عود هندي غرقي خام صمغ عربي افيون خالص ازهريك نيم مثقال ادويه كوفته
بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار مجرب زرنباد دارچيني تخم كرفس عود قماري
غرقي خام ازهريك ثلث درهمي بزر البنج دوثلث درهم ادويه كوفته بيخته صمغ عربي را درگلاب حل كرده بآن بسرشند و
حب سازند هر حبي بقدر نخودي بورق طلا و نقره پيچيده در سايه خشک نمايند شربتي از يك حب تا سه حب اين حب فالج
وامراض بارده را نافع است وامساک آورد * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار خطائي مجرب بزر البنج زعفران ازهريك
نيم مثقال سنبل الطيب پوست بيضهٔ مكلس اسارون ازهريك يک ونيم مثقال افيون عاقرقرحا عنبراشهب مصطكي سليخه پوست
بيرون پسته ازهريك يك مثقال زرنب درونج عقربي عود هندي دارچيني ازهريك يك مثقال و ربع مثقالي نانخواه مشك خالص
فلفل سياه ازهريك ثلث مثقال ادويه كوفته بيخته بعسل بسرشند وحبوب سازند * حب جدوار مختصر * صنعت آن جدوار
خطائي مجرب عنبراشهب ازهريك يك مثقال مصطكي زعفران افيون ازهريك دو مثقال واگر افيون را يك مثقال كنند و
براى غير معتادين با فيون نيم مثقال كنند بهتر است مشك نيم مثقال افيون را درگلاب حل كرده صاف نمايند ودر آفتاب
كذارند تا غليظ كردد ادويه كوفته بيخته بآن سرشته حبوب سازند * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار مجرب افيون خالص
اعلى عود غرقي خصية الثعلب مصري ازهريك يكدرم عنبراشهب يكدرم ودو ثلث درم درونج مشك خالص قرنفل ورق گل
سرخ زرنب ازهريك ثلث درمي فلفل سنبل الطيب جوزبوا طباشير قرفه قاقلهٔ صغار بسباسه ازهريك دوثلث درمي ورق نقره
ورق طلا بقدر كفاف ادويه كوفته بيخته باگلاب سرشته حبوب سازند شربتي از يک حب تا سه حب * حب جدوار ديكر نافع از
براى امراض سوداويه * صنعت آن جدوار خطائي مجرب عنبراشهب مرواريد ناسفته تخم خرفهٔ مقشر گل گاوزبان تخم
فرنجمشك صندل سفيد كشنيز خشك مقشر طباشير سفيد ازهريك يك مثقال افيون يكدانك زعفران نيم مثقال لاجورد مغسول
چهاردانك كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبي بقدر نخودي شربتي دو حب * فصل در ذكر حبوب جدواري

كه اصل وعمود در آنها جدوار است وافيون داخل نيست * حب جدوار از متاخرين در تقويت باه وهاضمه وضعف دل ومعده
بنهايت نافع است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب مرواريد ناسفته دارفلفل تخم بادرنجبويه ازهريك يك مثقال تخم فرنجمشك
عود قماري قرنفل كبابهٔ چيني قرفة الطيب فلفل ازهريك دو مثقال خصية الثعلب مصري سه مثقال زعفران نيم مثقال ادويه
كوفته بيخته قند سفيد بيست و دو مثقال بقوام آورده ادويه بدان سرشته حبوب سازند هر حبي بقدر نخودي بورق طلا و نقره
ازهريك سي عدد پيچيده نگاهدارند شربتي نيم مثقال * حب جدوار ديكر از متاخرين مبهي وهاضم ومقوي بدن است ونافع
از براى سموم * صنعت آن جدوار خطائي مجرب عود قماري خام صندل سفيد زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربي فلفل درونج

عقربي دارچيني ازهريك دومثقال مصطكي عاقرقرحا مشك تبتي ازهريك نيم مثقال كوفته بيخته بشيرهٔ نبات سرشته حبوب سازند
* حب جدوار منقول از بياض حكيم محمد حسين بخط معزي اليه بدن را قوت دهد و حافظ صحت ومقوي اعضاى رئيسه ومعده و
دافع آلام وامراض بارده است * صنعت آن جدوارخطائي مجرب صندل سفيد بگلاب سوده زرنباد دارچيني درونج عقربي صمغ
عربي ازهريك يك مثقال عود قماري خام يك مثقال ونيم مصطكي رومي زعفران عاقرقرحا ازهريك نيم مثقال قرنفل فلفل سياه
مشك تركي ازهريك دومثقال كوفته بيخته باشيرهٔ نبات سفيد سرشته حبوب سازند هرحبي بقدرنخودى شربتي يكدانك * حب جدوار
اطباى هند گفته اند كه حافظ قوى وارواح است وچون هرسال چند روز بآن مداومت نمايند بعمرطبيعي ميرسانند * صنعت آن
جدوارخطائي مجرب تخم كندنا دارچيني فلفل دارفلفل كند رطلق مكلس فولاد مكلس ازهريك سه مثقال دانهٔ هيل بوا قرنفل
زنجبيل زعفران صبرسقوطري زرد ازهريك دومثقال سعدكوفي سنبل الطيب عود قماري خام غاريقون هش سفيد ازهريك
چهارمثقال باد زهرحيواني اصطهباناتي يك مثقال مصطكي پنج مثقال ذهب مكلس يك دانك طلق مكلس وفولاد مكلس وذهب
مكلس رادرروغن گاو بجوشانند وباقي ادويه را كوفته بيخته بآن بسرشند و بعسل مصفى بقوام آورده سرشته حبوب سازند هرحبي
بقدرنخودى بورق طلا ونقره پيچيده نگاه دارند شربتي دوحب * حب جدوارفادزهري مومياثي حكيم محمد باقر موسوي منقول
ازخط نوادهٔ معزي اليه ميرزا عبد الباقي قلمي فرموده اند دربيان حب مفرح ومقوي قلب وحافظ صحت كه تركيب بسائط آن
بدستياري پنجهٔ حواس خمسه باطني اين حقير وتقديرمقاديرآن بمهراس طبع اين فقيرصورت بسته اميدكه درنظريك جهتان
اين دردمان ولايت نشان موردتحسين ودرمذاق طبع صوفيان آستان خسروشاه نشان شيرين آيد * صنعت آن جدوارخطائي
مجرب هفت مثقال فادزهرمعدني سه مثقال مرواريد ناسفته دومثقال ياقوت رماني عنبراشهب ازهريك يك مثقال زعفران
موميائي دارابجردي ازهريك نيم مثقال موميائي رادرروغن بنفشه بادام يا روغن مغزپستهٔ مدبردربنفشه گداخته باقي ادويه
واسواى جواهروفادزهركوفته بيخته جواهروفادزهررابالعاب بزرقطونا كه دران صمغ عربي وكثيرا حل كرده باشند صلايه نموده
بعدازان ادويه رابآن سرشته درهاون سنگي بدسته بمالند بعدازان حبها سازند هرحبي بقدرنخودى بورق طلا بپيچيده
ياورق نقره ودرسايه خشك كرده نگاه دارند شربتي چهارقيراط * حب جدوارحكيم عمادالدين محمود منقول ازخط ميرزامحمد باقر
ولد حكيم معزي اليه * صنعت آن جدوارخطائي مجرب پنج مثقال عنبراشهب يك مثقال مشك نيم مثقال زرنباد درونج عقربي
صندل سفيد مرواريد ناسفته زعفران ورق طلا ازهريك يكمثقال ياقوت رماني لعل بدخشي صمغ عربي عودقماري خام ازهريك
نيم مثقال ورق نقره گل گاوزبان ازهريك دومثقال ويكدانگ بدستورمقررحبوب سازند شربتي چهارقيراط * حب جدوارديگر
* صنعت آن جدوارخطائي مجرب بنفش نيم مثقال فادزهرحيواني قرنفل زعفران عاقرقرحا جندبيدستر جوزبوا بسباسه
دارچيني دانهٔ هيل بوا ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهريك يكدانك كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدرنخودى
شربتي ازسه حب تاهفت حب * حب جدوارصغيرجدوارخطائي مجرب مرواريد ناسفته ازهريك دوجزونبات سه جزو بالعاب
بهدانه سرشته حبوب سازند شربتي نيمدرم * حب جدواركه درتقويت قلب ودماغ وجميع اعضاى رئيسه ودفع رطوبات دماغي و
دردمعده وبرودت دماغ ومعده نفع تمام دارد * صنعت آن جدوارخطائي مجرب عودغرقي خام مصطكي رومي ازهريك
پنجدرم دارچيني گل گاوزبان گاوزبان زعفران پوست زرد اترج ازهريك ششدرم درونج اسطوخودوس قاقلهٔ كبار قاقلهٔ صغار
فلفل دارفلفل ريوند چيني عاقرقرحا سنبل الطيب دوالله زرنباد وج تركي مشك خالص عنبراشهب ازهريك يكونيم درم

اجزا کوفته بیخته با کلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی وبورق طلا ونقره پیچیده درسایه خشک نمایند شربتی یک
حب تا سه حب وتا پنج حب بحسب قوت ومزاج * حب جدوار دیگر که مبهی وهاضم طعام ومقوی بدن است * صنعت آن
جدوارخطائی مقشر مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج عقربی فلفل سیاه ازهریک دومثقال
مصطکی زعفران ازهریک یک مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند شربتی ازیکدانک تادودانک * حب جدوار دیگر
بنهایت مقوی باه است ودر امساک منی بی نظیر * صنعت آن جدوارخطائی بهمن سرخ بهمن سفید زعفران صندل سفید
مرواریدناسفته ازهریک پنج مثقال بادزهرحیوانی مجرب یکدانک عنبر اشهب مشک تبتی ازهریک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانک ونیم عود قماری قرنفل فلفل دارفلفل غنچهٔ گل سرخ سعد کوفی ازهریک دو مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب
مصری ازهریک ده مثقال زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب ازهریک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ
مکلس ازهریک یک مثقال اجزا کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوبها سازند هرحبی بقدر نخودی درسایه
خشک نمایند شربتی پنج عدد * حب جدوار دیگر امساک منی کند وسرعت انزال منی را دور گرداند وتقویت باه کند وپشت
را قوی گرداند وضیق النفس را نافع بود وبواسیر بادی وخونی راسود آرد وتپهای کهنه وسرفه وسل را مفید است * صنعت آن
علک البطم مصطکی رومی ازهریک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانک ونیم جدوارخطائی مجرب دودانک زعفران
یکدرم اجزا را نرم سائیده با اندک شیرهٔ نبات بکلاب بقوام آورده سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا و
نقره پیچیده درسایه خشک کرده نگاهدارند شربتی پنج حب * حب جدوار تالیف حکیم محمد حسین حکیم باشی شاه جنت مکان
شاه عباس صفوی موسوی مقوی جمیع اعضای رئیسه ومقوی باه است ونشاط آورد ومجرب است * صنعت آن جدوارخطائی مجرب
عود هندی قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ مایهٔ شتر اعرابی ازهریک سه مثقال زرنباد درونج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی بادرنجبویه سازج هندی بسباسه
خولنجان کبابهٔ چینی عود الصلیب بوزیدان تودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم فرنجمشک دوقو عاقرقرحا ازهریک دومثقال
گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید پوست زرد اترج سمکهٔ صیدا ازهریک پنج مثقال صمغ عربی
هفت مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ازهریک یک مثقال بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا را کوفته بیخته
بکلاب سرشته حبوب سازند وبورق طلا ونقره ازهریک یک مثقال پیچیده درسایه خشک نمایند وباید که حبوب هریک بقدر
نخودی باشد شربتی ازپنج حب تا هفت حب باعرق جزر بمقدار یک اوقیه فروبرند * حب جدوار دیگر * صنعت آن
جدوارخطائی آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب ازهریک پنجدرم کهربای شمعی مروارید ناسفته
یاقوت رمانی تخم کرفس سازج هندی حب بلسان سلیخه عود بلسان فرفیون زنجبیل دارچینی کبابهٔ چینی زراوند مدحرج
اسارون شامی زرنب عود هندی خام غرقی پوست بیرون پسته صمغ عربی دارفلفل عقیق یمانی بسد یشب سبز ازهریک
سه درم زعفران نانخواه جوزبوا بسباسه حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری ازهریک شش درم عاقرقرحا درونج
عقربی مرمکی صافی ازهریک چهاردرم بزرالبنج سفید زرنباد ازهریک دو درم عنبر اشهب یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره یکصد عدد ادویه را آنچه کوفتنی است کوفته بیخته وآنچه صلایه کردنی است باکلاب برسنگ سماق صلایه کرده وآنچه حل
کردنی است حل کرده مجموع را بروغن مغز پسته چرب نموده حبوب سازند هرحبی بوزن نخودی شربتی ازچهار حب تاشش حب

* حب جدوار دیگر بجهت تقویت باه وقوت هاضمه وضعف دل ومعده * صنعت آن جدوار خطائي آزموده مروارید ناسفته دارفلفل ازهریك یکمثقال فلفل قرفة الطیب عود قماري خام قرنفل کبابهٔ چیني ازهریک دومثقال خصیة الثعلب مصري شقاقل مصري تخم بالنکو ازهریك سه مثقال زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بجلاب سکري سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی نیم مثقال * حب جدوار دیگر که مقوي معده وباه وقلب است وهاضمه را قوت دهد وخفقان بارد را زائل کند ودر تقویت باه بی نظیر است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب مروارید ناسفته دارفلفل کهربای شمعي ازهریک یك مثقال فلفل زنجبیل خولنجان قرنة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید عود قماري خام قرنفل کبابهٔ چیني ازهریك دومثقال خصیة الثعلب مصري شقاقل مصري تخم بالنکو ازهریك سه مثقال زعفران نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکري مقوم سرشته حبوب سازند وبورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی نیم مثقال واین حب جدوار با نسخهٔ قبل یك است با اندک تفاوتی * حب جدوار دیگر * صنعت آن بادزهر معدني مجرب یك دانك عنبراشهب مشك ترکي ازهریك نیم مثقال صمغ عربي یکدانك ونیم عود قماري قرنفل فلفل غنچهٔ گل سرخ سعدکوفي ازهریك دومثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوارخطائي بهمن سرخ بهمن سفید زعفران ازهریك پنج مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب مصري ازهریك ده مثقال زرنباد دارچیني ایرسا شقاقل مصري سنبل الطیب ازهریك سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس ازهریک یك مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سفید مقوم سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودي شربتی پنج حب * حب جدوار که مقوي قلب ودماغ و کبد است وباه برانگیزد ومعده را موافق باشد وپشت وکمر را قوت دهد ونشاط آورد * صنعت آن اشنه سنبل الطیب صندل سرخ صندل سفید حب الآس لاجورد مغسول شمط مغسول ساذج هندي تخم ریحان تخم خشخاش کشنیز خشك مقشر پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس ازهریك سه مثقال جدوارخطائي بنفش مجرب سه مثقال ونیم مروارید ناسفته بسد کهربای شمعي یشب سبز عنبراشهب ابریشم مقرض ریوند چیني زنجبیل سفید طباشیر سفید لادن فلفل ازهریك دومثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خرفه مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغزچلغوزه مغز حب الزلم مغزنارجیل مقشر مصطکي ازهریک پنج مثقال گل مختوم کافور قیصوري ورق نقره مشك ترکي ازهریک یك مثقال تودری زرد تودري کلکون ازهریك دومثقال ونیم ورق طلا نیم مثقال ادویه را انچه صلایه کردني است با گلاب برسنك سماق صلایه کرده وانچه کوفتني است کوفته بیخته وانچه حل کردني است حل کرده بروغن بلسان چرب نموده بآب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند شربتی یك درم واگر خواسته باشند اجزا را بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی ازان یك مثقال است * حب جدوار حکیم ارشد قمي منقول ازخط ولد ارشد معزي الیه میرزا ابراهیم * صنعت آن ذهب مکلس جدوار خطائي فادزهر معدني خطائي اعلی ازهریك یك مثقال جوزبوا مصطکي رومي زعفران ازهریک چهاردانك دارچیني چهار مثقال قرنفل نیم مثقال صمغ عربي دودانك کثیرا یك دانك طین الرمم حب سازند هرحبی بقدر نخودي وچون یک حب این حبوب درحمی ربع پیش ازوقت نوبت به نیم ساعت با گلاب فروبرند نافع است * حب جدوار حکیم سلیمان باه را قوت دهد * صنعت آن جدوار خطائي مجرب مایهٔ شتر اعرابي قرص افعی خصیة الثعلب مصري زعفران ازهریك سه درم عنبراشهب مصطکي رومي مشك خالص خایهٔ خروس کند رسعدکوفي ازهریك یکدرم کافور جوزدانه نیمدرم اجزا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخود ی بورق طلا ونقره پیچیده خشك نمایند شربتي ازیک حب تادوحب * دهن جدوار

جهت رفع اوجاع مفاصل واوجاع ورک وعرق النسا ونقرس والتیام جروح تمرنخا وقطورا مغیس * صنعت آن بگیرند جدوار خطائي مجرب را وجوکوب نموده یک شبانروز در آب باران یا خمر عنبي بخیسانند پس بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت آن در شراب آید پس نیکو مالیده صاف کرده باهم وزن آن آب صافي روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن ورد احمر باآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند ونسوزد وبکار برند * مرهم جدوار از صنعت حکیم علي کیلاني شارح قانون گفته که این مرهم نیز عدیل ومانند دهن دیودار است در کثرت فوائد بلکه ازان زیاده ونمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات واندمال آنها دوائی نه مرهمی * صنعت آن جدوار خطائي خوب مجرب که بیش نباشد یک مثقال زرد چوبه دیودار اصل السوس بعین در آخر برک حناء خشک دود مجتمع بر سقوف دکاکین حمصان ونخود بریزان نه دکاکین زرکران ومس کران وقلعي کران وغیرها از هریک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برک درخت نیم تازهٔ سبز هوجویه از هریک دو اوقیه قنه نصف اوقیه چوبها وبیخها را نیم کوفته وبر روی سنک صلایه نرم بسایند تا مضمحل کردد وبا سائر ادویه سوای قنه در دو نیم من آب باآتش ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب صافي آن را بکفچهٔ که بسیار سوراخ آن ریزه وتنک باشد بگیرند و از پشت همان کفچه در دیکچه بفشارند واثفال آنرا تا انچه دران مائیت است برآید پس آن مائیت را کرفته اثفال را دور نمایند وبریزند بران روغن کنجد تازهٔ خالص بیست اوقیه وباآتش ملایم بجوشانند تا آنکه قریب بخشک شدن آب کردد پس صاف نمایند واثفال را فشرده دور نمایند وقنه را با اندکی ازان روغن حل نموده صاف نمایند وباد واوقیه موم زرد در باقي روغن بریزند وباآتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید واحتیاط نمایند که نسوزد وعند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اکر در بعضی بلاد برک درخت نیم یا پوست درخت مغیلان یا جدوار فائق ممتحن یافت نشود باکی نیست بتخفیف آن لیکن تمام اجزا بهتر واولی است * مرهم جدوار دیکر قروح خبیثه وناصور وزخم آتشک وزخمهای کهنه را نافع ومجرب است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب یک مثقال هوجویه قنه پوست درخت مغیلان برک حنا در سایه خشک کرده از هریک نوزده مثقال برک نیم در سایه خشک کرده موم زرد غیر مستعمل از هریک سي وهفت مثقال ونیم روغن کنجد سفید هفتاد وپنج مثقال اجزارا سوای جدوار در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صاف نموده بعد ازان موم وقنه وروغن را داخل کرده باآتش ملایم بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس جدوار را نرم سوده داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان مانند مرهم شود ودر ظرف چیني نکاهدارند وعند الحاجت بکار برند * فصل در ذکر نسخ معاجین جدواري * این معجون را موسی بن میمون از خط شیخ رئیس نقل کرده وقلمي نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که بنهایت مقوي باه است ودافع جمیع سموم وهاضمه را قوي کرداند واعضای باطنه را تمام علی العموم قوت دهد خصوص دل را ودفع بلغم کند ومانع صعود ابخره بدماغ است وتقویت جمیع اعضا وحواس ظاهر وباطن کند و کدورتها زائل کرداند وتفریح آورد ونفس را قوي کرداند وحافظ صحت است ومانع بسیاری از امراض است وفوائد این معجون را بسیار نوشته وما مختصر کردیم * صنعت آن جدوار خطائي مجرب قسط تلخ غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله از هریک یک اوقیه آملهٔ منقی دو اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس کاوزبان از هریک یک اوقیه لسان العصافیر شقاقل مصري تخم هلیون تخم خربزه تخم جرجیر بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطکي عود بلسان باقشر از هریک نیم اوقیه کبابهٔ چیني قرنفل دارچیني از هریک ربع اوقیه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین روغن مغز پسته مکرر چرب نموده

باعسل مصفی دو وزن ادویه وجلاب سه رطل که بقوام آورده باشند بسرشند و هر روز یك مثقال آنرا تناول نمایند تامزاج
باعتدال آید * معجون جدوار دیگر مقوی باه و مجرب است * صنعت آن عود قماری خام قرنفل شقاقل مصري خصیة الثعلب
مصري از هریك سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابهٔ چینی فلفل تخم بالنکو دار فلفل از هریك دو مثقال تخم بابونه مروارید ناسفته
جدوار خطائي مجرب ازهریك یك مثقال قند سفید سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن معجون
سازند * معجون جدوار نواب حکیم الممالك مرحوم * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر دارچیني
وج ترکي ازهریک دو توله سعد کوفي یکونیم توله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کندر ازهریك یکتوله مغز پسته سه توله مویز منقی
بیست توله اسطوخودوس پوست زرد اترج گاوزبان گیلاني جدوار خطائي تخم خربزه ازهریك دو توله قسط تلخ غنچهٔ
گل سرخ لسان العصافیر شقاقل مصري تخم هلیون زعفران بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطکي عود الصلیب عود بلسان ازهریك
یکتوله روغن بادام شیرین روغن پسته ازهریك پنجتوله عسل مصفی یکونیم سیر قند سفید پاو سیر ترنجبین بیست توله بقوام آورده
علی الرسم معجون سازند شربتی ازیك مثقال تا دو مثقال * فصل در بیان نسخ مفرحات جدواري * مفرح جدوار که حسب الامر
حضرت اقدس اعلی ظل الهي شاه سلیمان صفوي موسوي حکیم محمد باقر موسوي حکیم باشي از حکیم فرنگي نسخهٔ آنرا گرفته
* صنعت آن جدوار خطائي مجرب زعفران تخم ریحان عود هندي قرنفل پوست اترج خولنجان بسباسه جوزبوا میعهٔ سائله
ازهریك دودرم ونیم انیسون عاج سوخته مرزه افتیمون ازهریك یکدرم کافور قیصوري مشك ترکي عنبر اشهب مروارید ناسفته
استخوان دل گوزن یعني بادزهر حیواني گوزني ازهریك نیمدرم ورق طلا ورق نقره از هریك بیست وچهار درم آب سیب
شیرین عرق گاوزبان ازهریك قدری قند سفید دو وزن مجموع ادویه قند را درآب سیب وعرق گاوزبان حل کرده بقوام
آورند واجزا رابآن معجون سازند شربتی دودرم تا سه درم * مفرح جدوار جلالي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب
مروارید ناسفته یاقوت رماني بادزهر معدني خطائي کهربای شمعي بسد محرق پوست بلیله عود قماري خام اسارون شامي
ماهي روبیان بسباسه زرنباد خصیة الثعلب مصري بهمن سفید بهمن سرخ گل گاوزبان ورق گل سرخ بوزیدان شقاقل مصري
تخم خشخاش ازهریک سه مثقال ابریشم مقرض لاجورد مغسول ریوند چیني افتیمون اقریطي سنبل الطیب مصطکي رومي
زعفران ساذج هندي عنبر اشهب مایهٔ شترا عرابي صندل سرخ دارچیني زنجبیل قرنفل جوزبوا درونج عقربي سعد کوفي
بادرنجبویه تخم هلیون تودري سرخ تودري زرد قاقلهٔ کبار تخم فرنجمشك کبابهٔ چیني خولنجان طباشیر سفید ورق نقره از
هریك دومثقال مشك ترکي ورق طلا ازهریك یکمثقال آملهٔ منقی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین ازهریك چهاریکمن
تبریز قند سفید یکصد وپنجاه مثقال عسل مصفی دویست مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیکدرم تا یك مثقال
طبي ودرنسخهٔ دیگر پنج مثقال افیون درین مفرح داخل است ونسخهٔ اول خوب است * مفرح جدوار شریفي * صنعت آن
جدوار خطائي مجرب وج ترکي نارمشك سنبل الطیب دارچیني تخم زردک تخم شلغم رازیانه خصیة الثعلب مصري مخلصه
زرشک منقی گل مختوم مروارید ناسفته کهربای شمعي ازهریک سه مثقال پوست زرد اترج گل گاوزبان صندل سفید شیر
آملهٔ منقی طباشیر سفید ابریشم مقرض ازهریك پنج مثقال بهارنارنج خشك کرده مغز تخم خیارین عود هندي غرقي خام تخم
خرفهٔ مقشر ازهریك هفت مثقال قرنفل جوزبوا خولنجان سعد کوفي تخم افرنجمشك زرنب بسباسه فادزهر حیواني اصطهباناتي
ازهریك یکمثقال ونیم قرفة الطیب دارفلفل قاقلهٔ کبار زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصوري لعل بدخشي زمرد اعلی ازهریک یك

مثقال پوست بیرون پسته جنطیانا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مصطکي قاقلهٔ صغار درونج عقربي کبابهٔ چیني بهمن سفید بهمن سرخ از هریک دومثقال یاقوت رماني بادرنجبویه فادزهر معدني خطائي عنبراشهب از هریك چهار مثقال مشک ترکي نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهار صد مثقال بدستور مفرح مرتب نمایند میرزا محمد باقر حکیم باشي قلمي نموده که من این مفرح را حسب امرابلی ساختم لیکن کافور وفادزهر حیواني راداخل نکردم ومشارالیه قدر خور اک آن را از براي هرمرض مختلف نوشته ودرامراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه نشده

* باب الجيم مع الزاء المعجمة *

جزر بفتح جیم وزای معجمه وراي مهمله بفارسي کزر وزردک وبهندي کاجر گویند بري وبستاني میباشد بستاني آن دوقسم میباشد یکی طویل ویکی مستدیر در دوم گرم وتر وگویند دراول تر است مبهي و ملطف ومدر بول وحیض وخصوصا بري آن ومفتح سدهٔ جگر واستسقا وقاطع بلغم ومقوي معده وملین ودیرهضم وچون بکوبند و بر قروح متآکله ببندند نافع است آن را وجهت سرفهٔ کهنه ودرد سینه وذات الجنب و درد معده وجگر وتسکین مغص واخراج حصاة مفید وبطول طبخ ریشهاي آن محلل خون جامد ومرباي آن بغایت مبهي ومنعظ ومقوي احشا ورحم وهاضمه وسریع الهضم وپرورده آن بسرکه ونمک جهت اذابهٔ سپرزبی عدیل ومقوي معده وجگر بارد ودوشاب آن قریب بمرباي آن است و نبیذ آن که آب افشردهٔ آن را با ربع وزن آن عسل جوشانیده درخم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده وبطئ الانحدار ومصدع وعرق آن که با ادویهٔ مناسبه گرفته شود بدستوریکه انشاء الله تع عنقریب مذکور خواهد شد درجمیع آثار نائب مناب خمر است مگر در زیادتي اسکار وضماد برگ آن جهت آکله نافع وجرم آن بطئ الهضم ونفاخ ومضر محرورین و مصلحش ادویهٔ حاره وآبکامه وپختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم آن تا صد وشصت مثقال و از مرباي آن تا هفت مثقال واز نبیذ آن تا پنجاه مثقال وتخمش محرک باه ودر آثار مثل اصل آن ودر ادرار بول و حیض قوي تر خصوصا بري آن وچون یك جزو آن را با یك جزو تخم شلغم درجوف ترب کوده درزیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وعسر بول مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش انیسون ودوقو است و بري آن را در بلاد قزوین گزرانامند بیخش بقدر انگشتی وگلش زرد وغلاف آن تخم خارناک دراول سوم گرم ودر آخر اول خشك وباندک حدتي ودر افعال سواي تحریك باه قویتر از بستاني وحمول آن مخرج جنین وخوردن خام آن جهت سموم وضماد پختهٔ اصل وبرگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع وآویختن آن در منازل باعث گریختن هوام است ومضر معده وحلق وعصب ومصلحش انیسون وحمول آن منقي رحم ومعین برحمل است * حلواي جزر مبهي ومدر بول ومفتح سدهٔ جگر وجهت سرفهٔ بارده واخراج حصاة کلیه ومثانه نافع است * صنعت آن بگیرند زردک رسیده وپوست آن را دور کرده از گل وتراش بتراشند واستخوان سخت میان آنرا دور کنند پس آن زردک تراشیده را در آب وگلاب بپزند تا مهرا شود وبا سطام برهم زنند وشیرهٔ نبات سفید با عسل مصفی بقدر حاجت دران داخل کرده بپزند وبرهم زنند تا قریب با نعقاد رسد پس قدري مشك وعنبراشهب را با نبات سفید کوبیده وزعفران را با گلاب سائیده دران داخل نمایند وبرهم زنند پس مغز پستهٔ بوداده ومغز بادام بوداده نیم کوفته داخل نمایند وبرهم زنند ودر سیني کشیده پهن کنند وبطریق لوزبریده نگاهدارند وطریق بوداد ن مغز پسته ومغز بادام در حلواها آن است که بادام وپسته را مقشر کرده آرد گندم را در ماهي تابه کرده مغز پسته وبادام را دران اندازند ودر زیر آن آتش ملایم کنند وبرهم زنند تا بوداده شود * فصل در ذکر نسخ اشربهٔ جزر * شراب جزر

چندان قوت دارد که به تجربه در نیاید * صنعت آن بگیرند جزر و پوست آن را تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان آنرا بیرون آورده جزر را ریزه کرده مانند دراهم یکمن آنرا در دیگ کرده وسه درهم حلبه و دو من و نیم آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بخمیر محکم نموده بآتش ملایم بپزند تا جزر مهرا شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و به پالایند و بمقدار صافی آن عسل مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند این ادویه را تودری سرخ تودری زرد از هریك پنجدرم زنجبیل چهار درم قرنفل خولنجان از هریك سه درم جوزبوا بسباسه از هریك هفت درم و نیم کوفته درصرهٔ کتان کشادی کرده دران اندازند و بآتش ملایم به پزند و لمحه بلمحه کیسه را بدست بمالند تا قوت ادویه بیرون آید و بقوام آورند و کیسه را مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را سرد کرده درظرف چینی نگاه دارند و هر روز بیست درم آن را با قدری آب یا عرق جزر بیاشامند * صنعت این شراب به نسخهٔ سید اسمعیل که در ضعف باه ذکر کرده بگیرند جزر وسر و بن و استخوان آنرا دور کرده خرد نموده دومن آن را در دیگ سنگی کرده سه درم حلبه و ده من آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آن را بخمیر گرفته به پزند تا جزر مهرا شود پس فرود آورده سر دیگ را برگرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوشبوی مصفی از رغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون تودری سرخ تودری زرد از هریك دودرم زنجبیل سه درم دارچینی جوزبوا بسباسه قاقلهٔ صغار از هریک یك درم کوفته درصرهٔ کتانی کرده در دیگ اندازند و بجوشانند و لمحه بلمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل میکنند * شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در دو من از ان ده برابر آب داخل کرده به پزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و بوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده و این ادویه را کوفته درصرهٔ کتانی کشادی کرده دران اندازند و بآتش ملایم بجوشانند و لمحه بلمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار نارمشك جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هریك یك درم خولنجان سنبل الطیب از هریک پنجدرم رازیانه کرویا دوقو از هریک دودرم انیسون پنجدرم امارون سلیخه از هریك چهار درم زعفران دودرم مشك تبتی یک درم * شراب جزر به نسخهٔ قلانسی درامر باه بی نظیر و مقوی بدن و کرده است * صنعت آن بگیرند جزر رسیدهٔ اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آن را دور کرده ریزه ریزه چون دراهم نموده در دیگ پاکیزه کرده ده وزن جزر آب خالص بر روی وی کرده به پزند تا مهرا شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بمالند و بپارچهٔ پاکیزه کرده بپالایند و داخل کنند درهر جزوی از ان یك جزو شراب عتیق صافی صرف و یك جزو عسل سفید خوشبوی مصفی پس بگیرند این ادویه را و کوفته در پارچهٔ کتانی بسته چنانکه ثلث خالی باشد و در دیگ اندازند و به پزند تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب را بکار برند و ادویه این است قاقله نارمشك جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هریك سه درم خولنجان سنبل الطیب از هریك پنجدرم رازیانه کرویا دوقو از هریك دو درم انیسون ده درم سلیخه امارون از هریك چهار درم زعفران مشك تبتی از هریك نیم درم کوفته درکیسهٔ کتان کرده دران اندازند * ششرنگهٔ جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است * صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از گل و تراش بیرون نموده و با ریشه بریده در آب طبخ نموده با روغن و پیاز سرخ کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر ترشی که خواهند و دران بیضهٔ مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بگذارند تا نیم بند یا بسته گردد پس با نان یا چلاو تناول نمایند * عرق جزر کبیر تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد

موسوي * صنعت آن کلاب عرق بید مشك ازهریک پنجاه مثقال آب خالص یك من شاه تخم حزرباد رنجبویه کل کاوزبان ازهریك ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال وج ترکي بسفایج فستقي ازهریك سه مثقال جدوار خطائي مجوب دو مثقال اذخرمکي شیطرج هندي بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندي زرنب زرنباد ازهریك پنج مثقال درونج عقربي سه مثقال انیسون دو مثقال ادویه رانیم کوفته در کلاب وعرق بید مشك بخیسانند پس یك من زردک پاک کرده را ریزه کرده درآن خیسانیده ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق کشند میفرمایند که اکر در وقت عرق کشیدن یك مثقال عنبراشهب بود هان نیچه یندند بهتراست * فصل درذکر الوان اطعمهٔ جزري *بدانکه ازجزرالون طعامها ساخته میشود * لونی آنکه جزر را درآب به پزند وورق کرده بخورند ویا درزیر آتش ملایم به پزید وبخورند ومقدار خوراک ازجرم آن تایکصد وشصت مثقال است * لون دیکر قلیهٔ جزراست * صنعت آن بکیرند کوشت بزغاله یا برهٔ ششماهه وقطعات نموده باد وعدد پیاز درآب بجوشانند وکف آنرا بکیرند پس آن کوشت را با روغن ومصالح حاره وپیاز سرخ کنند وباز درآب بجوشانند وپیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل کرده به پزند تا مهرا شود واکرخواسته باشند چیزهای ترش چون آبکامه ویا آب غوره ویا آب لیمو ویا چغالهٔ سیب ویا به ویا انبه ویا غیرآن هرچه خواهند داخل کنند واکرچاشنید ارخواهند قدری قند سفید یا دوشاب داخل کنند وچند جوشی داده کشیده بخورند * لونی دیکر قورمهٔ زردک است که در قورمهٔ کوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند واکرخواسته باشند این قورمه را درزیر پلاو ویا درزیر چلاوکذاشته قورمه پلاو ویا قورمه چلاو زردک سازند * لون دیکر دوپیازهٔ زردک است که دوپیازه را بدستور مقرر ساخته زردک رادران داخل کنند * لون دیکر قبولي جزراست که درقبولي آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند ودرین الوان اکرترش خواهند ازاشیای حامضهٔ مذکوره داخل نمایند واکرچاشنید ارخواهند شکریا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند * لون دیکر نرکسي پلاو است که درزیر پلاو زردک واسفناج بروغن سرخ کرده بکذارند وبعد کشیدن آن زردک واسفناج رابرروی آن کذارند و تخم مرغ نیم برشت دران کذاشته بخورند * لون دیکر براني جزرواسفناج است که این هردو با کوشت بزغاله یا بره یا بی کوشت درآب پخته بروغن کاو سرخ کرده در لنکری کشیده ماست چکیده بروی آن کرده خورده میشود واین الوان همه میباشند مبهي وپختهٔ زردک با کوشت بزغاله مولد خلط صالح است ومضرمعده وحلق است ومصلحش ادویهٔ حاره وآبکامه است * نبیذ جزرقائم مقام خمراست وبنهایت مست کننده وبطيء الهضم است * صنعت آن بکیرند جزرو بکوبند وباربع آن عسل مصفی بجوشانند ودرخم ریخته خم رادرزبل اسپ دفن کنند تاجوش خورده ازجوش فرونشسته برسد * باب الجیم مع اللام * جلاب طبي * صنعت آن بکیرند شکرسفید یك من کلاب سه من بآتش ملایم بجوشانند وکف آن رابکیرند هرکاه به نصف رسد مقدار یکدرم زعفران سوده دران داخل کرده دروقت حاجت بآب سرد حل کرده بنوشند * جلاب دیکراز محمود بن الیاس مقوي قلب ونافع ازبرای خفقان ومالیخولیا چون هرصبح بناشتا بیاشامند * صنعت آن کلاب عرق کاوزبان عرق بید مشك نبات سفید ازهریك ده درم نبات رادرعرقها بکدازند وحل کنند دران یك مثقال معجون مفرح وبیاشامند * نسخهٔ معجون مفرح ورق کل سرخ سعد کوفي قرنفل پوست زرد اترج ازهریك سه درم مشك تبتي یکدانک کوفته بپخته بشراب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند * جلنار بفارسي کلنار کویند واوغیرکل انارمثمراست اکرچه درجمیع افعال مشابه یکدیکراند ولیکن کل این بزرکتر واهزره است وثمرنمیدهد الانادرا دردوم سرد وخشك وقابض ورادع ومجفف ومقوي اعضا رجهت اسهال دموي

وصفراوي ورطوبي وزلق امعا وسحج وقرحهٔ امعا ونزف الدم هرعضو ونفث الدم وجرب وحكه ومنع ريختن مواد بمعده نافع وضماد آن جهت بد بوئي زير بغل والتيام جراحات ومنع تزايد اورام وسقوط موی وسنون ومضمضهٔ آن با سركه جهت بد بوئي دهان و استحكام لثه واسنان وقلاع موثر ومصدع ومصلحش كثيرا وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن پوست انارست وازخواص آن آن است كه چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب يكعدد غنچهٔ نا شكفتهٔ آنرا صاحب رمد ومعتادين بآن از درخت بدهن جدا كرده فرو برند تا يك سال رمد نكشند واز مجربات شمرده اند * سفوف جلنار اسهال مراري ودموي را نافع است وطبع را به بندد * صنعت آن كلنار بلوط در سركه خيسانيده سماق حب الآس قرظ طراثيث از هريك دو درم مازوی سبز در سركه پرورده بريان كرده پوست انار كزمازج رامك از هريك يكدرم تخم حماض صمغ عربي عصارهٔ لحية التيس دانهٔ مويز بريان كرده خرنوب شامي از هريك يكدرم ونيم اجزا كوفته بيخته سفوف سازند شربتي يكدرم * فصل در ذكر نسخ اقراص جلناري * قرص جلنار نافع از براى حميات حاره واسهال مزمن وآمدن خون از هرموضع كه باشد شيخ داؤد انطاكي در تذكره آورده كه اين قرص را من تجربه كرده ام درچيزيكه ذكر نكرده احدی آن را درخواص اين وآن اين است كه از براى تجفيف قروح قسمی از نار فارسيه كه آن را آتشك فرنك گويند پس بصحت پيوست تجربهٔ من وفعل كرد در تجفيف آن قروح فعلی عجيب وليكن لازم است كه هرگاه از براى اين فعل آشاميده شود زياده كرده شود بر اجزائيكه ذكر كرده ميشود عفص سبز و پوست انار و استعمال كرده شود بآب گرم تا سه مثقال اما در غير اين فعل پس شربتی ازان تا نيم مثقال است وگفته كه قوت اين قرص تا چهار سال باقي ميماند ميفرمايند اين اگرچه بحسب ظاهر دران نظر است بجهت آنكه عمود درين قرص كلنار است وآن زود فاسد ميشود وليكن می تواند بود كه چون يكی از اجزای آن افيون است وافيون حافظ تركيب مركباب است قول شيخ داؤد صحيح باشد والله اعلم * صنعت آن كلنار فارسي اقاقيه از هريك هشت درم انيسون طين مختوم سليخه صمغ عربي از هريک چهار درم كثيرا افيون از هريك يكدرم كوفته بيخته بآب كلنار تازه يا آب گرم سرشته اقراص سازند * صنعت آن قرص به نسخهٔ ديگر سليخهٔ سياه گل ارمني از هريك چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع كلنار فارسي اقاقيه از هريک سه درم كثيرا سفيد دو درم كوفته بيخته بآب كلنار سرشته اقراص سازند * صنعت اين قرص به نسخهٔ ديگر سليخهٔ سودا طين مختوم مومكي صافي صمغ عربي كلنار فارسي از هريك هشت درم كثيرا يكدرم كوفته بيخته بآب كلنار سرشته اقراص سازند واگر كلنار تازه نباشد كلنار خشك را در آب بجوشانند و صافي نموده دران آب بسرشند * صنعت اين قرص به نسخهٔ يحيي بن عيسی بن جزله كه در منهاج باسم قرص ماريوس آورده وگفته نافع است از براى اختلاف ونفث الدم و نزف الدم وافراط طمث وجريان خون بواسير * صنعت آن سليخهٔ سياه طين مختوم مومكي صافي صمغ عربي از هريک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع كلنار فارسي اقاقيه از هريک هشت درم كثيرا يكدرم اجزا را نرم كوبيده بحرير بيخته بآب كلنار فارسي تر ويا بآب مطبوخ كلنار سرشته اقراص سازند ودر سايه خشك نموده نگاه دارند شربتی دو درم قوتش تا شش ماه باقي ميماند * قرص جلنار كه درآمدن خون از هرموضع كه باشد بكار آيد خصوص از براى نفث الدم وقيء الدم كه به سبب ترقيدن ويا گشاده شدن رگی از رگها باشد بعد از فصد در رحيين قوت وامتلاء دموي وبدون فصد زمانی كه ضعف باشد مستعمل است * صنعت آن صمغ عربي پانزده درم كهربا بسد كشنيز خشك گل سرخ منزوع الاقماع طباشير سفيد سماق كلنار عصارهٔ لحية التيس نشاسته از هريک ده درم شاخ گوزن سوخته شسته اقاقيا از هريك هفت درم شب يماني سه درم افيون يكدرم تا دو درم كوفته بيخته اقراص سازند شربتی سه درم با آب باديان يا با آب لسان الحمل بياشامند * قرص جلنار ديگر كه همين منفعت دارد * صنعت آن كلنار

فارسي ششدرم کهربای شمعي بند کندر دم الاخوين نشاسته صمغ عربي ازهريك يكدرم كوفته بيخته بلعاب بارتنك سرشته اقراص سازند واكر حرارت بسيار باشد نيمدرم كافور قيصوري زياده كنند واكر حاجت بقبض باشد افيون يكدانك اضافه نمايند شربتي دودرم * قرص جلنار ديكر نافع از براى اسهال معدي وخون آمدن از هرموضع كه باشد * صنعت آن كلنار فارسي زرورد تخم حماض از هريك سه درم سماق منقى از حب مازوى سبز عصارهٔ لحية التيس اقاقيا كندر از هريك يكدرم ونيم كوفته بيخته بآب برك مورد ترسرشته اقراص سازند شربتي يكدرم با شربت حب الآس * قرص جلنار ديكر نافع از براى اسهال مزمن واز براى خون آمدن از هرموضع كه باشد واز براى ضعف كردهٔ حار بعد از فصد اكر قوت باشد وعلامت امتلائي خود موجود باشد وچون بجهت اين علت استعمال كرده شود بايد كه با يكى ازين ادويه استعمال كرده شود يعني رب به شيرين ورب سيب شيرين وشربت حب الآس وشربت ريباس وشربت ليمو وغذا شلهٔ عدس يا شلهٔ سماق ويا غوره ويا پاچهٔ بزغاله يا سربزغاله باشد يا كوشت كبك يا دراج يا طيهوج * صنعت آن كلنار فارسي تخم حماض از هريك ده درم كل سرخ منزوع الاقماع سماق منقى طباشير سفيد صمغ عربي كل مختوم كل ارمني كل قبرسي صندل سفيد از هريك يكدرم ونيم نشاستهٔ بريان سه درم اقاقيه دودرم كوفته بيخته بآب سيب وآب به ترش سرشته اقراص سازند شربتي يكدرم با يكى از ربوب واشربهٔ مذكوره * قرص جلنار ديكر بجهت ذيابيطس وخون آمدن از هرموضع كه باشد * صنعت آن كلنار فارسي چهاردرم كل سرخ منزوع الاقماع سه درم اقاقيه دودرم صمغ عربي يكدرم كثيرا سفيد نيم درم كوفته بيخته اقراص سازند شربتي دودرم بلعاب بزرقطونا ودرذيابيطس با آب كدو سرد كرده * قرص جلنار ديكر از براى اسهال رقيق اعم از آنكه دموي باشد يا صفراوي * صنعت آن حضض خرنوب نبطي كزمازج كندر كلنار فارسي از هريك يك جزو افيون صمغ عربي از هريك نيم جزو اقراص سازند شربتي يك درم * قرص جلنار بنسخهٔ شيخ رئيس نافع جهت قروح سدروزئه وملحم جراحات آنها است * صنعت آن كلنار فارسي كل سرخ از هريك چهار درم مغز كندم لبان از هريك دودرم صمغ عربي كثيرا مصطكي از هريك سه درم اقاقيا زعفران از هريك نيمدرم كهربا مرمكي از هريك يكدرم ناركيوا پنجدرم اجزا كوفته بيخته بارب به شيرين يا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هرقرصي يك مثقال ودر سايه خشك نموده شربتي يك قرص تناول نمايند

* باب الجيم مع الميم * جمد بفارسي يخ نامند درسوم سرد ودردوم خشك مسكن درد دندان حار واخراج كنندهٔ زالو درحلق مانده وجهت كرم معده وتقويت هضم معدهٔ حار وجرب وحكه وآشاميدن آن باعث اجتماع حرارت درمعده لهذا مخدر ومعطش ومورث سعال ومضر احشاى ضعيف ومبرودين وصاحبان اورام باطني است وضماد آن بر پيشاني حابس رعاف ومجرب وآب پروردهٔ آن بهتر است ومصلحش قرنفل وعسل وبدل آن ثلج است كه درخواص وافعال مانند اين است ليكن اين ازان الطف است * دستور صنعت جمد بدانكه در بلديكه بسبب قلت برودت هوا ويا اندك رطوبت آن درموسم زمستان يخ منجمد نكردد وخواهند كه بعمل آورند * طريقش آن است كه در صحرائيكه بى اشجار ودور از آبادي باشد وقريب بدريا ى شور نباشد واكر دامن كوه باشد بهتر است زمين را مقدار يك وجب كنده دران كاه نيشكر واكر نباشد كاه برنج بضخامت چهار انكشت وزياده فرش نموده بران ظرفهاى سركشادهٔ سفالي كذارند وآب چاه اكرانك شوري داشته باشد بهتر است كرم نموده اول شب درآنها بريزند كه درهريك بمقدار نيم انكشت نهايت دوانكشت باشد وتمام شب بكذارند ووقت طلوع صبح پيش از برآمدن آفتاب برداشته درجاى خنكي جمع نمايند وهمچنين هرقدر كه خواهند ودريخچال محفوظ دارند بدين قسم كه بالاى آن كاه برنج ريخته آنها را از پلاوغيره آن خوب بنشانند كه همه يك قرص كردد واز هواى كرم

محافظت نمایند ودر ایام کرما بر آورده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند واین عمل را باید در عین زمستان کمال سردی هوای آن بلد نمایند وچون کثیف ومغشوش بکاه میباشد اکو ظروف آب را دران بکذارند که سرد ویا منجمد کردد وهمچنین میوجات را بهتراست * یخ پرورده که یخ بچه نیز نامند لذیذ وبهتراز برف ویخ ولطیف تراز هردواست * صنعت آن آن است که بکیرند یخ یا برف هرکدام که باشد وخرد کرده دران نمك بمقدار عشر آن وشوره بقدر خمس وقلیلی شنجرف ممزوج نموده در طاسی ویادیکی کرده ودر ظرفهای کوچك دیکر سرتنك سفالی نازك ویا نقره ویامس نازك تازه قلعی کرده شربت بید مشك یا کلاب یا عرق بهار ساخته ویا آب انار وسیب وهر میوه که خواهند ویا شیر جوش داده با قند یا نبات شیرین کرده ویا انشرهای حامض چاشنیدار از هر کدام که خواهند ولیکن باید که شربتها بسیار شیرین باشد زیرا که بعد انجماد شیرینی آنها کم محسوس میکردد ودران ظرفها کرده که اندك خالی باشد وسر آنها را بسرپوش پوشیده واطراف آنها را بخمیر سخت مستحکم نموده که آب ورطوبت خارج دران مطلقا نفوذ ننماید پس آن ظرفها را درمیان آن یخ یا برف بنحوی به چینند که یخ یا برف تمام اطراف آنها را فرا کیرد وبالای آنها قدری معتد باشد وسر آن طاس ودیك را بقدر کاه برنج ویا رچهٔ نمدی ویا پشمی بپوشند که تمام آن طاس را فرا کیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بکذارند تا منجمد کردد پس بر آورده سر آنها را باز کرده با کاردی باریك نازك بریده در ظرفی بر آورند وبا قاشق تناول نمایند واین پرورده از شربتها وافشرها بسیار صلب مانند یخ نمیکردد بلکه مانند برف منجمد میباشد واما آب خالص مانند یخ میشود صلب وبعضی قدری نوشادر بر بالای آن برف ویخ بعد کذاشتن کوزها دران کوبیده میپاشند ولیکن بدون شنجرف ونوشادر هم منجمد میکردد اندك بدیری * جمهوری * شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد ومدتی بکذارند پس استعمال نمایند وبعض شراب انکور سه ساله را جمهوری نامند ودیکری کفته که آب انکوریست که جوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند وآن کرم وخشك ومنضج ومحلل ومشتهی ومبهی ومعین بر جماع وسریع الانحدار ومولد خون غلیظ ومسخن احشا است * جمجم * بیخی است که از چین می آورند وکمان آن است که شقاقل چینی باشد وآن بیخی است شبیه بزردك وباریك ودراز واندرون او سفید وبیرونش مابین سفیدی وزردی وخوشبو وبا اندك تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین خیزد ودر کردستان کزرموشان نامند ساق وبرکش شبیه بزردك است در سوم کرم وخشك ومحرك باه خصوصا مربای آن جهت ربو وسرفه ونزف الدم وذات الرئه وذات الجنب نافع ومضر سپرز ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش تا دو درهم وامین الدوله کوید که از یك مثقال تا یك مثقال ونیم آن با جلاب رافع خفقان است درحال واز مجربات است * مربای جمجم * صنعت آن بکیرند تازهٔ آنرا وپوست آنرا خراشیده در آب آهك صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یك شبانه روز بخیسانند پس بشویند وبا آب بجوشانند یك دو جوشی تا آب آهك که جذب کرده اثرش نماند بعد ازان در آب تازه طبخ دهند تا نرم وپخته شود وعسل را بقوام آورده جمجم پخته را دران اندازند وچند جوش دیکر دهند وعسل باید آن مقدار باشد که جمجم را بپوشاند وبدستور بجای عسل با شکر ونبات میتوان ساخت واکر تر آن نباشد خشك آنرا چند روز در آب بخیسانند که نرم شود پس پوست آن را دور کرده در آب به پزند وبا اندك آب وعسل بجوشانند تا نرم شود پس عسل کف کرفته یا قند بقوام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن بر کردد ودو سه جوش دیکر داده فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نکاه دارند * باب الجیم مع النون * جنطیانا بکسر جیم وسکون نون وکسر طای مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه

والف ونون لغت یونانی است وبهندی بکهان تید کویند بیخی است درازو غلیظ ومائل بسرخی وتیرکی وتلخی ورومی
آن راکه بهترین انواع است ساق وعروق بستبری انکشتی ومجوف ودرطول قریب بدو ذرع وزرد رنك وچون بشکنند
اندرون آن زرد ترقریب بریوند وتلخ طعم ودرقلل جبال وجاهای نمناک وسایه میروید وبعضی کفته اند وجه تسمیهٔ آن
بجنطیانا جهت آن است که اول کسیکه یافت وشناخت آن را جنطین الملك بود از ملك روم لهذا مشتق بدان است وبرکش
شبیه ببرک کردکان ولسان الحمل وسرخ وریزه با تشریفات وکلش سرخ مائل بکبودی وثمرش در غلافی شبیه بکنجد
میباشد وغیر رومی را چرمغانی نامند برکش شبیه بحماض واین غیر مستعمل است در اول سوم کرم وخشك در دوم
است وبغایت ملطف ومنقی وجالی ومحلل وباقوت قبضیت ومدر وتریاق سموم ومخرج جنین وجهت کزیدن سک دیوانه
وعقرب وهوام وسموم مشروبه وورم جگر وسپرز وعسر بول واحتباس حیض وضماد آن باشراب جهت کزیدن جانوران
سمی وجراحات وقروح خبیثه وورم بارد احشا وجهت ضربه وسقطه وکسر اعضا ووثی وازالهٔ بهق وبا شراب جهت وجع
معده وطلای آن با حنا برکف دست قاطع خون حیض واستعمال آن با سداب یا شراب یا هود ودرتریاقیة اقوی است وشرب
دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب ووجع کبد وطحال وبرودت واورام آنها وحمول آن مخرج جنین ومسقط آن
ولطوخ آن جهت رمد بارد نافع ومضر سینه ومصلحش اسقولوقندریون است وقدر شربتش تا یك مثقال وبدلش در تفتیح
وتحلیل یك وزن ونیم آن اسارون ونیم وزن بیخ کبر ودر سائر مواضع قسط وزراوند بوزن آن وبقای قوت آن تا سه سال است
وعصارهٔ آن در جمیع افعال قویتر از بیخ آن است وتریاق سموم ونافع از برای کزیدن سک دیوانه وهوام وسموم مشروبه وورم
جگر واستعمال آن با سداب در تریاقیت اقوی وقوتش تا هفت سال باقی میماند * دستور اخذ عصارهٔ آن آن است که آنرا بکوبند
وپنجروز در آب بخیسانند وبجوشانند تا آب غلیظ شود پس صافی نموده طبخ دهند تا منعقد کردد * دواء الجنطیانا نافع از برای
صلابات وسدها ووجع کبد ومعده وطحال واز برای تبهای کهنه * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس جنطیانای رومی فلفل از هریك
ده درم شب یمانی سفید ساذج هندی سنبل الطیب ریوند چینی از هریك یك اوقیه کوفته بیخته بعسل مصفی آن مقدار که
ادویه بآن سرشته شود بسرشند شربتی یکدرم با سکنجبین یا بآب سداب ودر نسخهٔ دیکر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و
یك اوقیه زراوند مدحرج داخل است * دهن جنطیانا محلل ریاح بارده ونفخ است وبجهت قیله وفتق بنهایت مفید وورم
بلغمی را بنهایت نافع است وبا دیکه در خصیه وزهار وپشت وکرده باشد ودر غیر این اعضا نیز دور کند * صنعت آن جنطیانا
رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کوفی سلیخهٔ سیاه پوست بیخ کبر از هریك پنجدرم کوفته در یکرطل روغن مغز بادام تلخ
داخل کرده خوب برهم زنند ودر شیشهٔ کرده ده روز در آفتاب کذارند پس از آفتاب برداشته بپالایند ودر شیشهٔ کرده نکاهدارند
* سفوف جنطیانا ادرار بول نماید وچون با ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج بخورند استسقای لحمی را نافع است * صنعت آن
جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطراسالیون تخم کرفس انیسون از هریك دو مثقال سنبل الطیب فقاح اذخر فوة الصبغ جعده
دارچینی مغز تخم خیارین از هریک دودرم ودر نسخهٔ دیکر از هریك ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نبات سفید
مثل جمیع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند وقدر مستعمل دودرم با شراب بزوری یا سکنجبین بزوری یا ماء الاصول حار یا بارد
بحسب مزاج واغراض بیاشامند * شراب جنطیانا مقوی معدهٔ ضعیف بود ورطوبات معده را پاک سازد * صنعت آن جنطیانا
ده درم صبر زرد چهار درم مویز بیدانه ده درم کل سرخ افسنتین تازه هریك سه درم تربد پنجدرم مجموع را در سه رطل آب

خیسانیده جوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و با یک رطل مویختج بقوام آورند شربتی قد ملعقه * ضماد جنطیانا ابن ظهیر در خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاده از عادت آید و بند نشود بستانند جنطیانا رومی را و نرم بکوبند و با حنا بسرشند و بر کف دست ضماد نمایند آمدن خون را باز دارد * معجون جنطیانا صلابت سپرز و جگر و درد معده و گرده و مثانه مزمنه و اذیت زهرهای گزنده را نافع باشد و سده بگشاید * صنعت آن جنطیانای رومی فلفل سیاه از هریک ده درم قسط مر سادج هندی سنبل ریوند چینی از هریک هفت مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی دو درم با آب مطبوخ مداب * معجون جنطیانا مشهور بمعجون سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفهٔ قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دماميل و زحیر و قوت باه مفید است * صنعت آن جنطیانا قردمانا نارمشک پنجنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر حب بلسان اسارون سلیخه از هریک یک مثقال مرصافی یک مثقال و دو دانگ اکر ترکی یک مثقال و چهار دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هریک یک مثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر از هریک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هریک یک مثقال و دو دانگ زرنب شیطرج و پیاز عنصل مشوی افلنجه از هریک دو مثقال نرم صلایه کرده و بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه گذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال است * جند بادستر بفارسی آش بچکان و بترکی اغلان آشی نامند و آن شبیه بخصیه است دو عدد متصل بهم و حیوان آن مائی و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و غیر سگ آبی است و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مائل بسیاهی و در خارج آب تعیش نمی کند و در دیلم آن را اشنگ نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خصیهٔ آن بعظم جند باشد و حقیر تازهٔ اورا ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود اصلاً بو و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بدو دو ماه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در تنوعی از استحاله هست شکی نیست مؤلف گوید که آنچه حکیم رح نوشته بیان واقع است و بهترین انواع جند سرخ و بعد از آن زرد است و سیاه آن از سموم قتاله است و واجب است که بعد از قطع آن بخشکانند آن را تا آنکه رطوبت و چیزیکه در ان است مانند عسل برآید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوای جمیع ادویهٔ حارهٔ یابسه است و چیز صمغی شمعی که در داخل آن است لاذع شدید التسخین است استعمال آن جائز نیست مفتح و محلل و تریاق ادویهٔ باردهٔ قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و سرسام بلغمی که لیثرغس است مفید و سائر امراض باردهٔ دماغی و عصبانی را با سرکه و روغن گل نافع و چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آن را با آب فودنج با عسل بخورند ادرار طمث مینماید بدون ضرر و اخراج جنین و برودت رحم را زائل میکند و اگر با ارتپ نیز با شد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند و هیچ مضرت ندارد و مهیج حرارت غریزی است و طلای آن جهت قروح قتاله مفید است و سعوط و طلای آن جهت درد سر بارد ریحی مزمن و سبات و خدر و کزاز از رطب و صرع مفید و همچنین خوردن آن و تضمید آن بتنهائی یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حاره و بارده و اوجاع باردهٔ مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدهین بروغن آن و گذاشتن آن در گوش جهت

ریاح وثقل سامعه که از برودت باشد ووجع بارد آن وهمچنین قطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و
بخور آن جهت اصناف صداع بارد وریحی مفید واستشمام آن جهت اورام رئه وعلتهای آن نافع واکتحال آن جهت ظلمت
ودمعه وسبل وحمول آن مصلح حال رحم ومسقط جنین ومدر حیض وبول وآشامیدن آن بقدر یکه افیون خورده باشند دافع
سمیت آن است وچون با مساوی آن افیون بسایند سمیت آن را زائل میکند مضر محرورین ومصلحش شربت بنفشه وقدر
شربتش تا یک دانگ وبدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل ودر بعضی مواد بوزن آن مشك ودر امراض جگر فرفیون وجهت
تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل وثلث آن دارفلفل وثلث آن زرنباد است وجند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است وبسا
است که در مدت یک روز میکشد والا منجر ببرسام میشود وتریاق آن ترشی ترنج وسرکهٔ خمر وشیر الاغ است * دواء جند بادستر
چون زن از زین بیاشامد اگر آبستن باشد بچهٔ آن را قوی گرداند واگر آبستن نباشد وحیض آن بسته شده باشد حیض آنرا
بگشاید * صنعت آن جند بیدستر وج ترکی انیسون تخم کرفس از هریک یکدرم نرم کوفته بیخته با شراب ممزوج بیاشامند
* حب جند بیدستر لی جهت ام الصبیان وصرع وفالج وسکته وسائر امراض بلغمی رطوبی واعراضیکه بعد از وضع حمل عارض
زنان واطفال میگردد که از برودت باشد مفید است * صنعت آن جند بیدستر مشك خالص عود الصلیب اجزا مساوی با
عرق دارچینی یا عرق جوزبوا یا عرق رازیانه نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شربتی اطفال را نیم حب تا یک
حب با شیر مرضعهٔ آن ودیگران را از یك حب تا سه حب با انچه مناسب دانند وبا عرق جوزبوا یا دارچینی یا رازیانه سائیده
گرم نموده طلا نمایند واگر دمن زنان زائیده برهم افتاده باشد بر شقیقه ها وفکین ایشان بمالند واگر قدری عود هندی غرقی
نیز اضافه نمایند بد نیست واگر برودت بسیار غالب باشد جوزبوا نیز * دهن جند بادستر تدهین وتمریخ بآن با روغنهای دیگر
جهت تحلیل اورام مزمنه ورعشه ودردهای سرمثل مفاصل وقطور آن در گوش جهت ریاح وثقل سامعه واوجاع باردهٔ بلغمیه
ورعشه نافع وحمول آن مصلح حال رحم ومدر بول وحیض ونوشیدن آن جهت حرقت آنها وریاح افرسه واوجاع مفاصل
بارده وفالج واسترخاء لقوه وصرع بلغمی وسبات نافع است * صنعت آن بگیرند جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل
فرفیون حلتیت اجزا متساوی همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده خوب برهم
زنند ویک هفته در آفتاب بگذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بعد از هفته آنرا بپالایند وثفل آنرا بمالند نیکو وبفشارند و
مرتبهٔ دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند ونیکو برهم زنند ویك هفته دیگر در آفتاب گذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس
بعد از هفته آن را بپالایند وثفل آنرا بمالند نیکو وبفشارند ومرتبهٔ دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند ونیکو برهم زنند و
یك هفته دیگر در آفتاب گذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس از هفته از پارچهٔ کتانی آن را بپالایند ونیکو بمالند وبفشارند
ودر شیشهٔ نگاه دارند وبکار برند * جوارش جند بیدستر ریاح زنان آبستن را دفع کند وجنین را محافظت نماید * صنعت آن
جند بیدستر حلتیت زرنباد ماز وطباشیر از هریک یکدرم زنجبیل ده درم قند سفید دوازده درم مشك نیم مثقال کوفته بیخته
با عسل مصفی مقوم سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم * مرهم جند بیدستر جهت ضعف رجلین وقدمین * صنعت آن
جند بیدستر چهار درم اهارون شامی صبر سقوطری شیاف مامیثا شیطرج هندی کسب انزروت مومکی از هریک سه درم ادویه
را نرم کوفته بیخته با طلا که نوعی از شراب است نرم سوده مثل مرهم سازند وبر ساقهای پا وبر قدمین بمالند وکسب بضم کاف
تازی وسکون سین مهمله وبای موحده بمعنی ثفل وجرم حبوبات است که افشرده روغن آنها را گرفته باشند ومراد اینجا ثفل

گنجد است وفی الحقیقة این نوع طلا و مروخ است نه مرهم * فصل در ذکر نسخ معاجین جندی * معجون جند نافع جهت ریاحی که عارض میشود در معدهٔ زنان حامله * صنعت آن جند بید ستر یکدرم ونیم مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم قرنفل زعفران ازهریك یکدرم زرنباد درونج عقربی ازهریك دودرم اشنه سنبل الطیب ازهریك نیمدرم ادویه کوفته بیخته با سه وزن کل عسل بقوام آورده علی الرسم بسرشند * معجون جند بید ستر که همان خاصیت جوارش آن دارد * صنعت آن جند بید ستر یکمثقال درونج عقربی زرنباد ازهریك دودرم مروارید ناسفته باکلاب سائیده کهربا واله سنبل الطیب ازهریك یك درم کوفته بیخته بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یك مثقال * معجون جند بید ستر که درسهولت وضع حمل بغایت مفید است * صنعت آن جند بید ستر مرمکی صافی میعهٔ سائله ازهریك یك مثقال دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بیخته با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند * معجون جند بید ستر مشهور بمعجون ابن عباد نافع بود معده را که طعام قبول نمیکند وفواق امتلائی وسوء الهضم واوجاع معده را بغایت نافع وبی نظیر است * صنعت آن جند بید ستر قسط شیرین سنبل الطیب فلفل سیاه دارفلفل دارچینی ازهریك یك اوقیه سلیخه دودرم مرمکی سه درم افیون یك درم افیون و مرمکی را در شراب کهنهٔ ریحانی خیسانیده نرم کنند اجزا را کوفته بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یك مثقال

* فصل در ذکر نسخ سنجرنیا هرچند مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل وعمود در آنها جند باد ستر است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد * بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجاح وچند قسم بنظر رسیده در نسخهٔ سنجرنیا بفتح سین مهمله وسکون نون وفتح جیم وسکون رای مهمله وکسر نون وفتح یای مثناة تحتانیه والف ودر نسخهٔ دیگر سنجرینیا بزیادتی یای مثناة تحتانیه قبل از نون ثانیه ودر نسخهٔ ثالث سنجرینا بکسر رای وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح نون والف وشاید لغت اول اصح باشد صاحب کامل الصناعه وشیخ داود انطاکی گفته اند که در کتات تقریبا ترجمه کرده شده بمعجون عارس یعنی معجون کلیه ومثانه ودر کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس یعنی معجون مدر سنجرنیا کبیر بلا خلاف از تراکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را ازبرای پادشاه جتوه وقتیکه حبس بول بهمرسانیده بود واین معجون را بعضی از تریاقیات شمرده اند وشکی نیست دران که از معاجین کبار است وخاصیتش بی شمار مجرب است در نفع ازبرای امراض بارده وتریاق امراض بلغمی است واعراض حادثه از ریاح غلیظه وازبرای عسر البول و اوجاع گرده وحصاة گرده ومثانه وازبرای مخاطی بودن بول وسلس البول وقروح مجاری بول وازبرای نفاخ ورطوبات و تخمه وضعف هضم ودرد معده که از برودت وضعف معده باشد ودیر گذشتن طعام از معده وقولنج وازبرای ضعف کبد وتحلیل صلابة کبد وازبرای وجع اسنان وتاکل آنها وازبرای خفقان وسرد مزاجان را بغایت مفید وموافق حفظ مینماید بدن ایشان را وبسیاری از امراض وحافظ صحت مشایخ است وگرم میکند بدن را ازبرد یکه از خارج عارض آن شده باشد ومزاجش گرم وخشك در درجهٔ ثانیه ومضر محرورین ومصلحش آب کاسنی تازه است وقوتش تا چهار سال باقی میماند وباید که استعمال کرده شود بعد از ششماه * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده جند بید ستر افیون دارچینی اسارون فومود وقو ازهریك یك درم فلفل دارفلفل قنه قسط حلو ازهریك ششدرم زعفران نیمدرم آنچه کل اختنی باشد در ماء العسل خیسانیده حل کنند وباقی ادویه را کوفته وبیخته مجموع را با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند ومعجون سازند شربتی ازیك دانك تا یک مثقال وبعضی گفته شربتی ازیکدانك است تا یك درم وبعضی ازیك دانك تا دو مثقال گفته اند وبزعم

بعضی شربتش نیم مثقال واین نسخه سوای عسل دوازده جزو است ووزن اجزا می ویك درم ونیم است صاحب میزان الطبایع کفته که مزاج این معجون کرم است درآخر درجهٔ ثانیه وخشك است در دو درجه وربع درجه ودر نسخهٔ دیکر زعفران داخل ندارد ونسخهٔ که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده دراصل نسخه زعفران یك درم است وکفته که در بعض نسخ نیم درم وشش قیراط است واسارون داخل ندارد وبجای آن مرصافي شش درم داخل است وبعضی اطبا با عسل یك سکرجه مثلث داخل کرده اند * سنجرنیا کبیر به نسخه اسحق * صنعت آن جند بیدستر دارچیني فو مو تخم کزرد شتي اسارون از هریک یك مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند ونیز شش قیراط زعفران وسه اوقیه میپختج دروی کنند ودر وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند وقوت این معجون تا دو سال میماند وبعضی کفته اند که شربتی ازین معجون از یك دانك تا دو مثقال است وبدلش امروسیا است که همین عمل میکند ومجرب است سنجرنیا کبیر به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله که موافق است با نسخه اسحق ودرآخر کفته که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطلی مثلث وشش قیراط زعفران * سنجرنیا کبیر از شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده * صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه زعفران مو دو قو فو اسارون افیون فلفل سفید قنه دارچیني از هریکی دو درم قسط یکدرم کوفته وبیخته وزن نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ونکاه دارند وبعد از ششماه استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین ذخیره این نسخه را آورده وکفته که از جهت بادهای رحم واز جهت باز کرفتن حیض ونابودن فرزند مقدار یك باقلا ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بخود بردارد و اکر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید وبخور کردن وبوئیدن آن هم سود دارد وبادهای رحم را ببرد وآنچنان باشد که معجون را بآتش نهند وفرج را بآن بدارد ویا بانیزهٔ قمع بخار آن را بخویشتن کیرد واز جهت درد سینه وسرفه وامراض کلیه اندر شراب صرف بخورند * سنجرنیا صغیر به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده که در منافع قریب است بکبیر * صنعت آن جند بیدستر افیون از هریك دو درم ودر نسخهٔ دیکر ده درم است دارچیني فو مو دو قو اسارون از هریك ده درم فلفل دار فلفل قنه مرصافي قسط از هریك شصت درم زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته وبیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند ودر نسخهٔ دیکر زنجبیل یك اوقیه ومیعهٔ سائله سه اوقیه داخل است ودر نسخهٔ اصل قنه داخل نیست شربتی نیم مثقال با آب کرم * سنجرنیا به نسخهٔ دیکر * صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه فلفل سفید زعفران مو فو اسارون دارچیني قسط از هریک یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه کوفته بیخته باعسل معجون سازند شربتی نیم مثقال باآب نیم کرم ناشته بخورند وبعضی کفته که چون حل کنند یك قیراط ازین معجون را در روغن سوسن وبمالند بر موضع مارکزیده ودیکر جانوران سمي که کزیده باشند دفع زهر آنها میکند ونیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم وسمیت کزیدن جانوران سمي چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاشامند ونیز نافع است از برای ریاح رحم وقلت کرفتن حمل وکمي ادرار خون حیض چون مقدار باقلای ازان را در روغن سوسن حل کرده با پشم پارهٔ فرزجه سازند وقدری ازان را با روغن زنبق حل کرده وببوید ازان زن ونیز بآن تدخین کند در در رحم خود مفید است ونیز از برای وجع سینه وسرفه واز برای امراض کلیتین واز برای عسر البول واز برای سردیها وریاح بارده خورده میشود ازان مثل نخودی باشراب صرف واز برای تخمه چون بیاشامند ازان وزن یك مثقال با شراب صرف * سنجرنیا به نسخهٔ سید اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین حنین * صنعت آن قرد مانا زیوهٔ کرماني تخم کزر از هریك سه درم جند بیدستر افیون مو فو دو قو اسارون از هریك یکدرم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعضی

شراب انكوري درين معجون داخل كرده اند و مسيحي در نسخهٔ خود مثلث بجاى شراب انكوري آورده شربتي ازيك دانك تا يك مثقال است * سنجرنيا به نسخهٔ يحى بن عيسى بن جزله درد معده وسوء هضم وقولنج وحبس بول وجميع امراض بلغمي و باد هاى غليظ راسود دارد وصحت وتندرستي ازبسيارى علل است * صنعت آن جند بيدستر دارچيني ميلاني فومو دوقو اسارون ازهريك يك مثقال اجزارا جدا جدا كوفته بيخته وزن كرده درهم آميزند وباسه وزن مجموع ادويه عسل ويكدانك ونيم مثلث معجون سازند ويك مثقال زعفران دران آميزند شربتي ازيك دانك تادومثقال باشد نافع باد * باب الجيم مع الواو * فصل دربيان جوارشات غير مسهله بدانكه اكثر جوارشات درذيل بعض ادويهٔ مفرده كه آن دوا اصل وعمود است درآنها به ترتيب حروف تهجي ذكريافت ومى يابد مانند جوارش حب الآس وابهل واترج وعنبه واسارون واشنه وآمله وانبر باريس وانجدان وانيسون وايرسا وبسباسه وبلادر وتيواج وجند وجوزبوا وخنجنوش ودارچيني ورمان وزعفران وزنجبيل وزوفا وسفرجل وسماق وسمسم وسنبل الطيب وصندل وطباشير وحصرم وعنبر وعود هندي وفلافل وفودنج وقرنفل وحب القرطم وكافور وكاكنج وكمون وكندر ولؤلؤ ومشك ومصطكي ونانخواه وورج وجوارشات انيوني مانند جوارش طباشيرانيوني وعاج انيوني وبعضي كه ذكرنيافته بود وآنكه هريك براسه اسمى خاص دارند مذكورميكردد * وبدانكه جوارش بضم جيم و فتح واو والف وكسرراء مهمله وشين معجمه بدون نون وجوارشن با نون درآخرهم آمده وصاحب بحرالجواهر كفته كه بانون تصحيف است وآن معرب كوارشك وكوارش است ومعني آن درلغت فارسي كوارندهٔ طعام است وهاضم غذا كه بعربي هاضوم كويند پس درحقيقت ترجمهٔ جوارش بعربي هاضوم است شيخ داؤد انطاكي در تذكرة كفته كه جوارش فارسي است و بلغت عربي مسخن وملطف است ونيزشيخ داؤد كفته كه نجيب الدين سمرقندي در قرابادين از كتب خمسهٔ خود كفته كه جوارش لغت قديم است ومعني آن مقطع اخلاط است وكفته كه پرسيدم ازكسانيكه خبيرازلغت فرس بودند انكاركردند آن قدس سره ميفرمايند كه فرقى نيست ميان تفسيرجوارش بمسخن وملطف يا بمقطع اخلاط چه اينها همه ازصفات جوارش است زيراكه جوارش بمعني هاضوم است واينها ازلوازم وخواص آن است چه هضم غذا تمام نمى شود مكر بچيزيكه مسخن وملطف مادهٔ غذا باشد وانچه ملطف ومسخن مادهٔ غذا است مقطع اخلاط غيرمنهضمهٔ لزجه ملتصقه بخمل معده وحايله مانع از اشتمال معده برغذا وتصرف حرارت دران وهضم ونضج تام يافتن ومستعد شدن آنها ازبراى كرديدن جزو اعضا است وشيخ داؤد نيزكفته كه جوارش نزد اطبا عبارت است از ادويهٔ كه نرم كوبيده نشده وحرارت آتش بآنها نرسيده باشد بلكه باشكرويا عسل بقوام آورده سردكرده سرشته قطعات نازك كوچك بريده باشند وايضا ميفرمايند كه لفظ جوارش نزد اطبا موضوع براى معجوني است كه ساخته باشند ازبراى اصلاح حال معده واعانت برهضم واستمراء وكواريدن طعام و تقطيع اخلاط وتحليل رياح ورطوبات ولهذا اجزاى جوارش راجريش بايد كوبيد تازود ازمعده نكذرد وبوده باشد بسبب طول مكث درمعده اقوى پس اكرجوارشات را باافعال مذكوره افعال وخواص ديكرباشد ضرربمدعا نميرسد كه آن را ازجوارش بودن بيرون برد وجوارشات مثل معاجين ميباشند الا آنكه معاجين شيرين ميباشند وتلخ نيزوكريه وغيرو كريه وجوارش نميباشد مكرطيب واطيب جوارشنات والذ آنها عود است ودرحرف العين مع الواو ونسخ آن درذيل عود هندي هم بطريق اجمال وكليه ودستورالعمل وهم به تفصيل جزئيه انشاء الله تعالى مذكورخواهد شد وآنكه بعض اطبا منسوب نموده جوارش را باطباى يونان وبعضى باطباى قبط وفرقهٔ ديكركفته اند كه نه ازاطباى يونان است ونه ازاطباى قبط بلكه جوارش

مخصوص فارسیان است ومخترع آن نیز شده اند که از برای خلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشنات
میان اطبا وجمعی انکار این قول نموده اند وگفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط وجوارش جالینوس وجوارش
کمونی مقدم برنجا شده اند * میفرمایند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر اطباء یونان وبر اطباء قبط
نیز ویمکن که گوئیم پیش از نجا شده این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطباء عجم جوارش خسروی را از برای نوشیروان تالیف
کرده باین اسم مسمی ساختند وادویه که از برای اصلاح معده وتقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس نیستند
اطباء عجم مخترع جوارش بلکه مخترع این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده وهضم را جوارش نامیدند * جوارش ازهار
تالیف نیقولاوس منقول از قرابادین تالیف افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم ضعف بدن را زائل
کند ونافع است از برای تفریح وما لیخولیا وجنون وتقویت هضم ومناسب هر مزاج وشربتش یکدرم است * صنعت آن گل
اکلیل الملک گل سرخ منزوع الاقماع اصل السوس مقشر از هریک ششدرم قرنفل سنبل الطیب جوزبوا دارچینی خولنجان
خیربوا زنجبیل زرنباد بسباسه عود هندی قاقله انیسون تخم طوارق اوقی وطوارق اوقی حشیش خوشبو است که ترکان در
ماست میکنند وبشیرازی آنرا لوپونا منند از هریک یک درم ونیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور مقرر
مرتب نمایند * جوارش بزوری مقوی هاضمه ومفتح سدد وقولنج ومحلل ریاح است * صنعت آن کمون کرمانی انیسون رازیانه
کرویا دوقو نانخواه تخم کرفس از هریک ششدرم مجموع را بیست وچهار ساعت در سرکهٔ انگوری خیسانیده پس خشک کرده
اندکی بوداده با ضعف دارچینی زنجبیل دارفلفل بزرسیالیوس خولنجان از هریک ششدرم کوفته بیخته بعسل سفید بقدر کفایت
سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال * جوارش بقراط معده را قوت دهد وطعام هضم کند واشتهای طعام آورد ونفخ دور
کند وباه را قوت دهد وبرودت معده وگرده ومثانه زائل گرداند وآب آمدن از دهان باز دارد وجشا وفواق را سود مند باشد
* صنعت آن تخم کرفس تخم کرز تخم شبت رازیانه کشنیز خشک نانخواه از هریک یک سیر مصطکی عاقرقرحا از هریک یک مثقال
عود قماری قرنفل از هریک نیم مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه فانید سنجری وعسل سفید مصفی بالمساوات جوارش
سازند شربتی دو مثقال * جوارش بقراط به نسخهٔ نواب غفران پناه حکیم احمد موسوی که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده
اند منقول از خط معزی الیه * صنعت آن قرنفل سنبل الطیب فلفل سیاه زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا از هریک سه مثقال
ترنجبیل سفید کبابهٔ چینی عود هندی از هریک یک مثقال اسارون نیم مثقال شقاقل قاقلهٔ صغار از هریک دو مثقال ونیم مشک تبتی
عنبر اشهب از هریک یک دانگ ونیم صعتر فارسی نانخواه تخم جبلاهنگ برگ سداب از هریک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند
شربتی دو مثقال * جوارش جالینوس این جوارش را فواید وخواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد وبوی دهان خوش
کند وبادها بشکند وبسیاری بول را که از سردی باشد خصوص سردی مثانه باز دارد وباه را قوت دهد ودیوانگی زائل کند و
رنگ رو را صافی کند واسهال بلغمی را نفع دهد وصداع بلغمی وسبات وسرفهٔ بلغمی وبواسیر ونقرس وقوبا وبهق وسنگ مثانه
را نافع بود وسیاهی مو را حفظ کند ونگذارد که سفید شود وگفته هر که بیست روز باین جوارش مداومت نماید از جمیع
امراض ایمن شود * صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخهٔ سیاه دارچینی خولنجان قصب الذریره قرنفل سعد کوفی زنجبیل
فلفل سفید دارفلفل تمطبری عود بلسان اسارون شامی حب الآس زعفران از هریک ده درم مصطکی رومی پنجدرم قند سفید

بوزن جميع ادويهٔ عسل سه وزن مجموع ادويه را كوفته بيخته با قند وعسل سفيد مصفى بسرشند ودر نسخهٔ د يكر مصطكي ده درم است شربتي از يك مثقال تا سه مثقال پيش از طعام وبعد از طعام توان خورد ودر نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره حب بلسان ده درم داخل است ودر بعض نسخ اين جوارش جنطيانا نيز داخل است واين جوارش را بعد از ده روز كه از ساختن آن بكذرد استعمال توان كرد وبعضى كفته كه هنكام رسيدن اين جوارش بعد از هفت روز است وهرچند كهنه تر شود خاصيت آن بهتر ميشود ومزاج اين جوارش كرم وخشك است در آخر درجهٔ دوم وكفته كه مداومت بيست روز باين جوارش پيرى را دير مى آورد * جوارش جلالي مني زياده كند وقوت مجامعت بيفزايد وضعف كرده راسود مند بود ومعده راقوت دهد واشتهاى طعام آورد * صنعت آن سنبل الطيب قرفة الطيب از هريك يک مثقال زيرهٔ كرماني مدبر نعناع خشك عود هندي غرقي خام از هريك چهار مثقال فلفل اسارون شقاقل از هريك دو مثقال خصية الثعلب مصري بوزيدان از هريك دو نيم مثقال اجزا كوفته بيخته با سه وزن آن قند وعسل يكرطل كلاب بقوام آورده بدستور متعارف بسرشند شربتي دو درم * جوارش حماض قامع صفرا ومسكن عطش وحميات صفراوي را نافع * صنعت آن بكيرند برك حماض تازه كه بهندي چوكيكا ساك نامند وبا هم وزن آن يا زياده يا كمتر بدستور مسطور درجوارش رمان ساده مرتب نمايند وعند الحاجت بقدر ضرور تناول نمايند * جوارش حنين معده را قوت دهد وبلغم را ببرد ودهان را خوشبو سازد وآب رفتن از دهان بازدارد وسوديها را زائل كرداند وكرم شكم بكشد وباد بنشاند وكرده را قوي كرداند وريك مثانه را پاك سازد وطعام را بكوارد وباد بواسير را ببرد واشتها آورد ونيز كفته اند كه عجب باشد از كسيكه سالي يك هفته هر روز سه درم ازين جوارش بخورد اورا بطبيب احتياج باقي باشد واكر ده كنيزك داشته باشد از عهدهٔ همكي بيرون آيد * صنعت آن تخم كرفس تخم جزر تخم شبت از هريك يک استار قرنفل مصطكي رومي عود هندي از هريك يك درم كوفته بيخته با سه وزن مجموع ادويه عسل سفيد مصفى بقوام آورده مرتب نمايند وهر روز سه درم آنرا بخورند * جوارش خاصه خواص بسيار دارد واعضارا قوت دهد وبوي دهان خوش كند وكسر رياح كند وبسيارى بول راكه از سردي مثانه باشد بازدارد وسرفهٔ بلغمي را نافع بود وباه را قوت دهد ومني بيفزايد وجكر وقضيب راقوي كرداند وآب از دهان آمدن بازدارد وريك مثانه را پاك كند وتخمه را نافع بود ودماغ را قوت دهد ونقرس وبهق وقوبا وبواسير را سود دارد وسياهي موى را نكاه دارد * صنعت آن كهرباى شمعي سنبل الطيب سليخه دارچيني قاقله خولنجان قرنفل سعد كوفي زعفران زنجبيل فلفل دارفلفل قسط تلخ عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذريره از هريك چهار مثقال مصطكي كبابه جوزبوا از هريك سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز چلغوزه مغز فندق از هريك چهار مثقال خصية الثعلب پنج مثقال لسان العصافير بوزيدان از هريك دو مثقال مشك تبتي عنبر اشهب از هريك يك دانك ورق طلا ورق نقره از هريك بيست عدد ياقوت احمر مرواريد ناسفته از هريك دو مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور مرتب نمايند * جوارش خرنوب منقول از شرح اسباب وعلامات شكم قبض كند وذرب واسهال معوي را نافع است * صنعت آن خرنوب شامي بيدانه زيرهٔ كرماني مدبر حب الآس سويق كنار بلوط كشنيز خشك از هريك جزوي همه مساوي كوفته بيخته بارب مورد بسرشند شربتي سه درم * جوارش خوزي جهت اسهال مزمن وتقويت جكر ومعده ودفع رطوبات معده وامعا نافع وموافق امزجهٔ اطفال وزلق الامعا را بغايت مفيد واز تراكيب محمد زكريا رازي است * صنعت آن دانهٔ انكور كه از سركه استخراج كرده باشند وبو داده مثل سرمه صلايه كرده سي وپنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطي كلنار جوزبوا كزمازج از هريك ده مثقال كندر نانخواه سعد كوفي مصطكي سنبل الطيب

ازهریك پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده دروزن ادویه بسرشند شربتی تا سه مثقال * جوارش سکر بعض اطبا این جوارش
را مسمی بجوارش عود نموده اند معده را کرم کند وهاضمه را قوت دهد ونیکو کرداند ونافع است ازبرای رطوبت معده وبلغم
* صنعت آن به نسخهٔ محمود بن الیاس درخا وي صغیر قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران ازهریك
یك درم شکر طبرزد نیم رطل عود هندي فلفل سیاه ازهریك نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند شربتی
یك مثقال * جوارش سلیمانی روایت است که حضرت سلیمان ع م هفتاد حرم داشت وهمه را بسبب این جوارش خورسند
داشتی وچند ان اصلی ندارد * صنعت آن لسان العصافیر تخم پیاز تخم شلغم تخم یونجه کبابهٔ چینی تخم ترهٔ تیزک کزمازج
ها قرقرحا تخم کزراز هریک سه درم ودر نسخهٔ دیکر بجای تخم کزرماهی روبیان بوزن تخم کزر ودر نسخهٔ دیکر بجای آن مرهٔ
مقنقور است بوزن آن واکر هرسه باشد بهتر است کوفته بیخته وزن کرده یکجا نموده در شیشهٔ نکاهدارند ودر وقت حاجت
بسه انکشت بر کیرند هرچه آید بر روي یك عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم کرم بخورند سه روز یا زیاده * جوارش
سلمویه در تقویت معده وسوء هضم بسیار مجرب است ورطوبت وبرودت معده را برطرف سازد وبرودت آنرا مبدل بکرمی
سازد واشتهای طعام آورد * صنعت آن سنبل الطیب قرنفل دارچینی جوزبوا قاقلهٔ صغار سک اصلی ازهریك پنج درم کندر
ده درم فلفل زنجبیل ازهریك شش درم جند بید ستر نیم درم شکر طبرزد برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم جوارش
سازند شربتی سه درم * جوارش سلمویهٔ دیکر معده را قوت دهد وطعام هضم کند واشتهای طعام بیاورد ونفخ وجشا را دور
سازد * صنعت آن کندر نانخواه مصطکي ازهریك شش درم فلفل اذخر مکي حب الغار عود هندي خام غرقي ازهریك سه درم
مجموع را جدا جدا کوفته بیخته مویز طایفی صد درم با پوست ودانه کوفته همچون مرهم سازند وادویه را با مویز بسرشند
ودر ظرف چینی یا شیشه نکاهدارند شربتی ازیك مثقال تا سه مثقال * جوارش شاهی تالیف آن مرحوم در نفع مالیخولیای مراقي
را بی نظیر است ومقوي قلب ومعده است وتفریح آورد * صنعت آن آملهٔ مربا هلیلهٔ مربا ازهریك هفتاد وپنج مثقال ازاسته
بیرون کرده زرشك منقی کلاب عرق بید مشک ازهریك هفتاد وپنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود مالیده بپالایند پس
شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت لیموشربت آلو ازهریك چهل وپنج مثقال سکنجبین سي وپنج مثقال
داخل نموده بقوام آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته ازهریك سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال کل
کاوزبان غنچهٔ کل سرخ ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو درم * جوارش صعتر آنرا بفارسي کوارش
اوشن کویند ریاح معده وامعارا دفع کند ومعده را قوت دهد وضعف هضم رازائل کند وامراض باردهٔ دماغي را نافع باشد
* صنعت آن صعتر فارسي زوفا نانخواه نعناع خشك مرزنجوش سبز زیرهٔ کرماني ازهریک پنج درم زنجبیل وج ترکي بسباسه
عود هندي خام غرقي ازهریک سه درم تخم کرفس رازیانه انیسون ازهریك چهار درم حاشا دو درم شکر پنجاه درم همه را
کوفته بیخته با سه وزن آن عسل مصفی ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی یك مثقال * جوارش طالیسفر نافع است ازبرای
سردي معده وکبد ورياح غلیظه ومقوي کبد است * صنعت آن طالیسفر پنج درم زنجبیل بیست درم دارفلفل دوازده درم هیل بوا
قرفه ازهریک شش درم شکر طبرزد پنج رطل که شصت وچهل ودو درم ونیم باشد کوفته بیخته در ظرفی نکاهدارند وبوقت حاجت
یك مثقال آنرا تناول نمایند ومزاج این جوارش کرم است در آخر درجهٔ دوم وخشک است در سه ربع درجهٔ اولی ودر نسخهٔ
دیکر بجای فلفل دارفلفل است * جوارش العاج معین برحمل است * صنعت آن نشارهٔ عاج میعهٔ سائله مصطکي سنبل الطیب

دارچيني از هريك پنج مثقال پوست زرد اترج سعد كوفي عود قماري خام نارمشك قرنفل از هريك چهار مثقال عود الصليب
كل سرخ ساذج هندي افيون مصري خالص از هريك سه مثقال واكر افيون رايك مثقال نمايند بهتراست عنبراشهب مشك
خالص از هريك نيم مثقال عنبر ومشك را از هريك يك مثقال نمايند نيز خوب است نبات برابر تمام ادويه عسل دو برابر ادويه
على الرسم جوارش سازند شربتى از يك مثقال تا دو مثقال * جوارش عطائي مني زياده كند و كرده را قوت دهد ودماغ را
قوي كرداند * صنعت آن شقاقل مصري قاقلهٔ صغار دار فلفل خولنجان دارچيني زنجبيل قرفة الطيب از هريك پنج مثقال
بهمن سرخ بهمن سفيد تودري كلكون تودري زرد تودري سفيد تخم يونجه تخم شبت مغز تخم خربزه تخم جرجير تخم پياز
سفيد تخم هليون كشيرا تخم شلغم تخم كرفس از هريك سه مثقال مجموع را كوفته بيخته ترنجبين سفيد پاك كرده سه وزن
مجموع ادويه ترنجبين رايك شب درشيركاو بخيسانند وصبح دردست ماليده بكذارند كه اكرخاكي دران مانده باشد ته نشين
شود پس صافي نموده بجوشانند تا غليظ شود پس از آتش فرود آورند و بكذارند كه حدت وحرارتش شكسته شود ونيم كرم باشد
ادويه راباآن بسرشند ودرظرف چيني نكاه دارند شربتى سه مثقال با دواوقيه شيركاو ميش تازه دوشيده * جوارش قند اريقون
اين جوارش از روميان است نافع است از براى ضعف معده كه توليد رياح دران بسيار باشد واز براى ضعف كبد بارد واستسقاى
طبلي واز براى درد پشت ودرد معده * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس زنجبيل سنبل الطيب از هريك شش درم مصطكي
رومي نانخواه از هريك چهار درم تخم كرفس نعناع خشك از هريك پنج درم سليخهٔ سياه زيرهٔ كرماني مد بر عاقرقرحا حب
بلسان از هريك دو درم ساذج هندي يك درم كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى بسرشند ودرسبوچهٔ سبز نكاه دارند شربتى نيم
مثقال مزاجش كرم است در اول درجهٔ سوم وخشك است در آخر درجهٔ سوم حكيم معصوم درقرابادين خود كفته كه شربتى
ازين جوارش چهار مثقال است ودرنسخهٔ او انيسون چهار درم داخل است ودرنسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سياه
شش درم انيسون چهار درم افزود است ودرنسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره درسوى مزاج بارد ساذج معده بجاى نعناع
خشك پودنهٔ دشتي آورده وباقي موافق نسخهٔ شيخ رئيس است * جوارش قند اريقون ديكر معده را كرم كند ورياح بشكند
ونافع است از براى اوجاع معده وامعا وتفتيح سدهاى كبد واستسقاء لحمي را مفيد است * صنعت آن تخم سداب زعفران تخم
كرفس انجدان زنجبيل حاشا مغز بادام شيرين مقشر از هريك شش درم كندر مغز بادام تلخ مقشر از هريك دو درم فلفل هفت درم كوفته
بيخته بادو وزن ويا سه وزن ادويه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتى از يكمثقال تا دو درم ودرنسخهٔ ديكر بجاى مغز بادام شيرين مغز
چلغوزه بوزن آن داخل است * جوارش قند اريقون ديكر نفخ معده وروده ودرد معده وامعا رانافع باشد * صنعت آن زنجبيل
فلفل سنبل الطيب از هريك چهار درم مصطكي نانخواه تخم كرفس پودنهٔ دشتي از هريك پنج درم حب بلسان سليخه عاقرقرحا زيرهٔ
كرماني مد بر از هريك دو درم ساذج هندي يك درم كوفته بيخته با سه چندان عسل مصفى بسرشند ومعجون سازند شربتى از يك
مثقال تا دو مثقال واين همان نسخهٔ شيخ الرئيس است با اندك تفاوتي * جوارش قند اريقون ديكر منقول از منهاج نفخ وبرودت
معده راسود مند بود ودرد معده كه از برودت وبلغم ونفخ وسوء هضم باشد برطرف كند * صنعت آن زعفران انجدان تخم كرفس
زنجبيل حاشا مغز چلغوزه تخم سداب از هريك دو درم كندر مغز بادام تلخ از هريك چهار درم فلفل شانزده درم كوفته بيخته با سه
چندان عسل مصفى على الرسم بسرشند شربتى يك مثقال * جوارش فوا كه تاليف استاد زين الدين صاحب اختيارات بديعي معده
را قوت دهد وقي باز دارد وجكر ودل وروده ها را قوت دهد ودفع صفرا كند وتنقل بآن كردن دافع خمار است * صنعت آن آب

انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشک آب سماق آب کیل آب امرود اجزاء متساوي همه را با آتش ملایم بپزنند تا بربع رسد وکف آنرا بکیرند پس مساوي انچه باقي مانده قند سفید داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو آب اترج از هریك متساوي یك جزو اندک اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد ووقتیکه تمام آبها را تشرب کرده باشد بر روی سنک ریخته بمرند و بردارند واکر خواسته باشند آب فواکه را باقند سوای آب لیمو وآب اترج بقوام بلند آورند پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو وآب اترج داخل نمایند و قرص سازند چه اکر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود واکر بعد از فرو کوفتن از آتش مشك تبتي دودانك مصطكي رومي یکدرم زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است * جوارش فواکه مفوه نافع ازبرای ضعف قلب و معده وخفقان * صنعت ان آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو از هریک بیست درم قند سفید یکرطل بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطكي دارچيني بادرنجبویه از هریك سه درم مشك تبتي دودانك کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چیني نکاهدارند شربتی سه درم * جوارش فواکه قلمي فرموده اند که از تالیف حکیم معتمد الملوک سید علویخان است * صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به شیرین آب به ترش آب امرود آب آملهٔ تازه از هریك چهل مثقال شراب ریباس شراب زرشك ساده شراب کیل شراب غوره شراب انناس شراب فالسه از هریك دوصد مثقال هردو ثمر درخت هندي اند نبات سفید یکصد و هفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هریك بیست مثقال اول مرتبه آب میوهای را سوای آب لیمو وآب اترج بجوشانند وکف آنرا بکیرند وفرود آورده یك شب بکذارند پس آب صافي بالای آنها را بجز علقه کرفته دردي را دور کنند وآبهای صافي را وزن نموده در دیك سنكي با آتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد پس شربتها ونبات را داخل کرده بقوام جوارش آورند وچون قریب بانعقاد رسد اندک اندک آب لیمو وآب اترج را داخل کرده با آتش انکشت جید بپزند تا تمام آبها را تشرب نماید وبقوام جوارش آید وباید که پیش از داخل نمودن آب لیمو وآب اترج کلاب عرق کل مشکي عرق بید مشك عرق صندل از هریک بیست مثقال عرق بهار نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بنحویکه ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید کشنیز خشك مقشر ورق کل سرخ صندل سفید از هریك دو مثقال دانهٔ هیل ابریشم مقرض نعناع خشك کهربای شمعي مروارید ناسفته بسد محرق مغسول از هریك یکمثقال مشك تبتي خالص عنبراشهب ورق طلا ورق نقره از هریك دودانك بدستور بآن بسرشند شربتي یك مثقال * جوارش فواکه دیکر معده ودل وجکر را قوت دهد واسهال معدي و ذرب را باز دارد * صنعت آن آب سیب آب به آب انارین از هریك یکصد درم فانید سنجري نیم من همه را باهم بجوشانند وبقوام آورند واین اجزا کوفته بیخته بآن بسرشند اجزا این است سویق کنار سویق امرود از هریك پنجدرم سعد کوفي مصطكي سنبل الطیب جوز بوا از هریك دو درم زعفران یکدرم طین الرهم بآن بسرشند شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال * جوارش فوفل معده ودل را قوت دهد ودندان را محکم سازد وبوی دهان خوش کند وشکم به بندد وطبع را باز دارد وطعام بکوارد * صنعت آن فوفل رسیدهٔ فربه بیست عدد نیم کوفته در شیر بخیسانند و بعد از دو روز از شیر بر آورند وخشك نمایند وبکیرند دانهٔ هیل بوا قرنفل تخم شبت از هریك سه درم صندل سفید عود هندي زعفران کبابهٔ چیني کشنیز خشك مقشر از هریك دو درم اجزا را با فوفل یك شب در کلاب بخیسانند پس خشك سازند وبکوبند وباندکی شیر پخته با یك من قند بقوام آورده بسرشند وبالای سنك بریزند وپهن ساخته بکارد

به بوند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر داخل ننمایند برای بعضی و در هواهای بارد
رطب خوب است * جوارش قانصه جهت ضعف معده و ذرب نافع * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ خروس یعنی
چینه دان آن که خشک کرده باشند طباشیر سفید از هریک دو مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قاقلهٔ کبار و صغار
پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیلهٔ زرد آملهٔ منقی از هریک یک مثقال بهمنین صندلین صعتر کشنیز خشک بریان
قرنفل قرفه حب الآس از هریک دو درم اجزا کوفته بیخته با شربت فواکه سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال
* جوارش قانصهٔ دیگر در منافع مذکوره از آن اقوی * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ چوز پوست اندرون قانصهٔ خروس
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هریک یک مثقال غنچهٔ گل سرخ نعناع خشک پوست بیرون پسته قاقلهٔ صغار و کبار از هریک
یک و نیم مثقال صندلین صعتر کشنیز خشک بریان حب الآس پوست هلیله آملهٔ منقی از هریک یک درم بسد محرق کهربا بادزهر
معدنی خطائی جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی سلیخه از هریک نیم درم ادویه کوفته بیخته با شربت سیب و شربت به سرشته
جوارش سازند شربتی دو مثقال * جوارش قانصهٔ دیگر جهت ضعف معده و ذرب نافع است * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ
خروس خشک کرده عود غرقی خام مصطکی رومی از هریک دو درم زیرهٔ کرمانی بهمن سرخ بهمن سفید عنبر اشهب ورق طلا
ورق نقره از هریک یک مثقال کشنیز خشک یک درم طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان دانهٔ هیل باد رنجبویه از هریک
دو مثقال ابریشم مقرض سه مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته پوست زرد اترج حب الآس حب الرمان نعناع
خشک از هریک سه درم مشک خالص نیم درم مربای آمله عسل مربای هلیله قند سفید گلاب خالص از هریک نیم آثار هندی آمله را
با یک آثار آب و گلاب مهرا بپزند و صاف نموده قند و عسل و هلیله را داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بیخته بدستور
با آن بسرشند شربتی از یک درم تا سه درم * جوارش قطرمرون منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم ابراهیم سلطان
قیصر روم که بترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یک مثقال است * صنعت آن بیخ اندزیازده درم زیرهٔ
کرمانی سه درم یبروح تخم رازیانه از هریک چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف
چینی نگاه دارند * جوارش کثیرا تالیف نیقولاوس منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم
که افندی مزبور از طب کیمیای براکلسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات الریه نافع و مقوی
معده و هاضمه است * صنعت آن کثیرا زوفای خشک از هریک چهل و هشت درم مغز پستهٔ مقشر مغز بادام مقشر از هریک شش درم
بزرکتان بزرحلبه دارچینی از هریک چهار درم اصل السوس رب السوس زنجبیل از هریک دو درم شکر سفید مصفی بقوام
آورده بقدر کفایت شربتی یک درم تا دو درم * جوارش کراویا نافع است از برای ضعف معده و وجع معده و سدهٔ که در آن
باشد و از برای سدهای کبدی و بجهت قلت انهضام طعام * صنعت آن کراویا نانخواه تخم کرفس زنجبیل مویز منقی بزر
هیسالیوس تخم جزر از هریک هشت درم مغز بادام تلخ مقشر ده درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند
شربتی مقدار عفصی * جوارش کراویا به نسخهٔ دیگر * صنعت آن کراویا فقاح اذخر گل سرخ فلفل سفید زیرهٔ کرمانی من بر
اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی جوارش سازند * جوارش متوکل معده را قوت دهد و ضعف هاضمه را
نافع بود و سودی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای استسقا را نافع باشد * صنعت آن به نسخهٔ ابن جزله قرنفل سنبل الطیب
دارچینی جوزبوا سلیخه اصلی قاقله از هریک یک مثقال فلفل سفید زنجبیل جندبیدستر از هریک دو مثقال کندر چهار مثقال

نبات سفید بوزن همه ادویه ادویه را کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال
* جوارش دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل من است مقوی معده وجگر بود وشکم به بندد وهیضه وقی وغثیان واسهال
دموی را نافع بود * صنعت آن طباشیر سفید حب الآس انار دانه گل سرخ بهمنین سنبل الطیب اسارون ازهریك دو ونیم درم
زرشك منقی پنجدرم پوست بیرون پسته مصطکی قرفة الطیب ازهریك یك ونیم درم مشك دودانك رب به رب سیب رب مورد رب
غوا که ازهریك ده درم گلاب بیست درم علی الرسم بسرشند * جوارش فوفل مطیب دل را قوت دهد ودهان را خوشبو سازد
وقی وهیضه وضعف معده را نافع بود وطعام بگوارد واشتها بیاورد ودندان ولثه را محکم سازد وامساک منی آورد * صنعت آن
فوفل کبابهٔ چینی دانهٔ هیل دارچینی سنبل الطیب عودهندی ازهریک پنجدرم زعفران مصطکی ازهریک دودرم مشك عنبر
اشهب ازهریك یکدرم کافوریکدانك شربت فوا که شیرین سی درم میبختج پنجاه درم فانید سنجری صد درم فانید را درگلاب
بگدازند وبا شربت فوا که ومیبختج بقوام آورند واجزا کوفته بیخته دران بسرشند وبر بالای سنگ پهن سازند وبگذارند تا سرد
شود واز کارد به برند ونگاه دارند وبدان مداومت نمایند * جوارش فوفل مطیب دیگر مقوی معده ومشهی طعام بود * صنعت آن
قاقلهٔ کبار قرنفل زنجبیل دارچینی دارفلفل زعفران عود هندی فوفل ازهریك یکدرم مشك دودانك عنبر اشهب سه دانك
اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم باگلاب * جوارش معتدل جهت تقویت معده وانهضام
طعام وقطع بلاغم ودفع ریاح وتبدیل برودت معده بحرارت وتقویت اعضاء رئیسه وباه نافع است * صنعت آن جوزبوا خولنجان
هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی زعفران عود قماری ساذج هندی تخم کرفس سنبل الطیب بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل
مصری بوزیدان مصطکی گاوزبان ابریشم مقرض ازهریك یکدرم عنبر اشهب مشك خالص ازهریك نیمدرم مروارید ناسفته
بابید مشك برسنگ سماق سوده یك درم تخم خرفهٔ مقشر سه درم کشنیز خشك مقشر طباشیر هیل پوست بیرون پسته زرشك
منقی سماق منقی ازهریك یکدرم وثلث درمی شربت سیب شیرین وترش شربت امرود شربت انارین شربت به شیرین و
ترش ازهریك بیست مثقال ادویه کوفته بیخته با سه وزن تمام ادویه نبات سفید وعسل مصفی علی الرسم بسرشند ودرآخر پنجاه
عدد ورق طلا ویکصد عدد ورق نقره بآن بسرشند شربتی ازیکدرم تا سه درم * جوارش مفرح امزجهٔ بارده را نافع است
ومعده را قوت دهد * صنعت آن سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارچینی سلیخهٔ سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه
دارفلفل قسط بحری حب الغار حب بلسان جنطیانا زراوند مدحرج قرفة الطیب اسارون حب الآس ازهریك بیست مثقال
جوزبوا قصب الذریره مصطکی عود هندی ازهریك پنج مثقال زعفران تخم کرفس انیسون بسباسه ازهریك دو مثقال چرس
خالص یا ورق القنب یابنج لفاح هرکدام که باشد بمقدار مناسب مزاج وعادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه
عسل دو وزن ادویه بدستور مرتب نمایند اصل این نسخهٔ از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات دران نموده مشوش
ساخته اند * جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کندی اندوه به برد ونشاط وسرور آورد وتن ونفس و
معده را قوی گرداند ورنگ رو را صافی وبوی دهان وعرق را خوش کند * صنعت آن گل سرخ ششدرم سعد کوفی پنج درم
قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون شامی ازهریك سه درم قرفة الطیب زرنب ازهریك دودرم بسباسه قاقله دانهٔ هیل بوا
جوزبوا ازهریک یکدرم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم بیامیزند ودرهرسی وشش مثقال ازین ادویه نیم من آملهٔ
منقی در پنج من آب بپزند تا بیك من ونیم برسد بدست بمالند وبپالایند وباردیگر در دیگ سنگی کنند ونیم من فانید دران کنند

وبپزند تا مانند آرد هاله شود از سر آتش بردارند وادویه را بران بپاشند وتیز زنند تا چون خمیر گردد ودر ظرف چینی یا کاشی
نگاه دارند شربتی دو مثقال * جوارش مقلیاثا زحیر وپیچش شکم وبواسیر را سود مند است * صنعت آن سپندان خوش
یکدرم زیرهٔ کرمانی در سرکهٔ انگوری خیسانیده از آن برآورده در سایه خشک کرده اندک بو داده نیمدرم پوست هلیلهٔ کابلی
در روغن گاو بریان کرده نیمدرم کوفته بیخته بگلاب بسرشند * جوارش ملکی معده وجگر را قوت دهد ودر امزجه معت قوت
عظیم پیدا کند * صنعت آن قرنفل جوزبوا بسباسه لسان العصافیر شیرین بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود قماری
زعفران از هریک سه درم قاقله کبار از هریک یکمثقال اشنه سه مثقال مشک تبتی یکدانگ ونیم قند سفید وگلاب از هریک ده
مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت دران داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد پس
فرود آورده بگذارند تا حرارتش ساکن شود ادویه را کوفته بیخته دران داخل کرده برهم زنند تا خوب مخلوط شود ودر ظرف
چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال * جوارش ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی نافع از برای
مالیخولیا وضعف معده وخفقان وامراض مزمنه وتقویت حافظه وضیق النفس * صنعت آن قرنفل دارچینی عود هندی
خولنجان سنبل الطیب جوزبوا طباشیر سفید زنجبیل اذخر مکی گل سرخ منزوع الاقماع گل بنفشه از هریک یکدرم بسباسه
مصطکی اسطوخودوس مرزنجوش نعناع خشک قاقله دارفلفل تخم فلنجمشک حب الآس پوست خربزه از هریک دو ثلث درمی مروارید
ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی ابریشم محرق از هریک ثلث درمی مشک ترکی خالص یک قیراط کافور قیصوری
یک حبه اجزا را آنچه کوفتنی است کوفته وآنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند وکف شیر بران
زده چرک آن را بگیرند وصافی نموده بقوام آورند وادویه را بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال
* جوارش ورد منقول از قرابادین افندی صالح چلپی مقوی اعضای رئیسه ومقوی قوت هاضمه ودافع رطوبات فاسده ومناسب
هر مزاج است * صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم عود هندی صندل زرد از هریک دو درم دارچینی چهار درم
مصطکی رومی یکدرم ونیم عنبر اشهب درمی کوفته بیخته بشراب ورد بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش منقول
از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش طعام بگوارد وسده ها بگشاید وفواق را زائل کرداند ونشف رطوبت معده نماید
واسهال رطوبی را نافع باشد * صنعت آن پوست بیرون پسته سه درم کبابه یعنی مصطکی طین ارمنی سنبل الطیب از هریک
دو درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هریک چهار درم عود قماری خام سه درم نبات سفید پنجدرم سماق شش
درم اجزا را کوفته لیکن درشت بگذارند وبا سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی یکدرم تا چهار درم
بآب سیب یا رب سفرجل تناول نمایند * جوارش که مقوی قلب وکبد ومعده است وتهیج اطراف را نافع باشد وخفقان
ووجع فؤاد را باصلاح آورد وتفریح بخشد * صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز مصطکی طباشیر سفید آملهٔ منقی ابریشم
مقرض صندل سفید زنجبیل تخم خرفهٔ مقشر از هریک سه مثقال پوست هلیله عنبر اشهب سنبل الطیب سعد کوفی اذخر مکی
ریوند چینی رب السوس سادج تخم کشوث از هریک دو مثقال عود قماری خام پوست هلیلهٔ زرد از هریک سه مثقال ورق گل سرخ
زرشک منقی از هریک چهار مثقال زعفران ورق نقره از هریک یکمثقال تخم خشخاش پنج مثقال تودری سرخ تودری زرد از
هریک دو مثقال ونیم ورق طلا نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته صلایه کردنی را صلایه کرده وحل کردنی را حل کرده شراب سیب
شیرین وشربت ترنج وشربت فواکه شیرین وشربت فواکه ترش از هریک بیست وپنج مثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه

گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش هاشمي رطوبت مزاج وسردي را سود مند وقولنج و
لقوه را مفيد بود وبهق وبرص وتبهاي كهنه را نافع باشد * صنعت آن حب المحلب مقشر دانهٔ هيل بوا قرنفل زنجبيل تربد سفيد
مد بر عاقرقرحا نانخواه تخم كرفس نمك درانی زرنب اجزا مساوي كوفته بيخته بعسل مصفى بسرشند شربتی از سه جوارش
يك مثقال وازبهرا سهال چهار مثقال * جوارش هندي كه شيخ الرئيس رح درقانون آورده نافع است ازبراى قولنج وبرودت
معده ووجع مفاصل ونقرس وضعف معده را نيكو بود * صنعت آن شيطرج هندي ساذج هندي ازهريك چهار درم جوزبوا
نانخواه نارمشك هيل بوا ازهريك دو استار فلفل دارفلفل زنجبيل ازهريك پنج استار هليلهٔ سياه سي استار قرنفل پنجدرم بسباسه
چهار درم فانيذ ده استار كوفته بيخته در وقت حاجت دودرم آنرا بانبيذ كهنه تناول نمانيد واين جوارش كرم وخشك در
اول درجهٔ سوم است * جوارش هندي ديكر مقوي باه است ومردوزن را فربه سازد ورنك روراصافي وروشن كرداند وقوت
بدني را بيفزايد * صنعت آن زنجبيل اسكندرة ازهريك يك استار ونيم شاهي بهمن سفيد بهمن سرخ تودري سفيد بوزيدان
خولنجان ازهريك هشت درم قرنفل دانهٔ هيل ازهريك چهاردرم اجزا را كوفته بيخته پس بكيرند مقل خراساني وخرماى تر
وقند كهنه ونبات سفيد وروغن كاوازهريك يك استار شاهي وهمه را درهاون اندازند ونرم بكوبند واجزاى كوفته بيخته را
اندك اندك دران اندازند وبدسته بمالند تانيكو مخلوط شود پس بنادق سازند هربندقه نيم استار شاهي وهرروز يكبندقه
آنرا باشير كاوميش تناول نمايند

* فصل در بيان جوارشات مسهله * جوارش شهرياران سردي جكر ومعده وقولنج وعسر البول
را نافع است * صنعت آن به نسخهٔ ابن جزله زنجبيل قرفه قرنفل دارچيني سليخهٔ سياه سنبل الطيب جوزبوا هيل بوا مصطكي رومي
قاقلهٔ كبار حب بلسان زعفران ازهريك چهاردرم ونيم سقمونياى مشوي سه درم تربد سفيد حب النيل ازهريك هشت درم قند سفيد
بوزن مجموع ادويه كوفته بيخته باعسل مصفى جوارش سازند شربتى تاچهار مثقال باآب نيم كرم * جوارش شهرياران ديكر
به نسخهٔ شيخ الرئيس نافع ازبراى برودت معده وكبد واستسقا ومرهٔ سودا واين جوارش مسهل است * صنعت آن زنجبيل
شيطرج هندي فلفل دارفلفل قرفه قاقلهٔ صغار قرنفل ناغيست ساذج هندي مرصافي مصطكي رومي قاقلهٔ كبار دارچيني سنبل
الطيب تخم كرفس سليخهٔ سياه نانخواه رازيانه انيسون ازهريك شش درم افتيمون اقريطي تربد سفيد مجوف تراشيده بروغن
بادام شيرين چرب نموده ازهريك دوازده درم سقمونياى مشوي ده درم شكرطبرزد بيست درم مجموع را كوفته بيخته بعسل
مصفى سرشته جوارش سازند ومزاج اين جوارش كرم وخشك است در دو درجه ونيم * جوارش شهرياران تنقيهٔ معده ازاخلاط مركبه
نمايد ونافع است ازبراى امراض حادثه در معده ازاخلاط مركبه وامراضى كه حادث شود درسائر اعضا بمشاركت معده خصوص
ازبراى صرع حادث بمشاركت معده ازصعود ابخرهٔ اخلاط مركبه ياصعود نفس آن اخلاط ازمعده بدماغ * صنعت آن فلفل
سياه زيرهٔ كرماني مدبر بعلاب بورهٔ ارمني خولنجان قرفه ازهريك يكدرم سقمونياى مشوي ده درم عسل مصفى چهلدرم بدستور
مقرر مرتب نمايند مقدار مستعمل ازان ازدو مثقال تاپنج مثقال * جوارش شهرياران به نسخهٔ بدر الدين قلانسي نافع است
ازبراى معده وجكر سرد وقولنج بكشايد وسودا وبلغم براند * صنعت آن سنبل الطيب قرفه دارفلفل فلفل انيسون قاقله جوزبوا
ازهريك دودرم زنجبيل مصطكي رومي دارچيني نارمشك شيطرج هندي ازهريك سه درم سقمونياى مشوي ده درم مغز
حب النيل چهاردرم بسفايج فستقي پنجدرم نمك هندي سه درم تربد سفيد مدبر بيست درم خيربوا دودرم ادويه را كوفته
بيخته بعسل جوارش سازند شربتى ازين جوارش اقويارا دو درم وضعفا را پنجدرم ومزاج اين جوارش كرم است در دو درجه

وربع درجه وخشك است دريك درجه وثلث درجه * جوارش شهرياران به نسخهٔ حكيم معصوم برودت معده وجگررا
نافع باشد ومرهٔ صفرا وسودا براند وقولنج بكشايد * صنعت آن شيطرج هندي زنجبيل دارفلفل فلفل خولنجان قرنفل
قرنفل ساذج هندي نارمشك مصطكي رومي سنبل الطيب سليخه هيل قاقلهٔ كبار رازيانه انيسون تخم كرفس نانخواه از
هريك سه درم بسفايج فستقي نه درم افتيمون پنجدرم تربد سفيد تراشيده بروغن بادام چرب كرده سي درم سقمونيا سه
مشوي دوازده درم شكرطبرزد شصت درم عسل بقدرحاجت ادويه كوفته بيخته بآن بسرشند ودرميان جوبكذارند
وبعد ازشش ماه استعمال نمايند شربتي مقدار چهاردرم تاشش درم همراه آبيكه زيرهٔ كرماني دران جوشانيده
باشند * جوارش قيصر قولنج بكشايد ونقرس راسودمند بود واخلاط غليظهٔ لزجه رادفع كند * صنعت آن دارفلفل
زنجبيل هليلهٔ زرد سقمونيا تربد سفيد ازهريك دوازده درم تخم كرفس نانخواه عاقرقرحا نمك طبرزد ازهريك ششدرم
قند سفيد شانزده درم كوفته بيخته بعسل بسرشند * جوارش نارمشك طبع رانرم دارد وقولنج بكشايد * صنعت آن
جوزبوا قاقلهٔ كبار دارچيني ازهريك سه درم قرنفل زنجبيل نارمشك ازهريك ششدرم سقمونيا پنجدرم نبات بقدر
تمام اجزا عسل دوچندان ادويه راكوفته بآن بسرشند شربتي ازيكدرم تاسه درم * جوارش نارمشك ديكر ضعف
معده ومقدمهٔ استسقا رانافع بود * صنعت آن نارمشك سه درم قاقلتين ازهريك دودرم فلفل پنجدرم دارچيني چهار
درم قرنفل سقمونيا ازهريك دودرم تربد سفيد ده درم مصطكي زنجبيل ازهريك يكدرم ونيم اجزا كوفته بيخته باقند
وعسل بسرشند شربتي دومثقال باقدري كلاب * جوارش نارمشك قلمي فرموده اند كه ازتاليف قدوة المحققين سيد سند والد
ماجد فقير مير محمد هادي قدس الله تعالى سره است معده راقوت دهد واخلاط فاسده رادفع كند وجكر راقوت دهد وبادهاى غليظ و
خفقان رادفع كند *صنعت آن نارمشك شيطرج هندي زنجبيل فلفل دارفلفل دارچيني قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار قرنفل ساذج هندي
بسباسه خولنجان مصطكي رومي كبابهٔ چيني سنبل الطيب سليخه تخم كرفس نانخواه باديان بوزيدان انيسون افتيمون ازهريك
شش مثقال ريوند زعفران ازهريك يك مثقال تربد سفيد دوازده مثقال اجزا كوفته بادووزن ادويه عسل مصفى سرشته
بطريق معمول جوارش سازند شربتي ازچهارمثقال تاشش مثقال بدانكه جوارش مسهل اهليلجي تربدي وتمري هريک درجاى
خود ذكريافتند وجوارش سفرجلي مسهل وجوارش سقمونيا وجوارش طباشير مسهل وجوارش عود مسهل اهليلجي وجوارش
عود ملين وجوارش قرطم وجوارش كموني مسهل وجوارش مازريون انشاءالله تعالى دراماكن خودهامذكورخواهند شد
* نسخهٔ جواهر مهرهٔ اعلى كه ازفرنك ساخته مى آورند جهت تقويت قلب ورفع خفقان وتوحش وديكر امراض وخواص بسيارند
براى آن بيان ميكنند مختصر نموده شد *صنعت آن لعل ياقوت سرخ ياقوت زرد ياقوت كبود ورق طلا ازهريك چهارسرخ
عقيق يمني يشب بسد فيروزه جدوار ازهريك يك ماشه وپنج سرخ كهربا دوماشه مرواريد يك ماشه وچهارسرخ نارجيل بحري
لاجورد ازهريك سه ماشه فادزهر مشك عنبر ورق نقره ازهريك شش سرخ كافور چهارجو موميائي دوسرخ افيون يك سرخ
قرص افعى شش ماشه زمرد چهارماشه همه اجزارا برسنك سماق باكلاب سحق بليغ نموده بآب صمغ عربي مهره بندند
وبورق طلا پيچيده خشك نمايند شربتي دوسرخ تاچهارسرخ

* فصل دربيان چوب چيني چيني وخطائي وسلهتي وبنكالي *

وماهيت وكيفيت بد وواطلاع بران وجيد ومختار ومزاج وخواص ومنافع وطرق استعمال آن اما بيان ماهيت آن بدانكه اكثر
چوب چيني رابسبب چيني نيزنامند وآن بعضي است سرخ رنك وكلابي وبعضي سفيد وبعضي مائل بسياهي براق كه آن را

مصمغ می نامند که کویا در اندرون آن صمغ جا کرده وقطعات آن بزرک وطولانی بقدر یک شبر وزیاده وکمتر وقوی وضعیف وکم کره وپرکره وراست وکج ومتشعب واملس وخشن وسنکین وسبک وصلب ورخو میباشد وکیاه آن از قبیل نجم وبیاره ومفروش برزمین وبرک آن باریک بلند مثل برک ساذج هندی واز ان اندک کوتاه تر ونازک تر وساق آن با اندک صلابت وغیر مجوف وتازهٔ آن بیخ بارطوبت وشیرین وچون خشک شود شیرینی آن کم میکردد وکهنهٔ آن تفه میباشد ودر کوهستان بلاد

چین وکوهستان سلهت از بلاد بنکاله یافت میشود ودرجای دیکر تا حال شنیده نشده * اما سبب بدو اطلاع برچینی آن بدانکه حکیم میرعماد الدین محمود شیرازی رحمة الله علیه در رسالهٔ چوب چینی خود که در زمان سلطنت شاه طهماسپ ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی که تقریبا سنه نهصد وپنجاه هجری حضرت ختمی پناهی صلوات الله وسلامه وعلیه وآله تالیف نموده بنابرآنکه دران آوان چوب چینی از چین بتوسط فرنکان که دایم در تجسس وتفحص امور غریبه اند وبرای همین دایم در سیر دریا وجزایر وسواحل آن شرقا وغربا وجنوبا وشمالا وفوق الارض وتحت الارض اند وهرجا امر غریبی وچیز تازهٔ مییابند درصدد تحقیق وتبیین وتجربه وتحریر آن درمی آیند وباطراف واکناف میبرند وباعث شهرت وانتشار آن میکردند چنین نوشته اند وپوشیده وپنهان نیست که این بیخ که درین تاریخ که مردم بران اطلاع واز استعمال آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که این بیخ از انجا می آورند قحطی دران شهر پیدا شده بود ومردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول واوراق نباتات مینموده اند وچون این بیخ عذوبتی دارد وطعم ورایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت نموده اند واتفاقا درمیان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصهٔ سوداویه وقروح عفنهٔ خبیثه ونواصیر ونارفارسی ومانند اینها واز خوردن این بیخ شفای کامل مییافتند وچون این حال مشاهدهٔ ایشان شد ازان زمین استخراج مینمودند وبدیکر مواضع می بردند ومثمر شفا میشد اما چون دران صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید واکل آن بیخ بی نمک بوده است بهرجا که می بردند بی نمک میدادند وبتلاحق افکار وتجارب بسیار قرار بران داده اند وبطریقیکه حالا معمول است خورده اند وبعد ازانکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی مفید می بود ودربعضی فایده نمیداد بلکه مضرت میرسانید واز جملهٔ بیکم راکه حرم شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود فالجی طاری کشت ونصف اعضای او از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار اورا حرکت پیدا شد ودست ایشان همچنان از حرکت ماند وچون اول اشتهار این بیخ بود که در بلاد ایران تازه آورده بودند دردادن آن اندیشه کردند که مبادا موٴدی بهلاک شود صلاح دران دیدند که اول مرتبه دردیکری تجربه کنند بعورتی که قریب باو درسن بود دادند مفید نیفتاد بنابران باو ندادند واما در ریشها وزخم قروح خبیثه وعفنه ووجع مفاصل وبادهای آتشک مدتهای مدید مزمن شده بود وهیچ تنقیه وتطلیه دران مفید نمی افتاد وبکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند وحکیم میرزا قاضی یزدی وحکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رسالهٔ دیکر از ان جماعت مسطور است که مردم آن بلاد هرساله چارواها و حیوانات خود را بیلاق مقرر که داشته بودند می فرستادند درسالی بعلت خشکی وکمی باران دران بیلاقات علف خوب سبز نشده بود بموضعی دیکر که در آنجا علف وکیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت بعضی ازان حیوانات که بغایت لاغر وضعیف ولنک وزخمهای ناسور داشتند تمامی چاق شدند وفربه کردیده وزخمها ولنکهای آنها باصلاح آمده بود حکمای آن دیار متفطن بآن شدند که درین بیلاق البته علفی باید یافت شود که در بیلاق دیکر نباشد وآن را این خاصیت باشد بعد از تفحص

وتجسس ظاهر کردید که این بیخ در ییلاق میباشد ودر ییلاق دیکر یافت نمیشود وسبب وجهت دفع این علتها رفربهی و چاقی حیوانات همین بیخ است بتدریج در امراض وعلل انسانی تجربه نمودند وآن آثار ومنافع را مشاهده کردند وبمرور ایام باین دستور که حال معمول است قرار یافت واین کلام دلالت تمام دارد برآنکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است واما آنچه فخر الدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رسالهٔ چوب چینی خود نوشته چنین است که وقتی جماعتی برکشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت الربع می رفتند شخصی درمیان آن جماعت آبلهٔ فرنك داشت وبغایت ضعیف وناتوان وبدن وی مرتبهٔ مجروح وریم وچرک بسیاری ازان جاری بود که اهل کشتی تمام ازو متاذی ومتنفر بودند اتفاقا بعد از چند روز بجزیرهٔ رسیدند که محل برداشتن آب بود سردار آن کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را در ان جزیرهٔ فرود آورد واندک خوراکی بوی دهند وآنجا رها کنند پس اورا فرود آوردند وخود بجانب مقصود شتافتند بعد یکسال که باز بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بجزیرهٔ فرود آمدند دیدند شخصی بغایت تندرست برکنار چشمهٔ آب نشسته امابرهنه وعریان است ازو سوال کردند که چه کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتی اورا شناخته با خود بکشتی بردند ناخدا وسردار کشتی ازوی احوال استفسار نمودند آن شخص کفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده رفتید مایوس شده باطراف وجوانب این جزیره میکشتم بعد ازچندی خوردنی که داده بودید بآخر رسید شروع بخوردن کیاها نمودم بکیاهی رسیدم که بیخ آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من بالکلیه زائل کردید وصحت یافتم وتا این مدت از همان بیخ میخورم حکیمی در ان کشتی بود کفت این بیخ را دران مرض نفع تمام است اهل کشتی را بجمع کردن آن بیخ امر نمود وازان بازالی یومنا هذا شهرت یافته وقول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب است وبعد ازان قول میرزا قاضی ومیرزا هاشم واین قول بعید مینماید مکر آنکه برای آن تاویلی کنند وآن جزیره ازجزایر چین کیرند چه بصحت پیوسته که از ملك چین می آورند نه از تحت الربع که زیربادست * واما اطلاع برسلهتی بنکالی آن * بدانکه الی الآن که سنه یك هزار ویکصد وهشتاد وپنج هجری است باوجود قرب سلهت که چهارده پانزده منزل بیشتر مفاصله ودور از مرشد آباد نیست ودرجانب شمال مائل بشرق ودر سرحد مملکت بنکاله واقع است بسبب قصور همنا کسی از اهل مرشد آباد واما کن دیکر اطلاع بران نیافته واز اهل کوهستان سلهت وسلهت ونواح آن شنیده شد که اکثر آنرا ازبرای جمیع امراض مثل کوره در چوب چینی بتنهائی ویا با ادویهٔ دیکر بطریق مطبوخ وقهوه مستعمل دارند وفوائد بسیاری ازان نقل می نمایند وقبل ازین کاهی کاهی عطاران بنکالی درمرشد آباد آورده بتنهائی وکاهی بعوض چوب چینی وکاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند واهل بنکاله این را سکچینی وچوب چینی پهاری یعنی کوهی وچوب چینی چینی را جهازی مینامند وکم کسی واقف برین بود وبعضی که فی الجمله اطلاعی داشتند اعتنای وتوجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا بمرشد آباد آمد وقدری بیخ چینی آنجا تازه راباخود داشت ومیکفت تر وتازهٔ آن قوی ومفید وسودمند است وخشك آن ضعیف وبی فائده و فی الحقیقة چنین است زیراکه خشك آن سخیف بیمغز خشبی ریشه دار سبک میباشد ولهذا استعمال آن بیفائدهٔ محض است خصوص کهنهٔ آن وشاید اکر کسی دانا بدانجا رود وآن ریشه را ترتیب نماید وهنکام کمال پختکی ورسیدکی برآورد وحفظ وضبط آن بشرائط مقرره نماید یحتمل که خشك آن نیز سودمند باشد وچند کس راکه وجع مفاصل حادث از یبس بسبب خوردن زیبق و غلبهٔ ریح ونفخ در شکم وبی رغبتی بر طعام داشتند با بعضی از ادویهٔ دیکر هریك را بطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی

خواهد آمد خورانید همه صحت یافتند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تیره و مورنک و رنکپور و نیپال وغیرها اینها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوعی دیگر دیده شده که آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیزیست شبیه بغده و کرهٔ بزرگی شبیه بکل و کتهل با پوست اندک خشنی جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و با دامی رنگ بی ریشه شبیه بخمیر نان خشک شده که از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت بر می آید مانند کتهل و بعضی میوهای دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قویتر از آن می دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن است * اما جید و مختار چوب چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ تیره باشد و سنگین املس که بته آب رود و کم کره بی ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مائل بشیرینی و ممتلی الاجزا باشد بعضی پخته سرخ و بعضی خام سفید و بعضی صلب و بعضی رخو نبا شد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت ماده و جوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعهای آن درست باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوادران ضعیف میگردد و یبس بر و غلبه میکند و سفید و سبک رخو و خشن اندرون سیاه که گویا صمغ در اندرون جا کرده که آنرا مصمغ نامند و ترکیده و بسیار کج و پر شعبه و پر گره ریشه دار و بسیار صلب و رائحه و طعمی غالب بر آن نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال یبس و عدم اعتدال آن و بدی زمین و آب و هوای آن میکند و باید که کهنهٔ بوسیده کرم خورده نباشد که متمرفائده نیست و محدث حرارت و یبس بسیار است و فائدهٔ هر یک از امور وجودیه و مضار هر یک از امور عدمیه آن را حکیم میر عماد الدین محمود در رسالهٔ چوب چینی خود مدللا بیان نموده اند * تنبیه بباید دانست که بعضی نامقیدان چوب چینی خام سفید را در آب آهک خیسانیده در آب گل لاله و عباسی سرخ و مانند آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند هرچند بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیگردد از رنگ ظاهر و پوست آن معلوم میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آن است و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و گرمی آتش و آفتاب بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است مثل کافور و فرفیون و جندبیدستر و مشک و آهک و امثال آنها مصئون باشد و اما طبیعت و مزاج آن بقول میر عماد الدین محمود چنین است که چون از قدما درباره آن نصی نیست لهذا تامل در تحقیق طبیعت آن لازم است مجملا چون نفع و فائدهٔ آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بارد یابس است و بنا بر قاعدهٔ کلیه که شفاء مرض بضد است و حفظ صحت بمثل باید که حار رطب باشد و چون تاثیر حرارت آن ظهور نمی چندان ندارد یعنی بتکرار و تکثار استعمال مقدار آن احداث حرارت زیاده نمی نماید باید که حار در مرتبهٔ اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تسهیل و تذویب و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تغلیظ و انجماد و تخدیر و تصلیب که فعل برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوای معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نیز نتواند بود بدلیل ظهور تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر رطوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات و افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن یبوست نمی توانند بود ولیکن جائز است که در آن یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و برطوبت مائل شود و میتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست کند و خود هم منکسر گردد و بسرحد اعتدال آید که

اذ اتعا رضا تسا قطا وا این احتمال قوي است لهذا حکم بر رطوبت آن تامل تمام است بخلاف حرارت که با وجود انکسار به برودت آب بالکلیه منطفي نمیشود واما اینکه دران رطوبت فضلیه است ترددی نیست ومراد از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد ومما زج تمام اجزای ازنباشد ودلیل برین آن است که سوراخ سوراخ میشود ومتعفن میکردد وچون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن می نماید قسمی که اندک کهنه باشد تاثیر آن در بعضی امزجه ومواد اقوی میشود و بهتر سیل انند آن را * ومیرزا قاضي یزدي وحکیم هاشم طهراني سرد در اول وخشك در دوم میدانند ومیکویند که سردي وخشکي آن بسبب ممازجت ومخالطت بآب بیشتر وکمتر میکردد اما تحلیل وترقیق وتلطیف وکداختن وسائر افعال و آثار قویه که ازان ظاهر میکردد از جهت خاصیت وصورت نوعیهٔ آن است وبعضی از آثار دیکر تابع کیفیت آن است وایشان هردو نیز قائل برطوبت فضلیه آن اند بدلیل تقویت آن مرباه را وتکون کرم دران بزودي وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المومنین حکم به مرکب القوی بودن آن با میل بحرارت ویبوست کرده وکفته که یبوست آن زیاده است برحرارت آن وحکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزاني نیز در قرابادین خود که موسوم بقرابادین قادري است قائل بمرکب القوی بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزد اطبا که تا امکان استناد فعل واثر چیزی بکیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعني ذوخاصیت دانستن آن جائز نیست وهمچنین تا نسبت عمل بما بالذات بچیزی ممکن باشد نسبت اوبه ما بالعرض روا نیست ومعذلك بعضی افعال عجیبه که از قوت وکیفیت آن خارج باشد اکر آنرا بخاصیت مفوض دارند این اجتماع خاصیت بمرکب القوی بودن آن قدحی بمد عاندارد پس آن مرکب القوی است وآن قدس سره میفرمایند که نزد این بندهٔ آثم محمد هاشم العلوي المخاطب بمعتمد الملوك آن است که مرکب القوی است ومزاج ترکیبي آن مائل بحرارت ویبوست است با رطوبت فضلیهٔ غریبهٔ بسیار واما اجزای اصلیهٔ بسیطهٔ آن که این دوا ترکیب از آنها یافته هریك را مزاجی خاص است اما جزو هوائي آن حار معرق وملطف ومحلل است وجزو ارضي آن بارد مقوي وجزو دوائي آن غالب وجزو غذائي آن قلیل وجزو بدن شود وباقي میماند دربدن جزو دوائي آن تا مدت مدید آن جزو دوائي اثر تسخین وتلطیف وتعریق دربدن میکند وچون در آب بطریق تصعید پخته شود در آب جزو حار لطیف آن میباشد غالب وغذائیت آن بجهت آنکه در جرمش می ماند کمتر ولهذا استاذان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن حلوائی از جرم چوب چیني ساخته دران لبوب وقدری از ادویهٔ عطرهٔ مقویهٔ ارواح حاره داخل کرده مید هند که غذای متین لزج ازان تولد کند که بچسپد باعضا وبچسپاند غذای سابق ولاحق را باعضا وتا مدت مدید اثر وفعل دوای آن دربدن بماند مانند بعض ادویهٔ غذائیه که چون وارد بدن کردند بعد از اثر دوائیت آن دربدن و مستحیل بخلط کردیدن وجزو بدن شدن آن تاثیر دوائیت آن مدتی دربدن باقي میماند وظاهر آن است که حرارت آن در آواخر درجهٔ اولی باشد ویبس جرمش نیز در آخر درجهٔ اولی واما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معني که سر دیك را بسرپوش پوشیده واطراف آن بپارچه وخمیر آرد ماش محکم کرفته که اصلا ومطلقا بخار آن بیرون نرود باید این مقدار از یبوست آنرا نباشد وشاید مائل برطوبت باشد ولهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق تصعید مید هند جهت آنکه مطبوخی که سرش باز باشد اجزای حارهٔ ملطفهٔ معرقهٔ محللهٔ آن به سبب لطافت منقلب بهوا کردیده فاني میکردد واثرش کم میشود واما بطریق تصعید یعني عرق کرفتن مثل ماء الورد که کلاب باشد وسائر عرقها اجزای لطیفهٔ آن متصاعد کردیده چیزی از اجزای متینه واجزای غذائیه آن دران داخل نمیشود پس بزودي از حرارت بدن متاثر کردیده فعلش زائل

میکردد واما بطریق تصعید در دیك مربوشانیده بنحومذکور که جرم درزیرش باشد متصل از اجزای لطیفهٔ آن متصاعد کردیده
منقلب بمائیت شده باز درهمان دیک که جرم چوب چینی دران است نزول نموده با آنها مخلوط کردیده باز صعود میکند تا
زمانیکه درثفل آن قوتی باقي نمیماند ودرین قسم طبیخ هم اجزای لطیفهٔ متصاعده میباشد وهم چیزی ازجرم آن پس حاصل
میکردد ازان مطلوب وحکیم میر عماد الدین محمود را که اول کسی اند از اطبای اسلام که دران رساله نوشته وبیان کرده درین
مقام واکثر مواضع دیکر سخنان محققانهٔ مدققانهٔ مدلل است ومیرزا قاضي وحکیم هاشم طهراني را با ایشان مناقشهٔ بسیار
است که طایلی درتحت آنها نیست واین مختصر کنجایش ذکر آنها ندارد وقول هریک خالي از شبهات نیست لهذا ذکر کرده
نشده کسی را که ارادهٔ اطلاع بر آنها باشد باید که رسالهٔ میرزا قاضي ومیرزا محمد هاشم را مطالعه نماید مخفي نماند که انچه از
روي تجربه به تکرار استعمال آن بر این بندهٔ ضعیف عاصي هیچمدان جامع این اوراق پریشان وسخنان منتشر معلوم شده
آن است که باوجود مرکب القوی بودن صاحب رطوبت فضلیهٔ حار ویابس است ولیکن ظهور این هردو کیفیت دران بمراتب
است از تري وتازکي وقرب عهد از اخذ وخشکي وکهنکي وبعد عهد از اخذ آن مانند حرارت ویبوست درابدان محرور المزاجان
صفراوي از مراتب طفولیت وشباب وکهولت وشیخوخت که درابتدا وحین تري وتازکي حرارت ویبوست آن بسبب کثرت
رطوبت بلغمي منغمر میباشد مثل حرارت بدن طفل که منغمر درتحت رطوبات وافرهٔ آن است واثری وظهوری ندارد
وبعد ازان که اندک مدتی بران بکذرد ورطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود واعتدالی یابد که تخمینا ششماه تا یکسال
باشد حرارت ویبوست آن نیز بمرتبهٔ اعتدال ظهوری یابد مانند ظهور حرارت ویبوست درابدان شبان وچون ازحد اعتدال
بکذرد که تخمینا یك ونیم سال تا دونیم سال از زمان اخذ وبر آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل بفنا مینماید وخشکي
بر واستیلامی یابد بحکم آنکه احدی الفاعلتین را که حرارت وبرودت است با احدی المنفعلتین که رطوبت باشد فعل واثر ضعیف
میباشد وبا منفعل دیکر که یبوست است قوي وبعد ازان هرچند میل به کهنکي وخشکي آورد اثر حرارت ویبس ازان زیاده
ظاهر میکردد مثلا سه ساله وچهارسالهٔ آن درکمال حرارت ویبس میباشد وهمبرین قیاس تا فاسد وباطل کردد پس تر وتازهٔ
آن ازبرای محرور المزاجان دموي وصفراوي وامراض حادثه از احتراق وفساد آن هردو خلط به تنهائي یا با بعضی از ادویهٔ
مناسبه وازبرای سوداوي مزاجان وامراض حادثه ازان با بعضی از ادویهٔ مناسبهٔ آن مفید ومتوسط آن مثلا یکساله تا دوسالهٔ
آن ازبرای سوداوي مزاجان وامراض سوداویه مفید ونیم کهنهٔ آن مثلا دونیم سالهٔ تامه ونیم سالهٔ آن ازبرای مبرود المزاجان
مرطوب بلغمي وامراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه نافع است واما بسیار کهنهٔ آن ازبرای اکثر امزجه خصوصا محرور المزاجان ضعیف
البنیه بسیار مضر ومحدث حرارت عظیمه ومنجر بدق است واجتناب ازان حتی المقدور انسب واولی ولازم وواجب است ٦
خصوصا بطریق مطبوخ وتعریق دربین استعمال واکر ضرورت بسیار داعي شود وعلاج منحصر بدان باشد وتازه ونوآن ویا نیم
کهنهٔ آن مطلقا یافت نشود آن هنکام مقدار کمي ازان بقدر ضرور با ادویهٔ باردهٔ رطبهٔ مناسبه باکمال احتیاط بعنوان نقوع یا قهوه
ویا مطبوخ بدون تعریق یعني دربین بعرق نه نشینند استعمال میتوان نمود وباقي العلم عند الله وعند اهله الذین هم الراسخون
فی العلم * سوال اکر کسی کوید تمثیل شما تمام نیست ومناسبت ومشابهت تام ومن جمیع الوجوه با ممثل که مراتب اسنان
است ندارد * درجواب میکوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با ممثل اندک مشابهتی کافي است کو در جمیع وجوه
نباشد وهر مثالی را که ملاحظه نمایند چنین است * واما خواص وفوائد ومنافع آن * بدانکه این دوا امداد حرارت غریزیه

وطبيعت ميكند ومقوي اعضاى رئيسه است ودر اواخر جميع امراض ماديه وامراض مزمنهٔ سوداويه وبلغميه مانند ارجاع مفاصل وفالج ورعشه وبهق ابيض وتشنج امتلائي وارجاع ظهر ووجع ورك وعرق النسا ونقرس وداء الفيل ودوالي وخنازير وسل و دفع مواد نزليهٔ باردهٔ مزمنه وتنويم بسيار واختلاط ذهن وسبل ونفث الدم ونزف الدم از هر عضو كه باشد وتقويت باه واعضاء تناسل مايوسين از باه وداء الثعلب وداء الحيه وسوء القنيه واستسقا وحميات عتيقه وسائر امراض بلغميهٔ مزمنه وجهت ازاله وتحليل امراض سوداويه ومواد غليظهٔ متحجرهٔ عتيقهٔ مزمنه ومواد سوداويهٔ محترقه مانند آتشك وجذام وانواع جرب وحكه و قوبا وجميع قروح خبيثه وجوششها وعقدهاى صلبه واورام صلبه واقسام جنون ومالیخوليا ومانيا وقطرب وبرص وبهق اسود وآكله وقروح كليه ومثانه وامراض مقعد وبواسير وناسور واسهال بواسيري وحمى ربع وسرطان وامراض رحم وعقر ومرض شقيقه وصداع مزمن سوداوي وسائر امراض سوداويه كه تفصيل آنها موجب تطويل است قوي الاثر والنفع است در هريك بنوعى خاص ومجفف رطوبات غريبه وملطف ومفتح ومحلل ومرقق ومصفي خون وسائر اخلاط وارواح از كثافات وكدورات ومشرق ومنور آنها است وسريع النفوذ درعمق بدن وتند وبيب رطوبات واخلاط غليظهٔ منجمده ومرقق ودافع آنها است به تبخير وادرار به بول وعرق وجهت بر وزفرمودن حصبه ودفع سميت خلط فاسد سمي ورفع عادت افيون سريع الاثر وچون اصحاب بعد ازسن وقوف هرسال درموسم سرما خوردن آنرا برخود لازم كيرند ازناتواني محفوظ ميمانند وبجهت رفع نقاهت خصوصا پيران را و ازبراى تسمين اكثر ابدان ونضارت وحمرت وصفا ورونق رنك بشره نيز نافع ليكن مشقت وصعوبت پرهيز آن برابري بانفع آن نميكند چنانكه انشاء الله تعالى بيان پرهيز ومضار عدم آن خواهد آمد ومستعمل در اكثر امراض آب طبيخ بطريق تصعيد آن است چنانكه ذكر يافت وجرم آن معدد وقوي التجفيف است وتسديد وتجفيف جرم تازهٔ خشك نشدهٔ آن كمتر ومصلح چوب چيني خصوصا تازه وتر آن در اكثر امراض باردهٔ رطبه دارچيني وعشبهٔ مغربي وباديان خطائي وصاصفراس وكيا كواست ودر مرضهاى كهنه وضيق النفس اصل السوس ودر استسقا باد آورد وشكاعي وفقاح اذخر واذخر مكي ويا عرق اينها ودرخفقان وتوحش لسان الثور وكل آن وبادرنجبويه وبسفايج ودرامراض دماغيهٔ بارده اسطوخودوس وبسفايج وهمچنين قياس در هر مرضى ومادهٔ ومزاجى خاص باادويهٔ مناسبه ومختصه بآن مرض وآن عضو وتا خواهند مفرد آن را به تنهائي بكار برند مكر عند الحاجت وضرورت باادويهٔ ديكر ودرآنوقت نيز هرچند كمتر باشد بهتر است واما در سل ودق ونفث الدم ونزف الدم بعنوان نقوع در عرقهاى مناسب ومفرد اولى است مكرر اواخر وعند الضرورة ببعض حابسات دم ومغريات اندك ومقدار شربت آن منوط برأى طبيب حاذق است * مخفي نماند كه اين دوا حقيقة جميع اقسام امراض باردهٔ بلغميه را سودمند نيست چه در قويهٔ آنها مانند فالج ورعشه واسترخاء واستسقاى زقي وطبلي وامثال اينها بى فائده بلكه مضر است * واما در اقسام ضعيفهٔ آنها مانند استسقاى لحمي حادث از قبيل ورم صلب سوداوي كبد وطحال وامثال اينها را يمكن كه سودمند بود ومضر امزجهٔ اطفال وشبان ومحرور المزاجان است وايشان را استعمال آن جائز نيست زيرا كه احداث حرارتى ورطوبتى زايد برحرارت غريزيه ورطوبت اصليه مينمايد وبدان سبب خون وارواح را كرم ميسازد وباعث تحليل وافناى رطوبات واحتراق آنها ميكردد ويبس بالعرض نيز مينمايد واينها خودكمال مضرت است كما لايخفى * واما منافع آن اكثر بواسطهٔ افعال مذكورهٔ آنست از تلطيف وتنديب وترقيق وتصفيه ودفع فضول وغيرها كه ذكر يافت وظاهر است احتياج به تبيين ندارد * فصل در بيان شرائط ضروريهٔ استعمال چوب چيني قبل از شروع ودر بين وبعد اتمام آن * بدانكه شرائط استعمال آن بسيار است ازان

جمله * یکی آن است که باید مستعمل آن اگر محرور المزاج باشد ازچهل سال و اگر مبرود المزاج بود ازسی سال متجاوز باشد بجهات مذکوره * شرط دوم آن است که تاضرورت بسیار داعی نشود وعلاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن نکردند و بعبث خود را درمشقت ورنج وتعب ومهالکه نیندازند زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است مضرت آن نیز زیاده ازان است واندک بی احتیاطی ونا پرهیزی منجر بامراض صعبه میکردد وبیان بعض ازان انشاء الله تعالی خواهد آمد ونیز درین آن عوارض وحالات مختلفه طاری میکردد که کم کسی متحمل انها میتواند شد * شرط سوم آن است که باید هوا درکمال اعتدال مائل بسردی باشد وبهترین فصول برای آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند وبنکاله ودر ایران واکثر بلاد دیکر اواخر زمستان و اوایل ربیع وتا چار اوائل خریف نیز * شرط چهارم آن است که باید که بدن نقی و پاک باشد از فضول واخلاط فاسده خصوص درمرض آتشك وجذام وقروح وجروح خبیثه وسائر امراض سوداویه وبلغمیه واوجاع مفاصل وصحت مزاج وغیرها وتنقیه یا بفصد است یا باسهال * اما فصد پس هرکاه خون فاسد وزاید دربدن بسیار باشد وعلاماتش ازحمرت رنك بشره وبرآمدکی عروق وثقل سروبدن وبسیاری خواب وغیرها ظاهر باشد بقدر فساد وزیادتی بشرط مساعدت قوت و حال مریض وفصل وسن وعادت وعدم موانع فصد نمایند وبقدر احتیاج بیکدفعه یا بدودفعه یا زیاده خون کم نمایند واکر خون بسیار غلیظ وکثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد ازچند روزکه رقتی درخون پیدا شده وقوامش باعتدال آمده باشد بجهت آنکه مرقق ومصفی خون است فصد دیکر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی وفساد خون این دوا نفعی معتدبه نمی بخشد وشاید ضرر رساند وکاه باشد که بعد از فصد در اثنای چوب چینی بفصد دیکر نیز محتاج شوند باید که با وجود احتیاج تام توقف وتامل نموده بفصد مبادرت نمایند وهمچنین است درتنقیه بمسهل ومدرولیکن تنقیهٔ سایر اخلاط راپیش ازشروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال منضجات ومسهلات آن خلط را نموده پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنای چوب چینی احتیاج به تنقیهٔ آن خلط نشود چه بسبب فصد وتنقیه قدری ازخلط فاسد دفع میکردد وباقی آن خلط راطبیعت باعانت افعال این دوا ازتلطیف وتذویب وتحلیل وتسییل وتبخیر وتعریق وادرار وغیرها دفع میکند وغلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش ازدوا مطلق فصد وتنقیهٔ اخلاط نباید کرد که موجب ضعف میشود وغرض ازاستعمال این دوا تصفیهٔ خون ودفع اخلاط دیکر وتقویت حرارت غریزی وقوتها است وهرکاه خلط فاسد دربدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسد ساکن رابحرکت درآورد به تلیین وترقیق وتلطیف وتبخیر وتسییل وغیرها وبر دفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که باعضای رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته موجب قتل ویا ضرر عظیم کردد مکرآنکه ماده قلیل باشد وضعف که درینصورت غالب است که چوب چینی تواند آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش ازشروع احتیاج بفصد وتنقیه نیست بلکه درین حالت شاید آن را فصد وتنقیه ضرر رساند ودر امراض سوداویه مانند آتشك وقروح خبیثه وجذام وبعد ازاحتیاج بفصد باید فصد را کشاده بزنند ولمحه بلمحه دهن رک را بانکشت کیرند تا طبیعت خون فاسد غلیظ را بدهن رک رساند پس انکشت را بردارند تاقدری خون دفع کردد وهمچنین تا اتمام فصد واینمعنی موجب عدم عروض غشی وضعف نیز است واستعمال جمیع امور ازفصد وتنقیه وغیرها منوط برأی طبیب حاذق است ولیکن ما ازبرای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العملی کلی ازبرای تنقیه درمرض آتشك وجذام وسائر امراض سوداویه وصفراویه وبلغمیه ذکر میکنیم وکمی و زیادتی آنرا نیز وا میکذاریم برأی طبیب حاذق * منضج روز اول کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه عنب الثعلب

پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر از هریك دو مثقال عناب انجیر زرد از هریك ده دانه جوشانیده صافی نموده
ترنجبین سکنجبین افتیمونی از هریك پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم وسوم بر دوای روز
اول تخم خبازی تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کشوث افتیمون درکتان بسته از هریك دو مثقال
اضافهٔ اجزاء جوشانده نموده بعد از جوشانیدن ادویه سوای افتیمون در سه پیالهٔ آب خوری آب که بیك پیاله رسد افتیمون
را دران انداخته یك جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند دران تا آنکه حرارت مطبوخ
کم شود پس مطبوخ را بر روی ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریک پانزده مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند و نیم گرم
بنوشند شب چهارم حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یك مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته
حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فروبرند واز عقب آن آب نیم گرم پیالهٔ بنوشند صبح گاوزبان شاهتره بسفایج
فستقی پوست تراشیده پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه عنب الثعلب پرسیاوشان گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه
تخم خبازی تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان غنچهٔ گل سرخ از هریك دو مثقال سنامکی چهار
مثقال افتیمون درکتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد سرمش اصفهانی از هریک دوازده دانه مویز منقی بیست عدد
ادویه را درسه چهاریک من آب بجوشانند تا بیك چهاریك برسد افتیمون را دران انداخته یك جوش دیگر داده فرود آورده
متصل کیسه را دران آب بمالند و چون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیارشنبر
و ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریك پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند و روغن
بادام شیرین یك مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم هلیلهٔ مربا یك عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یکدانك بران
پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده تناول نمایند بعد از ان تخم بالنکو یك مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال
بنوشند روز ششم به نسخهٔ روز اول روز هفتم به نسخهٔ روز دوم عمل نمایند و شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای
روز چهارم و روز نهم دوای روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت ظهر قیمهٔ شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و
شبها تر پلاو و قلیه و چلاو و بعد ازین چهار روز مداومت بخوردن هلیلهٔ مربا بگلاب شسته و شربتی فرا گرفته از نبات سفید و گلاب
و عرق گاوزبان و عرق بید مشك از هریك پنج مثقال تخم شربتی یك مثقال نمایند و غذا درین ایام تر پلاو از گوشت بره یا گوشت
جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن چوب چینی بدستوریکه مذکور میشود نمایند و اگر مادهٔ صفراویت داشته باشد منضج
روز اول متخذ از سر بنفشه گاوزبان شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هریك دو مثقال آلوی بخارائی عناب سپستان
از هریک ده دانه تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال دران حل کرده
صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافهٔ ادویهٔ روز اول تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه از هریك دو مثقال نمایند روز سوم اضافهٔ
ادویه جوشانیده بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی غنچهٔ گل سرخ تخم خیارین از هریك دو مثقال و بر ادویه که دران حل
کرده میشود مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یك مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حبی که فرا گرفته باشند
از پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی از هریک نیم مثقال محمودهٔ مشوی کثیرا حجر ارمنی مغسول از هریك
یك دانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فروبرند و
در عقب آن آب نیمگرم پیالهٔ بنوشند طلوع صبح گاوزبان شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس

تخم کاسني تخم خيارين تخم خربزه پوست بيخ کاسني پوست بيخ رازيانه بسفايج فستقي از هريك دومثقال سنامکي چهار مثقال عناب آلوي بخارائي ازهريك ده دانه تمرهندي هفت مثقال پوست هليلهٔ زرد پوست هليهٔ کابلي هليلهٔ سياه ازهريک دومثقال درمه چهاريک من تبريزي آب بجوشانند تا بيک چهاريك رسد بر روي شيرخشت وترنجبين وفلوس خيارشنبر وسکنجبين افتيموني صافي نموده بمالند وبپالايند وروغن بادام شيرين يك مثقال داخل کرده بياشامند روز ديکر هليهٔ مربا بکلاب شسته ورق نقره دو عدد بران پيچيده تناول نمايند وبعد ازان شربت انارشيرين يك مثقال تخم شربتی اسپرزه ازهريك يك مثقال کلاب عرق بيد مشك عرق نيلوفر ازهريك پنج مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم به نسخهٔ روز اول روزهفتم به نسخهٔ روز سوم وشب هشتم وروز هشتم به نسخهٔ شب چهارم وروز چهارم وروز نهم به نسخهٔ روز پنجم عمل نمايند وغذا بايد درين ايام نيز بدستوريکه در مادهٔ سوداوي ذکرشد بوده باشد وچهار روز ديکر هليلهٔ مربا بکلاب شسته تناول نمايند وبعد ازان شربتی ازنبات سفيد پنج مثقال تخم شربتی اسپرزه ازهريک يك مثقال کلاب عرق بيد مشك عرق نيلوفر ازهريك پنج مثقال بنوشند وغذا تر پلاو بخورند پس شروع بخوردن چوب چيني نمايند واکر مادهٔ بلغمي باشد منضج روز اول کاوزبان بادرنجبويه بسفايج فستقي قنطوريون دقيق زوفای خشک عنب الثعلب پرسياوشان اسطوخودوس افسنتين رومي ازهريك دومثقال انجيرزرد ده دانه مويزمنقی بيست عدد جوشانيده صافي نموده ترنجبين کلقند آفتابي ازهريك پانزده مثقال دران حل کرده صافي نموده بنوشند روز دوم برجوشاندهٔ روزاول پوست بيخ کاسني بيخ باديان ايرسا بيخ کرفس بيخ کبر اصل السوس ازهريك دومثقال بيفزايند روز سوم براجزای روز دوم فلوس خيارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شيرين يك مثقال براجزائيکه در مطبوخ حل کرده ميشود بيفزايند شب چهارم ايارج فيقرا يك درم پوست هليلهٔ کابلي تربد سفيد ازهريك دودانك زنجبيل غاريقون شحم حنظل مقل ازرق کثيرا ازهريك يك دانك سوده بروغن بادام شيرين يك مثقال چرب نموده حب ساخته بورق طلا سه عدد پيچيده وقت خواب فروبرند وازعقب آن آب نيم کرم پيالهٔ بنوشند يا اين حب را * صنعت آن ايارج فيقرا غاريقون هش سفيد ريوند چيني تربد سفيد مدبر ازهريك نيم درم شحم حنظل نيمدانك محمودهٔ مشوي يکدانك ونيم شط مغسول نيم درم مصطکي مقل ازرق کثيرا نمك هندي ازهريك دو نخود باده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطيه درجمع ميان صبر وغاريقون امتناع مينمايند اکر بنا بربن احتياط ايارج داخل نکنند ويا غاريقون داخل ننمايند بواسطهٔ آنکه در ايارج فيقرا صبر داخل است وعوض آن حجر ارمني داخل نمايند بهتر است طلوع صبح کاوزبان بادرنجبويه بسفايج فستقي قنطوريون دقيق پوست هليلهٔ کابلي پوست بيخ باديان پوست بيخ کبر پوست بيخ کرفس اصل السوس غنچهٔ کل سرخ ازهريك دومثقال سنامکي چهارمثقال مويزمنقی بيست عدد تربد سفيد مدبر دومثقال زنجبيل يك مثقال جوشانيده صافي نموده فلوس خيارشنبر ترنجبين ازهريك پانزده مثقال کل قند آفتابي ده مثقال دران حل کرده صافي نموده روغن بادام شيرين يك مثقال داخل کرده بنوشند روز ديکر هليلهٔ مربا عدد شسته مصطکي نيم مثقال سوده بران پاشيده تناول نمايند بعد ازان نبات سفيد پنج مثقال تخم فرنجمشك يک مثقال کلاب عرق بادرنجبويه ازهريك ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم نسخهٔ روز اول وروز هفتم نسخهٔ روز سوم وشب هشتم ايارج لوغاذيا چهارمثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد ازان آب نيم کرم پيالهٔ بنوشند وروز هشتم نسخهٔ روز چهارم را بنوشند وغذا درين ايام ميان روز نخود آب کوشت جوان مرغ يا دراج يا تذرو باشد وشب پلاو با يکی ازين کوشت ها روز نهم ادويهٔ نسخهٔ روز پنجم را بخورند وپنج شش روز ديکر هليلهٔ مربا

بگلاب شسته مصطکي نيم مثقال سوده بران پاشيده تناول نمايند بعد از ان شربت اسطوخودوس پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبويه از هريك ده مثقال تخم فرنجمشك يک مثقال بنوشند پس شروع بخوردن چوب چيني نمايند واگر صاحب آزار را علتي در کبد باشد جهت اصلاح حال آن نيم مثقال تا دو مثقال ريوند چيني را سوده اضافهٔ منضج و مسهل آن نمايند و اگر اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمايند و اگر وزن باشد او را حبس طمث باشد در سوداوي تخم کشوث وخشکدانه ومشك طرا مشيع و در بلغمي حلبه وخسق دانه ومشکطرامشيع وکمافيطوس وکماذريوس در منضجات ومسهلات آن را اگر صفراوي باشد تخم خيارين تخم خربزه تخم کاسني تخم کشوث آلو بالو ومانند اينها وهمچنين در هر علتي ادويهٔ مناسبه آن در منضجات ومسهلات آن اضافه بايد نمود بحسب رأی طبيب حاذق * شرط پنجم آن است که بايد يك هفته قبل از شروع ودر بين ويك اربعين بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد وهفت يوم باشد از اکل حموضات ولبنيات واز شير وماست وپنير وغيرها وبقول وحبوب وميوهای تر واشياى نفاخه وقابضهٔ مسدده ومبخره وثقيله وبطيئة الهضم رديئة الكيموس وحركات عنيفهٔ متعبهٔ بدنيه ونفسانيه ازقبيل بسيار راه رفتن ودويدن وچيزهای ثقيل برداشتن وبيداري بسياري وجماع وامثال اينها واز هموم وغموم وخوف وغضب وغيرها اجتناب نمايند که مضرت عظيم ميبخشد * حکايت شخصی را در بين چوب چيني اعراضی وخشمی واقع شده غضب نموده چوبی برداشت که شخصی را بزند وبعد از انکه يکد وچوبه بران زد دست خود را خواست که جمع نمايد نتوانست باری به تعريقات وند ابير بسيار اندکی بحال آمد وليکن بحالت اصلي خود رجوع ننمود وهمچنين از هوای سرد و آب سرد نيز اجتناب نمايد چنانچه شخصی در اثناي اشاميدن چوب چيني در بين خواب پای او برهنه شد وهوا بآن رسيد پای آن لنك گرديد وديگری در اثناء قدری انار شيرين وآب سرد بخورد درد سينه وسرفه آن را عارض گرديد باری بتدابير بعد از ده دوازده روز زايل شد زيرا که دران هنگام جميع منافذ ومسامات مفتوح ميباشند واعضا بسيار است گويا ازهم جدا وجلد تن رقيق با اندک برودتی ورطوبتی وحرکتی بيجا ميکردند وباعث قبض وجمع وتمديد وتکاثف ووهن در افعال وترکيب بدن رومی دهد ودر باطن باعث حدوث اوجاع باطنيه وسدد وغيرها ميگردد * ونيز از هوای بسيار گرم وديدن اشياء نيرهٔ شفافهٔ براقه وخطوط بسيار خفي وکتابت بسيار نمودن اجتناب نمايند زيرا که اينها باعث ضعف بصر ووجع انگشتان ودست ميگردند * وايضا از مباشرت وحمام نيز اجتناب نمايند * حکايت شخصی در بين آشاميدن چوبچيني مقاربت نموده اورا رعشه در پاها وتمام اندام بهم رسيد وزايل نگرديد مدت العمر پس تا مدت ششماه بعد از اتمام از حموضات ومباشرت اجتناب اولی است خصوص در امراض صعبهٔ مزمنه وصاحبان ابدان ضعيفه وپيران که ضرور وواجب است چه هريک از امور مذکوره ومضرت آنها ظاهر است زيرا که هريک بجهاتی چند منافی افعال چوب چيني اند * شرط ششم آن است که در زخم آتشك وجذام وساير قروح وجروح خبيثهٔ کهنهٔ مزمنه واکثر امراض مزمنه نمك را بالکل در اثنا ويك هفته قبل از شروع ويکهفته بعد از اتمام ترک نمايند ونخورند وبعد از ان اندک اندک ميل نمايند تا قريب يك ماه بحد اصلي رسد زيرا که فعل نمك احراق وتغليظ خون وتصليب اعضاو تجفيف مواد ورطوبات وتسديد مسام است واينها همه منافي چوبچيني اند وبرای اين امور وعدم تضرر از هوای خارج وحرکات ومماس لباس خشن گفته اند که بايد که بر بدن مولود حين ولادت آب نمك نيم گرم بپاشند ودر ساير امراض نمك را تقليل نمايند * شرط هفتم آن است که در بين چوبچيني تغيير جامه ولباس نکنند زيرا که بسبب رسيدن بخارات وعرق بدان تاثيری در ان بهم ميرسد وقوتی به بدن ميبخشد که از تبديل آن آن فائده فوت ميگردد واگر بسيار چرکين شود ومحتاج

به تبدیل کردند و همه وقت لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجت تبدیل نمایند * و نیز بدن را نشویند و بحمام نروند بهمان جهت و نفوذ آب و هوا در بدن * شرط هشتم آن است که باید که مطعوم و مشروب شارب چوب چینی نیم گرم باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سدد و قولنج میگردد * و نیز باید که آب استعمال در دست و رو شستن و طهارت گرفتن و وضو ساختن همه نیم گرم باشد و سرد نباشد و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریشه دارهای پر گره کج واج آن را اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبخ دهند و آن آب را اندک اندک استعمال نمایند * شرط نهم آن است که اثفال هر روزه را بعد از طبخ باحتیاط تمام خشک نمایند که فاسد نگردد تا آنکه در آخر بکار آید خصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد و یافت نشود و محتاج بآن باشند که مرتبهٔ ثانی آنرا طبخ نموده آب آن را بیاشامند بدین قسم که اثفال هر روزه را جدا جدا در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی بآفتاب یا بآتش نموده خوب خشک کرده در پارچهٔ کاغذی بسته بر آن بنویسند که ثفل روز اول و همچنین تا بیستم یا بیست و یکم و روز بیست و یکم و یا بیست و دوم ثفل روز اول را بدستور طبخ نموده بیاشامند و همچنین تا چهل و یک روز که باتمام رسد * شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد و هفت یوم احتیاط نمایند که تخمه و سوء هضم و هیضه عارض نگردد که بسیار مضر و باعث ضعف میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف با کثیف و غیرها و بسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد

* شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند هر یک بجهتی * شرط دوازدهم آن است که اگر توانند معتادین بافیون و افیونیات و مغیرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیرها ترک نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر و اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر بآن هر دو است و افیون و قهوه مضر باصحاب امزجهٔ ضعیفهٔ بارده است و مضرت سایر مغیرات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی است * و بدانکه اکثر این شروط و لوازم برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنهٔ صعبه و یا لطیف المزاج باحس و ادراک باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ الطبع باشد و آن امور را مرعی ندارد و بخلاف آن عمل نماید و هیچ نوع ضرری نیابد امر او سند نیست و باعث رد قول جمهور نمیگردد زیرا که او از ما نحن فیه خارج است و افعال او مناطی ندارد و دیگران را نباید پیروی او نمایند و متمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعی دارند نه از حد لایق درگذرند و نه بسیار بر خود تنگ بر گیرند که ضعیف و ناتوان گردند والله اعلم * و اما بیان طرق

استعمال چوب چینی * پس بدانکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است و بعد از آن قهوه و بعد از آن نقوع و بعد از آن معجون و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن عرق و فالوده و مربا و بعد از آن سایر تراکیب * و اما مربای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده * و وجه ترجیح مطبوخ بطرز تعریق یعنی سرپوشیده و اطراف سرپوش را بپارچه و خمیر مستحکم نموده که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافت پس یا ده روز یا بیست و یکروز یا چهل روز بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و مریض باید داده شود بدین طریق که چوب چینی جید باوصاف مذکوره گرفته اگر تر و تازه باشد ورقهای نازک نمایند و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدم تیشهٔ نجاری و یا کارد چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده و ریشه و گرهی که در میان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اثفال آنها را در ظرفی علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت

کرفتن جوشاند وعند الحاجت نیم کرم بکار برند که ضایع نکردد بهتر است و وجه دور نمودن کوه و ریشه آن است که یبس وکثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شدهٔ آن آن است که آب را غلیظ میکرداند ونیز مانع نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود رح وجوه دیکر نیز نوشته اند وانشاء الله تع در رسالهٔ ایشان خواهد آمد واما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود و حکیم محمد هاشم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد مؤمن وغیر ایشان هیچ یک متوجه ذکر آن نشده ومطلق بیان ننموده اند وانچه از بعضی فرنکان شنیده شده بی پوست وباپوست هردو استعمال مینمایند واز چین هم با پوست وهم بی پوست مقشر ورقهای نازک کرده می آورند وپارچهای درست مقشر وغیر مقشر نیز اکثر دیده شده واهل سلهت نیز بیشتر با پوست مستعمل دارند وحکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آن را جدا نمایند وشاید تحقیق درین امر آن باشد که تازه وتر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت آن وخشک کهنهٔ آن محتاج بجدا نمودن پوست باشد بجهت یبوست پوست آن پس ازین چوب چینی خورده کرده هر روز مقدار هفت ونیم مثقال صیرفی بکیرند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند که سود مند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانکی کفته اند وزیاده ازین را مضر میدانند واین اقرب بصواب است در امزجه وامراض قویهٔ مزمنه جهت آنکه هرکاه کسی رنجی وتعبی میکشد چرا عبث وبیهوده باشد در پیالهٔ چینی در کلاب وعرق بید مشک از هر یک یک ارقیهٔ تبریزی یک شب بخیسانند واکر مریض صاحب نزله باشد کلاب واکر بارد المزاج باشد بید مشک داخل ننمایند و در آب ویا عرقهای مناسبهٔ دیکر بخیسانند وروز دیکر با دو من ونیم آب خالص در دیک سنکی یا سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پاکیزه که چرب وچرکین نباشد ریخته سر آن را بطبق سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پوشانیده واطراف سر دیک را بخمیر آرد ماش وکل حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ مطلق بخار آن بیرون نرود پس بار نموده مقدار دو من و نیم هیمهٔ قلم باریک خشک متساوی در باریکی وخشکی دو شاخ دو شاخ متصل در زیر آن بسوزانند تا هیمه تمام شود وآب بنصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که باین مقدار هیمه باین دستور آب به نصف میرسد پس دیک را فرود آورده زمانی بکذارند که حدت کرمی آن کم شود پس رده ای بر سر کرفته سر دیک را بتدریج اندک اندک باز کرده سر وکردن علیل را به بخار آن بدارند ویک پیالهٔ شربت خوری آب آنرا پنج مثقال نبات سفید داخل کرده کرم کرم بنوشند ورداء بر سر وکردن پیچیده واکر احتیاج بلحاف باشد لحافی پوشیده بخوابند تا عرق خشک کردد پس تتمهٔ آبها را در شیشه کرده در عرض یک شبان روز قدری نیم کرم بعوض آب وقدری کرم بجای قهوه وقدری بدل آب در طبخ غذا وخمیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار برند تا تمام شود وهر روز بهمین دستور عمل نمایند تا بیست ویک روز ویا چهل روز وروز هفتم ویازدهم وچهاردهم وهفدهم وبیستم بعرق نشینند بدین نحو که مقدار هشت مثقال تا ده مثقال چوب چینی را در یک من ونیم آب بوزن شاه که یک هزار وهشتصد مثقال صیرفی میشود بدستور در دیکی علیحده طبخ نمایند جهت آنکه اکر همان دیک آب مشروب باشد اکر قطرهٔ عرقی یا کثافتی دران افتد باعث کراهیت وتنفر طبع میکردد پس علیحده بودن بهتر است وآن دیک را همان قسم کرما کرم وسر بسته بزیر کرسی برند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بخیزران که بهندی بینت کویند بافته باشند وعلیل بران کرسی نشیند ولحافی بزرک بر خود کیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا وکرسی را فرا کیرد ورخنهٔ از برای داخل شدن هوای خارجی وبیرون شدن بخار داخلی نماند ودهن وبینی آن از برای نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان وغشی آن را طاری نکردد

پس شخصی دست در زیر کرسی کرده سر دیگ را اندک اندک بکشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل برسد خصوصا بعضو معلول که آن را بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد از ان عضو بیشتر واقع شود و یك پیالهٔ شربت خوری آب چوب چینی مقرری را با نبات و یا بی نبات و با نبات اثرش بیشتر است بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که همچنانکه اثر بخار آن بظواهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن از ان زیاده است و چون عرق بسیار آید و هنوز بمرحلهٔ ضعف نرسیده باشد لحاف را بر خود پیچیده بقسمی که هوا نرسد از کرسی فرود آمده بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد تا موجب ضعف و اضطراب و غشي نگردد و اگر عارضهٔ و علتی در سر و صورت و مجرای انف باشد در بین تعریق گاه گاهی سر و صورت را محاذی اندک بخار بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت را از عرق خشک نموده اندک از لحاف بر آورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن و خوابیدن حرکات بیجا و مختلف ننماید که عارضهٔ رو دهد پس تتمهٔ آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب دیگی که در زیر کرسی برده اند دور نمایند که بکار نمی آید و اگر مادهٔ بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا چهل روز بخوره و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دارچینی سیلانی از مقدار یك درم تا دو درم بحسب امزجه ریزه کرده با چوب چینی بجوشانند و طبخ نمایند و بعد از بیستم سه مرتبهٔ دیگر هر هفته یکمرتبه بعرق نشینند بدستور مزبور فائدهٔ بدانکه در تعریق مراعات بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را یك روز در میان و بعضی را دو روز در میان و بعضی را سه روز در میان تا یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان مکث آنرا طویل و قصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یا یکروز در میان همان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی بیست و یك روز این حلوا را بخورد و فایدهٔ آن مذکور شد * صنعت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات بقدر ضرور بگلاب و عرق بید مشك حل کرده داخل نموده بپزند تا چون قرحلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز حب السمنه مغز فندق مغز نارجیل مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم از هریك دو مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی با وصاف مذکوره چهارده مثقال خصیة الثعلب مصري چهار مثقال دارچینی بسباسه خولنجان مصطکي سورنجان دانهٔ هیل بوا قرنفل عود هندي عود الصلیب جوزبوا زرنباد شقاقل بهمن سفید بهمن سرخ از هریک یك مثقال زنجبیل زعفران از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده در طبق چینی پهن کرده قدری نبات سفید کوفته بران پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار مثقال آن را تناول نماید و بعد از اتمام حلوا بحمام رود و اثفال چوب چینی را سائیده بر بدن در حمام بمالد و باز بعد از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید عود هندي عود الصلیب قسط تلخ وج ترکي زرنباد سورنجان بوزیدان عاقرقرحا از هریك یکمثقال چوب چینی نه مثقال کوفته بگلاب و آب ریحان تازه سرشته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد از دو ساعت بشوید * نسخهٔ حلوای چوب چینی دیگر قلمي فرموده اند که ازقدوة الاطبا والد ماجد فقیر قدس سره است نافع از برای امراض مزمنهٔ بارده چون مرض معروف با تشنج و جذام و درد مفاصل و بهق و ضعف باه * صنعت آن آرد میده چهل مثقال آرد نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرور بگلاب و عرق بید مشك

وعرق گاوزبان از هر یک یک اوقیهٔ تبریزی حل کرده داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز بادام شیرین مقشر مغز پستهٔ مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز حب الخضرا مغز انجلک مغز چلغوزه مغز حب الصنوبر مغز شاه بلوط مغز بن مالو رد از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوب چینی بصفات مزبوره چهارده مثقال خصیة الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل زرنباد دانهٔ هیل مصطکی عود الصلیب شقاقل بسباسه سورنجان مغاث بغدادی تودری کلکون از هر یک یک مثقال جوز بوا زنجبیل زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکو برهم زنند و در ظرف چینی پهن کرده بر ان قند سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات ببرند هر قطعه چهار مثقال هر روز یک قطعه صبح و یک قطعه شام بخورد و بعد از ان نبات سفید تخم فرنجمشک گلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر در آخر دو دانگ مشک تبتی خالص در حلوا داخل نمایند بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار در پاها نماند اکثر اوقات روغن جوز بوا بر بدن بمالند خصوص پاها تا کمر و فقرات ظهر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید بدانکه بدین دستور هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود چوب چینی هشتاد و دو مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خورده شود یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم میشود و اگر چهل روز خورده شود سه صد مثقال میشود و اگر چهل و یک روز خورده شود سه صد و هفت مثقال و نیم میشود و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و هشت مثقال و در چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و هشت مثقال میشود و اگر اثفال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بجوشانند و بجای آب بخورند در بعضی امراض مستحکمه بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ و فابماکول و مشروب ننماید ثفل آن روز را با دو مقدار از آب که مطلوب باشد بدستور مقرر طبخ دهند و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بدنیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر هر روز قدری از اثفال خشک کردهٔ آن را در آب یا به بعض عرقهای مناسبه مثل عرق گاوزبان و رازیانه و شاهتره و عنب الثعلب و مانند اینها جوش داده نیم گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد ننوشند و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرقها به تنهائی نیم گرم بیاشامند و بید مشک و گلاب نیز خوب است اما اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب نیاشامد که محرک نزله است * و بدانکه ملاحظهٔ احتما و پرهیز در استعمال چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت و ضعف مزاج مریض و مرض است نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و ضعف بسیار عارض گردد نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار از ان عاید شود زیرا که هر مرضی که در بین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز موقوف باستعمال چوب چینی از ان قویتر است و بعضی عوارض نیز از ان قبیل است که زایل نمیگردد و مدت العمر می ماند پس بای حال بقدر ضرور احتیاط و اجتناب اولی و واجب است * و باید در ایام پرهیز غذا منحصر باغذیهٔ جیدة الکیموس سریعة الهضم باشد مانند سیخ کباب با نان یا چلاو و پلاو ساده و یا شکر پلاو و یا شلهٔ مزعفر و قلیه و شوربا و نخود آب همه کم روغن و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و امثال اینها از گوشت بز و بزغاله و گوسفند شیر مست و مرغ بچه و خروس بچه فربه و کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و چرز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج دانند با بعض ادویهٔ حارهٔ مثل دارچینی و قرنفل و هیل و قرفه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرور و اما باید که همه از برای صاحبان آتشک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثهٔ مزمنه بی نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از حلویات حلوای دارچینی و برنج و حلوا مغزی و شکرپاره

ونشاسته ونقل ورازیانه وهیل وپسته وچلغوزه وقرص دارچینی ومصطکی وهیل بوا وصندل وعنبر وعود ومویز منقی وانجیر زرد خشک ودرسه دانهٔ خارک جهرمی ومانند اینها موافق مزاج ووقت وحال میتوان خورد وهمچنین پالوده وبن بسته وشربت قند یا بید مشک وگلاب با تخم ریحان وشربتی همه نیم گرم نیز وبا دام باعتبار ثقل آن مناسب نیست واز سبزیها پیاز بقل رکه گوشت را باصلاح آورد ونعناع وپودنه ومرزه وبادرنجبویه تجویز نموده اند وبعد ازفراغ تا چند روز نیز این امور را مرعی دارند وتقلیل وتلطیف دراغذیه اولی است واجتناب از امتلا وتخمه وسوء هضم وهیضه واجب دانند ومحرور المزاجان را ازادویهٔ حاره وشیرینها اجتناب اولی است بلکه برای ایشان خصوصا صفراوی انار شیرین وانار میخوش ورب انار شیرین وشربت زرشک وشربت ریباس وآلوبالو بعضی تجویز کرده اند اند کی نه بسیار اما روز تعریق ویک روز قبل ویک روز بعد ازان مناسب نیست واگر مبرود المزاج بلغمی را باشربت چوبچینی که درشرابها انشاء الله تع ذکرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان ضعف باه ومایوسین را بدین قسم که اولا مقدار نیم درم تا دومثقال آن را بحسب حال ومزاج بخورند وبالای آن آب مطبوخ چوبچینی را ویا دران حل نمایند وبنوشند وباقی تدابیر منوط برأی طبیب حاذق است وبدانکه چون رسالهٔ حکیم میرعماد الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم الفوائد ومدلل است هرچند بعض فوائد ان بالاجمال بیان نموده شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا تمام آن را ایراد نموده حکیم قدس سره میفرمایند * رسالهٔ حکیم میرعماد الدین محمود قدس سره * بسم الله الرحمن الرحیم * الحمد لله علی نعمائه والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله واصحابه افضل الصلواة واکمل التسلیم * اما بعد بدانکه این رساله ایست مختصر ومقاله ایست معتبر درامور متعلقه به بیخ چینی که حسب الامر نواب جهانبانی وکشورستانی سلیمان الزمانی آنکه ازفهم ثاقب ورای صائب گوئی سبق ازهمگنان واقران بلکه ازعالمیان ربوده وابواب خیر واصطناع بر عالمی کشوده عالمی است درعالمی وجهانی درجوانی ودریای دردانائی سایهٔ دولتش که غرهٔ صباح سعادت است همچون ظل شاخص دروقت استواء راوائل نهار درخط استوا از مشرق بمغرب کشیده آنکه درخوردی ازهمه بزرگان بمرتبهٔ بلند تر ودرسن حداثت بحکم وراثت ازهمه دولتمندان ارجمند تر واسطهٔ نورحدقهٔ شاهی ونورحدیقهٔ شاهنشاهی مجموع الطاف الهی الذی فی شانه ورد هذه الابیات علی خاطری مرتجلا وبه اباهی * بیت * ای پرورش ذات تو از لطف الهی * انعام تو ولطف خدا نامتناهی * هرچند خرد خواست کند حصر کمالت * عاجز شد از اوصاف کمال تو کماهی * کس را نبود هیچ شکایت ز زمانه * گر چرخ کند پیروی آنچه تو خواهی * این حقیر بی استطاعت درهمه صناعت * محمود بن مسعود الطبیب الشیرازی * رسالهٔ درخواص وطبایع ومنافع بیخ چینی که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود درحیز تحریر آورده اگر موافق صواب باشد ببرکت آستان علیین وآشیان امام الثقلین هادی الخافقین علی ابن موسی الرضا علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات اجملها وبتوجه شاهزادهٔ عالمیان ونور دیدهٔ آدمیان خواهد بود واگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن امید واری بتوفیق حضرت باری عزاسمه چنان است که ازانچه دربیان دواهائی که معروف ومشهور است ودرهمه کتابها مذکور ومسطور اتم واکمل واحسن واجمل باشد انه علی مایشاء قدیر وبه تحقیق رجاء المؤمنین جدیر * مقدمه * پوشیده وپنهان نیست که این بیخ دراین تاریخ که مردم بران اطلاع واز استعمال آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که بعضی از اوقات دراین بلاد که این بیخ ازانجا می آرند قحطی درشهر پیدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول واوراق نباتات مینموده اند وچون این عذوبتی دارد وطعم ورایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم

باین بیشتر رغبت مینموده اند اتفاقا درمیان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصهٔ سوداویه وقروح عفنهٔ خبیثه ونواصیر ونارفارسی ومانند اینها از خوردن این بیخ شفائی کامل مییافتند وچون این حال مشاهدهٔ ایشان شد ازان زمین استخراج مینمودند وبدیگر مواضع می بردند ومثمر شفا می یافتند وچون دران صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید اکل آن بیخ بی نمک بوده است باز بهرجا که بردند بازبی نمک میدادند وبتلاحق افکار وتجارب بسیار قرار بران داده اند که بطریقیکه حالا معمول است میخورده اند وبعد ازانکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند دربعضی مفید می بود ودربعضی فائده نمیداد بلکه مضرت میرسانید ازآنجمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود فالجی طاری گشت ونصف اعضای او از حرکت بازماند بعد ازمعالجات بسیار اورا حرکت پیدا شد ودست همچنان ازحرکت ماند وچون اول اشتهار این بیخ بود دردان اندیشه کردند که مبادا مودی بهلاک شود صلاح دران دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعورتی که قریب باو درسن بود دادند مفید نیفتاد وبنابران باو ندادند واما در ریشها ودرزخمها وقروح خبیثه وعفنه ووجع مفاصل وبادهای آتشک که مدتهای مدید مزمن شده بود وهیچ تنقیه وتطلیه دران مفید نمی افتاد بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند

* فصل درتحقیق طبیعت او *

چون ازقول قدما درباره او نصی نیست تامل تمام درتحقیق طبیعت او هست مجملا چون نفع او درامراض سوداویه است ودر طبیعت سودا برودت ویبوست است بنابر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد است چنان ظاهر میشود که حار ورطب باشد وچون تاثیر او در حرارت ظهوری ندارد مینماید که درمرتبهٔ اول بلکه دراول مرتبهٔ اول باشد درحرارت دیگر چون فعل او ترقیق وتسییل وقد وجذب مواد است نه تغلیظ واجماد وتخدیر وتصلیب باید که درطبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل ازافعال مذکوره قاصر است وهرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نتواند بود ودلیل آنکه قلیل الحرارت است آن است که درتکثیر مقدار وتکرار استعمال او احداث حرارتی زیاده نمی نماید واما اینکه این رطب است نه یابس همین دلیل حرارت جاری است جهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق وتسییل وقد وجذب است مقارن یبوست نمیتواند بود ولیکن جائز است که دروی یبوست قلیله باشد وبواسطهٔ مصاحبت آب بسیار یبوست او منکسر شود وبرطوبت مائل گردد ومیتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست کند واین احتمال قوی است لهذا در حکم برطوبت او تامل تمام است بخلاف حرارت که باوجود انکسار او به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود واما اینکه در او رطوبت فضلیه هست ترددی نیست ومراد از رطوبت فضلیه رطوبتی است که درمزاج او باشد وممازج اجزای تمام او نباشد ودلیل براین آن است که سوراخ سوراخ میشود وباندک زمانی متعفن میشود وچون این رطوبت فضلیه کم شود حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آن را بهتر میدانند بواسطهٔ آنکه تاثیر او اقوی میشود

* فصل دربیان منافع او *

همه کس نفع اورا درقروح آتشک که به تنقیه وتطلیه وسائر تدابیر متعارفه مندفع نشود مشاهده کرده اند بعد ازانکه دراین مرض کاهیده وزبون شده باشند بعد از خوردن این بیخ بصحت وقوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول سرخ وفربه وباصفا وطراوت میشوند ودر تعقدات وگرهای صلب سوداوی فائدهٔ عظیم دارد وبطریقیکه آفتاب برف ویخ را میگدازد این بیخ اینها را میگدازد ودرداء الثعلب وداء الحیه نیز بسیار نافع است واما نفع او بصعوبت پرهیز آن برابری نمیکند ومحتمل است که در مالیخولیا وجنون وربعهای کهنه نیز نافع باشد اگرچه درنسخهٔ طریق خوردن این بیخ نوشته اند اما بمشاهده نرسیده ودربرص سیاه وبهق سیاه بسیار مفید است ودرسرطان بواسطهٔ آنکه مرض درکمال صعوبت است نادرا نافع میباشد * حکایت عورتی را سرطان رحم

بود درمن بیست سالکی تقریبا و بدین سبب عقیم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله میشد زود اسقاط می کرد او را بعد از تنقیهٔ بلیغ بیخ چینی دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت وضع بواسطهٔ آفت عضو و قوت دفع جنین وجع شدید طلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نمیشدند و بحال ایشان اصلح می بود اگر این بیخ را میدادند با ایشان یقین که فائدهٔ عظیم می یافتند اما چون خواص تمامی این بیخ مردم را معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در تجربه بواسطهٔ آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند نفع تمام دارد اما نفع او به مشقت پرهیز برابری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورام صلبهٔ سفید و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و درد مفاصل سوداوی را نافع است این است منافعی که ازین بیخ اکثر مشاهده این حقیر شده * تنبیه * در نفع او در ازالهٔ عادت افیون از افیونی که بواسطهٔ تقلیل دم و روح مضرت عظیم بشارب آن میرسد و آنکه ترک نمیتواند کرد چنانچه در رسالهٔ افیونیه گفته ایم به سبب آن است که روح و حرارت بدنی بواسطهٔ قلت وافی و قادر باقلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لایزال درین حال مبتلا باین وبال است و این بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق خون میکند و از خون رقیق روح بسیار متولد میشود پس ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که او را هست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیهٔ او زائل میشود خاصهٔ در زمان طویل و غالب آن است که بتدبیر دیگر در ازالهٔ غائلهٔ عادت افیون حاجت نمیشود و خواجگی پسر خواجهٔ شمس الدین محمد همدانی بعد از آنکه بیست سال افیون و برش و مانند اینها با فراط میخورد بیخ چینی خورد و از خوردن آن عادت او برطرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیاری نظیر او چنین کردند و کسانیکه بواسطهٔ تسکین اوجاع قدیمی افیونی شده بودند چون آن اوجاع را برطرف ساخت این عادت را نیز برطرف ساختند و چندان مشاهده شده که مشکل است حصر آن و بدانکه منافعی که در نسخه ها نوشته اند مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای هریك از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ در مرض استسقا مفید است و این گاهی میتواند بود که سبب استسقا اورام صلبهٔ سوداویهٔ کبدیه یا طحالیه باشد چون آن را در ازالهٔ اینها اثری تمام است در استسقا نیز فی الجمله اثری دارد دور نیست که فائده کند و با آنکه در ازالهٔ رطوبات استسقائیه به تعریق و ادرار نفعی تمام دارد و این در سوء القنیه که از اورام مذکوره باشد نیز خالی از نفعی نیست اما اگر زقی عظیم بل طبلی یا لحمی باشد عجب است که تاثیری بکند بلکه احتمال ضرر نیز دارد اما در طبلی فائدهٔ او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطهٔ آنکه مرض از رطوبات حاصل شده و ترطیب این بیخ بسیار است نفعی معتد به ندارد و ضرر قوی دارد جهت آنکه آن قدر تعریق و ادرار که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگر آورده اند که در مالیخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها و کدورتها که موجب اظلام روح میشود دور میسازد و اینها مستلزم رفع این علت است و ما بعد مالیخولیا از اقسام جنون و مانیا و قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند که جذام را مفید است جهت آن است که تصفیه و ترقیق خون میکند و ازالهٔ تعقدات که لازمهٔ این مرض است مینماید و مواد تیرهٔ کثیره که مکدر لون است به تعریق اخراج میکند و ازالهٔ یبوستی که لازم مرض است مینماید مجملا بهمه وجهه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود بسبب آن است که مواد متشنجه و مرخیه را به تعریق اخراج میکند اما فائدهٔ او در برص سیاه ظاهر است و در برص سفید جهت آنکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار حاصل و ظاهر میشود و ازالهٔ رنگ و طبع

غذای عضو مبروص میکند ومادهٔ برص را نیز شیأ نشیأ به تعریق در ایام دراز بواسطهٔ آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید
واما فائدهٔ او درقولنج بواسطهٔ ترقیق وتحلیل مادهٔ محدث قولنج است بباید دانست که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج امتلائی
عضلات واعصاب ورباطات است ودردیکه از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود ونفع این بیخ در اینها حاجت به
بیان ندارد واما قولنج که متعارف اطبا است وآن وجع امعا است که بواسطهٔ عسر خروج مایخرج بالطبع است نفع این دوا
در ازالهٔ تسکین وازمان او است واکرنه با آنکه معلوم ما نیست که حل قولنج صعب کند بمشقت پرهیز او نمی ارزد واما فائدهٔ او
در وجع الورک که آنرا بترکی کهنکو کویند آن است که رطوبت غلیظ که متشرب شده درجرم عضو بواسطهٔ لطافت بخار لطیف
میشود ودرمدت مدید بعرق وبخار دفع میشود وبه تخصیص که ماده وسبب آن منقطع میشود بواسطهٔ انقطاع تخمه وبهمین دلیل
نفع او درعرق النسا ظاهراست واما درمرض کچلی بواسطهٔ تحلیل ماده به تبخیر وتلئین وتوسیع مسام جلد وتصفیهٔ دم از کدورات
وشوایب مغلظه ومحترقه وهمچنین درامراض مقعده وبواسیر جهت آنکه حدوث اینها ازمواد غلیظهٔ سوداویه میشود واین
دوا دردفع سودا اثر عظیم دارد واما نفع او درتب ربع بواسطه تلطیف ماده واصلاح دم وازالهٔ کیفیت سوداویه از اخلاط واعضا
است واما نفع او درمفاصل ازانچه دروجع الورک کفته شده ظاهر میشود باآنکه مادهٔ این درصعوبت وغلظت کمتراست ازان
واما نفع آن درداء الفیل ودوالی هم بواسطهٔ تصفیهٔ دم وزوال سوداویت وغلظت مواد است این است سبب نفع او درین
مرضهای مذکوره * فصل * معلوم است که درامراض کثیرهٔ صعبهٔ مزمنه نفع وقوت تاثیر بحیثیتی که دارد که بعد ازانکه در
امراض مذکوره ازسائر معالجات مایوس کشته باشند در استعمال این بیخ نجاح ونجات تمام وفلاح وخلاصی مالاکلام حاصل
میشود وازاین است که کفته اند که پرورش او ازآب حیات است به تخصیص که روایت کرده اند که ازحوالی ظلمات می آورند
خواه این ظن صواب باشد وخواه خطا وسبب نفع کلی این دوا دربدن ازچند وجه است ومحتمل است که ازتمام وجوه باشد و
محتمل است که وجوه غیرمعلومه زیاده ازمعلومه باشد ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن است که بخار این
دوا بعد ازطبخ ونضج کامل وتلطیف حرارت طبخ آب را وتمزیج این دوا هم درظاهربدن وهم درباطن او تاثیرمیکند اما درظاهر
ظاهراست واما درباطن جهت نفوذ او درباطن ازدهن راستنشاق وتنفس رئه ازان اثرکلی بدماغ وانف ومجرای میان انف
وفم وحلق وقصبه رئه ودل میرسد وخود بخار که ازمسام باندرون رفته بواسطهٔ سرعت غوص به بسیاری ازمواضع بدن میرسد
پس چنین ظاهرشد که هیچ موضع نیست ازبدن که این بخار دران تاثیر بسیار ندارد وجه ثانی ازتاثیراین دوا خوردن آب
کرم او است که بالخاصیت وبالطبع منجذب میشود ودرعروق زیاده ازانکه آب فقط منجذب شود واین معنی برشارب این دوا
ظاهراست زیراکه ازخوردن آب او اصلا ثقلی نمی یابد وسبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبخ درغایت
لطافت شده بجهت آنکه سر آن را بسته اند وبخار آن چون راه بیرون ندارد بسرد یك میرسد ومستحیل باب میشود وباز در دیکه
می ریزد وعلی هذا آب او درلطافت بمرتبهٔ اعلی رسیده واین چنین آب چون درمعده رسد زود درعروق نفوذ کند وبجکر وسائر
اجزای بدن رسد خاصهٔ که حرارت طبخ هنوز با اوست واین موجب سرعت نفوذ او است وچون خود درکمال رقت ولطافت است
چون اخلاطی که ممازج ومصاحب اویند لطیف میشوند ورقت ایشان زیاده ازقدر طبعی میشود ومعلوم است که همچنانکه
باعضا مدد غذا میرسد که اکر منقطع شود آن عضو ضعیف وفانی میشود همچنین مواد امراض با وجود آنکه صلابت زیاده
ازقدر متعارف داشته باشند اغذیه بمواد مناسبه میکنند وهرکاه که مواد بدنی اینحال بود اکر مرضی که ازان نشو ونما داشته

باشد در کمال لین و رخاوت وضعف خواهد بود وهرگاه که اینحال یوما فیوما برو وارد شود بسیاری نمیگذرد که ازان مرض اصلا اثری نمی ماند وجه ثالث آن است که بدن متکیف بکیفیات بخار متحلل میشود واین کیفیت میماند در بدن بواسطهٔ تواتر ورود آن وعدم انفعال بآب وغیر آن وعدم تبدیل ثیاب ومسام بدن اکثر اوقات منفتح است واین موجب وصول کیفیت دواست باعماق بدن ودر تحت جلد خود البته میرسد وازانجا شیأ فشیأ باقاصی بدن بواسطهٔ آنکه حرارت درو تاثیر بسیار کرده واخلاط حادهٔ حاره مصاحب اواست تحلیل تمام نیست ودر وسخ نیز و بسیاری از ابخره نیز در منافذ جامه هست واین مستلزم آن است که تحلیل قوي حاصل شود خاصة در جلد ومادون او وانچه دور است از مسام بواسطهٔ آنکه اثر ما فی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل میپابد وجه رابع آن است که ترک ملح مصلب مجفف میکند ودر اعضا بواسطهٔ آن لین و رطوبت حادث میشود واز نمك اعضا صلب میشود و نفوذ دوا در وبه تعسر میشود وقوام رطوبت را نیز غلیظ میکند ومنجمد میسازد وبرای این معني در مولود آب نمک بر اعضای او میپاشند تا صلب شود واز مماسات ثیاب صلبه وهوای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب با نچه سابق مذکور شد آن است که چون آن را در آب میجوشانند وطبخ او را میخورند در عروق دقیقهٔ ضیقه نفوذ میکند وبمواضعی که محل صلابت وغلظت است میرسد خواه بواسطهٔ طول استعمال که او در همه جا میرسد وخواه بواسطهٔ آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه امور نافعه بمواضع لایقه میکند وشیأ فشیأ تذویب مواد صلبه مینماید بحرارت لطیفهٔ ذاتیه ومکتسبه از حرارت طبخ وانچه تلطیف میکند اگر به تبخیر میکند اخراج آن از مسامات ببخار میکند واگر بطریق تسییل میکند باعانهٔ طبیعة بطریق عروق وترشح از مجاري بول مندفع میشود ومیتواند بود که بهرسه طریق دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظه ورديه است واستعمال صالحة الکیموس پس ازین مادهٔ مدد این امراض منقطع یا کم میشود وطبیعت بر ان مستولي میگردد ودفع میکند وجه سابع آن است که تقلیل غذا خواه اختیاري وخواه اضطراري جهت آنکه طعام بی نمك وموجب عدم توجه تام طبع است بآن وتقلیل غذا موجبه تقلیل مواد میشود وتقلیل مواد موجب استیلای طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه مؤثر هرچند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود وقریب باین معني در اثنای وجوه مذکوره گذشت وجه تاسع آن است که بواسطهٔ عدم تنفس از هوای بارد سخونتی در ارواح قلبیه وازانجا در تمام اعضا وارواح حاصل میشود وموجب تحلیل قوي میشود وجه عاشر آن است که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر میپابد رومی آرد باصلاح مادهٔ مرض وصرف میکند آن را در مصالح خود وجه حادي عشر انکه بعضی از مقدمات که از مطاوي ماسبق معلوم شده آن است که اگر شخصی چند روز متعاقب غدهٔ از غدها هرچند که صلب وقوي باشد در آب گرم فقط بگذارد وبسیار زمان نگذارد که آن غده بگدازد پس اگر در مدت چهل روز این آب چار مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب مشروب باقاصي اعضا میرسد ویا خود بهمه مجاري میرود بدلیل آنکه بول کسی که در پا حنا بسته باشد سرخ میباشد وهرگاه هر روز بآن موضع میرسد تحلیل بسیار واثری قوي خواهد کرد یوما فیوما مادهٔ مرض کم خواهد شد وهرگاه که کم میشود تحلیل واسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما اقوی میشود زیرا که اثر او وکیفیت او تمام زائل نشده واثر دوا روز دیگر باو میرسد همچنین متحلل نیز یوما فیوما کم میشود وهرگاه که فاعل قوي میشود ومنفعل ضعیف فعل باکمل وجوه وقوع یابد واما در قروح ونواصیر که بواسطهٔ رداءت غذا آن قرحه ناصور میشود وهرگاه آن رداءت برطرف شود اخلاط صالحی که کاسر کیفیت رداءت آن باشد یا به تحلیل رود بواسطهٔ قوت محلله ویا منتشر شود وطول ملاقات او بدن را برطرف شود بسکه مجموع این امور وامثال آنها واقع شود وبرطرف شدن

اینها بسیار صعب نباشد و اماد رسائر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود **﴿فصل در شرائط خوردن این بیخ﴾**

* اما شروط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس این دوا دوم آنکه متعلق است باستعمال او اما اول ود را ن چند شرط است اول آنکه سرخ باشد و سفید او بآنکه غالب سنکین ترمی باشد دلالت بر غلبهٔ فجاجت وقلت نضج وحرارت می کند و این چنین بیخ طبیخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنکین باشد جهت آنکه سبك او کهنه و بوسیده وکم قوت است بنا بر آنکه سبک او بواسطهٔ غلبهٔ اجزای هوائیه خفت پیدا میکند و اجزای هوائیه متخلخل المزاج است و تخلخل موجب تاثیرهوای خارج در باطن و تحلیل قوای او سوم آنکه کم کره باشد وسطح ظاهر او مستوي باشد چه انچه بر خلاف این باشد یا آن است که در زمین کم رطوبت نما یافته است ویبس بر و غالب شده ومعلوم است که اینچنین در اجذب غذای خود نتوانست کردن وناقص وکم قوت مانده ویا آن است که هنوز استکمالي نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات غیر ممازجهٔ او مفارقت نموده اند وخشکیده مانده وضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است چهارم آنکه متوسط باشد درکوچکي وبزرکي واکرچنین نباشد افراط در بزرکي چندان مذموم نیست مادامیکه جمیع صفات حمیده بااو باشد اماخورد باوجود آنکه دراکثر حالات اثقل میباشد بواسطهٔ نقصان نمو قوت وکمال نیافته پنجم آنکه در و طعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است که جسم دیکر ذوطعم در و نفوذ کرده واحداث طعم نموده وچون در اصل خالي از طعوم بعذ وبت مایل است هرچه نه چنین باشد مغیری بر و مستولي شده خواهد بود وآنچنانکه مغیر طعم است مبدل مزاج است ششم آنکه رائحه با او نباشد بهمین دلیل مذکور هفتم آنکه رنك ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر وما سوای این دلیل آن است که رنك ازخارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه چهاردانك آن قسم سنکین ودودانك سبك تر باشد دلیل این در مقالهٔ مذکوراست نهم آنکه مستوي الاجزا باشد در صفات مذکوره وآن لون وصلابت ولین است دهم آنکه در آوردن اورا از مغیرات و مفسدات نکاهدارند مثل آب دریا ونم و باران وکرمي آفتاب وآتش ومجاورت چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور وفرفیون و جند بید ستر ومشك وامثال اینها واین شرط عام است دراکثر دوا یازدهم آنکه درست باشد ونا کوفته جهت آنکه قوت او زود به تحلیل میرود وخوب وبداو متمیز نمیشود وهمچنین شرطها که در جمع وحراست عقاقیر آورده شده در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستعمال باشد ودران نیز چند شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضي سبك باشد و بعضی سنکین وآن را بکارد پاره پاره کنند به تنکي کاغذی واندکی ازان کنده تر حاصل چنان نباید کرد که مرتبهٔ اول در جوشانیدن طبخ استیفاء تمام قوت او نموده باشد وآن قدر قوت دران نمانده باشد که در مرتبهٔ ثانیه که مطبوخ شود میان او وبید کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در چوب بید کهنه فی الجمله قوتی هست و درمثل این نی وکاه است که میکوبند اورا وبقدر جو ونخود وباقلا خورد می کنند واین بد نیست مادام که مانند آرد ریزه نشود واکر بشود آنرا بدل کنند بوزن آن بیخی که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه انچه مانند آرد شده دروچند مضرت است یکی آنکه درو قوتی نمیماند برای طبخهٔ ثانیه و دیکر آنکه بعضی از اجزای او باآب مشروب داخل میشود و دران نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود برای طبخهٔ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبخهٔ اولی زیاده از قدر مطلوب میشود وهمچنانکه تفریط خوب نیست افراط نیز مضر است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ ومسالك دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاري میماند واحتمال تسدید دارد ودیکر آنکه چون در مقدار کمتر از باقي اجزا است تاثیر وانفعال او از حرارت طبخ وغیر آن متشابه نخواهد بود پس در تاثیر با دیکر اجزا متساوي نخواهد بود شرط دیکر از قسم دوم وزن معین است بدستور مذکور که

به تجربه بصحت رسیده که ما دون آن غیر موثر و ما فوق آن مضر است سوم آنکه طبخ باب که اگر مطبوخ سازند ویا معجون کنند ویا غیر آن ویا آنکه بدستوریکه بعد ازین میاید ترتیب یافته باشد خاصیت مطلوبه ازو بفعل نمی آید وتعین آب در میان مایعات بواسطهٔ آن است که قابل همه قوتها است ومنافات با هیچ قوتی ندارد ومالوف همه طبائع است چهارم تعین وزن آب جهت آنکه زیاده بران موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود وکمتر ازان موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیاده از حد مطلوب وتجربه درین امور شاهد عدل حکم وصدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن تا ابخره که حامل قوت او است بیرون نرود ونقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن تا حد معین وآن کمتر از ثلثاست که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه بخار را ودر وقت سر دیگ برداشتن ودیگ را زیر لحاف بردن میباید که در روی وگلوی او بر آید هشتم آنکه آن بخار که بعبث بیرون آید ضائع نشود وهم برای مصلحتی صرف شود وآن این است که بخاریکه بسیاری از قوت دوا با اوست بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند ورطوباتیکه بواسطهٔ حرارت بخار ذوبان وسیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید وهمچنین بدماغ از ممر تنفس واستنشاق وپرشدن سر وروی اثر کلي میکند ورطوبات غلیظه که در دماغ است میکداز(؟) و در سینه و شش وآلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر وباطن بدن تاثیر قوي میکند ورطوبات را تحلیل میبرد اما تاثیر او در اعالي بدن زیاده است از انکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخارات بجانب بالا است ودر تنفس نیز بالای بدن متاثر میشود نهم آنکه ازان آب مقدار اینکه بخار را و بیرون آمده باشد وحرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله ونیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل وبالقوه انچه بخار در جوف اعلی اند کم کرده باشند این در جوف اسفل اضعافا مضاعفة آن بکند در عروق ماساریقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند ودر جگر همچنین وازانجا از مجرای جوف باعضا رساند وانچه مذکور شد از منافع وفواید بفعل آید دهم آنکه بقیهٔ آن آب را دو نصف کنند نصف صباح تا پیشین ونصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یازدهم آنکه ازین آب قدری در دیگ طعام ودر شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن اثری ازین آب حادث شود دوازدهم آنکه استعمال اطعمهٔ ماکولات او بی نمک باشد جهت آنکه در نمک تصلیب اعضا وتجفیف رطوبات است واین معني منافي افعال این بیخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم آنکه آنست که از خوردن ترشیها ولبنیات و همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوز است احتراز کند وبسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا وسبب آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفساني مثل غم وهم وغضب محترز باشند وامریکه مفضي بیکی ازینها باشد مثل غضب در بعض احوال ووجه آن بر خبیر بصیر مخفي ومستور نیست شانزدهم از حرکات عنیفه مجملا واز جمیع چیزهائی که حافظ صحت را می باید مرعي دارد شارب این دوا نیز می باید که آنها را مرعي دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده است وآن چنان است که در سایه خشک کنند ورطوبات او را بالکلیه نشف کنند تا از تعفین محفوظ باشد واگر زمستان یا هوای نمناک باشد بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند ودر کیسهٔ یا در کاغذی کنند وبران بنویسند که بیخ روز فلان تا بیست روز وروز بیست ویکم از سر گیرد اول بیخ جوشانیده روز اول وروز چهلم بیخ جوشانیده روز بیستم هژدهم این بیخهای دو بار جوشانیده را بدستور مذکور خشک سازند وحاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه رایکجا باهم میتوانند کرد اما در خشک کردن مبالغه باید کرد نوزدهم آن است که ازین بیخ جدا حلوای بپزند یا داخل زفت نموده برسر اقرع نهند یا خشک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خوردن وعرق کردن تغیر جامه نکنند وبحمام نروند جهت آنکه در بخاریکه در بیرون

بدن تاثیر کرده قوتی از و در بدن وجامه میماند از دوام ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شسته شود اثر آن باطل میگردد ورطوبات بدنی را بواسطهٔ طول تاثیر قوت وحرارت غریزی تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا نیست و ازین است که تاکیدی مبالغه نموده اند که دست وروی را باب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را از هوای سرد نگهدارند خاصهٔ در زمانیکه مسام بدن بواسطهٔ تعرق منفتح شده باشد که درین هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند وآن تحلیل و تلیین که مطلوب است بفعل آید بفعل نمی آید ودیگر مضرتهای کلیه رو بترکیب مینماید واضح باشد که تغیر بدن در حرارت وبرودت موجب وهن ترکیب بدن میشود وتخلخل وتکاثف متعاقب بی تدریج خلل عظیم میرساند قیاس از گرم کردن به شب ودر آب سرد انداختن باید کرد که بعد از ان که این را مکرر کنند باندک سعی منفسخ میشود باوجود صلابت قوی که او راهست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن بحالت اصلی عود نماید بعد از ان اگر تردد اندک نمایند رواست بیست دوم آنکه نگذارند که آب یخ که مدار شرب وشربت بران است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنجی یا وجعی قوی در اندرون شود بیست سوم از اموریکه محدث مرض باشد خاصهٔ مرضیکه منافی باشد خاصهٔ تبهائیکه بحسب ضرورت معالجه اورا مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت وغرض مطلوب باشد ورفع این چنین غائله کند

* فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا * مخفی نماند که مزاجیکه برودت ویبوست بر وغالب است خاصهٔ که در آخر سن شباب واول کهولت باشد انتفاع او ازین دوا تم وابلغ است واطفال بواسطهٔ غلبهٔ رطوبت اصلیه ومشائخ بواسطهٔ رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطهٔ مرض تغیر یافته باشد که این هنگام محتمل است که بسیار بایشان برسد خاصة کسانیکه در آخر سن صبا واول شباب باشند وبواسطهٔ امراض سوداویه قریب بدق شیخوخهٔ حاصل کرده که ایشان میتوانند بود که بسیار منتفع شوند واما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیهٔ ایشان بواسطهٔ عارضی برطرف شود ودق شیخوخهٔ ایشان برطرف کردد وبصلاح آمدن ایشان بواسطهٔ انحطاط قوی دوراست وچند کس را دیدم از پیران که بواسطهٔ خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطهٔ آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان باعضای ایشان می شود بواسطهٔ ضعف قوت تمام بعروق مندفع نمیشود وبجانب کرده ومثانه می آید وچون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط غلیظه میشود وبواسطهٔ کثرت وغلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میباشد حبس بول میشود وبعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود * اما تقطیر البول بواسطهٔ ضعف ماسکه پیدا میشد وبهیچ وجه مندفع نمی شد وبعد ازین بسیاری نمیگذشت که از هم میگذشت وایشان را از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده وزیدن باد شمال بود باوجود آنکه در میان تابستان بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود ومی پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضا می ماند وموجب استسقا میشد * واما امزجهٔ باردهٔ رطبه که بلغم ومائیت در وغالب باشد این دوا را در وضرر بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفهٔ او در ان مزاج تاثیری ندارد ورطوبت او ضرر بسیار میرساند واما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد چه اصلاح آن مزاج میکند وحرارت اورا مشتعل نمیسازد بلکه سورت وحدت اورا میشکند ودر او اعتدالی وقوتی احداث میکند واما در دموی مزاج نیز خالی از ضرری نیست اگر گویند حفظ صحت بمثل است وچنانچه گذشت غالب در طبع او حرارت ورطوبت است پس باید که دموی مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گوییم که این دوا بواسطهٔ دوائیت مشابه طبیعت دم بلکه طبیعت سایر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کند ورای آنچه بدان راست پس دم را از حرارت ورطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد وبدرجهٔ بالاتر از ان میرساند که مرتبهٔ افراط

است وبرین قیاس باقی اخلاط وسایر اجزای بدن پس مشابه کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی وخلطی خواهد بود ودرطی این کلام حکم برانکه موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول درشرب این دوا بدانکه بهترین اوقات شرب این دوا اوسط بهار است واوایل خریف بطرفین صیف که تتمیم آن در اول ربیع واول خریف شود وبد ترین اوقات آن است که برودت هوا تکثیف مسام نماید وظاهر قیاس عقل مقتضی آن است که اسنان وامزجه وفصول وبلدان متساوی الاقدام باشند دراستعمال دوا لیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که اسنان متساوی باشند چنانچه گذشت و فصول وبلدان برابر باشند * فصل درمقدمات خوردن آن * جمهور برآنند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب مرض است بکنند تا آنچه بماند اندک باشد واین بیخ دراصلاح ودفع آن قوی باشد وبرطبیب لبیب تعیین منضج ومسهل وتلیین درخور هرمرض ومزاج واسنان است واما طریقهٔ آن علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نهج را معمول دارند شفا وصحت مقارن افتد ازان جمله هرگاه که جهت قروح ونواصیر که از آبلهٔ فرنگ پیدا شده باشد دهند منضجات آن مرکب از پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز منقی بنفشه عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین گلقند آفتابی ترنجبین ومسهلاتی که درمطبوخ داخل میشود تربد وافتیمون و بسفایج ومانند اینها زود تر داخل کنند تا هرچه یوما فیوما نضج یابد اینها اخراج کنند وکمتر نمایند تا هم نضج قلیل باقی اسهل باشد وهم دفع آن آسان تر وادخال اهلیلجین در اول مرتبه جهت آن است تا فائدهٔ آن بیشتر بظهور رسد زیراکه عمده اند درتصفیهٔ دم وتقویت اعضای غذا که بواسطهٔ ارخای ادویهٔ منضجه سست شده باشند وبواسطهٔ انصباب مواد فاسده دراحشا ضعف یافته تلافی کنند ودیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم تطویل کلام باشد واین ادویه را تا روز چهارم معمول دارند ودر پنجم مضاعف با اینها سنامکی پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند وچون رافع اکثر مضار سنامکی گل سرخ است وفی الجمله اسهالی بر سبیل عسر میکند سه مثقال داخل کنند وگاهی زائد یده ام که استعمال سنامکی بی گل کرده باشد واگر طبیعت لین چندان پیدا نکند گاه باشد که روز ششم وهفتم نیز داخل کنند جهت اصلاح جگر گاهی از نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی درجلاب اگر بدهند نفع کلی دهد ورروز ششم یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بر بعضی از ادویهٔ منضجه بدهند واگر حاجت باشد استراحت فرمایند وروز آخر از ایارج فیقرا وغاریقون وریوند چینی وتربد مغیله از هریک نیمه درم شحم الحنظل نیمه دانگ محموده یکدانگ ونیم شیط مغسول نیمه درم مصطکی ومقل وکثیرا ونمک هندی از هریک دو نخود بدهند وده مثقال شراب بنفشه وقت سحر بدهند وبعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر وغاریقون امتناع مینمایند بنا برین اگر احتیاط کنند غاریقون داخل نکنند بواسطهٔ آنکه در ایارج فیقرا صبر هست و بعوض آن حجر ارمنی بوزن آن داخل کنند میشاید * فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی * میباید که بستانند از وصد و پنجاه مثقال زرگری وآن شش دانگ است وصد وهشتاد مثقال عطاری تبریزی ابریشمی که هر مثقالی ازان پنج دانگ باشد آنرا به بیست ویک حصه کنند وهر روز حصه را مثل باقلا وکوچک تر خورد کنند ودر یک من ونیم آب بوزن تبریز بجوشانند تا به نصف آید ودر بعضی نسخ آمده در دو من آب بجوشانند تا به سه چهاریک آید وبعد از انکه پخته شود بربالای دیگ استاده سر دیگ را بردارد تا بخار بر روی وگلوی او بر آید یا آنکه همچنانکه در دیگ است پیش خود نهد ولحاف بر سر کشد وسر دیگ را محاذی روی وسر خود بگشاید تا عرق تمام بکند وگاه گاه دهن واکند ونفس بکشد هم از دهن وهم از بینی که بخار خوب باندرون

برسد وبعد ازان صاف کرده دو پیاله ازان بخورد وبعضی گفته اند که یک پیاله ونیم بیاشامد وتتمهٔ آنرا دران شبانروز بخورد وآب دیگر نخورد ودست وروی خود راهم بدان آب بشوید ودر وقت قسمت کردن میباید که دو دانگ سنگین ودو دانگ سبك باشد هر روزی مقدار هفت ونیم مثقال که دو دانک میشود تخمینا وتخمینا جهت آن گفتیم که فی الحقیقه از دو دانگ کمتر میشود وبعد ازان در دیگ سفالین پاک شسته کنند وآب بوزن مذکور در وریزند ودیگ دیگر بوسر او نهند سرنگون واطراف آنرا بخمیر بگیرند بعد ازان بر آتش نهند وبجوشانند ومیباید که از هیچ طرف محل تنفس نداشته باشد که بخار بیرون رود وهمچنان سر بسته بر شیب لحاف برند وسرش بکشایند ونوعی کنند که بخار بر سر وروی وبرسد وهمین بیخی که یك بار جوشانیده باشند بار دیگر بجوشانند بهمین طریق تا چهل ودو روز تمام شود وپرهیز نمایند از لبنیات وحموضات وبقول وسبزیها ومیوها ونمك وآب وغیر از نانی بینمك وبرنج ومرغ بینمك نخورند واز هوا اجتناب نمایند وشربت قند یا نبات بخورند ودر طعام دارچینی بخورند وگوشت برهٔ کباب هم میتوان خورد ودرین مدت اصلا مباشرت نمیباید کرد وتبدیل لباس وغصه وغم ننمایند وبحمام نباید رفت وآخر روز چهل ودوم بحمام روند ودر نسخهٔ اصل مذکور است بهر مرض که خورند الله سبحانه تع شفا میبخشد و تفصیل مذکور مطابق واقع است ودر بعضی نسخ آمده که تا بیست ویك روز هر روز هشت مثقال بجوشانند چنانچه صد وشصت مثقال باشد واین چون مشتمل بر مقدار اکثر بواسطهٔ احتیاط اشهر است وکسانیکه صد مثقال استعمال مینمایند اگرچه مشتمل بر احتیاط است اما مستلزم افراط است * فصل در استعمال این بیخ * بغیر طریق مذکور معلوم باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشك میکنند ومیکوبند وداخل حلوای آرد وروغن میکنند ومیخورند اما عجب است که بعد از دوباره طبخ وتجفیف در او قوتی مانده باشد واگر نخورند وآرد وروغن فقط بخورند واین چنین چیزی دران نکنند وبعوض آن دارچینی کنند اولی خواهد بود وحلوا بقند سازند واگر حلوا بآرد برنج سازند بهتر است چراکه غلظت وتصدید آن کمتر است واگر باقند ویا عسل ترکیب کنند ومانند معجون وشربت بکار دارند نسبتی دارد وبسیار مردم باشند که فواید این دوا ایشان را حاصل شود اما تاب مشقت وپرهیز دور ودراز ندارند این وزن مذکور را کوفته بیخته سفوف میکنند ونشنیدیم وندیدیم که یکی را انتفاع حاصل شده باشد اما اگر بکوبند وبحسب مصلحت هر مرض با بعض ادویه ترکیب ساخته بقند مقوم وعسل معجون سازند وهر روز قدری بخورند وغذا وپرهیز مقرر معمول دارند اگر تمام منافع آن را نیابند بعضی از آنها لامحاله حاصل شود انشاء الله تعالی تمت الرسالهٔ * واما آنچه حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاحظه نمایند قبل از شروع اگر بدن محتاج به فصد وتنقیه باشد فصد وتنقیهٔ آن ضرور است بدانکه هرگاه خون فاسد باز آید در بدن بسیار واز علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد وزیادتی بنیه وقوت حال مریض اولا آن خون را دفع باید نمود واگر خون بسیار غلیظ وکثیف باشد واز فصد رقیق آن دفع گردد وبقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای منضج که قوام خون باعتدال مایل گردد فصد نمایند زیرا که قطع نظر از قیاس ودلیل مکرر تجربه شده که باوجود فساد وزیادتی خون این دوا نفع نکرده بلکه ضرر کلی ازو ناشی شده وگاه باشد که باوجود فصد در اثنای چوب چینی بفصد دیگر محتاج شوند باوجود احتیاج تامل نه نموده بفصد مبادرت نمایند وهمچنین است حال تنقیه وبقول جمعی که میگویند در اثنای این دوا فصد وتنقیه مناسب نیست اعتماد ننمایند وچون مادهٔ مرض آتشك از سودا ویت وکثافت خالی نیست بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در اثنای منضج یا چوب چینی که قوام خون را اعتدالی حاصل میشود فصد نمایند ودر امراض سوداویهٔ مزمنه رگ را کشاد بزنند ولحظه

بلحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را بموضع فصد نزدیك سازد چه اهتمام طبیعت در دفع مواد فاسده
وحفظ صالح بسیار است واین معنی موجب عدم عروض ضعف وغشی نیز هست لهذا اکثر اوقات اطبا بنا بر این منافع بر این نهج
ودستور امر بفصد مینمایند خصوص درحالتی که گمان ضعف وغشی باشد و تمامی مراتب مذکوره از ضرورت فصد وفصد قبل از
منضج وچوب چینی در آتشک وسائر امراض مقدار کم نمودن خون منوط برأی وحدس طبیب است که از نبض وبشره و
قاروره وسائر علامات استنباط وحکم مینمایند واز ملاحظهٔ قاروره بهتر ظاهر میشود وهمچنین هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسیار
باشد اخراج خلطی که سبب آن مرض باشد لازم وضرور است تا بسبب تنقیه قدری از خلط فاسد دفع وکم شده در اصلاح ودفع
باقی بطریق تلیین وتحلیل وسیلان از راه بخار وعرق وبول وادرار اثر این دوا قوی وظاهر گردد واینکه بعضی را اعتقاد این
است که فصد وتنقیه اصلا نمیباید وموجب ضعف میشود وغرض ازین دوا که تقویت حرارت غریزی وقوتها است حاصل نمیشود
از صواب دور است چه هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد وچوب چینی مادهای فاسده ساکن را به تلیین وترقیق سیلان حرکت
دهد وبر دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق وبخار وادرار دفع کند وبعضی دیگر با عضای رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته شود
موجب ضرر وخطر بلکه هلاک میشود مگر آنکه قدر خلط فاسد قلیل باشد که بچوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و
قابل تنقیه نداشته باشد یا آنکه غرض از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه ترطیب وتبرید یا تقویت قوی وحرارت غریزی
باشد که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضر است پس خلاصهٔ کلام درباب فصد وتنقیه آن است که اگر خون یا خلط فاسده
بسیاری در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید وضرر میرساند وفصد وتنقیه لازم است مگر درحالات و
شقوقیکه بیان شد که از فصد وتنقیه ضرر میرسد وگاه باشد که سبب تلف وهلاک شود واگرچه تعیین منضج ومسهل درخور هر
مزاجی ومرضی وبنیهٔ وشخصی بر طبیب لبیب سهل وآسان است اما بنا بر آنکه این رساله درهر باب تمام باشد طریقهٔ بر
سبیل اجمال بجهت ابدان وامراض متوسطه ومواد مختلفه بیان مینماید که هرگاه بدان نهج وقانون ودستور عمل نمایند
حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر مادهٔ صفراویت داشته باشد دو روز هر روز منضجی از بنفشه وگل
نیلوفر وتخم خطمی وخبازی واصل السوس وتخم کاسنی وبیخ کاسنی از هریك دو مثقال تمر هندی هفت مثقال ترنجبین و
شیرخشت از هریك ده مثقال بدستور معمول خیسانیده وجوشانیده صاف نموده میل نمایند روز سوم باضافهٔ سنا مکی چهار
مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خیار چنبر ده مثقال روغن بادام دو مثقال بنوشند وروز چهارم دواهای روز سوم را باضافهٔ
پوست هلیلهٔ زرد پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده دو مثقال میل فرمایند اگرچه مشهور این است که
تربد مسهل بلغم است اما نزد مجربین محقق است که طبیخ او مسهل صفرا وجرمش مسهل بلغم است وروز پنجم راحت نموده سحر
روز ششم حبی از ریوند چینی یك مثقال پوست هلیلهٔ زرد دو مثقال سقمونیای مشوی یکدانك مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیمگرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منضج روز اول را بدستور میل نمایند وغذا یکروز قبل از تنقیه ودو
روز بعد قیمهٔ شوربا یا گوشت خروس بچه یا بره نمایند ودر ایام منضج ومسهل نخود آب واگر مانعی از ترشی نباشد قبل از
منضج وایام منضج ویکروز بعد از فراغ بتمر هندی ترش وبقند شیرین سازند واگر ضعف باشد شربتی از عرق بید وبید مشك که
بسیار شیرین نباشد نیز میتوانند خورد ودوم از فراغ بحمام میتوانند رفت وپارچهٔ نانی بامربای زرشك یا آلو یا یکی از شربت
های ترش مثل شربت فواکه ترش یا سکنجبین سفرجلی خورند واگر مادهٔ بلغمیه داشته باشد سه روز هر روز منضجی از پرسیاوشان

اصل السوس بيخ كرفس افسنتين رومي زوفا بيخ را زيانه انيسون تخم كاسني عنب الثعلب از هريک دو مثقال انجير يزدي پنج عدد مويز دانه بيرون كرده سه مثقال شربت زوفا هفت مثقال كلقند آفتابي ده مثقال بنوشند و روز چهارم با ضافهٔ هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي از هريك چهار مثقال ايرسا دو مثقال ميل نمايند واگر ضعفي باشد راحت نمايند والا روز پنجم باز منضج روز اول را بدستور و سحر روز ششم حبي از ايارج فيقرا و پوست هليلهٔ كابلي از هريك يك مثقال تربد سفيد نيم مثقال غاريقون دو دانك مثقال شحم حنظل يك دانک مثقال حب ساخته فرو برند و از عقب آن فنجاني آب نيمگرم بنوشند واگر تنقيهٔ كامل ازين دوا حاصل نشده باشد يكروز استراحت نموده روز ديگر باز منضج روز اول و روز ديگر بعد از ان حب مذكور را بدستور بنوشند واگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزيدان و ماهي زهره از هريک دو مثقال اضافهٔ منضج و مسهل نمايند وغذا دو روز قبل و دو روز بعد و ايام راحت قيمهٔ شوربا با گوشت تغلي وشيشك وهيل و دارچيني و قرنفل و زعفران نمايند و ايام منضج و مسهل نخود آب و روزهای آخر شربت قند با گلاب و عرق بيد مشك و تخم ريحان موافق و مناسب است واگر مادهٔ مرض سوداويت داشته باشد سه روز هر روز منضج از گاوزبان بادرنجبويه شاهتره پرسياوشان اسطوخودوس اصل السوس بيخ كاسني افتيمون رومي از هريك دو مثقال انجير يزدي پنج عدد شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز چهارم با ضافهٔ بسفايج فستقي هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي از هريك سه مثقال اضافه نموده ميل نمايند و روز پنجم بدستور منضج روز اول و روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز هفتم استراحت نموده سحر روز هشتم حبي از ايارج فيقرا پوست هليلهٔ كابلي از هريك يك مثقال حجر ارمني مغسول لاجورد مغسول غاريقون از هريك دو دانك مثقال افتيمون رومي نيم مثقال حب ساخته فرو برند و فنجاني آب نيم گرم از عقب آن بنوشند واگر تنقيهٔ كامله ازين ادويه نشده باشد يك روز راحت نموده باز منضج روز اول را ميل نموده روز ديگر حب را بدستور بنوشند وغذا و شربت بدستور سابق است و هرگاه ضعفي باشد بقدر سه چهار مثقال شربت گاوزبان يا عرق گاوزبان و بيد مشک ميل نمايند و بعد از فراغ از تنقيهٔ هر ماده تا چند روز تقليل و تلطيف در غذا حاضر و لازم است تا بدني كه از خلط فاسد پاک شده از امتلای اغذيه توليد خلط فاسدی در و بزودي نشود چه درين وقت توليد خلط فاسد بيشتر ميشود اين بود منضجات و مسهلات مناسبهٔ مواد صفراويه و بلغميه و سوداويهٔ ابدان و امراض متوسط كه معمول و مجرب فقير است هرگاه مادهٔ مرض بيشتر يا كمتر باشد يا مرض مركب كه سبب آن متلاد و خلط باشد يا مزاج و بنيه قويتر يا ضعيف تر باشند بحدس صائب و رأی ثاقب مقدار ادويهٔ منضجه و مسهله درخورآن زياده و كم ومدت منضج و مسهل را بيشتر يا كمتر نموده دواهای هر خلطی را با دواهای خلط ديگر كه ممازج او باشد تركيب دهند تا غرض و مقصود حاصل شده عرض و مرض بالكليه دفع شود واما انچه دربيان دستور خوردن بيخ چيني بطريق عرق بقانون معمول مشهور از مقدار خوراک و مقدار آب و مقدار جوشانيدن و مدت خوردن و بعرق نشستن پرهيز و غيرها قريب با نچه در فصل رذكريافت بيان نموده اند لهذا متعرض ذكر آن نكرديد واما انچه معمول ايشان است بيان مينمايد

فصل بدانكه دستوريكه درباب خوردن اين دوا از مقدار شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت آشاميدن و جوشانيدن با آب بوزن معين و رسيدن بقدر مقرر بيان نموده و در رسائل مذكور و مسطور است شايد بابدان و امراض و امزجهٔ باشد كه بحد اعتدال و واسطه در ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند والا در تمامي امراض و امزجه و ابدان و اشخاص مختلفه اين دستور از جادهٔ صواب دور و منحرف مينمايد زيرا كه موافق قانون كلي قدر شربت و مدت شربش و مقدار آب و سائر شروط و مقدمات

انچه مذکور شد فراخور مزاج و بنیه و مرض و سن و سائر حالات است گاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد و قدر هشت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و قیاس نیز دلالت دارد زیرا که تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا و اخراج قوت او پس هرگاه زیاده از قدر ای باشد که بدن در و توانند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمونیا مقدار دانگی دهند اسهال بسیاری میکند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آنست که اولا قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز بر عکس است که در مزاج و بنیهٔ قوی قدری کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع میباید در ینوقت شاید هر روز زیاده دوازده مثقال توان داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات اتفاق می افتد باید که در عوض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عوض هفت و هشت روز و هرگاه صعب شده باشد محتاج بخوردن دو خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عوض چهل روز و گاهی در عوض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جوشانیدن نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوص که تشنگی غالب باشد قدر آب زیاده از دو من تبریز باید و کمتر از دستور مذکور باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند تا وفا بصرف و ضرورت نماید و در مزاجهای بارد قدر آب را کمتر و بیشتر جوشانیدن که به ثلث یا بربع رسد و در اصل آب نیز مختلف میگردد گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد تنها مثل عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و یا آب و عرق بایکدیگر ممزوج و در امراض و امزجهٔ سوداویه عرق گاو زبان یا بادرنجبویه یا شاهتره هر یک به تنهائی و یا از هر یک قدری بایکدیگر ممزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهائی که سوداویت غالب نباشد و رطوبت زیادتی داشته باشد گلاب یا عرق رازیانه یا عرق لذخر هر یک به تنهائی یا ممزوج باهم یا ممزوج با آب باید* مجملا در هیچ یک ازین ابواب بنا بر اختلاف احوال و امزجه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط برأی و حدس طبیب لبیب است اما بنا بر آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن این دوا را بهمه طریق که تجربه نموده مذکور میسازد و امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه تعالی مقارن آن صحتی کامل و شفائی عاجل کرامت فرماید* طریقهٔ اولی که در ابدان و امراض متوسطه تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی موصوف مذکور را در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز اول هر روز هفت مثقال و هفت روز دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال و این طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است. زیرا که از الفت و عادت و طبیعت بدوا ثانی اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قویتر گردد بهتر باشد لهذا اطبا چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغییر نسخه می کنند هر چند کو هر دو در اثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زیاده مینمایند* و دستور نشستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقهٔ اول است که بیان شد و گفته بنا بر این دستور که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتهٔ اول که هفت مثقال میل میشود قدر آب یک من و سه چهار یک تبریز که یک هزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بجوشد که سه صد و نود و سه مثقال و چهار دانک و نیم بماند که بازاء هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یک دانک و نیم باشد و در هفتهٔ دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود قدر آب یک من و سه چهار یک و یک سیر تبریز که یک هزار و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود که از جوشانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنج دانک و نخودی باقی

نیز همان پنجاه وشش مثقال ویکدانگ ونیم باشد ودر هفتهٔ سوم که هشت مثقال خورده میشود بهمان دستور اول سابق است که قدر آب دومن تبریز است وانچه باقي میماند سه چهار یک * اما طریقهٔ ثانیه که مناسب و موافق ابدان قویه وامراض صعبه است آن است که سه روز اول هرروز شش مثقال وسه روز دیکر هفت مثقال وسه روز دیکر هشت مثقال وسه روز دیکر نه مثقال وسه روز دیکر ده مثقال بدستور مذکور جوشانیده میل نمایند وهمه روزه یا یک روز درمیان بعرق نشینند وبهتر آن است که درسه چهار روز اول به عرق نه نشینند تا مسامات مفتوح ورطوبات رقیق ومواد استعداد دفع بهم رساند وازین قرار درعرض پانزده روز یکصد وبیست مثقال چوبچینی میل نمایند واکر احتیاج بخوردن باقي باشد ازده مثقال اضافه نساخته سه روز دیکر نه مثقال وسه روز دیکر هشت مثقال وسه روز دیکر هفت مثقال وسه روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن بیست وهفت یوم وقدر خوراک دویست وده مثقال شود وباز اکر احتیاج باقي باشد سه روز دیکر هرروز پنج مثقال وسه روز چهار مثقال وسه روز سه مثقال وسه روز دو مثقال بدستور میل نمایند که مدت خوردن سي ونه روز وقدر خوراک بدویست وپنجاه ودو مثقال رسد وقدر آب ومقدار جوشانیدن وآب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با آب وسائر مراتب بدستوریست که سابقا بیان شد ودر هریک موافق حرارت وبرودت ویبوست و رطوبت وصفراویت وسوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند ودر اوقاتی که قدر چوبچینی را کمتر مینمایند که هرروز چهار پنج مثقال میل میشود یا کمتر آب آن وفا بضرورت نمی نماید از ثفل ایام سابق که خوب خشک ساخته باشند وفساد بآن راه نیافته باشد بقدر هرروز چهار پنج مثقال را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند وهمچنین بعد از فراغ وچند روزیکه آب باید میل نشود اما دستور سوم که مخصوص امزجه وابدان ضعیفه است آن است که سه روز هرروز چهار مثقال وسه روز دیکر پنج مثقال وسه روز دیکر شش مثقال وسه روز دیکر هفت مثقال میل نمایند که درعرض دوازده یوم شصت وشش مثقال چوب چینی صرف شود واکر احتیاج باقي باشد از هفت مثقال تجاوز ننموده وسه روز دیکر هرروز شش مثقال وسه روز دیکر هرروز پنج مثقال وسه روز دیکر هرروز چهار مثقال وسه روز دیکر سه مثقال بدستور بنوشند که مدت خوردن بیست وچهار روز مقدار چوب چیني صد وبیست مثقال کردد وقدر آب وجوشانیدن وتبدیل آب بعرقهای کرم وسرد یاممزوج ساختن آب بعرق جا یکدیکر بنوعی است که مکرر بیان نمود واکر حرارت نباشد قدر آب یا عرق را کمتر وبیشتر بجوشانند غایت کمي آب آن است که بازاء هرمثقالی صد مثقال باشد ونهایت جوشانیدن آنکه ربع او بماند چه کمتر ازین آب وزیاده برین جوشانیدن موجب غلظ قوام آب چوب چیني میکردد واکر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند وکمتر بجوشانند وغایت زیادتي آب آن است که بازاء هرمثقالی دویست مثقال باشد ونهایت کمتر جوشانیدن آن است که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن وکمتر ازین جوشانیدن سبب ضعف قوت آب این بیخ میشود وحد وسط مقدار آب وجوشانیدن آن است که مذکور شد واکر سوداویت برمزاج غالب باشد عرق کاوزبان وبادرنجبویه واکر رطوبت غالب باشد کلاب وعرق رازیانه * الحاصل بهمان دستور که بیان شد سلوک نمایند ودراین دستور نیز بهتر آن است که تا چهار پنج روز به عرق نه نشینند وبقدر قوت وطاقت هرسه چهار روز یکبار بعرق نشینند زیرا که اکر مفروض آنست که مزاج وبدن ضعیف است هرکاه چنین باشد تاب عرق هرروزه نخواهد داشت تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود * وحکیم میرمحمد مومن در تحفة المومنین آورده * که چوبچیني را بچندین نهج استعمال میکنند به تعریق وقهوه ونقوع

وحلوا وسفوف ومعجون وعرق مستقطر از آن وآنچه به تجربه رسیده دوای مفردی در منافع چون چوبچینی مشاهده نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحالی از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرایط واداب آن طریقهٔ استعمال آن بطور عرق بطریقهٔ ایشان وطریقهٔ حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میرعماد الدین محمود است که از رسالهٔ اصل فرنگان اخذ نموده وخود به تجربه رسانیده اند الا آنکه میرمحمد مومن از هفت مثقال تا ده مثقال نوشته اند وطریقهٔ حکیم میرزا قاضی قریب بطریقهٔ حکیم محمد هاشم است بلکه حکیم هاشم از ایشان اخذ نموده اند با تصرفات دیگر و همه خوب ومستحسن است وهریک بمزاجی ومرضی از قوت وضعف وتوسط وغیر آن موافق وحکیم میرزا قاضی در رسالهٔ چوبچینی خود نوشته اند که در رسالهٔ حکمای فرنگ موافق مشهور میان خواص وعوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صیرفی شش دانگی ازین بیخ را باید گرفت و به بیست ویک حصهٔ باید کرد وهر روز یکحصه را استعمال باید نمود اما بخاطر این فقیر رسید که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار ازین بیخ داشته باشد وچون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این بیخ را زیاده از مقداریکه بدن در او اثر تواند کرد استعمال نمایند این بیخ هم در بدن اثر نخواهد کرد پس در این چنین مرض اندکی بیخی استعمال باید نمود وهرچند در قوی های بدنی قوتی بهم رسد این بیخ را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال باید کرد آخر به تجربه در مادهٔ جمعی کثیر بر فقیر ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر بدستور مشهور استعمال این بیخ نمایند اثر نمیکند واگر بدستوریکه که گفتم بدهند نفع عظیم میکند پس ظاهر شد که در همه امراض یک مقدار ازین بیخ که هفت مثقال ونیم باشد استعمال نمی باید کرد پس بحدس طبیب در بعضی مرضها هر روز زیاد وکم باید کرد ودر امراضیکه احتیاج نیست که هر روز ازین بیخ را زیاده وکم کنند اگر در هفتهٔ اول هر روز هفت مثقال ودر هفته دوم هر روز هشت مثقال ونیم ودر هفته آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هرچند طبیعت الفت بدوا گیرد اثر دوا در او کمتر میشود پس باید که هرچند روز اندکی ازین بیخ را زیاده کنند تا اثر این بیخ کم نشود واکثر اوقات این بیخ را باین دستور داده ایم ومجرب است وخوراک چوبچینی باین دستور صد وپنجاه وهفت ونیم مثقال میشود ودر بعضی رسالهای اطبای فرنگ یکصد وشصت مثقال مذکور است ودر بعضی سه صد مثقال واین در بیشتر مرضها افراط است وحکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست بخش کرده برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است آن را در دو من آب بوزن تبریز بجوشانند چندانکه چهار یک بماند بدستور مقرر بیاشامند بهمان نهج ونوشته که ثفل بیخ چینی را خشک نموده بیست ویک روز بکار برند بهمان نهج واثقال این را نگهدارند که دوای مراقرع است وباقی شرایط را تا آخر به نهج مقرر مذکور است وحکیم میرزا قاضی نوشته که معمول اهل تجربه آن است که هفت مثقال ونیم که مقدار اوسط است در یک من ونیم آب بوزن تبریز بجوشانند با بنصف آید ودر بعضی نسخها مذکور است که در دو من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا بسه چهار یک رسد ودر بعضی بلاد متعارف است که در سه من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مائیت باشد وعطش نباشد آب را کمتر داخل کنند واگر مواد یابسه غلیظه باشد یا عطش با فراط داشته باشد آب را زیاده باید کرد واگر مقدار این بیخ را از هفت مثقال ونیم زیاده یا از کمتر استعمال نمایند آب را بآن نسبت زیاده وکم باید کرد واگر آب وفا بعطش وطعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند وبعد از اتمام بیک روز بحمام روند واگر وجعی باقی باشد روغن نارد آن بر بدن طلا نمایند بعد از آن داخل آب شوند وبدستور اول نمک را پیش از ورز

چهل و دوم در طعام داخل نباید کرد و بدستور دوم بعد از یک هفته از اتمام این بیخ نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدری زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست روز بدستور اصحا نمک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از ابتدای خوردن چوبچینی بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوها توانند خورد و جماع مضرت ندارد و بعد از سه اربعین ترشیها و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هرچند از اینها را کمتر استعمال نمایند اثر این بیخ بیشتر خواهد بود * اما مطبوخ آن بطریقهٔ مولوی افندی احمد بن لطف الله رومی * در رسالهٔ ادویهٔ جدیدهٔ خود که ترجمه از ترکی بعربی نموده و اصل آن از فرنگ است و انشاء الله تعالی در خاتمه تمام آن رساله مذکور خواهد شد و اینجا ترجمهٔ آن بالاجمال مینماید آنست که نوشته این دوا را بانحاء مختلفه متکثره از مطبوخ و معجون و سفوف و غیرها استعمال می نمایند و اشهر آنها مطبوخ آنست جهت آنکه الطف و سریع النفوذ تر و از ماثر تراکیب آن است و جرم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز بچند طریق است اشهر آنها آنست که از برای هر روز طبخ جدید نمایند جهت آنکه آب آن بسبب لطافت زود متغیر میگردد و در اختیار وزن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض مرتبهٔ اولی که علیا است آنست که بگیرند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار آن و ریزه ریزه نموده و با مقدار یک مشت مویز سیاه دانه بیرون کرده و اگر از صنف کشمش باشد بهتر است و قلیلی اصل السوس مقشر و اندکی صندل سرخ و صندل سفید و در شش رطل آب گرم یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ کلی که اندرون آن لعابدار باشد سر آن را بسرپوش و خمیر مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل رسد و امتحان آن را بطور متعارف نوشته اند از مقیاس بچوب و غیر آن پس فرود آورده ردای بر سر گرفته مقدار پنجاه درم تا صد درم آن را قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود و وقت شام نیز بدستور و مراعات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج و ضرورت و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو وقت و الا یک وقت و در مدت زمان مکث نیز بدستور بحدی که در کثرت باعث ضعف و در کمی بی فایده نباشد مرعی دارند و تتمه آب را صاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بجای آب بیاشامند و اثفال آن را در شش رطل آب بدستور طبخ دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف مشروب و مطعوم و غیرها رسانند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آن است که دفع مخل و رزیادتی یبس آن نماید و نیز کبد بخوبی آن را قبول کند و بزودی جذب نماید زیرا که کبد مشتاق بشیرینی است بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر انفعال چوب چینی گردد * و مرتبه ثانیه که وسطی است آن است که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور طبخ دهند تا بدو رطل رسد و بهمان مصرف رسانند و استعمال را نیز * و مرتبه ثالثه که ادنی است و مختار در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض است نزد حذاق متاخرین از اطبا و آن آنست که هر روز مقدار ده درم آن را در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیکرطل رسد پس بدستور صرف نمایند و ثفل باقی را بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبخ طعام و قهوه اگر معتاد بقهوه باشد داخل نمایند و در باب تنقیه و پرهیز و اجتناب از آب سرد و هوا و نمک و غیرها بدستور مزبور متعارف مشهور که ذکر یافت بیان نموده ولیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید بمتعارف مشهور که بیست و یکروز تا چهل روز است حواله نموده باشند و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل الحرارة یابس در درجهٔ اولی است و در آن رطوبتی است موافق رطوبت غریزی حیوانی از این جهت باعث تسمین مهزولین است و در آن قوت فادزهریه زایده شدیده بر ادویه دیگر است بنا بر آن دفع سمیت اخلاط فاسده مینماید و مصفی و مسکن دم است بالخاصیه

ومقوي معده وکبد ومفتح سده آن وسا ئرسدهای اعضا ومجاري است وسایر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت گفته که نافع
است خصوصا امراض جلدیه را به تصرفات مناسبه از کمي وزیادتي مقدار شربات وترکیب نمودن باد ویه لایقهٔ هر مرض
* ووجه ابتداء ظهور شهرت آن چنین نوشته که باد شاهي از باد شاهان نصاری ملقب بچارلس یعني ملك الملوک مبتلا شد
بمرض وجع مفاصل ومتمکن ومزمن شد آنمرض بحدیکه عاجز شدند اطبا از معالجه آن وبعد اززمانی طویل یکی از کمنامان
اطبا از بلاد چین این خشبه را آورد ومعالجه آن باد شاه را بآن نموده ودر زمان قلیلي مرض او بالکلیه زائل گردید وشفا یافت
پس اعتبار بهمرسانید آن دوا بانحای مختلفه ووجوه کثیره در امراض صعبه استعمال نمودند ویافتند آن را نافع در کل وازانجا
درسنه نهصد وپنجاه هجري نبوي صلعم باطراف منتشر گردید وشهرت یافت وبالفعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم وغیرها
از راه دریا بمراکب می آورند وازانجاهها فران به بلاد عجم وغیرها می برند وازراه خشکي نیز از بلاد خطا واطراف چین می
آورند وگفته آن بیخ درختی است از قبیل نی وبیشتر بر کنارهای چشمها ونهرها ومجاري آب می روید وسایر اوصاف وخواص
وجید ومختار آنرا چنانچه ذکر یافت نوشته این بود خلاصه کلام ایشان درباب چوب چیني * اما طریقهٔ مستعمل اهل سلهت
وکوهستان انجا که شخصی از سلهت آمده وبه بعضی خورانید که مذکور شده بود این است که تا مدت هفت روز هر روز دو سه آثار
تر تازهٔ آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که هشت وده آثار هندي باشد تخمینا در دیک سفالي طبخ مینمود تا قریب
بنصف میرسید وتمام شبانروز براجاغ بود واندک اندک آتش در زیر آن میسوخت وتا دو شبانروز بجای طعام وشراب
همان را صاف کرده نیم گرم میخورانید وغذای دیگر بار نمیداد وقوام آن آب مطبوخ اندک غلیظ بود وروز سیم قلیلی برنج
درهمان آب طبخ نموده بدون نمك میخورانید وبجای آب از همان آب مطبوخ نیم گرم وروز چهارم یك قطعه مرغ بچه را
درهمان آب بی نمك پخته مرقه انرا میداد وبعضی را کبوتر بچه وتا هفت یوم بهمین نهج وگاهی قدری برنج نیز داخل آن
مینمود واز هوای سرد ونمك وآب وغیرها اجتناب می فرمود وروز هشتم یا نهم غسل فرموده میگفت که برایند وتا بیست
روز یا چهل روز هر روزی مقدار پاؤسیر ویا کمتر از ان بتدریج بهمان دستور طبخ نموده بخورند وطعام کم نمك بخورند ومیگفت
در آتشك وجروح وقروح خبیثه مدت چهل روز نمك مطلق نباید خورده شود وتا ده ویا نزده وزیاده هم تا بیست روز بدستور
آن هفت روز باید که چوب چیني خورده شود وبرای اوجاع مفاصل وتقویت باه سه بیخ دیگر که یکی را گنند مالتي وگند وکي و
موتهرا نیز نامند وآن بیخی است زرد تیره وتند بود ودیگری سفید بی بو وطعم که آن را سلهتي پرچاند وبه بنگالي هتی کوینند
ودیگری سیاه پهن خشن قوي ومغز آن سفید شکري رنك باندک حلاوت وبی بو که آن را امکورل وچهپلا وپنکهراج نیز
نامند از هریك قدری نیز داخل میکرد وبرای تقویت بعضی اشخاص کبوتری را خفه کرده آلایش آن را برآورده دران دیک
می انداخت که با چوب چیني طبخ یابد واز اهل سلهت وکوهستان آن شنیده شده که برای اکثر امراض در آب جوشدادہ
صاف کرده میخورند وبعضی در زیر آتش کرده قدری پخته برآورده نیز میخورند وشفا مییابند ولیکن نمك را کم میخورند
یا نمیخورند وبدانکه حکمای فرنك به تنهائي مفرد او مرکبا با عشبه مغربیه وساسفراس واصل السوس مساوي یا متفاوت
بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور مسطور وغیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بی نمك ودر غیر آن باندک نمك
* واما طریقهٔ که اکثر معمول ومستعمل عم عالي مقدار محرر نواب حکیم الممالك علي نقیخان مخاطب بعلویخان ثاني و
والد ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود واین جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد هرچند طرق استعمال آنرا حد وحصر

نیست زیرا که بحسب هرشخص شخص ومرض مرض باعتبار جزئیات از ملاحظهٔ سن وکیفیت مزاج شخص ومرض وسحنه و بلد
وفصل وغیرها مختلف میباشد امادر کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند وهرمرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که بیکی
از طرق کلیه مقرره باشد بی تصرف دران ویا باندک تصرفی بحسب مزاج آن شخص ومرض وغیرهما وآن بسه طور است یکی
بجهت حفظ صحت ونسبت بحال ضعفا دوم بجهت متوسطین واکثر امراض حادثهٔ غیر مزمنه سوم جهت صاحبان امراض قدیمهٔ
مزمنه وامراض صعبه از آتشك وجذام وسائر قروح وجروح خبیثهٔ ردیه واما شوائط حمیه وسائر امور نیز بطریق مزبوره است
از قلت وکثرت وشدت وضعف وتوسط موافق حال مریض ومرض وسن وفصل وغیرها اما طور اول که بجهت حفظ صحت وضعفا و
صاحبان امراض جزئیه است آن است که بگیرند چوبچینی باوصاف مذکوره جهت صفراوي مزاجان وامراض صفراویه وحارهٔ
یابسه تروتازهٔ آن وجهت سوداوي مزاجان وامراض سوداویه وباردهٔ یابسهٔ خشك یکسالهٔ آن تایك ونیم سال وهمچنین جهت دموي
مزاجان وامراض دمویه وامراض حارهٔ رطبه واز برای بلغمي مزاجان وامراض بلغمیه وباردهٔ رطبهٔ دوساله نهایت تاسه سالهٔ آن زیرا که
کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالي از غائله وخطری نیست چنانچه ذکر یافت وبدستور رورق نموده ویامانند نخود وباقلا ریزه کرده
ریشه دار وزرد شدهٔ آنرا دور کرده روز اول مقدار یک ونیم مثقال صیرفي که ششماشه بوزن بنگاله میشود وروز دوم سه مثقال وروز
سوم چهار مثقال ونیم که یك توله ونیم دوازده ماشي میشود وروز چهارم شش مثقال وروز پنجم هفت مثقال وروز ششم هفت مثقال
ونیم وهمچنین تا زیاده روز روزی نیم مثقال بیفزایند وروز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بکاهند که روز بیست دوم باز
بهمان یك ونیم مثقال روز اول برسد وروز بیست وسوم وچهارم نیز یك مثقال بدستور معطورو باید که هرروز آن وزن
چوب چیني را در گلاب وعرق بید مشك ویا از عرقهای مناسبهٔ دیگر ویا بآب اول صبح بخیسانند وقریب به نصف شب در دیك
پاکیزه از سنگي یا نقره یامس تازه قلعي کرده با دومقدار از آب که تمام شبانه روز تخمینا صرف قهوه ومشروب کردد دران ریخته
سرآنرا بسرپوش از همان جنس گرفته اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نموده بالای سرپوش سنگي سنگین بگذارند که از زور
بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بدستور معطور در قاعدهٔ صدر برافروخته به نصف رسانند ویا آنکه اولا آن مقدار آب
که در شبانروزی صرف قهوه ومشروب کردد مثلا دو آثار ویا زیاده دران دیك ریخته وسرآنرا پوشیده مجموع آب ودیك وسرپوش
وچوب چیني وخمیر را وزن نمایند وسنك وزن آن را در خریطهٔ نگاهدارند وباز همان مقدار آب دو آثار ویا زیاده بران ریخته
سرآنرا بدستور به آرد ماش مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام
آتش از زیر دیك کشیده دیك را وزن نمایند باوزنهٔ که در خریطهٔ نگاهداشته اند اگر برابر است فبها دیگر آتش در زیر آن نکنند
والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند وساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیك را فرود آورده نزد خود طلبیده
ردای بر خود گرفته بدستور یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال ازان آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
وهمین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند وتا اندک عرق شود وعرق بر بدن خشك کردد و
تتمهٔ آب را صاف نموده در ظرف چیني یا شیشه نگاهدارند وبجای آب تمام شب وروز نیم گرم بیاشامند وآب خالص نیاشامند
واثفال آنرا دو رد ومقدار از آب که صرف مطبوخ طعام وخمیر نان وسائر مطعومات کردد طبخ نمایند تا به نصف رسد وبمصرف
آنها درآورند واگر قدری از ریشه دارها وقسم زبون آنرا در آب بسیار طبخ دهند وبمصرف دست وروشستن ووضو ساختن
وطهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشد وآب سرد وخالص استعمال ننمایند وانچه دیگران در باب

معلوم نمودن مقدار آب را بمقیاس نوشته اند بدین قسم که اولا آن مقدار آب را که خواهند بماند در دیگ ریخته دیگ را درست بازنمایند که کج نباشد و بچوبی باریک اندازه گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن موضع را نشان نمایند و در وسط سرپوش را سوراخ باریکی باندازهٔ آن چوب نموده تتمهٔ آب را داخل نموده سرپوش را بر سر دیگ گذارند و اطراف آنرا و آن سوراخ را نیز گرفته در زیر دیگ آتش ملائم نمایند تا زمانیکه گمان برند که بحد مقرر رسیده سوراخ را گشوده چوب را بسرعت تمام دران داخل نمایند و بزودی بیرون آورند که بخار بسیار بیرون نرود و نشان نیز تر نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده فهو المطلوب والا بزودی سوراخ را گرفته باز بجوشانند تا بموضع نشان رسد مخفی نماند که امتحان بدین قسم خالی از تکلفی و صعوبتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب ابخرهٔ بسیار تمام آن چوب البته تر میگردد و خشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد و نیز بخار بسیاری بیرون خواهد رفت و روز بیست و پنجم بحمام روند بهمان دستور و امر پرهیز از نمك و بقول و حموضات و لبنیات و هوا وغیرها نیز بهمان نحو مذکور سابقا مرعی دارند و اگر درین طور بی نمك مطلقا نتوانند تناول نمود قلیلی نمك بد نیست و در مدت این بیست و یك روز سه مرتبه بعرق نشینند هفتم و دوازدهم و هفدهم و دراین طور در مدت بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یك مثقال چوب چینی صرف میگردد و اما طور ثانی که بجهت متوسطین و امراض حادثهٔ خبیثه و غیر خبیثهٔ غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و حمیات و غیرها از امراض متوسطهٔ آن است که بگیرند چوب چینی باوصاف مذکوره را و ورق و یا ریزه نموده تا بیست و یك روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال روز هفتم و هشتم هر روز شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم روزی نه مثقال و روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم روزی ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم بیك مثقال برسد و چهار روز دیگر هر روز یك مثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای قهوه و شراب و ثفل هر روزه را برای طبخ طعام و نان و ریشه دار و کرده دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهلم و پنجم بحمام روند بهمان دستور و هفتهٔ دو مرتبه بعرق نشینند از هفتم گرفته تا سی و هشتم و بدین طور در مدت چهل و پنج روز دو صد و هشتاد و یك مثقال چوب چینی بمصرف میرسد

* و اما طور ثالث که بجهت ابدان قویه و امراض صعبهٔ مزمنه مانند آتشك و جذام و قروح خبیثهٔ عتیقه و امثال اینها است آن است که تا مدت چهل و یك روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یك روز هر سه روز دو مثقال بیفزایند که بیست و دوم بچهارده مثقال برسد و باز از بیست و سوم بدستور بکاهند که باز بسه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یك مثقال کم نمایند و روز چهل و پنجم بحمام روند و جمیع امور را بهمان طریق مرعی دارند و درین طور هر دو روز در میان بعرق نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعریق برگرمی که سطح آن بخیزران یافته باشد نشینند و پیراهن گشادی بپوشند و اگر جراحت بر اسافل بدن باشد لنگی به بندند و ازار را برآورند اولی است تا بخار بتمامی اعضا برسد بی مانع و حاجب و شرایط و آداب تعریق به نهجی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن چوب چینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست

روز دوم را اول و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوای چوب چینی بهمان دستور حلوای تناول نمایند و یا معجونی
از معاجین چوب چینی مناسب و یا حریره از حریرها و اگر احتیاج باز باقی باشد از ان مقدار زیاده ننمایند در هر یک
از اطوار بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج پس کم نمایند و اگر در بین احداث گرمی نماید چند روزی
نیفزایند تا رفع آن کردد پس بقدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت و یا با بعض مبردات مناسبه
بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و اگر گرمی با فراط نماید و دانند که مضرت خواهد نمود بزودی کم نمایند و ترک
کنند و تدارک آن را بمبردات بعد لایق نمایند و لجاجت ننمایند که البته باید چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر رسانید
خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک کردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت که راس المال است باشد که
دران نقصانی تازه عاید نکردد و اگر مریض مبرود المزاج باشد و در بین چوب چینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر کردد
قدری دارچینی را ریزه کرده و اگر ریاح غالب باشد قدری بادیان ختائی نیز داخل مطبوخ چوب چینی نمایند و اگر سرفه
عارض کردد قدری اصل السوس مقشر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد قدری بهدانه را در آب مطبوخ چوب چینی جوش داده
لعاب آن را بیاشامند و همچنین برای هر علت علت ادویهٔ مناسبهٔ آن را بیفزایند اندک و قدر لایق نه بسیار زیرا که
خلط ادویهٔ بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در اثنای خوردن بیخ چینی اسهال و یا پیچش عارض کردد و یا خون آید
و یا سوزش مقعده و درد شکم پیدا شود در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس اطلاق
مینمایند مگر آنکه بحد افراط رسد برای حبس آن و رفع پیچش و خون تخم بالنگو و بارتنگ از هر یک نیم درم صمغ عربیه
دو دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم تا یک درم شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر ده مثقال شیرهٔ بهدانه نیم درم مجموع
بریان کرده یا خام یا بعض بریان و بعض خام با قدری پوست بیخ انجبار و هفت هشت تا ده مثقال نبید مشک بیاشامند و اگر
از برای تقویت باه و اعضای رئیسه میل نمایند بجای نبات با یکی از اشربهٔ مناسبه که عنقریب خواهد آمد ان شاء الله تع
بیاشامند انسب است بدانکه در بین شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو مید هد از ضعف
بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و مترددالخاطر نکردند و ترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار
احداث نماید و دانند که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت
و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را چنانچه ذکر یافت
و نیز باید که بعد تنقیه بفصد و اسهال شروع نمایند و در بین با ز اگر محتاج بفصد و تنقیه کردند و یا تپ عارض کردد بهمان نهج فصد
و تنقیه نمایند بقدر لائق بی مبالغه و مضایقه دران الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه نفع آن عظیم است خطر آن
نیز خطیر است باید که بعبث بهر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن مرتکب استعمال آن نکردند این بود بیان •
مجملی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی کلیات و جزئیات منوط برأی طبیب حاذق است والله اعلم بحقائق الامور
والاحوال * و اما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه * بدانکه پرهیز و مشقت درین کمتر است و محتاج بعرق نشستن نیست و
تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند و این در منافع از ان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج
باین عنوان میل نماید بغایت منتفع میکردد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و اعماق بدن نباشند که محتاج بتحلیل
به تعریق بدان باشند و یا آنکه مرض مزمن و کهنه نگشته باشد نافع است و همچنین در امراضیکه بسیار صعب و مادهٔ آن قوی نباشد یا

آنکه بسبب مرض سوء مزاج ساذج باشد نه مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن آنست که تا بیست و یکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی اعلی گرفته و بدم تیشه نجاری ریزه کرده بقدر دانهای نخود و در شش من آب که سر دیگ را بخمیر مستحکم نموده باشند که بخار اصلا بیرون نرود بجوشانند و چون آب بیکمن رسد صافی نموده بطریق قهوه صبح و شام گرم بیاشامند و اگر تمام آب خورده نشود تتمه را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در طبخ طعام و خمیر نان بقدر خوراک بکار برند و از استعمال آب سرد و هوای سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی و جماع و حموضات و لبنیات و بقول و ضوا که رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر پرهیز نمایند و برقلایا و کباب و پلاو و نان که جمله چرب و بی نمک باشند و بر شیرینی اگر موافقت کند اقتصار نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز و بعد از ترک چوب چینی یک هفتهٔ دیگر پرهیز نمایند پس آهسته آهسته پرهیز را بگذارند و بعضی تناول اندک حموضات و قلیلی نمک را روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی ششماه پرهیز اولی باشد اگر بد پرهیزی نماید و یا در تدبیر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز بچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آن را نیز در وقت آشامیدن بگیرند انفع باشد و گفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور چوب چینی را با آب بدستور طبخ نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کارها سوای شربت بکار برند بهتر است و اگر بر حفظ جلوس قادر نباشد چوب چینی تراشیده را مقدار حاجت هر روز همراه آب تازه یا همراه نبات بعنوان سفوف بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع بدستور مقرر نمایند و این طریق را چوب چینی گشاده گویند و اگر از گرمی ترسند معجون چوب چینی حکیم میر عماد الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که چوب چینی را اگرچه اکثر اطبا در حمیات نافع نمیدانند بلکه مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تپهای دقیه که بحد ذبول نرسیده بودند مکرر بطریق قهوه تجربه نموده و هر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق نیلوفر جوشانیده میداد نفع بسیاری از آن دریافت آنمقدار که زیاده از شیر الاغ و قرص کافور و گفته که بحسب قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یابس است و با رطوبت عرضی و به تقویت قوی و ارواح و ازالهٔ حمی نماید جامع اوراق پریشان میگوید محتمل که تر و تازهٔ آنرا این خاصیت باشد نه خشک کهنهٔ آنرا و تاثیر آن نه بجهت برودت آن است که گمان فرموده بلکه از جهت تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت و نفوذ و رسانیدن ادویهٔ بارده را بقلب و با عماق بدن و مبادرق آنها شدن از قبیل داخل نمودن شراب ریحانی بعض اوقات در ادویهٔ صاحب دق و در مرقه صاحب ذبول والله اعلم و گفته طریقیکه مکرر داده این است که تا چند روز یک مثقال آنرا ریزه کرده با نیم من تبریزی عرق نیلوفر جوشانیده تا بنصف رسیده سرد کرده بدون شیرینی در عوض یک شبانه روز داده و بعد از چند روز نیم مثقال اضافه نموده تا بقدر چهار مثقال رسیده انگاه اگر احتیاج باقی بود هر روز نیم مثقال کم کرده تا بقدر اول یعنی یک مثقال رسیده و گاهی از اقراص کافور و سائر ادویهٔ مناسبه بحسب اقتضای حال و وقت اضافه نموده و سائر تدبیرات از اغذیه و اشربه و نطول و ضماد و طلا منظور داشته و پرهیز از آنچه در چوب چینی میفرمایند میفرمود و از میوا های مناسب و دوغ گاو و غیره آنچه موافقت و مناسبت بحمی دق داشت میداد و نیز در اوایل سل و قرحهٔ ریه و قصبهٔ ریه با ادویهٔ مناسبه داده مفید افتاد و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطبا در استعمال آن بطرز قهوه دو طریق است * طریق اول تا بیست و یکروز هر روز شش مثقال آنرا با یک من و نیم آب بدستور مسطور جوشانیده تا به نصف رسیده صاف نموده دو طرف روز نیم گرم و سائر اوقات سرد میل نمایند و گاهی

نیز با نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود اما لازم نیست که ازین آب داخل طبخ غذا و نان و شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان داخل ساخت و مدت پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالات غایتش چهل روز است و سائر اغذیه و اشربه و ملاحظهٔ پرهیز بعنوان عرق است که بیان نموده * طریق دوم آنکه تا بیست و یکروز هر روز پنج مثقال را با یك من و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث که نیم من تبریز باشد برسد صاف نموده نصف را طرف صبح و نصف را طرف شام حین خلای معده نیم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و اوسط روز و شب آب بیاشامند و قدری نمك نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوهای تر انار و انگور شیرین و از ترشی ها صاحبان مزاج حار صفراوی ترشی هاملایم مثل آب انار میخوش و شراب انارین و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آبکامه و عرق نعناع که بقند چاشنی نموده باشند میتوانند میل نمود و سائر تدابیر بدستور طریقهٔ اول است * پس در طریق اول قدر خوراک در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با یکمن و نیم تبریز آب بجوشانند که بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که هفتاد و پنج مثقال آب از ان باقی ماند * و در طریق ثانی قدری خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر روز پنج مثقال را با یکمن و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث رسد که بازاء هر مثقالی صد و هشتاد مثقال باید که شصت مثقال از و بماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار خوراک و مدت خوردن و قدر آب و جوشانیدن با آب تنها یا ممزوج بعرقها و یا عرقها تنها و ملاحظهٔ پرهیز و اغذیه و اشربه و سائر تدابیر آنچه درین باب بیان نموده اند تمامی منوط بمزاج و بنیه و قوت و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است که غرض اصلی از خوردن این دوا آن است زیرا که امزجهٔ ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضر است و امزجهٔ قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد و غرض تقویت مزاج باشد پرهیز بسیار در کار نیست و همچنین ما نحن فیه از قدر آب و جوشانیدن با آب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اغراض چنانچه سابقا بیان شد مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط و مربوط برأی طبیب است و نیز گفته که این فقیر دستور خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روش و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم امید که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه و فضله طریقهٔ اولی که در ابدان و امزجهٔ متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف مستعمل و مجرب فقیر است آن است که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر تمامی خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز ننموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و یازده مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقهٔ ثانیه که در ابدان و امزجهٔ قویه مستعمل است آن است که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند که در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز هفت مثقال

ونیم وسه روز دیگر هر روز هفت مثقال وسه روز دیگر هر روز شش مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست وچهار یوم وقدر خوراک یکصد وپنجاه ونه مثقال کردد واگر باز محتاج باشند سه روز دیگر هر روز پنج مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز پنج مثقال وسه روز دیگر هر روز چهار مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی وشش روز دویصد وشانزده مثقال خورده شود * طریقهٔ ثالثه که در ابدان وامزجهٔ ضعیفه مستعمل است آن است که سه روز هر روز دو مثقال وسه روز هر روز دو مثقال ونیم وسه روز هر روز سه مثقال وسه روز هر روز سه مثقال ونیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی وسه مثقال میرسد واگر احتیاج باز باقی ماند وتحصیل قوتی شده باشد تصرف وزیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور که سه روز هر روز چهار مثقال وسه روز هر روز چهار مثقال ونیم وسه روز هر روز پنج مثقال وسه روز هر روز پنج مثقال ونیم که در مدت بیست وچهار روز نود مثقال صرف کردد وهرگاه تحصیل قوتی نشده باشد واحتیاج باقی باشد برخلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز دو مثقال وسه روز دیگر هر روز یك مثقال ونیم که در همان مدت بیست وچهار روز شصت مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج وبدن در غایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز یك مثقال وسه روز دیگر هر روز یك مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز دو مثقال وسه روز دیگر هر روز دو مثقال ونیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست ویك مثقال صرف شود واگر احتیاج باقی وتحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال افزودنمایند که در عرض بیست وچهار روز شصت وشش مثقال صرف شود والا هر سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست وچهار روز سی وشش مثقال صرف شود ودر هریك ازین چند طریق قدر آب وجوشانیدن آن وصوف آب وعرق با آب وعرق ممزوج بدستوریست که بیان کرده شد وهمچنین ملاحظه وپرهیز وغذاها در هر باب موافق آن سلوک نمایند * اما دستوریکه

قلمی فرموده اند که بندهٔ آثم محمد هاشم حکیم معتمد الملك سید علوی‌خان محمد شاهی قهوهٔ آنرا با معجونی که از چوب چینی وعشبهٔ مغربی تالیف کرده ومکرر تجربه نموده نافع یافته خصوص از برای مردیکه شصت وپنج سال عمر داشت ومدت بیست سال بود که اوجاع مفاصل اورا منکسر نموده بود واز جملهٔ مایوسین از باه بود قهوه را با معجون باو خورانید بنهایت منتفع شد و ازیاس برآمد * صنعت آن معجون چوب چینی اعلی باوصاف مسطوره عشبهٔ مغربیه از هریک چهارده مثقال بادیان خطائی سه مثقال چای خطائی دارچینی از هریك چهار مثقال کاوزبان انیسون بسفایج فستقی بادرنجبویه از هریك دو مثقال مویز طایفی منقی ازحب زردک از هریک پنجاه مثقال یك شب بخیسانند در پنج من تبریز آب وصبح در دیك سنکی یا نقره یا مس تازه قلعی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده واطراف آن را بخمیر ماش وگل حکمت محکم نموده مقدار پنج من هیمه قلم باریك در زیر آن بسوزانند تا هیمه تمام شود پس فرود آورده صافی نموده عسل مصفی نبات سفید بالمناصفه از هریك یك من تبریز داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند اولی است پس بکیرند چوب چینی باوصاف مزبوره هفت مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل سورنجان دانهٔ هیل مصطکی رومی راتیانج از هریك دو مثقال عنبراشهب زعفران از هریك یك مثقال پوست هلیلهٔ کابلی سه مثقال ورق طلا یك مثقال ونیم بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال وشام دو مثقال این معجون را با قهوهٔ چوب چینی * باین دستور که بکیرند هر روز یك مثقال ونیم چوب چینی باوصاف مزبوره وریزه کرده چون نخود وشب در کلاب وعرق بید مشك از هریك ده درم بخیسانند وصبح با نیم من تبریز آب در دیك کرده مقدار نیم من ویك اوقیه تبریز هیمه قلم

باریك دوشاخ دوشاخ در زیر آن بسوزانند تا با تمام رسد فرود آورده ردای بر سر کشیده وسر و کردن را به بخار او بدارند پس دو مثقال معجون مذکور با نصف آن آب نیم کرم بنوشند ردا را بر سر خود پیچیده بخوابند تا عرق خشك شود و نصف دیکر آب مطبوخ را آخر روز نیم کرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال دیکر از ان معجون تناول نمایند که بعون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده میشود زیاده بر پنج مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی در حین شرب آن است که کسر یبوست آن کردد طبیعت بآن میل نماید و کبد نیز بزودی آنرا جذب نموده باطراف وجوانب و اقاصی و اعماق بدن بفرستد و به سبب ارخاء و جلا ئیکه دارد معین بر تقطیع و تلطیف و دفع اخلاط کردد جهت آنکه اکثر طبیعت کبد مشتاق بشیرینی است و اکر با اجزای معجون مزبور در ونج عقربی بادرنجبویه کل کاوزبان علك البطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هریك یك مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هریك نیم مثقال کل شقائق نعمان چهار دانك بیفزایند میکردد اقوی و انفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستوریکه حکیم میر محمد مؤمن از برای شامیدن قهوه چوبچینی آورده این است که جوشانیدن چوبچینی را بموجبی که مذکور شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نه صد مثقال که به نصف رسد و هیه تا یکمن ویك چهار یک تبریز آب را به نصف میرسانند و شرط بدستوریست که مذکور کردید از نخوردن آب و نرفتن بحمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اکر بآب زیاده میل شود آب آنرا زیاده باید کرد و اکر کمتر خواهش کنند هیه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر کردد و اکر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید و این فائده عظمی است بجهت توفق امزجه اما طریق حکمای مغرب در قهوه چوب چینی بدانکه ایشان اصلا پرهیز و ملاحظه امور مسطوره را در ان شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن و هضم سائر قوتها میدهند آن است که یك مثقال و نیم چوب چینی موصوف را ریزه کرده با یك مثقال چای خطائی و از هریك از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یکشب در کلاب و عرق بید مشك از هریك ده مثقال بخیسانند و صبح با یکمن آب در دیك کرده سر آنرا بدستور پوشانیده بآتش ملایم به پزند تا ربع آب بماند صافی نموده نکاهدارند و بعد از انکه غذا از معده منحدر شده باشد چند پیاله آنرا کرم کرده بنوشند و اکر خواهند آن را با مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین کرده بنوشند * اما دستوریکه بعضی حکمای فرنك و اطبای هند جهت مرض آتشك و استسقا و امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میکویند که چون بیست روز تا چهل یوم بحسب احتیاج دستور بیاشامند مرض زائل میکردد * صنعت آن چوب چینی اعلی از یك مثقال تا نه مثقال که بازبیك مثقال آرند و دارچینی و کبابه چینی و ریوند چینی از هریك نیم مثقال که بتدریج تا چهار مثقال رسانند و باز به نیم مثقال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار تا دو آثار آب با عرقهای مناسب شب بخیسانند و صبح جوشانیده صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف دیکر را آخر روز بیاشامند و این را چهار چینی مینامند

* فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف * بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی کفته در بعض امزجه این دوا را بطریق سفوف باید استعمال نمود یعنی در امزجه بلغمیه و معدها ئیکه رطوبت در ان غالب باشد با ادویه مناسبه بشرط انکه ورم در احشا نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در ینوقت کمال مضرت میرسانند و اینکه جمعی کفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب

دارد و دلیلی ندارد بلکه در اکثر امزجهٔ رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده گاهی به تنهائی و بعض اوقات با نبات و گاهی نیز با ادویهٔ مناسبهٔ هر مرض و مزاج ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشك یا عرق گاوزبان داده بغایت موثر بوده از انجمله مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالك سابق که رطوبت تمامی بر مزاج او غالب و درد کمر کهنهٔ قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفخ و ریحی که در معدهٔ او از رطوبات متولد میشود در آزار بود و مکرر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود فقیر سفوفی بجهت او ترکیب نموده و در عرض پانزده روز بدین قانون باو داد که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال بغایت منتفع گردیده اکثر آزارهای مذکورهٔ وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و بشخص دیگر از رفقای سفر مکهٔ معظمه که ضعف معده داشت و فرصت خوردن دوا نداشت و از بعضی معاجین که همراه بود نفعی نیافت قدری از چوب چینی که بر خوب نبود تحصیل نموده به تنهائی سفوف ساخته سه روز هر روز یك مثقال و سه روز دیگر هر روز یك مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با گلاب داده آزار او بالکلیه دفع شد با وجود آنکه ملاحظهٔ خوبی نیز نکرده بود و همچنین در جمعی دیگر مکرر تجربه شده اثر کلی مشاهده نموده اما بنوعی که مکرر درین رساله بیان شده در خور مزاج و بنیه و مرض باید داده شود گاهی به تنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ بارده مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با ادویهٔ حاره مثل دارچینی و مصطکی و رازیانه هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یك مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یك مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوائل یك مثقال و بتدریج بدو مثقال رسانیده از دو مثقال تجاوز ننمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آن است که در هر دستور بهمان نسبتی که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از ان برسد میل نمایند بباید دانست اگرچه موافق قیاس بحسب امراض و اغراض این دوا را با ادویهٔ مناسبهٔ هر مزاج و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو تراکیب ضم نکرده اعتماد را نشاید بذکر و ما به انچه تجربه نموده و اثر نفع بسیاری از ان دیده اکتفا مینمائیم * سفوفیکه بمرحوم میرزا صادق مستوفی الممالك داده و معزی الیه از ان منتفع گردیده * صنعت آن چوب چینی بسوهان سائیده بیست مثقال دارچینی عشبهٔ مغربیه از هریك پنج مثقال و در نسخهٔ دیگر بجای عشبه سورنجان مصری پنج مثقال مصطکی سه مثقال رازیانه دو مثقال نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت مثقال میشود و بقدر ثلث چوب چینی دارد در عرض پانزده روز سفوف نمایند و اگر قوت مزاج و بنیه در مرتبهٔ کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبهٔ اعتدال و حالت وسط است اوائل بقدری خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی در ان مقدار از سفوف باشد چون در یك مثقال و دو دانگ داخل دارد دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه نموده از چهار مثقال و چهار مثقال و نیم که مقدار چوب چینی درین وزن آخر یک مثقال و نیم است تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یکمثقال هر روز تناول نمایند و بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند که تا بسه مثقال

رسد که یك مثقال چوب چینی در هر روز از سه روز آخر میل شود در هریك ازین مراتب بعد از رسیدن بمقداری که تجاوز ازان نباید نمایند اکر باز احتیاج باقی باشد بدستور قانونیکه اضافه نموده اند کم نمایند تا بقدر روز اول یا کمتر ازان برسد خلاصهٔ کلام درقدر شربت هر روزهٔ سفوف آن است که اکر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یك مثقال چوب چینی داشته باشد و بتدریج بدو مثقال برسانند و اکر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر دو دانك و نیم مثقال و در آخر بقدر یك مثقال بلکه کمتر ازان چوب چینی داخل سفوف است باید که باشد و اکر واسطه در میان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانك و در آخر یك مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد * سفوف دیکر که در منافع قریب به سفوف اول است و مفید است از برای اوجاع مفاصل * صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج مثقال دارچینی رازیانه مصطکی قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار از هریك سه مثقال چوب چینی موصوف نبات سفید از هریك بیست مثقال بدستور سفوف سازند قدر خوراک در امزجهٔ قویه اوائل سه مثقال است و بتدریج تا پنج و شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه در چند روز اول هر روز یك مثقال است و بتدریج تا سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است تا بقدر چهار مثقال و پنج مثقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب چینی ثلث سائر اجزا است * سفوف دیکر که با وجود غلبهٔ رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر باشد اما پیچش و خون با او نباشد * صنعت آن عود قماری خام قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار پوست اترج پوست بیرون پسته آملهٔ منقی کل سرخ منزوع الاقماع انیسون بو دادهٔ زیرهٔ کرمانی بو داده کندر از هریک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند و مقدار چوب چینی درین سفوف در هریك مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت و مدت خوردن هریک از امزجهٔ قویه و ضعیفه و متوسطه تعیین نموده با عرق بادرنك یا کلاب یا ممزوج تناول نمایند * سفوف دیکر که با وجود غلبهٔ رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد * صنعت آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آملهٔ منقی کشنیز خشک بو داده از هریك دو مثقال سفوف نموده با عرق بادرنك بدستوریکه تعیین قدر شربت و مدت شده با آن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است که در هر مثقالی نیم مثقال است و اکر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها را سفوف نموده بدستور تناول نمایند * اما شرابهای چوب چینی مسکر و غیر مسکر * شراب چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض باردهٔ سوداویهٔ بلغمیه نافع است * صنعت آن بکیرند انکور بخس شیرین رسیده و آنرا با پوست و استه افشرده در خم کرده در سرکین دفن نموده بکذارند تا جوش زده از جوش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده شش من تبریزی آن را در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده در چهار پنج کیسهٔ کتان کرده سر کیسه ها را بسته در آن اندازند و بر روی شراب پیه کداخته ریخته بکذارند تا ششماه پس بکار دارند موافق قوت و ضعف و توسط و قوت مرض و بالجمله باید از هفتاد و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتداء از پنج مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال زیاده کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار خورده نشود و متوسط بیست و یك روز است و اقل یازده روز تا پانزده روز و چون خواهند ترک کنند باز هر روز پنج مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد و کاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبهٔ سودا بکلاب کل سرخ یا کلاب ورد چینی یا عرق بید مشك یا عرق کاوزبان یا عرق بید بقدر حاجت ممزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر شد * شراب چوب چینی مسکر دیکر از اقتراح اطبای فرنك نافع از برای جذام و آتشک و جمیع امراض باردهٔ مزمنهٔ سوداویه و بلغمیه * صنعت آن بکیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال

ونیم کوفته درخم عصیر عنب اندازند وسر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه مروق نموده در شیشهٔ نگاهدارند و باید در یکشبانروز
زیاده بر هفتاد ودو مثقال ازان نوشیده نگردد * نسخهٔ شراب مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی ریزه ریزه
کرده چون دانهای جو و ماش و در قرابهٔ شراب انگوری که نه من تبریز شراب داشته باشد اندازند وسر آنرا گرفته چهل روز
در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از هفتاد مثقال بنوشیدن نیاید در شبانروزی و تا چهل روز بنوشند
و این اقوی از نسخه اول است * شراب چوب چینی غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده اند که این از اقتراح بندهٔ آثم محمد
هاشم المخاطب بحکیم علویخان معتمد الملوک است بنهایت مقوی بدن است و باه را بیفزاید و سودا را دفع کند و امراض سوداوی
را نافع باشد * صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شب در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بیدمشک
و عرق گاوزبان از هریک چهار من تبریز بخیسانند و روز دیگر با نه من تبریز آب در دیگ تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق
سفالی پوشانیده درز آنرا بخمیر و گل زرد محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا بتمام رسد پس
فرود آورده صافی نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده در قدر مضاعف بقوام آورند و در وقت قوام آوردن
صرهٔ کتانی که دران این ادویه باشد اندازند و لمحه بلمحه کیسه را بمالند و چون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده دور کنند
و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید زرنب شقاقل مصری خولنجان ابریشم مقرض قاقلهٔ کبار هیل بوا زعفران عنبر اشهب
مشک خالص از هریک یک درم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی
به نسخهٔ ذیل بنوشند * شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه اقوی از نسخه قبل * صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا
ریزه کرده شصت درم عشبهٔ مغربی پانزده درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه دارچینی ابریشم خام از هریک ده درم
مویز منقی یکرطل و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و عرق شاهتره از هریک بقدر
ضرور یک شبانروز بخیسانند پس بدستور طبخ چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس تازه قلعی کرده سر آنرا بسرپوش و
خمیر مستحکم نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود و با آتش ملایم طبخ نمایند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد
گردید سر آنرا باز نموده خوب مالیده بپالایند و با یک من نبات سفید و یکرطل و نیم عسل مصفی تازه خالص با آتش ملایم بجوشانند
و کف آن را گرفته صافی نمایند پس بر آتش ملایم بقوام آورند و در هنگام این ادویه را کوبیده در صرهٔ نازکی ملایم بسته
در وقت قوام دران اندازند و لمحه بلمحه از پشت کفچه بمالند تا قوت آن خوب بر آید و بعد از قوام آمدن صره ها را افشرده دور نمایند
پس مصطکی یک مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال زعفران با گلاب سوده دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره
یک درم هر دو را حل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال صبح و شام
تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبهٔ دیگر بنوشند * و ادویه این است بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل بوزیدان تخم هلیون قرنفل خولنجان دانهٔ هیل بوا قاقلهٔ کبار ریوند چینی انیسون تخم کرفس پوست ملیلهٔ
کابلی سنامکی اسطوخودوس از هریک پنج درم فلفل دارفلفل از هریک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سوداویه
افتیمون در پارچهٔ بسته در آخر در جوش اندازند و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول و برای تقویت قلب مروارید ناسفته
یک مثقال یاقوت رمانی یا قوت زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی از هریک نیم درم یا بقدر ضرور بیفزایند نیکو
است و اگر منظور تنقیه و لینت طبع و تقویت کبد و تنقیهٔ مجاری بول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنامکی

پوست هلیلهٔ کابلي از هريك چهار مثقال يك شبانروز در آب خيسانيده پس بآتش ملايم جوش كمي داده قدري ماليده صاف نموده با آن قدر شربت باز بآتش ملايم بقوام آورند و در آخر سه مثقال ريوند چيني ويك مثقال فلفل سفيد نرم كوفته بيخته ممزوج نموده در ظرف چيني نگاهدارند و عند الحاجت شربتي از دو مثقال تا پنج مثقال ميل نمايند دو سه دست بملايمت واساني اجابت ميفرمايد بی کلفت ومشقت ودرينصورت احتياج داخل ننمايند واگر حرارت برمزاج غالب باشد بعض از ادويهٔ حاره رامثل قرنفل وانيسون وتخم كرفس وخولنجان و فلفل ودارفلفل وامثال اينها مقدار وزن آنرا كم سازند يا بالكل حذف نمايند * واما عرق هاى چوب چيني وطريقهٔ آشاميدن آنها * پس بدانكه پرهيز در آشاميدن عرق چوبچيني از همه اقسام اين دوا كمتراست ودر بعض امراض كه مادهٔ آن بسيار نباشد وبعد از تنقيه قدری قليلی ماده مانده باشد بقيهٔ ماده را ازبدن دفع ميكند وبه تحليل ميبرد وناتمين راقوت ميدهد وتقويت بدن وقوتها مينمايد ودر بعض مزاج ها كامل اثر دارد وبا ادويهٔ مناسبهٔ سودا ازالهٔ توحش وسوداويت مينمايد وترقيق وتلطيف خون ميكند وارواح را صافي ونوراني ميسازد وبا ادويه باهيه تقويت باه ميكند ومنفعت تمامي دارد وبالجمله بحسب امراض واعراض واغراض مختلف است پس بحسب هرمزاجی ومرضی وغرضی با ادويهٔ مناسبه با آب تنها يا با يكی از عرقها ويا ممزوج از آب وعرق عرق بايد كشيد وبقدر مزاج و بنيه وقوت مقدار چهار پنج فنجان كه هر فنجانی پانزده مثقال باشد يا كمتر يا بيشتر درخلای معده يا بعد از انحدار طعام ياهردو وقت بدون شيريني يا باشيريني بنوشند ونسخها ى بسيارى از عرق چوب چيني بنظر رسيده لكن به نسخهٔ كه اعتماد بآنها بود اكتفا نمود.

* عرق چوبچيني كه مقوي بدن وقوت هاضمه وحرارت عزيزيه وقوت باه می افزايد ودرامزجهٔ كه بسيار حار نباشد نافع است * صنعت آن چوب چيني سوهان كرده يا برادهٔ نجاري باريك نموده نيم من تبريز دارچيني يكمن تبريز بدستور معمول باآب بطريق گلاب عرق بكشند ودرامزجهٔ حاره قدرچوبچيني ودارچيني را متساوي يا دارچيني راكمتر از چوبچيني كنند و اگر مزاج بارد باشد درخلای معده واگر مزاج حار باشد بعد از انحدار دو فنجان ونيم بنوشند وبعضی اوقات شيرين نموده بنوشند* عرق چوبچيني ديگر كه درامراض سوداويه وخفقان وضعف قلب بعد از تنقيه بغايت نافع است ومقوي اعضای رئيسه ومعده وحرارت عزيزيه است وتلطيف وترقيق خون ميكند ومقوي قوت هاضمه است ودر بعض امزجه تقويت تمامي قوتها و قوت باه ميكند وحرارت آن از عرق اول كمتراست * صنعت آن چوبچيني اعلى يكصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان دارچيني صندل سفيد بگلاب سوده بادرنجبويه از هريك بيست مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد سنبل الطيب از هريك پنج مثقال درعرق بيدمشك وعرق گاوزبان وآب دو شبانروز خيسانيده بدستور عرق بگيرند عرقها بايد كه دو ثلث مقدار آب باشد وبدستور هر روز صبح دو فنجان وعصر دو فنجان گاهی شيرين وبعض اوقات بدون شيرين بنوشند * عرق چوبچيني ديگر كه مقوي اعضای رئيسه وشريفه وحرارت غريزيه وقوت هاضمه است وقوت باه را می افزايد * صنعت آن چوبچيني يكصد وپنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفيد از هريك پنجاه مثقال دارچيني سي مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد از هريك پانزده مثقال پوست زرداترج صندل سرخ از هريك بيست مثقال عود قماري سنبل الطيب از هريك ده مثقال ريحان تازه دستهٔ سيب شيرين از پوست ودانه پاك كرده يكمن شاه به شيرين از پوست ودانه پاك كرده يكمن شاه عنبر اشهب دو مثقال چوبچيني صندلين عود هنديه راسوهان كرده باقي اجزا نيم كوفته دو شبانروز درعرق بيد مشك وآب وگلاب كه گلاب آس وعرق بيد مشك ثلث آب باشد خيسانيده در ديگ كرده عنبر را نيم كوفته درپارچهٔ نازكی كرده بدهان نيچه بندند وعرق كشند كه بعون الله تعالى نافع است

* عرق چوب‌چینی دیگر که منافعش بعرق قبل نزدیک است ولکن از ان کمتر است ودر تقویت باه اثر عظیم دارد * صنعت ان چوب چینی اعلی سه صد مثقال گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید سوده از هریک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست زرد اترج شقاقل مصری از هریک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هریک سی مثقال سعد کوفی مورنجان مصری ساذج هندی خصیة الثعلب مصری خولنجان عود قماری از هریک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هریک بیست و پنج مثقال ریحان تازه نعناع تازه از هریک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال مویز طائفی با دانه کوفته صد مثقال عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی و صندلین وعود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا را نیم کوفته دو شبانه روز در عرق بید مشك وعرق گاوزبان وآب خالص بهمان عنوان خیسانیده در روز آخر مویز را اضافه نموده دردیك کرده عنبر را در پارچهٔ کتانی بسته بردهان نیچه بسته عرق کشند وبدستور در ظرف روزیا بعد از انحدار غذا دو فنجان یا کمتر یا بیشتر با شیر گاو ویا شیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد * عرق چوب چینی دیگر که درمنافع مثل دو نسخهٔ قبل واز آنها اندك کمتر است * صنعت آن چوب چینی چهل مثقال مورنجان مصری یك مثقال دارچینی برنجاسف انیسون از هریك هفت مثقال بادرنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانهٔ هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسباسهٔ باغی خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید کبابهٔ چینی زرنباد خولنجان جوزبوا اذخر مکی نان خواه پوست بیخ کرفس کندر کرویا عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید وج ترکی سعد کوفی غنچهٔ گل سرخ از هریك دو مثقال گل بابونه زیرهٔ کرمانی صعتر فارسی حاشا از هریک ده مثقال رازیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب یك شبانروز خیسانیده روز دیگر دردیك تازه قلعی کرده نموده عنبر را ریزه کرده در پارچهٔ کتانی بسته بر سر نیچه بندند وبدستور مقرر عرق کشند بعد از آنکه یکمن تبریز نبات سفید داخل کرده باشند دو فنجان صبح ودو فنجان شام بنوشند

* عرق چوب چینی تفاحی در تفریح وتقویت قلب بی نظیر است * صنعت ان سیب شیرین اصفهانی رسیده پاك کرده پانزده من تبریز سنجد صندل سفید سوده از هریك یکمن دارچینی نیم من دانهٔ هیل بوا یکصد مثقال قرنفل سی مثقال چوب چینی یکچهاریکمن شقاقل مصری یکصد مثقال بسباسه جوزبوا از هریك یکچهار یکمن تبریزی جدوار خطای پنج مثقال زرنباد مصطکی از هریك بیست وپنج مثقال مورنجان خولنجان از هریك سی وپنج مثقال مشك تبتی دو مثقال بیخ لفاح پنجاه مثقال زعفران چهل مثقال درونج عقربی عود هندی از هریك بیست مثقال عنبر اشهب سه مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان از هریك پنجاه مثقال گلاب بیست مینا عرق بید مشك بیست مینا اجزا را در گلاب وعرق بید مشک سه شبانروز خیسانند سوای عنبر ومشك وزعفران وسیب وسنجد ومصطکی پس همه را یکجا کرده عرق کشند * عرق چوب چینی دیگر مشتهی وهاضم طعام ومفرح قلب ومنشط ومحسن لون ومبهی است ونعوظ تمام آورد وقوت بسیار بخشد * صنعت آن چوب چینی اعلی غرفی دو صد مثقال بدم تیشهٔ نجاری چون نخود ریزه کرده گل سرخ دارچینی خصیة الثعلب مصری شقاقل قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم مقرض تخم کزر از هریك ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفید سوده عود هندی سوده عاقرقرحا بیخ لفاح بیخ شیبیبی مایهٔ شتراعرابی لسان العصافیر بیخ بنفشه سنبل الطیب اشنه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریك پنج مثقال مصطکی رومی دو مثقال جدوار خطائی میعهٔ یابسه از هریك سه مثقال مشك تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یك مثقال ادویه را آنچه کوفتنی است نیم کوفته مجموع را دو روز در آب بخیسانند وبدستور گلاب عرق کشند وعنبر را در جائیکه عرق

مي چكد ريزه ريزه نموده بكذارند و هر روز دو فنجان كه هر فنجاني پانزده مثقال باشد صبح بنوشند وبدستور دو فنجان شام
* عرق چوبچيني تاليف قدوة اطبا ميرزا احمد حكيم * صنعت آن چوب چيني اعلى بيست مثقال هورنجان مصري دانهٔ هيل بوا
قرنفل زيرهٔ كرماني زنجبيل بسباسه خصية الثعلب مصري صعتر فارسي بهمن سفيد بهمن سرخ انيسون زرنباد بيخ كرفس نانخواه
كندر كرويا تخم كرفس اذخر مكي ازهريك ده مثقال دارچيني يك چهاريكمن تبريز سنبل الطيب مصطكي رومي نبات سفيد
ازهريك يك اوقيهٔ تبريزو در نسخهٔ ديكر وزن مصطكي سه مثقال است ونيم من تبريز را زيانه داخل دارد و درد و من كلاب و
يكمن عرق باديان يك شبانروز بخيسانند بعد از ان باسه من آب عرق كشند صبح دو فنجان وشام دو فنجان بنوشند * عرق چوبچيني
ديكر * صنعت آن چوبچيني اعلى چهل مثقال كل بابونه ده مثقال دارچيني برنجاسف انيسون ازهريك هفت مثقال هورنجان
مصري يك مثقال بادرنجبويه كاوزبان درونج عقربي دانهٔ هيل قرنفل سنبل الطيب زنجبيل زعفران بسباسه خصية الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفيد زرنباد كبابهٔ چيني خولنجان جوزبوا اذخر مكي نانخواه بيخ كرفس كندر كرويا وج تركي عود هندي
فلفل سفيد فلفل سياه سعد كوفي كل سرخ ازهريك دو مثقال زيرهٔ كرماني حاشا ازهريك ده مثقال رازيانه چهار مثقال تخم
كرفس پنج مثقال مجموع را در كلاب يكشبانه روز بخيسانند پس در ديك تازه قلعي نموده عنبر اشهب در كتان بسته يك
مثقال نبات سفيد نيم من دران داخل نموده بطريق مقرر عرق كشند * عرق چوب چيني ديكر * صنعت آن چوبچيني
اعلى دارچيني قرنفل ماذج هندي زعفران عرق كاوزبان عرق بادرنجبويه آب جزر ازهريك پنجاه مثقال سنبل
الطيب بهمن سرخ بهمن سفيد نبات سفيد ازهريك چهل مثقال اشنه جوزبوا شقاقل مصري بسباسه ازهريك بيست مثقال
وج تركي ده مثقال آب به شيرين آب سيب شيرين ازهريك يكصد مثقال كلاب چهارصد مثقال عرق بيدمشك هشتصد مثقال
عنبر اشهب سه مثقال مشك تبتي يك مثقال بدستور مقرر عرق كشند * عرق چوب چيني ديكر * صنعت آن چوب چيني اعلى
ده مثقال هورنجان مصري دانهٔ هيل قرنفل زيرهٔ كرماني زنجبيل بسباسه خصية الثعلب صعتر بهمن سفيد بهمن سرخ انيسون
زرنباد بيخ كرفس نانخواه كندر كرويا تخم كشوث اذخر مكي ازهريك پنج مثقال دارچيني يك اوقيه سنبل الطيب دو مثقال و
نيم مصطكي يك مثقال ونيم رازيانه يك چهاريك نبات سفيد نيم اوقيه در يكمن نبات ونيم من عرق رازيانه خيسانيده بعد از ان
با يكمن ونيم آب عرق كشند و در پس آن نيم من كلاب يك چهاريك عرق باديان وسه چهاريك آب داخل كرده عرق پس آب
بكيرند * عرق چوبچيني باللحوم كه مسمى بماء اللحم چوبچيني است نافع از براى نقصان باه وضعف بدن وقوتها وتقويت معده
* صنعت آن چوب چيني اعلى هفتاد مثقال قرنفل دارچيني قاقلهٔ كبار جوزبوا بسباسه باديان فارسي باديان خطائي كل سرخ
بهمن سفيد عشبهٔ مغربي صندل سرخ صندل سفيد مصطكي رومي زعفران كبابهٔ چيني اشنه بهمن سرخ زرنباد سليخهٔ سياه
فرنجمشك شقاقل عود هندي تخم هليون ازهريك ده مثقال بوزيدان عنبر اشهب ازهريك پنج مثقال مشك خالص دو مثقال
كوشت بره كوشت مرغ فربه كوشت كبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان وچربي جدا كرده ازهريك يكمن تبريز كنجشك
نر پنجاه قطعه عرق باديان عرق بادرنجبويه عرق بيدمشك كلاب عرق كاوزبان عرق بهارنارنج ازهريك دومن آب بقدر كفايت
شكر نيم من ادويه را در عرقها وآب يك شب بخيسانند ومشك وعنبر ومصطكي وزعفران را در پارچهٔ كتاني بسته درجائيكه عرق
ميچكد بكذارند وبدستور عرق كشند چون عرق كشيده شود سرد كرده در شيشهٔ كنند ودرجاى سرد بكذارند وهر روز سه پيالهٔ
ترشي خوري ازان بياشامند ودر نسخهٔ ديكر چنين آورده كه اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق كشند پس ادويه را دران عرق

خیسانیده مرتبهٔ ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشك و عنبر بردهان نیچه بندند یا در جائیکه عرق دران میچکد بگذارند بدانکه چون این عرقها بسبب شیرینی خصوص هرگاه مدتی بمانند خالی ازسکری نیستند و شبهه ناک اند پس اگر شیرینی داخل نکنند بهتر است * عرق چهارچینی از اطبای هند و فرنك جهت آتشك و قروح خبیثه و استسقا و امراض گرده و مثانه و قروح وجروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز بحسب احتیاج بدستور مقرر و شرائط بیاشامند نفع عظیم بخشد * صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال دارچینی کبابهٔ چینی ریوند چینی ازهریك بیست مثقال هر چهار را جو کوب نموده در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و شاهتره و بسفایج و خارخسك و اذخرمکی ازهریك نیم پاو آثار یك شبانروز بخیسانند پس ازهمین عرقها ازهریك یك آثار بران ریخته بدستور متعارف بقرع و انبیق عرق کشند که سه آثار برآید و از نیم پاو که بیست وچهار مثقال صیرفی میشود شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم بیاشامند و روزی ده مثقال بیفزایند تا بیست و یك یوم و همین دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد و اگر بیست یوم تا ده روز بیفزایند و ده روز بکاهند و اگر سی یوم تا پانزده یوم بیفزایند و تتمه نقصان نمایند و چون عرق نزدیك باتمام رسد از سر نو بکشند و در بین آشامیدن از لبنیات وحموضات و نمك وغیره بدستور مذکور اجتناب نمایند و اگر برای استسقا و سوء القنیه شکاعی و باد آورد و فقاح اذخر و بیخ کاسنی و بیخ کرفس و رازیانه و کبر و افسنتین بیفزایند ازهریك بوزن لائق و همچنین از برای هرعلت ادویهٔ مناسبهٔ مختصه بآن و از برای آتشك و قروح وجروح خبیثه صاصفراس نیم وزن چوبچینی وافتیمون ربع آن اولی است و اگر درامراض مزمنه و صعبه قدری چوبچینی و گیاگوکه چوب چینی سه ربع و گیاگو یك ربع باشد و بیان گیاگو در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسانیده بطرز نقوع بجای آب نیم گرم یامرد بیاشامند که آب خالص نه نوشیده شود بهتر است بدین قسم که پنج یوم هر روز سه مثقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج یوم دیگر هر روز هفت مثقال و پنج یوم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبهٔ دوم نیز براجزای چهارچینی قدری بیفزایند تا بیست یوم و باز بکاهند مثلا بر چوب چینی شش مثقال و بر سه چینی دیگر سه سه مثقال بهتر است * فصل در بیان دستور استعمال این دوا بطریق معجون مفرح * بدانکه بعضی از معاجین چوبچینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای آتشك و امراضیکه بعد از آتشك عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع است و بعضی دیگر در سائر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر هست که به تفصیل در منافع معاجین بیان مینمایند * معجون چوبچینی که در اوجاع مفاصل سرد و دردها و امراضیکه بعد از آتشك حادث شده باشد به نهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از نان و غذاهای غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون تیهٔ شوربا با نخود آب تناول نمایند بهتر است * صنعت آن چوبچینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری زعفران مصطکی رومی دارچینی ازهریك سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوشن نامند ماهی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی رازیانه فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقلهٔ کبار ازهریك دو مثقال پوست هلیلهٔ زرد تربد سفید مدبر ازهریك هفت مثقال نمك هندی زنجبیل ازهریك یک مثقال کوفته بیخته وزن نموده بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با یکصد و هشتاد مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدرشربت در امزجهٔ قویه سه مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در امزجهٔ ضعیفه یك مثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امزجهٔ معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش روز قدر خوراك دو نواله را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما دران روز غذا باید نخود آب باشد با گوشت جوان

مرغ وهيل ودارچيني * معجون چوبچيني ديكركه از مخترعات حكيم عماد الدين محمود حسيني شيرازي است ودر مزاج غير
حار تقويت قوي ميكند ومنعش حرارت غريزيه است وبه نهايت مقوي باه است ودرد اعضا ورطوبت وضعف معده را نافع
است وپرهيز بيساري ندارد * صنعت آن چوبچيني اعلي سي مثقال جدوار خطائي مجرب خولنجان زرنباد ساذج هندي درونج
عقربي زنجبيل عاقرقرحا مشك خالص صافي ازهريك دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد تودري سفيد تخم ترب دارچيني مصطكي
قرنفل دانۀ هيل جوزبوا بسباسه عود قماري خصية الثعلب مصري زعفران ازهريك سه مثقال مغز بادام شيرين مقشر مغز تخم
خربزه مغز فندق لسان العصافير ازهريك شش مثقال مغز پستۀ مقشر مغز نارجيل مقشر ازهريك ده مثقال كوفته بيخته بدستور
معجون نمايند مقدار شربت در امزجۀ متوسطه دو مثقال است ودر امزجۀ قويه سه مثقال ودر امزجۀ ضعيفه يك مثقال
* معجون چوبچيني كه در اكثر امراض وامزجۀ بارده واوجاع ودرد اعضا خصوص كه بسبب آتشك باشد نافع است * صنعت آن
چوبچيني باوصاف مذكوره سي مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران خولنجان زرنباد سعد كوفي ازهريك سه مثقال
دارچيني قاقله فلفل سياه سنامكي مصطكي رومي سورنجان بوزيدان لسان العصافير ازهريك پنج مثقال زنجبيل دارفلفل عاقرقرحا
جدوار خطائي ازهريك دو مثقال كوفته بيخته بعسل مصفي سه وزن ادويه معجون سازند قدر خوراك اين معجون مثل معجون
سابق است اما ملاحظه وپرهيز اين كمتر است * معجون چوبچيني ديكر كه در فوايد ومنافع قريب است بمعجون سابق
* صنعت آن چوبچيني سي مثقال دارچيني دارفلفل مصطكي رازيانه ازهريك سه مثقال سنامكي صمغ عربي مغز بادام شيرين
مقشر ازهريك چهار مثقال تخم كرفس زعفران سورنجان قرنفل ازهريك ده مثقال زنجبيل يك مثقال عسل سه وزن
ادويه بدستور معجون سازند شربتي در امزجۀ قويه چهار مثقال تا شش مثقال ودر امزجۀ ضعيفه دو مثقال تا سه مثقال
ودر امزجۀ متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال است واكر در ايام خوردن اين معجون وساير معاجين چوبچيني مسهلات زنند
تقليل نمايند بهتر است وهمچنين از لبنيات وحموضات وبقول وجماع وهواي بسيار سرد ورطب وميوهاي بسيار رطب
* معجون چوبچيني ديكر از مخترعات حكيم عماد الدين محمود حسيني شيرازي ومعمول ومستعمل ميرزا محمد حسين چون
درين معجون قريب شش يك اجزا ورق الخيال بود بهتر اين بود كه آن را ذكر نكنند اما چون مبالغۀ بسياري در منافع
وفوايد اين معجون نموده بودند خصوص در تقويت باه وساير قوتها بيان مينمايد * صنعت آن چوبچيني پنجاه مثقال
مرواريد ناسفته صلايه كرده شمط مغسول زعفران مشك تبتي عنبر اشهب مايۀ شتر اعرابي صندل سرخ دارچيني قرنفل
زنجبيل بوزيدان سورنجان كبابۀ چيني قسط شيرين سعد كوفي ازهريك دو مثقال ريوند چيني سنبل الطيب دانۀ هيل
مصطكي رومي افتيمون رومي عود قماري اسارون شامي گل مختوم صندل سفيد ماهي روبيان سقنقور درونج عقربي
زرنباد تخم كزر تخم شلغم تخم ترب تخم يونجه بهمن سرخ بهمن سفيد حسك مربا تودري زرد تودري كلكون ازهريك سه
مثقال آملۀ شير پرورده جوزبوا بسباسه شقاقل مصري گل گاوزبان بادرنجبويه گل سرخ اشنه تخم خشخاش مغز تخم خربزه
مغز تخم خيار تخم كاسني تخم خرفۀ مقشر مغز كردكان مقشر مغز فندق مغز چلغوزه ازهريك ده مثقال خصية الثعلب پنج مثقال
ورق الخيال چهل مثقال آب به شيرين آب انار شيرين گلاب ازهريك صد مثقال قند سفيد عسل سفيد خوشبو مصفي
بالمنا صفه يكمن ويك چهاريك تبريز بطريق معمول معجون سازند قدر خوراك اين معجون بحسب ضعف وقوت مزاج
از دو مثقال تا چهار مثقال است * معجون چوبچيني مخترع ومجرب حكيم هاشم طهراني نافع از بواسير واوجاع مفاصل

ودردها وتقویت قوت باه وهاضمه وقوت وبنهایت نافع است ومجرب ودین راکال انتفاع دهد * صنعت آن دارچینی خولنجان
شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری لسان العصافیر عود قماری مصطکی زعفران ازهریک سه مثقال دانه هیل قاقله کبار قرنفل
خولنجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی سنبل الطیب ساذج هندی دارفلفل کبابه چینی مشک تبتی عنبراشهب
جدوار خطائی ازهریک دو مثقال مغز حب الصنوبر مغز حب السمنه مغز حب القلقل مغز انجکک مغز حبة الخضرا ازهریک پنج مثقال مغز
چلغوزه مغز نارجیل مقشر ازهریک ده مثقال چوبچینی اعلی بکارد تراشیده یکصد وپنجاه مثقال یک شب درآب خیسانیده
روز دیگر با چهارمن شاه آب در دیک بزرگی کرده سرش رامحکم ساخته بتدریج باتش ملایم بجوشانند تاربع که یکمن
شاه باشد بماند صافی نموده باعسل سفید خوشبو مصفی یکصد وپنجاه مثقال ترنجبین نیشاپوری اعلی که ازخاروخاشاک
پاک کرده باشند یکصد وپنجاه مثقال بقوام آورده پس هریک از اجزای خشک راسوای مشک وعنبر وزعفران ومغزها
جدا جدا کوفته بیخته ووزن نموده داخل سازند ومغزها رانیز جدا جدا خوب نرم بسایند پس عنبراشهب را
درعسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران کوفته وبیخته وبا گلاب حل کرده داخل نمایند بعد ازان مغزها را داخل
نمایند ودرآخر سائر اجزا را وبعد از تمامی مشک را باقدری نبات سائیده اضافه نموده خوب برهم زنند تا تمامی
بایکدیگر مخلوط وممزوج شوند پس درمرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پرنباشد وجای نفس کشیدن معجون بماند
ومقدار شربت ازین معجون مثل مقدار شربت معجون چوبچینی حکیم عماد الدین محمود است وبایددانست که درهریک
ازمعاجین وحلوا وحریره هرگاه مقدار چوب چینی راسه مثل یادو مثل آنچه گفته اند نموده وبدستور مذکور جوشانیده تاربع
بماند باعسل وشیرهٔ معجون وحلوا وحریره بقوام آورند بهتر وانفع است * معجون چوبچینی تالیف حکیم علی گیلانی منقول
ازرساله بخط معزی الیه گفته که این معجون از تالیف ما است وبنهایت نافع است ضعف قوت وکسل را وزنگ رخسار را نیکو
کرد اند وباه بیفزاید * صنعت آن چوبچینی اعلی بیست مثقال زعفران دو مثقال عود قماری خام مصطکی ازهریک ده مثقال
دارچینی سنبل الطیب خولنجان ساذج هندی اشنه قرنفل وج ترکی قاقله فلفل سیاه دارفلفل بوزیدان جندبیدستر شیطرج
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیرهٔ کرمانی جوزبوا انیسون خولنجان بهمن سرخ بهمن سفید ازهریک سه مثقال
مشک تبتی یکمثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصفی دووزن ادویه بدستور معجون سازند
شربتی ازیک مثقال تادو مثقال * معجون چوبچینی منقول ازمجربات حکیم احمد موسوی ازخط معزی الیه مقوی معده و
قلب ودماغ وکبد وگرده ومثانه واعضای تناسل وتمام بدن است ومجرب است * صنعت آن چوبچینی اعلی پنجاه مثقال
مروارید ناسفته صلایه کرده شط مغسول مصطکی عود قماری خام مایهٔ شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبراشهب دارچینی
فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد ازهریک دو مثقال ریوند چینی افتیمون اقریطی دانه هیل بوا سکهٔ صیدا سنبل الطیب
ماهی روبیان درونج عقربی تخم کزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید حمک مربا ازهریک سه مثقال
ابریشم مقرض چهار مثقال خصیه الثعلب مصری پنج مثقال جوزبوا بسباسهٔ باغی ازهریک ده مثقال شقاقل مصری شش مثقال
عسل سفید جید خوشبو مصفی وقند سفید متساوی ازهردو سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیک مثقال
تادو مثقال * معجون چوب چینی دیگر استرخای اعصاب واوجاع مفاصل را نافع بود وبدن را قوت دهد * صنعت آن چوبچینی
اعلی چهار مثقال زعفران مصطکی دارچینی فلفل سفید مومکی افتیمون اقریطی شونیز رازیانه تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس

پوست هلیلهٔ کابلي از هریك پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولنجان شیطرج هندي سنامکي تربد سفید ساذج هندي از هریك سه مثقال سورنجان مصري مغز بادام شیرین مقشر از هریک شش مثقال سنبل الطیب چهار مثقال مویز طائفي منقی هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال

* معجون چوبچیني میفرمایند که از اقتراح بندهٔ درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوك سید علوي خان است مفاصل مزمن وباد آتشك را مجرب و مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي سیاه هلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه از هریك یك مثقال وچهار دانك افتیمون اقریطي بسفایج فستقي از هریك سه مثقال لاجورد مغسول یك مثقال درونج عقربي شقاقل مصري خصیة الثعلب مصري سورنجان مصري بوزیدان از هریك یك مثقال ویکدانك دارچیني گل سرخ گل گاوزبان از هریک چهار دانك چوبچیني اعلی بیست وهفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را کوفته بیخته بعسل سفید خوشبو جید مصفی سرشته وتا بیست ویکروز هرروز پنج مثقال تناول نمایند وازعقب آن یکمثقال چوبچیني را بگلاب وعرق بید مشك وعرق گاوزبان وعرق بادرنجبویه از هریك بیست مثقال بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده نبات سفید پنج مثقال داخل کرده بنوشند وتا چهل روز از ماست وپنیر وترشیها وسبزیها وحرکات عنیفهٔ بدنیه ونفسانیه وجماع واز خوردن نمك اجتناب ازلوازم است * معجون چوبچیني تالیف حکیم عماد الدین کاشغري

* صنعت آن چوبچیني سي مثقال دارچیني یک مثقال جوزبوا بسباسه کبابهٔ چیني ریوند چیني سنامکي کندر مصطکي از هریک سه مثقال زعفران یك مثقال عسل سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی صبح وشام دودو مثقال با یك پیالهٔ قهوهٔ چوبچیني * معجون چوب چیني دیگر که دافع جمیع امراض است وبدن را فربه کرداند وصحت افزاید وسرور آورد

* صنعت آن چوب چیني سه سیر مغز بادام شیرین مقشر دارفلفل رازیانه قرنفل تخم کرفس مصطکي سنامکي از هریک نیم سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه راکوفته بیخته با عسل معجون سازند وهر صبح سه مثقال آنرا وشام سه مثقال بخورند تا بیست ویکروز واگر زیاده از بیست ویك روز بخورند فائده بیشتر دهد وغذا بی نمك باشد واز سفیدي وترشیها پرهیز نمایند وتا سه ماه ازجماع اجتناب کنند که فائدهٔ تمام می بخشد وصاحب این نسخه قلمي نموده که شصت مثقال یك سیر است ودر کتاب دیگر سیر شصت مثقالي بنظر نرسیده * معجون چوب چیني دیگر دافع جمیع امراض است وبدن را فربه کند وبصحت افزاید وسرور آورد * صنعت آن چوب چیني که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یك سیر ونیم که دوصد وهشتاد ویك مثقال باشد سنامکي دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطکي قرنفل دارچیني دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا شیطرج هندي مقل ازرق مرمکي سنبل الطیب خولنجان وج ترکي نانخواه رازیانه تخم شبت هلیلهٔ سیاه شونیز افتیمون اقریطي از هریك سه مثقال مویز منقی سي وسه مثقال ادویه راکوفته وبیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند شربتی یك مثقال ونیم تا دو مثقال ودر نسخهٔ دیگر روغن گاو سي وسه مثقال نیز داخل است * معجون چوب چیني دیگر تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازي حسیني جهت تقویت باه ومعده ودل ودماغ وجگر ومثانه وگرده وسرخئ رنك روي وخوبیٔ بدن مفید وبوی دهان خوش کند * صنعت آن چوب چیني یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شمط مغسول از هریك دو مثقال مصطکي عود قماري مایهٔ شتر اعرابي زعفران مشك تبتي عنبر اشهب ازهریك دو درم دارچیني قرنفل زنجبیل فلفل سیاه جوزبوا بسباسه ازهریک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابهٔ چیني خولنجان قسط شیرین سعد کوفي ازهریك دو درم

ريوند چيني افتيمون اقريطي ازهريك سه مثقال سنبل الطيب دانهٔ هيل عنبر اشهب ازهريك سه درم سمكهٔ صيدا ماهي روبيان
درونج عقربي زرنباد تخم كزر تخم شلغم تخم ترب بهمن سرخ بهمن سفيد تودري سرخ تودري زرد ازهريك سه مثقال شقاقل
مصري ده مثقال ورق القنب سلس مجموع ادويه مجموع را كوفته بيخته نكاهدارند كاوزبان بادرنجبويه گل سرخ اشنه ازهريك
ده مثقال جوشانيده صاف نموده آب آنرا نيز نكاه دارند تخم خربزه تخم خيار تخم كاسني تخم خرفه مقشر ازهريك ده مثقال نرم كوبيده
شيره بكيرند وشيرهٔ آنها را اضافهٔ شيرهٔ سابق نموده آب به شيرين آب سيب شيرين آب انار گلاب ازهريك ده مثقال با قند وعسل
صافي بالمناصفه سه وزن اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شيرين مغز كردكان مغز چلغوزه ازهريك ده مثقال نرم كوبيده در
عسل وقند بقوام رسيده اند ازند وزعفران را در گلاب حل كرده اضافه كنند وعنبر را دو حصه نموده يك حصه را اول مرتبه
داخل كرده وهمچنين مشك را دو حصه نموده يك حصه را قبل از باقي ادويه ويك حصه را با عنبر بعد از سائر ادويه داخل نمايند
و از براى بعضى اين اجزا را نيز افزوده اسارون شامي گل مختوم صندل سرخ صندل سفيد هردو سوده تخم خشخاش ازهريك
سه مثقال آملهٔ منقى دوازده مثقال كوفته بيخته با اجزا داخل نمايند ودر نسخهٔ ديكر اين معجون خصية الثعلب مصري پنج مثقال
تخم اسپست سه مثقال حسك مربا بر نسخهٔ مزبور افزوده ووزن چوب چيني پنجاه مثقال ووزن ريوند چيني دو مثقال و
وزن هريك از مصطكي وعود ومايهٔ شتر اعرابي ومشك وعنبر يك يك درم ووزن دارچيني يك مثقال ووزن آب سيب وآب به و
آب انار وگلاب از هريك يكصد مثقال است * معجون چوب چيني ديكر كه در تقويت باه واعضاى رئيسه ودفع امراض سوداوي
بي نظير است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى ازهريك سه درم افتيمون اقريطي بسفايج فستقي ازهريك
پنجدرم لاجورد مغسول دو درم تربد سفيد اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفيد زرنباد بادرنجبويه ازهريك سه درم
درونج عقربي شقاقل خصية الثعلب مصري سنبل الطيب سورنجان مصري ازهريك دو درم بوزيدان دارچيني قرنفل جوزبوا
ورق گل سرخ عود هندي ابريشم مقرض ازهريك يكدرم ونيم چوبچيني اعلى بوزن مجموع ادويه عسل مصفى سه وزن مجموع
ادويه ادويه را كوفته بيخته با عسل معجون سازند وهر روز چهار مثقال آنرا بخورند ودر نسخهٔ ديكر حجر ارمني دو درم
داخل است * معجون چوب چيني ديكر كه آنرا منافع بسيار ودر تقويت باه بي نظير است * صنعت آن چوب چيني اعلى شصت و
دو مثقال ونيم مرواريد ناسفته لاجورد مغسول كهرباى شمعي ريوند چيني افتيمون اقريطي سنبل الطيب دانهٔ هيل بوا بوزيدان
سورنجان مصري سعد كوفي جوزبوا بسباسهٔ باغي ازهريك دو مثقال ونيم ريگ ماهي ماهي روبيان درونج عقربي زرنباد
تخم كزر تخم شلغم تخم يونجه بهمن سرخ بهمن سفيد حسك مربا تودري زرد تودري كلكون دارچيني قرنفل زنجبيل اسارون
آملهٔ منقى ازهريك سه مثقال وسه ربع مثقالى خصية الثعلب مصري شش مثقال ويكدانك ونيم عود قماري خام مصطكي رومي
مايهٔ شتر اعرابي زعفران عنبر اشهب ازهريك يك مثقال ونيم مشك خالص چهاردانك مغز فندق مغز پسته مغز بادام شيرين
مقشر مغز نارجيل مقشر مغز چلغوزه مغز انجدان مغز حب السمنه مغز حبة الخضرا ازهريك دوازده مثقال ونيم ادويه را سواى
مغزها كوفته بيخته مغزها را بعد مقشر كردن نرم صلايه كرده پس گل كاوزبان ورق گل سرخ ازهريك دوازده مثقال ونيم در
گلاب وعرق بيد مشك ازهريك يكصد ونود مثقال يك شب بخيسانند پس چهار پنج جوش داده صافي نموده ده مثقال تخم خرفهٔ
مقشر را در گلاب شيره كرفته آب زردك نود وپنج مثقال آب انار شيرين پنجاه مثقال آب سيب شيرين پنجاه مثقال عسل مصفى
ونبات سفيد ازهريك چهارصد مثقال بقوام آورده ادويه را با آن بسرشند * معجون چوبچيني صدر الشريعهٔ كيلانى آنكه

کهنه ودرد مفاصل ونفخ معده وضعف باه وامراض گرده ومثانه رانافع است * صنعت آن چوبچینی اعلی هشتاد مثقال سلیخه کبابهٔ چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هندی سنبل الطیب مصطکی رومی قرنفل ساذج هندی ازهریك سه مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل زعفران ازهریک دو مثقال مشك خالص عنبرا شهب ازهریك یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی هرصبح مقدار سه مثقال * معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده وچیزی کم کرده خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده واین معجون را معجون چوبچینی نامیده * صنعت آن چوبچینی اعلی هشتاد مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی ازهریك دودرم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل صعتر ازهریك یك درم ونیم نمك هندی یکدرم دارچینی انیسون ورق گل سرخ زنجبیل قاقله قرنفل ازهریك سه درم توبد سفید مصطکی رومی زعفران ازهریك دودرم اجزارا کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند ودرظروف چینی نگاهدارند وهرصبح سه مثقال آنرا تناول نمایند نقرس وعرق النسا واوجاع مفاصل ودرد ورک رانافع است ومرض آتشك مزمن را به نهایت سودمند است * معجون چوب چینی دیگر * صنعت آن چوب چینی پوست تراشیده یکصد وپنجاه وهفت مثقال دارفلفل رازیانه قرنفل تخم کرفس مصطکی رومی هنامکی مغز بادام شیرین مقشر ازهریك بیست وشش مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند وتابیست ویکروز واگر ازبیست ویك روز زیاده بخورند زیاده فائده دهد صبح هفت مثقال ونیم وشام نیز هفت مثقال ونیم بخورند آن قدس سره می فرمایند که مقدار شربتی که قلمی شده بسیار است نهایت شربتی ازین آن است که صبح دومثقال وشام دومثقال ونیم تناول کرده شود * معجون چوب چینی حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سنبل الطیب ساذج هندی قرنفل قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار فلفل سیاه دارفلفل جندبیدستر خولنجان زرنباد زنجبیل گل سرخ جوزبوا بسباسه زیرهٔ کرمانی اسارون شامی ازهریك ده مثقال کوفته بیخته درچهار وزن ادویه یعنی نهصد وشصت مثقال عسل سفید مصفی معجون سازند * معجون چوبچینی حکیم سید محمد * صنعت آن چوب چینی پوست دورکرده چهل مثقال سنبل الطیب قاقلهٔ صغار عود قماری خام دارچینی قرنفل زنجبیل دارفلفل فلفل سیاه خولنجان جوزبوا بسباسه سورنجان مصری خصیة الثعلب مصری مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز گردکان ازهریك ده مثقال درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بوزیدان زعفران ازهریك دومثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی شش صد وسی مثقال بدستور مقرر معجون سازند * معجون چوب چینی حکیم امین * صنعت آن چوبچینی پوست جدا کرده هشتاد مثقال دارچینی سیلانی سورنجان مصری ازهریك سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه فلفل شقاقل مصری زرنباد زنجبیل قرنفل زعفران درونج عقربی مصطکی رومی بوزیدان ازهریك دومثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه یعنی سه صد وبیست وچهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح دومثقال وشام دومثقال با یك فنجان آب مطبوخ چوبچینی * معجون چوبچینی منقول از خط حکیم محمد باقر حسینی مقوی دماغ ودل ومعده وجگر وگرده ومثانه وانثیین وتمام اعضا ومقوی باه است ورنگ رو را سرخ گرداند وبدن را فربه سازد وفرح آورد * صنعت آن چوبچینی اعلی پنجاه مثقال ورق طلا عنبرا شهب خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ ازهریك پنج

مثقال مروارید ناسفته شمط مغسول یعنی حجر ارمنی ریوند چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا مصطکی عود قماری خام زعفران مایهٔ شتراعرابی اسارون شامی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان مصری کبابهٔ چینی خولنجان قسط شیرین تودری سرخ تودری زرد سعد کوفی از هریك یك اوقیه گل مختوم مشک تبتی خالص صندل سفید سمکهٔ صید اماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حماض مربا از هریك سه مثقال آمله بشیر پرورده جوزبوا بسباسه شقاقل از هریك ده مثقال اجزا راکوفته بیخته گل گاوزبان بادرنجبویه از هریك یك اوقیه گل سرخ پاک کرده دواله از هریك ده مثقال در آب بجوشانند و بپالایند تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفهٔ مقشر از هریك ده مثقال نرم کوبیده شیره برآورده اضافهٔ مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب و قند سفید و عسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشر مغز گردکان مغز چلغوزه مانند مرهم صلایه نموده در ان عسل حل کرده بعد از ان ادویه را بد متور باآن بسرشند و اگر خواهند کیفیتش زیاده شود ودغدغهٔ حرمت نکند جز واعظم مدس جمیع اجزا داخل نمایند ودرظرف چینی نگاهدارند * صنعت این معجون به نسخهٔ دیگر باندک تفاوتی قلمی نموده که این معجون دل و دماغ را قوت دهد و درد مفاصل و درد پشت و درد ورکین را برطرف کند و مالیخولیا وامراض سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و باه را زیاده کند ورنگ رو را سرخ کرداند وبدن را فربه کند واوعیه منی بکشاید وگرده ومثانه را از رمل و سنگ واخلاط لزجه پاک کرداند وبوی دهان خوش کند ونشاط آورد ومنافع بسیاری از برای آن ذکر کرده * صنعت آن چوب چینی اعلی غرقی پنجاه مثقال مروارید بزرک غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد بدخشی مغسول ریوند چینی افتیمون اقریطی از هریك دو مثقال سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا سمکهٔ صید اماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه بهمن سرخ بهمن سفید حماض مربا تودری سرخ تودری زرد از هریك سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفی از هریك دو مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل سفید اسارون آملهٔ منقی از هریك سه مثقال جوزبوا بسباسه از هریك ده مثقال مصطکی عود هندی مایهٔ شتراعرابی زعفران عنبراشهب از هریك دو درم مشک تبتی نیم درم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردکان مقشر مغز چلغوزه از هریك ده درم اجزا سوای لبوب کوفته بیخته مغزها را نرم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه اشنه ورق گل سرخ از هریك ده مثقال خیسانیده جوشانیده بمالند وبپالایند آب مطبوخ آنرا نگاهدارند پس بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفهٔ مقشر تخم کاسنی مقشر از هریك ده مثقال نرم کوبیده شیرهٔ آنها را بگیرند و آب به شیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از هریك ده مثقال مجموع آب مطبوخ و شیره ها و آب فواکه را یکجا کرده با سه برابر اجزا قند سفید و عسل متساوی بقوام آورده سرد کرده ادویه را باآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از چهل روز بکار برند شربتی دو مثقال * معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم میرعمادالدین محمود شیرازی مالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشك و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوداویه را نافع است * صنعت آن زرنباد جدوار خطائی مجرب زراوند مدحرج خولنجان ماهی زهره ریوند چینی افتیمون هلیلهٔ سیاه لاجورد مغسول قرید سفید مدبر دارچینی مصطکی رومی سنبل الطیب جوزبوا بسباسه زعفران قرنفل دانهٔ هیل از هریك دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند

وهر صبح پنج مثقال آنرا بخورند * معجون چوب چيني ديگر در رد مفاصل اعضا را نافع وبجهت ضعف معده وهضم طعام وآوردن اشتهاى طعام وتقويت باه ودرد كمر وپشت مفيد است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد آملهٔ منقى دارچيني بسباسه سنبل الطيب اسارون زعفران قرفة الطيب سورنجان خولنجان سعد كوفي دارفلفل كندر زنجبيل رازيانهٔ رومي نانخواه تخم كزر تخم شلغم بوزيدان شقاقل جوزبوا عود هندي اجزا متساوي چوب چيني اعلى بوزن مجموع ادويه كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى سه مثقال * معجون چوب چيني ديگر كه مؤلفش گفته بجهت درد مفاصل ودرد اعضا وتفتيح سدها وبواسير وجميع امراض سوداوي وبلغمي نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى بسفايج فستقي افتيمون اقريطي تربد سفيد مدبر زنجبيل قرنفل دارچيني قاقلهٔ كبار جوزبوا ازهريك سه درم ماهي زهره غاريقون سفيد رازيانه پوست بيخ كبر سورنجان مصري بوزيدان ازهريك دودرم فلفل سياه زرنباد نانخواه نمك هندي نمك نفطي ازهريك يكدرم دارفلفل زراوند مدحرج اصل السوس ازهريك سه درم سنا مكي پنجدرم چوبچيني اعلى پنجاه مثقال مجموع را كوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى سه درم وعجب است از مولف اين معجون كه باوجود آنكه جميع اطبا منع نمك در چوب چيني نموده اند نمكها داخل نموده * معجون چوب چيني باعشبهٔ مغربي قلمي فرموده اند كه تاليف بندهٔ آثم ميرمحمد هاشم المخاطب بحكيم معتمد الملوك سيد علويخان غفر الله ذنوبه است بجهت درد مفاصل حادث به سبب آتشك كه يكى از اطباى عصر را بوده از مدت بيست سال وبعون الله تع ازين تدبير دفع مرض معزي اليه بكلي كرديد * صنعت آن عشبهٔ مغربي پانزده درم چوب چيني موصوف بصفات جيدهٔ مزبوره هفتاد درم گل گاوزبان بسفايج فستقي بادرنجبويه ازهريك ده درم مويز منقى يكرطل ونيم مجموع را در پنج من ونيم گلاب وعرق بيد مشك يك شب بخيسانند وروز ديگر در ديگ سنگي يامس تازه قلعي كرده نموده سر آنرا بطبق سفالي پوشانيده واطراف آن را بخمير وگل حكمت محكم نموده مقدار پنج من ونيم هيمه قلم باريك دوشاخ دوشاخ در زير آن بسوزانند تا باتمام رسد پس ديگ را فرود آورده بمالند وبپالايند نبات سفيد يكمن تبريز عسل مصفى يكرطل ونيم عراقي داخل نموده در دقند رمضاعف بجوشانند وكف آن را گرفته صافي نموده بقوام آورند پس بگيرند دارچيني سيلاني بهمن سرخ بهمن سفيد سنامكي خولنجان سورنجان مصري دانهٔ هيل مصطكي رومي ازهريك ده درم چوب چيني اعلى سي وپنجدرم عنبراشهب نيم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هليلهٔ كابلي پانزده درم كوفته بيخته معجون سازند وهر روز دومثقال ونيم صبح ودومثقال ونيم شام تناول نمايند ودر نسخهٔ ديگر درونج عقربي بادرنجبويه راتينج گل گاوزبان ازهريك ده درم لاجورد مغسول دودرم ونيم اضافه شده ووزن چوب چيني چهل وپنجدرم نموده بسيار مفيد آمد * معجون چوبچيني ديگر * صنعت آن چوب چيني كه پوست بالاى آن را تراشيده باشند يكصد وسي وپنج مثقال سنامكي شش مثقال زعفران زنجبيل مصطكي قرنفل دارچيني دارفلفل فلفل سياه عاقرقرحا شيطرج هندي مقل ازرق مرمكي سنبل الطيب خولنجان وج تركي نانخواه رازيانه تخم شبت هليلهٔ سياه شونيز افتيمون اقريطي ازهريك يك مثقال ونيم مويز منقى روغن گاو ازهريك شانزده مثقال ادويه را كوفته بيخته بروغن گاو چرب نموده مويز منقى را در گلاب پخته از پالايش بيرون كرده در عسل سه وزن مجموع ادويه داخل كرده عسل مصفى را بقوام آورده ادويه را با آن سرشته بدستور مقرر معجون سازند ودر ظرف چيني نگاهدارند شربت يك مثقال وربع مثقالي * مفرح چوبچيني

تاليف حكيم مير عماد الدين محمود جهت تقويت باه و معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و سرخي رنگ و فربهي بدن نافع است و بوى دهان نيكو كند * صنعت آن چوب چيني پنجاه مثقال مرواريد ناسفته شمطريوند چيني زعفران قرنفل فلفل زنجبيل جوزبوا بسباسه سورنجان بوزيدان شقاقل خولنجان كبابهٔ چيني سعد كوفي از هريك دو مثقال افتيمون سنبل الطيب مصطكي صيدا زرنباد درونج عقربي تخم كزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماهي روبيان بهمن سفيد تودري زرد تودري گلگون از هريك سه مثقال قاقلهٔ صغار سه درم مصطكي عود خام مايهٔ شتر اعرابي مشك عنبر اشهب از هريك يك درم قسط شيرين دو درم دارچيني يكمثقال خصية الثعلب مصري پنج مثقال حب الحك دانه سه درم ورق القنب سدس اجزا كوفته بيخته گل گاوزبان بادرنجبويه گل سرخ دواله از هريك ده مثقال بگلاب جوشانيده صافي نموده شيرهٔ تخم خيارين شيرهٔ تخم كاسني شيرهٔ تخم خربزه از هريك ده مثقال آب به شيرين آب انار شيرين آب سيب شيرين گلاب از هريك يكصد مثقال قند سفيد عسل مصفى بالمناصفه سه وزن مجموع ادويه بقوام آورده مغز بادام شيرين مقشر مغز گردكان مقشر مغز چلغوزهٔ مقشر از هريك ده مثقال نرم كوبيده اضافه كرده بعد سرد شدن باقي اجزا را كوفته بيخته بآن بسرشند و در نسخهٔ ديگر اسارون گل مختوم صندل سرخ صندل سفيد تخم خشخاش از هريك سه مثقال شيرهٔ آملهٔ منقى ده مثقال بر اجزاى اين مفرح آفزوده شده است * واما استعمال اين دوا بعنوان نقوع پس بدانكه نقوع چوب چيني در ناقهين و امزجهٔ ضعيفه اكثر اوقات مفيد است و طريق مشهور نقوع اين دوا آن است كه از هريك از چوبچيني اعلى كوفته بيخته و نبات سفيد نرم سائيده بقدر بيست و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز باين دستور بنوشند يك روز قبل از خوردن آن بگيرند هشت مثقال از سائيدهٔ آنرا در كاسهٔ چيني كرده عرق بيد مشك يا گلاب يا عرق گاوزبان يا عرق رازيانه هريك كه مناسب دانند و موافق مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضى امزجه يكصد و پنجاه مثقال بر بالاى آن ريخته خيسانيده در عرض روز چند مرتبه بدست ماليده برهم زنند و صباح آب صافي آنرا نيم گرم نموده نبات سفيد هشت مثقال داخل كرده بسه دفعه بنوشند و باز بدستور از هريك هشت مثقال داخل همان ثفل چوبچيني روز اول نموده بدستور گلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه برهم زده صبح روز ديگر آب صاف آن را بدستور گرم كرده با نبات هشت مثقال سه دفعه ميل نمايند و روز سوم باز بقيه سائيده چوبچيني مذكور را اضافهٔ ثفل روز دوم نموده بدستور گلاب يا عرق داخل كرده چند مرتبه برهم زنند صبح روز ديگر گرم نموده صافي كرده هشت مثقال نبات داخل كرده بسه دفع بنوشند پس بروز ديگر بگيرند يك كفچه آرد ميده و در نسخهٔ ديگر بجاى آرد ميده آرد شكرتيغال است و يك كفچه آرد برنج و نيم كفچه تخم ريحان كوفته و بروغن گاو يا گوسفند بى نمك بريان نموده اثفال چوبچيني را با گلاب و عرق بيد مشك و عرق گاوزبان در ديگى ديگر نيكو بجوشانند و صافي نموده پنج مثقال قند سفيد در ان حل كرده اضافهٔ آرد و روغن مزبور نموده به پزند تا چون حريره شود دارچيني مانهٔ هيل از هريك دو مثقال نرم كوفته داخل كرده برهم زنند تا خوب ممزوج شود در سه ظرف چيني كرده در سه روز تناول نمايند * حكيم محمد هاشم طهراني گفته كه دستور معمول فقير در نقوع چوبچيني آن است كه از يك مثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض با عرقهاى مناسبه و دواهاى موافق خيسانيده داده اثر بسيارى مشاهده نموده خصوص در فصل تابستان و مزاجهاى گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبيهٔ حاره با صندلين سفيد و گل گاوزبان و تخم كشنيز خشك بالسويه و بقدر نصف مجموع چوبچيني سوهان كرده در عرق بيد مشك و نيلوفر بازاى هريك مثقال چوبچيني سي مثقال عرق اضافه نموده در شيشهٔ كرده در عرض دو روز

چند مرتبه برهم زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سرد و گاه گرم داده که میل نموده اند و درامراض بارده و مبرودین با عود قماری و بادرنجبویه و گل گاوزبان گیلانی و چوب چینی بسوهان تراشیده که نسبت عود با چوبچینی نسبت سدس و با هریك ازین دو دو وانسبت ثلث باشد مثلا هرگاه چوبچینی شش مثقال باشد عود باید که یك مثقال و هریك از گل گاوزبان و بادرنجبویه دو مثقال باشد بدستور با گلاب و عرق بید مشك یا عرق رازیانه و عرق اذخر و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبویه در شیشه کرده در عرض روز مکرر برهم زده صبح زود صاف آن را نیم گرم با اندك نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده با دواهای مناسب آن عضو و علت خیسانیده بنوشند و اقل مدت خوردن نقوع شش روز و اکثر دوازده روز است و اگر هوا بسیار گرم نبوده و دغدغه فساد چوبچینی و دواها بعد از سه روز نباشد باز چوب چینی و دواها را داخل همان ثفل نموده عرق ریخته بدستور خیسانیده دو روز دیگر میل نمایند و اگر دغدغهٔ فساد باشد داخل ثفل ننماخته بدستور علاحده خیسانیده میل نمایند و ثفل را با عرق مناسب خیسانیده یا جوشانیده صافی نموده بجای آب در عرض شبانروز بنوشند و بعد از تمام جرم و ثفل سه روز آخر را بدستور با عرقها جوشانیده یا خیسانیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصهٔ کلام در باب نقوع چوب چینی آن است که بطریق عرق و قهوه ذکر شد * و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار چوب چینی و عرق و آب و مدت خوردن دواهای که داخل میشود ندارد بحسب مزاج و مرض و غرض تمامی مختلف است به نهجی که در باب عرق و قهوه مذکور شد بآن قانون سلوک نمایند و همچنین در باب اغذیه و اشربه و ملاحظهٔ حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما پرهیز و ملاحظهٔ این نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف است که پرهیز بسیاری ضرور نیست * دستور دیگر در نقوع چوب چینی از حکیم میر محمد مؤمن که جهت ناقهین و محرور المزاج و خفقان و تقویت اعضا و قوی و امزجهٔ اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق است * صنعت آن چوب چینی را از یك مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و با عرقهای مناسبه و ادویهٔ موافقه یك شبانروز در شیشه و امثال آن بخیسانند و مکرر برهم زنند پس صافی نموده بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و امزجه و امراض حارّه باشد با صندل سفید و کشنیز خشك و گل سرخ بالتسویه بقدر چوب چینی در گلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشك و عرق گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن بخیسانند و با اشربهٔ مناسبه در مراوی بنوشند و همچنین هرگاه بجهت عضوی دهند با دوای مناسب آن بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر ضرور خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوبچینی بجهت اطفال از یك مثقال تا چهار مثقال است و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال * نقوع چوبچینی به نسخهٔ دیگر * صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبچینی را نرم کوبیده در شیشهٔ کرده عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره عرق بید مشك گلاب از مجموع یك پیالهٔ بزرگ آبخوری از هریك بقدر حاجت داخل کرده یك شبانروز در شیشهٔ حرکت دهند پس صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بیاشامند در سه روز و روز چهارم ثفل آن را حلوا کرده تناول نمایند * نقوع چوبچینی بنوع دیگر این است که از یك مثقال تا نه مثقال چوبچینی را تا نه مثقال روز اول یکمثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز نهم نه مثقال آنرا در امزجهٔ حاره با گلاب و عرق بید مشك و عرق نیلوفر بازای هر یک مثقال چوبچینی

می مثقال از عرقها و در مزاجهای سرد در گلاب و عرق از خر و عرق بادرنجبویه و عرق بادیان بدستور مزبور خیسانیده در
عرض یک شبانروز گاهی سرد بجای آب و گاهی گرم چون قهوه با شیرینی نبات یا بغیر شیرینی بنوشند و در مقدار چوب چینی
درین ایام چهل و شش مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال است و در نهم دو صد و هفتاد مثقال و ازین دو روز وزن
عرقها در ایام دیگر معلوم میشود * دستور نوع چوبچینی که فرنگان در امراض باردهٔ مزمنه که بتدابیر دیگر دفع نمیگردد باین دفع
میگردد و بزعم ایشان و الحق بلاد ایشان چنین هوا ندارد که بغیر از چینی دوای قوی امراض مزمنهٔ قویه دفع نمیگردد * صنعت آن
بگیرند شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبی که هر منی دو رطل است و هر رطلی یکصد و بیست و هشت درم
و دو ثلث درمی و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش من طبی شراب باشد پس بگیرند چوب چینی که برادهٔ نجاری
تراشیده باشند و در هر قرابه شانزده سیر من طبی از چوب چینی تراشیده داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب
گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا
بنوشند و هر روز پنج مثقال آنرا بیفزایند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل و یک روز هر روز هفتاد و پنج مثقال آن را بنوشند
بعد از چهل و یک روز هر روز پنج مثقال آن را کم کنند تا به پنج مثقال برسد پس ترک نمایند و این وقتی است که مزاج
بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد در قرابهٔ آن که در قرابهٔ چهار من طبی شراب باشد ساخته بدستور مذکور
تا هفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یک روز هر روز هفتاد و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا
به پنج مثقال رسد پس ترک کنند و اگر مریض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال را بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج مثقال رسد آن زمان ترک نمایند
و پرهیز بدستوریست که در خوردن چوب چینی بدستور تعریق ذکر شد و اگر ربع وزن چوب چینی نیز گیاکورند کرده
با چوب چینی مزبور در قرابه ریزند و بقدر وزن این نیز بر شراب بیفزایند میگردد اقوی و لیکن درین هنگام باید
غذا و شراب را منحصر بر شیر گاو تازه دوشیده نمایند که شیر برنج بی شیرینی و نمک و با چلاو و یا شیر بخورند و بجای آب
شیر شیر گرم بنوشند * نوع دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت آتشک و قروح و جروح مجرای بول و غیرها * صنعت آن
چوب چینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابهٔ چینی و ریوند چینی و دارچینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال
تا چهل روز بدین نهج که سه روز اول هر روز چوب چینی یک مثقال و از آن هر سه نیم نیم مثقال و سه روز دیگر دو مثقال
چوب چینی و از آن هر سه یک یک مثقال که روز آخر نوزدهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوب چینی و از آنها
سه و نیم مثقال باشد و باز بهمین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب و شدید نباشد و الا هر دو روز یک
مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بکاهند که مقدار هر روزه را در نیم آثار هندی آب تا سه پاو شب بخیسانند
و صبح صاف نموده نصف آنرا آنوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم نموده بیاشامند و اگر درین صورت قدری چوب چینی اعلی
را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال در آب خیسانیده در عرض شبانروزی بجای آب بیاشامند که آب خالص ننوشند اولی
است و ترشیها و نمک و غیرها را ترک نمایند * و اما حریرهای چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در نفع قریب بمعاجین آن
بلکه از آن انفع در بعضی امزجه و امراض و مواد اند * حریرهٔ چوب چینی قلمی فرموده اند که تالیف قدوة المحققین
جد سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس سره است نافع از برای نزلات بارده و سرفه و ضیق النفس و امثال اینها

* صنعت آن آرد میده آرد نخود از هریك یك كفچه كشنیز خشك تخم خشخاش تخم خرفهٔ مقشر تخم سرو كوفته بروغن گاو بریان كرده شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیرهٔ هلیلهٔ سیاه عسل سفید خوشبو مصفی از هریك ده مثقال بعرق بید مشك وعرق گاوزبان وعرق بادرنجبویه از هریك ده مثقال حل كرده بآتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود چوبچینی چهار مثقال دارچینی دانهٔ هیل از هریك دو مثقال عود الصلیب یك مثقال زعفران بسباسه از هریك دو دانك كوفته بیخته بران پاشیده ساعتی سر دیگ را محكم نموده كه بخار آن بدر نرود پس از آتش فرود آورده ردای بر سر كشیده ساعتی سر دیگ را بر گرفته سر به بخار آن بدارند تا عرق آید پس ردائی را بر خود پیچیده بخوابند ولحافی بر سر خود گرفته صبر نمایند كه عرق خشك شود پس حریره را در سه كاسهٔ چینی كرده هر روز یك كاسه را بخورند واگر مزاج قوی باشد ومرض مزمن وقوی وزن چوبچینی را زیاده میتوان نمود تا چهارده مثقال واگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند * حریرهٔ چوبچینی دیگر نافع از برای امراض سینه وشش مثل تنگی نفس وسرفهٔ كهنه * صنعت آن چوب چینی اعلی هر روز نیم مثقال با یك مثقال تا دو مثقال آنرا بحسب مزاج وضعف وقوت نرم كوفته بیخته باسه وزن آن نبات سفید شب در پیاله با عرق بید مشك وعرق گاوزبان بخیسانند وصبح بآتش ملایم بپزند تا چون فالوده شود آنگاه نیم گرم تناول نمایند وتا سه روز یا تا شش روز باین دستور عمل نمایند واگر شكر تیغال وبیخ هلیون ونشاسته وكثیرا وصمغ عربی از هریك بقدر سدس چوبچینی داخل نمایند بهتر است
* حسو چوبچینی كه معروف است بكشنیز آب نزلات بارده وامراض سر ودرد گوش ودرد سر وتاریكی چشم كه حادث شده باشد بعد از مرض معروف بآتشك واز برای دوار وسدر ومالیخولیا نافع است * صنعت آن آرد گندم آرد نخود از هریك هفت مثقال تخم خرفه كشنیز خشك سرد ومقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هریك دو مثقال اول مرتبه آردها را بروغن گاو بریان نموده پس خرفه وكشنیز خشك وتخم خشخاش ومغز بادام را در عرق گاوزبان وعرق بید مشك شیره گرفته شربت بنفشه شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید شیرهٔ زنجبیل مربا از هریك دو مثقال داخل آرد وروغن مذكور نموده تخم سرو بریان یك مثقال كوفته بیخته اضافه نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام حسو آید چوب چینی سوهان كرده دو مثقال ونیم دارچینی عود الصلیب دانهٔ هیل بوا از هریك دو دانك زعفران یك قیراط كوفته بیخته داخل نمایند وبرهم زنند ولحظهٔ سر دیگ را بگیرند كه بخار آن بیرون نرود پس مریض ردائی بر سر گرفته دیگ را در زیر ردا برده قدری صبر كند كه حرارت آن شكسته شود پس سر دیگ را اندك اندك بر گرفته سر به بخار آن بدارد تا عرق آید وبحسو مذكور نیم گرم تحسی نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر كند تا عرق خشك شود وتا یك هفته باین حسو مداومت نماید كه بعون الله عز وجل نافع ومجرب است * خمیرهٔ چوبچینی جهت تقویت قلب ودماغ وكبد وسائر قوی وارواح وبدن نافع وباه را بیفزاید وخفقان ووسواس وامراض سوداوی را دفع كند * صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی ورق كرده یا ریزه نموده پنجاه مثقال گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی ابریشم خام اسطوخودوس از هریك پانزده مثقال مویز منقی یك رطل مجموع را در ده من آب وعرق گاوزبان وعرق شاهتره وگلاب از هریك یك من بید مشك عرق ورد چینی كه بفارسی گل مشكین ومشكین جه وبهندی سیوتی نامند از هریك نیم آثار یك شبانروز بخیسانند پس بدستور مسطور در اشربهٔ چوبچینی طبخ نموده مالیده صاف نمایند وبقوام آورند ودر حین بقوام آوردن بیست درم افتیمون را در صرهٔ كتانی نازك بسته دران اندازند وبعد قوام آمدن فشرده دور نمایند پس به تیز

معجون مازي خوب ونقوت بماليد تا سفيد گردد پس دارچيني قرنفل دانهٔ هيل بوا شقاقل مصري بهمن سرخ بهمن سفيد
خولنجان بوزيدان خصية الثعلب مصري تخم مليون ريوند چيني پوست مليلهٔ كابلي سنا مكي اسطوخودوس ازهريك چهار
درم ابريشم مقرض سه درم فلفل دارفلفل زعفران زنجبيل ازهريک دو درم عنبر اشهب مشك خالص مصطكي ازهريك
يكدرم ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره يكصد عدد مروار يد ناسفته دودرم ادويه نرم كوفته بيخته عنبر و مشك ومصطكي را
باقدرى نبات سوده وزعفران را باگلاب سائيده ومرواريد را باگلاب وبيد مشك برسنك سماق نرم سوده وهردو ورق را
حل نموده على الرسم بآن بسرشند شربتي ازيك مثقال تاسه مثقال * واما حلواهاى چوبچيني پس بدانكه اينها نيز قريب النفع اند
با معاجين وازانها ضعيف تر باعتبارى وبا عتبارى مساوي * حلواى چوبچيني تاليف قدوة الحكما وسيد الاطباء والد ماجد آن
مرحوم قدس سره در دستور نوشيدن چوبچيني بطريق قهوه تحرير يافت * حلواى چوبچيني كه دراامراض سينه وشش و
سرفهٔ كهنه نافع است * صنعت آن چوبچيني كوفته از تافته بيرون كرده را با نشاسته وشيرهٔ برنج وشكر تيغال ونبات سفيد وتخم
ريحان وروغن تازهٔ بى نمك بدستور مقرر حلواها زند واگر تسخين مطلوب باشد دارچيني زرنباد زنجبيل فرنجمشك ازهريك
قدرى نيز اضافه نمايند درهرشربت بخوراكى چوبچيني درضعفا زياده ازيك مثقال ودرمتوسطين دومثقال ودراقويا سه مثقال
نبايد كه باشد واگر درين حلوا وساير حلواها قدرچوبچيني زامضاعف ساخته وتراشيده بقدرهريک مثقال ازچوبچيني صد مثقال
آب درديک نموده بطريق عرق وقهوه جوشانيده تاربع بماند وبا عسل وشكر وقند بقوام آورده حلوا وياحريره بسازند بهتر
ونافع تر است چنانچه درباب معجون بيان شد * حلواى چوبچيني حكيم هاشم طهرانى نافع ازبراى امراض سينه وبا بعضى
ادويهٔ مناسبه مقوى باه است ومسكن اوجاع اعضا واوجاع مفاصل * صنعت آن بدستور نسخهٔ مسطور است * ايضا حلوائيكه
درد مفاصل ودردها كه ازآتشك عارض شده باشد نافع است * صنعت آن چوبچيني شش مثقال دارچيني چهل مثقال سورنجان
دومثقال شكر تيغال سه مثقال نبات سفيد پنجاه مثقال با آرد گندم روغن گاو بى نمك وروغن بادام شيرين ازهريك بقدر
ضرورت حلوا سازند واز پانزده مثقال تاسي مثقال بدستور حلواى سابق بحسب ضعف وقوت مزاج ميل نمايند * حلواى چوبچيني
ديكركه جميع اوجاع را نافع است وتقويت باه ميكند ومبرودين را نافع است نفع بالغ * صنعت آن چوبچيني را نرم كوبيده
وبحرير بيخته بگيرند ازان ده مثقال زنجبيل سفيد يک مثقال قرنفل دانهٔ هيل سورنجان خولنجان زرنباد ازهريك دو مثقال
دارچيني چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر ازهريك ده مثقال آرد ميده روغن گاو بى نمک ازهريك بقدر ضرور
روغن بادام شيرين قدرى باعسل وقند سفيد پنجاه مثقال بدستور مقرر حلوا سازند شربتي هرروز از پانزده مثقال تا
سي مثقال بحسب ضعف وتوسط وقوت تناول نمايند * حلواى چوبچيني اقوى از نسخهٔ قبل * صنعت آن چوبچيني اعلى كوفته
بحرير بيخته بگيرند ازان سي مثقال قرنفل دارچيني زرنباد زنجبيل انيسون رازيانه نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجيل
مقشر سعد كوفي ازهريك يك مثقال آرد ميده يك چهاريكمن تبريزي روغن گاو بى نمك عسل مصفى ازهريك بقدر ضرور
آرد را در روغن بريان نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل كرده بپزند تا چون ترحلوا شود پس ادويه را كوفته بيخته
بآن بسرشند ودرظرف چيني نگاهدارند وهرروز از پانزده مثقال تاسي مثقال بحسب ضعف مزاج وتوسط وقوت مزاج
بخورند وبهتر آن است كه مقدار مذكور را بدو وقت صبح وشام بخورند * حلواى چوبچيني بنسخهٔ ديگر * صنعت آن
آرد ميده يك ربع من تبريز بروغن گاو يك ربع ونيم من تبريز بريان كرده عسل مصفى بمقدار ضرور بگلاب حل كرده دران

داخل کرده به آتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز پستهٔ مقشر مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هریك هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده باز بپزند تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سوهان کرده سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد انیسون نانخواه سورنجان سعد کوفي از هریك پنج مثقال داخل کرده برهم زنند واز آتش فرودآورده در طبق چینی پهن سازند وبطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بران پاشیده نگاهدارند وهرروز صبح وشام مقدار کرد کانی تناول نمایند وبعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یك اوقیه داخل کرده اند ووزن عسل را نیم من تبریز نموده که سیصد مثقال باشد * حلوای چوبچینی به نسخهٔ دیگر * صنعت آن آردمیده مه ربع یکمن تبریز بروغن گاو یکمن تبریز بریان کرده عسل مصفی یکمن ونیم تبریز بگلاب وعرق زردک وعرق گاوزبان حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز چلغوزه مغز نارجیل که پوست سیاه آن را دور کرده باشند مغز بادام شیرین از هریک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده بپزند تا وقتیکه روغن پس دهد پس چوبچینی اعلی یکصد مثقال قرنفل دارچینی دانهٔ هیل زرنباد تخم رازیانه زنجبیل انیسون نانخواه لسان العصافیر سورنجان دارفلفل خولنجان سعد کوفي از هریک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هرروز بقدر کردکانی بخورند * حلوای چوبچینی دیگر اصحاب امزجهٔ بارده وامراض بارده را نافع است وجمیع دردها و اوجاع مفاصل را مفید است خصوصا درد کرده ووجع ظهر ومقوی باه است * صنعت آن آرد گندم سمید بروغن گاو بریان کرده قند سفید وعسل مصفی سفید بگلاب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر از هریك ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز دهد چوبچینی سائیده از حریر بیرون کرده ده مثقال زنجبیل یك مثقال قرنفل دانهٔ هیل جوزبوا سورنجان بسباسه زرنباد کوفته بیخته داخل کرده در طبق چینی پهن کرده هرروز از پانزده مثقال تا سی مثقال آن را دو وقت یعنی صبح وشام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند * حلوای چوب چینی دیگر تالیف آن مرحوم قلمی فرموده اند که منافع بسیار دارد ودر تقویت بدن وتسمین وتقویت باه بی نظیر است * صنعت آن زردک تراشیده سیب شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست واستخوان وتخم آنها را دور کرده باشند آب انار شیرین از هریک بیست مثقال همه را در عرق زردک وعرق چوب چینی بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند پس آرد میده پانزده مثقال آرد نخود بیست مثقال نشاستهٔ گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم وآرد نخود را بروغن گاو چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون پالوده شود پس نبات سفید وعسل مصفی و ترنجبین پاک کرده خالص از هریک بیست و پنج مثقال همه را در عرق گاوزبان وعرق چوب چینی وآب حل کرده بجوشانند وکف سفیدهٔ تخم مرغ بران زنند وکف آن را بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس با نوا که مطبوخه پالوده ونشاسته درآرد وروغن مذکور داخل کرده بپزند تا چون ترحلوا شود مغز چلغوزهٔ مقشر مغز پستهٔ مقشر مغز بن مالورد مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کردکان مغز نارجیل مغز حبة الخضرا مغز انجکك مغز حب الزلم مغز حب الصنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لبوب باید که از قشر رقیق بالای لب مقشر باشد از هریك دو مثقال همه را نیم کوفته در حلوای مذکور داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع نماید به باز دادن روغن پس بگیرند چوب چینی اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب مصری دو مثقال زنجبیل هیل نیم مثقال دارچینی بوزیدان بسباسه دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری لسان العصافیر شیرین تودری

زرد تودری سرخ از هریك یک مثقال جوزبوا چهار دانک عنبرا شهب مشك تبتي زعفران بزرالبنج سفید بیخ لفاح ازهریك دو دانك کوفته وبیخته داخل کرده برهم زنند واز آتش فرود آورده در طبق چیني پهن کنند وبگذارند تا سرد شود نبات سفید کوفته وبیخته بران بپاشند وبطریق حلوا لوزبسرند وهرروز صبح چهار مثقال وشام چهار مثقال آنرا بخورند

* حلوای چوبچیني دیگر * صنعت آن چوب چیني اعلی بیست ودو مثقال قرنفل دانهٔ هیل رازیانه زرنباد انیسون نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل سعدکوفي ازهریك هفت مثقال دارچیني پنج مثقال کوفته بیخته آرد گندم بقدر حاجت بروغن گاو یك چهاریك بریان کرده عسل مصفی یك چهاریك قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود

* حلوای چوب چیني دیگر تالیف آن مرحوم که در تقویت باه وامساک وکثرت سیلان مذي وودي وسیلان رحم نافع است

* صنعت آن آرد میده بیست وپنج مثقال بروغن گاو بریان نموده نبات سفید سي وچهار مثقال بعرق گاوزبان حل کرده داخل نموده باتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود مغز پستهٔ مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الصنه مغز چلغوزه مغز انجکك مغز نارجیل تازهٔ مقشر ازهریك دو مثقال ونیم کوفته داخل کرده باز باتش ملایم بپزند تا شروع بپس دادن روغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري خولنجان تودري سرخ تودري سفید دارچیني گل فوفل پوست بیرون پسته ازهریك یك مثقال خصیة الثعلب مصري یك مثقال ودو دانك چوب چیني هفت مثقال ونیم زعفران دو دانک مغاث بغل ادي بهار درخت گز ازهریك یك مثقال ودو دانك کوفته بیخته داخل کنند وبرهم زنند ودر طبق چیني پهن کنند وبطریق لوزبات بسرند وقدری نبات سفید کوفته بران بپاشند ونگاهدارند وصبح پنج مثقال وشام پنج مثقال بخورند با اشربهٔ مناسبه * فالودهٔ چوب چیني قریب النفع است بحلوای آن * صنعت آن بگیرند مقدار دو توله چوبچیني اعلی را ومانند صندل سوده با نیم توله خصیة الثعلب نرم صلایه کرده با شیرهٔ نبات وگلاب بقدر حاجت بپخته ودر آخر یك دانك زعفران ونیم دانك عنبر اشهب سوده اضافه نمایند وچون فالوده یعني ترحلوا پخته شود در ظرفی کشیده روغن پسته یا بادام قدری بران ریخته تناول نمایند واگر مریض سرفه داشته باشد گلاب وعنبر داخل ننمایند وبعضی از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه ویالعاب بزرقطونا ونشاسته داخل نمایند وبدین مداومت نمایند واگر بسیار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب را نیز حذف نمایند * فالودهٔ دیگر الطف وسبك تر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار بخشد * صنعت آن بگیرند چوبچیني اعلی وبکارد ورق نموده دو توله آن رادر پیاله آب خالص بخیسانند وصباح چندان بجوشانند که به نصف رسد پس قدری نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق مقرر طبخ نمایند تا بقوام فالوده آید وبطریق قهوه بیاشامند وبهمین دستور تا روز هفتم * قرص چوبچیني ایضا در نفع قریب بحلوای آن است * صنعت آن بگیرند شیرهٔ نبات مقدار دو آثار وبا نیم آثار گلاب بقوام آورند ومقدار نیم سیر چوب چیني اعلی نرم سوده ومقدار نیم توله تانه ماشه وتا یك توله عنبر اشهب وشش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده بتیر معجون سازي نیکو ممزوج نموده بر تختهٔ پاکیزه یا سیني که بروغن پسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته اقراص ببرند ونگاهدارند وروزی مقدار پنج توله تا ده توله تناول نمایند

* لوزینهٔ چوبچیني نیز قریب النفع است بحلوای چوب چیني * صنعت آن چوب چیني اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من ونیم بسنك شاه که پنج من تبریز باشد آب خالص بجوشانند تا بنیم من شاه که یك من تبریز باشد برسد پس صافي نموده قند سفید عسل مصفی با لمناصفه چهارصد وپنجاه مثقال داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس یکصد وپنجاه

مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته بآن ممزوج نموده در طبق چینی یا برطبق جوارش ریزی پهن کرده لوزیات ببرند وبیست ویك حصه کرده هر روز یك حصه را صبح ناشتا بخورند وموافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته یا مغز نارجیل یا مغز حبة الخضرا یا مغز انجکك یا مغز کردکان یا مجموع می توان داخل کرد * مربای چوب چینی * صنعت آن بکیرند چوب چینی تازهٔ بی ریشهٔ جید اعلی وپوست آن را دور کرده قطعات بمقدار بند انکشت نموده بخلالی دران سوراخها کرده در آب بپزند پس از آتش برکرفته برروی کرباسی آن را پهن کنند که رطوبت آن دور شود پس در همان آب بقدر ضرور قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بکیرند دارچینی خولنجان بسباسه دانهٔ هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار از هریك رطل از چوب چینی یکدرم از هریك ازین ادویه کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند وبجوشانند ودائم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس کیسه را نیکو بمالند وشیرهٔ آنرا برآورند وبفشارند ودور کنند وچوب چینی را دران داخل کرده دو جوش دیکر داده فرود آورند وبکذارند تا سرد شود ودر مرتبان چینی کرده چهل روز بکذارند تا مزاج کیرد پس استعمال نمایند شربتی یك اوقیه واکر بعد از فرود آوردن در هریك رطل از چوب چینی که مربا نموده اند مقدار یکدرم از هریك مشك تبتی وعنبر اشهب را بانبات سفید سائیده داخل نمایند بهتر است واکر ساده خواهند باقند یا عسل مصفی یا هردو بقوام آورند وادویهٔ دیکر مطلقا داخل ننمایند * مضغ چوب چینی کفته اند که چون آن را ریزه کرده مانند دانهای نخود بجای فوفل بابرک تانبول که پان نیز نامند مضغ نموده آب آنرا فرو برند وثفل آن را بیندازند قلاع وجوششهای دهن را مداومت بآن نافع است خصوص آنکه از مادهٔ آتشك باشد

* فصل دربیان طریق استعمال چوب چینی در مراهم وروغنها وغراغر واطلیه وغسول آن اما مراهم چوب چینی که جراحتهای آتشك وزخمهای ناصور وزخمهای مفاصل واوجاع مفاصل وسائر اوجاع را خصوص که از آتشك باشد کمال نفع دارد * مرهمیکه همین منافع دارد * صنعت آن آهك را در کیسهٔ کتان کرده یك شبانروز در آب خیسانیده پس کیسه را در آب بهمواری بمالند وبکذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب تازه برروی آن کرده برهم زنند ودر ظرف دیکر بکذارند تا ته نشین شود آب آنرا دور کرده همچنین تا هفت مرتبه آن را غسل داده آب آن را دور کنند پس آنچه ته نشین شود یك جزو ازان ودو جزو از چوب چینی کوفته حریر بیخته ونصف جزو از مرداسنك وحنا وربع جزو موم سفید وا قلیمیای نقرهٔ مثل جمیع اجزا روغن زیتون بدستور مرهم سازند میفرمایند که اکر یك جز وشنجرف درین مرهم داخل نمایند انفع است * مرهم چوبچینی دیکر انفع از اول * صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شنجرف مغسول مرداسنك سفید آب قلعی شسته از هریك سه مثقال چوب چینی موم از هریك پنج مثقال موم را در روغن بادام شیرین بیست وپنج مثقال کداخته ادویه را کوفته حریر بیخته بآن سرشته مرهم سازند ودر نسخهٔ دیکر بیست وپنج مثقال روغن کاو بی نمك نیز داخل است * مرهم چوبچینی دیکر جهت زخمهای آتشك که ازدو نسخهٔ اول انفع است * صنعت آن مرداسنك شنجرف از هریك دو مثقال کهیر که در فارسی معروف است بکات هندی چوب چینی از هریك چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال روغن کاو بی نمك بیست وپنج مثقال واکر بجای روغن کاو مسکهٔ کاو تازه یا سرشیر باشد بهتر است بدستور مقرر مرهم سازند واکر نصف کات را سوخته داخل نمایند انفع است * مرهم دیکر که زخمهای آتشك وکچلی را نافع است * صنعت آن مرداسنك توتیای کرمانی مغسول صابون ورقی تراشیده از هریك پنج مثقال انزروت سفید برک حنا زنکار اشق مازوی سبز کندر از هریك دو مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکهٔ انکوری خیسانیده حل کرده وتوتیا را باسرکه سائیده وسائر اجزا را کوفته

بحریر بیخته باموم زرد وزیت کهنه وروغن بادام تلخ وروغن گل سرخ از هریك بیست مثقال مرهم سازند ودر نسخهٔ دیگر انزروت مغیل بیست مثقال است وهر سه روز یك مرتبهٔ به حمام رفته سر را بشویند واین مرهم را بمالند واگر چوب چینی را به تنهائی سائیده به حریر بیخته در زفت رومی داخل کرده بر سر کچلی اند ازند نافع است ودر جراحت های دیگر اگر قدری از چوب چینی را کوفته به حریر بیخته در مرهم کافور یا باسلیقون داخل کرده استعمال نمایند بنهایت نافع است * واما روغن های چوب چینی که اوجاع مفاصل ودرد هائیکه از آتشك حادث شود واز برای جذام ودرد اعضا واورام سوداوی وبلغمی چون فالج واسترخا ورعشه وکزاز را بنهایت نافع است * روغنیکه دراوجاع مفاصل ودرد هائیکه از آتشك حادث شود بغایت نافع است

* صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال مورنجان مصری مخلصه سداب از هریک پنج مثقال قصب الذریره اشنه سنبل الطیب ساذج هندی مرزنجوش زراوند طویل ازهریك سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال ودر نسخهٔ دیگر شش مثقال است مجموع را نرم کوفته وچوب چینی را رندهٔ نموده دو شبانروز در دو من تبریز آب به خیسانند انگاه با روغن زیتون وروغن گل سرخ ازهریك چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق روغن شبت ازهریك پانزده مثقال در دیك بآتش ملایم به جوشانند تا مهرا شود وآب برود وروغن بماند پس صافی نموده روغن را بردارند وثفل را با یکمن تبریز آب وچهل مثقال روغن دفعهٔ دیگر به جوشانند تا آب برود وروغن بماند صافی نموده در روغن اول داخل کرده نگاهدارند وبوقت حاجت بمالند وبعض اوقات اگر در هر ده مثقال روغن یك مثقال مومیائی دارا بجردی داخل نمایند انفع است در اوجاع بارده وامراض بارده چون رعشه ولقوه وفالج خصوص آنکه در هر ده مثقال ازهریك از جند بید ستر وفرفیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند * روغن چوب چینی دیگر اوجاع مفاصل حاره را نافع است * صنعت آن چوب چینی ده مثقال در سه من تبریز آب به جوشانند تا به ربع رسد برگ حنا سه مثقال علیحده در آب یك شب به خیسانند وصبح بجوشانیده صافی نموده روغن گل سرخ پنجاه مثقال اضافه نموده در قدری مضاعف به جوشانند تا آب برود وروغن بماند سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند ودر وقت استعمال در هر پنج مثقال ازین ازهریك از مورنجان وحضض مکی یك مثقال نرم سائیده داخل نموده استعمال نمایند بنهایت نافع است واگر آب سداب تازه وآب کرفس وآب اقحوان تازه وآب ریحان تازه ازهریک سی مثقال اضافهٔ آب چوبچینی نمایند وروغنهارا داخل کردهٔ چندان به جوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل واوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشد اثر تمام دارد

* روغن چوب چینی دیگر که در آتشك وجذام ومانع ریختن موا ست ودر داء الثعلب وداء الحیه وسعفه موی برویاند وموی را دراز وسیاه وقوی گرداند * صنعت آن چوب چینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل پرسیاوشان صندل مغیل سنبل الطیب اشنه ساذج هندی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی آملهٔ منقی سعد کوفی حب الآس قرنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوا بسباسه ازهریك دو مثقال یکشب در گلاب وآب برگ چغندر وآب اسفناج وآب برگ مورد وآب فرنجمشك وآب گاوزبان ازهر یك چهل مثقال بخیسانند وصبح بآتش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد وبمالند وصافی نموده زیت انفاق وروغن گل سرخ روغن مغز حبة الخضرا ازهریك پنجاه مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود وروغن بماند عطر حصی لبان لادن ازهریك سه مثقال عنبر اشهب زفت رومی عطر صندل مصطکی رومی مومیائی دارا بجردی ازهریك یك مثقال دران داخل کرده بکار برند * روغن چوب چینی به نسخهٔ دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل ودرد کمر واوجاع حادث در آتشك * صنعت آن چوبچینی ده مثقال آنرا تراشیده بدستور مطبوخ چوبچینی با سه من تبریز آب بجوشانند تا بربع رسد پس روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت

یا هر سه سي مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود و روغن بماند * روغن چوبچیني دیکر که درا وجاع مفاصل واوجاعیکه
از موادبارده حادث شده باشد اثر تمام دارد * صنعت آن چوبچیني ده مثقال آنرا بدستور مذکور طبخ نموده پس آب مطبوخ
چوبچیني را با آب کرفس تازه وآب برک حنا از هریك سي مثقال زیت شصت مثقال روغن اقحوان تازه ده مثقال داخل کرده
چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و درهرده مثقال او یك مثقال سورنجان مصري سوده داخل کرده برهم زنند
ونکاهدارند * روغن چوب چیني به نسخهٔ حکیم محمد صالح ابن محمد امین * صنعت آن چوبچیني روغن کنجد پیه کردهٔ بزاز
هریك ده رطل چوبچیني را ریزه کرده در پنج رطل آب بجوشانند بعد از انکه یکشب در آب خیسانیده باشند آنقدر بجوشانند
که نصف آب برود پس روغن وپیه را دران اندازند وباز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صافي نموده نکاهدارند
وبوقت حاجت بکاربرند * طلای چوبچیني که بعد از اتمام خوردن چوبچیني در حمام بربدن باید مالید خصوص در مرض
آتشك وجذام * صنعت آن چوبچیني سوهان کرده چهارمثقال سورنجان مصري بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادي عود هندي
زرنباد خولنجان عودالصلیب وج ترکي دارچیني کوفته بیخته بکلاب وآب اقحوان سرشته روغن را حصه داخل کرده در حمام
بربدن بمالند وصبرکنند تا عرق آید پس غسل کرده برایند که بعون الله تعالی نافع است * روغن راحت مستعمل درین طلا
این روغن تالیف جالینوس است وفوائد این دهن زیاده از ان است که درین مختصر کنجد و از هیچ دوا این مقدار فائده
بظهور نرسیده که ازین دوا مترتب شده خصوص در آتشك وجذام وانواع قروح وناصور وقوبا وجرب وشقاق وداء الحیه
ووسواس وصداع که بنهایت مفید است * صنعت آن جدوار خطائي آزموده زراوند طویل زرنباد زراوند مدحرج
حب الغار جنطیانای رومي مرصافي صبر سقوطري جاوشیر سکبینج حلتیت کندر مصطکي تخم حنا برک حنا جندبیدستر عاقرقرحا
مقل ازرق از هریك دو مثقال سورنجان مصري چهار مثقال فرفیون یك مثقال صابون عراقي ده مثقال موم زرد ده مثقال پیه
کرک پیه روباه پیه شغال پیه خرکوش از هریك پنج مثقال زیت کهنه روغن کل سرخ روغن بابونه روغن نرکس روغن خیري روغن
یاسمین روغن زنبق روغن رازقي روغن حنا روغن ریحان روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرفیون از هریك یك استار
زیبق چهارمثقال زیبق رادرآب لیمو بکشند وباید که قدري سرکه با آب لیمو در ظرف سفالي نو کرده سیماب را دران اندازند
واندکي برهم زنند که ریزه ریزه شود پس قدري حنا کوفته بحریر بیخته داخل نموده بانکشت بمالند تا سه روز خوب که کشته شود
ونهایت اهتمام در کشتن سیماب نمایند پس صمغهارا در سرکه بخیسانند ودرهاون بمالند وبپالایند وباقي ادویه را جدا جدا کوفته
بیخته وزن نموده وجدوار را بر روي سنك بکلاب بسایند وصابون را باکارد تراشیده وپیه ها وموم را کداخته بپالایند ومجموع
روغن ها را یکجا کرده در پاتیل بجوشانند وصموغ را داخل کرده از آتش برکیرند وبرهم زنند تا سرد شود پس زیبق مقتول
وجدوار را داخل کرده نیکو برهم زنند پس سائر ادویه کوفته به حریر بیخته داخل نمایند وچندان بتیر معجون سازي برهم زنند
که بمدعا درهم آمیخته شود ودر ظرف چیني یا زجاجي کرده سرش را محکم بندند وبوقت حاجت بکاربرند * غرغرهٔ چوبچیني
مستعمل در امراض جذام وآکله وآتشک هرکاه جوشش وزخم درکلو وکام وملازه ولوزتین باشد * صنعت آن چوبچیني
چهارجزو مویزج عاقرقرحا برک حنا بابونه پرسیاوشان برک مورد ساذج هندي زرورند سعد کوفي کات هندي فوفل فلفل
مویه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس زوفای خشك پوست خشخاش عنب الثعلب
از هریك یك جزو جوشانیده صافي نموده مضمضه وغرغره نمایند واکر مرض مزمن شده باشد نیم دانك توتیای هندي بریان

نموده و چهار دانك طين مغره سوده نيز داخل نمايند نافع است * غسول چوبچيني كه در امراض جذام و آتشك منع ريختن موي كند * صنعت آن چوب چيني سوهان كرده چهار جزو برك وسمه برك حنا برك مورد سنبل الطيب پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقي پوست بليله زرورد ازهريك يك جزو نيم كوفته در پيالهٔ چيني با كلاب بخيسانند و روي آنرا بدستمال كتاني بپوشانيده تا چهل روز متصل هر روز دست را از روى دستمال بكلاب مذكور تر كرده بر سر و ابرو و مژه و ريش بمالند و هر پنج روز يكمرتبه ادويه را تازه نمايند * جوزابه طعامي است قليل الغذا نفاخ و مضر صاحبان رياح و رطوبت معده * صنعت آن آرد كندم خمير سخت نموده و ضخيم پهن نموده بريده مانند آش اوماج و رشته با آب و سبزيها طبخ نموده تناول نمايند و نيز جوزابه طعامي است مصنوع و متخذ از كوشت و نان و شير و شكر بدون توابل و ابازير و كاه فرا كرفته ميشود بدون كوشت و نان و بعضي كفته اند كه آن كندم و برنج است كه زير بريانى كذارند بدون ابزار و جمع آن جوازب و جوازبات آمده * جوزبوا بفارسي جوزبوا و بهندي جاى پهل كويند ثمر درختي است كه در جزيرهٔ از جزائر جاوه كه بزبان فرنكي ايا وبندرآن را بتاوي نام كرده اند يافت ميشود و آنجا بالفعل در تصرف ولنديز كه فرقهٔ از نصارى است بهم ميرسد و درخت آن بقدر درخت كردكان وورق آن باريك طولاني سرتيز مثل برك انبه و جامون وساذج هندي وكوچكتر از انها و ثمر آن بقدر ثمر كردكان و از ان بزركتر و آن سه پوست دارد يكى سبز ملاصق كوشت آن تا خام است نرم ميباشد و خورده ميشود و چون پخته ورسيده شد سخت و خشبي ميكردد و در زير آن كوشت برك هاى زرد تيره مائل بسرخي ميباشد كه آنرا بسباسه و بهندي جاوتري نيز مينامند و در زير آن پوست خشبي و در جوف آن جوزبوا ست و آن از عفص و فندق كلان تر و سرخ تيره رنك اغبر مائل بسياهي باخطوط و شكن از غير املس صاف مستعمل از ان بسباسه و جوزبوا است و بهتر آن تازهٔ خوشبوى تند طعم و رائحهٔ سنكين رنكين باخطوط سياه بادهنيت است در دوم كرم و خشك و كويند خشكي آن در سوم است قابض و مفرح و مسكر و ملطف و مقوي معده و فم آن و مري و جكر و حافظ حرارت غريزي و هاضم و جهت صلابت جكر و سپرز و اورام باردهٔ آن و يرقان و خوشبو كردن عرق و بول و بوى دهان و تحليل رياح و دفع كلف و نمش و عسر البول و غثيان و قي و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدي بارد و رطب و ازالهٔ رطوبات متعفنهٔ معده و استسقاى لحمي و ضماد آن جهت ورم بارد جكر و اوجاع باردهٔ رطبه و درد سر و فالج و لقوه و رعشه و با ادهان جهت كلف و نمش و آثار ضربه و بار وغنها جهت اوجاع بارده و كري كوش و اكتحال آن جهت تقويت باصره و سبل و جرب نافع و مضرشش و مصلحش عسل و مصدع محرورين و مصلحش كشنيز و بسيار خوردن آن مورث سوء خلق و حمق و مضرشش و جكر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بسباسه و جهت سدد صلابات يك وزن و نيم آن سنبل الطيب و قوتش تا سه سال باقي است و بدانكه ولنديز از انجا روغن و عطر آن و بسباسه و روغن بسباسه و مربا و مخلل آن را كه با پوست خشبي خارج در حين خامي بتمامي ساخته مي آورند و مي فروشند و ديكري را دخل نميدهند و نميكذارند كه بهيچ قسم از انجا برآورند * جوارش جوزبوا تقويت معده و باه و هضم طعام و قطع بوى دهان كند و بادهاي مخالف را نيكو بود و بسيار مجرب است * صنعت آن جوزبوا چهار مثقال هيل بوا خولنجان زنجبيل فلفل سياه فلفل سفيد دار فلفل دارچيني ساذج هندي سنبل الطيب بهمن سرخ بهمن سفيد رازيانه تخم كرفس از هريك يك مثقال زعفران نيم درم عود قماري خام سه مثقال مشك خالص يك دانك و نيم پوست ترنج پنج مثقال كاوزبان مصطكي از هريك دو مثقال قند سفيد دوازده مثقال عسل دو وزن ادويه بدستور معمول معجون سازند شربتي تا يك مثقال و نيم * جوارش جوزبوا مشهور بجوارش جالينوس معده را قوت دهد و طعام هضم كند و حفظ بيفزايد و بوا سير را فائده دهد و رنك روى را

صافي كرداند وبوی دهان خوش كند * صنعت آن جوز بوا بسباسه قرنفل دارچيني سنبل الطيب سعد كوفي آملهٔ منقی دانهٔ هيل اجزا مساوي كوفته بيخته با قند سفيد و عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دودرم * حب جوز بوا اسهال مزمن واسهال بواسيري را نافع است * صنعت آن بكيرند يك عدد انار خام نارس كوچك وسر آنرا بريده جوف آنرا قدری خالي كرده دو عدد جوز بوا دران كذاشته سر آنرا كرفته بهمان قطعه بخمير بكيرند و بالای خمير كل زده در زير آتش بپزند كه سوخته نكردد پس برآورده كل وخمير را دور كرده انار و جوز بوا را نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح تا شتا و شام از دو حب تا پنج حب فرو برند و اطفال را يك حب تا دو حب كافي است و اكر قدری حضض هندي خالص صافي كه رسوت نامند بزبان هندي در لعاب بهدانه با آب لسان الحمل حل كرده با آن سرشته حبوب سازند بهتر است از برای بواسير * حب جوز بوای ديكر از ان اقوی * صنعت آن بهمان دستور جوف انار را خالي كرده يك عدد جوز بوا را دران كذاشته و اطراف آن قدری زيرهٔ سبز پر كرده و سر آنرا بسته بدستور مرتب نمايند و بهمان قسم استعمال نمايند * حب جوز بوای افيوندار در افيون ذكر يافت * دهن جوز بوا جهت تقويت اعصاب و ضعف آنها كه بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل بارد را نافع است تدهين بآن * صنعت آن بكيرند جوز بوا هر قدر كه خواهند و بسيار نرم بكوبند و در آب بسيار نيكو جوشانند و بكذارند تا خوب سرد شود پس روغنی كه بر بالای آن بسته شده باشد بردارند و باز جوشانند و همان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا ديكر مطلق روغن دران نماند و اين بهترين طرق اخذ روغن آن است خالص و بسيار برمی آيد بی مشقت * دهن جوز بوای ديكر منقول از طب كيميای براكلسوس نيك است از برای معدهٔ شرباً و طلاء و مسكن وجع قولنج و مثانه و مقوي مثانه است * صنعت آن بكيرند جوز بوا هر قدر كه خواهند و بسيار نرم بسايند و در آب كرم يكشبانه روز بخيسانند و در جای كرم نكاهدارند و بقرع و انبيق تقطير نمايند و دهن را از آب جدا نمايند و بكار برند و اكر دهنيت در جوز باقي باشد مرتبهٔ ثاني و ثالث در آب كرم بخيسانند و تقطير نمايند تا ديكر دهنيت دران باقي نماند * سفوف جوز بوا اسهال بلغمي را نافع باشد * صنعت آن جوز بوا بريان كرده سه درم نانخواه يك درم كندر نيم درم كوفته بيخته سفوف سازند شربتی يك درم با آب كرم بنوشند * جوز ماثل بفارسي تاتوله و تاتوره و بهندي دهتوره و بلغتی استرمونيه كويند و آن معرب از كوز ماثل فارسي است و آن خود رو و مزروع و سفيد و بنفش ميباشد و بنفش مائل بسياهي آن قويتر و انچه درخت آن از ساق برك و ثمر همه بنفش مائل بسياهي باشد اقوی است و نبات هر يك از دو نوع آن بقدر نبات بادنجان و برکش از ان كوچكتر و كل هر يك از دو نوع آن شبيه ببوق و سرنائی و كل لبلاب و از ان دراز تر و كل آن و تخم آن هر دو مسكر و چون كسی از انها بخورد دران حين اشياء همه در چشم از كبود مينمايد و ثمرش بقدر كردكان و خارناك مثل بار بيدانجير و جوف آن دانهای شبيه بدانهٔ سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آن است و بستن برك كرم كردهٔ آن برچشم صاحب رمد موجب تسكين الم و بسيار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم خشك و كويند در خشكي آن قريب باعتدال و اول اصح است مسكن حرارت ملتهبهٔ مفرطه و در غايت تنويم و مسكر و رادع اورام حاره و مسكن صداع صفراوي و دموي و ضماد آن در روغن دانهٔ آن جهت بواسير و اوجاع حارهٔ مقعده نافع و اكثار آن قاتل و قدما يك درم آنرا سم دانسته اند و طلای طبيخ آن با سركه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعريره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقويت اعضای مسترخيه و مانع ريختن موی و مجفف رطوبات غريبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر شربتش تا يك دانك و بدل آن لفاح دو وزن آن و مورث جنون و فساد فكر و مصلحش فلفل و رازيانه و عسل است و كفته اند كه انچه برك و كل آن سياه و تو بر تو و طبقه بر طبقه سه و پنج و زياده هم كفته اند

واكثر تا بسه ديده شده وآنرا بهندي كنك دهتوره نامند درافعال اقوى ازهردو نوع ديكر است تا بحديكه بوئيدن كل آن باعث سكر وتخدير صاحبان امزجهٔ لطيفه وذكاى حس ميكردد * حافظ الصحة از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبي بلغمي از قبيل سرفه وضيق النفس واستسقاو حميات بلغميهٔ مزمنه وصداعيكه از ذكاى حس دماغ بود وصداعيكه از كرم معده ودماغ خيزد وبيضه وخوذه ومالنخوليا وسهر وسدر ودوار وصرع كه از بخار وضعف معده بود ورمد كه از مشاركت دماغ باشد ودمعه وضعف قوت باصره وخارش پلك چشم كه از جريان اشك باشد ونزله وزكام واسترخاى لثه وخون آمدن از دندان وآب رفتن از دهان بعد از تنقيه مداومت بآن ودرد معده كه از ذكاى حس آن باشد وكثرت جشا وغثيان وتهوع وقيئ كه از ضعف معده باشد واز براى شهوت هاى ردي چون كل خوردن وكچ وغيرآن واز براى نقصان اشتها بطعام وضعف معده وترش شدن طعام دران كه از سستي جرم آن باشد واز براى شهوت كلبي واستسقاى لحمي وسلس البول وكثرت احتلام وسرعت انزال وتقويت باه وعقر كه بسبب كثرت رطوبات مزلقهٔ رحم باشد وسيلان رحم وريح مثانه ووجع مفاصل ونفاخات وبثورات وطاعون وحمى مطبقه وغب غيرخالصه ومانند اينها وورم رخو بعد از تنقيه درهمه مداومت بآن ودرد دندان نزد صحت وآماس لهات وورم لوزتين وبحة الصوت كه از سردي وتري بود نيز بعد از تنقيه هرشب درماء العسل حل كرده وجهت عسر النفس وضيق النفس درجلابى كه دران بعضى العبه مثل حلبه وبهدانه باشد وسرفه ونفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل يا باعصارهٔ خيار وذات الجنب هرشب خوردن وحمى مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بآن وحمى وبائي بعد فصد باآب معصور انار ترش ياشيرين يا آب غوره واز براى شري وبنات الليل بعد از طعام نافع است ببايد دانست كه استعمال مخدرات مثل افيون وحب الشفا وغيرهما در اوائل امراض جائزنيست بجهت آنكه باعث تغليظ مواد آنها وزود نضج نيافتن وصعوبت امر واحداث فسادات ديكرميشود وبعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن ميكردد وباعث نيامدن اخلاط ديكر دران عضو در حميات قبل استقرار نوبت ميشود چنانچه در افيون بتفصيل ذكريافت ونيز مخدرات راكاهى كه تپ لازم باشد نبايد داد مكر وقتيكه كهنه شده باشد انكاه حافظ الصحة وحب الشفا وامثال آن كه دران جوزماثل بود نافع است وديكر مخدرات مضر * صنعت آن دارفلفل دارچيني رازيانه جوزبوا ازهريك يك جزو مشك خالص ثلث جزوى مصطكي دوجزو كندر يك جزو ونيم جوزماثل برابر جميع ادويه اجزا را كوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى سرشته معجون سازند شربتى مقدار نخودى بزرك كامل وكفته كه قوت اين دوا برابر عمر طبيعي است * حب الشفا از مخترعات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذكوره در حافظ الصحة وتپهاى نائبه ومزمنه از سرما وغيرسرما پس از نوبت ودرد سركهنه ونوخواه از مادهٔ سرد باشد يا كرم ووجع قولنج را نافع ومداومت آن حفظ صحت مينمايد وشكنج بدن دور ميكند واكر بمعتادين افيون دهند ترك افيون كنند وكار افيون كند وقايم مقام آن است * صنعت آن زنجبيل يك جزو ريوند چيني دوجزو تخم جوز ماثل سه جزو كه برابر مجموع ادويه باشد كوفته بيخته بادو برابر عسل مصفى بقوام آورده سرشته معجون سازند ودر ظرف چيني نكاهدارند وعند الحاجة شربتى بقدر نخودى بكار برند ونيز كفته كه قوت اين معجون تا بعمر طبيعي باقي بود واين فى الحقيقة معجون است اما چون حب ساخته ميدهند مسمى بحب الشفا شده * حب الشفا بنسخهٔ ديكر * صنعت آن ريوند چيني زنجبيل جوزماثل اجزا مساوي كوفته بيخته با قدرى عسل سرشته حب سازند وبعضى باآب صمغ عربي محلول درآب سرشته حبوب ميسازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب بعد از نوبت تپ ودر منافع قريب بمنافع حب الشفاى اول است * حب الشفاء بنسخهٔ حكيم ارزاني كه در قرابادين قادري آورده وكفته كه اين حب حافظ قوتهاى نفساني وطبيعي است * صنعت آن زنجبيل

صافي كردانند وبوی دهان خوش كند * صنعت آن جوزبوا بسباسه قرنفل دارچيني سنبل الطيب سعد كوفي آملهٔ منقی دانهٔ هيل اجزا مساوي كوفته بيخته با قند سفيد وعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دودرم * حب جوزبوا اسهال مزمن واسهال بواسيري را نافع است * صنعت آن بكيرند يك عدد انارخام نارس كوچك وسرآنرا بريده جوف آنرا قدری خالي كرده دوعدد جوزبوا دران گذاشته سرآنرا گرفته بهمان قطعه بخمير بگيرند وبالای خمير گل ودرزيرآتش بپزند كه سوخته نگردد پس برآورده گل وخمير رادوركرده انار وجوزبوا رانرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هرحبی بقدرنخودی شربتی ازسه حب تاهفت حب صبح تا شتا وشام ازدوحب تاپنج حب فروبرند واطفال رايك حب تا دوحب كافي است واگرقدری حضض هندي خالص صافي كه رسوت نامند بزبان هندي درلعاب بهدانه باآب لسان الحمل حل كرده باآن سرشته حبوب سازند بهتراست ازبرای بواسير * حب جوزبوای ديگرازان اقوی * صنعت آن بهمان دستوردرجوف انار را خالي كرده يك عدد جوزبوا دران گذاشته واطراف آن قدری زيرهٔ سبزپر كرده وسرآنرا بسته بدستورمرتب نمايند وبهمان قسم استعمال نمايند * حب جوزبوای افيوندار درافيون ذكريافت * دهن جوزبوا جهت تقويت اعصاب وضعف آنها كه بسبب برودت ورطوبت باشد ووجع مفاصل بارد را نافع است تدهين بآن * صنعت آن بگيرند جوزبوا هرقدركه خواهند وبسيارنرم بكوبند ودرآب بسيارنيكوجوشدهند وبگذارند تا خوب سرد شود پس روغنی كه بر بالای آن بسته شده باشد بردارند وباز جوشدهند وهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا ديگر مطلق روغن دران نماند واين بهترين طرق اخذ روغن آن است خالص وبسياربرمی آيد بی مشقت * دهن جوزبوای ديگر منقول ازطب كيميای براكلسوس نيك است ازبرای معلدهٔ شرباوطلاء ومسكن وجع قولنج ومثانه ومقوي مثانه است * صنعت آن بگيرند جوزبوا هرقدركه خواهند وبسيارنرم بسايند ودرآب گرم يكشبانه روزبخيسانند ودرجای گرم نگاهدارند وبقرع وانبيق تقطيرنمايند ودهن را ازآب جدا نمايند وبكاربرند واگردهنيت درعصوزباقي باشد مرتبهٔ ثاني وثالث درآب گرم بخيسانند وتقطيرنمايند تا ديگردهنيت دران باقي نماند * سفوف جوزبوا اسهال بلغمي رانافع باشد * صنعت آن جوزبوا بريان كرده سه درم نانخواه يكدرم كندرنيم درم كوفته بيخته سفوف سازند شربتی يكدرم بآب گرم بنوشند * جوزماثل بفارسي تاتوله وتاتوره وبهندي دهتوره وبلغتی استرموبه گويند وآن معرب مازكوز ماثل فارسي است وآن خودرو ومزروع وسفيد وبنفش ميباشد وبنفش مائل بسياهي آن قويتر وآنچه درخت آن ازساق برگ وثمرهمه بنفش مائل بسياهي باشد اقوی است ونبات هريك ازدونوع آن بقدرنبات بادنجان وبرگش ازان كوچكتر وگل هريك ازدو نوع آن شبيه ببوق وسرنائی وگل لبلاب وازان درازتروگل آن وتخم آن هردو مسكروچون كسی ازانها بخورد دران حين اشياء همه درچشم اوكبودمينمايد وثمرش بقدرگردكان وخارناك مثل باربيدانجير وجوف آن دانهای شبيه بدانهٔ سماق وخوش طعم ومستعمل تخم آنست وبستن برگ گرم كردهٔ آن برچشم صاحب رمد موجب تسكين الم وبسيارنافع ومجرب است دراول چهارم سرد و دردوم خشك وگويند درخشكي آن قريب باعتدال واول اصح است مسكن حرارت ملتهبهٔ مفرطه ودرغايت تنويم ومسكروادنی اورام حارة ومسكن صداع صفراوي ودموي وضماد آن درروغن دانهٔ آن جهت بواسيروأوجاع حارهٔ مقعده نافع واكثار آن قاتل وقدما يك درم آنرا سم دانسته اند وطلای طبيخ آن باسركه وعسل محلل اورام واستسقاوضربان وقاطع عرق ومانع قشعريره وضماد مجموع نبات آن جهت تقويت اعضای مسترخيه ومانع ريختن موی ومجفف رطوبات غريبه وخوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است وقدرشربتش تا يك دانك وبدل آن لفاح دووزن آن ومورث جنون وفساد فكرو مصلحش فلفل ورازيانه وعسل است وگفته اند كه آنچه برگ وگل آن سياه وتوبرتو وطبقه برطبقه سه وپنج وزياده هم گفته اند

واکثرنا بسه دیده شده وآنرا بهندی کناك دهتوره نامند درافعال اقوی از هردو نوع دیکر است تا بحدیکه بوئیدن گل آن باعث سکر وتخدیر صاحبان امزجهٔ لطیفه وذکای حس میکردد * حافظ الصحة از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبی بلغمی از قبیل سرفه وضیق النفس واستسقا وحمیات بلغمیهٔ مزمنه وصداعیکه از ذکای حس دماغ بود وصداعیکه از کرم معده ودماغ خیزد وبیضه وخوده ومالیخولیا وسهر وسدر ودوار وصرع که از بخار وضعف معده بود ورمد که از مشارکت دماغ باشد ودمعه وضعف قوت باصره وخارش پلك چشم که از جریان اشك باشد ونزله وزکام واسترخای لثه وخون آمدن از دندان وآب رفتن از دهان بعد از تنقیه مداومت بآن ودرد معده که از ذکای حس آن باشد وکثرت جشا وغثیان وتهوع وقی که از ضعف معده باشد واز برای شهوت های ردی چون گل خوردن وکچ وغیرآن واز برای نقصان اشتها بر طعام وضعف معده وترش شدن طعام دران که از سستی جرم آن باشد واز برای شهوت کلبی واستسقای لحمی وسلس البول وکثرت احتلام وسرعت انزال وتقویت باه وعقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقهٔ رحم باشد وسیلان رحم وریح مثانه ووجع مفاصل ونفاخات وبثورات وطاعون وحمی مطبقه وغب غیرخالصه ومانند اینها وورم رخو بعد از تنقیه درهمه مداومت بآن ودرد دندان نزد صحت وآماس لهات وورم لوزتین وبحة الصوت که از سردی وتری بود نیز بعد از تنقیه هرشب درماء العسل حل کرده وجهت عسر النفس وضیق النفس در جلابی که دران بعضی العبه مثل حلبه وبهدانه باشد وسرفه ونفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل یا باعصارهٔ خیار وذات الجنب هرشب خوردن وحمی مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بآن وحمی وبائی بعد فصد با آب معصور انار ترش یا شیرین یا آب غورة واز برای شری وبنات الليل بعد از طعام نافع است بباید دانست که استعمال مخدرات مثل افیون وحب الشفا وغیرهما را وائل امراض جائز نیست بجهت آنکه باعث تغلیظ مواد آنها وزود نضج نیافتن وصعوبت امر واحداث فسادات دیکر میشود بعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن میکردد وباعث نیامدن اخلاط دیکر دران عضو در حمیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه درافیون بتفصیل ذکر یافت ونیز مخدرات را کاهی که تپ لازم باشد نباید داد مکر وقتیکه کهنه شده باشد انکاه حافظ الصحة وحب الشفا وامثال آن که دران جوز ماثل بود نافع است ودیکر مخدرات مضر * صنعت آن دارفلفل دارچینی رازیانه جوزبوا از هریك یك جزو مشك خالص ثلث جزوی مصطکی دوجزو کندر یك جزو ونیم جوز ماثل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی مقدار نخودی بزرک کامل وکفته که قوت این دوا برابر عمر طبیعی است * حب الشفا از مخترعات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذکورة در حافظ الصحة وتپهای نائبه ومزمنه از سرما وغیرسرما پس از نوبت ودرد سر کهنه ونوخواه از مادهٔ سرد باشد یا کرم ووجع قولنج را نافع ومداومت آن حفظ صحت مینماید وشکنج بدن دور میکند واکر بمعتادین افیون دهند ترک افیون کنند وکار افیون کند وقایم مقام آن است * صنعت آن زنجبیل یك جزو ریوند چینی دوجزو تخم جوز ماثل سه جزو که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته باد و برابر عسل مصفی بقوام آورده سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی نکاهدارند وعند الحاجة شربتی بقدر نخودی بکار برند ونیز کفته که قوت این معجون تا بعمر طبیعی باقی بود واین فی الحقیقة معجون است اما چون حب ساخته میان هند مسمی بحب الشفا شده * حب الشفا به نسخهٔ دیکر * صنعت آن ریوند چینی زنجبیل جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته بقدری عسل سرشته حب سازند وبعضی با آب صمغ عربی محلول در آب سرشته حبوب میسازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یك حب بعد از نوبت تپ ودر منافع قریب بمنافع حب الشفای اول است * حب الشفاء به نسخهٔ حکیم ارزانی که در قرابادین قلدری آورده وکفته که این حب حافظ قوتهای نفسانی وطبیعی است * صنعت آن زنجبیل

جوزبوا از هریك دو درم ریوند چینی سه درم جوز ماثل نه درم کوفته بیخته باده وزن ادویه عسل مصفی سرشته بقوام آورده حبها
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب ونسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در افیون ذکر یافت *حب جوز ماثل بدل افیون
مرفه ودرد سر مزمن وغیر مزمن بارد وحار وجمیع امراض بارده وحاره وحمیات مزمنه را نافع است ودر تپ قبل از وقت نوبت باید
داد ودر تسکین وجع قولنج مجرب است واین حب از اطبای هند است وگفته اند مداومت بآن بعمر طبیعی میرساند وحافظ صحت است
* صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چینی هفت درم زنجبیل صمغ عربی از هریك چهار درم صمغ را در آب حل کرده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب ها سازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی کامل معتاد بافیون را حب کلان وغیر
معتاد را کوچك * حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است درد سر مزمن وضعف معده وجگر را نافع است وقاطع عادت افیون
است * صنعت آن تخم تاتورهٔ سیاه یك مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی وفلفلی شربتی از یك حب تا سه حب بحسب قوت مزاج واگر بیست وچهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل نمایند نیز خوب
است ودر نسخهٔ دیگر دارچینی مصطکی از هریك یك مثقال نیز داخل است *حب بیخ جوز ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد
از وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع وحمی خفیفی وضعف مزاج که بهندی پرسوت نامند *صنعت آن بگیرند بیخ جوز ماثل
سیاه را زباچند دانهٔ فلفل سیاه نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یك حب تا سه حب وحب جوز ماثل افیونی
در افیون ذکر یافت *حلوای جوز ماثل از مخترعات اهل هند است جهت امراض باردهٔ رطبه نافع منقول از خلاصة التجارب
* صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من ونیم کوفته در پنج من شیر گاو که در ان قدری آب داخل کرده باشند اندازند وبآتش
ملایم بجوشانند تا آب برود پس فرود آورده بپالایند ومایه زنند تا ماست گردد مسکهٔ آن را بانصف وزن مسکهٔ زردهٔ تخم مرغ خام
ودو مقدار آن عسل مصفی سرشته با آرد میدهٔ خالص حلوا بپزند وچون خواهند که از آتش بردارند عشر وزن آن دارچینی
جوزبوا رازیانه کوفته بیخته یك مثقال زعفران سوده بآن ممزوج نموده نگاهدارند وهر روز یك مثقال آن را بخورند وزیاده وکم
منوط برای طبیب است *دهن جوز ماثل اوجاع را تسکین دهد وفالج وسرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن شجرهٔ جوز ماثل
را بگیرند با برگ وبیخ وگل وثمر ودر پارچهٔ کهنه بپیچیده مثل فتیلهٔ مشعل سازند وبروغن کنجد خوب چرب نمایند وبسیخ آهنی
آنرا بیاویزند واسفل آن آتش برافروزند ودر زیر آن ظرفی از آهن گذارند واز بالا اندك اندك روغن کنجد بریزند وانچه روغن
از سر فتیله بچکد بگیرند تا تمام فتیله سوخته گردد ونگاهدارند وعند الحاجت استعمال نمایند *دهن جوز ماثل به نسخهٔ معصومی
که چون بر سر بمالند وقدری در بینی چکانند خواب خوش آورد *صنعت آن جوز ماثل خربق سیاه از هریك جزوی پوست خشخاش
بزر البنج تخم کاهو از هریك دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت ادویه در آب باز داده شد صاف نمایند وآن آب را
با روغن گل وبآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند *دهن جوز ماثل دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت
کف پا را بآن چرب نمایند منقول از شفائی * صنعت آن جوز ماثل را از پوست بکنند ونیم کوفته درمیان شیشهٔ گردن دراز کرده سر را
بآن بموی اسپ محکم نمایند وشیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند ظرف گلی دهن گشادی که در ان آتش سرگین گاو قدر معتدی
که روغن برآید توان نمود ووسط آن ظرف را سوراخ کرده بر سه پایهٔ آهنی یا سه پایهٔ چوب بشکل سه پایه که بلندی آن یك شبر یا
قدری زیاده باشد برزمین فرو برند وآن ظرف را بران گذارند وسر شیشه را معکوس از ان سوراخ بطرف زیر بیرون آورند که
شکم شیشه درا ندرون ظرف باشد ودر زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند که سر شیشه دران ظرف اندکی درمیان آب باشد وبر بالای

شیشه درمیان ظرف گلی سرگین گاو جنگلی پارچه پارچه کرده پرنماینده وآتش بران نهند تا مشتعل گردد و روغن درآب مقطرشود وچون باتمام رسید روغن را ازروی آب گرفته درظرف چینی یاشیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال نمایند * دهن جوز ماثل ازمخترعات حکمای هند مسمی بدهن الاوجاع * صنعت آن بگیرند درخت تاتوره را بابرگ وبیخ ونیم کوفته مقداریکمن ذدرآب بجوشانند تانیك پخته شود وبپالایند وعشرآن تخم تاتوره کوفته پخته دران اندازند وساعتی بجوشانند وبپالایند وقدری روغن پنبه دانه دران افکنند وبآتش ملایم بجوشانند تاآب برود وروغن بماند درظرف چینی یاشیشه نگاهدارند و عند لحاجة برموضع علت نیمگرم بمالند * دهن جوزماثل نوعدیگرجهت اوجاع مفاصل وتحلیل مواد بارده واسترخانافع * صنعت آن بگیرند درخت تازهٔ آنرا ازبیخ وشاخ وبرگ وثمراگرثمررسیده ونوع سیاه آن باشد که اقوی است ونیم کوفته درآب طبخ دهند وماليده صاف کنند وبانصف وزن آن روغن کنجد تازه بدستورمقرربجوشانند تاروغن بماند ونسوزد وعند الحاجة استعمال نمایند

* هزاران شکر وسپاس حکیمی راست که حضرت انسانرا مظهرجمع واذخارکوناکون تراکیب کهوا بحتهٔ حکمت بالغهٔ اوست نمود * وصدهاتحیت ودرود نامتناهي وغیرمحدود بروان اعلم علما ابدان واديان وآل واصحاب کرامش بادکه مریضان هرگونه مرض رابدوائی مناسب دلالت فرمود * که جلد اول کتاب مجمع الجوامع وذخائرالتراکیب معروف بقرابادین کبیرازتصانیف اهل تشخیص اسباب وعلامات مرض ومزاج * نبض شناس رسوم مداوا وعلاج * عنوان قانون شفا * دیباجهٔ قرابادین دوا * زبدهٔ اطبای والاحسب * حکیم سید محمد حسین خان عالي نسب * علیه الرحمة * الی یوم الساعة * حسب ارشاد فیض بنیادقدر افزای اهل کمال * غریب نوازدریانوال * عالیجاه * رفیع جائیگاه * عزت دستگاه * سعادت همراه * عالي تبار * ملك التجار * معالي مناقب عوالي مراتب * جناب آقا کربلائي محمد خان صاحب * ادام الله توفیقاته * وضاعف حسناته * بحسن اهتمام وتصحیح عالم بی بدل * فاضل بی مثل * حاجي حرمین شریفین * باعث اعزاز کونین * درفضائل ومکارم بی نظیر * آمین مدرسهٔ

کمپنی جناب حافظ حاجي مولوي احمد کبیر * ومقتدائی علمائی زمان * استاذ فضلای جهان * ذوالفضل والتفاخر * جناب

قاضی القضاة مولوي غلام سبحن خان بهادر * ورئیس الحکما * رأس الاطبا * امجد احفاد رسول الثقلین * جناب

حکیم سید احمد حسین * وافضل فضلا * واعلم علما * صاحب خیرجاري * جناب قاضي عبد الباري * ومظهر

علوم نقلي وعقلي * واقف رموز خفي وجلي * کمالات وحسنات مصدر * جناب مولوي محمد مظهر *

ومتصف بصفات حمید * حافظ کلام مجید * مظهرآیات خدا * جناب حافظ مولوي محمد مرتضی *

غفر الله ذنوبهم * وستر عیوبهم * وسعي ماهرین فن طبع * منشي غلام مولی ودیگر

معاونین مطبع * بصحت بیشتر * ازپیشتر * برکاغذ خوشتر * ودرستي

بین السطور ازاول بهتر * بتاریخ بیست وهشتم شهرجمادی الاولی

بروز آدینه سنه ۱۲۵۵ هجري قدسي * مطابق نهم ماه اگست

سنه ۱۸۳۹ عیسوي * صورت اختتام پذیرفت *

ونقش اتمام گرفت * الحمد لله علی ذلك اولا

وثانیا * والصلوة علی محمد وآله واصحابه

اولی الکمالات العلیا *

FORM #94-252
CARR McLEAN, TORONTO

MADE FROM
PERMALIFE® PAPER
COPYRITE HOWARD PAPER MILLS INC.

